بازدید شد
۱۳۸۳

۸۲۸۴ ۹۷۹۷
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب اقبالنامه جهانگیری ج ۲ و ۳
مؤلف محمد شریف نخشبی (معتمدخان) ج ۲
موضوع
شماره قفسه ۷۸۵۶
شماره ثبت کتاب ۷۸۶۰۰ ۱۱۲۳۴

۷۸۵۶

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم و به ثقتی

شایسته سریر سلطنت و فرمان‌روائی و زیبندهٔ افسر خلافت و کشورگشائی بلند اقبالی تواند بود که
نهال مرادش از جویبار رحمت ایزدی سرسبز و شاداب باشد و نخل دولتش در گلشن عدالت سر برکشد و
شمع مرادش بفروغ انوار مکارم ازلی جهان‌افروز و روشن و مستور دارد لمعات تیغ همتش زنگ‌زدای ظلمت کفر
کرده در شعشعات سحاب مکرمتش افسردگیهای جهان بی‌آب و رنگ را طراوت و نضارت بخشد و چشمه‌ساز
دین و دولت را به آبیاری مرحمتش تشنه‌لبان بادیهٔ ناکامی را سیراب امید سازد از فیض فضل معدلتش جا
چمن ممالک بسان هشت بهشت شود و بدستیاری سیاست خاربن فتنه و آشوب از بیخ و بن برکنده آید
نظام کارخانهٔ ایجاد و انتظام سلسلهٔ کون و فساد بکف کافی و رای صافی او مضبوط و مربوط گردد چون
استعداد و استحقاق این کرامت در ذات اقدس حضرت شاهنشاهی ظل الهی ودیعت نهاده دست قدرت
بود بتاریخ روز پنجشنبه پانزدهم شهر جمادی الثانی سال هزار و چهارده هجری بساعت مسعود و زمان
محمود که مختار انجم‌شناسان رصدبند بود در دار الخلافت اکبرآباد حرسها الله تعالی عن الحدثان در
الاوان تخت سلطنت و اورنگ خلافت بجلوس جهان‌افروز ارتفاع آسمانی و فروغ جاودانی یافت خطبه
جهانگیری گیتی‌ستانی بنام نامی و القاب سامی سامعه‌افروز گشت سکهٔ دولت و اقبال باسم همایون چهرهٔ مراد
برافروخت و چون خطیب بالای منبر مستطاب حضرت شاهنشاهی زبان را در ربار کرد خرمن خرمن زر
و گوهر نثار شد مستمندان کام دل برگرفتند و آرزومندان جیب نشاط را گوهراندوز ساختند بدرهای
بمثقال ایشان روی چمن مراد برافروخت خطاب خجسته القاب ابوالمظفر نورالدین محمد جهانگیر پادشاه
غازی بر منابر ... دل ... ارکان دولت و اعیان سلطنت که بسعادت حضور ... اختصاص شدند
... که در ... شرایط خدمت و جانفشانی بتقدیم میرسانیدند حضور شایستگی خویش

بازدیاد مراتب و مناصب فرق عزت برافراختند و جبین اخلاص بندها بسجود شکر این موهبت نورانی شد
زبان نیاز بندهای قدیم بلند آوازه کردند اسامی جمعی که در روز جلوس بمناصب والا سربلندی یافتند شریف
پسر خواجه عبدالصمد شیرین‌قلم که حضرت عرش‌آشیانی او را از برهانپور بجهت نصایح و رهنمونی شاهزاده
را مقصود بخدمت حضرت شاهنشاهی فرستاده بودند و آن بخلاف آن باعث بر اغوای او ... کنند و در ...
کان حضرت بخدمت پدر بزرگوار خود می‌آمدند توهم کرده او را پیش پسر خویش ... هر ...
از استماع این نوید جان‌بخش کرم و کرامت آمده فرق خدمت بسجود قدسی آستان نورانی ساخت و بخطاب
امیرالامرائی و منصب جلیل القدر وکالت سر رفعت بفلک سوده مهر اوزارت شرف ... جواهر قیمتی آراسته
بدست مبارک خود سرمایهٔ کردن عزت او ساختند و میرزا جان بیگ را که در زمان شاهزادگی دیوان بود
بخطاب وزیرالملک اختصاص بخشیده با میرزا غیاث در خدمت دیوانی شریک ساختند و میرزا غیاث بیگ
بخطاب اعتمادالدوله سرافرازی یافت و شیخ فرید بخاری بمنصب پنجهزاری ذات و پنج هزار سوار ...
گردانیده بوالا پایهٔ میربخشی سرافرازی بخشیدند شیخ از سادات موسوی است و در صغر سن بخدمت
حضرت عرش‌آشیانی انارالله برهانه پیوسته بمیامن تربیت آنحضرت ترقی و تصاعد نمود بمنصب میر بخشی
فرق عزت برافراخت اگرچه منصب بخشی داشت لیکن بخشی بود و در زمان ... سالها در ...
خدمت دیوانی ... بجانب خود کشیده محال جاگیر ... بطلب تنخواه ... ظالم
... بغایت آراسته و سنجیده بود بزرگی دولت ...
را باستعداد فراهم آورده خیر بالرای بود ... خلق باز کرده هر ...
خیال ... در آغاز سلطنت ... که ... استحکام ... چنانچه
بجای خود گزارش خواهد یافت ... اختصاص بخشیده بخلعت فاخر ...
... صاحب صوبگی بنگاله رخصت نموده ...
کوکلتاش را با انواع عواطف و انواع نوازش سرافراز ... ملازمت اشرف ...

و ... کابلی بخطاب مهابت خانی سرفرازی یافت و شیخ قطب الدین دخترزادهٔ شیخ سلیم
فتحپوری که کوکلتاش آنحضرت بود بخطاب قطب الدین خانی ممتاز گشت و شیخ حسن پسر شیخ بهنا بخطاب
مقرب‌خانی فرق عزت برافراخت میرزا جعفر مخاطب بآصف‌خان از صوبهٔ بهار آمده دولت آستانبوس دریافت
پسر میرزا بدیع الزمان بن آقا ملای مشهور است در عنفوان شباب از عراق بهندوستان آمده بوسیلهٔ عم خویش
میرزا غیاث الدین علی آصف‌خان بسعادت زمین‌بوس حضرت عرش‌آشیانی منصب در ... داخل آصف‌خان لطف
فرموده ... ترک خدمت و آمد و رفت درگاه نموده حکم اشرف صادر شد که اگر ... حود
را ... به بنگاله رفته داخل کومکیان خان جهان باشد و چون به بنگاله پیوست خان جهان که ...
بود ... چند ودیعت حیات سپرد و مظفرخان بجای او منسوب گشت شورش معصوم کابلی و
یاغی شدن ... بمیان آمده مظفرخان را شهید ساختند بغیر از جعفر بیگ و خواجه شمس الدین محمد خوافی
اکثری از بندهای درگاه بقید مخالفان افتادند و آنها هرچند خواستند که اینها را با خود متفق سازند ...
نمایند ... بحیله خود را خلاص ساخته بدرگاه عرش اشتباه آمدند و حضرت عرش‌آشیانی ...
خوش آمده ... در مقام تربیت درآمدند به مخالفان همراهی نمودند و نام برده‌ها ... بکاه ...
... کشیده ... جبین اخلاص را نورانی ساختند ...
حضرت شهنشاهی ... ناکامی از درگاه ... رهنمونی سعادت ... توفیق
خود ... پسندیده آمد تا در آخر بوالا پایهٔ دیوانی کل سرافرازی یافت و در اندک مدتی بخطاب
آصفخانی و منصب ... ترقی و تصاعد نمود بوالا پایهٔ وزارت بلندی گرامی شده بی اغراق ...
خوب گوید ... آصفخان جوانی بود بظاهر و باطن آراسته فهمی ... و فطرت بلند داشت این حرف
از ... من ... که در ... معنی است شعر را خوب میگفت ... پسندیده می
... مثنوی در بحر خسرو و شیرین گفته شعرهای خوب دارد این چند بیت از وست نظم شهر
... آورد برای ... رسید و مضطر ... کرد ... تند بست ...

دل خود کنیزی تسلی را · جعفر کوی یار دانست · مشکل که ذکر ... سلاح ... جنگ
که کوفی همچو شیر از ... زنو ... شب ... ساقی · اثر از می ...
آنچه آنجا دید ... مرا ... قلم از دست افتاد · دو کس را در ... طوفان · ...
چو دست ... · نفسها او ... · مسیح ... · ...
لبالب کون صافی زهر درد · ... سوی آن بار دیگر کرد ...
شد بغارت ... · ... · ...
خجل از کرد خود ... · ... آیینه ... در برابر · ... عکس ...

ذکر فرستادن شاهزاده پرویز باستیصال رانای مقهور

چون در عهد دولت و زمان سلطنت حضرت عرش‌آشیانی با توجهی که آنحضرت را با
رانای مخذول بود بحسب تقدیر آن مهم نسق شایسته نیافت و در اواخر مدت سلطنت شاهزاده ولی‌عهد را
بالشکر عظیم بدان مهم رخصت فرموده بودند و ایشان نیز دل بنهاد آن کار ننموده بی استرضای خاطر ... بصوب آله‌آباد
عطف عنان نموده بودند و استیصال آن ... در عقده توقف ماند چون تخت خلافت بجلوس جهان
افروز آراستگی یافت افتتاح این عقدهٔ دشوار را بر جمیع مقاصد مقدم داشته شاهزاده پرویز را با لشکر گران
و توپخانهٔ عظیم بدان صوب رخصت فرمودند و آصفخان را اتالیقی شاهزاده سربلندی یافت ...
بحکومت صوبهٔ گجرات فرق عزت برافراخت و ... بحکومت لاهور سرافراز ساخته
رخصت فرمودند و ... خان بدیوانی ولایت بنگاله و ... جمیع آن صوبه دستوری یافت

آغاز سال دوم از جلوس همایون

یازدهم شهر ذی قعده هزار و چهارده هجری نیر اعظم بیت الشرف حمل سعادت تحویل ارزانی فرموده ... سال
از جلوس همایون مبارکی و فرخی آغاز شد و افسرده دلان ... نظم
درخت غنچه برآورد و بلبلان مستند · جهان جوان شد و یاران بعیش بنشستند · ...
شد ... نشاط · ... برقص برجستند · و ... حضرت عرش‌آشیانی ... را بانگشت ...
البسه گران بها و انواع ظرایف و نفایس آیین بسته جشن پادشاهانه ترتیب یافت ...

دولت بزم نشاط آراسته بلوازم نثار و پیشکش پرداختند از اعاظم سوانح که در مبادی این سال پرتو ظهور افکند گریختن
شاهزاده خسرو است از سعادت خدمت پدر والاقدر و تفصیل این اجمال آنکه چون دماغش بمالیخولیای سلطنت و هوس
و زاژخای خویش آمد گویا خانه بر انداز آشفته و سراسیمه گشت و این مالیخولیا در مغز خاطرش جا گرفت همواره از خدمت
رمیده و متوحش می بود هر چند آنحضرت بنوشداروی شفقت و التفات مداوا و دلجوئی میفرمودند او
بیشتر متوهم و متردد میزیست تا آنکه شب یکشنبه بیستم ذی الحجه بعد از انقضای یکساعت نجومی با معدودی
که محرم راز و محل اعتماد او بودند از ارک دار الخلافت برآمده راه ادبار پیش گرفت و بعد از تفتیش امیر الامراء
خبر یافته بخدمت حضرت شتافته این خبر موحش را معروض داشت تخت آرای جهان آرا چنین تقاضا فرمود
که شاهزاده خرم را بتعاقب آن سرگشته بادیه ضلالت رخصت فرمایند امیر الامرا التماس نمود که صلاح دولت
در نیست که بنده باین خدمت دستوری یابد حکم شد که چنین باشد در آخر ملهم غیبی بخاطر قدسی مظاهر پرتو
افکند که شاهزاده عالمیان را بجای خود سریر آرای دولت فرموده اعتماد الدوله را در خدمت ایشان بازدارند و موکب
اقبال همعنان فتح و فیروزی متعاقب او شتابد و باین عزیمت صایب شیخ فرید میر بخشی را با اکثری از امرا و منصب
داران که بسعادت حضور اختصاص داشتند بطریق منقلا رخصت فرمودند و باختیار ساعت مقید نشده آخرهای
شب رایت فتح و فیروزی برافراشتند در سواد شهر صبح مراد دمید و جهان را بفروغ اقبال روشنی بخشید
میرزا حسین پسر میرزا شاهرخ را که رفیق طریق بغی بود در ظلمت ادبار راه را گم کرده سراسیمه میگشت گرفته آوردند
و بشگون مبارک گرفتند در زندان مکافات مقید و محبوس فرمودند باهتمام خان کوتوال(?) سپردند(?) و خبرگیری مقرر گشت
در نواحی متهرا(?) حسن بیک بدخشی که بحکم اشرف از کابل بدرگاه والا می آمد بخسرو برخورد و جار میشود
بفسون او از راه رفته آواره بادیه ضلالت میگردد و در مخاطبات خان بابا گفته مدار اختیار خود را بقبض اقتدار او
حواله مینماید و چون حسن بیک از جانب حضرت شاهنشاهی مطمئن نبود و از بی طلبی استشمام معانی مینمود
و در اصل سرشت بدخشیان بفتنه و شورش مجبول است قرار همراهی داده میر(?) سیصد جوان بدخشی عطف
عنان نمود و طریق بغی و کفران نعمت پیش میگیرد و در اثنای راه از سوداگر و غیر آن هر کس پیش می آید اموال او را غارت

کرد و سراها را با آتش بیداد سوخته از دود دل مظلومان اندیشه نکرده طی راه ادبار مینمود خصوص اسپان سوداگری
و طویله پادشاهی هر جا بنظرش در می آمد متصرف گشته بهمراهان خود قسمت میکرد و پیاده ها را سوار ساخته همراه میگرفت
قضارا دلاورخان بحکومت لاهور سرافرازی یافته رخصت شده بود در مقام پانی پت خبر آمدن خسرو شنیده
خود را از آب چون گذرانیده بسرعت هر چه تمامتر متوجه لاهور شد که پیشتر از وی بحصار لاهور در آمده باستحکام
قلعه و برج و باره پردازد عبد الرحیم دیوان لاهور که بحکم اشرف متوجه درگاه بود بدلاورخان پیش آمد دلاورخان حقیقت
فرار نمودن خسرو را خاطرنشین او ساخت لیکن او توفیق نیافت که فرزندان را از آب گذرانیده خود با دلاورخان موافقت و
موافقت نماید بالجمله دلاورخان بجانب لاهور شتافت و او پیش رفته خسرو را دید و خسرو او را ملک انور الخطاب داده
دیوان خود کرد و بسرعت هر چه تمامتر طی مسافت نموده بجانب لاهور رخت ادبار کشید شیخ فرید پس در تمام آورده(?)
و سور را میرفت و هر چند امیر الامرا و مهابتخان از خصومتی که با شیخ داشتند حرفهای مهمل معروض میداشتند
و او را بسادو لیخواهی متهم میساختند و عرض مینمودند که شیخ فرید برفق و مدارا بسته خسرو را پیش انداخته میرود و قصد
گرفتن او نمیکند و الا هر گاه خواهد باو میرساند و کارش را اتمام میسازد با آنکه مهابت خان را تردد شیخ فرستاده از بن مقوله
تهدیدات فرمودند و شیخ اصلا از جاده رضا بنامده در خور اخلاص قرار داد خود با شیخ گذرانید و دلاورخان بلاهور
رسیده باتفاق میرزا حسین دیوان و نور الدین قلی کوتوال باستحکام برج و باره پرداخت و توپها را بالا بر آورده آشرا یط
تحصین همت گماشت مقارن این حال خسرو بلاهور پیوست و چون دروازه دولت بر خود مسدود یافت بلوازم محاصره
و فراهم آوردن لشکر و ترتیب اسباب ضلالت داد بار برداخت و از درون و بیرون نایره قتال و جدال اشتعال پذیرفت
و در این چند روز خسرو قریب دوازده هزار سوار فراهم آورد و چون آگاهی یافت که شیخ فرید با عساکر منصوره بحوالی
آب سلطان پور رسیده و موکب اقبال خاقان گیتی ستان نیز از لشکر منقلا از اقوی پشت خارد و در این زودی تسخیر قلعه
متعذر بود ناگزیر دست از محاصره بازداشته بمقابله عساکر اقبال شتافت میر جمال الدین حسین انجو که بجهت
نصیحت خسرو از درگاه آمده بود در ظاهر شهر ملاقات نموده هر چند نصایح ارجمند رهنمون سعادت و سیله نجات شد
از غایت غرور و پندار اثر نکرد و نتیجه بران مرتب نگشت میر مزبور را همان شب رخصت انعطاف داده روز شنبه صبحگاه

که در حقیقت شام ادبار او بود خود نیز از پی شتافت قضارا در این شب باران عظیم شد و جمعی از اوباش و قطاع که بر
گرد او فراهم آمده بودند چون هیچکدام خیمه با خود نداشتند بمواضع اطراف و جوانب آن تا حیدر آمده ...
زن و دختر رعایا بر تنگ گشته آن مطعون و مردود ازل را وابد کردند و صبح بهمان حال سوار شده خود را بسر حلقه
ارباب زوال و نکال رسانید در آخرهای روز شیخ فرید در کنار آب ساه(?) خبر آمدن خسرو را شنیده بکشتی و پل مقید نشده
بارگی توکل بآب زد و تمام فوج او بیمامن اقبال روزافزون حضرت شاهنشاهی بآب عبور نمود و در آن طرف آب میر جمال
الدین حسین از پیش آمدن جمعیت خسرو را بغایت گران ظاهر ساخت و اظهار اینمقدمه که موجب تردد خاطر همراهان بود
از میر نا پسندیده بود و شیخ جواب نا ملایم بعمر کهنه رخصت داده خود با جمعی که همراه داشت جیبه پوشیده مستعد
کارزار گشت مقارن این حال فوج مخالف نمودار شد و بین الفریقین نایره قتال و جدال اشتعال پذیرفت سادات
باره که هراول لشکر منصور بود نبرد دلیرانه و جلادت داده بسیاری از مخالفان را به تیغ بیدریغ بر خاک هلاک انداختند
خود زخمهای کاری برداشتند از جمله سید جلال و غیره قریب شصت نفر از سادات بزخمهای جان ستان ...
دین و دولت شدند و درین وقت سید کمال بخاری که التمش بود با برادران خود بکومک هراول شتافته ادای حقوق
... نمود و بهادران فوج برانغار نیز توسن شهامت برانگیخته بیامن اقبال روزافزون مخالفان را از آن
برداشتند و اکثری از آنها دست بکار نبرده راه فرار پیش گرفتند و قریب چهارصد سوار از ایماقات بدخشان
علف تیغ انتقام شده در زیر سم بادپایان عساکر اقبال پایمال ادبار گردیدند خسرو با حسن بیک فرار نموده آواره
... نامی گشت انتظار ... خلافت شیخ فرید رایت فتح و فیروزی برافراشته کوس شادی
در عرصه بشارت بلند آوازه ساخت صندوقچه جواهر خسرو که همه جا و همه وقت با خود میداشت با اسباب
سواری او بتصرف بهادران لشکر منصور افتاد و شیخ آنرا بخدمت حضرت ظل سبحانی ارسال داشت آخرهای
همان روز بشارت فتح و فیروزی بمسامع جلال رسید و حضرت شاهنشاهی بر جناح استعجال توسن اقبال برانگیخته متوجه
عرصه کارزار شدند چون مشخص نبود که خسرو بکدام سمت روی ادبار نهاده راجه باسو را که از زمینداران معتبر
کوهستان پنجاب است بدان سمت فرستادند که هر جا آن سرگشته بادیه ضلالت آگاهی یابد گرفته و گیرا شتافته او را

بدست آورد و شیخ سلیمان(?) در راه از تاوردگاه فرود آمده بود و سه ساعت از شب گذشته موکب منصور بعسکر دولت پیوست
شیخ از خیمه خود برآمده مردمک دیده را بسم بادپیمای اقبال سود آنحضرت فرود آمده شیخ را در آغوش عاطفت
گرفته عنایت و مرحمت که هرگز در مخیله او نگذشته بود ظاهر ساختند و شب در خیمه شیخ آرام گزیده روز دیگر متوجه
دار السلطنه لاهور گردیدند چون خسرو خبر آن زد و مجال یافته از تاوردگاه برآمده سرگشته بادیه ادبار گشت از
همراهان خود کنکاش خواست جمعی از افغانان که رفیق طریق بغی و ضلالت بودند گفتند که ولایت میان دو آب
و پرگنات که در آن سمت واقعست تاخت و تاراج کرده بجانب دار الخلافت اکبرآباد شتافت اگر کاری از پیش رفت
فبها و الا بعد و ولایت شرقیه باید رفت و ممکن است که از راجه مانسنگ نیز معاونتی و مددی بشما رسد و در این
سیر و تردد بندگان حضرت را کی تاب آنست که این همه محنت و تعب را متحمل گشته دست از شما بازدارند حسن
بیک گفت که این کنکاش غلط است شما را بجانب کابل باید شتافت چه از اسب و آدم در آنجا و دیگر نیست و بالفعل
خزانه من در قلعه رهتاس موجود است بمجرد رسیدن بجلو و رهتاس ده دوازده هزار سوار مغل کار آمدنی
در خدمت شما فراهم می آید اگر پادشاه از پی شما بیایند جنگ را آماده ایم و اگر آنحضرت را بشما ...
یک چندی با روزگار در ساخته فرصت و قابو را طلبکار خواهیم بود تا آنچه نصیب است از پرده غیب جلوه
گشا گردد فردوس مکانی برابر پادشاه و جنت آشیانی همایون پادشاه بیاوری همین کابل فتح هندوستان
کردند کسی را که کابل باشد هر قدر نوکر خواهد سامان می تواند کرد مع هذا ایشان خزانه نداشتند و من چهار لک
روپیه در رهتاس دارم و پیشکش میکنم چون عنان اختیار خود در قبضه اقتدار آن برگشته روزگار
سپرده بود کنکاش او را مرجح داشته رخت ادبار کشید و خسرو بخیر بیک خواست که از گذر جاری عبور نموده
خود را برهتاس رساند چون باطراف ممالک فرامین رفته بود که گماشته جاگیرداران و کروریان و ... از حد
متعلقه خود خبردار بوده هر جا از وی اثری ظاهر شود سعی در گرفتن او نمایند و اهل گذرها احتیاط و تاکید
بسیار میشد ... خواستند که از آن گذر عبور نمایند هر چند تردد نمودند کشتی همرسید
ناگزیر بگذر سوده ره رفتند چون شب بود مردم دو بتفحص و تردد بسیار یک کشتی بی ملاح بدست آوردند

کشتی دیگر بر سبیه وکالت فقیر حسن بیگ خواست که ملاحان کشتی همه را بر کشتی خالی نشانیده خود را از آب بگذراند اتفاقا جوهری برکنه سود هر از این شورش و غوغا خبردار شده بکنار آب آمده ملاحان را از گذشتن و گذرانیدن مانع می آید و از غوغای او مردم آن طرف فراهم آمده میر ابو القاسم نمکین را که در برکنه گجرات بود آگاهی می سازند که جمعی از آنجانب بکنار آب آمده بر کشتی نشسته اند میخواهند که شبا شب از آب بگذرند و ملاحان خود را در آب زده کشتی را خالی گذاشته گریختند و کشتی بی ملاحان آب رفته بر ریگ نشسته هر چند سعی و کوشش نمودند از جا نجنبید مقارن این حال صبح دمید و چهار پاله در چشم او تیره و تاریک ساخت میر ابو القاسم نمکین و بهلول خان خواجه سرا و دیگر منصبداران که در آن حدود بودند فراهم آمده آن غریق بحر ضلالت و ادبار را با حسن بیگ از کشتی بر آورده برکنه گجرات بردند و یراق از و گرفته نظر بند داشتند روز دوشنبه سلخ محرم الحرام سنه هزار و یازده هجری خبر گرفتاری او در باغ میرزا کامران بمسامع اقبال رسید حکم شد که امیر الامرا بر جناح استعجال شتافته خسرو برگشته بخت و حسن بیگ تیره روزگار و عبد الرحیم مردود را بدرگاه والا حاضر سازد روز پنجشنبه سیوم صفر خسرو را دست بسته و زنجیر در پا بیورجیگر خانی از طرف چپ بر پیشگاه قهرمان جلال در آوردند حسن بیگ را بر دست راست و عبد الرحیم را بر دست چپ او ایستاده کرده بودند خسرو در میان هر دو ایستاده می لرزید و میگریست حسن بیگ بگمان نفع موهوم بیهوده گوئی و ژاژخائی در آمده سرشتان آغاز گفتن کرد چون تمرض او بر پیشگاه خاطر فیاض پرتو افکند بحرف زدن نگذاشتند حکم فرمودند که خسرو را مسلسل و محبوس دارند و حسن بیگ را در پوست گاو و عبد الرحیم را در پوست خر کشیده و از گون بر دراز گوش نشانیده برده در شهر گردانند چون پوست گاو زودتر از پوست خر خشک شد حسن بیگ بیش از چهار پهر نماند و در پوست گاو جان داد و عبد الرحیم را که در پوست خر کشیده برده در شهر میگردانیدند از غایت بی آدمی پوست سلخ برده کشیده در کوچه و بازار از تسوخیار و غیره آنچه رطوبت داشت بر سرش میانداختند میخورد آن روز و آن شب زنده ماند و روز دیگر حکم شد که از پوستش بر آورند و در ریک شانه روز که بسیار در پوست افتاده بهر حال جان برد چون در برکنه بهیرون دال شیخ دلیر فتح کرده بود و حسب الالتماس شیخ در آن مقام برگنه آباد ساخته بفتح آباد موسوم

نموده شیخ

فرموده بشیخ عنایت کردند و شیخ بخطاب مرتضی خانی سربلندی یافت و جمعی از مفسدان سیاه بخت را که با خسرو رفیق طریق بغی و ضلالت بودند بجهت سیاست و عبرت حکم شد که از در باغ میرزا کامران تا در قلعه دو رسته دار نصب کرده با فسار عقوبت بر دار کشیدند در اوراق سابق سمت ذکر یافته که شاهزاده پرویز با فوجی از بهادران عرصه شهامت بتسخیر ملک رانا تعین شد و چون شورش خسرو بمیان آمد حکم شده بود که جمعی از سرداران بر آن مهم گذاشته خود با آصفخان متوجه دار الخلافه اکبر آباد گردد در وقتی که بیاس اقبال بیزوال الطفات شاه خسرو شد حکم فرموده بودند که فسخ آن عزیمت نموده متوجه درگاه والا شود روز چهارشنبه [illegible] محرم مبارکی داخل شهر لاهور شدند و خسرو را بر فیل نشانیده از میان دارها گذرانیدند تا همراهان خود را بآن عقوبت دیده از عاقبت خویش عبرت برگیرد درین هنگام بمسامع جلال رسید که حسین خان شاملو حاکم هرات خبر [illegible] حضرت عرش آشیانی و شورش خسرو شنیده حاکم فراه و ملک سیستان را همراه گرفته با لشکر خراسان بر سر قندهار آمده قلعه را محاصره نموده و شاه بیگ خان باعتضاد اقبال روز افزون باستحکام برج و باره و انتظار مصالح قلعه داری پرداخته مردانه پای همت افشرده و بالای ارک جای بجهت نشستن خود قرار داده که غنیم از بیرون مجلس او را مشاهده نماید و پیوسته بعیش و عشرت مشغول بوده همه روز افواج ترتیب داده بمقابله و مقاتله بیرون میرفت و آثار غلبه و تسلط ظاهر میساخت چون این خبر در لاهور بمسامع جلال رسید فوج کلانی بسرداری میرزا غازی ولد میرزا جانی ترخان ترتیب فرموده قراخان ترکمان و محمد بیگ کابلی که بخطاب سردار خانی اختصاص داشت و دیگر امرا و منصبداران بکومک تعین نمودند و پیش از آنکه افواج ظفر قرین بقندهار رسد لشکر قزلباش ترک محاصره نموده بمحال متعلقه خویش باز گشته بنابر آنکه دارای ممالک ایران شاه عباس رفتن سرداران سرحد را بر سر قندهار و محاصره نمودن قلعه مذکور شنیده رقمی بنام حسین خان بیگلر بیگی خراسان و ملک سیستان فرستاده مصحوب حسین بیگ نامی فرستاده که دست [illegible] باز داشته هر کدام بجا و مقام خود شتابند و لشکر را از گرد قلعه برخیزانیده خود بخدمت بندگان حضرت فرستاده مراسله که در عذر این جرأت و گستاخی نوشته بود بگذرانند درین تاریخ حسین مذکور بدرگاه والا آمده دولت زمین بوس دریافت و بحکم اشرف سردار خان بحکومت قندهار رفع و عزت برافراخت

شاه بیگ خان بدرگاه والا شد و بعد از چند گاه سردار خان را عزل فرموده قندهار را بمیرزا غازی لطف فرمودند و بیمن مرحمت آنحضرت هر سال بنه داشت و هم قندهار را او بعنایت عالی همتانه در روزگار بسر برد درین تاریخ شاهزاده پرویز سعادت زمین بوس دریافت میرزا علی اکبر شاهی بحکومت کشمیر سرافراز گردید مقربخان پسران شاهزاده دانیال را از دکن آورده ملازمت فرمود از شاهزاده مرحوم سه پسر و چهار دختر مانده بود پسر کلان طهمورث دوم بایسنغر سیوم هوشنگ درین تاریخ برای پسر دولتخان لودی که نوکر عمده خانخانان عبد الرحیم بود و در آخر شاهزاده دانیال او را نوکر خود ساخته عنایت بسیار بر پدرش ظاهر میکردند و در مخاطبان بخطاب فرزندی اختصاص بخشید بعواطف بیکران مخصوص داشتند بعد از فوت شاهزاده مرحوم حسب الحکم آمده دولت زمین بوس دریافت منصب سه هزاری و بخطاب صلابت خانی عنایت نمودند قطب الدین خان کوکلتاش بصاحب صوبگی ولایت بنگاله از تغیر راجه مانسنگ بلند مرتبه گردید و خلعت با کمر مرصع و اسپ با ساز با زین مرصع عنایت فرمودند و منصب پنجهزاری ذات و سوار مقرر شد و دو لک روپیه بکومکیان او مرحمت نمودند و هم درین تاریخ صبیه شاهزاده مراد برادر خود را با شاهزاده پرویز نسبت فرمودند یک لک [illegible] هزار روپیه [illegible] وجه برسم ساچق فرستادند و بجهت سامان طوی یک لک روپیه از نقد و جنس بشاهزاده عنایت شد از غرایب سوانح ظاهر شدن کتابت خان اعظم میرزا عزیز کوکه است که براجه علیخان نوشته و از حسب و نسب حضرت عرش آشیانی هیچ فرو گذاشت نکرده و آنچه بر زبان قلمش آمده بی محابا در ملاحظه روی کاغذ [illegible] کرده بجهان حاجی و قبله راستی نامی متهم ساخته و بعنوان منشور داشته بعد از فتح قلعه آسیر در اموال راجه علیخان بر آمده و بدست خواجه ابو الحسن افتاده و خواجه درین ایام بنظر حضرت شاهنشاهی در آورد آنحضرت در میان مجلس او را پیش خوانده نوشته او را بدست او داده که بخواند [illegible] و او هر چشم از فتح آن پوشیده بی ملاحظه تمام در خواند ایستادهای پایه سریر خلافت دهان بلعن و طعن گشوده هر آنچه سزاوار او بود بزبان آوردند هر چند [illegible] از انواع و اقسام سیاست و خواری داشت باز همان نسبت عنایت عرش آشیانی بفریاد او رسید و حکم بر تغیر فرموده روزی چند از چشم انداخته نظر بند داشتند درین هنگام بساط انجام جشن طوی شاهزاده پرویز

زنگ زدای دلهای خاص و عام گشت و بعد از فراغ جشن طوی خاطر فیض مآثر بنشاط شکار رغبت فرمود بیتاب گر جهانگشته که از شکارگاههای مقرری صوبه پنجاب است نهضت موکب گیهان شکوه اتفاق افتاد مدت سه ماه و شش روز بنشاط شکار پرداخته عنان معاودت بدار السلطنه لاهور معطوف فرمودند و پانصد و هشتاد و یک جانور از قمچار کوهی و بز کوهی و نیله گاو و گوره خر و آهو شکار شد بز کوهی که از همه کلانتر بود وزن فرمودند دو من و بیست و چهار سیر آمد که بیست و یکمن بوزن خراسان باشد و قمچار کوهی دو من و سه سیر بر آمد که هفده من خراسان باشد و گوره خر نه من و شانزده آثار که هفتاد و شش من باشد و نیله گاو چهارده من که یکصد و دوازده من خراسان باشد و در خلال این حال از غرایب واقعه نویسان صوبه بهار بمسامع جلال رسید که جهانگیر قلیخان با راجه سنگرام که از زمینداران عمده آنملک بود مبارزت اتفاق افتاد و جهانگیر قلیخان ترددات نمایان کرده اعلام فتح و فیروزی بر افراشت و سنگرام بزخم تفنگ آواره صحرای عدم گردید

سال دوم از جلوس میمنت مانوس

روز چهارشنبه بیست و دوم شهر ذی قعده هزار و پانزده هجری نیر اعظم بخانه شرف خویش سعادت تحویل ارزانی فرمود و جشن نوروز جهان افروز آراستگی یافت درین جشن عالی بادشاهزاده جهان و جهانیان سلطان خرم بمنصب بیست هزاری عنایت نموده علم و نقاره و طومان طوغ مرحمت شد هفتم شهر ذی الحجه بسعادت و مسعود و زمان محمود رایت عزیمت بصوب کابل ارتفاع یافت قلیچ خان بحکومت و حراست لاهور سرافراز گشت در کوه بیدولت شکار قمرغه شد درین کوه اصلا سبزه و درخت نمی روید ظاهرا ازین سبب کوه بیدولت میگویند و از وقایع این سال آنکه چون امیر الامرا را بیماری صعب روی داده بود در رکاب ظفر انتساب نتوانست آمد درین تاریخ آصفخان بوالا منصب وکالت رتبه عزت بر افراخت خلعت خاصه و قلمدان مرصع لطف فرمودند و خواجه ابو الحسن بخدمت دیوانی سرافراز شد روز پنجشنبه هژدهم شهر صفر باغ شهر آرای کابل محل نزول رایات جلال گردید از بستان که کنار شهر واقعست تا باغ مذکور نثارکنان تشریف بردند دو نفر از محتاجان کابل را بر گرفتند و در پهلوی باغ شهر آرای باغی طرح افکنده بجهان آرا موسوم فرمودند و مقرر شد که جوی آبی که از گذرگاه می آید در میان این باغ جاری سازند درین هنگام که موکب گیهان شکوه در کابل نزول سعادت داشت از عرضه منهیان صوبه بنگاله بمسامع جلال رسید که علی قلی بیگ

اسد لوکه بخطاب شیرافکن اختصاص داشت قطب الدین خان را کشت و او از بندهای پادشاهی که همراه قطب الدین
خان بود به قتل رسید و تفصیل این اجمال آنکه علی قلی مذکور سفرچی شاه اسمعیل پسر شاه غفران پناه شاه
طهماسب صفوی بود و بعد از فوت شاه اسمعیل از راه قندهار بهندوستان آمده در ملتان بخانخانان که متوجه
فتح تته بود پیوست و خانخانان غایبانه در سلک بندهای درگاه منتظم ساخته و در آن یورش معاودت نموده مصدر
خدمات پسندیده گردید و چون خانخانان مظفر و منصور از آن یورش معاودت نمود حسب الالتماس او بمنصب لایق
سرافراز گردیده و در همان ایام صبیه میرزا غیاث بیگ را با او نامزد فرمودند و چون موکب اقبال حضرت عرش آشیانی انار الله
برهانه از اکبرآباد متوجه فتح دکن گشت و شاهزاده ولی عهد باستیصال رانا دستوری یافت علی قلی بیگ نیکو
ایشان مقرر گشت و حضرت التفات خود را شامل حال او فرموده بخطاب شیرافکن اختصاص بخشیدند و بعد از
جلوس جاگیر او در صوبه بنگاله لطف نموده بدانصوب تعیین فرمودند چون بعرض رسید که طبیعتش بفتنه جوئی
و شورش طلبی مجبول و مفطور است در وقت رخصت قطب الدین خان را اشارت رفته بود که اگر بر جاده صواب
و سداد ثابت قدم یابد بحال خود دارد و الا روانه درگاه والا سازد و اگر در آمدن تعلل نماید بسزا رساند اتفاقا
قطب الدین خان از طرز سلوک و معاش او بدظن گشته هر چند بحضور طلب نمود عذرهای دور از کار پیش آورد
اندیشهای فاسد بخاطر راه داد قطب الدین خان حقیقت حال را بدرگاه معلی عرضه داشت نموده فرمان صادر شد
که او را روانه درگاه سازد و اگر از اطوار او خیالات باطل ادراک نماید بنوعی که در هنگام رخصت حکم شده بود سزای
کردار ناهنجار در دامن روزگار او نهد قطب الدین خان بمجرد ورود فرمان بی توقف و تامل جریده برسبیل ایلغار
متوجه بردوان که بتیول شیرافکن مقرر بود میشود و او از آمدن خان مذکور وقوف یافته برسم استقبال از جای خود
باده دو خدمتکار تاخته میرسد در وقت ملاقات مردم هجوم آورده دور او را فرو میگیرند او میگوید این چه روش
بود و از طرز سلوک استظهار مردم را مانع آمده تنها با او همراه شده بسخن می پردازد شیرافکن از چهره حال نقش
عزیمت او استنباط نموده پیش از آنکه دیگری دست بکار برد کرم و کبرا شمشیر کشیده بر شکم قطب الدین خان
زخم کاری میزند چنانکه روده و احشای او بیرون می افتد و بهر دو دست شکم را گرفته باواز بلند میگوید که

خود را نگذارید که بدر رود و پیر خان کشمیری که از بندهای عمده بود و از شجاعت و جلادت بهره تمام داشت اسپ را
برانگیخته زخم شمشیری بر فرق او میزند و شیرافکن شمشیر سبکی بر ابسه خان زده کارش تمام میسازد در
وقت ملازمان قطب الدین خان را از اطراف هجوم آورده به زخم تیغ استعمار کارش باتمام رسانیدند و جهانگیر قلی خان
صاحب صوبه بهار بجای قطب الدین خان بصاحب صوبگی بنگاله سرافراز گردید و اسلام خان صاحب صوبه بهار
مقرر گشت و از غرایب آنکه در حوالی علی مسجد در غرب خانه عنکبوتی بنظر آن حضرت در آمد که بکلان جرجکی بود
و گلوی ماری که بر درازی دو ذرع باشد گرفته می فشارد لحظه توقف فرموده تماشا کردند تا مار جان داد چون
مکرر بعرض رسید که در ضحاک دامیان که سرحد کابل است کوهی واقع شده و در آن کوه حجره ساخته اند و مدفن
خواجه تابوت نام عزیزیست و مدت هفتصد هشتصد سال از تاریخ فوت او نشان میدهند و اعضایش از هم نریخته
و مردم در رفته او را می بینند و زیارت میکنند و رخصت بر گردن آنکه هرگاه سینه را از فراز زخم میکشند خون
ترشح مینماید و تا همان جنبه را بالای زخم نمی نهند خون نمی ایستد چون این حرف غرابتی تمام داشت بنابر آن
نامه حکم شد که خود بر آنجا رفته بتعمیق نظر ملاحظه نماید و در تفحص و تجسس نهایت تاکید بکار برده حقیقت را
آنچه بعرض همایون رساند و بجهت بستن زخم جراحی نیز همراه کردند کمترین بخشش منزل طی مسافت نموده بمقصد
پیوست و شب در موضع بامیان که جمعی از سادات سروارد در آنجا توطن دارند گذرانیده روز دیگر بدیدن خواجه
تابوت رفت در آن دامن کوه ایوانی بود ارتفاعش بمقدار دو ذرع و نیم از زمین بلندتر یکی از مقربان آن بر آورده تا آورد
دیگران گرفته بالا کشیدند و خود نیز بر آمد در عقب ایوان خانه مربع چهار ذرع در چهار ذرع صحن و سقف و دیوارها
گچ کرده در غایت سفیدی بود در میان خانه قبری کنده و دری یک تخت بر آن نهاده چون تخت را بر داشته شد تابوت
بنظر در آمد و چون تخته از بالای تابوت بر گرفتند میت را دیدند که بآیین اسلام رو بقبله خوابانیده اند و دست چپ
را بجهت ستر عورت دراز کرده و مقدار نیم ذرع کرباس هم بالای ستر مانده و اعضایش تمام درست پوستی بر استخوان
کشیده دو سه قرعه طرف راست که زمین خیده پوست آن رفته و نمایان بود و از ناخن انگشت موی بر جانب
نمانده دو دندان بالا و دو دندان پایین از میان لب نمایان بود زخم غلط بود انگشت و ناخنهای دست و پا درست

و خط پرکاری در میان کمر بنوعی که انگشت وسطی در میان آن درست نشیند معلوم نشد که سبب این چیست امام فوت
یا شهادت معلوم نشد بغیر از آنکه بعد از تفحص و تحقیق پیری را از دیهی آوردند خالی از معقولیت و شعور نبود
احوال خواجه تابوت از وی پرسیدم گفت که از پدر و جد خود شنیده ام که در جنگ چنگز خان و سلطان جلال
الدین ملک بری این مرد شهید شده والعلم عند الله و در همین لا ارسلان بی ناظر اوزبک حاکم کهمرد آمده سعادت
زمین بوس دریافت و سرکار هندوستان را بتیول او مرحمت نموده بدانصوب رخصت فرمودند و در خلال این
حال خبر رسید که میرزا شاهرخ در مالوه ودیعت حیات سپرد از میرزا شاهرخ پسر ماندند اول حسن و حسین که توامان
قدم بعالم وجود نهاده اند بعد از آن میرزا سلطان که در خدمت حضرت شاهنشاهی تربیت یافته و پس از آن میرزا بدیع
الزمان و دیگر میرزا شجاع و میرزا مغل هرکدام در خور شایستگی خویش بمناصب مناسب اختصاص یافتند و روز
جمعه هفتم جمادی الاول بمبارکی از کابل کوچ کرده متوجه هندوستان شد و مقرر گشت تا رسیدن شاه بیگ
خان بکابل طاش خان از شهر و نواحی خبردار باشد و از سوانح بر انگیختن هواداران خسرو و گرفتار شدن آنها
و سیاست یافتن خویش و بقصاص رسیدن و تفصیل این مجمل آنکه در ابتدا روزی چند خسرو را با امیر
الامرا و آصف خان حواله فرموده مقرر شد که یکروز مردم امیر الامرا و یکروز ملازمان آصف خان پاس دارند و
در روز نوبت آصفخان نور الدین محمد پسر عم او با جمعی از نوکران او پاسبانی مینمود و در جائی که خسرو
می بود نور الدین تنها میرفت و با او در خلوت صحبت میداشت و قرار داده بود که هرگاه قابو بدست افتد
اسباب شورش برد اخته او را از قید بر آورد و چون موکب منصور بجانب کابل نهضت فرمود و امیر الامرا بجهت
در لاهور توقف کرد و آصفخان را بمنصب وکالت بلند پایگی بخشیده خسرو را بحواله اعتبار خان خواجه سرا
نمودند نور الدین مذکور و فتح الله پسر حکیم ابوالفتح را که درین ایام بندگان حضرت با وی بی لطف بوده بنا بخود
در بی رو طی موافق ساخته و محمد شریف پسر اعتماد الدوله نیز با اینها همداستان شد و هندوی اعتبار خان را
که صاحب اهتمام مردم او بود در خلوت نزد خسرو راه داشت با خود همراز گردانیدند و مقرر نمودند که هر کس را که
درین دولتخواهی ... سازند هندوی مذکور در خلوت بخسرو باز نماید و خسرو نشانی بجهت او ...

و در طومار نویسد ایشان نام او ثبت شود مرتب بیج شش ماه این هنگامه را گرم داشتند و با آنکه قریب چهارصد کس در زمره
فدائیان انتظام یافته بود دولتخواهان ازین مقدمه آگاهی نداشتند و بداندیشان و انقطاع طلب در کمین
نشسته مقرر نمودند که در اثنای راه قصد آن حضرت کرده خسرو را از قید بر آورده اعلام فتنه و آشوب مرتفع
سازند اتفاقا یکی از آن بتقریبی از رفقای خویش رنجیده بر هم موافقت توفیق خواجه ویس دیوان شاهزاده جهان
و جهانیان خرم را ازین مقدمه آگاه میسازد و او در لحظه بخدمت شاهزاده عالمیان شتافته عرض این ماجرا می نماید
و شاهزاده فی الفور سوار شده بخدمت پدر والاقدر رفته حقیقت را معروض میدارند و مقارن این حال
آصفخان نیز خبر یافته بمنزل صلابت خان میرود و آنچه شنیده بود مذکور میسازد بالجمله چون شاهزاده بعرض
شاهنشاهی رسانید آن حضرت از محل بر آمده صلابت خان را طلبیدند و او بر عتبه جبه تمام در آمده شرف کورنش
دریافت و بندگان حضرت آنچه از شاهزاده شنیده بودند بیان فرمودند صلابت خان معروض داشت که ملاحظه
پیش از این آصفخان نیز بمنزل من آمده این حرف را نیز ظاهر ساخت بالجمله حضرت شاهنشاهی بر سر پرده فرمان
روائی تمکن جسته حکم باحضار آن جون کردند صادر فرمودند یکی از آنها میرزا محمد اوزبک بود و یکی بیراغ
ترکمان که درین نزدیکی از عراق آمده نوکر شاهزاده پرویز شده بود صلابت خان عرض کرد تا یکی از اینها را امید
جان بخشی مطمئن خاطر نشود ممکن نیست که حقیقت قرار واقع بعرض اشرف رسد حکم اشرف شد که میرزا محمد
را قول داده باز پرس نمایند و بعد از اطمینان قول حقیقت حال مشروح و معروض میشود داشت و بعد ازان نام
نور الدین و آصفخان مرحوم و محمد شریف پسر اعتماد الدوله و هندوی اعتبار خان و دیگر کسان را بر زبان آورد
و صلابت خان بعرض رسانید که اگر حضرت در مقام تفحص و باز پرس در آیند کس بسیاری بقتل میرسند و مناسب
دولت آنکه آن نوشته هندوی اعتبار خان ناخوانده بآتش انداخته ناپدید نمایند ... آن حضرت
این التماس او را مبذول داشته موافق مرضیات او حکم فرمودند و در باب حکیم فتح الله حکم شد که تشهیر کرده بر
خری از کون سوار ساخته منزل بمنزل با این رسوائی می آورده باشند از غرایب آنکه قاسم علی که بخطاب ...
سرافرازی داشت و با حکیم فتح الله نقار خاطر ظاهر میکرد روزی او را با در ... عرض نمود

کرد هنگامی که خسرو را سعادت همراه کرده آواره شد او بار گشت فتح الله بن ... که صلاح دولت در ... کرد
جناب را بار داده، این مبحث را کوتاه باید ساخت فتح الله منکر شد و طرفین رجوع به سوگند نمود، سه ماهه کردند
وده، پانزده روز نگذشته بود که آن بی سعادت بشامت کردار خویش گرفتار آمد و سوگند دروغ کار خود کرد و چون
جلال آباد محل ترددِ رایات جلال گشت غیرت خان حاکم آنجا بجهت اشرف در رد شد انتظار قمرغه طرح افکنده روز
یک روز سیصد جانور از قوچ کوهی وغیره شکار فرموده شاه بیگ خان از قندهار آمده دولت زمین بوس در
یافت او از تربیت یافتهای حضرت عرش آشیانی است انار الله برهانه و در دولت مصدر خدمات عمده گشته و
شمشیرهای نمایان زده بمناصب عالی و مراتب بلند ترقی و ارتقا نموده، بتنها حکومت قندهار داشت و تا بود
بشوکت و اقتدار روزگار بسر برده در سنه لا بخطاب خان دوران و صاحب صوبگی کابل و ضبط افغانان سرافراز
ساخته کمر خنجر مرصع و فیل مست و اسب خاصه مرحمت نمود، از مقام باباحسن ابدال رخصت آن صوب فرمودند
پیر خان پسر دولت خان لودی را که بمنصب سه هزاری و خطاب صلابت خانی عز اختصاص داشت بخطاب والای خانجهانی
بلند مرتبه گردانیدند دوازدهم ماه شعبان المعظم بدار السلطنت لاهور نزول اجلال اتفاق افتاد میر خلیل الله ولد
میر میران از اولاد و احفاد شاه نعمت الله ولی که سلسله ایشان از غایت اشتهار محتاج بتعریف و توصیف نیست
در عراق و خراسان به بزرگی و جاه و دولت نظیر خود ندارند از عراق آمده دولت زمین بوس دریافت و بمنصب هزاری
ذات و دویست سوار سرافرازی یافت و دوازده هزار روپیه خرج عنایت شده در سنه لا آصفخان التماس ضیافت
نمود با اهل محل بمنزل او تشریف ارزانی فرموده پایه قدرش افزودند موازی ده لک روپیه از جواهر نادر و اقمشه
نفیس و چینیهای فغفوری و خطایی برسم پیشکش معروض داشت آنچه پسند افتاد برگزیده تتمه را بخشیدند
مرتضی خان از گجرات انگشتری لعل ... که نگین خانه و حلقه آن از یک پاره لعل تراشیده بودند بوزن یک مثقال
و پانزده سرخ بغایت خوشرنگ و خوش آب برسم پیشکش فرستاده بود مقبول خاطر مشکل پسند افتاد و
الحق تا حال مثل این تحفه بنظر در نیامده لعل دیگر قطبی شش پهلو تراشیده بوزن ده مثقال و پانزده سرخ
در غایت خوبی و لطافت قیمت هر کدام بیست و پنج هزار روپیه شد مقارن این حال فرستاده شریف مکه معظمه مکتوب

محبت طراز و پرده در خانه مبارک رسید هشت هزار روپیه بفرستاده شریف ارزانی فرموده بمتصدیان بیوتات عالی
حکم شد که موازی یک لک روپیه از هر جنس که بار آن ملک باشد بجهت شریف روانه سازند روز یکشنبه پنجم شهر شوال
نهضت موکب اقبال بصوب دار الخلافت اکبرآباد اتفاق افتاد قلیچ خان بحکومت دار السلطنت لاهور و میر قوام الدین
خوافی بدیوانی صوبه مذکور مقرر گردیدند روز پنجشنبه هژدهم ذی قعده دار الملک دهلی مورد رایات جلال گشت در
منزل سلیم گره که سلیم خان افغان در ایام حکومت خود بر لب آب جون اساس نهاده چهار روز مقام فرمودند الحق
سرمنزل دلنشین است چون ساعت در آمدن بدار الخلافه نزدیک بود از دهلی بکشتی نشسته متوجه مقصد گردیدند
راجه مان سنگ از قلعه رهتاس آمده دولت یافت یکصد زنجیر فیل برسم پیشکش گذرانید سال سیوم از جلوس اشرف
روز پنجشنبه دوم ذی حجه هزار و شانزده هجری آفتاب عالمتاب ببرج حمل سعادت تحویل ارزانی فرموده بموضع
رنکته که در پنج کروهی دار الخلافه واقع است جشن نوروزی آراستگی یافت و در این جشن ... خانجهان
بمنصب پنجهزاری ذات و پنج هزار سوار سرافراز شد خواجه جهان بخدمت بخشی گری ممتاز گشت روز دوشنبه
پنجم ماه مذکور بساعت سعادت قرین داخل ارک دار الخلافه شدند راجه بر سنگدیو بوندیله بعنوان پیشکش گذرد در
جمیع جانداران از انسان و حیوان توالدون میشود لیکن در حیوانات خوش غاست و بر قدرش ماده است در انسان
بخلاف آن زشت و مکروه می باشد باز و چرغ و شاهین و باشه و شکره و زاغ و کبک و کنجشک و دراج و بودنه و
طاوس و آهو و جهکاره بوبعنوان دیده شده از غرایب وقایع آنکه جلال الدین مسعود پسر ... که بجانب
سپرده و مادرش از غایت تعلق و دلبستگی در حالت احتضار فرزند دلبند افیون خورده بعد از فوت پسر بسکر و عشرت
رحلت نمود مقارن این حال ... از عالم گذشت او را کنیزی بود که توجه خاطر با و ظاهر میساخت و افیون
از دست او میخورد بعد از فوت او افیون خورده رفیق راه عدم شد در هندوستان رسمیست مستمر که زنان بعد
از مردن شوهر زنده با آتش در آمده جان فدای محبت می سازند و بسیار شده که ده نفر و بیست نفر از زن و کنیز زنده
با آتش در آمدند باستقلال تمام سوختند اما از زنان نسبت بفرزند شنیده نشده در این هنگام عزت خان و جلال الدین
صبیه قاسم خان پسر مقیم را در عقد ازدواج خود در آورد پادشاه عالم مخاطب ساخته چون خبر فوت

جهانگیر قلیچ خان حاکم بنگاله رسید اسلام خان را بجای او صاحب صوبه بنگاله و اتالیق شاهزاده جهاندار گردانیده حکومت
صوبه بهار و پتنه بافضل خان پسر شیخ ابوالفضل مقرر فرمودند جهانگیر قلیچ خان لاله بیک نام داشت از غلامزادهای
میرزا محمد حکیم بود و بعد از فوت میرزا بخدمت حضرت عرش آشیانی پیوست و آن حضرت بعز رتبه بلند اقبال خود حضرت
شاهنشاهی مرحمت نمودند صاحب نفس قوی بود و کارهای عمده از و متمشی میگشت در سلمانی و حق پرستی راسخ
تمام داشت در سنه لا مهابت خان به استیصال رانای مقهور دستوری یافت دوازده هزار سوار موجود با سرداران
کاردیده بکومک او مقرر گشتند با پانصد نفر احدی و دو هزار توپچی پیاده و هفتاد توپ و ... و شصت
زنجیر فیل و بیست لک روپیه خزانه عنایت شد و منصب مهابت خان سه هزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار مقرر گشت
و خلعت و اسب و فیل و کمر خنجر مرصع بمشار الیه عنایت نمود و دیگر امرا که بکومک او تعیین شده بودند هر کدام در خور
پایه و مرتبه اسب و خلعت و فیل و خنجر مرصع لطف نموده بمبارکی رخصت فرمودند و میر خلیل الله پسر میر میران
یزدی که مجملی از احوال او در اوراق سابق سمت ذکر یافته بمرض اسهال ودیعت حیات سپرد در چهارم ربیع الآخر راقم
اقبالنامه بخطاب معتمد خانی ممتاز گشت در این تاریخ خانخانان سپه سالار بحکم اشرف از دکن آمده دولت زمین
بوس دریافت دو تسبیح مروارید و چند قطعه لعل و زمرد برسم پیشکش گذرانید قیمت آنها سه لک روپیه شد
و سوای جواهر اقسام نفایس از هر جنس بنظر در آورد راجه مان سنگ دستوری یافت که بوطن خویش رفته سامان
یورش دکن نموده بدان صوب شتابد چون خانخانان تعهد رسانی نموده ولایت نظام الملک که در تسخیر آن لشکر
حضرت عرش آشیانی فتور عظیم راه یافته بود نموده نوشته داده که در عرض دو سال بخدمت ... بانصرام رساند
انگه سوای لشکری که در آن صوبه تعین است دوازده هزار سوار دیگر با ده لک روپیه خزانه داده شود حکم به دیوانیان
عظام شد که بزودی سامان نموده و امرا ... بقصد زیارت حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه از دولتخانه
تا بهشت آباد که قریب سه کروه مسافت خواهد بود پیاده شتافتند امرای عظام و ارکان دولت و سایر
ملازمان بسعادت همرکابی ... بعد از فراغ زیارت روضه منوره به تعمیر نظر ... و سجده
تصرفاتی که بخاطر مشکل پسند رسید فرمودند و مبلغهای کلی برسم خیرات باهل حاجت عنایت شده مبلغ پانزده لک

روپیه خرج عمارت منور که حضرت عرش آشیانی شده و از غرایب آنکه حکیم علی در خانه خود حوضی ساخته و در کنج حوض
خانه در زیر آب پرداخته در غایت روشنی و در آن خانه تخته رخنی و کتاب چیزی نهاده و هوا ... که قطره
آب بخانه در آید و هر کس بتماشای آن رغبت می نماید در آن کنج سر بر آب فرو میبرد و زیر چند بیش می آید و دیگر
زینه پایان رفته بدر روزن خانه در می آید و در آنجا اندک ترخود را گشوده اندک خشک می سازد و می نشیند و در آن
جای ده دوازده کس هست که باهم نشسته صحبت دارند حضرت جنت مکانی بقصد تماشای حوض مذکور بخانه حکیم
رفته خود با آب در آمده تفرج آن خانه کردند و حکیم مذکور را بمنصب دو هزاری سرافراز ساختند و ... معاودت
فرمودند در این تاریخ خانخانان بضبط ولایت دکن دستوری یافت خلعت با کمر شمشیر مرصع و اسب و فیل لطف
و چون از سلوک و معاش برادران مرتضی خان مردم گجرات متشکی و مستغاثی بودند او را به درگاه طلب فرمودند
ولایت گجرات را بتیول خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش عنایت نمودند و مقرر شد که خود در ملازمت باشد و جهانگیر
قلیچ خان پسر کلان او به نیابت پدر بحکومت و حراست آن ملک بپردازد سال چهارم از جلوس همایون نیر اعظم
عطیه بخش عالم شب شنبه چهاردهم ذی حجه هزار و هفده هجری ببرج حمل تحویل فرمود میرزا برخوردار خان
میرزا عبدالرحمن دولدی بخطاب خان عالم فرق عزت برافراخت از زمان حضرت صاحبقرانی تا حال که نوبت سلطنت
بحضرت شاهنشاهی رسیده اجداد ایشان در این دودمان رفیع الشان حقوق خدمت ثابت دارند و پشت بر پشت
امرا آمده اند جد کلان ایشان میرشاه بیک از اعاظم امرای صاحبقران گیتی ستان بود ... دولتخواهی و حق
شناسی چیزی دیگر آن و بظهور رسانیده چون ذکر او در ... بتواریخ مشروح و مبسوط نگاشته و کارها و وقایع نگار
مورخان شده بتفصیل آن پرداخته و باین دو سه کلمه مختصر ساخت چون مهم رانا ... خان
خان متمشی نشد او را بخدمت حضور طلب داشته عبدالله خان را بجای او سپه دار آن لشکر فرموده بدین سال
شاهزاده پرویز بحکومت صوبه دکن دستوری یافت و بیست لک روپیه ... همراه
دادند آصفخان بوالایه اتالیقی ممتاز گشت امیر الامرا و دیگر سرداران سپاه ... مقرر شده ...
شیری پیشکش کرد بغایت تناور و قوی جثه در خوردی بدست آورده تربیت کرده ...

رامشده که آدم را آزار نمی‌رساند روزی بحضور طلب فرمودند که با گاو جنگ اندازند خلق انبوه بجهة
تماشا فراهم آمده بود و جمعی از جوکیان نیز یکجانب ایستاده محو تماشا بودند شیر بجانب جوکیان
دویده یکی از آنها که برهنه بود گرفت بطریق ملاعبت نه از روی غضب چنانچه با ماده خود جفت میشود
بحرکت در آمده و بعد از آن ترک کرد اصلا آزاری از ناخن و دندان او نرسیده بود حکم فرمودند که از
زنجیر بر آورده بگذارند که در فضای جهروکه بطرف دریا بطور خود می‌گشته باشد و سر چهار شیربان که
چوبها در دست همراه باشند و این ادا مکرر از وی بوقوع آمد چون خاطر اشرف بتماشای شیر و نگاه
داشتن آن توجه فرمود شیر بچه بسیار برسم پیشکش آوردند و در فضای طرف دریا بزنجیر و قلاده می‌کشیدند
و بهر شیری دو شیربان موکل بوده طعمه میدادند رفته رفته شیرهای کلان و تناور بهم رسیدند یکی
مردانه بار داشت و یکی فیل جنگ و یکی شیر دام مکرر اینها را با هم جنگ انداختند جنگ شیر در خود
شیر نیست در مستی در روز جوانی چند کس را ضایع هم ساختند ماده شیر با یکی از آنها جفت شده
بچه آورد و شیر میداد تا الطمه خوردن رسید بزرگ کلان شدند از غرایب امور است که در عهد دولت
جهانگیر پادشاه بظهور آمده در هیچ عهدی و عصری نبوده که شیر بی بند و زنجیر میان مردم بگردد و
چارده پانزده شیر دیده که در فضای جهروکه طرف دریا می‌گشتند و شیربانان همراه بوده محافظت
مینمودند درین سال همایون فال صبیه مظفر حسین میرزا پسر سلطان حسین میرزا ابن بهرام میرزا ابن
شاه اسماعیل صفوی را بجهت شاهزاده عالمیان سلطان خرم خواستگاری فرموده پنجاه هزار روپیه نقد
سوای جنس برسم ساچق ارسال داشتند و بسیادت پناه مرتضی خان موافق پنجهزاری ذات و پنجهزار
سوار جاگیر تنخواه فرمودند و اسلام خان صاحب صوبه بنگاله بمنصب پنجهزاری ذات و سوار بلند مرتبه گردید
چون مکرر بعرض رسید که مهم دکن بلشکری که همراه شاهزاده پرویز تعین یافته متمشی نمیشود و سیاه ازان
دکن لشکرها فراهم آورده باعتضاد عنبر بداختر پای ضلالت و ادبار افشرده در مقام آن دیدند که پیش نهاد
دم از استقلال و استکبار میزنند خانجهان را با دوازده هزار سوار دیگر بکومک و مدد شاهزاده تعین

فرمودند

فرمودند و برای فر اقبال امام حکم شد که نزد عبدالله خان شتافته از جمله دوازده هزار سوار که باستیصال آن ناکسان
مقهور مقرر اند چهار هزار سوار از و گرفته در نواحی احمدنگر بخانجهان رسانیده معاودت نماید و نیز حکم شد که
یک لک روپیه بمردمی که همراه خواهند برد برسم مساعدت بدهد بالجمله خلعت خاصه زردوزی و کمر شمشیر و
اسب خاصه با زین مرصع و فیل خاصه و تومان طوغ بخانجهان عنایت شد از بندهای پادشاهی که در موکب
منصور معاودت پذیر بودند مثل سیف خان بارهه و حاجی بی اوزبک و سلام الله عرب برادرزاده مبارک عرب
که ولایت جویزه در تصرف دارد بکومک خانجهان دستوری یافتند سلام الله نزد شاه عباس بغایت عزیز و
گرامی بود در شجاعت منفرد بحسب تقدیر از شاه توهمی بخاطر آورده بدین آستان روی امید آورد تشویقی را [ب]
در انجام کاری نساخته بلباس زنگی با آتش خرمن سوخت درین تاریخ موکب کیهان شکوه بعزم شکار بصوب
برگنه باری نهضت فرمود سال پنجم از جلوس میمنت مانوس روز یکشنبه بیست و چهارم ماه ذی حجه سنه هزار و [رد]
هژده هجری نیر اعظم به بیت الشرف حمل سعادت تحویل ارزانی فرمود جشن نوروز در شکارگاه برگنه باری
آراستگی یافت چون هوا رو بگرمی نهاده بود عنان معاودت بمستقر خلافت معطوف داشتند درین سال
از عرایض صوبه و واقعه‌نویس صوبه کابل بمسامع جلال رسید که ولی محمد خان والی توران بخدمت شاه عباس
فرمان روای ایران التجا برده و تفصیل این مجمل آنکه چون ولی محمد خان را بخت دولت میسر شد از آغاز
سلطنت تا چهار سال بقانون عدالت و اطوار پسندیده روزگار بسر برد براد و دهش و حسن سلوک مردم
را از خود راضی و خرسند داشت و آخر از بدفرجامی و نحوست ازلی که در طالعش ودیعت نهاده دست قدرت
بود ترک اطوار ستوده نموده از سیرت نیک خویش برگشت ستمکاری و دل‌آزاری پیش نهاد خود ساخت چند
سر از امرای اوزبکیه را که عمرهای در دولت او بودند مثل دوستم ارغون و حاجی بی قوشچی و علی یلنق
دیوان بیکی و شاه کوچک بی دیوان بیکی که خود تربیت نموده بمرتبه امارت رسانیده بود بگمان آنکه این جماعت
برادرزادهای امام قلی خان و نذر محمد خان مراسلات پیوسته دارند بقتل رسانید و از اهالی خاصه و عام از
اطوار ناپسندیده کرد آن ناهنجار او نفرت گزیده رخ التجا بامام قلی خان و نذر محمد سلطان بتحریک چندی

از امرای اوزبکیه رو خروج کرده بسیاری از ملک تصرف در آوردند ولی محمد خان هرچند دست و پا زد بخانی
اقبال روی برتافته و دولت پشت داده هرچه بجهت بهبود و اصلاح کار خود می‌اندیشید نتیجه بر عکس میداد چون
دانست که روزگار برگشته و ذلت ستیزه کاری پیش گرفته تا گریزد از زوال دولت برکنده بخدمت دارای ایران
پناه برد که بامداد و کومک شاه سلاطین پناه کاری از پیش برد شاه نیز مقدم او را گرامی داشته خود باستقبال
برآمده و از کرم خوی و دلجوئی بافراط که در سطور اوقات بغایت پسندیده و خوش نماست دقیقه فرو گذاشت
نمود مجلس‌های عالی ترتیب فرموده خوشوقت میداشت بالجمله پنجاه و پنج روز در اصفهان گذرانید و چون
اوزبکان پی در پی نوشتجات فرستاده او را طلبیده بودند و قزلباشان را منافی و محل امید است بکومک و مدد
مقید نشده جریده عطف عنان نموده و چون بسرحد خود رسید بتهیه سپاه و اسباب جنگ پرداخته گریوه
تخت ملک در آید و با امام قلی خان در نواحی سمرقند جنگ کرده شکست خورده اسیر سرپنجه تقدیر گشته بقتل [واستعداد]
رسید مدت سلطنت او شش سال کشید از غرایب اتفاقات که در مجلس بهشت آیین بظهور آمده واقعه فوت
ملا علی احمد مهرکن است و او در صنعت مهرکنی از یکتایان روزگار بود و آنچه او بر فولاد می‌کند ملا میر علی بر کاغذ [غلط]
نتوانست نوشت پدرش ملا حسین نیز مهرکن بود و نقشی تخلص میکرد و مرد درویش نهاد مبارک نفس
بود در مکتب خانه آن حضرت راه داشت و تکرار سبق ایشان میکرد باین نسبت آن حضرت ملا علی احمد را خلیفه
فرمودند بالجمله شرح این ماجرای غریب بر سبیل ایجاز و اختصار آنکه شبی جمعی از قوالان سرود می‌گفتند و شادی
بر صوفی اهل تقلید سماع میکرد و این بیت میر خسرو میخواندند بیت هر قوم راست راهی دینی و قبله‌گاهی ٭ من قبله
راست کردم بر سمت کج کلاهی ٭ میان خانه سرود بود حضرت بجانب ملا علی احمد توجه فرموده پرسیدند که حقیقت
این بیت چون است پیش آمده معروض داشت که از پدر خود چنین شنیده ام که روزی سلطان المشایخ شیخ
نظام الدین کلاهی بر گوشه سر کج نهاده در لب آب جون بر پشت بام نشسته تماشای غسل هنود و عبادت آنها می
کردند درین وقت میر خسرو حاضر میشوند شیخ بجانب میر متوجه شده میفرمایند که طریق عبادت این جماعت را می‌بینی و
این مصراع را می‌خواندند که مصراع هر قوم راست راهی دینی و قبله‌گاهی ٭ میر بی تامل روی بجانب شیخ کرده برزبان

جاری

جاری میسازند که مصراع من قبله راست کردم بر سمت کج کلاهی ٭ ملا علی احمد مصراع ثانی را تمام ناکرده بیخود
افتاد و تمام شد از غرایب امور که در بنولا سانح گشت بهم رسیدن خسرو جعلیست در پتنه و شرح این واقعه
بسبیل اجمال آنکه افضل خان حاکم صوبه بهار بجانب کوه کهپور که مجدد بجاگیر او عنایت شده بود و از پتنه شصت
کروه مسافتست متوجه میگردد در پتنه شیخ حسام بنارسی و غیاث بیگ زرگر دیوان آن صوبه بود با جمعی از منصب
داران میگذارد اتفاقا قطب نام مجهول الاحوالی از مردم اوچه در لباس درویشان و رسمی ایشان بولایت اوچه که در نواحی [حي]
پتنه واقعست میرسد و بآن مفسدان واقعه طلب رابطه آشنائی و جهت منزی بهم رسانیده اظهار مینماید که
من خسرو ام و از قید و زندان گریخته باین حدود آمده ام اگر با من همراهی کرده امداد و اعانت نمایید بعد از آن که کار من
رونق پسندیده یابد شما شریک دولت من خواهید بود آن مفسدان ساده لوح را بکلمات ابلهه فریب از راه برده
با خود متفق ساخته و متیقن آنها شد که این خسرو است و جمع کثیر از سوار و پیاده برگرد او فراهم آمدند از غ
هرچه تمامتر خود را به پتنه رسانیده متوجه درون قلعه گشت و شیخ بنارسی از اضطراب و هول جان باستحکام
قلعه و بستن درها نارست پرداخت و مخذولان از دروازه قلعه بدرون در آمدند و او با غیاث بیگ از راه دریچه
که بطرف دریا بود راه ادبار سپرده خود را بکشتی رسانیده نزد افضل خان روانه گردیدند و مفسدان متعاقب بقلعه
در آمده اموال و اسباب افضل خان و خزانه پادشاهی را متصرف گشته براد و دهش پرداخته و بسیاری از سپاه و لشکریان شهر
و نواحی نزد او جمع شدند و این خبر وحشت اثر در کوه کهپور بافضل خان رسید و شیخ بنارسی و غیاث بیگ بختی نیز
خود را بافضل خان رسانیده صورت واقعه را بیان نمودند و دلنشین او ساختند که این خسرو نیست و افضل خان باعتقاد
اقبال بی زوال متوجه استیصال این گروه وخیم العاقبت شد و چون خبر آمدن افضل خان بوی رسید قلعه را بیکی
از معتمدان خود سپرده با جمعی از سوار و پیاده که برگرد او فراهم آمده بودند قدم ادبار پیش نهاده در کنار آب پنپن
مبارزت آراست و از آنجا که اقبال روزافزون همه جا و همه وقت قرین حال اولیای دولت بود ساعتی نگذشت که
سلک جمعیت مخالفان از هم گسیخت و دیگرباره قدم ادبار بدرون قلعه نهاد لیکن از اضطراب نتوانست باستحکام
دروازه و برج و باره پرداخت افضل خان با شکوه بدرون قلعه در آمد و او سراسیمه بدرون خانه افضل خان

در دامن کوه رست و تا شهر در راه خانه زد و خورده بوده تربیت میکرد این خبر ضایع ساخت و بعد از آنکه
عاجز و زبون شد و صحرا بیابان او از سیر جان قرار بر فرار داده راه ادبار سپرده از خانه بر آمد افضل خان را
دنبال او بجهت تسکین این فتنه و اطفای نایره فساد فی الفور بقصاص رسانید و این اخبار متعاقب یکدیگر بسامع
عز و جلال رسید و فرمان شد که شیخ سارنگ (?) و غیاث بیگ و دیگر منصبداران که در حراست شهر و قلعه تقصیر نموده
اند از همه بجا سر و ریش تراشیده معجر پوشانیده و از کون بر خر نشانیده روانه درگاه سازند و در شهرها و
قصبهای که بر سر راه واقع است بگردانند تا موجب عبرت و بیداری سایر نامردان کوتاه اندیش گردد اعتضاد
الخلافة الکبری مرتضی خان بصاحب صوبگی پنجاب که از اعاظم ممالک محروسه است اختصاص یافت تا جهان که در صوبه
ملتان بود بحکومت کابل سرافراز شد قبل ازین مهابت خان را بجهت آوردن خانخانان بدکن فرستاده بودند
درینولا او را بحوالی دار الخلافه گذاشته خود پیشتر آمده ملازمت نمود و بعد از چند روز خانخانان نیز بسعادت
زمین بوس دریافت چون قبل ازین خط تعهد فتح ملک دکن بمدت معین سپرده بود و بعد از رسیدن برهانپور
در هنگامی که نقل و حرکت لایق نبود و سواری و تردد منافی سپاهیگری و کاردانی بود سلطان پرویز را با لشکر
گران بیالاگهات بر آورده و از بی اتفاقی سرداران و نفاق امرا و اختلاف رایهای ناصواب سر رشته تدبیر از دست
داده و کار بجایی کشید که عسرت غله مردم را آشفته حال و سراسیمه گردانید و اسب و اشتر بسیار سقط شد و از قضا
آسمانی باران بموقع کرد و این واقع قهر و سخط الهی بود ناز کشته و چاروا های بیم جان گرد الاغری و زبونی در حرکت شده
حرکت نمی یارستند کرد بر جا ماندن و ناگزیر با مخالفان تیره بخت صلح کوتاه کرده لایق شکوه این درگاه نبود کرده به
برهانپور معاودت نمودند بالجمله چون نقش بر نشست و لشکر جهان آشوب ببرهانپور آمد دولتخواهان حمل بر نفاق
و بد اندیشی خانخانان کرده بدرگاه والا معروض داشتند و پای خود را از میان کشیدند خصوصا خانجهان بنوشت
که آنچه شد از نفاق خانخانان است یا این خدمت را مستقل باو باید گذاشت یا او را بدرگاه طلب فرموده این بنده
و بر داشته خود را بخدمت تسخیر دکن مقرر باید فرمود و سی هزار سوار موجود بکومک این فدوی مقرر باید داشت
تا بیمن اقبال روز افزون شاهنشاهی در عرض دو سال تمام ملک پادشاهی را که در تصرف غنیم است مستخلص ساخته قلعه ها

الوات (?)

را بدست آورده ضبط و نسق سرحدها نماید بلکه ولایت بیجاپور را که در تصرف عادلخان است ضمیمه ممالک محروسه
سازد و اگر این خدمت را در مدت مذکور نسق شایسته ندهد از سعادت کورنش محروم بوده روی خود را بندهای
درگاه ننماید چون این عرضداشت خانجهان بعرض همایون رسید سرداری آن لشکر بخانجهان تفویض یافت
خانخانان را بدرگاه والا طلب فرمودند درین تاریخ جشن طوی شاهزاده بلند اقبال سلطان خرم با صبیه مظفر حسین
میرزا بن سلطان حسین میرزا صفوی آراستگی یافت و حضرت شاهنشاهی بجهان جهان نشاط و کامرانی
بمنزل شاهزاده عالیمقدار تشریف برده مجلس در خور این جشن ترتیب فرمودند و با کثری از امرا خلعت عنایت
شد چون مهم دکن از بی اتفاقی امرا و نفاق خانجهان در عقده توقف افتاد و عساکر اقبال بجانب برهان
پور معاودت فرمود خان اعظم را با لشکر تازه زور بدان صوب رخصت نمودند خان عالم و فریدون خان برلاس
و یوسف خان ولد حسین خان تکریه و علیخان نیازی و بازبهادر قلماق و دیگر منصبداران قریب ده هزار سوار
موجود بکومک او مقرر گشتند سوای این دو هزار احدی که مجموع دوازده هزار سوار باشد بهمراهی او تعین
شد و سی لک روپیه خزانه با چند حلقه فیل همراه ساختند و خلعت فاخر با کمر شمشیر مرصع و اسب و فیل خاصه
و پنج لک روپیه بصیغه مساعدت بخان اعظم عنایت شد و بعد از فراغ مهم سازی خان مشار الیه و روان شدن
او بصوب دکن خاطر اشرف اقدس بنشاط شکار توجه فرمود اتفاقا روزی در اثنای شکار انوپ رای که از خاص
نزدیک بود بدرختی میرسد که زغن چند بران نشسته بود کمان و تفنگ بدست گرفته قصد زدن آنها میکند قضا
را در حوالی درخت گاوی نیم خورده بنظرش در می آید و مقارن این حال شیری در غایت کلانی و تناوری غضب
آلود از میان بته چند که در آن حوالی بود برخاسته روانه میشود با آنکه دو گهری روز بیش غایب بود چون ذوق
آن حضرت را بشکار شیر میدانست که در چه مرتبه است خود با چندی که همراه داشت شیر را قبل کرده کس بجهت
خبر کردن میفرستد و چون این خبر بعرض پادشاه فیل بند شیر شکار میرسد جلو ریز متوجه آنصوب میگردند
در آن وقت شاهزاده والا قدر و رامداس و اعتماد رای و حیات خان و دو سه کس دیگر در موکب اقبال سعادت پذیر بودند
بالجمله شیر در سایه درختی نشسته نظر و ق انداز (?) چون اسب شوخی میکرد و یکجا قرار نمیگرفت ناگزیر پیاده

شده تفنگ را سر راست ساخته انداختند لیکن معلوم نشد که بشیر رسید یا نه شیر دوم انداختند شیر از جای
خود برخاسته حمله کرد و میر شکاری را که شاهین بدست در برابر او ایستاده بود زخم زده بجای خود رفت
و نشست بار دیگر تفنگ را پر کرده بر سر پایه نهادند و انوپ رای سر پایه را مستحکم گرفته نشسته بود شمشیری در کمر
و کلتهٔ چوبی در دست داشت و شاهزاده عالمیان سلطان خرم بجانب چپ آنحضرت که جای داشتند اندک فاصله ایستاده
بودند و رامداس و دیگر بندهها در عقب حضرت شیر غضب آلود برخاست و حضرت شاهنشاهی فی الفور ماشه
را زیر کردند و تیر تفنگ از محاذی دهن و دندان او گذشت و صدای تفنگ آتش افروز صولت و غضب او شد
و جمعی که نزدیک ایستاده بودند تاب حمله او نیاورده برهم خوردند و آن حضرت از صدمه پشت و پهلوی مردم
یک دو قدم عقب رفته افتادند و میفرمودند که دو سه کس از آنها پا بر سینه من نهاده گذشتند و بمدد اعتماد رای
و کمال قراول باز خود را راست ساخته ایستادند درینوقت شیر عزم میکرد که طرف دست چپ بودند قصد نمود
انوپ رای سر پایه را گذاشته بشیر متوجه گشت و شیر نیز بجانب او برگشت و انوپ رای چوبی که در دست داشت
دو بار دو دست بر سر شیر فرو کوفت و شیر او را بر زمین انداخته هر دو دستش گرفته شروع در خاییدن
کرد لیکن آن چوب و انگشتری چند که در دست داشت نگذاشت که دستهای او از کار برود و انوپ رای در
میان هر دو دست شیر بر پشت افتاده بود و یک دست بالای پایش حمایل کرده درینوقت شاهزاده شیر دل شیر
شکار شمشیر از غلاف بر آورده خواست که بر کمر شیر فرود آورد قضا را دست انوپ رای بنظر مبارک ایشان
در می آید و احتیاط بکار برده شمشیر را در تراز دستی می اندازند رامداس هم زخمی میرساند و حیات خان نیز
چند چوبی بر سر او میزند انوپ رای به پهلو غلطیده بزور زانوی راستی می ایستد و میخواست انوپ رای نیز آسیب
ناخن شیر مجروح شده بود و بعد از آنکه از زیر شیر بر آمد شیر او را گذاشته روانه شد از عقب شیر شمشیر
علم کرده بر سر آن فرود آورد و چون رو گردانید تیغی دیگر بر صورت او انداخت چنانچه هر دو چشم شیر
بریده شد و پوست ابروی او که بزخم شمشیر جدا شده بود بر بالای چشمهای او افتاد درینوقت صالح نام چراغچی
مضطربانه آمد چون تاریک شده بود کورکی بشیر بر خورد بیک طپانچه او را انداخت افتادن و جان دادن یکی بود

بیاراز (?)

دیگر از اطراف مردم رسیده کارش تمام ساختند انوپ رای بخطاب سنگهدلن و اضافه منصب سرافرازی یافت
مقارن این حال یکی از شیران خانه زاد که در شکارها همراه میبرند از دست دو تو ی هیکل بنظر اشرف در آمد حکم فرمودند
که چهار نیلگاو را بر او بستند چهل و دو من بوزن هندوستان بود برداشته روانه شد فرمودند که یک
نیلگاو دیگر بر بالای آن چهار بنهند نتوانست برداشت بعد از آن حکم کردند که چون راست بایستد بر بالای
آنها بگذارند بالجمله هر پنج را گرفته روان شد و یقین که از پنجاه من فزون تر بود که پانصد من خراسان باشد
سال ششم از جلوس اشرف در ششم ماه محرم هزار و نوزده هجری جشن نوروز جهان افروز آراستگی
یافت و درین جشن شرف یادگار سلطان ایلچی دارای ایران که برسم تعزیت حضرت عرش آشیانی و در
تهنیت جلوس آمده بود بسعادت ملازمت اختصاص گرفت و سوغاتی که شاه عباس فرستاده بود از اسبان
تیجاق و اقمشه نفیس و انواع تحف بنظر اشرف گذرانید خلعت لایق و سی هزار روپیه نقد که هزار تومان رایج عراق
باشد بایلچی مذکور لطف فرمودند سواد مکتوب شاه که درین اقبالنامه مرقوم میگردد **مکتوب** تا رشحات سحاب
فیض ربانی و قطرات غمام فضل سبحانی طراوت بخش حدایق ابداع و اختراع باشد همیشه گلشن سلطنت و جهانبانی
و چمن زار بهجت و کامرانی اعلی حضرت فلک مرتبت خورشید منزلت پادشاه جوان بخت کیوان وقار شهریار
نامدار سپهر اقتدار خدیو جهانگیر کشورگشا خسرو سکندر شکوه دارا توامان مسند نشین بارگاه عظمت و اقبال
صاحب سریر اقلیم دولت و جلال نزهت افزای بساط کامرانی چمن آرای گلشن صاحبقرانی چهره گشای جمال جهانبانی
مبین رموز آسمانی بنور جهره دانش و بینش فهرست کتاب آفرینش مجموعه کمالات انسانی مرآت تجلیات یزدانی بلندی
بخش همت بلند سعادت افزای طالع ارجمند آفتاب فلک اقتدار سایه عاطفت آفریدگار جم جاه انجم سپاه فلک
بارگاه صاحبقران خورشید کلاه عالم پناه از جویبار عنایات الهی و چشمه سار مرحمت نامتناهی سرسبز بوده ساحت
اقدس ساحتش از آسیب خشک سال عین الکمال محروس باد حقیقت شوق و محبت و کیفیت حالت بودن بحر
پذیر نیست **مصراع** قلم را آن زبان نبود که راز عشق گوید باز اگر چه از راه صورت بعد مسافت مانع دریافت
کعبه مقصود گردیده اما قبله همت والا نهمت نسبت معنوی و قرب باطنی است الحمد لله که بحسب وحدت ذاتی این

نیازمند درگاه ذو الجلال و آن نهال سلسال البهجت و اجلال این معنی بر تحقیق پیوسته بعد مکانی و دوری صوری
جسمانی مانع قرب جسمانی و روحانی نگشته رود ریکجهتی است و از آن جهت گرد ملال بر آینه خاطر خورشید مثال
نرنشسته عکس پذیر جمال آن مظهر کمالست و همواره مشام جان بروایح فوایح حلت و داد در نسایم عنبر
شمایم محبت و اتحاد معطر گشته بموانست روحانی و مواصلت جاودانی زنگ زدای خاطر دوستی دوستیست

بیت

همنشینم بخیال تو و آسوده دلم زانکه این وصل نه آنست که در پی غم هجرانش نیست المنة لله تعالی و تقدس که نهال
آرزوی دوستان حقیقی بثمره مراد بار ور شده شاهد مقصودی که سالها در پرده خفا مستور بوده و بتضرع
و ابتهال از بارگاه واهب متعال جلوه گری آن مسالت می شد با حسن وجهی از حجله غیب بظهور در آمد پرتو
جمال بر ساحت آمال خجسته مآل منتظران انداخته بر فراز تخت همایون و سریر سلطنت ابد مقرون هم آغوش
آن انجمن آرای پادشاهی و زینت افزای سریر شهنشاهی گردید لوای جهانگشای خلافت و شهریاری چتر
فلک فرسای معدلت و جهانداری آن رفعت بخش افسر و اورنگ و عقده گشای دانش و فرهنگ ظل معدلت و
مرحمت بر مفارق عالمیان انداخت امید که میمنت مراد بخش جلوس میمنت مانوس آن خجسته طالع همایون
بخت فروزنده تاج و فرازنده تخت را بر همگنان مبارک و میمون فرخنده همایون گردانیده همیشه اسباب
سلطنت و جهانبانی موجبات حشمت و کامرانی در تزاید و تضاعف باد آمین و [illegible] روشن انجام که بین الاباء
و الاجداد انقیاد یافته بتازگی میان این مخلص محبت گزین و آن معدلت آئین استقرار پذیرفته مقتضی آن بود
که چون مژده جلوس آن جانشین مسند گورگانی و وارث افسر صاحبقرانی بدین دیار رسید یکی از محرمان حرم
عزت بر سبیل تعجیل تعیین شده بمراسم تهنیت اقدام نماید لیکن چون مهم آذربایجان و تسخیر ولایت شروان
در میان بود تا خاطر مهر آگین از مهمات ولایت مذکور جمعیت و مراجعت بمستقر سلطنت میسر شود در لوازم این
امر خطیر تقصیر واقع شده چه در رسوم و آداب ظاهری نزد ارباب دانش و بینش چندان اعتباری ندارد اما چون آن
بالکلیه بحسب ظاهری در نظر مطمح نظر ایشان جز امور ظاهری نیست طی مراتب دوستی استحکام در این
ایام خجسته فرجام بیمن توجه ضمایر ملایک احترام مهمات ولایات از دست رفته بر حسب مدعای اجلاء صورت یافت

بالکلیه از آن طرف خاطر جمع گشته بدار السلطنت اصفهان که مقر سلطنت است نزول واقع شد امارت شعار خلاصة الامراء
راسخ الاعتقاد کمال الدین یادگار علی را که اباً عن جد از زمره بندگان بیجهت و صوفیان صافی طویت این دودمان
روانه درگاه معلی نمود که بعد از ادراک سعادت کورنش و تسلیم و ادای مراسم تقبیل و تلثیم بساط عزت و ادای
لوازم پرسش و تهنیت رخصت مراجعت یافته اخبار مسرت آثار سلامتی ذات ملایک صفات و صحت مزاج وهاج
خورشید ابتهاج بهجت فزای خاطر مخلص خیرخواه گردد مرجو آنکه پیوسته در وجه وداد موروثی و مکتسبی و محبت
مرتبه حلت و اتحاد صوری و معنوی را که مجاری انهار موالات و اجرای جداول مصافات عنایت نصرت بحر
غایت پذیرفته از نشو و نمای شجره اتحاد بارسال رسایل که مجالست روحانیست محرک سلسله یگانگی و دافع غایله
بیگانگی بوده باشند و روابط معنوی را با سلاسل صوری متفق ساخته بارجاع و اخبار مهام ممنون دارند حق
سبحانه و تعالی آن زبده خاندان جاه و جلال و خلاصه دودمان ابهت و اقبال را بتاییدات غیب الغیب مؤید داراد
از وقایع ناملایم که درین ولا سانح گشت تاختن احداد بر سر کابل را درین هنگام که ناظم و حاکم که خاندوران با تمام
سپاه در تمشیت مهمات دکن بود و دولت معز الملک بخشی با ملازمان خود و معدودی از بندهای درگاه
در کابل بود حضرت بیگال(؟) فرصت مغتنم شمرده با سوار و پیاده بسیار خود را بحدود کابل رسانید و معز الملک
باندازه قوت و قدرت خویش شهر را کوچه بند کرده بدفع شورش مخالفان پرداخت و چون افغانان چیره دست
شدن از اطراف بکوچه و بازار در آمدند معز الملک تاب مقاومت نیاورده خود را برون حصار انداخت و کابلیان
پای همت افشردند از پشت بام و سرای خویش آن مخذولان تیره بخت را بتیر و تفنگ گرفته جمع کثیر را
بقتل رسانیدند و افغانان را پای داده از هول جان عنان ادبار معطوف داشتند و بیمن اقبال بی زوال آن حضرت
قریب یکصد کس علف تیغ انتقام شده تا دویست اسب گیرانیده از آن مهلکه جان سلامت بیرون برد نبادعلی میرزا(؟)
در لاهور بود چون این خبر وحشت اثر بوی رسید بسرعت هر چه تمامتر طی مسافت نمود آخر روز شنبه سیوم
بتعاقب آن مخاذیل شتافت و چون فاصله بسیار شده بود کاری نساخته معطوف عنان نمود مقارن این حال قلیچ
خان از لاهور آمده سعادت زمین بوس دریافت او را بحکومت و استیصال احداد و ضبط افغانستان تعیین

فرمود صوبه بنگاله را بمرتضی خان عنایت نمود و جاگیر خان جهان خانخانان را با اولاد در سرکار قنوج
و کالپی و غیره تنخواه شد و مقرر شد که خود بجاگیر رفته سرداران ملکوسی و سایر مفسدان آنحدود را تنبیه
بلیغ نموده بیخ و ریشه آنها بر اندازد **وقایع خواستگاری نور جهان بیگم** از وقایع که درین ولا لوامع نقد میر
پرتو ظهور افگند خواستگاری نور جهان بیگمست اگر بشرح و بسط مرقوم قلم بدایع رقم گردد دفترها
باید پرداخت ناگزیر مجملی از کارنامهای آسمانی و نیرنگهای فلک بر صفحه روزگار یادگار میگذارد فاعتبروا اولا
در حالهٔ نکاح علی قلی بیک شیرافگن بود چون مومی الیه در بنگاله کشته گشت پسران و مرد و قطب الدین
خان ایشان را روانه درگاه معلی نمودند حضرت شاهنشاهی از آزاری که از کشتن قطب الدین خان داشتند
بیگم را برقیه سلطان بیگم کوچ حضرت عرش آشیانی سپردند که در دولتخانه ایشان می بوده باشند چون قلم
تقدیر برین رفته بود که ملکه جهان و بانوی زمان میکرد در روزی در جشن نوروز منظر نظر کیمیا اثر شده در
سلک حرم محترم داخل ساختند و تعلق تمام بهمرسید روز بروز پایه عزت ایشان ارتفاع و اعتلا پذیرفت
نخست بنور محل ملقب ساختند پس از چندی خطاب نورجهان بیگم مرحمت نمودند و اعتماد الدوله بمنصب وکالت
کل و ابو الحسن برادر کلان بیگم بخطاب اعتقاد خان و حضرت خان سامانی سرافراز گشتند و رفته رفته ترقی
بمرتبه رسید که مدار رتق و فتق مهمات سلطنت باختیار ایشان شد و در اواخر خود هم در سکه نام ایشان
داخل شد و بغیر از آنکه در خطبه نام ایشان خوانده نشده دیگر آنچه لوازم سلطنت بود بفعل آمد و از آن ملکه
نیکو صفات و از سلسله علیه او نفع بسیار بخلق الله رسید و حرا و غالب بر شوهر بوده بلکه شوهر بود دیگر
درینولا عبدالله خان بصاحب صوبگی ولایت گجرات فرق عزت برافراخت و چهار لک روپیه بجهت سامان سپاه
و تهیه لشکری که بکومک او تعیین شده عنایت نمودند و بجای او راجه باسو بسرداری لشکر سرافرازی یافت
درین تاریخ یکی از غلامان پادشاهی که در فن خاتم بندی و نجاری بی همتاست کارنامه از صنعت خویش بنظر
همایون در آورد که جهان بین اهل دانش و بینش مثل آن در هیچ از منه مشاهده نکرده و هیچ گوشی مانند آن در نزدیک
بآن نشنیده بالجمله در پوست فندقی چهار مجلس از عاج تراشیده و ترتیب داده اول مجلس از کشتی گیرانست

کرد و کس با هم کشتی میگیرند و یکی نیزه بدست گرفته ایستاده و دیگری سنگ و رسنی در دست دارد و دیگری دست ها
بر زمین نهاده نشسته است و در پیش او چوبی و کمانی و ظرفی تعبیه کرده است مجلس دوم تختی ساخته و بر
بالای آن شامیانه ترتیب داده و صاحب دولتی بر تخت نشسته یک پای خود را بر بالای پای دیگر نهاده و تکیه بر
پس پشت نهاده و پنج نفر از خدمتکاران در گرد و پیش او ایستاده و شاخ درختی بر آن تخت سایه انداخته
مجلس سیوم هنگامه ریسمان بازیست چوبی ایستاده کرده و طنابی برین چوب بسته و ریسمان بازی بر
بالای آن پای راست خود را از پس سر بدست چپ گرفته و بر بازی ایستاده و بزی بر سر چوب کرده و شخصی
دهل در گردن انداخته می نوازد و دیگری ایستاده چشم بر ریسمان باز دارد و پنج کس دیگر ایستاده تماشا میکنند
و از این پنج کس یکی چوبی در دست دارد مجلس چهارم درختیست و در زیر آن درخت صورت حضرت عیسی
ساخته و شخصی سر بر پای ایشان نهاده و با ایشان در سخن است و چهار کس دیگر ایستاده اند و از وقایع این سال
تعیین نمودن عبدالله خان بهادر فیروز جنگ است از گجرات براه ناسک ترمک بولایت دکن لاجرم با اعدا س
لجهو اهم کار از خدمتکاران و معتمدان حضرت عرش آشیانی بود بکومک خان مذکور دستوری یافت که از آن هو
و جلادت بوقت جرد را باشند و بخطاب راجگی و عنایت نقاره بلند پایگی بخشیدند و قلعه [illegible] که از
اعاظم قلاع هندوستانست بمشار الیه لطف نمودند و اسب و فیل و خلعت داده رخصت فرمودند و پنج لک دام
خزانه جهت لشکری که همراه عبدالله خان تعیین شده مصحوب [illegible] خواجه و شیخ انبیا [illegible] مرسول
گشت خواجه ابوالحسن نیز بدان صوب تعیین شد درینولا موضع سمو گر که از شکارگاهای حوالی اکبرآباد است
حکم قمرغه شد و فضای وسیعی را سراپرده ها کشیده آهوان را از بیرون بمیان آن در آوردند تا هفت روز با اهل
محل بنشاط شکار خوشوقت بودند و نهصد و هفده آهو از نر و ماده شکار شد و ششصد و چهل و یک آهو
زنده گرفتار شده بود از آن جمله چهارصد در رفع پور فرستاده که در میدان چوگان بگذارند و از آن در علف
آنجا چرا میباشند و قریب یکصد آهو را حلقهای نقره در بینی انداخته در همان صحرا آزاد ساختند که تا به تیر
و تفنگ نزده بودند با امرا و سایر بندهای درگاه عنایت نمود و قسمت فرمودند چون بعرض رسید که امرای [illegible]

از فراز فیل از زیر میکشد و بحمد هر زخم دیگر بر خرطوم فیل امیر زند فیل ازین زخم فریادکنان برمیگردد و در فرسی چند
رفته می‌افتد و اسب شجاعتخان بی آسیب و آزار برمیخیزد و شجاعتخان سوار می‌شود و مقارن این حال مخالفان
فیل دیگر بر علمدار شجاعتخان می‌دوانند و علمدار را با اسب زیر میکنند و شجاعت خان نعره کشیده علمدار را
خبردار میسازد و میگوید که مردانه باش که من نزدیک رسیدم جمعی که در گرد و پیش علم بودند دست به تیر و شمشیر برده
زخمهای کاری بفیل میرسانند و علمدار را سوار میسازند درین وقت تنگ که اکثری از سران سپاه جان نثار
شده بقیة السیف بزخمهای منکر دست از کار باز داشته منتظر لطیفه غیبی بودند اقبال پادشاه جوان بخت
بجلوه درآمد و تفنگی از غیب بر پیشانی آن وخیم العاقبت رسید و کسی ندانست که این زخم از دست که بود
لیکن عثمان دریافت که ازین زخم جان بر نیست مع هذا تا رمقی داشت لشکر را بجنگ ترغیب و تحریص مینمود
وچون آثار ضعف و زبونی در خود و لشکر خود مشاهده نمود عنان ادبار معطوف داشته نیم جان خود را
به بنگاه رساند و عساکر منصوره تا لشکرگاه تعاقب کرده عنان بازکشیدند چون دو پهر از شب سپری شد
عثمان درگذشت و ولی برادر عثمان و ممریز پسر او خاک ادبار بر فرق روزگار خود بیخته خیمه و بنگاه
برجا مانده در دل شب باد اسپاه تر از شب جسد آن [illegible] سعیر را برداشته بحکم خود شتافتند قراولان لشکر
فیروزی اثر ازین سانحه آگاهی یافته شجاعتخان را مطلع ساختند و دولتخواهان صلاح در تعاقب دیدند لیکن
بجهت تردد و ماندگی و تجهیز و تکفین شهدا و تیمار مجروحان در آن روز تعاقب در عقده توقف افتاد اتفاقا
حسنه معتقدخان که در آن [illegible] بخطاب لشکرخانی سرافراز گشته و عبدالسلام پسر معظم خان و دیگر بندها با سیصد
چهارصد سوار و چهارصد توپچی [illegible] درین وقت رسیدند و شجاعتخان آنچه در راه بهم رسانیده گرفته بتعاقب آن
گروه شتافت و چون ولی برادر عثمان از عزیمت شجاعتخان آگاهی یافت نجات خود را منحصر در بازگشت
یافته کس نزد دولتخواهان فرستاده پیغام گذارد که عثمان باعث این همه شورش و آشوب و فتنه و فساد بود
از گرانی وجود سبکبار گشته و حق تعالی شما را ازین بندها کفایت کرد ما همه بنده و فرمان‌پذیریم اگر شجاعت
خان قول ابد هد غلامی و بندگی درگاه را سرمایه سعادت جاوید دانسته روی امید به عتبه بوسی آستان نهاده ذیلا

عثمان را بر سم پیشکش میگذرانیم شجاعتخان و معتقدخان و دیگر بندها دلاسای آنها نموده قول دادند و روز دیگر
ولی مذکور و نیز ممریز پسر عثمان با دیگر برادران و خویشان آمده شجاعتخان را دیدند و چهل و نه زنجیر فیل برسم
پیشکش آوردند و شجاعتخان نام بردها را همراه گرفته در جهانگیرنگر باسلام خان پیوست و چون در اکبرآباد نوید
این فتح بمسامع جلال رسید اسلام خان را بمنصب شش هزاری ممتاز ساخته و شجاعتخان و سایر بندها که در استیصال
عثمان مصدر ترددات پسندیده شده بودند باضافه منصب سرافراز گشتند و شجاعتخان بخطاب رستم زمان
اختصاص یافت از سوانح این سال رفتن عبدالله از گجرات بر دکن و بناکامی مراجعت نمودن شرح این مجمل
آنکه رای جهان کشا چنین تقاضا نموده که راجه مانسنگ و خانجهان و امیرالامرا و میرزا رستم با لشکر برهانپور
از راه برار بر دکن درآیند و عبدالله خان و خان عالم و علیمردان بهادر و سیف خان و راجه رامداس با لشکر گجرات از
راه ناسک ترمک متوجه فتح دکن گردند و افواج از یکدیگر خبر گرفته بتاریخ معین از دو جانب غنیم را بمیان گیرند
و باین تدبیر ظن غالب آنکه غنیم مستاصل شود عبدالله خان چون از گریوه گذشته بملک غنیم درآمد ده هزار
سوار موجود مستعد خوش اسبه آراسته داشت از غایت غرور و نخوت خبر از فوج دوم نگرفته و سطوت عنان
در نیاورده اعتماد بر قدرت و قوت خویش کرده گرم و گیرا باستیصال مخالفان شتافت و چون عنبر از جانب او نیز هم
عظیم داشت تمام لشکر و مردم کاری خود را با آلات آتش بازی و بان بسیار بمقابل عبدالله خان فرستاد و روز بروز
دور لشکر گشته برگی گری میکردند و شب تا وقت صبح بان میزدند و هر چند این لشکر بدولت آباد نزدیکتر میشد
جمعیت غنیم بیشتر میگشت و عنبر پی در پی کومک میفرستاد چون اثری از فوج دوم پیدا نشد و غنیم هر روز
قوی‌تر میگشت دولتخواهان صلاح درین دیدند که عطف عنان نموده باحمدآباد باید رفت و کار را از نو تدبیر
باید گرفت و باین عزیمت از حوالی دولت آباد برگشتند و درین راه غنیم بیحیا می‌آمد و دیو فوج با فوج مقابل
خود در زد و خورد بود و علیمردان بهادر قرار برگشتن بخود نداده با فوج مقابل خویش بسیار زد و خورد نموده داد مردی
و مردانگی داد و بزخمهای منکر بر زمین آمده اسیر غنیم گشت و برکیارا او را برداشته نزد عنبر بردند و عنبر او را
در قلعه دولت آباد محبوس داشته جراح بجهت علاج او گماشت و بعد از چند روز بهمان زخمها ودیعت حیات سپرد

لیخرو از مشهور است که شخصی بتقریبی گفته که فتح آسمانیست بهادر جواب داد که الحق فتح آسمانیست اما من
از راست و ذوالفقار بیگ نیز از خواجه جان نثار رسید چون لشکر بولایت بگلانه درآمد مخالفان از سر حد خود عنان
ادبار معطوف داشتند و عبدالله خان بگجرات رفته و فوج دیگر که از راه برار درآمده بود این حرف موحش استماع نموده
آنها نیز برگشتند و عالیخان بخدمت شاهزاده پیوستند نفس الامر اینکه اگر این دو فوج دانسته و فهمیده قدم پیش
می‌نهادند کار بر وفق مراد دولتخواهان صورت می‌بست هیچ شک نبود و حق ناشناسی چون این خبر در اکبرآباد
بمسامع جلال رسید خاطر اشرف بشورش و آشوب گرایید و انتظام این مهم منحصر در فرستادن خان خانان دانسته
او را با خواجه ابوالحسن مرخص فرمودند در خلال این حال خبر فوت آصفخان رسید بر خاطر حق‌شناس بسیار
گران آمد و از اقرح و فی تاریخ فوت او اصر حیف بر آصفخان بر بدیهه یافته بعرض اشرف رسانیده پسندیده افتاد
و مقارن این حال خبر فوت میرزا غازی رسید او پسر میرزا جانی ترخان است حاکم ته لوا میرزا جانی در الوای حضرت
عرش آشیانی بتفصیل مرقوم گشته و میرزا غازی را حضرت شاهنشاهی تربیت فرموده بودند بدستور سابق عنایت
کرده حکومت قندهار مستقلا عنایت فرمودند و ملک قندهار و حکومت بتغای آنجا سوای جاگیر در اغماض حکومت
شد و تا در قندهار بود سلوک را بامتردین بعنوان پسندیده کرده خود را به نیکنامی علم ساخت جوان نیک
نهاد قابل مستعد بود و با اهل سخن و مردم صالح طبع صحبت میداشت و وقاری تخلص میکرد لیکن شیفته
شراب شده جان بر سر آن باخت و بعد از فوت او اوریل بخطاب بهادرخان و حکومت قندهار فرق عزت بر
افراخت درین وا جشن طوی شاهزاده والاشکوه سلطان خرم با صبیه قریبه اعتقاد خان پسر اعتماد الدوله
ترتیب گشت و شاهزاده جوان بخت مجلس پادشاهانه ترتیب فرموده پیشکش عالی بخدمت پدر والاقدر گذرانید
و بجهت پیکمان و پرده کیان سرادق عفت یورهای لایق چنانچه رسم است کشیده با امرای عظام خلعتهای فاخره
لطف فرمودند و میرزا رستم صفوی را بحکومت ملک تته سرافرازی بخشیده موافق منصب پنجهزاری ذات و
سوار در آن صوبه جاگیر تنخواه گشت و مقرر شد که میر عبدالرزاق معموری محال معموره ملک تته را از قرار هست و
بود جمع بسته بجاگیر میرزا و توابع او تنخواه دهد درین هنگام خاطر قدسی مظاهر بنشاط شکار رغبت فرمود و

و در اجین خبر فوت سلیمان سلطان بیگم رسید و خاطر حق‌شناس از سوانح این واقعه ملول و محزون گشت و اللّٰه
ایشان کلرخ بیگم صبیه قدسیه حضرت فردوس مکانی است انار الله برهانه و پدر ایشان میرزا نورالدین محمد از
خواجه زادهای نقشبندیه است بیگم بجمیع خوبیها که پیرایه عصمت زیبد آراستگی داشتند و صاحب طبیعت
عالی بود گاهی مصرعی و احیانا بیتی میفرمودند و مخفی تخلص میکردند و این بیت از ایشانست فرد کاکلت
رامن زمستی رشته جان گفته ام مست بودم زین سبب حرفی پریشان گفته ام و ایشان از ازواج حضرت
عرش آشیانی بودند سال هشتم از جلوس اقدس شب پنجشنبه بیست و هشتم شهر محرم الحرام سال هزار و بیست
و دو جشن نوروز عالم افروز آراستگی یافت هوشنگ پسر اسلام خان از بنگاله آمده بدولت زمین بوس سر
افراز گردید و جمعی از مردم مگهه که در جنگ گرفتار شده بودند همراه آورده بنظر گذرانید ملک آنها متصل
چاک است جوانی چند بصورت آدمی جلوه کرده از حیوانات بری و بحری هر چه بدست افتد میخورند و هیچ
جانداری از دست آنها خلاصی ندارد خواهر خود را اگر از مادر دیگر باشد میگیرند و تصرف میکنند و چهره آنها
بقراقلماق شبیه است کلام آنها بزبان اهل تبت نزدیک است بترکی هیچ مانند دین و آیین درستی ندارند کار
غرایب امور جفت شدن یوز است با ماده و بچه آوردن در معموره حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه در عنفوان
جوانی و دولت به یوز و شکار آن توجه مفرط داشتند و در تربیت هزار یوز نر و ماده را از قلاده برآورده در باغات
گذاشتند که بطور خود سیر و شکار کنند و جفت شده بچه بیارند صورت نبست درین عهد دولت حضرت
شاهنشاهی یوز نری قلاده گسیخته خود را به یوز ماده رسانیده جفت شد و بعد از دو ماه و نیم سه بچه زایند
و کلان شده زاور از سایر تمرد و کلان بیان کشته کرده درین عهد دولت شیر و شیر و زنجیر کلاه در میان
مردم میکردند نه ضرر آنها بمردم میرسید و نه وحشت و غضب بر طبیعت آنها مستولیست عجب اتفاق
ماده شیری آبستن شد و پس از سه ماه سه بچه آورده و هرگز نشنیده که شیر جنگلی بعد از گرفتار شدن با ماده جفت
شود چون حکیمها نوشته اند که شیر شیر بجهت روشنائی چشم بغایت مفید است سعی بسیار کردند که از پستان
او قطره شیری برآید میسر نشد بلکه نه از پستان او و نه پیدا مدخل غالب آنکه از استیلای قهر و غضب آدمیان

و هم درين ايام از سلك ديوانه غرايب واقعه مشاهده افتاد شبي سلك ديوانه در جائي كه فيل خاصه پادشاهي
بسته بود نزد در آمده پاي ماده فيل را ميگزد و او فريادهاي غير متعارف ميكند چنانكه فيلبانان خبردار
شده خود را ميرسانند و سلك گريخته بزقوم زاري كه در آن حوالي بود پناه مي برد و بعد از زماني باز
خود را بفيل رسانيده دست او را ميگزد و فيل او را در زير دست و پا مالش داده ميكشد چون مدت يكماه
پنج روز از ين واقعه ميگذرد روزي در هواي ابر و شورش رعد و برق ماده فيل فرياد بي اختيار كرده تمام اعضايش
برعشه در آمده بر زمين افتاد و بهزار محنت برخاست تا هفته در زمين متصل آب از دهانش ميرفت و از
چرا باز مانده بحال تباه روزي بشب و شبي بروز مي آورد در روز هفتم افتاده جان داد بعد از يكماه فيل كلان
نيز روزي كه ابر و باد و رعد و صاعقه بود در عين مستي بر زمين افتاد تمام اعضايش برعشه در آمد و آب
از دهانش ميرفت تا جان داد حق تعالي همه دردها را دوا آفريده سواي كفچه مار و سلك ديوانه پازهر ندارد
و پادشاهان با هر چند تفحص فرمودند از افسون و دوا چيزي يافت نشد **نهضت موكب كيهان شكوه از دار**
السلطنه اكبرآباد ببلده البركه اجمير چون همواره عساكر فيروزي مآثر بقصد استيصال راناي مقهور را
بشكا سرادقات جلال بيقين شد از انكه كارها در گرو وقت است انتظار شايسته و نتو پسنديده پيش نهاد
بود راي جهانكشا چنين اقتضا فرمود كه خود بسعادت و اقبال متوجه استيصال آن سياه بخت وخيم
العاقبت شده بروز جنه اجمير را معسكر اقبال بايد ساخت و باين عزيمت صايب بتاريخ دوم شعبان هزار و
بيست و دو هجري مطابق بيست و چهارم شهريور ماه سال هشتم از جلوس اشرف رايات اقبال بدانصوب
ارتفاع يافت چون دار البركه اجمير محل ورود موكب مسعود گشت بعد از فراغ زيارت روضه معينه در
عماراتي كه مجدد احداث يافته بود نزول سعادت ارزاني فرمودند و در ساعت فيض اساعت ششم دي ماه كه
مختار انجم شناسان يوناني و هندي بود نواب قدسي القاب جهانباني كشورستاني پادشاهزاده عاليجاه
سلطان خرم را بالشكر آراسته همعنان فتح و فيروزي بدانصوب نهضت فرموده در وقت تسليم رخصت
قباي طلادوز مكلل بگلهاي مرصع كه مرواريد برد و ركلها كشيده بودند و دستار زردوزي طره مرواريد

و فوطه زربفت مسلسل مرواريد و اسبان خاصه از عراقي و عربي و تركي و فتح گج نام فيل خاصه با ماده فيل و كر
خنجر مرصع گران بها عنايت شد و سواي فوجي كه سابق بسركردگي خان اعظم برين مهم منسوب بود دوازده
هزار سوار خوش اسپه كه ايشان بدولت خود انتخاب فرموده مقرر كردند سرداران سپاه در خور شايستگي
خويش خلعت فاخر و اسبان بتجاق و فيلان خاصه و انواع مراحم و نوازش فرق عزت برافراختند و فدائي خان
بخدمت بخشيگري شرف اختصاص يافت درينولا خبر فوت اسلامخان حاكم بنگاله رسيد و قاسم خان برادر
او بصاحب صوبگي آنجا سرافراز گرديد و خواجه ابوالحسن بوالا منصب بخشيگري كل و خلعت امتياز پوشيده مقارن
اين حال بمسامع جلال رسيد كه خان اعظم راه صلاح و سداد از دست داده بخدمت شاهزاده والاقدر سلوك
ناپسنديده پيش گرفته سپهر خود را بخير دارد لاجرم خواجه ابرهيم حسين را نزد او فرستاده احكام رسن
سي مع بيم و اميد مشتمل بر پيشار اليه حواله شد خلاصه لخفاي آنكه وقتيكه او در برهانپور بود اين خدمت را به
آرزوها التماس كرد و پيوسته در مجالس و محافل ميگفت كه درين مبارزت اگر كشته شوم شهيد ميروم و اگر
غالب آيم غازي خواهم بود و آنچه از مصالح اين كار درخواست از كومك و مرد و توپخانه سرانجام يافت و بعد از انكه
بر سر كار آمد عرضه داشت نمود كه بي توجه رايات جلال الافتتاح اين عقده دشوار منحل نميشود و چون نزول اقبال
ببلده البركه اجمير اتفاق افتاد بالتماس او شاهزاده را با عساكر نصرت قرين بدانصوب سرفراز رخصت ارزاني داشتند
و مدار اين مهم بعهده كارداني آن ركن السلطنه حواله شد منظور نظر مبارك اينست كه بحكم چشم زدن از خدمت
شاهزاده غافل نبوده طريق صواب و نيك انديشي از دست نداده خود را نيكنام دين و دنيا سازد و اگر بخلاف
احكام مطاعه عمل نمايد در زيان زده دست خويش خواهد بود خواجه ابرهيم حسين تبليغ رسالت نمود از فرط
خود رائي و زيانكاري گوش خرد را آشناي اين سخن نساخت و بنا بر نسبتي كه با خسرو داشت با شاهزاده
در مقام نفاق در آمد بنابرين حكم شد كه مهابتخان رفته او را از اوده پور بدرگاه آورد و محمد تقي ديوان بيوتات
دستوري يافت كه بمندسور شتافته فرزندان و متعلقان او را باجمير رساند درينوقت عرضداشت پادشاهزاده
جهان و جهانيان رسيد كه فيل عالم گمان كه رانا را بدان نازش تمام بود با هفده زنجير فيل ديگر كه در شعاب جبال

پنهان داشت بدست بهادران لشكر منصور افتاد و امير هست كه او نيز درين نزديكي گرفتار شود **سال نهم از جلوس**
ميمنت مانوس شب جمعه نهم شهر صفر هزار و بيست و سه هجري تحويل آفتاب ببرج حمل اتفاق افتاد ابوالحسن پسر
اعتماد الدوله كه بخطاب اعتقاد خاني سرافراز بود بخطاب آصفخاني فرق عزت برافراخت اعتماد الدوله بمنصب
پنجهزاري ذات و دو هزار سوار بلند پايگي يافت ابراهيم خان بهفتصدي و سيصد سوار بود بمنصب هزاري ذات
و ششصد سوار سرافراز ساخته بخدمت بخشيگري غرر اختصاص بخشيدند اين مناصب و مراحم در جنب نسبت
نورجهان بيگم چه نمايد درين تاريخ مهابت خان خان اعظم را و عبدالله خان پسر او را از اوده پور بدرگاه آورد
حكم شد كه حواله آصفخان نمايند كه در قلعه گواليار نظربند دارد و بحضوري بيش از اين شاهزاده خسرو را بالحاح
زاري والدها و همشيرهاي او حكم شده بود كه بكورنش مي آمده باشد چون آثار خير و فروغ دولتمندي از سيماي
او ظاهر نبود باز حكم شد كه بدستور سابق در كلبه خمول و ناكامي روزگار بسر برده از سعادت كورنش و خدمت
حضور محروم باشد و از سوانح اين سال آمدن ميرزا رستم است از تته و تفصيلش آنكه چون ميرزا غازي ترخان
فوت شد خاقان ستوده خصال آن عالي تبار را بوالا منصب پنجهزاري ذات و پنج هزار سوار بلند پايگي بخشيده
و ده لك روپيه نقد بصيغه مدد خرج نمود و كوس سعادت او را باصلاح حزم پسند كاربار دانش ساخته بر آن
صوب رخصت فرمودند و چشم داشت اين بود كه با رعايا و متوطنان آنملك بعنوان پسنديده روزگار بسر
برد و مردم را از حسن سلوك خويش راضي و خرسند دارد او خود طريقي پيش گرفت كه بخلاف آئين مروت و مردمي
بود و مردم از ستم و بيقري او بستوه آمده زبانها بشكوه او واشد و عزل او از حكومت آنملك بر ذمت عدالت
آئين لازم آمد و چون بدرگاه پيوست خلق انبوه از ظلم و بيقري او دادخواه آمدند و بازخواست او بمقتضاي شريعت
و عدالت ناگزير شد لاجرم حواله انراي سنگرام فرمودند و حكم شد كه تا دلاساي مستغاثيان نمايد بدريافت
سعادت ملازمت راه ندهند درين سال تقيخان بجوار رحمت ايزدي پيوست نامش ميرزا غياث الدين علي است
پدرش مير عبداللطيف قزويني در آغاز جلوس حضرت عرش آشياني با اولاد و احفاد بهندوستان آمده در
سلك ملازمان عتبه خلافت منتظم گشت ميرزا اهل سعادت و ارباب عزت بود و در علم حديث و سير و اسماي رجال

و تاريخ داني از يكتايان روزگار بود و مي توان گفت كه در فنون تاريخ داني مثل نقيب خان نگذشته بود و در روضه
حضرت عرش آشياني نسبت قوي داشت بحكم اشرف متصل گنبد خواجه معين الدين چشتي مدفن آن عاقبت
محمود مقرر گشت درينولا ميرزا رستم را كه حواله انراي راي بود بحضور انور طلب فرموده از آن حجاب برآوردند
و خلعت خاصه عنايت شد چون بعرض رسيد كه فدائي خان بخشي لشكر شاهزاده گيتي ستان فوت شده راقم اقبال
نامه را بخدمت بخشيگري فرق عزت برافراختند و بدانصوب رخصت فرمودند از اعاظم سوانح انتظام يافتن
امر سنگ است در سلك دولتخواهان درگاه سلاطين پناه چون شاهزاده بلند اقبال در اوده پور كه حاكم نشين
آنملك بود رايت اقبال برافراشته تهانجات مقرر فرمودند و هر جا تركتازي و نشان از آن آواره باديه ادبار مي يافتند
ساخته همگي توجه بر استيصال او مصروف ميداشتند با آنكه اكثري از ادبار شعاب جبال هواهاي مسموم و آبهاي
جانگزا داشت و بسياري سپاه تلف شد پاي همت افشرده اساس عزيمت را قوي تر ساختند و رفته رفته كار بر
تنگ شد و روزگار بعسرت و دشواري كشيد و همراهان از جان گزيدند و معدودي كه مانده بودند از ضعف
قدرت بر نهاد و حركت نتوانستند ناگزير لون كرن نام خالوي خود را با مرد اس چها لكه نوكر عمده او بود نزد شاه
زاده بلند اقبال فرستاده عجز و انكسار را شفيع ساخته بندگي و فرمان پذيري اختيار نمود و در مقام كورنش با
نيم جاني چند كه همراه داشت بدولت زمين بوس در يافت و لعل گران بها كه از قديم در آن سلسله بود با هفده زنجير
فيل پيشكش كرد و لشكر اقبال بخدمت بخشيگري غرر اختصاص داشت و از جاي كه بود ارشد تا پيش تخت در رسيد
تسليمات و سجدات مينمود و چون به تخت دولت جبين ساي اخلاص گشت شاهزاده والاقدر بدست بيس
او را از زمين برگرفته محاذي سينه مبارك خويش رسانيدند آنگاه بانواع پرسش و دلجوئي و استمالت خاطر
و دلدهي كرده او را سر و بعد از تقديم مراسم تسليمات و سجدات دلداري و سرفرازي بر زمين بوسي كورنش
شد و بعد از زماني خلعت مرصع با يكصد و چار اسب و يكصد دست سر و پا بمردم عمده او مرحمت فرموده رخصت انعطاف
ارزاني داشتند و چون رانا مطمئن خاطر برسيد گرن نام پسر جانشين خود را بخدمت فرستاده او نيز
بدولت زمين بوس فرق عزت برافراخت باقسام نوازش غرر اختصاص يافت و مقرر شد كه فسخ سنگر كرده در

آنحضرت متوجه درگاه سلاطین پناه گردد از تاریخی که سواد اعظم هندوستان بنور اسلام فروغ جاوید پذیرفته هیچ یک
از اجداد اینها پادشاه دهلی را ملازمت نکرده و سلاطین دهلی را نیز این اراده دور از کار پیرامون خاطر راه نیافته بود و
عساکر منصوره حضرت عرش آستانی بقصد استیصال ایشان تعیین بودند هر چند کوشش بکار میرفت پیشرفت صورت
نمیگشت و حضرت شاهنشاهی از آغاز جلوس برای رنگ خلافت همگی همت مصروف و معطوف این شغل خطیر
فرموده لشکرهای تازه زور پی در پی میفرستادند چون افتتاح این عقدهٔ دشوار بسیع جهانگشای شاهزادهٔ بلند
اقبال رقم زدهٔ کلک تقدیر بود از کوششهای عبث و سعی های بی سود هیچ نگشود و چون هنگام جلوهٔ شاهد
مراد در رسید کریم کارساز و خداوند بی نیاز بر وفق خواهش دولتخواهان این دودمان رفیع الشان پیش پذیر
گشت و شاهزادهٔ والاقدر کورن را همراه گرفته متوجه دار السعادت زمین بوس والد بزرگوار گشتند چون نظام
اجمیر نزول موکب منصوره اتفاق افتاد بحکم اشرف جمیع امرای دولت استقبال سعادت پذیر گشته هر کدام در خور
مراتب خویش پیشکشها کشیدند روز یکشنبه یازدهم اسفندارمذ ماه الهی سال نهم از جلوس اشرف مطابق ...
محرم الحرام سال هزار و بیست و چهار هجری شاهزادهٔ فلک شکوه بر توسن جهان نورد سوار شده از ظاهر شهر متوجه
ملازمت حضرت شاهنشاهی گردیدند امرای عالیقدر و سایر منصبداران و احدیان و برق اندازان در موکب عالی
سعادت پذیر بودند بعد از انقضای دو پهر و دو گهری از روز مذکور شاهزادهٔ بلند اقبال بسعادت ملازمت پدر والا
قدر شرف اختصاص پذیرفته هزار مهر و هزار روپیه بصیغهٔ نذر و هزار مهر و هزار روپیه برسم تصدق گذرانیدند و
آنحضرت فرزند اقبالمند را در آغوش عزت گرفته بنوازشات خاص اختصاص بخشیدند بعد از ادای مراسم زمین
بوس بخشیان عظام کورن را به پیشگاه اقبال آوردند و ناصیهٔ اطاعت او را بفروغ سجود نورانی ساختند آنگاه حکم شد
که بیساولان بارگاه عزت دست او گرفته بجای مقرر ... ایستاده سازند بعد از آن بشاهزادهٔ
بلند اقبال خلعت خاص مشتمل بر چارقب مرصع و تسبیح مروارید گرانبها و اسب عراقی با زین مرصع و فیل کوه شکوه
با ساز طلا عنایت شد و پسر ایشان کورن بخلعت فاخره و شمشیر مرصع سرافرازی یافت امرای عظام و سایر منصبداران
بندهای پسندیده خدمت هر یک در خور پایهٔ خویش از مراحم و نوازش کام دل بر گرفتند چون صید خاطر ...

را ان

مراد آن صید ابورد از لوازم فرمان روائی و مراسم جهانگشائی بود کورن را هر روز بعنایت تازه از اسبان عراقی و هوادار
و فیلان مست صف شکن و اقسام طرایف و الطاف از جواهر و مرصع آلات سرافراز میفرمودند تا یکباره اغراق از نفایس
و نوادر کم چیزی باشد که باو مرحمت نشده باشد سال دهم از جلوس مبارک بیستم شهر صفر هزار و بیست و چهار
هجری تحویل نوروز عالم افروز شده درین جشن همایون اعتماد الدوله بمنصب شش هزاری ذات و سه هزار سوار
بلند مرتبه گردید و علم و نقاره نیز مرحمت شد و حکم فرمودند که در پای تخت نقاره می نواخته باشد و این عنایتی بود
مخصوص ایشان و روز دوم آصفخان پیشکش عالی کشید قریب یک لک روپیه از نفایس و نوادر انتخاب افتاد و منصب
او چهار هزاری ذات و دو هزار سوار مقرر گشت و کورن پسر رانا امرسنگ بمنصب پنج هزاری ذات و سوار سر
افرازی یافته در سلک امرای والاقدر منتظم گردید درین مدت هیچ یکی ازین سلسله نزد سلاطین دهلی نوکری
اختیار نکرده اند بلکه بقصد مبارزت ملازمت نموده اند و خودسر در زکار بسر برده مطیع و فرمان پذیر نبوده
اند ایزد جل سبحانه غریب توفیقی نصیب شاهزادهٔ بلند اقبال نمود و منشی دار الملک قضا طغرای قضای این فتح
نامی و القاب گرامی شاهزادهٔ جوان بخت بر صفحهٔ جهانگیری رقم زد مصراع اینها همه تو کنی و از تو آید درین ایام
از مبهمات صوبهٔ کشمیر غریب واقعه بمسامع جلال رسید و بنابر شرایط احتیاط و مزید تاکید فرامین مطاعه شرف
صدور یافت و همان دستور که در عرایض سابق مثبت بود بار دیگر ... پذیر گردید و شرح این سانحهٔ هوش افزا
بر سبیل ایجاز و اختصار آنکه حافظ نام درویشی در یکی از خانقاه کشمیر مدت چهل سال منزوی بود و سال پیش
از آنکه ودیعت حیات بسپارد بوارثان آن خانقاه استدعا نمود که چون زمان ارتحال در رسد در گوشهٔ این خانقاه
مرا مدفون سازند و ایشان بطیب خاطر اجازت دادند چون مدت موعود سپری شد و هنگام رحلت نزدیک رسید
در عزیزان خود گفت که درین چند روز امانتی که نزد منست سپرده سبکبار متوجه سفر بازپسین میشوم آنگاه به یکی
از مخصوصان و معتقدان خویش که از قاضی زاده های کشمیر است توجه فرموده میگوید که مجموع ...
نموده این جزوی را صرف تجهیز و تکفین من خواهی کرد و فردا که روز جمعه است چون بانگ نماز بشنوی از من
خبر خواهی گرفت و دیگر جزویات که در رساله داشت به آشنایان قسمت نموده روز پنجشنبه بحمام در آمده غسل میکند

روز دیگر پیش از نماز قاضی زاده بخانقاه در آمده متفحص احوال حافظ میگردد در حجره را بسته و خادمی بر در نشسته می یابد
کیفیت حال ازین خادم استفسار مینماید او میگوید که فرموده اند که تا در حجره خود بخود گشاده نکردد جستجوی احوال
من نکنی قاضی زاده زمانی توقف مینماید تا در حجره وا میشود باتفاق خادم درون در می آیند می بینند که مستقبل قبله
بدو زانو نشسته جان بحق تسلیم نموده قالوا انا لله وانا الیه راجعون در آن روز غریب شورشی در شهر افتاد و از وضیع
و شریف و آشنا و بیگانه کمتر کسی ماند که در پای جنازهٔ آن بزرگوار حاضر نشده و از غرایب اتفاقات که درین ولا سانح گشت
کشته شدن کشن سنگ و گوبندداس است در ... و تفصیل این اجمال آنکه کشن سنگ برادر زادهٔ حقیقی
راجه سورجسنگ نبیرهٔ رای مالدیو مشهور است که سورجسنگ وکیلی داشت گوبندداس نام بغایت معتبر و گوپالداس
برادر زادهٔ راجه را بجهت نزاعی که نوشتن آن طولی دارد پیش ازین بچند سال گوبندداس بقتل رسانیده بود کشن سنگ
توقع آن داشت که راجه سورجسنگ بانتقام برادر زادهٔ خود گوبندداس را از هم گذراند چون راجه باو عنایتی مفرط
داشت و مدار دولت راجه برو بود ازین بازخواست غافل افتاد و کشن سنگ از اغماض راجه آشفتگی داشت و کینهٔ
برادر زاده در فضای سینه اش بیخ و ریشه فرو برده در انتظار فرصت بود درین وقت که حضرت شاهنشاهی گل
بهکر تشریف برده شب در آنجا توقف فرموده بودند فرصت یافته با کرن نام برادر زادهٔ خود و دیگر یاران و ملازمان بقصد
کشتن گوبندداس مطارحه نموده باین عزیمت پیش از صبح صادق سوار میشود و در فضایی که راجه و ملازمان او فرود
آمده بودند میرسد چندی از مردم را نموده خود را پیاده ساخته بر سر خانهٔ گوبندداس که متصل منزل راجه بود
میفرستد و خود همچنان سواره می ایستد جمعی که پیاده شده بودند از در خانهٔ گوبندداس در آمده چندی از
راجپوتان که برسم محافظت و محارست بر اطراف خانهٔ گوبندداس بیدار بودند زده بشمشیر میکشند و درین زد و
خورد و شور و شغب گوبندداس بیدار شده بی سابقهٔ خبر و آگاهی مضطربانه شمشیر خود را برداشته از یک طرف
خانه بر می آید تا خود را بمردم پیش رساند و بر کیفیت حال واقف گردد درین شورش و آشوب بنظر مردم کشن سنگ
که در طلب او آشفته میگشتند در آمده بقتل میرسد چون کشن سنگ از کشتن آن خبر نداشت از غایت اضطراب
و شدت غضب خود از اسب پیاده شده باتفاق کرن بدرون حویلی گوبندداس در می آید هر چند مردم از پیاده

شدن او

شدن مانع می آیند التفات بحرف آنها نمی نماید درین وقت راجه هم بیدار شده شمشیر در دست از خانه بر آمده بر در حویلی
می ایستد مردم از اطراف و جوانب هجوم آورده خود را به راجه میرسانند و راجه همه را ... جمعی را
شده بدرون لشکر در آمده بودند میفرستد و چون مردم راجه بکثرت فزونی داشتند هر یک از آنها را
دیگر و بیست کس در زیر تیغ میگیرند مجملا کشن سنگ و کرن برادر زادهٔ او و دیگران بقتل میرسند و کشن
سنگ هفت زخم و کرن نه زخم برمیدارد و بعد از کشته شدن گوبندداس و کشن سنگ و کرن بقیة السیف
خود را باسبان رسانیده سوار میشوند و همچنین جمعی از مردم راجه نیز بقصد کشتن آنها سوار میگردند و جنگ
کنان تا پیش جهروکهٔ پادشاهی میرسند و درین آشوبگاه و فتنه ... و هفت راجپوت از طرفین بقتل میرسند
سی و دو نفر از طرف راجه و سی و شش نفر از جانب کشن سنگ و از اعاظم وقایع که درین سال پرتو ظهور افکنده
مقتول گشتن صفی میرزا است مهین فرزند شاه عباس صفوی به تیغ ستم پدر نامهربان و بیان این سانحه برسم
ایجاز و اختصار آنکه شاه مدتها از جانشین خویش بدگمان و متوهم بود در معمورهٔ رشت که از شهرهای معمور
گیلان است بهبود نام غلام ترکی را اشارت میکند که صفی میرزا را باید کشت و آن سفاک بی باک فرصت جسته
در صبح محرم سال هزار و بیست و چهار هجری وقتی که میرزا از حمام بر آمده متوجه خانه بود بهبود بزخم خنجر
کارش بانجام میرساند و بسیاری از روز نعش در میان آن کوچه افتاده بود و هیچکس را یارای آن نداشت که بخاک
گرفته بتجهیز و تکفین پردازد تا آنکه بشیخ بهاء الدین محمد که مقتدای آن دیار بود و شاه بوی اعتقاد تمام داشت
خبر میرسد و شیخ بجسارت و لطف بیان اظهار مینماید که درین نزدیکی سید زاده ... کشته افتاده
اگر اشارت فرمایند بتجهیز و تکفین نموده در جای مناسب مدفون سازند شاه رخصت میفرماید و شیخ بعد
از تجهیز و تکفین نعش او را باردبیل که مدفن آبا و اجداد ایشانست میفرستد و در آخر سال دهم از جلوس اشرف
مژدهٔ فتح شاهنوازخان خلف خانخانان و شکست عنبر بداختر مسرت بخش خاطر دولتخواهان گردید و تفصیل
این اجمال آنکه چندی سران از سپاه دکن مثل آدم خان و یاقوت خان و بابو جیو کانته و دیگر برگیان از عنبر
رنجیده در وقتی که شاهنوازخان در بالاپور بود بعهد و قول آمده شاهنوازخان را دیدند و خان مذکور باقسام مرحمت

می

دلجوئی آنها کرد، بهریک در خور قدر و منزلت او از نقد و جنس و اسب و فیل تکلفات نمود، و بصواب دید ایشان از آنجا
کوچ کرد، بعزم دفع عنبر رایت فیروزی برافراشت و پیش از رسیدن به عنبر محمد دارخان و آتش خان و دلاورخان و جمعی
دیگر از سرداران عمده نظام الملک بمقابل آمده و بیمن اقبال روزافزون شاهنواز خان مخالفان را شکست داده گریزانیدند
بر سر عنبر شتافت و نام برده عاجز آمده و روز سیاه راه ادبار سپرده بعنبر پیوستند و آن بد اختر بکثرت لشکر
و استظهار آلات نبرد و فرون توپخانه و فیلان مست جنگی مغرور بود، بموافقت و مرافقت فوج عادلخان و قطب الملک
در مطلب گردید تا آنکه مسافت نیم روزه کروه بیش نماند چون یعقوب خان بدخشی از نهنگ سپاهیان آزموده
وخان خانان جلو شاهنواز خان را بقبضه اختیار او سپرده بود نخست سوار شده میان جنگل در جائی قرار داده که
ناله آبی در پیش داشت و اطراف آن غزال بود و جمعی از جوانان تیرانداز و موشکانداز را مقرر داشت که بر کنار ناله پای همت
افشرده لشکر مخالف را پیش جانستان آواره عدم سازند و روز دیگر از طرفین بترتیب صفوف پرداختند بعد از
سر روز هم رزم و جای غبار برگشت و از اطراف غنیم در آغاز رزم بان کاری و توپ اندازی شد و بعد از آنکه روی هوا
از دود و غبار روشنی پذیرفت علاماتی که ترتیب کرده او بود نزد جمعی که به آنها اعتماد کلی داشت انتخاب نموده همراه او
قرار داده بود جلو انداختند و چون بر کنار ناله رسیدند بجهت فرود آمدن و عبور نمودن هجوم شد از این طرف
جوانان نخجی بیادتر گرفتند و سوار بسیار بزخم تیر بر خاک هلاک افتاد و هر تیر که از شست میرسید چون اکثری
کجی و نازی بود چراغ پاشنه سوار خود را بر زمین می انداخت بالجمله از آن طرف هیچ سلاح کارگر نمیشد و از این
طرف دلیر مردان بلای رخالف فنا می غلطیدند و جمعی که در عقب بود نزد جوانمردی پیش پای برین گذاشته برجا ماندند
مقارن این حال دارابخان با بهادران فوج هراول از ناله گذشته بر سر و سینه کشتگان اسب رانده جلو انداختند
و از دیگر افواج شیران بیشه همت و هژبران عرصه جلادت شمشیرها کشیده بر فوج مقابل خویش تاختند و آن افواج
را پراکنده ساخته خود را بفوج غول رسانیدند چون عنبر خود در فوج قول پای ادبار افشرده بود زمانی چند
آتش قتال و جدال اشتعال پذیرفت و بهادران بزد و دست جیقلیتی کردند که دیده نظارگی از تماشای آن خیره
ماند و از کشته ها پشته ها افتاد و عنبر تیره بخت تاب مقاومت نیاورده راه ادبار سپرد اگر ظلمت شب بمدد آن سیه

بختان ظلمانی نهاد نمیرسید یکی جان در نبردی مع هذا نهنگان دریا و هیجا تا وقت خفتن که زمان خواب ادبار ایشان
بود تا سه کروه مسافت تعاقب نموده کوتهکاران را به تیغ بیدریغ بر خاک هلاک انداختند و چون در آب دیگر حرکت
نماند و بقیة السیف باطراف متفرق گشته جلو کشیده بجا و مکان خویش معاودت نمودند توپخانه عظیم با
سیصد شتربان و فیلان مست جنگی و اسبان تازی و یراق و اسلحه از حساب و شمار بیرون بتصرف اولیای دولت
قاهره در آمد و جمعی از سرداران فوج مخالف زنده بدست افتادند و کشته ها از حد حساب و شمار بیرون زیست روز دیگر
از منزل فتح پور کوچ کرده بجانب کهرکی که جای بودن آن سیاه بخت بود شتافتند و اثری از آن تیره بختان
مدبر همه جا تا آنجا ایشان کردند و روزی چند توقف گزیده عمارات و منازل و بساتین آن معموره را سوخته و ریخته خاک
تیره برابر ساختند و بنابر صلاح وقت امور که تفصیل در بین باعث طول کلام است عطف عنان نموده از کربوه روی
کهر فرود آمدند و بجلدوی این فتح نمایان بر منصب شاهنواز خان و دارابخان و دیگر امرای رفیع الشان ترود افزوده
بانواع مراحم و نوازش سربلندی بخشیدند **سال یازدهم از جلوس مبارک** روز یکشنبه غره ماه ربیع الاول هزار
و بیست و پنج هجری نیر اعظم از برج حوت بدولت سرای حمل پرتو سعادت ارزانی داشت در ایام جشن نوروز
عالم افروز امرای عظام برسم معهود پیشکشها کشیدند از جمله میر جمال الدین حسین انجو خنجر مرصع که خود
در بیجاپور سرکاری نموده مهیا ساخته بود بنظر همایون در آورد بالای دسته یاقوتی زرد نشانیده در غایت صفا
و لطافت باندازه نصف بیضه مرغ و دیگر تمام یاقوتهای فرنگ پسند و زمردهای کهنه خوش آب و رنگ بطرح
اندام مرصع ساخته بود قیمتش پنجاه هزار روپیه قیمت نمود و آصفخان که بمنصب چهار هزاری ذات و دو هزار سوار
داشت باضافه هزاری ذات و دو هزار سوار و عنایت علم و نقاره سر افتخار برافراخت و همچنین دیگر امرا در خور مراتب
خویش باضافه های لایق اختصاص یافتند در روز جشن پادشاهزاده عالم و عالمیان لعلی برسم پیشکش گذرانیدند
در غایت صفا و لطافت قیمتش هشتاد هزار روپیه قیمت کردند در این روز عالم افروز منصب ایشان که پانزده هزاری
خاصه و هشت هزار سوار بود بیست هزاری و ده هزار سوار مقرر گشت میر جمال الدین حسین انجو بخطاب
عضدالدوله سرافرازی یافت در ماه ربیع الثانی خبر رسید که شیخ فرید المخاطب بمرتضی خان بجوار مغفرت

ایزد متعال پیوست در این سال در بعضی از پرگنات هندوستان اثر وبای ظاهر شد و رفته رفته شدت عظیم کرد و
آغاز این بلیه از پرگنات پنجاب شده بشهر لاهور سرایت نمود و خلق انبوه از مسلمان و هندو باین علت تلف شدند
آنگاه بسرهند و میان دو آب تا دهلی و اطراف آن رسیده بسیاری از قریات و قصبات و پرگنات را معدوم ساخت
در ابتدا موشی ظاهر میشد که از سوراخ برآمده مدهوشانه خود را بر در و دیوار زده می مرد اگر فی الفور از آنجا
برآمده بصحرا و جنگل رفته جا میگرفتند جان می بردند والا در اندک فرصتی تمام مردم آن دیه رخت بصحرای
عدم میکشیدند و سرایت این بلیه در هنود بیشتر بود و در خانهای لاهور بسیار بود یک خانه ده کس و بیست کس
می مرد و از تعفن آنها همسایها بستوه آمده محله را میگذاشتند و خانها از بیم متعفل افتاده بود و از بیم
جان هیچکس پیرامون نمیگشت و در کشمیر شدت عظیم ظاهر ساخت و بجائی رسید که عزیزی فوت کرده بود درویشی
او را بر روی کاه غسل داد روز دوم آن درویش نیز در گذشت و علفی که او را شسته بود گاوی از آن علف
خورد و مرد و سگان که از گوشت آن گاو خوردند برجا ماندند و در هندوستان هیچ ملکی از این بلیه خالی نماند هشت
سال در ممالک وسیع هندوستان سایر و دایر بود در این ولا محمد رضا بیگ مشعلچی که از قدیمان و محرمان شاه عباس
بود با مکتوب محبت طراز از جانب شاه بایلچی گری آمده ملازمت نمود روزی سخن به آن از روح رفتهای رسید سلسله
سخن بآنجا کشید که سبب کشتن صفی میرزای پسر کلان خود هیچ معلوم نشد و صورتیست که این عقده در خاطر
گره است محمد رضا عرض کرد که چون بوجوه دلنشین شاه گشت که از عزم سعادت و فرط ضلالت قصد شاه دارد بر
طبق آن آثار و علامات ظاهر و هویدا شد در نزدیکانی بصعوبت و تنگی کشید چنانچه در شبی دو جا و سه جا تغییر جای
میکردند تا گریز پیش دستی نموده حکم قتل او فرمودند چون مهم دکن از شاهزاده پرویز سرانجام نشد با وجود
امرای صاحب اقتدار و لشکر بسیار و خزانه بیشمار و وفور مصالح سالکی گری و امتداد فرصت افتتاح این عقده
بکلید عزیمت او میسر نگشت ناگزیر شاهزاده جوان بخت جهانگشا مجدد افتتاح نامزد نموده آنحضرت شیع در
خصلت را بدولت اقبال در آورده بود بفتح ممالک دکن نامزد فرمودند و خطاب والای شاهی که از زمان حضرت صاحب
قران گیتی ستان تا حال به هیچ شاهزاده تجویز نشده لطف فرمودند بنابه جهان معمار ساختند و منصب آنحضرت

بیست هزاری و ده هزار سوار دو اسپه سه اسپه مقرر گشت و چارقب مرصع دور دامن و گریبان و سر آستین مروارید
کشیده و دو اسپ خاصه یکی عراقی با زین مرصع و دو راهوار باد رفتار و فیل خاصه با ماده فیل و شمشیر و خنجر
مرصع با پردلهٔ گران بها که یک لک روپیه قیمت داشت مرحمت فرمودند و چند خوان از جواهر و مرصع آلات گران
بها بنظر فرزند اقبالمند در آوردند و حکم شد که بهر چه طبع گرامی رغبت نماید برگزینند بنابر استرضای خاطر
اشرف یک عقد مروارید برگرفتند حضرت شاهنشاهی آن عقد را با عقد دیگر که در روزهای جشن می پوشیدند
و لعلهای قیمتی و زمردهای نفیس داشت و یک لک روپیه قیمت آن بود التفات فرموده روز دوشنبه نوزدهم
شوال مطابق هفتم آبانماه بمبارکی و فیروزی بصوب دکن شرف رخصت ارزانی داشتند عبدالله خان بهادر فیروز
جنگ و دیگر امرا بانواع و اقسام مراحم و نوازش اختصاص یافته در خدمت شاهزاده والاقدر تعین شدند افضل
نامه بخدمت بخشی گری و منصب هزاری ذات و خلعت و فیل سرافرازی یافت و حکم شد که مهابت خان بر اولی
نموده شاهزاده پرویز را از برهانپور روانه اله آباد نماید و دیوانیان عظام جاگیر شاهزاده پرویز را در همان صوبه
تنخواه دهند روز شنبه غره ذی قعده هزار و بیست و پنج هجری مطابق بیست و یکم آبانماه سال یازدهم از جلوس
جهانگیری نهضت موکب منصور بصوب مالوه اتفاق افتاد روزی در این راه عزیمت ساخته مشاهده شد یکی از
خواجه سرایان پادشاهی دو بچه سارس از راه گرفته آورد و سارس جانوریست از عالم کلنگ الا از کلنگ کلانتر
و سرش سرخ میشود چون حضرت شاهنشاهی از شکارگاه معاودت نموده بمنزل تشریف آوردند دو سارس
کلان فریاد کنان در پیش خلوتخانه پادشاهی بر دهشت و وحشت نشستند و متظلمانه فریاد و فغان آغاز
نهادند بعد از جستجوی سبب آن خواجه سرا هر دو بچه را بحضور اشرف حاضر آورد و از دیدن بچهها
تابلند نزدیک رفته بگمان آنکه شاید طعمه یافته باشند چیزی از دهان خود بر آورده بر دهان بچها نهادند
و در میان گرفته بال و پر شوق پروازکنان متوجه آشیانه خود شدند از موانست و محبت سارس بالجمله خود
نقلهای غریب بر زبانها جاریست از جمله قیا بیگ پسر شاه محمد قندهاری که قراول بیگی حضرت شاهنشاهی بود
در خدمت آن حضرت نقل کرد که روزی بشکار رفته سارسی را دیدم در سایه درختی نشسته خواستم ببندوق

شکار کنم قدمی چند پیش نهادم باین قصد که چون ایستاده شود به بندوق بزنم اصلا از جا حرکتی بدین سان آمد
هرچند پیشتر میرفتم هیچ وحشتی ظاهر نشد با خود گفتم مگر که بیمار است بعد از آنکه بر سر رسیدم بالش
را گرفته ایستاده ساختم بنوعی سبک بود که گویا یکمثقال گوشت در تمام اعضای او نیست و سر قرولنکان
لنکان برداشته افتاد و جان داد چون نیک ملاحظه کرده در سینه اش کرم افتاده گوشت و پوست تحلیل
رفته و جائی که نشسته بود استخوانی چند از سایر مرده یافتم ظاهر شد که در زیر بال و پر داشت استخوانها
جفت خود را در زیر سینه گرفته نشسته بود و از عالم نقل بسیار زبان زد خواص و عوام است باقبال اقبال
نامه جهانگیری امری محسوس گشت در سنه نه که حضرت شاهنشاهی از اجمیر بکشمیر میرفتند روزی در حوالی لاهور
یکی از خواجه سرایان فقیر بچه کبک دشت صحرائی گرفته آورد و مادر آن بفریادکنان همراه آمد آن خواجه سرا بچه مذکور
را در پنجره نهاد و پنجره را از خود دورتر گذاشته مادرش هر دم بصحرا میرفت و دانه چیده بدهان خود کرده
می آورد و باین بچه میخورانید و باز بصحرا میرفت آن روز چنین گذشت و روز دیگر که کوچ شد مادرش بفریادکنان
همراه آمد و بدستور روز نخستین بچه خود را دانه میرسانید چون این خبر بمن رسید بحضور خود طلبیده فرمودم
که بچه را بدست بگیرد آیا بر سر دست او آمده می ایستد یا نه او فریادکنان آمده بر گرد و پیش او پروازی چند
کرده در آخر تا بانه بر سر دست آن خواجه سرای به پهلوی بچه رفته نشست و بهمین دستور تا چهار منزل
همراه لشکر می آمد تا بچه قوت گرفت و پرواز کنان او را همراه برد چون موکب اقبال نواب قدسی القاب جهان
بانی گیتی ستانی پادشاهزاده عالم و عالمیان شاه خرم بحدود متعلقه رانا اتفاق افتاد رانا بقدم خاص
و سعادتمندی شتافته در منزل او تولد باستلام عتبه جلالت مبادرت نموده بتقبیل شرایط بندگی و مراسم زمین
بوسی مستسعد گشت پنج زنجیر فیل و بیست و هفت راس اسب و خوانی از جواهر و مرصع آلات برسم پیشکش
معروض داشت سه راس اسب برگزیده تتمه را باو بخشیدند آنگاه بعنایت خلعت خاصه و شمشیر مرصع و خنجر
مرصع و اسب عراقی و ترکی و فیل از نولان دارد سرفراز ساخته رخصت نمودند اعطاف ارزانی داشتند و فرزندان او را
با عمدهای او خلعت عنایت شد و قرار یافت که بسر او با هزار و پانصد سوار در این شورش ملازم رکاب منصور باشند

در هژدهم شهر محرم هزار و بیست و شش موافق سال یازدهم جلوس جهانگیر عبور موکب اقبال از کنار چاندا
افتاد از این منزل داخل ولایت مالوه است مالوه از اقلیم دوم است طول این ملک از ولایت گرهه تا بانسواله دویست
و چهل و پنج کروه است و عرض آن از پرگنه چندیری تا پرگنه نذربار دویست
و سی کروه شرقی ولایت مالوه که باولاد راجه رامچند مشهور متعلق است و شمالی قلعه نرور و جنوبی ولایت
بگلانه و غربی ملک گجرات است و مالوه ملکیست بغایت خوش آب و هوا و جویهای جاری بسیار دارد هوایش
باعتدال نزدیک است در قصبه دهار راجه هوم قلعه از سنگ اساس نهاده بغایت مطبوع و مقبول و با از یک
پارچه سنگ تراشیده اند در مالوه بار انگور بار میدهد یکی در اول حوت دوم در اسد و اقسام حوت
شیرین تر میشود بیست و چهار کروه وهند دام جمع این ولایت است پادشاهان مالوه بیست هزار سوار
همیشه با خود میداشتند قلعه مندو را پای تخت خود ساخته بودند حقیقت حال اینها از آثاری که تا حال
بر جاست ظاهر میشود در دوم اسفندارمذ الهی بقلعه اجین محل نزول رایات جلال گشت چون متواتر از صادر و
وارد تعریف سیناسی مرتاضی بعرض اشرف رسیده بود خاطر حق جوی بملاقات او رغبت فرمود نامش جدروپ
است و ساکن است نزدیک بمعموره اجین در گوشه صحرائی از آبادانی دور و در تنه واقع شده در آن پشته سوراخ
کنده که مسکن و مأمن اوست دهن سوراخ که راه در آمد و بر آمد اوست طول آن یک و نیم گز و عرض ده گره
بیموده شد و او در دست خود را از آن ساخته برون بر می آید آنگاه سر بعد از آن بعینه مثل ماری خود را
بیرون می اندازد و در وقت بر آمدن نیز بهمین دستور بالجمله حرمت اقرای نظار گیان است بوریائی و فرش کاهی
که در زمستان و در هوای سرد بر می اندازد و یا پارچه کرباسی دارد بجهت ستر عورت و بس خود را بر آن می پوشد
در زمستان آتش نمیدهد و تابستان باده هر روز دو مرتبه بدریا در آمده غسل میکند و ظرفی از مس بجهت خوردن
آب در دست دارد و در تمام شهر اجین هفت خانه برهمن که صاحب زن و فرزندان و اعتقاد در رویشی و قناعت
با اینها دارد اختیار کرده و روزی یکمرتبه بمعموره اجین در آمده بخانه سه نفر از آن هفت نفر در آمده بروش
گدایان می ایستد و آنها پنج لقمه خوردنی از آنچه بجهت خوردن خود ترتیب داده اند بر کف دست او می نهند و او

بی خائیدن و لذت را ادراک نموده فرو می برد بشرطی که در آن خانه طوری و مصیبتی و ولادتی واقع نشده باشد و در زن حایض
در آن خانه نباشد و بصحبت مردان نیز چندان رغبت نیست علم سرانیت که مراد از علم تصوف باشد خوب ورزیده
فهم تیز و مدرک عالی دارد مراتب این دو سه بیت حکیم سنائی مطابق حال اوست نظم داشت لقمان یکی کریچه تنگ
چون گلوگاه نای و سینه چنگ ❁ بوالفضولی سؤال کرد از او ❁ چیست این خانه یک بدست و بپی ❁ با دم سرد و چشم
گریان پیر ❁ گفت هذا لمن یموت کثیر ❁ راقم این فرهنگ بدایع بیتی چند از حقیقت او در رساله بنظم کشیده
نظم زاهدی دیدم از جهان رسته ❁ در بروی جهانیان بسته ❁ نه از و بیم دل رهی باری ❁ نه دلش را زده آزاری ❁ دارد
از بهر این دو روزه درنگ ❁ خانه چون دوات تیره و تنگ ❁ در تن از حلقه تنگ تر بینی ❁ و ز درون عالم دگر بینی ❁
عالمی آرمیده از شر و شور ❁ کرده چادر درون خانه مور ❁ در بهار و تموز و سیف و شتا ❁ سر و تن فارغ از کلاه
و قبا ❁ پوستینش زمهر تو خورشید ❁ پیرهن از حریر سایه بید ❁ ما پسندیده درین جهان درم خورده و لقمه یار
پشت ❁ شکم ❁ حضرت شاهنشاهی بخرابه او که معمور از حقیقت بود تشریف برده صحبت ستونی داشتند
مصطلحات تصوف اهل اسلام را با طریق تصوف خود تطبیق داده بیان نمود صاحب این مقام را سربانی نامند یعنی
تارک همه در بیست و سوم اسفندارمذ قلعه ماندو مورد اردوی کیهان شکوه گردید میر عبد الکریم معموری
بموجب حکم اشرف اقدس عمارات سلاطین نامی را مرمت دلخواه نموده مجدد انشیمنها و عمارات دیگر از تهی و کم
و عالی مرتب داده بود پسندیده و مستحسن افتاد قریب سه لک روپیه صرف شده باشد قلعه مندو بر فراز
کوهی واقع شده و در آن ده کروه بمساحت در آمده در ایام برشکال خوش هوا و روح افزا مقامی در رو دست
شهر دیده ام که از ولایت تا انقضای خصوص کل جهان منتشر است بهار دست و پای می و میلاد بر نکین داردشان
در قلب الاسد بمرتبه سرد میشود که بی لحاف نمیتوان گذرانید روزها احتیاج به باد زن نیست آثار سلاطین ماضی در
ماندو بسیار است از جمله گنبدی است مدفن سلطان هوشنگ بغایت عالی پادشاهانه عمارتیست دیگر مسجد
معظم و گنبدی که مدفن سلاطین خلجیه است و مناری از سنگ در غایت استحکام و موزونی متصل گنبد خانجهان
که وزیر هوشنگ بود محمود نام پسری داشت بغایت رشید و شجاع و دستور و دلیر و از بعد از فوت هوشنگ

محمود پسر هوشنگ را که در صغر سن بسلطنت رسیده بود بزهر سیراب معدوم ساخته خود سریر آرای سلطنت
گشته در مدت دولت خویش کارهای نمایان کرد حدود متعلقه خویش را چنانچه باید بقید ضبط در آورده بکرات
لشکر بدکن کشیده رایت فتح و فیروزی برافراخت و کلبرگه که مصرو گشته بجنگی در آنجا بسر برد چون محمود
بیگره والی گجرات بکومک حاکم دکن آمد پای ثبات محمود خلجی از جای رفته ناگریز محافظت ملک و نگاهداشت
دولت خویش برعزیمت ممالک گیری مقرر داشته بمستقر دولت خویش معاودت معطوف داشت بعد از فوت محمود
بیگره لشکر بسر گجرات کشیده در ظاهر احمدآباد با والی گجرات جنگ کرده اعلام فتح و فیروزی بر تقع گرایید
و غنیمت فراوان بدست آورده بمندو مراجعت فرمود و بار دیگر لشکر بملتان کشیده آنملک را تاخت و تاراج
نموده بعمارت روضه متبرکه خواجه معین الدین چشتی همت مصروف داشت و این روضه کامروز بر جاست از آثار
دولت اوست بالجمله بعد از سلطان محمود سلطان غیاث الدین پسر او در چهل و هشت سالگی جانشین پدر گشت
و بوزرا و امرای خود ظاهر ساخت که مدت سی سال لشکرکشی کرده در خدمت پدر خود بلوازم ترددد و جانفشانی
کوشیده ام اکنون که نوبت سلطنت بمن رسیده اراده ممالک گیری ندارم و میخواهم که بقیه عمر بعیش و عشرت
بگذرانم مشهور است که پانزده هزار حرم خود فراهم آورده بود و شهری از زنان ترتیب داده مشتمل بر جمیع طوایف
از اقسام اصناف حاکم و قاضی و کوتوال و اهل حرفه و آنچه بجهت نظام شهرها در کار است از آنان مقرر نمود
و هر جا خبر صاحب جمالی شنیدی تا بدست نیاوردی از پای ننشستی و فنون صنایع بکنیزان آموخته بعضی که صاحب
ادراک عالی و فهم بلند یافته بود با کتساب علوم و فنون ساخته بود بسوار و شکاری میل مفرط داشت و آهوخانه
عالی ترتیب داده جانوران شکاری در و جمع ساخته با زنان و اهل حرم خویش پیوسته بسیر و شکار مشغول
می بود بالجمله در مدت سی و دو سال که اجل امان داد چنانچه قرار داده بود بر سر هیچ غنیمی سواری نکرد و هیچکس
بر سر ملک او نیامد و حرفی که وحشت افزای خاطر باشد در مجلس او مذکور نشد چون عمرش به هشتاد رسید
مشهور است که ناصر الدین نام پسر ناخلف او پدر را دو بار زهر داد و او هر بار زهر مهره که در بازو داشت دفع آن
نمود بار سیوم کاسه شربتی بزهر آمیخته خود بدست پدر داد که باید خورد پدر چون اهتمام او در این کار دید تخت

زهر مهره را از بازو کشوده پیش او انداخت آنگاه جبین عجز و نیاز بخاک سوده بزبان راند که عمر بهشتاد رسید
و در این مدت بعیش و عشرت گذرانیده‌ام و آرزوی در خاطر گره نیست اکنون امیدوارم که نصیر را باین گناه نگیری و
در روز جزا باز خواست آن ننمائی آنگاه کاسه را از دست آن ناخلف وخیم العاقبت گرفته درکشیده جان بجان
آفرین سپرد و در کتب مذکوره خلجیان و سلطان محمود و پسر او سلطان غیاث الدین و محمود ثانی پسر
غیاث الدین است اصل فراز سنگ مرمر است و روی ازان سنگهای الوان خطی بریده نشانیده اند و
جدی خوب وصل کرده اند که محسوس نمیشود حکم شد که قبر نصیر الدین پدر کش را از آنجا برآورند و استخوان
های او را در دریای نربده بیندازند کف خاکستری با چند استخوانهای ریزه پوسیده ظاهر شد و چون موکب اقبال
شاهزاده عالمیان از دریای نربده عبور فرمود امرای عظام و سایر منصبداران و بندهای درگاه که در صوبه دکن
بودند باستلام عتبه اقبال سادات خجسته سعادت زمین بوس دریافتند و روز دوشنبه پنجم شهر ربیع الاول
سال هزار و بیست و شش هجری موکب منصور در بلده طیبه برهانپور اتفاق افتاد و مقارن این حال عرائض
علامی فهامی افضل خان و عمدة الدوله راجه بکرماجیت که در اثنای راه برافقت وکلای عادلخان نزد او فرستاده
بودند رسید مشعر بر آنکه عادلخان همت کرده باستقبال فرمان گیتی مطاع جهانگیری و نشان عالیشان شاهی بر
آمده و آداب تسلیم و زمین بوس بتقدیم رسانیده اظهار بندگی و فرمانپذیری نموده تعهد کرد که محالی را که ملک عنبر
از حدود متعلقه اولیای دولت انتزاع نموده بود بتصرف بندهای درگاه باز گذارد و پیشکش لایق از نقود و از دیگر
دنیاداران دکن سامان نموده مصحوب نامبرده‌ها روانه درگاه والا سازد در همان روزها و زمره ... ملک عنبر را
فرستاده آنچه مناسب دانست اعلام نمود در خلال این حال که شاهزاده جوان بخت بلند اقبال بلده طیبه برهانپور را
بنزول موکب همایون رشک نگارخانه چین ساخته بانواع مسلمات و ... جهانی کامروا بود بتجویز حضرت
شاهنشاهی صبیه کریمه شاهنواز خان خلف عبدالرحیم خان خانان را در عقد ازدواج خویش در آورده آن گوهر
دولت دین خدمت را باین نسبت سربلندی بخشیده و مجدد آن عهد و مدار خلافت جاوید دولت ابد
گرفت سال دوازدهم از جلوس همایون بتاریخ روز مبارک شنبه بیستم ماه مهر الهی موافق دوازدهم شهر ربیع الاول

سنه

سنه هزار و بیست و شش هجری نیر اعظم در دولتسرای حمل پرتو سعادت افکند در این مدت که موکب منصور حضرت
شاهنشاهی در بلده طیبه مندو بر دولت و سعادت ارزانی داشت پیوسته بسیر و شکار خوشوقت بوده بسیاری از
شیرهای قوی بازو که مضرت آنها بموطنین مندو و مواضع اطراف میرسید شکار فرمودند در بیست و نهم تیر
ماه سید عبدالله بارهه با عرضداشت شاهزاده ظفر کوه مشتمل بر اخبار فتح از برهانپور رسیده باستلام عتبه
خلافت سربلندی یافت مضمون عرضداشت آنکه جمیع دنیاداران دکن سر خدمت و بندگی اطاعت و فرمانپذیری
نهاده حدود متعلقه پادشاهی را که عنبر بدبخت متصرف شده بود بدستور سابق در تصرف اولیای دولت
قاهره باز گذاشتند و مکالید قلعها و حصنها بتخصیص قلعه احمدنگر حواله وکلای درگاه والا نمودند و چون
این خبر بوسیله نورجهان بیگم بمسامع جلال رسیده بود در کنده والک روپیه جاگیرداشت محل روی این مژده بر بیگم
عنایت فرمودند و سید عبدالله را بخطاب سیف خانی عز اختصاص بخشیده خلعت و اسب و فیل و خنجر مرصع
مرحمت نمودند و لعلی که سالها در سرپیچ خاص بود ... بشاهزاده گیتی ستان لطف فرموده مصحوب او ارسال
داشتند و بالتماس آن برگزیده دین و دولت عادلخان بخطاب مستطاب فرزندی کلاه گوشه فخر و مباهات
بر فلک سود و حکم شد که بعد ازین منشیان عطارد رقم در فرامین خطاب فرزندی را بسرلیه عزت و آبروی
او دارند و این بیت را بدیهه گفته بقلم خاص در عنوان فرمان ثبت فرمودند بیت شدی از التماس شاه خرم
بفرزندی ما مشهور عالم بالجمله چون فرمان عاطفت عنوان بعادلخان رسید پنجاه زنجیر فیل کوه شکوه و پنجاه
راس اسب عربی و عراقی و یک لک و پنجاه هزار هون نقد و دیگر جواهر و مرصع آلات و اقسام تحف و نفایس که قیمت
مجموع پانزده لک روپیه شود بوکلای خود مصحوب افضل خان و راجه بکرماجیت روانه درگاه سلاطین پناه ساخت
و ده لک روپیه با افضل خان و دو لک روپیه براجه بکرماجیت تکلیف نمود و مقرر داشت که افضل خان با پیشکش از راه راست
برهانپور شتابد و راجه بکرماجیت باحمدنگر رفته قلعه مذکوره را با سایر ولایات بالاگهات که در تصرف بندهای درگاه
برآمده بود متصرف گشته احمدنگر را بخنجر خان و جالناپور را بجانسپار خان و همچنین هر محلی را بیکی از امرا
که بحکم اشرف تعین شده تسلیم نموده و خاطر از ضبط و نسق آنحدود پرداخته متوجه درگاه گردد و چون بحکم

کور

شنیده بود که در بندر گوه لعلیست بوزن هفده مثقال و کسری و دو لک روپیه قیمت آن مشخص شد مبلغی که
عادلخان با و تکلف نموده بود فرستاده لعل مذکور را بدست آورده بعد از استیلام عتبه اقبال از دیگر نفایس و نوادر
بشاهزاده جوان بخت پیشکش کرد و همچنین میر مکی و حاجی دار دیوان بونات که جهت گرفتن پیشکش قطب الملک
شتافته بودند از جواهر و مرصع آلات و فیلان نامی و اسبان بنجاه که قیمت مجموع آن نیز پانزده لک روپیه میشد
روانه درگاه جم جاه کردند و بعد یک از نامبرده‌ها مبلغها از نقد و جنس خدمتکاری نموده و چون فرستادها
شاهزاده والاشکوه پیشکشهای بیجاپور و گولکنده را بارسول عادلخان و قطب الملک ببرهانپور رسانیدند و خاطر
اشرف شاه والاقدر از ضبط و نسق صوبه دکن بالکل فارغ گشت صاحب صوبگی خاندیس و برار و احمدنگر بسپهسالار خان
خانان تفویض فرمود و شاهنواز خان پسر او را که در حقیقت خان خانان جوان بخت بود دوازده هزار سوار از فوج
خوش اسپه بضبط ولایت مفتوحه و ممالک بالاگهات مقرر داشته و هر محال را بجاگیر یکی از امرای صاحب جمعیت تنخواه
نمود از جمله لشکری که در موکب منصور سعادت پذیر بودند سی هزار سوار موجود و هفت هزار توپچی پیاده در
صوبه دکن گذاشته بتاریخ روز مبارک شنبه بیستم ماه مهر الهی در قلعه شادیاباد مندو ورود موکب مسعود اتفاق
افتاد و دولت سعادت قدمبوس پدر عالی قدر بمبارکی و فیروزی نصیب روزی شد و بعد از ادای مراسم کورنش
و آداب زمین بوس بالای جهروکه طلبیده از غایت محبت و افراط شوق بی اختیار از جای خود برخاسته دو سه قدم
پیش نهاده در آغوش عاطفت گرفتند چندانکه ازجانب فرزند ادب فروتنی و مبالغه شد از آنطرف اعزاز و احترام
افزوده نزدیک بخود حکم نشستن فرمودند و چون فرصت مقتضی گذرانیدن پیشکشها نبود درین روز یک
هزار مهر و یکهزار روپیه برسم تصدق و صندوقچه مملو از جواهر نفیس عجالة الوقت معروض داشته فیلی از ناک
را که سر حلقه فیلان پیشکش عادلخان بود بنظر اقدس در آوردند آنگاه به بخشیان عظام اشارت شد که امرائی
که در خدمت شاهزاده ممالک ستان سعادت پذیر بودند بترتیب منصب ملازمت نمایند نخست خانجهان زمین بوس
نموده هزار مهر و یک هزار روپیه از جواهر و مرصع آلات بصیغه پیشکش معروض داشت و بعد ازان عبدالله خان و بعد
ازان مهابت خان بدولت آستانبوس جبهه سعادت برافروخته صد مهر و هزار روپیه نذر و قدری از جواهر و مرصع

آلات

آلات پیشکش کرد از آنجمله لعلی بود بوزن یازده مثقال یک لک روپیه قیمت آن شده بود و بعد ازان سردارها از آن
خان پسر خان خانان و سردار خان و شجاعت خان عرب و مولف اقبالنامه و شهباز خان افغان و او دارام دکنی
سعادت زمین بوس دریافتند پیش ازین جلدوی فتح رانا منصب بیست هزاری ذات و ده هزار سوار بشاهزاده
بلند اقبال مرحمت شده بود چون بتسخیر دکن رایت عزیمت برافراشتند خطاب شاهی ضمیمه سایر مراحم گشت و
اکنون جلدوی این خدمت شایسته منصب سی هزاری ذات و بیست هزار سوار و خطاب شاه جهان عنایت
شد و مقرر فرمودند که بعد ازین در مجلس بهشت آیین جهت نشستن شاهزاده والاقدر صندلی متصل
بتخت می نهاده باشند و این عنایتی است مخصوص شاه والاشکوه که از زمان امیر تیمور صاحبقران تا حال در
سلسله علیه رسم نبوده و خلعت با چارقب زربفت دوز گریبان و سر آستین و حاشیه دامن مروارید کشیده
و شمشیر مرصع با پردله مرصع و خنجر مرصع عنایت شد و خود از جهروکه پایان آمده خوانچه از جواهر و خوانی
از زر بر فرق فرقدسای آن ذرة التاج خلافت و جهانگیری نثار فرمود و فزونی عمر و جاه آن برگزیده دین و
دولت از درگاه حضرت رب العزت مسالت نمودند و راجه بهرجی زمینداری بگلانه بوسیله آن حضرت سعادت
زمین بوس دریافت و در ایام توقف برهانپور فوجی جهت تنبیه و تادیب زمینداران گوندوانه تعین فرموده بودند
بهادران فیروز جنگ بنیروی اقبال بلند تنبیه و تادیب بلیغ نموده سی زنجیر فیل و دو لک روپیه نقد از خان
و سی زنجیر فیل و یک لک روپیه نقد از جانا که مجموع نود زنجیر فیل و سه لک روپیه باشد برسم پیشکش گرفته
در اثنای راه بموکب منصور پیوسته و بعد از روزی چند که شاه جهان بخدمت پدر والاقدر پیوسته بود
بیکم جشنی عالی ترتیب داده خلعتهای گران بها با نادری که کلهای مرصع و مروارید نفیس آراسته بود و سرپیچ
مرصع بجواهر نادر و دستار باطن مروارید دوز و اسپ که زین یکی مرصع بود و فیل او را با دو ماده فیل از شاه جهان
بخت گذرانید و همچنین بشاهزاده والاشکوه و اهل حرم خلعتهای فاخر و تقوزهای اقمشه با اقسام زر این تکلف
نموده بهمه جهت سه لک روپیه بقلم درآمد و هم درین چند روز پیشکش شاهزاده بلند اقبال شاه جهان بنظر
گذشت از جمله لعلی بود بوزن هفده مثقال که بحساب اهل هند نوزده مانک باشد در بندر گوه بدو لک روپیه

استماع شده بود دیگر لعلی بود که در آب و رنگ و انداز نظیر او بنظر در نیامده بود و الماس قیمت یکی چهل هزار روپیه
و قیمت دیگری سی هزار روپیه بود و مروارید یکی دو مثقال و یازده سرخ و دیگری شانزده سرخ در غایت نفاست
و آبداری و اگر بتفصیل فیلان دیگر نفایس پردازد بطول انجامد قیمت پیشکش مجموع بیست لک روپیه شد و سوای
این دولک روپیه بنور جهان بیگم و شصت هزار روپیه بدیگر بیگمان گذرانید بر خاطر قدسی مظاهر شکار فیل
بسیار راغب و مایل بود و هرگز تماشای شکار فیل نکرده بود نیز و تعریف ملک گجرات و شهر احمدآباد نیز متواتر
استماع افتاده بود رای جهان آرا چنین تقاضا نمود که سیر احمدآباد و تماشای دریای شور نموده هنگام
مراجعت که هوا گرم شود و موسم شکار فیل در رسد شکار کنان متوجه دار الخلافه آگره شد و بدین عزیمت صاحب
حضرت مریم الزمانی و دیگر بیگمان و اهل حرم را روانه اکبرآباد ساخته موکب اقبال بصوب ملک گجرات نهضت
فرمود در سوانح از روزنامچه واقعه نویس صوبه کشمیر بعرض رسید که در خانه ابریشم فروشی دو دختر دار ان
بوجود آمد که پشت هر دو با یکدیگر بهم متصل بود اما سر و دست و پای هر یک جدا زمانی چند زنده ماندند و در گذشتند
روز جمعه هشتم دی ماه سال دوازدهم از جلوس اشرف ساحل دریای شور مخیم بارگاه اقبال گشت و در باغ [illegible]
احمد عامل بندر کنبایت که در کنار دریا واقعست دولتخانه ترتیب یافت متصدیان بندر مذکور غرابها آراسته بنظر
همایون در آوردند و آنحضرت نیز بر غراب نشسته سیر دریا کردند و تا دوازده روز توقف فرموده سیر و شکار
خوشوقت شدند و نوزدهم ماه مذکور رایات عزیمت بصوب احمدآباد ارتفاع یافت و در بیست و پنجم تالاب کانکریه
که در سواد شهر واقعست محل نزول اردوی کیهان شکوه گردید و چون مزار شاه عالم در سر راه واقع بود بر در
روضه متبرکه در آمده فاتحه خواندند ممکن که یک لک روپیه صرف عمارت این مزار فایض الانوار شده باشد سلسله
ایشان بمخدوم جهانیان منتهی میشود و مردم گجرات را غرایب اعتقاد بحضرت شاه است میگویند که مکرر از شاه
عالم احیای اموات بظهور پیوسته بعد از آنکه پدرش ازین معنی آگاه یافته مانع آمده که تصرف در کارخانه الهی
خلاف شرط بزرگیست سید محمد که امروز جانشین ایشانست از خوبان روزگار و شاه عالم در هشتصد و هشتاد
ازین عالم فانی بعالم بقا شتافت روز دوشنبه بیست و پنجم ماه مذکور بمبارکی و فیروزی داخل شهر احمدآباد شدند

چنانچه

چنانچه تعریف این شهر شنیده بود بنظر در نیامده اگرچه میان بسته بازار عریض و وسیع گرفته اند لیکن دکانها را
در خور وسعت بازار نساخته اند عمارتش همه از چوب است و ستون دکانها بغایت باریک و زبون و سقفش
سفال درین روز ولایت گجرات بجاگیر شاهزاده کشورستان شاه جهان ارزانی داشتند از ماندو تا کنبایت
یکصد و بیست و چهار کروه مسافت است و از کنبایت تا احمدآباد بیست و یک کروه بانی شهر احمدآباد سلطان
احمد نبیره ظفر خانست و مسجدی در میان بازار اساس نهاده بغایت عالی مشتمل بر سه در و در پیش هر در بازاری
و در مقابل دری که بر سمت مشرق واقع شده مقبره سلطان احمد مذکور است و در آن گنبد سلطان احمد و محمد
پسر او و قطب الدین نبیره او آسوده اند طول مسجد از مقصوره یکصد و بیست و سه ذرع است و عرض هشتاد
و نه ذرع و در آن ایوان ساخته اند بعرض چهارده ذرع و سه پا و فرش صحن مسجد از خشت تراشیده و
ستونها از سنگ سرخ است و مقصوره مشتمل بر سیصد و پنجاه و چهار ستونست و بالای ستونها
گنبد زده اند طول مقصوره هفتاد و پنج ذرع و عرض سی و هفت ذرع است و فرش مقصوره و محراب و منبر
از سنگ مرمر ترتیب یافته و بر دو بازوی پیش طاق مسجد دو مناره پرکار از سنگ تراشیده و مشتمل بر سه آشیانه
در غایت اندام نقاشی کرده اند و بر یمین سعادت قرین منبر بکنج مقصوره شاه نشینی جدا کرده از میان
ستونها بتخته سنگ پوشیده اند و دور آنرا تا سقف بحجره سنگ نشانیده اند تا بادشاه با مخصوصان
و مقربان خویش بر بالا رفته ادای صلوات نماید و آن کار را باصطلاح اهل گجرات ملوک خانه گویند و روز دیگر بحضرت
شاهنشاهی بخانقاه شیخ وجیه الدین تشریف برده انوار زیارت دیار مزری بمشهور رسانیدند شیخ از خلفای
شیخ محمد غوث اند لیکن خلیفه که مرشد بخلافت او مباهات نماید اولاد شیخ وجیه الدین برهانیست ساطع
و حجتی است لامع بر علو شان شیخ غوث و شیخ وجیه الدین بفضایل صوری و معنوی آراستگی داشته اند
بخلاف شیخ محمد غوث که آمی بوده اند یکی از فضلای وقت بشیخ وجیه الدین گفت که از شما بعید مینماید که
مرشد آمی اختیار کرده اید در جواب فرموده اند که منت خدای را عز و جل که پیر من نیز مثل پیغمبر من امی بود
پیش ازین سی سال درین شهر ودیعت جان سپرده اند و شیخ عبدالله بوصیت پدر بر مسند ارشاد تمکن جسته

بغایت درویش مرتاض بود و بکمال شکستگی نهایت درستی داشت بخدمت درویشان و تیمار حال ایشان روزگار
بسر میبرد و چون شیخ عبدالله بجوار مغفرت ایزدی پیوست فرزندش شیخ اسدالله جانشین شد و هم در اندک
روزی مسافر ملک بقا گشت و بعد از و برادرش شیخ حیدر صاحب سجاده گردید و الحال در قید حیات و
اصلاح از ناصیه حالش ظاهر بعد از روزی چند بزیارت روضه شیخ احمد کهتو توجه فرموده بودند سرکهیج کهتو
قصبه ایست از سرکار ناکور و مولد شیخ از آنجاست در زمان سلطان احمد بانی احمدآباد بگجرات تشریف آورده بود
و سلطان احمد را بحضرت ایشان ارادت و اعتقاد تمام بود و مردم این ملک شیخ را از اولیای کبار میدانستند
و هر شب جمعه خلق انبوه از وضیع و شریف بزیارت ایشان حاضر میشوند سلطان محمد پسر احمد مذکور عمارات
عالی از مقبره و مسجد و خانقاه بر سر مزار ایشان اساس نهاده و متصل بمقبره منوره در ضلع جنوب تال
کلان ساخته دور آنرا بسنگ و آهک بر آورده و اتمام این عمارت در زمان قطب الدین ولد محمد شاه و مقبره
سلاطین گجرات بکنار تال در طرف پای شیخ واقعست و در آن گنبد سلطان محمود بیکره و سلطان مظفر
پسر او و محمود شهید که آخرین سلاطین گجرات است آسوده اند و بی اغراق مقبره شیخ مقامیست پر فیض
از روی قیاس پنج شش لک روپیه صرف عمارت شده باشد والعلم عند الله روز دوشنبه غره اسفندارمذ
ماه الهی از احمدآباد بجانب مالوه نهضت اتفاق افتاد و درین راه پیوسته بنشاط شکار خوشوقت بوده تا قصبه
دهود تشریف فرمودند و در کنار آب مهی زمیندار سورته جام بوسیله شاهزاده عالم و عالمیان شاه جهان
سعادت زمین بوس دریافته پنجاه راس اسب کچهی برسم پیشکش معروض داشت نام او جسا است و جام لقب
دارد هر کس جانشین شود او را جام گویند و این زمیندار از عمده گجرات بلکه از راجهای نامی هندوستان
ملکش بدریای شور متصل است و پنج شش هزار سوار همیشه میدارد و در وقت کار دوازده هزار سوار
سامان می تواند کرد و در ملک او اسب بسیار بهم میرسد و اسب کچهی در ملک گجرات و کچه بدو هزار و سه
هزار روپیه خرید و فروخت میشود و در ملک دکن بهزار و پانصد هون که پنج هزار و شش هزار روپیه باشد
بتلاش میگیرند و درهمین تاریخ راجه لچهمی نارایین زمیندار ولایت کوچ که در اقصای بلاد بنگاله واقعست

باستلام

بامداد بزرگ

باستلام عتبه خلافت جبین سعادت افروخته پانصد مهر نذر گذرانید از غرایب آنکه [illegible] بچه لنگوری بنظر
اشرف در آورده معروض داشت که لنگور ماده بچه خود را بدو دست در سینه گرفته بر فراز شاخ نشسته بود یکی
از توپچیان بنابر قساوت قلب لنگور ماده را بتیر تفنگ زد چون تیر بمظلوم بجگر رسیده بود بچه را گذارده
و خود بزمین افتاده جان میسپرد مقارن این حال من بسیار هم و آن بچه را نیز در آورده بجهت شیر خوردن
نزد بزی برد رحمت حق تعالی بز را بران مهربان ساخت فی الفور شروع در لیسیدن کرد با وجود عدم جنسیت
با هم چنان الفت گرفته اند گویا از شکم او بر آمده حکم شد که بچه را از نظر بز پنهان سازند بز از نادیدن او بیتابی
و فریاد آغاز نهاد و بچه لنگور نیز بیطاقتی نمود چندان نالید و فریاد کرد که حاضران را بر حال او رقت آمد الفت بچه
لنگور بجهت شیر خوردن چندان مستبعد نمی نماید اما مهر و دلبستگی بز با آن بچه غرایب تمام دارد سال سیزدهم
از جلوس اشرف شب چهارشنبه بیست و سیم شهر ربیع الاول هزار و بیست و هفت هجری تحویل حمل شد
درین روز مسعود رکن السلطنت آصفخان بمنصب پنجهزاری ذات و سوار ناصیه سعادت برافروخت راجه
جا [illegible] بانعام خلعت با کمر خنجر مرصع و شمشیر و فیل و اسب از طویله خاصه سرافرازی یافته رخصت وطن شد و
درین تاریخ میر جمله از عراق آمده باستلام عتبه خلافت جبین افروز گردید اکنون مجملی از احوال او رقم زده کلک
وقایع نگار میگردد میرزا از اعیان سادات اصفهان است نامش میر محمد امین بود عمو او میر رضی استاد عباس بود منصب
صدارت ارتفاع بخشیده صبیه خود را بعقد ازدواج او در آورده بود میر محمد امین پیش ازین بچهارده سال
از عراق بر آمده نزد محمد قلی قطب الملک شتافت و بوسیله محمد مومن مشهور که سالها مدار دولت قطب
الملک بر وجود بود نوکر شد و قطب الملک او را بمیر جملگی مخاطب ساخته از موافقت طالع مدار مهمات مالی و ملکی بقبضه
اقتدار او حواله فرموده تا محمد قلی در حیات بود حل و عقد امور بکار آگهی میر وا گذاشته بدوام شرب و عیش
و طرب مشغول بوده از دل [illegible] فارغ میزیست و چون محمد قلی در گذشت و نوبت ایالت بسلطان محمد برادر
زاده او رسید نقش میر با او خوب ننشست او با آیین مردمی میرزا را رخصت فرموده دست طمع و تصرف
از اموال و اشیای او کوتاه داشت و میر از گولکنده بخدمت عادلخان بیجاپوری پیوست و در آنجا نیز صحبت او

درین وقت گریز از عادلخان بیجاپوری اجازت حاصل نموده براه دریا بوطن مالوف شتافت و در عراق شاه عباس
را ملازمت نموده بنسبت میر رضی و عرفی که مردم صاحب سخن زاد منظورها می باشد مشمول اعطاف شاهی
گردید و حضرت شاه پیشکشهای لایق بو تعلقات کرد ازین مدت چهار سال بعزت و آبرو روزگار بسر برد
و میر را خواهش آنکه در ملازمت شاه صاحب منصب عالی باشد و شاه را مطمح نظر اینکه بالتفات زبانی سرگرم
داشته نفایسی که در بیمدت فراهم آورده اخذ کند چون میر دریافت که حقیقت کار چیست ناگزیر بملازمان
عتبه خلافت التجا آورده مکرر عرایض مشتمل بر اظهار خواهش ملازمت و آرزومندی خدمت ارسال داشته التماس
فرمان طلب نمود و حضرت شاهنشاهی فرمان عاطفت نشان فرستاده بدرگاه گیتی پناه طلب فرمودند در
تاریخ سعادت زمین بوس دریافته مشمول مراحم بیکران گردید دوازده راس اسب و نه تقوز قماش و دو انگشتر
یاقوت برسم پیشکش معروض داشت و بمنصب پانصدی ذات و دویست سوار سرافراز گردید روز یکشنبه دوازدهم
فروردین ماه موضع سهالی مضرب خیام فلک احتشام گردید بعرض رسید که ازین منزل تا جرگاه فیلان دونیم
کروه مسافت است و از انبوهی جنگل و تراکم اشجار و راه پر نشیب و فراز عبور سلاطین دشوار است روز
شنبه سیزدهم ماه معدودی از بندهای مخصوص متوجه شکارگاه شده پیش ازین جمعی کثیر از پیادهای آن
سرزمین جنگل را برسم قمرغه احاطه نموده بودند و بیرون جنگل در ایستاده فضای بختی بر فراز درختی
از چوب جهت نشستن شیر گیتی فیل شکار ترتیب داده بر درختهای اطراف آن نیز ماچانها جهت نشستن
و تماشا دیدن امرا ساخته بودند و دویست فیل نر با کمندهای مستحکم و بسیاری از فیلان ماده آماده داشته
بر هر فیلی دو نفر فیلبانان از قوم جهریه که شکار فیل مخصوص آن طایفه است نشسته مقرر شده بود که فیلان
صحرائی را از اطراف جنگل رانده بحضور بیارند تا تماشای شکار فیلان بروجه دلخواه کرده شود قضا را در وقتی
که مردم از اطراف جنگل در آمدند بنابر انبوهی درخت و تراکم اشجار سلسله انتظام از هم گسیخت و ترتیب قمرغه
ساقط گشت فیلان صحرائی سراسیمه بهر طرف دویدند دوازده زنجیر فیل از نر و ماده در حضور اشرف شکار
شد از آنجمله دو فیل بغایت خوش صورت و اصیل و تمام عیار بدست آمدند در نواحی دلاورخان کاکر از تعین

احمد بیگ

احمد بیگ خان کابلی بحکومت کشمیر سرافرازی یافت و چون بعرض رسید که عبدالرحیم خانخانان غزل مولانا عبد
الرحمن جامی را که این مصراع از انست مصراع بهر یک گل زحمت صد خار می باید کشید تتبع نموده حضرت شاهنشاهی
این مطلع را بدیهه فرمودند بیت ساغر می بر رخ گلزار می باید کشید ابر بسیار است می بسیار می باید کشید
چون از شدت گرما و عفونت هوا مردم محنت بسیار داشتند و از بعد مسافت تا رسیدن بدارالخلافه آگره ایام
روزگار بصعوبت و دشواری سپری میشد رای صواب اندیش که عقده کشای مشکلات روزگار است چنین تقاضا
فرمود که ایام تابستان موسم برشکال را در احمدآباد گذرانیده بعد از انقضای ایام برسات متوجه آگره باید شد
و باین عزیمت صایب از مقام دهود عنان اقبال بصوب احمدآباد معطوف گشت مقارن این حال عرضداشت
منهیان دارالخلافه بمسامع جلال رسید که در مستقر خلافت آثار وبا ظاهر شده و مردم بسیار تلف میشوند بنا
بران فسخ عزیمت آگره که بالهام غیبی در خاطر حقیقت مظاهر پرتو افکنده بود مصمم گردید روز هفتم اردی
بهشت ماه مطابق غره شهر جمادی الاول در ساعت مسعود و زمان محمود بمبارکی و فیروزی نزول اقبال
سعادت در شهر احمدآباد اتفاق افتاد و از شدت گرما و عفونت هوا بیماری در احمدآباد شایع شد و از
اهل اردو کسی نماند که بمحنت تب مبتلا نگشته باشد و از اثر این دو سه روزه تب ضعف و سستی بحدی مستولی
میگشت که مدتها نقل و حرکت بعسر و تعذر داشت الحمد لله که عاقبت بخیر بود و ضرر جانی بکسی نرسید قضا را
حضرت شاهنشاهی نیز دو سه روز این ضعف را کشیدند و اثر آن با وجود فیض ورود آنحضرت سید
که ما لطف از تقریر آن عاجز است در حیرتم که بانی این شهر با کدام لطافت و خوبی منظور افتاده که در چنین بر
زمین بی فیض بر همه چیز شهر اساس نهاده و بعد از او دیگران اینجا محفوظ بوده که عمر گرانمایه را درین خاکدان
ریگ گذرانیده اند هوایش سموم و زمینش کم آب و ریگ بوم گرد و غبار بحدی که در وقت شدت باد در حرکت
است درست محسوس نمیکرد و آبش بغایت زبون و ناگوار و رودخانه که متصل بشهر جاریست غیر از ایام برسات
پیوسته خشک میباشد چاههایش اکثر شور و تلخ تا آبهای که در سواد شهر واقع است بصابون گازران
و غایت شده مردم اعیان که بقدر موهبتی بضاعتی دارند در ظرفهای خود برکهای ساخته اند ابتدای کی

از آب باران مملو ساخته تا سال دیگر از آن آب میخورند و مضرت آبی که هوا کوبند در و سرایت نکند و راه بر آمدن بخار
نداشته باشد ظاهر است و بیرون شهر بجای سبزه و ریاحین تمام صحرا زقوم زار است و نسیمی که از روی زقوم
وزد فیض معلوم مصراع ای تو مجموعه خوبی ز کدامت گویم در نواحی راجه بهاره که از زمینداران معتبر ولا
گجرات است دولت زمینبوس دریافته دو صد مهر نذر و دو هزار روپیه برسم نثار و یکصد اسب کچهی بطریق پیشکش
معروض داشت در ملک گجرات کلانتر ازین زمین داری نیست ملکش بر پای سورت پیوسته بهاره و جام از یک
جا اند و بالاتر هم بحسب جمعیت اعتبار بهاره از جام در پیش است میگویند که برین هیچ
یک از سلاطین گجرات نیامده اند و سلطان محمود فوجی بر سر او فرستاده بود شکست بر فوج سلطان
افتاد عمرش از هفتاد متجاوز بنظر در می آید و او خود میگوید که نود سال است در حواس و قوت قوی تر
از مردم او پسری بنظر در آمد که موی ریش و بروت و ابروی سفید شده میگوید که ایام طفولیت مرا راجه بهاره
بخاطر دارد و در پیش او کلان شده او چون بکچهری بخدمت بسر برد و بعنایت اسب خاصه و فیل نر و ماده
فیل و خنجر و شمشیر مرصع و چهار انگشتری از یاقوت سرخ و زمرد و نیلم و یاقوت زرد سرافرازی بخشیده
رخصت انعطاف ارزانی فرمودند در نواحی بعرض اقدس رسید که قراولان پادشاهی یکصد و هشتاد و پنج
زنجیر فیل از نر و ماده در حوالی دهود شکار کرده اند و هفتاد و سه زنجیر نر و یکصد و دوازده ماده قراولان
شاهزاده بلند اقبال شاه جهان گرفته اند درین تاریخ راجه بکرماجیت که از عمدهای دولت شاهزاده جوان بخت
شاه جهان است بپاس تربیت و نوازش آنحضرت بمراتب بلند ترقی و تزاید نموده بالتماس شاهزاده گیتی
ستان با فوجی از بندهای شاهی و جمعی از ملازمان عتبه سلطنت مثل شهبازخان و دیگر این بهادر
و راجه و غیره و دویست سوار برق انداز و پانصد نفر توپچی پیاده سوای جمعی که تعین شده بودند
بخدمت تسخیر قلعه کانگره دستوری یافت بعنایت خلعت و شمشیر سرافراز گردید راجه دو عقد تسبیح مروارید که
ده هزار روپیه قیمت داشت پیشکش نمود روز مبارک شنبه بیست و هفتم شهریور ماه الهی سال سیزدهم از
جلوس جهانگیری موافق بیست و دوم شهر رمضان سنه هزار و بیست و هفت هجری برایات اقبال بصوب

دارالخلافه

دارالخلافه آگره ارتفاع یافت مقرب خان را که از صغر سن در خدمت حضرت شاهنشاهی سعادت پذیر بود نظر
بر حقوق خدمت او مشمول اعطاف و مراحم بیدریغ فرموده بصاحب صوبگی ولایت بهار بلند پایگی بخشیدند
بتاریخ شانزدهم دی ماه پیش از طلوع صبح بسه گهری در کره هوا مانند بخاری بشکل عمود نمودار شد و هر شب
یک گهری پیشتر از شب دیگر مرتب میگشت چون تمام نمود صورت حربه پیدا کرد دو سر باریک و میان گنده
خم دار مانند هره پشت بجانب جنوب و روی بسوی شمال منجمان و اختر شناسان قدر و قامت او را با اصطرلاب
معلوم نمودند که بیست و چهار درجه فلکی با اختلاف منظر ساز است و حرکت فلک اعظم متحرک و حرکت خاص
نیز با حرکت فلک اعظم دور و ظاهر میشود چنانچه اول در برج عقرب مرئی میگشت باز از مدت برج عقرب را
گذاشته بمیزان رسید و حرکت عرضی در جهت جنوب نیز دارد دانایان فن نجوم در کتب این قسم را حربه نو
اند بعد از شانزده گهری شب که علامت ظاهر شده بود در همان سمت ستاره مرئی گشت که سرش روشنائی
داشت و تا دو سه گز دمش دراز می نمود لیکن در طرف دم اصلا روشنی و درخشندگی نبود آنچه
در وسعت آباد ممالک هند پرتو ظهور افکنده وبا و طاعون است که هرگز در هیچ زمانی از ازمنه ماضیه بوده و
نشان نمیدهند و در کتب معتبره اهل هند مثبت نگشته پیش از ظهور این یک سال اثر ظاهر شده تا هشت
سال کشید و نیز در میان حضرت شاهنشاهی و شاهزاده جوان بخت شاه جهان ابواب شورش و فساد مفتوح
گشت و هفت هشت سال روزگار بر ترتیب مراد نشد و آشوب و اشتعال داشت چه خونها ریخته نشد و چه
خانها که خراب نگشت در نواحی از عرضداشت بهادرخان حاکم قندهار بمسامع جلال رسید که در نواحی شهر و
بلوکات آن کثرت موش بحدی رسیده که از محصولات زرعی و سردرختی اثری باقی نمانده بعد از محنت و مشقت
بسیار شاید ربع محصول بدست رعایا آید و همچنین از فالیز و باغات و انگور اثری نگذاشته و بعد از آنکه میوه
و غلات در باغ و صحرا انبار نمود رو آواره صحرای عدم شدند چون معموره اصفهان محل ورود موکب مسعود گردید
شاهزاده گیتی ستان شاه جهان جشن ولادت فرزند اقبالمند سلطان اورنگ زیب که درین بلده مذکور ترتیب داده ده
بورود میمنت لزوم والد بزرگوار خویش مسعود طلب ساخته بنجاه زنجیر فیل برسم پیشکش

معروض محفل فردوس نظیر گردید الحمله هفت زنجیر فیل از فیلان خاصه شد و در کل آنچه از پیشکشهای ایشان
مقبول افتاد دو لک روپیه بقیمت درآمد چون حوالی ملک رانا امر سنگ ورود موکب کیهان شکوه اتفاق افتاد
کنور کرن پسر جانشین او بدولت زمین بوس جبین اخلاص نورانی ساخته مبارکباد فتح دکن معروض داشت
و در خلال این حال خبر بغی و کافر نعمتی سورجمل ولد راجه باسو بمسامع جلال رسید و بتفصیل اجمال آنکه راجه
باسو پسر داشت و سورجمل اگر چه بسال از همه کلانتر بود لیکن از بدسگالی و آشوب طلبی پدر را آزرده خاطر
ساخت و بنابر توهمی که پدر را از کردار ناهنجار او بود پیوسته جهت انتظام سلسلهٔ زمینداری و محافظت
ملک این بی دولت را اعتبار نمیکرد حضرت شاهنشاهی خطاب راجگی و منصب دو هزاری ذات و دو هزار سوار سرافراز
ساخته محال زمینداری پدرش را با پیشکشها که از نقد و جنس که سالها اندوخته بود باین بی سعادت ارزانی داشت
و همراه مرحومی مرتضی خان بخدمت فتح قلعه کانگره دستوری یافت و چون کار بر متحصنان بدشواری کشید
و آن بدسگال از صورت دریافت که عنقریب قلعه فتح خواهد شد در مقام ناسازی و فتنه پردازی درآمده پرده
آزرم از میان برگرفته با مرحوم مشار الیه کار بمنازعت و مخاصمت بجایی رسید و مرتضی خان نقش ادبار از صفحه احوال
آن برگشته روزگار خوانده شکایت بسیار بدرگاه والاجاه عرضه داشت نمود و صریح نوشت که اطوار بغی
و نادولتخواهی از وجنات احوال او ظاهر است و چون مثل مرتضی خان سردار عمده با لشکر گران در آن کوهستان
بود بترتیب اسباب فتنه و آشوب نیارست پرداخت تا اگر بخدمت نواب قدسی القاب جهانبانی کشورستانی
شاه جهان ملتجی گشته عرضداشت نمود که مرتضی خان بتحریک ارباب غرض بامن سوء مزاجی بهم رسانیده در
مقام خراب ساختن و برانداختن من شده مرا بعصیان و بغی متهم دارد امید که باعث حیات و سبب نجات
این بخت برگشته شده بدرگاه والاجاه فرمایند هر چند بر سخن مرتضی خان نهایت اعتماد بود لیکن از التماس
طلب خود بدرگاه عالم غبار شبهه بر حواشی خاطر دولتخواهان نشست که مبادا مزاج مرتضی خان بتحریک ارباب
فساد بشورش درآمده و غور ناکرده او را متهم میساخته باشد مجملا بالتماس شاهزاده بلند اقبال شاه جهان
رقم عفو بر جرایم او کشیده بدرگاه والاجاه فرمودند و مقارن این حال مرتضی خان بجوار مغفرت ایزدی

پیوست و فتح قلعه کانگره روزی چند در عقده توقف افتاد چون فتنه سرشت بدرگاه گیتی پناه رسید بنظر بر ظاهر
احوال او افکنده همه در آن برو زشیم و اعزاز و الطاف ممتاز گردیده ساخته در خدمت شاهزاده والاگهر شاه جهان
بمهم دکن رخصت فرمودند و بعد از آنکه ممالک دکن متصرف اولیای دولت ابد پیوند درآمد وسیله انگیخته رخصت
فتح قلعه کانگره شد هر چند این بی سعادت را در آن کوهستان راه دادن از آیین حزم و احتیاط دور بود لیکن
چون اختتام این عقده دشوار بکلید همت شاهزاده گیتی پناه حواله شد ناگزیر باراده و اختیار ایشان گرایش نمودند
و آن بلند اقبال پسر بیره از منصب داران و برق اندازان ترتیب داده او را با محمد تقی بخشی خود تعین فرمود
و چون بمقصد پیوست با محمد تقی سر آغاز خصومت و بهانه طلبی نمود جوهر ذاتی خود را ظاهر ساخت
و بکرر شکایت محمد تقی عرضداشت نمود حتی صریح نوشت که صحبت من با او راست نمی آید و بخدمت ارزو
منتهی نمیشود اگر سردار مقرر فرمایند فتح این قلعه بسهولت میسر میشود ناگزیر محمد تقی را بحضور طلب
داشته راجه بکرماجیت که از عمده های دولت ابد ثابت با فوجی از مردم تازه روز بفتح آن قلعه رخصت فرمود
چون این بی سعادت دریافت که زیاده ازین حیله و تزویر پیش نمیرود تا رسیدن راجه بکرماجیت فرصت
غنیمت شمرده نخست جمعی از بنده های درگاه را ببهانه آنکه مدتها یساق کشیده بی سامان شده اند
رخصت نمود که بمحال جاگیر خود شتافته تا آمدن راجه بسامان خود پردازند و چون نظام تفرقه در سلسله
جمعیت دولتخواهان راه یافت اکثری بمحال جاگیر خود رفتند و معدودی از مردم در مورچال ماندند
نابود دانسته آثار بغی و فساد ظاهر ساخت سید صفی که در زمرهٔ سادات بارهه بمزید شجاعت و جلادت اختصاص
داشت با چندی از برادران و خویشان پای همت افشرده شربت خوشگوار شهادت چشید و بعضی زخمهای
کاری که برای شیر مردان عرصه کارزار است آبروی جاوید یافتند و آن بی سعادت آنچه از میران کارزار
برگرفته شکست سرای خود برد و جمعی از خاندوستی خود را بگوشه سلامت کشیدند و آن فتنه سرشت
تعدی و تطاول دراز ساخته اکثری از پرگنات دامن کوه را که جاگیر اعتماد الدوله مقرر بود تاخته از نقد و جنس
هر چه یافت متصرف گشته بترتیب اسباب شورش پرداخت داز وقایع آنکه در سوانح خان خانان سپه سالار

باستلام عتبه خلافت ناصیه سعادت نورانی ساخت هزار مهر و ده هزار روپیه بصیغه نذر گذرانید و از پیشکشهای او آنچه
پسند افتاد موازی یک لک روپیه قیمت شد و من از روز چند این دیرین خدمت را که بمیامن عواطف و مراحم
روز افزون جوانی از سر گرفته بود مجددا بعوض حب صوبگی ممالک خاندیس و دکن سربلندی بخشیده و خلعت
خاص با کمر شمشیر مرصع و فیل خاصه با ماده فیل مرحمت شد و منصب آن رکن السلطنت از اصل و اضافه هفت
هزاری ذات و هفت هزار سوار مقرر گشته و چون صحبت آن عضد الدوله با لشکر خان راست نمی آمد عابد
خان را بخدمت دیوانی بلند پایگی بخشیدند روز مبارک شنبه هشتم دیماه الهی در کنار کول فتح پور ورود موکب
مسعود اتفاق افتاد بحکم مقدس معلی در کول ابتهاج بود نذهت کرده شد چون بعرض رسید که در شهر آگره
علت طاعون با فراط کشیده و کثیری بسیار از آن درآورده تلف میشوند بنابر آن بتاریخ بیست و هشتم ماه مذکور معمور
فتحپور بپرتو رایات جهان کشا آراستگی یافت روز جمعه سیزدهم بهمن بزیارت روضه غفران پناه شیخ سلیم
چشتی تشریف ارزانی داشته اظهار نیازمندی بسیار فرمودند یکی از اعاظم آثار که در زمان عهد دولت حضرت
عرش آشیانی بظهور آمده این مسجد است بی اغراق عمارتیست عالی از سیاحان بری و بحری شنیده شد که
مثل این مسجد در هیچ بلادی از معمورهٔ جهان نیست عمارت تمام از سنگ و در غایت صفا اساس یافته پنج لک
روپیه از خزانه عامره خرج شده تا با تمام رسیده و این مسجد مشتمل است بر دو در و دروازه کلان بر فراز
کوه طرف جنوب واقع شده در غایت ارتفاع و نهایت تکلف پیش طاق این دو در دروازه دوازده زرع عرض
و شانزده زرع طول و پنجاه و دو زرع ارتفاع دارد و سی و دو زینه بالا باید رفت و در دیگر خورد تر از آن
رو بمشرق واقع است طول مسجد از مشرق تا مغرب با عرض دیوارها دو صد و دوازده زرع است از آنجمله
مقصوره بیست و پنج زرع و نیم پانزده زرع در پانزده زرع گنبد میان است و هفت زرع عرض و چهارده زرع
طول و بیست و پنج زرع ارتفاع پیش طاق است و بر هر پهلوی این گنبد کلان دو گنبد دیگر خورد تر است نه
زرع در ده زرع تمام ایوان بر ستون ساخته اند و عرض مسجد از شمال بجنوب یکصد و هفتاد و دو زرع و بر اطراف
در ایوان هشتاد و چهار حجره است عرض حجره چهار زرع و طول پنج زرع و ایوان بعرض هفت و نیم زرع

مسجد سوای مقصوره و ایوان دو یکصد و شصت و دو گز و نیم طول یکصد و چهل و سه زرع عرض است و بالای ایوان قبها
دور و بالای مسجد گنبدهای خورد ساخته اند که در شبهای عرس و ایام متبرکه شمع در میان نهاده دور آن ایوان حجره
ایوان میکشیدند و آن عالم فانوس مینماید و در زیر صحن مسجد را برکه ساخته اند که در ایام برسات بآب باران مملو
میسازند و چون فتح پور کم آب و بد آب است اهل این سلسله و مجاوران و معتکفان این بقعه که بر سبیل
ملازم این مسجد اند تمام سال کفایت کند و در مقابل دروازه کلان بسمت شمال مایل بمشرق روضه شیخ است
قدس الله سره العزیز میان گنبد هفت زرع و در گنبد ایوان سنگ مرمر که پیش آن از اینجره سنگ مرمر
ساخته اند و در غایت تکلف و مقابل این روضه بسمت مغرب با اندک فاصله گنبد دیگر واقعست که اولاد و
عشایر شیخ در آنجا آسوده اند از سوانح اقبال طراز فتح قلعه مؤو و مهری است و شکست سورجمل مقهور و تفصیل
این مجمل آنکه چون راجه بکرماجیت بدان حدود پیوست سورجمل تیره روزگار خواست که روزی چند بدرنگ
و تردد اتب بسر آرد مشار الیه که از حقیقت کار آگاهی یافت بسخن او نپرداخته قدم جرات و جلادت پیش
نهاد آن مخذول العاقبت سر رشته تدبیر از دست داده بجنگ صف پای ادبار قایم داشته بلوازم قلعه داری
گماشته و باندک زد و خوردی که بسیار بکشتن داده راه آوارگی سپرد و قلعه مؤو و مهری که اعتضاد قوی آن
برگشته بخت بود بی محنت و تعب هر دو قلعه مفتوح گردید و ملکی از آبا و جد در تصرف داشت بی سپر
عساکر اقبال شد و آن سرگشته بادیه ضلالت و ادبار بحال تباه بکریوههای دشوارگذار رفته خاک مذلت و خواری
بر فرق روزگار خود بیخته راجه بکرماجیت ملک او را بر و بیش گذاشته متعاقب او شتافت و چون
نوید این فتح بمسامع جلال رسید بجلدوی این خدمت شایسته نقاره براجه مرحمت شد و حکم شد که سنگ
پسر دیگر راجه باسو را که منصب قلیلی دارد تعیناتی بنگاله نموده بود بسرعت هر چه تمامتر بدرگاه طلب داشته
بخطاب راجگی و منصب هزاری ذات و پانصد سوار سرافراز ساخته بیست هزار روپیه مدد خرچ عنایت نموده
خلعت با خنجر مرصع و اسب و فیل مرحمت فرموده نزد راجه بکرماجیت فرستادند **سال چهاردهم از جلوس**
اقدس روز مبارک شنبه چهارم شهر ربیع الآخر هزار و بیست و هشت هجری تحویل حمل شد در ین روز شاه

زاده گیتی ستان شاه جهان که هم وجه آداب و فروغ جبهه سعادت است جشن عالی ترتیب داده منتخب خدم
روزگار از نفایس و نوادر هر دیار بر سبیل پیشکش معروض بساط اخلاص کرده‌اند از آنجمله یاقوتیست بیست زرد و
سرخ در رنگ و اندام و آب تمام عیار بیست و دو هزار روپیه قیمت شد دیگر لعلیست قطبی قیمت آن چهل هزار روپیه
دیگر شش دانه مروارید غلطان که یکی از آنها یک تانک و هشت سرخ وزن دارد و وکلای ایشان به بیست و پنجهزار
روپیه در احمدآباد ابتیاع نموده اند و پنج دانه دیگر بیست و سه هزار و یک قطعه الماس که هژده هزار روپیه بها داشت
و همچنین پردله مرصع با قبضه شمشیر که در زرگرخانه ایشان باتمام رسیده و اکثر جواهر آن تراشیده بکار
برده‌اند پنجاه هزار روپیه برآمده و از تصرفات آن برگزیده دین و دولت که تا حال در عهد سلطنت هیچ یک از
پادشاهان نشده و نقاره خانه ایست از طلا و نقره نقاره مرسل نواز طلا ساخته و تتمه کهورکه نقاره و کرنا و
سرنا و غیره آنچه لازمه نقاره خانه پادشاهان ذی شوکت است تمام از نقره ترتیب داده در ساعت مسعود
بنوازش درآوردند مجموع بشصت و پنج هزار روپیه برآمده و دیگر تخت سواری فیل که باصطلاح اهل هند حوضه
گویند از طلا ساخته سی هزار روپیه صرف گشته و دیگر دو زنجیر فیل با پنج زنجیر ماده فیل که قطب الملک برسم
پیشکش فرستاده بود فیل اول را داد الهی نام داشت با ساز طلا فیل دوم با ساز نقره و از پارچهای نفیس گجرات
که اکثر در کارخانه شاهی ترتیب فرموده بود بذکر تفصیل مرقوم کرده بطول انجامید القصه قیمت مجموع پیشکش
ترسیج لک روپیه شد درین تاریخ خبر فوت شاه نواز خان خلف سپه سالار خان خانان رسید جوان رشید
عالی فطرت بود در عنفوان جوانی و دولت شیفته شراب گشت و از آن خوی نصایح خویش نامد و از خانه
برآرا از سبکساری بافراط کشید همتش بلند بر دار زنگاهش و در سر شجاعتش تا به بیرهم آغوش در ضبط
ملک و انتظام سپاه و رزم آرایی و سرداری بی عدیل و نظیر با این همه خوبیها کرم نیز داشت و دور از خدمت
درگاه بخودکامی روزگار بسر برده نقد حیات درباخت چون خان خانان برهان پور رسید گرامی
فرزند را بعلت ضعیف و زبون یافته عدا و او معالجه پرداخت بعد از روزی چند صاحب فراش گشته بر
بستر ناتوانی افتاد هر چند اطبا تدبیرات و معالجات بکار بردند سود مند نیامد در عین دولت و جوانی بجهان

جهان جاودان رو آورد و بگرانی رخت زندگانی از این خاکدان فانی بر بست جاودان کشید و این واقعه بر خاطر حق شناس
حضرت شاهنشاهی بسیار گران گذشت داراب خان را بمنصب پنجهزاری ذات و سوار بخشیده خلعت با
شمشیر مرصع و اسب و فیل مرحمت فرمود بجای برادرش بسرداری صوبه برار و احمدنگر رخصت فرمودند
درینولا شاهزاده عالمیان سلطان پرویز از الهآباد آمده بسجود سده خلافت جبین اخلاص نورانی ساخت و
راجه کلیان زمیندار رتن پور در خدمت شاهزاده عالمیان دولت باریافت هشتاد زنجیر فیل و یک لک روپیه
نقد پیشکش معروض داشت درین حال الله شاه بیگ خان که بخطاب خاندوران ممتاز بود بنابر کبر سن و ضعف
از سپاهیگری استعفا جسته و حضرت شاهنشاهی آن دیرینه خدمت را کامیاب خواهش ساخته پرگنه خو
آب را که از جاگیرهای قدیم او بود و هفتاد و پنجهزار روپیه حاصل داشت در وجه مدد خرج او عنایت فرمودند
و پسران او را در خور استعداد هر یک منصب و جاگیر مرحمت شد درین تاریخ خبر فوت راجه سورجسنگ
نبیره راو مالدیو رسید که در دکن باجل طبیعی رخت هستی بر بست گجسنگ نبیره او را بمنصب سه هزاری ذات
و دو هزار سوار و خطاب راجگی فرق عزت برافراختند درینولا حکم شد که از آگره تا لاهور بر سر کروه میلی
بسازند که علامت کروه باشد و در میل سیوم چاه آبی که مسافران از تابش آفتاب و تشنگی محنت و صعوبت
نکشند و مانند خیابان دو رسته درخت نشانند در روز مبارک شنبه در ساعت مسعود و زمان محمود که
مختار ارباب تنجیم بود بعزم سیر کشمیر نهضت موکب منصور اتفاق افتاد لشکرخان را بحراست دار الخلافه
اکبرآباد گذاشتند خنجر مرصع و اسب و فیل و نقاره مرحمت شد روز مبارک شنبه هشتم برکنه مهین خورداد
اردوی کیهان شکوه گردید حضرت شاهنشاهی بملتای بیروان و مخلفای آنجا تشریف بردند رعیهای سلطنت
حضرت عرش آشیانی امرای راجپوت مغاکهای عالی بطرز خود ساخته اند از بیرون بتکلفات آورده لیکن درون
حیوان سبعه و درسر خانه کرده که از بعض آنها سر برون نمی‌توان آورد بین از بیرون چون کور کاوز بر
خالی و زدرون پهره ط عز و جل و ازین منزل شاهزاده پرویز بصوبه الهباس و محال جاگیر خویش دستوری
یافته عنان معاودت معطوف داشت در آن روز باتو از کیفیت حال کسانیکه احمر روپیه که ازاحین بهره که

از اعاظم معابر هنود است نقل مکان نموده بر کنار دریای جمنه بآیین دین خویش یزدان پرستی مینمود حضرت شاهنشاهی
ظلمت کده او را بنور قدوم سعادت لزوم روشنی بخشیدند و زمانی ممتد در خلوت صحبت مستوفی داشتند چون
مدت حبس خسرو بطول کشیده بود و خان اعظم از جانب او بسیار بسیار نگرانی خاطر داشت او سعی در یافتن که
سخن ابجهر رویت بباطن اقدس اثر تمام می‌بخشد تنها از خویش به یگانه نزد او رفته در باب خلاصی خسرو بخضوع
و زاری التماس نمود بار دیگر که حضرت شاهنشاهی بملاقات او شتافتند بجهت خلاصی خسرو حرفهای محققانه
معروض داشت و دل آنحضرت را برو مهربان ساخت و مجدد انقوش جرایم آن بی دانش کوتاه اندیش بزلال عفو
شسته و شو یافت و بآبیاری رحمت غبار خجالت و ذلالت از ناصیه احوال او زدوده از قید برآوردند حکم شد که
بکورنش می آمده باشد روز مبارک شنبه بیست و نهم آبان ماه دار السلطنت دهلی بورود موکب اقبال آراستگی
یافت و بعد از چند روز به پرگنه کیرانه که وطن مقرب خانست معسکر دولت گردید بی تکلف جائیست خوش
آب و هوا و زمینش بغایت قابل مقرب خان باغ عالی ساخته انبه کرد باغ او میشود در تمام هندوستان نظیر خود
ندارد از دکن و گجرات و ملکهای دور دست هر جا تعریف انبه شنیده تخم آن را آورده درین باغ نشانیده
و بغایت خوب شده آنچه دیوار پخته بر دور آن کشیده یکصد و چهل بیگه است خیابانها فرش بسته و در میان
باغ حوضی ساخته طول آن بیست و بیست زرع و عرض دو بیست زرع و در میان حوض صفه ماهتابی بیست و در
زرع مربع ساخته از درختهای گرمسیری و سردسیری اکثر درین باغ هست حتی نهال پسته سبز شده
سروهای خوش قد بانداز دارد روز مبارک شنبه دوازدهم دیماه در سر هند منزل شد چون در مشکوی
اقبال شاهزاده عالمیان شاه جهان گرامی فرزندی قدم بر سریر وجود نهاده بود روز دوشنبه جشن عالی
ترتیب فرموده بالتماس ضیافت حضرت شاهنشاهی و حضرات عالیات نمود و حضرت شاهنشاهی بمنزل
تشریف بردند و شاه جهان سعادت پذیر گشته پیشکش عالی کشیدند و از اقسام نفایس نوروز پسند
افتاده یک لک و سی هزار روپیه قیمت شد و چهار هزار روپیه بوالدهای خود گذرانیدند و راجه بکرماجیت که
قلعه کانگره را محاصره داشت بجهت عرض بعضی مقاصد بدرگاه آمده بدولت زمین بوس فرق عزت برافراخت

و چون پیش نهاد خاطر اقدس سیر و تماشای بهار کشمیر بود از رفتن لاهور فرصت از دست میرفت حضرت جهانبانی
گیتی ستان را بدیدن عمارت لاهور رخصت فرمودند و راجه بکرماجیت بعنایت خلعت و خنجر مرصع و اسب
خاصه سرافرازی یافته بمحاصره قلعه کانگره عنان مراجعت معطوف داشت دهم ماه بهمن باغ کلانور بورود
موکب مسعود آراستگی یافت درین مکان زمین حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه بر تخت سلطنت و اورنگ
خلافت جلوس فرموده اند روز مبارک شنبه سیوم ماه مذکور خان عالم که نزد شاه عباس بایلچی گری رفته بود
از ایران آمده بدولت زمین بوس سعادت اندوخت معروض داشت که زینل بیگ ایلچی شاه با مراسله که مضمون خوب
او را بسال الراشته اند متعاقب خواهد رسید از اتفاقی که شاه بخان عالم داشت اگر بشرح و بسط رقم زده
کلک سوانح نویس گردد سواد خواهان صفحه هستی حیران اغراق خواهند فرمود همواره در محاورات خان
جان خطاب میفرمود و روزهایی از خدمت خود جدا نمیداشتند و بحسب اتفاق اگر روزی باشی بهم ورزت در
کلبه خویش خوانسی بسر برد بی تکلف بمنزل او تشریف آورده عواطف و مهربانی را بپایه مرتبه می‌نهادند نفس
الامر آنکه خان عالم این خدمت را بشایستگی حسن انجام بخشیده و چون از خدمت شاه رخصت شده برون
شهر منزل کرد شاه خود بمشایعت آمده عذرها خواستند از نفایس و نوادر که خان عالم آورده و بهترین
تحفه‌های او توان گفت مجلس تصویر جنگ صاحب قران گیتی ستانست با تقمش خان که آنحضرت و
اولاد امجاد و امرای عظام که در آن جنگ بسعادت همراهی اختصاص داشتند کشیده و در زیر هر صورت
نوشته که صورت کیست و این مجلس مشتمل بر دویست و چهل صورت و مصور نام خود را خلیل میرزا شاهرخی
نوشته کارش بغایت پخته و عالیست و بقلم استاد بهزاد مناسبت و مشابهت تمام دارد اگر نام مصور ثبت
نبودی گمان میشد که کار بهزاد باشد و چون بحسب تاریخ از بهزاد بیشتر است اغلب ظن آنکه بهزاد از شاگردان
اوست و بروش او مشق کرده درین تاریخ طالبای آملی بخطاب ملک الشعرا خلعت امتیاز پوشیده این چند بیت
از وست بیت زغارت چمنت بر بهار منتهاست ۰ که گل بدست تو از شاخ تازه‌تر ماند ۰ لب از گفتن چنان بستم
که گویی ۰ دهان بر چهره زخمی بود به شد ۰ دولب دارم یکی در می پرستی ۰ دگر در عذرخواهیهای مستی ۰ معاذ

ابن خال حسینی پسر سلطان نویه رباعی گذرانید **رباعی** گردی که برا ز طرف دامان بریزد * آب از رخ سر سلیمان بریزد *
گر خاک درت با مژگان بفشارند * از وی عرق جبین شاهان بریزد * درین وقت راقم اقبال نامه رباعی بابا طالب اصفهانی
که از جنس تضمین بود معروض داشت بغایت خوش آمد و آنحضرت بخط خاص در بیاض خود ثبت فرمودند **رباعی**
زهر به فراق خود چشانی که چه شد * خون ریزی و آستین فشانی که چه شد * ای غافل از آنکه تیغ هجر تو چه کرد *
خاکم بفشار تا بدانی که چه شد * بابا طالب در عنفوان شباب بلباس تجرد و قلندری از صفاهان بر آمده بسیر و
سیاحی کنارش بکشمیر افتاد و از نفاست جا و لطافت آب و هوا دل نهاد آن ملک شده توطن و تاهل اختیار نمود و بعد
از آنکه فتح کشمیر شد بخدمت حضرت عرش آشیانی پیوسته در سلک بندهای درگاه منتظم گشت و در اواخر
عهد حضرت شاهنشاهی که سنین عمرش از صد در گذشته بود در گذشت از غرایب آنکه در پرگنه دولتاباد دو
باغبانی بنظر در آمد با ریش و بروت انبوه ظاهرش بمردان مشتبه و ریشش از یکقبضه بیشتر و در میان سینه هم
موی انبوه اما پستان ندارد بچندی از عورات اشارت شد که در گوشه برده کشف ستر او نموده حقیقت
را معروض دارند که مبادا خنثی باشد ظاهر شد که از دیگر عورات بیکسر مو تفاوت ندارد غره اسفندارمذ ماه
الهی در پرگنه کرهی بنشاط قمرغه توجه فرمودند هفتاد و یک قوچ و سی چکاره شکار شد چون مهابتخان
مدتها از دولت حضور محروم می‌داشت فرمان شده بود که از نسق آن کوهستان خاطر جمع ساخته باشد حرم
آمده ملازمت نماید درین تاریخ باستلام عتبه خلافت فرق عزت بر افراخت خان عالم بمنصب پنجهزاری و سه
هزار سوار سرافراز شد چهارم اسفندارمذ ماه مذکور ظاهر قلعه رهتاس مخیم اردوی کیهان پوی گشت عرضداشت دلاورخان حاکم کشمیر نوید بخش فتح کشتوار آمد فرمان مرحمت عنوان با خلعت و خنجر مرصع و
محصول یکساله ولایت مفتوحه بانعام آن پسندیده خدمت عنایت شد چهاردهم ماه مزبور مقام با حسن
ابدال محل نزول رایات جلال گردید و روز مبارک شنبه شانزدهم جشن وزن قمری ترتیب یافت و سال پنجاه
و سیوم از عمر ابد پیوند حضرت شاهنشاهی بمبارکی آغاز شد چون درین راه کوه و کوتل و نشیب و فراز بسیار
بود و بیلدار نفر لشکر منصور متعذر نمود مقرر گشت که مریم الزمانی و دیگر حضرات عالیات بروزی چند

توقف

توقف فرموده باسودگی قطع مسافت نمایند و اعتماد الدوله الخاقانی و صادقخان بخشی و ارادتخان با عمده
بیوتات و کارخانجات بمرور عبور کنند و میر زا رستم صفوی و خان اعظم و جمعی بندها براه توبخ دستوری
یافتند و موکب اقبال جریده با چندی از منظوران بساط قرب نهضت فرمود درین تاریخ خبر فوت راناامرسنگ رسید و حکم شد که راجه کشنداس فرمان مرحمت عنوان با احضار راناکرن و خلعت و اسپ و فیل
بجهت کنور کرن برده مراسم تعزیت و تهنیت بتقدیم رساند بیست و یکم ماه مذکور در موضع بهکلی نزول
موکب اقبال اتفاق افتاد مهابتخان را بعنایت خلعت و پوستین و اسپ و فیل سرافراز ساخته بخدمت بنگش
فرمودند و درین منزل گلی بنظر در آمد که زبان از تعریف آن قاصر است بعضی سرخ آتشین رنگ گل اناد
و بعضی برنگ گل شفتالو بلکه از آن سیرتر گویا چندین گل حمی را تنگ بیکدیگر دسته بسته اند و درخت
از درخت زرد آلو کلانتر میشود و گلهایش سراپای درخت را فرو میگیرد برگ گلش اندک نرمی دارد درین
دامن کوه بنفشه خود رو بسیار است در غایت خوشبوئی رنگش از بنفشه باغی کمتر است شب بیست و دوم
باران شد و هنگام سحر برف بارید چون اکثر جاها راه بود و ابر و باران بعزیزی بهم رسید جاروای لاغر هرجا
افتاد بر نخاست بیست و پنج زنجیر فیل از سرکار پادشاهی تصرف شد از آنجا که ضبط دریا بجهت باران دو سه
دو روز مقام فرمودند درین روز بیست و سیم سلطان حسین زمیندار پکلی دولت زمین بوس دریافت
درین منزل درخت شفتالو و زرد آلو صحرا صحرا شکوفه کرده سراپا گرفته بود و درختهای صنوبر جوان
را سیراب نظاره می‌ساخت ولایت پکلی سی و پنج کروه در طول و بیست و پنج کروه در عرض است منتهی
بکوهستان کشمیر و بر سمت مغرب اتک و بنارس و بر جانب شمال کوه کشتوار و بطرف جنوب کوه بوج و
مضافات کشمیر است در زمانی که صاحبقران گیتی ستان فتح هندوستان نموده بدار الملک توران عنان اقبال
معطوف داشته این طایفه را که ملازم رکاب نصرت قباب بوده اند درینجا زدند بودن مرحمت نموده گذاشته
اند میگویند که ذات ما فارغ است اما مشخص نمیدانند که دران زمان کلانتر اینها که بوده و چه نام داشته الحال
خود لاهوری مشخص اند و بزبان چنان متکلم و حقیقت مرده و همچو رستنیز برین قیاس باید کرد در زمان

عرش آشیانی شاهرخ نام زمیندار همچو بود درین تاریخ بهادر نام پسر اوست اگرچه با هم نسبت خویشی و
پیوند دارند لیکن تراعی که زمیندار است پیوسته بر سر حد و حدود میدارند و اینها همیشه دولتخواهان
آمده اند چون بعرض رسید که چند منزل بیشتر آبادانی کمتر دارد و غله که بار دروی ظرف برین کفایت کند سامان
نمیشود حکم شد که پیشخانه مختصر بقدر احتیاج و کارخانجات ضروری همراه گرفته فیلان را تخفیف دهند
و سه چهار روزه آذوقه بر گیرند و خواجه ابوالحسن بخشی با سایر مردم چند منزل عقب می آمده باشند بیست و یکم
از بار رود خانه بتن لک عبور اتفاق افتاد این آب از میان کوه وارد که مابین ولایت بدخشان و تبت واقع است
بر آمده درین منزل دو شاخ شده میرود و منصوریان پیشخانه عالی بجهت عبور لشکر منصور دو پل مرتب ساخته
بودند یکی در طول هجده زرع و دوم چهارده زرع عرض هر کدام پنج زرع و طریق ساختن پل اینکه درختهای
کلان از بالاتر بر روی آب می اندازند و هر دو سر آنرا بسنگ بست استحکام میدهند و تخته چوبهای سطبر
بر روی آن انداخته و میخ و طنابهای قوی مضبوط می‌سازند و باندک مرمتی سالها برجاست فیلان را
باب گذرانیدند سوار و پیاده از روی پل عبور نموده روز شنبه بیست و سیم برکنار رود خانه کشن کنگا نزول
شد و دو روز قبل ازین حکم شده بود که راقم اقبال بیشتر شتافته سر زمینی که ارتفاعی و امتیازی
داشته باشد بجهت جشن نوروز جهان افروز اختیار نماید اتفاقا در آنطرف رود خانه مذکور نشیبی واقع
بود مشرف بر آب سبز و خرم و بر فراز آن سطحی بپهنای زرع که گوئی کارفرمایان قضا و قدر بجهت چنین
روزی مهیا داشته بودند جشن نوروز جهان افروز بر فراز آن آراستگی یافت و چون حضرت شاهنشاهی
بمبارکی و فرخی تشریف ارزانی فرمودند مورد تحسین و آفرین گشت **سال پانزدهم از جلوس اقدس**
تحویل نیر اعظم بشرفخانه حمل روز جمعه پانزدهم ربیع الآخر هزار و بیست و نه هجری اتفاق افتاد و سال
پانزدهم از جلوس جهانگیری بمبارکی و فرخی آغاز شد ازین منزل تا کشمیر همه جا راه برکنار دریای بهت است
و دو جانب کوه بلند دارد از میان دره آب در غایت تندی بر جوش و خروش میگذرد و هرچند فیل کلان باشد
نمی تواند پای خود را قایم ساخت چون کوتلها بغایت تنگ و تند و دشوار ندشان میدادند و از هجوم مردم

عبور

عبور بصعوبت و زحمت میسر می‌شد بکمترین بندها حکم فرمودند که فردا وقت کوچ درین منزل توقف نمایند
و غیر از آصفخان و چندی از خدمتکاران ضروری هیچ متنفسی را نگذارد که در رکاب سعادت کوچ کنند حتی
خسرو و خانجهان و خان عالم و دیگر بندها را ازو در ایمنزل در قفای ما می آورده باشد قضا را خیمه و بنگاه این
حقیر را پیش از حکم روانه منزل پیش ساخته بودند در ساعت مرد در خود نوشتم که در باب من چنین حکم شده
شما هر جا رسیده باشید توقف نمایید مرد مرا این حقیر این خبر را در پای کوتل بطلبان شنیده همانجا در می
سازند از نا شدات طالع این نیازمند آنکه چون موکب اقبال قریب بمنزل این نیازمند رسید برف و باران در عقب
صاعقه شد حضرت شاهنشاهی با اهل حرم سواره می آمدند و نورجهان بیگم و سایر بیگمان و خواصان در خدمت
آنحضرت سعادت پذیر بودند و بغیر از خواجه سرای چند دیگری در آن نزدیکی بار نداشت برف و باران و صدای
رعد مزاج اقدس منغص و مشوش گردید هنوز بیگمان طی نشده بوده که دایره فقیر نمایان گشته بیاران
در منزل این فدوی فرود آمده از آشوب برف و باد محفوظ نشستند از دور مرحمت و ذره پروری حکم
طلب بکمترین بندها شد و از استماع این نوید جانبخش سر از پا نشناخته در عرض دو ساعت خود را به
استلام عتبه خلافت سربلند ساخت و بزبان حال این بیت را میخواند **بیت** آمد خیالت نیم شب جا بزاد در و
کشتم خجل خجلت بود درویش را مهمان چو بیگه در رسد * آنچه در بساط بود از نقد و جنس و صامت و ناطق
تفصیل داده برسم پیشکش و پا انداز معروض داشت همه را باین غلام بخشیدند و فرمودند که متاع دنیا در
چشم همت ما چه نماید جوهر اخلاص را بیبهای گران خریداریم الحق این اتفاق از سر اخلاص و تاییدات طالع
اوست که مثل من پادشاهی با اهل حرم خود یکشبانه روز در خانه او براحت و آسودگی بسر برد و او در میان امثال
و اقران بلکه اهل جهان چنین سرافرازی روزی شود و نیز از تاییدات غیبی آنکه خیمهای متعدد و فروش
و جامه خوابگاه و مصالح باورچیخانه و اسباب و آلات ضروری تمام رسیده بود حاجت بعاریت طلبی نشد و
چندان شیلان کشیده شد که بخادمان حرم سرای عزت و بندهای که در رکاب دولت سعادت پذیر بود کفایت
کرد روز شنبه در موضع کهان تر دل موکب منصور اتفاق افتاد سر و پائی که پوشیده بودند بکمترین بندها مرحمت

نموده‌اند و منصب این فدوی از اصل و اضافه هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار حکم شد درین روز خبر رسید که بهمن
خان پسر رستم میرزا در آب بهت غریق بحر فنا گشت و تفصیل این مجمل آنکه او یکمرتبه عقب می‌آمد در مستی جوانی
و نشاء شراب بخاطرش میرسد که بدریا در آمده غسل کند با آنکه آب بسیار تند میرفت و خرسنگهای عظیم داشت و بغایت
سرد بود که پا در آوردن بغیر تعذر داشت و آب گرم جهت غسل مهیا بود هرچند مردمش مانع می‌آیند و میگویند
که در یک قسم هوای سرد بی ضرورت در چنین دریای تند خونخوار که فیل است پا می غلطاند در آمدن از آئین
حزم و احتیاط دور است بحرف آنها مقید نمیشود در آشوب مستی و غرور جوانی باعتماد شناوری خود با
یک خدمه و یک کشتی گیر که آنها در فن آب بازی بی نظیر بودند فراز سنگی که بر لب آب بود برآمده خود را بمیان
دریا می‌اندازد بمجرد افتادن از تلاطم امواج نمی تواند خود را جمع ساخت و بشناوری بردن اختیار نداد
همان بود و رفتن همان سهراب خان با خدمه رخت حیات بسیل فنا در داد و کشتی گیر بهزار جان کندن کشتی
وجود را بساحل سلامت رسانید میرزا رستم را غریب تولعی و عجب محبتی باین پسر بود در راه بوجه اخذ
استماع این خبر جانکاه دلخراش جامه شکیبائی چاک زده بی تابی و اضطراب بسیار ظاهر میسازد و جمیع
متعلقان لباس ماتم پوشیده سر و پای برهنه متوجه ملازمت میگردد اگرچه میرزا دیگر فرزندان هم دارد
لیکن پیوند دل باین فرزند داشت سنش بیست و پنج بود در تیر و تفنگ اندازی شاگرد رشید پدرش بود و سواری
نیز اخوب میدانست در یورش گجرات اکثر اوقات حکم می‌شد که در پیش فیل خاصه سوار شود و در هیکل
بغایت چسپان بود چون از کوهها گذشته در موضع بسیار ... بعضی صحرا و چمن چمن شکوفه
انواع ریاحین از نرگس و بنفشه و ارغوان زرد و گلهای غریبه که مخصوص این ملک است بنظر در آمد درین
منزل آبشاری بر سر راه واقع است بغایت عالی از جای بلند میریزد و نمود خوشی دارد درین راه اگرچه آبشاری
بسیار بنظر در آمده لیکن این آبشار ممتاز و دیدنی است روز دیگر بپاره مول منزل شد بارهمولا از قصبات
معتبر کشمیر است بر لب آب بهت واقع شده جمعی از سوداگران کشمیر درین قصبه توطن گزیده بر لب آب منازل
و مساجد ساخته آسوده و مرفه الحال روزگار بسر میبرند پیش از ورود موکب مسعود بجهت آگهی از ...

کشتیها آراسته درین مقام مهیا داشته بودند چون ساعت در آمدن شهر بغایت نزدیک بود فی الفور در حضرت
آنحضرت بر کشتیها متوجه شهر شدند و درین روز دلاور خان کاکر حاکم کشمیر از کشتوار آمده باستلام عتبه
خلافت سعادت اندوخت و بعواطف روزافزون شاهنشاهی و گوناگون نوازش ظل الهی عز اختصاص یافت الحق
این خدمت را بسزا بتقدیم رسانید از شهر کشمیر تا معموره کشتوار شصت کروه مسافت بوده تفصیل فتح
کشتوار آنکه دهم شهریور ماه الهی سنه چهارده جلوس دلاور خان با ده هزار نفر از سوار و پیاده بجنگ عزیمت فتح
کشتوار پیش نهاد همت ساخت و حسن نام پسر خود را با گرد علی میر بحر بمحافظت شهر و حراست سرحدها مقرر
داشت و چون لوهر چک و اسرچک بدعوی وراثت کشمیر در کشتوار و نواحی آن سرگشته بادیه ضلالت
بودند هیبت نام یکی از برادران خود را با جمعی در مقام دسو که متصل بکوتل پنجال واقعست جهت احتیاط
گذاشت و از منزل مذکور بتقسیم افواج نموده خود با فوجی براه سنگین پور شتافت و جلال نام پسر خود را
با نصرالله عرب و علی ملک کشمیری و جمعی از بندهای جهانگیری براه آهن تعیین فرموده و جمال نام پسر کلان
خود را با گروهی از جوانان کار طلب بهراولی فوج خود مقرر کرد و همچنین دو فوج دیگر بر دست راست و چپ
خود قرار داد که میرفته باشند و چون راه برآمد اسب نبود چه اسب جهت احتیاط همراه گرفته اسبان سپاهی
را در کل بازگردانیده بکشمیر فرستاد و جوانان کار طلب کمر خدمت بمیان جان بسته پیاده بر فراز کوه برآمدند و
غازیان لشکر اسلام با کافران بیدین با خار منزل بمنزل جنگ کنان تا سر کوب که یکی از محکمهای غنیم بود شتافتند
و در آنجا فوج جلال و حالی که از راههای مختلف تعیین شده بودند با هم پیوستند و مخالفان برگشته روزگار
تاب مقاومت نیاورده راه فرار در پیش گرفتند و بهادران جان نثار کوه و کمر و نشیب و فراز بسیار نهایت
همت نموده تا دریای مرو رسانیدند و بر لب آب مذکور آتش قتال اشتعال یافت و غازیان لشکر اسلام تردد نمایان
بتقدیم رسانیدند و اسرچک برگشته بخت با بسیاری از اهل ادبار بقتل رسید و از کشته شدن
ایشان ... راه فرار پیش گرفت و از پل گذشته در بهندر کوت که بر آنطرف آب واقعست توقف گزید
جمعی از بهادران تیز جلو خواستند ... پل بگذرند بر سر پل جنگ عظیم واقع شده جمعی از جوانان بشهادت

رسیدند همچنین مدت بیست شبانروز بندهای خدا سعی در گذشتن آب داشتند و کافران تیره بخت هجوم آورده بجنگ
و مقاتله تقصیر نکردند تا آنکه دلاور خان از استحکام راهها و سرانجام آذوقه خاطر جمع نموده بلشکر فیروزی اثر
پیوست راجه از حیله سازی و روباه بازی وکلای خود را نزد دلاور خان فرستاده التماس نمود که برادر خود را با
پیشکش لایق بدرگاه میفرستم و چون گناه من بعفو مقرون گردد بیم و هراس از خاطر من زائل شود خود نیز
بدرگاه گیتی پناه رفته آستانبوس مینمایم دلاور خان سخن فریب آمیز او گوش نکرده و فرصت از دست نداده
فرستادهای راجه را بی نیل مقصود رخصت فرموده در گذشتن آب اهتمام شایسته بکار برد جمال پسر کلان او
با جمعی از نهنگان بحر شجاعت و جلادت بالای آب رفته شناکنان از دریای خونخوار عبور نمودند و با مخالفان
جنگ سخت در پیوست و بندهای جان نثار از اطراف هجوم آورده کار را بر اهل ادبار تنگ ساختند و چون تاب
مقاومت در خود نیافتند تخته پل را شکسته راه گریز پیش گرفتند و بندهای نصرت قرین باز پل را استحکام
داده بقیه لشکر را گذرانیدند و دلاور خان در بهندرکوت معسکر اقبال آراست و از آب مذکور تا دریای چناب که
اعتضاد قوی آن سیاه بختان است دو تیرانداز مسافت بوده باشد و در کنار آب چناب کوهیست رفیع و عبور
از آن بدشواری میسر و بجهت آمد و رفت پیادها طنابهای سطبر نصب نموده در میان دو طناب چوبهای بعرض
یکدست پهلوی یکدیگر مستحکم بسته یکسر طناب را بر قله کوه و سر دیگر را بر اطراف آب مضبوط میسازند و دو طناب
دیگر یکی از آن بلند نصب مینمایند که پیادها خود را بر آن چوبها نهاده بهر دو دست طنابهای بالا را گرفته از
فراز بر نشیب میرفته باشند تا از آب بگذرند و این را باصطلاح مردم کوهستان زنبر گویند و هم جا محافظت زنبر
منظور داشته بندوقچی و تیرانداز و مردم کاری استحکام داده خاطر جمع نموده بودند دلاور خان جالها
ساخته شبی هشتاد نفر از جوانان دلیر کارطلب بر جاله نشانده میخواست که از آب بگذراند چون آب در غایت
تندی و شورش میگذشت جاله بسیل فنا رفت و شصت و هشت نفر از آن جوانان غریق بحر فنا شده آبروی دو جهان
یافتند و ده نفر بدستیاری شناوری خود را بساحل سلامت رسانیدند و کسی بر آنطرف افتاده در چنگ ارباب
ضلالت اسیر گشتند القصه دلاور خان تا چهار ماه و ده روز در بهندرکوت پای همت افشرده سعی در گذشتن

آب داشت و تیر تدبیر بهدف مراد نمیرسید تا آنکه زمینداری رهبری نموده از جایی که مخالفان از گذشتن بیخبر بودند
بسته در وقت شب جلال پسر دلاور خان با جزوی از بندهای درگاه و جمعی از افغانان قریب بدویست نفر از آن راه
بسلامت گذشته نهنگ‌وار بیخبر بر سر راجه رسیده کرنای فتح بلند آوازه ساختند جزوی بر گرد و پیش راجه
بودند در میان خواب و بیداری سراسیمه برآمده اکثری علف تیغ خون آشام گشتند و بقیة السیف جان سلامت از
ورطه بلا برآوردند در آن شورش یکی از سپاهیان بر راجه رسیده خواست که بزخم شمشیر کارش بانجام رساند راجه فریاد
برآورد که من راجه ام مرا زنده بنزد دلاور خان ببرید مردم بر سر او هجوم آورده دستگیر ساختند و بعد از گرفتار شدن
راجه از منسوبان او هر کس هر جا بود خود را بگوشه کشید دلاور خان از شنیدن مژده فتح و فیروزی بسجدات شکر الهی
بتقدیم رسانید و با لشکر منصور از آب عبور نموده بمنزلی که حاکم نشین آن ملکست در آمد از کنار آب تا آنجا سه کروه
مسافت بوده باشد پیش از آنکه فتح راجه شود عیال خود را از روی احتیاط بپناه راجه جیتا و دیگر زمینداران
فرستاده بود چون موکب منصور نزدیک رسید دلاور خان حسب الحکم راجه را همراه گرفته متوجه آستانبوس
گشت و نصرالله عرب را با جمعی از سوار و پیاده بحراست آن ملک گذاشت مجملی از خصوصیات کشتوار آنکه زعفران
از زعفران کشمیر بهتر است و قریب بصد دستار ... گرفته میشود ... اعلی هر منی
خربزه این از عالم خربزه کشمیر است و دیگر میوه‌ها از انگور و شفتالو و زردآلو و امرود ترش و زبون میباشد و اگر
تربیت کنند ممکن که خوب شود ... حاصل آنملک ... هفت هزار
پیاده جمع میشود اسب در میان آنها کمتر است قریب بپنجاه راس اسب از راجه و عمدهای او بوده باشد از روی تحقیق
جاگیر هزاری ذات و هزار سوار بضابطه جهانگیری بوده باشد روز دوشنبه دهم عمارتی که ... محلی
بر کنار نالا دولت آباد احداث یافته در ورود موکب مسعود اتفاق افتاد بحکم حضرت عرش آشیانی از سنگ و گل قلعه در غایت
استحکام اساس یافته غایتا هنوز ناتمامست یک ضلع آن مانده درین ایام ... میر سید ...
دلاور خان حسب الحکم راجه کشتوار را مسلسل بحضور آورد زمین بوس نمود خالی از وجاهت نیست لباس
اهل هند و زبان کشمیری و هندوی هر دو میداند بخلاف دیگر زمینداران این حدود فی الجمله شهری ظاهر شده حکم

فرمودند که با وجود چندین تقصیر و گناه اگر فرزندان خود را به درگاه حاضر سازد از قید و حبس نجات یافته در سایهٔ دو
لت قرین آسوده و فارغ البال روزگار بسر خواهد برد و الا در یکی از قلاع هندوستان محبوس مجرد گرفتار خواهد بود
عرض کرد که اهل و عیال و فرزندان خود را به ملازمت می آرم و امیدوار آن حضرتم هر چه حکم شود اکنون مجملی از
اوضاع و احوال و خصوصیات ملک کشمیر مرقوم میگردد کشمیر از اقلیم چهارم است عرضش از خط استوا سی و
پنج درجه از قدیم این ملک در تصرف راجها بود و مدت حکومت آنها چهار هزار سال است و کیفیت احوال و اسامی آنها در
تاریخ راج ترنگ که بحکم حضرت عرش آشیانی از زبان هندی بفارسی ترجمه شده است بتفصیل مرقوم است و در تاریخ
سنه هفتصد و دوازده هجری نور اسلام رونق بخش این دیار گردید و سی و دو نفر از اهل اسلام مدت دویست و هشتاد و دو سال
حکومت این ملک داشتند تا آنکه تاریخ نهصد و نود و چهار هجری حضرت عرش آشیانی تشریف ارزانی فرمودند و از آن
تاریخ تا حال سی و پنج سال است که در تصرف اولیای دولت ابد قرین است ملک کشمیر در طول از کتل بهولباس تا قنبور د
پنجاه و شش کروه جهانگیری است و در عرض از بیست و هفت کروه زیاده نیست و از ده کم نه شیخ ابوالفضل در اکبر
نامه بتخمین و قیاس نوشته که طول ملک کشمیر از دریای کشن گنگ تا قنبور یکصد و بیست کروه و هشت و عرض از ده
کم نیست حضرت شاهنشاهی بجهت احتیاط جمعی از مردم معتبر کاردان مقرر فرمودند که طول و عرض را طناب
بکشند تا حقیقت از قرار واقع نوشته شود چون قرار داده است که چهار ملکی جای نیست که مردم بزبان آن ملک متکلم
باشند بنابر آن از بهولباس که یازده کروه آنطرف کشن گنگ است سرحد کشمیر مقرر شده و پنجاه و شش کروه برآمد
و در عرض دو کروه بیش تفاوت ظاهر این حساب نگشت و کروهی که درین دولت معمول است موافق ضابطه ایست که
حضرت عرش آشیانی بسته اند هر کروهی پنج هزار ذرع است و یک ذرع دیگر چار ریک حالا دو ذرع شرعی میشود هر جا که کروه
مذکور میگردد مراد از آن کروه که معمول حالست نام شهر سری نگر است و دریای بهت از میان معموره گذرد
و سر چشمه آن را ویرناک نامند از شهر چهار کروه بیشتر بسمت جنوب واقع است و بحکم حضرت شاهنشاهی بر سر آن
چشمه عمارتی عالی و باغی ترتیب یافته و در میان شهر چهار پل از سنگ و چوب در غایت استحکام بسته شده که مردم از
روی آن تردد مینمایند و پل را باصطلاح این ملک کدل گویند و در شهر مسجد بسیار عالی از آثار سلطان سکندر

در هفتصد و

در هفتصد و نود و پنج اساس یافته و بعد از مدتی سوخته و باز سلطان حسن تعمیر نموده و هنوز باتمام نرسیده بود که نقد
حیات او را زوال افتاده و در نهصد و نه ابراهیم ماکری وزیر سلطان محمد بحسن انجام آراستگی بخشید و از آن تاریخ تا حال
یکصد و بیست سال است که بر جاست از محراب تا دیوار شرقی یکصد و چهل و پنج ذرع و عرض یکصد و چهل و چهار ذرع است
مشتمل بر چهار طاق و بر اطراف ایوان ستونهای عالی نقاشی و رنگکاری کرده الحق از حکام کشمیر اثری ازین بهتر نمانده
میر سید علی همدانی روزی چند درین شهر بوده اند خانقاهی ازیشان یادگار است و متصل شهر دو کول بزرگ
که همه ساله پر آب میباشد و طعمش متغیر نمیگردد و مدار آمد و رفت مردم و نقل و تحویل غله و هیمه بر کشتی است و در
پرگنات پنجهزار و هفتصد کشتی است و هفت هزار و چهارصد ملاح بشمار آمده ولایت کشمیر مشتمل بر سی و هشت پرگنه
است و آن را دو نصف اعتبار کرده اند بالای آب را مراج گویند و پایان آب را کمراج نامند ضبط زمین و داد و ستد زر
و سیم درین ملک رسم نیست مگر جزوی از سایر جهات و نقد و جنس را بخروار شالی حساب کنند هر خرواری سه من و
هشت سیر بوزن حالست کشمیریان دو سیر را یک من اعتبار کرده اند و چهار من که هشت سیر بوزن حال باشد یک ترک
جمع ولایت کشمیر سی لک و شصت و سه هزار و پنجاه خروار و یازده ترک است که بحساب نقدی هفت کرور و چهل و شش
لک و هفتاد هزار و چهارصد دام میشود و بضابطه جای هشت هزار و پانصد سوار است داده در آمد کشمیر متعدد است
و بهترین راهها بهتر و پکلی است اگر چه راه بهتر نزدیکتر است لیکن اگر کسی خواهد که بهار کشمیر را دریابد منحصر
در راه پکلی است و دیگر راهها در آن موسم از برف مالامال میباشد اگر بتعریف و توصیف کشمیر پردازد دفترها باید
نوشت ناگزیر بر سبیل اجمال و اختصار از اوضاع و اطوار و خصوصیات آن رقم زده کلک بیان میگردد کشمیر
باغیست همیشه بهار یا قلعه ایست آهنین حصار پادشاهان را گلشن عشرت افزای و درویشان را خلوتکده
ایست دلگشا چمنهای خوش و آبشارهای دلنشین از شرح و بیان افزون آبهای روان و چشمه سارها لطیف
از حساب و شمار بیرون چندانکه نظر کار کند سبزه است و آب روان و گل سرخ و بنفشه و نرگس خود رو صحرا
صحرا انواع گلها و اقسام ریاحین از آن بیشتر که بشمار درآید و در بهار جان بخش کوه و دشت از اقسام شکوفه مالا
مال در و دیوار صحن و بام خانها از مشعل لاله بزم افروز حالکیها مطبخ و سبزهای مجروح را چه گوید

مثنوی

شده جلوه گر نازنینان باغ * رخ آراسته هر یکی چون چراغ * شده مشکبو غنچه در زیر پوست * چو تعویذ مشکین بازوی
دوست * غزلخوانی بلبل صبحخیز * تمنای میخوارگان کرده تیز * بهر چشمه منقار بط آب گیر * چو مقراض زرین بقطع
حریر * بساط از گل و سبزه گلشن شده * چراغ گل از باد روشن شده * بنفشه سر زلف را خم زده * گره در دل غنچه برهم
زده * بهترین اقسام شکوفه بادام و شفتالو است بیرون کوهستان از ابتدای شکوفه در غره اسفندارمذ
میشود و در ملک کشمیر اوایل فروردی و در باغات شهر در نهم و دهم مذکور و انجام شکوفه با آغاز یاسمن کبود
پیوسته است عمارات کشمیر همه از چوب است دو آشیانه و سه آشیانه و چهار آشیانه میسازند و بام را خاکپوش
کرده بالا لاله چوغان مینشانند و سال بسال در موسم بهار میشکفد و بغایت خوشنماست و این تصرف مخصوص
اهل کشمیر است امسال در باغچه دولتخانه و بام مسجد جامع لاله بغایت خوب شکفته بود یاسمن کبود در باغات
فراوانست و یاسمن سفید که اهل هند چنبلی گویند بغایت خوشبوی این مخصوص کشمیر است گل سرخ چند قسم
بنظر درآمد بسیار خوشبو دیگر گلیست صندلی رنگ بوئی در غایت لطافت و نزاکت از عالم گل سرخ و بید
اشرفی شکل گل سرخ مشابه و گل سوسن دو قسم میباشد آنچه در باغات بسیار مالیده و سبز رنگ و قسم دیگر صحرائیست
اگر چه کم رنگ است اما خوشبوست گل جعفری کلان و خوب میشود بتر از قامت آدمی میگذرد لیکن در بعضی سالها
وقتی که بکمال رسید و گل کرد کرمی پیدا میشود و بر گلش پرده از عالم عنکبوت می تند و ضایع میسازد و بیخ و اثر را
خشک میکند و امسال چنین شد و گلهای که در ییلاقات کشمیر بنظر درآمد از حساب و شمار بیرونست آنچه نادر
العصری استاد منصور نقاش شبیه کشیده از یکصد گل متجاوز است پیش از عهد دولت حضرت عرش آشیانی شفتالو
مطلق نبود محمد قلی افشار از کابل آورده پیوند کرد تا حال ده دوازده درخت بار آمده زرد آلوی پیوندی نیز
درخت چند معدود بود مشار الیه پیوند را درین ملک شایع ساخت الحال فراوانست باستانی فرد اعلی میشود
از کابل و بدخشان بهتر نزدیک باستانی سمرقند است کشمیر نخلی مشهور است و امرود وسطی میشود بد
انگور فراوانست و اکثر ترش و زبون میباشد انار آنقدرها نیست تربز فرد اعلی بهم میرسد خربزه بغایت
نازک و شیرین و شکسته میشود لیکن اکثر آنست که چون بپختگی رسید کرمی در میانش بهم میرسد و ضایع

میسازد

میسازد اگر احیانا از آسیب کرم محفوظ ماند بغایت لطیف میشود شاه توت نمی باشد و توت سایر صحرا صحراست
و از پای درخت توت تاک انگوری بالا رفته غالبا توتش قابل خوردن نیست مگر درخت چند که در باغها پیوند
کرده باشند برگ توت بجهت کرم پیله بکار میرود و تخم پیله از گلگت و تبت آورده و شراب و سرکه فراوان میشود
اما شراب اکثر ترش و زبون و بزبان کشمیری مس گویند بعد از آنکه کاسها از آن درکشند بقدر سر گرمی بهم رسد
و از سرکه اقسام اچار میسازند و سیر در کشمیر خوب میشود بهترین اچارها اچار سیر است از انواع حبوبات ارزن و از همه غیر
از نخود و اگر نخود بکارند یکسال میشود و سال دیگر زبون میشود و سال سیم بسان مشنگ میگردد و برنج از همه بیشتر
بلکه سه حصه برنج و یک حصه سایر حبوبات بوده باشد ماکول خورش اهل کشمیر برنج است و بغایت زبون میشود
خشکه برنج می پزند و میگذارند که سرد شود بعد از آن میخورند و آن را بهته میگویند طعام گرم خوردن رسم نیست بلکه
مردم کم بضاعت حصه از آن بهته شبانگاه میگذارند و روز دیگر میخورند نمک از هندوستان می آرند و در بهته
نمک انداختن قاعده نیست سبزه در آب مجوشانند و اندک نمکی بجهت تغییر ذایقه می اندازند و جمعی که خواهند تنعم
کنند در آن سبزی اندک روغن چارمغز می اندازند و روغن چارمغز زود تلخ و بدطعم میشود بلکه روغن گاو نیز مگر
آنکه تازه بتازه از مسکه روغن کرده در طعام اندازند و آن را بزبان کشمیری ساه نامند و چون هوا سرد و نمناکست
بمجرد آنکه سه چهار روز بماند متغیر میگردد و گاومیش نمی باشد گاو نیز خرد و زبون میشود گندمش ریزه و کم مغز است
نان خوردن رسم نیست گوسفند بی دنبه میباشد از عالم گوسپند هندوستان آن را هندو میگویند گوشتش خالی از
نزاکت نیست مرغ و بط و مرغابی و سوند و غیره فراوان میباشد ماهی همه قسم پولک دارد و بی پولک
میشود اما بغایت بی مزه ملبوسات از پشمینه متعارف مرد و زن کرته پشمین می پوشند و آن را پتو گویند
و در صبا اگر کرته نپوشیده باشند اعتقاد شان اینکه البته هوا تصرف میکند بلکه هضم طعام بی این ممکن نیست شال کشمیری
که حضرت عرش آشیانی پرم نرم نام فرموده اند از فرط اشتهار حاجت بتعریف نیست قسم دیگر هم است تاس
جسیم تر و موصل مانند مالیده میباشد دیگر درمه است از عالم جل سگلن بر روی فرش می افکنند غیر شال دیگر اقسام پشمینه در تبت
بهتر میشود با آنکه پشم شال را از تبت می آرند در آنجا بعمل نمی توانند آورد پشم شال از بزی بهم میرسد که در تبت

دخراسان می‌باشد و در کشمیر از پشم شال پشو هم می‌بافند و دوشالا با هم رفو کرده از عالم سقرلات می‌مالند بجهت لباس
بارانی خوب است مردم کشمیر موی می‌تراشند و دستار کردی می‌بندند و عورات عوام را لباس پاکیزه و شسته پوشیدن
رسم نیست یک کرته سه سال و چهار سال بکار می‌برد و ناشسته از خانه بافنده آورده کرته می‌دوزند تا پاره شدن
بآب نمی‌رسد ازار پوشیدن عیب است کرته دراز فراخ تا سر پا افتاده می‌پوشند و کمر می‌بندند با آنکه
اکثری خانه بر لب آب دارند یک قطره آب بتن آنها نمی‌رسد مجملا ظاهر و باطن اهل کشمیر خصوص از عوام الناس نقاب
چرکین و بی‌صفاست ارباب صنایع در زمان میرزا حیدر بسیار پیش آمدند موسیقی را رونق افزود کاینچه و قر
و قانون و چنگ و دود رواج شایع شده در زمان سابق سازی از عالم کمانچه میداشتند و نقشها بزبان کشمیری در
مقامات هندی میخواندند و آنهم منحصر در دو سه مقامی بود بلکه اکثر بیک آهنگ میسرایند الحق میرزا حیدر
را در رونق افزای کشمیر حق حقوق بسیار است پیش از عهد دولت حضرت عرش آشیانی مدار سواری این
مردم بر کونت بوده است کلان نمیداشتند مگر از خارج اسب عراقی و ترکی برسم هدیه و تحفه بجهت حکام
می‌آوردند و کونت عبارت از یابو است چار شانه زمین نزدیک در سایر کوهستانات هند نیز فراوان می‌باشد
آنچه در طرف بنگاله میشود آن را تانگن میگویند اکثری جنگلی و سخت جلو میشود بعد از آنکه این گلشن خدا
آفرین سایه رایت دولت و یمن تربیت خاقان سکندر آیین رونق جاوید یافت بسیاری از ایماقات را در صوبه جاگیر
مرحمت فرموده گله‌های اسب عراقی و ترکی حواله شد که کره بگیرند و سپاهیان نیز از خود ابلخی‌ها سامان کردند
و در اندک فرصت اسبان نیک بهم رسید چنانچه اسب کشمیر زاد دویست و سیصد روپیه بسیار خرید و فروخت
شد و احیانا بهزار و پانصد روپیه هم رسید مردم این ملک آنچه سواد اکثر اهل حرفه اند اکثر سنی اند و سپاهیان
شیعه امامی و گروهی نوربخشی و طایفه از فقرا می‌باشند که آنها را ریشی گویند اگر چه علم و معرفتی ندارند لیکن ساختگی
و ظاهرآرائی نمی‌ورزند و هیچکس را بد نمیگویند زبان خواهش و پای طلب کوتاه دارند گوشت نمیخورند و زن نمیکنند
و پیوسته درخت میوه‌دار در صحرا می‌نشانند باین نیت که مردم از آن بهره‌ور شوند و خود از آن تمتع نگیرند
و قریب دو هزار کس از این گروه بوده باشند و جمعی برهمنان اند که از قدیم در این ملک مانده اند و بزبان سایر کشمیریان

متکلم

متکلم ظاهرشان از مسلمانان تمیز نمیتوان کرد لیکن زبانیست کتابها بزبان سهس کرت دارند و میخوانند و آنچه را بطه
بت پرستی است بفعل می‌آرند و سهس کرت زبانیست که دانشوران هند کتابها بدان تصنیف کرده و بمعابد
معتبر دارند بتخانهای عالی که پیش از ظهور اسلام اساس یافته بر جاست و عمارت همه از سنگ و از بنیاد تا سقف
سنگهای کلان سی سی چهل چهل من تراشیده بر روی یکدیگر نهاده و متصل شهر کوهچه ایست آن را کوه ماران گویند و
هری پربت نیز نامند و بر سمت شرقی آن کول واقعست و مسافت دورش شش و نیم کروه کمتری بوده حضرت
عرش آشیانی حکم فرموده بودند که در پیرامن قلعه از سنگ و آهک در غایت استحکام اساس نهند در عهد دولت جهانگیری
قریب اختتام شده چنانچه کوهچه مذکور در میان حصار واقعست و دیوار قلعه بر دور آن کشیده و کول مذکور
بحصار پیوسته و عمارت دولتخانه مشرف بر آب است و در دولتخانه باغچه واقعست نامختصر عمارتی که حضرت عرش
آشیانی اکثر اوقات در آنجا می‌نشستند چون در این مرتبه سخت بی طراوت و افسرده نظر اشرف در آمد بر اقرادنا
نامه حکم شد که در مرمت این باغچه و تعمیر منازل آن غایت جد و جهد بتقدیم رسانند و در اندک فرصت بحسن اهتمام
ابن فریدی رونق تازه یافت و در میان باغچه صفه عالی سی در سی ذرع مربع مشتمل بر سه طبقه آراسته شده و عمارات
را از سر نو تعمیر فرموده بتصویر استادان نادره کار رشک نگارخانه چین ساخته و این باغچه را نور افزا نام
فرمودند و زجهه یاتره هم فرمودیم دکاو و قطاس از پیشکشهای زمینداران تبت بنظر اشرف گذشت در صورت
و ترکیب بگاومیش بیشتر شباهت و مناسبت دارد اعضایش پر پشم است و این لازمه حیوانات سرد
سیر است چنانچه بز رنگ که از ولایت بهکر و کوهستان گرمسیر می‌آورند بغایت خوش صورت و کم پشم
می‌باشد و آنچه در این کوهستان بهم میرسد بجهت شدت سرما و برف پرموی و بدهیئت است و کشمیریان
رنگ را کیل میگویند و هم در اینولا آهوی مشکین پیشکش آوردند چون گوشتش خورده نشده بود فرمودند
که طعامها از آن پختند سخت بی مزه و بدطعم ظاهر شد از حیوانات صحرائی گوشت هیچ حیوانی بزبونی
و بدطعمی این نیست نافه در تازگی بوی نیز دارد بعد از آنکه روزی چند بماند و خشک شود خوشبوی میشود و ما
ناده نمیدارد و مخصوص نر است در این دو سه روز اکثر اوقات بر کشتی نشسته از سیر و تماشای شکوفه‌ها

و شالامار محفوظ بود و بعالی نام بر کنار ایست که بر آن طرف کول دل واقعست و همچنین شالامار متصل آن جوی
آب خوشی دارد که از کوه آمده بکول دل میریزد بحکم شاهزاده عالمیان شاه جهان اطراف جوی را بسنگ و آهک بستند
و آبشاری ترتیب یافت که از دیدن آن ملحوظ و محفوظ توان شد و این مقام از سیرگاه مقرری کشمیر است و
در اینولا غریب واقعه روی داده شاه شجاع در عمارات دولتخانه بازی میکرد اتفاقا دریچه بود بجانب دریا پرده بروی
آن افکنده و دروازه را نابسته بودند شاهزاده بازی کنان بجانب دریچه میرود که تماشا کند بمجرد رسیدن سر
نگون بزیر می‌افتد قضا را پلاسی ترکوه در زیر دیوار نهاده بود و فراشی متصل آن نشسته سر شاهزاده
بر پلاس میرسد و پاها بر پشت فراش و دوش فراش خورده بر زمین می‌افتد با آنکه ارتفاع هفت ذرعست
چون حمایت ایزد جل سبحانه حافظ و ناصر بود وجود فراش و پلاس واسطه حیات میشود عیاذا بالله اگر چنین
نبودی کار بدشواری کشیدی در آن وقت رای مان سردار پیاده‌های خدمتیه در پای جهروکه ایستاده بود فی الفور
دوید آن قرت عین خلافت را برمیدارد و در آغوش گرفته متوجه بالا میشود در آن حالت همین قدر می
پرسد که مرا بکجا می‌بری او عرض میکند که بملازمت حضرت ضعف بر ایشان مستولی میشود و از حرف
زدن می‌مانند درین وقت آنحضرت باستراحت مشغول بودند از استماع این خبر موحش سراسیمه از جا بجسته
بیرون شتافتند و آن نور حدیقه خلافت را در آغوش شفقت گرفته زمان ممتد بعوان موهبت مجدد
الهی بوده بعد از ادای شکر بتقدیم رسانید نزد گروهی از فقرا و ارباب استحقاق که در شهر و نواحی توطن داشتند
از وجه تصدقات و خیرات کام دل برگرفتند و در واقع طفل چهار ساله از جائی که ده گز ارتفاع داشته باشد
سرنگون بزیر افتد اصلا غبار آسیبی بر اعضایش ننشیند جای حیرتست و غرابت آنکه سه چهار ماه پیش از این
واقعه جوتک رای منجم که در مهارت فن نجوم از پیش قدمان این طایفه است بعرض اشرف رسانیده بود که از زایچه طالع
شاهزاده چنین استنباط شده که این سه چهار ماه بر ایشان گرانست و ممکن که از جای مرتفعی بزیر افتند و غبار آسیبی
بر دامن ایشان ننشیند چون مکرر احکام او بصحت پیوسته همواره این توهم پیرامون خاطر اشرف میگذشت و درین
راههای خطرناک و گریوه‌های دشوار گذار یک چشم زدن از ایشان غافل نبود حواس ظاهری و باطنی را وقف محافظت

بمهارت

بمهارت ایشان داشتند با کمتر زوال اقبال الاتفاق افتاد و چون این سانحه ناگزیر بوده آنکه هاو دایه‌های ایشان در این چنین
وقتی غافل میشوند الحمدلله که بخیر گذشت چون از دلاور خان کارگزاری شایسته بظهور آمده بود بمنصب چهار هزاری
ذات و سوار سه هزار و پانصد سرافرازی یافت و پسران او را نیز بمناصب مناسب امتیاز بخشیدند روز چهارشنبه
بقصد شکار کبک بموضع جهارده که وطن حیدر ملک است سواری شد الحق که سرزمین خوشی و سبزه‌گاه دل
کشیست آبهای روان و درختهای چنار عالی دارد و در سر راه درختیست هلهل نام دارد که چون یکی از شاخهای
آن را گرفته بجنبانند تمام درخت در حرکت می‌آید عوام را اعتقاد آنکه این حرکت مخصوص همان درخت است اتفاقا
در دیه مذکور درخت دیگر بنظر در آمد که بهمان دستور متحرک بود معلوم شد که این حرکت لازم هر نوع درخت
نه مخصوص یک درخت و در موضع راول پوره از شهر دو نیم کروه بر سمت هندوستان درخت چناری واقع است
میان تهی هفتاد کس در آن میان راست ایستادند و جانوران پرنده که در کشمیر هست کلنگ و سارس و طاوس
و خررالک و معالع و کردانک و زرد پلک و نفره و باغرد و سوره و لک لک و حواصل و کفچه‌لیه و قاز و کوپلد
دراج و شارک و نول سرخ و موسیچه و هزاردستان و کویل و شکرخواره و مهوکه و دهیک و هیس و کلچری و
بنتهری چون اسامی بعضی از اینها بفارسی معلوم نیست بلکه در ولایت نمی‌باشد بهندی نوشته شد اسامی
بهایم در کشمیر می‌باشد از درنده و چرنده بدین تفصیل شیر زرد و یوز و گرگ و گاومیش صحرائی و آهوی
سیاه و چهکاره و کوته‌پاچه و نیلگاو و گورخر و خرگوش و سیاه‌گوش و گربه صحرائی و موش و کربلانی و
سوسمار و خارپشت در اینولا ستیزبان بخاری فوجدار سرکار بهکر بصاحب صوبگی ته بمنصب دو هزاری
ذات و یکهزار و پانصد سوار سربلندی یافت و علم نیز ضمیمه سایر مراحم گشت در اینولا از عرایض سپهسالار خان
خانان و منهیان صوبه دکن بمسامع جلال رسید که عنبر سیاه‌بخت باز قدم از حد خود بیرون نهاده فتنه و فسادی
که لازمه سرشت زشت آن بدگهراست بنیاد کرده و از آنکه موکب منصور بولایت دور دست نهضت فرموده
فرصت را مغتنم شمرده عهد و پیمانی که با بندهای درگاه بسته بود شکسته دست تصرف بحدود متعلقه بادشاهی
دراز ساخته است سپهسالار التماس خزانه نموده بود حکم شد که متصدیان دار الخلافه آگره مبلغ بیست لک روپیه

خزانه بلشکر ظفرقرین راهی سازند مقارن این حال خبر رسید که امرا بهادر خان را گذاشته نزد دارا بخان فراهم آمده اند
و برگیان دکنی بر دور فوج فوج و جوق جوق می‌کردند و قزاقی می‌نمایند و خنجر خان در احمد نگر بتحصین شتافته
تا حال دو سه دفعه بندهای درگاه را با مقهوران سیاه بخت مبارزت افتاده و هر مرتبه مخالفان شکست خورده
جمعی را بکشتن داده‌اند و دو مرتبه دارا بخان جوانان خونریز را همراه گرفته بر بنگاه مقهوران تاخت و جنگ
سخت در پیوست و مخالفان شکست خورده روی بوادی فرار نهادند و بنگاه آنها بتاراج رفت و لشکر
منصور با غنائم بسیار مراجعت نمود لیکن غنیم مداخل رسد غله را مسدود دارد و از نارسیدن غله بلشکر
ظفراثر عسرت و گرانی عظیم بهم رسیده و کار بصعوبت کشیده و چاروا زبون شده دولتخواهان کنکاش در آن
دیدند که از کریوه روهن کره فرود آمده در پایان گهات توقف باید نمود تا بنجاره و رسد غله بسهولت میرسیده
باشد و سپاه محنت و تعب نکشد ناگزیر در بالاپور معسکر آراستند مع هذا مقهوران شوخی و شلائی نموده
در اطراف اردو نمایان شدند و لجه بر سنگر بوی باعتضاد اقبال بی زوال ابد اقترن غنیم هر گاه شده بسیاری بقتل
آورد و منصور نام حبشی که از سران سپاه مخالف بود زنده بدست افتاد هر چند خواستند که برو فیل اندازند پای
جهالت افشرده راضی نشد لجه بر سنگر بوی اشارت کرد که سرش را از تن جدا سازند و از سوانح این ایام آنکه
آرای سرادق عفت پادشاه بانو محمد نشین ملک عدم گشته والم این واقعه بر خاطر حق پسند گران آمد
و از غرایب آنکه چونک رای دو ماه پیش ازین براقم حروف از ظهور این سانحه خبر داده بود روزی در مجلس بهشت
آیین از احوال شاهزاده مرحوم سلطان دانیال مذکور میشد و سلسله سخن بفتح قلعه احمد نگر و سوانح ایام محاصره
آن کشید حاجیهان بتقریب معروض داشت و پیش ازین هم استماع افتاده بود بنابر غرایب مرقوم میگردد روزی
در ایام محاصره توپ بلال میدان که از غایت اشتهار محتاج بتعریف و توصیف نیست بجانب اردوی شاهزاده سر
گرفته آتش دادند غلوله قریب بدولتخانه ایشان رسیده از آنجا بازگشته شد و پهلوی خانه قاضی بایزید که از منصبداران
شاهزاده بود افتاد اتفاقا اسب قاضی مهار کرده و در آنجا بسته بود بمجرد رسیدن غلوله بزمین از صلابت
صدای آن زبان اسب از بیخ کنده بیرون افتاد غلوله از سنگ بود بوزن ده من متعارف حال که هشتاد من

بوزن خراسان باشد و توپ مذکور بنابر کلانت که شخصی در میان آن مستوی الخلقه درست میتواند نشست
درین تاریخ خاطر اشرف بسیر و تماشای پرپاک که سر چشمه دریای بهت است و از شهر تا آنجا هم راه سیرگاه
و چشمهای جان فزا در غایت عذوبت و لطافت واقع شده رغبت فرمود و کشتیها آراسته بسمت بالا آب
شتافتند روز سیوم مقام بحر اره بنزول موکب جهان افروز آراستگی یافت این موضع از سیرگاههای مقرر
کشمیر است و جاگه واقع شده در غایت صفا و نزاهت و هفت درخت چنار عالی در وسط جاگه و جوی آب بر دور
آن گشته و این دیه جاگیر شاهزاده پرویز بخواه است و وکلای ایشان عمارتی بموقع ساخته مشرف بر دریا بغایت
دلنشین و از بحر اره بموضع اچه تشریف فرمودند در دامن کوه چشمه جاریست و بر فراز چشمه عمارات و حوضها
بغریبی دلکش ترتیب یافته بی تکلف سیرگاهیست عالی چون بجاگیر جاجهان بود مشار الیه بلوازم ضیافت
پرداخته پیشکش خوب کشید و قلیلی جهت خاطر او پذیرفت و ازین چشمه نیم کروه پیشتر چشمه مچی بهون است
آب آن چشمه ازان بیشتر است درختهای کهن سال از سفیدار و چنار و سیاه بید بر دور آن رسته در چشمه
آنقدر ماهی بر هم میجوشد که چشم خیره میشود و صفای آب بمثابه که اگر نخودی در آب افتد محسوس میگردد
در ته آب از صفا بنظر نخورد کور تواند برداشت شمرد از مچی بهون به اچول منزل شد آب این چشمه
ازان فزون تر آبشاری عالی دارد و درختهای چنار و سفیدار در غیر سر بهم آورده نشیمنهای دلکش بموقع
ترتیب یافته و در رهمنظر تا عجبی بصفا و گلهای جعفری چمن چمن شکفته گوی قطعه ایست از بهشت عنبر سرشت
روز دیگر از اچول بسر چشمه ویرناگ بزم نشاط یافت این چشمه منبع دریای بهت است در دامن کوه واقع شده
کنار آن اکثر اشجار و انبوهی سبزه و ریاحین بوحش بوی بخش محسوس نمیشود در زمان شاهزادگی حکم شده
بود که بر فراز این چشمه عمارت مناسب مقام اساس نهند در تولا با انجام رسیده حوض مثمن بر چهار ده ذرع
و عمقش چهارده ذرع و آبش از عکس سبزه و ریاحین که بر کوه رسته زنگاری رنگ مینماید و ماهی بسیار شنا
میبرد و در حوض ایوانها طاق زده و باغی در پیش این عمارت ترتیب یافته و از لب حوض تا انتهای باغ جوی چهار
گز در عرض و یکصد و هشتاد و شش گز در طول و دو گز در عمق و بر دو طرف آن خیابان سنگ بسته از

ترتیب

صفای جوی سبزه گیاهی که در زیر آب رسته چه نویسد بعضی سبز تلخ و برخی رسته و سنگی و اقسام سبزه و سیر و
نیم سیر در هم نمود از انجمله بنظر در آمد مانند دم طاوس منقش و از موج آب متحرک و گلهای جابجا شکفته نفس
الامر آنکه در تماشای کشمیر باین خوبی و دلفریبی سیرگاهی نیست چون ساعت کوچ قریب رسیده بود رایات معاودت
بصوب شهر ارتفاع یافت و سر چشمه بوکابهون محل نزول بارگاه اقبال گشت این سر چشمه نیز سیرگاه خوب است
اگر مناسب مقام عمارتی اساس یابد بجای خوبی خواهد شد در اثنای راه بر چشمه اینت ناگ عبور اتفاق افتاد و وجه
تسمیه اینت ناگ آنست که ماهی این چشمه نابینا می‌باشند زمانی توقف فرموده دام انداختند دوازده ماهی گرفتند
که سه ماهی نابینا بود و نه ماهی چشم داشت ظاهرا آب این چشمه را تاثیر نیست که ماهی را کور میسازد و بنابر غرابت
ثبت افتاد و بشرحی که رقم زده کلک بیان گشته منزل بمنزل مراجعت فرمودند و ارادت خان خانسامان بصاحب
صوبگی کشمیر سرافرازی یافت و میر جمله از تغیر او بخدمت مذکور سعادت اندوخت و راقم حروف از
تغیر میر جمله بخدمت عرض مقرر گشت درین راه غیر مکرر شکار ماهی مشاهده افتاد در جائی که آب تا
سینه آدمی می‌باشد دو کشتی محاذی یکدیگر می برند بدستوری که یکسر با هم پیوسته و سر دیگر از هم دور
بفاصله چهارده پانزده ذرع و دو ملاح بر کنار طرف بیرون کشتیها چوب دراز بدست گرفته می‌ایستند
تا فاصله کم و زیاد نشود و برابر می‌رفته باشند ده دوازده ملاح بزیر آب در آمده سرهای کشتی را که باهم
پیوسته است بدست گرفته پاها را بر زمین کوفته میروند و ماهی که بمیان هر دو کشتی در آمده خواهد که از یکی
بگذرد بپای ملاحان میرسد و ملاح دیگر بر پشت او حمل انداخته بر دوش ... در میکشد تا آن ... پایان پا رد
دار و ماهی را گرفته بر می‌آرد بعضی که درین فن مهارت تمام دارند دو ماهی بدو دست گرفته می‌آرند از جمله پسر
ملاحی بود که در هر غوطه زدن دو ماهی بدو دست بر می‌آورد و این شکار مخصوص دریای بهت است و جای
دیگر دیده و شنیده نشد و مخصوص بموسم بهار است که آب سرد و کم نده باشد در تولا مزاج اقدس از
مرکز اعتدال انحراف ظاهر ساخت و اثر کوفتگی ماهی ... و تنگی نفس در خود احساس نموده حقیقت را باطبائی که
در رکاب اقبال بسعادت حضور اختصاص داشتند بیان فرمودند و ابتدای ضعف آنحضرت ازین تاریخ است

در خلال این حال بقصد سیر خزان بجانب صفاپور و دره لار که پایان آب کشمیر است متوجه گردید در صفاپور
بورکول آب خوش نشسته و بر سمت شمالی آن کوهیست پر درخت با آنکه هنوز آغاز موسم خزان بود عجب
نمودی داشت عکس اشجار الوان از چنار و زرد آلو و غیره آن در میان آب خوش می‌نمود دیباغ از خوبیهای
خزان از خوبیهای بهار هیچ کمی ندارد و چون ساعت کوچ نزدیک رسیده بود سیر اجمالی فرموده مراجعت
را انداختند و چون زعفران گل کرده بود از سواد شهر بموضع پامپور شتافتند در تمام ملک کشمیر زعفران
بغیر ازین دیه جای دیگر نمیشود چمن چمن صحرا صحرا چندانکه نظر کار میکرد شکفته بود ساق آن بزمین پیوسته
می‌باشد گلش چهار برگ میدارد بنفش رنگ و از میانش سه شاخ زعفران رسته و در سال کامل چهار صد من
بوزن حال زعفران حاصل میشود که سه هزار و دو صد من بوزن خراسان باشد نصف حصه خالصه نصف حصه
رعایا معمول است دو سیری به روپیه خرید و فروخت میشود و رسم مقرر است که گل زعفران را از میان گل
چیده بر می‌آرند و موافق ربعی که از قدیم بسته اند متصدیان این شغل میرسانند و نیم وزن آن نمک در وجه
اجوره میگیرند نمک در کشمیر نمی‌باشد بحری که در رحس او هم نمک نیست از هندوستان نمک می‌برند دیگر
از تحفه‌های کشمیر پر کلکی است و جانور شکاری در سالی تا ده هزار و هفتصد پر بهم میرسد و از باز و چره تا دوالت
دست بدام می‌افتد آشیان باشه هم دارد باشه آشیانی خوب میشود درین دولت ابد قرین کارخانه قالی هم
رسیده و از پشم شال بغایت عالی شد قماش قالی کرمان در برابر آن پلاسی بیش نیست در طراحی و رنگ آمیزی
صفا ایست از کار بهزاد لطافت شال کشمیر ازان فزون تر است که محتاج بشرح و بیان باشد بعد از فراغ سیر
زعفران زار از راه کوتل پیرپنجال نهضت رایات اقبال بصوب لاهور ارتفاع یافت بحکم اشرف در هر منزل عمارتی
اساس یافته که هنگام برف و باران و شدت سرما در خیمه نباید گذرانید چون بعرض رسید که زینل بیگ
ایلچی شاه عباس بحوالی لاهور رسید میر حسام الدین ولد میر جمال الدین انجو را باستقبال او فرستاده خلعت
با سی هزار روپیه مدد خرج مصحوب او ارسال داشتند و مقرر شد که آنچه او بمیر مذکور تکلف نماید مبلغ نیز
سوای قیمت آن پنجهزار روپیه دیگر از خود برسم ضیافت ارسال دارد درین چند روز نوبت برف باریده بود

وکوهها سفید شده و دریا را یخ بسته چنانچه سم اسب کیرائی نداشت و سوار بدشواری طی مسافت می نمودند
راه ازسختی سرما شیخ ابن یمین مسافر راه عدم شد از خدمتکاران معتمد و بنده های قدیم بود افیون خاصه را او نگاه
میداشت وآبدارخانه نیز بعهده او بود خدمت افیون بخواجه خان تفویض یافت وآبدارخانه بموسی خان مقرر شد
چون موضع بهنه معسکر اقبال کشت ازین منزل هوا و زمان و لباس درستی و حیوانات تفاوت فاحش ظاهر شد
مردم اینجا بزبان هندی و کشمیری هردو متکلم اند لیکن زبان اصل اینها هندیست وزبان کشمیری بجهت قرب
جوار یادگرفته اند مجملا ازینجا داخل هندوستان و ولایت کرمسیر است عورات لباس پشمینه نمی پوشند و بدستور
اهل هند حلقه در بینی میکنند روز دیگر بموضع راجور محل ورود موکب مسعود کردید مردم اینجا در زمان قدیم
هندو بوده اند زمین داران این سرزمین را راجه می کفته اند سلطان فیروز مسلمان کرده معهذا اینها را راجه می
کویند و بدعتهای ایام جهالت در میان ایشان مستمر است چنانچه زنان هندو با شوهر خود زنده بآتش در می آیند
اینها نیز خود را زنده بکور در می آرند بعرض رسید که درین چندروز دختر ده دوازده ساله با شوهر خود بکور در آمده
وبعضی از مردم بیضاعت اکر دختر بوجود آید فی الفور خفه کرده می کشند و با هندو خویشی و پیوند میکنند هم
دختر میدهند و هم میکیرند کرفتن خود بدنیست اما دادن نعوذبالله فرمان شد که بعد ازین پیرامون این امور
نکردند و هرکس مرتکب این بدعتها شود او را بسیاست رسانند در منزل بهتر شکار قمرغه ترتیب یافته بود سه مقام
فرموده بنشاط شکار پرداختند در مقام کرجهاک ونکهالیز شکار قمرغه کردند و از آنجا بمنزل شکارگاه
جهانگیری مخیم بارگاه جلال شد این سرزمین در زمان شاهزادکی شکارگاه بندکان حضرت بوده و بنام مبارک
خویش دهی آباد ساخته و مختصر عمارتی بنا نهاده بسکندر معین که از قراولان معتبر خدمت اختصاص داشت
عنایت فرموده بودند بعد از جلوس اشرف پرکنه ساختند و جهانکیرآباد موسوم فرموده بجاکیر موی الیه مقرر
داشتند و حکم شد که عمارتی بجهت دولتخانه و تالاب و مناری اساس نهند و بعد از فوت سکندر معین بجاکیر
ارادت خان عنایت نموده وسربراهی عمارت نیز بعبدالله بازکشت بهمه جهت یک لک و پنجاه هزار روپیه صرف
عمارت اینجا شده باشد بی تکلف پادشاهانه شکارکاهیست روز دوشنبه غره آذرماه مطابق بیستم محرم الحرام

سنه هزار و

سنه هزار و سی در ساعت مسعود و زمان محمود بدولتخانه دار السلطنت لاهور که بمجرد اهتمام معمورخان میر
عمارت حسن انجام پذیرفته بمبارکی و فرخی نزول اقبال ارزانی فرمودند بی اغراق منازل دلکشا و نشیمنهای روح
افزا در غایت نزاهت همه مصور و منقش بعمل استادان نادره کار آراستکی یافته و باغهای سبز و خرم بانواع و
اقسام کل و ریاحین بنظر فریب کشته **بیت** زپای تا بسرش هرکجا که می نکری * کرشمه دامن دل میکشد که جا
اینجاست * از متصدیان کارشناس استماع افتاد که هفت لک روپیه که بیست هزار تومان رایج ایران باشد صرف این
عمارت شده درین روز بهجت افروز نوید فتح قلعه کانکره مسرت بخش خاطر اولیای دولت کشت و حضرت شاهنشاهی
بشکر این موهبت عظمی که از عنایات مجدده واهب العطایا بود سر نیاز بدرکاه کریم کارساز فرود آورده کوس
نشاط و شادمانی بلندآوازه فرمودند کانکره قلعه ایست قدیم بر سمت شمال لاهور در میان کوهستان واقع
و باستحکام و دشواری کشای و متانت در محکمی معروف و مشهور از تاریخ اساس این قلعه جز خدای جهان آفرین
آکاه نیست اعتقاد زمین داران ولایت پنجاب آنست که در مدت قلعه مذکور از قومی بقومی دیکر انتقال ننموده
و بیکانه بر و دست تسلط نیافته والعلم عندالله بالجمله از آن هنکام که صیت اسلام و آوازه دین متین محمدی بکشور
هندوستان رسید هیچ یک از سلاطین والاشکوه را فتح آن میسر نشده چنانچه سلطان فیروزشاه با آن
همه شوکت و استعداد خود بتسخیر قلعه پرداخت و مدتها محاصره داشت و چون دانست که استحکام و
متانت قلعه بمرتبه ایست که تا سامان قلعه داری و آذوقه با متحصنان بوده باشد انتزاع آن بکلید تدبیر از محالات است
کام و ناکام بآمدن راجه و ملازمت نمودن او خرسندی نموده دست از آن باز داشت کویند راجه ملازمت و پیشکش
وضیافت نموده سلطان را بالتماس دراندرون قلعه برد سلطان بعد از سیر و تماشای قلعه براجه کفت که مثل
من پادشاهی را باندرون قلعه آوردن از شرایط حزم و احتیاط دور بود جمعی که در ملازمت اند اکر قصد تو کنند
وقلعه را بتصرف در آورند چاره چیست راجه بجانب مردم خود اشارت نمود در لحظه فوجی دلاوران مسلح و
مکمل از نهانخانه برآمده سلطان را کورنش کردند سلطان از دیدن هجوم آن مردم متوهم و متفکر کشته از
عذر اندیشی راجه دریافته قدم خدمت پیش نهاده معروض داشت که مرا جز اطاعت و بندکی در سر نیست لیکن

چنانچه بر زبان مبارک کذشته احتیاط و دوربینی را بالاتر می برد سلطان آفرین کفت و راجه منزلی چند در رکاب بوده رخصت
معاودت یافت بعد از آن هرکه بر تخت دهلی نشست لشکری بتسخیر کانکره فرستاده کاری از پیش نرفت حضرت
عرش آشیانی انارالله برهانه یکمرتبه لشکری عظیم بسرداری حسین قلیخان که بعد از خدمات پسندیده بخطاب خانجهانی
شرف اختصاص پذیرفته بود تعیین فرمودند در اثنای محاصره شورش ابراهیم حسین میرزا شد و آن حق ناشناس
از کجرات کریخته بصوب پنجاب علم فتنه و فساد برافراخت و خانجهان ناکزیر از کرد قلعه برخاسته متوجه اطفای نایره
شورش و آشوب او کشت و تسخیر قلعه در عقده تعویق افتاد و پیوسته این اندیشه ملازم خاطر اشرف بوده و مدعا
مقصود از نهانخانه تقدیر چهره کشا نمیشد چون تخت دولت بجلوس جهانکیری آراستکی یافت مرتضی
خان ایالت صوبه پنجاب داشت با فوجی از بهادران در طلب تسخیر قلعه مذکور رخصت فرمودند و هنوز آن
مهم بانصرام نرسیده بود که مرتضی خان برحمت ایزدی پیوست بعد از آن سورجمل پسر راجه باسو بعهده خدمت مذکور
نمود و او را بسرداری لشکر سرافرازی بخشیدند و آن بدسرشت در مقام بغی و کفران نعمت در آمده عصیان ورزید
و تفرقه عظیم در آن لشکر راه یافت و تسخیر قلعه در عقده توقف افتاد و بسی بر نیامده که آن بدسرشت حق ناشناس
بسزای عمل خویش کرفتار کشته بجهنم رفت چنانچه تفصیل آن در جای خود کذارش یافته بالجمله درین ولا شاهزاده بلند
اقبال کیتی ستان شاه جهان عزیمت تسخیر قلعه مذکور بر ذمت همت خویش لازم شمرده راجه بکرماجیت را که از
عمده های دولت ایشان بود باستعداد تمام تعیین فرمودند و بسیاری از امرای پادشاهی و بنده های شاهی بکومک
او دستوری یافتند بتاریخ شانزدهم شهر شوال سنه هزار و بیست و نه هجری بر دور قلعه پیوسته مورچال قسمت شد
و مداخل و مخارج قلعه را بنظر احتیاط ملاحظه نموده راه آمدورفت آذوقه مسدود ساختند و رفته رفته کار بتنکی
کشید و بعد از آنکه از قسم غله و آنچه غذا توان شد در قلعه نماند چهار ماه دیکر علفهای خشک را با نمک جوشانیده
خوردند و چون کار بهلاکت رسید و از هیچ ممر راه امید و نجات نماند ناکزیر امان خواسته قلعه را سپردند و روز
پنجشنبه غره محرم سال هزار و سی هجری فتحی که هیچ یک از سلاطین والاشکوه را میسر نشده بود در نظر کوته
نشینان ظاهربین دور مینمود الله تعالی بمحض لطف و کرم خود کرامت فرموده جمعی از بنده های که در خدمت

آورد

ترددات پسندیده نموده بودند در خور استعداد و شایستکی خویش باضافه مناصب و مراتب سرافرازی یافتند روز
مبارک شنبه دوازدهم بدولتخانه شاهزاده بلنداقبال تشریف ارزانی فرمودند پیشکش بسیار از نفایس و نوادر
هر دیار بنظر اشرف درآوردند آنچه پسند افتاد بر کزیده تتمه را بایشان بخشیدند از جمله سه زنجیر فیل کلان کران بها با
رخوت طلا داخل حلقه خاصه شد درینولا زینل بیک ایلچی دولت آستانبوس فروغ عزت برافراخته رقیمه کرامی شاه
والاقدر مشتمل بر اظهار مراتب و یکجهتی بنظر اقدس درآورد چهارده راس اسب عراقی با یراق و سه دست باز تویغون
و سه راس استر و یک قطار شتر و نه قبضه کمان و نه قبضه شمشیر برسم پیشکش معروض داشت خلعت فاخر با جیغه
و طره مرصع و خنجر مرصع مرحمت فرمودند بعد از چندروز سوغات فرمانروای ایران که مصحوب آن ایلچی
ارسال داشته بود بنظر اشرف درآمد سه لک روپیه قیمت شد درین تاریخ صبیه نورمحل را که از علیقلی ترکمان
داشت بجهت شاهزاده شهریار خواستکاری فرمودند یک لک روپیه از نقد و جنس برسم ساچق فرستادند
پنجاه هزار روپیه بانعام زینل بیک ایلچی عنایت کردند درین ایام خجسته فرجام که خاطر قدسی مظاهر بسیر و شکار
کلزار همیشه بهار کشمیر خوشوقت بود عرایض متصدیان ممالک جنوبی متواتر رسید مشتمل بر آنکه چون رایات
جهانکشا از مرکز خلافت دوری کزیده دنیاداران دکن از کوتاه اندیشی و کم فرصتی نقض عهد نموده سر بفتنه
و فساد برداشته و پا از اندازه خویش برتر نهاده بسیاری از مضافات احمدنکر و برار را متصرف کشته اند و
مدار شغل آن شوره بختان بر تاخت و تاراج و آتش زدن و ضایع ساختن کشتها و علف زارهاست لاجرم مقرر
شده بود که شاهزاده کیتی ستان شاهجهان توجه با نتظار آن صوب مبذول فرمایند و چون بنده های شاهی بمحاصره
قلعه کانکره اشتغال داشتند نهضت موکب منصور روزی چند در عقده توقف افتاده بود درینولا که قلعه کانکره
بکلید همت شاه بلنداقبال مفتوح کردید فتح قلعه مذکوره شده خاطر اشرف از آن نکرانی واپرداخت مجددا آن عزیمت
تصمیم یافته و در روز جمعه دیماه الهی شاهزاده کیتی ستان شاهجهان به استیصال ادبار زوال رایات نصرت و اقبال بر
افراشتند خلعت با خنجر و شمشیر مرصع و اسب و فیل خاصه مرحمت شد و مقرر کشت که بعد از تسخیر دکن دو کرور دام
از ولایت مفتوحه در وجه انعام خویش متصرف کردند شش صد و پنجاه منصب داران و ده هزار احدی تیرانداز

وبرق انداز رومی و پنجهزار توپچی پیاده سوای سی و یکهزار سواره که پیش ازین در آن صوبه متعین بود با توپخانهٔ اعظم
و فیلان کوه شکوه در خدمت شاهزادهٔ عالیان دستوری یافتند و یک کرور روپیه خزانه لطف فرمودند و بندهای که
بخدمت مذکور مقرر شدند هر کدام در خور پایهٔ خویش باضافهٔ منصب و انعام و اسپ و فیل سرافرازی یافتند و خسرو
را که در زندان مکافات محبوس بوده و بندهای شاهی محافظت و محارست او می نمودند حکم شد که همراه خود
برده بضابطه که خاطر آن فرزند مطمئن باشد مقید دارد و در همین ساعت رایات عزیمت بصوب اکبرآباد ارتفاع
یافت راقم اقبالنامه را بوالا منصب بخشی گری سرافرازی بخشیده و علم مرحمت نمود و در خدمت شاهزادهٔ عالیان
شرف رخصت ارزانی داشتند خانجهان را بصاحب صوبگی ملتان سرافراز ساخته بدانصوب رخصت فرمودند
خلعت با خنجر مرصع و اسپ و فیل عنایت شد چون بهادر خان حاکم قندهار مکرر ظاهر ساخته بهانهٔ درد چشم و
ضعف باصره را وسیلهٔ آمدن خود بدرگاه معلی نموده بود معلوم شد که بودن آنجا راضی نیست حکومت و
حراست قندهار بعبدالعزیز خان تفویض داشته او را بدرگاه طلب فرمودند و فرمان شد که بعد از رسیدن
عبدالعزیز خان بقندهار قلعه را حوالهٔ او نموده متوجه درگاه معلی گردد چون پرگنهٔ کیرانه که وطن قدیم الخدمت
مقرب خان است از راه راست بر جانب دست چپ واقع بود حسب الالتماس آن دیرینه خدمت پرگنهٔ مذکور را
اردوی کیهان پوی گردید بعد مراجعت براوج عزت رسانیده یکقطعه یاقوت و چهار قطعه الماس برسم پیشکش
و دو هزار درع مخمل بصیغهٔ ... بطریق تصدق معروض داشت حکم شد که شتران را بارباب
استحقاق قسمت نمایند بعد از فراغ سیر باغ کیرانه بشکارگاه پالم تشریف برده روزی چند بنشاط شکار خوش
وقت گشتند آنگاه از میان معمورهٔ دهلی عبور فرموده بر فراز حوض شمسی بارگاه اقبال برافراشتند پیشکش
و دو زنجیر فیل پیشکش اله یار ولد افتخار خان بنظر اشرف گذشت و ابراهیم خان صاحب صوبهٔ بنگاله نوزده زنجیر
فیل با ... خواجه سرا و دیگر نفایس که دران ملک بهم میرسید برسم پیشکش ارسال داشته بود مقبول افتاد
در منزل آتابیل و محب علی فرستادهای فرمانروای ایران سعادت زمین بوس دریافته مکتوب مرغوب محبت
طراز شاه والاقدر با کلکی پر ابلق بنظر اشرف در آوردند لعلی بوزن دوازده مثقال از خانهٔ میرزا الغ بیگ

خلف میرزا شاهرخ بمرور روزگار و گردش ادوار بسلسلهٔ صفویه منتقل گشته بود و دران لعل بخط نسخ کنده شده
الغ بیگ ابن میرزا شاهرخ بهادر بن امیر تیمور گورکان و در گوشهٔ دیگر بفرمودهٔ شاه والاشکوه بخط نستعلیق
کنده شده شاه ولایت عباس و این لعل را در پرخانه جیغه نشانیده بجهت مناسبتها ارسال داشته اند چون
نام اجداد حضرت شاهنشاهی دران لعل ثبت شده تیمنا و تبرکا بر خود مبارک گرفته بسعدای داروغهٔ زرگر
خانه حکم فرمودند که در گوشهٔ دیگر جهانگیر شاه بن اکبر شاه و تاریخ حال غایت چهاردهم اسفندارمذ ماه الهی ثبت نماید
مسعود و زمان محمود دولتخانهٔ اکبرآباد محسود بلاد روی زمین گردید لشکر خان حاکم شهر و خضر خان حاکم
آسیر و برهانپور و دیگر بندهای عمده بسعادت استقبال شتافته دولت آستانبوس دریافتند

وقایع سال شانزدهم از مبدا جلوس جهانگیری

روز دوشنبه بیست و هفتم ربیع الآخر هزار و سی هجری اورنگ نشین جهان بالش
بشرف خانهٔ حمل ورود سعادت ارزانی داشت درین روز شاهزاده شهریار بمنصب هشت هزاری و چهار هزار سوار
شرف اختصاص یافت صوبهٔ بهار از تغییر مقرب خان بتیول شاهزاده پرویز مقرر گشت و راجه سارنگ دیو از درگاه
بسزاولی تعین شده که ایشان را از الهباس بپیشتر راهی سازد مکرم خان حاکم اودیسه سی و دو زنجیر فیل برسم
پیشکش فرستاده بپایهٔ قبول افتاد در منزل کوره خری از راه دریا آورده بودند بغایت عجیب و غریب از بینی تا
انتهای دم و از نوک گوش تا سر سم همه خطهای سیاه و سفید مناسب جا و مقدار و کلان و خرد بتقریب افتاده
دبر گرد چشم خطی سیاه در غایت لطافت کشیده و از بس که عجیب بود بعضی را گمان آن میشد که شاید رنگ کرده
باشند بعد از تحقیق و تفحص بیقین پیوست که خدا آفریده است شب جمعه شانزدهم ماه مذکور مجلس طوی
شاهزاده شهریار منعقد گشت در منزل ساجه افتاد در یکی از مواضع پرگنهٔ جالندهر هنگام صبح طرف زمین
غوغای عظیم مهیب شد چنانچه از هول آن صدای وحشت افزای نزدیک بود که سکنهٔ آن مرز و بوم قالب تهی
کنند در اثنای این شور و شغب روشنی برق آسا روی بانحطاط نهاده بر زمین افتاد و تا دیر گشت بعد از
زمانی که آن شورش و آشوب اختی تسکین یافت دلهای مشوش از آن واهمه و آشفتگی بخود آمد قاصری زود
نزد محمد سعید عامل پرگنهٔ مذکور فرستاده آگاه ساختند او در لحظه سوار شده بر سر آن قطعه زمین رفته

بنظر در آورد موازی ده دوازده ذرع در طول و عرض بنوعی سوخته بود که نشانی از سبزه و رستنی نمانده و
هنوز اثر حرارت و تفسیدگی داشت فرمود که آنقدر را بکنند هر چند بیشتر کندند اثر حرارت و تفسیدگی بیشتر
ظاهر شد تا بجائی رسید که پارچهٔ آهنی تفته نمودار شد و بحدی گرم بود که گویا همین دم از کورهٔ آتش برآورده اند
و چون هوا رسید سرد گشت و آنرا برگرفته بمنزل خود آورد و در خریطه کرده مهر و نهاده روانهٔ درگاه ساخت
حضرت شاهنشاهی استاد داود را که در فن شمشیرگری ید طولی دارد بحضور طلبیده فرمودند که از آهن
شمشیری و خنجری بسازد او عرض کرد که در زیر پتک نمی ایستد و از هم میریزد مگر آنکه آهن دیگر با آن در
جرم باشد ضم ساخته بعمل آرد حکم شد که چنین کند سه حصهٔ آهن برق و یک حصه آهن دیگر بهم آمیخته دو قبضه شمشیر
و یک قبضه خنجر و یک کارد ساخته بنظر کیمیا اثر در آورد از آمیزش آهن دیگر جوهر بر آورده بدستور شمشیر الماس
رجوعی خم شد و اثر خم نماند و در روش شمشیرهای اصل اول الاول برابر آمد چون والدهٔ امام قلی خان والی
توران مکتوبی مشتمل بر اظهار نسبت اخلاص و مراسم آشنائی بنورجهان بیگم فرستاده از تحفهای آن دیار برسم
سوغات ارسال داشته بود بنابرین از جانب نورجهان بیگم مکتوبی در جواب مراسلهٔ ایشان نوشته خواجه نصیر
کابلی را که از قدیمیان این درگاه بود با اقسام نفایس بطریق یادبود فرستادند دهم خورداد ماه الهی افضل
خان دیوان شاهزادهٔ گیتی ستان شاه جهان عرضداشتی مشتمل بر نوید فتح و فیروزی و شرح دیگر مطالب آورده
باستلام عتبهٔ خلافت جبین افروخت و تفصیل این اجمال آنکه چون موکب منصور بحوالی اجین پیوست عرضه
داشت که جمعی از بندها که در قلعهٔ ماندو بودند رسید بدین مضمون که فوجی از مقهوران قریب ... پیشکی
پیش نهاده از آب نربده گذشته دهی چند که در زیر قلعه واقعست سوخته بتاخت و تاراج مشغول اند لاجرم
مدار المهامی خواجه با پنجهزار سوار برسم منقلا تعین شد که کروه کروه شتافته سزای آن گروه باطل ستیز بدهد
خواجه شبانه ... هنگام طلوع صبح بر لب آب نربده رسید و مخذولان آگاهی یافته لحظه پیشتر خود را باب در
زده بساحل سلامت رسانیده بودند بهادران ... بسعادت شتافته قریب چهار کروه دیگر آنها را ... بسیاری
را شمشیر انتقام ... ساخته راه عدم گردانیدند و مقهوران برگشته روزگار تا برهانپور عنان مسارعت باز نکشیدند

و بخواجهٔ موی الیه فرمان شد که تا رسیدن موکب منصور در آنطرف آب توقف نماید و سعادت خود نیز با عساکر اقبال بفوج
منقلا پیوسته کوچ بر کوچ تا برهانپور تشریف فرمودند و هنوز آن مخذولان بمسافت ... سواد شهر را
برقرار داشتند چون مدت دو سال بندهای درگاه با گروه باطل ستیز در زد و خورد بوده انواع و اقسام آنجا
جاگیری و عسرت غله کشیده بودند و از سواری دایمی اسپان زبون شده بنابران مدت نه روز بسرانجام لشکر
توقف اتفاق افتاد و درین نه روز سی لک روپیه نقد و اسپ و جنس بسیار بسپاه منصور قسمت نمود
گماشته مرد مردانه شهر بر آوردند و پیش از آنکه بهادران رزم دوست تیغ کین با خون عدو رنگین سازند آن سیاه
بختان تاب مقاومت نیاورده مانند بنات النعش از هم پاشیده شدند و جوانان تیز جلو از عقب در آمده همه را بتیغ
انتقام بر خاک هلاک انداختند و بهمین دستور فرصت ندادند و زده و کشته تا بالا کهرکی که جای اقامت نظام
الملک و عنبر مقهور بود راندند بیکروز پیشتر آن بد اختر از رسیدن افواج قاهره آگاهی یافته نظام
الملک را با اهل و عیال و اطفال و احمال بر آورده بقلعهٔ دولت آباد آورد و خود پشت بر قلعه داده نشسته و بیشتری
از مردم را باطراف ملک پراکنده ساخته و سران لشکر ظفر اثر ... کین خواه سه روز در بلدهٔ کهرکی توقف
نموده شهری را که در مدت بیست سال تعمیر یافته بود بنوعی خراب ساختند که در بیست سال دیگر معلوم نیست که
برونق اصلی باز آید مجملا بعد از انهدام آن بنا قرار برین یافت که چون هنوز فوجی از مقهوران قلعهٔ احمدنگر
را محاصره دارند یکمرتبه بآنجا شتافته ... فساد را از بیخ ... نموده و از سر نو سامان آذوقه کرده و کومک گذاشته
جانب معاودت معطوف باید داشت و بدین عزیمت تا قصبهٔ پتن شتافتند و عنبر مقهور ...
وکلا نزد وکلای لشکر ظفر اثر فرستاده شروع در عجز و زاری نمود که بعد ازین سر رشتهٔ بندگی و دولت
خواهی از دست نمیدهم و سر از خط فرمان بیرون نمی نهم اتفاقا دران چند روز عسرت غله از گرانی قلعه راه
یافته بود و نیز خبر رسید که جمعی از مقهوران که قلعهٔ احمدنگر را محاصره داشتند از ... نهضت لشکر
ظفر قرین ترک محاصره نموده از دور قلعه برخاستند بنابران فوجی بکومک خنجر خان فرستاده مبلغی برسم
مدد خرج ارسال داشتند و خاطر از همه جهت پرداخته دولتخواهان مظفر و منصور مراجعت نمودند و بعد از

عجز و زاری بسیار مقرر گشت که سوای ملکی که از قدیم بود بتصرف بندهای درگاه بود موافق چهارده کرور دام از
محالی که متصل بسرحد پادشاهیست و اکثر آن نیز ویران و پنجاه لک روپیه برسم پیشکش بخزانه عامره رساند و بالجمله
افضلخان رخصت انعطاف ارزانی داشته جیغه لعلی که شاه عباس فرستاده بود و تعریف آن در جای خود
نگاشته کلک سوانح طراز گشته مصحوب مشار الیه جهت شاهزاده والاقدر ارسال داشتند و قبل ازین مرتضی
خان مرحمت شد آقا بیک و محب علی بیک وغیره فرستادهای دارای ایران با انعام سی هزار روپیه نقد سرافراز
گردیدند و همچنین بدیگران نیز در خور شایستگی انعامها فرمودند و یادبودی جهت شاه مصحوب ایشان
فرستادند و مقارن این حال قاسم بیک فرستاده دارای ایران بدولت زمین بوس دریافت و مکتوبی مشتمل
بر مراتب محبت و یکجهتی با سوغاتی که فرستاده بود از نظر درآورد و نظر بیل لاخته سیکی شاهزاده بلند اقبال
شاه جهان عرضه داشت را آورده که زراندود التماس اسبان خشتی نموده بود نیز بر لجه گذرانید شرف
اصطبل حکم شد که هزار اسب از طویله سرکار در پانزده روز سامان داده روانه سازد و اسب رومی
نامه گر شاه والاجاه از غنایم فتح روم فرستاده بود بشاهزاده عنایت نمود مصحوب او ارسال داشتند درین
وقت بعرض رسید که کلیان نام آهنگری بزنی هم از صنف خود عاشق زار است و پیوسته سر در پی او دارد
و اظهار شیفتگی مینماید و آن ضعیفه با وجودی که بیوه است اصلا با آشنائی او تن در نمیدهد و محبت آن
دلداده در باطنش سرایت نمیکند بهم رو بالحضور طلب داشته باز پرس فرمودند و هر چند آن عورت را بپیوند
او ترغیب و تکلیف نمودند اختیار نکرد آهنگر از غایت تعلق بیتابانه گفت که اگر یقین دانم که او را بمن عنایت میفرمایند
خود را از فراز شاه برج بزیر می اندازم آنحضرت از روی مطایبه فرمودند که شاه برج موقوف اگر خود را از بام این
خانه بزیر می اندازی من او را حکمی بتو عنایت میکنم هنوز سخن تمام نشده بود که بی تحاشا دویده خود را بزیر
انداخت و بمجرد افتادن چند قطره خون از چشمانش بیرون افتاد و جان داد بلائی که از چشم کشیده بود بچشم
خود دید سوانح گذشته آسمانی باران رفته که حضرت شاهنشاهی در جشن و شهر و در کشمیر از کم تنگی نفس
و کوتاهی دم در خود احساس نمودند مجملا از کثرت بارندگی و رطوبت هوا در مجرای نفس حجاب چسبندگی

بهمرسید

بهمرسید و گرفتگی ظاهر میشد رفته رفته باشتداد و امتداد انجامید از اطبائی که در ملازمت حاضر بودند
حکیم روح منصوری علاج گشت و یکچندی مداواهای گرم ملایم تدبیرات بکار برد بظاهر اندک خفتی شد چون از گرمی
برآمدند باز شورت ظاهر ساخت دیگر مرتبه روزی چند شیر بز و باز شیر شتر پرداخت و از هیچکدام فایده معتدبه
حاصل نشد مقارن این حال حکیم رکنا بخدمت پیوست و از روی جرات و اظهار و قدرت مرتکب علاج گردیده
ادویه گرم و خشک نهاد و از تدبیرات او نیز فایده مترتب نشد بلکه بسبب فزونی حرارت و خشکی مزاج دماغ
و ضعف استیلا یافت و مرض اشتداد پذیرفت چون در شبانه پیاله سعد حمی میشد و احیانا روز هم بخلاف معتاد
ارتکاب مینمودند رفته رفته بافراط کشید و در آغاز تابستان و گرم شدن هوا حرارت آن محسوس گشت بنابرین
در مقام کم کردن پیاله و تدبیراتی که مناسب وقت ملایم حال باشد شدند و شراب را بتدریج کم فرمودند و از غذا
ناموافق احتراز کردند در بیست و پنجم شهر شوال هزار و سی هجری جشن وزن شمسی بمبارکی و فرخی آراستگی
یافت چون در آغاز این سال مسعود اثر صحت و بهبود بر وجنات احوال پدید بود نور محل التماس نمود که
او متصدی سامان این جشن عالی باشند بی تکلف مجلسی ترتیب یافت در غایت تکلف و جمعی از بندهای درگاه
خدمت خواجهان مزاج دان که درین ضعف از روی اخلاص و جانفشانی پیوسته حاضر بوده پروانه صفت برگرد
آنحضرت میگشتند بنوازشات از خلعت و کمر شمشیر مرصع و خنجر مرصع و اسب و فیل و خوانهای زر سرافرازی
یافتند و بعد از فراغ وزن مبارک خوانهای جواهر و زر بطریق نثار در دامن اهل نشاط و ارباب استحقاق ریخته شد
و جوتک رای منجم که تو نیز بخش صحت شناسی بود بهر دو روپیه وزن نمودند و مبلغ پانصد مهر
بان صیغه انعام شد و در آخر مجلس پیشکشهائی که جهت حضرت ترتیب داده بود بنظر اشرف درآورد و از جواهر
و مرصع آلات و اقمشه و اشیاء و نفایس آنچه پسند افتاد برگزیدند بالجمله موازی دو لک روپیه صرف این جشن عالی
و انعاماتی که بیگم کرده بود بقلم آمد سوای آنچه برسم پیشکش گذرانید در شوال بیست لک روپیه خزانه مصحوب الهداد
خان بجهت ضروریات لشکر دکن نزد شاه والاقدر شاه جهان مرسول گشت چون بعرض رسید که عبدالله خان
بی رخصت شاهزاده از صوبه دکن بمحال جاگیر خود شتافته بدیوانیان عظام حکم شد که جاگیر او را تغیر نمایند

رای بهزاد و لی مقرر گشت که باز او در خدمت شاهزاده برساند درین ولا حکیم مسیح الزمان التماس سفر حجاز و زیارت خانه مبارک
نمود مبلغ بیست هزار روپیه بصیغه مدد خرج عنایت فرمودند و چون هوای اکره از ممر شدت حرارت و افراط گرما
بمزاج صحت امتزاج سازگار نبود روز شنبه آبان ماه الهی سال شانزدهم از جلوس سعادت مانوس نهضت موکب کیهان
شکوه بعزم سیر و شکار کلانور و جاوید بهار کشمیر اتفاق افتاد و مظفرخان بخشی حراست دار الخلافه اکبرآباد مقرر
گشت شاهزاده پرویز که خبر ضعف آنحضرت را شنیده از تیول خود آمده بود در حوالی متهرا رخصت انعطاف ارزانی
فرمودند درین ولا بعرض رسید جادون رای کاسنه که هم اول لشکر دکن بود از مقهوران وخیم العاقبت جدائی گزیده
توفیق سعادت زمین بوس شاهزاده گیتی ستان شاه جهان دریافت درین تاریخ بعرض رسید که راجه بهاو سنگ
کچهواهه در صوبه دکن مسافر ملک عدم گشت بانکه جگت سنگ برادر کلان و مهاسنگ برادر زاده او هر دو بافراط
شراب نقد حیات در باخته بودند عبرت از آن نگرفته جان شیرین بآب تلخ فروخت جوان در خبر و سنجیده و نیک
ذات بود خواجه ابو الحسن از دکن آمده باستلام عتبه خلافت جبین سعادت افروخته با افزایش اقبال نامدار بمنصب
دو هزاری ذات و ششصد سوار سرافرازی یافت چهاردهم بهمن ماه الهی موضع بهلون از مضافات سیالکوت محل
ورود اردوی کیهان پوی گردید چون هوای سیر و تماشای کوهستان کانگره همواره منظور خاطر قدسی مظاهر
بود اردوی کلان را درین مقام گذاشته جمعی از بندهای مخصوص و اهل خدمت متوجه تماشای قلعه مذکور شدند
چون اعتماد الدوله بیماری صعب داشته در اردو گذاشته صادق خان میر بخشی را جهت محافظت احوال مشار الیه
و محارست اردو مقرر داشتند و روز دیگر خبر رسید که وقت اعتماد الدوله تنگ شده و علامت یاس از چهره احوالش
ظاهر است بنا بر اضطراب نور جهان بیگم و گرانی خاطر حضرت شاهنشاهی نیز عطف عنان فرمودند آخرهای روز
بر بالین او تشریف بردند وقت سکرات بود گاه از هوش میرفت و گاه بهوش می آمد نور جهان بیگم بجانب حضرت
اشارت فرمودند که می شناسید در چنان وقتی این بیت انوری بر زبان راند بیت آنکه نابینای مادرزاد اگر حاضر
شود • در جبین عالم آرایش ببیند مهتری • بعد از دو سه ساعت برحمت جاوید پیوست خاقان حق شناس آمرزش
آن کهنه خدمت را از درگاه الهی مسالت نموده بچهل و یک تن از فرزندان و متعلقان او خلعت مرحمت فرمودند روز

بیراهن

دیگر همان عزیمت متوجه تماشای قلعه کانگره شدند و بچهار منزل ساحل دریای بان گنگا مورد اردوی معلی گشت
درین منزل پیشکش راجه چنبا بنظر اقدس گذشت ملک او بیست و پنج کروه از کانگره دورتر است و درین کوهستان
از و عمده تر زمیندار نیست عقبهای دشوار دارد و تا حال اطاعت هیچ پادشاهی نکرده برادر خود را با پیشکش
او را آورده بود بنوازشات شاهانه سرافرازی یافت بیست و چهارم ماه مذکور بر فراز قلعه برآمده حکم فرمودند
که قاضی و میر عدل و دیگر علمای اسلام در رکاب بوده آنچه شعار اسلام و شرایط دین متین محمدی است علیه الصلوة
و السلام در قلعه مذکور بعمل آوردند بتوفیق ایزد جل سبحانه بانگ نماز و خواندن خطبه و کشتن گاو وغیره که از
ابتدای این قلعه تا حال بوقوع نیامده بود همه در حضور اشرف بظهور آمد و بجلادت شکر این موهبت عظمی
کبری که هیچ پادشاهی توفیق بران نیافته بود بتقدیم رسید و حکم شد که مسجد عالی در درون قلعه اساس نهند
قلعه کانگره بر فراز کوه مرتفع واقعست استحکام و بنایش بمرتبه ایست که تا آذوقه و سایر مصالح قلعه داری برجا
باشد دست استیلا بدامن امنیتش نمیرسد و کمند تدبیر از تسخیر آن کوتاهست اگر بعضی جاها کوبها دارد
که توپ و تفنگ توان رسانید لیکن حصار را آزاری ندارد و می توانستند بجای دیگر نقل مکان نمود و از آسیب آن
محفوظ ماند قلعه مذکور بیست و سه برج و هفت دروازه دارد و دور آن یک کروه و پانزده طناب طول یک کروه
و ده طناب و عرض از بیست و دو طناب زیاد و از پانزده کم نیست و ارتفاع یکصد و چارده ذرع و دو حوض
کلان در درون قلعه واقعست بعد از فراغ قلعه سیر قلعه بتماشای بتخانه درگا که بهوان مشهورست توجه فرمودند
عالمی سرگشته بادیه ضلالت گشته قطع نظر از کفار شقاوت آثار که بت پرستی آئین ایشانست گروه گروه از عوام
اهل اسلام مسافت بعید طی نموده نذورات می آورند و پرستش این سنگ سیاه تر از دل ایشانست مینمایند در نزدیک
بتخانه مذکور در دامنه کوهی ظاهرا کان گوگرد است و از اثر حرارت و تابش آن پیوسته آتشی شعله میکند و ارباب
ضلالت آنرا جوالامکهی نام نهاده یکی از خوارق بت قرار داده اند و عوام الناس را بدان فریفته دارند و هنود میگویند
که چون زن مهادیو را عمر بسر آمد مهادیو از غایت محبت و تعلق که باو داشت لاشه او را بردوش گرفته سر در جهان
نهاده و مدتها با خود میگردانید چون یکچندی برین گذشت ترکیب او متلاشی شده از یکدیگر فرو ریخت عضوی

در جای افتاد در خور شرافت کرامت هر عضو آن موضع را عزت و حرمت داشتند چون سینه که نسبت بسایر اعضا
شریف تر است دران محل افتاد اینجا را نسبت بجاهای دیگر گرامی تر داشتند و دکان گرامی و ضلالت مروج شده
درین تاریخ جاگیر و حشم و سایر اسباب ریاست و امارت اعتماد الدوله را بنور جهان بیگم ارزانی فرمودند و
خواجه ابوالحسن بعالی منصب دیوانی کل سربلندی یافت و در خلال این حال از عرایض منهیان صوبه دکن به
مسامع جلال رسید که سلطان خرم در بیستم بهمن ماه الهی بعارضه درد قولنج ودیعت حیات سپرد و پیش ازین
قراولان تعین شده بودند که در مقام کرجهاک شکار قمرغه ترتیب نمایند چون بعرض رسید که جرگه بهم پیوسته
بنشاط شکار پرداخته یکصد و بیست راس از نخجیر کوهی و نیلگاو خورد و کلان شکار فرمودند **وقایع**
سال هفدهم از جلوس جهانگیری شب دوشنبه هشتم جمادی الاول سنه هزار و سی و یک هجری هور مسعود
جهان افروز به بیت الشرف حمل سعادت تحویل ارزانی داشت هشتاد در بزنبیل ایلچی عباسی شد
در خلال این حال باستماع افتاد که دارای ایران بعزم تسخیر قلعه قندهار رایت عزیمت برافراشته هر چند
این حرف نظر بر نسبتهای سابق و لاحق بغایت مستبعد مینمود لیکن از آنجا که حزم و احتیاط از شرایط اساس
جهانداری و لوازم پاس سلطنت است زین العابدین بخشی احدیان بفرمان سعادت عنوان نزد شاهزاده گیتی
ستان شاه جهان دستوری یافت که با عساکر فیروزی مآثر و فیلان کوه شکوه و توپخانه عظیم برجناح استعجال
متوجه ملازمت گردند درین تاریخ مهابت خان از کابل آمده باستلام عتبه خلافت ناصیه سعادت برافروخت حکیم
مومنا بوسیله مهابت خان دولت ملازمت دریافت از روی قدرت و دلیری متصدی علاج ضعف آنحضرت گشت
و در همان چند روز مهابت خان را رخصت صوبه کابل فرمودند اعتبار خان خواجه سرا بمنصب چهار هزاری ذات و چهار
هزار سوار سرافرازی یافت و چون بسیار پیر و مسن شده و از صغر سن بپرستاری آنحضرت اختصاص داشت
صاحب صوبگی اکبرآباد و حراست قلعه و خزاین بعهده آن دیرین خدمت مقرر گشت مقارن این حال عرضداشت خان
جهان از ملتان رسید که شاه عباس با عساکر عراق و خراسان و الکا و اویماقات قلعه گیری آورده بمحاصره قلعه قندهار
پرداخت و خواجه عبدالعزیز نقشبندی با سیصد جوان در قلعه متحصن گشته تا بعد ازین چه روی دهد زین

العابدین که بطلب شاهزاده عالمیان شتافته بود درینولا آمده ملازمت نمود و معروض داشت که موکب اقبال شاهزاده والا
شکوه از برهانپور بماندو پیوسته چون موسم برشکال نزدیک رسیده ایام برشکال را در قلعه ماندو گذرانیده متوجه
درگاه خواهد شد میرزا رستم صفوی را حکم شد که پیشتر بلاهور شتافته استعداد لشکر قندهار نماید و یک لک
روپیه بمیرزا مساعدت عنایت فرمودند سابق حکم فرمان شده بود که چون لشکر ظفر اثر دکن بمبارکی و فیروزی
عنان معاودت معطوف داشته مؤلف اقبالنامه که بخشی آن لشکر بود روانه رکاب ظفر انتساب گردید و درین تاریخ
باستلام عتبه خلافت جبین افروز گردید از غرایب آنکه در حرمسرای دولت یک مرواریدی که بلند ده شانزده هزار
روپیه قیمت داشت گم شد جوتک رای منجم معروض داشت که درین دو سه روز پیدا میشود و صادق رمال عرض
کرد که درهمین دو روز از جایی بهم میرسد که بصفا و نزاهت متصف باشد مثل عبادتخانه و نماز و تسبیح باشد
و عورت رمالی بعرض رسانید که درین دو سه روز بهم میرسد و عورتی سفید پوستی از روی شگفتگی و انبساط
بدست مبارک خواهد داد قضا را روز سیوم یکی از کنیزان ترک در عبادتخانه یافته بخوشحالی تمام تبسم کنان
آورده بدست مبارک داد و بحکم هر سه بکرسی نشست درینولا شاهزاده بلند اقبال پرگنه دهولپور را که جاگیر
خود التماس نموده دریای افغان بحکومت و حراست آنجا تعین فرموده و پیش از رسیدن عرضداشت شاهزاده
بالتماس نورمحل جاگیر شهریار تنخواه شده بود و شریف الملک ملازم شهریار قلعه دهولپور در تصرف داشت مقارن
این حال دریا رسید و خواست که قلعه را متصرف گردد از طرفین آتش قتال اشتعال پذیرفت و تیری بر حدقه چشم
شریف الملک رسید و او را کور ساخت و ظهور این سانحه سبب شورش و آشوب خاطر بیگم گشت و زمانه را
خیرمایه فتنه بدست افتاد در بیست و پنجم ماه مذکور اعلام نصرت فرجام بصوب لاهور ارتفاع یافت قندهار
نموده بمنصب دوازده هزاری ذات و هشت هزار سوار سرافرازی بخشیدند و مقرر گشت که میرزا رستم اتالیق
شاهزاده و سپه سالار لشکر باشد و پیشتر بلاهور شتافته در فراهم آوردن سپاه همت مصروف دارد در
مقام هیره پور اعتقاد خان بصاحب صوبگی کشمیر سرافراز گشت و کشور ستان راجه کشتوار را از حبس
برآورده بعنایت ملک کشتوار کامیاب مراد گردانیدند قرار یافت که زعفران و جانور شکاری خالصه شریفه

ضبط شود چون از آب چناب عبور موکب منصور اتفاق افتاد میرزا رستم از لاهور آمده باستلام عتبه خلافت ناصیه
سعادت نورانی ساخت درین تاریخ افضل خان دیوان شاهزاده گیتی ستان شاه جهان عرضداشت ایشان را آورده ملازمت
نمود همگی همت آن خلف دوده دولت مصروف آنکه غبار شورشی که مرتفع گشته بآبیاری مدارا و ملایمت فرونشیند
دیده آزرم و ادب از میان برداشته نشود و اراده فاسد برادر ایشان داعیه طلب آنکار را جانبین اسباب شورش
و فساد سرانجام یابد و دستگاهی جهت ترتیب و پیش آوردن شهریار ترتیب دهند و چون آصف خان را بجانب
داری شاه جهان متهم داشتند و خاطر بیگم را از چنین برادری بحرفهای لغو و مقدمات دور از کار منحرف ساخته
بودند هر گاه ازین عالم سخنی مذکور میشد آصف خان سکوت را حصار عزت خود دانسته زبان بگویائی آشنائی نمی
ساخت و ارباب فساد میدان را خالی یافته در آتش افروزی سعی داشتند و چون خود مرد این کار نبود نزد بیگم را
بمیان آوردند که مهابت خان را که با آصف خان خصومت دارد و با شاهزاده بی اخلاص است از کابل باید طلبید تا
متصدی انتظام اسباب فتنه و آشوب گردد و از غرایب آنکه هر چند فرامین مطاعه و نشانهای بیگم بطلب او صادر
میگشت نظر بر نسبتهای سابق و ظهور این سانحه را بوجه معقول دلنشین خود نمیتوانست ساخت و جرات
بر آمدن نمی نمود و بخدمت مهد علیا عرضداشت کرد که تا آصف خان در دربار باشد آمدن من متصور نیست اگر
در واقع بر هم زدن دولت شاه جهان را با خود مصمم ساخته اند آصف خان را بصوبه بنگاله باید فرستاد و معتمد خان
را که خلیفه بتبعیت شاه جهان است سیاست فرمود تا من جرات بر آمدن نموده متصدی این شغل خطیر گردم
امان الله پسر مهابت خان بمنصب سه هزاری ذات و یکهزار و هفتصد سوار سرافرازی یافت و فرمان شد که او را
بوکالت خویش در کابل گذاشته جریده متوجه درگاه گردد و درینوقت که ورود موکب منصور بدار السلطنت لاهور
اتفاق افتاد عبدالله خان از محل جاگیر خود باستلام عتبه اقبال جبین افروز گشت بمتصدیان دیوان اعلی حکم شد
که محال متعلقه شاه جهان که در سرکار حصار و میان دوآبه و غیره واقعست بجاگیر شهریار تنخواه نمایند و ایشان
عوض آن محال از صوبه دکن و گجرات و مالوه هر جا خواهند متصرف گردند افضل خان هر چند در اصلاح این فساد
سعی نمود نتیجه بران مترتب نگشت و بیگم را بحرف نیاورده او را بی نیل مقصود رخصت معاودت فرمود و شاه

زاده بلند اقبال فرمان شد که صوبه دکن و گجرات و مالوه بآن فرزند عنایت شده ازین محال هر جا خواهند محال آن
قرار داده بضبط آنها خود پردازند و جمعی از بندها را که جهت یورش قندهار طلب فرموده ایم بزودی روانه رکاب والا
نمایند اگرچه این احکام از حضرت شاهنشاهی منسوب میداشتند لیکن باراده و اختیار ایشان نبود همه ساخته
و پرداخته بیگم بود و غرض اصلی آنکه اگر شاه جهان به تغیر جاگیر و جدا ساختن مردم تن در داده این حکم و تعدی
را فرو خورد بسی فتور عظیم در جمعیت و سامان ایشان راه خواهد یافت و اگر مزاج وهاج آن فرزانه بخت
و تاج بشورش در آمده با قبله حقیقی و خدای مجازی طریق گستاخی و سوی ادب پیش گیرد ناگزیر بر حضرت شاهنشاهی
لازم و متحتم خواهد شد که بر آن جانب نهضت فرمایند درین تاریخ خانجهان از ملتان رسیده بسعادت زمین
بوس فرق عزت برافراخته هزار مهر و هزار روپیه بصیغه نذر و هژده اسب عراقی برسم پیشکش معروض داشت
حیدر بیک و ولی بیک فرستادهای شاه بسعادت آستانبوسی سرافراز گشته مراسله محبت طراز بنظر اقدس
در آوردند و هر دو را بورودی خلعت و خرجی داده رخصت انعطاف ارزانی داشتند خانجهان را که جهت مصلحتها
طلب شده بود اسپ و فیل و شمشیر و خنجر مرصع عنایت نموده بطریق منقلا تعین فرمودند و حکم شد که تا رسیدن
شهریار در ملتان توقف گزیده منتظر فرمان باشد و آصف خان را بدار الخلافه اکبر آباد فرستادند که تمام خزاین
و مهر و روپیه را که از آغاز حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه تا حال فراهم آمده بدرگاه آرد ازین فرستادن مطلب
اصلی جدا ساختن او بود چنانچه مهابت خان التماس نموده و پیش ازین در جای خود اشارتی بدان رفته و پیش
وکیل شاهزاده پرویز دستوری یافت که بسرعت تمام شتافته ایشان را با لشکر صوبه بهار متوجه ملازمت سازد
و فرمان مرحمت عنوان بخط خاص قلمی نمود و تاکید بسیار در آمدن مرقوم شده و درین ایام که مزاج صحت امتزاج
قدری از مرکز اعتدال انحراف داشت آمدن مردم شاه بتسخیر قلعه قندهار موجب توحش و تورع خاطر قدسی
مظاهر شده بود و پیوسته حرفهای نا ملایم از طرف شاه جهان شورش افزای طبع اشرف میگشت و صورت این
سانحه بران حضرت بسیار گران بود لاجرم موسوی خان را که از بندهای مزاج فهم سخن شناس بود نزد آن
کوکب مراد فرستاده نصایح هوش افزا بتقریر او حواله فرمودند و حکم شد که بر ارادهای باطنی و مقاصد نهانی

وقوف حاصل نموده بخدمت شتابد تا بهرچه مقتضای وقت باشد بعمل آید درین تاریخ مهابت خان از کابل رسیده
بسعادت زمین بوس سرافرازی یافته در خلوت بعرض رسانید که تا معتمد خان در میان کار است برهم زدن هنگامه
شاه جهان از محالات می نماید اگر حضرت بقتل او راضی نباشند بهمه حال مرضی میرود انکار اساس نمانی او را آواره
عدم کرده از مقارن این حال عرضه داشت اعتبار خان از آگره رسید که شاه جهان با لشکر بسیار از ماندو متوجه این
صوب شده تا پیش نهاد خاطر چه باشد بنا برین رای صواب نما چنین اقتضا نموده که در لباس سیر و شکار تا کنار آب
سلطان پور نهضت اتفاق افتد و بعد از آن هرچه از پرده غیب چهره گشا گردد در خور آن بعمل آید و باین عزیمت
رایات اقبال بصوب اکبرآباد ارتفاع یافته در خلال این حال پیوسته عرایض اعتبار خان و دیگر بندها از دار الخلافه
آگره رسید که موکب منصور شاهزاده گیتی ستان شاه جهان بر جناح استعجال متوجه این حدود است خان خانان و
داراب خان پسر او را با دیگر امرا که تعینات صوبه دکن بودند همراه آورده اند و ازین جهت برآوردن حرا(؟)ندرونا
ساختن آصف خان صلاح دولت ندانسته بنا بر احتیاط باستحکام برج و باره و لوازم آن پرداختیم و بر طبق این
عرضه داشت آصف خان نیز رسید و آمدن شاه جهان بتحقیق و بیقین پیوست لاجرم نهضت موکب اقبال بصوب
دار الخلافه آگره از اعاظم مصالح دولت دانسته از آب سلطان پور عبور فرمودند الجمله از فتنه سازی نور جهان
بیگم کار باین حد رسید و ندامت نسبت بشهریار جهانی شوریده گشت که دستور العمل اخلاص
و رضامندی بود بزور و عنف بر سر شر و لجاج آوردند و چنین پادشاهی را که در کبر سن با کمال ضعف و بیمار
در هوای که بمزاج اشرف نهایت ناسازگاری و ناموافقت داشت بجنگ فرزند ترغیب و تحریص نمودند غافل از آنکه
هر جلب که چشم زخم رسد زیان زدگی این دولت و بخرداست نتیجه بران مترتب نخواهد شد بندهایی اکه
سالها تربیت فرموده بوالا پایه امارت رسانیده اند و امروز بایستی در موکب شاهزاده والا قدر بر سر فرزندها
کرنا موس سلطنت اساس کوی مسارعت از یکدیگر ربایند در جنگ خانگی ضایع ساختند درینوقت چندی از
ارباب فساد که محرک سلسله عناد بودند بعرض رسانیدند که محمد خان خواجه سرا و خلیل بیک ذو القدر و ذوالفقار خان
میرتوزک بخدمت شاهزاده ابواب مراسلات مفتوح دارند چون وقت مقتضی مدارا و اغماض نبود هر سه را محبوس

فرمودند و بنا بر عداوتی که میرزا رستم با خلیل بیک داشت بر بی اخلاصی و سوگند خورده و نور الدین قلی نیز بر طبق
آن دروغ گواهی داد و همچنین ابو سعید از جانب محمد خان خواجه سرا اختلاف کرد سفاهت چند که بوی خون از
آنها آید معروض داشت و در آشوب طبیعت و شورش مزاج حکم بقتل این هر دو بیچاره شد و مهابت خان که قاتل
این همه بندهای مظلوم بود بی تامل و توقف بتیغ بیدریغ از هم گذرانید و ذوالفقار خان را تیغ زبان میان در آمد
و از کشتن جان برد مقارن این حال عرضه داشت اعتبار خان از دار الخلافه اکبرآباد رسید که شاه جهان با عساکر
بیکران بنواحی اکبرآباد آمده در فتح پور توقف گزیدند و موسوی خان در فتح پور دولت ملازمت دریافته بتبلیغ
احکام پادشاهی نمود مقرر شد که قاضی عبد العزیز برفاقت مشار الیه متوجه درگاه گشته مطالب ایشان را بعرض
همایون رسانند چون افضل خان در درگاه کاری نساخت و هرچند باصلاح این فساد کوشش نمود نتیجه بران
مترتب نشد ناگزیر مایوس باز گشت و بیکر منازعت و مخاصمت را صریح ساخته محال جاگیر شاه جهان را بکاره
دسیره تغیر داده بشهریار بتنخواه فرمود و چون حرفهای ناملایم در مقدمات نسبت ازلی التعانی حضرت شاهنشاهی
و بد اندیشی بیگم بشاه جوان بخت رسید متیقن گشت که هرچند مدارا و برد باری بکار رود حمل بر عجز و زبونی
کرده بر تعدی و تحکم خواهند افزود و جمعی که با سرداری ها فراهم آمده اند آیه یاس از صحیفه احوال خوانده راه سو
خواهند سپرد و کار بدشواری خواهد کشید لاجرم بخاطر صلاح اندیش چنین نقش بست که پیش از رسیدن
شاهزاده پرویز و فراهم آمدن لشکر از اطراف و اقطار ممالک بخدمت پرویز رکوابه باید شتافت چنانکه این حجاب از
میان برگرفته آید و کار بجای نرسد که طرفین را ملامت آید حاصل شود الجمله در کنار آب بود با موسوی خان با قاضی
عبد العزیز رسید و از برکت مزاج اشرف تحریک و فساد نور محل شورش و آشوب گرائیده بود قاضی را راه سخن نداده
حواله مهابت خان فرمودند که مقید دارد و چون موکب اقبال از سرهند پیشتر شتافت امرا و سایر بندها از محال اکثر
خود آمده سعادت زمین بوس دریافتند از جمله لاله بیرسنگدیو بوندیله فوج آراسته عرض داد و آصف خان در کرنال
بخدمت پیوست و نوازش خان پسر سعید خان از گجرات آمده باستلام عتبه خلافت ناصیه افروز گردید و تا رسیدن
بدار الملک دهلی جمعیت بیکران در ظل رایات جلال فراهم آمد و سید بهوه بخاری و صدر خان و راجه گجسنکه از درد دهلی

ملازمت نمودند باقر خان فوج آراسته نظر آورده و راجه گردهر داس پسر راجه بیر در باری بسعادت زمین بوس فروغ عزت
بر افراخت درین یورش مدار تدبیر افواج بصواب دید مهابت خان مفوض بود و سرداری فوج هراول بعبد الله خان
مقرر داشته حکم فرمودند که یک کروه پیشتر از اردو فرود می آمده باشد و خدمت پاسبانی لجار و ضبط راهها
نیز بعهده او شد وقایع سال هژدهم از جلوس همایون شب شنبه بیستم جمادی الاول هزار و سی و دو هجری
فروغ بخش جهان به بیت الشرف حمل پرتو سعادت افکند و سال هژدهم عبارکی آغاز شد و راجه جی سنگ نبیره
راجه مانسنگ از وطن خود آمده باستلام سده سنیه ناصیه سعادت افروخت درینوقت خبر رسید که شاهزاده
والا شکوه از سعادت جبلی و حق شناسی نتوانست بخود قرار داد که با این لشکر و جمعیت مقابل شتابد مبادا
کار بجای رسد که تدارک پذیر نباشد ناگزیر از راه راست عنان تافته با خانخانان و بسیاری از بندها برگشته کوتله
که از راه متعارف بیست کروه بجانب دست چپ بود شتافتند و چون عبد الله خان قرار داده بود که هرگاه افواج
باهم نزدیک رسد و قابو بدست افتد خود را بخدمت میرساند راجه بکرماجیت و داراب خان پسر خانخانان و
بسیاری از بندها را در برابر لشکر منصور گذاشتند و مطمح نظر و دید آنکه اگر بتحریک بیگم فوجی بمبارزت
و مقاتلت نامزد فرمایند نام برده ها روی آنها را تواننده نگاه داشت تا گرد و غبار این فساد کدورت زنگار ما همجنان از
فتنه کاری برانگیخته بسیاری مدارا از و نشیند و صفهای با آیین پسندیده قرار گرفت بیگم بتحریک مهابت خان
و لشکر خان و فدائی خان و نوازش خان وغیره را با موازی بیست و پنجهزار سوار موجود بمقابل فرستاد و
راجه بکرماجیت و داراب خان نیز افواج ترتیب داده در برابر آمدند عبد الله خان که در انتظار فرصت بود قابو
یافته جلو ریز بلشکر شاهزاده پیوست درین هرج و مرج زبردست خان و شیر حمله و شیر بچه پسر او و محمد
حسین برادر خواجه جهان و پسر اسد خان معموری از فوج عبد الله خان جان نثار شدند و راجه بکرماجیت که
از اراده عبد الله خان آگاهی داشت نزد داراب خان شتافت که بوی آمدن او رساند قضا را درینوقت تیر
تفنگ از شصت غیب بمقتل راجه بکرماجیت رسید و از افتادن او سر رشته افواج از انتظام افتاد با آنکه
مثل عبد الله خان سرداری فوج هراول را ویران ساخته بخدمت شاهزاده شتافته بود داراب خان و دیگر

سران لشکر پای ثبات استوار داشتند و از آنطرف آمدن عبد الله خان افواج را از نسق انداخت در بجاب ان
کشته شدن راجه بکرماجیت دست و دل لشکر از کار مانده آخرهای روز افواج طرفین هر یک بجای مقام خود رفته
قرار گرفتند بالجمله موکب حضرت شاهنشاهی از حوالی اکبرآباد عبور نموده بصوب اجمیر نهضت فرموده رتنا
جهان بجانب ماندو رایت دولت برافراشتند در کنار گوالیار پور اعتبار خان خواجه سرا باستلام عتبه سلطنت
جبین سعادت نورانی ساخت چون در محارست قلعه آگره شرایط احتیاط و لوازم بندگی قلعه بشقدیر رسانده
بود بمواطف و نوازش خسروانه کامیاب مراد گردید و منصب ششهزاری ذات و پنجهزار سوار عنایت نمود
خلعت با کمر شمشیر مرصع و اسب و فیل خاصه مرحمت فرموده رخصت انعطاف ارزانی داشتند و هم اردوی همایون
آگهی حوالی بر کنه هندون معسکر اقبال گشت چون شاهزاده پرویز بنواحی اردوی کیهان پوی رسیده بود حکم
شد که امرای عظام باستقبال اشتابند یازدهم ماه بعد از دو پهر روز در ساعتی که مختار انجم شناسان رسید
بود سعادت زمین بوس جبین اخلاص نورانی ساخت بشوق و شفقت تمام در آغوش عاطفت گرفته نوازش
و مهربانی بیش از پیش ظاهر ساختند صادق خان بخشی حکومت و حراست صوبه پنجاب سرافرازی یافت در خلال
این حال بمسامع جلال رسید که میرزا بدیع الزمان پسر میرزا شاهرخ که در سرکار پتن صوبه گجرات جاگیر داشت
برادران خود را وشبی بخبر بر سر او و ریخته بقتل رسانیدند و مقارن این حال برادران ایشان با مادر حقیقی او بدرگاه
والا آمدند لیکن مادر ایشان چنانچه باید مدعی خون فرزند نشد و بثبوت شرعی نیارست رسانید اگرچه فتنه جوئی
در نشه خونی او به مرتبه بود که کشته شدن او افسوس نداشت لیکن ازین بیدولتان نسبت ببرادر کلان که بمنزله
پدر است چنین بیباکی بظهور رسیده بود حکم شد که بالفعل در زندان محبوس دارند تا بعد ازین آنچه سزاوار ایشان
بعمل آید و چون بعرض رسید که شاهزاده بلند اقبال شاه جهان از راه گهاتی چانده عبور فرموده بماندو شتافتند
بتاریخ بیست و پنجم ماه مذکور شاهزاده پرویز را با عساکر گیهان شکوه که در ظل رایات جهانگشا فراهم آمده بود بتعاقب
ایشان رخصت فرموده عنان اختیار شاهزاده کامکار و مدار انتظام عساکر اقبال بصوابدید مهابت خان حواله شد
اسامی امرای که در خدمت شاهزاده دستوری یافتند برین تفصیل خان عالم راجه بیرسنگدیو بوندیله راجه جی سنگ

راجه سورسنگ فاضل خان شیرخان راجه کرده هر خواجه میر عزیز الله اسد خان و سید هزبر خان اکبر خان
راجه بخشنک سربلند رای لشکر خان و منصور خان وغیره همه سوای چهار هزار سوار موجود و توپخانه عا...
با بیست لک روپیه خزانه همراه دادند و فاضل خان بخدمت بخشی گری فوج و واقعه نویسی لشکر ظفر اثر مقرر گشت
غره خورداد شاهزاده داور بخش پسر خسرو را بصاحب صوبگی ملک گجرات سرافراز ساخته منصب هشت
هزاری ذات و سه هزار سوار و دو لک روپیه نقد برای خرج عنایت نمودند خان اعظم را بمنصب اتالیقی اختصاص
بخشیده یک لک روپیه بصیغه مساعدت مرحمت فرمودند آصف خان بصاحب صوبگی ولایت بنگاله و اوده دستوری
یافت نهم خورداد سنه هزده ورود موکب مسعود بدار البرکه اجمیر اتفاق افتاد در خلال این حال از کره خبر
رسید که مرید الزمانی بخلوت سرای جاودانی انتقال فرمودند امید که حق سبحانه تعالی غریق بحر رحمت خویش
گرداناد و جگت سنگ پسر راناکرن از موطن خود آمده دولت زمین بوس دریافت ابرهیم خان فتح جنگ حاکم
بنگاله سی و چهار زنجیر فیل برسم پیشکش ارسال داشته بود بنظر همایون در آمد درینوقت عرضداشت متصدیان
صوبه گجرات مشتمل بر جنگی که میان عبدالله خان و ناهر خان و صفی پسر امانت خان و دیگر بندها شده بمسامع
جلال رسید و شرح این داستان برسم اجمال آنکه ولایت گجرات بتیول شاهجهان مقرر بود راجه بکرماجیت بصاحب
صوبگی آن ملک اختصاص داشت در هنگامی که موکب کیهان شکوه از ماندو نهضت فرموده راجه بکرماجیت خود
بخدمت آمده در حوالی دهلی معاودت معطوف داشته متوجه ماندو شدند گجرات را بتیول عبدالله خان لطف
نموده کنهر داس را با صفی دیوان آنصوبه و خزانه و تخت مرصعی که پنج لک روپیه صرف آن شده و پردله شمشیر
که بدو لک روپیه بر آمده و اسپهای انجهه پیشکش و الوبرکوار (?) ترتیب داده بود نزد خود طلب نمودند و عبدالله
خان وفادار نام خواجه سرای خود را بحکومت آن ملک فرستاده و او با معدودی بی‌سر و پا به احمدآباد در آمده
شهر را متصرف گشت و صفی دولتخواهی درگاه را بخاطر خود مصمم ساخته در نگاهداشتن سپاهی و فراهم آوردن
جمعیت همت گماشت و روزی چند پیشتر از کنهر داس از شهر بر آمده در کنار تال کاکریه منزل گزید و از آنجا
بمحمود آباد شتافت و بظاهر چنان مینمود که بخدمت شاه جهان میرود و در باطن با ناهر خان دستیار دلیر

خان و بابو خان افغان و دیگر بندها که در محال جاگیر خود توقف داشتند بمراسلات ترغیب مقدمات دولتخواهی
نموده در انتظار فرصت نشست صالح فوجدار سرکار پیلاد از نخوای کار دریافت که صفی را اندیشه کار
دیگر پیش نهاد خاطر است بلکه کنهر داس هم اینمعنی را تقریر نموده بود لیکن چون صفی جمعیت بسیار فراهم
آورده شرایط حزم و احتیاط مرعی و مسلوک میداشت نتوانست با او دست زد صالح که سپاهی کارآگاه بود
از توهم آنکه مبادا صفی نزاع در اندازد و محابا ننموده دست یغما بخزانه شاهی دراز سازد و درینی بکار برده با
خزانه پیشتر شتافت و قریب ده لک روپیه در ماندو بخدمت شاه والاقدر رسانید و کنهر داس نیز پردله مرصع
را گرفته از و روانه شد اما تخت مرصع را بعجلت گرانی نتوانست همراه برد صفی که عرصه را خالی یافت بالجمعی که اتفاق
داشت بمراسلات فرستاده قرار داد که هر کدام از محال جاگیر خود با جمعیتی که دارند گرم و گیرا شتافته هنگام
طلوع نیر اعظم از دروازه که بر سمت راه ایشان است شهر در آیند و خود با بابو خان افغان از پرگنه کنج ملغر (?)
کرده وقت سحر بسواد شهر رسیده در باغ شعبان لحظه توقف نمود تا خوب روشن شود و دوست و دشمن
تمیز توان کرد و بعد از چهار گهری از روز صبح صادق چون دروازه شهر را کشاده یافت انتظار رفقا نکشیده
از دروازه سارنگ پور بحصار احمدآباد در آمد و مقارن این حال ناهر خان نیز رسیده از دروازه ایور دیهه (?) داخل
شد خواجه سرای عبدالله خان از ظهور این حال خبر کرد و محله او نگرشته (?) بود سراسیمه بخانه شیخ حیدر نبیره
میان وجیه الدین پناه برد و نام برده او را به استحکام برج و باره پرداخته جمعی را بر سر خانه محمد تقی دیوان و
حسن بیگ بخشی فرستاد ایشان را بدست آورد و نزد شیخ حیدر آمد و ظاهر نمود که خواجه سرای عبدالله خان در
خانه منست فی الفور همراه او را دست و گردن بسته آورد و خاطر از ضبط و نسق شهر مطمئن ساخته بولاسای لشکر
فراهم آوردن جمعیت پرداختند و از نقد و جنس هر چه بدست آمد بعلوفه مردم قدیم و جدید قسمت نمود حتی
تخت مرصع که مثل آن بسا اعصار صورت نه بندد درهم شکسته طلا را بعلوفه نوکران تقسیم نموده جواهر را خود
متصرف گشت و در اندک فرصت جمعیت خوب فراهم آمده چون این خبر بماندو رسید عبدالله خان از خدمت شاه
والاقدر رخصت گرفته بکومک مردم اتفاق نموده با پانصد ششصد سوار بر جناح استعجال شتافت و

و در عرض بیست روز از ماندو به برودا پیوست صفی و ناهر خان از شهر بر آمده در کنار تال کاکریه معسکر آراستند
چون عبدالله خان از کثرت لشکر غنیم وقوف یافت روزی چند در برودا توقف گزید تا کومک برسد بعد از چند
روز کوچ کرده بمحمود آباد لشکر آراست و مردم شهر از کنار تال کاکریه برخاسته در ظاهر موضع سوه ترديل (?) بمزار
قطب عالم فرود آمدند عبدالله خان از محمود آباد بموضع بارنجه آمد و صفی و ناهر خان در دیه نام برده منزل کردند بین
الفریقین سه کروه فاصله ماند روز دیگر از جانبین فوج ترتیب داده متوجه عرصه کارزار شدند قضا را جایی
که عبدالله خان معسکر آراسته بود تهور زار انبوه و کوچهای تنگ داشت و زمین نشیب و بلند بود بنابر آن
سلسله افواج او انتظام شایسته نیافت بخت ناهر خان را که هراول لشکر پادشاهی بود با همت خان که از پیش قراولان
عبدالله خان بود مبارزت اتفاق افتاد و از شصت قضا تفنگی بر مقتل او رسیده او را عدم گزین و فیلی که در
پیش فوج عبدالله خان بود از آواز بان و تفنگ رو گردان شده بکوچه تنگ که از دو طرف تهور زار داشت
در آمده بسیاری را پامال و عدم ساخت و از نیرنگی تقدیر عبدالله خان راه هزیمت سپرده بر گشته به برودا شتافت
و از آنجا به بروچ رفت و سه روز در بروچ گذرانیده روز چهارم به بندر سورت شتافت و دو ماه در بندر مذکور
بسر برده مردم پریشان خود را جمع ساخت و باز فوجی فراهم آورده در برهانپور خود را بخدمت شاه جهان
رسانید چون این خبر بعرض حضرت شاهنشاهی رسید صفی را که چنین خدمت عمده بتقدیم رسانیده بود از
منصب هفصدی سیصد سوار بمنصب سه هزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار و خطاب سیف خانی و علم و
نقاره فرق عزت بر آسمان سوده و ناهر خان بمنصب سه هزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار عز امتیاز یافت اکنون
مجملی از ماجرای موکب کیهان شکوه شاه جهان و لشکری که بحضرت شاهزاده سلطان پرویز تعین شده بود
نگاشته کلک وقایع نگار میگردد چون عساکر نصرت قرین در موکب شاهزاده پرویز از گریوه چاندا عبور نموده
بولایت مالوه در آمد شاه جهان بجمعی که در موکب اقبال سعادت پذیر بود نزد از قلعه ماندو و فرود آمدن پیش از خود
رستم خان را با جمعی بمقابل فرستادند و بهاء الدین برقانداز که در سلک بندهای شاه والاشکوه انتظام داشت
و از مخصوصان رستم خان بود از مهابت خان قول گرفته در کمین فرصت نشسته و وقتی که لشکرها در برابر هم صف

کشیدند

کشیدند آن بد سرشت بارگی فتنه را بر انگیخته خود را بلشکر پادشاهی رسانید و رستم خان از دلاوری که سابق الحال
بود و او را از منصب سه هزاری بوالاپایه منصب پنجهزاری و خطاب رستم خانی ترقی فرموده صاحب صوبه گجرات ساخته
بودند و نهایت اعتماد بر و داشتند درینوقت او را سردار لشکر قرار داده بمقابل شاهزاده پرویز تعین فرموده بودند
حقوق تربیت را بعقوق مبدل ساخته و خاک بی‌حقیقتی بر فرق روزگار خود بیخته گریخته نزد مهابت خان رفت
و از رفتن او تمام فوج برهم شده سر رشته انتظام از هم گسیخت و اعتماد از میان برخاست و بسیاری راه
بی‌حقیقتی سپرده قرار بر فرار دادند و چون حقیقت این بی‌حقیقتان سیاه درون بعرض انور رسید جمعی را
که ماندو بود نزد خود طلبیده از آب نربده عبور فرمودند و کشتیها را بآنطرف کشیده بیرم بیگ بخشی را با
جمعی در کنار آب گذاشته خود با خانخانان بصوب قلعه آسیر و برهانپور شتافتند درینوقت محمد تقی بخشی
نوشته خانخانان را که پنهانی نزد مهابت خان فرستاده بود بخدمت شاه والاقدر آورد و در عنوان آن این بیت
مرقوم بود بیت صد کس بنظر نگاه میدارندم ورنه بپریدمی ز بی‌آرامی او را با دارابخان پسر از خاطر طلبیده
نوشته مذکور را در خلوت بوی نمودند جوابی که مسموع افتد سامان نیارست کرد بغیر از آنکه سر خجالت و ندامت
پیش افکنده چاره ندید بنابر آن او را با فرزندان متصل بدولتخانه نظر بند نگاه داشتند و آنچه او خود فال زده بود
که صد کس بنظر نگاه میدارندم پیش آمد الحاصل چون موکب کیهان شکوه بپای قلعه آسیر پیوست میر حسام الدین
ولد میر جمال الدین حسین از قلعه بر آمده ملازمت نمود و آن حضرت خود بالهراس بر فراز قلعه شتافته سه روز
توقف فرمودند و حراست قلعه بگوپال داس راجپوت که سپاهی کاردان بود تفویض یافت و سامان آذوقه و سایر
مصالح قلعه‌داری بوجه دلخواه فرموده بسیاری از پرستاران حرم سرای اقبال را با اسباب زیادتی که همراه آوردن آن
تعذر تمام داشت در آنجا گذاشته متوجه برهانپور شدند مقارن این حال عبدالله خان از گجرات آمده بخدمت پیوست
مهابت خان با شاهزاده پرویز بکنار آب نربده رسیده هر چند سعی در گذشتن نمودند چون بیرم بیگ کشتیها را
بآنطرف برده گذرها را به توپ و تفنگ استحکام داده بود میسر نشد از آنجا که مهابت خان در مکر و تزویر و بازیگری
و راهبری شیطان را استوبها (?) آموختی پنهانی نوشتها نزد خانخانان فرستاده آن کهن سال فرتوت دنیا

دوست با شیطان صفت به ترتیب مقدمات مردم فریب ازو راه برده و خان خانان بخدمت آن حضرت معروض داشت
که چون در کار بنا سازکاری پرداخته اگر روزی چند بناکامی درساخته طرح صلح بمیان اندازند هر آینه سبب امنیت
عالم و رفاهیت بندهای خدا خواهد بود شاه جهان که همواره بالطاف بی‌نهایت همت مصروف داشتی ترتیب اینمقدمه
را امر عظیم دانسته خان خانان را بخلوت سرای دولت برده بسوگند مصحف مجید خاطر خویش را از جانب او مطمئن
ساختند و او دست بمصحف نهاده بغلاظ و شداد سوگند خورد که هرگز از آن حضرت روی اخلاص برنتابد و در آنچه خیر
طرفین باشد سعی نماید و بعد از اطمینان قلب خان خانان را رخصت فرموده دارابخان را با فرزندان او در رکاب
خود نگاه داشته و قرار یافت که مشار الیه در ینطرف آب توقف گزیده بمراسلات ترتیب مقدمات صلح نماید
و چون خبر صلح و رخصت خان خانان به بندهای پادشاهی رسید در رسوخ عزیمت نقصان پذیرفت و احتیاطی که
در استحکام گذرها میکردند بمصراف اصلی نماند شبی دیگران خواب غفلت جمعی از جوانان کار طلب بارگی همت
بآب در زده مردانه عبور نمودند و در آن داشتار(?) هول این شورش و آشوب ارکان همت بسیاری تزلزل پذیرفت
و بیرم بیگ نتوانست پیش آمده و مقاتله پرداخت و بار خود میجنبید کرن بسیار از آب گذشت و خان خانان
طومار حقیقت و وفا را بآب عصیان شسته سوگند مصحف را مانند شربت آب خورد و از خدا و روز جزا نیندیشیده
پرده آزرم از پیش رو برگرفته راه ادبار سپرد و بمهابت خان پیوست و بیرم بیگ حملات زده و سر افگنده خود را
بملازمت شاه عالمیقدار رسانید و چون حقیقت بی‌حقیقتی خان خانان و عبور لشکر منصور حضرت شاهنشاهی
از آب نربده و آمدن بیرم بیگ بمسامع شاهجهان بخت بیدار رسید توقف در برهانپور صلاح دولت ندانسته با وجود
شدت باران و طغیان آب از دریای تپتی عبور فرمودند و درین هرج مرج اکثری از بندهای شاهی را بیوفائی
سپرده مردود دین و دنیا و مطعون از دل بیرون شدند و شاهزاده پرویز ببرهانپور رسید و منزلی چند از پی
شتافت و چون موکب اقبال شاهجهان و الاشکوه از راه ولایت قطب الملک بصوب اودیسه و بنگاله نهضت فرمود
شاهزاده پرویز عطف عنان نموده در برهانپور توقف گزید و حضرت شاهنشاهی جهت گرمای هندوستان
که بمزاج اشرف ناسازکار بود رایات عزیمت بسیر و شکار کشمیر مرتفع ساختند آصف خان که بصلاح صوبه(?)

بنگاله

بنگاله تعین فرموده بودند چون نورجهان بیگم از ضرر آن برادر بگرای خاطر داشت حکم شد که عنان معاودت معطوف
دارد و چون سلطان پسر را نکرن بوطن خود رخصت شده در طلال این حال عبدالله پسر حکیم نور الدین طهرانی
را در حضور رسیلت فرموده بودند و تفصیل این اجمال آنکه چون دارای ایران بدر رش(?) زر و سامان درستکه(?)
تعزیت کیش مشار الیه از ایران گریخته بصر ... خود را بهندوستان انداخت و بوسیله اعتماد الدوله
در سلک بندهای درگاه منتظم گردید و از مساعدت طالع در اندک مدت بادشاه شناس گشته داخل خدمتکاران
نزدیک شد و منصب پانصدی و جاگیر معمور یافت لیکن از آنجا که حوصله اش تنگ بود با طالع نیک در ستیزه
افتاد و کفران نعمت و ناشناسی پیش نهاد همت ساخته و پیوسته زبان بشکوه خداوند آزرده میداشت و در نوبتی
مکرر بعرض رسید که هر چند عنایت و رعایت در حق او بیشتر میشود آن حق ناشناس در شکایت و آزردگی
می‌افزاید مع ذلک نظر بر خدمتهای که در حق او بظهور می‌آمد آن حضرت قبول نمیفرمودند تا آنکه از مردم بی
غرض که در محافل و مجالس حرفهای بی ادبانه از و شنیده بودند بمسامع جلال رسید و بعد از ثبوت بحضور
اشرف طلب نموده بازپرس فرمودند جواب معقول سامان نیارست کرد حکم به سیاست او شد مصراع
زبان سرخ سر سبز میدهد بر باد · درینولا صادقخان بضبط کوهستان شمالی پنجاب دستوری یافت سید
بهوه بخاری بحکومت دهلی و حراست آن نواحی برق غرب بر افراخت علی محمد پسر علی رای حاکم تبت بر
پدر بدرگاه آمد سعادت جاوید برانداخت بخیر ماه اسفندار باغ سرهند بنزول موکب منصور طراوت
و نضارت پذیرفت در کنار دریای بیاه صادقخان با کومکیان خود از انتظام و استحکام کوهستان شمالی
پرداخته و خاطر جمع نموده سعادت آستان بوس دریافت و چون سلطان داور روزی چند در شعله(?)
جلال آتش فتنه و فساد مشتعل ساخته بود بنوید مرحمت بیکران مشمول ساخته همراه آورد و داستان شغل(?)
نورجهان بیگم رقم عفو بر جرایم او کشیده آورد درینولا از عرایض منصبداران و منهیان صوبه دکن بعرض
همایون رسید که شاهجهان از سر قطب الملک گذشته بجانب اودیسه و بنگاله شتافته و درین یورش
بسیاری از بندها و تربیت کردهای ایشان خاک ادبار بر فرق روزگار خود بیخته هنگام فرصت را بیوفایی

سپردند و مابینها(?) روزی در وقت کوچ میرزا محمد پسر افضل خان دیوان ایشان با والده و عیال خود فرار بر قرار داده
جدائی گزید در طلال این حال افضل خان در بیجاپور بود چون خبر بشاه والاقدر رسید سید جعفر و خان قلی
اوزبک را با جمعی از معتمدان خویش بتعاقب او فرستادند و حکم فرمودند که تا ممکن و مقدور باشد بدلاسا و
مواسا او را زنده بیارند و اگر میسر نشود سر او را بیارند از برده ها بسرعت هر چه تمامتر طی مسافت نموده در
اثنای راه بوی رسیدند و او ازین حادثه آگاهی یافته والده و فرزندان را بجانب جنگل اکیل(?) کرده خود با معدودی چند
پای همت و حمیت افشرده بکمانداری استاد نظام لجوی(?) آورد و جمله در میان برد سید جعفر نزدیک آمده هر چند
بمقدمات بیم و امید دلدهی نمود که شاید بخدمت تواند آورد تن در نداده کار بجنگ کشید تردد نمایان کرده
کشته گردید و سید جعفر زخم تیر برداشت و خان قلی کشته شد و سید جعفر بسپاهیگری افسرده سر او را
بریده بخدمت شاهزاده عالم و عالمیان شاه جهان آورده آفرین کردند القصه موکب اقبال شاهی از سرزمین مچهلی پتن
بصوب اودیسه شتافت و قطب الملک بمتصدیان محال متعلقه و بخاریان(?) سرحد خویش نوشته ها ساخته(?)
بود که غله فروشان و زمینداران را مقرر دارند که غله و سایر حبوبات و ضروریات را بار دیکهان(?) بوی میرسانیده
باشند و پیشکش از نقد و جنس و صنوف و حبوبات و غیره مبلغ(?) مزاد و مبلغ فرستاد و خدمت آنحضرت را سرمایه سعادت
خویش میدانست وقایع سال نوزدهم از جلوس میمنت مانوس روز چهار شنبه بیست و نهم جمادی الاول
هزار و سی و سه هجری بعد از گذشتن یک پهر و دو گهری نیر اعظم بیت الشرف حمل اسعاد تحویل ارزانی
فرمود چون خبر نهضت موکب شاهی بصوب اودیسه و بنگاله محقق گشت بشاهزاده پرویز و مهابت خان
فرمان شد که خاطر از انتظام و استحکام صوبه دکن وا پرداخته متوجه صوبه الهباس و بهار شوند که اگر ضابط
صوبه بنگاله پیش راه نتوان گرفت و مقاومت نیارد نمود آن فرزند با عساکر گیهان شکوه مقابل شتابد و دیر نماید(?)
بر حزم و احتیاط عمدة السلطنت خان جهان را بصوبه دار الخلافت رخصت فرمودند که در آن حدود بود و گوش بر
حکم دارد اگر بخدمتی حاجت افتد و اشارت رسد در بی حکم فرمان کار آگاه گردد در هنگامی که قاضی عبد العزیز
از خدمت ثانی الاثنین برسالت آمده بحکم اشرف مهابت خان او را در قید نگاه داشته و بعد از روزی چند کامرو(?)

ناکام

و ناکام ملازم خود ساخته داد برهانپور برسم وکالت نزد عادلخان فرستاد و دنیاداران دکن از تصمیم قاف اختیار
بزرگی و دولتخواهی نمودند و عنبر حبشی علیشیر نام معتمد خود را نزد مهابت خان فرستاده از عالم نوکران عرضه
داشت نوشته نهایت عجز و فروتنی ظاهر ساخته قرار داد که در دولتکار آمده مهابت خان او ببیند و پسر کلان
خود را در سلک غلامان درگاه منتظم سازد و نوشته قاضی عبد العزیز رسید که عادلخان بطاق خدمت و دولت
خواهی بر میان جان بسته قرار داده که ملا محمد لاری را که وکیل مطلق العنان و نفس ناطقه اوست در محاورات و مراسلات
او را ملا بابا میگویند و می نویسد با پنجهزار سوار بفرستد که پیوسته در خدمت پسر بوده معاون او باشد
داشت چون مکرر فرامین تاکید صادر شد که شاهزاده پرویز با لشکری که همراه دارد عنان معاودت معطوف
داشته بصوب بنگاله شتابد با وجود ایام برشکال و شدت باران والای دکن و ولایت مالوه از برهانپور کوچ فرمود
و مهابت خان شاهزاده را روانه ساخته خود روزی چند تا آمدن ملا محمد لاری در شهر توقف نمود لشکر خان و
جادون رای داود اللمود(?) دیگر بندها را مقرر داشت که بالاگهات رفته در ظفرنگر معسکر سازند جان سپار خان را
بدستور سابق رخصت بکار فرمودند اسدخان معموری را بالچپور باز داشت منوچهر پسر شاه نوازخان
را به جالناپور فرستاد و در صوبه خاندیس تهانیسر(?) فرستاد که صوبه خاندیس را ضبط نماید و همچنین هر جائی را
بیکی از بندهای کاردان سپرده از ضبط و نسق ملک وا پرداخته درینولا عرضه داشت ابرهیم خان فتحجنگ از
بنگاله رسید نوشته بود که موکب اقبال شاه جهان اکنون داخل ملک اودیسه گردید صاحب صوبه اودیسه پور(?)
مجملی از احوال ابرهیم خان و صوبه بنگاله رقم زده کلک وقایع نگار میگردد که چند روز پیش از این احمد بیگ خان
برادرزاده ابرهیم خان بر سر زمینداری که در ده(?) رفته بود از سنوح این حادثه غریب که بی‌سابقه آگاهی اتفاق افتاد
متردد و متحیر گشته گریزدست از آن مهم بازداشته بوضع سلکی(?) که حاکم نشین آن صوبه است آمد و بی‌خود را
همراه گرفته بمقام کتک که از سلکی دوازده کروه بجانب بنگاله است شتافت و چون استعداد مقاومت در خود
نمی‌یافت در کتک نیز نتوانست پای همت افشرده از انجا بردوان نزد صالح برادرزاده جعفر بیگ رفته صورت
حال اظهار ساخته صالح استعداد نموده تصریح(?) بسرن رایات منصور نمی‌نمود درینوقت نوشته عبدالله خان

جهت استمالت صالح رسید و او باین داستان پی برده حصار اکبرنگر برده و آنرا استحکام داده بود و در صلح و صواب
روی خود بربست و ابراهیم خان از شنیدن این خبر صاعقه اثر حیرت زده کار خود گشت با آنکه اکثری از کومکیان
او در سرحد بنگ و دیگر تهانجات متفرق بود نزد اکبرنگر پای همت افشرده باستحکام حصار و فراهم آوردن سپاه
و دلاسای لشکر و جبر ترتیب اسباب رزم و پیکار پرداخت درینوقت نشان شاهی بابراهیم خان فتح جنگ رسید
مضمون آنکه بحسب تقدیر ربانی و سرنوشت آسمانی آنچه لایق بحال این دولت خداداد نبود از کتم عدم بعالم ظهور جلوه
گر شد و از گردش روزگار و سپهر و لیل و نهار گذار بهادران لشکر اسلام درین سمت اتفاق افتاد اگرچه در نظر
همت ما وسعت این ملک جولانگاه نگاهی بیش نیست و مطلب ازین عالی تر است لیکن چون این سرزمین پیش
پا افتاده سرسری نمی توان گذشت اگر او اراده رفتن درگاه داشته باشد دست تعرض و تصرف از جان و مال
و ناموس او کوتاه داشته میفرمائیم که بفراغ خاطر روانه درگاه شود و اگر بتوقف و اصلاح وقت داند ازین ملک
بهر جا پسند افتد اختیار نموده آسوده و مرفه الحال بنشیند ابراهیم خان معروض داشت که بندگان حضرت
این ملک را به پیر غلام خود سپرده اند و سر بر نیست و این ملک تا جان دارم میکوشم خونبهای عمر گذشته معلوم
گرد از حیات مستعار مجهول الکمیت چه مانده که درین آرزو دارم مالی در دل نیست که حقوق تربیت ادا نماید و در
راه وفا جان نثار شده بسعادت شهادت حیات جاوید یابد القصه چون موکب شاهی سپرده دان بزور اقبال
ارزانی فرمود و صلح کوتاه ازین حصار را استحکام داده پای ضلالت و جهالت افشرد عبدالله خان فرصت
نداده محاصره را بر و تنگ ساخت چون کار بدشواری کشید و از هیچ جانب امید کومک و راه نجات ندید نا
گزیر از قلعه بر آمده عبدالله خان را دید خان نصرت قرین او را فوطه در گردن بسته بنظر انور در آورد و چون
این خرسنگ از سر راه برخاسته آمد رایات اقبال بسمت اکبرنگر ارتفاع یافت ابراهیم خان نخست خواست که قلعه
اکبرنگر را استحکام داده بشرایط تحصین و لوازم قلعه داری پردازد چون حصار اکبرنگر کلان بود و آنقدر جمعیت
با خود نداشت که از همه جانب چنانچه باید محافظت تواند نمود در مقبره پسر خود که حصار مختصر مستحکم داشت تحصن
جسته در خلال این حال جمعی از بندها که در تهانجات متعین بودند خود را باو رسانیدند و بندهای شاهی بظاهر اکبرنگر

آمدن

آمدن حصار مقبره را محاصره نمودند و از درون و بیرون آتش قتال اشتعال پذیرفت درینوقت احمد بیگ خان
بر درون حصار در آمد و از آمدن او دلها اسیروی دیگر بر آمد چون اهل و عیال اکثری در آنطرف آب بود و عبدالله
و دریای افغان از آب گذشته بدان سمت معسکر آراستند ابراهیم خان از شنیدن این خبر وحشت اثر احمد بیگ خان
را همراه گرفته سراسیمه بدان سوی شتافت و دیگر مردم را بحراست و حصانت قلعه باز داشته و کشتیهای جنگی
را که باصطلاح اهل هند نواره گویند پیش از خود بدان سمت روانه ساخت تا سر راه بران فوج گرفته نگذارد که از آب
عبور نمایند اتفاقا پیش از رسیدن نواره دریاخان از دریا گذشته بود ابراهیم خان از شنیدن این خبر احمد بیگ
خان را که بآب گذر آینده برسر دریاخان فرستاده و چون مشار الیه بدریاخان رسید در کنار آب بین الفریقین مبارزت
اتفاق افتاد و جمعی کثیر از همراهان احمد بیگ خان بقتل رسیدند و او عطف عنان نمود بابراهیم خان پیوست و از غلبه
و تسلط غنیم آگاه ساخت ابراهیم خان در ساعت کس بطلب جمعی از جوانان کارکرد که در حوالی مقبره متحصن بودند
فرستاد که وقت مردی و کومک است گروهی از جوانان کار طلب چون از سر بر خاسته استعمال خود را بابراهیم خان
رسانیدند و دریاخان آگاهی یافته چون گروه بیشتر رفته نشست و عبدالله خان بهادر فیروز جنگ گروهی چند
بالاتر شتافته برهمونی [illegible] از آب گذشته بر دریاخان پیوست و باتفاق در زمینی که یک طرف بدر اتصال
و جانب دیگر که جنگل انبوه داشت پای همت افشرده عرصه کارزار آراستند و ابراهیم خان از آب عبور نموده بجنگ
عرصه نبرد گشت و خود با هزار سوار در غول استاد و نورالله نام سیدزاده را که از منصبداران خوبتر آن صوبه بود
با هشتصد سوار هراول قرار داد و احمد بیگ خان را با هفتصد سوار طرح ساخت و بعد از تلاقی فریقین جنگ
عظیم در پیوست نورالله تاب مقاومت نیاورده جای خود را گذاشت و جنگ با احمد بیگ خان رسید و موی الیه مردانه
ایستاده زخمها برداشت ابراهیم خان از مشاهده این حالت تاب نیاورده جلو انداخت و درین تاختن سررشته انتظام
افواج از هم گسیخت و چون قلم و قدر بر اراده دیگر رفته اکثری از رفقای او دست بکار نبرده راه گریز سپردند ابراهیم خان
بامعدودی پای غیرت و حمیت بر جا داشت هر چند مردم جلو او را گرفته خواستند که از آن مهلکه برارند راضی نشده
گفت که وقت من مقتضی این کار نیست چه دولت بهتر ازین که در ضمن صلح جان نثار کردم هنوز سخن تمام

نشده بود که از اطراف و جوانب هجوم آورده بزخمهای جانستان کارش تمام ساختند جمعی که در حصار مقبره متحصن بودند از
شهادت ابراهیم خان وقوف یافته دل بپای دادند درین هنگام بقیه که بندهای شاهی بپای حصار رسانیده بودند
آتش دادند و جوانان کارطلب از اطراف و جوانب بر درون حصار در آمدند درین هنگام عابد خان دیوان و شریف کاتبخی
و دیگر بندهای بدستور و تمکین جان نثار شدند و حصار مفتوح گردید از مردمی که در قلعه بودند بعضی سر و پا
برهنه خود را بدریا انداختند و گروهی که گرفتار عیال و اطفال بودند پای ایشان بود رفته ملازمت نمودند و چون فرزندان
و اموال و اسباب ابراهیم خان در دهاکه بود موکب اقبال از راه دریا بدانصوب نهضت فرمود احمد بیگ خان برادرزاده
ابراهیم خان پیشتر از موکب منصور خود را بدهاکه رسانیده بود و چاره بجز بندگی و فرمان پذیری نیافت بوسیله مقربان
درگاه ملازمت نمود و بحکم اشرف وکلای سرکار بضبط اموال ابراهیم خان پرداختند قریب چهل لک روپیه نقد
سوای دیگر اجناس از اقمشه و فیل و اسپ و غیره بضبط در آمد تا حال داراب خان پسر خانخانان را معتقد داشتند
درینوقت از قید برآورده و سوگند داده حکومت بنگاله را باو تفویض فرمودند و زن او را با یک دختر و یک پسر و
پسر شاه نوازخان همراه گرفتند و الحق بهیم پسر رانا را که درین هرج و مرج از خدمت ایشان جدائی اختیار نکرده
بود برسم منقلا با فوجی پیشتر از خود بصوبه پتنه روانه گردانیدند و خود با عبدالله خان و دیگر بندهای ازپی شتافتند
صوبه پتنه در تیول شاهزاده پرویز مقرر بود و مخلص خان دیوان خود را بحکومت و حراست آنجا مقرر داشته اله یار
پسر افتخار و شیرخان افغان را به فوجداری گذاشته بود چون برسیدن راجه بهیم پای همت آنها از جای رفت
و توفیق یاوری نکرد که حصار پتنه را استحکام داده روزی چند تا رسیدن مشکل معطل دارند از پتنه بر آمده
بجانب اله باس شتافتند و جان ملکی را رایگان از دست داده راه سلامت پیش گرفتند و راجه بهیم بی منازعت و
مجادلت بشهر در آمد و صوبه بهار را متصرف گردید و بعد از روزی چند موکب اقبال شاه گیتی ستان سایه سعادت
بر متوطنان آن مرز و بوم افکند و جاگیرداران آنصوبه بخدمت شتافته ملازمت نمودند سید مبارک که حراست
قلعه رهتاس بعهده او مقرر بود قلعه را سپرده زمین بار را و جبین نیز سعادت بکار بوسی دریافت و بیشتر
از نهضت موکب اقبال عبدالله خان را با فوجی بصوب اله باس و دریاخان را با جمعی بسمت اوده تعین فرموده بود

وپس از

و پس از روزی چند بیرم بیگ را بحکومت و حراست صوبه بهار گذاشته خود رایات اقبال برافراشتند و پیش
از آنکه عبدالله خان از گذر جوسی عبور نماید جهانگیر قلیخان پسر خان اعظم میرزا عزیز کوکه که حکومت جونپور
اختصاص داشت جای خود را گذاشته نزد میرزا رستم باله باس آمد و عبدالله خان گرم و گیرا آمده در قصبه جهوسی
که در آنطرف آب گنگ در مقابل اله باس واقعست معسکر آراست و موکب اقبال حضرت جهانبانی در جونپور نزول
سعادت ارزانی فرمود و چون نواره عالی از بنگاله همراه آورده بودند عبدالله خان بضرب توپ و تفنگ از آب
گذشته در معموره اله باس لشکرگاه ساخت اکنون مجملی از سوانح دکن نگاشته کلک بیان میگردد سابقا ایرادی
یافته بود که عنبر حبشی وکیل خود را نزد مهابت خان فرستاده به نهایت عجز و فروتنی ظاهر ساخت باميد آنکه مدار
مهمات آنصوبه بعهده او مفوض باشد و چون میان او و عادلخان ابواب منازعت و مخاصمت مفتوح گشته بامداد
و اعانت بندهای درگاه سلاطین پناه آنجا تسلط و ترفع بر نظام سازد و همچنین عادلخان نیز بجهت دفع شر او
تلاش میکرد که مدار اختیار آنصوبه بقبضه اقتدار او حواله شود آخر افسون عادلخان کارا افتاد و مهابت خان عنبر
را از دست داده بکام و رای عادلخان پرداخت و چون عنبر در سر راه بود ملا محمد وکیل عادلخان از جانب او
نگرانی خاطر داشت مهابت خان فوجی از لشکر منصور بالاگهات فرمود که بدرقه شده ملا محمد را به برهانپور
رسانند و عنبر از شنیدن این اخبار متردد و متوهم گشته با نظام الملک از شهر کهرکی بر آمده [illegible]
ولایت گولکنده واقعست شتافت و فرزندان را با احمال و اثقال بر فراز قلعه دولتاباد گذاشته کهرکی را خالی ساخت
و نظام چنان نمود که بسرحد قطب الملک میرود که زر مقرری خود را از و باز یافت نماید بالجمله چون ملا محمد لاری
به برهانپور پیوست مهابت خان تا شاه پور باستقبال رفته نهایت گرمی در دلجوئی ظاهر ساخت و از آنجا باتفاق
متوجه ملازمت شاهزاده پرویز گردیدند و سربلند رای را بحکومت و حراست شهر برهانپور گذاشته جادو
رای و اودا رام را بکومک او مقرر داشتند و پسر جادون رای و برادر اودا رام را بجهت احتیاط همراه گرفتند
و چون ملا محمد بخدمت شاهزاده پیوست مقرر گشت که او با پنج هزار سوار در برهانپور بوده باتفاق سربلند
رای بشرایط احکام و انتظام مهام عادلخان و امین الدین پسر او با هزار سوار در خدمت شاهزاده شتابند بیان قرار

داد و ... الیه را رخصت فرمود، خلعت با شمشیر مرصع و اسب و فیل لطف نمود و ملا محمد امین داماد او نیز خلعت
با خنجر و اسب و فیل با بیست هزار روپیه مدد خرج برسر ملا محمد عنایت کرده و محمد امین را همراه خود گرفتند و مهابت
خان از جانب خود یکصد و ده اسب و دو زنجیر فیل یکی نر و دیگری ماده، و هفتاد هزار روپیه نقد و یکصد و دو جون
اقمشه به ملا محمد و پسر او و داماد او تکلف نمود و نوزدهم خرداد ماه خطه دلپذیر کشمیر بورود موکب مسعود
آراستگی یافت اعتقاد خان از نفایس کشمیر که درین مدت ترتیب داده بود برسبیل پیشکش معروض داشت و
درینولا بمسامع جلال رسید که ملکوس اوزنگ سپاه الا ... محمد خان ارا ... نموده که چون الکای غزنین را
بتازد و خان زمان پسر مهابت خان با امرای که بکومک او مقرر اند از شهر برآمده بمدافعه و مقاتله او همت مصروف
داشته بنابران غازی بیک که از خدمتکاران نزدیک بود بدان جوکی رخصت شد که از حقیقت کار درست
یافته خبر مشخص بیارد درینولا آرام بانو بیگم همشیره آنحضرت ودیعت حیات سپرد حضرت عرش آشیانی
انار الله برهانه باین صبیه خود عنایت بسیار داشتند در چهل سالگی چنانچه بر بنا آمده بود در رفت غازی بیک
که بجهت خبر گیری شتافته بود درین تاریخ بخدمت پیوسته معروض داشت که ملکوس بجهت ضبط ... ها
که بورت آنها در حدود غزنین واقعست و از قدیم بحاکم غزنین مالگذاری مینمودند قلعه در موضع جیتور از
مضافات غزنین ساخته همشیره زاده خود را بافوجی باز داشته سران الوس نزد خانه زاد خان آمده استغاثه
نمودند که ما از قدیم فرمان پذیر و رعیت شما ایم اگر شر او را از ما کفایت کنید بدستور رعیت فرمان پذیر
والا ناگزیر با آنها ملتجی گشته خود را از آسیب ظلم و بیداد اوزنگان محافظت نمائیم خانه زاد خان فوجی بکومک
هزارها تعین ساخته ... اوزنگان بمقاتله و مدافعه پیش می آیند و راشای داد و دیگر خواهر زاده ملکوس با
جمعی از اوزنگان بقتل میرسد و سپاه منصور آن قلعه را منهدم ساخته مظفر و منصور عنان معاودت معطوف
میدارند ملکوس ازین خبر خجالت زده کردار خویش گشته از نزد محمد خان التماس می نماید که ساختن حصار
کالیا شتافته خود را از انفعال برآرد درینوقت ... محمد خان و اتالیق ... عمده های او تجویز این جرات و بیباکی
نمودند ... بعد از مبالغه و اغراق بسیار رخصت کوته حاصل کرده آمده قسمی ... اوزنگ و الماجی و از هر د...

لاجوکار

مردم چندانکه توانست فراهم آورده روی ادبار بدین حدود نهاد و خانه زاد خان نیز امرای سرحد و مردمی که در
تهانجات تعین بود بجمع آورده بترتیب اسباب نبرد پرداخت و سرهای جان سپار و بهادران عرصه کارزار همه
بکرال و بکرو یکجا قرار داد، بتعصب یکدیگر رزم طلب گردیدند الحمله چون بهادران عرصه شهامت بموضع سرک
درد و کروهی غزنین واقعست معسکر آراستند از آنجا افواج ترتیب داده وجیبه پوشیده متوجه پیش گردیدند
خانه زاد خان با جمعی از منصبداران و ملازمان برخود در غول پای ثبات افشرد، مبارز خان افغان والی رای
سنگهرلی و سیر حاجی و دیگر بهادران از پیش فرمان هراول قرار یافتند و همچنین فوج جوانغار و برانغار
وطرح والتمش بآیین شایسته ترتیب داد، بتایید ایزد سبحانه توسل جسته رزم طلب گشتند چون مذکور میشد که
سپاه اوزنگ در سر کروهی غزنین لشکرگاه ساخته و دولتخواهان را بخاطر میرسید که شاید روز دیگر تلاقی فریقین
اتفاق افتد قضا را سه کروه از موضع سرک گذشته قراولان اوزنگ نمایان میگردند و قراولان لشکر منصور قدم
جلادت پیش نهاده جنگ می اندازند و عساکر اقبال با توپخانه عالی و فیلان کوه شکوه آهسته و آهسته بآن انداخت
و توپ زده شتافتند اتفاقا ملکوس نیز شب آمده در پس پشته بر غنجی شده ایستاده بود تصور آنکه چون لشکر
منصور کوفته و مانده از راه برسد از کمین گاه برآمده کارزار نماید مبارز خان که سردار فوج هراول بود غنیم را
دیده جمعی را بکومک قراولان میفرستند و آنها از کس نزد ملکوس فرستاده، از رسیدن افواج قاهره آگاهی می سازند زند
یک کروه بلشکرگاه مانده سیاهی غنیم نمایان میشود آن مقهور مردم خود راده فوج ساخته بود یک فوج او با
هراول لشکر منصور مقابل میگردد و خود با فوج دیگر بفاصله یک تفنگ انداز رسیده عنان ادبار میکشد چون
فوج مخالف بجسارت از بهادران فوج هراول درزدوخورد داشتند بهادران فوج غول کر و کر اخود را بکومک
هراول رسانیده مخالفان ... زنبورک و توپ و تفنگ بسیار سر بدر هم دادند فیلان جنگی را ... اسلحه کارزار ...
و جنگ باستراد و استرداد میکشند ... چنین وقتی ملکوس خود را بکومک ... رسانید و معرکه کارزار ...
و پای همت آنها از جای میرود و بهادران عرصه شهامت در کشتن و بستن و تاختن و انداختن کار را بر ... جلادت ...
ساری ... بسر رسانید مخالفان تاب نیاورده جلوه ... میگرداندند و هر پایان پیش جلادت ...

را تا قلعه حماد که شش کروه از میدان جنگ دور بود زده و کشته بردند و قریب شش صد اوزنگ علف تیغ انتقام گردیدند
و موازی هزار راس اسب و حصه بسیار که از گرانی در راه انداخته بودند بدست سپاه منصور افتاد و فتحی که عنوان فتح
نامهای باستانی دیباچه تایید ایزد جل سبحانه چهره گشای مراد گشت بنده های شایسته خدمت که درین جنگ مصدر
خدمات و ترددات پسندیده گردیده بودند هر کدام در خور استعداد و حالت خویش باضافه منصب و اقسام مراحم
نوازش سرافرازی یافتند مقارن این حال از عرضه داشت فاضل خان بخشی لشکر دکن بمسامع جلال رسید که چون
ملا محمد لاری به برهانپور رفت و خاطر اولیای دولت از ضبط و نسق صوبه دکن اطمینان پذیرفت شاهزاده پرویز
با مهابت خان و دیگر امرا به بهار و بنگاله رخصت فرمودند و چون خاطر از فتنه سازی و بیرنگ داری خانخانان بکل فراغ
داشت و دارابخان پسر او در خدمت شاه والا شکوه بود بصلاح و صوابدید دولتخواهان او را نظربند نگاهداشتند
و مقرر شد که متصل بدولتخانه شاهزاده خیمه بجهت او برپا کنند و خانه بیگم صبیه او که در عقد ازدواج شاهزاده
دانیال بود و شاگرد رشید پدر خود است با پدر یکجا بسر برد و جمعی از مردم معتمد برد و رخیمه او پاس دارند بعد
از معتمد داشتن خانخانان افضل خان نام غلام او را که از عمده های دولت او بود و شجاعت را با کار آگهی جمع داشت
خواستند که مقید سازند او را یکان خود را بدست دیگری نداد و پای همت افشرده با پسر و جزوی از نوکران جان
فدای عزت و داد مردی ساخت غره شهریور ماه الهی درد زبانگ کسر چشمه دریای هفت است و از سیرگاه های جان
فضای نزهت سرای کشمیر است و در اوراق سابق شرح کیفیت آن مفصل نگاشته کلک بیان گشته عرضه داشت
مهابت خان رسید نوشته بود که چون سران لشکر شاهجهان گذرهای آب گنگ را استحکام داده کشتیها را جانب
خود کشیده بودند روزی چند عبور لشکر اقبال در توقف افتاد بعد از آن زمینداران پیش از بخت یاوری و دولتخواهی
سی ... کشتی بدست آورده چهار کروه بالای آب گذری جهت عبور لشکر اختیار نموده راهبری کردند و عساکر منصور
در ضمانت ایزدی از آب گذشتند و بتاریخ پنجم شهریور ماه رایات اقبال بصوبه دارالسلطنت لاهور ارتفاع یافت
درینوقت از عرضه داشت منهیان صوبه گجرات بعرض رسید که خان اعظم میرزا عزیز کوکه در احمدآباد باجل طبیعی
سالز دارالملک بقا گردید و ... عزیز بحضور طلب داشته خانجهان را بصاحب صوبگی گجرات سرافرازی بخشیدند

ماند

حکم شد که از آگره با حمرا باد شتافته به محافظت آنملک نمایند و در خدمت آنحضرت خبر رسید که جمعی از زمینداران بنگاله
که در خدمت شاهجهان آمده بودند تمام نواره را با الوار آن از توپ و تفنگ و غیره همراه گرفته بجانب بنگاله رفتند
و شاهجهان در جنگلی است که اطرافش پر از غراب و جرهای عظیم پیوسته حصاری از کاه گل ساخته توپ
و تفنگ استحکام داده نشسته اما سر غله آنجا کمتر میرسد و از مرآقه در ... وی ایشان بقدر ... راه یافته
مقارن این حال طهماسب قراول از خدمت شاهزاده پرویز برلاک جوکی آمده معروض داشت که شاهجهان جنگ
نموده فتح کرد برو ایشان شکست خورده بجانب پتنه و بهار رفتند تفصیل این جنگ آنکه چون در روزی جنگ
عساکر طرفین در مقابل یکدیگر صف آرا گردیدند با آنکه لشکر پادشاهی قریب چهل هزار موجود بود در لشکر شاهجهان
از نوکران قدیم و جدید ده هزار سوار نمیکشید و اکثری از دولتخواهان ایشان صلاح در جنگ صف نمیدیدند
برخلاف رای همه راجه بهیم پسر رانا پای جهالت افشرده مبالغه و اغراق از حد در گذرانید که بدون جنگ
همراهی من مقصور نیست و این سر ... در آیین راجپوتی منافات دارد ناگزیر شاه عالیقدر مراعات خاطر او برهمه
مقدم داشته باعدو واستعداد دور بودن لشکر قرار بجنگ صف داده و طرفین عساکر آراسته بعرصه کارزار ...
نمودند نخست ... توپخانه از حصار برآمده گرم ... افواج پادشاهی باشد ... ترا
فرو گرفته ... تیر و تفنگ ... راجه بهیم کثرت مخالف را ... اعتبار ... طایفه راجپوت
توسن همت بر انگیخته بافوج شاهزاده پرویز خود را رسانید و بشمشیر ... کارزار نمود ...
فیلی که در پیش بود بزخم تیر و تفنگ از پا افتاد و آن شیر بیشه جرات و جلادت با راجپوتان بسیار نثار پای
عزت افشرده کارنامه مردی و شجاعت ظاهر ساخت جوانان جیره و سپاهیان جنگ دیده که بر گرد در پیش
شاهزاده و مهابت خان استاده بودند از اطراف هجوم آورده آن یکتای عرصه همت را بتیغ سر ریز برخاک هلاک
انداختند و او تا رمقی داشت کارزار کرده جان نثار شد و سران دیگر افواج توفیق کومک ... نیافتند حضرت
توپخانه که شرایط احتیاط مرعی نداشته پیشتر شتافته بود و توپها بجا مانده ... بدست مردم
پادشاهی افتاد دریا خان افغان و سایر افغانان که اختیار سرزکی نموده بودند جنگ نا کرده راه هزیمت سپردند و کار

بجایی رسید که افواج پادشاهی حلقه صفت سر بهم آوردند و غیر از فیلان علم و توغ و فوج خاصه که در پس پشت شا[هزاده]
جوان بخت سوار بودند عبدالله خان که بجانب دست راست باندک فاصله استاده بود منتهی منتظر رسیدن آن دین
وقت بری با سب سواری آن شیر بیشه توکل رسید عبدالله خان جلو اسب شاهی را گرفته بمبالغه و الحاح بسیار
از عرصه کارزار آورد و چون اسب سواری ایشان زخم کاری داشت اسب سواری خود را کشیده بالتماس بسیار سوار
ساخته از رزمگاه تا قلعه رهتاس عنان مسارعت باز نکشید و چون دران چند روز شاهزاده مراد بخش قدوم
میمنت از و بعالم وجود نهاده بود و نقل حرکت متعذر مینمود ایشان را در کنف حمایت ایزدی سپرده خدمت
پرستان و کوتوال خان را با چیزی از بندهای اعتمادی بخدمت ایشان مقرر داشته با دیگر شاهزادهای والا شکوه و
پرستاران حرم سرای دولت در غایت سبکباری کوچ در کوچ بجانب پتنه و بهار نهضت فرمودند درینوقت عرض
دینداران دکن خصوص ملک عنبر مبنی بر التماس توجه بدان صوب مکرر رسید اکنون مجملی از سوانح آن ملک
دکن رقم زده کلک وقایع نگار میگردد چون ملک عنبر در حدود ولایت قطب الملک شتافت مبلغ مقرری
که هر سال بجهت خراج سپاه از و میگرفت و درین دو سال موقوف مانده بود باز یافت نموده مجدداً بعهد و
سوگند خاطر از آنجانب وا پرداخته بحدود ولایت بیدر رسید و مردم عادلخان را که بحراست آن ملک مقرر بودند
زبون و بی استعداد یافته غافل بر سر آنها تاخت و شهر بیدر را تاراج نموده از آنجا بجمعیت و استعداد
فراوان بر سر عادلخان شتافت چون عادلخان اکثری از مردم کاردیده و سرداران پیش بین خود را همراه ملا محمد
لاری به برهانپور فرستاده بود و جمعی که بدفع شر او کفایت کند حاضر نداشت صلاح وقت در پاس عزت و محافظت
خود دانسته در قلعه بیجاپور متحصن شد و باستحکام برج و باره و لوازم قلعه داری پرداخته کس بطلب ملا محمد لاری
و لشکری که با امرای او در برهانپور بودند فرستاد و بمتصدیان صوبه مذکور مکرر بتاکید و مبالغه نوشت که حقیقت
اخلاص و دولتخواهی من بر همه دولتخواهان ظاهر و هویداست و خود را از منسوبان آن درگاه میدانم درینوقت
که عنبر حق ناشناس پای جرأت گستاخانه پیش آمده چشم آن دارم که جمیع دولتخواهان با سپاهی که درین صوبه
موجود دارند بکومک من متوجه گردند تا این غلام فضول را از میان برداشته سزای کردار ناهنجار در دامن روزگار

او نهاده

او نهاده آید در هنگامی که مهابتخان با شاهزاده پرویز متوجه اله‌باس گردید سر بلندرای را بحکومت و حراست برهانپور
باز داشته مقرر نموده بود که موما الیه در مهمات کلی و جزوی بصوابدید ملا محمد لاری کار کند و در انتظام مهام دکن
از صلاح او انحراف نورزد چون ملا محمد بسیار بجد شد و مبلغ سه لک هون که قریب دوازده لک روپیه باشد بصیغه
مدد خرج لشکر بمتصدیان آنجا داد و نوشتهای عادلخان در باب طلب کومک بمهابتخان رسید او نیز تجویز این معنی
نموده بمتصدیان دکن نوشت که تا قرار داد توقف همراه ملا محمد لاری بکومک عادلخان شتابند ناگزیر سر بلندرای با
چند معدودی در برهانپور توقف گزید و لشکرخان و میرزا منوچهر و خنجرخان حاکم احمدنگر و جان سپار خان
حاکم بیر و رضویخان و ترکمانخان و عقیدت خان بخشی و اسدخان و عزیزالله و جادو رای و اوداجی رام و سایر امرا
و منصبداران که تعیناتی صوبه دکن بودند با ملا محمد لاری و عمده سرداران عادلخان بقصد استیصال عنبر شتافتند
و چون عنبر ازین معنی وقوف یافت بنوشتها نزد بندهای درگاه فرستاد که من از غلامان درگاهم و نسبت سگان
آن آستان گستاخی و بیادبی از من بظهور نیامده چه تقصیر و کدام گناه در مقام آزار و استیصال من در آمده‌اند
و به تکلیف عادلخان و تحریک ملا محمد لاری بر سر من می آیند میان من و عادلخان بر سر ملکی که در زمان سابق سلطا[ن]
الملک متعلق بود و الحال او متصرف گشته نزاعست اگر او از بندهاست من نیز از غلامان قدیمم با او و او را با من وا
گذارند تا هر چه در مشیت حق است بظهور آید امرا بحرف او التفات نفرموده کوچ بر کوچ متوجه آنصوب گردیدند
هر چند عنبر بالحاح و زاری افزود ایشان بیشتر شر ظاهر ساختند ناگزیر از نظامشاه بیجاپور برخاسته بحدود ملک
خود پیوست و بعد از نزدیک رسیدن افواج عنبر دفع الوقت و مدارا نموده روز میگذرانید و بدست چپ لشکر بنده
سعی در آن داشت که کار بجنگ نرسد و ملا محمد لاری با امرای پادشاهی سر در دنبال او نهاده فرصت نمیدادند هر چند
او بیشتر سر نیازی و مدارا میپیمود ملا محمد حمل بر عجز و زبونی کرده در شرارت می افزود و چون کار بر و تنگ شد
و اضطرار دامن گیر گشت ناگزیر در روزی که مردم پادشاهی غافل بودند و میدانستند که جنگ نمیکند بر کیهان آن دور
نمایان ایشان گردید و جمیع خیال کردند که ترک جنگ نموده بر آمده اند و میخواهد که گریخته برود درینوقت بر
مردم عادلخان ریخته و میان مردم او و عنبر جنگ در پیوست و بحسب تقدیر ملا محمد لاری که سردار لشکر بود کشته شد

و از افتادن او سپاه عادلخان را سر رشته انتظام گسیخته گشت جادون رای و اودا رام دست بکار نبرده راه فرار سپردند
و غیرت الهی کار خود کرده بشومی دکنیان وخیم العاقبت شکست عظیم برین لشکر افتاد اخلاص خان و غیره چهل و پنج
نفر از سران سپاه عادلخان که مدار دولت او بر اینها بود گرفتار شدند و از آن گروه فرهاد خان که کشته خان او
بود از زخم تیغ سپر ساخت و دیگران را محبوس گردانید و از امرای پادشاهی لشکرخان و میرزا منوچهر و عقیدت
خان گرفتار شدند و خنجرخان گریخته خود را باحمدنگر رسانیده باستحکام قلعه پرداخت و جان سپارخان نیز
برگشته بسرکه در تیول او بود رفته حصار بیر را مضبوط ساخت و جمعی دیگر که از آن ورطه هلاک برآمدند بعضی خود
را باحمدنگر رسانیدند و گروهی ببرهانپور شتافتند و چون عنبر بمراد خویش کامروا گردید و آنچه در مخیله او کمتر
بود بمنصه ظهور جلوه گری نمود اسیران سرپنجه تقدیر را مسلسل و محبوس بدولتاباد فرستاد و خود باحمدنگر
رفته بمحاصره قلعه پرداخت لیکن هر چند سعی نمود و توپ‌ها بکار آورد کاری از پیش نرفت ناکام جمعی را بر دور
قلعه گذاشته خود بجانب بیجاپور عنان عزیمت معطوف داشت عادلخان باز متحصن شد و عنبر تمام ملک او را تا حد
متعلقه پادشاهی که در بالاگهات بود متصرف گشته جمعیت بسیار فراهم آورد و قلعه شولاپور را که پیوسته نظام الملک
و عادلخان را بر سر آن قلعه نزاع بود محاصره نموده و یاقوت خان را با فوجی بر سر برهانپور فرستاد و توپ ملک میدان
را از دولتاباد آورده قلعه شولاپور را بضرب دست و زور بازوی قدرت مفتوح گردانید و از استماع این اخبار موحش
خاطر اقدس حضرت شاهنشاهی پاسوخ گرانید و درخلال این حال بالتماس مهابتخان خانه زاد خان پسر او را با سپاه
از کابل طلب فرموده تردید بیش فرستادند و صوبه کابل بعهده خواجه ابوالحسن مقرر گشت و احسن الله پسر خواجه
بوکالت پدر بحکومت و حراست کابل تعین فرمودند حکم شد که پنجهزار سوار خواجه را بضابطه دو اسپه سه اسپه
تنخواه نمایند احسن الله بمنصب هزاری و پانصدی ذات و هشتصد سوار و خطاب ظفرخانی و عنایت علم و فرق عزت برافراخت
خلعت با شمشیر و خنجر مرصع و فیل خاصه مرحمت و گران گردید درین وقت عرضداشت مهابتخان رسید عرضه نموده بود که
موکب اقبال شاهجهان از پتنه و بهار گذشته بولایت بنگاله در آمده شاهزاده پرویز با عساکر منصوره عمل بهار سو
در آوردن گذشته نگاشته کلک سوانح نگار گشته که شاه جهان داراب خان پسر خانخانان را سوگند داده بحکومت

و حراست ملک بنگاله باز داشته بجهت احتیاط زن او را با یک پسر و یک برادر زاده همراه گرفته بود بعد از جنگ تونس
و انعطاف عنان زن او را در قلعه رهتاس گذاشته بداراب خان نوشته که در کومکی خود را بخدمت رسانید داراب از نارسایی
و زشت خوئی صورت حال را طور دیگر در خاطر نقش بسته عرضداشت نمود که زمینداران با هم اتفاق کرده مرا محاصره
دارند و از بجهت نمیتوانم خود را بخدمت رسانید چون شاه گردون رکاب از آمدن داراب مایوس شده و در موکب سعود
جمع کم مصرف کار و تردد نتوانستند شد غنیمه بودند ناگزیر از آشوب خاطر پسر داراب را بعبدالله خان حواله فرمود
به اکبرنگر شتافتند و کارخانجات و بیوتات را که در اکبرنگر گذاشته بودند همراه گرفته بهمان راه که از دکن آمده
بودند رایت مراجعت برافراشتند و چون داراب چنین ادای ناپسندیده بظهور آورد خود را مطعون و مطرود
ازل و ابد ساخت عبدالله خان پسر جوان او را بقتل رسانیده خاطر از آن حیثیت سبکبار گردید و شاهزاده پرویز صوبه
بنگاله را بجاگیر مهابتخان و پسرش تنخواه فرموده عنان معاودت معطوف داشته و حکم بزمینداران
بنگاله که داراب را مقید داشتند صادر شد که دست تعرض از وی کوتاه داشته روانه ملازمت سازند و او آمده بمهابت
خان رسانید چون خبر آمدن داراب بعرض اشرف اقدس رسید بمهابتخان فرمان شد که زنده داشتن آن بی
سعادت چه مصلحت بخاطر آورده باید که برسیدن فرمان گیتی مطاع سر آن گم گشته بادیه ضلالت و گمراهی
را بدرگاه عدالت پناه روانه سازد بالجمله مهابتخان بموجب حکم عمل نموده سر او را از تن جدا ساخته بدرگاه فرستاد
و چون در صوبه دکن شورش عظیم دست داد و جمعی از اعیان لشکر اسیر سرپنجه تقدیر گشته در قلعه دولتاباد محبوس
ماندند و موکب کیهان شکوه شاهجهان از ملک بنگاله بصوب ملک دکن انعطاف فرمود ناگزیر مخلص خان بر جناح
استعجال نزد شاهزاده پرویز دستوری یافته سر اولی نمود ایشان را با امرای عظام روانه دکن سازد و هم درین ولا
قاسم خان از تغییر مقربخان بحکومت و حراست دارالخلافه آگره خلعت امتیاز پوشید درین تاریخ عرضداشت
اسدخان بخشی صوبه دکن از برهانپور رسید نوشته بود که یاقوت حبشی با ده هزار سوار موجود بملکاپور که از
شهر بیست کروه مسافتست رسیده و سربلندرای از شهر بر آمده قصد آن دارد که جنگ اندازد فرمان تاکید
نظام صادر شد که زنهار تا رسیدن کومک و مردم حوصله بکار برده تیز جلوی نکند و باستحکام برج و باره پرداخته

در شهر بهمن که بیست و هژدهم اسفندارمذ ماه الهی نهضت موکب مسعود به سیر گلزار همیشه بهار کشمیر اتفاق افتاد
وقایع سال بیستم از جلوس سعادت مانوس جهانگیری روز مبارکشنبه دهم شهر جمادی الثانی سال هزار و سی
و چهار هجری آفتاب جهان افروز به بیت الشرف حمل پرتو سعادت افکند و سال بیستم از جلوس همایون بمبارکی و فرخی
آغاز شد در دامن کوه بهنبر به نشاط شکار پرداخته بکمر و بیجا و ریاده از قوچ کوهی به تفنگ دیگر شکار کرده بودند
منزل چنگز هتی جشن شرف آراستگی یافت از بهنبر تا این منزل ارغون زارهای عالی سیر نموده بودند چون درین موسم کوتل
پیر پنجال از برف مالامال می باشد و عبور سوار از فراز آن بغایت دشوار بالمحال الاجرم نهضت موکب کیهان شکوه از
راه کریوه نوخ اتفاق افتاد بی تکلف درین کوهستان تاریخ هم بهم میرسد و دو سال و سه سال برو درخت می ماند
از میر نصرالله عرب جاگیردار این سرزمین شنیده شد که قریب بهزار تاریخ بر یک درخت می باشد روز جمعه بیست و دوم
در منزل نوز آباد که بر ساحل دریای بهت واقعست نزول اقبال اتفاق افتاد از گذر بهیر تا کشمیر بدستوری که در راه پیر پنجال
منزل بمنزل خانها و نشیمنها و سایر ضروریات فراهم ساخته بودند احتیاج نیست درین چند منزل اردوی کیهان پوی بجهت برف
و باران و شدت سرما از کریوهای دشوار گذار بصعوبت می گذشت در اثنای راه آبشار خوشی بنظر درآمد از اکثر
آبشارهای کشمیر بهتر توان گفت ارتفاعش بیست و چهار ذرع باشد و عرض آب بیست و چهار ذرع متصدیان منازل صفه عالی
در برابر آن بسته بودند حضرت شاهنشاهی ساعتی نشسته پیاله چند نوش جان فرموده چشم دل را از تماشای
آن آب دادند و حکم شد که تاریخ عبور لشکر منصور بر لوح سنگی نقش نمایند تا این نقش دولت در صفحه روزگار
یادگار ماند درین منزل الایچی غلامان و ارغون و یاسمن کبود از کشمیر آورده بعرض رسید که وقت سیر لاله گذشت و
رو به تنزل نهاده معلوم نیست که تا ساعت داخل شدن شهر آنقدر بماند که از سیرش محظوظ توان شد روز یکشنبه
غره اردیبهشت ماه قصبه باره موله که از قصبات کلان کشمیر است بورود موکب اقبال آراستگی یافت مردم شهر
از اهل فضل و ارباب سعادت و سوداگر و سازنده و گوینده و سایر اصناف جوق جوق و گروه گروه باستقبال
آمده دولت زمین بوس دریافتند درین دو منزل شکوفه زارهای خوب سیر کرده شد از باره موله بدستور سابق حضرت و
جمیع امرا بر کشتی نشسته متوجه شهر شدند روز دوشنبه هژدهم در ساعت سعادت قرین بعمارات دولتخانه کشمیر

بهشت آیین نزول موکب اقبال اتفاق افتاد اگرچه در باغ نور منزل که در میان دولتخانه واقعست آخر های شکوفه بود لیکن
یاسمن کبود دیده و دماغ را مسرور و معطر داشت و در باغات بیرون شهر افشار شکوفه جهان افروزی می نمود **بیت**
باز این چه جوانی و جمالست جهان را ٭ زین حال که نو گشت زمین را و زمان را ٭ چون بتواتر پیوسته در کتب طبی خصوص
ذخیره خوارزمشاهی ثبت یافته بود که خوردن زعفران خنده می آرد و اگر بیشتر خورده شود آنقدر خنده کند که بیم
هلاک باشد حضرت شاهنشاهی جهت امتحان دزد کشتنی را از زندان طلب فرموده در حضور خود ربع سیر زعفران
که چهل مثقال باشد خورانیدند اصلا تغیری در احوالش راه نیافت در روز دیگر دو برابر آن که هشتاد مثقال شده باشد خورانیدند
لبش به تبسم رنگین نگشت تا بخنده چه رسد و مردن خود چه صورت دارد غرض خود ادا از عرضه داشت اسد خان
بخشی دکن بمسامع جلال رسید که شاه جهان بدیولگام رسیده بود یاقوت حبشی با لشکر عنبر برهانپور را محاصره دارد
و سر بلند رای پای عزت و حمیت برجا داشته بلوازم قلعه داری همت گماشته و پیوسته از بیرون جنگ می اندازد
و کاری نمی سازد و بعد از چند روز خبر رسید که شاه والا قدر که قریب لعل باغ منزل گزیده بود بعضی از جوانان
کارطلب ایشان مکرر به قلعه تاختند اما کاری نساختند و درخلال این حال بیماری صعب عارض مزاج وهاج
گشت و از ظاهر برهانپور کوچ نموده بیالاگهات ره سپهر شتافتند و مردم عنبر ناکام از گرد حصار
برهانپور برخاسته نزد عنبر رفتند و چون خبر بعرض همایون رسید سر بلند رای را بصنوف عواطف و مراحم
سرافرازی بخشیدند و منصب پنجهزاری ذات و سوار و خطاب رای رایان که در ممالک دکن بالاتر ازین نمی باشد
عنایت فرمودند درین تاریخ عرب دست غیب که بجهت آوردن سلطان هوشنگ پسر شاهزاده دانیال و
عبدالرحیم خان خانان نزد شاهزاده پرویز رفته بود آمده دولت زمین بوس دریافت هوشنگ را بمواطف
روز افزون اختصاص بخشیده بمظفرخان میربخشی فرمودند که از احوال خبردار بوده آنچه بجهت ضروریات او
درکار باشد از سرکار خاصه شریفه سرانجام نماید و بنوعی سامان سرکار او کند که از هیچ رهگذر تنگی و اضطرار نداشته
باشد درخلال این حال عبدالرحیم خانخانان بسعادت آستانبوس جبین عبودیت نورانی ساخت زمانی ممتد
ناصیه خجالت از زمین بر نگرفت آن حضرت جهت دلنوازی و تسلی او فرمودند که درین مدت آنچه بظهور آمده

آثار قضا و قدر است نه بمختار ما و شما ما خود بیش از پیش خجالت داریم و آنچه از وی صادر شده بنابر تنبیهات و تقریبات کرده
برابر آنها گشته بود حضرت شاهنشاهی فرمودند که خود را شرمنده تر از وی می بینیم **نظم** کریمی که عفو ضلال کار
کننده کرد است و او شرمسار ٭ بعد از تقدیم مراسم ضرورت و زمین بوس ایشان رخصت که بخیال غلط او را
پیش آورده در جای مناسب باز دارند قبل ازین فدائی خان را نزد شاهزاده پرویز فرستاده بود که مهابت خان را از
خدمت ایشان جدا ساخته بجانب بنگاله روان سازد و خانجهان از گجرات آمده بخدمت وکالت شاهزاده در ترقی عزت
برافرازد درینولا عرضه داشت فدائی خان رسید مرقوم بود که در سارنک پور بخدمت شاهزاده پیوسته امر احکام
شاهنشاهی بنوده رسانید مهابت خان و همراهی خانجهان راضی نیستند هر چند درین باب مبالغه و تاکید بعمل آمد و
داشتم نتیجه بران مترتب نشد چون بودن من در آن لشکر سود نداشت در سارنگپور توقف کرده صورت واقعات
نیز و بطلب خان جهان فرستاده ام که بسرعت هر چه تمامتر متوجه این حدود گردد بالجمله چون حقیقت حال
از عرضه داشت فدائی خان بعرض مقدس رسید باز فرمان تاکید بنام شاهزاده صادر شد که زینهار خلاف آنچه
حکم شده بخاطر راه ندهند و اگر مهابت خان برفتن بنگاله راضی نشود جریده متوجه درگاه والا گردد و شما
با سایر امرا در برهانپور توقف نمایند بتاریخ نوزدهم محرم الحرام هزار و سی و پنج هجری از کشمیر متوجه لاهور
شدند پیش ازین مکرر بعرض رسیده بود که در کوه پیر پنجال جانوری می باشد مشهور بهمای و مردم این سرزمین
میگفتند که طعمه اش استخوانست و پیوسته بر روی هوا پرواز کنان مشاهده می افتد و نشسته کم بنظر درآمده
چون خاطر اشرف اقدس اعلیحضرت بتحقیق این مقدمات توجه مفرط دارد حکم شد که قراولان هر کس به تفنگ
زده بحضور بیاورد هزار روپیه انعام میگیرد قضا را جمال خان قراول بندوق زده بحضور اشرف آورد چون
زخمش باین رسیده بود زنده و تندرست بنظر اشرف درآمد فرمودند که چینه دان اش ملاحظه نمایند تا خورش
او معلوم شود چون چینه دانش را شکافتند در حوصله اش استخوان ریزها ست مردم این کوهستان
معروض داشتند که مدار خوراک این جانور بر استخوان ریزه است و همیشه بر روی هوا پرواز کنان چشم بر زمین دارد
هر جا استخوانی بنظرش درآمد بمنقار خود گرفته بلند میشود و از آنجا بر روی سنگی می اندازد تا بشکند و ریزه ریزه

شود آنگاه می چیند و میخورد درین صورت غالب ظن آنکه همای مشهور همین باشد چنانچه گفته اند **بیت** همای بر سر
مرغان ازین شرف دارد ٭ که استخوان خورد و طایری نیازارد ٭ در جثه و ترکیب بعقاب شباهت دارد در سر و گوش
بکلنگ مرغ می ماند لیکن کاکل مرغ پر زیاد دارد و این پرهای سیاه براق دارد در حضور وزن فرمودند چهار
و پانزده توله که یکهزار و سی و هفت و نیم مثقال باشد بوزن درآمد شب مبارکشنبه سلخ آذرماه در سلخ مسعود
بدولتخانه لاهور نزول اتفاق افتاد یک الف روپیه بجان خانان مرحمت شد و درین تاریخ آقا محمد ایلچی شاه عباس
بدولت زمین بوس سربلندی یافت از عرضه داشت فدائی خان معروض بارگاه اقبال گشت که مهابت خان از
خدمت شاهزاده دستوری یافته بصوبه بنگاله شتافت از غرایب آنکه شاهزاده داور بخش شیر نر دشتکش
آورد که با بز الفت گرفته در یک پنجره می باشد و با آن بز های محبت والفت گری ظاهر میسازد و بدستوری که حیوانات
جفت میشوند بز را در آغوش گرفته حرکت میکند حکم کردند که آن بز را از پیش او دور برده مخفی داشتند فریاد
و اضطراب بسیار ظاهر ساخت آنگاه فرمودند که بز دیگر همان ترکیب و رنگ در آن قفس درآوردند او آنرا بو ی
کرد بعد از آن کمرش بدهان گرفته شکست فرمودند که میشی را برون آن پنجره او درآوردند فی الفور از هم دریده
و خورد باز همان بز را نزدیک او بردند الفت و مهربانی بدستور سابق ظاهر ساخت خود بر پشت افتاد و بز را بر
روی سینه خود گرفته دهانش را می لیسید از هیچ حیوانات اهلی و وحشی تا حال مشاهده نشده بود که دهان جفت
خود را بوسه کند درینولا افضل خان الخدمت دیوانی صوبه دکن سرافراز ساخته منصب هزار و پانصدی ذات و
پانصد سوار عنایت فرمودند خلعت و اسپ و فیل عنایت الیه مرحمت نمودند بیست و دو نفر از امرای آن صوبه خلعت محقق
او فرستادند چون مهابت خان فیلانی که در صوبه بنگاله و غیره بدست آورده تا حال بدرگاه نفرستاده بود
و مبلغهای کلی از مطالبات سرکار نزد او می آمد و نیز از محال جاگیرهای درگاه در وقت تغییر و تبدیل مبلغها
متصرف گشته بود بنابران حکم شد که عرب دست غیب نزد سالار الیه رفته فیلانی که پیش او فراهم آمده بدرگاه
بیارد و مطالبات حسابی نیز از وی بازیافت نموده بخدمت شتابد و اگر او در جواب حسابی حرف دیگر داشته باشد بدرگاه
آمده با دیوانیان عظام مفروغ سازد مقارن این حال عرضه داشت فدائی خان رسید که خانجهان از گجرات آمده

شاهزاده پرویز را ملازمت نمود درینولا عرضداشت خانجهان رسید نوشته بود که عبدالله خان از خدمت شاهجهان
جدا شده این فدوی را شفیع جرایم خویش ساخته کتابتی مبنی بر اظهار ندامت و خجالت ارسال داشته باعتماد
کرم و بخشایش آن حضرت نوشته او را بعینه بدرگاه فرستاده امیدوار از مراحم بیکران چنانست که رقم
عفو بر جرایم جرایم او کشیده باین موهبت عظمی در امثال و اقران سرافراز و ممتاز گردد در جواب او فرمان شد
که این درگاه درگاه نومیدی نیست ملتمس او بعز قبول مقرون گشت درین تاریخ طهمورس پسر کلان شاهزاده
دانیال از خدمت شاهجهان جدا شده بملازمت رسید قبل ازین هوشنگ برادر خورد او بدولت زمین بوس
سعادت پذیر گشته بود درینولا نیز او بر همونی بخت خود را بقدسی آستان رسانیده و بانواع مراحم و نوازش
مخصوص گردید و بجهت سرافرازی آنها تسلیم نسبت خویشی که باصطلاح سلطان جغتای گورگان گویند
فرموده خلعت مرحمت نموده بهار بانو بیگم صبیه خود را بطهمورس و هوشمند بانو بیگم صبیه سلطان
خرو را بهوشنگ نسبت کردند درینوقت راتم اقبالنامه معتمد خان بخدمت بخشی گری غز اختصاص
یافت بتاریخ هفدهم اسفندارمز ماه الهی مطابق بیستم جمادی الثانی بعزم سیر و شکار نهضت موکب اقبال
بصوب کابل اتفاق افتاد چند روزی در ظاهر شهر مقام فرموده روز جمعه بیست و سیوم ماه مذکور کوچ فرمودند
سردارخان پسر احمد بیگ کابلی سر احداد را از صوبه بنگش آورده جبین اخلاص بر زمین سود و حضرت
شاهنشاهی سر بنا زمندی بدرگاه بی نیاز فرود آورده بسجدات شکر این موهبت عظمی که از مواهب مجدده
الهی بود بتقدیم رسانیده حکم نواختن شادیانه فرمودند و فرمان شد که سر آن آشفته دماغ سیاه اندیش را
بلاهور برده از دروازه قلعه بیاویزند و تفصیل این اجمال آنکه چون ظفرخان پسر خواجه ابوالحسن بکابل
رسید شنید که الکوش ادبار بقصد شورش افزایی دفعه دیگری بنواحی غزنین آمده مشار الیه باتفاق
دیگر بندهای که از تعینات آنصوبه اند لشکرها فراهم آورده بر سر او سوار میشود درین اثنا احداد بر نهاد
قابو یافته باشارت آن سیاه اندیش بر سر راهی در آمده راهزنی و دست اندازی که شیوه شنیعه آن مفسدان بیسا
بخواست پیش میگیرد ملکتوش از آن اراده باطل ندامت گزیده یکی از خویشان خود را نزد ظفرخان فرستاده

اظهار ملایمت و چاپلوسی نموده برمیگردد و اولیای دولت قاهره خاطر از آنجانب وا پرداخته دفع فساد احداد پیش نهاد
رای بیش نهاد همت ساخته همان استعداد و جمعیت از راه کردیر بر سر آن مقهور روان شدند چون خبر رسیدن
ملکتوش و آمدن لشکر ظفر اثر بآن بدفرجام رسید تاب مقاومت نیاورده خود را بکوه بنوا غز که محکم او بود کشید
و آن بی عاقبت آن کوه را ابنار و و بر اطراف بیشه دیواری در پیش دره بر آورده بآلات برد استحکام داده و ذخیره
سایر و اسباب قلعه داری آماده و مهیا داشت اولیای دولت بر قرین استیصال او وجه همت ساخته بقدم سعی
فراز و نشیب بسیار در نوردیده و طی نموده بدره مذکور پیوستند و همه یکدل و یکجهت از اطراف هجوم آورده
همت بتسخیر آن گماشتند و قریب پنج ماه زد و خورد کرده محاصره را بر وی تنگ ساختند تا آنکه روز مبارک
هفتم جمادی الاول نقاره فتح بلند آوازه ساخته از اطراف جنگ انداخته داد شجاعت و جلادت دادند و از هنگام
صبح تا سه پهر روز آتش قتال و جدال اشتعال داشت بعد از سه پهر بمساعی عواطف و مراحم الهی ابواب فتح
فیروزی بر چهره مراد دولتخواهان مفتوح کردید و آن محکمه بتصرف بهادران لشکر منصور در آمد درینوقت
یکی از احدیان شمشیر و انگشتر و کاردی که آنجا یافته بود نزد ظفرخان برد میمنماید یقین میشود که اینها از آن
آن ناصواب است و ظفرخان خود با احدی مذکور بر سر لاش او میرود و ظاهر میگردد که بندوقی از شصت غیب باو
رسیده و بجهنم واصل شده و هر چند منادی کردند شخص نگشت که این تفنگ از دست چه کس باو رسیده
بالجمله سر آن مفسد زیاده سر را مصحوب سردارخان روانه درگاه آسمان جاه نمود ظفرخان و دیگر بندهای
شایسته خدمت که مصدر ترددات پسندیده گردیده بودند هر کدام در خور استعداد خویش باضافه منصب
اقسام نوازش و مراحم اختصاص یافتند بهفدهم اسفندارمز ماه ساحل دریای چناب بورود موکب مسعود آراستگی
یافت وقایع سال بیست و یکم از جلوس جهانگیری شب شنبه بیست و دوم جمادی الثانی هزار و سی و پنج
هجری بعد از انقضای یک پهر و چهار گهری روز جهان افروز اتفاق افتاد و سال بیست و یکم از جلوس میمنت مانوس
آقا محمد ایلچی شاه عباس را رخصت انعطاف ارزانی داشته خلعت با خنجر مرصع و سی هزار روپیه نقد خرج راه
التفات فرمودند و مکتوبی در جواب محبت نامه شاهی نگارش یافت کمر مرصع تمام الماس که یک لک روپیه

قیمت داشت با یک خنجر مرصع و سه ساعت بنفیس نادر بر سم ارمغان حواله او شد در اوراق سابق فرستادن عرب دست غیب
نزد مهابت خان بجهت آوردن فیلان رقم زده کلک سوانح نگار گشته و استاری بطلب او نیز رفته درینولا بحوالی
اردو پیوست بالجمله طلب او بتحریک و کاربرداری آصفخان شده بود و پیش نهاد خاطر ایشان آنکه او را خوار و بی
عزت ساخته دست تعرض بناموس و جان و مال او دراز نمایند و این مطلب که از ابغات سیل و سست پیش گرفته وادر
خلاف ایشان با چهار پنج هزار سوار راجپوت خون خوار بیکدل و یکجهت آمده و عیال اکثری را همراه آورده که هر گاه
کار بجان و کارد باستخوان رسد و از همه راه جهت ناموس و عظم کرده جهت پاس عزت و ناموس خود تا ممکن باشد
دست و پا زده با اهل و عیال جان نثار شوم بیت وقت ضرورت چه نماند گریز دست بگیرد سر شمشیر تیز و با آنکه
از روی آمدن او در مردم حرفهای ناملایم مذکور میشد نواب آصفخان در نهایت غفلت و بی پروائی بسر می برد بند
چون خبر آمدن او بعرض مقدس رسید نخست پیغام شد که تا مطالبات سرکار پادشاهی را بدیوان اعلی مفروغ
نسازد و مدعیان خود را بمقتضای عدالت تسلی ننماید او را کورنش و ملازمت مسدود است و فیلانی که درین مدت
جمع نموده بدرگاه والا حاضر سازد و از سرکه دختر خود را بحکم بی برخوردار پسر خواجه عمر نقشبندی نسبت کرده
شورش بسیار ظاهر ساخته آن جوان را بحضور طلب داشته بخواری و بی عزتی کرده کاری فرموده دست و گردن
بسته سر برهنه بزندان سپردند و حکم شد که آنچه مهابت خان باو داده فدائی خان تحصیل نموده بخزانه عامره رسانند
چون مهابت خان در کنار آب بهت واقع شده نواب آصفخان با چنین خصم قوی بازوی دشمن از سر و جان گذشته کریز
ما رسیده در نهایت غفلت و عدم احتیاط صاحب قبله خود را در آن طرف دریا گذاشته خود با عیال و احمال و اثقال
و خدم و حشم از آب عبور نموده درین روی آب منزل گزید و همچنین کارخانجات و بیوتات عالی از خزانه و
قورخانه حتی خدمتکاران و بندهای نزدیک در گذار دریا عبور نموده چون راتم اقبالنامه خدمت بخشی گری میر
توزک هم داشت از آب نگذشته شب در پیشخانه توقف گزیده بود بعد از فراغ نماز و ادعیه مهابت خان در یافت
که کار بناموس و جان او رسیده لا علاج درینوقت که هیچکس در گرد و پیش حضرت نمانده بود با چهار پنج هزار سوار
راجپوت که با اینها قول و عهد نموده بود از منزل خود بر آمده نخست بر سر پل رسیده قریب دو هزار سوار بر پل

بگذارد که پل را آتش زده اگر کسی اراده آمدن داشته باشد ممانعت و مقاتله قیام نمایند و خود متوجه دولتخانه میگردد
و چون فقیر با یاران مصاحب از جا برخاسته در کشتی در میان داشت درینوقت آوازی بگوش رسید که مهابت خان
می آید بخاطر گذشت که شاید برد رحم رفته باشد مقارن این حال مذکور شد که از در حرم گذشته بدرگاه نزدیک رسید
تا سخن از دل بزبان و از زبان بلب رسید بدر پیشخانه فقیر رسیده باز پرس احوال نمود چنانچه آواز او بگوشم رسید
کمر شمشیر بسته از خیمه بر آمدم چون چشمش بر من افتاد نامم بر زبان آورد و کیفیت احوال حضرت شاهنشاهی
استفسار نمود مشاهده افتاد که قریب پانصد راجپوت پیاده بر چهره و سپر در دست استاده در میان گرفته می آیند
و از گرد و غبار چهره آدم خوب محسوس نمیشد او بر سمت دروازه کلان شتافت و من از راه سرخ سرا پرده ولت
خانه در آمدم معدودی از اهل ساز و غیره در فضای دولتخانه بنظر در آمدند و سه چهار خواجه سرا پیش دروازه
استاده دیدم مهابت خان و خیم العاقبت سواره تا در دولتخانه رفته از اسب فرود آمده در آنوقت که پیاده شده
بجانب غسلخانه شتافت قریب به دویست راجپوت همراه داشت کمترین سر راه او آمده گفتم که این همه
گستاخی و بی باکی از ادب دور است اگر بقسمی توقف نماید فقیر رفته عرض کورنش و زمین بوس نماید اصلا جواب
نپرداخت چون بدر غسلخانه رسید ملازمان او تختهای دروازه را که دربانان بجهت احتیاط بسته بودند
در هم شکسته بفضای دولتخانه فرو ریختند جمعی از پرستاران که بر گرد و پیش حضرت بسعادت حضور اختصاص
داشتند از گستاخی او بعرض همایون رسانیدند آنحضرت از درون خرگاه بر آمده بر پالکی که بیرون خرگاه نشستن
ترتیب یافته بود جلوس فرمودند بالجمله مراسم کورنش و زمین بوس بتقدیم رسانیده آنگاه بدر پالکی کشته
معروض داشت که چون یقین خود کردم که از آسیب عداوت و جان گزای آصفخان خلاصی و رهائی ممکن نیست
و بانواع و اقسام خواری و رسوائی کشته خواهم شد از روی اضطرار جرأت و دلیری نموده خود را در پناه حضرت
انداختم اکنون اگر مستوجب قتل و سیاستم در حضور اشرف سیاست فرمایند درینوقت راجپوتان او فوج
فوج مسلح آمده دور سراپرده پادشاهی را فرو گرفتند و در خدمت آن حضرت بجز عرب دست غیب و شیاد
او بود و میر منصور بدخشی و جواهر خان خواجه سرا و ناظر محل و فیروز خان و خدمت خان خواجه سرا و بلند خان

بخدمت میرسیدن خان و فصیح خان مجلسی و سه چهار از خواصان دیگر حاضر بودند چون آن بی ادب خاطر اقدس را
شورانیده و مزاج اعتدال سرشت را عزت به آشوب داشته در مسند دست بقبضه شمشیر رسانیده خواستند که زمین جهان
را از لوث وجود آن ناپاک بی باک مصفا سازند همراه میر منصور بدخشی به ترکی عرض میکرد که وقت حوصله آزمایش
صلاح حال باید منظور داشت سزای کردار ناهنجار این تیره بخت بد گوهر را ایزد دادگر حواله فرمایند تا وقت
استیصال او در رسد چون حرف او بفروغ دولتخواهی آراستگی داشت ضبط خود فرموده بودند از اندک فرصت راجپوتان
او درون و بیرون دولتخانه فرو گرفتند چنانچه بغیر از نوکران او کسی دیگر منظور نمی آمد درین وقت آن بد عاقبت
عرض کرد که هنگام سواری شکار است بطاعة معهود سواری فرمایند تا این غلام فدوی در خدمت باشد
بمردم ظاهر شود که این جرأت و گستاخی حسب الحکم از من بوقوع آمده و اسب خود را پیش آورده بمبالغه و الحاح
بسیار نمود که بر همین اسب سوار شوند عزت سلطنت رخصت نداد که بر اسب او سواری فرمایند حکم شد که اسب
سواری خاصه را حاضر سازند و بجهت لباس پوشیدن و استعداد سواری خواستند که به درون محل تشریف
برند آن تیره بخت سقیم کار بر رفتن درون محل راضی نشد القصه آنقدر توقف نمی دید که اسب خاصه را حاضر
ساختند و آن حضرت سوار شده تا دو تیر انداز بیرون دولتخانه تشریف بردند بعد از آن فیل حوضه دار زده که او را
صلاح دولت درین دیده اند که بر فیل نشسته متوجه شکارگاه شوند آن حضرت بی مضایقه در مبالغه برهمان فیل
سوار شدند یکی از راجپوتان معتمد خود را در پیش فیل داده و راجپوت دیگر را در پس حوضه نشانیده بود درین
اثنا مقرب خان خود را رسانیده باسترضای او در روز حوضه نزدیک آنحضرت در نشست ظاهرا در آن شورش
گاه بی تمیزی زخمی بمیان پیشانی مقرب خان نامبرده رسید چون خون بسیار بر روی و سینه او ریخته بود خدمت
پرست خواص که شراب معتاد و پیاله خاصه در دست داشت خود را بفیل رسانیده و هر چند راجپوتان بر سنین برچه
زور دست و بازو مانع آمده خواستند که او را جای ندهند او کنار حوضه را مستحکم گرفته خود را نگاه داشت چون
درین روز جای نشستن میسر نبود خود را میان حوضه در گنجانید و قریب نیم کروه مسافت طی شده که هیبت خان
داروغه فیل خانه ماده فیل سواری خاصه را حاضر آورد و خود در پیش فیل و پسر در عقب نشسته بود مهابت خان

اشارت کرد که آن بی گناه را با پسر شهید ساختند بالجمله در لباس سیر و شکار بر سمت منزل خویش راهبری نمود
و آن حضرت بر درون خانه او در آمده زمانی توقف فرمودند و دو فرزند خود را بر در آن حضرت گردانید چون از
نور جهان بیگم غافل افتاده بود درین وقت بخاطرش رسید که باز حضرت شاهنشاهی را بدولتخانه برده از آنجا به
نیز دل او پرداخته بدین قصد باز آنحضرت را بدولتخانه آورد تصادفا در هنگامی که حضرت اعلی بقصد سیر و شکار
سوار شدند نور جهان بیگم فرصت غنیمت شمرده با جوهر خان خواجه سرا از آب گذشته بمنزل برادر خود آصف
خان رفته بود آن بد عاقبت که فرصت خبر رفتن بیگم یافت از سهوی که در بعمل سپردن بیگم کرده بود ندامت گزید
متردد خاطر گشت آنگاه در فکر شهریار شد و دانست که جدا داشتن او از خدمت حضرت خطائیست عظیم لاجرم
رای فاسد او بر گشت و آن حضرت را باز سوار ساخته بمنزل شهریار برد و آن حضرت از وسعت حوصله و کرامت بازی
هر چه او میگفت میکردند درین وقت جهجوی نبیره شجاعت خان همراه شد چون بر روی خانه شهریار در آمد و قدری
براجپوتان اشارت کرد که او را بقتل رسانیدند چون نور جهان بیگم از آب گذشته بمنزل برادر خود رفت عمل های بی
دولت را طلب داشته مخاطب و معاتب ساخت که از غفلت و خام کاری شما کار باینجا کشید و آنچه در مخیله هیچکس
نگذشته بود بظهور آمد و در پیش خدا و خلق خجالت زده کردار خویش گشتید اکنون بتدارک آن باید کوشید
در آنچه صلاح دولت برآمد کار باشد باتفاق معروض داشت همه بیکر او بیکربان بعرض رسانیدند که تدبیر درست
و رای صایب آنست که فردا فوجها ترتیب داده در رکاب سعادت از آب گذشته آن مفسد را مقهور و منکوب ساخته
بدولت زمین بوس بندگان حضرت سرافراز شویم چون این کنکاش ناصواب بمسامع جلال رسید از ضابطه معقول
بیگانه بود و همان شب مقرب خان و صادق خان بخشی و میر منصور و خدمت خان را پی در پی نزد آصف خان و
عمده های دولت فرستاده فرمودند که از آب گذشتن و جنگ انداختن محض خطاست زنهار که این تدبیر را در بیت
نتیجه خام کاری و ناسازکاری دانسته پیرامون خاطر راه ندهند که بجز ندامت و پشیمانی اثر آن بر آن مرتب هیچ نشود
شده گاه من در سطر [illegible] ناشو بکار در اگر میخه اسیر چنگ میکشید و جهت اعتماد و احتیاط انگشتر مبارک
خود را مصحوب میر منصور فرستادند آصف خان بگمان اینکه این حرف ها زاده طبیعت مهابت خان بد عاقبت است

بتکلیف او حکم فرموده اند ممنوع نشده همان قرارداد پای عزیمت افشرده درین وقت فدائی خان چون از قسمت بردارای
رفتن وقوف یافت سوار شده بکنار آب آمده و از آنکه پل را آتش زده بودند و امکان عبور متصور نبود بی تابانه دیر
باران بلا و تلاطم فتنه با چندی از نوکران خویش فیل را ساز داده بروی دولتخانه برابر دریا در زد خواست شناوری عبور
نماید شش کس از همراهان او بموج خیز فنا رفتند و چندی از شدت آب باز ماندن روی به افتاد نیم جانی بساحل سلامت
رسانیدند و خود با هفت سوار بر آمده جنگ نمایان کرد و دست اکثری از رفقای او بکار رسید و چهار کس از
همراهان او جان نثار شدند و چون دید که کاری از پیش نمیرود و غنیم بر زور در است در ملازمت نتوانند رسید
چنانکه پاره سنگی بدیوار آهن خورده باز پس افتد همان جسمی و چالاکی عطف عنان نموده از آب گذشت و
حضرت شاهنشاهی آن روز و آن شب در منزل شهریار بسر بردند روز یکشنبه بیستم فروردی ماه الهی مطابق نهم شهر جمادی
الثانی آصف خان باتفاق خواجه ابو الحسن و دیگر عمده های دولت قرار جنگ داده در خدمت مهد علیا نور جهان
بیگم از گذری که غازی بیگ مهتر زنبورک خانه پایاب آب را از گذشتن داده بود اتفاقا بدترین گذرها همین بود سه چهار جا
از آب عمیق عریض پایابی گذشت در وقت گذشتن انتظام افواج بر جا نماند هر فوجی بطرفی افتاده بود آصف
خان و خواجه ابو الحسن و ارادت خان با عماری بیگم رو بروی فوج کلان غنیم که فیلان کاری خود را پیش داده کنار
آب را مضبوط ساخته ایستاده بود در آمدند فدائی خان بفاصله یک تیر انداز از پایان تر بمقابل فوج دیگر از آب
گذشته ابو طالب پسر آصف خان و پسر خواجه و الله یار و بسیاری از مردم پایان تر از فدائی خان عبور نمودند ما
این حال السان شناگرده یراقها تر شده جلو بر ان گشته جمعی بکنار پیوسته و بعضی بمیان آب بیست و پنج سیاره
افواج غنیم فیلان را پیش رانده حمله آوردند هنوز آصف خان و خواجه ابو الحسن در میان آب بودند که جلو مردم پیش
برگشت و دیگر کیست که مکین پرداز دسخن نشود و پای همت جای دارد ابو الحسن و من از آب گذشته بر لب آب
دوم ایستاده تماشای نیرنگی تقدیر میکرد بیرون سوار و پیاده و اسب و شتر و محمل و ارابه بمیان دریا در آمده و بکدیگر
پهلو زده سعی در گذشتن داشتند درین وقت نذیر نام خواجه سرای بیگم آمده مادام و در امخاطب ساخت که مهد
علیا میفرمایند که این چه جای توقف و تأمل است پای همت پیش نهید که بمجرد در آمدن شما غنیم منهزم شده راه آوارگی ...

پیش خواهد گرفت و فقیر و خواجه جواب بردا خدا سبان آب در زده بر فوج غنیم و راجپوتان مردم ابکاب راش
انداختند و بر گشتند درین وقت در عماری بیگم که دختر شهریار و صبیه نوار خان بود زده رحیق محمصه بر
بازوی دختر شهریار رسید و بیگم بدست خود تیر برآورده بیرون انداخت و لباسها رنگین شد جواهر خان خواجه
سرا ناظر محل و ندیم خواجه سرای بیگم باد و خواجه سرای دیگر در پیش فیل بیگم جان نثار گردیدند و دو زخم شمشیر
بر خرطوم فیل بیگم رسید و بعد از آنکه روی فیل بر گشت دو سه زخم برچه بر عقب فیل زدند راجپوتان شمشیرها
کشیده از رو هم میرسیدند و فیلبان سعی در راندن فیل داشت تا بجایی کشید که آب عمیق پیش آمد و بیم غرق شدن
بود تا آخر بعطف عنان نمودند و فیل بیگم شناوری از آب گذشته بدولتخانه پادشاهی رفته فرود آمدند خواجه
ابو الحسن و فقیر همراه بودیم خواجه مرا گذاشته گرم تر راندند و من در کنار آب با چهار سوار تا بیان خود ایستاده
ماندیم چون همه تیر می زدند راجپوتان قصد اینجانب نکردند درین وقت آصف خان پیدا شد و از بیرنگی زمانه
و سیراه رفتن رفیقان و بر نشیبی نقش کله آغاز کرده روانه شدند هر چند از ایشان چشم و زبان نشان جستم
اثری ظاهر نشد که بکدام جانب شتافتند خواجه ابو الحسن که از فقیر جدا شده گرم رانده و از هول و اضطراب اسب
بدریا زد چون آب عمیق بود و تند میرفت در وقت شناوری از اسب جدا شد اما قاش زین را بدو دست مستحکم
گرفته بود اسب غوطه چند خورده نفس گیر میشود و خواجه دست از قاش او میگذارد در بن حالت محمصه ملاح
کشمیری خود را رسانیده خواجه را بر می آرد فدائی خان با جمعی از بنده های پادشاهی و چندی از نوکران خود از آب
گذشته با فوجی که در مقابل او بود جنگ کرده و غنیم خود را برداشته تا خانه شهریار که حضرت شاهنشاهی در
آنجا تشریف داشتند خود را رسانیده و چون در درون بر آمده از سوار و پیاده مالامال بود بر سر در ایستاده تیر اندازی
پرداخت چنانچه تیرهای او اکثر در صحن خلوت خانه نزدیک بآن حضرت میرسید و مخلص خان در پیش تخت ایستاده
خود را سپر تیر قضا ساخته بود بالجمله فدائی خان زمان ممتد ایستاده تلاش کرد و از همراهان او سید مظفر که از
یکتا جوانان کارد یدکار طلب فدوی بود با وزیر بیک پسر خواجه بیک میدانی و عطاء الله نام خویش فدائی خان بسعادت
شهادت جان باختن افتند سید عبد الغفور بخاری که او نیز جوان شجاع کاری بود زخم برداشته چهار زخم با...

فدائی خان رسید و چون دریافت که کاری از پیش نمی رود و بخدمت آن حضرت نمی تواند رسید عطف عنان نموده از میان اردو
برآمد بطرف بالای آب شتافت روز دیگر از آب گذشته بر منازل متردد فرزندان خود رفت و از آنجا فرزندان را همراه گرفته
بکر جهال متوجه رخت سلامت کشید و چون بر زمین نامحمود زمیندار پرگنه مذکور رابطه قدیم داشت فرزندان را
در آنجا گذاشته و خاطر از آن جانب وا پرداخته جریده بجانب هندوستان شتافت میر خواجه و الله ویردی خان قراول
و اله یار پسر افتخار خان هر کدام بطرفی بدر رفتند آصف خان چون میدانست که از دست مهابت خان خلاصی ممکن
نیست با پسر خود ابوطالب و دویست و سیصد مملوک از بارگیر و اهل خدمت بجانب قلعه اتک که در تیول او مقرر
بود رفت چون بر هتاس رسید که ارادت خان خبر یافت که او در گوشه فرود آمده و کسان فرستاد بمبالغه بسیار
نزد خود طلب داشت لیکن هر چند مبالغه کرد بهمراهی آصف خان راضی نشد و آصف خان بقلعه رفته متحصن گشت
و ارادت خان برگشته باردو آمد بعد از آن خواجه ابوالحسن بعهد و سوگند اطمینان خاطر هم رسانیده مهابت
خان را دید و نوشته بنام ارادت خان و دفتر مشتمل بر سوگند از غلاظ و شداد بخط او گرفت که گزند جانی و نقصان
بعزت و ناموس نرساند آنگاه ایشان را و دفتر را همراه برده ملاقات داد درین روز عبدالصمد نواسه شیخ جاند
منجم را که با آصف خان رابطه محبت قوی داشت و الحق جوان مستعد بود بتهمت آشنائی او در حضور خود او را
بقتل رسانید مقارن این حال شاه خواجه نام ایلچی نذر محمد خان والی بلخ بدرگاه والا رسیده ملازمت نمود بعد
از ادای کورنش و تسلیم و آداب که معمول این دولت خداداد است کتابت نذر محمد خان را گذرانید اظهار اخلاص
و نیازمندی بسیار نموده آنگاه پیشکش خود را بنظر درآورد سوغاتهای نذر محمد خان از اسب و یابو و بغون و غلام
ترک و غیره موافق پنجاه هزار روپیه قیمت شد پیش ازین نگاشته کلک وقایع نگار گشته که چون آصف خان هیچ
وجه از مهابت بی عاقبت ایمن نبود بقلعه اتک که در تیول او بود رفته تحصن جست و همگی دو صد و پنجاه کس
از سوار و پیاده با او همراهی کردند مهابت خان از احدیان پادشاهی و ملازمان خود و زمینداران آن نواحی لشکر گرد کرده
بهره ور نام پسر خود و جوهار راجپوت و شاه قلی فرستاد که گرم و گیرا شتافته بمحاصره قلعه پرداختند کار بردها
کور رسیده بمقدمات بیم و امید قلعه را بدست آورد نزد آصف خان همه محنتی و بلائی قرار داده عنان بقضا

سپرد و فرستادهای مهابت خان بعهد و سوگند آرام بخش خاطر متوحش او گشته حقیقت را بمهابت خان نوشتند و چون
موکب کیهان شکوه از دریای اتک عبور فرمود مهابت خان وخیم العاقبت بقلعه اتک رفت و آصف خان را با ابوطالب
پسرش و خلیل الله ولد میر میران را همراه باردو آورده قلعه را بملازمان خود سپرده و درهمین روز عبدالخالق
برادرزاده خواجه شمس الدین محمد خوافی که از مصاحبان و مخصوصان آصف خان بود با محمد تقی بخشی شاه جهان
که در محاصره برهانپور بدست افتاده بود بتیغ بی باکی آواره صحرای عدم گردانید و ملا محمد تهتی را بتهمت آخوندی
آصف خان بی جرم و جهالت شهید ساخت از اسباب قتل او بحسب تهمت آخوندی آصف خان بود و دیگر آنکه
در وقتی که او را زنجیر میکردند بحسب اتفاق زنجیر طوقدار در پای او کرده اند چنانچه باید استحکام نداده اند و
باندک حرکتی سست شده و از پای او بدر آمده و آنمقهور را حمل بر سحر او نمودند و دعا و تکبیر میکنند و چون حافظ
قرآن بود پیوسته بتلاوت اشتغال داشت و لبهای او متحرک بود و ازین حرکت لب یقین خود کردند که البته مرا دعای
بد میکند و از غلبه وسواس و فرط توهم این مظلوم را بتیغ ستم شهید ساخت ملا محمد با خصایل صوری و کسب
کمالات بزیور صلاح و پرهیزکاری آراستگی داشت افسوس که این سفاک بی باک در چنین مردی نشناخت و
بیهوده ضایع ساخت و چون بنواحی جلال آباد تردد اردوی کیهان پوی اتفاق افتاد جمعی از کافران دره نور آمده
ملازمت نمودند اکنون مجملی از مقدمات و رسومی که در میان ایشان شایع است جهت غرایب مرقوم میگردد طریق
ایشان این است کافران بت تراشیده بصورت آدمی از طلا یا از سنگ ساخته پرستش مینمایند و بیش از یک
زن نمیکنند مگر زن از آن زاده باشد یا با شوهر ناسازگار اگر خویشان بحسن دست یابند البته قصد اماد
مینمایند اگر خواهند که بخانه دوستی یا خویشی بروند از بالای بام یکدیگر تردد می کنند حصار شهر ...
دیگر از خوک و مرغ و ماهی دیگر همه گوشت میخورند و طلا ... و میگویند که از قوم ما هر کس ماهی خورده البته
کور شده گوشت را پخته کرده میخورند ... کلان ... گاو و گاومیش ... میخورند ...
برد دیگر جوانان کلو بریده میخورند لباس سرخ را دوست میدارند جوانان مردانه زنگله بر کمر می بندند ...
خود را لباس پوشانیده و مسلح ساخته با صراحی و پیاله شراب در گور میگذارند و سوگند ایشان این است که کله آهو

یا مرده را در آتش می نهند و باز از آنجا برداشته در رخت زیتون میگذارند و میگویند که هر کس از ما این سوگند بدروغ خورد
البته ببلائی مبتلا شده دیگر آنکه اگر پدر زن پسر خود را خویش کرده ... پسر و دختران با بمضایقه نمی نماید حضرت شاهنشاهی
فرمودند که هر چه ایشان خواهند از ما التماس نمایند اسب و شمشیر و زر نقد و سر و پای سرخ در خواستند و کامیاب
خواهش خویش گردیدند روز یکشنبه سیم اردی بهشت ماه بمبارکی و سعادت داخل شهر کابل گشتند و درین روز
بر فیل نشسته نثار کنان از میان بازار گذشته بباغ شهر آرا نزول اقبال فرمودند روز جمعه غره ماه خورداد روضه
منوره حضرت فردوس مکانی انار الله برهانه تشریف برده لوازم نیازمندی بتقدیم رسانیده از باطن قدسی مواطن
آنحضرت استمداد همت نمودند و همچنین بزیارت میرزا هندال و عم بزرگوار میرزا محمد حکیم تبرک جسته از حضرت
حق جل سبحانه التماس آمرزش فرمودند و از غرایب اتفاقات که از نهانخانه تقدیر بمنصه ظهور پرتو افگنده مآل
کردار زشت مهابت خان وخیم العاقبت است تفصیل این اجمال آنکه چون آن جرأت و گستاخی در کنار آب بهت ازو
بفعل آمد و امرای ... حوصله یا سپاهی از غفلت خویش خجلت زده بجاو بر گشتند و امری که در مخیله هیچکس
خطور نکرده بود چهره پرداز ظهور گردید راجپوتان او را تسلط و اقتداری که بجهت اتفاق دزدی نموده بود
خود سر و مغرور گشته دست تعدی و تطاول بر رعایا و زیردستان دراز ساخته هیچکس را موجود نمی شمردند تا
آنکه روزگار کینه گذار منسوبه بر انگیخته و دست فتنه آتش بخرمن هستی آنها در زد بالجمله جمعی از راجپوتان
بصورت چالاک که از شکارگاههای مقرر کابل است در فته اسبان خود را بچرا گذاشته بودند احدی که بجهت محافظت
و محارست شکارگاه تعین بود در مقام منع میشود و گفت و شنید بجنگ و نزاع میکشد و از آن میان یکی از راجپوتان
احدی را شهید میسازد جمعی از خویشان و برادران احدی بدرگاه رفته استغاثه و دادخواهی نمودند حکم
شد که اگر او را می شناخته باشید نام و نشان او را معروض دارید ما بحضور اشرف طلب فرموده بازپرس فرمائیم
و بعد از اثبات خون بیاسا رسد احدیان باین حکم تسلی نشده از ملازمت برگشتند و همه یکجا فراهم آمده قرار
جنگ دادند اتفاقا در جائی که احدیان منزل داشتند راجپوتان نیز قریب بآنها فرود آمده بودند روز دیگر احدیان
مستعد رزم و پیکار شده همه بجهت دیگر بر سر راجپوتان رفتند و جنگ عظیم در گرفت و چون

احدیان

احدیان اکثر تیرانداز و توپچی بودند و آنها کوتاه سلاح ... و خونریزی راجپوت بسیار گشته شد و جزوی که بقیه
خان تیره روزگار از فرزند صلبی گرامی تر ... بعلاف تیغ استغفار کرده بود تخمیناً هشتصد و نهصد کس بقتل رسیده بود
مهابت بی عاقبت از شنیدن این خبر سراسیمه و مضطرب سوار شده با کومک نوکران خود شتافت در اثنای راه نقش را
نوع دیگر دید و از غایت بیم و هراس که مبادا درین معامله بقتل رسد برگشته خود را در پناه دولتخانه انداخت و التماس
... خان و کوتوال خان و جمال محمد و خواص خان را تهور را حکم شد که جار زده این فتنه را فرونشانند و
دیگر آن مفسد بعرض رسانید که باعث جنگ و ماده فساد بدیع الزمان خویش خواجه ابوالحسن و خواجه قاسم برادر
او است بحضور طلبیده بازپرس فرمودند جوابی که او تسلی شود ساخته نیارستند کرد و چون کس بسیار ازو بقتل
رسیده بود و هنوز وقت مضطرب ... از میان برکردن تشفی نبود تا گریز مراعات خاطر او از لوازم وقت شمرده
نام بردها را بوی ... اسیر ساخته ... بی آزرم در نهایت خواری و رسوائی سر و پای برهنه بخانه خود برده مقید ساخت
و آنچه در بساط آنها بود بتمام متصرف شده بتولا بعرض رسید که عنبر حبشی در هشتاد سالگی باجل طبیعی درگذشت
عنبر در فنون سپاهیگری و سرداری و شرایط تدبیر و کارگزاری عدیل و نظیر نداشت و طریق قزاقی را که باصلاح
اهل دکن برگی گری گویند خوب دریافته بود و اوباش آنملک را چنانچه باید ضبط کرده تا آخر عمر بعزت از جهان
رفت در روزگار تاریخ بعزت سر آمد در هیچ تاریخی مسطور نیست که غلام حبشی باین مرتبه رسیده باشد چون توجه خاطر
اشرف بشکار بسیار است و شیفتگی آنحضرت درین شغل بجائی رسیده که در سفر و حضر یک روز بی شکار ممکن نیست
که بسر آید لاجرم هر کس که در فن شکار و فنون وی مهارتی دارد تصرفی بخاطر آورده وسیله تقرب میسازد از جمله الله وردی
خان قراول بیگی جهت شکار قمرغه تور کلانی که اهل هند را با در گویند از ریسمان ترتیب داده پیشکش کرده
بود مبلغ بیست و چهار هزار روپیه صرف شده دور آن دو نیم کروه میبود سیصد فراش در یک پهر ...
میکنند و هشتاد شتر پیوسته در سفرها همراه میدارند ... شکار قمرغه بدین تور است از هر قسم جانوری
کلان بخورد که داخل تور شود بدر رفتن محال است چون موضع ... از شکارگاههای مقرر آنملک است بمتصرفان
شکار حکم شد که تور مذکور را بشکارگاه برده استاده سازند و شکار را از هر جانب رانده بدرون تور در آورند

حضرت بادشاه از حرم سرای عزت بنشاط شکار توجه فرمودند شاه اسمعیل هزاره از اهل ریاضت و صلاح بود که در
جماعت هزارها او را به بزرگی و سروری قبول داشتند با توابع و لواحق جو... بظاهر دهمین الوس فرود آمده بود حضرت
شاهنشاهی با نور جهان بیگم و اهل حرم بمنزل شاه اسمعیل تشریف فرمودند بیگم بفرزندان شاه از اقسام جواهر
زرین و مرصع آلات و طلا آلات تلطف نمودند و از آنجا بنشاط شکار پرداخته قریب سیصد راس از نکه و قوچ
کوهی و ضرب تفنگ که در پور آمده بود شکار شد یکی که از همه کلان تر بود وزن فرمودند سه من و سی آثار بوزن
جهانگیری بر آمد درینولا از عرضداشت منهیان صوبه دکن بمسامع جلال رسید که شاه جهان از حدود متعلقه
نظام الملک بر آمده و از محال صوبه مالوه عبور فرموده با حیر پور بیشتر رود در آنجا نیز توقف نفرموده از راه جیلپور
بصوب بنگاله نهضت فرموده حضرت شاهنشاهی روز دوشنبه غره شهریور ماه الهی بساعت مسعود از کابل
بصوب هندوستان رایت اقبال بر افراشتند درین تاریخ خبر بیماری شاهزاده پرویز بعرض رسید مرقوم بود
که نخست درد قولنج قوی بهم رسیده ایشان را زمان ممتد بی شعور ساخت و بعد از تدبیرات بقدر حسی دست
داد مقارن این حال عرضداشت خانجهان رسید نوشته بود که شاهزاده باز هوش رفت و درین مرتبه بیهوشی
باستداد و اشتداد انجامید چنانچه پنج کری که در ساعت نجومی باشد بی شعور بود ناگزیر اطبا قرار برداغ دادند
و پنج داغ در سر و پیشانی و شقیقه ایشان سوختند معهذا بهوش نیامدند و بعد از دو ساعت دیگر افاقه بهم رسید
و سخن کردند و باز از هوش رفتند اطبا بیماری ایشان را صرع تشخیص نموده اند و این ثمره افراط شرابست چنانچه
عم ایشان شاهزاده مراد و شاهزاده دانیال هم بهمین بیماری مبتلا گشته جان درکار شراب کردند درینولا شاهزاده
والا گوهر سلطان داراشکوه و شاهزاده اورنگ زیب از حضرت پدر عالیمقدار بملازمت جد بزرگوار آمده بدولت
زمین بوس فرق مباهات برافراختند سوای فیلان از جواهر و مرصع آلات قریب سه لک روپیه پیشکش ایشان بنظر
در آمد از عرضداشت متصدیان دار الخلافه اکبر آباد معروض گردید که قبل ازین عورتی سه دختر بیکبار زائیده بود حال
باز همان زن یک پسر و دو دختر زائیده و همه در حیات اند درینولا نوشته فاضل خان بعرض همایون رسید که بایسنغر
پسر شاهزاده مرحوم سلطان دانیال در امرکوت از شاه جهان جدا گردیده بمال دیو راجه جسلمیر خود را رسانیده عزیمت

بخدمت شاهزاده پرویز خواهد رسید از اعظم سوانح مهجوری ... مهابت و ختم العاقبت است و تفصیل این
داستان بر سبیل اجمال آنکه از تاریخی که آن ... نزدیش بصدور چنین گستاخی و سوء ادب شده حضرت شاهنشاهی
از کمال حوصله و بردباری آنقدر بجانب او رفته بودند که بجری عنایت و التفات ظاهر می ساختند که از جانب آن
حضرت اطمینان قلب بهم رسانیده پس قلب خود ... و اخلاص نمود و بعد از کامل اسیر و رحمت آن حضرت
دیده و دانسته حرکتی میسر بودند و خان دلنشین او کرده بودند که تا حال ... او از حضور ... اختیار
بوده و آنچه بعقل و نقش بر نقش بر کشته بر وفق خواهش و طبق مراد ماست نه مهر نور جهان بیگم در خلوت میگفت
بی کم و کاست نزد او بیان میفرمودند چنانچه مکرر بر زبان آوردند که بیگم قصد بود از دار خود حرکت ...
شاهنواز خان پسر عبد الرحیم خان خانان که در عقد ازدواج شایسته خان پسر آصفخان است میگوید که ...
تا پو یابم مهابت خان ... سر وق خواهم زد باظهار این مقدمات او را مطمئن خاطر می ساختند تا آنکه رفته رفته
توهمی که در ابتدا داشت زایل ... هرگز هشیار و بیدار می بود و جمعی کثیر از راجپوتان ... می آوردند و در
کرد و پیش دولتخانه باز میداشت   ضبط و انتظام بر جا نماید و معهذا نوکران او در رخل باحسن ...
کابل بقتل رسیدند چنین تر سید و ... داد و نور جهان بیگم بر طلاق ... در انتظار فرصت بود
و سپاه را بنوازش ... و صد ... می نمود و مرد در ازین روز زبان دلاسا میکرد و مستمال و امیدوار
می ساخت تا آنکه هشیار خان خواجه سرای بیگم بموجب نوشته ایشان قریب دو هزار سوار در لاهور نوکر ساخته
باستقبال شتافت و در رکاب سعادت نیز جمعی ... فراهم آمده بود بیگم را پیش از رهتاس درین محل سواران
را تعرف ساخته فرمودند که تمام سپاه ... پوشیده از دولتخانه تا دریا ... بایستند آنگاه
بلند خان خواص را حکم شد که از جانب حضرت نزد آن بی عاقبت رفته پیغام گزارد که امروز بیگم لشکر ... از
میکنند بهتر اینست که شما مجرای او را در روز دیگر توقف دارید مبادا ... اهل گفت و شنود هرزه گستر در کار
جنگ و نزاع کشد و از پس بلند خان خواجه ابو الحسن را فرستادند که باو قوی تر سخن کند و بوجه معقول او را
پیش منزل سازد ... خواجه رفته بدلایل معقول او را دلنشین ساخت چون و اهمه بر ... استیلا یافته بود

ابهمه بیحالی و بی شعوری یکبار و انهاده راه ادبار پیش گرفت و موکب ظفر قرین پادشاه کوچ نهضت فرمود و در منزل
پیش نتوانست پا قایم کرد دو منزل ایلغار کرده از آب رهتاس گذشته فرود آمد و دولتخانه پادشاهی در سطح آب
آراستگی یافت و افضل خان را نزد آن آشفته دماغ فرستاده چهار حکم مشتمل بر او حواله فرمودند نخست آنکه چون
شاهجهان بصوب ته رفته او نیز از پی شتافته آن مهم را بانجام رساند دوم آنکه آصفخان را بملازمت حضور فرستد
سوم آنکه طهمورث و هوشنگ پسران شاهزاده دانیال را که باو حواله فرموده بودند روانه حضور نماید چهارم لشکری
پسر مخلص خان را که ضامنست و تا حال بملازمت نیامده او را نیز حاضر سازد و اگر در فرستادن آصفخان ایستادگی
کند یقین شناسد که فوجی بر سر او تعین خواهند نمود افضل خان پسران شاهزاده دانیال را آورده معروضداشت
که در باب آصفخان عرض میکند که چون از جانب بیگم ایمن نیستم بیم آن دارم که چون آصف خان از دست دهم مبادا
لشکر بر سر من تعین فرمایند درین صورت بنده را بهر خدمت که تعین فرمایند چون از لاهور بگذرد و مستتر جمع
و دل نهاده آصف خان را روانه درگاه خواهم ساخت چون افضل خان عزیمت فرستادن آصف خان معروضداشت بیگم
از حرفهای او بشورش در آمد افضل خان باز رفته آنچه دیده و شنیده بود پوست کنده ظاهر ساخت و گفت که در فرستادن
آصف خان توقف مصلحت نیست زنهار طور دیگر بخاطر نرساند که ندامت خواهید کشید چون مهابت بی عاقبت
دل بپای داده بود فی الفور آصف خان را نزد خود آورده معذرت خواست و بعهد و سوگند خاطر او را بدلجوئی ...
فراوان ظاهر ساخته روانه درگاه نمود لیکن ابو طالب پسر او را بجهت مصلحتی که در ضمیر ... نگاه ... روزی چند
داشت و بظاهر عزیمت ته وا نمود کوچ بر کوچ روانه گشت بیست و سیوم ماه مذکور عبور موکب منصور از آب
بهت واقع شد از غرایب آنکه شورش مهابت خان و هرج و مرج او بر ساحل عین دریا اتفاق افتاده بود و بار دیگر بخطا
اختر بخت و زمان ادبار او بر همان آب ... نمود مصراع نعوذ بالله اگر روزگار بر گردد و پس از روزی چند ابو
طالب پسر آصفخان و بدیع الزمان داماد خواجه ابو الحسن و خواجه قاسم برادر او را نیز عذر خواست و بدرگاه فرستاد
چون در جهانگیر آباد نزول سعادت اتفاق افتاد داور بخش پسر خسرو و خانخانان و مقرب خان و میر جمله و اعیان
شهر لاهور بدولت زمین بوس جبین اخلاص نورانی ساختند هفتم ماه آبان بساعت مسعود نزول موکب اقبال

بدار السلطنت لاهور چهره افروز مراد گردید درین روز مسعود آصفخان بصاحب صوبگی بنگاله اختصاص یافته منصب
وکالت نیز ضمیمه مراحم گردید و حکم شد که بر سر دیوان نشسته از روی استقلال بمهمات مالی و ملکی بپردازد و منصب
دیوانی بخواجه ابو الحسن ارزانی داشتند افضل خان از تغییر میر جمله بخدمت خانسامانی سرافرازی یافت و میر مذکور
بخدمت بخشی گری سربلند گردید سید جلال ... محمد نبیره شاه عالم بخاری را که در گجرات آسوده اند و
احوال ایشان بتقریبات درین اقبالنامه ثبت افتاده رخصت وطن فرموده فیلی جهت سواری ایشان لطف نمودند و
درینولا بعرض رسید که مهابت بی عاقبت از سمت راه شتر غان تافته بجانب هندوستان روی ادبار نهاده و بعضی
... که بیست و دو لک روپیه نقد از ولایت بنگاله جهت او می آوردند بحوالی دهلی رسیده بنا بر آن صفدر خان
و سپهدار خان و علیقلی درمن و نور الدین قلی و ... رای سنگدلن با هزار احدی تعین شدند که بر جناح استعجال
شتافته زرهای او را بدست آورند و نام برده ها ... حضرت شده در حوالی شاه آباد بمردم او که خزانه می آوردند
رسیدند و آنها با ارابه های بند در سرای محصن شده تا ممکن و منصور بود مدافعه و مقاتله نمودند پای ثبات افشردند
و بندهای درگاه پس از زد و خورد بسیار در سرا را آتش زده به درون در آمده زرها را بتصرف آوردند و فرم
او قرار بر فرار داده راه ادبار سپردند و مقارن این حال خبر رسید که شاهزاده پرویز چهارم ماه مذکور مطابق ششم ماه
صفر سنه هزار و سی و پنج بجوار مغفرت ایزدی پیوست در آنوقت فقیر در خدمت حضرت شاهنشاهی ایستاده
بودم بدیهه تاریخ فوتش بر صفحه خاطر رقم زده ع وفات شاهزاده پرویز عمرش سی و هشت سال شمسی رسیده
بود بخانجهان فرمان شد که فرزندان و بازماندهای ایشان را روانه درگاه والا سازد و موسوی خان از دکن ملحق نموده
سعادت زمین بوس دریافت چون مهابت خان برگشته بخت سرگشته بادیه ضلالت و گمراهی گشت و خانخانان ...
خان زخمهای کاری از دور داشت بالحاح و مبالغه بسیار التماس تنبیه و استیصال او نمود بنا بر آن اکثری
از محال جاگیر آن بی عاقبت بر سبیل خانخانان بتنخواه فرموده خلعت و شمشیر مرصع و اسب عراقی با زین مرصع و فیل
لایق و توغ بمشار الیه عنایت نموده بصوب اجمیر رخصت فرمودند میرزا رستم صفوی بصاحب صوبگی بهار و پتنه
فرق عزت بر افراخت درینولا از عرضداشت متصدیان صوبه دکن بعرض همایون رسید که یاقوت خان حبشی که ...

بعد از عنبر سردار عمده تر از و نبود و در حیات عنبر نیز سپه سالاری لشکر و انتظام افواج بعهده او مقرر بود اختیار کرد که
و دولتخواهی را سرمایه سعادت خود دانسته با پنج هزار سوار بحوالی جالنا پور آمده و بسربلندخان نوشته کرد که با
فتح خان پسر ملک عنبر و دیگر سرداران نظام الملک قرار دولتخواهی داده از پیش قدمان این سعادت شده از انعام
برده ها نیز بر دیگران سبقت گزیده و در پی خواهند آمد چون خانجهان از نوشته سربلندخان بر حقیقت کار اطلاع
یافت کتابتی مشتمل بر استمالت و دلجوئی بسیار به یاقوت خان نوشته سرکوز این عزیمت کردانید و به سربلندخان
نیز مکتوبی قلمی نمود که در لوازم ضیافت و مراسم مهمانداری کوشیده بزودی به دار البرهانپور رساند در اواخر سال
رقم زده کلک سوانح نگار گشته که شاه جهان با معدودی از بندها بجانب ثته نهضت فرمودند چون در ایام شاه
زادگی پادشاه والاجاه شاه عباس طریقه دوستی و مصادقت مسلوک و ابواب مراسلات مفتوح داشتند درین
هرج و مرج نیز شاه متفحص احوال ایشان بود بخاطر صواب اندیش رسید که بدان سمت شتافته با ایشان
نزدیک باید شد ممکن که بآبیاری مهربانی و اشفاق ایشان غبار شورش و فسادی که مرتفع شده فرو نشیند یا
بطریق دیگر مددی و معاونتی بظهور رسد چون بحوالی ثته پیوستند شریف الملک نوکر ظاهر و باطن
نوکر شهریار با سه چهار هزار سوار و ده هزار پیاده از لشکر آن ملک که جمعیت بسیار فراهم آورده بود گستاخانه
قدم جرات پیش نهاده با آنکه همگی سیصد چهارصد سوار از بندهای فدایی در رکاب موکب منصور سعادت اندوز
بودند تاب صدمه آنها نیاورده برگشته بحصار شهر درآمدند و چون پیشتر ازین مرمت قلعه نموده و تفنگ انداز
در برج و باره چیده متعلقان مردم بیرون حصار درآورده متحصن گشته بمدافعه و مقاتله پای ضلالت
ادبار افشرده و آن حضرت تاکید منع فرمودند که بندهای جان نثار یورش بر قلعه نبرند و خود را بتوپ و
تفنگ ضایع نسازند با وجود این جمعی از جوانان کار طلب ضبط خود نکرده بر حصار شهر یورش بردند و از
استحکام برج و باره و کثرت توپخانه کاری نیارستند کرد ناگزیر عطف عنان نموده دایره کردند و پس از روزی
چند … دلان شیر دل و شیران زنجیر گسل با عزم خود بسر نامده مانند برق لامع بقلعه تاختند و چون
دور قلعه میدان مسطح بود اصلا پستی و بلندی و دیوار و درخت که حایل تواند شد نداشت سپرها بر رو کشیده

دو بند فصیل اندران ضلع خندق عریض عمیق مملو از آب بود پیش رفتن محال و برگشتن از آن محال تر در میان
میدان توکل را حصار خود ساخته نشستند و هم چنین شاه کسی بنظر کن فرستاده بتاکید برد خود طلبیدند
اثری بران مترتب نگشت تا آنکه چندی از بندهای عمده ایشان مثل … ملا … و … خان … بکار
آمدند و درین وقت خبر وجود مسعود شاهی بکثرت بمسامع رسانیدند و بنابر بعضی موانع سفر عراق که نوشتن آن طولی
دارد در عقده توقف افتاد و نیز خبر بیماری شاهزاده پرویز متواتر پیوست و یقین شد که ضعف او بغایت قوی
است بنابران به تسخیر پرداختن و اوقات گرامی بامطلب … صرف کردن … و ضایع ساختن اصلاح
ندیده فسخ آن عزیمت فرمودند با وجود ضعف قوی و بیماری صعب مالکی سوار از راه گجرات و ممالک بهاره متوجه
دکن شدند و درین ضمن خبر فوت شاهزاده پرویز رسید و بر جناح استعجال نهضت موکب منصور لازم افتاد و
این راهیست که سلطان محمود غزنوی از همین راه آمده فتح بتخانه سومنات کرده چنانچه مشهور است شاهزاده
ممالک ستان بملک گجرات درآمده از حوالی راج … عبور فرموده بمقام … از مضافات دکن که مردم
و بنگاه خویش را درآنجا گذاشته بودند بدولت و اقبال ارزانی داشتند درین تاریخ آصف خان بمنصب هفت هزاری ذات
و هفت هزار سوار بضابطه سه اسپه دو اسپه فرق عزت برافراخت تا از قید مهابت خان و آسیب جان بجان آمده
منصب و جاگیر نداشته و احوالش نامنتظم بود مراحم شاهنشاهی او را دریافته از سر نو مشمول عواطف روز افزون
کردید از عرضداشت متصدیان صوبه دکن بعرض مقدس رسید که نظام الملک از کوتاه اندیشی و فتنه انگیزی فتح
خان پسر عنبر و دیگر تربیت یافتهای پدر او را بحدود ممالک پادشاهی فرستاده غبار شورش و فساد برانگیخته
لاجرم عمدة السلطنت خانجهان جهت محافظت و محارست ممالک لشکرخان را که از بندهای کهن سال کاردانست بحراست
برهانپور مقرر داشته خود با عساکر ظفر لوا متوجه بالاگهات شد و … که محل اقامت او بود عنان مسارعت
باز کشید و نظام الملک از قلعه دولت آباد سر برون کشید و احوال نظام الملک بعد از فوت عنبر و قید کردن فتح خان
پسر او آنکه حمیدخان غلام حبشی را پیشوا و مدار علیه خود ساخته و حمیدخان را زنی بود که دل … را
که شاگردی او کند بنابر غرایب احوال او مرقوم میگردد در ابتدا که نظام الملک مفتون شراب و شیفته شد این زنکه

بر روز … را با فسانه شراب مخفی که مرد … را … باشد میرسانید و زن و دختر مردم …
بدروا ساخته نزد او می برد و لباسهای مرتب … نظر او جلوه میداد و او را بیمار … و مجامعت
پری پیکران سیمبر محظوظ و مسرور میداشت … بیرون بقبضه اختیار شوهر او شد و او را
درون مدار و بزرگان دکار او … نظام الملک پیوست آن عورت درآمد … سوار شده … سپاه و … ها
دولت او … در درگاه رفته عرض احوال خود مینمود … عادلخان فوجی بسر حد نظام الملک فرستاد
و از یکجانب … جمعی را بمقابله تعیین کرده … سرداری فوج را از نظام الملک التماس
نمود و خاطر نشان ساخت که اگر لشکر عادلخان را شکست دهم مگر زنی مصدر چنین کاری شده باشد و اگر منشق
بر عکس نشست و خود را چه خواهد بود بالجمله این کم بخت … نقاب افکنده بر اسب سوار میشد و همیشه خنجر
مرصع و حلقهای … باصطلاح هندوستان کره گویند … نقابی با خود میداشت …
می جست و هیچ روزی نبود که مبلغی بمردم ندهد … بعد ازانکه فوجها … از فرط جرات …
لشکر عادلخان را شکست داده جمع کثیر از اعیان … رسانید و هر فیلی که دران فوج بود … عادلخان
و چند سرداران او بهمراه دستگیر ساخته … بخدمت نظام الملک مراجعت نمود … بعرض رسید که
امام قلیخان والی توران سلسله … محبت و دوستی … عبدالرحیم خواجه ولد خواجه کلان خواجه جویباری
را که عبدالله خان مرید و معتقد ایشان بود … بایلچی گری فرستاده … خواجه …
هندوستان … حضرت شاهنشاهی آمدن خواجه را گرامی داشته در تعظیم و تبجیل افزودند امرا و اعیان دولت را
پی در پی باستقبال فرستادند نخست موسوی خان صدر را حکم شد که تا دریای چناب رفته ضیافت کند و خلعت
خاصه مصحوب او ارسال داشتند و بعد ازو بهادرخان اوزبک که در زمان عبدالمومن خان حاکم مشهد بود و درین
درگاه منصب چهار هزاری داشت باستقبال شتافت و چون خواجه بحوالی شهر رسید … خواجه ابو الحسن
و ارادتخان بخشی را حکم شد که باستقبال رفته ایشان را بحضور آورند روز … ملازمت توجه و التفات
بسیار ظاهر ساخته طرح پرسشها و مهربانی انداخته حکم نشستن فرمودند … خواجه بعنایت … ذات

و … افسار نوجهان … انواع تلطفات روز دیگر چهارده قاب طعام … خاصه … طلا …
فرستادند و تمام ظروف … با ایشان ارزانی داشتند مقارن این حال صاحب صوبگی بنگاله از تغیر خانزادخان …
خان ولد مهابت خان مقرر گشت چون مکرمتخان بحکومت آن ولایت کامیاب مراد گردید بحسب اتفاق فرمانی بنام او عز اصدار
یافت و او بر کشتی نشسته باستقبال فرمان شتافت قضا را غیر ازین دریاهای متموج مشهور که در بنگاله است ناله
بود که کشتی را از زور جری بایست گذرانید چون کشتی کوشه مکرمتخان برآنجا رسید ملاحان اشارت مینمایند
که گوشه را زمانی بر کنار آب باز دارند تا نماز عصر گزارد … مقصر کرد و در وقتی که ملاحان … را میخواهند
بکنار رسانند بادی بهم رسید و سر کشتی … طوفان … میکرد و از شورش و تلاطم …
بموقع کشتی غرق میشود مکرمتخان با هر کس که دران کشتی بود غریق بحر فنا میگردد و یک تنفس از آن
گرداب بلا برنمی آرد در خلال این حال خانخانان ولد بیرام خان در سن هفتاد و دو سالگی باجل طبیعی ودیعت حیات
سپرد و از اعاظم این دولت ابد قرین بود و در عهد سلطنت حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه مصدر خدمات
شایسته و فتوحات عظیم گردید ازانجمله سه کار نمایان کرده نخست فتح گجرات و شکست مظفر که همان فتح گجرات
از دست رفته باز بتصرف اولیای دولت درآمد دوم فتح سهیل که با لشکر … دکن … فیلان مست جنگی و توپخانه عظیم
همراه داشت و مشهور است که هفتاد هزار سوار فراهم آورده بود خانخانان با بیست هزار سوار مقابل او گشت
دو روز و یک شب جنگ عظیم کرده فتح و فیروزی برافراشت سیوم فتح ثته و ملک سند در زمان دولت
جنت مکانی مصدر کارنمایانی نیارست شد لیکن پسر کلانش شاه نوازخان … مردم عنبر را شکست داده ج
بموقع خویش ثبت افتاده … خانزاد رشید بود که اگر اجل امان دادی نام نیک از و بر صفحه روزگار بماندی ی
و خانخانان در قابلیت و استعداد تمام عیار و یکتای روزگار بود سواد عربی و ترکی و فارسی و هندی بروانی داشت
و بزبان فارسی و هندی شعر نیکو گفتی و واقعات بابری را که بحکم حضرت عرش آشیانی بفارسی ترجمه کرده بی تکلف شعر فهم
خوب بود و خود هم گاه بیتی و احیانا رباعی و غزلی میگفت این چند بیت ازوست نظم … دانم
که پای تا بسرم هرچه هست دربند است • شمار شوق ندانسته ام که تا چند است • جز این قدر که دل سوخته آرزومند است

میگویند که این بیت نیز از وست چون راجه امر سنگ زمیندار مالک ماندهو راجه مشهور نبیره راجه که از اعاظم
راجهای زمینداران ممالک شرقیست و حضرت فردوس مکانی در واقعات خویش ثبت فرموده اند که در هنگامی که فتح
هندوستان کرده و پادشاه و سرور راجه کلان در هندوستان بود از راجهای یکی را نا نام در پیروی والدین
را شمرده اند بندگی و دولتخواهی اختیار نموده عرضداشت کرد که چون پدران من بسعادت آستانبوسی مستسعد
گشته اند من نیز امیدوارم که این شرف فرق عزت برافرازم بنابر آن جگت سنگه کار را که از خدمتکاران زبان رهبر بود
دستوری یافت که رهنمون سعادت گشته او را بعتبه بوسی آستان بیارد و بجهت سرافرازی او فرمان استمالت با خلعت
و اسب مصحوب او مرحمت شد چون بمسامع جلال رسید که مهابت خان بخدمت شاهزاده گیتی ستان شاهجهان رفته
علی رغم او خان جهان را بخطاب سپه سالاری امتیاز بخشیدند اکنون مجملی از ماجرای احوال مهابت خان جهت شادابی
سخن نگاشته کلک بیان میگردد چون او از راه تمرد عطف عنان نموده روی ادبار بوادی فرار نهاد فوجی را که جهت
گرفتن خزانه او مقرر فرموده بودند حکم شد که بتعاقب او شتافته یا زنده بدست آرند یا از قلمرو برارند آن برگشته
بخت روزی چند در شعاب جبال متعلقه رانا [illegible] روزگار بسر برده عرایض مشتمل بر ندامت و خجالت بسیار
از بیش و عذر گناهان خویش مصحوب وکلای پیمان دار بخدمت شاه بسیار بخش [illegible] فرستاد و آن حضرت
فرمان استمالت ارسال داشته بحضور طلب فرمودند و بعد از آنکه بخدمت پیوست بانواع و اقسام مرحمت و نوازش کرده
مخیله او [illegible] بود فرق عزت و دولت برافراخت و چون کوکب بختش هنوز فروغ دولت داشت در هنگامی که
بالین ادراک سعادت [illegible] اخلاص [illegible] ساخت [illegible] بیک ادای درست شد در روز [illegible]
رسیدن او بعتبه بوسی آستان از اعاظم آثار اقبال او بود در تاریخ بیست و یکم ماه اسفندارمذ در ساعت مسعود نهضت
رایات اقبال بعزم سیر و شکار خطه دلپذیر کشمیر اتفاق افتاد این سفر اضطراری نه اختیاری چون هوای گرم مزاج
اشرف در غایت ناسازگار بود لاجرم هر سال در آغاز موسم بهار صعوبت راه را بر خاطر اقدس و مزاج مقدس آسان
شمرده خود را بگلزار همیشه بهار کشمیر فردوس نظیر میرسانیدند و خوبیهای ولایت کشمیر را دریافته و استیفای لذات
آن [illegible] فرموده باز در انتهای هوای [illegible] عزیمت بصوب هندوستان معطوف میداشتند پیش از این

چند روز بعبد الرحیم خواجه سی هزار روپیه بر سبیل مدد خرج لطف فرموده بودند و درین وقت [illegible] بغرض شوق
بوده اند **وقایع سال بیست و دوم از جلوس اشرف اقدس** شب یکشنبه بیستم رجب هزار و سی و شش هجری
تحویل آفتاب ببرج حمل اتفاق افتاد نوروز جهان افروز بر لب چناب آراستگی یافت بعد از فراغ جشن نوروز
عالم افروز بموکب مسعود سیرکنان و شکار افکنان طی عقبهای راه فرموده در ساعت فیض اشاعت به نزهت
سرای کشمیر ورود اقبال اتفاق افتاد چون بعرض رسیده بود که مکرمت خان حاکم بنگاله عزیمت بحر فنا گشته چنانچه
در اوراق سابق ایمای بدان رفته [illegible] خان بحکومت صوبه بنگاله سرافرازی یافت و مقرر گشت که هر سال پنج
لک روپیه پیشکش حضرت شاهنشاهی و پنج لک روپیه بصیغه پیشکش بیگم که مجموع ده لک روپیه باشد
بخزانه عامره واصل سازد و نیز ابو سعید نبیره اعتماد الدوله بحکومت تته فرق عزت برافراخت در ایامی که
آن حضرت در کشمیر تشریف داشتند [illegible] مرض استیلا [illegible] قوت را از [illegible] عنصری اخراج نموده بود در
غایت ضعف و زبونی پیوسته بر پالکی نشسته سیر و شکار خود را مشغول میداشتند و از سواری اسپ عاجز بودند
روزی [illegible] کشیدند و [illegible] احوال [illegible] که از ان بوی نا
امیدی آید بی اختیار بر زبان جاری میشد شورش عظیم در مردم افتاد و پرستاران بساط قرب را بغایت مضطرب
ساخت لیکن چون روزی چند از مدت حیات باقی بود از ان مرتبه گذشت بعد از چند روز اشتها مفقود گشت
اصلا غذا میل نمی شد و طبیعت از افیون که مصاحب چهل ساله بود نفرت گزید بغیر از پیاله چند شراب انگوری دیگر
بهیچ چیز توجه خاطر نمی شد درینوقت شهریار ناشدنی بعرض داء الثعلب آبروی خود ریخت موی بروت و ابرو و
مژه تمام افتاده هر چند اطبا بمداوا و علاج پرداختند اثری بران مترتب نگشت بنابر خجالت التماس نمود که پیشتر
بلاهور شتافته روزی چند بمعالجه و مداوا پردازد بحکم اشرف روانه لاهور شد و داور بخش عرف بولاقی پسر خسرو
را که نظر بند داشت التماس نمود که بدیگری حواله شود و بهمان دستور بیادگار خان سپرده شد مقارن این حال رایات
عزیمت بصوب دار السلطنه لاهور ارتفاع یافت و در مقام بیرم کله بنشاط شکار پرداختند کیفیت این شکار مکرر
در اوراق گذشته نگارش کلک بدایع رقم گشته کوهیست بغایت بلند و در ته کوه نشیمنگاهی بجهت [illegible]

ترتیب یافته چون زمینداران آهوان را رانده بر تیغ کوه بر آوردند که بنظر اشرف در آید سرور و انبساط ساخته می
اندازند و همین که با آهو رسد از فراز تیغ کوه جدا شده معلق زنان آمده بر روی زمین می افتد و بنگاه عجب نمودی
میکند و غریب شکاریست درینوقت یکی از بندهای آن مرز و بوم آهو را رانده آورد آهو بپارچه سنگی [illegible] جا گرفت و
چنانچه باید بخوبی محبوس نشد پیاده خواست که پیشتر آمده آهو را از ان مکان بجا سازد بمجرد آنکه قدم پیش نهاد
پای خود را نتوانست در جای مضبوط ساخت و در پیش سنگ بود دست بدان بند زد که بتواند خود را نگاه دارد اما دست
قضا را ابتر کنده شد و از آنجا معلق زنان [illegible] بر زمین افتاد در همان بود و تسلیم شد [illegible]
از هر کسی که از مشاهده این حال مزاج اشرف بشورش و آشوب گرایید و خاطر قدسی نظام بغایت مکدر گشت [illegible]
شکار کرده بدولتخانه تشریف آوردند [illegible] آن پیاده جزع و فزع بسیار ظاهر ساخت اگر چه او را این قدر تسلی افزودند
لیکن خاطر اشرف تسلی نمی یافت گویا ملک الموت باین صورت متخلق گشته بنظر آن حضرت در آمده بود از آن ساعت آرام
قرار از پیش دل برخاست و حال متغیر گشت از بیرم کله بتهنه و از تهنه براجور تشریف آوردند و در بیست معهود
یک پهر از روز مانده کوچ میفرمودند در اثنای راه پیاله خواستند و همین که بر لب نهادند گوارا نیفتاد و برگشت
و تا رسیدن بدولتخانه حال بر همین منوال بود آخرهای شب که در حقیقت آخر روز حیات بود کار بدشواری کشید
هنگام فتح که زمان بازپسین بود استادهای بساط قرب را روز امید سیاه نمود بقدر چند [illegible] بر آمد و هنگام
چاشت روز یکشنبه بیست و هفتم شهر صفر هزار و سی و شش هجری مطابق یازدهم ماه آبان سال بیست و دوم از جلوس وهفت
اشرف همای روح مطهر آن حضرت از آشیانه خاکدان بال افشاند و سایه بر فرق ساکنان خطه افلاک افکنده جان
بجان آفرین سپرد آثار فغان و شیون در گنبد نیلگون پیچید و از سنوح این واقعه جانکاه و وقوع این حادثه صعب
جهانی بشورش و آشوب گرایید و جهانیان سررشته تدبیر از دست داده سراسیمه شدند درینوقت آصف خان که از
فداییان و دعاگویان دولت ابد قرین شاهی بود با اعظم خان همداستان شده داور بخش پسر خسرو را از قید و حبس
آورده بنوید سلطنت موهوم شیرین کام ساخت لیکن او این حرف را باور نمیداشت و اعتماد نمیکرد تا آنکه به
سوگندان مغلظه تسلی بخش خاطر آشفته او شدند آنگاه آصف خان و اعظم خان او را سوار ساخته و چتر بر سر

گرفته روانه منزل پیش شدند نور جهان بیگم هر چند کسان بطلب برادر فرستاد آصف خان عذرها کرده نزد ایشان نرفت
تا کر بر نعش جنت مکانی را پیش انداخته با شاهزادهای عالی مقدار بر عماری فیل نشسته از پی شتافت یمین الدوله
آصف خان بنارسی نام هندوی را که در اخلاص و تیز روی [illegible] ید طولی داشت بخدمت شاه بلند اقبال فرستاد
و خبر [illegible] شدن حضرت [illegible] او حواله نمود و چون وقت مقتضی عرضداشت نوشتن نبود انگشتری خود را باو
سپردند تا [illegible] باشد بر اعتماد القصه آن شب در بوسهره توقف گزیده روز دیگر از کوه بر آمده [illegible] نزول فرمودند
و در آنجا بتجهیز و تکفین پرداخته نعش آن حضرت را مصحوب مقصود خان و دیگر بندهای روانه لاهور ساختند و روز جمعه
در آنطرف آب لاهور در باغی که نور جهان بیگم اساس نهاده بود بخاک سپردند الحمله امرای عظام و سایر بندها که در موکب
مسعود پادشاه مرحوم مغفور بودند چون میدانستند که آصف خان بجهت استقامت و استدامت شاه جهان از ین
توتیه بر انگیخته داور بخش را بر داشته و در حقیقت او را گوسفند قربانی ساخته همه با آصف خان موافقت و متابعت
نموده آنچه میگفت میکردند و تابع و رضاجوی او بودند و در حوالی بهنبر خطبه بنام داور بخش خوانده روانه لاهور
شدند چون پیوسته از صادق خان ابن عم یمین الدوله آصف خان اثری از اخلاص و نفاق نسبت بحضرت شاهی ظاهر می شد
درینوقت خوف و هراس عظیم بخاطر حق ناشناس او راه یافت و بخدمت آصف خان ملتجی گشته در اصلاح این کار
استعانت جست و شفیع بجهت تقصیرات خویش درخواست آن مدار السلطنت شاهزادهای عالیمقدار را که از
نور محل گرفته بود باو حواله نمود که بخدمت ایشان سعادت اندوخته ادراک این دولت را شفیع جرایم خویش سازد
و همشیره یمین الدوله که در عقد ازدواج صادق خان بود پرستاری شاهزادهای سعادت جاوید دانسته پروانه صفت
بر گرد فرق مبارک ایشان می گشت و یمین الدوله چون از جانب همشیره خود نور جهان بیگم مطمئن خاطر نبود نظر بند
داشته احتیاط مینمودند که هیچ کس تردد ایشان آمد و رفت نماید بیگم در این اندیشه و تدبیر که شهریار سریرآرای سلطنت
گردد و آن برگشته روزگار در لاهور خبر شنفتن جنت مکانی را شنیده [illegible] زن و فتنه پردازی آن
کوتاه اندیش خود را باسم بی مسمای سلطنت بد نام ساز [illegible] دست تصرف بخزاین و سایر کارخانجات پادشاهی
دراز کرده هر کس را هر چه خواست بوی داده بفراهم آوردن لشکر و جمعیت پرداخت جمیع کارخانجات بیوتات را

از خزاین و فیلخانه و توپخانه و غیره که در لاهور بود متصرف گشته در عرض یک هفته هشتاد و سه لک روپیه نقد بمنصبداران
قدیم و جدید داده بخیال محال همت مصروف داشت و میرزا بایسنغر پسر شاهزاده مرحوم سلطان دانیال را که بعد از
شنقار شدن آن حضرت فرار نموده بلاهور نزد شهریار آمده بود بجای خود سردار ساخته لشکر را از کمین برآورد
غافل از آنکه کارفرمایان قضا و قدر در منهج دولت حضرت گذرانده که سلاطین والاشکوه غاشیه اطاعت و فرمانبرداری
او را بر ابد دوش مفاخرت و مباهات خواهند ساخت و فال شاهبازی بر دست دارد که با وجود او صعوه و کنجشک
را چه حد و یارای آنکه در هوای همت او بال هوس تواند گشود قطره را با دریا نسبت دادن آب خود بردن است از آن
طرف آصف خان داور بخش را بر فیل سوار ساخته خود نیز بر فیل دیگر نشسته روی بعرصه کارزار نهاده در قول جا
گرفت خواجه ابوالحسن و مخلص خان و اله وردی خان و سادات بارهه در هراول کار طلب گشتند و میر خواجه پسران
شاهزاده دانیال در التمش مقرر شدند اعظم خان با بسیاری از امرا در برانغار پای همت افشرده صادق خان و
شاه نواز خان و راقم حروف و جمعی در جوانغار مقرر گشتند و در سر گروهی تلافی فریقین اتفاق افتاد در حمله
اول انتظام افواج او از هم گسیخت نوکران نورسیده که بتازگی فراهم آورده در برابر امرای موروثی این دولت ابد
پیوند فرستاده بود هر کدام براهی شتافتند در این وقت شهریار برگشته روزگار با دو سه هزار سوار از مردم قدیم
در ظاهر شهر لاهور ایستاده انتظار نیرنگی تقدیر داشت مصراع تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون ناکام از
ترک جنگ کرده تاخته میرسید و ابخبرد از کوبر پابوی میرساند و آن برگشته بخت وخیم العاقبت برآمد کار
خود را نسنجیده و بهبود خویش نفهمیده برهنمونی او باز عطوفت عنان نموده بقلعه درآمد روز دیگر امرا آمده
متصل بحصار شهر بر سمت باغ مهدی قاسم خان لشکرگاه ساختند و اکثری از نوکران او فرار کرده آصف خان
را دیدند و شب اعظم خان بیرون قلعه درآمده در صحن دولتخانه پادشاهی توقف گزید و صباح آن امرای عظام
بیرون ارک شتافته داور بخش را سریرآرای ادبار ساختند و آن برگشته روزگار بحرمسرای حضرت شاهنشاهی
رفته در کنج خزینه بود فیروز خان خواجه سرای که از محرمان و معتمدان حرمسرای اقبال بود او را بیرون آورده به اله
وردی خان سپرد او فوطه کمرش کشوده هر دو دستش را بر پس بسته پیش داور بخش حاضر ساخت و پس از تقدیم

وام

بجال
مراسم کورنش و تسلیم در جای که قرار یافته بود محبوس داشتند و بعد از دو روز مکحول ساخته در زاویه ادبار
نشاندند و روز سیاه نشانیدند و پس از روزی چند طهمورث و هوشنگ پسران شاهزاده دانیال را نیز گرفته مقید
ساختند و یمین الدوله عرضه داشت مشتمل بر نوید فتح و فیروزی بدرگاه شاه جوان بخت بلند اقبال ارسال
داشته التماس نمود که موکب کیهان شکوه بر جناح استعجال شتافته جهان را از آشوب و اختلال بیملال سازند
و دیده منتظران شاه راه اخلاص را بغبار گیتی نورد سرمه بینش کشند اکنون مجملی از حقیقت سیر رایات
بدرگاه والا و نهضت رایات جهان کشای بمستقر سریر خلافت رقمزده کلک بیان میگردد بالجمله ساریی در عرض
بیست روز از مقام حکتر هتی که منزلیست در وسط کوهستان کشمیر روز یکشنبه نوزدهم شهر ربیع الاول
هزار و سی و هفت هجری خود را به جنیر که در انتهای سرحد نظام الملک واقع شده رسانیده از راه بهتر امیر[illegible]
خان که در آن چند روز بشرف تقبیل بساط اقبال سربلندی یافته بود رفته صورت حال معروض داشت و آن جوی
برق و باد خود را بدر حرمسرای خلافت رسانیده خبر بیرون فرستاد و آن حضرت از محل برآمده بود و بیان نمی
زمین بوس نمود حقیقت را معروض داشت و مهر یمین الدوله را بنظر همایون درآورد حروف این سانحه دلخراش
بر خاطر حق شناس گرانی ظاهر ساخت و آثار حزن و ملال از جبهه همایون هویدا گشت چون وقت مقتضی اقامت
سعادت نبود و فرصت توقف بر نمی تافت ناگزیر بالتماس مهابت خان وداع کرده و لغو اهان روز پنجشنبه بیست و
سیوم ربیع الاول هزار و سی و هفت هجری که مختار انجم شناسان رصد بند بود نهضت موکب اقبال بر جناح استعجال
از راه گجرات بمستقر سریر خلافت اتفاق افتاد و فرمان مرحمت عنوان مشتمل بر رسیدن بشارت و رسانیدن اخبار
اقبال آثار و نهضت موکب سعادت بصوب دار الخلافه مصحوب امان الله و یادگار که از کومکیان خدمت شاه راه
بودند ارسال داشتند و جان نثار خان را که از بندهای مخلصان بود با فرمان عالیشان محتوی بر انواع مراحم و
نوازش نزد خان جهان افغان که در آن وقت صاحب صوبه دکن بود فرستادند تا او را بنوید عواطف گوناگون مستمال
ساخته بر ذخایر ضمیر او وقوف حاصل نماید چون هنگام زوال دولت و ایام نکال او نزدیک رسیده بود راه صواب از
دست داده باندیشهای باطل خود را سرگشته بادیه ضلالت ساخت و با نظام الملک موافق و مطابق خویش عهد

و مواثیق در میان آورده بسوگندان مغلظه موکد گردانید تمام ولایت بالاگهات را بغنیم واگذاشته ببرهانپور آمد و
تمام جاگیرداران و سران سرحد بموجب نوشته او محال متعلقه خویش را بغنیم واگذاشته نزد او ببرهانپور آمدند سپهدار
خان که حراست قلعه احمدنگر بعهده او بود هر چند وکلای نظام الملک نوشته خان جهان را نمود به تمهید مقدمات بیم
و امید خواستند که قلعه او را متصرف گردند میسر نشد او در جواب گفت که بی فرمان پادشاهی من این قلعه را
بشما نمیدهم از آن وقت خاطر پرداخته منتظر نشسته ام اگر فرمان پادشاهی من رسد تسلیم میکنم و آن بیسرمنش در این قلعه
بالجمله چون خان جهان اسباب فساد داشت و اراده باطل را خود مخمر ساخته بود مملکت چنین ملکی را مفت و رایگان
بغنیم واگذاشت که شاید در وقت بدیعه یاد آورد و مقارن این حال دریا روهیله که پیش از شنقار شدن حضرت
از خدمت شاه بلند اقبال حرمان سعادت اختیار نموده بجاندور که داخل ولایت نظام الملک است رفته بناکامی روزگار
بسر میبرد آمده بخان جهان ملحق گشت و محرک سلسله فتنه و فساد شد و آقا افضل دیوان که برادر زن دیوان
شهریار بود او نیز به شاه بلند اقبال اخلاص درستی نداشت حرفهای بی وجه خانه برانداز بآن افغان برگشته بخت
خاطر نشان نمود جان نثار خان را که فرمان گیتی مطاع جهت استمالت او آورده بود بی آنکه عرضه داشتی در جواب فرمان
عالیشان قلمی نماید بی نیل مقصود رخصت معاودت فرمود القصه خان جهان فرزندان خود را با سکندر
دوتانی و جمعی از افغانان که از صمیم قلب با او موافقت داشتند در برهانپور گذاشته خود با جمعی از بندهای پادشاهی
که با نظام الملک مرام موافقت میزدند خود را از شر او دور می نمود مثل راجه گجسنگه و راجه جی سنگه و غیر آمده
اکثری محال ولایت مالوه متصرف شده سومات باطل فتنه پرداز خود را بر عالمیان ظاهر ساختند و همین که برگشته
برهانپور پیوست چون موکب کیهان شکوه بسرحد گجرات رایات اقبال برافراشت عرضه داشت ناهر خان که بخطاب
شیر خانی سرافرازی داشت مبنی بر اظهار اخلاص و دولتخواهی خویش و ارادهای باطل سیف خان که در آن وقت صاحب
صوبه احمدآباد بود رسید و چون سیف خان در ایام حیات حضرت شاهنشاهی نسبت به بندهای شاه جوان بخت
مصدر گستاخیها شده بود و از کردهای خویش خوف و هراس عظیم داشت رسیدن عرضه داشت شیر خان مورد
قبول گشت همه اشیر خان را بمراحم خسروانه مستمال و امیدوار ساخته بنوید صاحب صوبگی گجرات سرگرم خدمت

گردانید

گردانیدند و فرمان شد که شهر احمدآباد را متصرف شده حواله معتمدان خود نماید و سیف خان را نظربند بدرگاه والا
حاضر سازد در این وقت سیف خان بیماری صعب داشت چون همشیره کلان نواب قدسی القاب ملکه فلک احتجاب
ممتاز الزمانی در حباله نکاح سیف خان بود آن ملکه جهان بهمشیره خود نهایت محبت داشت دلنگرانی ظاهر می ساخت
مراعات خاطر ایشان بر ذمت مروت شاه بلند اقبال لازم و متحتم بود خدمت پرست خان دستوری یافت که باحمدآباد شتافته
نگذارد که آسیب جانی بسیف خان برسد و موکب نصرت طراز دریای نربده را از گذر بابا پیاره عبور فرموده در قلعه
قصبه سینور که بر کنار آب مذکور واقعست نزول سعادت ارزانی داشت و در آن مقام در گشایش وزن قمری سال
سی و هفت از عمر ابد پیوند آراستگی یافت [illegible] دلیر خان بارهه که از یکتا جوانان رزم آرای [illegible] است
بادراک سعادت زمین بوس فرق عزت برافراخت و منصب او چهار هزاری ذات و سه هزار سوار مقرر گشت و در این
جشن جهان افروز از عرضه داشت شیر خان معروض بساط اقبال گردید که از نوشته هندوان گجراتی که شیرگاه و
گماشتهای آنها در لاهور اند معلوم شد که یمین الدوله آصف خان و دیگر دولتخواهان که بولایتی را دست نشان ساخته
بمقابله شهریار ناشدنی شتافته بودند در حوالی لاهور با فوج او جنگ کرده رایات فتح و نصرت برافراختند و
ناشدنی در حصار متحصن گشته بزندان مکافات گرفتار شد و خدمت پرست خان که جهت محافظت سیف خان
و آوردن او شتافته بود چون بحوالی احمدآباد پیوست شیر خان باستقبال فرمان مرحمت عنوان و خلعت خاصه
برآمده جبین اخلاص را بسعادت زمین بوس نورانی ساخت و سیف خان را بعلاج همراه خدمت پرست خان روانه
درگاه سپهر اشتباه شد شهنشاه جرم بخش عذر پذیر بشفاعت نواب قدسی القاب حرایم دلات او را بعفو
مقرون داشته از رحمت علیها و الیها آزاد ساخت و شیر خان از ضبط و نسق شهر خاطر واپرداخته با دیگر امرا مثل
میرزا عیسی ترخان و میرزا والی و غیرهم در محمودآباد بسعادت زمین بوس کامروای مراد خود گردیدند چون تالاب
کانکریه که در ظاهر شهر احمدآباد واقعست محل نزول رایات اقبال گشت هفت روز در آن مقام دلکش جهت تنظیم و نسق
ملک اقامت فرمودند شیر خان را بمنصب پنجهزاری ذات و سوار و صاحب صوبگی ملک گجرات بلند پایگی بخشیدند و
میرزا عیسی ترخان را بمنصب چهار هزاری ذات و دو هزار سوار و ایالت ملک تته سرافراز ساختند و بجهت نظام کار جام

سلطنت و انتظار مصالح دولت خدمت پرستخان را که از معتمدان و محرمان جان نثار بود نزد یمین الدوله آصفخان
فرستادند و فرمان عالیشان بخط خاص شرف صدور یافت که درین هنگام که آسمان آشوب طلب فتنه خیز است
اگر بولاقی پسر خسرو و برادر او و پسران شاهزاده دانیال را آوارهٔ صحرای عدم ساخته دولتخواهان را از نوع
خاطر شورش دل فارغ سازند بصلاح و صواب قریب تر خواهد بود روز یکشنبه بیست و دوم شهر جمادی الاول
هزار و سی و هفت هجری مطابق دهم بهمن ماه الهی سال بیست و دوم از جلوس جهانگیری باتفاق دولتخواهان در
ایوان دولتخانهٔ خاص و عام لاهور خطبه بنام نامی و القاب سامی شاه جوان بخت بلند اقبال مسند آرای تخت
خلافت و اجلال در نو زیب و بها پذیرفت و بولاقی را که دولتخواهان در روزی چند بجهت مصلحت وقت و تسکین
شورش بسلطنت برداشته بودند دستگیر ساختند و در گوشهٔ ادبار محبوس کردند و شب چهارشنبه سیزدهم
ماه بهمن مطابق بیست و ششم جمادی الاول او را با گرشاسب برادر او و شهریار و طهمورث و هوشنگ
پسران شاهزاده مرحوم دانیال را بادیه پیمای راه فنا گردانیدند و گلشن هستی را از خس و خاشاک وجود ایشان
پرداختند درین وقت موکب اقبال بحدود ملک رانا پیوسته رانا کرن که در مقام گوکنده که سابقاً در ایام شاه
زادگی با پدر ترک رانا بود بادراک سعادت آستانبوس مفتخر و مباهی گشته بود با رانا اخلاص شناخته دولت
زمین بوس دریافت و پیشکش در خور خویش گذرانیده سعادت جاوید اندوخت و شهنشاه دریا نوال آن بر
گزیدهٔ خویش را با انواع و اقسام مراحم و نوازش سرافراز بخشیده خلعت با دهکری لعل قطبی که سی هزار روپیه
قیمت داشت و شمشیر مرصع و خنجر و فیل خاصه با دو خوب نقره و اسپ خاصه با زین طلا عنایت فرموده بحال جاگیر
او را بدستور سابق مقرر داشتند بر کنار کول ماندل جشن وزن مبارک شمسی از سال سی و هفتم از عمر ابد پیوند
آراستگی یافت و بتاریخ هفدهم جمادی الآخر مطابق پنجم ماه بهمن ساحت دار البرکه اجمیر از عساکر موکب منصور
محسود بهشت برین گردید و در آیین جد بزرگوار خویش پیاده بزیارت روضهٔ منوره معین شتافته سعادت
جاوید ذخیره برگرفتند و بعد از مراسم زیارت و شرایط نیاز مندی معتکفان و مجاوران مزار فایض الانوار و
مستحقین آن دیار را از فیض نذور و صدقات کامروای مراد ساختند و سپهر عالی اساس در مرطرح انگندند

بنیان

یا علی ادرکنی

این کتاب از مال ...

خازن ... در شهر شعبان المعظم

سنه ۱۲ ... یادگار ...

و از امیر صاحب قران بجهت سرای سخن مجملی نگاشته تا کلک وقایع رقم میکرد **ذکر صاحبقران اعظم امیر**
تیمور کورکان آن شهسوار دولت شکار روز سه شنبه بیست و پنجم شهر شعبان هفتصد و سی و شش هجری
بطالع جدی در خطه کش که بشهر سبز مشهور است از حضرت مطهره عصمت الدنیا والدین تکینه خاتون بعرصه
وجود قدم اقبال در وجود نهاد و چون انوار دولت و فروغ جهانگیری از جبین اقبال آن آنحضرت بدرود تردید پرتو
می افکند در ادراک فرصتی لشکر شمار در ظل رایات اقتدارش مجتمع گشته انتظار طلوع کوکب مراد داشتند و بهر
جانب که رخش همت جولان میداد پیکر مراد باستقبال می شتافت و بهر طرف که روی توجه می نهاد شاهد مقصود
هم آغوش می یافت و از صغر سن تا عنفوان شباب همواره بسور شکار و آیین بزم و پیکار و مشق جهانگیری میسر بود
و در بیست و پنج سالگی پدر والا قدر آنحضرت امیر ترغای بعالم جاودانی انتقال فرمود و از و چهار پسر و دو دختر
ماند امیر تیمور بیک و عالم شیخ بیک و سیورغتمش و جوکی و قتلق ترکان آغا و شیرین بیکی آغا و چون عمر آنحضرت
بسی و چهار سال شمسی رسید بتاریخ روز شنبه دوازدهم رمضان هفتصد و هفتاد و یک هجری در خطه بلخ افسر
جهانگیری بر فرق دولت نهاده سریر آرای سلطنت گردید و در مدت سی و شش سال ولایت ماوراء النهر و خوارزم
و ترکستان و خراسان و عراقین و آذربیجان و فارس و مازندران و کرمان و دیار بکر و خوزستان و مصر و شام
و روم و زابلستان و هندوستان بحیطه تصرف در آورد و پادشاهان ربع مسکون غاشیه اطاعت و فرمانبرداری
او را آرایش دوش عزت خود ساختند و در هفتصد و هشتاد و پنج بجهت فتنه و فسادی که از مردم اصفهان بظهور
پیوست حکم بر قتل عام شد و از آنجا عنان عزیمت بدار الملک فارس معطوف ساخت و آل مظفر بخدمتش
پیوستند و چون خبر مخالفت توقتمش خان حاکم دشت قبچاق که از تربیت یافتهای آنحضرت بود بمسامع علیه
رسید دو نوبت لشکر بر سر او کشیده لوای ظفر و فتح بر افراخت و در الوس جوجی خان تاخته تاراج و اسیر
و اران کرده مراجعت فرمود دشت قبچاق طولش هزار و پنج فرسخ و عرضش ششصد فرسخ است ذات اقدس
سیر کرده از آشوب گردنکشان پاک ساخت و نوبت دیگر یاران در هفتصد و نود و پنج شاه منصور را که از مغال
میزد بقتل آورده آل مظفر را بر انداخت و همت جهانگشا از مهای پادشاهانه کرده دار الملک فارس را بجهت آرامش

اولیای دولت قاهره کلزار بی خس و خار ساخت آنگاه بسروری اقبال فتح بغداد نمود و چون از اهل شهر بغی و اغترار
بظهور آمده بود بقتل عام فرمان داد و در دوازدهم محرم هشتصد و یک بدریای سند رسیده جسر بست با سپاه نصرت لوا
عبور دولت فرمود بعنایت ایزد سبحانه فتح هندوستان نمود و در هشتصد و دو عنان مراجعت معطوف ساخته
و رایات جهانگشا ایمان شعار برافراخت و ابواب فتوحات بر چهره مراد آنحضرت کشاده آمد و شهر حلب مفتوح شد
پس از آن بدمشق لشکر کشید و امرای شام را که اسیر سرپنجه قدرت بودند حکم بقتل فرمود و با سلطان فرج پادشاه
مصر رزم عظیم نمود و لوای ظفر را برافراشت و سال دیگر در حدود انکوریه با ایلدرم بایزید قیصر روم مصاف پادشاهانه
فرمود و از دیوان قضا فتحی که طغرای فتحنامهای روزگار تواند شد بنام نامی آنحضرت رقم زده که آن تقریر کردید
و قیصر اسیر سرپنجه اقبال گشت و بحسب سرنوشت آسمانی محبوس زندان عدم شد و آنحضرت ممالک روم را به پسر
قیصر مرحمت نموده بجانب آذربایجان نهضت فرمود یکسال و ششماه در آن حدود بشوکت هرچه تمامتر گذرانیدند
و بر منابر حرمین و سایر اماکن متبرکه خطبه دولت بنام نامی و القاب گرامی حضرت صاحبقرانی خوانده شد و چهره زر
بسکه عز السنه نقش اثر یافت و در هشتصد و شش بکرجستان درآمده بسیاری از قلاع و بلاد کفار را بحیطه تسخیر
درآورد و در اوایل فصل بهار رایات اقبال بصوب خراسان برافراشته و در اثنای راه عنان اقبال بفیروزکوه تافته
آن حصین را در دو روز فتح نمود و در غره شهر محرم الحرام هشتصد و هفت هجری از دار السلطنه نیشابور نهضت فرمود
در پایه سریر خلافت مصیر طوی بزرگ و جشن عالی ترتیب داد و سایر خود را با یک دیگر ترویج فرمود و بعد از
فراغ این جشن تسخیر ممالک ختا را پیش نهاد همت جهانگشا ساخته پای دولت در رکاب سعادت نهاد و بقضای
ایزد سبحانه در شب چهارشنبه هفدهم شعبان هشتصد و هشت در موضع اترار ولایت ترکستان که از سمرقند هفتاد
و شش فرسخ است رخت حیات بوسعت آباد جهان باقی تاخت و منشی قضا بزبان حال این بیت خواند بیت
برخیز و بعزم آن جهان جولان کن • کین جسم تو در خور عزم تو نیست • واین رباعی از تاریخ ولادت و جلوس
و وفات خبر میدهد رباعی سلطان تمر آنکه مثل او شاه نبود • در هفتصد و سی و شش بیامد بوجود • در هفتصد
هفتاد و یکی کرد خروج • در هشتصد و هشت کرد عالم پدرود • صاحبقران با چهار پسر والاقدر بود نخست

غیاث الدین جهانگیر میرزا که در ابتدای سلطنت پدر عالیقدر در هفتصد و هفتاد و شش رحلت نمود و از وی دو پسر
ماند نخستین محمد سلطان که صاحبقران او را ولیعهد ساخته بود و بعد از فتح روم در شعبان سنه هشتصد و
چهار بسوری حصار روم وفات یافت دوم میرزا پیر محمد که بعد از رحلت برادر او را بولیعهدی بلند مرتبه ساختند
و در هنگام رحلت نیز امرا و نوکران را باطاعت او امر فرموده بودند و او در آن حکومت غزنین و هند داشت و بحسب
تقدیر پیر علی تاز که وکیل و مدار علیه میرزا بود از شقاوت و حرامنمکی وی را شهید ساخت و داغ لعنت ابدی بر پیشانی
آن مردود و لحسی بود تفویض فرموده بود دوم بعد از آن بحکومت فارس شرف امتیاز یافت و بسال هشتصد و نود
هجری در پای قلعه خرماتو بدرجه شهادت رسید سیوم جلال الدین میران شاه که ذکر مجملی از احوال سعادت اشتمال
آنحضرت بجای خود مذکور خواهد شد چهارم میرزا شاهرخ که همواره مانند اقبال در رکاب پدر والاقدر روزگار
همایون میگذرانید و چون صاحبقران گیتی ستان بعالم جاودان انتقال فرمود فرمان روائی باستقلال یافت و ممالکی
که در تصرف آنحضرت بود تا آخر عمر در ضبط داشت و چهل و سه سال سلطنت نمود بسال هفتصد و هفتاد و نه ولادت
یافت و در هشتصد و پنجاه شتفار شد جلال الدین میران شاه جد ششم حضرت خاقانی است ولادت آنحضرت در
هفتصد و شصت و نه بود و بامر صاحبقران حکومت عراقین و آذربایجان و دیار بکر و شام داشت روزی در شکار
سر توسن صحرایی را در تاختن بر کرفت و اسب رم کرد و میرزا از خانه زین بر زمین افتاد و آسیب عظیم بسر و روی
آنحضرت رسید اکرچه اطبای حاذق معالجات موافق بکار بردند صحت یافت لیکن مزاج کرامی قدری از منهج اعتدال
انحراف نمود و بعد از شتفار شدن صاحبقران ابابکر میرزا که پسر کلان میرانشاه بود خطبه و سکه بنام پدر عالیقدر
کرده اکثر اوقات در تبریز میگذرانید و در بیست و چهارم ذی القعده سنه هشتصد و ده با قرا یوسف ترکمان محاربه نموده
در حوالی تبریز شربت شهادت چشید و آنحضرت را هشت پسر بود ابابکر میرزا و الکر میرزا و عثمان چلبی میرزا
و عمر میرزا و خلیل سلطان و محمد میرزا و ایجل میرزا و سیورغتمش میرزا سلطان محمد میرزا فرزند دولت میرانشاه
است و الده ماجده اش منهکوش نام داشت از نسل فولاد قیا بود همواره با برادر خود میرزا خلیل سلطان در سمرقند
بسر می برد چون میرزا خلیل بعراق متوجه شد میرزا شاهرخ حکومت ماوراء النهر را بفرزند ارجمند خود

میرزا الغ بیک تفویض فرمود سلطان محمد میرزا در صحبت میرزا الغ بیک باعزاز و احترام میگذرانید و ایشانرا
دو فرزند بود سلطان ابوسعید میرزا و منوچهر میرزا در هنگام بیماری که از آن رحلت نمود میرزا الغ
بیک به پرسش آمده بود فرزند خود ابوسعید را سفارش بسیار کرد سلطان در سایه عاطفت میرزا بدولت و عزت میگذرانید
و نکوهی سلطنت و جهانداری از ناصیه اقبالش لایح بود روزی یکی از مقربان آنحضرت بعرض رسانید که این پسر عموی شما
عجب خدمت بجد میکند میرزا فرمودند که او درین لباس کسب آداب جهانبانی و گیتی ستانی مینماید سلطان ابوسعید
میرزا سعادت ولادتش به هشتصد و سی بود و در بیست و پنج سالگی سریرآرای سلطنت گردید مدت
هژده سال بدولت و اقبال گذرانید حکومت ترکستان و ماوراء النهر و بدخشان و کابل و غزنین و قندهار و حدود هندوستان
من حیث الاستقلال داشت و در آخر عمر عراق نیز داخل قلمرو آنحضرت شد و در هشتصد و هفتاد و دو میرزا
جهانشاه بن قرایوسف حاکم آذربایجان بدفع اوزون حسن آق قویونلو رفته از غایت بی تدبیری در جنگ بقتل رسید
و سلطان لشکر بر سر اوزون حسن کشید او هر چند عجز و ملایمت پیش آورد مقبول نیفتاد تا کریزگاه را از اهل شد
اذوق محافظت نمود و در آن ورود سلطان قحط بر سر آمد بمرتبه که چهارده هزار اسپان خاصه چون یافتند روان
قحط سپاهی پراکنده شد و اوزون حسن در میدان نبرد غالب آمد و بتاریخ دویم رجب سنه ۸۷۳ بتقدیر ایزدی سلطان
بقید اوزون حسن درآمد و بعد از سه روز یادکار محمد میرزا بن سلطان محمد میرزا بن بایسنغر میرزا بن شاهرخ
میرزا حواله نمود و آن ولی حقیقت چنان پادشاه بزرگ را بیجهت خون کوهرشاد بیگم که از حرمان شاهرخ
میرزا بود بدرجه شهادت رسانید مقتل سلطان ابوسعید تاریخ این واقعه است عمر شیخ میرزا پسر چهارم سلطان
ابوسعید میرزاست از سلطان احمد میرزا و سلطان محمد میرزا و سلطان محمود میرزا خوردتر از سلطان مراد
میرزا و سلطان الغ میرزا و ابابکر میرزا و سلطان خلیل میرزا و شاهرخ میرزا کلانتر ولادت آنحضرت در سمرقند
بتاریخ هشتصد و شصت بود سلطان ابوسعید میرزا او را کابل را بمیرزا داده بابای کابلی را اتالیق کرده بود و جهة
طوی ارزه کردانیده بعد از طوی ولایت اندجان و بحث و اورکنج را با ایشان ارزانی داشت و امرا و نواب مقرر
فرموده تیمورتاش بیک را اتالیق ساخته بآن ملک فرستاد میرزا بغایت معدلت پیشه و خداترس بود و با اهل فضل

توجه بسیار داشت کاهی مصرعی و لطایفی میفرمود عدالتش بمرتبه بود که یکمرتبه کاروان ختائی در طرف کوهستان
شرقی اندجان فرود آمده بود برفی عظیم بارید و تمام کاروان را زیر کرد و غیر از دو کس جان بسلامت نبردند چون
خبر بسمع میرزا رسید آن همت عالی خداترس با وجود وفور احوال و اسباب و نهایت بی سامانی سرکار اصلا التفات
بدان نمود و ارباب امانت و دیانت تعیین فرموده آن مال فراوان را ضبط کرده باصحاب صیانت سپرد تا بجمیع وارثان
را از وطن اصلی کرد آورده حقوق هر کدام را از روی تحقیق و اصل ساخت ... شتفار شدن پدر عالیقدر
در اندجان که پای تخت ولایت فرغانه است بر سریر سلطنت نشست ... در تصرف داشت
و چند نوبت بسمرقند لشکر کشید و هم کریونس خان را که در یورت جغتائی خان سردار ترک و مغل بود نسبت
قرابت قریب داشت استدعا نموده آورد و هر بار که می آورد ولایتی عطا میفرمود و بی حصول مقصود معاودت
معاودت مینمود و در نوبت آخر تاشکند با او داد تا آنکه سلطان میرزا برادر عمر شیخ میرزا والی سمرقند با سلطان
محمود خان پسر کلان یونس خان که خانی الوس مغل با او متعلق بود اتفاق نموده بر سر میرزا لشکر کشیدند
از جانب جنوب خجند احمد میرزا و از طرف شمال سلطان محمود خان آمده درین اثنا عمر شیخ میرزا شتفار شد
تفصیل اینکه اخسی که پای تخت میرزا بود بر حد عظیم آباد شده و اکثر عمارات بر قرار جر لب آب یافته اتفاقا روز
دوشنبه چهارم رمضان هشتصد و نود و نه در حوالی کبوترخانه که بر قرار یکی از آن عمارات بود نشسته تماشا
کبوتر میکردند شخصی از ایستادهای بارکاه حضور از کستن جر خبر داد میرزا فی الفور برخاسته یکپای در کفش
آورد و هنوز پای دیگر در کفش ننهاده بود که آن جر کاه از هم فرو ریخت و میرزا اوج حیات بحضیض ممات قرار گرفت
از ایشان سه پسر و پنج دختر ماند بزرگترین پسران گیتی ستان فردوس مکانی ظهیر الدین محمد بابر پادشاه
بود و از ایشان بدو سال خوردتر جهانگیر میرزا و سیوم ناصر میرزا بدو سال از جهانگیر میرزا خوردتر ولادت
پادشاه بلند همت شیر دل اقلیم شکار هنر پرور صولت کوه وقار مسندنشین سلطنت حقیقی و مجازی ظهیر الدین
محمد بابر پادشاه غازی در ششم محرم هشتصد و هشتاد و هشت از بطن مطهر قتلق نکار خانم بوقوع آمد
و آن عصمت قباب دختر دوم یونس خان و خواهر بزرگ سلطان محمود خان و الیجه خان بود مولانا حسام الدین قراکولی

تاریخ ولادت اشرف بگفته بیت چون در شش محرم زاد آن شه محرم * تاریخ مولدش هم آمد شش محرم * هرچند
این تاریخ از غرایب اتفاقاتست اما غریب‌تر آنکه این تاریخ از شش حرف که نزد اهل حساب عدد خیر است فراهم آمده و
لفظ شش حرف و نقش عدد خیر نیز در تاریخ ظهور این عنصر مقدس از مکامن غیب میکرد و یکی از غرایب آنکه احاد
و عشرات و مات این دو کلمه متساوی واقع شده و قدوه اولیای کبار ناصر الدین خواجه احرار بر برهان فیض آثار خود
اسم گرامی بظهیر الدین محمد تسمیه فرموده اند چون بر زبان ترکان این لقب به آسانی جاری نمی‌شد بابر نام
آنحضرت قرار یافت و آنحضرت ارشد اولاد عمر شیخ میرزاست بلکه ارشد اولاد سلطان ابوسعید و در دوازده
سالگی روز سه شنبه پنجم رمضان هشتصد و نود و نه در خطه دلگشای اندجان بر سریر سلطنت نشستند
دلیری و دلاوری و توکل و تحمل آنحضرت در معارک و مهالک فوق قدرت بشریت و آن مایه رنج و درد که ایشان را در
تسخیر ممالک پیش آمده کم پادشاهی را روی نموده باشد در وقتی که واقعه ناگزیر عمر شیخ میرزا در اخسی روی نمود
فردوس مکانی در چهارباغ اندجان کامیاب عیش بودند روز دوم این واقعه سه شنبه پنجم رمضان خبر جانکاه بایشان
آمده در ساعت سوار شده متوجه قلعه اندجان شدند چون بدروازه رسیدند شیرم طغائی جلو آنحضرت را گرفته
بجانب نمازگاه روان شد که بطرف اوزکند و دامن کوه برد مطلبش آنکه سلطان احمد میرزا با قدرت و شوکت تمام
می‌آمد مبادا عزیزی نسبت بآنحضرت اندیشند و ولایت بر وی مسلم گردد و از حرامنمکی مردم آنجا ولایت از دست برود
باری وجود اقدس ازین مهلکه نجات یافته بجانب طغایان خود الچه خان یا سلطان محمود خان تشریف بردند
امرا ازین معنی آگاه شده خواجه محمد درزی را که از یاران و قدیمیان عمر شیخ میرزا بود فرستادند که دغدغه
توهمی که بخاطر دولتخواه آنحضرت رسیده رفع سازد و در نمازگاه خواجه محمد برکاب بوسی مشرف شده بمقدمات
معقوله خیراندیشان آنحضرت را مطمئن خاطر ساخته عنان عزیمت بجانب قلعه منعطف گردانیدند چون بارک
اندجان نزول سعادت فرمودند جمیع امرا و ارکان دولت بشرف ملازمت عالی مشرف شده بمزید انواع تربیت کامیاب
گشتند سابقا ایراد یافته بود که سلطان احمد میرزا و سلطان محمود خان اتفاق نموده بر سر عمر شیخ میرزا می‌آمدند
در بیولا که بحسب سرنوشت آسمانی قضیه ناگزیر واقع شد بتوفیق ایزدی جمیع ارکان دولت از خورد و بزرگ

بریکرنگی و یکجهتی اتفاق نموده در یکجا بانی قلعه و لوازم حرب و مراسم اهتمام بجای آوردند سلطان احمد میرزا اوراتپه
و خجند و مرغینان را که از ولایت فرغانه است گرفته بحوالی کروهی اندجان فرود آمد امرا چند ایلچی فرستادند در
صلح زدند قبول نکرد اما چون تایید غیبی همواره قرین حال این دودمان ابد پیوند است از وفور استحکام قلعه
و یکجهتی امرای صاحب قدرت و امتداد محاصره در اردوی میرزا وبا بهم رسید و چارپای بسیار ضایع شد از
نشستن به تنگ آمده صلح کوتاه کرده ناکامی برگشت و از جانب شمال دریای خجند که سلطان محمود خان متوجه
شده بود در اخسی نیز که قلعه جهانگیر میرزا برادر آنحضرت و جمعی کثیر از امرای اخلاص اندیش در آنجا بودند خان احمد
مرتبه جنگ انداخت امرای اخسی بمدافعه همت گماشته ترددات پسندیده کردند و خان نیز کاری نساخته از
بیماری که عارض او شد ترک این اراده نموده بولایت خود بازگشت و آنحضرت بقوت همت بلند و طالع ارجمند مظفر
و منصور شدند فردوس مکانی را مدت یازده سال در ماوراءالنهر با سلاطین جغتای و اوزبک نبردهای عظیم
روی داد سه نوبت بشعشعه تیغ صاعقه آثار فتح سمرقند فرمودند فتح اول در سال نهصد و سه از بایسنغر
میرزا بن سلطان محمود میرزا فتح دوم از شیبک خان در سال نهصد و شش و فتح سوم بعد از کشته شدن
شیبک خان در سال نهصد و هفده اما چون مشیت الهی در اظهار کوکب بیتای حضرت خاقانی بود در بیغولت
کده اقلیم هندوستان پرتو اقبال جهانتاب آنحضرت مشرق دولت کرده در آن ملک فتح الباب در حوزه آنحضرت
نشد ناگزیر با معدودی از مخلصان فدائی متوجه بدخشان و کابل شدند چون به بدخشان رسیدند تمام مردم
خسروشاه که حاکم آنجا بود بخدمت شتافته غاشیه بندگی بر دوش سعادت گرفتند و خسروشاه نیز بیچاره شده
بملازمت پیوست با وجود آنکه این بیدولت مصدر انواع جرایم گشته بود مثل کشتن میرزا بایسنغر و میل کشیدن
میرزا سلطان مسعود که پسر عم حضرت فردوس مکانی میشدند و آنحضرت نیز در هنگام فرمانروایی او نامردی
و بی‌اتفاقی بظهور آورده بود از کمال همت در ظرف فتوت در مقام انتقام نیامده حکم فرمودند که از اموال خود هرچند
که تواند برگرفته بخراسان رود و او پنج شش قطار شتر از مرصع آلات و طلا آلات و دیگر نفایس بار کرده
بجانب خراسان رفت و حضرت گیتی‌ستانی فردوس مکانی تسخیر ولایت بدخشان فرموده متوجه کابل شدند

و در آنوقت محمد مقیم پسر ذوالنون ارغون کابل را از عبدالرزاق میرزا بن الغ بیک میرزا بن سلطان ابوسعید میرزا
عمزاده آنحضرت گرفته بود از طنطنه های رایات اقبال متحصن شد و بعد از چند روز امان خواسته با مال و
اسباب بقندهار نزد برادر خود شاه بیک شتافت و کابل در اواخر ماه ربیع الآخر سنه نهصد و ده مسخر
شد بعد از آن قلعه و ولایت که از مضافات قندهار است مفتوح گشت و از آنجا بجهت مصالح ملکی فسخ عزیمت قندهار
نموده بر سمت جنوب آن توجه نمودند و قبایل افغانان سوانک و الاباغ تاخته بکابل مراجعت اتفاق افتاد در
مبادی این سال زلزله عظیم در حدود کابل واقع شد چنانچه فصیلهای قلعه و اکثر عمارات بالای حصار و شهر افتاد و
خانهای موضع پغمان تمام از هم ریخت سی و سه مرتبه در یکروز زمین جنبید و تا یکماه شب و روز دو مرتبه زمین
در تزلزل بود و اساس عمر بسیاری از مردم انهدام یافت و در میان پغمان و بیک توت پاره زمینی که عرض او
نصف نوع باشد بریده یک تیرانداز پایین رفت و در آن زمین چشمها بر آمد و از استرغچ تا میدان که بیست
شش فرسنگ باشد زمین بمقدار قامت فیلی پست و بلند شده بود و در آغاز زلزله از سر کوهها گرد بادها
برخاست و در همین سال در هندوستان نیز زلزله عظیم شد و از سوانح این ایام آنست که شیبک خان
لشکر فراهم آورده اراده تسخیر خراسان نمود و سلطان حسین میرزا فرزندان خود را جمع ساخته متوجه دفع
او شد و سید افضل پسر سلطان علی خواب بین را باستدعای قدوم گرامی حضرت فردوس مکانی فرستاد
آنحضرت در محرم نهصد و دوازده بکومک ایشان عزیمت خراسان نمودند و در حدود کهمرد خبر فوت سلطان حسین
میرزا رسید و آنحضرت درین حال رفتن را بهتر از نارفتن دانسته بر خلاف تنگ‌ظرفی اهل روزگار متوجه خراسان شدند و پیشتر
از آنکه موکب عالی بخراسان رسد امرا از کوته اندیشی بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا را باتفاق پادشاهی برداشته
بودند آنحضرت در مرغاب با میرزایان ملاقات واقع شد و باستدعای ایشان بهرات نزول سعادت فرمودند و چون
در میرزایان آثار رشد و دولت نیافتند معاودت موکب عالی را اولی دانسته در ششم شعبان سال مذکور متوجه
دارالملک کابل گشتند و در کوههای هزاره جات خبر رسید که محمد حسین میرزای دوغلات و سلطان سنجر برلاس جمعی از
مغولان را که در کابل مانده بودند بخود متفق ساخته خان میرزا را به بزرگی برداشته کابل را قبل دارند و درمیان

عوام خبر انداخته اند که میرزایان سلطان حسین میرزا نسبت بآنحضرت عزیزی اندیشیده اند و ملا بابای پشاغری امیر
محب علی خلیفه و امیر قاسم کوکه و احمد یوسف و احمد قاسم که حراست کابل با ایشان مفوض بود در لوازم قلعه
داری اهتمام دارند بمجرد استماع این واقعه جهانگیر میرزا را که بیماری داشته در راه غزنی گذاشته با معدودی
از بند و کوه که پربرف بود بسرعت تمام گذشتند و بمحالی سابقه جز ظلام کابل رسیدند مخالفان از صوت
قدوم موکب عالی دست و پای باخته هر کدام بگوشه‌ای خزیدند و آنحضرت از گرد راه پیش شاه بیگم مادر
کلان سببی خود که باعث برداشتن خان میرزا بود رسیده زانوی ادب بر زمین نهاده ملاقات فرمودند و
بتمکین و وقار از راه عرفان بعبارت ادا و لطف سخن عرض نمودند که اگر مادری با فرزندی شفقت خود را خاص کند
فرزند دیگر را چه گنجایش رنجیدن است فرمودند که کوفت راه دارم و خواب آلوده ام و هنوز خواب ربوده بود
که مهر نگار خانم که خالزاده آنحضرت است آمد و ایشان بسرعت تمام برخاسته به بیگم ملاقات فرمودند و مفارقت
از حال محمد حسین میرزا را گرفته حاضر ساختند و گفتند که جان مادر برادر گناهکار را آورده ام اشارت
چیست آنحضرت میرزا را در کنار مرحمت کشیده انواع نوازش فرمودند و بعد بودن در رفتن بخارا رخصت
خان میرزا از غایت شرمندگی رخصت قندهار گرفت و سال دیگر موکب عالی متوجه تسخیر قندهار شدند و بنابر
ولد ذوالنون ارغون که حکومت آنجا داشت محاربه عظیم نموده رایت فتح و ظفر برافراشت و خان میرزا سعادت
ملازمت دریافت آنحضرت قندهار را بناصر میرزا برادر خورد جهانگیر میرزا عنایت فرموده بکابل معاودت
نمودند و از کابل خان میرزا را به بدخشان رخصت دادند و بعد از سرگذشت بسیار داعی گشته شد و بدخشان
بتصرف او در آمد و همواره اطاعت آنحضرت را سرمایه سعادت خود دانسته فرمانبرداری مینمود در سال
نهصد و شانزده عرضداشت بدرگاه والا فرستاد که شاهی بیک خان در محاربه شاه صفوی بقتل رسید اکنون
باینجانب نهضت فرمایند تسخیر ممالک توران بآسانی میسر شود لهذا در شوال سال مذکور نهضت عالی
بدانصوب اتفاق افتاد و با اوزبکان محاربات عظیم روی داد و ابواب فتوحات بر چهره مراد آنحضرت گشاده
بسلطنت شد و سمرقند بتسخیر اولیای دولت در آمد و هشت ماه در آن مملکت گذرانیده در صفر نهصد و هیجده بعبدالله خان

در کوه املک جنگ عظیم روی نمود با آنکه فتح شده بود بسبقت برابری چشم زخم رسید و عنان عزیمت بجانب حصار
منعطف ساختند و بار دیگر باتفاق نجم بیک در پای قلعه غجدوان با اوزبکیه مصاف عظیم واقع شد و نجم بیک کشته
گردید و آنحضرت بصوب کابل عنان توجه معطوف داشتند و ازین تاریخ قطع نظر از ما وراء النهر نموده بتسخیر
وسعت آباد هندوستان پیش نهاد همت عالی ساختند و چهار نوبت بجانب هندوستان عزیمت فرموده بجهت
موانع مراجعت روی داد بار اول در شعبان نهصد و دوازده بادام چشمه و جگدلک از خر گذشته بحدود ... نزول اجلال
فرموده‌اند در واقعات بابری که آنحضرت خود بزبان ترکی مرقوم قلم صدق رقم فرموده‌اند و بی تکلف و اغراق چنانچه
شایسته کلام پادشاهان است نوشته‌اند بنظر در آمده که چون از کابل آتش منزل کرده بادینه پور رسیده شد عالم
دیگر بنظر در آمده گیاه و درخت بروش دیگر و حوش و طیور بطرز دیگر و رسم ایل و الوس بوضع دیگر بود و
ناصر میرزا درین منزل بسعادت ملازمت دریافت کنگاش طلبیده شد که سپاه اقبال از دریای سند بگذرانند یا نگذرد
هر کس در خور آگاهی و همت خود سخنی گفت بشومی باقی چغانیان گذشتن دریا توقف افتاد و بجانب کهت نهضت
فرمودند و بعد از تاختن کهت سنکش و بنوهم پی سر معسکر اقبال گردید آنگاه بر عیسی خیل تاخته بدریله
که قصبه ایست از توابع ملتان عبور فرموده از حدود دکی گذشته بغزنین تشریف بردند و از آنجا بکابل رایات
اقبال برافراشتند و بار دوم در جمادی الاول نهصد و سیزده از راه خورد کابل متوجه فتح هندوستان شدند
و از بی اتفاقی همراهان درین مرتبه نیز جمال مقصود از پرده تقدیر چهره ننمود از راه باریک مراجعت فرموده ظلال
اقبال بر ساحت کابل انداختند و بر سنگی که بالای باریک نمودار است تاریخ این عبور نموده آنحضرت کنده‌اند
و هنوز آن نقش دولت ظاهر است و تا این زمان اولاد حضرت صاحبقرانی را میرزا میگفتند و ازین تاریخ حکم
شد که آنحضرت را پادشاه گویند در سه شنبه چهارم ماه ذی قعده این سال همایون فال در ارک کابل ولادت با سعادت
حضرت جنت آشیانی اتفاق افتاد مرتبه سیوم غره محرم نهصد و بیست و پنج بجانب هندوستان نهضت فرمودند
و درین راه زلزله عظیم شد و امتداد آن بر نیم ساعت نجومی کشید و سلطان علاء الدین سوادی معارض سلطان
ویس سوادی بسعادت ملازمت فایض گشت و قلعه بجور بتصرف اولیای دولت در آمد و حکومت آنرا بخواجه کلان بیک

مرحمت فرموده و بتسخیر ولایت سواد و تادیب یوسف زیی پیش نهاد همت عالی ساختند طاوس خان برادر خورد شاه
منصور کلانتر خیل یوسف زیی دختر او را آورده عجز و خاکساری را شفیع ساخت چون بعذر عسرت از رهگذر
آذوقه و غله در اردوی ظفر اثر قرین بهیره رسیدند و در اصل تسخیر هندوستان پیش نهاد خاطر اشرف بود همت
جهانگشا رخصت نمیداد که باین مطالب دست فرصت از دست رود با آنکه امرا به یورش هندوستان راضی نبودند
تکیه بعنایت ایزد سبحانه کرده بیدرنگ همت رایات اقبال بصوب ممالک هندوستان برافراشتند و چون نزدیک
بیهره رسیدند عبد الرحیم شقاولی را پیش فرستادند که مردم بیهره را دلاسا نماید و از دست درازی اعدالی
شهر را محافظت کنند و آخرهای روز خود بدولت در سمت شرقی بیهره بر کنار آب بهت نزول اجلال فرمودند چهار
صد هزار شاهرخی مال امان از بیهره گرفته بهندو بیک عنایت کردند و حکومت آنجا بمشار الیه تفویض یافت
و خوشاب را بشاه حسین سپرده کومک هندو بیک ساختند و ملا مرشد را که کتابدار بود برسالت نزد سلطان
ابراهیم بن سکندر لودی فرستادند دولت خان حاکم لاهور باز گردانید و درین هنگام خبر تولد فرزند سعادتمند
رسید چون متوجه تسخیر هندوستان بودند باین مناسبت تفأل گرفته هندال نام کردند هندو بیک را نیز
گذاشته خود بصوب کابل مراجعت فرمودند هندو بیک نتوانست در بیهره بود متعاقب آنحضرت بکابل آمد و نوبت
چهارم در نهصد و سی نهضت عالی اتفاق افتاد لاهور و دیبالپور و دیگر بلاد بتصرف اولیای دولت در آمد و از
آنجا عنان مراجعت بصوب کابل معطوف داشته در نهصد و سی و دو سر انجام این یورش بر اصل فرموده بعنایت
دولت و راهنمونی اقبال در روز جمعه غره صفر که نیر اعظم در برج قوس افاضه انوار مینمود پای سعادت در رکاب
توکل آورده متوجه تسخیر هندوستان شدند میرزا کامران حسب الحکم در قندهار ماند و حضرت جنت آشیانی
نصیر الدین محمد همایون پادشاه از بدخشان با لشکر خود آمده در باغ وفا بعز بساطبوس مشرف گردیدند خواجه
کلان بیک هم از غزنین آمد درین یورش آستان بوسی نمود در غره ربیع الاول این سال از آب سند گذشته سان لشکر
دیدند دوازده هزار سوار ترک و تاجیک و سوداگر و غیره بقلم در آمد روز جمعه چهاردهم ربیع الاول در حوالی سیالکوت
بکلانور تشریف بردند محمد سلطان میرزا و عادل سلطان و سایر ملازمان آنحضرت که بجانب لاهور مقرر بودند در کلانور

زمین بوس نمودند چهارم ربیع الاول قلعه ملوت بتسخیر اولیای دولت در آمد غنیمت فراوان نصیب سپاه منصور
شد کتابهای غازیخان که در آن قلعه بود بسرکار خاصه ضبط نموده بعضی از آن بجنت آشیانی عنایت کردند
و چیزی را بمیرزا کامران فرستادند و درین هنگام بعرض اشرف رسید که حمید خان حاکم حصار فیروزه فوجی
پیش نهاده است خود بدولت و اقبال از انباله کوچ نموده حضرت جنت آشیانی را بدفع او تعیین فرمودند و امیر
خواجه کلان بیک و امیر سلطان محمد دولدی و امیر ولی خازن و امیر عبد العزیز و امیر محب علی خلیفه و دیگر امرا
که در هندوستان گذاشته بودند چون هندو بیک و محمد علی جنگ جنگ و غیره در ملازمت آنحضرت مقرر شدند
درین روز بین افغان که از امرای معتبر هندوستان بود سعادت رکاب بوس دریافت حضرت جنت آشیانی
بدستیاری اقبال فتح کرده بموکب عالی پیوستند و حصار فیروزه با توابع که یک کرور حاصل داشت بجلدوی این
فتح عنایت شد و یک کرور نقد هم انعام فرمودند و بدولت و اقبال رایات جهانگشا بتسخیر دهلی برافراشته کوچ بکوچ
متوجه پیش شدند و از پرگنه سرساوه حیدر ملازم خواجه کلان بیک را بزبان گیری فرستادند او آمده بعرض رسانید
که داود خان و حاتم خان با پنج و شش هزار از لشکر سلطان ابراهیم جدا شده پیشتر می آیند بنابراین چین تیمور
سلطان و محمد سلطان میرزا و مهدی خواجه و عادل سلطان را با تمام مردم جوانغار سلطان جنید برلاس و شاه
میر حسین و قتلق قدم و غیره از غول یونس علی و عبد الله کتابدار و احمدی دکته بیک و جمعی دیگر تعیین شودی
یافتند که گرم و چسپان شتافته دست برد شایسته بآنجماعت چون کرده نمایند لشکر منصور حسب الحکم
رزم طالع خواه نموده فتح کردند و جمع کثیر بقتل رسیدند و بسیاری اسیر شدند و حاتم خان را با هفتاد کس اسیر
ساخته بدرگاه فرستادند و آنها نیز در اردو بقصاص رسیدند و استاد علی قلی میرآتش حکم شد که بقانون
غزات روم گردونها سامان نماید و ارابهها را بزنجیر و خام گاو مانند از عجمی ساخته با یکدیگر اتصال دهد و در میان
هر دو ارابه شش هفت توره تعبیه کنند که تفنگ اندازان بفراغ خاطر تفنگ توانند انداخت و در عرض پنج شش
روز این حکم صورت اتمام یافت در روز پنجشنبه سلخ جمادی الاخر بشهر پانی پت رایات فتح برافراشته ترتیب صفوف
فرمودند ارابهها و توره ها در پیش قول باز داشته برانغار در محلات شهر واقع شد و جوانغار بجدول کنده درختان

استحکام گرفت سلطان ابراهیم با لشکر گران در شش کروهی پانی پت فرود آمد مذکور میشد که یک لک سوار و هزار
فیل همراه دارد یکهفته لشکرها در برابر هم نشسته دلیران عرصه نبرد از جانبین بر آمده رزمهای مردانه میکردند
و اکثر اوقات هر بار لشکر منصور بر افغانان غالب می آمدند تا آنکه جمعه هشتم رجب سلطان ابراهیم با لشکر فراوان
متوجه سپاه ظفر پناه شد و آنحضرت نیز اعتصام در رحمت الهی پای توکل در رکاب اقبال نهاده صفوف اقبال با اصحاب
موشکافی و ارباب تولا دیگر استحکام بخشیدند

جنگ حضرت فردوس مکانی پادشاه با سلطان ابراهیم لودی

حضرت فردوس مکانی با وجود کثرت مخالف و قلت هواخواه بهمعنانی اقبال و تایید ایزد ذو الجلال به
ترتیب صفوف کارزار اهتمام تمام بکار بردند غول بوجود اشرف زینت یافت و بر دست راست غول که ترکان
انرا ایل غول نامند چین تیمور سلطان و سلیمان میرزا و امیر محمدی کوکلتاش و امیر شاه منصور برلاس و امیر
یونس علی و امیر درویش محمد ساربان و امیر عبد الله کتابدار و دوست ... آرا گردیدند و بر دست چپ غول که ترکان
سول غول گویند امیر خلیفه و خواجه میر میران و احمدی پروانچی و امیر تردی بیک برادر قوج بیک و محمد علی
خلیفه و میرزا بیک ترخان قرار گرفتند برانغار بکوکبه اقبال حضرت جنت آشیانی زینت پذیرفت و امیر خواجه
کلان بیک و سلطان محمد دولدی و امیر هندو بیک و ولی خازن و پیر قلی سیستانی بسعادت همراهی ایشان ممتاز
گشتند و در جوانغار محمد سلطان میرزا و سید مهدی خواجه و عادل سلطان و سلطان جنید برلاس و خواجه شاه
میر حسین و امیر قتلق قدم و امیر جان بیک و امیر محمد بخشی و دیگر بهادران مقرر شدند و در هراول خسرو کوکلتاش
و محمد علی جنگ جنگ پای ثبات افشردند و امیر عبد العزیز را طرح فرمودند و در دو سر برانغار و جوانغار ولی قزل و ملک قاسم
بابا قشقه با مغلان بتولغمه مقرر شدند و در اوج جوانغار قراقوزی و ابو محمد نیزه باز و شیخ علی جمال و شیخ گوری
قلی مغولان لواء همت صف آراستند و بهادران عرصه اقبال با دل قوی و همت رزمجوی پای ثبات محکم داشتند هر کدام
بجای خود نصرت طلب گردیدند و بخدنگ جان ستان و تیغ خون فشان داد شجاعت و دلیری دادند سلطان
ابراهیم نیز میمنه و میسره و قلب و جناح آراسته رزم طلب گشت و از جانبین کشش و کوشش عظیم بر آمد چون
تایید غیبی همعنان موکب عالی بود نسیم فتح بر پرچم علم اقبال وزیدن و شکست غریب بر سپاه افغان افتاد

چون سلطان ابرهیم بقتل رسید جمعی کثیر از افغانان علف تیغ بیدریغ گشتند و برگرد و پیش سلطان ابرهیم پنج شش
هزار سوار کشته افتاده بود بالجمله از طلوع آفتاب تا نصف النهار عرصه نبرد آتش افروز بود و از هر طرف چون مهر بخت و
پیوند حیات می گسیختند **نظم** چو دریای خون شد همه دشت و راغ • جهان چون شب و تیغ همچون چراغ •
ز نالیدن کوس و کرنای • همی آسمان اندر آمد ز جای • گرفتند شمشیر هندی بچنگ • فرو ریخت آتش ز پولاد و
سنگ • بی اغراق سخن سازی این کارنامه شجاعت که از دلاوران سپاه منصور بظهور پیوست فیروزی تربیت
فی الواقع ده دوازده هزار سوار بی استعداد از کابل بهندوستان آمده با یک لک سوار تازی زور مستعد و هزار فیل
مصاف نموده بضرب دست و قوت دل فتح کنند از غرایب وقایع است و بغیر از تایید ایزد سبحانه بهیچ حساب
راست نمی آید القصه بعد از فتح حکم شد که در ملازمت حضرت جنت آشیانی امیر خواجه کلان بیک و امیر محمد
کوکلتاش و امیر یونس علی و امیر شاه منصور برلاس و امیر عبدالله کتابدار و امیر ولی خازن ایلغار نموده خود را
باگره که پای تخت سلطان ابرهیم است رسانند و محافظت خزاین و سایر اسباب دولت نموده شهر را از تطاول
بیداد مردم محفوظ دارند و نوید معدلت بلند آوازه سازند و مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا و عادل سلطان و
امیر جنید برلاس و امیر قتلق قدم را بدهلی تعیین فرمودند که خزاین آنجای و سکنه آن نواحی را محافظت نمایند
و دست تطاول بی اعتدالان را از دامن رعایا و متوطنان آن مرز و بوم کوتاه دارند و در همان روز فتح نامها بکابل و
بدخشان و قندهار و دیگر ممالک فرستادند و روز چهارشنبه دوازدهم رجب دار الملک دهلی بفروغ دولت
و شکوه اقبال نورانی شد و سادات و موالی و اهالی مراسم استقبال بتقدیم رسانیده مواد سعادت دو جهانی
اقتباس نمودند و بست و یکم شهر مذکور دار السلطنت آگره بسایه چتر جهان پیرا آرایش یافت و کبار و اهالی تمامی
ممالک هندوستان و رعایا و زیردستان ادراک سعادت آستان بوس نموده بنوازشهای خسروانه مطمئن خاطر
گشتند علی الخصوص از منتسبان سلطان ابرهیم که اموال فراوان و نفایس لایقه در ایام سلطنت او فراهم کرده
آورده بودند بر جان و مال خود ترسان و خایف بودند بزهره راه دهمادامن و امانی آرامگاه عنایت فرموده مواجب و
معاش از دیوان اعلی مقرر نمودند از آنجمله بوالده سلطان ابرهیم و اولاد او و همه یک که سکه بوجه معیشت عنایت فرمودند

اموال و اسباب

اموال و اسبابی که داشتند همه را بخشیدند و از غنیمتهای این فتح که بدست جنت آشیانی افتاده الماسی بود بوزن
هشت مثقال و چنین گویند که سلطان علاء الدین از راجه گوالیار گرفته بود جنت آشیانی آن را بحضرت
فردوس مکانی پیشکش کردند و ایشان بجهت استرضاء خاطر فرزند گرامی قبول فرموده باز بخشیدند چون جوهریان
روزگار مثل آن جوهری ندیده بودند در تعیین قیمت آن بعجز اعتراف نمودند آنگاه درهای خزاین که چندین سلاطین
والاشکوه بر هم افزوده بودند بکلید همت گشودند هفتاد لک تنکه سکندری با یک خانه خزینه نشمرده بجنت
آشیانی مکرمت فرمودند و امرا در خور حالت از ده لک تا دو لک تنکه نقد و جاگیرهای مناسب مرحمت فرمودند
و یکنای پادشاهی و سایر ملازمان بانعام زر نقد و ازدیاد علوفه سرافراز گشتند و هر که در آن ایام داخل اغرق
همایون بود حتی اردو بازاری بی نصیب و محروم نماند بعد از آن میرزایان عالیقدر و مخدرات سرا پرده عصمت
و امرا و سایر ملازمان درگاه که در ممالک کابل و بدخشان و غیر ذلک گذاشته بودند علی تفاوت مراتبهم از نقد
و جنس حصه مرحمت فرمودند چنانچه بکامران میرزا هفده لک تنکه و بمحمد زمان میرزا پانزده لک تنکه و بعسکری
میرزا و هندال میرزا بهمین دستور و بجمیع منتسبان این دودمان عالیشان که در ماوراء النهر و خراسان و
کاشغر انتظار این لطیفه غیبی می بودند انعامات وافر فرستادند و هدایا و نذورات بمشاهد قدسیه و مزارات
متبرکه ارسال فرمودند مقرر شد که بسایر متوطنان کابل و بدخشان از مرد و زن و خورد و کلان بر سبیل بخشش یک
یک شاهرخی برسانند القصه هیچکس نماند که از رشحات مکرمت فیض سحاب نوال بهره نیافت **مثنوی** زر افشاندن
دست گوهر نثار • بساطی نو انگیخت در روزگار • خوش است از معانی که آید ز دور • که می زر
ریزد از چرخ نور • اگرچه بتایید ایزد سبحانه چنین فتحی عظیم روی داد و انوار معدلت خورشید صفت زمین
و زمان را فرو گرفت و صیت سخاوت و زر فشانی بگوش اقاصی و ادانی رسید اما امرای هندوستان بنابر
عدم حسن نیت بدریافت ملازمت دلپذیری نمی نمودند و رعایا از سپاه ترکان مهیب در بیم و هراس بودند جمعیت
خاطر اطاعت نمیکردند و با آنکه دهلی و آگره که پای تخت هندوستان است بتصرف اولیای دولت قاهره در آمده بود
لیکن سایر بلاد و جمیع قلاع در روی تردید را امرای افاغنه در تصرف داشتند از انجمله قلعه بیانه را نظام خان و سنبهل را

قاسم سنبهلی و میوات را حسن خان میواتی و دهلپور را محمد زیتون و قلعه گوالیار را تاتارخان سارنگخانی
و رابری را حسین خان لوحانی و کالپی را عالم خان و اتاوه را قطب خان و مهاون را که متصل آگره است مرغوب
نام غلام سلطان ابرهیم داشت و همین طور قنوج و دیگر بلاد آن طرف دریای گنگ واقع است در تصرف نصیر خان
لوحانی و معروف فرملی بود که اطاعت سلطان ابرهیم نیز چنانچه باید نمیکردند و چون سلطان ابرهیم
بقتل رسید بهار خان پسر دریاخان خطبه پادشاهی بر داشته سلطان محمد خطاب داده و قدم جلادت
پیش نهاده بسیاری از ولایات را بقید ضبط در آورده بود القصه در نواحی دار الخلافت غبار فتنه و آشوب
ارتفاع یافت و راهها از آمد و شد غله باز ماند و عسرت و گرانی در لشکر ظفر اثر پدید آمد و مع هذا موسم
تابستان نیز رسید و چون مزاج ملازمان پادشاهی بهوای کابل و سردسیر عادت داشت اکثری بیمار
شدند و بعضی رخت هستی بر بستند و ازین توهم بسیاری از امرا اراده رخصت کابل پیش نهاد همت گردانیده
دیار هند را بر قرار بر قرار داده بجوق جوق با هم اتفاق نموده میرفتند و حضرت گیتی ستان از کمال بردباری
و وثوق توکل باین سوانح التفات نفرموده همگی همت علیا بانتظام ممالک مقبوضه مصروف میداشتند
تا آنکه از مقربان درگاه مثل احمدی پروانچی و ولی خازن و از اعاظم امرا خواجه کلان بیک که در اعتماد
عدیل و نظیر خود نداشت بیشتر از همه سعی در رخصت کابل نمودند آنحضرت از دوربینی و کار آگهی ارکان دولت
و اعیان مملکت را طلب داشته بنصایح ارجمند و مقدمات خرد پسند اطمینان خاطر فرمودند و بدین موجب معقول
ازین ارادهای باطل باز گردانیدند اما خواجه کلان بیک اصلا بدین راضی نمیشد آنحضرت از فرط مروت در
مردمی گشاده پیشانی رخصت فرمودند و سوغاتی که جهت شاهزادها و دیگر خاصان درگاه جدا ساخته بودند
بخواجه کلان بیک حواله شد و غزنین و گردیز و هزاره سلطان مسعودی بجاگیرش مرحمت نمودند چون تأیید
غیبی همواره رفیق حال آن پادشاه فلک بارگاه بود در اندک فرصتی اکثر سرکشان و اعیان ممالک هندوستان
بشرف خدمت سرافراز شدند در سلک سایر ملازمان سعادت پذیر گشتند از جمله شیخ گهورن چون بدولت آستان
بوس عز امتیاز یافت جمع کثیر را وسیله سعادت شده بعتبه علیا آورد و فیروز خان و شیخ بایزید فرملی و

و محمود خان لوحانی و قاضی جیا که از امرای سلطان ابرهیم بودند بزمین بوس سربلندی یافتند و بفیروز خان از
جونپور یک کرور تنکه و کثری جاگیر مقرر شد و بشیخ بایزید از ولایت اوده یک کرور مرحمت کردند و بمحمود خان
از غازیپور نود لک تنکه و بقاضی جیا از سرکار جونپور بیست لک تنکه بخواه فرمودند و بعنایت ایزد سبحانه
در اندک زمانی امنیت و جمعیت تمام پدید آمد و آنحضرت بعد از عید شوال در منازل سلطان ابرهیم جشن پادشاهانه
ترتیب فرموده داد کامرانی و کامبخشی دادند میرزایان عالیقدر و امرای رفیع الشان را بازدیاد جاگیر و اقطاع سربلند
بخشیدند و ولایت سنبهل در وجه جاگیر حضرت جنت آشیانی تفویض فرموده و اضافه سرکار حصار فیروزه
که سابق بجلدوی آنحضرت مرحمت شده بود مقرر ساختند و امیر هندو بیک کوکلتاش آنحضرت شرف امتیاز
بخشیده بحکومت آنجا رخصت نمودند و امیر مذکور با کته بیک و ملک قاسم بابا قشقه و شیخ گهورن
و سپاهیان دو آب بسنبل رفته مابین افغانان که سنبهل را محاصره داشتند جنگ صف کرده مخالفان را شکست
داد و چون حرام نمک قبل ازین سعادت ملازمت دریافته از بد نهادی گریخته بود دیگر روی بهبود ندید **نهضت
موکب منصور جنت آشیانی بضبط ولایت شرقیه بحکم حضرت فردوس مکانی و شرح سوانحی که در آن
یورش بروی نمود بمیامن اقبال همایون** چون خاطر اولیای دولت از سرانجام ممالک مقبوضه وا پرداخت
موسم باران که مانع سفر و تردد است بآخر رسید و سپاه اقبال روزی چند در جاگیرهای خود بسر برده تفتی یافت
کردند در وقت آن شد که سرحدهای ممالک هندوستان را از تصرف مخالفان بر آورند بعد از کنکاش رای عالم آرا بدین
قرار گرفت که حضرت جنت آشیانی متوجه بلاد شرقی گشته آن سرحد را از فتنه و فساد خود سران تیره رای
پاک سازند و چون مذکور میشود که رانا سانکا بقوت و قدرت تمام قدم جلادت پیش نهاده قلعه کهندار را بتصرف خود
در آورده جرأت و جسارت ظاهر ساز اگر بوده واقع باشد حضرت فردوس مکانی خود متوجه دفع آن کافر
مقهور شوند بنابرین رای صواب نما بتاریخ روز پنجشنبه ذی القعده جنت آشیانی بضبط ولایت شرقیه رخصت
یافتند و عادل سلطان و محمدی کوکلتاش و امیر شاه منصور برلاس و امیر قتلق قدم و امیر عبدالله و امیر ولی و امیر
خان بیک و پیر قلی و امیر شاه حسین که بر تسخیر دهولپور و آنحدود تعیین شده بودند حکم شد که در رکاب آنحضرت

باشند و سزاولان تعیین شدند که امرای مذکور را در حدود اکبر سر راه واقع است بمعسکر اعلی ملحق سازند و سید مهدی
خواجه جاگیردار اتاوه و محمد سلطان میرزا و سلطان محمد دولدی و محمد علی جنگ جنگ و عبد العزیز میرزا خور با
سایر عساکر اقبال که در حدود اتاوه به دفع قطب خان افغان متعین بودند نیز بسعادت همراهی آنحضرت مقرر شدند
مقارن این خبر رسید که قریب پنجاه هزار سوار از افغانان لوحانی در حوالی قنوج شورش انگیخته فتنه و خرابی پیش
نهاده اند آنحضرت به اعتضاد و اعتصام توکل همعنان نصرت و اقبال کوچ متواتر متوجه گردیدند چون چتر آیات
کشایش نهضت مبشر بود ابواب فتوحات بر روی روزگار کشوده ترمیکشت نصیر خان که در جاجمو بود از ترس
رایات اقبال قرار اختیار نمود راه سلامت پیش گرفت و از گنگ گذشته بولایت خریده در آمد موکب عالی نیز بخیر و دولت
توجه آورده ضبط آن ملک فرمود و از آنجا عنان عزیمت جونپور معطوف داشته آمد و دار الامن ساختند بنور عقل
پیر و بخت جوان سرانجام ممالک مفتوحه بر وجه دلخواه فرموده رایت مراجعت برافراشتند در نزدیک دلمو فتح
خان سروانی که از امرای معتبر افغان بود و پدرش خطاب اعظم همایون از سلطان اسکندر داشت بسعادت ملازمت
استسعاد یافت و او را مصحوب سید مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا روانه درگاه گیتی پناه ساختند و چون بسعادت
زمین بوس سرافراز گشت عنایت و التفات که در مخیله او نگذشته بود ظاهر ساخته اسپ و خلعت ممتاز گردانیدند
و جاگیر که پدرش داشت بار مرحمت نمودند یک کرور و شش لک تنکه دیگر بر آن افزودند بخطاب خانجهانی بزم امتیاز
بخشیدند و او را رخصت جاگیر داده پسرش محمود خان را بخدمت حضور نگاه داشتند درین هنگام خبر بهجت
اثر رسید که در کابل از مهد علیا ماهم بیگم والده ماجده حضرت جنت آشیانی فرزند گرامی شرف ولادت یافته آن
حضرت محمد فاروق نام کردند ولادت در نهصد و سی و دو بود و پیش از آنکه بنظر سعادت اثر در آید در شهور سنه
نهصد و سی و چهار در بلده کابل رحلت نمود **ذکر بعضی از سوانح آن سال و خبر طغیان رانا سانکا و رسیدن حضرت
جنت آشیانی بملازمت پدر عالیقدر** درین سال فرخنده مآل نظام خان حاکم بیانه بوسیله خدمت امیر رفیع الدین
صفوی که از اعاظم سادات عالی درجات بود سعادت آستان بوس دریافت و قلعه بیانه را باولیای دولت ابد پیوند
سپرد و تاتار خان نیز قلعه گوالیار را به بندهای پادشاهی حواله نموده بملازمت آمد و محمد زیتون نیز قلعه دهولپور را

بملازمان عتبه خلافت واگذاشتند در سال سابق سپرده منتظر گردیده و هر کدام از فرط حضور اخلاص و حالت خود مشمول
الطاف پادشاهی شده از صدمات افواج قاهره مصون گشتند و در خلال این احوال خبر طغیان رانا سانکا بمسامع اقبال
رسید که او لشکری گران از هندو و مسلمان فراهم آورده قدم جلادت پیش نهاده است و جمیع راجهای دیار و
دور و نزدیک را بخود متفق ساخته سر شورش دارد سابق علیه روز چهار شنبه چهارم صفر فرمان بحضرت جنت آشیانی
مصحوب محمد علی دلدار جهت حیدر رکابدار ارسال یافت مضمون آنکه جونپور و آگره و دو را بمهر کسی مناسب داده
برجناح استعجال متوجه ملازمت شوند و از غرایب وقایع آنکه در شنبه دهم ربیع الاول بوا مادر سلطان ابراهیم با
وجودی که مشمول انواع مراحم و عواطف پادشاهی شده بود قصد آنحضرت کرد و با یکی از باورچیان سلطان ابراهیم
که در مطبخ معموره در سلک باورچیان خاصه انتظام داشت اتفاق نموده زهر در طعام انداخت اگرچه مقدار ملالی
و اختلالی عارض طبیعت اعتدال سرشت گردید اما بخیر گذشت و آن گروه بد اندیش بسزای اعمال خود رسیدند و
مادر سلطان ابراهیم را مصحوب یکی از معتمدان درگاه بکابل روانه گردانیدند و وقتی که از آب سند میگذرانیدند
را غافل ساخته خود را بدریا انداخت چون فرمان عاطفت بحضرت جنت آشیانی رسید میر حسین و سلطان
جنید برلاس بحکومت جونپور و آگره و دو گذاشته قاضی جیا را که از امرای هند بمزید توجه و التفات پادشاهی ممتاز
بود بکومک او مقرر داشتند و شیخ بایزید را با او تعیین نموده متوجه ملازمت شدند و چون بحوالی کالپی در رسید
عالم خان افغان بود از راه مراجعت نموده بمقدمان استقبال نموده او را در سلک سایر دولتخواهان منتظم ساخته بدرگاه
گیتی پناه آوردند و روز یکشنبه سیوم ربیع الثانی در چهار باغ آگره که هشت بهشت موسوم است بدولت ملازمت
پدر عالیقدر دریافتند و هم در آن روز خواجه دوست خاوند از کابل آمده بشرف آستان بوس مشرف گشت **حرکت صاحبقرانی**
فردوس مکانی با رانا سانکا و نصرت غازیان اسلام بتایید ملک علام چون رانا سانکا لشکر عظیم فراهم آورده
بجمعیت و شجاعت خود مغرور گشته قدم جلادت در وادی کین پیش نهاد حضرت فردوس مکانی با اعتصاد عنایت ایزدی
سبحانه متوجه دفع آن مقهور شده روز دوشنبه نهم جمادی الاول همعنان فتح و فیروزی از دار الخلافه آگره کوچ
فرمودند و درین اثنا بتواتر خبر رسید که رانا با لشکر گران حوالی بیانه را تاخته است و جمعی که از قلعه قدم جلادت

بیرون نهاده بودند تاب مقاومت نیاورده برگشته بقلعه در آمدند و لشکر خان جنجوهه بشهادت رسید و این کیفیت
رخ نموده است آنحضرت درین منزل چهار روز بجهت سامان لشکر توقف فرموده روز پنجشنبه متوجه پیش شدند و در موضع
مندهاکر که از آگره پنج کروه است نزول اجلال اتفاق افتاد بخاطر الهام مآثر چنین پرتو انداخت که چون در
نزدیکی آبی که بلشکر منصور وفا کند غیر از قصبه سیکری که الحال بیمن دولت حضرت خاقانی بفتحپور سمت اشتهار
یافته نشان نمیدهند صواب آنکه پیش از رسیدن مخالف پیش دستی نموده آن آب را متصرف شود روز دیگر از
منزل مندهاکر نهضت فرموده در حوالی آن کول رایات اقبال برافراشتند و از آنجا بطلب مهدی خواجه و سایر
امرای پادشاهی که در بیانه بودند کس تعیین شد و بیک میرک مغل ملازم حضرت جنت آشیانی و جمعی از نوکران خاصه را
بجهت خبر گیری فرستادند آنها مراجعت نموده بموقف عرض رسانیدند که لشکر مخالف از پرگنه بساور یک کروه پیشتر
فرود آمده که مسافت مابین نزدهکروه باشد و در همین روز مهدی خواجه و سایر امرا بسعادت زمین بوس مشرف
سرافراز گشتند و هر روز میان قراولان چپقلشها میشد و اکثری بهادران لشکر منصور غالب می آمدند تا آنکه
روز سه شنبه سیزدهم جمادی الآخر نهصد و سی و سه در نواحی موضع خانوه از سرکار بیانه رانا سانکا آمده
در مطلب گشت آنحضرت در واقعات خود نوشته اند که در آن هنگام بضابطه هندوستان یک لک باصل ده هزار
سوار و یک کرور ده هزار اعتبار میکردند و ولایت رانا بده کرور رسیده بود که جای یک لک سوار باشد و بسیاری
از راجهای زمیندار ان که در هیچ معرکه با او مرافقت نکرده بودند درین لشکر همراه آمدند و اسامی آنها برین
موجب است سلهدی حاکم رایسین و سارنکپور و غیر آن با سی هزار سوار و راول سودی بسنک آکری دوازده
هزار سوار و حسن خان میواتی نیز دوازده هزار سوار و بهار مل ایدری چهار هزار سوار و نربت هاده هفت هزار
سوار و سردی کچی حاکم چندیری شش هزار سوار و بیرم دیو حاکم میرته چهار هزار سوار و نرسنگ دیو چوهان
چهار هزار سوار و محمود خان ولد سکندر خان افغان اگرچه ولایتی نداشت اما بامید سلطنت موهوم ده هزار
سوار با خود سرگردان ساخته بود که بر این حساب مجموع کرده مخالف دو لک و یک هزار سوار میرسید و در
لک سوار هیچ سخن نیست چون هجوم مخالفان بمسامع علیه رسید بترتیب افواج منصور پرداخته غزا را بوجود

افزون میمنت بخشیدند بر دست راست غول چین تیمور سلطان و میرزا سلطان و خواجه دوست خاوند و یونس
علی و شاه منصور برلاس و درویش محمد ساربان و عبد الله کتابدار و دوست ایشک آقا و جمعی دیگر از امرا
عظام مقرر شدند بر دست چپ غول علاء الدین بن سلطان بهلول لودی و شیخ زین خوافی و امیر محب علی
ولد نظام الدین علی خلیفه و تردی بیک برادر قوچ بیک و شیر افکن ولد قوچ بیک و آرایش خان و خواجه
حسین و جمعی دیگر از ملازمان سلطنت قرار گرفتند و جوانغار بموکب اقبال حضرت جنت آشیانی زینت
پذیرفت و در یمین تصرف قرین آنحضرت قاسم حسین سلطان و احمد یوسف و غلاجی و هندو بیک قوچین
و خسرو کوکلتاش و قوام بیک اردو شاه و ولی خازن و قراقوزی و پیر قلی سیستانی و خواجه پهلوان
بدخشی و عبد الله بدخشی و عبد الشکور و جمعی دیگر از بهادران تعیین شدند و بر یسار نصرت آثار آنحضرت
میر همه و مهدی کوکلتاش و خواجکی اسد جاندار مقرر گشتند و در برانغار ظفر شعار امرای هندوستان
مثل خان خانان و دلاور خان و ملک داد کرانی و شیخ گهوری خدمت طلب گردیدند و در همراه او سید مهدی
خواجه و محمد سلطان میرزا و عادل سلطان بن مهدی سلطان و عبد العزیز میر آخور و محمد علی جنگ جنگ
و قتلق قدم قراول و شاه حسین بارسکی و جان بیک آتکه و از امرای هندوستان جلال خان و کمال خان اولاد
سلطان علاء الدین و علی خان شیخ زاده فرملی و نظام خان بیانه و جمعی از غازیان هژبر صولت و بهادران بلند
همت رزم آرا گردیدند و در التمش برانغار بردی بیک و ملک قاسم برادر بابا قشقه و جمعی از مغولان قدم جلادت
پیش نهادند و در التمش جوانغار مومن اتکه و رستم ترکمان با جمعی از خاصان پادشاهی پای ثبات افشردند
و مقابل غزات در پیش صف ارابها ترتیب نموده بزنجیر اتصال دادند که توپچیان در پناه آن محفوظ بوده
توپ اندازی کنند و این خدمت به نظام الدین علی خلیفه مقرر شد و چون صفوف بنهج شایسته ترتیب
یافت حکم فرمودند که بهادران لشکر منصور تعجیل ننموده هر کدام بجای خود قدم منصور دارند و از پاس
اول روز شروع در زد و خورد و کشش و کوشش شد **نظم**
دو رویه سپاه اندر آمد چو کوه · سواران ترکان و هندی گروه
درخشیدن تیغ و زوبین و خشت · تو گفتی که شب در هوا لاله کشت · ز خون رود گفتی بمیدان شتافت · زبر برده هر جوی خون بیستا

تخت جو الغار مخالف بر برانغار لشکر منصور حمله آورده حلک بخیر و کوکلتاش و ملک قاسم بابا قشقه
افتاد آنحضرت حسین تیمور سلطان را بکومک تعین فرمودند او دلیرانه و شیر مردانه تیز دستی نموده مخالفان را
برداشت و تا عقب غول ایشان دوانید و جلدوی این فتح بنام او مقرر شد مصطفی رومی در برانغار حضرت جنت
آشیانی ارابه ها پیش کرده بضرب توپ و تفنگ هنگامه مخالفان را درهم شکست و بسی بسیاری مقهوران را
بگردباد رفت چون اعدای دولت فوج فوج و جوق جوق متعاقب یکدیگر میرسیدند حضرت فردوس مکانی نیز
از امرای رزم آرا و شیران بیشه دعا مرتبه بمرتبه و دفعه بدفعه از وی هم میفرستادند یکبار قاسم حسین سلطان
و احمد یوسف و قوام بیک را حکم شد نوبت دیگر هندو بیک قوچین نامور گشت و دفعه دیگر محمدی کوکلتاش و
خواجکی اسد را فرمان رسید بعد از آن یونس علی و شاه منصور برلاس و عبدالله کتابدار بعد دوست ایشیک آقا
و محمد خلیل آخته بیکی مامور رفتن شدند برانغار مخالف کران و مرات بر جوانغار سپاه ظفر پناه حمله آورده هر بار دلیران
سپردار بالحدید جان ستان و تیغ آتش فشان کافران سیاه بخت را بجهنم میفرستادند آنگاه حکم شد که مومن
اتکه و رستم ترکمان از عقب سپاه کفار ظلمت شعار در آمدند و ملا محمود و علی اتکه با ملازمان خواجه خلیل بکومک
آنها رفتند و محمد سلطان میرزا و عادل سلطان و عبدالعزیز میر آخور و قتلق قدم قراول و محمد علی جنگ جنگ
و شاه حسین بارگی مغول غالچی دست برآلت قتال برده داد مردانگی دادند و خواجکی حسین با جماعه دیوانیان
بکومک ایشان شتافت و چون هنگامه کشش و کوشش امتداد یافت بر سر بزهای خاص که در پس ارابه ها صف
زنجیر بودند حکم شد که تفنگچیان را درمیان گذاشته از چپ و راست بر آمده کارزار نمایند بهمان اثر فیلهای
تنزدار شیران زنجیر گسل کامیاب گشته کارنامه رستم و افراسیاب را منسوخ ساختند و نادر العصری استاد
علی قلی در پیش غول ایستاده به انداختن توپ و تفنگ کمر اهتمام بست مقارن این حال آتش غضب پادشاهی زبانه
کشید و استاد علی قلی حکم رسید که ارابه ها را پیش برد و خود باعتصام حبل المتین و توکل و اقبال کرم
رفتار ساختند دلاوران شاهره این حال دلاوران عرصه اقبال بجوش و خروش در آمده یکبارگی بصفوف اعدای دولت حمله
آوردند و نایره قتال بمرتبه اشتعال یافت که میمنه و میسره سپاه اسلام پناه را چپ و راست لشکر ادبار آثار کفار

رابرداشته

را برداشته بر قلب تیره بختان زد و کفار ظلمت شعار نیز دست از جان برگرفته و هجوم عام نموده بغول پادشاهی
زور بخشند و غازیان بکر ایشان قدم در زیره اصلا از جای خود حرکت نکردند و آنجماعت با کفار در آویختند که بر
داشتن دست و انداختن زخم متعذر میشود آخرهای روز که هنگام آخر کار کفار بود بفرمان کردگار نسیم فتح
بر اعلام اسلام وزیدن و غنچهای مراد در گلبن اقبال شکفت مخالفان مجال قرار نیافتند و بی اختیار عنان ثبات از
دست گذاشته رو بگریز نهادند حسن خان میواتی در اول او دیسنک و ساک چند جوهان و رای چندر بهان
رد لیت رای کنکو و کرم سنک ردو و نکرسی از اعیان لشکر مخالف بخت هیچ ببیل فتاد ادند و حساب سایر
کشتیها از قید ضبط بیرون است و زخمی را خود شماری نیست آنحضرت خود تا یک کروه تعاقب مقهوران ساعی
روزگار نموده لوای ظفر برافراشته باردوی اقبال مراجعت فرمودند و محمدی کوکلتاش و عبدالعزیز میر آخور
و علی خان و جمعی از امرا تعیین شدند که از پی گریختها گرم شتابند شاید رانا نیز اسیر سر پنجه تقدیر گردد چون
شب درمیان حایل آن سپاه رسید و بعمل آمد از تعاقب گشتها نیز اهتمام شایسته بفعل نیامده باشد رانا که کشت
جانی بسلامت بیرون برد آنحضرت میفرمودند که وقت نازک بود بامید کرم نگذاشته ما را خود بایستی تعاقب غنیم
تاریخ این فتحنامه شیخ زین صدر که از افاضل کرامی بود فتح پادشاه اسلام یافته و میرکیسو نیز نوادر روزه از
کابل همین تاریخ را نوشته بدرگاه ارسال داشته بود حضرت فردوس مکانی بعد از فراغ فتح لوای لشکر ابرد
بتقدیر رسانیده بتسخیر ولایت میوات رایات جهانگشا برافراخته و محمد علی جنگ جنگ و شیخ کهورن و عبد
الملک قورچی را با فوج مستعد بتادیب الیاس خان که درمیان دو آب فتنه انگیزی شروع کرده قصبه کول را
گرفته کجک علی حاکم آنجا را مقید ساخته بود نامزد فرمودند آن بخت برگشته تاب مقاومت نیاورده آواره صحرای
ادبار شد و حضرت فردوس مکانی خود بصوب میوات نهضت فرموده آن ولایت را بحیز تسخیر در آوردند و ظرف این
الور با نعام حضرت جهانبانی جنت آشیانی مرحمت نموده بمستقر سریر خلافت کوس مراجعت بلند آوازه ساختند
و جمعی که بر سر الیاس خان تعیین شده بودند او را گرفته در دار الخلافت آگره آوردند و از آنجا حسب الحکم پادشاهی
رسید **رخصت فرمودن حضرت جهانبانی جنت آشیانی را بحکومت کابل و بدخشان** چون انتظام

ولایت کابل و بدخشان و استحکام ممالک موروثی از نوامیس سلطنت بود و بی وجود یکی از شاهزادهای والاقدر
ضبط المملکت خاطرخواه صورت نمی بست لاجرم بر الهام آسمانی حضرت جنت آشیانی نصیر الدین همایون را بتاریخ
دهم رجب این سال همایون فال از سه کروهی پرگنه انور بدانصوب شرف رخصت ارزانی داشتند و همدرین روز قاسم
حسین سلطان و ملک قاسم بابا قشقه و ابو محمد نیزه باز و حسین خان جنزی از امرای هندوستان مثل علی خان
فرملی و ملک داد کرانی و تاتارخان خانجهان را بهمراهی محمد سلطان میرزا بر دفع بین افغان که در زمان آشوب
رانا صوبه لکهنو را متصرف شده بود تعیین نمودند چون از دیار صدمه افواج قاهره نداشت اسباب و اشیای خود
را گذاشته جانی بسلامت بیرون برد حضرت فردوس مکانی از راه باری و فتحپور بسیر و شکار کرده بدار الخلافت
نزول اجلال فرمودند و در همین روزها بسیر کول جلالی تشریف برده از آنجا بعزم سنبل نهضت عالی
اتفاق افتاد و دران کوهستان شکار خاطرخواه کرده کوس مراجعت بدار الخلافت بلند آوازه ساختند و درین
هنگام متواتر خبر رسید که میدنی رای حاکم چندیری جمعیت میکند و رانای مقهور نیز باستعداد لشکر
اهتمام دارد بنابرین متوجه تسخیر چندیری شده از جوه کالپی شش هزار سوار کارطلب همراه چین
تیمور سلطان بطریق منقلای بر سر چندیری فرستادند هفتم جمادی الاول این سال فتح چندیری بیمن اقبال
روز افزون صورت بست و فتح دار الحرب تاریخ شد و آنحضرت چندیری را باحمد شاه نبیره سلطان ناصر
الدین مکرمت فرموده عنان مراجعت معطوف داشتند و درین هنگام دولت فرجام خبر فوت رانا رسید و
مجملا ازین ساتحه عبرت افزا آنکه پیش از رایات اقبال بصوب چندیری رانا لشکر تازه زور فراهم آورده ایرج
را که آفاق نام غلام آنحضرت داشت محاصره نموده درایام محاصره تب کرد و چون بیماری او بیرا اشتداد و اشتدا
انجامید ناگزیر دست از محاصره باز داشته بهمان امر مراجعت نمود در اثنای راه براجل طبیعی مسافر ملک عدم شد
قرارداد اولیای دولت چنین بود که عساکر فیروزی مآثر رایات مولپور نماید چون بمسامع علیه رسید که معروف
دبین و بایزید و جماعه افغانان در صوبه قنوج سر بشورش برداشته اند و ملازمان پادشاهی قنوج را گذاشته
بقصبه رابری که در حوالی دار الخلافت واقعست آمده اند و قلعه شمس آباد را نیز مخالفان از ابو المحمد نیزه باز برده

گرفته

گرفته اند لاجرم ترک آن عزیمت فرموده عنان مراجعت بمستقر خلافت معطوف داشتند و فوجی از بهادران نصرت
قرین را پیشتر از موکب عالی رخصت نمودند بمجرد رسیدن سپاه منصور و قرب پادشاهی مخالفان تاب مقاومت
نیاورده از آب گنگ گذشتند و رایات جهانگشا بکوچ متواتر نهضت فرموده درین هنگام میرزا عسکری از
کابل آمده بشرف ملازمت استسعاد یافت و بیست و پنجم محرم دار الخلافت بفر مقدم گرامی رونق پذیرفت و
عرایض حضرت جنت آشیانی از بدخشان رسید مرقوم بود که از صبیه فرمسته یادگار طغایی فرزندی گرامی
شده نام او را الامان نهاده ایم چون این لفظ در زبانها طوری جاری نمی شد و بی استرضای پدر بزرگوار نام
فرزند نهادن از ادب دور بود بسند خاطر اشرف سیفتاد و هم بزودی از ین عالم درگذشت و بصلاح دولتخواهان
مقرر شد که پیش از توجه رایات اقبال میرزا عسکری را با لشکر شایسته بدفع مخالفان رخصت فرمایند و امرای
آنصوب نیز بکومک میرزا تعیین شدند و خود بعزیمت شکار بجانب دهولپور توجه نمودند درین اثنا خبر آمد
که محمود خان پسر سکندر بهادر را بتصرف در آورده سر بشورش دارد آنحضرت شکار دلخواه فرموده رایات
مراجعت بدار الخلافت برافراشتند و قرار یافت که خود بدولت و سعادت متوجه آنصوب شوند مقارن این حال
بعرض رسید که حضرت جنت آشیانی جمعیت نیک فراهم آورده سلطان ویس را با خود متفق ساخته بانبی چهل
هزار کس عزیمت نوشتن سمرقند دارند و حرف صلح نیز درمیان است در ساعت منشور عنایت شرف صدور یافت
که اگر کار از صلح نگذشته باشد تا صاف شدن مهم هندوستان صلح کوته نمایند و نیز در فرمان طلب میرزا
هندال و خالصه ساختن کابل مندرج بود و قلمی فرموده بودند که انشاء الله سبحانه چون کار هندوستان اکثر قرین
الاختیارات بانجام رسد مخلصان کاردان هواخواه را با جمعیت لایق گذاشته خود بسعادت متوجه تسخیر
ولایت موروثی خواهیم شد و باید که استعداد این یورش را جمیع بزرگان آنحدود بر وجه اتم نموده منتظر ورود
موکب عالی باشند روز پنجشنبه هفدهم جمادی الاول از آب چون عبور فرموده متوجه ممالک شرقیه شدند درین
روز المچیان نصرت شاه حاکم بنگاله با عرضداشت و پیشکش آمده زمین بوس نمودند و مشمول عنایت بیکران
گردیدند دوازدهم جمادی الآخر بر کنار آب گنگ میرزا عسکری بسعادت ملازمت دریافت و حکم شد که میرزا با افواج

خود از آنطرف آب میرفته باشد و در نزدیکی جرد بران شرف محمود خان بمسامع علیه رسید و ناهموار
تشریف برده ولایت بهار را بمیرزا محمد زمان مکرمت فرمودند و از آنجا بجهت دفع فتنه من بابر پنجاب سر راه
نهضت عالی اتفاق افتاد و مخالفان با افواج قاهره جنگ کرده شکست یافتند و آنحضرت سرهند و سکندر پور
فرموده عنان اقبال بدار الخلافه آگره معطوف داشتند چون حضرت جنت آشیانی مدت یکسال در بدخشان
گذرانیده ضبط و نسق آنمملکت حسب المرضی و دلخواهان سرانجام یافت از فرط اشتیاق برادران سعادت ملازمت
پدر عالیقدر بدخشان را بامیر سلطان ویس سپرده بر عجل تمام متوجه ملازمت شدند و از آنجا در یک روز بکابل
رسیدند و از کابل میرزا هندال را بحراست بدخشان رخصت فرموده خود بعزم قدمبوسی دار الخلافه
گشته در اندک فرصتی ادراک آن سعادت عظمی نمودند و از غرایب اتفاقات آنکه حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی
با والده ماجده آنحضرت نشسته بذکر ایشان خوشوقت بودند که بخبر سرا از دولت خانه در آوردند و حضرت
فردوس مکانی را از مشاهده جمال فرخ فال آنحضرت فرحت حالی دست داد بی اختیار در آغوش عزت گرفته بدین مصراع
مترنم گشته مصراع اینکه می بینم ببیداریست یا رب یا بخواب * و میرزا حیدر در تاریخ رشیدی مرقوم نموده
که در سال نهصد و سی و پنج آنحضرت بموجب حکم فردوس مکانی متوجه هندوستان شدند والعلم عند الله و درین
مرتبه آنحضرت با ایشان مصاحبانه سلوک فرمودند و مکرر بر زبان الهام بیان ایشان گذشت که همایون مصاحب
بی بدلست و فی الواقع آنحضرت از جمیع فضایل و کمالات بهره وافی و بضعه کافی داشتند بالجمله چون حضرت جنت
آشیانی از بدخشان متوجه هندوستان شدند سلطان سعید خان که نسبت خویشی باین سلسله علیه داشت
و مع هذا بملازمت حضرت فردوس مکانی آمده رعایتها و تربیتها یافته بود بطلب سلطان اویس و امرای بدخشان
رشید خان را در یارکند گذاشته به بدخشان آمد و قلعه ظفر را محاصره نمود و چون پیش از رسیدن او میرزا
هندال بقلعه در آمده بود مدت سه ماه بر گرد قلعه نشست و نتوانست کاری از پیش برد ناکام از گرد قلعه برخواسته
مراجعت نمود و این قضیه در هندوستان چنان بموقف عرض رسید که کاشغریان آمده بدخشان را متصرف شدند
بنابرین رای صوابنما تقاضا نمود که میر نظام الدین علی خلیفه را بضبط بدخشان رخصت باید کرد از جهت

رفتن عذر خواسته اگرچه بحضرت جنت آشیانی فرمودند که در رفتن خود چه صلاح می بینید ایشان عرض
کردند به اختیار خود از سعادت ملازمت محروم نمی توانیم شد اما از حکم چاره نیست آنگاه میرزا سلیمان را رخصت
بدخشان نمودند و به سلطان سعید خان نوشتند که با وجود چندین حقوق ظهور این اراده مستبعد نمود
اکنون میرزا هندال را طلبیده ایم و میرزا سلیمان را بدانجانب فرستاده ایم لایق آنکه میراث را بوارث گذاشته
دست از بدخشان باز دارند بحسب اتفاق پیش از رسیدن میرزا سلیمان چنانچه گذارش رفت سلطان سعید خان
از بدخشان رفته بود چون میرزا سلیمان رسید هندال میرزا بموجب حکم عالی بدخشان را باو ارزانی داشته
متوجه ملازمت شد و آنحضرت جنت آشیانی را چندگاه در خدمت خود نگاه داشته بسنبهل که در وجه جاگیر
ایشان مقرر بود رخصت فرمودند و مدت شش ماه در سنبهل بسیر و شکار گذرانیدند تا آنکه عارضه تب بر
مزاج اعدل البریت ایشان طاری شد و ضعف بامتداد انجامید و چون این خبر وحشت اثر بعرض حضرت فردوس
مکانی رسید فرمودند که از راه دهلی بر کشتی نشسته روانه حضور شوند که اطبای حاذق در ملازمت اند
بعلاج یکدیگر معالجه نمایند بحسب الحکم بدار الخلافه تشریف آوردند هر چند تدبیر در معالجات بکار رفت مزاج
بحالت اصلی رجوع نکرد و مرض مزمن گشت روزی میر ابو البقا صدر که از افاضل روزگار بود بعرض رسانید
که تجربه پیوسته که در امثال این امور که اطبای ظاهری از معالجه عاجز آیند بهترین اشیا را تصدق باید نمود و از
شفاخانه غیب امیدوار صحت باید بود آنحضرت فرمودند عزیزترین چیزها نزد همایون منم بهتر آنکه خود را
فدای او سازم مقربان بساط عزت بعرض رسانیدند که حق تعالی ایشان را شفای عاجل کرامت خواهد فرمود در سایه
تربیت و ظل رافت شما بعمر طبیعی کامیاب خواهد بود چون قرار داد سلف چنان است که بهترین اموال دنیا
تصدق باید کرد لایق آنکه همان الماس بیبها که در جنگ ابراهیم با ایشان بخشیده اند تصدق نمایند فرمودند که سنگ
ریزه را در جنب این جوهر شریف چه قدر و قیمت است خود را فدای همایون میکنم و پیش ازین تاب محنت و رنج او ندیدم
آنگاه بخلوت خاص در آمده شغلی که در سلسله قدسیه خواجهای نقشبند رضوان الله علیهم اجمعین مقرر است
بجای آورده سه بار بر گرد فرزند سعادت پیوند خود گردیدند و فرمودند که برداشتم فی الفور حرارت غریب عارض بدن

ایشان شد و حضرت جهانبانی فی الفور از آن گرانی سبکبار گردیدند و بحسب تقدیر در اندک فرصتی صحت کامل روی نمود
و بیماری حضرت فردوس مکانی اشتداد یافت چون آثار انتقال و ارتحال از روحیات احوال هویدا گشت ارکان دولت
و اعیان مملکت را حاضر ساخته نخست نصایح بلند و وصایای ارجمند که سرمایه سعادت ابدی و پیرایه دولت سرمدی
است گوش هوش حضرت جنت آشیانی را گرانبار دانش ساخته ولی عهد و جانشین خود فرمودند آنگاه
امرا را به متابعت و فرمان پذیری ایشان رهنمون سعادت گشته آنحضرت را بر تخت سلطنت اجلاس دادند و خود
بر ترک تخت ایشان صاحب فراش گشتند و بر زبان الهام بیان گذشت که خلاصه وصایای ما آنست که زنهار قصد
برادران نکنند هر چند سزاوار آن شوند الحق بار آن سخن بود که چندین جفا و آزار برادران کشیده در مقام انتقام
نشدند و بمعنی بجای خود رقم زده کلک وقایع نگار خواهد گشت و در هنگام اشتداد مرض میر خلیفه را این اندیشه
بخاطر آورده بود که مهدی خواجه را بسلطنت بر آورد و او نیز بطمع خام جمعی از عوام را با خود متفق ساخته هر روز
بدربار آمده منتظر فرصت می بود تا آخر الامر بعضی از مخلصان صواب اندیش میر خلیفه را بر فساد این رای مطلع
ساختند و میر خلیفه متنبه گشته بمهدی خواجه پیغام فرستاد که بعد ازین بدربار حاضر نشود و منادی کردند
که هیچکس بخانه او نرود و تا ابواب فتنه مسدود گردد و بتایید الهی حق بمرکز خود قرار گرفت بتاریخ ششم جمادی الاول
نهصد و سی و هفت در چهار باغ آگره برحمت ایزدی پیوستند و مولانا شهاب معمائی این مصرع را تاریخ یافته مصراع
همایون بود وارث ملک وی * پادشاه صورت و معنی با وجود شجاعت و سخاوت و عدالت در فضل و کمالات
ذاتی عدیل و نظیر خود نداشته در نظم و نثر ترکی و فارسی عالی پایه بود دیوان اشعار ترکی و کتاب مثنوی مبین
نام در علم فقه که از واردات طبع فیاض ایشان است در اقطار و امصار شهرت تمام دارد و رساله والدیه خواجه احرار را
که در دانایست از بحر معرفت سلک نظم کشیده اند و واقعات خود را از طلوع کوکب سلطنت تا آخر عمر بعبارت صاف و
بی شایبه تکلف و اغراق بزبان ترکی نوشته اند و بحکم اشرف حضرت خاقانی میرزا خان خانان ابن بیرام خان آنرا بفارسی
ترجمه نموده تا عموم طبقات نیز از آن فیض خاص بهره بردارد و همچنان بزبان فارسی اشعار کم یار گفته اند و این
رباعی از واردات طبع فیاض ایشانست رباعی درویشان اگر نه از خویشانیم * لیک از دل و جان معتقد ایشانیم *

دور است گوی شاهی از درویشی * شاهیم و لی بنده درویشانیم * و این دو مطلع نیز از آنحضرت است مطلع هلاک
میکند مرا فرقت تو دانستم * دگر بدون رفتن ازین شهر نتوانستم مطلع تا بر زلف سیاهش دل بستم * از پریشانی عالم
رستم * و ایشان را در علم موسیقی نیز مهارت تمام بوده و در علم عروض هم رسایل تصنیف فرموده اند و از آنجمله کتابی است
مفصل نام و از فردوس مکانی چهار فرزند گرامی و سه صبیه قدسیه ماند نخستین نصیر الدین محمد همایون
پادشاه دوم میرزا کامران سیوم میرزا عسکری چهارم میرزا هندال و گلرنگ بیگم و گلچهره بیگم و گلبدن بیگم
و این هر سه صبیه از یک والده اند و از جمله ارباب سعادت و اصحاب کمال که در صحبت فیض منقبت آنحضرت
می بوده اند یکی میر ابو البقاست که در علوم معقول و منقول پایه بلند داشت دیگر شیخ زین صدر بن شیخ زین
الدین خوافی که در علوم و معارف و صفای طبع از اقران ممتاز بوده و در ایام سلطنت حضرت جنت آشیانی بمرتبه
امارت رسیده و این لطیفه از بدیهیات طبع وقادش از افادات شاه شهرت گرفته در ایامی که آستین عمر ایشان ببیست و هشت
رسیده بود عزیزی پرسید که سن شریف چند است فرموده اند که پیش ازین به بیست سال چهل بودم اکنون چهل
و بعد ازین بالوصال چهل خواهم شد دیگر شیخ ابو الواحد فارغی خال شیخ زین و او نیز بغایت لطیف طبع و خوش
صحبت بود و شعر را هموار میگفت دیگر سلطان محمد کوشه از مصاحبان میر علیشیر مردی سخن شناس خجسته
فهم بود دیگر مولانا شهاب معمائی حقیری تخلص و او از علم و فضل و شعر و معما و تاریخ بهره وافر داشت دیگر
مولانا یوسفی طبیب که او را از خراسان طلب فرموده بودند در مکارم اخلاق و یمن قدم از حکمای زمان علم امتیاز
می افراخت دیگر شرح داعی که شاعر بی تعین بود بفارسی و ترکی شعر میگفت دیگر مولانا بقائی شاعر که در زمین
مخزن مثنوی بنام نامی آنحضرت گفته دیگر خواجه نظام الدین علی خلیفه در قدر و خدمت و محرمیت و رزانت عقل
و استقامت تدبیر بی نظیر عصر بود و از فضایل و کمالات خصوصا علم طب بهره وافی داشت دیگر میر درویش محمد
ساربان مرید و منظور خواجه عبد الله احرار در خوش صحبتی و فضیلت ممتاز بود و در ملازمت آنحضرت بمرتبه اعتبار
تصاعد نموده دیگر خواند میر مورخ که از مشاهیر روزگار است و تاریخ حبیب السیر و خلاصة الاخبار و دستور الوزرا
و غیره از تصانیف اوست دیگر خواجه کلان بیگ از امرای بزرگ بزم نشین بود در سمرقند کی اطوار و شاس کابل

رتبهٔ عالی داشت و برادرش کچک خواجه مهردار و معتمد و خاص دار از امرا نشسته بود بالجمله اگر احوال امرای بزرگ و ارکان دولت
آنحضرت مفصل نوشته آید کلام بطول می انجامد لاجرم شروع در ذکر احوال حضرت جنت آشیانی و شمه از وقایع ایشان
مینماید **حضرت جنت آشیانی نصیر الدین محمد همایون پادشاه غازی** شهریار دانش آثار حق گزین
حقیقت شعار مسندنشین عدالت آئین جمشید رای دیهیم دولت انجمن آرای ملک و ملت عالی فطرت والا گهر
مشتری سعد اکبر همای اوج بلندپروازی نصیر الدین محمد همایون پادشاه غازی انار الله برهانه بیان کمالات آنحضرت
از احصای سخن بیرون است ولادت با سعادت ایشان شب سه شنبه چهارم ماه ذی القعده نهصد و سیزده در ارک
بلده کابل از بطن مقدس حضرت عصمت قباب عفت نقاب ماهم بیگم اتفاق داد و آن عصمت پناه از دودمان اعیان
خراسان است مولانا مسندی تاریخ ولادت آنحضرت سلطان همایون خان یافته و شاه فیروز قدر و پادشاه صف
شکن نیز تاریخ میشود خواجه کلان سامانی گفته سال مولود همایون شه هست زاد ذلک الله تعالی قدرا
یک الف از تاریخش تا کشمیل دو چشم بردا و جلوس آنحضرت بر سریر فرمان دهی نهم جمادی الاول نهصد و
سی هفت در دار الخلافه آگره اتفاق ظهور یافته خیر الملوک تاریخ آن سالست و از بدایت حال تا هنگام سریر آرائی که سن
شریف آنحضرت به بیست و چهار رسیده بود آثار دولت و بختیاری و انوار سلطنت و کامگاری از جبین اقبال
ایشان می تافت و چون بر تخت فرمان روائی کامیاب و مراد بخش گردید بعد از چند روز بسبب دریا توجه نموده
یک کشتی زر انعام فرمودند و باین موج بخشش اهل امید را سیراب ساخته گنجینه مراد در دامن روزگار ریختند
و یکی از فضلا کشتی زر تاریخ این مکرمت یافته و چون بر تخت سلطنت جلوس فرمودند خلاصه نیت بضبط ممالک
و رفاهیت رعایا و خاطرجوئی برادران و رعایت ملازمان مصروف داشته مواجب و مناصب هر کدام را فراخور شایستگی
اضافه نمود کابل و قندهار بجاگیر میرزا کامران مقرر شد و سرکار سنبهل بمیرزا عسکری و سرکار الور بمیرزا
هندال و بدخشان را بمیرزا سلیمان مسلم داشتند و محمد زمان میرزا ابن بدیع الزمان ابن سلطان حسین میرزا
که نسبت دامادی حضرت فردوس مکانی نیز اختصاص داشت و آثار منازعت از اطوارش لایح بود در اوایل جلوس
کمر خدمت بر میان جان بسته بالجمله بعد از پنج شش ماه رایات اقبال بتسخیر کالنجر برافراشته آن قلعه را محاصره

فرمودند و با راجه فرصتی کار بر اهل قلعه تنگ شد تا آنکه راجه کالنجر از راه عجز در آمده دوازده من طلا با دیگر تحف
پیشکش فرستاده اظهار اطاعت و فرمان برداری نمود و آنحضرت از فرط عاطفت و کمال همت قلعه را باو بخشیده از
آنجا بقصد تسخیر قلعه چنار توجه فرمودند و این قلعه در تصرف سلطان ابراهیم بود و جمال خان خاصه خیل شیر
خان حراست آن مینمود و بعد از قضیه سلطان ابراهیم ساند عمر جمال خان نیز از بدایت پسر شیر خان خود برسلوک
خان که ابتدای خروج و فتنه انگیزی او بود بعنون و فسانه و دسایل تار کوچ جمال خان را که در صورت و سیرت
امتیازی تمام داشت بزنی خواست و باین حیله قلعه را در تصرف خود در آورد القصه چون شیر خان از عزیمت
آنحضرت اطلاع یافت جلال خان پسر خود را با جمعی از معتمدان در قلعه گذاشته خود برآمد و ایلچیان کاردان
بملازمت فرستاده التماس نمود که اگر حضرت از سر این قلعه بگذرند یکی از فرزندان خود را بخدمت میفرستم که
همواره در ملازمت باشد آنحضرت صلاح وقت درین دیده ملتمس او را بعز قبول مقرون داشتند و او عبد الرشید
نام پسر خود را بخدمت فرستاد و این پسر پیوسته در ملازمت بسر میبرد و در هنگامی که رایات جهانگشا بمالوه
نهضت فرمود با سلطان بهادر مبارزت روی داد آن بی سعادت از موکب همایون فرار نموده نزد پدر رفت در نهصد و
سی و نه بین و بایزید از گروه افغانان در جونپور سر فتنه و آشوب برداشتند و آنحضرت رایات اقبال
بر فع آنها برافراشتند بایزید در عرصه مبارزت بقتل رسید و بین با بقیة السیف راه فرار پیش گرفت و چون جونپور
مع توابع بسلطان جنید برلاس مرحمت فرموده عنان مراجعت بدار الخلافه معطوف داشتند و در نهصد و چهل
سلطان بهادر پادشاه گجرات تحف و هدایا مصحوب ایلچیان کاردان بدرگاه معلی فرستاده سلسله جنبان
اخلاص و یکجهتی شد و آنحضرت بارسال منشور محبت در دوستی خاطر او را مطمئن ساختند و هم درین سال در حوالی
کنار دریای جون شهری اساس فرمودند و دین پناه نام نهادند یکی از فضلا تاریخ آن را شهر پادشاه دین پناه یافته و
درین هنگام محمد زمان میرزا و محمد سلطان میرزا با پسرش الغ میرزا طریق بغی پیش نهاد خاطر حق ناشناس ساختند
و حضرت جنت آشیانی بدانصوب نهضت فرموده بر کنار گنگ در نواحی بهوجپور رایات اقبال برافراشتند و یادگار
ناصر میرزا را با لشکر گران از آب گذرانیده بمقابل آنها فرستادند و تائید ایزد تعالی سپاه منصور پناه ظفر یافت

محمد زمان میرزا و محمد سلطان میرزا اسیر و دستگیر افتادند و آنحضرت محمد زمان میرزا را مقید ساخته بقلعه بیانه فرستادند
و آن دو کس را میل در چشم کشیدند محمد زمان میرزا فرمانی در لباس ساخته بمحافظان خود نموده از قلعه بر آمده گریخته
نزد سلطان بهادر بگجرات رفت و شاید ایزدی در ادراک مرتبی آنکه جمال معموره هندوستان که حضرت فردوس
مکانی از عدم فرصت در حیطه تصرف نیاورده بودند داخل قلمرو شد **آمدن میرزا کامران از کابل به پنجاب** چون خبر
شنقار شدن حضرت فردوس مکانی بمیرزا کامران رسید قندهار را بمیرزا عسکری سپرده روی توجه بهندوستان
نهاد که شاید دست بپازده کاری تواند ساخت در آن ایام حکومت پنجاب بمیر یونس علی داشت دولتخواهان میرزا
نمودند که حضرت مسلط قلعه را از جنگ میر برآورده خالی از صعوبت نیست دام فریبی ترتیب داده با قراجه بیگ
اعراض کرد و او شبی یکباسپاهیان خود از اردوی میرزا گریخته بلاهور رفت میر یونس علی مردمی نموده نزد یک
خود جای داد و اکثر اوقات در منزل خود طلبیده و با هم صحبت میداشتند و قراجه بیگ منتظر فرصت می بود
تا آنکه شبی در صحبت شراب نشسته بود سر بر بستر غفلت نهاد و قراجه بیگ فرصت یافته میر را در قید کشید و
دروازه های قلعه لاهور را بمردم خود سپرده بتعجیل تمام کسان بطلب میرزا فرستاد میرزا که انتظار این خبر داشت
نور عظیم دانسته بایلغار خود را رسانید و شهر را متصرف شد و میر یونس علی را بند برآورده معزز و محترم داشت
و گفت اگر اینجا می باشید حکومت لاهور بهمان دستور بتعلق شما دارد میر رخصت گرفته متوجه ملازمت حضرت
جنت آشیانی شد میرزا کسان خود را بر کنات پنجاب تعیین نمود تا کنار آب ستلج که در پای بود تا سرهند
متصرف گشت و عریضه بدرگاه معلی ارسال داشته استدعا و التماس صوبه پنجاب نمود آنحضرت بمقتضای عفو
ذاتی و پاس نصایح حضرت فردوس مکانی مملکت پنجاب را بدو مسلم داشتند میرزا ازین مژده بغایت خوشوقت گشته
شکرگذاریها کرده و پیشکشهای لایق بملازمت فرستاده پیوسته ابواب رسل و رسایل مفتوح داشته غزلهای در مدح
آنحضرت گفته مرقوم قلم اخلاص رقم میفرمود از جمله یک دفعه این غزل نوشته بود **غزل** حسن تو دم بدم افزون بادا
طالعت فرخ و میمون بادا ٭ هر غباری که زراهت خیزد ٭ نور چشم من محزون بادا ٭ گرد کان از رهِ لیلی آید ٭ جای
او دیدهٔ مجنون بادا ٭ هر که گردد تو چو پرکار نگشت ٭ او ازین دایره بیرون بادا ٭ کامران را که جهانت بقا خرم

دم همایون بادا ٭ آنحضرت بجانب این غزل احسان فیروزه را مرحمت فرموده نشان عالی فرستادند و در نهصد و سی و نه
میرزا عسکری بکابل می آمد و دید با هزاره جنگ کرده شکست خورد میرزا کامران را ناخوش آمد و قندهار را از او
تغیر کرده بخواجه کلان بیگ دادند و در آن ایام که خواجه کلان بیگ در قندهار بود سام میرزا برادر شاه مغفور شاه
شاه طهماسب باغوای آغزوار خان که اتالیق و سپه سالار بود بر سر قندهار لشکر کشید و خواجه کلان بیگ با استحکام
قلعه همت گماشته متحصن شد کامران میرزا از لاهور بعزم مدد بر قزلباشیه شتافتند و در نواحی قندهار جنگ
عظیم نمودند کرد و آغزوار خان در معرکه بزد و اسیر سر بتخم تقدیر گشته بقتل رسید و سام میرزا شکست خورده بجانب
شاه بخدمت شاه رفت **نهضت موکب اقبال بتسخیر بنگاله و مراجعت بمستقر خلافت** چون خاطر اقدس از نسق
و ضبط ممالک محروسه فراغ یافت در نهصد و چهل و یک به تسخیر ولایت بنگاله نهضت عالی فرمودند و چون در حوالی
کالپی در قصبه کناریه نزول سعادت اتفاق افتاد بمسامع علیه رسید که سلطان بهادر محاصره قلعه چیتور نموده و جمعی
کثیر بسرداری تاتار خان بحدود ممالک محروسه فرستاده و از بی پشتهانه پناه در سر دارد آنحضرت بانتظار
بیدار و صلاح دولتخواهان خدمت کنار کوس مراجعت بجانب دار الخلافه بلند آوازه ساختند و محمد سلطان بهادر
در بنا بر وفور اسباب شوکت و کثرت سپاه و غرور شجاعت بمحض سلطنت گجرات تسلی نمیشد و غافل از آنکه زاغ
زغن در جنب دولت همایونی نماید همواره آرزوی پای تخت دهلی داشت در سوالی که تاتار خان او را بیند عقد
باطل سلسله جنبان خیالات فاسده او شد با خود اندیشید که لشکر گجرات تاب صدمه بهادران سپاه منصور ندارد
بهتر آنکه بتطمیع و زر بخشی مغلان را بجانب خود بکشم و باین اندیشه ناصواب ابواب خزاین مفتوح ساخته دام
فریب طرح افکنده و فریب ده هر کس از کوته چشمان بیوفا را ملازم خود ساخته درین اثنا محمد زمان میرزا بالتفاق
نوکران یادگار بیک طغائی که نگاهبانان او بود از زندان بحیله بر آمده بگجرات رفت و سلطان بهادر آن میرزا را
از اتفاقات حسنه شمرده بغایت خوب پیش آمده و بعقاید تمام احوال الاو شد حضرت جنت آشیانی مکتوبی بسلطان
بهادر نوشتند که چون قبل ازین خود سلسله جنبان اخلاص و دوستی شده ارکان یکجهتی و اتفاق را بعهد
و میثاق مضبوط ساخته اند مناسب آنکه جمعی حق ناشناسان که از خدمت گریخته بدانجانب رفته اند دور از خود

نمایند و الا از قلمرو خود اخراج فرمایند سلطان بهادر در جواب نوشت که اگر بزرگ زاده بامنجانب پناه آورده باشد
رعایت باید به نسبت محبت و اخلاص منافاتی ندارد چنانچه در زمان سلطان سکندر لودی با آنکه در میان ایشان و سلطان
مظفر غایت اتحاد و ارتباط بود سلطان علاء الدین برادر سلطان سکندر و چندی دیگر از اقوام و متعلقان او از
رنجیده بگجرات آمدند و سلطان مظفر مراعات احوال آنها نمود و مردمی بجای آورد و اینمعنی اصلا باعث فتور و نقصان
مودت نگشت مرتبه دیگر حضرت جنت آشیانی مکتوبی بهمان مضمون موکد فرموده بودند و این دو بیت در آن منشور
سعادت مرقوم شد بیت ای آنکه لاف میزنی از دل که عاشق است · طور و لسان از زبان تو باید موافق است بیت
درخت دوستی بنشان که کام دل ببار آرد · نهال دشمنی برکن که رنج بیشمار آرد · خلاصه مقال آنکه محمد زمان را به
ملازمت فرستند و یا دست رعایت و تربیت از احوال آنها کوتاه داشته در ممالک خود جای ندهند و از حوالی و نواحی
معلوم شده باشد که چون ایلدرم بایزید بجنگ ترنگ اشتغال داشت حضرت صاحبقرانی بالطبع مایل بمحاربت
او نبودند اما چون قرا یوسف ترکمان و سلطان احمد جلایر گریخته پیش قیصر روم رفتند و آنحضرت مکرر منشور
عاطفت اساس ارسال داشته از رعایت آنها منع فرمودند چون قیصر بغرور بود آنحضرت سعادت قرین آنچه مقدور همت
بود بظهور پیوست لیکن از آنجا که سلطان بهادر در اندیشهای تباه و خیالات و بناء در سر داشت جواب را
بغایت درشت و بی ادبانه نوشت و بنابر تحریک و فتنه انگیزی تاتارخان در مقام سامان لشکر شده هشت کرور
زر در گجرات که چهل کرور معمول دهلی باشد بتاتارخان همراه ساخته بقلعه رنتنبور فرستاد که حسب الصلاح
تاتارخان در مواجب سپاهی نو خرج کرده شود و سلطان علاء الدین لودی پدر تاتارخان را با فوج عظیم بجانب
کالنجر فرستاد که در آن صوب رفته شورش انگیزد و برهان الملک ملتانی و طایفه از گجراتیان را بجانب ناکور تعین فرمود
که از آن راه به سرحد پنجاب رفته فتنه انگیزی نمایند و باین خیالات محال که در لشکر ظفر اثر سراسیمگی بهم رسد جمعیت
خود را منصرف ساخته هر چند جمعی از دولتخواهان صواب اندیش گفتند که لشکر خود را پریشان ساختن صلاح
نیست و تمامی سپاه خود را همراه گرفته بکار رفتن آئین هوشمندی است سودمند نیفتاد و خود بعزیمت تسخیر
قلعه چتیور متوجه شد که هم کومک لشکر پیش باشد و هم درین ضمن قلعه را مفتوح سازد مجملی از احوال سلطان

علاء الدین

علاء الدین آنکه او برادر سلطان سکندر لودی و عم سلطان ابراهیم است و خان خانان نام داشت بعد از فوت سلطان سکندر
با سلطان ابراهیم مخالفت نموده در حدود سرهند خود را سلطان علاء الدین مخاطب ساخته دعوی سلطنت کرده و
با جمعی از افغانان و امرا بطرف دهلی متوجه گرم شد و سلطان ابراهیم بقصد شکار بر آمده قریب بهوداره ملاقی فریقین
اتفاق افتاد چون سلطان علاء الدین تاب مقاومت جنگ صف نداشت شبیخون آورد و مع هذا کاری نساخت
و ناکام باز گردید بکابل رفت و تاتارخان بگجرات شتافت و سلطان بهادر در تربیت حال او نمود و علاء الدین در ولایت
حضرت فردوس مکانی بهندوستان آمده در جنگ ابراهیم همراه بود و بعد از فتح هندوستان حضرت فردوس
مکانی بر حسب اظهار علاء الدین آگاهی یافته بیرخان فرستادند و بدستیاری افغانان سود اکراز قلعه ظفر
گریخته با فغانستان آمد و از آنجا ببلوچستان پیوست و از بلوچستان بگجرات رفت القصه چون سلطان
بهادر افواج را روانه ساخت تاتارخان در خزانه کشود باجتماع لشکر پرداخت و قریب چهل هزار از افغانان و غیره
ملازم ساخته قدم جرأت بسرحد ممالک محروسه نهاد و بیانه را متصرف شد چون در نواحی کالپی این
خبر بعرض همایون رسید آنحضرت عنان مراجعت معطوف داشته بدفع اعادی پرداختند و چون بدار الخلافت
آگره نزول اجلال اتفاق افتاد میرزا عسکری و میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین سلطان و میر فخر علی
و زاهد بیگ و دوست بیگ را با هژده هزار سوار عراقیه و مقاتله تاتارخان تعیین فرمودند و همین که لشکر ظفر
اثر با فوج غنیم نزدیک رسید جمعی که تازه ملازم او شده زرها گرفته بودند جدائی اختیار کرده راه سلامت پیش
گرفتند چنانچه در اندک فرصت اکثری گریختند و در رفتند لشکر مخالف به سه هزار سوار کشید چون تاتارخان
این ادبار معاینه دید طلبیده متوجه این امر خطیر شده مبلغی خرج کرده بود و روی باز گردیدن نداشت ناگزیر دست
از جان شسته در میدان رزم معرکه نبرد آراسته چندان که قدرت داشت نبرد نمود تا اکثری از مردم او کشته
شدند و آخر خود نیز بقتل رسید و بقیة السیف بهزار جان کندن گریختند و از شکست این لشکر آن دو فوج
دیگر خود بخود پراکنده شدند **ارتفاع رایات اقبال بتسخیر گجرات و شکست سلطان بهادر و فتح آن**
ممالک نادر نشور چون سلطان بهادر بنقض عهد و میثاق نمود و قدم جرأت بجسارت از حد اعتدال بیرون نهاد

و باطراف ممالک محروسه افواج تعیین فرموده شورش انگیخت حضرت جنت آشیانی در ماه جمادی الاول نهصد و چهل و یک
عنان اقبال به تسخیر ممالک گجرات معطوف داشته با سپاه منصور از راه مالوه متوجه گردیدند و چون قریب بقلعه
راسین نزول اجلال اتفاق افتاد اهل قلعه عرضه داشت فرستادند که ما بندهای پادشاهیم هرگاه کار سلطان ساخته
شود قلعه بآنحضرت تعلق دارد الحق چون مقصد ازین عالی تر بود و بمحاصره قلعه پرداختن فرصت از دست رفتن
ملتمس آنها را بدرجه قبول نمود متوجه ولایت مالوه شدند درین وقت سلطان بهادر قلعه چتیور را محاصره داشت
از این خبر متلاشی و سراسیمه شده بصلاح دولتخواهان خود خواست که ترک محاصره نموده از گرد قلعه برخیزد صدر
خان که از اعاظم امرای او بود و بمزید عقل و فضل از دیگران امتیاز داشت بعرض رسانید که چون فتح قلعه بزودی
میسر است و این همه محنت کشیده ایم مناسب آنست که قلعه را مفتوح ساخته از اینجا متوجه شویم و مکتوبی
بر پادشاه بنویسیم که در آئین اسلام روا نباشد که در چنین وقت که باستیصال کفار و غزو اسرار مشغول باشیم
شما که پادشاه مسلمانید و در انتظار ترقی و رواج شرع محمدی میباشید در مقام تزلزل ما در آئید و مع هذا
اگر پادشاه بر سر ما بیایند در وقت غزا و جنگ با ایشان معذور خواهیم بود این رای پسند خاطر سلطان آمده و از
کمال استعلا ایشان قدم در رزم نهاده مکتوبی بهمین مضمون مرسول داشت آنحضرت از وفور همت و فرط قدرت
ملتمس سلطان را مقبول شمرده در جواب مرقوم فرمودند که بخاطر جمع متوجه کار خود بوده از اینجانب اصلا
تفرقه و غرض بخاطر خود راه ندهد که تا قلعه را مفتوح نسازد و بعرض رسانند که تا باد رت خواهیم فرمود و حتی بسعادت
و اقبال در کمال آرامیدگی و آهستگی براه حسن تشریف بردند چون بتاریخ سیوم شهر رمضان نهصد و چهل و یک سلطان
بهادر قلعه چتیور را مفتوح ساخت و از آن کار خاطر پرداخت بعزم محاربت متوجه لشکر منصور گردید و آنحضرت
نیز با افواج گیتی کشا قدم همت پیشتر نهادند و در نواحی پرگنه مندسور که از مضافات ولایت مالوه است در کنار
کولی که از کلانی و پهناوری وسعت دریای داشت هر دو جانب لشکرها فرود آمده و هراولان از جانبین هنگامه کشش
و کوشش گرم ساختند و بجنگ بهادر و چندی از هراولان پادشاهی با سید علی خان و خراسان خان که سر آمد هراولان
سلطان بهادر بودند در آویختند از جانبین داد مردانگی دادند و چون اقبال همعنان سپاه منصور بود شکست

بر مخالفان

بر مخالفان افتاد تاجخان و صدرخان که از امرای سلطان بهادر بودند کشته شدند چنین دیدند که تا از پی فتح چتیور
بود کرده امیر و مرد و مال بسیار شده اند توقف اختیار کرده بجنگ نباید پرداخت و میخان میر آتش سلطان و جمعی در که صلاح
درین دیدند که باوجود توپخانه عظیم و استعداد آتشبازی خود را بر تیغ زدن از حزم و احتیاط دور است مناسب
آنکه حصار را بر گرد لشکر کرده پیرامون را بخندق قرار دهند او را بالملاح و در دست لشکر پادشاهی پریشان سازیم
بعد از آن جنگ تیر و شمشیر خود است آخر همین قرار ایستادند و روزی چند بدین نظره گذشت اما هر روز دلیران
عرصه نبرد از جانبین بر آمده کارزار می نمودند و اکثری شکست بر مخالفان می افتاد چنانچه روزی جمعی از بهادران
دیگر جوانان بزم باده پیمای کرم داشتند و هر کدام در خور ظرف و حوصله خود سخن از سرمستی و جرات میراندند
از آن میان دیوانه دلی بحکایت در آمد که از گذشته گفتن سخن فروشست نقد حال بر عیار همت باید زد از این حرف
حالی چون و چرا افتاد و قریب دویست کس که درین بزم حاضر بودند همه مسلح گشته متوجه اردوی غنیم شدند
یکی از امرای سلطان بهادر با قریب چهار هزار کس بیرون از اردو مستعد ایستاده طلایه لشکر میداشت تیغ در
بیرون آمد و سرد آتش افروز شد و بهادران لشکر منصور دست از جان شسته متعصب یکدیگر کار
پردازیها کردند و گجراتیان تاب نیاورده رو بگریز نهادند تا میان اردو عنان باز نکشیدند و این سرمستان باده
شجاعت و ظفر و منصور و معاودت نمود بجای خود آمدند و بهمان دستور بزم آرای نشاط گشته از ساغر فتح
و نصرت سرخوش نشستند و ازین دست برد چشم گجراتیان بنوعی ترسید که قدم از اردو بیرون نمی نهادند
حضرت جنت آشیانی افواج باطراف تعیین فرمودند که راه آمد و شد غله مسدود سازند و آزوقه باردوی سلطان
نرسد در اندک فرصتی قحط عظیم برپا آمد و روز عید رمضان محمد زمان میرزا با پانصد شش صد کس پای جرأت
پیش نهاده از حصار اردو بیرون آمد و از لشکر منصور نیز جمعی قدم جلادت و عزم صد همت گذاشته رزم آرا گردیدند
دو سه مرتبه گجراتیان تیر انداختند گریختند و باین حمله لشکر پادشاهی را بر مجرای توپخانه کشیدند و توپها آتش
در دادند در آن روز بعضی از سپاهیان را چشم زخم رسید و در شاه راه اخلاص جان نثار کردند آنحضرت که بر
آثار و اطوار فلکی آگاهی تمام داشتند روز عید هم ساعت اختیار فرمودند که بر اردوی سلطان بهادر رفته جنگ

سلطانی کشند و تا آن روز آناً فاناً خاطر دولتخواهان قوی‌تر می‌گشت و بیم و هراس بر لشکر ایشان غالب می‌آمد تا آنکه
بتأیید غیبی شب یکشنبه بیست و [...] شوال سال مذکور سلطان بهادر خود بخود ویران شده فرمود که تمام توپها
و دیگها را بردار و کرده آتش دادند و درهم شکستند و چون شب درآمد خود با امیران محمد شاه فاروقی حاکم خاندیس
و پنج شش نفر دیگر از عقب سراپرده برآمده و بجهت بی غلط کردن بجانب اگره روانه شده راه مندو پیش گرفت
و صدر خان و عماد الملک خاصه خیل هر دو باتفاق یکدیگر با بیست هزار سوار از دروازه راست بمندو فرستادند و محمد زمان
میرزا مقهور و منکوب جمعی را همراه گرفته بصوب لاهور متوجه شد که شاید در آن حدود هنگامه فتنه و آشوب
گرم تواند ساخت در آن روز از لشکر گجراتیان غریو وحشی و غوغائی برخواست و مع ذلک هزیمت حال
معلوم اولیای دولت نبود و حضرت جنت آشیانی با جمیع سپاه نصرت اعتصام مسلح و مکمل تمام شب ایستاده
انتظار طلوع صبح نیر اقبال داشتند چون نیر اعظم روشنی بخش عالم ظلمت زدای گشت بر منتظران صبح سعادت
روشن شد که نسیم فتح و ظفر از مهب عنایت حضرت ذو الجلال بر سر علم اقبال وزیده و سلطان بهادر بباد صرصر شکست
فرار نموده راه مندو پیش گرفته است بهادران عرصه فیروزی بر اردوی سلطان درآمده دست بغارت کشودند
و غنیمت فراوان نقد و جنس و فیل و اسب بتصرف اولیای دولت درآمد و صداوند خان که هم استاد و هم وزیر
سلطان مظفر بود بدست افتاد حضرت جنت آشیانی او را بنوازشهای پادشاهانه مشرف و اختصاص بخشیده
در خدمت خود نگاه داشتند و یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین سلطان و هندو بیگ را بتعاقب تعیین فرمودند
صدر خان و عماد الملک از راه راست بسرعت هر چه تمامتر طی مسافت نموده بقلعه مندو درآمدند و سلطان بهادر
روز چهارم از راههای نامتعارف و بیغولهای صعب بهزار دشواری خود را بقلعه مندو رسانید و از طرف دیگر
حوالی چهر بقلعه درآمد و حضرت جهانبانی نیز گرم و تیز شتافته مقارن عساکر فیروزی مآثر که بتعاقب تعیین شده
بودند رسیدند و خود بسعادت و دولت [...] و الاجلال فرمودند و رومی خان از لشکر سلطان بهادر گریخته بملازمت
سرافراز گشت و بخلعت و نوازشات ممتاز گردید و مشهور چنانست که سلطان بهادر بمحاصره قلعه چیتور پیش داشت
رومی خان را که در فنون قلعه گیری و توپ اندازی ید طولی داشت امیدوار ساخته بود که اگر قلعه بحسن سعی

باهتمام تو مفتوح گردد بر انعام تو مقرر باشد و او بدین امید سرگرم خدمت بود و در لوازم قلعه گیری از ساباط و نقب
ساختن و اهتمام بکار می‌برد و بعد از فتح سلطان خواست که بوعده وفا نماید لیکن ارکان دولت صلاح در این ندیدند
اگر چه سلطان بانواع و اقسام رعایت تدارک و دلجوئی او نمودند علما از این معنی آزرده خاطر گشته کمر کینه بر میان
جان بسته پنهان عرایض بخدمت جنت آشیانی فرستاده بجنگ سلطان بهادر ترغیب و تحریص نمودی و بعد
از ملاقی ترتیب پیوسته آنحضرت را از احوال لشکر آگاه می‌ساخت و چون سلطان بر او اعتماد تمام بود صلاح
او کار میکرد او در آنچه بهبود لشکر منصور و خرابی مردم گجرات بود رهنمونی میفرمود القصه حکم شد که لشکر بر
دور قلعه فرود آید لیکن چون قلعه مندو بغایت وسیع و مسافت دور آن چندین کروه است چنانچه باید احاطه
نشد مع هذا سلطان حرف صلح درمیان آورده پیغام فرستاد که گجرات و چیتور که الحال بدست آمده از من باشد و ملک و
بار ولایت مالوه بملازمان ایشان قرار گیرد بنابر این از جانب حضرت پادشاهی مولانا پیر علی و از طرف سلطان بهادر
صدر خان یکجا نشسته باهم قرار دادند که این دستور از کار صلح بعهد و پیمان مضبوط شود و حضرت پادشاه
از گرد قلعه برخاسته بسریر خلافت تشریف ارزانی فرمایند و سلطان بهادر بگجرات رود در آخر همین شب
حارسان قلعه از محنت تردد ماندگی شده بخواب غفلت افتادند و جمعی از بهادران لشکر منصور [...]
نردبانها نهاده و طنابها مضبوط ساخته قریب دویست نفر بقلعه برآمدند و دروازه قلعه را که در آن سمت بود
کشودند و اسبان را درآورده سوار شدند و درین اثنا بسیاری از سپاهیان خبر یافته از راه دروازه بقلعه
درآمدند صاحب اهتمام آن مورچل که ملوخان نام داشت و خطاب قادر شاهی یافته بود آگاه شده خود را بر اسب رسانیده
تاخته بملازمت سلطان رفت سلطان در خواب بود از آواز قادر شاه بیدار گشته سراسیمه روی بر نهاد و در اثنای
راه بهوبت دلر سلحدری که از مجلسیان او بود با بیست سوار ملحق شد چون بدروازه سر میدان رسید از سپاهیان
ظفر قرین دویست سوار روبرو آمدند سلطان خود اول بر آنها تاخت و چندی را بتوفیق همراهی [...] فوج را شکست
با قادر شاه و یک ملازم دیگر بدر رفت و بقلعه سونگر که درمیان قلعه مندو واقع است برآمده اسبان را بطنابها از
پایان فرستاد و خود نیز بهزار محنت فرود آمده راه گجرات پیش گرفت قاسم حسین سلطان در نواحی قلعه با مرد

خود سوار ایستاده بود لودی نام یکی از ملازمان سلطان که در آن ایام نوکر قاسم حسین شده بود سلطان را شناخته
بجان گفت که سلطان میرود او را توفیق یاوری نکرد و از کهنه نمکی اغماض عین نمود و سلطان نیز جانی بسلامت برده
تا قلعه چانپانیر عنان مسارعت باز نکشید درین راه هزار و پانصد کس با سلطان پیوستند چون بقلعه درآمد از
خزاین و نفایس آنچه توانست به بندر دیب فرستاد القصه چون بهادران لشکر منصور تیزدستی نموده بر فراز قلعه
مندو برآمدند در آن سحر خبر [...] پیروزی نامه بعد از دو ساعت [...] درآمدن جنود اقبال پیروز بقلعه و فتح
آن بموقف عرض رسید آنحضرت کامروای دولت شده از دروازه دهلی بقلعه درآمدند صدر خان با آنکه زخمی شده
بود همچنان با تمام مردم خود بر درخانهای جهالت افسرده تلاشی میکرد آخر در عنان [...] گرفته بجانب سونگر
برد و کس بسیاری بجانب او شتافتند و در سونگر تحصن جست و سلطان عالم میرزا اتفاق نموده [...]
و افواج جهانگشا شبان روز درون قلعه را تاراج کردند بعد از آن حکم فرمودند که جار زده مردم را منع آیند و از
مخلصان کاردان نزد صدر خان و سلطان عالم فرستاده بنصایح نجات بخش خاطرهای متوهم ایشان را اطمینان بخشیده
بملازمت آوردند چون سلطان عالم چند دفعه مصدر فتنه و فساد شده بود او را پی کرده مطلق العنان ساختند و صدر
خان را بنوازش خسروانه امتیاز بخشیده مرحمت بسیار فرمودند بعد از سه روز از قلعه فرود آمده باده هزار سوار
کار طلب مستعد بطریق ایلغار متوجه گجرات شدند و حکم شد که اردوی معلی منزل بمنزل قطع مسافت نموده بتعاقب
می‌آمده باشد چون موکب اقبال بچانپانیر رسید قریب حوض عماد الملک که سه کروه دور است بجانب دروازه
نبیلی واقع است ایستاده ترتیب افواج فرمودند از استماع این خبر سلطان بهادر قلعه را مضبوط ساخته خود از
دروازه دیگر که بجانب شکر تلاو است برآمده راه سلامت پیش گرفت و بجانب کنبایت روان شد و در شهر ولایت او
آتش زدند آنگاه حضرت جهانبانی تشریف برده حکم فرمودند که آتش اهالی اسباب بهمت فرو نشانند و امیر هندو بیگ
را با اکثری از سپاه در حدود چانپانیر گذاشته مقدار هزار سوار بخود همراه گرفته بتعاقب سلطان بهادر ایلغار کردند
سلطان بکنبایت رسیده صد غراب جنگی که بجهت مبارزت با فرنگ ساخته بود آتش زده راه دیب پیش گرفت که
مبادا عساکر فیروزی مآثر بر آن غرابها سوار شده تعاقب نمایند و آخر همان روز حضرت جنت آشیانی بکنبایت رسیدند

بساحل دریای شور مخیم سرادقات اقبال شد و از آنجا جمعی را بتعاقب سلطان روانه ساختند چون سلطان فرصت تمام
بدیب درآمد بهادران نصرت قرین از حوالی دیب با غنیمت فراوان مراجعت نموده بکنبایت آمدند و تا [...]
فتوحات بیشمار قرین روزگار خجسته آثار آن پادشاه جم اقتدار گردید و بیمن دولت روزافزون و اقبال همایون ولایت
مالوه و ممالک گجرات بتسخیر اولیای دولت ابد اتصال درآمد الحمد چون حضرت جنت آشیانی بطریق ایلغار در طرف
کنبایت رایت اقتدار برافراشتند ملک احمد لاد و رکن داد از امرای سلطان بهادر که درمیان کولیان بسر می‌بردند
باجماعه کولیان و گواران آن سرزمین قرار دادند که چون در رکاب آنحضرت کس کم رسیده فرصت غنیمت نموده
شبیخون باید آورد امداد دولتی را که حفظ الهی نگاهبان باشد و بخت بیدار پاسبان از این بداندیشیها چه نقصان القصه
پیرزنی از حقیقت حال آگاه شده خود را بحوالی سراپرده دولت رسانید و بیکی از باریافتگان درگاه بمبالغه بسیار
گفت که عرضی دارم و میخواهم بی واسطه بمسامع جلال رسد چون بموقف عرض رسید رخصت باریافت پیرزن قرار داد
شبیخون را معروض داشت آنحضرت فرمودند که این دولتخواهی از کجا بخاطر تو رسیده عرض کرد که پسر من در بند یکی
از ملازمان رکاب سعادت است خواستم که بجلدوی این خدمت او را از بند خلاص نمایند اگر دروغ باشد مرا با پسر من سیاست فرمایند
حسب الحکم پسر او را پیدا ساخته هم در راه بیکی از معتمدان سپردند بنابر احتیاط سپاه نصرت پناه را مستعد فرموده خود
بدولت بیرون آمده و در گوشه ایستادند آخرهای شب قریب بصبح پنج شش هزار پیاده کولی بر سراپردهای دولت ریختند
آنحضرت بالای بلندی ایستاده بودند گواران اردو را تاراج کرده اکثر کتابهای نفیس که همواره در مجلس بهشت آیین می
بود و بی تکلف مصاحب معنوی عبارت از آنهاست در آن شب تلف شد از آنجمله تیمورنامه بخط مولانا سلطان علی با
تصویر استاد بهزاد بود و اکنون در کتابخانه حضرت خاقانی موجود است چون صبح دولت از مطلع اقبال دمید بهادران
لشکر منصور بر آن بداعتدالان حمله آورده بشمشیر همه را منهزم و متفرق گردانیدند و آتش قهر پادشاهی زبانه
کشیده حکم سوختن و غارت کردن کنبایت شد و آن پیرزن را کامروا ساخته بچانپانیر گذاشتند و بعد از دو روز عنان
مراجعت بصوب چانپانیر معطوف داشته تا چهار ماه بمحاصره آن پرداختند و اختیار خان که از قاضی زادهای قصبه نریاد
بود و در ملازمان سلطان برشد و کاردانی امتیاز تمام داشت در محافظت قلعه سعی موفور بظهور آورد تا آنکه محاصره

قلعه اندرون احتیاط شده بود از درهای کوه که بنابر کثرت درخت و انبوهی خار گذار پیاده بصعوبت میسر می‌شد
چار سوار جمعی از هیزم کشان و مزدوران بجهت نفع خود منفذی پیدا کرده از قسم غله و روغن در پای قلعه می‌بردند
و اهل قلعه طنابها فرو هشته زر پایین می‌فرستادند و اجناس میکشیدند چون محاصره بر امتداد انجامید روزی حضرت
جهانبانی سوار دولت شده بر گرد قلعه سیر میفرمودند و جایی که در آمد عساکر ممکن باشد می‌جستند ناگاه از طرف
مالوه که باغستان بود جمعی که غله و روغن فروخته برگشته بودند بنظر در آمدند حکم شد که تحقیق احوال ایشان نمایند
گفتند که هیزم کشیم چون تبر و تیشه که از لوازم این کار است با خود نداشتند آنحضرت معبر دریافتند که سخن ایشان
مقرون بصدق نیست درین مرتبه بتاکید فرمودند که اگر راست نگویند از سیاست پادشاهی نجات ممکن نیست ناگزیر
در اقرار کردند که صورت حال اینست حکم شد که پیش باشند و آن جا را بنمایند چون بآنجا رسیدند مراتب ادراک خوب
بنظر در آوردند معلوم شد که قریب هفتاد گز ارتفاع دارد و بغایت ناهموار و از آن راه برآمدن دشوار بحکم عالی هفتاد
هشتاد میخ آهنین حاضر ساخته مفاصل یک گز چپ و راست در دیوار فرو کوفتند اشارت رفت که بهادران جلد
همه دست بند بر آیند سی و نه نفر بر آمده بودند که آنحضرت خود اراده بر آمدن فرمودند بیرم خان التماس نمود که تا
مقدار تحمل فرمایند که جوانان از میان بله بالاتر روند این گفت و خود در تیم جلادت پیش نهاد و از عقب بیرم خان
حضرت جنت آشیانی خود برین معارج شجاعت صعود فرمودند و آنحضرت در شمار ظاهری چهل و یکم بودند آنگاه خود
ایستاده قریب سیصد جوان ازین راه بالا گرفتند و حکم شد که بر جلها جز کسند که لشکر نصرت قرین از همه جانب
بقلعه حمله آورده جنگ اندازند مردم درون غافل ازین بودند عساکر فیروزی مآثر رو نهادند که یکبار سیصد نفر
جوان از عقب اینها در آمده بشمشیر گرفتند چون اهل قلعه را معلوم شد که حضرت جهانبانی خود بر معارج اقبال
و مدارج فتح تصاعد نموده اند دل از دست داده و دست از کار رمانده هر یک بسوراخی در رفتند و اختیار خان بر سر
کوهچه که در میان قلعه بود و آنرا مولیه میگفتند بر آمده متحصن شد روز دیگر امان طلبیده بملازمت شتافت و در پناه
مکرمت آنحضرت از آشوب حوادث نجات یافت او با وجود شایستگی دولت در سرانجام سلطنت از جمیع علوم خصوص
هندسه و ریاضیات و هیأت نصیب وافی داشت و از شعر و معما و دیگر جزئیات بهره مند بود و در حرکه مجلسیان

انجمن

و مصاحبان بر نشستن شرف امتیاز یافت و از مفرزان بساط عزت شد یکی از فضلا تاریخ این فتح را وا هفت ماه سفر یافته
چون ولایت گجرات تا آب مهندری بتصرف اولیای دولت در آمد و در آنطرف از امرای پادشاهی و ملازمان سلطان بهادر
هیچکس نبود رعایا آنحدود بسلطان عرضداشت نوشتند که محصول ولایت رسیده اگر عاملی از درگاه تعیین شود
ادای مال واجبی نمائیم سلطان بهادر که از ملازمان خود که اظهار این مقدمه فرموده جوان صاحب همت ازبستند عماد
الملک قدم جرأت پیش نهاده استدعای این خدمت نمود بشرطی که بمقتضای کارگزاری و صلاح وقت هر جا و هر قدر
از ولایت لشکر کرد و هر در ثانی الحال باز پرس نباشد آنگاه با دویست سوار متوجه احمدآباد گشت و درین راه هر کس
بهر جهت می‌شد مضایقه میداد و باین تدبیر تا رسیدن احمدآباد ده هزار سوار بر گرد او فراهم آمد هر که دولت داشت
یک لک تنکه گجراتی مواجب میکرد در اندک فرصت جمعیت او بسی هزار سوار رسید و مجاهد خان حاکم جوناگر
نیز با ده هزار سوار رسید و پیوست و حضرت جنت آشیانی از استماع این خبر تردی بیک خان را در قلعه چانپانیر
گذاشته خود بدولت و اقبال متوجه احمدآباد شدند و چون بر لب آب مهندری نزول اجلال اتفاق افتاد عماد
الملک نیز قدم جلادت پیش نهاد و بهر یک کوچ موکب معلی او نیز کوچ میکرد و میان قصبه نریاد و محمودآباد میرزا
عسکری که هراول بود و میرزا چند پیش میرفت روبرو شده جنگ عظیم کرده رونقی که کار بر میرزا تنگ ساخته بود
یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین خان و هندو بیگ و جمعی کثیر رسیدند و بمجرد رسیدن اینها و طنطنه صولت
موکب جهانگشای پادشاهی مخالفان را پای ثبات از جای رفت و مع هذا حرکت المذبوحی کرده رو بگریز نهادند
چون یادگار ناصر میرزا از همه پیش بود جنگ بر او آمد و عالم خان لودی و جمعی دیگر از مخالفان تردد دست
نمایان کردند تا عماد الملک نیم جانی بسلامت برد از لشکر منصور درویش محمد پسر شجاعت خان درین جنگ تنها
رسید اتفاقا قریب چهارصد کس از مخالفان در عرصه نبرد افتادند حضرت جنت آشیانی از خواجه خان پرسیدند که
دیگر احتمال جنگ هست او عرض کرد که اگر آن غلام مردود یعنی عماد الملک خود درین جنگ بوده دیگر احتمال
ندارد و اگر خود نبوده جنگ دیگر هم محتمل است بعد از زمانی از میان کشتهایی که زخمی افتاده بود تحقیق پیوست
که این فوج بسرکردگی عماد الملک بوده روز دیگر کوچ فرموده بر کنار حوض کانکریه رایات اقبال برافراشتند میرزا

عسکری بعرض رسانید که اگر تمام اردو در شهر در آید معموره خلایق است خواهد رسید حکم شد که یساولان بر دروازهای
شهر ایستاده غیر از میرزا عسکری و مردم او دیگری را بدرون نگذارند و خود بسعادت کوچ فرموده در حوالی
سرکیج که معموره ایست دلکش فرود آمدند روز سیوم با مخصوصان بساط عزت بسیر شهر تشریف بردند آنگاه در
تنسیق مهمات گجرات توجه فرموده میرزا عسکری را در احمدآباد گذاشتند و هندو بیک با جمعی بکومک مقرر شد و
پتن را بیادگار ناصر میرزا مکرمت نمودند و بهروچ و نوساری و سورت بقاسم حسین و کنبایت و بروده
بدوست بیک ایشک آقا و محمودآباد بمیر کوچک بهادر لطف فرمودند و خاطر قدسی مآثر از سرانجام ولایت گجرات
و بندوبست آن واپرداخته متوجه مندو شدند در اثنای راه عرایض دولتخواهان از مستقر خلافت رسید
که چون رایات عالی بممالک دور دست نهضت فرموده متمردان این نواحی سر تمرد و بغی برداشته دست فتنه
و فساد دراز ساخته اند و از مالوه نیز خبر آمد که سکندر خان و ملوخان جمع کرده بر سر مهتر زنبور جاگیردار
کارهنده رفتند و او اموال خود را گذاشته بر اجین آمد و جمیع سپاهیان که درین ولایت جابجا تعیین بودند
جاگیر و تهانه‌های خود را گذاشته در اجین فراهم آمدند و ارباب فساد با جمعیت انبوه اجین را محاصره نمودند و
درویش علی کتابدار حاکم اجین بزخم بندوق در گذشت و باقی متحصنان امان طلبیده در بندهای جهان آرا
چنان تقاضا نموده که میرزا عسکری با سایر کومکیان در گجرات گذاشته خود گاه مالوه را مستقر خلافت سازند
که هم آن ملک از آشوب باز ایستد و هم ولایت گجرات که مجددا مفتوح شده بقید ضبط در آید و هم شورش نواحی
دار الخلافت از صیت موکب پادشاهی فرو نشیند بنابرین عنان معاودت معطوف داشته یکسانی نزول اجلال
فرمودند و از آنجا بروده و بهروچ عبور دولت نموده بجانب سورت تشریف بردند و از آن راه ببرانپور و برهان
پور متوجه شدند هفت روز در برهانپور توقف کرده رایات اقبال بقلعه مندو برافراشتند و از وصول موکب
منصور روزگار کینه گذار سکندر و جمعیت اهل ادبار انحلال یافت و هر گاه هزیمت بر فرق غرامت خویش بخته
هر کدام بگوشه خزیدند و از آنجا که ولایت مالوه گلزاریست همیشه بهار که در هوای آن ملک مطبوع مزاج اعتدال سرشت
افتاد و اکثر ملازمان رکاب دولت را در آن حدود جاگیر مرحمت فرموده ابواب کامرانی و کام بخشی بروی روزگار

کشاد

گشادند **گذاشتن میرزا عسکری گجرات را** چون میرزا عسکری مدت سه ماه در ولایت گجرات بکامرانی و استقلال
گذرانیده بضبط ملک کمتر پرداخت و امرای که سر رشته آن بر گوهران بنفاق و کفران نعمتی مجبول بوده با یکدیگر
سر رشته یکجهتی از دست داده در مقام ناسازگاری و خودرایی در آمدند مخالفان برین معنی آگاهی یافته نفاق
امرا را از اتفاقات غیبی شمرده نخست خانجهان شیرازی و رومیخان که صفر نام داشت در قلعه سورت پا کرده
او ست باهم متفق گشته ولایت نوساری را از تصرف عبدالله خان خویش قاسم حسین خان او دند و بر آوردند
عبدالله خان آن نواحی را گذاشته به بهروچ آمد و مقارن این حال بر سر سورت لشکر رفتند خانجهان از راه خشکی
و رومیخان با غرابهای جنگی از راه دریا به بهروچ رسیدند قاسم حسین خان تاب مقاومت نیاورده از راه چانپانیر
به احمدآباد به نزد میرزا عسکری و هندو بیک آمد که کومک بگیرد و سید اسحق که از سلطان بهادر خطاب شتاب
خانی داشت کنبایت را بتصرف در آورد و درین اثنا یادگار ناصر میرزا بطلب میرزا عسکری از پتن به احمدآباد
رفت و دریاخان و محافظ خان که از رادهنپور آمده پیش سلطان بهادر میرفتند پتن را خالی یافته متصرف شدند
و از بی اتفاقی و بی تدبیری امر کار بایجا کشید و درین اثنا غضنفر نامی از ملازمان میرزا عسکری با سیصد سوار
جدا شده پیش سلطان بهادر رفت و سبب جدایی آنکه شبی میرزا عسکری در مجلس شراب از روی مستی سخن
بر زبان رانده که ما پادشاه و ظل اللهیم غضنفر که کوکلتاش میرزا و برادر مهتری قاسم خان بود آهسته گفت که
هستی ابا خویش مستی نزدیک نشینان او خبر کردند و میرزا از حقیقت سخن او آگاهی یافت برآشفت و او را
محبوس گردانید و بعد از روزی چند از حبس نجات یافته نزد سلطان بهادر شتافت و او را بآمدن احمدآباد
ترغیب و تحریض نمود و نوشته‌های دولتخواهان سلطان نیز پیهم رسید که وقت آمدنست سلطان دلیر شده
متوجه احمدآباد گشت و چون نزدیک بسرکیج فرود آمد میرزا عسکری و یادگار ناصر میرزا و هندو بیک و قاسم
حسین خان با ترتیب بیست هزار سوار از عقب اسلام اردوی بر روی سلطان رفته نشستند و از عدم اتفاق و کوتاه
اندیشی و کم جگری جنگ ناکرده بجانب چانپانیر روان شدند سلطان بهادر دلیر گشته بتعاقب شتافت سید
مبارک بخاری هراول سلطان بلشکر پادشاهی رسید و یادگار ناصر میرزا که چنداول بود برگشته جنگ مردانه کرد

وبسیاری از مردم او را سلطان بقتل رسید و در دست میرزا زخمی شد و غنیم محمود آباد ایستاد و میرزا مراجعت
نموده بلشکر ملحق شد چون میرزا عسکری دل بای داده بود از آب مهندری بی محابا گذشت و بسیاری از سپاه
رخت حیات بسیل فنا دادند سلطان نیز تا کنار آمده عنان باز کشید میرزا چون بچانپانیر رسید تردی بیک
خان بر آمده لوازم مهمانداری بجای آورد و روز دیگر میرزایان به تردی بیک خان پیغام فرستادند که ما پریشان
احوال آمده ایم و لشکر پریشان تر از ماست مبلغی برسم مساعدت بفرست که بلشکر داده و نقش راست ساخته برفع
خصم مبادرت نمائیم و از اینجا تا مندو در عرض شش روز قاصد میرسد حقیقت را بدرگاه عرضه داشت میکنم
بهر چه حکم شود تردی بیک خان قبول این معنی نکرد و میرزایان کنکاش کردند ادعا نمودند که تمام خزاین قلعه را
متصرف شوند و سلطنت بنام میرزا عسکری مقرر کردند اگر بهادر غالب آمد بر بهتر و الا چون حضرت جنت
آشیانی را آب و هوای مالوه خوش آمده و حدود دار الخلافه خالیست این خزاین و جمعیت آنصوب رفته کاری
از پیش بریم تردی بیک خان از قلعه بر آمده نزد میرزایان میرفت که در اثنای راه خبر باو رسید برگشته بقلعه شتافت
و بمیرزایان پیغام فرستاد که بودن شما باینجا مناسب نیست میرزایان پیغام فرستادند که ما هم اراده رفتن
داریم شما باینجا بیایید که آنچه گفتنی باشد بیکدیگر گفته و مصلحت کرده از شما رخصت شویم تردی بیک خان که از
فکر باطل میرزایان آگاهی یافته بود بجواب ملتفت نشده توپ انداخت میرزایان ناکام از آنجا کوچ کرده بعزیمت
فاسد متوجه دار الخلافه گردیدند تا لشکر فیروزی اثر در حدود چانپانیر بود و سلطان از آب مهندری گذر یافته
کروهی چانپانیر است جرأت برگذشتن بار دیگر دست کرد و چون خبر برگشتن میرزایان و رفتن ایشان بصوب آگره
شنید از آب گذشته بر سر چانپانیر آمد تردی بیک خان با وجود استحکام قلعه و سرانجام لوازم قلعه داری آن
همه خزاین را گذاشته بر آمده در مندو بملازمت مستسعد گشته صورت اراده های میرزایان را بموقف عرض رسانید
حضرت جنت آشیانی بملاحظه آنکه مبادا میرزایان پیشتر بدار الخلافه رسیده غبار فتنه بر انگیزند از راه چیتور
الغار نهضت فرمودند و درین راه لشکر پادشاهی صعوبت بسیار کشیده در نهایت پریشانی و سراسیمگی از عقبه
گهاتی چاندا گذشت بحسب اتفاق میرزایان در نواحی چیتور با دو منزل ملحق شده ناچار بملازمت آمدند و آنحضرت

بمقتضای

بمقتضای عطوفت ذاتی نظر بر اعمال ناپسندیده ایشان نیفکنده بعنایات خسروانه امتیاز بخشیدند و نیز از اسرار کار
روزگار که باعث توجه آنحضرت بدار الخلافه و گذاشتن چنان ملکی آن بود که محمد سلطان میرزا و الغ بیگ میرزا
ولد او که قبل ازین طریق بغی سپرده بودند همانا جمعی را که جهت نابینا ساختن آنها مقرر فرموده بودند نیز از
احتیاط بتقدیم نرسانیده اغماض کرده بودند درین ولا ایشان از کنج خمول بر آمده شورش آغاز کشتند و بر کنار گنگ آمده
تاخته بصوب رفتند و پسران خسرو کوکلتاش که در آنجا بودند از ایشان طلبیده قنوج را بآنها سپردند و میرزا هندال
از آگره برفع آن ناحق شناسان بر آمده در حدود بالکرام از آب گنگ گذشته جنگ کرده شکست داد و لشکر منصور
آنها را تعاقب نموده تا اوده شتافت و در آنجا باز الغ بیگ میرزا و پسران او جمع شده آماده پیکار گشتند و درین
اثنا خبر وصول موکب اقبال بدار الخلافه رسید مخالفان مرتبه دیگر جنگ کرده شکست یافتند و میرزا هندال
مظفر و منصور مراجعت نموده بشرف استلام عتبه والا سربلند گردید چون موکب عالی باگره رسید بهوپال رای
حاکم بیجاگره قلعه مندو را خالی یافته در آمد و قادر شاه نیز متعاقب او بمندو رفت و میران محمد فاروقی نیز از
برهان پور رسید و سلطان بهادر قریب دو هفته در چانپانیر بوده باز بدیب شتافت از غرایب وقایع آنکه در هنگامی
که سلطان بهادر شکست خورده بدیب رفت ایلچی بالتحف و هدایا نزد دو زی فرنگ که امیر الامرای نادر بود فرستاده
استدعای کومک نموده بود درینولا که میرزا عسکری گجرات را گذاشته رفت و سلطان از چانپانیر بدیب آمد
دو زی با غرابها و مردم جنگی از گوه ببندر دیب رسید و احوال معلوم او شد بخود اندیشید که چون سلطان
از مدد ما مستغنی شده مبادا بعد از دیدن بعزم پیش آید خود را مریض وانموده کسان پیش فرستاد که بموجب طلب
آمده ام چون صحتی روی دهد بخدمت میرسم سلطان از شناعت احتیاط بر آمده در سیوم رمضان نهصد و چهل
و سه آخرهای روز با معدودی بر غرابی سوار شده بپرسش دو زی رفت بمجرد رفتن تمارض او دریافت و از آمدن پشیمان
گشته فی الحال برخاست فرنگیان بخود اندیشیدند که چون این چنین صیدی در دام افتاده اگر بی چیزی از کرم
رفتنت دو زی سر راه گرفته التماس نمود که لحظه توقف فرمایند که بعضی تحف بنظر در آید سلطان بجز او معتقد نشده
گفت که از دنبال خواهد فرستاد و مضطربانه متوجه غراب خود شد قاضی فرنگ پیش آمده خواست بحکم نگاهدارد

سلطان از آشوب غیرت و حمیت شمشیر کشیده او را بدو نیم زده بغراب خود جست غرابهای فرنگ که در دور
ایستاده بودند نزدیک شده غراب سلطان را در میان گرفتند و جنگ در پیوست سلطان بهادر و رومیخان خود را در
آب افکندند و رومیخان را که یکی از فرنگیان آشنای او بود دست گرفته بجانب خود کشید و سلطان غریق بحر فنا
گردید و همراهان سلطان نیز در ورطه هلاکت افتادند و تاریخ این واقعه را فرنگیان بهادر کش یافته اند و بعضی میگویند
سر زیر آورده بساحل نجات افتاد چنانچه مردی در گجرات و دکهن هر چند گاه آوازه ظهور او در میان مردم می افتاد
یکمرتبه در دکهن شخصی پیدا شد و نظام الملک قبول کرد که او سلطان بهادر است و بالا و چوکان بساخت و از دکها
بر گرد او شد ازین هجوم نظام الملک ملاحظه نموده خواست تصرف او کند او همان شب از سراپرده نظام الملک غایب گردید
مردم خبر کردند که نظام الملک او را ضایع ساخت میر ابو تراب که از اهالی شیراز و از کبار گجرات بود نقل میکرد که
ملا قطب الدین شیرازی نسبت استادی بسلطان داشت و در آن ایام در دکهن می بود بر قسم مؤکد ساخته میگفت
که او جزم و تحقیق سلطان بهادر بود و بعضی سخنان میان من و او گذشته بود و غیر از او کسی نمی دانست مذکور
ساختم نشانها درست آمد القصه چون سلطان در آن ورطه بآب فرو رفت و منتسبان او بخیال نشستند محمد
زمان میرزا در لباس ماتم جامه کبود بمصیبت سلطان پوشیده بامادر سلطان نسبت فرزندی داشت و از خزاین
گجرات پاره بدست میرزا محمد زمان افتاد و بعضی بتصرف فرنگیان در آمد و جزوی بغارت رفت میرزا گاهی با فرنگیان
دعوی خون سلطان ظاهر میساخت و گاهی زرهای خطیر پوشیده و پنهان بدیشان میفرستاد که تجویز خطبه بنام
او کنند تا آنکه بعد روزی چند در مسجد صفا خطبه بنام آن بیوفا خوانده شد و مترقی بلوزی همانجا بسر برد بعد
از آن عماد الملک لشکر بر سر او کشیده هزیمت داد آنگاه بیچاره و خجلت زده روی نیاز بآستان حضرت جهانبانی
نهاد چنانچه مجمل در جای خود گذارش خواهد یافت **نهضت موکب منصور حضرت جنت آشیانی بصوب بنگاله**
و فتح آن ملک و مراجعت بمستقر خلافت و سوانحی که درین میان روی نمود چون آنحضرت بدار الخلافه نزول
اجلال فرمودند جمعی که در اطراف و نواحی سر تمرد و عصیان برداشته هنگامه فتنه و آشوب گرم داشتند بپاداش
اعمال رسیده در خور کردار خود تنبیه و تادیب یافتند و سایر اطراف و اکناف ممالک محروسه برفاهیت و امنیت و

استقامت

استقامت آراسته شد رای جهان آرا چنین اقتضا نمود که باز عنان مراجعت بصوب ممالک گجرات معطوف داشته درین
مرتبه آن ولایت وسیع را بجمعی از دولتخواهان کاردان و بهادران جانفشان سپرده خاطر از تنظیم و تنسیق آنجا
مطمئن ساخته بمستقر خلافت معاودت فرمایند درین اثنا چون خبر خروج شیرخان افغان و فتنه انگیزی جلال
شرقی معروض ایستادگان بساط دولت گردید بصورت تسخیر ممالک بنگاله که قبل از عزیمت گجرات بر مرآت خاطر
جهان نما پرتو اقبال می افکند از سر نو چهره نما شد و حکم عالی باستعداد یورش بنگاله شرف نفاذ یافت اکنون ذکر مجملی
از احوال شیرخان و بیان خروج او بجهت ضبط مراتب سخن لازم وقت نام شیرشاه فرید است و پدرش حسن
بن ابراهیم شیرخیل از افغانان قوم سور بود و ابراهیم پیوسته سوداگری اسب میکرد در موضع کهله من اعمال
نارنول توطن داشت و حسن بعد از پدر ترک سوداگری کرده بسپاهی گری آمد و مترقی شده [illegible]
درباری که اکنون در خدمت حضرت شاهنشاهی بمدارج اعتبار و اعتماد مرتقی گشته نوکری میکرد و از آنجا بموضع
بیهرا رفته نزد نصیرخان لوحانی که از امرای سلطان سکندر لودی بود ملازم شد و بمرتبه کاردانی از امثال ل
و اقران خویش رفت و چون نصیرخان فوت شد پیش دولتخان برادر نصیرخان نوکر شد و از آنجا در سلک
ملازمان بین که از امرای سکندر بود در آمد و رفته رفته از عمده ها گردید و فرید پسر او از پدر رنجیده بصحرای ملحقات
کرده مدتی نوکر تاجخان بود و چندگاه در اوده ملازم قاسم حسین خان اوزبک شد و بعد از آن نوکر سلطان
جنید برلاس گشت روزی سلطان جنید متقربی او را با دو افغان دیگر که از ملازمان او بودند بخدمت حضرت
فردوس مکانی برده بود آنحضرت بفراست باطن مکامن ضمیر او را دریافته بسلطان جنید فرمودند که از چشم این
افغان یعنی فرید فتنه انگیزی ظاهر میشود او را مقید باید ساخت تا آن افغان دیگر را تربیت باید نمود فرید
از نگاه حضرت فردوس مکانی توهمی بخود راه داده پیش از آنکه سلطان جنید برلاس بر دو محمود بسیار در فرار نمود
پیش پدر رفت درین اثنا پدرش را اجل در رسید و ابوالاد او نیستا و افتاد و در حدود بیهرا در جنگلستان
خونی که بر کنه ایست از رهگذر راهزنی و سرهنگی آغاز نهاد و رفته رفته بسیار جمعیت شد و هر روز بر کشتی ما
دراهی میزد چنانچه سلطان بهادر گجراتی از این معنی آگاهی یافته مبلغی معتد به بجهت خرج فرستاده او را نزد خود

و آن زر را متصرف شده خرج سپاه و سامان لشکر نموده بسلطان عذر کوته نوشته دفع الوقت کرده و در اندک فرصتی بسیاری از مردم رند و اوباش بر کرد او فراهم آمدند بحسب اتفاق حاکم بهار که از امرای لوحانی بود رخت هستی بربست و کسی که ضبط آن ملک نماید و حکومت را شاید در میان نبود شیرخان با مردم خود ایلغار نموده به بهار در آمد و اموال فراوان متصرف آورده باز بجای خود معاودت نمود درین مرتبه بیشتر قوت گرفته بر سر الغ بیک میرزا که بزد بیک دریای پر و حاکم داشت بحمله ریخته بر وغالب آمد و از آنجا شهر بنارس را تاخت چون جمعیت و سامان خوب بهم رسانیده بود باز بمرتبه رفته ملک بهار را متصرف شده و در سه روز که کنار حدود ملک بنگاله است با لشکر آنجا جنگ نموده فتح کرد و آن حدود را نیز متصرف گشته یکسال با نصیب شاه حاکم بنگاله جنگ و جدال میبود و مرتبه دیگر بمحاصره گور پرداخت و غرایب سوانح آنکه شیرخان تعریف منجمی شنید که نزد راجه ودیسه است کس فرستاده او را طلبید که از احوال آینده وی را آگاهی بخشد راجه رخصت نداد لیکن منجم نوشته فرستاد که تا یکسال تو بر بنگاله دستی یافت و در فلان تاریخ دست خواهی یافت و در آن روز دریای گنگ یکساعت بی آب خواهد شد و قضا را چنانچه آن دانا نوشته بود بظهور آمد و درین ایام حضرت جهانبانی جنت آشیانی بفتح مالوه و تسخیر گجرات توجه داشتند شیرشاه فرصت خویش بدست افتاد و تا رسیدن موکب جهان‌کشا اسباب حشمت و ملک گیری فراهم آورده جمعیت نیک بهم رسانید مجملی از مبادی احوال شیرخان بنوعی که نگاشته کلک وقایع رقم گردید در همه احوال او در جای خود گذارش خواهد یافت القصه چون براستعداد یورش بنگاله حکم شد میر فخر علی که از امرای حضرت فردوس مکانی بود بضبط دهلی قرار گرفت و حکومت دارالخلافت آگره بمیر محمد بخشی مفوض شد و یادگار ناصر میرزا ابن عم آنحضرت بکالپی که جاگیر او بود رخصت یافت و نورالدین محمد میرزا که گلرنگ بیگم همشیره آنحضرت در حباله عقد او بود و سلیمه سلطان بیگم صبیه ایشانست حسب الحکم بر اسب قنوج تعیین کردید و در ساعتی که منجمان اخترشناس جهت توجه آن بادشاه فلک کرایان اختیار نموده بودند به تسخیر ولایت بنگاله و دفع شورش شیرخان نهضت رایات اقبال اتفاق افتاد و با اهل حرم و ارباب خدمت بر کشتی نشسته از راه دریا متوجه شدند و میرزا عسکری و میرزا هندال بسعادت همراهی رخصت یافتند و از امرای عالیقدر میر ابراهیم بیک چاپوق و جهانگیر قلی بیک و خسرو بیک کوکلتاش و بردی بیک

خان و نوح

خان و نوح بیک و بردی بیک خان اتاوه و بیرم خان و قاسم حسین خان اوزبک و بوجکه بیک و زاهد بیک و دوست بیک میرک و حاجی محمد باباقشقه و یعقوب بیک و بیعال بیک و درویش بیک و مغل بیک و جمعی کثیر بدولت ملازمت سرافرازی داشتند و عساکر فیروزی مآثر از راه بحر و بر فوج فوج و جوق جوق طی مسافت مینمود آنحضرت گاهی بر کشتی و گاهی بر اسب سوار تا قلعه چناده که شیرخان در آنجا بود تشریف بردند و چون در آگره معصومه سلطان بیگم همشیره آنحضرت که کوچ میرزا محمد زمان باشد درخواست گناه میرزا نمود فرمان استمالت بگجرات فرستاده بود درین هنگام میرزا با کمال خجالت و نهایت ندامت بسیر آنحضرت از عواطف ذاتی در تو عفو بر جرایم میرزا کشیده جمعی از امرای معتبر را باستقبال فرستادند و چون مسافت قریب شد بموجب حکم میرزا عسکری و میرزا هندال نیز باستقبال شتافته میرزا عسکری تا دست تسلیم تا سینه و میرزا هندال دست تسلیم تا بر برده در یافتند و از راه احترام و عزت باردوی معلا آوردند آن روز بموجب حکم در خیمه خود قرار گرفته روز دیگر شرف زمین بوسی دریافت و بنوازش خسروانه ممتاز گشت و در یک مجلس دو مرتبه بخلعت خاصه و کمر شمشیر و اسب معزز و مفتخر گشت القصه شیرخان پیش از رسیدن رایات نصرت آیات قلعه چناده بپسر خود قطب خان سپرده و استحکام داده متوجه بنگاله شده بود و بجدال و قتال آنملک را بدست آورده اموال بی پایان و اسباب فراوان متصرف گشته بود چون موکب عالی بحدود چناده رسید همت جهانگشا بتسخیر آن قلعه قرار گرفت و رومیخان میر آتش که بعد از فتح مندسور از سلطان بهادر جدا شده در سلک ملازمان درگاه انتظام یافته بود درین فن عدیل و نظیر خود نداشت بر کشتیها ترتیب ساباط نموده و در خشکی نقبها در برده آتش در داد و چون در اندک قلعه تزلزل ارکان راه یافت قطب خان پسر شیرشاه از آنجا فرار نموده و سایر اهل قلعه امان طلبیده بر آمدند و قلعه مفتوح شد اگرچه آنحضرت قول رومیخان را معتبر داشته گناه اهل قلعه را که قریب ده هزار کس باشند بخشیده بودند اما مؤید بیک دولدی که بتقریب بساط عزت امتیاز داشت فرمود که دستهای آنها را بریدند و چنان نمود که حکم بادشاهی است و بهمین سبب خاطر اشرف بغیظ افتاد و او را ملامت بسیار نمودند و رومیخان برحم خسروانه اختصاص یافت و قلعه چناده را بجلدوی او مکرمت نمودند و پایه اعتبار او بمرتبه بلندی گرفت که در اندک روزی محسود اهل درگاه

شده مسموم از عالم رفت و چون خاطر اشرف از مهم قلعه فراغ یافت یورش بنگاله پیش نهاد همت جهانگشا کردید درین وقت نصیب شاه والی بنگاله زخمی بدرگاه جهان پناه آمد و از شیرخان استغاثه نمود و شهریار معدلت آثار آن ستم دیده را بر تفقدات خسروانه امیدوار ساخته نوید حکومت بنگاله استمالت داده‌اند و اینمعنی بیشتر باعث تسخیر و تصمیم عزیمت بنگاله شد و چون بلده مذکور مضرب خیام کردید دولتخواهان بعرض رسانیدند که موسم باران نزدیک رسیده است و در آنملک از افزونی آب و طغیان سیلاب عبور سوار بغایت دشوار است اگر از روی حزم و احتیاط روزی چند درین نواحی توقف شود صلاح دولت در آن خواهد بود نصیب شاه والی بنگاله نظر بر اغراض خود افکنده معروض داشت که تا شیرخان خود را در آنملک جمع نساخته بر سر او رفتن بهتر است که دفع او بسهولت میسر خواهد شد آنحضرت جهت مراعات آن ستم رسیده و چه از روی این که کثرت معقول نما رایات جهانگشا بر افراشته متوجه بهار کلیور گشتند و از آنجا میرزا هندال را با پنج شش هزار سوار از آب گذرانیدند که از آن طرف آب میرفته باشد و در نواحی منکر منهیان اخبار بعرض رسانیدند که جلال خان پسر شیرخان که بعد از پدر خود را سلیم شاه نام کرده بود باتفاق خواص خان که مرید معتبر شیرخان و عیسی خان در بهار خان آمده تصرف کرهی را که بمثابه دروازه بنگاله است مضبوط ساخته و حقیقت معامله آنکه شیرخان باستماع توجه رایات منصور صلاح کار و بار در آن دید که چون موکب عالی بولایت بنگاله درآید او از راه جهارکند بولایت بهار رفته اعلام فتنه و آشوب مرتفع سازد که هم ضرر بنگاله بما نمی رسد و هم اولیای دولت از تعرض خاطر او در انکرانی باشند و جلال خان را بکرهی فرستاد که مردم بادشاهی را روزی چند معطل دارد تا خود بفراغت ببر درود و جلال خان تاکید نموده که نتها را اگر افواج بادشاهی بحدود کرهی رسند تا ممکن و مقدور باشد بر محاربه اقدام نماید و سعی در آن کند که بهرحال خود را بمن ملحق سازد القصه چون این اخبار بمسامع جلال رسید ابراهیم بیک چاپوق و جهانگیر قلی بیک و بیرم خان و بهال بیک و درویش بیک و کرای علی و بجکه بهادر را با پنج شش هزار کس تعیین فرمودند جلال خان بخلاف گفتار پدر بمبارزت مبادرت نمود و مردم بادشاهی چون ترتیب افواج و استعداد جنگ نکرده بودند مضطرب گشته عنان ثبات از دست دادند اما بیرم خان بگرد بر سپاه دشمن تاخته جنگهای مردانه کرد لیکن چون از غفلت

دیگر و ترتیب افواج نپرداخته بودند سلسله انتظام و استحکام از هم گسیخته چشم زخمی بسپاه منصور رسید و علیخان مهاوتی و جند بخشی و چیزی دیگر از اعیان لشکر بدرجه شهادت یافتند و از استماع این خبر وحشت اثر آن حضرت خود بسرعت تمام نهضت فرمودند و درین هنگام کشتی حرم را که جهت خاصه ترتیب یافته بود در هنگام غرق شد بمجرد آنکه افواج گیتی کشای بافغانان نزدیک رسید جلال خان فرار نمود و جای بسلامت برد و آنحضرت میرزا هندال را بر سر در بهر سند که بجاگیر او مقرر بود رخصت فرمودند که آنجا رفته سامان مردم خود نماید و از آن راه بنگاله در آید و خود بدولت و اقبال کوچ بکوچ متوجه دارالملک بنگاله شدند و تایید ایزد سبحانه در سال القصه چهار فتح فتح بنگاله روی نمود شیرخان با بسیار افغانان خلاصه خزینه بنگاله را گرفته از راه جهارکند بحدود رهتاس آمده بنیرنگ و تدبیر قلعه رهتاس را متصرف شد و مجملی از سرگذشت آنکه چون بحدود رهتاس که قلعه است وسیع و رعایت متانت و استحکام رسید براجه چتامن برهمن حاکم قلعه کسان فرستاده طرح یکجهتی انداخت والتماس نمود که امروز مرا کار افتاده و مقصد عالی در پیش دارم اگر از روی مردمی اهل و عیال مرا و همراهان مرا در قلعه خود جای دهد که بخاطر جمع توانم ترددی نمود هر آینه مرهون احسان او خواهم بود القصه بجابلوسی راجه را لوح راز فریب داد و بعد از قبول ششصد دولی مهیا ساخت و در هر دولی دو جوان مسلح نشانیده باطراف دولی کنیز کماشت و باین تدبیر هزار و دویست مرد مسلح بقلعه در آورده قلعه را متصرف شد و اهل و عیال خود و سپاهیان را بالجمال و اثقال و اموالی که از بنگاله آورده بود در آنجا گذاشت و خاطر از آن مهم وا پرداخته با لشکر فراوان بملک گیری و لوازم دارایی کمر همت بست و تخت بنگاله را از آمدوشد مسدود ساخت و حضرت جنت آشیانی هوای بنگاله را خوش کرده بر مسند عیش و شادمانی قرار گرفته و امرا جاگیرهای خاطر خواه کامیاب ساخته جهت فرمودند و معموری برکنات و فزونی نعمت و کثرت اسباب فراغت باعث غفلت و اسباب بی پروایی سپاه اینجا یافت و غنیم را وقعی نهاده در کمال استغنا و فراغ بال هر کدام بگوشه فرو کش کردند و معهذا میرزا هندال بتحریک اصحاب نفاق و اهل فتنه اندیشه‌های باطل بخود را داده بحکم از جاگیر خود متوجه دارالخلافت آگره شد و هر چند مانع و نصیحت فرستاده مانع آمدند عنان عزیمت بر نتافته بدارالخلافت رفته اراده بغی بظهور آورد و شیرخان در

غنیمت شمرده به بنارس رفت و آنجا را متصرف گشته میر فضلی حاکم بنارس را کشت و از آنجا بجونپور شتافت و بابا بیک
جلایر پسر شاهم خان در استحکام قلعهٔ جونپور کوشید اتفاقاً یوسف بیک پسر ابراهیم بیک چابوق که از اولاد
بقصد ملازمت جنت آشیانی میرفت و چون به پور رسید با بابا بیک پیوست همواره در اطراف جونپور یقراولی میکشت
جلال خان با دو سه هزار کس ایلغار کرده خود را باو رسانید و او نیز مستعد جنگ شده و کثرت مخالف را بنظر در نیاورده
مردانه جنگید و شربت واپسین در کشید روز دیگر مخالفان آمده جونپور را محاصره کردند و بابا بیک جلایر در
نگاهبانی قلعه داد مردانگی داده حقیقت حال بمیرزایان و امرا نوشته و عرایض متواتر بدرگاه فرستاد و میر فخر
علی از دهلی به آگره آمده بر صلاح ارجمند میرزا هندال را از آگره بجانب جونپور متوجه ساخت محمد بخشی را در آن
باشد که آنچه در وقت کدخدا امرا و مردم میرزا نماید و خود بجانب کالپی روانه شد که یادگار ناصر میرزا را ملحق ساخته از دو
رد رهرو دیگر میرزایان باهم اتفاق نموده برفع مخالفان متوجه شوند و در خلال این حال خسرو بیک کوکلتاش
و حاجی محمد بابا قشقه و زاهد بیک و میرزا نظر و جمعی دیگر از بنگاله گریخته بمیرزا نورالدین محمد که در قنوج
بود پیوستند و مشار الیه آمدن ایشان را بمیرزا هندال نوشت و استدعای استمالت ایشان نمود میرزا هندال
نوشتهای التفات مصحوب محمد غازی توقبائی فرستاد و شرح آمدن امرا به یادگار ناصر میرزا و میر فخر علی نیز
نوشت امرا پیش از رسیدن کس میرزا بکول جلالی رفته بودند فرستادهٔ میرزا از راه جریده نزد ایشان
شتافت حرام نمکان فتنه انگیز بصریح گفتند که ما دیگر روی ملازمت پادشاه نداریم اگر شما خطبه بنام خود بخوانید
بملازمت پیوسته خدمت شایسته میکنیم و اگر نه بخدمت میرزا کامران میرویم محمد غازی توقبائی آمده پیغام
امرا پیغامها رسانید و گفت که یکی از دو کار ناگزیر وقت است یا خطبه بنام خود خوانده امرا را ملحق ساختن یا بهانه
ایشان اگر فتنه مقید ساخت میرزا هندال که همواره این خیال محال در دل داشت فرصت غنیمت شمرده آن حرام
نمکان بخت برگشته را بدین عزم باطل طلب نمود چون تفرقه بنارس و جونپور و حقیقت شورش میرزا هندال آگره
اندر رسید شیخ بهلول را که از اعیان مشایخ هندوستان بمزید توجه خاطر قدسی مظاهر امتیاز داشت رخصت
فرمودند که میرزا هندال را بنصایح سعادت پیوند از خیالات فاسد باز دارد و باستیصال افغانان رهنمون گردد

چون شیخ

چون شیخ بآگره رسید میرزا استقبال نموده شیخ را بمنزل خود آورده شیخ سخنهای معقول و سخنان خیراندیشانه میرزا
را از آن داعیه باز داشته بر امضای عزیمتی که متوجه شده بود دلالت فرمود روز دیگر محمد بخشی را طلبیده گفت
کار نقد و جنس بیشتر باشد سامان لشکر و تفحص میرزا نماید محمد بخشی نمود که اگرچه نقد بیشتر نیست اما از اسباب
و اجناس فراوانست انشاء الله خاطرخواه سامان خواهد نمود و چون قضای ایزدی بر خلاف این تدبیرات رفته بود
اتفاقاً در همان سه چهار روز میرزا نورالدین محمد از قنوج بالغار آمده و آنچه مطلب و مقصد امرای بخت برگشته بود
و میرزا بالطبع خواهان آن بالحسن تجدید مراتب نمی میرزا منقش کرد اینجا هر بار دیگر محمد توقبائی را نزد
امرا فرستاده استمالت فرمود و امرا از بخت برگشتگی به بیرون ولبی پیغام فرستادند که اگر میرزا عزیمت ثابت قدم
شیخ بهلول را که فرستاده پادشاه هست علانیه بقتل رساند تا بر خاص و عام مشخص شود که اراده چیست آنگاه
ما بخاطر جمع آمده ملازمت بکنیم و میرزا نورالدین محمد برخصت میرزا هندال شیخ را در ریگستانی که نزدیک
بباغ پادشاهی هست از شربت شهادت سیراب ساخت بعد از آن امرای مخذول العاقبت آمده میرزا را دیدند و در
ساعت نامبارک و زمان نامسعود خطبه بنام میرزا هندال خواندند و هر چند عصمت قباب دلدار آغا والدهٔ میرزا
هندال و دیگر بیگمان نصیحت کردند سود نداد و بعد از این ساخته چون میرزا بدیدن والدهٔ ماجدهٔ خود رفت دید که
جامهٔ کبود در بر دارند میرزا گفت که درین طوی شادی این چه رنگ جامه است آن عاقله از روی درد بینی فرمود که تو از
خورد سالی و نادانی بتحریک جمعی از حرامخوران بیدولت چنین غلطی کرده خود را در ورطهٔ هلاکت انداختی این لباس
ماتم و جامهٔ مصیبت تست که پوشیده‌ام درین وقت محمد بخشی آمده گفت که شیخ را خود کشتند درباره من چه
تامل است میرزا او را دلاسا نموده همراه گرفت چون بیادگار ناصر میرزا و میر فخر علی این خبر کلفت اثر رسید
از صوب کالپی بسیر استعجال خود را بدهلی رسانیده و در استحکام قلعه و محافظت شهر کوشیدند میرزا هندال
این خبر شنیده بر امرا آشکارا نموده متوجه دهلی شد اکثری جاگیرداران از اطراف آمده میرزا را دیدند و بکوچ
متواتر بدهلی رفته بلوازم محاصره پرداخت و یادگار ناصر میرزا و میر فخر علی در شرایط قلعه‌داری جد و اهتمام
نموده صورت واقعه را بمیرزا کامران عرضه داشت کردند و التماس توجه بر دفع این فتنه و آشوب نمودند میرزا کامران

از لاهور متوجه شده چون بقصبهٔ سنپت رسید میرزا هندال ناساخته بجانب آگره شتافت و میر فخر علی بدیدن میرزا
کامران رفته ملازمت نمود و یادگار ناصر میرزا بهمان دستور در قلعه ماند و میر فخر علی بخدمات معقول میرزا را بجانب آگره
روانه ساخت و میرزا هندال آگره را گذاشته بصوب الور رفت و میرزا کامران بآگره در آمده بر سریر جاه و جلال قرار
گرفت و از دلدار آغا التماس نمود که میرزا هندال را از الور دلاسا کرده بیارد تا حجاب از میان برداشته شود آن عصمت
قباب میرزا را از الور آورده و فوطه در گردن انداخته بمیرزا کامران ملاقات فرمود و میرزا از روی عاطفت پیش
آمد و روز دیگر گناه امرا را بخشیده کورنش داد آنگاه میرزایان باتفاق یکدیگر بقصد دفع شیرشاه از آب جون عبور
کردند اما توفیق اتمام این خدمت نیافتند القصه چون ولایت بنگاله مستقر موکب جهانگشا گردید و آب و هوای
آن ملک ملایم طبع اشرف افتاد امرا و وزرا از کمال غفلت بامور ملکی نپرداختند و در آن ایام مزاج آنحضرت چنان
نازک شده بود که هیچکس حرف ناملایم در مجلس بهشت آیین بکنایه و صریح مذکور نمی‌توانست کرد بالکل امرا را
از کورنش و ملازمت حیا مانع میشد و از فتنه انگیزی شیرشاه و برهم خوردگی هندوستان چون آگاه شده
بودند اخبار از قرار واقع باردوی همایون نمیرسید و اگر احیاناً میرسید از قرار واقع عرض نمیکردند و چون کار
بدشواری کشید بعضی از دولتخواهان صورت حال را موافق نفس الامر معروض داشتند آنحضرت بصلاح ارکان دولت
و اعیان سلطنت با وجود موسم باران و کثرت آبها و طغیان سیلابها عزیمت مراجعت بصوب دارالخلافه آگره
مصمم ساختند و اراده فرمودند که حکومت و دارایی ملک بنگاله را بابن ... عنایت فرمایند او بدین معنی راضی نشد
و ارادهای دور از کار پیش آورده و از بیدولتی فرار نموده نزد میرزا هندال رفت آنحضرت حکومت بنگاله را بجهانگیر
قلی مرحمت فرمودند علم و نقاره و آفتابگیر عنایت نموده حکم فرمودند که اگر احیاناً ضرورت افتد آنچه از لوازم سلطنت
است ترتیب نماید و جمعی کثیر از امرای عالیقدر بکومک او گذاشته عنان مراجعت بدارالخلافه معطوف داشتند
و شیرشاه صیت نهضت موکب معلی و روان شدن میرزایان از دارالخلافه آگره شنیده ترک محاصره جونپور نموده
متوجه رهتاس شده چنین قرار داد که اگر رایات عالیات بدفع او متوجه شود جنگ مقید ناشده از راه چهار
کند بار دیگر بنگاله رود و اگر آنحضرت متوجه دارالخلافه باشند در اثنای راه هرجا قابو یابد در برابر اردوی معلی شبخون نماید

و شکایت ملازمت حاجی محمد خان

شبخون

شبخون آرد چون موکب عالی به برهمن رسید شیرشاه کمی لشکر و بی استعدادی اردوی معلی معلوم نموده بزرگ
شد و باستعداد تمام و لشکر فراوان دلیرانه قدم جلادت پیش نهاده نزدیک لشکر پادشاهی رسیده قابو طلب
گشت که هرگاه وقت باشد و قابو داند شبخون آرد چون ابن علی قراول ایکی بوسیله میرزا محمد زمان صورت
واقعه را معروض داشت با آنکه موکب عالی از آب گنگ عبور نموده بود دولتخواهان بنابر بی‌سامانی لشکر و زبونی
چاروا اصلاح در جنگ نمیدیدند و مکرر بعرض رسانیدند که مصلحت وقت درین است که بمستقر خلافت تشریف
برده روزی چند از محنت سفر برآسایند آنگاه با سپاه تازه زور متوجه دفع اعدای دولت باید شد آنحضرت از سطوت
غضب و شدت تهور بمصلحت وقت و کنکاش سپاهگری ملتفت ناشده و کثرت مخالف بنظر در نیاورده عنان توجه
بجانب او معطوف داشتند چون امری در ازل مقرر شده کلک تقدیر برگشته ناگزیر در وقتش از پرده قضا بعالم ظهور
پرتو می‌اندازد و در دفع آن سعی و تدبیر نتیجه نمیدهد الجمله با وجود صیانت رای آن پادشاه جهان آرای صواب
دید اولیای دولت بصلاح وقت ملتفت نشده بجانب مخالفان توجه فرمودند و در سیطور وقتی از برادران آنحضرت
که هر کدام آنقدر جمعیت و قدرت داشتند که براسه دفع اعدای دولت نمایند از نفاق و کوتاه اندیشی توفیق
همراهی نیافتند و هر چند آنحضرت باسیر سعادت رهنمون فرمودند در برابر عذرهای دور از کار نوشته
بار سعادت قابض نشدند و در موضع بهرا از مضافات جونپور با شیرخان تقابل افتاد و آب گنگ در میان دو
لشکر واقع شد آنحضرت پل بسته از آب عبور فرمودند و با وجود قلت سپاه و کثرت مخالف همواره قراولان
لشکر منصور جنگ انداخته غالب می‌آمدند و افغانان بقتل میرسیدند چون مدت تقابل بامتداد انجامید
دام فریبی ترتیب داده اردوی خود را با اسباب و بنگاه و جمعی از پیادها و چاروایهای باربردار و آتش بازی بروی
گذاشته خود با مردم سپاهی مستعد شده الحق عجب فتنه نشست و لشکر پادشاهی ازین فریب صلاح کار غافل ماندند
تا آنکه شبی قابو دانسته شبگیر کرد و هنگام صبح که مردم پادشاهی در نهایت غفلت بودند از عقب اردو پیدا شد
لشکر خود را سه نوبت کرده نوبتی خود و دیگری جلال خان و دیگری خواص خان و مردم پادشاهی را فرصت زین کردن
اسب و مجال جبه پوشیدن نشد آنحضرت از زین کیها نظر بر درنشستن چنین نقش درنشسته حیران افتادند

چون فرصت ندیدند و پسر شیر شاه علاج از دست رفته بود حیرت بر حیرت افزود و در آن ایام بنگاله جلال پسر دیگر شیر خان در
نوح سپاه بملازمت رسیدند و آنحضرت خود بجریده سوار شده به آنجا فرمودند که زود رفته پهلوی حاجی بیگم
را برآرند چون بردر سراپرده عصمت رسیدند از هجوم افغانان جای گذر نیافتند تا رمقی داشتند مردانه جنبیده
زخم خوشگوار شهادت چشیدند و میر پهلوان بدخشی نیز با جمعی در گرد سراپرده توفیق جان نثاری یافت جمعی از
مخلصان صلاح اندیش جلو آنحضرت گرفته بر آوردند و درین وقت هر چند از مردم شیر شاه تلاش رخصت نمودند
اولیای دولت بی ادبی راضی نشدند و خود سواره بر در سراپرده آمده ایستاده و جمعی را از جهت محافظت تعیین کرد که
بی اعتدالان قوم گستاخی بیشتر ننهند و بحسب سرنوشت آسمانی و حوادث زمانی نادر آنجا بودند شیر شاه خدمت
ایشان را سرمایه سعادت خود دانسته با ادب و عزت سلوک مینمود بعد از شکست دیدند که آنحضرت به ولایت کرمبر
تشریف بردند در کمال صیانت و پرده پوشی خادمان محل را بر محفلها سوار کرده از آب تلائب گذرانیده القصه
چون آنحضرت بر پل رسیدند پل را شکسته یافتند نا چار سواره بر دریا زدند قضا را درین حال از اسب جدا میشوند
نظام نام سقائی بدستیاری شناوری آنحضرت را بساحل نجات میرسانند و بسر بندگی نام توحید بعرض
رسانید که نظام بهمین اسم تفاؤل گرفته فرمودند که اگر درین مرتبه باز بمکارم حضرت ذوالجلال و چراغ افروزی
اقبال مسند آرای دولت شویم دو پهر بر تخت نشینیم به صله این خدمت نامیم روز ترا پادشاهی بلند مرتبه فرمائیم
و این چشم زخم در نهم صفر نهصد و چهل و شش بر ساحل آب گنگ در گذر چوسا از مکمن تقدیر بروز نمود میرزا محمد
زمان و مولانا محمد فرغلی و مولانا قاسم علی صدر و مولانا جلال تتوی و بسیاری از امرا و افاضل غریق بحر فنا گشتند
و حضرت جنت آشیانی با میرزا عسکری و معدودی چند الغار کرده بدار الخلافت آگره نزول اجلال فرمودند و میرزا کامران
بشرف ملازمت مستسعد گشت و بعد از روزی چند میرزا هندال بوسیله ایشان و والده ماجده او فرق خدمت
بر زمین و عرق خجلت بر جبین از الور آمده آستان بوس نمود و آنحضرت بمقتضای عواطف ذاتی و صلاح وقت از
تقصیرات گذشته او باز پرس نفرمودند و مغفرات بی اندازه تسلی بخش خاطر رمیده او شدند اما مصراع
اگر گناه ببخشند شرمساری هست ، بالجمله چون بحسب تقدیر چنین امری که در مخیله هیچکس نگذشته بود از پرده

جهره نمای

چهره نمای ناکامی گردید آنحضرت همواره در فکر سامان اسباب تدارک و پیوسته در اندیشه انجام تلافی آن می‌بودند
درین وقت آن سقا برامید وعده در پای تخت حاضر آمد و چون نظر دوربین آن سرور آرای مروت و احسان بر سقا
بینوا افتاد خود از تخت فرود آمده و سقا را مخلع ساخته تا نیم روز بر فراز تخت مسند نشین فرمودند و پایه
عزت او را با امرای نیم روز برابر ساختند و بحکم رانی فرمان دادند آنگاه چهره مراد او را از غبار احتیاج پاک ساختند
از نقد و جنس و مدد معاش زیاده بر حوصله او مرحمت شد القصه چون حضرت جنت آشیانی بدار الخلافت تشریف
آوردند در مقام جمعیت و اصلاح شکستگیها شدند و شیر شاه از همه انجام جمعیت نموده بقصد بنگاله شتافت و در
بنگاله با جهانگیر قلی بیگ جنگ کرده غالب آمد و جهانگیر قلی بیگ زیاده از مقدور سعی و تردد نموده داد شجاعت و
مردانگی داد چون کار از چاره گذشت بزمین داران پناه برد و شیر شاه بعهد و پیمان او را طلب داشته با جمعی کثیر بقتل
رسانید و آن ملک را متصرف شد و قطب خان که پسر خورد او بود با جمعیت فراوان در صوبه کالپی و اتاوه شورش انداخت
آنحضرت یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین خان اوزبک و سکندر سلطان ملازم میرزا کامران را که هم در آن حدود بودند
برفع افغانان تعیین فرمودند و قطب خان در برابر آمده هنگامه نبرد آراست دلاوران لشکر منصور جنگ عظیم کرده
بتائید دولت غیبی فتح نمودند و قطب خان با بسیاری از افغانان در عرصه نبرد بقتل رسید حضرت جنت آشیانی در این
مدت که در آگره تشریف داشتند هر چند میرزا کامران را نصایح ارجمند فرمودند و بوجوه معقول در یکرنگی و یکجهتی
و اتفاق ترغیب نمودند در چنین وقتی که با وجود خلاف باطن اتفاق ظاهر از لوازم پاس دولت بود بموافقت راضی نشد
و با هشت هزار سوار خوب از سعادت همراهی پهلو تهی کرده و باظهار تمارض اراده رفتن لاهور نمود و با صلاحدید و رأی
برادر کلان که بمنزله پدر است در سلوک و فتی جدائی اختیار کرد و خواجه کلان بیگ را پیش از خود با جمع کثیر بلاهور
فرستاد چون فال بد بخود زده بود بیماریهای مزمن نصیب میرزا شد و متعاقب خواجه کلان بیگ خود هم روانه
لاهور گشت و عجیب تر آنکه میرزا حیدر پسر میرزا محمد حسین کورکان که خاله زاده حضرت فردوس مکانی است و
تاریخ رشیدی مرقوم کلک صداقت رقم ایشان است درین وقت از عمدهای این دولت بود ترغیب همراهی خود نمود
میرزا حیدر بسبب بیماری میرزا کامران را بهانه ساخته از آن حضرت التماس رخصت کرد و آنحضرت از روی مردمی فرمودند

که اگر نسبت خویشی منظور است از طرفین علی السویه است و اگر باعث محبت و اخلاص است این خود نسبت با ما بیشتر ظاهر
می ساختند و قطع نظر از همه درین وقت که تلاش ناموس و عزت در میان است و مانند ... غنیم ... جوهر مردانگی
جلا شدن از امثال شما عزیزان و خویشان در و مینماید و آنکه میرزا کامران لاهور را ملجای تصور کرده از نشیه ناصواب
بر گرد خاطر او گشته چه اگر درین مرتبه باز امری سانح شود که خلاف مراد باشد در تمام هندوستان کنج سلامت
یافت نخواهد شد چه جای آنکه شیر شاه ایشان را در لاهور بگذارد و اگر فتح از جانب ما باشد شما را دیگر چه روی
آنکه در برابر توانید آمد و مردن را بر آن زیستن ترجیح دارد و هر کس این کنکاش میرزا کامران داده یا خیانت نموده
یا از خبط دماغ غلط کرده الی الحال میرزا حیدر بدلالت بخت بیدار سعادت همراهی آنحضرت اختیار نموده ثبات قدم
ورزید و میرزا کامران سه هزار کس از مردم خود بیاشلیغی میرزا عبدالله مغل در خدمت آنحضرت مقرر فرموده خود
توفیق همراهی نیافته متوجه لاهور شد ذکر محاربه جنت آشیانی بار دیگر با شیر خان و حادثه که عجب
تقدیر بروی نمود در هنگامی که حضرت جنت آشیانی در دار الخلافت آگره تشریف داشتند همواره در مقام جمعیت
مردم و اصلاح شکستگیها و سامان لشکر بوده همگی همت مصروف تلافی و تدارک آن چشم زخم میفرمودند لیکن
چون برادران از حسن اتفاق و اخلاص نصیبه برداشتند در چنین وقتی با جمعیت خود از سعادت همراهی باز ماندند
و حضرت جنت آشیانی با وجود قلت سپاه و کثرت مخالف متوجه جنگ شیر شاه شدند چون بسر بهوجپور رسیدند
شیر خان با لشکر انبوه آنطرف دریای گنگ بمقابل سپاه منصور آمده نشست آنحضرت در انتظار فرصتی بر دریای
... بهوجپور پل بسته اراده عبور فرمودند جمعی از یکه جوانان قریب صد و پنجاه نفر پیش جلوی نموده بر اسبان
بی زین سوار شده خود را بدریا زدند و چون نهنگان دریا نورد از آب گذشته بر صف مخالف تاختند و بسیاری از
اعدای دولت با آتش کارزار سوخته بقیة السیف را منهزم ساختند و خواستند که از راه پل مراجعت نمایند چون
قریب به پل رسیدند فوجی از افغانان فیل کرد بازمانی که در جنگ چوسا گرفته بودند بر سر پل رسانیده بشکستن
پل سر دادند درین اثنا از اردوی پادشاهی توپ انداختند که فواید فیلان را از هم شکست و فی الفور لشکر غنیم هزیمت
یافت و آن جوانان نبرد آزمای داد مردانگی داده بسلامت باز آمدند اولیای دولت چنین صلاح دیدند که کنار آب

از

گرفته بقنوج روان شوند و کوچ بکوچ متوجه شدند و در اثنای راه چون کشتیهای مخالفان نمودار شد توپ
بجانب آنها انداختند و کشتی کلان افغانان در هم شکست القصه مدت یکماه در نواحی قنوج تقابل صفین اتفاق
افتاد و در اواخر حال محمد سلطان میرزا و پسران الغ میرزا شاه میرزا که قبل ازین سالک مسالک بغی گشته
بودند و آنحضرت بمراحم ذاتی رقم عفو بر جراید آن ناسپاسان کشیده بودند چنانچه مجملی از آن گذارش یافته
درینوقت باز از سر دولتی فرار نموده راه نمای بسیاری از گمراهان شدند و رای مصلحت اندیش آنحضرت چنین اقتضا
نمود که از آب عبور فرمودند بهر حال جنگ باید انداخت تا آنچه در قدر زده کلک تقدیر باشد بظهور رسد
لهذا پل بسته از آب گذشتند و در پیش لشکر خندق حفر نموده ارابهای توپخانه را در برابر گذاشتند و مورچلها
قسمت یافت و شیر خان نیز در برابر خندق زده نشست و هر روز جوانان کار طلب از جانبین بر آمده چپقلشهای
مردانه میکردند درین اثنا هوا بر سرطان شد و از کثرت باران مردمی که مضرب خیام فلک احتشام بود بنابر درون
لای و گل حرکت در آن زمین متعذر بود ناچار اولیای دولت چنین صلاح دادند که بفضای مرتفع که از لای
و گل محفوظ باشد نقل مکان باید فرمود و قرار یافت که صبح روز دیگر که عاشورا است افواج را ترتیب داده برابر
اگر غنیم از خندق بر آید بجنگ پردازند و الا بجای قرار یافته نزول نمایند دهم محرم نهصد و چهل و هفت این عزیمت ...
شدند محمد خان رومی و پسران استاد علی قلی و استاد احمد رومی و حسین خلفان که منصبداران سر انجام
توپخانه بودند ارابهای ایقانون مقرر بزنجیر کشیده در پیش داشتند قول با وجود شریف آنحضرت ... و
میرزا هندال در پیش ایستاد و میرزا عسکری برانغار شد و یادگار ناصر میرزا جوانغار و میرزا حیدر در تاریخ خود
نوشته که در آن روز حضرت جنت آشیانی مرا بجانب خود جای داده بودند و از ...
هفت امرای تومن دار ایستاده بودند شیر خان نیز لشکر خود را پنج فوج ساخته بر آمد و جوقی که در کمین ...
درون خندق ایستادند و سه جوق متوجه لشکر شدند جلال خان و مسند خان و تمام سازیان بروی میرزا هندال
آوردند و مبارز خان و بهادر خان و رای حسین جلوانی بروی یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین خان شدند و خواص
خان و ... و جمعی دیگر مقابل میرزا عسکری آوردند و جنگ میان میرزا هندال و جلال خان افتاد چپقلشهای

۱۰ اتفاق

عظیم شد چنانچه جلال خان از اسب بر زمین آمد و جو الغار پادشاهی غنیم خود را برداشته بر قول لشکر زد شیر خان از مشاهده
این حال خود با لشکر فراوان جلو ریز متوجه کارزار گردید و از صولت حمله افاغنه اکثر امرا دست بکار نبرده روی گریز
نهادند و آنحضرت بذات اقدس دو مرتبه بر لشکر غنیم تاخته تردد نمایان کردند چنانچه دو سه مرتبه دست ایشان شکست
چون کار از دست رفته بود بعضی از دولتخواهان جلو آنحضرت آویخته بزور برآوردند و جمعی از کافر نعمتان
حق ناشناس که از نامردی دلیری ولیکن جنگ نکرده از معرکه رو گردان شده بودند تا کنار آب گنگ که تخمینا یک فرسخ
باشد جلو باز کشیدند و چون در پای داده بودند بی محابا خود را بدریا زدند و اکثری غریق بحر بی آبرویی شدند
و آنحضرت فیل سوار از آب گذشتند و در کناره دریا از فیل فرود آمده راه بر آمدن ملاحظه میفرمودند و چون کنار بلند
بود بر آمدن متعذر مینمود یکی از سپاهیان در آنجا رسیده دست آنحضرت را گرفته بالا کشید آنحضرت نام و
مولد او را پرسیدند بعرض رسانید که نام من شمس الدین محمد است و تولد از غزنی است و ملازم میرزا کامرانم آنحضرت
او را بوعدهای نوازش سرافراز ساختند و درین اثنا مقیم بیگ که از اعیان امرای میرزا کامران بود پادشاه را شناخته
اسب خود را کشید و آنحضرت سوار شده بجانب آگره روان گردیدند و راه نشاین را میرزایان همراه شدند چون به
موضع بهنگانون رسیدند مردم آن قصبه در مقام بی ادبی در آمدند هر کس از مردم پادشاهی را می یافتند قصد او مینمودند
چون حقیقت بسمع اشرف رسید میرزا عسکری و یادگار ناصر میرزا و میرزا هندال حکم شد که بر سر آن جماعت
رفته تادیب نمایند و میرزا عسکری در رفتن ایستاده و یادگار ناصر میرزا قیچی را اسب انداخته درشت پیش آمد
و گفت که از بی اتفاقی شما کار باینجا رسیده هنوز متنبه نمیشوید و یادگار ناصر میرزا و میرزا هندال فرمان پذیر
گردیده متوجه آن جماعت گردیدند و گوالان قریب سی هزار کس بودند جنگ عظیم در پیوست جمعی کثیر از گوالان بقتل
رسیدند و میرزایان چپاول نموده مراجعت فرمودند معه هذا میرزا عسکری از یادگار ناصر میرزا شکایت آورد چون
صورت واقعه بعرض رسید معاتب شد و آنحضرت ایلغار نموده بآگره نزول اجلال فرمودند و روز دیگر در منزل قدوة
الاکابر میر رفیع که از سادات صفوی بکمال اعتقاد و دیانت متفرد بود تشریف برده مشورت فرمودند میر معروض داشت
که چهره حال در آیینه خیال بر خلاف مقصود جلوه میکند در روزی چند بناهمواریهای روزگار و ناسازیهای فلک

دوازدهم

دو از این ساخت که فرصت تنگ شده بعد از گفت و شنود رای صواب نمای بر آن قرار گرفت که بجانب لاهور نهضت
فرمایند اگر میرزا کامران با وجود این حال از خواب غفلت بیدار شده بسعادت موافقت کمر همت بندد تلافی و تدارک بوجه
احسن میسر است و باین عزیمت متوجه لاهور شدند میرزا عسکری بسنبل و میرزا هندال به الور که جاگیر ایشان بود رفتند
چون موکب عالی بدهلی رسید قاسم حسین سلطان و بیگ میرک سعادت رکاب بوس یافتند بیک در ملازمت آنحضرت
فراهم آمد در بیستم شهر مذکور از دهلی گذشته بیست و دویم در قصبه رهتک میرزا هندال و میرزا حیدر همراه شدند
اهل رهتک دروازه شهر را بروی مردم پادشاهی بستند و بحکم آنحضرت در اندک زمانی بر تنبیه و تادیب رسیدند
هفدهم شهر صفر بسرهند نزول اجلال اتفاق افتاد و میر فخر علی بتاریخ بیستم شهر مذکور از سال ملک بقلعه رسید چون
موکب عالی قریب بلاهور در حوالی دای دولتخواهان رسید میرزا کامران باستقبال آمده ملازمت نمود و در باغ خواجه
دوست منشی که دلگشاترین منازل لاهور بود بدولت فرود آمدند میرزا هندال در باغ خواجه غازی دیوان میرزا کامران
منزل کردند و متعاقب آنحضرت میرزا عسکری از سنبل آمده در خانه امیر ولی بیگ نشست و درین وقت سعادتمند دولت
پیوند شمس الدین محمد غزنوی که بر کنار دریا دست آنحضرت گرفته بود سعادت آستانبوس دریافته مورد الطاف
بیغایت گردید تا در لاهور تشریف داشتند همواره برادران و امرا بخدمت آنحضرت جمع آمده سخن از کنگاش و صلاح
مذکور میساخت و با وجود اسباب آگاهی سهمات آسمانی و بادافره بی اتفاقی از اوضاع نامستحسن باز نمی آمدند
و کنگاش بی نتیجه و از صمیم قلب دل بر یکجهتی و موافقت نمی نهادند و هر چند گاه مجلس کنگاش منعقد میشد و در
اتفاق و یکجهتی عهد و پیمان میساختند و چون در ایشان موافقت نداشت بجایی نمیرسید و از کثرت ارادت خواجه
جاوید محمود برادر خواجه عبد الخالق و میر ابو البقا و سایر اکابر و اعیان درین مجلس حاضر بودند تا ظاهر حال میشد
تا آنکه روزی جمیع میرزایان و امرا حاضر آمده بر اتفاق و یکجهتی تذکره نوشتند و تمامی اکابر و اهالی و اعیان دولت
گواهی خود را بران محل سعادت ثبت نمودند و چون این محضر باختتام رسید شروع در کنگاش شد و آنحضرت در هر
باب نصایح بلند و کلمات ارجمند فرمودند بر زبان گوهر گذشت که تا یکی آنچه از بی اتفاقی برادران و اولاد سلطان حسین میرزا
گذشته باعث کمال آگاهی و عبرت است که با چنان دولتی مستقل و اقتدار جمعیت معمور خراسان از بی موافقتی و نفاق

از دست دادند بخصوص بدیع الزمان میرزا که فرار نموده بروم رفت همه فرزندان میرزا را شاهی بیگ خان بخواری و زاری کشت
حیف باشد که وسعت آباد هندوستان که حضرت فردوس مکانی بهزار محنت و تردد تسخیر کرده باشد از بی اتفاقی
شما بتصرف افغانان در آید و تا ابد مطعون ارباب فطرت شوید اکنون درین باب فکر صایب کرده بنوعی که مستحسن
باشد بعمل باید آورد و معه هذا متنبه نگشتند و میرزا کامران گفت آنچه بخاطر میرسد اینست که پادشاه و همه میرزایان
جریده روزی چند در سعادت جبال و کریوهای مستحکم بسر برند و اهل و عیال را من همراه گرفته بکابل برم و بعد از
رسانیدن مراجعت نمایم آنگاه باتفاق آنچه صلاح باشد از قوت بفعل آید و میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا نمودند که با
جنگ با یکی افغانان از حساب دور است مناسب آنکه بخود بکرد رفته آنملک را بدست آوریم و خود را راست کرده بتسخیر
گجرات متوجه شویم و چون این دو ملک بدست آید و استعداد بهم رسد تسخیر هندوستان باحسن وجهی میسر خواهد
شد و میرزا حیدر گفت که از کوه سرهند تا کوه سارنگ و آنها را محکم ساخته بنشینید و من متعهد که باندک فرصتی
در ماه کشمیر را بدست آرم کشمیر بتصرف در آید متعلقان از آنجا فرستید که مامنی بهتر از آن نمی باشد و مرتبه چهارم
می باید که شیرخان باینجا برسد و باکرد و نهادو ضرب نهاکر اعتضاد محاربه او دست یا کوهستان نمیتواند در آمد
باندک فرصتی ویران خواهد شد چون زبان اینها با دل اسوا موافقت نداشت سخن تمام ناشده مجلس تمام شد و هر چند
روز از این مقوله سخنها مذکور میشد و بجایی نمیرسید و میرزا کامران که همگی خواهش او مصروف این بود که
هر گاه بطرفی ویران شده بروند خود بکابل رفته گوشه عافیت را غنیمت شمارد بزبان موافقتی میکرد و باطن برین
صلاح نمیگذشت تا آنکه قاضی عبد الله صدر خود را پنهانی نزد شیر شاه فرستاد که رابطه محبت را استحکام داده
بعهد و پیمان موکد سازد و کار خود را از مرد دشمن جوید خلاصه مضمون مکتوب آنکه پنجاب را بمن وا گذارند و مرا
از خود دانسته تا با هم اتفاق کرده پادشاه را از هندوستان برانیم شیرشاه بدهلی رسیده در پیش رفتن تامل داشت
که چون برادران یکجا شده لشکر عظیم فراهم آورده اند مبادا پیشتر رفتن باعث بسر افتادن کار او شود درین اثنا عبد الله
رسید شیرشاه او را گرم دریافته از مژده بی اتفاقی قوی دل شد و جواب او را موافق مدعای میرزا گفت و حیله سازی
را از جانب خود همراه ساخته نزد میرزا فرستاد تا بر حقیقت معامله وکمیت و کیفیت لشکر آگاهی یافته باز گردد

دهم

و خود نیز دلیر شده عزیمت پیش نمود میرزا کامران فرستاده شیرشاه را در باغ لاهور دید و در آن روز مجلس آراست
و حضرت جهانبانی را نیز بتکلف آورده بود یکی از میرزای حق ناشناس کوتاه فکر از خاطر طمع همان سعادت زانو بیش
شیرشاه فرستاده و او شیرشاه را در کنار دریای سلطان پور دیده بر گذشتن آب دلیر ساخت مظفر ترکمان که جهت
قراولی تعیین شده بود از نواحی سلطانپور آمده بموقف عرض رسانید که لشکر از آب عبور نموده و حضرت بیک برادر زاده
من بقتل رسید چون اراده عزم میرزا کامران و نفاق سایر برادران معلوم آن حضرت شده بود ناگزیر از آب
لاهور عبور نمود کوچ بکوچ تا کنار آب چناب شتافتند و میرزایان نیز همراه شدند و چون آن حضرت را
داعیه کشمیر تصمیم یافته بود جمعی را همراه میرزا حیدر ساخته ایشان را پیشتر از خود بصوب کشمیر فرستادند
چه در آن هنگام که میرزا کامران بجنگ سام میرزا بقندهار شتافت میرزا حیدر را بحکومت لاهور گذاشته
بود خواجه حاجی و ابدال ناکری و ریکی چک و جمعی از امرای کشمیر با حاکم آنجا مخالفت نموده بحدود لاهور آمده
بودند که بآستان جنت آشیانی میرزا حیدر را از میرزا کامران لشکری گرفته تسخیر کشمیر نمایند و هر چند میرزا حیدر سعی
نمود نقش این آرزو صورت نبست در وقتی که میرزا کامران بجهت دفع آنکوری میرزا هندال بآگره رفته بود به اتابکی
میرزا حیدر بسعی بسیار از دار الخلافت لشکری با شلیعی با جوچک که از عمدهای میرزا کامران بود ترتیب
داده فرستاد که باتفاق امرای کشمیر که اسامی آنها ذکر یافته کشمیر را بتصرف آورند با کوچک در رفتن بعد
مساهله کرد تا آنکه شکست کرد چون اکثر چشم زخم دولت ابد پیوند بود بر زبانها افتاد مشار الیه فسخ عزیمت
نمود و امرای کشمیر در حدود نوشهره و راجوری در شعاب جبال و دره کاه مسکن را ایمن کرده از ایشان پیوسته نوشتها
بمیرزا حیدر می آمد مبنی بر ترغیب تسخیر کشمیر و میرزا آن خطوط را بحضرت جنت آشیانی مینمود و خاطر
فیض مآثر آن حضرت را بسیر کشمیر شوق می افزود در سوالا میرزا حیدر رخصت یافت که تا حدود نوشهره شتافت بلد
اگر امرای کشمیر آمده بوی پیوندند سکندر توبچی را که جاگیر دار آن حوالی است بکومک خود گرفته پیشتر روان شود و
چون بکوههای متصل کشمیر رسد امیر خواجه کلان بیگ خود را بکومک رساند و هر گاه خبر ملحق شدن خواجه
کلان بیگ بعرض رسد آن حضرت خود بدولت روان شوند و حضرت جنت آشیانی در کنار دریای چناب تشریف

تشریف داشتند که میرزا کامران و میرزا عسکری با خواجه عبدالحق و خواجه جاوید محمود متوجه کابل شدند محمد
سلطان میرزا و الغ میرزا و شاه میرزا از حدود ملتان خبر کلفت اثر شنیده در کنار دریای سند میرزا کامران همراه
گشتند میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین سلطان بعرض اشرف رسانیدند که در بهکر بودن و انتظار
خبر میرزا حیدر داشتن از احتیاط دور است چه غنیم با لشکر قریب رسیده و مردم بغایت کم و شکسته دل اند صلاح
در اینست که بجانب سند متوجه باید شد القصه بر ابرام و مبالغه بسیار آنحضرت را بجانب سند بردند خواجه کلان بیگ
از سیالکوت چون لشکر متعاقب میرزا کامران روان شد و سکندر توجی نیز همراهی میرزا حیدر اختیار نکرده خود را
بکوهسار تنگ کشید و در رجب نهصد و چهل و هفت که آنحضرت بسعی میرزایان بجانب سند متوجه گشتند بعد از
چند منزل هندال میرزا و یادگار ناصر میرزا را اغوای بیگ میرک راه مخالفت سپرده جدا شدند و درین اثنا قاضی
عبدالله با چیزی از افغانان رسید قراولان میرزا هندال آنها را گرفته پیش میرزا بردند و افغانان تمام بقتل رسیدند
و عبدالله تیره روزگار از شفاعت میر بابا دوست از سیاست نجات یافت میرزایان تا بیست روز در سیه جرن سیر کرده
بودند و هیچ نمیدانستند که چه کار کنند و بکجا روند و حضرت جنت آشیانی از راه دشت عزیمت کرده داشتند که بهمین
قیاس قطع مسافت میشد و شیر شاه خواص خان غلام خود را با لشکر عظیم متعاقب آنحضرت تعین نموده بود و او با
وجود کمال استعداد و انبوهی لشکر بجنگ دلیری نمی‌نمود و از هر منزل که آنحضرت کوچ میفرمودند او فرود می‌آمد درین
اثنا آواز نقاره رسید بعد از تحقیق ظاهر شد که میرزایان در ده کروهی طی مسافت مینمایند میر ابوالبقا که از
میرزا کامران جدا شده درین سفر بسعادت ملازمت مشرف بود بفرموده آنحضرت نزد میرزایان شتافت که بصلاح
ارجمند میرزایان را بسعادت پذیرساختن ملازمت آورد میر بموجب حکم میرزایان را راه نموده دولت کرده همراه
آورد و در راه سید محمد باقر حسینی که از مصاحبان مجلس عالی بود بجوار رحمت حق پیوست و بر خاطر حق شناس
آنحضرت بغایت گران آمد و چون قریب بوطن بخشوی لنگاه که از زمین داران معتبر بود نزول اجلال اتفاق افتاد
فرمان استمالت و خلعت مصحوب بیک محمد بکاول و کچک بیگ فرستاده او را بخطاب خانجهانی و علم و نقاره امید
وار ساخته در باب فرستادن غله باردوی معلی و لوازم خدمتگاری امر فرمودند و مومی الیه استقبال فرستادها نمود

رجوع خدمات اظهار سرافرازی بسیار کرد اگرچه بدریافت سعادت آستانبوس همت نبست اما در آنچه حکم شده
بود فرمان برداری نمود و پیشکش لایق بدرگاه ارسال داشت و سوداگران را سر براه ساخت که غله و اقسام اجناس
معسکر والا آورده فروختند و کشتی بسیار سامان نمود که مردم در پادشاهی از آب عبور نموده متوجه بکر شدند و در
بیست و هشتم رمضان نهصد و چهل و هفت رایات عالیات بحدود بکر رسید و در قصبه لوهری که در روبروی قلعه
بکر واقعست خود بسعادت فرود آمدند و میرزا هندال چهار پنج کروه گذشته منزل گزیدند و یادگار ناصر میرزا نیز در
آنجانب پایان کرد سلطان محمود بکری که از توابع میرزا شاه حسین ارغون بود ولایت بکر را ویران ساخته بقلعه
در آمد و کشتیها را بپای قلعه کشید و باستحکام قلعه داری کوشید میرزا شاه حسین ولد میرزا شاه بیگ ارغون است
که چون حضرت فردوس مکانی قندهار را ازو گرفتند او بحدود تته و بکر رفته آن ملک را در تصرف آورد حضرت جنت
آشیانی از قصبه لوهری فرمان استمالت بسلطان محمود فرستاده بسعادت آستانبوس رهنمونی فرمودند او در جواب عرضه
داشت نمود که من ملازم میرزا شاه حسینم تا او بملازمت نیاید آمدن من در آیین نوکری و نمک خوردن لایق نیست
و امثال این ضعیفان حضرت نیز عذرهای او را بغیر قبول مقرون داشته امیر طاهر صدر و میر سمندر را که از ملازمان
معتمد بودند نزد میرزا شاه حسین به تته فرستادند میرزا فرستادها را بآداب اخلاص دریافت و شیخ میرک را که
از اولاد شیخ پوران که پیشتر او از عهدها بود برسم رسالت با پیشکش لایق مصحوب ایلچیان بدرگاه فرستاده عرضه
داشت نمود که ولایت بکر محصول کم دارد مناسب دولت آنست که عنان عزیمت بصوب ولایت چاچکان که در معموری
و کثرت زراعت و وسعت ممتاز است معطوف داشته آنجا را بتصرف در آرند که همین حضرت تردد بل جیتوی و دهم
لشکر پادشاهی روزی چند بفراغت میگذرانند و چون آنحضرت بآنجا تشریف فرمایند من هم بملازمت سرافراز خواهم شد
و بعد از آن باندک توجهی ملک گجرات بحوزه تصرف خواهد در آمد هرگاه چنین شود فتح ممالک هندوستان بر وفق
دلخواه صورت خواهد گشت حضرت جنت آشیانی ازین مقدمات دریافتند که میرزا شاه حسین در مقام مکر و تزویر
است و سخن از فروغ صدق بی نور میرزا هندال را بحدود پاتر تعیین فرمودند تا پنج شش ماه خود بسعادت در لوهری
بسر بردند که شاید حاکم تته سعادت پذیر گردد و کاری از پیش رود و درین اثنا خود دولت بجانب پاتر و بودن میرزا

هندال تشریف فرمودند و هم در آنجا بتاریخ نهصد و چهل و هفت مهد علیا مریم مکانی را در حباله عقد در آوردند و در
آن شد که بیتر مراد مطلع سعادت طلوع کند و سواد اعظم هندوستان از وجود فیض ورود آنحضرت مشرف و دولت اقبال
کرد القصه چون مدتی در نواحی بکر گذرانیدند و فتح قلعه دست نداد گرانی غله بمرتبه رسید و زمینداران از رسانیدن آذوقه دست
کوتاه داشتند میرزا هندال بکنگاش یادگار ناصر میرزا و تحریک قراچه خان که از جانب میرزا کامران ایالت قندهار داشت
بصوب قندهار شتافت و کسی نزد یادگار ناصر میرزا فرستاده از رفتن خود و طلب او اعلام بخشید بنابرین حضرت جنت آشیانی
خود بسعادت بمنزل میر ابوالبقا تشریف برده صحبت بزرگانه داشتند و باعزاز تمام میر را پیش یادگار ناصر میرزا برسم
رسالت فرستادند که بصلاح اقبال میرزا از رفتن باز دارد میر از آب گذشته نزد یادگار ناصر میرزا رفت و بمقدمات
معقول میرزا از آن اراده باز داشت و قرار داد که بعد ازین ترک ارادهای باطل نموده در مقام اخلاص و خدمتکاری
ثابت قدم باشد مشروط بآنکه چون هندوستان فتح شود از سه حصه یک حصه از میرزا باشد و اگر بکابل تشریف فرمایند غزنین
و چرخ و مواضع لوگر بایشان تعلق گیرد در حینی که میر ادای رسالت نموده برگشته بملازمت می‌آمد مردم قلعه بکر واقف
شده جمع را بر سر کشتی میر فرستادند و میر تیر باران کرده زخمی چند بمیر رسید و روز دیگر ازین عالم فانی بعالم
بقا پیوست آنحضرت ازین واقعه کلفت بسیار کشیدند و فرمودند که جمیع محنتهای سابق و لاحق یکطرف و قضیه میر
یکطرف بلکه هنوز این بران زیادتی میکند بعد از پنج شش روز یادگار ناصر میرزا از آب عبور نموده سعادت ملازمت
دریافت و درین اثنا شیخ میرک را که از پیش حاکم تته آمده بود رخصت فرمودند و میرزا شاه حسین فرمان نوشتند
که اگر از روی صدق و خیراندیشی بملازمت آمده خدمات پسندیده بتقدیم رسانی آنچه نوشته قبول چون مقصد میرزا
شاه حسین وقت گذرانیدن و زور و رنگ بود پرتو صدق از ناصیه گفتار او ظاهر نشد آنحضرت ولایت بکر را بنابر
معموری و آبادانی که محصول یکده من نزدیک شده بود و تسعیر غلات درجه عالی داشت بیادگار ناصر میرزا انعام
نموده خود بجانب تته نهضت فرمودند قریب بقلعه سهوان فضل بیگ برادر منعم خان و میر بیگ برادر بزرگ
شاهم خان و چیزی دیگر با بسته غیر بر کشتی سواره میرفتند که جمعی از قلعه بر آمده قصد آنها نمودند بهادران
لشکر منصور باتفاق از کشتی بر آمده بجانب مخالف تاختند مخالفان روی بگریز نهاده بقلعه در آمدند چیزی از مردم تنها هم

نیز با آنها در روز قلعه رفتند و چون از کومک پشت گرمی داشتند دست بردی نموده باردوی معلی باز گردیدند آنحضرت
قلعه سهوان را محاصره فرمودند و حاکم تته براطراف اردو مردم تعیین نمود که سر ابواب در آمدن آذوقه و غله بندند و
نگذارند که غله باردوی معلی رسد چون مدت محاصره بطول کشید از مرتبه قیمت غله و گرانی آذوقه مردم بیانیای ثبات
از جای رفت اکثر راه گریز پیش گرفتند تا آنکه از مردم اعیان میر طاهر صدر و خواجه غیاث الدین جامی و مولانا عبدالباقی
را بی حقیقتی سپرده پیش میرزا شاه حسین رفتند و میر برکه و میر الحسن و ظریف علی ولد فخر علی بیگ و جوی احمد
محب علی بخشی نزد یادگار ناصر میرزا شتافتند و این مسامع علیه رسید که منعم خان و فضل بیگ و جمعی دیگر اتفاق
نموده میخواهند خود را بگوشه سلامت رسانند آنحضرت از روی احتیاط منعم خان را که سر کرده آنها بود مقید ساختند
و مجملی از احوال یادگار ناصر میرزا آنکه چون حضرت جنت آشیانی او را در بکر و لوهری گذاشتند دو مرتبه قلعه غافل
بر سر میرزا ریختند و از جانب میرزا امرا و تکیهای غایبان بظهور پیوست محمد علی قاچوجی و شیر دلاهر دو مردانه
شهادت چشیدند بار سیوم مردم بکر از کشتیها بر آمده ضرب دست در میدان جنگ صف کردند و درین مرتبه از
مردم تته قریب سیصد کس بقتل رسید چون میرزا شاه حسین دانست که بزور پیش نمی‌آید از راه فریب در آمده
نیاز درگاه میرزا کرد و بایر قلی مهردار خود را پیش میرزا فرستاده پیغام داد که من پیر شده‌ام و فرزندی جانشین
ندارم صبیه خود را بتو نسبت میکنم و این ملک را بعد از این بتو ارزانی میدارم و چون عمر باخر رسید باتفاق شما
متوجه گجرات شده آن ملک را نیز بدست می‌آریم میرزا از ساده لوحی باین حرفهای دروغ از جا رفت و در چنین وقتی
با برادر کلان و ولی نعمت خود طرح بیوفائی افکند القصه چون عسرت تمام در اردوی معلی بهم رسید آنحضرت کس
پیش یادگار ناصر میرزا فرستادند که خود را بر سر لشکر حاکم تته برساند با مردم پادشاهی از تنگنا برآیند اگرچه ملتمس
میرزا بدو رنگی و نفاق رنگ آلود بود معهذا باور داشته یا درین ضمن مصلحتی انگاشته بیشتر از کتاب برآورد
لیکن بهمان خیال تعلل و اهمال مینمود حضرت جنت آشیانی شیخ عبدالغفور نامی را که از نسل مشایخ ترکستان
بود و در خدمت آنحضرت منصب میربالداشت نزد میرزا فرستادند که اهتمام نموده میرزا را بزودی بیارد آن
سعادت رفته بخلاف مقصود بیشتر سلسله جنبان خبث باطن میرزا و ارادهای باطل او شد و چندان مقدمات

ناشایست خاطرنشان میرزا نمود که در ارکان ظاهر او نیز خلل تمام راه یافت و بشحنه را بر کرد ایشد و عذرهای نا موجه گفته
فرستاد حضرت جنت آشیانی بالمرحمت شاملش دریافتند که روزگار همچنان بر سر ناسازگاریست و کاری از پیش نمی رود
توقف در حوالی قلعه صلاح وقت ندیدند بتاریخ هفدهم ذی القعده بجانب لهری دیگر مراجعت فرمودند و در خلال این حال
از افعال ناشایسته یادگار ناصر میرزا آن بود که کشتی و ملاحی که از زمینداران دولتخواه بود در کشتی هم رسانند سند
دیگر آن حرمان پسندیده بتقدیم میرساند بنوکر فته پیش حاکم سنه فرستاد تا انها بقتل رسانید و بار جوی حیدر
اعمال نامرضیه که از میرزا بظهور میرسید آنحضرت همواره مدارا میفرمودند که شاید بر امت کرنیده در مقام تدارک
درآید چون موکب عالی بحدود لهری رسید یادگار ناصر میرزا پرده آزرم از میان برگرفته با جمعیت خود بقصد پیکار تا
هاشم بیک که از معتمدان صلاح اندیش میرزا بود ازین حرکت شنیع اطلاع یافته خود را بمیرزا رسانید و جلو میرزا را
گرفته انواع سرزنش و نکوهش کرد و بمعذرتهای معقول میرزا را بر گردانید بنده لوهری آورد و درین وقت قاسم حسین سلطان
و جمعی را بی حقیقتی بسپردند نزد یادگار میرزا رفتند چون تقدیر الهی چنین بود که روزی چند حصن مقصود در پرده
احتفا بوده باشد درین مملکت کاری از پیش نرفت و با وجود این همه شلاق که از روزگار رسید برادران و خویشان او اما
متنبه نشده بودند ترک نفاق و بدبینی نکردند و بعضی از بندهای آنحضرت که همه حال از خدمت و همراهی چاره نمیداشتند
بعرض رسانیدند که چون پیوسته از جانب رای مالدیو عرایض اخلاص و عبودیت میرسد صلاح در بین است که بجانب او نهضت فرموده
بجندری چو حدود ممالک او بسر برند ممکن که از او توفیق نیکو خدمتی نصیب شود و دیدن آنحضرت با سرمایه جاه و دولت
مصدر این خدمات لایق گردد و بتدریج آنچه مکنون خاطر دولتخواهانست از حیز قوت بمنصه ظهور رسد بنابرین عنان
عزیمت آنصوب معطوف داشته منشور عاطفت مصحوب ابراهیم بیک آقا یادگار ناصر میرزا فرستادند که شاید از افعال
شنیعه خود گشته بهمراهی سعادت قرین شود و این بیت در آن منشور هدایت ثبت فرمودند بیت ای برخلاف حکم
چشم و چراغ دگران ∘ سوختم چند شوی مرهم داغ دگران ∘ با وجود این میرزا بسلوک طریق بیوفائی سپرده و
بفریب میرزا شاه حسین خام طمع شده در لهری ماند و از سعادت مرافقت آنحضرت حرمان اختیار نمود نا گزیر بتاریخ
بیست و یکم محرم نهصد و چهل و نه جناب اوجه نهضت همایون اتفاق افتاد و از آنجا بصوب ولایت رای مالدیو عنان

ابن

عزیمت معطوف داشتند چون موکب همایون بحدود بیکانیر پیوست بعضی از دولتخواهان دور اندیش بعرض رسانیدند
که هر چند مالدیو اظهار اخلاص و بندگی مینماید اما آداب حزم و احتیاط از دست نباید داد مبادا غدری از او بظهور رسد
لاجرم میر سمندر را پیش مالدیو فرستادند که بر مکنون ضمیر و مشتوبات خاطر او اطلاع یافته معاودت نماید میر سمندر
مراجعت نموده بعرض رسانید که هر چند در اظهار اخلاص و خدمتکاری مبالغه مینماید اما ظاهر و باطن یکسان نمی باشند
درین وقت سنکا ناکوری که از معتمدان مالدیو بود بعنوان سوداگری درآمد و دری معلی آمده الماس گرانبها را که در
فتح سلطان ابراهیم بدست آنحضرت افتاده بود در مقام خریداری شد حضرت جنت آشیانی فرمودند که با این سستی
خاطر نشان کنید که امثال این جواهر های گران بها خریدنی نیست بلکه بعون الله بضرب شمشیر آبدار بدست افتند یا بعطا
پادشاهان عالی همت میسر گردد و بالجمله چون از روش این مرد بوی حیله بمشام رسید در یافت سمندر تحسین ها
فرمودند و بانا از روی حزم و احتیاط حکم شد که راه سوی پیش برند کی ملازمت چراغ آنجا رود و آنچه بعرض
در یابد عرضه داشت نماید اگر نوشتن راست نیاید باشارت اعلام کند اشارت اخلاص و اتفاق مالدیو آنکه فرستاده هم
پنج انگشت را با هم کرده علامت خلاف و نفاق آنکه انگشت خنصر تنها بگیرد موکب عالی از قصبه پهلودی که در یک کروهی
جودهپور که وطن مالدیو است در سه منزل گذشته در کنار کول جوکی ترول سعادت فرموده بود که قاصد ایل سوقی
رسید و انگشت خنصر را گرفت و ازین اشارت یقین پیوست که قصد آن تیره روزگار مکر و غدر است و جمعی را
باستقبال آنحضرت تعین کرده حالان قاسم در سر دارد تا گیرند آنحضرت عنان عزیمت بصوب پهلودی معطوف داشتند
القصه درین ایام ناکامی مرادات که بیشتر ها در دولتخواهان میشد بر عکس نتیجه میداد و هر نقشی که بر صفحه خاطر حجب
نظار کار میکشیدند بر خلاف مقصود چهره مینمود و چون بد اندیشی و غدر رای مالدیو خاطر نشان دولتخواهان شد
تردی بیک خان و منعم خان و جمعی از غلامان را حکم فرمودند که پیشتر بروند سر راه آن بد اندیشان گرفته مگذارند
که پای جرات پیش نهند و اگر قابو دانند دستبردی هم نمایند و آنحضرت بامعدودی از جانسپاران حقیقت گذار و محرمان
راز و عصمت از عقب روان شدند از سپاهیان ظفر بیک و شیخ علی بیک جلایر و ترسون بیک ولد یادگار ناصر و فضل بیک
و جنری دیگر که مجموع عدد ایشان به بیست نفر میکشید و بعضی از غلامان و شاگرد پیشهای و نا اکثر از طبقه اهل

سعادت ملا تاج الدین و مولانا جان محمود در رکاب سعادت حاضر بودند چون موکب عالی از پهلودی گذشته بالمیر
رسید فوج مالدیو نمودار شدند و امرا که بدفع این مقهوران تعین شده بودند راه کم کرده بطرف دیگر افتادند آنحضرت
ثبات قدم افشرده بتکیه بعون الهی نموده اکثری از خادمان محل را پیاده ساخته اسبان ایشان را بمردم جنگی داده سه
فوج ترتیب فرمودند شیخ علی بیک با سه چهار دیگر از برادران خود پیشتر شده بر فوج مخالف که در تنگنای در آمده
بودند تاختند تاختن همان بود و برداشتن همان و جمعی از مخالفان بقتل رسیدند و بتایید ایزدی فتح شد و آنحضرت
بعد از ادای مراسم شکر متوجه حدود جیسلمیر شدند و درین منزل امرای که راه گم کرده بودند بسعادت ملازمت رسیدند در راه
رای جیسلمیر که لونکرن نام داشت از بیدولتی در مقام مخالفت و منازعت درآمد و کول آبی را محافظت نمود که چاره
اردوی معلی که محنت جو کشیده تشنه لب رسیده اند از بی آبی هلاک شوند بهادران جانسپار تیز جلوی نموده
آن بخت برگشتها را بضرب دست از کنار کول برداشته منزل ساختند و از آنجا متوجه حصار امرکوت گشتند
دهم جمادی الاول بعد از غربت معیشت و تنگی آب بآن حصن حصین که مطلع نیر جلال و منزل کوکب اقبال بود
نزول اتفاق افتاد حاکم قلعه که رانا پرساد نام داشت کرد موکب عالی با پیرایه فرق عزت خود دانسته خدمات
پسندیده بتقدیم رسانید و چون آنحضرت داعیه پیش رفتن داشتند و زمان تولد خاقان اکبر و ظهور صاحبقران
دادگستر قریب شده بود و نقل و تحویل هودج سعادت متعذر بود خود بدولت کوچ فرموده محمل عزت مریم مکانی
را با بعضی از ندیمان جانسپار در آن حصار اقبال آثار گذاشته بکردگار کریم سپردند درین هنگام که خاطر عزیز پرورده
دولتخواهان الم زده محنتهای گوناگون بود و چشم امید حضرت جنت آشیانی منتظر فروغ دولت لایزال حضرت
خلیفه شرف ولادت آن برگزیده درگاه ربانی روی نمود و چنانچه در دیباچه این اقبالنامه رقم زده کلک وقایع نگار
شده در شب یکشنبه پنجم رجب نهصد و چهل و نه آنحضرت قره اقبال توام بعرصه عالم نهادند و شب محنت آفتاب دولت
از مشرق مراد سر بر کرد و حضرت جنت آشیانی مرتبه دیگر متوجه ولایت مالدیو شدند که شاید درین دفعه تدارک
تقصیرات گذشته نماید آن دیوسیرت درین مرتبه هم مخلصانه پیش نیامد ناگزیر آنحضرت بالتماس دولتخواهان متوجه ولایت
سند شدند چون موکب عالی نزدیک تا بحدود رسید معلوم شد که ارغونیان در قصبه جون جمعیت نموده اراده

مقاتله

مقاتله و محاربه دارند آنحضرت شیخ علی بیک جلایر را با جمعی از بهادران جان نثار پیشتر فرستادند و خود بدولت متعاقب
نهضت فرمودند شیخ علی بیک با معدودی بمعرکه در آمد مردانه داد مردانگی داده جمعیت آن ناحق شناسان را
متفرق و منهزم گردانید و در قصبه جون هودج عزت از حصار امرکوت رسید و چشم امید حضرت جنت آشیانی بدیدار
آن نور پرورده الهی منور گردید چون این قصبه بر کنار آب سند واقعست در نزاهت و لطافت و اشجار و انهار و
فواکه و اثمار از دیگر قصبات امتیاز داشت روزی چند در آنجا طرح اقامت افتاد امام قلی که در آنجا تربیت داشتند
همواره با ارغونیان جنگ میشد و با وجود کمی دولتخواهان و کثرت مخالفان اکثری شکست بر آنها می افتاد شیخ علی
بیک جلایر و شیخ تاج الدین لاری در آن ایام بشهادت رسیدند و حضرت جنت آشیانی ازین واقعه بغایت آزرده
خاطر گشته رایات اقبال بصوب ولایت قندهار بر افراشتند و در خلال این حال بیرامخان از حدود گجرات آمده بسعادت
ملازمت سرافراز گشت و بقدوم بیرامخان آزردگیهای خاطر فرو شد و از مصاحبان و مخالطان مجلس بهشت آیین
گردید و از غرایب وقایع آنکه چون قریب اردوی معلی رسید دولتخواهان آنحضرت در عین جنگ بودند بیرامخان
ملازمت نا نموده خود را بمعرکه نبرد رسانیده با مخلصان کومکی کارشد و سپاه نصرت قرین متحیر ماندند که این یکی
کیست و از کجا رسیده چون ظاهر شد که بیرامخان است غریو از دولتخواهان برخاست و باعث انبساط خاطر شریف
گشت و مجملی از احوال بیرمخان آنکه در قصبه نامرضیه قنوج جان سپاریها نموده بجانب سنبل افتاده و در قصبه لکنو
میرسین که از زمینداران معتبر آنحدود بود ابخارد و مدتی در حمایت او بسر برد شیرخان از این معنی آگاهی یافته
کس بطلب او فرستاد راجه بیچاره شده خان را پیش شیرخان روان نمود در راه مالوه بشیرخان رسید شیرخان
در مجلس اول برخاسته بیرامخان را در یافت و بجهت صید خاطر او دام فریب افکنده سخنان دلنشین گفت و از تای
محاوره سیرمی اظهار نمود که هر کس اخلاص دارد خطا نخواهد کرد چون شیرخان حوالی برهانپور رسید بیرامخان
قابو یافته باتفاق ابوالقاسم حاکم گوالیار فرار نمود و بسمت ولایت گجرات روانه شد و در راه ایلچی شیرخان که از
گجرات می آمد خبر فرار بیرمخان یافته ابوالقاسم را که بجهت نمودی داشت بیرامخان پنداشته گرفت بیرامخان از
جوانمردی و مروت مبالغه کرد که بیرمخان منم ابوالقاسم نیز مردی بجای آورده گفت این ملازم منست میخواهد این

بعاقبة خود را فدای من سازد القصه بیرام خان بخان یافته بگجرات نزد سلطان محمود رفت و ابو القاسم را که
پیش شیرخان برده بودند او را بشهادت رسانید و شیرخان بارها گفته که در مجلس او که بیرام خان گفت که
هر که اخلاص دارد خطا نخواهد کرد فهمیده بود بیرم که با ما سر سازکاری ندارد و سلطان محمود گجراتی نیز هر چند
تکلیف نمود که بیرم خان را نگاه دارد قبول نکرد رخصت سفر حجاز گرفته به بندر سورت آمد و از آنجا بولایت
هردوار شتافت و بآن راه خود را بحضرت صاحب و ولی نعمت خود رسانید **توجه حضرت جنت آشیانی از راه
قندهار بسفر عراق** چون خاطر قدسی مظاهر جنت آشیانی از حوادث گوناگون و تفرقهای دور از آزرده
گشته و از محنتهای روزگار رکابها کشیده در خور همت و طلب آنحضرت دنیا و ما فیها نبود از الهام غیب
تما چنین تقاضا فرموده که بصوب قندهار نهضت فرمایند و حضرت شاهنشاهی را در آنجا بصیانت ایزدی سپرده
قدم در راه تجرید و تفرید نهاده بزیارت حرمین شریفین توجه نمایند چون حاکم آنجا از اراده آنحضرت
آگاهی یافت این معنی را از اتفاقات حسنه دانسته عرضداشت مشتمل بر اظهار معذرت و ندامت با پیشکش
لایق ارسال داشت و بتاریخ هفتم ربیع الاخر سال مذکور از قصبه چون کوچ فرمودند براه سیوی متوجه قندهار
شدند میرزا عسکری خبر توجه آنحضرت شنیده بتحریک میرزا کامران و بد اندیشیهای خود استحکام قلعه
نموده با ... نادرست متوجه اردوی معلی شد که بپای مردی شقاوت شاید دستگیر کند چون موکب عالی
بحدود شال که از قندهار ... سید جلال الدین بیک که از اعیان میرزا کامران بود در آنجا کمر
داشت بزبان ترکی کمانی گذاشته بود از مرد پادشاهی و کسی را که پیشتر بسر چشمه رسیده بود دستگیر کرد
یکی از آن دو نفر فرصت یافته خود را از چنگ آنها خلاص ساخت و بملازمت شتافته حقیقت آن بد اندیشان آنچه
شنیده و فهمیده بود بموقف عرض رسانید حضرت جنت آشیانی بمقتضای صلاح وقت فسخ عزیمت قندهار
نموده بجانب ... عنان عزیمت معطوف داشتند و منشور عاطفت بخط خاص مصحوب ... محمد ولی بیک
میرزا عسکری بمضمون قلمی شد که برادر کم مهر بی ارادت معلوم نماید بمقتضای وقت نصایح ...
اما میرزای حق ناشناس ... پیشتر از پیشتر در مقام شقاوت و ستیزه در آمده ...

حسین سلطان و مهری قاسم خان و جمعی دیگر از ملازمان عسکری میرزا هر چند منع این اراده باطل نمودند سود
نیفتاد و بتحریک بعضی از فتنه انگیزان خانه برانداز صبح آن روز که شاهزاده با میرزا بود قرار داد در راه شقاوت نهاده
مشتبه شدند ... رفته از ملازمان خود پرسید که این راه را که دیده است حسن بهادر اوزبک گفت که من راه را
میدانم و مکرر آمد و شد کرده ام فرمود که پیشتر میرفته باش و راه سر کن او اظهار نمود که اسب من زبون است میرزا
بجانب پرسون برلاس اشارت فرمودند که اسب خود را باو بده پرسون بعذر تعلل نمود آخر کار بدرستی رسانید
و جمعی که سابقا در هندوستان از بندهای پادشاهی بود بر همون سعادت پاره راه آمده اسب ... و جلو
ریز خود را بخیمه بیرم خان رسانید ... بیرام خان باتفاق او بملازمت حضرت جنت آشیانی
آمده از عزم نادرست آن کافر نعمتان حق ناشناس مطلع ساخت حضرت جنت آشیانی کسان پیش تردی بیک خان
و جمعی دیگر فرستاده اسبی چند طلب نمودند آن تنگ چشمان از رذالت طبیعت از ادراک این سعادت تقاعد نموده عذر آوردند
و در چنین وقتی از قبل ولی نعمت خود اسب دریغ داشتند جنت آشیانی خواستند که خود بدولت سوار شده آنها را
تادیب نمایند بیرام خان بعرض رسانید که وقت تنگ است و فرصت توقف بر نمی تابد کار این کافر نعمتان را بمنتقم
حقیقی حواله فرمود بهتر در راه باید رفت آنحضرت با معدودی از مخلصان جانسپار سوار شده راه دشت
پیش گرفتند و متوجه عراق شدند و بخواجه معظم و بیر کوکلتاش و میر غزنوی و حسن ناظر حکم شد که حضرت
خاقانی در مهد حفظ و حراست الهی است عبد آسیبی بدامن اقبالش نمی رسد بهر طور که ممکن باشد موکب
عزت مریم مکانی را بموکب عالی رسانید این سعادتمندان کوشش نموده خدمت پسندیده بجای آوردند چون شب
در آمد بیرام خان بعرض رسانید که تعلق میرزا عسکری بزر و اسباب و محبت او بدنیای دنی معلوم حضرت
درین وقت که میرزا با دو سه نویسنده بتفصیل تمام در خیمه نشسته ضبط اموال و اسباب میکند ما بدولت
چنانست که بیک یورش ... ناگهانی خود را بر سر آن خیمه رسانیم و کار او و اتباع او هر گاه میرزا از میان رفت
ملازمان او همه نمک پروردهای این درگاه اند بغیر از ملازمت حضرت چاره ندارند آنحضرت بر کنگاش بیرام خان
تحسین فرمودند و بار گفتند که اگر چه در عالم سپاهیگری بسیار خوب یافته اما چون مطلب دیگر پیش نهاد همت

شده و باین جزئیات پرداختن فرصت از دست میرود فسخ عزیمت نمیکنیم و ... بتوفیق ایزدی هم عنان توکل
متوجه پیش شده جلال الدین محمد اکبر را بصیانت الهی امانت سپرده کافر نعمتان را بجزای اعمال ناشایست آنها
حواله نمایم میرزا عسکری قریب بمشبک رسید میر ابو الحسن صدر را پیشتر فرستاد که اگر حضرت جهانبانی
داعیه رفتن داشته باشند بحرف و حکایت نگاه دارد میر در وقت سواری رسید و میخواست ... میرزا
چند بگذارد و باعث توقف شود آنحضرت بتعلیم عقل خداداد بحرف او نپرداخته متوجه پیش شدند میرزا عسکری
شتابان رسیده حقیقت خبر کردن جی بهادر و روان شدن حضرت جنت آشیانی از میر ابو الحسن بتفصیل
معلوم کرد شاه ولی و ابو الخیر و جمعی کثیر را بمحافظت اردو تعیین فرمود و تردی بیک خان بیمار و حقیقتان
آمده میرزا همه را بمعتمدان خود سپرد و چون میر غزنوی آمده میرزا را ملازمت کرد میرزا گفت که ما بجهت دیدن
پادشاه آمده بودیم چرا ایشان راه جول پیش گرفتند باز پرسید که میرزا کجاست میر غزنوی گفت در ... اند
میرزا یک شتر میوه از کارخانه خود بجهت حضرت خاقانی فرستاد و گفت اینک من هم بدیدن ایشان می آیم
شب با بکر و نویسنده در خیمه نشسته اسباب سرکار را می دید و می نوشت و صورت حال چنانچه بیرم خان
تقریر دریافته بود وقوع یافت و صباح آن روز میرزا از منزل خود سوار شده بر در اردو و لشکر حضرت جنت آشیانی
آمده و جمیع مردم را از خورد و بزرگ یک یک بگرا تردی بیک خان و شاه ولی سپرده بقندهار فرستاد و
اکثری را بتعیین شکنجه هلاک ساخت و مبلغی کلی از تردی بیک خان گرفت و همه بی حقیقتان جزای ...
پاداش اعمال خود گرفتار شدند و ... که میرزا عسکری بر در لشکر رسید میر غزنوی و ماهم انگه حضرت
خاقانی را بر دوش گرفته پیش میرزا آوردند و میرزا هر چند توجه بجانب آنحضرت کرد که در مقام شگفتگی آید آنحضرت
با وجود صغر سن اصلا شگفته نشدند میرزا ... گفت میدانم فرزند کیست با ما چگونه شگفته شود بعد از آن
زمانی انگشتری میرزا را که در گردن حمایل بود و علاقه گلگون داشت آنحضرت دست رسانیده بجانب خود کشیدند
میرزا از گردن خود بر آورده بآنحضرت داد بالجمله میرزا عسکری حضرت شاهنشاهی را با خود بقندهار برده در
اثنای راه ... نهاد و کیکی از معتبران میرزا عسکری بود ... آمدن میر غزنوی گفت که اگر میرزا ...

بحضرت پادشاه میرسانم میر غزنوی در جواب گفت که بحکم آنحضرت بدین دلیری اقرار نمی توانیم نمود بهادر التماس
کرد که چون عزم ملازمت آنحضرت مصمم ساخته و میخواهم در چنین سفری بسعادت خدمت سرافراز باشم نشانی از
میرزا ... عنایت کنید که رفته بحضرت بگذرانم و مژده سلامتی میرزا برسانم میر شمس الدین محمد غزنوی طاقیه
حضرت خاقانی را که اکلیل فرق اقبال بود به بهادر داد و او باین سعادت سربلندی یافته متوجه ملازمت آنحضرت
گشت و میرزا عسکری ... رمضان ... بقندهار در آمد و در بالای ارک بجهت میرزا نشیمن مقرر
ساخت و ماهم انگه و جیجی انگه و میر غزنوی ... خدمت سعادت ابدی می اندوختند و میرزا عسکری ...
... در ظل حمایت ایزد تعالی تربیت می یافت سلطانم بیگم ... سپرده ... بقدر این نعمت
رسیده در لوازم مهربانی و مراسم خدمت اهتمام مینمود و چون عمر گرامی آنحضرت بیک سال و سه ماه رسید
ماهم انگه بمیرزا معروض داشت که رسم ترکانست که چون فرزند بعمری رسد که تواند راه رفتن پدر یا بزرگان
یا شخصی که بمنزله ایشان باشند دستار خویش را از سر برداشته در وقت رفتن فرزند بر زنند چنانچه آن طفل افتد
چون حضرت جنت آشیانی بسعادت تشریف ندارند و شما بجای ایشانید اگر این رسم بعمل آید از مهربانیها
شما دور نخواهد بود حضرت خاقانی میفرمودند که این حرف بعینه در خاطر هست که میرزا عسکری دستار خود را
برداشته و بر من انداخت و من بر زمین افتادم و نیز در خاطر است که در همان ایام بجهت ستردن موی مرا بمزار بابا
حسن ابدال برده بودند و این مراتب را مشخص در نظر دارم و اغراق از آن مظهر آگاهی امثال این امور بدیع نیست
چون سخن باینجا کشید ناگزیر از تقریر گذشت شیرشاه و رفتن میرزا حیدر بکشمیر و در آمدن میرزا کامران
بکابل و سوانح میرزا هندال که بقندهار شتافت و یادگار ناصر میرزا که در بهکر ... نوشته پوشیده نماند
که چون شیرشاه از آب سلطانپور گذشت بآهستگی قدم پیش نهاد و با وجود جمعیت و اسباب سلطنت هراس تمام
داشت که مبادا بهادران موکب پادشاهی از جای در آمده داد انتقام بدهند و جمعی را پیشتر از خود روانه ساخته
احتیاط مرعی میداشت چون بی اتفاقی میرزا کامران و مخالفت سایر برادران شایع شد بلاهور در آمد و از آنجا
تا خوشاب ... و در بهیره و آنحدود روزی چند بود و کس بطلب سلطان سارنگ و سلطان آدم گکهر ...

داران معتبر آنجا بوده اند فرستاد چون پرورده نعمت حضرت فردوس مکانی بودند عذرهای آورده پیش او نرفتند
شیرشاه از آنجا به تنهانار موضعی که از محال منسوب بککران است شتافت و جمعی کثیر را بسر ایشان فرستاد
ککران داد مردانگی دادند افغانان را شکست افتاد و فراوان اسیر شده [illegible] رفتند شیرشاه خواست که
خود بر سر ایشان برود دولتخواهان او در آن صلاح ندیدند که این جماعه کوهها و زمینهای قلب دارند بتدبیر و
تدریج کار اینها باید ساخت مناسب آنست که لشکر گران درینجا گذاشته شود که هم از درآمد پادشاهی خبردار
باشند و هم درین ملک تاخت و تاراج کنند و قلعه مستحکم جهت این مردم باید ساخت تا مرور ایام ککران از تنگنائی
خود بتنگ آمده اطاعت اختیار نمایند و خود مراجعت نموده بسرانجام وسعت آباد هندوستان باید پرداخت
بنابرین صلاح دید قلعه رهتاس را بنا نهاد و جمعیت فراوان در آنجا گذاشته کوچ بکوچ برگشته بآگره آمد و از آنجا
بقلعه گوالیار شتافت میر ابوالقاسم چون سامان قلعه داری نداشت بیچاره شده آمد دید شیرشاه ضبط ممالک
هندوستان پیش نهاد همت ساخته تمام ولایات را سوای بنگاله بچهل و هفت اقطاع قسمت نمود و داغ اسپ سپاهیان
پیدا کرد و از تدبیرهای سلطان علاء الدین که در تاریخ فیروزشاهی مثبت است شنیده آنچه توانست بعمل آورد و
از انجا بر سر راجه پورنمل راجه رائسین بچندیری رفته بعهد و پیمان از قلعه برآورد و بسعی فقیهان و فتوای
ایشان نقض عهد نموده تصرف کرد و از آنجا بآگره مراجعت فرمود و در جمیع طرق و مسالک سراها بفاصله یک
کروه بنا کرده اسپان ڈاکچوکی نگاه داشت که وقت ضرور در همه سرحدها واقعات ممالک دو دو [illegible] بطریق
روزنامچه بعرض رسد چنانچه امروز در زمان دولت خاقانی همان ضابطه مرعی و معمول است و در هر سرائی تعین
فرمود که از کیفیت آینده و رونده خبردار بوده محافظت حال مسافران نمایند و در ضبط ممالک و جمعیت سپاه
سعی موفور بجای آورد و شیرشاه پیوسته با مخصوصان خود میگفت افسوس که من آخرهای عمر بسر کار آمدم
یعنی در کبر سن بسلطنت رسیده ام و الا توسعه عرصه بلاد رحیب همت اولوا فطرت چه مقدار است مجملا در کرت
بیماری صعب کشیده چون صحت یافت بر سر مالدیو که حاکم اجمیر و ناگور بود لشکر کشیده آنجا را بقید ضبط
آورد و از آنجا بقلعه چیتور و رنتهنبور شتافت محافظان کلیدها را فرستادند شیرشاه جمعی را در آنجا گذاشته

بر هندیره در آمد و از آن راه بقلعه کالنجر رفته محاصره کرد و ساباطها ترتیب نموده نقبها زد دهم محرم نهصد و پنجاه
و دو از آتشی که در نقب زده بسوخت و در آن حال که قطع طمع از حیات نموده بود به امرای خود گفت که در تسخیر قلعه
سعی نمایند که تا از حیات من رمقی باقیست مفتوح خواهد شد و بعد از آن ممکن نیست و هنوز جانش از قالب
بر نیامده بود که قلعه کالنجر فتح شد و تاریخ فوت شیرشاه از آتش مرد ثبت کرده اند پنج سال و ده ماه و
روز حکومت هندوستان کرد و بعد از وی بهشت روز جلال خان پسر خودش جانشین پدر شد باسلام خان
خود را مخاطب ساخت و او هم مثل پدر خود بود و ولایاتی که پدرش در تصرف داشت تمام را در ضبط در آورده هشت
سال و کسری در هندوستان سلطنت کرد و صورت حال میرزا حیدر آنکه چون بتائید سبحانی و رخصت حضرت جهانبانی
متوجه کشمیر شد و بنوشهر در آمد امرای کشمیر که اسامی آنها در جای خود گذارش یافته مخلصانه آمده دریند و
روش گرفتن کشمیر و تسخیر آن ملک را بدولتخواهی خاطرنشان او نمودند میرزا با اعتقاد ارزندی قدم همت در عنان کشمیر
نهاد و درین اثنا بحسب تقدیر مر در باد شاهی را حوادثی که نوشته شده روی داد خواجه کلان بیک فتح آن عزیمت
نموده نزد میرزا کامران شتافت و مظفر توبچی خود را بکوسار بیک کشیده بعد از جمعی که حضرت جهانبانی
بکومک میرزا مقرر فرموده بودند و جزوی از ملازمان قدیم میرزا هیچکس همراه نشد اما چون در کشمیر اختلاف او
اختلاف عظیم بود در بیست و دوم رجب نهصد و چهل و هفت از راه [illegible] در آمد و بی جنگ و جدال و محنت
تردد تسخیر کشمیر میسر شد چه در آن ایام کشمیر از حاکم مستقل خالی بود و امرا آن ملک باستقلال در تصرف خود داشتند
و بارک شاه نام شخصی را که نسبتی بحکام کشمیر درست میکرد بسلطنت برداشته و بهمین اسمی او را خرسند ساخته
خود کامرانی میکردند و در معنی حکومت با آنها بود معهذا با یکدیگر در کمال نفاق بسر برده از هجوم تدبیر و عقل
بهره نداشتند چون میرزا حیدر را استقلال تمام در حکومت کشمیر میسر گردید کاجی چک که بانی و باعث این کار بود از
تسخیر کشمیر کام و بهاد در نظر داشت و ناهراین مقصود چنانچه مطمع نظر او بود چهره نمی نمود از کشمیر بر آمده
پیش شیرشاه رفت و خواهر محمد شاه را بشیرشاه داد و باین وسیله و رابطه درست ساخته محرکان دم عنان در
گرفتن کشمیر پیش آورد و عادل خان و حسین خان سرداران با سه هزار دو هم از لشکر همراه گرفته بکشمیر آمده درین اثنا ابدال

ماکری که استظهار او بود بعلت استسقا فوت شد و میرزا حیدر اهل و عیال خود را در اندرکول که استحکام تمام
دارد گذاشته متحصن شد مردم کشمیر همه جدا شده پیش میرزا آمدند کم مانده مدت سه ماه در شعبان جنگ شروع بود
تا آنکه در روز دوشنبه بیستم ربیع الثانی نهصد و چهل و هشت جنگ کردند و بتائید ایزدی میرزا فتح کرد و با آنکه
افغانان و کشمیریان قریب بیست هزار کس بودند چنین شکستی خوردند و جمعی کثیر از آنها بقتل رسیدند و بسیاری دستگیر
شدند و کشمیر باستقلال بتصرف میرزا در آمد و مولانا جلال الدین محمد یوسف لفظ فتح مکرر تاریخ یافته اگرچه تکرار
فتح در همین نوبت میرزا صورت دارد میرزا در تاریخ خود اشارت بآن نموده که یکبار دیگر نیز بفرموده سعید خان
حاکم کاشغر از ره لاهور بکشمیر آمده در چهارم شعبان نهصد و سی و نه کشمیر را بتصرف در آورده بود در [illegible]
سال مذکور با امرای کشمیر و محمد شاه که اسم حکومت داشت صلح کرده دختر محمد شاه را برای سکندر سلطان
پسر خود گرفته از راهی که آمده بود مراجعت نمود چون درین دفعه بتائید غیبی فتح کشمیر میسر شد مدت ده سال
در انتظام آن ولایت سعی بلیغ بجای آورده عرصه دلپذیر کشمیر را که حکم خرابه داشت بلباس شهری پوشانید و اقسام
محترفه و ارباب صنایع از هر جا طلب فرموده در معمار رونق و رواج آن ملک کوشید و اهتمام داشت علی الخصوص
موسیقی را بازار گرم شد و انواع سازها در میان آمد مجملا صورت ظاهری او بحسن معنوی آراسته که [illegible] اما توسط
تعصبهای بیجا میرزا که مطلقا اظهار دینداری خود نمایش کشمیریان بعالم تقلید افتاده تا امروز بوی تعصب
از مردم آن شهر می آید که صحبت با ایشان عظیم است و غرایب آنکه مردم کشمیر دو فرقه شده اند سوداگر و اهل حرفه
از اهل سنت و جماعت سپاهی و دیگر شیعه و دهقانان بعضی سنی و بعضی شیعه و از سهوهای عظیم که میرزا را
روی داد و همیشه [illegible] آن بود که با وجود فتح چنین خطبه و سکه بنام نازک شاه بدستور امرای کشمیر
ساخت هم حق نمک حضرت جنت آشیانی ادا نکرد و هم پست فطرتی ظاهر نمود همانا که بمقتضای وقت مدارا میکرد
و چون فتح کابل شد خطبه را بنام نامی حضرت جنت آشیانی سربلندی بخشید و بتاریخ نهصد و پنجاه و هشت هجری
در شبیخونی که کشمیریان آورده بودند بمسافر ملک نیستی گردید و مجمل این سانحه آنکه میرزا از آئین عدالت که نگاهبان
دولتست عدول نموده بمقتضای هوا و هوس خود زیست شروع کرد و هشیاری و بردباری که در بازوی دولت و

بختیاری است از دست داد مکر و غدر کشمیریان که بتدبیر و هوشمندی میرزا از پای در آمده بود باز قوت گرفت و در لباس
دوستی کار دشمنی بنیاد نهادند و نخست تدبیری که بکار بردند آن بود که لشکر میرزا را بحیله ها از وی جدا ساختند و مردم
کار آمدنی او متفرق شدند جمعی را بجانب تبت و برخی را بصوب پکلی و جمعی را بطرف راجوری فرستادند ابدی رینا
و حسین ماکری پسر ابدال ماکری خواجه حاجی بقال را که حل و عقد میرزا در قبضه اقتدار او بود از راه برده با خود متفق
ساختند و جمعیت کرده بر سر میرزا روان شدند غازی خان و ملک دولت چک نیز آمده ملحق گشتند و قریب خان
پور که قریب هیرهپور و شهر واقعست بر سر میرزا شبیخون آوردند میرزا [illegible] خواجه حاجی رفته بود که
قرابها در را اندازند خلاص سازد ناگاه کمالا دوبی نام کشمیری زخمی انداخت و بعضی میگویند که تیری از ملازمان میرزا
ندانسته بمیرزا رسید و بهمان زخم شربت خوشگوار شهادت چشید چون مجملی از حال میرزا حیدر در قلم در آمد
کلک وقایع نگار گردید اکنون شمه از احوال میرزا کامران ناگزیر دستگاه سخن است میرزا کامران که با اقبال بخت خود
ناسازکاری نمود بصوب کابل روان شد و در حوالی جوی شاه خطبه بنام خود خواند و بر کنار آب سند محمد سلطان
میرزا و الغ میرزا از ملتان آمده ملحق گشتند و مدتی در آنجا بودند چون عسرت غله بکمال رسید [illegible] از آب
گذشته بکابل رفته ابواب عیش و کامرانی بر روی روزگار خود گشود و غزنین و آن سرزمین را بمیرزا عسکری داد
و خواجه خاوند محمود را برسم رسالت پیش میرزا سلیمان فرستاده بمتابعت خود تکلیف نمود که خطبه و سکه
بنام او کند میرزا سلیمان قبول این معنی نکرد و میرزا کامران لشکر به بدخشان کشید و در نواحی تاریمیان فریقین
جنگ پیوست چون میرزا سلیمان تاب مقاومت نداشت کس فرستاده در آشتی زد و خطبه و سکه بنام او ساخت
میرزا کامران بعضی از محال بدخشان را از میرزا سلیمان جدا ساخته بمرد خود جاگیر کرد و کامروا گردیده مراجعت
نمود درین اثنا خبر رسید که میرزا هندال آمده قندهار را متصرف شد میرزا کامران لشکری فراهم آورده متوجه
قندهار گردید و تا شش ماه قلعه را محاصره نمود چون آذوقه کم شد و امید کمک از هیچ جانب نداشت میرزا هندال
امان طلبیده بر آمده دید میرزا کامران قندهار را بعسکری میرزا داده و میرزا هندال را همراه گرفته بکابل عنان
مراجعت تافت و در روزی چند میرزا هندال را در محنت داشته باز بمقتضای برادری و نفاق در لباس اتفاق جو

شاهی را که اکنون بنسبت نام جلالت انتظام خاقان گیتی ستان جلال آباد سمت اشتهار دارد میرزا هندال داده در
خلال این حال میرزا سلیمان نقض عهد نموده آنچه میرزا کامران از بدخشان برده بخود جاگیر داده بود بتصرف خود
در آورد میرزا کامران بار دوم لشکر بر آنصوب کشیده بعد ورود از آب چک شد و میرزا سلیمان باز شکست خورده
بقلعه ظفر متحصن گردید میرزا کامران قلعه ظفر را محاصره نموده در ایام بهار از آمدن شیر کده دو مسرود ساخت مردم
میرزا سلیمان اکثری بر آمده میرزا کامران را دیدند چون محنت بی آذوقی بافراط کشیده بودند و اکثری بی وفایی
ساختند ناگزیر خود هم بر آمده دید میرزا کامران با میرزا کامران قاسم برلاس و میرزا عبدالله و جمعی دیگر از
هواخواهان خود را بسرداری قاسم برلاس در بدخشان گذاشته مراجعت نمود خواجه حسین هروی تاریخ این
سانحه را جمعه هفدهم ماه جمادی الثانی یافته میرزا کامران میرزا سلیمان و پسرش میرزا ابراهیم را در قید نگاه
میداشت و چون بکابل رسید بنابر کامه شهر را آئین بسته کامیاب نشست و روزگاری در کمال غفلت و فراغ خاطر
میگذرانید تا آنکه کوکب اقبال حضرت جنت آشیانی از مطلع سعادت طلوع کرد و بدولت تشریف آورده سزای
کردار ناهنجار در کنار روزگار او نهادند و مجملی از ماجرای میرزا هندال آنکه چون از ملازمت حضرت جنت آشیانی
جدائی اختیار کرده در جاده دقتی راه بی حقیقتی و بی آزرمی پیش گرفت و مصدر چندین فتنه و فساد و افعال نا
شایسته شده چنین که قراچه خان آمدن میرزا را شنیده از قندهار بر آمد و باحترام تمام ملازمت نموده آن ملک را
بمیرزا ارزانی داشت روزی چند برین نگذشته بود که میرزا کامران بقصد محاصره کرده قندهار را بتصرف آورده
بمیرزا عسکری داد چنانچه مجملی گذارش یافت و یادگار ناصر میرزا که بغزنی حاکم شده بود رهگرای ماند و قریب دو ماه در آن
حدود بوده مفهوم او شد که مقدمات حاکمی آن ناصر میسر نیست فروغی نیابد و بنابر مصلحت حیله دوری میکرده
ناچار از آن داعیه واهی باز آمده بصوب قندهار روان شد هر چند شمسیلک از دولتخواهان راستی قول بود نصیحت
نمود که درین وقت از ملازمت حضرت جنت آشیانی جدا شدن و پیش میرزا کامران رفتن پسندیده نیست گوش بصلاح
دید او نکرده از بی توفیقی متوجه قندهار شده و در زمانی که میرزا کامران قندهار را محاصره داشت رسید و همراه
میرزا بکابل رفت میرزا کامران پیش حاکم نشسته کس فرستاد که حضرت بلقیس مکانی شهربانو بیگم و دولت ایشان سحر

میرزا کامران یادگار ناصر میرزا را جدا شده در کرمانده انزروا افغانان ... حاکم ساخته ایشان را با جمعی کثیر که از ملازمت
حضرت پادشاه محروم شده در آن جانب مانده بودند بر آمیز لابی ... ساخت و عم ایشان ... از راه بیابان و آب و
علف فرستاده و در آن راه کس بسیار تلف شد و چون بموضع سال رسیدند درین مرد میتی افتاد بلقیس مکانی
رحلت فرمودند و از دوازده سو هزار آدمی که درین قافله بود معدودی جان بسلامت برده بقندهار رسیدند **ذکر سوانحی**
که در سفر عراق روی نمود چون حضرت جنت آشیانی برهنمونی توفیق و بدرقه توکل قدم همت در راه حجاز
نهادند جمعی از ملازمان وفاکیش که درین راه قرین رکاب سعادت بودند بخطاب چولی سرافراز یافتند ممالک هانی
بلوچ که سر آمد راهزنان این بادیه بود سعادت خدمت دریافته آنحضرت را در منزل خود فرود آورد و در لوازم سبک
و مهمانداری کوشیده از آن وادی هولناک راهبری نموده بولایت گرمسیر رسانید و میر عبدالحی که کلانتر آن
ولایت بود اگرچه بملاحظه و اندیشهای بی معنی از آن سعادت ملازمت دریافت لیکن در آداب خدمتکاری و لوازم
مهمانداری بتقصیر از خود راضی نشد و در آن ایام خواجه جلال الدین محمد از جانب میرزا عسکری جهت تحصیل
اموال آنجا رود آمده بود حضرت جنت آشیانی باو دست بخشی و ابراستمالت او فرستاده تکلیف ملازمت فرمودند
موی الیه این معنی را دولت عظیم دانسته بملازمت شتافت و آنچه از نقد و جنس در بساط داشت نثار موکب عالی ساخت
آنحضرت نیز نوازش بسیار فرموده او را بمنصب میرسامانی سرکار خاصه امتیاز بخشیدند و روزی چند در آن سر
زمین بوده مکتوبی بشاه غفران پناه شاه طهماسب تحریر زده کمال محبت و اخلاص فرموده در عرض حال تفصیل
پناه مصحوب چولی بهادر ارسال داشتند و مضمون مکتوب آنکه بحکم کارفرمایان قضا و قدر که چندین مصالح
و حکم در هر کاری ودیعت نهاده اند سببی روی داده که متضمن صورت ملاقات گرامی چهره گشای مراد خواهد شد و
و مجملی از سوانح و حوادث روزگار اظهار فرموده این بیت در ضمن آن مرقوم شد **بیت** بگذشت از سر ما آنچه
گذشت * چه بر دریا چه بکهسار و چه دشت * و مراد اد خاطر فیض مآثر چنین بود که مکتوب محبت اسلوب را ارسال
داشته روزی چند در آنجا رود توقف فرمایند اگر از حضرت شاه آنچه شایسته اخلاص و مردمی باشد بظهور رسد
هر آینه عنان عزیمت بآنصوب معطوف دارند و الا گوشه انزوا اختیار فرموده قطع تعلق از سلطنت صوری نموده

ندارم همت در راه تجرید نهد میر عبدالحی گرمسیری عرضداشت فرستاد که چنین استماع می افتد که میرزا عسکری
جمعی کثیر از خود جدا ساخته مبادا بآنجا رود برسند و علاج آنها بدشواری صورت بندد اگر آنحضرت بالکای
سیستان که بحاکم ایران تعلق دارد تشریف فرمایند صلاح وقت در نیست حضرت جنت آشیانی نیز توقف در
آنجا رود را نشایسته دیده احتیاط در آن دانسته بجانب سیستان توجه فرمودند و از آب هلمند گذشته بکنار کولی
که این آب در آنجا میریزد نزول دولت ارزانی داشتند احمد سلطان شاملو حاکم سیستان غبار موکب همایون
را توتیای دیده عزت خود دانسته خدمتکاری پیش آمده در آداب ضیافت و لوازم پیشکش زیاده از مقدور سعی
بکار برد و روزی چند در آن سرزمین عشرت فزا بشکار قشقلداغ خوشوقت گشته از آنجا بسیستان تشریف
فرمودند احمد سلطان والده و عورات خود را بملازمت مریم مکانی فرستاده جمیع اموال خود را از نقد و جنس
پیشکش نمود و آنحضرت قلیلی از آنها جهت تسلی خاطر او قبول فرموده تتمه را بر گردانیدند و درین منزل حسین
قلی میرزا برادر احمد سلطان که از مشهد برین والده دیدار آمده بود که از ایشان اجازت گرفته عازم سفر حجاز
گردد بعز بساط بوس مشرف شد آنحضرت بتقریبی در باب مذهب و ملت از و سخنان پرسیدند بعرض رسانید که تفاوت
که در معتقدات شیعه و سنی بر اهل آن نظر غور کرده میشود کتب فریقین بمطالعه میرسد اعتقاد اهل تشیع آنست
که لعن و طعن اصحاب موجب درجات و ثواب است و معتقد سنیان آنکه سب اصحاب کفر است بعد از تامل و تفکر
خاطر بر آن قرار گرفته که بگمان ثواب کافر نمیتوان شد آنحضرت ازین سخن بغایت خوشوقت گشته اظهار التفات
و توجه خاطر بسیار فرموده تکلیف ملازمت نمودند چون سفر در پیش داشت و احرام زیارت خانه مبارک بسته بود
از احراز این سعادت متقاعد گشته درین مقام حاجی محمد بابا قشقه و حسن کوکه از میرزا عسکری جدا شده
بموکب عالی پیوستند و صلاح وقت چنان اقتضا کرد که عنان توجه بصوب زمین داور معطوف دارند که امیر بیک
حاکم آنجا و جلد بیک حاکم قلعه بست بملازمت خواهند پیوست و هم بزودی اکثری از ملازمان میرزا عسکری
جدا شده بخدمت خواهند آمد و درین صورت قندهار را آسان از محنت و صعوبت بتصرف اولیای دولت در خواهد
آمد چون احمد سلطان شنود که این اراده ها بخاطر دولتخواهان آنحضرت میرسد و باعث فسخ عزیمت سفر عراق

میشود بملازمت آمده از روی صدق و اخلاص معروض داشت که جمعی از این مقوله مقدمات در مجلس بهشت آئین
مذکور میسازند و مانع عزیمت سفر عراق اند بغیر از عذر و صعوبت مطلبی ندارند بیا از نارسائی و کوتاه اندیشی باین
مقاصد پست پرداخته فرصت از دست میدهند این بنده از فرط اخلاص و خیراندیشی گستاخی مینماید که توجه بصوب
دار الملک عراق و ملاقات پادشاه بر ذمت همت لازم داشته بدین که مطالب مترددخاطر نشوند چون التماس او و شایبه
غرض بود در صورت معقول داشت بر کنکاش او تحسین فرموده متوجه عراق شدند و درین تقریب روزی چند حاجی
محمد مرد در بساط قرب بود احمد سلطان بملازمت رکاب سعادت گشته معروض داشت که از راه یزد کسی نیکی بدرقه ما
از آنجا که هوای سیر هری مکنون ضمیر اقدس بود بر آمده قلعه اوبه توجه فرمودند و چون مکتوب محبت اسلوب
آنحضرت بشاه رسید از این مژده بغایت خوشوقت گردیده مقدم گرامی آنحضرت غنیمت شناخته از فرط شوق
فرمودند که تا سه روز در قزوین که پای تخت ایشان بود نقاره شادمانی نواختند و مکتوبی در جواب نوشته
استدعای تشریف حضور علی اسرع حال نمود و بخدمت دهدابا مصحوب مقرب ... خاص ارسال داشتند و این بیت
بر عنوان مکتوب مرقوم بود **بیت** همای اوج سعادت بدام ما افتد * اگر ترا گذری بر مقام ما افتد * و اظهار
شوق و شعف بیش از پیش نموده جلایل تعظیم و احترام بجا آوردند و بحکام ولایات و بلدان فرامین نوشتند که
در هر شهر و منزل که موکب همایون نزول سعادت فرماید حکام و اکابر و اهالی آن دیار بترحیب و استقبال شتافته
لوازم خدمت و مراسم پیشکش بتقدیم رسانیده سعادت خدمت آنحضرت را شرف دو جهان خود شناسند و دقیقه
که محمد خان نوشته بود بر جنس سلک تحریر آورده تا دستور العمل اهل ... دولت در این کرده حق شناسی و قدر دانی
در مروت و مردمی شاه مرحوم مغفور ازین منشور اقبال ظاهر است **نقل فرمان شاه طهماسب که بمحمد خان**
حاکم هری نوشته فرمان همایون شرف نفاذ پیوست که ایالت پناه شوکت دستگاه شمول الایالة و الاقبال محمد خان
شرف الدین اوغلی تکلو بالطاف بیکران ما سرافراز شده بداند که ... دار السلطنة هرات و میر دیوان بانواع و الطاف شاهی
سرافراز گشته بداند که مضمون واجب العرض او که دیوان ... مصحوب کمال الدین شاه قلی بیک برادر امارت پناه ترا
سلطان شاملو روانه درگاه دولت پناه نموده بود بتاریخ دوازدهم شهر ذی الحجه رسید مضامین فرخنده آیین

آن از آغاز تا انجام واضح و لایح شد و آنچه در باب توجه نواب کامیاب سپهر رکاب خورشید نقاب گوهر دریای
سلطنت و کامکاری و دو حجن آرای فرمانروایی و جهانداری نور عالم افروز ایوان سلطنت و جلال سرو سرافراز
جویبار سعادت و اقبال شجره طیبه گلشن شوکت و عظمت ثمره شجره خلافت و نصفت پادشاه
بر و بحر نیر عالمتاب فلک کامرانی بدر بلند اختر اوج خلافت و جهانبانی قدوه قبله سلاطین عدالت
آئین مهتر و بهتر خواقین صاحب تمکین شهریار عالی نسب تخت سروری پادشاه والا حسب ملک
عدل کسری خاقان سکندر نشان جم جاه عالیشان سلیمان تخت نشین سلطان صاحب قران دین یقین
جهانبان صاحب تاج و تخت صاحبقران عالم اقبال دو بخت نور چشم سلاطین روزگار تاج فرق خواقین
نامدار المؤید من عند الله نصیر الدین محمد همایون پادشاه خلد الله تعالی عزه حسب الامال نوشته بودند
چه گویم که چه مقدار سرور و حضور روی نمود نظم مژده ای پیک صبا کز جز مهر دهد دست ◦ خبرت
راست بود ای همه جا مهر دهد دست ◦ باشد آن روز که در بزم وصالش یکدم ◦ بنشینیم براد دل خود همدم
دوست ◦ القدر بی ملال در توجه آن پادشاه فرشته خصال را غنیمت عظمی دانسته بر آنند که بمشتلق آن
خبر خجسته اثر ولایت سبزوار را از ابتدای حمل توشقان ئیل با آن ایالت پناه مراجعت فرمود بر داروغه
و وزیر خود را بر آنجا فرستند که مال و جهات و وجوهات دیوانی آنجا از ابتدای سال حال تصرف نموده بموجب
لشکر ظفر اثر و ضروریات خود صرف نمایند و بدستوری که درین نشان مذکور شده فصل بفصل دیوان وزیر و عمل
نموده از مضمون مطاع تخلف ننمایند و پانصد کس از مردم عاقل روزگار دیده که یک اسب کتل و استر رکاب
دیراق در خور آن داشته باشند تعیین نمایند که باستقبال آن پادشاه صاحب اقبال رفته باصرار اسب بدرگاه
از درگاه اعلا مع زین طلا جهت آنحضرت فرستاده شد آن ایالت پناه نیز از طویله خود شش راس بدو آسوده
خوش رنگ قوی جثه که لایق سواری شهسوار معرکه دولت و کامکاری بوده باشد انتخاب نموده و زینهای
لاجوردی منقش با عنانهای زربفت و زرد و رکه لایق اسبان سواری آن پادشاه جمجاه باشد بر بالای آن اسبان
مذکور نهاده همراه سپاه بدرو بتوبلازم خود داده روانه گردانند و کمر خنجر مرصع که از نواب کامیاب مغفوری مرحومی

علیین آشیانی انار الله برهانه شاه بابای بنواب همایون ما رسیده و بجواهر نفیس لطیف مکلل بود مع شمشیر طلا و کمر
خنجر مرصع جهت فتح و نصرت و شکون آن پادشاه سکندر آئین فرستاده شد و موازی چهارصد توپ مخمل و
اطلس فرنگی و یزدی مرسل گشت که یکصد و بیست جامه جهت خاصه آنحضرت است و تتمه جهت ملازمان رکاب
ظفر انتساب آن کامیاب و غالیچه مخمل دو خانه طلا بافت و نمد تکیه کرکی آستر اطلس و سه زوج قالی دوازده ذرعی
کوشکانی خوش قماش و دوازده چادر قرمزی و سبز و سفید فرستاده شد بطریق احسن ساخته و درون و بیرون
اشربه لرزین سر براه نموده بانانهای سفید که با روغن و شیر خمیر کرده باشند و انواع نانه و خشخاش داشته باشد
مکمل نمود جهت آنحضرت میفرستاده باشد و جهت مقربان مجلس عالی و دیگر ملازمان فرادا فراد از سالی مرغ و ده
باشد و آنچنان قرار دهند که فردا در هر منزل و مقامی که نزول نمایند امروز چادرهای با صفای لطیف سفید و منقش
و سایبانهای اطلس و مخمل و رکابخانه و مطبخ و جمیع کارخانهای ایشان را مرتب ساخته نصب نمایند که در هر کارخانه
ضروری آن مهیا باشد و چون ایشان بدولت و اقبال نزول فرمایند شربت گلاب و آب لیموی خوش طعم ساخته
به برف و یخ سرد کرده بکشند و بعد از شربت مرباهای سیب مشکان مشهدی و انگور و هندوانه و غیره با نانهای
سفید بدستوری که مقرر شد حاضر سازند و سعی نمایند که اشربه تمامی در نظر آن سلطنت پناه در آید و گلاب
و عنبر اشهب داخل نمایند و هر روز پانصد طبق طعام الوان با اشربه مقرر دارد که می کشیده باشند و ایالت
پناه قزاق سلطان و امارت مآلی جعفر سلطان فرزندان و اقوام خود را با هزار کس بعد از سه روز که آن پانصد
کس رفته باشند باستقبال فرستند و آن سه روز امرا و لشکریان مذکور زبان بر زبان در نظر در آورند و اسبان تبچاق
و تازی مقرر دارد که ملازمان خود بهر که هیچ زینت سپاهی را از اسب و جوشن نیست و سر و پای آن هزار کس ترکمن
پاکیزه ساخته باشند و چنین قرار دهند که چون این امرا بملازمت آنحضرت برسند زمین خدمت و عزت بلب
ادب بوسیده یک یک خدمت نمایند و تاکید کنند که در سر سواری بحضرت ناگاه میان ملازمان امرا و ملازمان
آنحضرت گفت و گوی واقع نشود و بهیچوجه من الوجوه آزردگی بنوکران پادشاه نرسد و در وقت سواری و کوچ
لشکر امرا ازدور در فوج بسته خدمت کنند و آنچه نهایت ملاحظه باشد منظور داشته بعمل آورند و هم ولایت

که برسند همین فرمان با والی آن ولایت نموده مقرر دارند که آن امیر خدمت نماید و مهمانی بدین دستور بظهور آورد
که مجموع طعام و حلاوه و اشربه کمتر از یکهزار و پانصد طبق نباشد و در خدمت و ملازمت آن سلطنت پناه تا مشهد
مقدس معلی مزکی تعلق بآن ایالت پناه دارد و چون امراء مذکور بملازمت برسند هر روز یکهزار و دویست طبق
طعام الوان که لایق خوان پادشاهانه باشد در مجلس عالی آن پادشاه گرامی کشیده شود و هر یک از امراء مذکور در روز
مهمانی خود نه راس اسب پیشکش نماید که سه راس اسب خاصه آنحضرت باشد و یکی به امیر معظم محمد بیرام خان و دو
و پنج دیگر به امرای مخصوص بهر کس که لایق باشد بدهند و نه راس اسب تعلیمی را از نظر خجسته اثر گذرانند که کدام اسب لایق
نواب کامیاب است و هر یک که قبل از این قرار یافته باشد که از فلان امیر باشد بگویند که آن حکایت هر چند بر نیات
لایق خواهد بود و بر خواهد بود و بهر دستور که مقدور باشد ملازمان رکاب ظفر انتساب را مسرور دارند و آنچه نهایت
غمخواری و یکجهتی باشد بظهور آورند و خاطر آن جماعت را که از گردش روزگار ناهموار بقدر غباری دارد بر اندازی و
غمخوارگی که درین نوع اوقات لایق و خوشنما است مسرور گردانند و این دستور همه وقت منظور باشد تا بخصوص
ما رسند بعد از آن آنچه لایق باشد از جانب ما معمول خواهد گشت بعد از طعام متصرفات حلاوه و پالوده که از قند
و نبات طبخ نموده باشند و مرباهای متنوع و رشته قطایف خاصه که بگلاب و مشک و عنبر اشهب معطر باشد
بمجلس ببرند و حاکم ولایت بعد از مهمانی و خدمات مذکوره مردم آن ولایت را جمع نموده تا بدار السلطنه هرات
رفیق خدمت و ملازمت بوده باشد و دقیقه از دقایق خدمت و ملازمت نامرعی نگذارد و چون بر آرد فرخی
مذکور برسند آن ایالت پناه یکی از ایماق کاردان خود را بخدمت فرزند اعز ارشد سعادت یار گذارد که
از شهر و خدمت آن فرزند خبردار باشد باقی لشکر ظفر اثر از شهر و ولایت و سرحدها آن هزاره و بکزری و غیره
تا سی هزار کس که شمار صحیح رسد از ملازمان و کومکی آن ایالت پناه آنرا همراه برداشته استقبال نماید و چادر و سایبان
و اسباب ضروری از شتر و استر قطار همراه ببرد چنانچه اردوی آراسته بنظر سعادت اثر آن پادشاه در آید
چون بملازمت آنحضرت سرافراز گردد پیش از جمیع حکایات از جانب ما دعای بسیار رسانده و در مهمانی روز کلان قیمت
ممتاز گردد و بعد از آن قاعده لشکر واردوی را ترول نماید و آن ایالت پناه بخدمت ایستاده رخصت مهمانی طلبیده بعد

روز تقار کنند روز اول جمیع لشکریان ایشان را خلعت فاخر که اطلس و کمخای یزدی و دارائیهای مشهدی و خوانچ
باشد مخلع سازد و مجموع را با لاپوش مخملی بدهد و بهر نفر از لشکریان و ملازمان دو تومان تبریزی بوجه خرج
بدهند و طعامهای الوان بدستوری که مقرر شد سر براه نمایند و مجلس ملوکانه برآرند که زبانها تحسین آن
گویا باشد و آن نیها بگوش عالمیان برسد و تفصیل لشکر ایشان داده در وارد درگاه نماید و مبلغ دو هزار و پانصد تومان
تبریزی از تحویلات سرکار خاصه شریفه که در دار السلطنه مذکور میرسد باز یافت نموده صرف ضروریات نماید
و آنچه نهایت بزرگی و خدمت باشد و منت جان داشته بظهور آورند و از منزل مذکور تا شهر چهار منزل باشد و هر روز
مهمانی طعام بدستور روز اول کشیده باید که در هر مهمانی اولاد عظام آن ایالت پناه ماشده چاکران و خدمتکاران
کمر خدمت بر میان بسته آداب خدمت بعمل آورند و شکر از آنکه این نوع پادشاه که هدیه ایست از هدایای الهی
مهمان ما شده در خدمت و ملازمت آنچه نهایت تردد باشد بجای آورند و تقصیر ننمایند که هر چند انواع جانسپاری
و خون گرمی بجای آورند پسندیده تر خواهد بود و چون فردا بشهر برسد مقرر دارند که امروز در آن باغ عیدگاه پس
جایان چادرهای درون اطلس قرمزی و میانه کرباس طیلسی و بالا اشتالی اصفهانی که درین ایام اتمام داده عرض
نموده بودند ترتیب دهند و ملاحظه نمایند که هر جا خاطر عاطر آنحضرت مسرور باشد و در هر محل زمینی که در نزاهت
و لطافت امتیاز داشته باشد رضاجوی بوده در خدمت آنحضرت دست ادب ملازم و دل بر سینه نهاده پیش درود
و عرض نماید که آن اردو و اسباب و لشکر تمام از نواب کامیاب است و خود در راه و در کوچ و مبرهن خاطر از فرزند را
بهمزبانی که در کمال استحکام باشد خوشوقت باشد و خود از منزل مذکور که فردا بشهر خواهند آمد رخصت طلبیده
متوجه ملازمت فرزند گردد و صباح آن فرزند اعز ارشد را بعزیمت استقبال از منزل بیرون آورده دو مرحله ای
که در نوروز با رسال بدان فرزند ارسال داشته بود بر پوشاند و یکی از ریش سفیدان ایماق تکلو که پسندیده و
معتمد آن ایالت پناه باشد در دار السلطنه مذکور گذاشته فرزند مذکور را سوار کنند و در وقت توجه لشکر ایالت
پناه قزاق سلطان را در خدمت نواب دارد و چادر و بستر و اسب گذارند که چون فردا نواب کامیاب سوار شوند از وی پیشتر
کوچ کنند و ایالت پناه مشار الیه برفته باشد و چون فرزند مذکور از شهر بیرون آید قدغن نمایند که جمیع لشکریان

تان مقرر سوار شده متوجه استقبال شوند و چون نزدیک آن پادشاه عظمت دستگاه رسند چنانچه
میدان میان ایشان یک تیر پرتاب باشد آن ایالت پناه پیشتر رفته التماس نماید که پادشاه از اسب فرود نیایند اگر
قبول کنند در ساعت باز گردیده فرزند خود را از اسب پیاده ساخته و تعجیل روانه کنند تا در رکاب
آن پادشاه سلیمان بارگاه بوسیده در قواعد خدمت و حرمت و عزت آنچه مقرر باشد بظهور آورند و اگر نواب
کامیاب قبول نفرمایند و پیاده شوند اول فرزند مذکور را از اسب فرود آورند و خدمت کنند و اول آنحضرت را
سوار کرده دست پادشاه را بوسه داده فرزند را متوجه سواری سازند و بدستور سوار کرده اند و متوجه اردوی
خود و مقام و منزل مقرر شوند و آن ایالت پناه خود نزدیک فرزند مذکور در خدمت پادشاه باشند که اگر
پادشاه سخنی و حکایتی از فرزند اعز ارشد استفسار نمایند و آن فرزند بواسطه حجاب جواب آن چنانکه باید
نتواند داد آن ایالت پناه جواب لایق عرض نمایند و در منزل مذکور آن فرزند پادشاه را مهمانی نماید بدین دستور که
چون چاشتگاه نزول فرمایند فی الحال سیصد طبق طعام الوان بطریق ما حضر بمجلس بهشت آیین آورند و
بین الصلوتین یکهزار و دویست طبق طعام الوان بر طبقهای لنگری که مشهور است بمحمد خانی و دیگر الطباق چینی
و طلا و نقره بر روی آن خونها نهاده بمجلس آورند و بعد از آن مربیات لذیذ آنچه ممکن باشد و حلاوه و پالوده
بکشند و سی و هفت راس اسب لایق و دو عدد از طویله آن فرزند ارجمند جدا نموده جلهای مخمل و اطلس پوشانیده
و تنگ نصف آن ابریشمین بر جل مخمل منقش و تنگ سفید بر جل مخمل سرخ و تنگ سیاه بر جل مخمل سبز کشند
و باید که حافظ صابر قاق و مولانا قاسم قانونی و استاد شاه محمد سرنایی و حافظ دوست محمد خانی و استاد
یوسف مودود و دیگر گوینده و سازنده مشهور که در شهر باشند همه در آنجا حاضر بوده هر گاه پادشاه خواهند
بی توقف بنغمه و ترنم پرداخته آنحضرت را خوشوقت سازند و هر کس که قابل آن مجلس تواند بود در خدمت آن
در نزدیک بوده باشد که بوقت طلب حاضر کردن دارد و تا آن مجلس ساعات ایشان را بهر نوع که تواند شگفته داشته باشند
و دیگر سنقار و باز و چرغ و جره و باشه و شاهین بحری آنچه در سرکار فرزندان و آن ایالت پناه و اولاد بود باشند
پیشکش نمایند و ملازمان ایشان را تمام خلعتهای ابریشمین از هر جنس و بهر رنگ علیحده علیحده فراخور آنکس از

الوان اطلس مخمل و خارا و نکها طلا بتون و طلا باف بپوشانند و چون بمنزل خود روند ملازمان ایشان را بسط ضخیم اثر ورود
ارجمند در آورند و آن فرزند بخلق کریم که میراث آبا و اجداد او ست بر ایشان معاش نموده بهر یک از ایشان جدا
جل سر و پای اسب فراخور هر کس بدهد و انعام زیاده از سه تومان نباشد و دوازده عدد پارچه ابریشمین از مخمل و
اطلس و کمخای فرنگی و یزدی و نافرشاهی و غیره که بغایت لطیف باشد و سیصد تومان نقد زر نفقه که تعلق
مذکور بکشند و بلشکر هر نفری سه تومان تبریزی که ششصد شاهی باشد بدهند و سه روز در سر خیابان و کار رکاب
سبز نموده باشند و در بین سه روز چهار باغ شهر که منزل پادشاهان است تا سر خیابان و کار رکاب
نیم کوچه باشد و همین سه روز بر چهار باغ شهر که ... که در باغ عیدگاه هست بفرمایند که محترفه
اصناف چهار طاق بندی و آیین شیرین بندند و هر صنعت گری یکی از امرای مذکور را شریک سازند تا تعصب یکدیگر
در صنعت شیرین کاری که داشته بعمل آورند آنست که چون پادشاه هر روز و بوم را بنقد و همت فرخنده از دم شریف ساخته
اند شهری که آن نور چشم عالمیانست بوجود آنحضرت خواهند ساخت آن بلده معموره خواهد بود میباید
بنظر کیمیا اثر ایشان از مردم خوش طبع و شیرین گوی در شهر هستند در آورند که باعث سرور باشد و روز سیوم
که از چار طاق و خیابان شهر و صفا دادن چار باغ فراغ خاطر روی نموده باشد چار خیابان را در شهر و محلات و حدود
مواضع شهر مقرر دارند که چار نمایند که تمامی مردم روز صبح روز چهارم در سر خیابان حاضر کرده باشند و در هر در
دکان و بازاری که آیین بسته قالی و پلاس فرش انداخته باشند عورات بنشینند و چنانچه قاعده آن عورات است
عورات آیینه و رونق در مقام شیرین کاری و شیرین گویی در آیند و از هر محله و کوچه صاحبان نغمه بیرون می
آمده باشند که در بلاد عالم مثل آن نباشد تمامی آن مردم را استقبال فرمایند بعد از آن پادشاه را بعزت و ادب گوینده که
پای دولت در رکاب سعادت نهاده سوار شوند فرزند در پهلوی آنحضرت چنانکه سر در گردن اسب ایشان پیش باشد
براه روند و آن ایالت پناه خود از عقب ایشان نزدیک میرفته باشد که اگر از عمارات و مزارات و سایر چیزها چه
پرسند جواب دانسته و سنجیده عرض نمایند و چون بسعادت بشهر در آیند چار باغ را سیر فرمایند و در باغچه که
در هنگام سکون نواب همایون ما در ان بلده طیبه جهت بودن و خواب کردن و مشق و خطی از ان تعمیر یافته بود و

الحال مشهور است بباغ شاهی ایشان نزول فرمایند و حمام چهارباغ و حمامات دیگر را سفید سازند و بگلاب و مشک
خوشبو کنند که هرگاه میل فرمایند محل آسایش بهتر باشد و روز اول فرزند طعام و انواع مهمانی نماید و چون ایشان بفراغت
متوجه حمام شوند آن ایالت پناه خود بدان دستور تمهید مهمانی کنند که مذکور خواهد شد و چون بشهر در آیند همان
روز عرضداشت کنند و روانه درگاه گردانند مقرر شد که معز الدین حسین کلانتر دار السلطنه هرات مردی خوش
نویس و صاحب وقوف تعیین نمایند که از روزی آن پانصد کس باستقبال شتابند تا آن روزی که بشهر در آیند روز
نامچه منقح نوشته بر ثبت مهر آن ایالت پناه رسانند و جمیع حکایات و روایات بر وجهی که در مجلس بهشت آیین
گذرد تعلیم گرفته بدست معتمدان روانه درگاه معلی گردانند که بر جمیع اوضاع نواب همایون ما را اطلاع حاصل شود
و مهمانی آن ایالت پناه بدین دستور که طعام و حلاوه و شربت و میوه سه هزار طبق کشیده شود و برای ضروری مذکور
بدین دستور سراپرده نمد اول پنجاه چادر و بیست سایبان و چادر بزرگ الایتیه که جهت خاصه ترتیب نموده عرض
کرده بود با دوازده زوج قالی دوازده ذرعی و ده ذرعی و هفت زوج قالی پنج ذرعی و نه قطار مایدق و
پنجاه طبق چینی بزرگ و کوچک و دیگر الطباق و دیگها تمامی با سرپوش سفید قلعی کرده پاکیزه داشته باشند و
قطار اشتر دو لیتو در روز مهمانی خود پیشکش نماید و امرای مذکور را فرموده بود که مهمانی نمایند بدین طریق که
طعام و حلاوه و پالوده یکهزار و پانصد طبق کشند و سه اسب و یک قطار شتر و یک قطار استر که آن ایالت پناه روز
اول دیده و پسندیده باشد پیشکش نمایند و حاکم غوریان و توشنج و کوسویه در ولایت خود مهمانی نمایند و حاکم
باخرز و جام مهمانی کنند و حاکم خواف و ترشیز و زاوه و محولات در محل سرای فرهاد که پنج فرسنگی مشهد است
مهمانی نمایند تا اینجا نقل فرمان شاه طهماسب است چون موکب عالی بنواحی فراه نزول سعادت فرمود
ایلچی شاهی با فرستاده حضرت جنت آشیانی نیز در آن حدود رسید و اظهار اشتیاق و ذکر خوبیهای شاه جم حشم
معمور نمود و این عزیمت مصمم گشت و خاطر ملازمان بکار سعادت آثار نزد و در ترتیب جمعیت و آرامش کرد بر
گردید و بعد چهار روز متوجه هرات شدند و در این راه اکثری از اعیان و مشاهیر خراسان باستقبال شتافته بسعادت
مقربان درگاه ادراک سعادت ملازمت میسر نمودند و از اکثر قصبات ما بین جام و تربت درخور و استقبال مردم

بهرات جمع آمده انتظار مقدم عالی داشتند و چون محمد خان از خبر وصول موکب اقبال بنواحی زیارتگاه اطلاع یافت
با اعیان امرا مثل ونس سلطان و شاه قلی سلطان و یادگار سلطان و اکابر و فضلا مثل امیر مرتضی صدر و میر حسین
کربلایی و سایر اهالی و موالی بتعجیل باستقبال شتافته در سرپل مالان که سر گاه مقرر هرات است بعز رکاب بوسی
مفتخر گشتند و محمد خان از جانب ایلچی شاه دعای شوق آنحضرت رسانیده لوازم ادب در مراسم خدمت بتقدیم رسانیدند
مقرر شده بود که پل مالان تا باغ جهان آرا را بهار آب و جاروب کشیده بزرگان و ظرفای شهر از هر دو طرف
بایستند چون رایات پادشاهی بمنزل دلفراز رسید سلطان محمد میرزا باستقبال آمده آداب اعزاز و احترام بجا
ساخته و ماسعی که مامور بود شاهزاده کامگار سلطان محمد میرزا و دیگر امرا ملازمت نمودند و از زیارتگاه تا پل
مالان و از آنجا تا باغ جهان آرا که سه چهار فرسخ مسافت است عرصه شهر و قصبات تمام دشت و کوه را فرو گرفته
تماشایی بودند غره ذی القعده نهصد و پنجاه در باغ جهان آرا نزول فیض ورود اتفاق افتاد محمد خان جشن پادشاهانه
ترتیب داده پیشکشهای لایق گذرانیده در مجلس اول حافظ صابر قاق که خواننده بی عدیل و بی نظیر بود در موقع
سرگاه غزل امیر شاهی را خواند و بسخت مناسب و موثر افتاد مطلعش اینست مطلع مبارک منزلی کان خانه را
ماهی چنین باشد همایون کشوری کو عرصه را شاهی چنین باشد و چون باین بیت رسید که بیت
ز رنج و راحت گیتی مرنجان دل مشو خرم که آیین جهان گاهی چنان گاهی چنین باشد حضرت جنت
آشیانی رقتها فرمودند و اثر تمام ظاهر شد و انعام پادشاهانه در دامن امیر او ریختند و چون هری شهر
گاه او بغایت خوش آمده بود و جشن نوروز نزدیک رسیده بود روزی چند در آنجا توقف اتفاق افتاد هر گاه
آنحضرت بسیر و سواری میل میفرمودند محمد خان در ملازمت بوده لوازم خدمتکاری بتقدیم میرسانید و
زرها نثار میکرد گاه تماشای گازرگاه تشریف میفرمودند گاه بباغ مراد و باغ جهان نما و باغ زاغان و باغ سفید
و در هر گل زمین صحبتها میداشتند و در همین ایام زیارت اولیای عظام خصوصا پیر هرات خواجه عبدالله انصاری
قدس سره فرموده اند و هر جا تعریف درویشی و گوشه نشینی می شنیدند از صحبت فیض منقبت او مستفید
میگشتند و همچنین فضلا و شعرا و ارباب فطرت و اصحاب غربت همواره در مجلس بهشت آیین فراهم آمده از انعام

والد را به آنحضرت بهره وافی و نصیب کافی می‌بود و بعد از نوروز از راه جام بجانب مشهد و نهضت عالی اتفاق
افتاد و درین روز احمد سلطان حاکم سیستان که بدولت خدمت و حسن عقیدت ممتاز بود مشمول الطاف شاهی
شده رخصت انعطاف یافت و بخمدی الحجه از بیابان رسیده بزیارت مرقد منور حضرت شیخ الاسلام احمد
جام قدس سره العزیز فرمودند و چون نزدیک بمشهد نزول اجلال واقع شد شاه قلی خان استاجلو که حکومت
آنملک داشت باتفاق نقبا و سادات و اکابر و اعالی بدولت استقبال مشرف گردیدند و پانزدهم محرم نهضت و نزدیک
بمشهد مقدس رسیده بزیارت روضه رضویه علیه التحیة والسلام فایز گشتند و چند روز در حوالی
آن بقعه متبرکه اقامت فرموده متوجه نیشابور شدند امیر شمس الدین علی سلطان که حکومت آنجا بدو
مفوض بود با اهالی و موالی باستقبال آمده انواع خدمات بتقدیم رسانید و التماس ضیافت نموده خود را
بدین سعادت سربلند گردانید از مردم صحیح القول استماع افتاد که در روز ضیافت از جمله اطعمه هزار کاسه
ماهیچه حاضر ساخته بود آنحضرت از روی استغنا فرموده‌اند که در یک روز این همه آش چون سامان شده او
بعرض رسانید که درین شهر از اتراک و خوشنشینان بنده هزار خانه بیش است هر کدام یک کاسه آش سامان نموده
آورده اند مجملا سیر کان فیروزه فرموده از آنجا بسبزوار و از سبزوار بدامغان رسیدند و از غرایب روزگار
آنجا چشمه ایست که در سوالف ایام طلسمی تعبیه کرده اند که هرگاه نجاستی در آن چشمه می‌افتد طوفان حادث
میشود و از شورش باد و خاک هوا تاریک میگردد این چشمه را نیز تماشا فرموده از دامغان ببسطام تشریف
بردند و آنجا روضه مقدسه شیخ بایزید بسطامی قدس سره بود عنان دولت منعطف ساخته زیارت نمودند
و از آنجا در سمنان شتافته در صوفیاباد که مرقد شیخ علاء الدوله سمنانی است ادراک انوار حضور نمودند
و آن پادشاه صورت و معنی پیوسته در سفر و حضر بزیارت اهل باطن توسل جسته دریوزه از در دولتهای
خدای آگاه مینمود و منزل بمنزل و شهر بشهر حکام و اکابر آنجا بسعادت ملازمت شتافته در لوازم مهمان
داری و آداب خدمتکاری اهتمام تمام بجای می‌آوردند و همواره از جانب شاه مراسلات و مکاتبات مبنی بر اظهار
شوق و خاطرجوئی میرسید و از نفایس و لطایف بتقریبات ارسال میداشتند چون دار الملک ری مخیم

سرادقات

سرادقات عزت گردید حضرت شاه بعزم ییلاق از قزوین که پای تخت شاه بود نزول فرموده اکابر و اهالی آنجا
بشرف استقبال شتافته سعادت ملازمت دریافتند و آنحضرت در باغهای خواجه عبدالغنی که کلانتر آن شهر
بود ورود اجلال نمودند و در آن منازل می‌بودند فرود آمدند و بیرام خان را پیش شاه فرستادند شاه بمقصد قرب رسید
بودند که بیرام خان بملازمت مستسعد گشت از همان منزل رخصت معاودت یافت و آنحضرت از قزوین کوچ
فرموده بسلطانیه تشریف بردند و حضرت شاه میان ابهر و سلطانیه تشریف داشتند چون موکب عالی آن حوالی
رسید اول اکابر امرا طبقه طبقه بسعادت استقبال فایض گردیدند بعد از آن بهرام میرزا و سام میرزا برادران
گرامی شاه تشریف آوردند در دهم جمادی الاول بقصد و نجار دیدن شاه خود استقبال فرموده شرایط محبت و
اخلاص و ضوابط اعزاز و احترام بتقدیم رسانیدند و بانواع مهربانی پرسش و خاطرجوئی فرمودند و در عمارت
بغایت عالی که مدتی درین مصوران سحر نگار و نقاشان نادره کار در آنجا کار کرده بودند بزم یکجهتی آراسته
مجلس پادشاهانه داشتند و میرزا قاسم گونابادی در کتاب مثنوی خود که بنام شاه در سلک نظم کشیده و
بشاهنامه موسوم ساخته در باب ملاقات این دو شهریار چنین گفته نظم دو صاحبقران در یکی بزمگاه
قران کرده باهم چو خورشید و ماه ❊ دو نور بصر چشم اقبال را ❊ دو عید مبارک مه و سال را ❊ دو کوکب که زینت
فلک راست زین ❊ بهم در یکی عرصه چون فرقدین ❊ دو چشم جهان بین بهم همعنان ❊ بهم چون دو
ابرو تواضع کنان ❊ دو سعد فلک را یکی برج جای ❊ دو والا گهر را یکی درج جای ❊ شاه فرموده اند که حضرت جنت
گیتی ستان فردوس مکانی را که فتح هندوستان میسر شده بزور شمشیر جهانگشای شما بود و در زیر اعلام
زخمی که بخت بر پشت نصیب شد از نا ساعدتی برادران بی اخلاص و امرای ناحق شناس بود و در عالم اسباب
موافقت برادران بغایت مهمست مصراع آری باتفاق جهان میتوان گرفت ❊ خصوص در جهانگیری و سلطنت
کشائی اکنون ما را برادر موافق خود تصور فرموده مدد و معین دانسته که منت بر جان داشته آنچه شرایط امداد
و لوازم اعانت بوده باشد بر وجه دلخواه صورت خواهد بست و سوابق حقوق را منظور داشته آنقدر کومک
کرده که کار باشد سرانجام نموده خواهد شد و اگر ما را خود باید رفت بطریق کومک همراه خواهیم بود و از این

قسم مقدمات در خاطرجوئی آنحضرت بسیار فرمودند و چند روز جشن خسروانه داشته حضرت شاه هر روز خود
همه کار و آر سیره مجلس خرمی می‌آراستند و در اظهار تکالیف و عرض تجمل افراط تمام بکار می‌بردند و از
اسبان عراقی و استران بردعی با زینهای مرصع و مطلا و شترهای نر و ماده با پوششهای فاخر و چندین
کمر شمشیر و کمر خنجر مکلل بجواهر نفیس و قماشهای لطیف و پوستینهای کیش و چلقاوه و لباسهای فاخر
از اقسام اقمشه و آلات و ادوات طلا و نقره و خرگاههای عالی و فرشهای لایق و سایر اسباب سلطنت در خور
سرکار آنحضرت بنظر اشرف گذرانیدند و جمیع ملازمان رکاب سعادت را در خور حالت از نقد و جنس رعایتها
فرمودند و حضرت جنت آشیانی الماسی که در فتح هندوستان بدست افتاده بود با دویست و پنجاه لعل
بدخشانی برسم ارمغان گذرانیدند اگرچه از جانب حضرت شاه در هیچ مرتبه از مراتب ضیافت و تکلفات
ذره کوتاه دستی نشد و چنانچه باید و شاید مراعات رسم و عادت بفعل آمد اما از تاریخی که موکب عالی به
آنملک درآمد تا هنگام مراجعت آنچه از سرکار حضرت شاه و منتسبان ایشان خرج شده بود از جانب آنحضرت
زیاده بران باضعاف مضاعف پاداش شد بالجمله از آنجا متوجه سلطانیه گردیدند و همواره بنفس نفیس در کامیابی
کذرانیده بزمهای پادشاهانه میداشتند اگرچه روزی چند باغوای بعضی از اهل فساد غبار خاطر از جانبین
طاری شده بود اما با امتداد نکشید و بصیقل دانش آن دو بزرگ صورت صفا یافت حضرت شاهی
بجهت مشغولی و انبساط خاطر آنحضرت طرح شکار قمرغه افکنده از ده روزه راه جانوران صحرائی را بنزد
چشمه که بصادق ییلاقی مشهور است مجتمع ساختند نخست حضرت شاه و حضرت جنت آشیانی باهم بشکار
گاه درآمده خوبها شکار کردند بعد از آن بهرام میرزا و سام میرزا آنگاه بیرام خان و حاجی محمد کوکه و شاه
قلی سلطان مهردار و درویش کوکه و حسن کوکه امرای آنحضرت را رخصت شد و از امرای شاهی مثل عبدالله
خان استاجلو که بدامادی شاه والاشکوه شاه اسمعیل شرف اختصاص داشت و ابوالقاسم خلفا و سوندک
سلطان قورچی باشی افشار و بدر خان استاجلو و چندی دیگر بموجب حکم درون قمرغه درآمدند و بعد از لحظه
رخصت عام شد در اثنای شکار بهرام میرزا که با خلفا نقار خاطری داشت در هجوم عام تیری برو زد به بتهمان

میدان

صید اجل شد و بملاحظه میرزا هیچکس بشاه این حرف را نگفت بعد از آن حکم شد که سپاه حضرت شاه ترتیب خوض
سلیمان بار دیگر قمرغه سازند چون جرگه بهم آمد در آنجا نیز شکار بخاطرخواه فرموده در همین منزل چوگان بازیها
و قپق اندازیها نیز شد و امرای جغتای خوبها قپق زدند و در میدان روز جلوه تیراندازی بیرام خان بخطاب
خانی و حاجی محمد کوکی بلقب سلطانی سرافراز شدند و در آخر همین مجلس طومار دوازده هزار سوار بسرداری فرزند
ارجمند میرزا مراد که بکومک آنحضرت قرار یافته بود و طومار اسباب کارخانها بنظر حضرت جهانبانی درآوردند
اسامی امرای شاهی که بکومک مقرر شده بودند برین تفصیل است میرزا مراد فرزند سعادتمند شاه و بداغ
قاجار میرزا شاه قلی سلطان افشار حاکم کرمان احمد سلطان شاملو ولد محمد خلیفه سنجاب سلطان افشار
حاکم فرح یار علی سلطان تکلو سلطان علی افشار سلطان قلی قورچی باشی خویش محمد خان یعقوب
میرزای تغائی سلطان محمد خربنده سلطان حسین قلی شاملو برادر احمد سلطان حاکم سیستان ادهم میرزا
ولد دیو سلطان تهمتن میرزا ولد دیو سلطان حیدر سلطان شیبانی علی قلی بهادر و پسران مشار الیه
مقصود میرزا الخته بیکی ولد زین الدین سلطان شاملو محمدی میرزا نبیره چهار شاه میرزای مشهور شاهبردی
بیک تکلو استاجلو علی سلطان حلاوه خواهرزاده محمد خان ابوالفتح سلطان افشار حسن سلطان شاملو
یادگار سلطان موصلو احمد سلطان الکش اغلی استاجلو صانع بیک سلطان ولد صوفیان خلیفه روملو علی بیک
ذوالفقار کش محمدی بیک کتابدار قاجار و سیصد قورچی خاصه بسامان شایسته نیز تعیین شده بودند مرتبه سیوم
در آن زیارت که آخرین منزل ییلاق سرپولست شکار قمرغه فرمودند و در مقام میانه که در لطافت آب و هوا
مشهور آفاق است شاه جم جاه بمنزل حضرت پادشاه بطریق تابعت تشریف آورده وداع کردند و حضرت جنت
آشیانی بقصد سیر و زیارت اماکن متبرکه متوجه تبریز و اردبیل شده هودج عزت مریم مکانی را با سایر ملازمان
بجانب قندهار روان فرمودند و حاجی محمد خان را بخدمت مریم مکانی مقرر داشته سردار آنمردم کردند و دوازده
هزار سوار کومکی را بجهت سامان و تهیه سفر رخصت فرموده اند که چون رایات اقبال بر آب هلمند رسد شاهزاده
مراد میرزا با لشکر مقرر آمده همراه شوند و آنحضرت اول بسیر تبریز عنان توجه معطوف داشتند و چون بحوالی

تبریز رسیدند حکام و اکابر آنجا تا سرحدی که میرزا میران شاه بسته باستقبال آمده عز بساط بوسی دریافتند حکم
شهر بموجب حکم شاهی شهر را آئین بسته لوازم خدمتکاری و مهمانداری بتقدیم رسانیدند و کرک دوانی و چوگان
بازی پیاده که در تبریز متعارفست و در آن وقت از اندیشه شورش و بی اعتدالی مردم منع شده بود بجهت انبساط
خاطر بظهور آمد حضرت جنت آشیانی بسیرگاههای تبریز و عمارات عالیه آن شهر را که از آثار سلاطین ماضی است
تماشا فرمودند و ملا قطب الدین حلجو بغدادی درین بلده فاخره بشرف ملازمت مستسعد گشته تا مشهد مقدس
رضویه ملازم رکاب عالی بود خواجه عبد الصمد شیرین قلم نیز درین شهر بملازمت مشرف گشت تصویر خواجه و
کاربرداریهای او بغایت پسند خاطر اشرف افتاد لیکن بجهت بعضی تقیدات در آن وقت نتوانست سعادت همراهی
اختیار نماید و از بدیع اتفاقات آنکه چون توجه خاطر اقدس بساط لابد رکن و سایر الآن رسری درجه کمال داشت
بر سبیل حکم حکم سبکی ... که درین شهر تفحص نمایند آن ساده لوح کرم چند را با ماده یا بنها آورده بگذرانیدند و
آنحضرت انبساط تمام فرموده بجهت تفاؤل ضبط داری نمودند و از سیر تبریز فارغ شده بصوب اردبیل عطف
عنان نمودند و چون موکب معلی بقصبه شماسی رسید جمیع خویشاوندان که نسبت خویشی بشاه داشتند
با سایر اکابر و اشراف آنجا آمده ادراک ملازمت نمودند یک هفته در اردبیل توقف فرمودند از آنجا بخلخال و از خلخال
بطارم و از طارم بقزوین رسیدند و چون هوا و میوه آنجا بغایت مطبوع بود سه روز توقف نموده در سیر و
بلده ری معلی بلحوق گشتند درین منزل از حضرت مریم مکانی ... مستولی شدند ... امیر شمس الدین علی سلطان
خدمات شایسته بجای آورد مهمانداریهای لایق کرد و چون موکب جهانگشا بمشهد مقدس رسید بجهت
جمع شدن لشکر شاهی روزی چند توقف فرمودند و ازین نواحی عبد الفتاح کرک یراق را بجهت طلب بسادری
که بهرات رقم شده بود فرستادند و در وقت مراجعت بعالم بقا پیوست و از اینجا مولانا نور الدین محمد ترخان
را بجهت طلب شیخ ابو القاسم جرجانی و مولانا الیاس اردبیلی که بفضایل صوری و کمالات معنوی آراستگی
داشتند فرستادند و آن دو عزیز در کابل آمده بشرف ملازمت مستسعد گردیدند و درین مدت که در مشهد مقدس
تشریف داشتند همواره با فضلا و صلحا صحبت پادشاهانه میداشتند روزی مولانا جیرتی این غزل خود بنظر

اصلاح آن حضرت در آورد **نظم** که دل از عشق بتان که جگر میسوزد * عشق هر لحظه بداغ دگرم میسوزد * همچو
پروانه بشمع سرو کار است که اگر پیش روم بال و پرم میسوزد * آن حضرت در جواب سخن فهمی و همت خود
تصرف فرمودند میروم پیش اگر بال و پرم میسوزد * مولانا از کمال انصاف سجده اخلاص بجای آورد و موکب
عالی از مشهد بسیستان نزول اجلال فرمود و در بخرود شاهزاده و امرای شاهی با آنحضرت پیوستند و
از آنجا بگرمسیر ورود اقبال اتفاق افتاد و میر عبد الحی گرمسیری از قلعه اکری بیرون آمده ترکش بگردن انداخته
آستان بوسی نمود و عذر تقصیرات گذشته و خجالت سابق که در وقت رفتن از دریافت ملازمت تقاعد نموده بود
بزبان عجز و انکسار اظهار کرد از آنجا که خطا پوشی شیمه کریمه پادشاهان والا شکوه است معذرتهای او را سمع
رضا التفات فرموده بعنایات پادشاهی مشمول ساختند چون سخن باینجا رسید اسامی جمعی که درین غربت ملازم
رکاب دولت بودند نوشته میشود در حلقه حقیقت گذاران و وفا کیشان که چون سعادت همواره ملازم رکاب آن
حضرت بود بیرام خانست و دیگر خواجه معظم که نسبت اخوت احسانی بحضرت مریم مکانی داشت از ابتدای
حال خالی از شورش دماغ و گرمی مزاج نبود و در فتره رفته بافراط کشید چنانچه خاتمه کار او در محل خود در قلم
خواهد شد دیگر عادل سلطان اوزبک پسر عادل سلطان که از جانب والده از بنایر سلطان حسین میرزاست او برادر
در اوایل حال بوظایف خدمت اشتغال داشت در اواخر بحرمان ملازمت استقلال نمود دیگر حاجی محمد کوکی است او برادر
کوکیست که از امرای عظام حضرت فردوس مکانی بود و حاجی محمد در مردانگی نظیر نداشت شاه والا جاه مکرر میفرمودند
که پادشاهان را بایطور خدمتکاری می باید و روز قبق اندازی قبق را زده از شاه جلادت و کرد فرد مشهور است
که روزی شاه با جنت آشیانی در شکارگاه تشریف داشتند بحسب اتفاق فرود آمده اراده نشستن فرمودند
و از فراشان سرکار شاهی قالیچه هشت نه زرع در زیر شاه گذاشتند چون فرش دیگر حاضر نبود که جنت آشیانی
بنشینند در لحظه حاجی محمد کوکی قربان خود را از میان چاک زده فرش ساخت و این چسپانی خدمت او سخت مستحسن
افتاد بی تکلف خوش نمود هم جنیبد الکه کار دست بسته کرده دیگر روش کوکه که کوکلتاش آنحضرت بود دیگر
حسن بیک برادر محرم کوکه که از کوکلتاش میرزا کامران بود دیگر خواجه مقصود هروی که پیوسته بخدمت هوج

حضرت مریم مکانی شرف اختصاص داشت و مردی پاکیزه روزگار نیک نهاد بود و فرزندان او سیف خان و زین
خان نسبت کوکلتاشی حضرت خاقانی سعادت پذیر گشته بمدارج عالی و مراتب والا ارتفاع نمودند سیف خان در جنگ
گجرات شربت شهادت چشید و زین خان مربتهاد در خدمت آن حضرت بوده بمرتبه امیر الامرائی رسید و دیگر خواجه
غازی تبریزی که بمنصب اشراف دیوانی امتیاز داشت دیگر خواجه امین الدین محمود هروی که از نویسندهای
زبردست بود خط شکسته بغایت خوش می نوشت و در زمان دولت ابد پیوند خاقان گیتی ستان بخطاب
خواجه جهانی و عالی مرتبه وکالت سر بلندی یافت دیگر بابا دوست بخشی او نیز از اهل قلم و ارباب سیاق بود
دیگر درویش مقصود بنگالی او از زیارتگاه هریست مرد درویش نهاد از خود گذشته بود و آنحضرت توجه خاص
نسبت باو داشتند دیگر حسن علی ایشک آقا و علی دوست بارکبیکی پسر حسن علی مذکور و دیگر ابراهیم ایشک
آقا دیگر شیخ یوسف چولی و شیخ بهلول از خدمتکاران شایسته بودند دیگر مولانا نور الدین که از علم هندسه
و ریاضی و اسطرلاب بهره وافی داشت و از مجلسیان آنحضرت بود و در زمان دولت جاوید طراز خاقان گیتی
ستان بمنصب ترخانی اختصاص یافت و دیگر محمد قاسم موجی که در برخشان خدمت حاله بانی داشت و در
بنگ حضرت خاقانی میر بحر شد دیگر حیدر محمد اخته بیکی و سید محمد بکنه که جوان شجاع و صاحب قبضه بود
دیگر سید محمد قالی که منصب میر عدلی داشت و از اهل انشا بود دیگر حافظ سلطان محمد رخنه که در دیت خوش
میخواند و در لباس تجرد ملازمت نموده بود رباطی که در بلده سرهند واقعست بجنس تربیت او صورت
انجام یافته دیگر میرزا بیک بلوچ و میر حسین که از سبزهای روشناس درگاه بودند و خواجه عنبر ناظر که از
مقربان خلوت سرای عزت بود و بهمین تربیت در دولت ابد قرین حضرت خاقانی بخطاب اعتبار خانی بلند نیکی یافت و
دیگر عارف توشکچی آنحضرت که بخطاب بهادر خانی او را امتیاز بخشیدند و از سبزهای وفادار و غلامان خاص
مهتر خان خزانه دار و مهتر حاضر توشکچی و ملا بلاد کتابدار و مهتر تیمور شربتی و مهتر جوهر آفتابچی و مهتر
وکیل خرابچی و مهتر واصل و مهتر سنبل میر آتش و سلطان محمد قراول بیکی و عبد الله صاحب تاریخانی بهادر
دولت یاس و نیش ابن سعادت مندان در چنان سفری خدمات شایسته ظاهر ساخته دولت جاوید اندوخته

مراجعت موکب اقبال از عراق و عرض دیگر سوانح و وقایع

چون صیت مراجعت موکب جهانگشای حضرت
جنت آشیانی بلند آوازه گردید تزلزل ارکان حال میرزا کامران و سایر بد اندیشان راه یافت نخست برادر خرد
خان هزاره و قربان قراول بیکی را میرزا کامران از کابل نزد میرزا عسکری فرستاد که شاهزاده را بکابل بیاورند
میرزا عسکری درین باب با دولتخواهان خود کنکاش نمود جمعی که عقل صواب اندیش داشتند چنین صلاح دیدند
که موکب عالی قریب رسیده مناسب آنست که ایشان را با اعزاز و احترام بملازمت حضرت جنت آشیانی فرستاده شفیع
تقصیرات گذشته سازند و در مقام خدمت و معذرت در آیند و بعضی از فتنه پردازان گفتند که چون تمامی دیگر
روی دیدن آنحضرت نمانده بهتر آنست که خاطر میرزا کامران از دست ندهند و ایشان را نزد میرزا کامران
بکابل فرستند چون این سخن ناصواب موافق طبع میرزا عسکری بود در عین زمستان و شدت برف و باران
آنحضرت را روانه کابل ساخت و همشیره آنحضرت بخشی بانو بیگم و شمس الدین محمد غزنوی که بخطاب اتکه
خانی سرافراز بود و ماهم انکه والده ادهم خان و جیجی انکه والده میرزا عزیز کوکلتاش و جمعی دیگر از ملازمان
و خدمتکاران را همراه نموده چون بکابل رسیدند میرزا کامران آن نونهال حدیقه اقبال را بخانه عفت قباب
خانزاده بیگم همشیره حضرت فردوس مکانی فرود آورده و با ایشان سپرد و روز دیگر در باغ شهر آرا مجلس
عالی داشته آنحضرت را در آنجا دید و از غرایب اتفاقات آنکه در آن مجلس نقاره منقش بجهت میرزا ابراهیم فرزند
بتقریب شب برات چنانچه متعارفست ترتیب داده آورده بودند حضرت شاهنشاهی بمقتضای صغر سن
و بمناسبت آنکه نقاره دولت و کوس جهانگیری بنام نامی آنحضرت بلند آوازه خواهد شد بر آن میل فرمودند
میرزای حق ناشناس بتصور آنکه میرزا ابراهیم یکسال از آنحضرت کلانتر و بقوت ظاهری بیشتر است گرفتن نقاره
را مشروط بکشتی داشت که هر که غالب آید نقاره از او باشد و درین صورت حقی و آزاری بآنحضرت رسد لیکن
از آنجا که ذات اقدس حضرت شاهنشاهی مؤید بتائید الهی بود کلان سالی میرزا ابراهیم را بنظر در نیاورده بی محابا
قدم پیش نهادند و بازک تلاشی میرزا را چنان برداشته بر زمین زدند که غریو از اهل مجلس برخواست و میرزا
کامران این کشتی را بجهت امتحان مآل کار خود با حضرت عرش آشیانی فال گرفته بود و از مشاهده این حالت لون را

برد ریافته بخود فرو رفت و هواخواهان آنحضرت باغ باغ شکفته فالهای نیک زدند و بی منت و مردمی میرزا
نقاره دولت را بنیروی بازوی همت کرفتند **رسیدن موکب منصور بولایت کرمسیر و فتح قلعه بست** بر
منتصدان اخبار پوشیده نماند که چون رایات عالی بکرمسیر رسید علی سلطان تکلو را با جمعی از جوانان کار
طلب جهت تسخیر قلعه بست تعیین فرمودند شاهم جلایر و پیر محمد تیمور جلایر و میر خلج که در آنجا بود از جانب
میرزا کامران تعیین بودند قلعه را استحکام دادند و فوج پادشاهی قلعه را محاصره نمود و بحسب تقدیر تفنگی
از بالای قلعه بعلی سلطان رسید و قالب تهی ساخت سپاهیان او پسر دوازده ساله او را بجای پدر بکلانی برداشتند
در اهتمام قلعه گیری بیشتر از پیشتر سعی نمودند و حقیقت کشته شدن علی سلطان و برداشتن پسر او را بجای
پدر بخدمت شاه مغفرت پناه عرضداشت کردند و بعد از چندگاه در امضای این ملتمس نشان شاهی رسید و
رفته رفته کار بر اهل قلعه تنگ شد متحصنان فریاد الامان بر آوردند در تضرع و زاری کشودند و بمقتضای
عواطف خسروانی امان یافته قلعه را سپردند و شاهم علی جلایر و میر خلج ترکشها بکردن انداخته بسعادت زمین
بوس دریافتند و آنحضرت جرایم ایشان را بخشیده در سلک بندهای درگاه منتظم ساختند و در همین منزل
اشتهار یافت که میرزا عسکری خزاین و اسباب خود را گرفته میخواهد بجانب کابل فرار نماید جمعی از قزلباش و
ملازمان درگاه بجد شده رخصت گرفتند که خود را بمیرزا رسانیده دستگیر سازند و هر چند که باین خبر در
عزم میرزا عسکری بر قلعه داری بوسیله سفیهان راست نقل معین آنحضرت بود اما معقول ایشان شد
رخصت گرفته تیز جلوی نموده خود را بحواشی قندهار رسانیدند و در بین اثنا خبر رفتن میرزا دروغ ظاهر شد
و جمعی از قلعه بر آمده جنگ کردند و ضرب زنبورک و توپها را از بالا سر دادند چون بی یرق رفته بودند جمعی کثیر
از قزلباشیه و غیره بکردار فنا افتادند و بعضی زخمی شدند خواجه معظم و حیدر سلطان و حاجی محمد بابا
و علی قلی ولد حیدر سلطان و شاه قلی تاریخی و جمعی از بهادران چغتای و دلاوران قزلباش داد مردانگی داده
غنیم را برداشته بقلعه در آوردند و چند جمیل بیگ که از معتمدان میرزا عسکری بود کس فرستاد که میرزا
را بکومک بسازند که چون این مرد در بار داشتیم کارها آسان خواهد شد میرزا گوش بسخن او نکرده پیغام فرستاد

که ایشان کیست و کیفیت لشکر ما را نیک میدانند و جمعیت ایشان منحصر در همین مردم نیست بلکه کومک ایشان
در جای پنهان خواهد بود ما بازی نخوریم و قلعه را مضبوط ساخته جنگ را بآمدن میرزا کامران موقوف داریم
چون عنایت ایزدی مؤید و معاون لشکر ظفر قرین بود بیرون آمدن میرزا صورت نبست و فتح چنین که
مقدمه فتوحات بی اندازه تواند بود در روی نمود و در آن روزها پای بر هنری که از منتسبان میرزا کامران بود بقتل
رسید **رسیدن موکب منصور بقندهار و محاصره نمودن و فتح کردن** چون فتح قلعه بست چهره کشای
مراد گردید حضرت جنت آشیانی این فتح را تفاءل فتوحات عظیم که پیش نهاد همت جهانگشا بود دانسته سپاس
بیقیاس بتقدیم رسانیدند و بعد از پنج روز از این قضیه روز شنبه هفتم محرم بنصرت و فیروزی و در ساعت مسعود
سوار دولت شده با افواج گیتی ستان متوجه حصار قندهار گردیدند و در مطلع دروازه ماشور در باغ قاضی
شمس الدین علی خود بسعادت و اقبال نزول اجلال فرمودند و مورچلها تقسیم یافت و صاحب اهتمامان جا بجا
تعیین شدند و همواره جوانان کار طلب از جانبین بر آمده کارزار میکردند و روزی حیدر سلطان و همراه پسرش علی
قلی خان و بهادر خان و خواجه معظم از پیش خواجه خضر غنیم را برداشته تا مرادات نزدیک شهر دوانیدند
بردند و شمشیرهای نمایان زدند از غرایب آنکه بابا دوست یساول با جمعی در مرادات ایستاده تیراندازی میکرد جنگ
سلطان خواست بر سر نیزه کار او را تمام کند دست بر داشتن همان بود و تیر رسیدن بر او همان بود اسماعیل
جامی که میرزا کامران بکومک فرستاده بود در برج اچجه پیش میرزا عسکری ایستاده تماشای جنگ میکرد
با وجود آنقدر مسافت که تشخیص چهره ممکن نبود بمیرزا عسکری گفت این مرد که نیزه از دست او افتاد دور نیست
که حیدر سلطان باشد چه قبل از این هنگامی که با عبدالله خان بشهر طوس رفته بود بر من و حیدر سلطان همراه
تاختیم ولی در انگشت من در آنجا افتاده از روش تاختن قیاس میکنم که او باشد بعد از لحظه که آن نیزه را
آوردند اسم او نوشته بود مستمعان این قول بر قیاس اسماعیل سلطان آفرینها کردند و درین جنگ اکثر مردم
زخمی شدند و خواجه معظم از همه بیشتر زخم برداشت و درجان سلامت مراجعت نمود و مقارن این حال خبر
رسید که رفیع کوکه میرزا کامران بجانب زمین داور عقب کوهی که در کنار ارغنداب واقع شده با جمعی از هزاره

و مکرر در نشسته بیرام خان و محمدی میرزای اختهبیکی ولد زین الدین سلطان شاملو را با جمعی کثیر بر سر ایشان
تعیین فرمودند قدری جنگ شده و باقبال روز افزون رفیع کوکه گرفتار گردید و غنیمت فراوان از نقد و جنس و
چاروا بر اولیای دولت افتاد بقدر عسرتی که در اردوی ظفر قرین بهم رسیده بود بر وسعت مبدل گشت چون
میرزا عسکری داد بار پیش گرفته بر پشت گرمی میرزا کامران در محاصره و منازعت اهتمام داشت بخاطر مصلحت
اندیش چنین رسید که منشور نصایح شاهی با فرمان عاطفت بنیان خود نزد میرزا کامران ارسال دارند شاید
از خواب غفلت بیدار شده راه سعادت پیش گیرد و بوسیله این کوه ضمنی تلافی تقصیرات گذشته نماید و موجب
هلاکت چندین کس نشود بنابراین داعیه بیرام خان را روانه کابل فرمودند چون بکتل دغی و آب ایستاده که ما
بین قندهار و غزنین است رسید جمعی از هزاره ها سر راه گرفتند آخرهای روز جنگ در پیوست و اولیای دولت
قاهره هزاره های بی دولت را تادیب و تنبیه نموده هزاران را بقتل رسانیده پیشتر شتافتند چون بیرام خان
نزدیک بکابل رسید بابوس و جوکی باستقبال آمده بیرام خان را بردند میرزا کامران در چهار باغ مجلس آراسته
بیرام خان را طلبید بخاطر صواب اندیش او چنین رسید که این مبالغ عزت را بمیرزا که نشسته باشد دادن از ادب
دور است و آنکه ایستاده تعظیم بجای آورد بغایت بعید بنابرین مصحفی بر دست گرفته برسم پیشکش آورد میرزا
جهت تعظیم مصحف باستاد ایستاده در بین اثنا آن در مثال اقبال را گذرانید و ترتیب موافق تقدیم افتاد و بعد از آن حقیقت
مهم ایلا را بنظر در آورد با میرزا نشسته سخنان راست و درست که خیر حال و مال میرزا در آن باشد معروض داشت می
گویند که شاه غفران پناه شاه طهماسب صفوی این بیت را بمیرزا کامران نوشته بودند **بیت** کامران خارجیت
میگوید • خارجی کامران نخواهد شد • و آخر مجلس رخصت ملازمت حضرت خاقانی و دیدن میرزا هندال و میرزا
سلیمان و یادگار ناصر میرزا و الغ بیک میرزا گرفت میرزا اجازت فرمود بابوس بیک را مقرر داشتند که در دیدنها
همراه باشد بیرام خان اول بملازمت حضرت خاقانی رفته در باغ مکتب بسعادت ملازمت سربلند گشت بعد از آن میرزا
هندال و میرزا سلیمان و جمیع میرزایان را ملازمت کرده تبلیغ رسالت و ادای امانت نموده بعواطف و مراحم پادشاهی
امیدوار ساخت میرزا کامران قریب یکماه و نیم بیرام خان را بحرف و صوت نگاهداشت و بعد از یکماه و نیم خانزاده

بیکم را همراه ساخته رخصت انصراف ارزانی فرمودند و بسبب ظاهری آنکه میرزا عسکری را که بگفته من نیست نصیحت نماید
و قندهار را از او گرفته بملازمان حضرت پادشاه سپارد و مقصد اصلی آنکه اگر اولیای دولت قلعه را مفتوح سازند
و میرزا عسکری بدست افتد بیکم جهت استخلاص و استشفاع او بکار آید اگرچه قلعه قندهار را از گلستان ابعاد
مستحکم و قلعه و قسم آن از محالات عرض دیوار آن شصت ذرع است و میرزا عسکری در استحکام آن سعی
موفور بکار برده مبانی قلعه را بتوپ و تفنگ و سایر آلات حرب مضبوط ساخته بوفور جمعیت خود امید کومک
میرزا کامران مغرور بود چون ایام محاصره باسترداد انجامید قزلباشیه افسرده خاطر شده داعیه مراجعت
بخاطر راه دادند حضرت جنت آشیانی این معنی را از روزنامچه احوال آنها خوانده در گرفتن قلعه بیشتر از پیشتر
توجه فرمودند و از مورچلی که مخیم اقبال بود شبی کوچ کشته از جانب شهر کهنه قندهار نزدیک دروازه که
آنجا را چاردره میگویند مورچل مستحکم ساختند صبح آن ترکمانان نیز از این معنی آگاه شده دل در گرفتن
قلعه بستند و مورچلهای خود را پیش بردند و دایره را تنگتر کردند میرزا عسکری از غایت اضطرار عرضداشت
مصحوب میر طاهر برادر خواجه دوست خاوند بملازمت فرستاده اظهار عجز و زاری نمود که چون حضرت بیکم
تشریف می آورند تا رسیدن ایشان مرا مهلت دهید که بوسیله ایشان خاطر جمع نموده بشرف ملازمت مستسعد
گردم آنحضرت از کمال مروت و فتوت ملتمس او را بسمع قبول اصغا فرمودند روزی چند در تسخیر قلعه مدارا بکار
بردند چون حضرت بیکم و بیرام خان رسیدند میرزا از ماجرای گذشته خود را بیگانه وا نمود و در استحکام قلعه
بیشتر از پیشتر سعی بکار برد هر چند بیکم بمقدمات معقول رهنمائی بسعادت او شد میرزا از اندیشه ناصواب باز
نیامد و همچنان در مقام خشونت و سرکشی ایستاد و بیکم را در قلعه نگاهداشته رخصت معاودت نداد آن
حضرت بتائید عنایت ایزدی در تسخیر قلعه اهتمام بیش از پیش نمودند و پیش نهاد همت جهانگشا ساختند از اتفاقات حسنه
آنکه درین وقت الغ میرزا ابن سلطان محمد میرزا که از نبایر سلطان حسین میرزا بود و شیر افکن ولد قوچ بیک و
فضل بیک برادر منعم خان و میر برکه و میرزا حسن خان و جمعی دیگر براهنمائی بخت بیدار از کابل آمده ادراک
زمین بوس نمودند و سبب آمدن ایشان آنکه میرزا کامران الغ میرزا را در قید نگاهداشت بجهت احتیاط

هر هفته یکی از امرای خود می سپرد چون نوبت بشیر آغا رسید او هم از میرزا آزرده خاطر بود در این تملو داشت
با این جماعه اتفاق نمود میرزا را گرفته برآمد حضرت جنت آشیانی همه را بعواطف بی دریغ بخلعت امتیاز بخشیده
زمین داور را به میرزا مقرر داشتند قاسم حسین سلطان نیز اگرچه بهمراهی این جماعه برآمده بود اما شبی راه
گم کرده در میان هزارها افتاد بعد از چند روز غارت زده پیاده و پای آبله کرده رسید آنحضرت فرمودند که ظاهرا
هنوز در اخلاص تو نقصانی بود که راه گم کرده بچنین محنت مبتلا شدی و بعد از آن در هر یک هفته با جمعی حشم
خود آمده و عرایض اعیان کابل نیز رسیدن گرفت از آمدن این جماعت و رسیدن عرایض کابلیان انبساط تمام در اردوی
معلی پیدا شد و تزلزل عظیم در ارکان قلعه راه یافت اهل قلعه زیر و زبر احوال میرزا عسکری را نوشته از سر دیوار
قلعه بیرون می انداختند که کار بر اهل قلعه تنگ شده بزودی فتح خواهد شد باید که دست از اهتمام باز ندارند آخر کار
بجای رسید که اهل قلعه خود را از دیوار پائین می انداختند و بامرای دولت زمین بوس می شتافتند و از اعیان
لشکر میرزا خضر خواجه خان نزدیک بمورچلی که مخیم اقبال بود خود را از قلعه انداخت و گریبان مجرم کرده آستان
بوس نمود و همچنان موید بیک و اسمعیل بیک و ابوالحسن بیک برادرزاده قراجه خان و منور بیک پسر موید بیک
ریسمان بسته فرود آمدند و چون کار بر متحصنان قلعه تنگ شد میرزا عسکری از خواب غفلت بیدار گشته سراسیمه
و مضطرب التماس نمود که قندهار را باولیای دولت می سپارم مرا راه دهند که بکابل روم آنحضرت راضی نشدند
تا گریز بیگم را بحضور فرستاد تا استعفای جرایم او نماید و بوسیله آن عزت قباب رقم عفو بر جرایم او
کشیدند و بتاریخ روز پنجشنبه بیست و پنجم جمادی الاخر منظور میرزا عسکری از قلعه برآمده بملازمت شتافت
حضرت جنت آشیانی در دیوانخانه عالی نشسته امرای چغتای و قزلباشیه در خور مرتبه و پایه خود صف زدند
بیرام خان بموجب حکم پادشاهی میرزا عسکری را شمشیر در گردن انداخته بملازمت آورد آنحضرت بمحض عواطف
ذاتی و فرط مرحمت فطری حکم فرمودند که شمشیر از گردن میرزا برداشتند و حکم نشستن شد و بعد از آن محمد
خان جلایر و مقیم خان و شاه سیستان و تولک خان قوچین را بالمثل کس شمشیر در گردن انداخته بکورنش آوردند
از این مردم مقیم خان و شاه سیستان را حکم شد که زنجیر در پا و تخته در گردن افکنده نگاه دارند و آن مجلس

از اول شب

از اول شب تا صبح منعقد بود در اثنای صحبت نوشته میرزا عسکری که در حین توجه آنحضرت براه بلخشان بکو حکام
فرستاده بود بجنس حاضر ساخته بموجب اشارت عالی بمیرزا دادند و زندگانی بر میرزا تلخ شد آخر بمقتضای صلاح
وقت حکم شد که میرزا را نگاه دارند و بکورنش می آورده باشند روز دیگر رایات اقبال برافراشته بدروازه ارک تشریف
بردند و تا سه روز بدولت و سعادت در آنجا بوده روز چهارم شهر را بمحمد مراد میرزا عنایت نمودند خود بچهار باغ حضرت
فردوس مکانی که در کنار ارغنداب واقع است نزول اجلال فرمودند ارکان دولت بتفصیل اسباب میرزا عسکری که گرد
آورده روزگاران بود بنظر فیض منظر در آوردند آنحضرت بچشم اعتبار در نیاوردند به بهادران لشکر منصور قسمت
فرمودند چون خبر فتح قندهار و توجه موکب اقبال بتسخیر کابل معلوم میرزا کامران شد میرزا مستوهم و متزلزل گشته
حضرت خاقانی را از خانه عصمت قباب خانزاده بیگم بخانه خود برده بکوچ کلان خود خانزاده سپرده و شمس الدین محمد غزنوی
مشهور را بالیکه خان معتقد ساخت و در باب میرزا سلیمان از امرای خود کنکاش طلبید و ملا عبدالخالق آخوند
میرزا و بابوس بیک که وکیل نفس بود چنین صلاح دیدند که میرزا را دلاسا نموده به بدخشان باید فرستاد تا در
وقت کار امداد نماید و از مساعدت طالع میرزا سلیمان آنکه چند روز پیش از این میر قطب علی و میر هزاره بشکال و دشمن
علی بلوچ و جمعی دیگر اتفاق نموده قلعه ظفر را گرفته بودند و قاسم برلاس را با جزوی دیگر مقید ساخته میرزا کامران را
پیغام دادند که اگر میرزا سلیمان را میفرستید بدخشان را بایشان سپرده خواهد شد و الا این مردم را که گرفته ام
بقتل رسانیده ملک بدخشان را باوزبک میسپارم بنابرین میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم و حرم بیگم را رخصت
بدخشان دادند چون میرزا سلیمان بموضع پای منار رسید میرزا کامران از دادن رخصت پشیمان شد کس بطلب فرستاد
که بعضی سخنان زیاده بر آنهاست مشورت متوجه شوند میرزا سلیمان بفراست دریافت که از این طلب بوی جرم می آید
معذرت نامه نوشته ارسال داشت که چون در ساعت نیک برآمده ام سکون نمی کرد امید که آنچه بخاطر صلاح اندیش رسیده
باشد رقمی فرمایند که بموجب آن عمل نمایند و از آنجا بسرعت متوجه بدخشان شد بمجرد رسیدن نقض عهد و پیمان
نمود و در ظاهر این احوال یادگار ناصر میرزا که بجهت بصوب بدخشان رفت چون ایام او بار میرزا تردید پیوسته بود
از هر طرف اسباب ناکامی آماده می گشت از میرزایان بغیر از هندال میرزا کسی دیگر در گرد او نماند ضرورت او را استمالت

داده مقرر ساخت که متعاقب یادگار ناصر میرزا نماید و بوعده موکد قرار داد که هر جا امروز در تصرف منست و همچنین آنچه
بعد از این هم بتصرف در آید بیسوم حصه از او باشد میرزا هندال که از بد سلوکی او بتنگ آمده بود منصوبه او را فوز عظیم
دانسته برآمد و از پای منار گذشته سر در قدم سعادت متوجه ملازمت حضرت جنت آشیانی شد میرزا کامران از
حدوث این سانحه سر رشته تدبیر و صلاح گم کرده هر کاری که بجهت بهبود خود نقش می بست بخلاف مقصود چهره
می نمود و از مردم او کسی را یارای آن نبود که سخن نفس الامر تواند گفت بنابرین غلط بر غلط میکرد

نهضت موکب منصور بتسخیر کابل و فتح آن ممالک

چون تسخیر ولایت قندهار سرآغاز فتوحات شمار کرده بعزیمت
کابل پیش نهاد همت جهانگشا شد درین وقت قزلباشیه از استرداد سفر بتنگ آمده پاره بی رخصت و پاره با بیرام
رخصت گرفته جدا شدند بیرام خان و جمعی که در ملازمت سلطان مراد بودند از قلت مبالات دست تعدی و تطاول بر رعایا
و احشام دراز کردند و وضیع و شریف شهر همواره دادکنان و فریاد زنان بدرگاه معلی می رسیدند و حضرت جنت
آشیانی بجهت مراعات خاطر شاه و مقتضی وقت اغماض عین فرموده بآیین عدالت عمل نمیکردند و چاره این کار
بوقتی موقوف میداشتند و چون یورش کابل مصمم گشت بجهت اقامت بعضی از پرده گیان [illegible] و نگاه
داشتن احمال و اثقال منزلی چند از بیرام خان خواستند و فرمودند که بر طبق قول خود قندهار را بشما داده ایم اما
جائی که مردم را گذاشته بخاطر جمع متوجه فتح کابل شویم ناگزیر است بیرام خان از معامله بهی امتثال حکم نمود
و امرای عظام که در ملازمت آنحضرت بودند بعرض رسانیدند که کار عظیم در پیش داریم تا قندهار در تصرف نباشد که مردم
و عیال خود را گذاشته در ملازمت متوجه شویم صورت ندارد همه را آنحضرت منظور دید میهای حضرت شاه فرمود
نمیخواستند که خاطر آن جماعت غبار آلود کدورت شود درین اثنا پسر شاه ظاهر بریاض رحمت کرده بمقربان بساط
عزت بموقف عرض رسانیدند که ایام زمستان نزدیک شده اهل و عیال و [illegible] درین کوهستان همراه بردن دشوار
محال مینماید و پسر شاه نیز بجوار رحمت پیوسته قندهار را بر ترکمانان گذاشتن مناسب دولت نیست خصوص
چنین جمعی خود سر بیادگر با آنکه شاه مقرر فرموده بود که این جماعت طاق بندگی بر میان جان بسته همیشه ملازم درگاه
عالی باشند از حکم صاحب خود انحراف ورزیده درین ملک فرو کش کرده دست تعدی دراز کرده اند و در تخریب مبانی

ولایت قند

دره کوتاه دستی نمی نمایند لابد دولت و صلاح وقت آنست که چون دست این ملک را از تعدی قزلباش دادن ترکمانان افغان
بخشیدن اهل و عیال و احمال و اثقال را در قندهار گذاشته بجمعیت خاطر متوجه فتح کابل باید شد و معذرت نامه بهمین
مضمون بحضرت شاه باید نوشت چون شاه والاجاه معترف دانش و انصاف اند این معنی بر خاطر مبارک ایشان
گران نخواهد آمد بلکه از مستحسنات خواهند شمرد و به بیرام خان پیغام باید فرستاد که قندهار را بخوشی و ناخوشی
بگذارد و اگر ایستادگی کنند بمحاصره و زور استخلاص باید فرمود حضرت جنت آشیانی فرمودند که همه مسلم اما محاصره
کردن و کار بمجادله و مقاتله رسانیدن خالی از سماجتی نیست اگرچه آنها از منهج اعتدال عدول ورزیده اند اما ما
بی مروتی با بندگان درگاه تجویز نمی فرمائیم چه درین صورت مردم بیرام خان ضایع خواهند شد و ظهور این معنی
در نظر اهل روزگار بی نما است همان بهتر که تدبیری بکار برده بی جنگ و جدل قلعه را متصرف شویم اتفاقا اکثری از مردم بیرام خان
فرستادند که چون بتسخیر کابل متوجه شده اند صلاح حال در آنست که میرزا عسکری را بنزد شما در قلعه بگذارند رایات
عزیمت برافرازند بیرام خان قبول این معنی نمود مقرر شد که بهادران لشکر منصور بحدود قلعه رفته در کمین باشند
بیخبر خود را بدروازه رسانیده قلعه را بدست آورند بیرام خان با جمعی بطرف دروازه کوشکان مقرر شد الغ میرزا و
حاجی محمد و جمعی بجانب دروازه ماشور تعیین یافتند موید بیک با جزوی جرود دروازه نو کمینگاه ساختند وقت
طلوع صبح صادق حاجی محمد خود را از همه پیشتر بدروازه ماشور رسانید اتفاقا شتری چند علف بار در درون قلعه
میرفتند آنها خود را در پناه شتران در آورده شیر مردانه بدرون دروازه داخل شده دربانان آگاهی یافته در مقام منع
در آمدند حاجی محمد جواب داد که بموجب فرموده بیرام خان میرزا عسکری را آورده ام که در قلعه نگاه دارند دربانان دیگر
بدین حرف ملتفت نشده در مقام بستن دروازه در آمدند حاجی محمد دربان را بشمشیر دو نیم ساخت و درین وقت جزوی
از عقب رسیدند و جمعی از قزلباشیه که در آن نزدیکی بودند بجنگ آمدند و بیرام خان خود را از دروازه کوشکان بدرون
انداخت و همین طور از اطراف بهادران نصرت قرین قدم جلادت پیش نهاده بدرون قلعه در آمدند و قزلباشان بعضی
دستگیر شده فرار نمودند و بیرام [illegible] حضرت جنت آشیانی سوار دولت شده از دروازه کوشکان در
آمده برج اخیر سعود سعادت فرمودند بیرام خان بوسیله احمد سلطان آمده بجهت خجالت و عذر تقصیر بجای آورد

آنحضرت از روی عاطفت و مرحمت کورنش داده رخصت انصراف فرمودند و شمهر را به بیرام خان عنایت کردند و مکتوب معذرت
آمیز بشاه نوشتند که چون بیرام خان خلاف حکم شاهی نموده از همراهی تقاعد جسته قندهار را از او گرفته بمیرزا
سپرده بر دستور معهود تعلق بملازمان ایشان دارد درین هنگام میرزا عسکری قندهار بخشی و مرحمت پادشاهی شناخته
فرار نمود و بعد از چند روز افغانی آمده خبر کرد که میرزا در خانه منست کس تعیین شود که گرفته در ملازمت آورد و آن
حضرت شاه میرزا و عنبر ناظر را بآن خدمت معین فرمودند فرستاده ها بجلد آن افغان رفته میرزا را از زیر گلیم بر آورده
بملازمت رسانیدند بیت کلیم بخت کسی را که بافتند سیاه * به آب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد * حضرت جهانبانی
بمقتضای عطوفت و شفقت ذاتی و مهر برادری یا بر وصیت حضرت فردوس مکانی داشته از جرایم و زلات او در گذشتند
و میرزا را ببندیر کوکلتاش که از معتمدان درگاه بود حواله فرمودند و ولایت قندهار را بامرا و اولیای دولت
تقسیم نمود و هودج عزت حضرت مریم مکانی را در قندهار گذاشته عزیمت تسخیر کابل پیش نهاد همت عالی فرمودند و ولایت
بستی را به الغ میرزا مقرر شد و برکنات لهور و رجه علوفه حاجی محمد اختصاص یافت و زمین داور باسماعیل بیگ
و قلات بشیر افکن و سال حیدر سلطان عنایت کردند و همچنین جمیع امرا و بندهای پادشاهی در خور شایستگی خدمت
جاگیرهای خاطرخواه کامیاب گشتند و چون خاطر فیض مظاهر از تنسیق آن ملک فراغ یافت بسعادت سعود پای اقبال
در رکاب دولت نهاده متوجه کابل شدند از اتفاقات حسنه و نعیم غیر مترقبه آنکه قافله عظیم از هندوستان بقندهار
آمده سودای دلخواه کرده اسبان عراقی از ترکمانان خریده بودند درین وقت قافله باشی با سوداگران عمده بملازمت آمده
معروض داشتند که اگر اسبان ما را سرکار گرفته بامرا قسمت نمایند و بهای آنرا بعد از فتح هندوستان مرحمت فرمایند
اثر رضا داریم و این خدمت را سرمایه سعادت جاوید میدانیم حضرت جنت آشیانی این معنی را از تاییدات آسمانی دانسته
حکم فرمودند که اسبان را بقیمت دلخواه ابتیاع نمایند و تمسکات نوشته بایشان سپارند و خود بسعادت بر بنشسته
کوهی که نزدیک بابا حسن ابدال است بر آمده به الغ میرزا و بیرام خان و شیر افکن و حیدر محمد اخته بیگی حکم فرمودند
که از اسبان جهت اصطبل خاصه اسب انتخاب نمایند و بعد از آن بامرا و بندهای درگاه بحصه رسد قسمت کنند چون ده
یک هزار میخواست که بخزانه جان و مالی در امثال و اقران خود را سرافراز نماید بجانب قلعه تیری که حشم او در آنجا

بود راه

بود راه سر کرد و چون موکب عالی بر آن حوالی رسید الحشار است دکوسفند بقدر حال پیشکش کرد و امید بندوروزی
چند در آن سرزمین که النگهای دلکشا داشت اقامت فرمودند و مهد علیا خان زاده بیگم را در آن مقام بیماری
طاری شد و برحمت حق پیوست و بعد از ادای رسوم عزاداری و خیرات و مبرات از این منزل کوچ فرموده بر همایونی
اقبال متوجه دار السلطنت کابل شدند میرزا هندال در نزدیکی قندهار آمده سعادت زمین بوس دریافت و آنحضرت
او را بنوازشهای بیکران بر اختصاص بخشیدند و از رسیدن میرزا بعنایت خوشوقت شدند و آمدن میرزا
راهنمای بسیاری از اهل سعادت گشت و مردم اعیان جوق جوق بملازمت شتافتند اما بواسطه اختلاف هوا
و امتزاج فصلین وبای در اردوی معلی بهم رسید و جمعی کثیر مسافر شهرستان عدم شدند و حیدر سلطان از این
جمله بود چون مخالفت هوا اشتداد و استداد انجامید و در اصل جمعیت چون همراه بود میرزا هندال بعرض
رسانید که مناسب دولت آنست که درین زمستان مراجعت نموده بقندهار توقف فرمایند و اوایل بهار سلامان لا یتوقع
متوجه تسخیر کابل باید شد آنحضرت اگرچه مواجهه جواب این حرف التفات نفرمودند اما چون مجلس آخر شد بوسیله
میر سید برکه پیغام فرستادند که با وجود آنکه از آمدن شما و جدا شدن یادگار ناصر میرزا خبر داشتیم توکل
بکرم الهی نموده متوجه تسخیر کابل شده بودیم الحال که شما میرزایان آمده باشید و جمعیت روز افزون باشد سبب
توقف چیست و اگر جهت سختی و صعوبت مردم خود این معنی بخاطر آورده اند زمین داور و آنجا بود را بشما ارزانی
داشتیم درین زمستان بآنجا رفته آسوده حال باشند و چون عقده کابل مفتوح شود بملازمت خواهیم پیوست
میرزا از این پیغام بغایت منفعل و نادم شده معذرت خواست و آنحضرت بعزمی درست و امیدی واثق قدم در راه نهادند
متوجه تسخیر شدند و النشای را جمیل بیگ برادر بابوس بیگ که میرزا کامران او را با الوس آق سلطان داده بود خود کرد
در غزنین گذاشته بود آمده بر آستان بوس سرافراز گشت و استعفای جرایم پابوس نمود و بعز قبول مقرون گردید
چون موکب عالی بیورت شیخ علی که در نواحی نعمان و ارغندی واقعست رسید میرزا کامران از استماع توجه رایات
جهانگشا سراسیمه شده قاسم برلاس را با جمعی بیشتر روانه ساخت و قاسم مخلص تربتی را که میر آتش بود فرمود
تو بخانه را جلد که نزدیک خانه بابوس بیگ است تعبیه نمایند و عیال مردم را که بیرون قلعه کابل بودند اهتمام نمود

بیرون برده و بعد از استحکام مبانی قلعه از روی غفلت و غرور با مردم خود بر آمده قریب بیورت بابوس بیک نشست
و در ترتیب افواج و تنسیق صفوف اهتمام نموده قاسم برلاس را با جمعی هراول ساخته و از سپاه منصور خواجه معظم
و حاجی محمد خان و شیر افکن پیشتر شتافته بودند در موضع تکیه خمار بلانی فریقین دست داد و امرای پادشاهی
توفیق خدمت یافته دست برد شایسته نمودند و بتایید الهی قاسم برلاس تاب مقاومت نیاورده روی گریز نهاد و چون
فوج پادشاهی قریب رسید میرزا هندال بموجب التماس بمنصب هراولی اختصاص یافت و موکب اقبال از تنگی خواجه پسته
گذشته در نواحی ارغندی رسیده بود که بابوس و جمیل با جمعیت خود شاه بردی خان که کرد بیر و سکس و سفر با متعلق
بود آمده بسعادت زمین بوس فایض گشتند و متعاقب آن مصاحب بیک پسر خواجه کلان بیک با بسیاری از مردم رز
شتمار عباد ان بیکران کرد بیرون در این وقت بابوس بیک معروض داشت که وقت توقف نیست بدولت متوجه باید
که همه مردم ریز کرده می آیند آنحضرت بادپای اقبال را بجولان در آوردند و علی قلی سفرچی و بهادر پسران حیدر سلطان
را که در تعزیت پدر بودند از آن لباس بر آورده مخلع ساخته بعنایات خسروانه شرف امتیاز بخشیدند بعد از زمانی قراچه
خان دولت زمین بوس دریافت چون میرزا کامران از صفحه احوال خود صورت ادبار مشاهده نمود خواجه خاوند محمود
و خواجه عبد الخالق را بجهت استعفای جرایم خود بملازمت اشرف فرستاد و بعضی ملتمسات معروض داشت ونیم کروه
فاصله میان افواج مانده بود که خواجهها ادراک سعادت ملازمت نمودند و آن حضرت ملتمسات میرزا را برو یافت ملازمت
موقوف داشته مواعید دیگر عنایت مزید آن فرمودند و خواجهها را باحترام تمام رخصت معاودت شد و از فرط مروت
مردمی تا رسیدن جواب در یک منزل توقف نمودند و غرض میرزا از فرستادن خواجهها تعطیل و فرصت یافتن بود و انتظار
سیاهی شب داشت تا در حجاب ظلمت خود را بگوشه سلامت رساند و چون شام ادبار میرزا که صبح اقبال اولیای دولت بود
پرده ظلمانی فرو هشت بسرعت تمام از قلعه ارک کابل رساند و میرزا ابراهیم را با جمعی از اهل حرم همراه گرفته از راه مرجه
بینی حصار بجانب غزنین شتافت و چون فرار نمودن او بمسامع علیه رسید آنحضرت بابوس را با جمعی از معتمدان
بکابل فرستادند که رعیت را از آسیب سپاهی و دراز دستی اوباشان بی اعتدال محافظت نمایند و میرزا هندال را با
جمعی بتعاقب میرزا کامران رخصت فرمودند و خود بسعادت و اقبال سوار دولت شده متوجه کابل شدند و در شب

بیرون

دوازدهم ماه رمضان هفتصد و پنجاه و دو و شاید آسمانی فتح کابل که مقدمه الفتوحات
شد و هم آذر جلالی موافق چهارشنبه دوازدهم رمضان نهصد و پنجاه و دو و شاید آسمانی فتح کابل که مقدمه الفتوحات
بود آن کنت قرین روزگار نجسته آثار کرد مولانا نوبری تاریخ این فتح را کابل گرفت یافت و دیگری این مصراع گفت مصراع
بیجنگ گرفت ملک کابل از وی * با آنکه چنین فتحی نصیب اولیای دولت ابد پیوند گشت امانوز دیده امید بدیدار آن اختر
خاقانی نه بر سپهر بجود داشت که به بساط کابل و شکست میرزا کامران در خاطر داشت بالجمله در زمان مسعود ساعت
آن نوباوه گلشن اقبال را که عمر طبیعی ایشان در سال و دو ماه و بیست و روز بود بمقام بوسی پدر بزرگوار آوردند
و دیده انتظار کشیده حضرت جنت آشیانی بتو جهه عالم افروز آن نجسته منظر منور کرد بروز و روز دیگر بر تخت
دولت و اقبال صعود فرموده چهار ایوان معدلت کامیاب ساختند در نولا بمسامع علیه رسید که خواجه معظم باقال
مقرر و سیک زاده نموده اند که گریخته خود را بمیرزا کامران رساند این معنی بخاطر اشرف گران آمد و مقرر گرداب نجاب کشمیر
اخراج فرموده و خواجه معظم را از نظر التفات و اعتبار انداختند جشن ختنه حضرت خاقانی درین هنگام
که سریر دولت داوری ز اقبال بوجود اشرف اقدس حضرت جنت آشیانی رونق جاودانی یافت جهانیان ابواب معدلت
کامیاب حضور ساختند جشن ختنه سور حضرت خاقانی جهان نشاط افروخت و ابواب عیش و عشرت بر روی
روزگار گشود حکم اشرف عز صدور یافت که کارفرمایان بیوتات خاصه و حضرات عالیان بیکمان ارم باغ را که بنعمت
شهر آرا و چار باغ را زینت فزایند و ارباب صنایع و طویه
منزل دلکشا و سرزمین بهواست آیین بندی کنند و امرا و اعیان شهر چار باغ را زینت فزایند و ارباب صنایع و طوایف
محترفه در آرایش دکان و کری بازار از آنچه باید و شاید ذره کوتاه دستی ننمایند و در اندک فرصتی آنجهان آیین بند
شد که حیرت افزای اهل بصیرت گردید حضرت جنت آشیانی هر روز در کلزمینی نشاط آراسته با امرا و مخصوصان
مجلس پادشاهانه داشته طوایف انام را در خور حالت و رتبت بتفقدات گرامی شرف امتیاز می بخشیدند و در ان
انعقاد این مجلس عالی قراچه خان و مصاحب بیک را که با آوردن هودج عزت حضرت مریم مکانی بقندهار فرستاده بودند
رسید حضرت جنت آشیانی در آن روز جشن عالی ترتیب داده جمیع مخدرات سرادق عصمت را در بارگاه دولت حاضر ساختند
و حضرت مریم مکانی را در سلک سایر مقدمات بی تشخیص و تعیین حکم نشستن شد و حضرت خاقانی زاده بر گرفته بر آن
محفل عزت در آوردند و جهت عیار گرفتن جوهر دانش آن نوبهار گلشن اقبال اشارت بشارت بخش پادشاهی

برلن تافته که والده ماجده خود را از میان چندین عورت بشناسد آنحضرت بدریافت ازلی بی مزاحمت سهو و خطا
بجانب حضرت مریم مکانی توجه فرموده در آغوش آن صدرنشین محفل عصمت جا گرفتند و از مشاهده این امر غریب
از حاضران بساط طرب برآمده معلوم همگنان شد که این مانع نظر بادراک حواس جسمانی در نیافته بلکه بمحض تعریف
روحانی و تعلیم ربانی پرده کشای سعادت ایزدی گردیده آری پیوند ازلی را حجاب دوری مانع نمیشود و در قرب معنوی
را بعد صوری حایل نمیگردد بالجمله جشن خجسته سور آن برگزیده ظاهر و باطن بآیین شایسته آراسته گشت و خلایق
از مواهب عام پادشاهی کامروا شدند و هم درین ایام نشاط افزا یادگار ناصر میرزا بسعادت ملازمت شرف امتیاز
یافت و مجملی از احوال او آنکه چون از میرزا کامران جدا شده بصوب بدخشان رفت در آنجا کاری نساخته متوجه ملازمت
حضرت جنت آشیانی گردید و در وقتی که آن حضرت به تسخیر کابل توجه داشتند بسیار محنت کشیده خود را
بقندهار رسانید و بیرام خان کمال مردمی و مهمانداری ظاهر ساخته بموجب حکم عالی باسامان شایسته روانه درگاه گیتی
پناه نمود و آنحضرت در گرد آوری خاطر میرزا توجه فرموده بمراحم پادشاهانه شرف اختصاص بخشیدند و در ایام
آیین بندی که روز بخواجه یک دوان که از سیرگاههای مقرر کابلست ترتیب برده مجلس پادشاهانه آراستند
و حکم شد که امرا با یکدیگر کشتی بگیرند و خود بدولت با امام قلی قورچی کشتی کردند و میرزا هندال و یادگار ناصر
میرزا باهم کشتی فرمودند و از آنجا سر ادعوان بخواجه سه یاران عنان توجه معطوف داشتند و در آنجا تیر
داد خوشدلی و عشرت داده بشهر مراجعت فرمودند و ایلچیان شاه مغفرت پناه شاه طهماسب بمبارکبادی
فتح رسیدند و از جانب شاه تحف و هدایای لایق آوردند و عمده آنها ولد بیک بود و در خلال این حال شاه قاسم طغائی
از جانب میرزا سلیمان بطریق رسالت با عرضداشت و پیشکش بسعادت زمین بوس دریافت و عزیزی که میرزا در بیان مدعای
خود عرضداشت نموده بعز قبول مقرون شد و حکم عالی شرف صدور یافت که طریق یکجهتی و اخلاص خود را بدریافت
ملازمت مخصوص دارند و در اواخر ایام آیین بندی میر سید علی که از زمین داران معتبر افغانستان و بلوچستان بود و
قریب بموضع دوکی از اعمال سند اقامت داشت بعرق اخلاص شتافته سعادت آستانبوسی دریافت و مشمول عواطف
خسروانه گردید و موضع دوکی را باو مکرمت فرمودند و همدران نزدیکی کومک بلوچ که از اعیان طوایف خود بود

با برادران و اقوام آمده آستانبوس نمود و ولایت شال و مستنگ باو مرحمت شد و از سوانح این ایام آنکه یادگار ناصر
میرزا از تیرگی بخت و خبث باطن حقوق سابق و لاحق انعام را طاق نسیان گذاشته برهنمونی جمعی از کوته اندیشان بی
بخت که عمده آنها مظفر کوکه میرزا عسکری بود خیالات فاسد بخود راه داده اراده بغی و کافر نعمتی پیش نهاد خاطر
حق ناشناس ساخت چون این خبر متواتر گردید و از مخبران صادق بمحل ثبوت رسید علی الخصوص عبد الخالق(?)
که از بیکهای معتبر بود و از کم بختی درین کنکاش محرمیت و مشارکت داشت برآمده حقیقت را اظهار و اعلام بعرض
رسانید خاطر قدسی مآثر بحت برآشفته مظفر کوکه را گرفته بیاسا رسانیدند و یادگار ناصر میرزا را طلب داشته
بزبان قراجه خان عتاب آمیز پیغام فرمودند ما حصلش آنکه حسن ظن آن بود که درین مرتبه که بار دیگر از جرایم
تو گذشته بعواطف بیکران مخصوص ساخته ایم از گذشتها عبرت گرفته در مقام تلافی و تدارک تقصیرات سابق
و لاحق باشی دیگر ان ... میرزا از مجالست چند ... گاهی بسکوت و گاهی بانکار
میگذرانید آنحضرت بعد از مخاطبات خالی و معاتبات پادشاهی ابرهیم ایشک آقا و جمعی را فرمودند که او را مقید
بالای ارک کابل نزدیک بجایی که میرزا عسکری در قید بود نگاه داشتند و از جمله وقایعی که دران ایام حادث شده
نوبت چغتای سلطانست او جوانی بود از سلاطین مغل در حسن صورت یگانه روزگار و بنظر تربیت و نوازش
آنحضرت ملحوظ و مخصوص و گذشتن او ازین جهان فانی بر خاطر قدسی مآثر بحت گران آمد و تاسف بسیار ظاهر
ساختند و میرامانی تاریخ او بطریق تعمیه چنین یافته قطعه سلطان چغتی بود گلشن خوبی تا گل اطلس سوی
جنان راه نما شد در موسم گل عزم سفر کرد درین باغ دلها ز غمش غنچه صفت غرق بخون شد تاریخ وی از
بلبل ما ترزد چشم در ناله شد و گفت گل از باغ برون شد **نهضت موکب اقبال بتسخیر بدخشان و شکست**
میرزا سلیمان و فتح آن ملک بتائید ملک منان چون بعرض پیوست که میرزا سلیمان سر از ربقه اطاعت
پیچیده بسری و سروری خود را بر بخشا میدارد حضرت جنت آشیانی در اوایل فصل بهار ... عنان عزیمت بصوب بدخشان
معطوف داشتند و از جمله اسباب انحراف او آنکه بعد از فتح کابل حوست و اندراب که در تصرف میرزا بود بیکی از
ملازمان درگاه مکرمت نموده بود و میرزا آنمحال را بتصرف خود در آورد و چون از روی حساب و معامله تمام بدخشان

بمیرزا میرسید آنحضرت میخواستند که قندز و اندخود را بتغییر داده بیکی از ملازمان جاگیر نمایند و در برابر آنچه
گیتی ستانی مرحمت بمیرزا داده بودند اکتفا ننمایند و هرگاه ممالک محروسه وسعت پیدا کند بار دیگر مرحمت نمایند
لیکن بجهت مراعات جانب میرزا قندز و اندخود را بحال خود گذاشته بودند میرزا از معامله نافهمی با ولی نعمت خود کفران
نعمت ورزیده علانیه در مخالفت زده خطبه بنام خود ساخت حضرت جنت آشیانی متوجه استیصال مخالفت
میرزا شدند حضرت خاقانی زاده دار السلطنت کابل بحفظ الهی سپردند و میرزا عسکری را درین لشکر همراه گرفتند لیکن
در باب یادگار ناصر میرزا اندیشناک بودند چون بالنگ قراباغ رسیدند رای صواب نما چنین اقتضا نمود که
وجود فتنه سرشت او را از شکنجه هستی نجات بخشیده عالمی را از لوث شرارت او پاک سازند و محمد طغائی که
حراست کابل داشت حکم شد که کار بانجام رساند ستار السرایر بکمال یساول توچی را ظاهر بینی معروض نمود که من
هرگز کسی را نکشته ام میرزا را چون توانم بقتل رسانید آنحضرت یساول توچی او بخشوده این خدمت را
بمحمد قاسم موچی رجوع فرمودند او شب بمجلس میرزا رفته بچله کمان خفه ساخت و چون رایات اقبال به
حدود اندراب رسید میرزا سلیمان از نامساعدتی بخت بعزم جنگ قدم جلادت پیش نهاده در موضع تیرگران
از مواضع اندراب فرود آمد و چون حقیقت حال بعرض اشرف رسید پیشتر از آنکه خود سوار دولت شوند
میرزا هندال و قراجه خان و حاجی محمد خان و جمعی از دلیران عرصه نبرد را روانه ساختند و میان فوج پادشاهی
و میرزا جنگ عظیم در پیوست میرزا سلیمان خنده تی(?) را بجای خود ساخته شاه فرار ورزید میرزا بیک برلاس
با جمیع تیراندازان از آن طرف داد مردانگی و کمانداری دادند میرزا هندال و قراجه خان و حاجی محمد جنگهای
نمایان کردند خواجه معظم و بهادر خان زخم تیر رسیده پیاده شدند و ولد بیک و قاسم بیک و جعفر بیک و قراچین
و احمد بیک و دوغان بیک که قورچیان خاصه شاهی بودند همراه ایلچی درین یورش بسعادت خدمت فرازی
داشتند بواسطه افتادن اسب بر زمین آمدند و چند از طرفین ... بود که جمعی از فدائیان رکاب دولت
مثل شیخ ابو الوالسلطان محمد بواق و لطفی سرهندی و سلطان حسین خان و محمد خان ترکمان و میرزا قلی جلایر و
میرزا قلی برادر رحیم محمد خان و شاه قلی خان تاریخی تکبیر بر فتح غیبی نموده بجانب میرزا بیک باز تاختند و

مردی از خندق گذشته شمشیرها علم کردند غنیم تاب مقاومت نیاورده راه گریز پیش گرفت و هزیمت را غنیمت شمرد و
هزاران سراسیمگی پریشان شد و از هر طرف دلاوران عرصه فیروزی قدم جلادت پیش نهاده بجماعت غنیم
را پراگنده ساختند حضرت جنت آشیانی هنوز بدولت سوار نشده بودند که مژده فتح و نصرت بسامع اقدس رسید
میرزا سلیمان را پای ثبات از جای رفته راه تاری و اشکمش متوجه حوست شد و بوالو تامغانی و میرزا بیک
برلاس و اویس سلطان که از نژاد سلاطین مغول بود از میرزا سلیمان جدا شده آستانبوس پیوستند آنحضرت
خود هم بدولت و اقبال سوار شده میرزا هندال و جمعی بهادران را بتعاقب گریختها نامزد فرمودند و اسباب
بسیار بدست بهادران منصور افتاد آنحضرت از راه کتل سالنگ بدره حوست در آمدند میرزا سلیمان با
معدودی راه آوارگی پیش گرفته بصوب کولاب فرار نمود و اکثر اعیان بدخشان و سایر سپاهیان فوج فوج و جوق
جوق آمده بندگی اختیار کردند و آنحضرت هر کدام را فراخور حال مشمول عواطف خسروانی فرمودند بمناصب و جاگیر
اختصاص بخشیدند و بتقریب میوه نخستین روز در حوست توقف واقع شد و بشکار مرغابی و کبک و دیگر ملاهی
خوشوقت گردیدند آنگاه از راه درشک بطالقان و از آنجا بکشم تشریف بردند میرزا سلیمان بودن خود را در آن
حدود صلاح ندیده با معدودی از آب آمویه گذشته روزی چند سر آوارگی گذرانید و سوانح که در کشم واقع شد
آنست که خسرو نامی از ملازمان فرمانروای ایران شاه طهماسب فرار نموده بملازمت حضرت جنت آشیانی
آمده بود ظاهرا از وجوه نامناسب نسبت بشاه سر زده بود دوغان بیک و حسین بیک و جعفر بیک که از قورچیان شاهی
در رکاب معلی بودند بشنیدن این حرف در بازار کشم خسرو رسیده کردش زدند آنحضرت ازین خودسری و
بی باکی ... آنها را گرفتار ساختند بعد از چند روز بشفاعت حسین قلی سلطان مهردار در تقصیر خطای
ایشان گذشتند و چون مهمات بدخشان خاطرخواه اولیای دولت صورت بست قندز و اندخود را بمیرزا هندال
مکرمت فرمودند و اکثر ولایت بدخشان بجاگیر ملازمان رکاب دولت تقسیم یافت منعم خان بمحصل حوست مقرر
شد و مابوبیر را بتحصیل اموال طالقان فرستادند و رای جهان آرا چنین اقتضا کرد که جهت سرانجام مهمات
بدخشان و تنسیق آن ملک در قلعه ظفر قشلاق واقع شود و باین عزیمت متوجه اندخود شدند و چون بموضع شاه خرام

که بیشتر کشم و قلعه ظفر است نزول اجلال اتفاق افتاد مزاج صحت امتزاج از مرکز اعتدال انحراف نمود بیماری قریب دو ماه
در آن منزل اقامت روی داد در مبادی این عارضه چهار روز غشی متواتر عارض شد و از این سبب خبرهای ناخوش در افواه
عام افتاد و مردم مجال جاگیر خود در آن گذاشته آمدند و میرزا هندال به ... ناصواب باتفاق بعضی امرا از جاگیر خود
برآمده تا سرای کوکچه رسید و هواخواهان میرزا در اطراف سر بر داشتند و قراچه خان باتفاق جمعی از یکجهتان
بر درگاه عالی آمده خرگاه زده نشست و میرزا عسکری را که نقش فساد از لوح پیشانی او خوانده می شد مقید ساخته
در خرگاه خود نگاه داشت و خود بر آستان بوده لوازم خدمتکاری و بیدارداری باهتمام نمود و در حضور اقدس
بغیر از خواجه حاجی محمود و خواجه معین دیگری نمی رفت و روز پنجم که عنوان صحت بود اندک روی نمود
میر برکه بکورنش رفته از برهم زدگی روزگار و استقامت قراچه خان شمه بعرض رسانید آنحضرت قراچه خان را طلب
داشته مرحمتها فرمودند و از خدمتش اظهار خوشنودی نمودند و در همان لحظه منشور عنایت بنام نامی شاهزاده
جوان بخت رقم زده التفات ساخته مصحوب فضیل بیگ بکابل فرستادند که مبادا خبرهای ناخوش موجب پریشانی
خوردگی خاطر آن نونهال بوستان اقبال شود و تفرقه عظیم در کابل و دولتخواهان راه یابد و از اتفاقات حسنه
آنکه همان شب که خبر اندوه افزای آنحضرت بکابل رسید صبح آن فضیل بیگ مژده صحت رسانید و خاطرهای برهم
خورده اطمینان یافت و باعث انتظام و استقامت احوال دولتخواهان شد و نایره فتنه و آشوب فرو نشست
میرزا هندال مراجعت نموده بجای خود شتافت و هر کس بجاگیر خود معاودت نمود و از سوانح این ایام کشته شدن
خواجه سلطان محمد رشیدی است که منصب وزارت داشت و مجملی از این واقعه آنکه خواجه معظم باتفاق بعضی
از اوباشان آشفته دماغ بجهت تعصب مذهب و ملت که قبیح ترین اوضاع است در شب بیست و یکم رمضان بمنزل
خواجه مذکور در آمده وقت افطار روزه از آب شمشیر بیباک شربت شهادت چشانیده و از قهر پادشاهی که نمونه
ایست از عقوبات الهی اندیشیده راه فرار اختیار نمود و چون این خبر بسامع جلال رسید جمعی را بگرفتن بی
اعتدالان تعیین فرمودند و فرمان قضا جریان بمتصدیان کابل که مقر آن بدخشان بود صادر شد محمد علی طغائی
و فضیل بیگ و جمعی دیگر که در خدمت حضرت خاقانی بودند بعد از اطلاع بر مضمون فرمان عالی خواجه معظم و

نشسته
همراهان او را گرفته مقید ساختند و چون در موضع شاخدان آثار صحت بر مزاج آنحضرت ظاهر شد در محفه
متوجه قلعه ظفر گشتند و مولانا بایزید که از طبابت بهره وافی داشت درین بیماری خدمات شایسته و تدبیرات پسندیده
بتقدیم رسانید و چون قلعه ظفر بورود دولت افتاد در اندک فرصتی مزاج اشرف باعتدال طبیعی رسید و حسب الحکم
خارکان تعمیر یافت و اکثر اوقات در آن منزل دلکشا کامروا بوده مجلسهای پادشاهانه میداشتند و از آنجا مهم
افکن ولد قوچ بیگ را که همراه ... رخصت فرموده بودند و نیز بر زبان او درین کرت گذشته که
چون موکب عالی بکابل نزول اقبال فرماید بعد رسیدن را بضابطه جاگیر بتو مرحمت خواهد شد **و مجملی از احوال**
میرزا کامران و در آمدن او بقلعه کابل درین هنگام که حضرت جنت آشیانی را چنین
عارضه روی داد و مدتی در ولایت بدخشان بجهت ضبط و تنسیق آن ملک رحل اقامت انداختند اتفاق افتاد میرزا
کامران فرصت یافته جمعی از اوباشان را فراهم آورده برهمزنی خاطر شورش طلب ناگهان بکابل در آمده حصار
متصرف شد و شیرافکن چراغ بیگی نموده پیش میرزا رفت از استماع این خبر موحش خاطر قدسی مآثر آنحضرت
برآشفت و همت عالی بر اطفای نایره این فتنه مصروف داشته متوجه کابل شدند چون سررشته سخن باینجا رسید
ناگزیر مجملی از احوال میرزا کامران مرقوم کلک وقایع رقم میگردد عنان قلم از طول کلام باز کشیده بعرض
می رساند چون موکب عالی فتح قندهار نموده بنواحی کابل رسید و تمامی لشکر و حشم آن ملک از ... میمنت
بخت خوشوقت شده و از میرزا اعراض اختیار نمودند و فوج فوج و جوق جوق بملازمت سعادت پذیر گردیدند
میرزا مضطرب و سراسیمه گشته سر بوادی ناکامی نهاد و حضرت جنت آشیانی میرزا هندال و مصاحب بیگ
و جمعی دیگر را بتعاقب تعیین فرمودند چنانچه در مبادی فتح کابل مرقوم شد و چون اثری از میرزا نیافتند بموجب
امتثال امر عالی بتعاقب گشته معاودت نموده بکابل آمدند میرزا کامران بسرعت هر چه تمامتر خود را بغزنین رسانید
اهالی و موالی آنجا ارتجاف یاوری کرده قلعه را مضبوط ساختند هر چند میرزا تدبیرات بکار برد بجائی نرسید
بهزار ناکامی از گرد قلعه برخاسته بخانه خضر خان هزاره شتافت خضر خان آداب مهمانداری بجای آورده میرزا
را از راه سیری بزمین داور برد و حسام الدین علی خلیفه از دور بنجاعت قلعه را محافظت نمود و چون خبر صلح

علیه رسید غزنین میرزا هندال عنایت فرمودند و زمین داور مع توابع بجاگیر میرزا الغ بیگ مقرر شد و بعلم و نقاره
و تومن طوغ ممتاز ساخته او را بزمین داور رخصت فرمودند و فرمان بنام بیرم خان صادر شد که چون یادگار ناصر
میرزا از روی دولتخواهی بآنجا آمده او را باتفاق میرزا الغ بیگ بر سر میرزا کامران فرستد و منشوری باسم
یادگار ناصر میرزا سعادت نفاذ یافت که باتفاق میرزا الغ دفع شورش میرزا کامران نماید و تلافی تقصیرات گذشته
کند میرزایان باتفاق از قندهار متوجه زمین داور شدند و از خبر وصول عساکر هزاره پراکنده شده آواره کوه
و دشت گردیدند میرزا بجانب ته شتافته بشاه حسین ارغون التجا برد و میرزا الغ بجاگیر خود قرار گرفت و
یادگار ناصر میرزا احرام سعادت ملازمت بسته در دار السلطنت کابل بشرف زمین بوس مستسعد گشت و
میرزا کامران دختر حاکم ته را که پیشتر نامزد او شده بود در انعقاد خود در آورده روزی چند در آنجا بسر برد
و منتظر فرصت نشست و چون خبر شدت ضعف حضرت جنت آشیانی با دیگر اخبار ناخوش انتشار یافت
میرزا از حاکم ته کومک خواسته عزیمت کابل پیش نهاد خود ساخت حاکم ته ... عظیم دانسته
جمع را همراه میرزا تعیین نمود بعضی برین شدند که اول قندهار را باید گرفت بعد از آن بکابل متوجه باید شد
چون قندهار باهتمام بیرم خان استحکام داشت بسهولت میسر نمی شد بصوب کابل روان گردید و در حدود
قلات جمعی از افغانان سوداگر رسیده اسپان سوداگران را گرفته بمردم خود قسمت نمود و از آنجا بصوب که اسپ می بردند
غزنین شتافت و بمجرد بغزنین رسیدن از جانب میرزا هندال زاهد بیگ در قلعه بغفلت و مستی بسر میبرد در آن
شب که میرزا بغزنین آمد زاهد مست طافح بود عبد الرحمن نقاب و جمعی میرزا را بکمند بالا کشیدند و قلعه بدست میرزا
افتاد و زاهد بیگ را است در حضور میرزا آوردند و در همین مستی او را سرمست باده فنا ساختند آنگاه میرزا دولت
سلطان داماد خود را با جمعی از مردم ... ملک محمد که از معتبران حاکم بود در غزنین گذاشته خود بسرعت
هر چه تمامتر روانه کابل شد و بی سابقه خبر سحری بکابل رسید و از در دروازه طاقیه در آمد و از محمد علی که حکومت
کابل داشت خبر یافت که در حمام است همانا که او نیز از نشاء مستی بخمار غفلت افتاده باشد علی قلی بیگ
که یکی از قورچیان میرزا بود بدرون حمام فرستاد محمد علی را برهنه از حمام بیرون کشید به آب تیغ غسل

داده متوجه درون قلعه شد پهلوان اشتر که دروازه آهنین باهتمام او مقرر بود بموجب قرار داد دروازه را کشود
و میرزا بدرون شتافته شهر را متصرف شد و در آن معرکه که این قضیه سانح شد حاجی محمد عسس میرزا دید
میرزا گفت که چون نیمروز چون آمدم او جواب داد که شاور رفتند و صبح آمدند میرزا در بالای ارک نشیمن ساخت
شمس الدین اتکه حضرت خاقانی را به آیین لایق پیش میرزا آورد میرزا آن نور پرورده الهی را در آغوش عزت گرفته اظهار
انواع مهربانی و کرمی نموده آنگاه از کوتاه بینی و بداندیشی بمردم خود سپرد و چون میرزا کامران کابل را متصرف
شد خود آورد انواع مکر و ... پیش گرفت در انتزاع مال مردم و ریختن خون ناحق دست تطاول دراز کرد مهتر
واصل و مهتر وکیل را که از غلامان خاص پادشاهی بودند میل در چشم کشید و حسام الدین علی ولد میر خلیفه
را که جاگیر او به الغ میرزا انتقال یافته بود بحکم آنحضرت از جاگیر خود بکابل آمده متوجه ملازمت بود باشقاوتی
استحکام قلعه زمین داور اعضای ... او را قطع کرده بناخوشترین وضعی سیاست کرده از ملال عدم ساخت و ...
بهادر که از دولتخواهان پسندیده خدمت بود نیز بقتل رسید و خواجه معظم و بهادر خان و اتکه خان ندیم
کوکه و جمعی دیگر از مقربان بساط قرب را محبوس ساخت و پیوسته بارقام تلبیس اضلال و اغوای مردم میکرد
از انجمله شیرافکن را بخداع آورده حسن بیگ کوکه و سلطان محمد بخشی را بهتر و بدتر جدا ساخت بی حقیقتان
سفله طبع تنگ حوصله بر اندک گمان غبار خاک بی حقیقتی در کاسه روزگار خود افکنده راه بی حقیقتی پیمودن
گرفتند و همانا عمده اسباب گرفتن کابل بی اتفاقی مردم و غفلت آنها شد چه در آن زمان حکومت کابل بمحمد علی
طغائی مفوض بود و او در نهایت غفلت و مستی میگذرانید و اصلاح مهم و احتیاط امر نمی داشت القصه میرزا در
مقام جمعیت سپاهی و سرانجام لشکر و تهیه اسباب شورش و بغی در آمد روزی بالای ارک نشسته بود ... بیگ
و ابو القاسم و جمعی از قورچیان شاهی که از ملازمت حضرت رخصت یافته عازم عراق بودند بدیدن میرزا آمدند
در آن ساعت حضرت خاقانی نیز پیش میرزا تشریف داشتند و اکثر معتقدان و مخلصان میرزا در پای ارک حاضر
شتافته قلیلی حاضر بودند ابو القاسم را نیکو خدمتی بخاطر رسید به بولد بیگ آهسته گفت که شرط نمک خوردن
آنست که ما سی جوان یکدل شده کار میرزا بسازیم و این نونهال گلشن اقبال را بسلطنت برداریم ولد بیگ که

مرد نبرد و حریف این کار نبود از این اندیشه تقاعد نموده گفت که ما مرد مصاف میرزا و برادر این فضولی چه نسبت حق
سررشته هر کار بوقتش بسته است چه امکان **ارتفاع رایات جهانگشا از بدخشان بدفع شورش دوباره میرزا کامران و محاصره نمودن کابل**
چون خبر شورش میرزا کامران و تسخیر کابل بمسامع اقبال رسید
باوجود شدت سرما و کثرت برف و باران داعی عالی مصمم گشت که از راه آب دره شتافته اطفای نایره فتنه
و فساد نمایند و تخت منشور عاطفت بمیرزا سلیمان فرستاده تقصیرات او را بخشیدند و آن حضرت زده
ته آوارگی را باز که جاگیر کرامت فرموده همان محال که حضرت فردوس مکانی بوالد میرزا مرحمت نموده بودند
عنایت کردند و اندراب و خوست و کهمرد و غوری و آبخرود بجاگیر میرزا هندال مقرر گشت و در سر روز بتوفیقات
الهی در ساعت مسعود عنان عزیمت بصوب کابل معطوف داشتند و بنابر تواتر و توالی برف و باران چند روزی
در طالقان مقام شد و بعد از تخفیف برف و باران از طالقان متوجه قندوز شدند میرزا هندال بلوازم مهمانداری
پرداخت و بجهت مراعات خاطر میرزا در نواحی قندوز بباغ خسروشاه اقامت اتفاق افتاد و بعد از عید قربان
از قندوز کوچ فرموده شیر علی در خواجه سیاران نزول اقبال اتفاق افتاد شیر علی که خود را از معتمدان میگرفت
تنگی آب دره را بسخت محکم بسته ساخته بود اما در نظام همت ناپاینده باطل چه سازد آخر کار از پیش میرزا هندال
تولچه خان فرار نموده و بعد از آنکه یاددوری علی عبور فرمود از عقب در رکاب بر سر لشکر دست تطاول دراز
ساخت و چون موضع جاریکاران مخیم بارگاه اقبال شد از این موضع جمع کثیر حقوق نعمت سابقه و لاحقه
را بر طاق نسیان گذاشته از بخت برگشتگی جدا شده نزد میرزا کامران رفتند و بدرجات ترقی که فی الحقیقت
درکات تنزل بود رسیدند مثل اسکندر سلطان و میرزا سنجر برلاس و ارسلان سلطان جنید برلاس خواهرزاده حضرت
فردوس مکانی و آنحضرت در حدود ذمه خود توقف فرموده خواطر متزلزل جمعی معامله ناشناس بی حقیقت را
بر پیمان و عهود اطمینان بخشیدند بعد از فراهم آوردن خاطرهای پریشان مجلس کنکاش منعقد شد جمعیت
بانتهای سخن موقوف عرض رسانیدند که چون میرزا کامران متحصن شده است لایق آنست که از کابل گذشته
بحدود بورودی خواجه بسته نزول اقبال واقع شود تا آذوقه بعسکر فیروزی میرسیده باشد رای همه برین قرار داد

کرد

گرفت و از ده سوار دولت شرف اندوز راهی طی شده بود که بخاطر الهام مآثر آنحضرت چنین رسید که بجانب خواجه
بسته رفتن مناسب نیست چه اکثر مردم عیال در شهر دارند بی اختیار جدا خواهند شد و جمعی را بخاطر خواهد رسید
که مگر توجه موکب عالی براه قندهار کرفته لایق دولت آنست که همت کماشته شهر را متصرف شوید چه درین
صورت هم مردم جدا از ما نتوانند شد و هم از سبب نزدیکی بقدر رسانی حاصل میشود و اگر میرزا بجنگ پیش آید
نماید عین صلاحست با بحر روز رود کابل بقدر برکشته نقش مدعا خواهد شد لهذا حاجی محمد خان را طلب داشته
مکنون خاطر را با او در میان نهادند او هم این رای صایب آفرین ها کرد و بهمین اندیشه قرار یافت حاجی محمد خان و
جمعی براه کوتل منار روان شدند و خود بدولت و اقبال از راه بان کوتل متوجه شهر گشتند میرزا هندال و جمعی
دیگر افغانان نزدیک روضه بابا شحشر رسیده بود که شیر افکن اکثر مردم کار آمدنی میرزا کامران را پیش کرده
بجنگ آمد جیقلتهای نمایان از جانبین واقع شد اکثر مردم پادشاهی را قدم تمکین و ثبات بر جای نماند و میرزا
هندال در میدان نبرد مردانه ایستاده داد شجاعت و دلیری داد و چون اجمعی مکنون خاطر آنحضرت شد قراچه
خان و میر برکه و جمعی دیگر مثل شاه قلی نارنجی و امثال آنرا حکم فرمودند که بکومک رفته مخالفان را تنبیه
نمایند این جماعت متوجه نبرد شدند میر برکه از همه پیش تاخته در این اثنا حاجی محمد خان و جمعی دیگر که از آن
راه رخصت یافته بود در وقت رسیدند و شکست بر گروه مخالف افتاد شیر افکن را دستگیر کرده بملازمت
آوردند و آنحضرت از فراخ حوصلگی خواستند که روزی چند او را در بند و زندان بند بر ساخته در سلک
دولتخواهان انتظام بخشند لیکن بموجب التماس قراچه خان و ابرام جمعی از دولتخواهان که از مدار بیقای
او خوف ضرر داشتند هم آنجا بسیاست رسید و آنحضرت از راه حیابان متوجه کابل شدند و بهادران پیش
جلو تعاقب کریختها نموده بدروازه آهنین خود را رسانیدند میرزا و خضر خان و ارغوسیان را که هزاره جات
پیش گرفتند و شهر بتصرف اولیای دولت ابد پیوند در آمد و آن روز در باغ قراچه خان نزول اجلال اتفاق افتاد
و بسیاری از مفسدان بسزای کردار خود رسیدند و چون کابل بدست اولیای دولت در آمده بود بیاسا رسیدند شیر علی
خود را بقلعه انداخت و مضطربان قلعه را اطمینان خاطر حاصل شد حضرت جنت آشیانی بمیر باغ دیوانخانه

و از سیاغ نموده بکوه عقابین که بر قلعه میرفت نزول اجلال فرمودند و توپها و ضربزنها نصب کرده سر میدادند
و هر روز از مردم میرزا کامران بر آمده جیقلتهای مردانه میکردند جهری خان و حلیم بیک خویش و بابا سعید
قبچاق و اسمعیل کور و ملا بساطی اوجی و جمعی دیگر از بخت برگشتها فرار نموده پیش میرزا کامران رفتند
حضرت جنت آشیانی بقراچه خان و حاجی محمد خان و جمعی دیگر فرمودند که روی بروی دروازه مارک جای
اردوی معلی اختیار کرده در محاصره قلعه بیشتر توجه نموده مورچلها قسمت کرده کار بر اهل قلعه تنگ
سازند فرستادها در تفحص جای بودند که سی چهل کس از دروازه مارک بر آمده ایستادند و چون حاجی محمد خان
بجانب آن جماعه تاخت تاب مقاومت نیاورده بقلعه پناه بردند درین اثنا شیر علی از قلعه بر آمده بحاجی محمد خان
جیقلتهای نمایان کرد بدرست نیامد از زخم کاری از دست شیر علی رسید و معه هذا مردم پادشاهی زد و
آورده شیر علی را بدرون قلعه گریزانیدند و حاجی محمد خان را برداشته بخانه آوردند و مرتی بیمار بود و آخر
جان یافت که ودیعت حیات سپرده است آنحضرت کس پیش او فرستادند که سوارشده خود را بمورچلها آید
و بموجب اشارت سوار شده و ماران شماتت اعدا کشادیافت میرزا سنجر پسر سلطان جنید که داغ بی حقیقتی
بر جبین حال خود نهاده رفته بود از قلعه بر آمده تاخت چون اسب تیز جلو بود او را برداشته بابلغ آورده
بهادران عرصه بزد و او را دستگیر ساخته بحضور اشرف آوردند و آنحضرت جانبخشی فرموده بزندان نظر فرستادند
و محمد قاسم و محمد حسین خواهرزادهای پهلوان میرد دست میر برکه که الحال اهر کیادر حضور استعداد خود شهرت
یافته از امرای عظام این دولت ابد پیوند بدستیاری بخت بیدار از برجی که میان دروازه آهنین و برج قاسم برلاس
بود خود را انداخته در عقابین بزمین بوس شرف امتیاز یافتند و مشمول عنایت بیغایت گشتند و در اثنای محاصره
قافله کلانی که از ولایت جاریکاران آمده و اسب بسیاری همراه قافله بود میرزا کامران شیر علی را با جمعی کثیر تعیین
نمود که آن اسبان را بتصرف در آرد هر چند بردی محمد جنگ جنگ که از معتبران میرزا بود منع کرد و بصریح گفت
که اگر حضرت پادشاه خبردار شوند و مردم فرستاده راه ما را بگیرند و نگذارند که بشما ملحق شوید بعد از آن تعزلی و
آوارگی چه نتیجه دارد میرزا که چشم طمع بر اموال مردم دوخته بود بایرحرف التفات ننمود و جمعی را بسرکردگی

شیر علی

شیر علی نامزد ساخت فی الفور این خبر بعرض اشرف رسید و حاجی محمد خان مقرر شد که آن طایفه را از بغوری بتاراج باز داود
حاجی محمد بعرض رسانید که آن جماعت شب در آمده و کار خود کرده اند اگر ما تعاقب کنیم و بایشان برسیم از دست ماچه
بر آید صلاح درینست که مورچلها را استحکام داده سر راه بگیریم و نگذاریم که بقلعه در آیند آخر رای همین قرار یافت
شیر علی و بردی محمد جنگ جنگ و سایر مردم که نبوده کران رسیدند اسباب آنها را بر ورکشیده گرفتند و
بسیاری از متاع سوداگران بتاراج رفت و چون مراجعت نموده خواستند که بقلعه در آیند از استحکام مرها
و مورچلها فرو پیش بار رسته نهادند بردی محمد با شیر علی گفت که اینک سخن من پیش آمد هر چند سعی نمودند
بقلعه در آیند میسر نشد ناچار خود را بکناری کشیده در کمین فرصت نشستند روزی باقی صالح که از نیکو خواهان
مردانه بود بجد شده میرزا کامران را نزدیک دروازه آهنین آورده بکراو گفت که بیک حمله شیر علی را از همین دروازه
بدرون می آید چون دروازه کشود جمعی از دلیران میرزا قدم جلادت پیش نهادند محمد قاسم خان موجی و قاسم
مخلص و جبل ایک که در آن مورچل بودند حاضر شده داد شجاعت و دلیری دادند سنبل خان با شصت هفتاد
غلام پادشاهی در سندوق اندازی کاربردازیها کردند جبل ایک بشهادت رسید و باقی صالح که باعث این فتنه
بود بتیر سندوق آتش در خرمن حیات او افتاد و جلال الدین بیک را که معتبران میرزا بود زخم کاری رسید
و بسیاری مردم میرزا زخمی شدند و باز بقلعه در آمده دروازه را مضبوط ساختند شیر علی از آمدن مایوس شده
بجانب غزنین شتافت حضرت جنت آشیانی خضر خواجه خان و مصاحب بیک و اسمعیل بیک دولدی و جمعی کثیر را
تعیین فرمودند که کرم و چیان شتافته آن بیدولتان را دستگیر نمایند فرستادها در کوتل منار بیخاوند بشیر علی
رسیدند و جنگ سخت در پیوست و بهادران لشکر منصور نصرت یافته غنیمت فراوان از نقد و جنس بتصرف آوردند
و جمعی کثیر اسیر شدند و شیر علی با معدودی بجانب هزاره جات رفته بخانه خضر خان پناه برد و مردم پادشاهی
مظفر و منصور مراجعت نموده سالما و غانما بملازمت رسیدند و حکم شد که سوداگران تاراج خورده هر کس اسب
واسباب خود را بشناسند بگیرند اکثری بحق خود رسیدند باعث ازدیاد معدلت و مرحمت آن پادشاه حقیقت
آگاه شد و یاغیان اسیر را در برابر مورچلها آورده علانیه بعقوبتهای گوناگون قصاص فرمودند میرزا کامران را

چون از همه راهها نا امید شد و از هیچ طرف فتح الباب نیافت طریق کشته همت ناقص خود را بر کشتن طفلان معصوم
و خورد سالان بیگناه و بر انداختن ناموس مردم مصروف داشت زن و ناموس را با اهل بازار سپرد و سه پسر او را یکی
هفت ساله دوم پنجساله و سوم سه ساله بعذاب تمام کشت و نزدیک بود که جل قراجه بیگ و مصاحب بیگ را نیز دختر
و سردار بیگ پسر قراجه بیگ و خواجه دوست پسر مصاحب بیگ را بکنگرهای قلعه بسته آویخت و پیغام داد
که آمده مرا بینید یا راه بدهید که بر روی پادشاه را از محاصره برخیزانید والا پسران شما را هم مثل ایشان
ناموس خواهم کشت قراجه خان که در آن زمان در کیلا مطلق العنان بود آواز بلند ساخته گفت که حضرت سلامت
باشند جان و مال و فرزندان ما که عاقبت در عرصه تلف اند چه بهتر از این که در راه صاحب و ولی نعمت بکار آید
فرزندان ما چه باشند جان ما فدای آنحضرت است شما از اندیشهای ناصواب مگذرانید و از راه معرز رور دور ساری
در آمده ملازمت نمایید که بغیر از این علاجی نیست و از راه دیگر نجات ممکن نه آنگاه در هر چه بهبود شما باشد
از دست ما آید خواهیم کوشید و ما را از کشتن فرزندان چه می ترسانید اگر فرزندان ما را امری واقع شود عوض
بسهولت میسر است حضرت جنت آشیانی قراجه خان و مصاحب بیگ را طلب داشته بلطفهای شرشار
خوشوقت ساختند میرزا در عرض ناموس مردم دست زده بی آزری و جبر چشم شعار خود ساخته
محمد قاسم موجی را بر پستان بسته آویخت و این بی اعتدالیها بیشتر باعث و بال و خسران حال میرزا گشت و از
سوانح که باعث آگاهی بر حقایق رموز آلهی و ظهور کرامات حضرت خاقانی شد آن بود که میرزا کامران از کوتاهی
خرد و بر اندیشی ذات نونهال بوستان سلطنت یعنی آنحضرت را برابر توپ آورد و نگاه داشت چون حراست
حمایت ایزد تعالی حافظ و ناصر ذات برگزیده خود باشد هیچ از بد اندیشی دیو سکالی ستمکاران خونخوار
غبار آسیبی بر دامن بقای او نرسد بلکه این اراده باطل موجب ازدیاد اطلاع و اعتقاد اهل بصیرت و باعث حیرت
حال جمعی کور باطن باطل اندیش میگردد بالجمله چون آنحضرت را در برابر توپ داشتند فی الفور دست قدرت ایزدی
موشکافی در آن زمان در فتیلهای نفنگ افسرده گشت و هر چند تدبیر بکار بردند بدیعنی دیگر طرف سنبل خان میر
آتش از زمین همکار زد و حرب فرو شد و چون بنظر مجرای توپ از لطف حضرت خاقانی را بشناخت بر دیک بود

که قالب تهی کند درساعت دست از کار باز داشت و آن سیاه دل چند زمانی با بیم و سیله از ملیت نجات افتند و چون
حقیقت حال بعرض حضرت جنت آشیانی رسید بجزات شکران موهبت بجای آوردند و موجب قرب و ابزال اهل
قلعه شده و در این اثنا میرزا الغ بیگ از زمین داور و قاسم حسین خان سلطان از قلات و خواجه غازی که در اردوی
شاه مانده بود و شاه قلی سلطان که برادر خان جوبنی داشت از قندهار و جمعی دیگر از بدخشان بملازمت سیرزید
آنحضرت مور چال این مردم در جانب دروازه مار را حکم فرمودند و کار بر میرزا تنگ تر شد چون اکثر اندیشها
او باطل گردید از راه چاپلوسی و تملق در آمده بوسیله قراجه خان معروض داشت که از گذشته شمار و قرارداده ام
که بسعادت خدمت شتافته تلافی و تدارک تقصیرات سابق و لاحق نمایم و عزیمت شتابنده در آنحضرت بخون مرمان
سازم التماس آنکه بر جان و مال امن بخشیده در سایه مرحمت خویش جای دهند آنحضرت بمقتضای بزرگی و بلند
همتی ملتمس او را بعز قبول مقرون داشتند لیکن چون میرزا هندال و قراجه خان و مصاحب بیگ و اکثر اعیان لشکر
از مشرب عذب اخلاص بهره وافی و نصیبه بوا نداشتند که گرمی هنگامه آنها افسردگی پذیرد لهذا نگذاشتند میرزا
راضی نشدند و بحرفهای تو هم آمیز میرزا را رمانیدند و گفته فرستادند که بجز امید در قلعه می باشی و بکر از دولت
بملازمت می آیی روز بروز اسباب قلعه گیری آماده تر میگردد زود تر خود را از طرف مور چال حسن علی آقا بیرون ن
انداخته بیش کرید میرزا بالضروره این جماعت شب پنجشنبه هفتم ربیع الاول هشصد و پنجاه و چهار از همان نکاتی
داده بود ند راه بدخشان پیش گرفت که شاید بوسیله میرزا سلیمان و اکرآن بیشتر نشود برادر او زرکیه
کاری تواند ساخت آنحضرت حاجی محمد خان و جمعی را بتعاقب میرزا تعیین فرمودند و خود بدولت دار السلطنت
کابل را که وحشت سرای دیو ساران شده بود بنور قدوم گرامی عشرت خانه انس گردانیدند و پیر از فیض آثار آشنا
زاده عالیمقدار کامیاب حضور گشته و بجزات شکر این موهبت عظمی بتقدیم رسید حاجی محمد خان و جمع
که بتعاقب میرزا تعیین شده بودند اگر چه با و رسیدند اما بکنگاش سیاهیان کهنه نعله عمل نمودند اغماض عین کردند
بمیرزا جان بسلامت برد بر دامان آق سلطان و اکثر مردم او بدست اولیای دولت افتادند چون نسبت عزالت صاحب
ساختند هر کرام فراخور جرایم خویش بسزای کردار گرفتار آمدند از آن جمله سلطان قلی ایکه و ترسون میرزا خویش

عبدالله میرزا و حافظ مقصود و مولانا باقی و عوض مولانا قزم ارباب یاسا رسیدند و میرزا کامران از راه سنجد دره
متوجه بدخشان شد میرزا بیگ و شیر علی که از معتبران میرزا بود بیرا جیزی در نواحی ضحاک بمیرزا ملحق گشتند
چون بغوری رسیدند میرزا بیگ برلاس که حاکم غوری بود پیغام فرستادند که آمده ببین او در جواب گفت که
از من چرا میرنجی که شعار بندگی همراهت نمی آید میرزا خواست که از غوری بگذرد یکی از قلیچیان بمردم میرزا دشنام
داد و اشارت میرزا کرد که همراه این مرد چه میرود که اگر ذره از حمیت و غیرت حضرت فردوس مکانی در تن بودی
هرگز از حاکم غوری باین زبونی نگذشتی میرزا از طعن او آزرده شده گفت که چه را بی صرفه کوفی میکنی و حساب
نمی فهمی من از بی اعتمادی شما چنین میکردم اگر از شما قدرت جنگ و استقامت حالی فهمیده حرف نمیکردم
آن دیوانه بار بختان دست در برابر گفت میرزا بر گشته بحاکم غوری جنگ کرد و شکست از جانب مردم غوری افتاد
غوری بدست میرزا در آمد و میرزا را بقدر سامانی بهم رسید شیر علی را آنجا گذاشته خود به بدخشان متوجه شد
و کس نزد میرزا سلیمان و میرزا ابرهیم فرستاد که مگر آنها باعانت و امداد کمر موافقت بربندند ایشان بر همنمونی
عقل صایب و دولتخواهی پادشاهی از دست نداده خود را از معاونت میرزا نگاه داشتند میرزا کامران بسر رفته
اوهار باطله متوجه بلخ شد که شاید بامداد پیر محمد خان بدخشان را تواند گرفت حضرت جنت آشیانی قراچه
خان را بسیر خشانات تعیین فرمودند که رفته بمیرزا سلیمان و میرزا هندال و سایر اولیای دولت متفق گشته
میرزا کامران را بدست آورند یا از آن ملک هم آواره سازند قراچه خان به بدخشان رسیده باتفاق میرزایان متوجه قلعه
غوری شدند و در آنجا با شیر علی مرد میرزا کامران که متحصن بود جنگهای مردانه کردند و جوانان بیک از طرفین
کشته شدند از آن جمله خواجه نور و ملا میرک تا بدار که از بهادران و منظوران میرزا هندال بود بدرجه شهادت رسیدند
آخر محصوران قلعه تاب نیاورده فرار نمودند و قلعه بدست اولیای دولت در آمد در این اثنا خبر آمدن میرزا کامران
و پیر محمد خان از بلخ رسید میرزایان قرار جنگ نداده بشتاب جا را ز کردیدند حضرت جنت آشیانی هرج و مرج
بدخشان را استماع فرمودند عنان عزیمت صوب بدخشان مصروف داشتند در غوربند قراچه خان آمده ملازمت
نمود و چون اسباب قراجه خان در هنگام مراجعت بتاراج ایماقات رفته بود رخصت کابل یافت که زود سامان
محمودنا

نموده خود را بموکب عالی رساند و رایات اقبال از غوربند کوچ نموده بموضع کلبهار نزول اجلال فرمودند که تا آمدن
قراجه خان بروزی چند بسیر و شکار بگذرانیده چون قراجه خان بملازمت رسید متوجه پیش شوند اگر چه فرض
بود معه هذا آنحضرت بهمان عزیمت او را راسخ بوده رایات اقبال بصوب بدخشان بر افراشتند و چون پیش بسازند
برین رفته بود برف کوتل اندر و کوه سیز را مسدود و شورش عزیمتی در آن کوتل بدید آمد که عبور دشوار نمود بمقتضای
صلاح وقت عنان مراجعت معطوف داشته متوجه کابل شدند که موسم بهار عنان عزیمت بصوب بدخشان معطوف
دارند # ذکر بمکتب نشستن حضرت خاقانی و شرح دیگر سوانح و وقایع چون از عمر ابد پیوند حضرت
شاهنشاهی چهار سال و چهار ماه و چهار روز گذشت بطالع اهل ظاهر بکر رسم و عادت داشته آن دانای رموز
آلهی و گنجور فتوحات نامتناهی را بمکتب در آوردند و مولانا عصام الدین ابرهیم بشرف آموزگاری آنحضرت خلعت
امتیان پوشید لیکن چون تقدیر ایزدی برین رفته بود که آن برگزیده درگاه آلهی بی اکتساب علوم ظاهری مورد
فتوحات نامتناهی باشد هر چند حضرت جنت آشیانی در تحصیل علوم ظاهری سعی فرمودند نتیجه بران مترتب
نشد روزی چند مولانا عصام الدین ابرهیم معلم آنحضرت بود بعد از آن حمل بر عدم کوشش مشار الیه فرموده
مولانا بایزید را باین خدمت مقرر داشتند و بعین طور چند معلم تغییر و تبدیل یافت و حضرت خاقانی اصلا التفات
نمیفرمودند ظاهر حکمت برین بود که بر جهانیان ظاهر شود که دانش این پادشاه حق آگاه از قسم موهبتی است نه از
جنس مکتبی بالجمله حضرت جنت آشیانی درین ایام که در کابل تشریف داشتند هوای متوجه سامان یورش بدخشان
و تسکین شورش میرزا کامران می بودند چون میرزا کامران از اعانت میرزا سلیمان و میرزا هندال نا امید شده
روانه بلخ گردید امداد و کومک پیر محمد خان بدخشان را بتصرف در آورد و از موضع اصل حقیقت حال را به پیر محمد
خان اعلام نمود پیر محمد خان مقدم میرزا را گرامی داشته مردم معتبر خود باستقبال فرستاد و میرزا را با احترام
تمام بخانه خود برده لوازم مهمانداری بتقدیم رسانید آنگاه خود همراه شده به بدخشان آمد میرزایان تاب مقاومت
نیاورده بسعادت جناب پناه بردند و اکثر بدخشان بتصرف میرزا کامران در آمد پیر محمد خان جمعی را بکومک میرزا
کامران گذاشته خود مراجعت نمود میرزا الجدود کشم و طالقان آمده زدنی کوکر و خالق بردی را با جمعی از خاصان

واو ذبلک برو ستاق تعیین کرد میرزا سلیمان و میرزا ابرهیم جمعیت بلک درکولاب بهم رسانیده بروستاق آمدند و بار دیق
کوکه و دیگران جنک مردانه کرده بر یورش آسمانی شکست یافتند و ناکزیر بار خود در اندرون کوهستان کشیدند
و از سوانح این ایام آنکه چون قراجه خان مصدر خدمت شایسته کشته مورد عنایات بیغایت شد و پایه اقتدارش بمعالی
مرتبه اعتبار رسید ارادهای زیاده از حساب نوکری و صاحب منش کرفت و مطالب دور از کار مصدر نشین خاطر خود
ساخت و عرض ارجاد اعتدال بیرون نهاد از جمله بخواجه غازی دیوان که از حسن کفایت و درایت منظور نظر اشرف
بود نقار خاطر بهم رسانید استدعا نمود که او را به پیش من فرستند تا کرد نش بزنم و منصب او بخواجه غازی
لولا عنایت فرمایند و خاطر حق شناس آنحضرت باین قسم ارادهای باطل او توجه نمی نمود قراجه خان از بر کشتکی
طالع جمعی کثیر را از راه برده بجانب بدخشان روان شد و بابوس بیک و مصاحب بیک و اسمعیل بیک دولدی و
علی قلی اندرابی و حیدر دوست مغول و تخیم خواجه حضری و دیگران قریب سه هزار سوار کار آمدنی که از تربیت
زادهای او بودند نیز براه کوتل مار بادیه پیمای ضلالت کشتند و چون این خبر بمسامع علیه رسید خواستند که
خود بنفس نفیس بتعاقب این بی دولتان نموده تادیب فرمایند بملاحظه ساعت مختار خود بر دولت توقف فرموده
جمعی از ملازمان درکاه اقبال را بتعاقب آنها تعیین فرمودند و همچنان هر کس از بندهای باخلاص که خاطر جمع می شد
دفعه بر دفعه روان می ساختند چنانچه بردی بیک خان و منعم خان و محمد قلی خان برلاس و عبد الله سلطان و
دیگر دولتخواهان متعاقب هم شتافتند و عقب به نیم روز که ساعت مسعود بود آنحضرت خود بدولت و اقبال سوار
بادپای نصرت شده از عقب بد دولتان که پیشتر شتافته بودند در حوالی قراباغ چهنزاول آن بی دولتان سینه دست
برد نمایان ظاهر ساختند و آخرها از روی سر جوی عوری بقراجه خان دست و کریبان شدند در این هنکام شیر علی خان
آن تاریک دلان در آمده و از تل غوربند کوتل شتر که لرا و بیران ساختند و تعاقب کنندها عنان مراجعت نموده در قراباغ ذرف
ملازمت استسعاد یافتند و رای جهان آرا بر آن قرار کرفت که موکب عالی بکابل مراجعت نماید و از آنجا بساعات ایام
شایسته متوجه بدخشان شوند قراجه خان شیر علی که وکیل او بود در عهد کوتاه سعت که در آن حدود بوده احشام
کابل میر ساینده باشد و خود از کوتل هندو کوه کذشته در کشم بمیرزا کامران ملحق شدند و دیکر حضرت جنت آشیانی

لقبهای
مراجعت نموده بکابل تشریف شریف ارزانی فرمودند و جمعی از کافر نعمتان که حقوق را بعقوق مبدل ساخته بودند
مناسب حال نهادند چنانچه قراجه قرا بخت و اسمعیل خضر و مصاحب مانوس و بابوس دیوس و مباشر اقبال میرزا هندال
و میرزا سلیمان شرف صدور یافت که استعداد نموده منتظر ورود موکب عالی باشند و بحاجی محمد فرمان شد که از غزنین
خود را زود بعتبه دار الخلافت رساند و درین ایام که همواره همت جهانکشا مصروف تهیه یورش بدخشان و تسکین
شورش میرزا کامران بود اکثر اوقات از ارکان دولت و اعیان خلافت کنکاش میخواستند جمعی که از هجوم محنتها
دست و پای جرأت بی بهره بود نیز رفتن قندهار ترغیب مینمودند و بعضی که دل قوی و همت کار طلب داشتند بموافق رای
جهان آرا بر رفتن بدخشان اهتمام میفرمودند بعضی از سلطان محمد پرسیدند که توجه موکب او بعرض رساند که
میرزا کامران از رفتن این حرام نمکان مغرور شده است احتمال غالب آنکه پیش دستی نموده متوجه این حدود شود
اکر موکب پادشاهی پیشتر از دوازکوتل هندوکوه بکذرد فتح از جانب اولیای دولت است والا نعوذ بالله نقش طور
دیگر خواهد نشست آن حضرت بر کنکاش او تحسین ها کرده فرمودند که کرای او مغرور است عاقبت از درکاه الهی شرمنده
و این بیت بر زبان حقیقت ترجمان کذشت بیت مباد اکس بزور خویش مغرور که مغروری کلاه از سر کند دور
و کفتند که توقف ما چه صورت دارد انشاء الله درین زودی از کوتل عبور خواهیم فرمود نهضت موکب منصور
حضرت جنت آشیانی به بدخشان و شکست دادن میرزا کامران و همعنان فتح و فیروزی مراجعت بکابل
چون همت جهانکشای بتسخیر بدخشان و تسکین شورش میرزا کامران تصمیم یافته بود در روز دوشنبه بجمادی
الاول فصل بهار و تنج لخیار ساعت فرموده بیرون رفته توقف پای همت در رکاب دولت و نوکر آورده نیز
هفت فرمودند و اولین جلال مخیم بارکاه اقبال شد و بعد از سه روز از آنجا بقراباغ تزول اجلال اتفاق افتاد
و باد دارند روز بجهت بعضی مصالح ملکی در آن سر منزل توقف دوری داد حاجی محمد خان با وجود آنکه اخبار توفان
او اشتهار یافته بود هواخواهانه بشرف ملازمت سعادت پذیر شد و قاسم حسین خان نیز در آن حدود بیکش خدمت
رسید و در همین منزل میرزا ابرهیم بر همونی کوکب دولت از بدخشان الغار کرده سعادت زمین بوس دریافت
و انوار عنایات خاص بر وجنات احوال او تافت و از غرایب وقایع آنکه بنوید بخش فتح و فیروزی شد آن بود که چون موکب

عالی قریب بولایت بدخشان رسید روزی آنحضرت بر آفتابه خانه در آمدند و مقرر بود که همیشه خروس در آنجا باشد
بخاطر فیض مظاهر خطور کرد که اکر این خروس سفید پرواز کرده بر کتف ما بر آید و از آن کند نشان فتح و فیروزی و آیات
مجرد خطور این نیت مرغ مبارک بال پرواز کرد همای وار بر کتف عزو شرف نشست و آنحضرت انبساط تمام
نمودند و سجدات شکر الهی بجای آوردند و نیز از سوانح که مقدمه فتح را سزاوار باشد آن بود که چون میرزا ابرهیم
بنواحی تخهری رسید تیمور سعالی سر راه بر میرزا کرفت ملک علی تخهری با تومر و قبیله خود معاونت میرزا
نموده با تیمور سعالی جنک مردانه کرد و بتیغ خون آشام کار او تمام ساخت میرزا بجهت احتیاط ملک علی
تخهری را همراه کرفت که بملازمت سربلندی سازد آن دولتخواه ساده لوح بفکر نا تمیز زمین دار انداز همراهی
میرزا تقاعد جسته جرات بر اقرار آن سعادت ننمود و بعد از مبالغه بجنک پیش آمد میرزا با آنکه معدودی همراه
داشت دست برد عظیم نمود و جریده خود را بآستان بوس رسانید و روز دیگر ملک علی تخهری برادر خود را
فرستاده از روی تقصیر و خجالت معذرت خواست و سر تیمور سعالی را بدرکاه معلی فرستاد و او بخلعت
انعام سرافراز فرموده رخصت انعطاف ارزانی داشتند و منشور استمالت با تشریف لایق بملک علی تخهری
مکرمت شد و درین زمان مرقوم کردید که میرزا ترا انشاخته و دولتخواهی مورد نیز توکتو و ضمیر اقدس است
چون رایات اقبال بآنغزود رسید بمراحم پادشاهی عز امتیاز خواهی یافت و میرزا ابرهیم را بعنایت خاص شرف
اختصاص بخشیده فرزند خواندند و طایر الشفاق خسروانه شامل حال او دانسته رخصت معاودت فرمودند که
خود را بمیرزا سلیمان رسانیده بجمع لشکر و سرانجام اسباب نبرد اهتمام نماید و منتظر باشد که عنقریب عرصه
بدخشان مخیم سرادقات فتح و فیروزی خواهد شد و چون بجدود طالقان نزول اجلال اتفاق افتد باستلام عتبه
عالی مبادرت نماید و حضرت خاقانی مهد علیا مریم مکانی را از موضع کلبهار بدار السلطنت کابل رخصت فرمودند
و محمد قاسم موجی برادر وعلی کابل معترک شد و چون از نواحی موضع بارک حاجی محمد یا قشقه رفا حسین سلطان
و تردی بیک و محمد قلی برلاس و علی قلی سلطان و میر لطیف و حیدر محمد جولی بر سم منقلای رخصت یافتند و
آنکه امرا از کوتل هندو کوه کذشتند مهدی سلطان و تردی محمد جنک جنک و جمعی که در قلعه اندراب بودند روی

بکریز نهادند و بموجب حکم اشرف تردی بیک و محمد قلی برلاس بجوست شتافتند که اهل و عیال ایجماعت پیش روزکار
که فرار نموده اند بدست آورند میرزا کامران بیرمست باده مغرور در قلعه ظفر بود امرای فرار نموده هرچند در حفظ حدود
مسالک و سر راه طرف میرزا اهتمام می نمودند بجای نمیرسید و ملاحظه زر کر که بخدمت میرزا کمال قرب داشت همواره
از قلاوزی ذات و ناسره کی طبیعت آتش افروز فتنه و فساد بود درین باب هرچند کوشش نمود سود نداد آخر قراجه خان
و آن حرام نمکان پیش دستی نموده مصاحب بیک را فرستادند که اهل و عیال را از جوست بطالقان آورد که مبادا لشکری
از کابل در رسد و اینها اسیر شوند مقارن این حال تردی بیک و محمد قلی برلاس بحوالی جوست رسیدند مصاحب بیک
زمانی بیشتر عیال را بر آورده بطالقان برده بود همانا که از فرستادهای سماهله و اغماض سرشته باشد چون رایات
عالی قریب باندراب رسید میرزا هندال از قندوز آمده بشرف ملازمت دریافت و شیر علی را مقید سلطور در آورده آن حضرت
میرزا را بتعقدات بیکران مفتخر ساختند از انجمله حکم شد که سواره احراز دولت ملازمت نماید و محملی ازین سر کذشت
آنکه پیش از در آمدن سپاه نصرت قرین بدخشانات چون کار و بار میرزا کامران در آنجا رواج کرفت شیر علی اعتبار
تمام یافت و از کمال غرور و بد مستی میرزا بی ادبانه سلوک میکرد و در باب کرفتن قندوز و بر آوردن میرزا هندال
اهتمام می نمود تا آنکه میرزا او را بقندوز تعیین کرد میرزا هندال بیمن اقبال پادشاهی او را دستکیر ساخت سر رشته
بخت آنکه پیاده بسیار از لشکر قندوز فراهم آمده شبی خانه او را کرد کرفتند او را کرفته خود را در جوی آب انداخت
و بکریست او شکست و بکمند زکیر خود دستکیر شد چون میرزا هندال او را بملازمت آورد حضرت جنت آشیانی
نظر بر اعمال ناشایست او نیفکنده رقم عفو بر جرایم او کشیدند و بخلعت خاص امتیاز بخشیدند غوری با تمام و داد
نمودند و از آنجا که در ذات او جوهر مردانکی و سر راهی یافته بودند از چنین تقصیرات عظیم که کرده مستوجب
سیاست بود در کذشته چنین نوازشی اختصاص بخشیدند بعد از آنکه میرزا هندال بنوید مراحم پادشاهی مفتخر و مباهی
کردید حکم فرمودند که حاجی محمد خان و جمعی دیکر در ملازمت میرزا بر سبیل منقلای شتابند و امرا از صلاح میرزا
در فرموده اشارت عدول ننمایند و در لوازم خدمت تقصیر از خود راضی نشوند و در اواسط جمادی الآخر به قصد و عنا
و بنج الیل قامان که از مواضع اندراب است مخیم سرادقات اقبال کشت و قاضی اندراب و مردم بوده ای سلیقانجی

و بلوچ و جمعی از سپاهی و ایماق بدخشان و نوکران مصاحب بیک سعادت آستانبوس دریافته مشمول عواطف پادشاهی
گردیدند و از آنجا کوچ بکوچ نهضت عالی بطالقان ورود بود و اکثری از مردودان درگاه پادشاهی و جمعی کثیر از ملازمان
قدیم میرزا کامران با میرزا عبدالله در آنجا متحصن بودند میرزا هندال و اعیان لشکر حکم شد که از آب تنگی گذشته
دست بردی شایسته نمایند و در یک وقت میرزا کامران از حصار قلعه ظفر و کشم خود را بطالقان رسانیده بود با این گروه العاقبت
ملحق گشت روز شنبه پانزدهم جمادی الآخر در پلنزی که او را چلپان میگویند ملاقی فریقین اتفاق افتاد و جنگ عظیم
در گرفت و هنوز موکب پادشاهی از آب نگذشته بود و بعزم فاصله در میان هراول [illegible] بود که بمقتضای حکمت
ازلی هراول پادشاهی رو گردان شده از آب گذشت و سپاه مخالف دست بغارت و تاراج گشادند میرزا کامران با معدودی
بر سر همان پلنزی ایستاده تماشا میکرد درین اثنا موکب پادشاهی بر کنار آب رسید و آنحضرت خواستند که در روی
بروی مخالف از آب عبور فرمایند بعضی از محرمان صادق معروض داشتند که در پیش آب جمعی [illegible] کرده بالاتر
آسانیست و در آن زمین سنگلاخ است از آنجا عبور بسهولت میسر خواهد شد لاجرم بدولت و اقبال متوجه آن سمت
گشتند و چون نزدیک بآسیا رسیدند شیخ خواجه خضری را که کلانتر خضریان بود گرفته آوردند و جمعی که در زیر
جلو آنحضرت میرفتند حکم شد که این حرامزاده را گردن بزنند [illegible] نظاره کنان متعین
شد که قالب تهی ساخت بعد از آن اسمعیل بیک دولدی را دستگیر کرده بحضور اشرف آوردند آنحضرت بشفاعت خان خانان
رقم عفو بر جرایم او کشیده جانبخشی فرمودند و متوجه پلنزی که میرزا کامران آنجا بود شدند و فتح الله بیک برادر
روشن کوکه راه او اساخته جمعی از قزلباشان پیشتر فرستادند و جنگ مردانه در پیوسته فتح الله بیک از اسپ
شد و مقارن این حال کوکبه اقبال که مقدمه جهانگشایی و طلیعه کشورستانیست جلوه گر گردید میرزا تاب مقاومت نیاورده
جانب قلعه طالقان راه گریز سپرد و در راستی کار مبانی قلعه کوشش نمود و لشکر پادشاهی مشغول تاخت و تاراج شد
و سر اسباب کار قلعچیان بر تاراج انجامید آنحضرت حکم بر تراول فرمودند بعضی هرچه بدست هر کس در آید از و باشد و دیگری
طمع در آن نکنند و درین فتح هیچکس از بندهای پادشاهی را سر موئی آسیب نرسید مگر علی قلی خان که زخمی شد و اسحاق
بیک سلطان و تردی بیک و ولد بیک میرک و [illegible] و جمعی کثیر از لشکر مخالف که [illegible] سپاه منصور شکار نمودند

بتبلیغ

دستگیر شدند و میرزا هندال و حاجی محمد آنها را گرفته بملازمت آوردند آنحضرت بموجب قواعد نصفت و معدلت فراخور
هر کس بلطف و مهربانی اختصاص بخشیده سجدات شکر بتقدیم رسانیدند آنگاه بمحاصره قلعه طالقان همت جهانگشا مصروف
داشته مرچلها قسمت فرمودند روزی از مرچلی که منعم خان و محمد قلی برلاس و حسن قلی سلطان مهردار تعلق داشت
رسید و تنها بمردم قلعه می انداختند تیر [illegible] بیک رسید و قالب تهی ساخت حضرت جنت آشیانی از کمال مرحمت
و قدردانی تاسف عظیم خوردند و بر زبان اقدس گذشت که کاش مصاحب بیک برادر او بجای او کشته میشد و در خلال این حال
بمقتضای عواطف ذاتی و صله رحم فرمانی بمیرزا کامران قلمی فرمودند بعد از اقسام نصایح بزرگانه این عبارت مسطور
شد که ای برادر بدخوی عزیز چند جو ازین کار که باعث شورش و خرابی بسیار و موجب هلاک و آزار بیشمار است
باز آی و بر مردم لشکری و شهری رحم نمای و [illegible] این منشور سعادت ارسال داشتند چون میرزا
مست غفلت و مغرور شجاعت و جمعیت خود بود باین نصایح اقبال سعادت پذیر نشد و از عجز و تیره کاری
این بیت در جواب نوشت بیت عروس ملک کسی در کنار گیرد چست * که بوسه بر لب شمشیر آبدار زند * نصیب زمان
حقیقت ادبار میرزا بمسامع علیه رسانید و حکم بضبط مرچلها شد درین اثنا میرزا سلیمان و میرزا ابرهیم بجمعیت
تمام باستلام عتبه علیه شرف اختصاص یافته بعواطف خسروانه ممتاز گشتند و حاکم خان ولد ویس قبچاق با مردم
کولاب نیز آمده ضمیمه عساکر اقبال شد و در مدت یکماه محاصره روز بروز ابواب فیروزمندی بر روی اولیای دولت
گشاده تر میگشت و کار بر اهل قلعه تنگ تر میشد تا آنکه از اقسام حیله و تزویر قطع امید نمود و از کومک بیرون محروم ماند
اوزبک که مدتی چشم انتظار در راه داشت مایوس گشت و بی اختیار دست بفتراک اطاعت و انقیاد زده عجز و شکستگی
را وسیله نجات خود ساخت و انواع الحاح و استغفار پیش آورد روزی رقعه سربسته در اردوی معلی انداخت
مضمون آنکه حقوق عنایت و رعایت آنحضرت را ندانستم دیدم آنچه دیدم اکنون از کرده پشیمانم و میخواهم که بطواف
کعبه معظمه رخصت فرمایند تا خود را از لوث معصیت بغی و کافرنعمتی پاک ساخته [illegible] ملازمت رسانم و تدارک تقصیرات نمایم
امید از اشفاق و اعطاف آنحضرت چنانست که این ملتمس من [illegible] مرا دکرده و میر
از جمله سپاهیان [illegible] و کار در صدق و صفا امتیاز داشت [illegible] مخصوص و منسوب بود و حضرت جنت آشیانی

باو توجه تمام داشتند و درین یورش قرین رکاب نصرت اعتصام گشت سر حلقه لشکر [illegible] بود چون عرضه داشت میرزا
بمسامع عز و جلال رسید آنحضرت میر را طلب داشته درین باب مطارحه فرمودند میر عرض کرد که جواب او را من نوشته درون
قلعه میفرستم و این عبارت نوشت اعلموا یا اهل القلعة الخلاص فی الاخلاص والسلامة فی التسلیم والسلام علی من اتبع
الهدی یعنی ای اهل قلعه خلاصی در اخلاص است و سلامت در اطاعت و انقیاد و سلام بر کسی که راه راست را پیروی
نماید و میرزا کامران بر مضمون نوشته اطلاع یافته باز بطریق سابق نوشت که از آنچه میر فرماید در قرارداد عدول
نخواهیم نمود و حضرت جنت آشیانی که معدن مروت و کرم بودند میر را رخصت فرمودند میر بقلعه در آمد لوازم رسالت
حق نمود و مقدمات معقول بتصریح و تلویح گفت و از هر باب سخن که میکرد میرزا سر تسلیم پیش انداخته تقصیر
میگفت آخر مجلس میر فرمودند اکنون چاره کار آنست که برخیزید و اخلاص را پیش رو ساخته از روی نیازمندی
و عذرخواهی همراه فقیر سعادت ملازمت دریابید میرزا از راستی با مصلحت میر زود رام شد و چون [illegible] در
میر از مزاج [illegible] و کار دریافت که این شخص اصلی ندارد بهرحال همین قدر اطاعت در عالم ظاهر کافیست استادی
بمیرزا گفت که چون شما بعزم دریافت ملازمت قدم پیش نهادید از بغی و عصیان نجات یافتید اکنون لایق آنست که از امرا
فرار کرده را دست و گردن بسته بدرگاه فرستند و خود در اینجا خطبه بنام نامی و القاب گرامی آنحضرت خوانده رخصت سفر
حجاز و زیارت خانه مبارک بگیرند میرزا کلمه را قبول نمود مگر آنکه گفت از حضرت التماس کنید که پابوس [illegible] رخصت
فرمایند که از در بیرون [illegible] میخواهم که تلافی آنچه واقع کرده ام درین سفر بجای آرم میر چون مراجعت نموده بملازمت آمد
حقیقت حال بتوقف عرض رسانید و استعفای جرایم میرزا نموده آنحضرت بمقتضای عطوفت فطری تقصیرات
میرزا را بخشیده بانچه میر مقرر ساخته بود امضا فرمودند و روز جمعه دوازدهم رجب سال نهصد و پنجاه و پنج مولانا
عبدالباقی صدر درون قلعه بنام نامی حضرت جنت آشیانی خواند و آنحضرت از جائی که فرود آمده بودند سوار شده
بباغ که در آن نزدیک بود نزول اجلال فرمودند و [illegible] شد و حکم عالی عز نفاذ یافت که حاجی محمد و جمعی دیگر
باشند که میرزا با معدودی که همراه وی اند از قلعه بیرون رود و نیز تا بر آمدن از قلمرو [illegible] ممالک باشند و علی دوست
خان بارسکی و عبدالوهاب و پسر محمد بیک و محمد قلی شیخ کمال و لطفی هنری و جمعی را تعیین فرمودند که دروازه قلعه

را محا

را محافظت کرده امرای فرار نموده را دست و گردن بسته بدرگاه حاضر سازند بموجب قرارداد میرزا از قلعه بر آمده روانه شد
را یکی از ملازمان میرزا ابرهیم اسپ خود را شناخت که در تکاور میرزا سواره میرفت و میرزا ابرهیم گفت میرزا کسی
فرستاده خواهی نخواهی آن اسپ را کشیده برد چون حقیقت بعرض اشرف رسید از ناهنجاری و بیرونی میرزا
ابرهیم بر خاطر حق شناس آنحضرت گران آمد و اعراض فرمودند میرزا ابرهیم از خجالت بی طرفی رخصت ناگرفته بجانب
کشم رفت و حاجی محمد نیز معاتب گشت که چون میدانستی تو این بی عزتی ملازمان میرزا رسید و در زمان متعین
معذرت با خلعت و اسپ مصحوب خواجه جلال الدین محمود بیرون فرستادند و همان شب در دیوانخانه عالی
مجلس پادشاهانه ترتیب فرموده بار عام دادند اول قراچه خان را شمشیر در گردن بسته حاضر ساختند چون برابر
شعل رسید آتش غضب بآب رحمت فرونشست و حکم فرمودند که شمشیر از گردن او بردارند که گناه بخشیده شد
بزرگی گفته اند عالم سپاهگری است امثال این خطاها سر زده آمده است و در پایان دست تردی بیک خان جگر استادن
شد بعد از آن مصاحب بیک را ترکش و شمشیر در گردن بسته آوردند و حکم فرمودند شمشیر آنگاه بردارند
ولد قراچه خان را آوردند فرمودند که گناه از کلانانست خوردان را چه گناه است و همچنین سایر امرا نوبت بنوبت
می آمدند و نوید بخشش می شنیدند آخر همه فرمان قراول که حقوق خدمت داشت بفرط خجالت و سرافکندگی آمد
کورنش کرد حضرت بزرگی فرمودند که قراچه بلا پیش آمد و بجهه تقریب [illegible] بزرگی جواب داد که روی جمعی را
که دست قدرت الهی سیاه کرده باشد از آنها باید پرسید حسن قلی سلطان مهردار که همه وقت با سخن داشت این
بیت در آن مجلس خواند بیت چراغی که ایزد بر فروزد * هر آنکو تف کند ریشش بسوزد * تمامی امرای خصوص
قراچه خان که ریش دراز داشت شرمندگی بسیار کشیدند روز دیگر از آنجا بدولت کوچ فرموده در کنار آب طالقان
که اندک [illegible] بود نزول اجلال اتفاق افتاد و روز چهارشنبه هفدهم رجب [illegible] میرزا کامران مراجعت
نموده بعز بساط بوس استسعاد یافت و شرح این واقعه آنکه چون میرزا کامران بحوالی بادام دره رسید در سواری
میرزا عبدالله را مخاطب ساخته از هر جا سخن میکرد و [illegible] موهبت آنحضرت [illegible] میرزا از تقصیرات خود و جنبهای
پادشاهی مذکور ساخت میرزا عبدالله پرسید که اگر بجای ایشان شما میبودید بر چه سلوک میکردید گفت از من گذشتن

وکذاشتن نمی آید میرزا عبدالله در جواب نمود که هنوز فرصت بادشاه از آن در دست است اگر بجای آورید افسوس درد دل
نخواهد داشت میرزا فرمودند که آن کدام است گفت امروز بجای هستیم کرده است ایشان بما نمی رسد مناسب آنست که
با معدودی الغار کرده بی سابقه خبر خود را بملازمت رسانیم و فرق نیاز بر زمین ادب نهاده عذر گناهان خواهیم در تحمل
شایسته تدارک تقصیرات گذشته نمائیم میرزا کامران قبول این معنی کرد و با معدودی روان شد و چون بنواحی اردوی
معلی رسید بابوس را بملازمت فرستاد و از آمدن خود معروض داشت آنحضرت از رسیدن آمدن میرزا خوشوقت
شده حکم فرمودند که او را منعم خان و تردی بیک خان و میر محمد منشی و حسن قلی سلطان مهردار و بلتون بیک
تواجی بیکی و تاجی بیک و جمعی دیگر باستقبال بروند و بعد از آن قاسم حسین سلطان و یساول خواجه خضر لهانی
و علی قلی خان و بهادرخان و جمعی دیگر رخصت یافتند و بیسوئی مرتبه میرزا هندال و میرزا عسکری را نیز بار
برداشته بردند و میرزایان و امرا بموجب حکم رفته لوازم اعزاز و احترام بجای آوردند حضرت جنت آشیانی بر مسند
جهانبانی نشسته بار عام دادند میرزا کامران بملازمت رسیده سعادت بساط بوس دریافت آنحضرت از روی مهربانی
دکرمی فرمودند که دیرین تورهٔ بجای آمد الحال بیا که برادرانه در بابیم و میرزا را در بر گرفته گریهای زار زار کردند چنانچه
تمام اهل مجلس را حال متغیر شد آنگاه در جوالغار جای نشستن فرمودند بترکی گفتند که نزدیک تر بنشیند و میرزا
سلیمان در برانغار حکم نشستن شد و همچنین میرزایان و امرا هر یک بسه و حالت خویش در جوانغار و برانغار
نشستند و بعضی از مقربان بساط دولت مثل حسن قلی مهردار و میر محمد منشی و حیدر محمد و مقصود بیگ اخته
در دنبال جا یافتند و مجلس عالی مرتب گشت و از اهل نغمه قاسم چنگی و کوچک قانونی و مخلص قزوینی و حافظ سلطان
محمد رخنه و خواجه کمال الدین حسین و حافظ مهری و غیره نزدیک بحضور نشسته نغمه پردازی و هوش ربائی کردند
و از یکهای پادشاهی کاکه علی قلی و شاهم بیک جلایر و تولک قوچین و بچی و جمعی دیگر عقب قور نشستند و از اطعمه
و اشربه و فواکه چندانکه بلیوو شاید کشیدند درین مجلس علی قلی سلطان مهردار از میرزا کامران پرسید که شنیده ام
که میر محمد خان در حضور شما میگفته که هرکس که این تاریخ بغض مرتضی علی در دل اندازد او را مسلمان نتوان گفت شما از وی
باشید خوار ابتری باشد که برابر هر و اند بغض داشته باشد میرزا بسیار متغیر و در هم شد و گفت پس مرد مرا

عسکری

خارج تصور میکرده باشند همچنین از هر جا سخن گذشت تا آخر روز این مجلس منعقد بود وقت برخاستن میرزا
را بمیرزا کامران سپرده رخصت منزل فرمودند چون میرزا برعقب آمده بود خیمه و خرگاه از سرکار پادشاهی نزدیک
دولتخانه ایستاده شد روز دیگر در باب فتح بلخ با میرزا کامران و امرای مشورت فرمودند هر کدام موافق عقل
و تدبیر خود حرفی در میان آوردند آنحضرت فرمودند که چون موکب منصور بموضع تاری رسد هر چه صلاح باشد
بتقدیم خواهد رسید تاری موضعیست از بدخشان که یک راه بسلج و یک راه بکابل دارد در روز چهارم از این
منزل بخش کوچ فرمودند شب در میان بسر چشمه سبز که نزدیک اشکمش است نزول اقبال واقع شد قبل از این
در زمان گیتی ستانی فردوس مکانی بآن سرمنزل که رسیده اند و جان میرزا و جهانگیر میرزا آمده مراسم طاعت بر
خط فرمان نهاده اند تاریخ رسیدن آنجا و اطاعت برادران بر تخته سنگی نقش فرموده اند چون حضرت جنت
آشیانی بآن سرمنزل رسیدند بهمان دستور تاریخ آمدن خود و ملازمت نمودن میرزا کامران و اجتماع برادران را
بترتیب فرمودند این هر دو تاریخ از آن دو پادشاه بزرگ بر لوح سنگی یادگار مانده و چون در موضع تاری ورود
سعادت اتفاق افتاد روزی چند بجهت سرانجام ولایت بدخشان درین منزل توقف روی داد خنجلان که مشهور
بکولاب است تا سرحد موکب و تر اکین بمیرزا کامران مقرر داشتند و چاکر خان را مدار علیه سرکار میرزا ساختند
همراه کردند و تر اکین با چاکر میرزا عسکری مرحمت نموده رخصت فرمودند اگرچه میرزا کامران باین حاکم
راضی نبود اما بملاحظه وقت چندان مضایقه نکرد قلعه ظفر و طالقان و بعضی از پرگنات دیگر بمیرزا سلیمان و
میرزا ابراهیم عنایت شد و قندز و غوری و کهمرد و بغلان و اشکمش و تاری بمیرزا هندال مکرمت فرمودند و شیر
علی را بمیرزا همراه ساختند و یورش بلخ بار دیگر قرار یافت و میرزایان با متعلقان کوناگون شرف اختصاص
بخشیده خود برادر الملک کابل متوجه گردیدند و در آخر مجلس معهود و مواشی که از لوازم اسباب سلطنت است
در میان آمد آنگاه بیسال شربت طلب داشته اند کی از آن خود نوش جان فرموده بمیرزا کامران مرحمت نمودند و حکم
شد که هر کدام از میرزایان هر نشیمه مرعی داشته الوش پادشاهی را نخورانند بمیرزا کامران و بمیرزا سلیمان و میرزا هندال
نقاره و تومن طوغ عنایت شد و بدیگر میرزایان علم و نقاره و چون موکب عالی از راه حوست بقلعه بزنان اتفاق

افتاد و این قلعه ایست که حضرت صاحبقران بعد از تادیب کافران کتور اساس فرموده اند و چون بمرور ایام انهدام
پذیرفته بود به پهلوان دوست میر حکم شد که شکست و ریخت آن را تعمیر نماید و همگی توجه بر اتمام آن مصروف داشته
النگهار ایامرا قسمت فرمودند که به تقسیم دیگر سعی و اهتمام بجای آورند چنانچه در عرض یک هفته قلعه مذکور
با دروازه و کنگره و سنگ انداز در حسن آراستگی یافت و بیک میرک را بحراست آنجا اختصاص بخشیده از راه
کوتل اشترگرام در اوایل زمستان عرصه جنود دارالملک کابل مصر حضرت نصرت اعتصام شد و بجهت انتظار
ساعت مسعود روزی چند در نواحی شهر توقف روی نمود و شاهزاده بلند اختر یعنی خاقان اکبر بسعادت استقبال
شتافته اتکه خان و سایر پرستاران بدولت ملازمت مشرف شدند و آنحضرت بدیدار قرت العین خلافت که سعادت
کونین از ناصیهٔ اقبالش پرتو می افکند جهان جهان برخود بالیدند و سجدات شکر الهی بجای آوردند و در ساعت
مسعود مجدداً بشهر داخل شدند و از اطراف ممالک عرایض مبارکباد رسید خصوص میرزا نامی عرضه داشت
میرزا حیدر با پیشکش و نفایس کشمیر بدرگاه معلی آورده میرزا در عرضه داشت خود تعریف و توصیف آب و هوا
و طراوت بهار و لطافت خزان و نفاست و عذوبت میوهها به عبارت دلکش معروض داشته التماس سیر آن عرصه
دلکشا بما الغد نوشته و در باب تسخیر ممالک هندوستان مقدمات معقول که نکتههای درست مرتب نموده
بود آنحضرت نیز از فرط التفات منشور عاطفت مشتمل بر مژده فتح و نصرت ارسال فرموده توجه باطن که به
تسخیر هندوستان تصمیم داشت اظهار فرمودند و از سوانح آنکه چون قراچه خان و مصاحب خان همواره کافر
نعمتی نموده در ترک عاطفت و مرحمت پادشاهی بی نشاختند و مستوجب انواع سیاست شده بودند بخاطر صواب
اندیش چنان رسید که آنها را رخصت حجاز و زیارت خانه مبارک باید فرمود که هم در ایام غربت که سوهان ناهمواریهای
نفس است اصلاح احوال خود نمایند و هم گناهان خود را ساخته بملازمت آیند حسب الحکم رخصت شده از
غایت دلگرانی روزی چند در میان قراره های توقف نمودند تا آنکه دریای مکرمت باز بجوش آمد و به تضرع و زاری
آن حق ناشناسان ترحم فرموده بدرگاه طلب داشتند و در همین ایام بنابر خبر پیر مراسم محبت و تاکید مبانی مودت
خواجه جلال الدین محمود برسم رسالت با تحف و هدایا بحضرت عراق شد و از وقایع که درین سال روی نمود شهادت

میرزا الغ بیک ولد میرزا محمد سلطان است و مجملی از این سرگذشت آنکه میرزا بارادهٔ ملازمت حضرت جنت آشیانی بجانب
بدخشان میرفت خواجه معظم نیز باراده عتبه بوسی و تدارک تقصیرات همراه میرزا شد چون نزدیک غزنین رسیدند
خواجه معظم بحیله شده میرزا را از سر هزاره برد که تالیر ساخته تاراج چیزی بدست آرد و از بی تدبیری غرور
جوانی و جنون بی حزم و احتیاط مقرر نموده بخت برگشته و بر تورک جنگ متوجه شد و هزاره بهجوم آورده
کار بر ایشان تنگ ساختند و بحسب سرنوشت میرزا بدرجه شهادت رسید و آنحضرت تردی محمد خان را اعتبار
افزوده زمین داور و آخر و در را بجاگیر او مقرر فرمودند و بجهت انتظام و استحکام آخر و در رخصت یافت و
در همین سال الجحان عبدالرشید خان بن سلطان سعید خان حاکم کاشغر بالخور و هدایا آمده سعادت ملازمت
دریافتند و بزودی مشمول عواطف بیکران گشته عنان مراجعت معطوف داشتند و مقارن این ایام عباس سلطان
که از سلاطین اوزبکیه بود بدریافت آستانبوس استسعاد بدریافت و منظور نظر تربیت گشته بمراتب عالی بر
فراز شد و بعقد قنات بکلچهره بیگم که همشیره خورد آنحضرت بود عقد ازدواج بستند و نیز از وقایع این
سال شهید شدن میرزا شاه برادر میرزا الغ بیک است مجملی آنکه از استر کرام که بجاگیر او بود عزیمت آستان
بوس نمود و چون بکوتل امنار رسید شاه محمد برادر حاجی محمد خان با شغار آنکه در هندوستان کوکی عم او را
میرزا محمد سلطان کشته بود کمین کرده در سر آن کوتل تیری زد بهمان زخم در گذشت **نهضت موکب اقبال**
بتسخیر بلخ و مراجعت بی نیل مقصود هرچند تسخیر هندوستان و تنقد بر این عزیمت بر جمیع مقاصد
از نوامیس دولت و لوازم سلطنت بود لیکن از یورش بلخ که سابقاً تصمیم یافته بهم آن فرموده بودند پیش نهاد
همت نموده تسخیر هندوستان را روزی چند بر توقف داشتند در اوایل سال هفصد و پنجاه و شش که هوا هار روی
باعتدال آورده بود بالتوپک را پیش میرزا کامران فرستاده پیغام دادند که بموجب قرارداد متوجه تسخیر بلخ شده ام
باید که اتفاق و یکجهتی را پیش نهاد همت ساخته و این معنی را سرمایه سعادت خویش دانسته مستعد همراهی و تدارک
تقصیرات گذشته باشد که جوانان اقبال جاوید در بدخشان [illegible] جمعیت خود درین موکب عالی گردد و نیز فرامین
مطاع بمیرزا هندال و میرزا عسکری و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم درین باب صادر شد و بدولت و اقبال رایات

جهانگشا برافراشته قریب یکماه در یورت جالاک بجهت تمشیت امور ملکی و انتظار آمدن حاجی محمد خان از عزیمت
توقف اتفاق افتاد و ازین منزل خواجه دوست خاوند را بکولاب فرستادند که میرزا کامران را برادری معلی ملحق
سازد و درین ولا خواجه قاسم سوتات که سابق منصب وزارت داشت و خواجه میرزا بیگ که دیوان جال بود و از
بی شعوری او خواجه غازی جمیع مهمات را از پیش خود گرفته بود و خواجه مقصود علی دیوان میرزا کامران و چندی
دیگر بوسیله میر برکه تقریر خواجه غازی و خواجه روح الله کردند و حسین قلی سلطان و منعم خان و محمد قلی خان
برلاس و فریدون خان و مولانا عبدالباقی صدر بجهت تمیز این معامله مقرر شدند و بعد از تحقیق چون تغلب
تصرف خواجه غازی و خواجه روح الله و جمعی دیگر از نویسندها بثبوت پیوست بحسین قلی سلطان فرمایش شد
که ضبط اموال اینها نماید و خواجه سلطان علی که بخطاب افضل خانی عز امتیاز داشت از شرف پیشوایی بوالا
منصب دیوانی مرتقی گشت و درین منزل ... میرزا ابراهیم رسیده ادراک سعادت ملازمت نمود و
بعد از فراغ مهمات ضروری کوچ فرموده براه ستالیف نزول اجلال اتفاق افتاد و ازین منزل اعیان سلطان
اوزبک را بی حقیقتی سپرده قرار برقرار داد و آنحضرت متعاقب ایشان آهسته میرفتند چون
روان شدن میرزایان و استعداد کردن میرزا کامران بمسامع علیه رسید از راه پنجهیر عنان عزیمت معطوف
ساخته بر اندراب نزول سعادت فرمودند و درین منزل که حضرت صاحبقرانی اساس نهاده اند سه روز مقام نموده
جشنهای پادشاهانه داشتند و از آنجا تاری ترتیب بردند و از کوتل تاری گذشته بسر دشت شل برکه بهاران
گل زمین و درختان امتیاز و اشتهار دارد توجه فرمودند و دران نواحی میرزا هندال و میرزا سلیمان بعز بساط
بوس مستسعد گشتند و بالتماس میرزا سلیمان میرزا ابراهیم رخصت بدخشان یافت که محافظت ولایت نماید
و لشکر را جمع کرده زود فرستد و از نواحی بقلان میرزا سلیمان و میرزا هندال و حاجی محمد خان حکم فرمودند که
پیشتر شتافته ایبک را که نزدیک بلخ ... معموری دارد و میوه و خوبی آب و هوا امتیاز دارد از تصرف
اوزبکان مستخلص سازند و درین اثنا ... محمد ... که یکی از یساولان پادشاهی بود ملکی با ... زده بملازمت
آورد و حسین قلی مهردار بعرض رسانید که ترکان ... بلبک ... نمی شمارند و معروض داشت که ...

وابرام

و ابرام اغلان مقید ساخته پیش پیش فرموده حاکم بلخ آورد او رحیم کوه و میمنه استعداد رفتن هری می نمود
شخصی بایبک زده آورد بجهت همین لشکر در توقف افتاد حضرت ملتفت این سخن نشده و همان عزیمت تصمیم
بوده دامن همت را غبار آلود تفرقه نساختند و روز دیگر لشکر پیش خود را به ایبک سائیده و پیر محمد خان حاکم
بلخ خواجه باقی اتالیق خود را با جمعی از مردم کار آمدنی مثل ... و حسن سعید و محمد قلی میرزا ...
میرزا را بجهت احتیاط با ایبک فرستاده بود رسیدن رایات نصرت قرین مقارن واقع شد امرا اوزبکیه
بعد از در آمدن بر قلعه و استحکام کار آن چاره نیافتند آنحضرت همت جهانگشا بتسخیر قلعه مصروف داشته مرحلها
قسمت نمودند و در دو سه روز متحصنان قلعه امان طلبیده باستانبوس رسیدند و مجلس عالی ترتیب فرمو...
امرا را بملازمت حاضر ساختند و در باب تسخیر ماوراءالنهر از اتالیق کنکاش طلبیدند اتالیق معروض داشت که
امثال این امور از مثل ... سپرده ... حضرت فرمودند که چون آثار راستی و انوار صدق از ناصیه حال
تو پیداست بنابران پرسیده میشود و ملاحظه و مضایقه بعرض رسان اتالیق عرض کرد که مردم کار آمدنی
پیر محمد خان بدست شما افتاده ... تامل و تفکر مجموع را ... ساخته ... فیروزی ...
در کار همت نهاده متوجه پیش باید شد که ماوراءالنهر و جنگ ...
در آمد اگرچه کنکاش او بسیار پسندیده و معقول بود لیکن از آنجای که مروت و ... حضرت جنت آشیانی ...
کمال داشت بعضی عهد نامستوده نمود که این جماعه را امان داده بملازمت آورده اند خلاف قول در آیین مروت ...
اتالیق معروض داشت که اگر حضرت باین کنکاش عمل نمیفرمایند پس مراد ... مصلحت ...
ایجاب ملازمان درگاه مقرر باشد ... بتسخیر هندوستان توجه فرمایند پیر محمد خان جمعی کومک تعیین کنند
که تا فتح شدن در خدمت بوده باشند چون مشیت ایزدی ... روزی چند
بجهت آمدن میرزا کامران در ایبک توقف فرمودند و این توقف باعث آن شد که عبدالعزیز خان و دیگر خانان اوزبک
خود را بکومک پیر محمد خان رسانیدند و معهذا کامران میرزا ... بکار برده خود را بملازمت نرسانید ...
آنحضرت امرای پیر محمد خان را مصحوب خواجه قاسم ... که یکی از معتمدان درگاه بود بکابل فرستادند و اتالیق را

همراه گرفته از راه خلم متوجه بلخ شدند و بعد از دو سه روز از خلم گذشته در مقام بابا شاهو نزول اجلال اتفاق افتاد
روز دیگر نزدیک آستانه که سرمنزلیست مشهور معسکر اقبال گشت قراولان خبر رسانیدند که جمعی کثیر از اوزبک
کردکی و قاص سلطان و شاه محمد سلطان حصاری بر آمده اند آنحضرت فوجها آراسته سوار شدند و در میان ...
بقدر جنگی شد و در وقت فرود آمدن موکب عالی شاه محمد سلطان حصاری گروه انبوه بر سر اردوی معلی تاخت و از
کار طلبان کالی خان برادر محمد قاسم خان موجی و سید محمد بکه و محمد خان ترکمان بغایت مردانه جنبیده ترددات
نمایان ظاهر ساختند چنانچه کالی خان افتاده در مخالفان تاب مقاومت نیاورده فرار نمودند و ... را که
از اوزبکان نامی بود دستگیر ساخته بملازمت آوردند محمد خان ترکمان و سید محمد بکه با هم مناقشه داشتند و هر دو
مدعی این دستبرد بودند آنحضرت حقیقت حال از آن اوزبک استفسار فرمودند که ترا که فرود آورد او اشارت
بمحمد خان کرد که او این شمشیر بمن حواله کرد و از هول شمشیر این مرد از اسب جدا شدم و چون خود را از اسپ گرفته
ایستادم این مرد دیگر که سید محمد بکه باشد شمشیر بروی من انداخت حضرت بسید محمد بکه اعراض فرمودند
که او انداخته محمد خان است از نیکویی و مروتی بظهور آمده که بر صید دیگری شمشیر انداخته و ... محمد خان عنایت فرمودند
او مکر را بپسر محمد انداخته سپردند که بتمام احوال او نماید با وجود فتح و فیروزی امرا نفاق و رشک و اطلاع ...
اظهار ... نمودند و از جانب میرزا کامران ... که اصلا بصدق نبود مذکور میساختند چون میرزا ...
قابل بود هر چند فروغ صدق نداشت اما باعث توضیح خاطر میگشت القصه روز دیگر ... املاک ...
و مستعد پیش دستی شدند و عبدالعزیز خان پسر عبید الله خان در قول ایستاد و پیر محمد خان در برانغار و سلطان ...
حصار در جوانغار و آنحضرت نیز ترتیب افواج فرموده ... میرزا سلیمان در
برانغار و میرزا هندال در جوانغار قرار گرفتند و ترلجه خان و حاجی محمد خان و تردی بیگ خان و منعم خان و سلطان
حسین بیگ جلایر با برادران در هراول ... ترتیب شایسته یافت و ... عظیم
در کار بود و بهادران ... همت ... برداشته ... مردان ...
گذرانیدند و کوچ بسر بلخ در آوردند آنحضرت ... خواستند که تعاقب نموده رایات اقبال را ...

گذرانند

گذرانیدند رفیقان کوتاه همت و تنک اندیش با یکدیگر راضی نشدند و بر خلاف مقدمات دور از صواب پیش آوردند و دوستان نادان
که فکر ... بتقویت مطالب آن بیدولتان کرده گاه از کمی لشکر خود در کثرت مخالف و گاه رفتن میرزا کامران بکابل و ...
ساختن اهل و عیال سپاهی و امثال این اندیشها ... خاطر ساخته ... نمودند و آخر ...
قرار دادند که بجانب دره گز که از جاهای حکم است شتافته روزی چند در آنجا توقف نمایند تا ایماقات آنجا و جمعی دیگر از
سپاهی تازه زور فراهم آورده متوجه این کار شویم و درین توقف خبر رفتن میرزا کامران بکابل مشخص خواهد
شد و بر تقدیر وقوع ... تاختن صلاح وقت نیست و بعد از جمعیت خاطر بتسخیر بلخ و فتح ماوراءالنهر ...
بسهولت میسر خواهد شد و الحمد لله فتح کوه هم شده است بهر حال دست از جنگ برداشته بجانب دره گز توجه باید نمود
آنحضرت بواسطه نگاهداشت خاطر جمهور ناچار بانصوب توجه فرمودند و بلخ بدست آمده را از روی ...
همراهان گذاشتند و شیخ بهلول را بجهت ... میرزا
سلیمان با جمعی چنداول ساختند چون دره گز بجانب کابل بود در السنه عوام چنین شهرت گرفت که آنحضرت
بکابل مراجعت فرمودند و ازین رو مردم پریشانی بسیار کشیده بودند ... شتافته متفرق شدند
و هر چند حضرت جهانبانی در گرد آوری خاطرها توجه بکار بردند و حسن قلی سلطان مهردار را بجهت دلاسای سپاهی
دور کرد این مردم فرستادند نتیجه بران مترتب نشد چون مشیت ایزدی برین رفته بود که سواد اعظم هندوستان
از انوار ذات قدسی صفات خاقان گیتی ستان منور ... در آن صوب فتح ... پیر محمد خان در
اوزبکیه ازین قضیه نامرضیه آگاهی یافته تعاقب در آمدند و آنحضرت درین وقت بنفس نفیس ... پادشاهانه ...
جنگهای مردانه ظاهر ساختند چنانچه اسپ سواری خاصه که ... محمد خان ...
کرده بود بزخم تیر افتاد و حیدر محمد اسپ سواری خود را گذرانیده ... ایزدی
که همواره قرین روزگار آن پادشاه شیر شکار بود محافظ و معاون گشته ... موکب عالی
برین فهرست میرزا هندال و میرزا سلیمان و ترلجه خان و حاجی محمد خان و تردی بیگ خان و منعم خان و خواجه خضر سلطان
محمد قلی جلایر اسکندر خان سلطان حسین خان ... مصاحب بیگ ... شاهم بیگ جلایر و شاه ...

جلابخی محمد قاسم موجی لطف الله سرهندی عبدالله رومی باقی محمد بردابخی خالدین و بعد از سه روز به سرچشمه چهار
چشمه رسیدند و این منزل در زمان شاهزادگی حضرت خاقانی به محمد زات تتق عصمت نوشته معصوم بیگ محمد اخته
بیگی که کابل را بیار داشتند و میر شیر خان حاکم کاشغر که پیوسته سلسله جنبان اطوار دوستی بود مکتوب نوشتند
که برادر بی‌حقیقت محمد کامران بمقتضای طبیعت فتنه‌ساز از حسن وفاق ترجیح نموده جانب محبت و دولتخواهی در کار
فرو گذاشت و بعد از بسیاری از همراهان را همت یاوری نکرد لاجرم این سفر خاطرخواه اعدای دولت میسر نشد بلکه
باعث مزید ملال و کدورت گردید و از آنجا شب در میان بغور بند تیز و اطراف القاق افتاده و روز دیگر بهوای پسر رسید
از آنجا بقرا باغ و از قرا باغ بمعموره کابل تشریف ارزانی داشتند و آن بومها که کلش اقبال در بین منزل ادراک اشعار
ملازمت نمود میرزا سلیمان از راه رخصت بدخشان یافت و میرزا هندال بقندوز شتافت و منعم خان نیز
بهمراهی میرزا بقندوز آمد و امرا استعفا نموده بکابل رسیدند و شاه بداغ که در بین لشکر داد جلادت و مردانگی داد
بود بتقدیر غنیم افتاده و میر شریف جنتی و خواجه محمد امین کنک دانیز همین حال پیش آمده و دیگر ملازمان رکاب
عالی در حفظ حمایت الهی بکابل رسیدند تا الیتو و جمعی اوزبکیه را که در اینجا بدست افتاده بودند حکم شد چون
آنها بوطن خود رسیدند و از عواطف و مراحم پادشاهی بیان کردند پیر محمد خان نیز ملازمان پادشاهی را باسلوک
آدمیانه روانه کابل ساخت پیش از این سفر خواجه جلال الدین محمود را برسم رسالت پیش شاه مغفرت پناه شاه
طهماسب فرستاده بودند و خواجه بجهت بعضی سوانح در قندهار توقف نموده بود و در این وقت حکم شد که فتح
آن عزیمت کرده به درگاه آیند خواجه عبدالصمد و میر سید علی که در فنون تصویر یگانه آفاق و نادره روزگار
بودند بهمراهی خواجه آمده سعادت آستانبوسی دریافته مشمول انواع مرحمت و عنایت گردیدند ماجرای میرزا کامران
آنکه چون حضرت جنت آشیانی از تقصیرات عظیم میرزا گذشته مجددا کولاب را بر تیول ایشان مرحمت فرموده بودند و حاکم
بیگ کولابی والی سلطان و میر بیگ را همراه ساختند میرزا فرصتی میسر آمده بیگ سلطان ملازمان پیش کرده از
حدود متعلقه خویش اخراج نمود و حقوق الطاف و اشفاق آنحضرت را بر طاق نسیان نهاده اندیشه‌های تباه دیگر
با طالع خاطر خود راه داده مترصد فرصت شد تا آنحضرت از کابل تشریف داشتند همواره بوعده‌های دروغ

الطلاق

آمده بود

آمدن خود را معروض میداشت و چون نهضت اقبال بتسخیر بلخ اتفاق افتاد میرزا فرصت را غنیمت شمرده عزیمت کابل
خاطر حق ناشناس مصمم ساخت و بتحریک جمعی از ارباب فساد که پیوسته تربیت میرزا بوده‌اند اراده بغی و شورش
نمود در جا بجا شورش این اخبار بلخ گرفته گذاشته مراجعت واقع شد و چون آنحضرت بسرعت هر چه تمامتر ظل همای
دولت بر دار الملک کابل انداختند میرزا کامران میرزا عسکری را در کولاب گذاشته متوجه قلعه میرزا سلیمان شد
میرزا سلیمان که از تردد یک سفر هنوز خود را جمع نساخته بود و جنگ از طالقان بقلعه ظفر شتافت میرزا کامران
طالقان را با ابو سعید بیگ سپرده خود متوجه قلعه ظفر شد میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم تاب مقاومت نیاورده با اسحق سلطان
بقلعه ظفر گذاشته خود در سنگ بدخشان گشته در انتظار فرصت نشستند میرزا کامران از سلیمان خاطر جمع
ساخته متوجه قندوز شده و میرزا هندال را از راه دوستی در آمده حرفهای کرده فریب نتوانست داد میرزا آورد
چون میرزا هندال امتحان او را بجای برده بر بنیات خود ایستاده میرزا کامران استعداد تمام محاصره قندوز
نمود میرزا هندال در مراسم جنگ و لوازم قلعه داری دقیقه فرو نگذاشت و چون میرزا کامران کاری نتوانست ساخت
باوزبکیه توسل جسته از ایشان کومک خواست و اوزبکان بکومک آمده شروع در محاصره شدند میرزا هندال بجهت
اختلال مخالفان تدبیری اندیشیده آنکه خطی از طرف میرزا کامران بجانب خود نوشته مشتمل بر نقض عهد و
دادن اوزبکیه و بیرون جسته کاردان آن فرستاده را بقاصری داد که عمدا خود را بدست اوزبکیه انداخت و چون مخصص
کرده خطی ظاهر شد از مضمون آن یقین کردند که میرزایان با هم اتفاق نموده معزوری اندیشیده‌اند و ما را هر قسم بلا
خواهند ساخت اوزبکیه برهم خورده از گرد قلعه برخاستند و هر کدام بوطن خود شتافتند و کار قلعه بنا بر امداد
و مقارن این خبر رسید که حاکم بیگ کولاب را محاصره دارد و میرزا عسکری تنگ خورده بقلعه در آمده است و میرزا
سلیمان با اسحق سلطان بجانب قلعه ظفر راه در تصرف خود آورده و بعد از گرفتن اسحق سلطان را مقید ساخته
میرزا کامران از این اخبار موحش سراسیمه گشته از گرد قلعه برخاست و بی‌نیل دولت و ناموس را با جمعی پیش میرزا
سلیمان فرستاد و خود بجانب کولاب شتافت حاکم بیگ خود را کنار کشید میرزا عسکری از قلعه بر آمده میرزا کامران
را دید و میرزایان باتفاق متوجه دفع میرزا سلیمان شدند میرزا سلیمان و میرزا هندال بتردید بر زبان فرود آمده بودند

که جمعی از اوزبکیه بسرداری سعید نامی بر او لحق آمده بودند که آنها را در دی میرزایان افتاد و غارت و تاراج رفت میرزا
کامران و میرزا عسکری و میرزا عبدالله مغل بلعمرودی بطالقان آمدند و سعید بمدکور چون از صورت حال آگاهی
یافت اعراق را باحترام و اعزاز مصحوب معتمدان خود نزد میرزایان فرستاد و اسبابی که بتاراج رفته بود فراهم آورده
آن از محالات دانسته معذرت خواست و خود را بکومک قرار داد میرزا سلیمان و میرزا هندال غنیمت دانسته متوجه
دفع میرزا کامران و میرزا عسکری شدند میرزا کامران نیز در طالقان خود را جمع نتوانست کرد بلکه دربدر خان
بودن خود را صلاح ندیده بجوست متوجه شد که از راه ضحاک و بامیان خود را در میان هزاره کشد و از آنجا حقیقت
کابل الطلاح گرفته آمدن کابل یا رفتن بجرود دیگر قرار دهد امرای نفاق پیشه حضرت جنت آشیانی بوشیده میرزا
را تحریص آمدن کابل میکردند میرزا را در فریب و فسون ایلچیان بدرگاه معلی فرستاده معروض داشت که مقصد
از آمدن آنست که عذر تقصیرات گذشته خواهد و بسعادت خدمت مستسعد گردد امید که از خجلت تقصیرات گذشته
بر آورده چهره غبار آلود مرا به آبیاری سحاب عفو شسته و شو بخشند و این بیت در زبان عرضه مرقوم بود بیت
باز آمدم که بسجده آن خاک پا کنم؛ گر طاعتی قضا شده باشد ادا کنم آنحضرت بمجرد التصفای باطن میرزا را بوده میرزا
را بعیار زر خالص خریداری فرموده مشمول عواطف بیکران ساختند ذکر محاربه حضرت جنت آشیانی با میرزا کامران
و شرح حادثه که بحسب تقدیر روی نمود چون میرزا کامران بحدود کابل نزدیک شد دولتخواهان صلاح اندیش
بعرض رسانیدند که حسن ظن را حدی و نهایتی می‌باشد که همگاه مکر و تزویر و عذر و تشویر میرزای حق ناشناس مکرر
بمعیار تجربه رسیده لایق دولت آنست که طریقه حزم و احتیاط از دست نداده حکم شود که سرا پرده اقبال بیرون زنند
و لوای نصرت قرین بدفع اهل عذر و کین برافرازند و چون اندیشه این کار را بر اصل کرده شود از عذر و فریب اعدای دولت
ایمن خواهیم بود فی الواقع میرزا کامران از کرده‌های ناصواب خود پشیمان شده راه یکجهتی پیش گیرد و بصدق و اخلاص و
بیک‌اندیشی بملازمت آید هر آینه بشئون عواطف مراحم پادشاهی اختصاص خواهد یافت و اگر در بین مرتبه نیز بحال
فاسد اراده فتنه و تشویر داشته باشد باری بنا بر حزم و احتیاط از دست نداده باشیم چون این گفتگو صورت معقول
داشت بجانب غور بند که راه آمدن میرزا بود رایات اقبال بر افراشته شد و حضرت خاقانی را در کابل بحراست یزدانی سپرده

میرزا کامران

و میرزا...

... محمد قاسم خان برلاس بخدمت آنحضرت سرافرازی یافت قراچه خان و مصاحب بیگ و جمعی از سپاهیان که همواره ماده
فتنه و فساد بوده‌اند اسباب شورش سرانجام میدادند از آمدن میرزا کامران خوشدل گشته بمقدمات تحریص آمیز میرزا
را بآمدن کابل تحریص ساختند و نوشتند که چون تمام ترددیک شود ما جمعی کثیر آمده تمام امور میسر و سنجیده‌ایم
جهت پادشاهی را باندیشه‌های ناصواب جز تباهی ساختند و در بین مرتبه بسهولت هر چه تمامتر میرزا کابل بدست
تمام خواهد آمد القصه بمقتضای سرنوشت آسمانی از کابل کوچ فرموده در قرا باغ فرود آمدند و از آنجا بعار یکان
و از آنجا به باران تردد و دولت اتفاق افتاد در بین منزل جوی آبی بود آنحضرت سواره خود را بر آن رسانیده جمعی از
که همراه بودند ملاحظه نموده بالا و پایین آب هر جا که گذر یافتند گذشتند و این خویشتن داری بر خاطر قدسی نظام
پسندیده نیفتاد و بجهت سرزنش آن طایفه شرح اخلاص و جانبازی در ایشان شاه اسمعیل صفوی که خود را
از فراز کوه آسمانی ارتفاع بگرفتن روباهی بزمین انداخته جان نثار شده بودند بر زبان اقدس گذشت سبحان الله
حسن ظن آنحضرت از بندگان خود در آن مرتبه و خویشتن داری آن حق ناشناسان در بین درجه القصه قراچه
قرابخت و مصاحب منافق و جمعی دیگر که شعله افروز شرارت و فتنه بودند بعرض رسانیدند که معامله کوه و زمان
استحکام و تلی را معلوم و میرزا را بامعدودی آمده صلاح آنست که دولتخواهان سپاه را بر راههای مختلف تعیین
باید کرد که میرزا از راهی بدر نرود و همگی اندیشه این بد دولتان اینکه لشکر را متفرق سازند تا میرزا کامران از
روی قدرت جنگ تواند کرد آنحضرت از حسن ظن خود بنا بر آن حرامنمکان را صواب پنداشته حاجی محمد خان
کوکی و میر برکه و میرزا حسن خان و بهادران و خواجه جلال الدین محمود و حیی بیگ و محمد خان بیگ ترکمان
و شیخ بهلول و حیدر قاسم کوه بر و شاه قلی نارنجی را بصوب ضحاک و بامیان فرستادند و منعم خان و جمعی کثیر را
بر اه سالاولنک تعیین فرمودند و قراچه خان و مصاحب بیگ و قاسم حسین سلطان و جمعی در ملازمت اشرف ماندند
و این فتنه‌پردازان واقعه طلب در ناصیه اقبال قرین پادشاهی را تو نوشته روز بروز میرزا کامران میفرستادند و
بعرض آنحضرت میرسانیدند که در بین مرتبه بحر رسوخ اخلاص و صدق نیت از نخوای عزیمت میرزا ظاهر نیست
و میرزا که جرأت زد نداشت اداد بود و میرزا انتهی بجا میرود و چه میشود از تحریک این بی دولتان باین اراده

ما

اندک ضحاک و باسیان بجانب دره قبچاق شتافت و دشمن دولت مقرر کرد که بابا سعید را همراه ساخته خود غوریان را
مجموع مردم خود داده در توب قرار داد که درین وقت یکی از رعایای آنجا رود بخدمت آمده از رسیدن میرزا کامران دید
اندیشی او معروض داشت قراچه که از خیل ارباب فساد بود عرض نمود که بر حرف و حکایت امثال این مردم که از دانش
و ارجیف را راست انگاشتن موجب تفرقه خاطر اولیای دولت و باعث توهم باطل آن جماعت میشود و همین که تصور جنگ
و استعداد نبرد نموده شود و این خبر بمیرزا رسد از عزم ملازمت تقاعد خواهد نمود درین گفت و گو بود که خبر
آمدن میرزا و اراده غدر او بتواتر پیوست و مخالفت باطن او ظاهر شد حکم عالی عز نفاذ یافت که جمعی که همراه اند
سوار شوند و خود بدولت پای همت در رکاب توکل نهاده نمودند و بادراک فرصتی کوشش و کوشش کرمی رفت نبیره محمد
کار زار دلیران درگاه بود و محمد خان جلایر و جمعی دیگر از یکههای جان سپار مستعد ورزش شدند نبیره محمد اخته بسیاری از
اعدای دولت را بر خاک هلاک انداخته در راه اخلاص جان نثار گردید و میرزا قلی نیز شیر مردانه جنگیده دمار از
روزگار زمره بد دولتان برآورده و دو زخم کاری از اسب جدا شده بدست دوستان افتاد و دشمن بار دیگر رسید
روی بلند تاخت و هنوز رمقی از دولت باقی بود که کار غنیم او را تمام ساخت و آنمقدار تردد در جنگش نمود که
خونهم افتاد حضرت جنت آشیانی بر بلندی ایستاده تماشای کارگاه تقدیر می نمودند تا آنکه مشاهده افتاد که هر زمان
تکان توپ توپ بجانب مخالف روان شد از آتش قهرمان بادشاهی جوش آمد و خود بجانب مخالف تاختند و فوج
را شکافته در آمدند میرزا شاتری بر اسب خاصه رسید و بابا بیک کولابی دانسته تا دانسته از عقب آن حضرت رسیده
شمشیر انداخته و آن حضرت از روی غضب و صولت نگاه تیز قهرآلود بجانب او کردند و همان نگاه است از خطا
کرد و فی الفور بهتر سکانی که بعضی خط شهر است آمدن آن بد دولت را از هم گذرانید و میرزا الغ خان از لات الملغی
که سوار بود در زود آمده پیشکش کرد آن حضرت بر آن پیشکش دولت سوار شده اسب سواری خاصه را بمیرزا الغ خان عنایت
فرمودند در ینوقت عبد الوهاب که از یساولان معتبر بود خود را رسانیده شرح رفتن امرا و پیوستن بمیرزا کامران
معروض داشت و طلوع خاصه را کرفت که چه وقت ساختن است جزای اعمال بد اندیشان از ابدالات منتقم حقیقی حواله فی
در دربین منصور دیگر باید بود القصه آن حضرت بجانب ضحاک و باسیان که جمعی کثیر از امرای اخلاص نهاد در آنجا نصب

استادیم

فرستاده بود نهضت فرمودند و متوجه شد عبد الوهاب و فرخ خان و محمد امین و سید الحاق و چند دیگر در رکاب نصرت اعتصام سعادت
پذیر بودند بمحمد امین و عبد الوهاب حکم شد که چند اولی کرده می آمده باشند و بواسطه ضعف مرد و آسیب زخم چتر را
برآورده به سید الحاق سپردند از غایت اضطراب چتر خاصه را انداخته رو دیگر بسیاری از امرا آمده سعادت ملازمت
دریافتند شاه بداغ خان و تولک قوچین و مجنون قاقشال که مجموع آن ده نفر بودند و بزمان کبری کابل رو نه فرستاده
بغیر از تولک چین هیچ یک بر نگشتند او دران روز مشمول عنایات بادشاهی گشته بمنصب قورپیکی سرفراز و امتیاز یافت
و چون نقش چنین نشست جمعی از معتبران باطلاع داشتن کنکاش خواستند حاجی محمد خان که غرض جا کبر بود و نفاق
را بحنه تر از دیگران بکاری برد رفتن قندهار صلاح دید و بعضی قبول مقر ورزن شد و جمعی از ارزاق از ایشان مستقیم الرای
کرد اما پای نداده بودند رفتن بدخشان و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم و میرزا هندال را همراه کرفتن و مجدد سرانجام
لشکر و تهیه انتقام نمود متوجه کابل شدن مصلحت دیدند طایفه از بهادران خاص اسپا رود و دلیران عرصه پیکان به
نیرو شجاعت و دلاوری معروض داشتند امروز که میرزا کامران مست باده غرور و مدهوش نشاء غفلت است اگر
جمعی از فدائیان عرصه حقیقت که در ملازمت حضرت هستیم همه یکدل و یکجهت در رکاب ظفر اعتصام متوجه کابل شوند
امید هست که نقش مراد بر وفق خاطر اولیای دولت نشیند و برفتن بدخشان حاجت نیفتد و کار میرزا کامران با تمام رسد
منافقان جوناشناس ساخته و پرداخته ابد لیکن چون نفاق امرا بسا چیزی که ظاهر شده بود اعتماد برین رای نکرده بودند
مراعات حزم و احتیاط صلاح وقت دانسته از راه ساری الملک بصوب بدخشان نهضت اقبال اتفاق افتاد و حاجی محمد
خان شاه محمد برادر خود را در چنین وقتی رخصت کرفته بغزنین فرستاد و آن حضرت بخط خاص از سلامتی احوال خود
بحضرت خاقانی نوشته به او سپردند که بهر موضع که تواند رود و بملازمت ایشان رسانیده خاطر دولتخواهان را بمژده
وصول موکب عالی اطمینان بخشد که عنقریب سزای بد اندیشان در دامن روزگار ایشان نهاده خواهد شد و حکم فرمودند
که بزودی خود را بغزنین رسانیده تا هنگام مراجعت در نگاهداشت غزنین مساعی جمیله بتقدیم رساند هر چند مخلصان
صادق معروض داشتند که در چنین وقتی اهل نفاق را از ملازمت جدا ساختن خلاف آئین احتیاط است و غرض حاجی
محمد از فرستادن برادر آنست که او خود را بمیرزا کامران رساند و خود بطور خوش که نظر بوده از فرب و نفاق آنچه داند

رفته اند بکار برد آنحضرت التفات بمعروضات نفرمودند شاه محمد را رخصت فرمودند و روز دیگر بجانب کهمرد عنان عزیمت
معطوف داشتند اکثر مردم بی حقیقت از ملازمت کرامی جدا شده راه کابل پیش گرفتند مگر جمعی از اهل اخلاص که
حفظ ناموس حمیت مردی را بر جمیع مطالب و مقاصد مقدم داشته در ملازمت مانده بودند و کمر خدمت از روی صدق بر میان جان
بسته از سعادت همراهی جدائی اختیار نکردند بعد از سه روز کلانتران ایماق تولکچی که سابقا نجی که در این راه بوطن
داشتند بملازمت شتافته از اسب دکوسفند حتی المقدور پیشکش آوردند و خدمت بجا آوردند در چنین وقتی سزاوار افتاد
شب در حوالی یورت آن مردم منزل فرمودند صبح آن بدولت کوچ کردند در راه خبر آمد که کاروان عظیم از جانب عراق
عبور کرده پیر سید علی سبزواری رسیده سوداگران از اسب و اسباب فراوان همراه دارند و اراده سفر هندوستان
بخاطر آورده اند آخرهای روز ساعتهای کاروان بسعادت تقبل رکاب دولت سرافراز شده و سوداگران بمعاونت
و امداد ملازمان درگاه سرمایه سعادت روزگار خود دانسته مجموع اسب و اسباب را پیشکش نمودند آنحضرت این
لطیفه غیبی را از تائیدات آسمانی شمردند آنچه از اسب و اسباب بجهت سرکار خاصه در کار بود قیمت آن حواله کردند
بعد از آن حصه میرزایان جدا ساختند و تتمه را بملازمان رکاب دولت و بساط عزت قسمت فرمودند و از آنجا از بی
مردم ماندن بهمان جماعت واگذاشتند که بطور خود هر جا خواهند برو شد و روز دیگر بکهمرد مخیم موکب اقبال
شد طاهر محمد پسر میر خورد آنجا بود و دزد و برکرامی را نعمت عظمی شناخته بخدمت شتافت اما ارخستی که داشت
باسانی که منزلت در لوازم ضیافت کوتاه دستی نمود عرق خجالت از ناصیه خدمت پاک ننموده گرد و از آنجا
در میان کنار آب سکی بر وادی دولت اتفاق افتاد آن کدخدای نظر آب بخشی فریاد کرده گفت که ای کاروانیان در میان شما
هیچ خبر بادشاه هست چون این سمع اشرف رسید فرمودند که هیچ خبر از ما کو بشنید او را پرسیدند که تو چه کسی و
فرستاده کیستی و در میان شما از بادشاه خبر چیست او جواب داد که من فرستاده نظری یال الملکم و مرا بجهت
تحقیق خبر بادشاه فرستاده بود در میان ما خبر چنین است که بادشاه زخمی از معرکه برآمده بود دیگر کسی از ایشان نبرد و میرزا
میرزا کامران چتر خاصه بادشاهی که در آن روز پوشیده بودند یافته پیش میرزا برده اند و میرزا از این واقعه خرسندیها
کرده حضرت او را بحضور طلب داشته فرمودند که می شناسی او بعرض رسانید که قبا و برودی پوشیده بهمی ماند کفتند

۱۵۱

بر و بنظری خبر خوش برسان و بکو که مستعد و آماده باشد که وقت مراجعت در ملازمت بوده خدمات پسندیده
بتقدیم رساند و روز دیگر از آب عبور فرمودند و در موضع اندری چهار بزور الاقبال اتفاق افتاد درین منزل میرزا
هندال بسعادت ملازمت استسعاد یافت و رسوم پیشکش و لوازم خدمت بتقدیم رسانیده و از اعتماد ملازمان ترغیب
بردند میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم درین منزل ادراک زمین بوس نمودند چون سر رشته سخن بانجا کشید تا کرین نهج
ضبط وقایع و سیر این سخن الحقی از احوال اخر امراء میرزا کامران مرقوم کلک وقایع رقم میکردد بالجمله چون حضرت
جنت آشیانی بسعی بعضی از مخلصان جان سپار از عرصه کارزار بدر آمدند متوجه ضحاک و باسیان شدند میرزا کامران
از شنوح این واقعه غریب که در مخیله او نگذشته بود متحیر گردید اهل نفاق توپ توپ چون چون آمده بمیرزا
کامران پیوستند و آن معامله نافهم سبک طرف از آمدن این منافقان بسیار خوشوقت در رکاب میرزا شده در تو
نمی گنجید در آن زمان بابا سعید قراچه قراچه را زخمی پیش میرزا آورد میرزا بقراچه کرم پیش آمده از حقیقت حال
او پرسید جواب داد که بابا سعید نادانسته زخمی بمن رسانید میرزا او را استفسارات و تلطفات تسلی کرد بعد از آن
بابا دوست یساول و جمعی دیگر حسین قلی سلطان مهردار آن حضرت را که از مخلصان نیک اعتقاد بود گرفته آوردند
میرزای حق ناشناس خود شمشیری بر و انداخت و فرمود که در حضور پاره پاره کردند و آن مخلص فدائی در راه
ولی نعمت خود جان نثار شد و جان ابد مر نقد وفا خرید انکاه تانجی بیک را که از امرای معتبر جغتای در زمره فدا
بادشاهی بود آوردند و او را نیز بتیغ بیدریغ بر خاک هلاک انداختند و درین وقت بیک سیلای کولابی آمده حقیقت
زخمی شدن آنحضرت تقریر نمود و میرزا از غایت بد اندیشی و تنگ حوصلگی اظهار شکفتگی و انبساط بسیار نمود پس
دولت و مقدم کوکبه جمعی را بسعادت تعیین کرده قاسم حسن سلطان که داد حرامنمکی و کوردلی در آن روز داده
بود از ترس و وهم که منافقان نادرست را دامن گیر است بناه بر امیر کوه برده ایستاد و از غایت سراسیمگی تن زوری
بودن و رای کرد عیش داشت میرزا کامران جمعی را فرستاده میرزا اشاره آورد آنگاه میرزا از جلگه کوچ کرده
جاریکاران فرود آمد در بجا بخشی چتر خاصه آنحضرت را بخشی میرزا آورد میرزا از آوردن چتر اندیشهای بیجا
را راه داده از آنجا کوچ نموده بکابل آمد و قلعه را محاصره کرده قاسم خان برلاس در ملازمت حضرت خاقانی بود و در استحکام

مبانی قلعه و اهتمام قلعه داری و لوازم جان سپاری دقیقه نامرعی نمیگذاشت و هر چند میرزا بمواعید بیم و امید فریب میداد
او بنظار اخلاص و نیکو خدمتی بر میان جان بسته دامن همت بغبار آلود تفرقه نمی ساخت تا آنکه از لطیفه جایگاه در الست
عواطف بمنت اشتهار یافت و خاطرهای امیدواران جراحت بار آزرده کرد بیدر میرزا حاجی خاص آنحضرت را بدرون قلعه
فرستاده اهل قلعه را شکسته دل ساخت و بر افسون دیو ساری قلعه را گرفت و آن نونهال گلبن اقبال یعنی حضرت
خاقانی را از کمر فطرت دم کوتاه مبتنی معتقد ساخت امارگزیده درگاه ایزدی را که همواره در حمایت بعد است جو نرنزارد
از پرانند بیتی حق ناشناسان کور باطن چه آسیب بالجمله چون میرزا کامران از مهم قلعه خاطر وا پرداخته بسر انجام
لشکر و انتظار سپاه همت گماشت میرزا عسکری را بعوی شاهی که اکنون بنام نامی و القاب گرامی حضرت خاقانی شرف
اشتهار یافته بجلال آباد معروف و مذکور است فرستاده غزنین و آنحدود را بقراچه خان و غوربند را با توابع بدو بس
دولت مقرر ساخته همچنین بسیار مرده مرحود جاگیر و علوفه تقسیم نمود و جمعی که گمان دولتخواهی آنحضرت داشت
در مقام گرفت و گیر انواع محن و اقسام آزار در آمد خواجه سلطان علی دیوان را گیرانیده دست تطاول دراز ساخته
بزور و زجر از نقد و جنس آنچه توانست ازین مردم گرفت و برادر بهمان خود را بر قراچه خان و قاسم بیوتات گذاشت
و مرت سرما بدین وطن و دکنه لا بیند و آنچه از هر کس بهر جهت بهر روش توانست تصرف کرده بظلم و تعدی
مبلغها از نقد و جنس اندوخت تا آنکه طنطنه وصول موکب عالی آرام ربای خواطر اهل ضلالت گردید میرزا بجمع
سپاه و تهیه لشکر اهتمام فرمود از سپاهی و مواجب خوار و زمین دار و غیر کسی بسیار فراهم آورده باستعداد
هر چه تمامتر روانه شد با ملاحوجان و ملا شغانی که در کابل گذاشته و حضرت شاهنشاهی را که فروغ دولت و انوار
جهانگیری از ناصیه سعادتش هویدا بود همراه گرفت **معاودت موکب منصور از بدخشان و محاربه با میرزا
کامران و قرین فتح و نصرت بدرو العوالی الملک کابل** چون عرصه اندراب مخیم سرادقات جاه و جلال
گردید میرزایان بر همنمونی طالع ارجمند سعادت ملازمت دریافتند همت عالی باستعداد لشکر و جمع سپاه مصروف
داشته در اندک فرصتی لشکر شایسته در ظل رایات عالیات فراهم آمد و از راه کوتل هندو کوه کوس مراجعت بلند
آوازه شد چون گروهی از منافقان کور باطن قرین نکبت بوده بودند آن حضرت جهت انتظام خواطر در مراغا

خود احتیاط چنین صلاح دید که بندهای درگاه را در یکجهتی و دولتخواهی و استقامت رای و ثبات اعتقاد وثوق کند
دهند درین اثنا حاجی محمد خان کوکی که بعقل ادب شناس و بدل اخلاص گزین داشت عرض کرد که بطوری که حکم
میشود همه سوگند میخوریم لیکن التماس آنست که حضرت نیز قسم یاد فرمایند که در آنچه دولتخواهان صلاح دولت
دانسته بعرض رسانند آن حضرت نیز بهمه رضا مقرون داشته بعمل آورند و میرزا هندال که از سرمایه اخلاص نصیبه دار
بوده ذاتی هم داشت گفت این چه طور سخن کردن و در پیش حرف زدن است هر کس بنده یا مصاحب و نوکران پادشاه
چنین سخن آورده اند و ازین عالم حرفها کرده اند آنحضرت از کمال مروت و وسعت حوصله در صلاح وقت فرمودند که هم
چنین باشد هر طور که خاطر حاجی محمد خواهد همچنان کنیم و هر گاه بنده ای از عالم دولتخواهی سخنی بعرض رساند یقین که
بعز قبول مقرون خواهد شد بالجمله بعد از تشیید مبانی عهد و سوگند از آن منزل کوچ فرموده نزدیک بمرغ اشترگرام
نزول اقبال واقع شد میرزا کامران با لشکر مستعد به تقابل آنحضرت شتافت و چون مسافت قریب شد آن حضرت
بموجب عواطف ذاتیه و مراحم پادشاهانه میرزا شاه حسین خویش میرزا بیگ را که از اهل سادات ترمد بود نزد
میرزا فرستاده بنصایح ارجمند و مواعظ سودمند رهنمونی فرمودند که خلاصه اش آنکه همواره طریق مخالفت سپردن
و شاه راه موافقت گذاشتن از فرزانگی دور است حیف باشد که بر سر کابل این همه نزاع واقع شود و حقوق قدیم
و صله ارحام مرعی داشته طریق مصالحه سپرد مخالصت پیش گیرد و در تسخیر هندوستان یکدل و یکرنگ همراهی گزینند
میر مذکور آداب رسالت بوجهی ادا نموده صلح و صلاح را قرار داد اقبال شرط کرد که چادره قندهار که بآنحضرت تعلق
کابل از من باشد و هر گاه چنین مقرر شود در ملازمت آنحضرت متوجه تسخیر هندوستان میشوم چون همگی
نیت آن حضرت مصروف بر رفاهیت خلق و امنیت عالم بود در جواب فرمودند که اگر از صمیم قلب سلسله جنبان
اخلاص شده از کردار ناهنجار خود ندامت گزیده و باین اراده راسخ اعتقاد و ثابت قدم است صبیه ضمیر خود را
در حباله ازدواج گوهر یکتای خلافت یعنی حضرت خاقانی در آورد و ما کابل را بآنها عنایت فرمودیم ما و تو از روی وفا
و اتفاق متوجه تسخیر هندوستان شویم و در حضور و غیبت هر که کابل از ما و تو باشد و مردم آباد هندوستان بحیطه
تصرف در آید مولانا عبدالباقی صدر را بخدمت حضرت صاحبقرانی که نزد میرزا رفته پیغام گزارد قراچه قرابخت که خط

و عقد بهمان میرزا برای ناقص او مفوض بود قبول نکرد در کنف سرما در کابل قضا را دوران روز سکن بدلاورن
مقابل میرزا بود که باعتقاد نادانان اختر شناس کرده چنین روزی جنگ کردن خوبست عظیمه دارد بنابرین میرزا
بلطایف الحیل جنگ را بروز دیگر می انداخت و اولیای دولت خواهان جنگ بودند لیکن حاجی محمد خان میخواست
که آن روز جنگ شود حضرت جنت آشیانی مراعات خاطر او می نمودند درین اثنا خواجه عبدالصمد و جمعی دیگر که در
جنگ قپچاق بدام میرزا کامران افتاده بودند فرصت غنیمت شمرده بملازمت پیوستند و بر هم خوردگی مخالف و
ترتیب احوال آنها بموقف عرض رسانیدند همتی اندرو گذشته بود که در هر صورت در رکاب توکل پیاده پرستی صفوف
توجه فرمودند غول بوجود اشرف آراستگی یافت و برانغار بشهامت میرزا سلیمان و دنو گرفت و جوانغار میرزا هندال زینت
مقرر شد و هر اول بشجاعت و دلاوری میرزا ابراهیم انتظام پذیرفت و در التمش حاجی محمد و جمعی دیگر از بهادران
رزم طلب گشتند و از آنجانب در قلب میرزا کامران و میمنه میرزا عسکری و میسره آق سلطان و هر اول قراچه خان شدند
و افواج طرفین مانند دو دریای آتش روی بهم آوردند و بهتر بسا که جمعی از بندهای پادشاهی که بضرورت همراهی مخالفان
کرده بودند درین وقت جلو ریز بملازمت آمدند و نزدیک جوی موری تلاقی فریقین اتفاق افتاد اول میرزا ابراهیم
از فرط دلاوری پیش دستی نموده دلاوران جان سپار و مردان کارزار از جانبین بهم آویختند داد مردی دادند درین
اثنا سر قراچه قرابخت بریده پیش حضرت جهانبانی آوردند و بندهای جلا از شرارت ذات او آسوده خاطر گشتند
و حکم شد که سر این حرام نمک را از دروازه آهنین کابل بیاویزند سبحان الله آنجا او برزبان خود فال زده بود که سر
کابلی فی الفور همچنان شد **مصراع** چو لختی گذشت آن فال شد راست میرزا کامران تاب مقاومت نیاورده قرار داد
و از راه کوتل اولوخ بجانب افغانستان روی هزیمت نهاد و سپاه ظفر پناه دست بغما دراز ساخته اموال و اسباب فراوان
تاراج کردند و بسیاری از اعدای دولت اسیر و قتیل سرپنجه گاه کردند و بعضی بدری نیاز بر آستان ملال آشیان
نهاده کرم عذر پذیر آن حضرت رقم عفو بر جرایم خود ساختند و در زمره اولیای دولت انسلاک یافتند میرزا عسکری بدست
بهادران عرصه فیروزی افتاده و خواجه کلان سوس بیوتات که سر آمد فسادانگیزان بود جان با مکان جهنم سپرد و
چنین فتحی که مقدمه فتوحات عظیمه از پرده قضا و قدر چهره افروز بساط گشت اما خاطر قدسی مظاهر از

آنکه

آن گوهر تاج شهریاری و اختر برج اقبال و بختیاری یعنی حضرت خاقانی بعنایت گرامی داشت تا آنکه حسن لطف آن نوباوه
بوستان اقبال را بنظر اقدس در آورد و باعث هر آرزو جو تجلی و انبساط خاطر اشرف شد و بجرات شکر بسلامت حال آن
نهال اقبال بجای آورده در آغوش عزت خویش جای دادند و تصدقات و خیرات بغایت الحاح از جهت بی نوایان و محتاجان
روزگار بیان ساختند و ازین تاریخ بر خود واجب و لازم داشتند که دیگر در هیچ سفری بی یورش حضرت خاقانی را از خود
جدا نسازند و با اعتبار بندهای جانسپار که درین لشکر بردند غایبان کرده بودند تصدقات و خیرات افزود نمایند
غرایب وقایع آنکه در جنگ گاه دو شتر صندوق داری ساربان بنظر اشرف در آمد مهار شتران را بدست مبارک گرفته
کرد و الحای ما همین باشد چون شتران انشانیده صندوق و قمار را فرو آوردند و در صندوق و قمار گشادند مجموع کتب بکار
که در جنگ قپچاق بدست میرزا افتاده بود ازین صندوق و قمار را مدد و باعث انبساط خاطر اشرف شده ازان روز بساعت
نزول اقبال فرمودند مجلس آرای نشاط گردیده و روز دیگر بسعادت مسعود پای سعادت در رکاب دولت نهاده بدار
السلطنت کابل در آمدند بیدار بیگ و خیر رود و دست و مغل غلچی و دست علی قورچی را که بکرات و مرات از آنها
حرام نمکی ظاهر شده بود بسیاسا رسانیدند و میرزا سلیمان مشمول عواطف خسروانه گشته رخصت بدخشان یافت و میرزا
ابراهیم را بجهت مزید عنایات و مرحمت خاص روزی چند نگاه داشته بسبب مواصلت عفت قباب بخشی بانو بیگم
صبیه قدسیه آنحضرت اختصاص بخشیده رخصت انعطاف فرمودند و مقرر شد که سلطان این طوی نموده در ساعت
مسعود مراسم انعقاد و ازدواج بظهور آید و همت جهان گشا به تمشیت و انتظام مهمات ملکی مصروف و معطوف داشته
جمیع ملازمان درگاه و مقربان بارگاه را بزیادتی مناصب و اعتبار سرافراز ساختند و منصب خرج از تومن لوه گر بجهت
خرج بیوتات حضرت خاقانی مقرر شد و منصب وکالت در خانه بحاجی محمد خان تفویض یافت اما او از سلک طریق وفق
شجاعت همواره اندیشهای باطل بخاطر گذرانیده خواهشهای دور از کار پیشنهاد خود میساخت و حضرت جنت
آشیانی از علو همت و فراخی حوصله که مخصوص سلاطین و الا شکوه است از اعمال ناشایست و اندیشهای نابایست
او اغماض عین کرده انواع مراحم و اقسام عواطف مبذول میفرمودند بالجمله چون میرزا کامران شکست
خورده از موضع اشترگرام به بدترین حالی باهشت نفر که آق سلطان نیز همراه بود نزد خضر خواجه خان و بابا سعید قپچاق و تمس

وغیرتاش آنکه در دلوق قرار و علی محمد دجوکی خان و ابدال مقصود قورچی اتوراه فرار پیش گرفته از جانب دیگر خود را
سراسیمه میان افغانان کشید و میرزا هندال و حاجی محمد خان و خواجه خضر خان و جمعی که متعاقب شتافته بودند در
لابوق درک و میرزا نکرده مراجعت نمودند افغانان سر راه میرزا را گرفته تاراج کردند و میرزا با وجود آنکه بجای آگهی نشناسند
جار صد زنده لباس قلندری خود را به ملک محمد سر داوری که از ارباب معتبر بخانشت رسانید و او باش حقوق لازمه
داشته در مقام خدمتکاری و مهمانداری شد و جمعی از سپاهیان را بقدر طلب برکرده میرزا را فراهم آورد و این خبر را دوری معلی
شایع شد و باز هنگام اهل نفاق و فتنه اندوزان گرمی پذیرفت در چنین وقتی حاجی محمد خان بی رخصت جانب
بغزنین رفت و آن حضرت این حرکت شنیع او را مطلقا بخاطر نیاوردند و اصلا آن التفات نفرمودند و جهت دفع شورش
میرزا جمعی از مخلصان و فاکیش مثل بهادر خان و محمد قلی برلاس و قنبر و قوق سلطان بیمین تعیین فرمودند و چون عساکر
فیروزی مآثر نزدیک رسید میرزا خود را بسر درهای علیکار و علیشنگ کشید و امرا استعاقب شتافتند و میرزا این
حدود را گذاشته با افغانان خلیل و مهمند پناه برده و پریشان روزگاری چند که بر کرد او فراهم آمده بودند از هم پاشیدند
و افواج قاهره از موضع عرود شهیدان بفتح و نصرت مراجعت نمودند و میرزا پای فرار زده آوارهٔ دشت ادبار شد و حضرت
خاطر قدسی مظاهر از شور و شغب میرزا بقدر اطمینان یافت خواجه جلال الدین محمود دعوت قبا بیگی و قاطعه را جهت
خواستگاری خانم صبیه میرزا سلیمان بصوب بدخشان فرستادند و میرزا عسکری را باو سپردند و حکم شد که از راه
بلخ بجانب خانه مبارک روانه کنند و میرزا سلیمان مقدم فرستادهٔ گرامی داشته بموجب حکم میرزا عسکری را بجانب
بلخ روان ساخت و میرزا آن راه متوجه سفر حجاز گشت و در ساله الفصول نهصد و پنج در میان شام و مکه بیمار گشته عمر میرزا
برشد و میرزا سلیمان بر سر تشریف آوردن بیگمان ارکان دولت و کلان سالی آن عفت قباب قرار داده مرخص داشتی
مشتمل بر کمال اخلاص و بندگی مصحوب آمیز ها بسته علیا رسال داشت **ارتفاع رایات جلال بر دفع فتنه و شورش**
میرزا کامران از آنجا که عادت طبیعت خامسه کفته از هر که در فطرت بر نهاد و شر بر پا کرد و اقع شد هر چند
روزگار او را بانواع محن و اسلام سرزنش سازد ممکن نیست که از افعال قبیحه و اعمال شنیعه باز آمده شاه راه سلامت
پیش گیرد و ما صدق این مقال صورت حال امرای آن میرزا کامران است که با وجود حزین بلاد و اسباب آگاهی اصلا

میرزا

ستقبد نشد و مجدد اجمعی از افغانان خلیل و مهمند و طایفه از اوباشان و اقعه طلب را فراهم آورده دست تاخت و تاراج دراز
دستی نمود حضرت جنت آشیانی هم بر فاهیت حال رعایا و هم صلاح دولت منظور داشته رایات عزیمت بدفع شورش این
خونخواره بر افراشتند و خواجه اختیار و میر عبد الحی که از مقربان بساط عزت بوجه خلوص ممتاز بودند نزد حاجی محمد
بغزنین فرستادند و فرمان عاطفت عنوان نیز بجهت استمالت او عز صدور یافت که فرستادها تسلی او نموده بدرگاه
سپهر پایگاه بیاورند و درین وقت بمسامع عز و جلال رسید که میرزا کامران بحوالی جلال آباد آمده و قلعه را گرد پا بجهات
باغ است محاصره کرد آنحضرت بر سر حاجی محمد خان مقید نشده بر جناح استعجال متوجه آن صوب کردند میرزا
کامران از نهیب افواج قاهره تاب مقاومت نیاورده باز خود را بدرهای کوه کشید و از راه مکر و کید در بجانب حاجی محمد خان
روان شد که شاید او را با خود همراه ساخته کاری از پیش تواند برد و ماجرای حاجی محمد خان آنکه چون خواجه اختیار و میر
عبد الحی نزد وی رسیدند روزی چند آنها را بوعدهای دروغ و مقدمات نادرست نگاه داشته مردمی نزد میرزا کامران
فرستاد که تا چند در کوه و دشت آواره و سرگردان میگردید خود را از زود بدین حدود رسانید که باتفاق مهم ساخته شود و خان را
بیرام خان از قندهار بقصد ملازمت می آمد چون بغزنین رسید حاجی محمد باستقبال بر آمده اظهار جان خواهی کرده مهمان
نمود و خواست که به بهانه ضیافت درون قلعه برده مقید سازد میر حسن که با حاجی محمد همراه بود و با خان نسبت اخلاص
درست داشت اشارتی مشعر بر غدر و کید حاجی محمد بجانب خان کرد بیرام خان از اصل معامله آگاه شده فسخ رفتن
قلعه نمود بیرون شهر بر سر چشمه فرود آمد و حاجی محمد را بلطایف الحیل مطمئن خاطر ساخته همراه خود بکابل آورد و
عرضداشتی مشتمل بر آمدن خود و آوردن حاجی محمد بدرگاه گیتی پناه ارسال داشت و چون بعرض رسیده بود که میرزا کامران
بجانب کابل شتافته بسرعت تمام متوجه کابل شدند و میرزا کامران بحوالی کابل از آمدن بیرام خان خانان و آوردن حاجی محمد
اطلاع یافته ناکام بازگردید بجانب لمغان رفت روزی حاجی محمد خواست که از درون ازدحام بکابل در آید خود را طلاز
الدین محمود که حکومت دار الملک به رای رزین او مفوض بود مانع آمد و بخانه او رفت بسیار داد و حاجی محمد که از
خبث باطن و کردار ناهنجار خود توهم عظیم داشت به بهانه شکار و تماشا روان شده از کوتل امیار گذشته بسر بابا حاجی
رفت و از دامن کوه بهزادی دلکشا رسیده بطریق ایلغار خود را بغزنین رسانید و چون رایات نصرت اعتصام به بیاسانک

تر و الجلال فرمود بیرام خان بعز بساط بوس سربلندی یافت رای جهان آرا چنین تقاضا فرمود که شهر در پناه مرد بار
تعاقب میرزا باید کرد و خلق را یکبارگی از فتنه و محنت میرزا بیرون خلاص باید ساخت لیکن دولتخواهان بعرض رسانیدند
که چون خاطر از حاجی محمد جمع نیست او را کار او ساختند بعد از آن متعاقب میرزا باید شتافت بنابرین بشهر در آمده
بیرام خان را بر سر حاجی محمد تعیین فرمودند و مقرر شد که تا این مهم بمدارا ساخته شود برده از روی کار او نباید
گرفت بیرام خان که هم رای صایب و هم اخلاص درست داشت بتدبیر شایسته او را بخود رام ساخته و بعهد و سوگند
بسعی و تسلی خاطر او کرده با خود همراه آورد و استعفای جرایم او نموده بعز بساط بوس بلند مرتبه ساخت و بعد از
روزی چند جانب بعمانات که کریزگاه میرزا کامران بود نهضت عالی اتفاق افتاد و چون رایات اقبال بجلال آباد در رسید
بیرام خان را با جمع کثیر بر سر میرزا تعیین فرمودند میرزا تاب مقاومت نیاورده از آن تنگنا ها بر آمد بجانب تکاب
شتافت و بیرام خان مراجعت نموده در رکاب بعز بساط بوس مفتخر گردید و با وجود چندین تقصیرات حاجی محمد
که آن حضرت بفراخی حوصله و بزرگی ذات اغماض نظر فرموده کز راستی نیامد و اصلا در مقام خدمت و تدارک تقصیرات
نشد و پیوسته ارادهای دور از حساب و حرکات زشت خاطر اثر او را با خود گران تر می ساخت چون مدارا از حد گذشت
و آن بدسرشت قدر مکرمت آن حضرت نشناخت حاجی محمد و شاه محمد برادرش هر دو را مقید ساختند آنگاه حکم
شد که خدمات آنها را که در مرتبه ملازمت کرده اند مجموع در طوماری و گناهان را نیز در طوماری علیحده ثبت نمایند
تا میزان عدالت سنجیده شود در حقیقت حال بر اهل عالم ظاهر گردد خدمت حضرت معلوم اما گناهان آنها که در مجمع
تحریر یافت بصد و دو گناه بزرگ که هر یک موجب کشتن و بستن و بی ناموس کردن باشد نوشته آمد و بعد از
حکم شد که عالم را از وجود آن دو بدسرشت پاک ساختند و غزنین را به بهادر خان مرحمت فرمودند و تیمار گذراد
بر بکر ملازمان درگاه قسمت یافت و دار الملک کابل از غبار فتنه و آشوب میرزا کامران و سایر منافقان خون آشام
پاک شد بیرام خان را با استظهار مهمات قندهار رخصت فرمودند و خواجه غازی را با جمعی همراه بیرام خان
برسالت نزد شاه مغفرت پناه شاه طهماسب فرستادند و درین ایام بوسیله خواجه عبد الصمد شاه ابو المعالی
بملازمت استسعاد یافت و در زمرهٔ مجلسیان بهشت مثال داخل شد و شاه ابو المعالی از سادات ترمذ است

الحضرت

و بحسن صورت و نشاء سیرت کله گوشه امتیاز بر چرخ می نهاد لیکن خالی از نیاکی طبیعت و خبث باطن نبود اگر چه در مبادی
حال منظور نظر تربیت و عاطفت شده بخطاب مستطاب فرزندی سربلندی یافت اما در آخر حال قبایح افعال در
مکارم اعمال او از حد بیرون افتاد و کارش بیاغی و کافر نعمتی کشید و احوال او بجای خود رقم زده کلک
بیان خواهد شد **نهضت موکب جهان کشا بار دیگر با طفای نایرهٔ فتنه میرزا کامران و شهادت میرزا**
هندال بتقدیر ایزد متعال میرزا کامران بیکجهتی و در راه خود کامی بسر برده روزگار با ناکامی و بی آرامی
گذرانید و چون طینتش بشورش و فساد مجبول بود در سوله بار جمعی از اوباشان و مردم واقعه طلب را فراهم
آورده از نواحی بیلاب مراجعت نموده در حدود جوی شاهی اعلام فتنه و آشوب مرتفع ساخت چون این خبر بمسامع
عز و جلال رسید میرزا هندال را طلب داشته بعزیمت اطفای نایره میرزا کامران نهضت فرمودند میرزا کامران
از صیت توجه رایات عالی تاب مقاومت نیاورده بهزار حسرت و ناکامی خود را باز بگوشه خمول و گمنامی کشید و
موکب جهان کشا هم عنان فتح و نصرت بسر خانه بر دوزد اقبال فرمود و حیدر محمد آخته بیگی منصب هراولی اختصاص
یافته پیشتر از اردوی معلی در کنار رساله ای که میان سرخاب و گندمک است فرود آمده درین منزل میرزا کامران آگهی
از عدم قدرت سر بصحرای آوارگی نهاده بود و تاب مقاومت و یارای رزمیت با لشکر منصور نداشت شبیخون آورد حیدر
محمد آخته داد مردانگی و سرداری داده و پای ثبات افشرده بزخمهای نمایان که طغرای سرخ روی صوری و معنوی
باشد بر داشت اگر چه بسیاری از اسباب بتاراج رفت اما میرزا کاری نساخته باز گشت و بعد از چند روز که توقع
جرار کار از تومن سنک بهار است حضرت خاطر دولت شد بنابر احتیاط امور جهانداری قسمت فرموده خندق و دیوار
پستی مرتب ساختند آخرهای روز افغانان خبر آوردند که امشب باز میرزا کامران با گروه انبوه افغانان بشر درای
قصد شبیخون دارد آن حضرت اهتمام فرموده جا بجا مردم تعیین نموده شب یکشنبه بیست و یکم ذی القعده نهصد و
پنجاه و هشت ربعی از شب گذشته بود که میرزا بر اردوی ظفر قرین ریخت آن حضرت بالقرة العین جلادت بر بلندی که
عقب دولتخانه بود سوار شده ایستادند امرا هر کدام در مورچل خود قرار گرفته داد شجاعت دادند و عبد
الوهاب یساول در مورچل گشته اهتمام میکرد ناگاه تیری باو رسید و شهید شد و چون وهاب نور از نزد

و شب ظلمات روز دولت نورانی ساخت سپاه مخالف هزیمت غنیمت شمرده هر کدام بگوشه بدر رفتند و اولیای دولت رایات فتح
و فیروزی بالا برافراشتند درین وقت خبر ناخوش شهید شدن میرزا هندال بعرض رسید خاطر قدردان در دام حیرت آنحضرت
بغایت آزرده و مکدر گردید و شرح این واقعه چنانست که میرزا هندال از شنیدن خبر شبیخون اهتمام مرحله کرده
سر بر بستر استراحت نهاده بود که غوغای افغانان برخاست در همه دو جهل آنقدر افغانان پیاده هجوم آوردند که در عرصه
معرکه جمع کثیر بر در محل میرزا در آمدند و میرزا سراسیمه از خواب جسته بر دفع آن سپاه نکبت نژاد توجه فرمود چون
شب تاریک بود و هر کس بجای دیگر نشانه افغانی رو بروی میرزا شد بورم کوکه و دیگر ملازمان میرزا توفیق همراهی
نشده و بخجلت زده نامردی و بی آزرمی کشتند میرزا خود بر دفع او همت گماشت و بنیروی بازوی شجاعت و دلیری کار
او ساخته درین حال فرین نام از برادران او خود را رسانیده میرزا را شهید ساخت و شصتهای میرزا را گرفته
نزد میرزا کامران برد حالی دهر ازانکه شصت از میرزا هندال است چون نظر میرزا کامران بر آن شصتها افتاد
دانست که حادثه چیست بی اختیار دستار خود را بر زمین زد و یقین دانست که میرزا هندال بشهادت رسیده است
القصه دران شب میرزا چنین موقف و دلیکان خود را ضایع ساخت و قتالش افتاده بود که خواجه ابرهیم ...
یکی از ملازمان میرزا بود که تخصص افتاده و قلماق سپاهی در بر داد از غایت اضطراب و وحشت معتقد نا شده لکن
باز بخاطرش رسید که میرزا هندال جبه سلیح پوشیده بود مبادا قضیه روی داده باشد بر کردید چون بمنزل نو
نمود میرزا را شناخت و باهستگی در برداری که شعار خردمندانست میرزا را برداشته بخرگاه ایشان در آورد و
بدربان گفت که میرزا تردد بسیار کرده اند و زخمی ازین رهگذر کسی را بدرون نگذارد که لحظه بیاسایند و خود بملازمت
حضرت جنت آشیانی رفته از جانب میرزا مبارکباد فتح رسانید و بعد از تسکین غوغا و متفرق شدن افغانان حقیقت
معروض بساط عزت گردانید فوت میرزا بر خاطر قدرشناس آنحضرت سخت گرانی کرد پیکر میرزا در جوی شاهی امانت
سپرده بعد از چند گاه بکابل در مزار فایض الانوار حضرت فردوس مکانی مدفون ساختند ملا خورد زرگر که از مصاحبان
و مجلسیان میرزا بود در مرثیه ایشان قصیده گفته مطلعش اینست **بیت** شبی خون جگر بر مردم چشم شبیخون
زد • سپاه دیده از آمد شد چون خیمه بیرون زد • و این تاریخ نیز از دست **رباعی** هندال محمد شه فرخنده لقب

ناگه ز

ناگه ز قضا شهید شد در دل شب • شبیخون شهادتش چو گردید لقب • تاریخ شهادتش ز شبیخون بطلب • و میر
امانی بطریق تعمیه این تاریخ گفته **مصراع** سروی ز بوستان دولت رفت • و حضرت جنت آشیانی روز دیگر به
بهبود نزول اقبال فرمودند که خاطر از فتنه میرزا جمع ساخته بدار الملک کابل مراجعت نمایند یکبارگی **لطف نمودن ولایت**
غزنین بشاهزاده والا گهر و دیگر سوانح در بولا که میرزا هندال بعالم جاودانی رحلت فرمود سن شریف
آن بالغ نظر کامل فطرت حضرت خاقانی به نه رسیده بود جمیع ملازمان و منتسبان میرزا بخدمت آن حضرت سر
بلند ساخته بحال جاگیر ایشان را از غزنین و غیره همان دستور حضرت خاقانی مقرر فرمودند و از غرایب آنکه روزی چند
پیش ازین سانحه در اثنای سواری و ازدحام که آنحضرت در ملازمت پدر عالی قدر سواره میرفتند دستار از سر ایشان
جدا شد میرزا هندال آگاه شده دستار خود را از سر بر گرفته بر فرق سامی آنحضرت نهاد و از ظهور این واقعه زیرکی
دانایان کار دانش تقدیر شگون گرفتند و بحسب سرنوشت در عرض دو سه روز نتیجه آن ظاهر شد اسامی ملازمان
عمده میرزا که بسعادت ملازمت حضرت خاقانی شرف اعتبار و عز افتخار یافتند بدین تفصیل است محب علی خان
ناصر قلی خواجه ابرهیم مولانا عبدالله اینه بو دلی سماحی بو یحیی خان محمد بو قتانی تاج الدین محمود بار شتی
تیمور بابر مولانا تاتاتی که تا الحال بمنشی گری خانی سرفراز گشته بود مولانا بابا دوست صدر که میرزا با او توجه تمام داشت
و میرجاک که او نیز از نظر کردهای میرزا بود دیگر ضیاء الدین و دوست سبزواری و بابا دوست هم آکرجار ملازمان میرزا
بود لیکن چون خبث طینت و فتنه انگیزی آنها مکرر ظاهر شده بود شایسته خدمت آن نورده برم خلافت نشده
بملازمت خود نگاه داشتند و بالجمله چون موضع بهبود مخیم سرادقات اقبال شد در اینجا قلعه مستحکم اساس نهاده
روزی چند طرح اقامت انداختند و حضرت خاقانی را جهت ضبط و نسق دار الملک کابل رخصت فرمودند و در
پنج شش ماه آن سرزمین جلوه گاه موکب عالی بود و همواره متفحص احوال میرزا کامران میگشتند و میرزا از کمال
بی استعدادی و پریشانی هر روز بمهمان قبیله می شد و هر چند گاه بر منصداری پناه می برد در بولا که حضرت خاقانی
در کابل عشرت سرای بودند پیوسته بسیر و شکار و چوگان بازی و تیر اندازی مشغول بودند اکتساب علوم ظاهری نیز
میفرمودند بعضی از دولتخواهان عرضداشتی که آمیز حضرت جنت آشیانی نوشته فرستادند و آن حضرت منشور

نصیحت بآن نورده برم خلافت ارسال داشتند این بیت شیخ نظامی در ان صحیفه سعادت اندراج یافت **بیت** غافل منشین
نه وقت بازیست • وقت هنر است و کار سازیست • و در بولا که آنحضرت بابر عزم سعی معلم محمود داشتند ملازاده عصام
الدین را ازین خدمت معزول فرمودند و ملا بایزید را به تعلیم ایشان عز اختصاص بخشیدند و در ثانی الحال قرعه بنام ملا
عبدالقادر و ملازاده عصام الدین و ملا بایزید انداختند تا نقش دولت بنام هر کس برآید او باین خدمت سربلند کرده در قضا
قرعه بنام ملا عبدالقادر افتاد در فرمان بر عزل ملا بایزید و نصب مولانا عبدالقادر شرف صدور یافت لیکن چون تقدیر
ایزدی برین رفته بود که آن نوزده دان کارخانه الهی بی اکتساب علوم از اشراقات الهام ربانی کل علوم رسمی را جمع فرمون
کرده هر چند سعی بکار میرفت نتیجه بران مرتب نمی شد **نهضت موکب عالی از بهبود بر سر قبایل افغانان**
که کمینگاه میرزا کامران بود و فرار او بهندوستان چون بمسامع عز و جلال رسید که میرزا کامران در
میان قبایل افغانان به هزار ناکامی و سرگردانی میگذراند و موسم زمستان بآخر رسید و نوبت بهار در میرزا
نهاد رای جهان آرا چنین اقتضا فرمود که بجانب قبایل افغانان نهضت فرموده تاخت و تاراج کرده شود و کار
میرزا کامران یکبارگی ساخته و پرداخته آید بنابرین صلاح صواب یورش عالی بدان صوب اتفاق افتاد و چون قبایل
افغانان جا بجا پراکنده فرود آمده بودند معلوم نمی شد که میرزا در کدام قبیله است در اثنای سواری ماهم علی و بابا
جراری که از جانب میرزا پیش ملک محمد مندراوری میرفتند بدست بهادران لشکر منصور افتادند و از احوال میرزا
استفسار نمودند که در کدام قبیله است ماهم علی بی غلط اندازی در قبیله که آنجا بود نشان داد و دیگری گفت که او از
کمال بیم و هراس غلط میگوید میرزا در فلان قبیله است و من پیاده سر آن گروه می برم او را صبح صادق لشکر منصور
بنواحی قبیله که میرزا در آنجا بود رسید و تاخت و تاراج پرداختند و در خیمه که میرزا آنجا خواب بود جزی از
بهادران دو کس را در آن خیمه یافتند چون تاریک بود یکی بدست افتاد و دیگری که میرزا باشد خود را بصد فراکت بیرون
انداخت و بعد از طلوع صبح روشن شد که بدست افتاده بیک ملوک است که میرزا را با او نسبت تعلق خاطر بوده مجملا
درین وقت اکثر از روسای افغانان مثل شیخ یوسف که رطل و ملک ... و جزی دیگر ... از روی ضلالت
وجهالت حیله سازی نمودند بهادران عساکر منصور نزد را از روی شلاق دست درازی نموده از پیش راندند

و بسیار

و اسباب فراوان بدست اولیای دولت افتاد پس از رسیدن رایات اقبال چنین فتحی روی داد و میرزا بعد ازین بودن خود را
دران نواحی صلاح ندیده باد ادبار در جانب گشته و طالع جسته متوجه هندوستان شد و چون خاطر قدسی مظاهر از تنبیه و
تادیب افغانان و فتنه میرزا کامران بالکلیه اطمینان یافت رایات مراجعت بدار المستقر کابل برافراشتند و بخوبترین
ساعتی و مسعودترین زمانی نزول اجلال بدار السلطنت کابل اتفاق افتاد **توجه خاقان گیتی ستان بغزنین و آن**
سرزمین بحکم حضرت جنت آشیانی درین ایام که خاطر اولیای دولت از تعرض فتنه و آشوب به امنیت و جمعیت
گرایید و ممالک محروسه دار الامن شد رای جهان چنین تقاضا فرمود که حضرت خاقانی را بغزنین و آن سرزمین که در
وجه جاگیر ملازمان ایشان مقرر است رخصت فرمایند که روزی چند بخلاء الطبع بسیر و شکار و آداب جهانگیری
و رسوم ملک داری بپردازند بنابرین اندیشه صایب در اوایل سال نهصد و پنجاه و نه علامی آن حضرت را بغزنین
فرستادند اتکه خان و خواجه جلال الدین محمود با جمیع نوکران میرزا هندال درین یورش مسعود ملازم رکاب
دولت بودند و سررشته مهمات بر رای رزین خواجه جلال الدین محمود تفویض یافت و مدت شش ماه در آن ولایت دلکشا
بکاردانی و کار بختی خوشوقت گشته در طلب درویشان و گوشه نشینان اوقات گرامی بصرف میداشتند درویش معرفت
نام مجرد و حق شناس در غزنین بسر می برد و آن حضرت مکرر بدیدن آن مستغرق بحر شهود تشریف ارزانی داشتند
خاطر او توجه میفرمودند و آن آموزدان حقایق و معارف بشارتهای طول بقا و مژدهای علو مراتب و جهانگیری بگوش
هوش اهل اخلاص میرسانید درین مدت که آنحضرت در غزنین تشریف داشتند حضرت جنت آشیانی در کابل بعیش و عشرت
و سیر و شکار خوشوقت بودند روزی بجلودرمرکه موضعیست از مواضع دلکشای کابل برسم شکار تشریف
داشتند قضارا از اسپ جدا شدند و عنصر مقدس آزردگی تمام یافت و در ساعت منشور طلب بنام نامی حضرت خاقانی
ارسال فرمودند و بعد از رسیدن آن حضرت صحت کامل روی نمود و میمنت الهام معارف بشتاب کشید
توجه حضرت جنت آشیانی بر تنبیه و تادیب بهرودان [?] و ... میرزا کامران بجهت تقدیر
و مراجعت بکابل در زمستان نهصد و پنجاه و نه نهضت عالی بصوب بنگش اتفاق افتاد که هم آنجا بود و دست
کابل قتلاغیست و هم درین ضمن تنبیه سرکشان و تادیب فتنه پردازان آن دیار صورت خواهد بست و قنغ

العین سلطنت اقبال آسا قرین سعادت و همعنان دولت ساخته جهت تسخیر کشمیر نهضت فرمود و نیز قبایل
افغانان بتنبیه و تادیب شایسته یافته رود دین تاخت و تاراج غنیمت فراوان بتصرف دولت ابدی الاتصال افتاد
اول قسمت که ساخته بود قلعه عبدالرحمان و آخر بر سر بری بود دفع شاه افغان که از جانب جهان ...
برخود بسته در اضلال گمراهان سعی داشت از صدمات افواج قاهره فرار نموده با جمعیت قبیله خود بر روز رفت
در اثنای راه بیجی بعبر خان و جمعی که از جلال آباد متوجه ملازمت بود دچار شده جمیع اسباب و اموال حق
ناکرده ازین خیال نیز تا سپاه گریخت درین هنگام دولت فرجام عرضداشت سلطان آدم گکر که سرخیل و سردار
گکران بود بدرگاه گیتی پناه رسید خلاصه مضمون آنکه میرزا کامران پریشان و سرگردان باین حدود آمده است
و بنده از هواخواهان و خیراندیشان این دودمان عالیست لایق نمیداند که میرزا این حال باشد در آوارگی اوقات بسر برد
اگر موکب عالی باین حدود نزدیک شود او را نتوانی با طوعی سر افراز ساخته سردار را حراسی ساند و الحق ملازم شده
دولت ساز وجود بر شرایط خدمت و لوازم بندگی بتقدیم رسانیده پوشیده نماند که گکران از طوایف بسیار است
و در رواسین آب بهت و سند توطن دارند و در زمان سلطان زین العابدین کشمیری ملک کد نام از امرای غزنین
که حاکم کابل نسبت داشت آمده بضرب دست این جا را از تصرف کشمیریان برآورده و بعد از و ملک کلان پسر او حاکم
شد و بعد از و پسر او بیر نام کلان الوس خود یافت و بعد از و تاتار حاکم شد و او را با شیرشاه و سلیم شاه منازعات
عظیم روی داد و در زمانی که حضرت فردوس مکانی به تسخیر هندوستان متوجه بودند در ملازمت آمده خدمات شایسته
بتقدیم رسانید علی الخصوص در جنگ رانا سنگا جانفشانیها ظاهر ساخته خود را از دودمان ...
می‌شمرد و از و دو پسر ماند سلطان سارنگ و سلطان آدم اول سارنگ کلانتر قبیله خود شد بعد از سارنگ کلانی
بآدم رسید و پسران سارنگ کمال خان و سعید خان متابعت نفاق میکردند القصه مقارن ایلچی سلطان آدم گکر خواجه
خان که از منتسبان نزدیک میرزا کامران بود نمود و عرضداشت میرزا مشتمل بر ملایمت و اظهار خجالت گذرانید
بنابراین مقرر شد که تا ولایت گکران نهضت فرمود و میرزا کامران را بدست بیارند و محلی از سرگذشت میرزا کامران
آنکه چون در تاخت بیش ملاع بصد دشواری و خواری از جنگل همراه برون جسته خود را حفظی یافته بسیچ جانی بدر برد دیگر

دراز حدود

دراز حدود قرار بودن بخود راه داده بهزار ناکامی متوجه هندوستان شد که از سلیم خان پسر شیرخان کومک گرفته — خلذان
اسباب ادبار خود آماده سازد هیهات هیهات این مایه غفلت در حیرتست که بدشمن خود پناه می‌برد تا بدولت
جاوید ولی نعمت حقیقی است سازد مجملا باغوای مفسدان خاطر برانداز متوجه هندوستان شد و از نواحی چغر شاه
بداغ خان را پیش سلیم شاه فرستاد و او در حوالی قصبه از قصبات پنجاب بسلیم شاه رسید سلیم شاه بجهت
زمانی پیش آمدن جزوی خرجی مصحوب او روان ساخت و قرار داد که شما در همان حدود باشید که کومک از دنبال
فرستیم و خضر تعیین میکنیم هنوز شاه بداغ خان بمیرزا نرسیده بود که علی محمد دست بابر پیش سلیم شاه آمده روا
ساخت بعد از درازی سخن که کوتاهی لایق چون میرزا به چهار کروهی اردوی سلیم شاه رسید پسر خود آراز
خان و مولانا عبدالله سلطان پوری و جمعی از امرا باستقبال فرستاد در روشی که لایق دشمنان این دودمان والا
باشد ملاقات داد و اسامی جمعی که در ایام پریشانی رفیق میرزا بوده اند برین تفصیل است بابا جوجک بلاشغانی بابا
سعید قبچاق شاه بداغ خان عالم شاه رحمان قلی صالح دیوانه حاجی یوسف محمد علی اسب تمرتاش غالب خان ابدال
کوکه و میرزا همواره از بدسلوکی این مردم توضیع خاطر در جمعهای درون داشت خصوصا از شاه بداغ خان که
ترغیب و تحریص این سفر بیشتر از دیگران نموده بود پیوسته شکایت و سرزنش میکرد بالجمله سلیم شاه روز — ری
بوعده و وعید و حرف زبانی میگذرانید تا آنکه خاطر از مهمات آن صوبه مطمئن ساخته بجانب دهلی روان شد و میرزا
را همراه گرفته چشم بر داشته مقصد بر آنکه بهندوستان برده در یکی از قلاع مستحکم مقید سازد و از
حرم خود کنیزکی بمیرزا داد و آن کنیزک را ساخت که جاسوس احوال میرزا بوده از سوانح ضمیر او آگاه سازد
چون کنیزک میرزا بمیرزا آمده صحبت او با میرزا خوش نشست از قرارداد سلیم خان میرزا را مطلع — کرد او
شما چنین اراده در خاطر دارد و میرزا بیان مصلحت فرستاده و بیمار ابر بود زبان می‌برد میرزا که ...
سلوک او بدگمان شده بود بیقین دانست که حقیقت حال چیست دیگر کوشش در خلاصی خود شده چون خان را
پیش راجه بکهو که در دوازده کروهی ماچهی واره بود رت داشت فرستاده جهت استخلاص خود استعانت از و
خواسته راجه فرستاده را با ثانیه که در بابت ما می جهت میرزا قرار داده اعلام نمود روزی که سلیم شاه

از آن جا همواره گذشت میرزا دره ما محمود یوسف اصابحی را گذاشته بر بابا سعید قرار داد که تا زمان در آن کنار مختفی
باش که مردم را تصور آن شود که میرزا در خواب است و خود برقع بر رو افکنده از سرحد سراپرده بدر رفته عباس مقرر
شناخت و ملازمان میرزا هم که از وجود میرزا آگاهی بدر رود و سلیم شاه ازین واقعه آگاه شد جمعی کثیر بتفحص میرزا تعیین
کرد و چون راجه از تعیین لشکر سلیم شاه اطلاع یافت میرزا را پیش راجه کبور که در آن نواحی محکم ترین جاها
بود فرستاد او نیز از بیم و هراس بی رفتد داده بجانب جمو روان ساخت و در لجه جو از در راه در خسپهای که لایق
دارانست میرزا داد در ولایت خود نگذاشت که درآید ناگزیر سراسیمه و سرگردان متوجه ولایت مالکوت شده در بردن
بود که در آنجا گرفتار شود بهزار محنت تغییر وضع کرده بلباس زنان در آمده و رفاقت افغانی از جانب راه
کابل پیش گرفت و ببلا اندیشهای ناصواب و تدبیرهای باطل سلطان آدم گکر راه یافته که شاید آنجا عذر سلوک
ساخته با امدادی از آنها گرفته پیش تواند برد سلطان آدم گکر دولتخواهی و روزشی منظور داشته بلطایف الحیل
میرزا را نزد خود نگاهداشته عرضداشت بدرگاه معلی فرستاده از صورت حال آگاه ساخت و میرزا نیز
نومیدی از صحیفه پیشانی او خوانده عرضداشتی مصحوب بکر خود چنانچه گذارش یافت بملازمت ارسال نموده
در بیمروتی که آنجا بود هر چند دست و پا زد در تدبیرها بمثابه که سایر گکران را با خود متفق تواند ساخت صورت
نبست و از جنگ آنها برآمدن نیز امکان عقلی نداشت القصه چون ایلچی سلطان آدم حقیقت حال را بعرض معلی رسانید
بساط عزت شایند عزیمت آن صوب مصمم شد و حضرت خاقانی از قرین موکب اقبال ساخته همراه گرفتند و خواجه
جلال الدین محمود را بحکومت حراست کابل رخصت معاودت ارزانی داشتند و چون اعلام نصرت اعتصام
بحوالی سند رسید قاضی حامد را که قاضی معسکر بود برسالت نزد سلطان آدم فرستادند که باید میرزا و لشکر — ک
سلطان بوسیله بلند سازد و میرزا را دلاسا نموده همراه بیارد و چون رایات اقبال از آب سند عبور نمود و از
آمدن سلطان آدم ظاهر نشد منعم خان را باز پیش او فرستادند که بعقد مات معقول تسلی خاطر او نموده بملازمت آورد
منعم خان بغد تحصان در اثنا سلطان آدم گکر را با آمدن راضی ساخت و دلاسای میرزا نیز نموده بملازمت آورد
و در نواحی پرهاله بشرف زمین بوسی مستسعد گردید و آن حضرت مجلس عالی ترتیب داده بروش لایق دریافتند و میرزا

کامران

کامران با وجود چندین جرایم که هر یک مستوجب عقوبت عظمی تواند بود مشمول التفات شد لیکن چشم دولتخواهان
دام التفات نمود و بموقف عرض رسانیدند که برادری و کامروایی با حضرت از امان نباشد اگرچه آن حضرت باقی
جبلی و عطوفت ذاتی بکار برده سیاه نامه اعمال میرزا را برحمت پاک میسازند اما شرهای خلق را زیاده برین طا
قت و شلاق نمانده و از تیغ کین میرزا زخمهای ناسور در دارند و بعمر ملک عالمی از شرارت و فساد او غبار آلود
محنت است اگر درین مرتبه نیز حضرت از جرایم گذشته سلامت کرده از شرارت این بنده ها از راه ملازمت نموده بلباس
درویشی درآمده خود را از آسیب او محفوظ میدارند در ساعت شمشیرها و گرده پیش نهاده دیگر او دیگران ...
بی پرده سخن کردند چه مرتبها بود که از آشوب و فتنه میرزا اموال و خلایق در معرض نهب و غارت بوده و ناموس مردم
بباد داده است چند بار چنین پرده بر روی کشته می‌شد همه هرازحضرت قرار این معنی نمی‌توانستند داد تا آنکه امرا
سجلی بخط و مهر اکابر و دینداران دولت مرتب ساخته بنظر انور در آوردند حضرت جنت آشیانی برای پیش میرزا
فرستادند میرزا محضر و مکاتبات اعمال خود را مطالعه نمود گفته فرستاد جمعی که امروز برین محضر مهر کرده اند و
آن حضرت را برین امر ترغیب و تحریص مینمایند ایشان مرا باین روز نشانیده اند آن حضرت با وجود هجوم عام ... — ت
بقتل میرزا راضی نشد جهت صلاح وقت و اتفاق جمهور حکم فرمودند که همان بینی میرزا را میل در دماغ سازند که ...
اعمال خود بچشم خود نه بیند و باین خدمت علی دوست باربیگی و سید محمد بکنه و غلام علی شش انگشتی مقرر
چون اینها بخیمه میرزا در آمدند میرزا تصور کرد که بقصد کشتن می‌آیند و محال از جا برخاسته بشت کشیده دو بید
علی دوست گفت میرزا آهسته باشد که حکم بقتل نشده است اضطراب صحت او با چهره سر در نموده اند که شما را
نابینا سازیم میرزا حکم آن حضرت را بدیده قبول کرده تن در داد تا آنکه میل کشیدند و خاطر مهربان آن حضرت از وقوع
این سانحه بغایت گرانی کشید دو رفتها در بوده اند و این قضیه در اواخر نهصد و شصت و نوع آمده و خواجه محمد نوری گفته — دی
تاریخ این چشم زخم میرزا را پیش یافته و میرزا همان روز منعم خان پیغام فرستاد که پیلی ملول را بجهت جل ...
من از حضرت پادشاه التماس نمای چون خواهش میرزا منعم خان معروض کرد بیک ملول را بخدمت میرزا تعین
فرمودند و میرزا از فرط توجه و مجمعی که او داشت دستهای او را گرفته بر چشمهای نابینای خود نهاد این بیت

[illegible] ۱۳۵۰ [illegible]

خوانند. هرچند که چشم برخت پرده [illegible] بوی ری بود [illegible]
بعد ازین آغه کوچ فرمود [illegible] طایفه جمعی کرده [illegible]
برافراشتند و آن [illegible] دولتان [illegible] جان [illegible] فیروزی [illegible]
ملفت [illegible] عساکر اقبال [illegible] [illegible]
و چون خاطر [illegible] جمع شد بعد از آن کشمیری که سالهای [illegible] [illegible]
ملاح وقت به این عزیمت راضی شود [illegible] کشمیر را [illegible] وزیران [illegible] داده در صرفت آن [illegible]
که خاطر قدسی مظاهر از آن عزیمت مستغنی شود و نیز بعرض میرسید که [illegible] عساکر [illegible]
فراوان متوجه [illegible] اولیای دولت [illegible] امروز در استعداد [illegible] افغانان [illegible]
اقبال بکوهستان کشمیر در آیند و افغانان آمده سر دره ها را مضبوط سازند [illegible]
لایق دولت آنکه درین مرتبه فسخ این عزیمت نمود [illegible]
از اهل اتفاق اطمینان باید استعداد بر اصل نمود [illegible]
[illegible] اقبال روز افزون [illegible] کار افغانان [illegible] خواهد [illegible]
شوق [illegible] اصلا [illegible] افغانان [illegible] بود و رایات جهانگشا [illegible] کشمیر [illegible]
[illegible]
خود [illegible]
[illegible] گشت و حکم فرمود [illegible]
[illegible] ایستاد [illegible]
کشمیر [illegible]
[illegible] موافق
[illegible]

اقبال

بسم الله الرحمن الرحیم رب یسّر

حمد و سپاس مر خدای را که ما را به توفیق هدایت ازلی از ظلمات جهالت کفر برآورده و به نور اسلام مشرف گردانید
و خلعت امتیاز و کرامت بی‌آن در بر ما بینوایان پوشانید و صلوات بی‌نهایت بر جمال بی‌مثال سرور کاینات و
خلاصهٔ موجودات رحمة للعالمین پیغمبر آخر الزمان محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و اصحاب او باد. جلد دوم
اقبالنامهٔ جهانگیری در سوانح زمان دولت خاقان گیتی‌ستان اکبر پادشاه از آغاز جلوس بر مسند
فرمانروایی تا زمان شنقار شدن آنحضرت ــ سلسله انتظار کارگاه آفرینش که بظاهر حقیقت‌نمای شهود و
شواهد قدرت واجب الوجود دانسته بعد زمان دولت بزرگ مبادی ابد که بار عالم و عالمیان [illegible] نیروی
تمام آگاهی سامان و سرانجام تواند نمود و شعشعهٔ عظمت از ناصیهٔ اقبال او تابد و بارقهٔ ابهت از لوح احوال
[illegible] آئین چارسوی سلطنت [illegible]
[illegible] و کامل عیار برآید

محبت و توجه حضرت جهانبانی [illegible] بود قرب زمان جلوس بالجمله او را [illegible] نهاده به پهلوان
گل گز کوتوال لاهور سپرده تا او را به تاکید نگاه داشته و محافظت نماید [illegible] زار
نمود و میرزا شاه را [illegible] که در لاهور بود به پهلوان گل گز را که مصدر چنین تقصیری شده بود دستگیر ساخته
و پهلوان از بیم [illegible] زهر خورد و از زندان [illegible] نجات داد در [illegible] به واسطه ارخان اعظم میرزا
عزیز کوکلتاش که در تصحیح [illegible] این دولت نقارت شیفته گشته ابوالمعالی قورچی داشت ظاهر [illegible]
در کمال حسن و جمال آراسته سید زاده بود از محبت او گرفتار و چون بیرم خان اراده گرفتن او را از اعظم حال
دولت دانسته میخواست آن صید وحشی را بطور در دام کشد که غباری بر دامن دولت نشیند و هم چنین مقدمات
ترتیب داد که او به مجلس عالی حضرت خاقانی [illegible] صورت نبست تا کریزان قورچی را بلطایف الحیل گرفتار
بجایی بود آورده و آن سر باده عشق و محبت از مفارقت قورچی او سر رشتهٔ صبر و شکیبائی از دست داده در
اضطراب افتاد بعد از سه روز بیرم خان پیر پیغام فرستاده که خواص شما را بادشاه از غایت بیم و هراس راضی
نمیشود که بملازمت فرستم مستفسر شده کرم کاه شما بملازمت خاقانی نمایید آنحضرت [illegible] بود در
حضور شما بسیار نشاه ابوالمعالی این مژده شوق شده فی الفور متوجه ملازمت آنحضرت گشته چون
[illegible] درآمد بیرم خان دست داشت بموجب قرارداد نشست قورچی را حاضر ساخته [illegible]
[illegible] ابوالمعالی سپرده نزد و نزنمود که بدستور سابق شمشیر شما بر میان است [illegible] او
[illegible] برداشته بود اشارت کرد که باو سپارد چون شمشیر به دست آن قورچی افتاد در
[illegible] خان قورچی بموجب قرارداد میرزا مقید ساخت چنانچه مرقوم خامه بیان گشته
[illegible] که حکومت کابل برای [illegible] او تفویض داشت سید بیرم هاشم برادر شاه ابوالمعالی که
[illegible] و جعفر بیگ و غیره به جاگیر او بود بلطایف الحیل طلب نموده مقید ساخته و همدرین ایام محمد
[illegible] شمس الدین محمد اتکه و میرزا حسن خان و میرزا خضر خان هزاره و سردار و خواجه جلال الدین
[illegible] به کابل فرستادند که حضرت بیگمان و امرا و عیال امرای هندوستان بیارند چه آنروی عالم

باعث آن میشود که دل بنهاد هندوستان شرذمه اندیشه رفتن ولایت که طبیعت بر آن مجبول است سرامون خاطر
راه نداد هند و بعد از فرستادن امرا بخدمت مرجوع لشکرها ترتیب داده به استیصال اسکندر که در کوهپایه
سوالک بسر میبرد رایات اقبال برافراشتند **آغاز سال اول از جلوس اشرف مطابق نهصد و شصت و سه**
درین هنگام که جهان پیر از دولت شهریار جوان بهار جاودانی یافت و عالم از فروغ معدلت خاقان اکبر رونق
آسمانی گرفت اطفال نبات و کهن سالان چمن بجشن جلوس اشرف لباس نشاط در پوشیده زبان تهنیت و
مبارکبادی برگشادند و نوروز عالم افروز ردیف جشن جلوس افروز شد و جهان از نور روز بر نور روز افزود
صبا بسبزه بیاراست دار دنیا را • نمونه گشت جهان مرغزار مینا را • نسیم باد در اعجاز زنده کردن خاک • ببرد آب
همه معجزات عیسی را • کجاست مجنون تا عرض داده دریابد • نگارخانه حسن و جمال لیلی را • هشتم ربیع الثانی سال
مذکور نیر اعظم عطیه بخش عالم در بیت الشرف خویش انجمن نشاط این جلوس جهان افروز آراست و جهانیان را
بنوید معدلت و مژده امنیت کامیاب حضور ساخت و سواد اعظم هندوستان از فروغ ذات قدسی صفات
آنحضرت مشرق اقبال و مطلع آمال گردید و درین ایام سعادت فرجام نقاوه خاندان سیادت [illegible]
نقابت سر دفتر اکابر عراق و مظهر مکارم اخلاق میر عبد اللطیف قزوینی از وطن مألوف رسیده شرف
ملازمت دریافت و مشمول انواع شفقت و عزت گردید خلف صدق ایشان میر غیاث الدین علی که بمزید [illegible]
و قدرشناسی حضرت خاقان اکبر بنقیب خانی امتیاز یافته از مصاحبان مخصوص بساط قرب است همراه بود
و بی اغراق از اول آفرینش تا حال در علم تاریخ و استحضار احوال سلف مثل نقیب خان در وجود [illegible]
از علوم رسمیه نیز بهره وافی و نصیبه کافی دارد اما در علم سیر و احوال انبیا و علم تاریخ
وقایع ملوک و سایر طبقات که از سی نوع و علم اسماء الرجال و روایات حدیث عدیل و سهیم [illegible]
ندارد و چون رایات اقبال بحوالی قصبه [illegible] رسید بهادران نصرت قرین که بسر کردگی پیر محمد خان [illegible]
لشکر ظفر اثر بوده در حوالی کوهستان بغیر پیوستند و سکندر شکسته بال و بی طاقت مقاومت در خود [illegible]
چنان شکست یافته خود را بشعاب جبال انداخت و عالم خان [illegible] که جزو از مخالفان بود [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] که از اعظم [illegible]
[illegible] سبقت ربوده شمول [illegible] که در آغاز [illegible]
پیوسته آنکه [illegible] خان بهادر شیر خان با جمعیت [illegible]
وجوه قدرشناسی خاقان گیتی ستان از اعیان سلطنت و اعاظم دولت شده به پایه قدر و اعتبار او از جمیع [illegible] خانخانان
در انجمنهای هندوستان در کوشش [illegible] مراتب [illegible]
[illegible] احوال آنها بجای خود [illegible] که بیان خواهد گشت [illegible]
[illegible] منصور شد و چون کار اهل قلعه بدشواری و صعوبت انجامید راجه مذکور [illegible]
[illegible] روان ساخت و قلعه را بحاجی خان و اکبر [illegible]
[illegible] حضرت خاقانی [illegible] تسکین یافت و بهمان دار السلطنت دهلی برای [illegible] تردی [illegible]
خان با لشکر [illegible] بتخلص نامزد کرده [illegible]
او تا میوات رفت و بسیاری از افاغنه را کشته و اسیر کرده عنان مراجعت بدار السلطنت [illegible]
و درین ایام [illegible] آمد سعادت آستانبوس [illegible]
با پیر [illegible] خان حسن [illegible]
منصب صدارت امتیاز بخشید [illegible]
بسلاح اولیای دولت [illegible]
حضرت جنت آشیانی [illegible] هندوستان [illegible]

خواجه احرار را بنزد عبد الرشید خان حاکم کاشغر فرستاده بودند و رسولا میرزا شرف الدین حسین پدر خواجه معین است
و خواجه معین پسر خواجه خاوند محمود ابن خواجگان خواجه است داوری واسطه فرزند کلان خواجه احرار است قدس
سره العزیز و والده میرزا کجک بیگم دختر میر علاء الملک ترمذی است و والده آن عفت قباب فخر جهان بیگم صبیه
قدسیه حضرت خاقان سعید سلطان ابو سعید میرزاست و با این نجابت و اصالت جوان مستعد رشید شجاع بود
و معه هذا در خدمت ضمیمه دیگر مثل نیستکیهای او شد و در اندک فرصتی از توجه قدرشناسی حضرت خاقانی
بمراتب بلند و مناصب ارجمند ترقی و تصاعد نمود و بامیر الامرائی یافت و با چندین حقوق تربیت و نوازش
در آخر بیعی و کفران نعمتی مردود دلها و مطعون زبانها شد چنانچه در جای خود مرقوم کلک وقایع رقم خواهد شد
و هم درین ایام ککر پسر سلطان سارنگ برادر خورد سلطان آدم است نسبت اخلاص قدیمی و خدمت موروثی
منظور داشته بسعادت ملازمت شتافت و در حضرت ظل الله در شمول مراحم خسروانی گشته بنظر تربیت ملحوظ
و منظور گردید **ذکر حق ناشناسی میرزا سلیمان و محاصره کابل و دفع او بمقصود مراجعت به بدخشان**
چون خبر شنقار شدن حضرت جنت آشیانی انار الله برهانه سمت شیوع یافت میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم
پسر او بر صغر سن خاقانی و کوچکی فرزند منظور نظر کوتاه بین ساخته باغوای جمعی از واقعه طلبان
که فرصت دختر پیر و بیگم حقوق عواطف و مراحم حضرت جنت آشیانی در نور دیده مکابرانه عقوق
ساخته رایات بی مروتی و بی اندنی برافراشت و از کوهستان بدخشان لشکرها آبر تیان فراهم آورده
متوجه تسخیر کابل شد حرم بیگم کوچ میرزا سلیمان که بولی نعمت مشهور است در مبادی ایامی که حضرت جهانبانی
متوجه تسخیر هندوستان شدند بجهت مراسم تعزیت میرزا هندال در بدخشان بکابل آمده بود و مدتی در کابل
اقامت داشته بر ظاهر و باطن کابل اطلاع یافته و مداخل و مخارج آن را به تعمق نظر فهمیده و بتخیل بدخشان
مراجعت نمود و تسخیر کابل را در نظر میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم بسهولت جلوه داد و بعد از شنقار شدن
حضرت جنت آشیانی قابو دانسته متوجه کابل شد و منعم خان به مقتضای صلاح وقت چند صف جنگ فراهم
نداده اسباب تحصن قلعه سرانجام نمود و در تعمیر شکست و ریخت حصار کابل اهتمام نمود حقیقت بدرگاه

معلی عرضداشت نمود و میرزا کوچ بکوچ آمده کابل را محاصره نمود و هموار بدخشیان برد و ازه قلعه تا ختن آثار
جرأت و جلادت ظاهر میساختند و کابلیان نیز در محافظت قلعه مساعی جمیله بکار برده از بالا تیر و تفنگ
بر قلعه بدخشیان میمودند درین وطیره مدتی از جانبین زد و خورد بود و کشش و کوشش بظهور میرسید
و چون صورت حال از عرضداشت منعم خان مکشوف ضمیر خورشید تنویر گردید در فرستادن کومک درد
لشکر توجه فرمودند اما بعضی از دولتخواهان کاردان بعرض رسانیدند که جمعی از امرا بجهت آوردن حرمات
عالیات بکمان تعیین شده اند و دفع شورش بدخشیان کفایت میکنند و بالفعل احتیاج بکومک دیگر نیست
بتایید ایزد سبحانه هنوز امرا از نیلاب عبور نکرده بودند که خبر رسیدن لشکر ظفر اثر و کومک پادشاهی در کابل
شیوع یافت موجب تزلزل و ناکامی بدخشیان بوده گردید و باعث تقویت و کامیابی محصوران گشت
و در خلال این احوال میرزا سلیمان قاضی خان بدخشی را که از مخصوصان او بعلم و عقل امتیاز داشت برسم
رسالت نزد منعم خان فرستاد که شاید در مقدمه صلح ترتیب نوازش بوده رسانند اگر چند بر برات فیروز نیرات
بعمل آورد کاری از پیش برفت و منعم خان او را در سه روزی در قلعه نگاه داشته هر روز اطعمه و اشربه و فواکه
فراوان بنیاده از حوصله وقت در مجلس حاضر ساخت که باعث حیرت قاضی خان شد و غرض آنکه خاطر نشان
او سازد که از جانب آذوقه هیچ گونه عسرت و محنتی و بعنایات الهی آنقدر سامان و دستگاهست که میرزا سلیمان را
در بیرون میسر نباشد و بعد از اظهار این تنعمات و تکلفات فرستاده را رخصت داده پیغام نمود که الحمد لله
پشت هم من باعتضاد دولت ابد قرین قویست و در قلعه آنقدر مردم کار آمدنی همراه دارم که میران با شما
جنگ صف می توانم کرد اما از راه حزم و احتیاط از دست نمیدهم و معهذا کومک از درگاه گیتی پناه تعیین شده
و عنقریب بساعد اندهر چه از شما متعارف نیاید بکر میرسد صلاح کار در حال شما آنست که از این اندیشه نامعقول
بازآمده ترک محاصره نمائید و بیهوده خود را آنکشت نمای خاص و عام نسازید و سلسله نامی مردم خانه دولتخواه
مکشید چون قاضی خان بخدمت میرزا سلیمان رسید ماجرای صحبت منعم خان و فراوانی آذوقه و جمعیت قلعه
بر طبق عرض بنهاد میرزا استماع این احوال دستبرد خاطر کرده بود از گرفتن قلعه و تسخیر کابل سرکشیده ابواب مقطوع

الصبح شد و در صلح زد و قاضی حاتم را بتبهٔ دیگر بقلعه فرستاد که ارکان صلح بعهود و پیمان وثیقه کرده شرایط استحکام
جستند بعد از طی مقدمات منعم خان نیز بصلاح وقت راضی شد و چون فرستاده کاردان بود از شرایط صلح اول
خطبه را قرار داد که بنام آن حضرت خوانده شود و آنکه از آن طرف آب ماران تعلق بمیرزا سلیمان [illegible]
میرزا متصرف شود و منعم خان بجهت مراعات پاس ظاهر فرمود که در مجری این ساحل بگیرند [illegible]
خواستند و میرزا سلیمان ترک محاصره نموده از ظاهر قلعه برخاست و [illegible]
نمودند درین وقت امرای که بر آوردن حضرت عالیان رفته بودند رسیدند منعم خان [illegible]
باز از خواجه والد بر آوردند و بعزت تمام [illegible] آقای خود [illegible] از فتنه و آشوب بدخشان حق
ناشناس محفوظ و مصون ماند **ذکر شورش و آشوب [illegible] و نهضت موکب اقبال برفع آن [illegible] هیمو**
درین هنگام که حضرت خاقانی رایات اقبال و جهان ستانی بدفع سکندر برافراشته در جالندر ورود عساکر نصرت
قرین فرموده بودند خبر طغیان هیموی مقهور و [illegible] جرأت و تهور او از اندازه بیرون نهادن و بدار الملک
دهلی لشکر کشیدن سمت اشتهار و علم انتشار یافت و چون هیمو [illegible] و جمعیت و اسباب شوکت
و حشمت مغرور و پریشان دماغ گردید و با ابراهیم سور که مدعی سلطنت هندوستان بود و با سلطان محمد حاکم
بنگاله و رکن خان لوحانی و تاج خان کررانی جنگهای صف کرده برهمه غالب آمده [illegible] در رزم که او را با
مخالفان بهادر خان و مدعیان سلطنت [illegible] دماغ او [illegible] نخوت [illegible] آشفتگی یافته [illegible]
خبر [illegible] حضرت جنت آشیانی باعث مزید جرأت و جسارت او گردید و باعتضاد اسباب شوکت [illegible]
لشکر و فیلان جنگی بهادر خان را در قلعه [illegible] گذاشته خود بقصد دهلی شتافت و امرای عظام که در اطراف
ممالک بودند در دهلی مجتمع شده بسرداری تردی بیگ خان قدم همت افشردند غیر از علیقلی خان شیبانی که در
حدود سنبل بدفع بعضی از افغانان محذور العاقبت اشتغال داشت نتوانست به امرا ملحق شد و مجملی از احوال او
آنکه شادی خان که از امرای معتبر بهادر خان بود و اکثر پرگنات سرکار سنبل در حوزه تصرف خود داشت و
خانزمان بمدافعه او همت گماشت و [illegible] کرده های خود مثل محمد خان و لطیف خان و غیاث الدین را

[illegible] شادی خان [illegible] جنگ نهاده با لشکر
با دو سه هزار کس پیشتر فرستاد که از آب گذشته منتظر آمدن او باشند چون
خانزمان جلادت کرده شکست بمردم خانزمان افتاد و لطیف خان و بسیاری از مردم غریق بحر فنا گردیدند
خبر شکست بخانزمان رسید با مهدی خان و قاسم خان و بابا سعید قبچاق و محمد امین دیوانه بمدد فرستاد
خانزمان [illegible] هنوز از آب نگذشته بود که خبر رسیدن هیمو و اجتماع امرا در دهلی از مکتوب تردی بیگ
خان معلوم او گشت فسخ آن عزیمت نموده عنان معاودت بصوب دهلی معطوف داشت و پیش از رسیدن
خانزمان بدهلی [illegible] آسمانی شکست یافتند و هیمو دهلی را بتصرف آورد و شرح این سانحه آنکه هیمو
با پنجاه هزار سوار و هزار فیل و پنجاه و یک توپ کلان و پانصد ضربزن متوجه این داعیهٔ ناصواب گشت و
تردی بیگ خان در دهلی ثبات قدم ورزیده امرای که در اطراف ممالک بودند فراهم آورده جنگ صف [illegible]
داد تا آنکه بیست و چهارم ماه مهر الهی سال اول موافق روز دوشنبه [illegible] ذی الحجه نهصد و شصت و سه هیموی
مقهور بظاهر دهلی رسیده در حوالی تغلق آباد فرود آمد و امرا مجلس کنگاش ساخته بعد از گفت و شنود بجنگ
صف قرار دادند و روز [illegible] بیست و پنجم ماه مهر الهی موافق سه شنبه [illegible] ذی الحجه از هر دو طرف فوجها آراسته
غول بسرداری تردی بیگ خان رونق گرفت و افضل خان و اشرف خان و ملا پیر محمد که بر سر وکالت [illegible]
بیرم خان بجهت انتظار مهام با اراده بر هم زدن هنگامه آراستهٔ تردی بیگ خان آمده بودند همه در غول ایستادند
و در برانغار حیدر محمد خان و قاسم مخلص و حیدر محمد بخشی و علی دوست خان بارسکی پای ثبات افشردند
و اسکندر خان و جمعی دیگر در جوانغار قرار گرفتند و عبدالله خان و قیا خان و لعل خان و جمعی دیگر در
هراول قرار گرفته گردیدند و مخالفان نیز افواج ترتیب داده در برابر آمدند و از جانبین ترددات [illegible]
مردانه بظهور پیوست و دلیران عرصهٔ کارزار [illegible] داد مردانگی [illegible] دادند و هراول
جوانغار عساکر اقبال بر هراول و برانغار غنیم تاختند و از پیش برداشته بتعاقب شتافتند و غنایم فراوان بدست
اولیای دولت و تا چهار صد زنجیر فیل [illegible] حسین خان [illegible] که سردار لشکر مخالف
بود کشته شد و هیموی مقهور با سیصد زنجیر فیل و جمعی از [illegible] که محل اعتماد او بودند [illegible]

میدان ایستاده انتظار وقت که بالجمله از پردهٔ تقدیر چهره گشا گردد [illegible] چون عساکر اقبال [illegible]
منصور شده بتعاقب گریختگان شتافتند و جمعی بتصرف اموال و غارت اسباب پرداختند تردی بیگ خان با افضل
خان و اشرف خان و میر منشی و مولانا پیر محمد شروانی و معدودی پای ثبات افشرده تماشای تقدیر ایزدی میدید
هیمو فرصت غنیمت شمرده بر فوج تردی بیگ خان تاخت همراهان را همت یاوری نکرد و خصوص مولانا پیر محمد
که منتظر شکست هنگامهٔ تردی بیگ خان بود بمجرد تاختن عنان مسالک فرار اختیار نمود و تردی بیگ خان
[illegible]
[illegible] صورت مراد در عکس جلوه نمود [illegible]
[illegible] هیمو که صورت شکست [illegible]
[illegible]
مراجعت نموده [illegible]
گرفته هر کدام بجای [illegible] هیموی [illegible] در دهلی در آمده شهر را متصرف شد و چون این قضیه
ناملایم معروض پایهٔ سریر اقبال گردید آنحضرت [illegible]
خرسند [illegible] مقهور [illegible] همت جهان گشا
[illegible]
اسکندر [illegible] خواجه خضر خان که از نسل سلاطین [illegible]
این دودمان عالی اختصاص داشت [illegible] رایات اقبال بدفع فتنهٔ هیموی سیاه روز [illegible]
و فرمان قضا جریان باسم تردی بیگ خان شرف صدور یافت خلاصهٔ مقال آنکه [illegible]
[illegible]
داشت که [illegible]
سر کرده [illegible] موکب اقبال [illegible] پیش از رسیدن فرمان قضا

امرای انهزام یافته و علی قلیخان شیبانی بسرهند آمده بودند [illegible] ماه الهی موافق [illegible] ذی الحجه
[illegible] سرهند مخیم سرادقات دولت و اقبال گردید و سبزه های درگاه زمین بوس استسعاد یافتند [illegible]
[illegible] بیرم خان است بقتل تردی بیگ خان و مجملی از این حادثه آنکه بیرم خان و تردی بیگ خان در
امر [illegible] و کالت و سپاه سالاری هم چشم و هم سر یکدیگر بودند و پیوسته در مقام انهدام و شکست یکدیگر
[illegible] فرصت کار می جستند [illegible]
[illegible] بالجمله درین وقت که تردی بیگ خان شکست خورده [illegible]
خان فرصت مغتنم شمرده طرح دوستی و محبت تازه ساخته [illegible] مولانا پیر محمد شروانی [illegible]
[illegible] تردی بیگ خان رفت [illegible]
از خرگاه بیرون شتافت [illegible]
شربت خوشگوار شهادت چشانیدند [illegible] هندوستان [illegible] تردی بیگ
خان میدانست [illegible]
بشکار باشد [illegible] چون شیوع این قضیه [illegible]
عدالت آئین بغایت گران آمد لیکن بصلاح وقت و تقاضای حال اصلا اظهار ناخوشی و گرانی ننمودند و چون شام
گاه از شکارگاه عنان مراجعت معطوف داشتند بدولتخانه نزول اقبال واقع شد خانخانان مولانا پیر محمد شروانی
را بخدمت فرستاده معروض داشت که درین جرأت و دلیری [illegible]
و معلوم آنحضرت شده باشد که تردی بیگ خان از اول تا آخر مصدر نفاق [illegible] بود خصوص درین
جنگ که با وجود [illegible] اولیای دولت و ارتفاع رایات فتح و شکست مخالفان تردی بیگ خان [illegible]
هیموی مقهور [illegible] عار گریختن بر خود پسندید [illegible]
اگر از امثال این تقصیرات تغافل ورزیده شود مهمات کلی که پیش نهاد همت جهان گشاست ممتنع میشود و آنحضرت
معذرت خانخانان بعز قبول مقرون داشته ملایم حال و مطابق مقام جواب فرمودند که از حسن اخلاص [illegible]

شما جنود ... خانه ... که ... [illegible] ... صلاح و مصالح جوانان خواهد بود بیان ... افواج
قاهره ... [illegible] ... و بیان ... چون رایات جهانگشای
مرتبه اقبال برساخت سرای ... از امرای عظام که مثل عبدالله خان اوزبک ... و
علیقلی خان ... محمد خان ... میرزا ... قلی ... لعل خان بدخشی و محمود خان
افشار ... علی قلی ... فرموده ... خان ... خود حسین قلی
... و شاه قلی محرم ... محمد قاسم نیشابوری ... محمود ... بهادران ...
دلیران کارطلب همراه ساخت که همراه ... لشکر ظفر قرین بوده شرایط مردانگی و ... جان فشانی
بظهور رسانند و افواج ... ترتیب ... و آیین ... فیروز ... موکب
جهانگشای ... آرام ... شوکت ... افواج قاهره نهضت فرمودند
و هیموی مقهور که از شکست ... اعتضاد ... صف شکن و کثرت دلیران شمشیر
زن و وفور اسباب سلطنت ... آلات حرب ... پریشان گشته بود از استماع
نهضت موکب اقبال در مقام جمعیت ... و آلات قتال شده توپخانه گران خود را بسرکردگی ... بهادر ...
که از امرای کلان او بودند پیشتر از خود ... فرستاد و امرای عظام که بطریق منقلای تعیین شده بودند خبر
آمدن توپخانه ... شنیده لعل خان بدخشی و میرزا قلی اوزبک و ... خان ... جمعی از بهادران ...
خود دلیران ... پیشتر فرستادند که خود را ... دست بردی نمایند و چون بهادران فیروز
جنگ لشکر غنیم را ... کیفیت پیش خود یافتند حقیقت را بامرای ... ارسال داشتند و علیقلی خان
شیبانی ... بوده خود را ... پیش ... ساخت ... دلاوران لشکر ظفر آیین باعتضاد دولت ابد قرین بی
محابا خود را بر آب و آتش زده ... توپخانه را ... غنیم از بهادران ... اقبال تاب مقاومت نیاورده ... [illegible]
بی جنگ راه گریز پیش گرفت هیموی مقهور که به پشت گرمی توپخانه مغرور بود از شیوع این واقعه ... آتش
در نهاد ... افتاد و لشکر خود را ... فوج ترتیب داده دست راست ... شادی خان کاکر دست چپ ...

خود که از دلیران ... سپرده ... [illegible] ... کوه پیکر
... که هر یکی ... [illegible] ... آراسته ... پهلوی ... خود
... دلیران ... [illegible] ... اردو ...
همراه داشت ... افواج ... و در هر فیلی یکی از ...
دیده کار ... سوار ... بود و چون نصرت ... اقبال کرده ... آمدن هیمو ...
کرده ... [illegible] ... اعتضاد بحبل المتین توکل ...
خاقان گیتی ستان نموده بترتیب افواج ... سکندر خان و جمعی از دلیران ...
آراسته ... خان ... زمان ... ناموس ... روی ...
علیقلی شیبانی ... قلی محرم ... از دلیران ...
... کارطلب ... در سواد قصبه پانی پت ...
تربیت اتفاق افتاد از جانبین دلیران قوی دل و شیران ... و
دادند و به تیغ جان فشان ... کارطلب ...
مردی ... خان ... بخشیدند ... لشکر غنیم ... افواج منصوره ...
... بهادران صف شکن مثل محمد قاسم خان نیشابوری و حسن قلی خان و شاه قلی محرم و لعل
خان بدخشی و جمعی دیگر ... جان ... توپ ...
... ساختند ... از اطراف و جوانب ... افواج غنیم ... تیغ و خنجر
حریفان را ... علیقلی خان شیبانی که سردار فوج ...
در پیش ... بظهور رسانیدند ... گذشته ...
کار ... مخالف ... اقبال ... ساخت ...
... امرای او بود ... از مردم ... عساکر اقبال ...

که سردار ... هیموی مقهور ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
لشکر مخالف افتاد ... [illegible] ... لشکر منصور ساخت ...
... اعتماد داشتند شاه قلی محرم ... بهادران ... سوار ... بود ...
... [illegible] ...
... شاه قلی محرم ... [illegible] ... طالع خود
... [illegible] ...
پریشان و متفرق راه گریز پیش گرفتند ... فتوحات ... دولت ...
... [illegible] ... لشکر منصور ... بهادران ...
... [illegible] ... اقبال ... لشکر ...
... [illegible] ... ایزدی ...
گردید ... [illegible] ...
اولیای دولت ... [illegible] ... اقبال ... موکب جهانگشای ... دهلی ...
... [illegible] ...
که ۶ باشد تا صبح دولت ... [illegible] ... بعد از زمان شاه قلی خان محرم هیمو را ...
بسته بملازمت آورد ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... آنحضرت ... [illegible] ...
التماس ... [illegible] ... آخر ... خود ... این ثواب ...

... [illegible] ...
... [illegible] ... سکندر خان ... بعضی ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... محمود ...
... دهلی ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... علیقلی خان ... خان زمان ...
... [illegible] ... عبدالله خان اوزبک ... شجاعت خانی ...
... [illegible] ... اسکندر خان را خان عالم خطاب مرحمت فرمودند ...
... [illegible] ... ناصر الملکی ...
حکومت دارالخلافه آگره ... [illegible] ...
... [illegible] ...
دولت ... [illegible] ... مرحمت ...
آنحضرت بر فیل ... سوار ... [illegible] ...
... [illegible] ... اعتماد بحبل المتین توکل ...
... [illegible] ... آنحضرت ... [illegible] ...
... [illegible] ...
خصوصا ... [illegible] ...
... [illegible] ... خان ... [illegible] ...

و لشکر بسیار کرده از همراهان کوی مسقت ... رالور و آخر الامر به پای خویش آمده بود و در همین سال اموال
و اموال و اسباب فراوان در این معرکه ... ناصر الملک را با بعضی از بهادران لشکر منصور بجهت تعاقب ... تعیین فرمودند
حاجی خان تاب مقاومت نیاورده ... رسول افواج قاهره بصوب اجمیر شتافت و الور با تمامی سرکار
میوات بتصرف اولیای دولت ابد قرین درآمد و در قصبه دیوتی ... که بسر دیار میو آنجا بود نوم ... در
رفته بعد از تردد و جنگ بسیار بیرو همو را دستگیر ساخته نزد ناصر الملک آوردند و شارالیه او را بدین اسلام
دعوت نمود آن پیر کبیر جواب داد که هشتاد سال در دین کیش بسر برده ام اکنون که از عمر من دو سه چند نفسی
نمانده ترک آن چگونه کنم ناصر الملک جواب او را بزبان شمشیر حواله نمود و غنایم فراوان بآنجا بدست لشکر ظفر اثر
گرفته متوجه آستان ملایک آشیان شدند و چون حاجی خان از قصبه الور برآمده بصوب اجمیر شتافت که روی
چند در پناه رانای مفهور بسر برد از آسیب صدمات افواج قاهره محفوظ ماند رانا با حاجی خان ... کمال نفاق
مالا یطاق نمود چشم طمع در اموال و اسباب او دوخت و صحبت میان این دو کس به نامه آخر در نواحی
اجمیر با یکدیگر محاربه عظیم نمودند ... و آخر رو به تصرف حاجی خان درآمد و سرکار آن حضرت از
استماع استیلای حاجی خان محمد قاسم خان نیشابوری و سید محمود بارهه و شاه قلیخان محرم و طاهر
خان دهلی و سلطان ... و جمعی دیگر از بهادران لشکر منصور بجهت دفع او تعیین فرمودند و در این سال در
اکثر بلاد و امصار هندوستان گرانی عظیم بهم رسید خصوص در دهلی و توابع آن قحطی شد که مثل آن در
هیچ عهدی نشان نبود اگر آدمی زر و نان می یافتند از غله اثری نمی دیدند چنانچه مردم در مقام خوردن یکدیگر
شده جمعی باهم اتفاق نموده یکی را می ربودند و قوت می ساختند اگرچه اثر این تا دو سال بود غایتش کمال
شدت تمام داشت توجه موکب اقبال خاقان گیتی ستان بدفع فتنه سکندر بصوب پنجاب و شرح دیگر
سوانح چون بمسامع جلال رسید که اسکندر از کوهستان برآمده در ولایت پنجاب فتنه انگیخته است و
خضر خان که بحراست لاهور تعیین بود با سکندر جنگ کرده تاب مقاومت نیاورده باز بشهر در آمده است
لاجرم رایات اقبال بر دفع این شورش برافراشته بسمت پنجاب نهضت عالی اتفاق افتاد و شرح این ماجرا

آنکه سکندر

آنکه سکندر شنید که امرای عظام در نواحی دهلی با هیمون بقال در جنگ بوده شکست خورده اند و موکب جهان گشا بجهت
استیصال آن بت پرست نهضت فرموده سکندر شکسته بال فرصت جسته از اولیای دولت واقعه طلب فراهم آورده
بولایت پنجاب در آمد و خضر خواجه خان حاجی محمد سیستانی را با جمعی او طرف شهر گذاشت و بعد دفع آن مفهور
متوجه شد و چون در قصبه چاربیل رسید دو سه هزار کس از لشکر خود جدا ساخته پیش فرستاد سکندر
با آن فوج ... آنها را ... آمد و جنگ عظیم در پیوست و آن مردم هزیمت خورده نزد خضر خواجه خان بازگشتند
نیاورده عنان مراجعت بضبط لاهور معطوف داشت و اسکندر بقدر تعاقب نموده جلو باز کشید و فرصت
غنیمت شمرده بتحصیل ولایت پرداخت و چون حقیقت حال بعرض اشرف رسید بعجالة الوقت سکندر خان را
که بخطاب خان عالم سرافراز ساخته بودند به سیالکوت و پرگنات آن نواحی جاگیر او مکرمت فرموده بشتر
رخصت فرمودند تا بکمال استعجال شتافته مقاصد به معاونت خضر خواجه خان نماید و در این وقت
که خضر خواجه خان حاجی محمد سیستانی را بحراست لاهور گذاشته بود بعضی از بی حقیقتان منافق
غیبت ملا عبدالله سلطانپوری که از افغانان خطاب شیخ الاسلامی داشت و از جهت آشنائی خطاب مخدوم الملکی
یافته بود بحاجی محمد سیستانی کردند که بظاهر خود را از خیر اندیشان این دودمان عالی مینماید و باطن در
رشته آشنائی و دولتخواهی افغانان از دست نمی دهد و باغوای او سکندر از کوهستان برآمده در فتنه دلالت
اندازد و مخدوم الملک نیز جمعیت و زر و زر داری سپاه شهرت داشت حاجی محمد سیستانی بتعریض جهت
اخذ زر او را بعنف شکنجه کشیده بیشتر اموال را ضبط کرد بعضی از زر و ... بعضی ... یافته او را آکنده ساخته از ایام
آورده بود گرفت امیر ایمان از شنیدن این خبر پیغام است که از خاطر شد و بتلافی آن در کیمیای محراب توجه
نمود چنانچه در جای خود گذارش خواهد یافت بالجمله چون رایات اقبال بصوب پنجاب اتفاق افتاد جریده از میان
بساط عزت به دیوان ... آن غیبت ... قضا را این بیت بر آمد سکندر رایی جست آرزوی بر دور
ز روی بتر نیست این کار و تاریخ بیست و ششم آذر ماه الهی موافق روز دوشنبه چهارم صفر سنه ۹۶۴ مهدی
قاسم خان را بحراست دهلی گذاشته همعنان دولت و اقبال و هم رکاب فتح و ظفر بجانب پنجاب نهضت فرمودند

و کدبرور را جمعی کثیر از ترکان و تاجیک از کابل و قندهار آمده شرف زمین بوس دریافته بودند و سال ... در درگاه معظم
گردیدند و هم درین وقت از لاهور خبر رسید که حق تعالی بر اسکندر ... کرامت فرمود و آن حضرت نام او را ...
نهاده بودند این نوید مسرت را شکون فتوحات دیگر دانسته ... آراسته شد و چون در نواحی جالندر ... خیمه
اردوی معلی گشت سکندر از دست صدمات افواج قاهره باز خود را بکوهستان سوالک کشید معهود او بود کشید
آغاز سال دویم الهی از جلوس ابد قرین حضرت خاقانی شب پنجشنبه جمادی الاول بعد از گذشتن چهار گهری بعد
از آن ساعت و چهل دقیقه نیر اعظم عطیه بخش عالم برتو حضور بر بیت الشرف حمل انداخته در ورود بهار ابرو
طراوت افزای زمین و زمان گردید و بخشش کون و مکان کرد بسال دوم از تاریخ الهی بمبارکی و فرخی آغاز ... گشت
سکندر از ... نهضت موکب ظفر قرین بکوهستان سوالک درآمده رایات جهانگشا سعادت ... توجه فرمود از
... و مهری ناصر الملک را با جمعی کثیر بتاخت و تاراج زمیندار آن کوه که مهد ... آن ... بود ... اعتصام
آنها دست ... میزد تعیین نمودند و بهادران نصرت قرین به نیروی تائید الهی بسیاری از ... آن کوهستان
را بشمشیر و تادیب فرمود اسباب و اموال آنها را بسبب غارت بردند و سنگ تفرقه در جمعیت سکندر ... افتاد
و در جنگل راه فرار پیش گرفت و بهادران لشکر منصور از پی او جلو ریز شتافته خود را باردوی او در
رسیدند سکندر از دست ... دلاوران عرصه ... در روی ... تاب نیاورده با اضطراب و اضطرار بقلعه مانکوت درآمد
متحصن گشت و عساکر اقبال اردوی او را تاراج کرده حقیقت تحصن او را به ... برد بر خلافت عرض داشت
نمودند قلعه مانکوت قلعه ایست مشتمل بر چهار قلعه استوار که سلیم خان بر فراز کوه جایی که معارک ...
بود ... بسنگ و ساروج ساخته و آن قلعه را در ... بسته ... قلعه میمنا ... سنگ ... و مصوه ...
و آبهای فراوان و خوشگوار ... حال که خواهند بزودی سامان میشود ... دست بر آن ... پنجشنبه
بر ... مقصد سلیم شاه از اساس این قلعه آن بود که لاهور را ویران ساخته در آنجا آبادان گرداند و باعث
ویرانی لاهور آنکه چون شهر بیست عظیم و انبار ... معتبر و اصناف مردم بسر برده در آن مصر جامع
دارند که بادنک ... سامان لشکرها از جا بهم توان رسانید ... و فوجها مهیا توان یافت و هرگاه که

مرتاب

... که ... ده ملن عالی آنجا ... را از ... ترضی از هر قسم سامان و استعداد بیشتر خواهد شد
اندیشه نا صواب قلعه مانکوت را اساس نهاده بود و چون بنا و مبنی بر خیر بود بیش از انکار ... از
او از قوت بسر آید بتخته روح ... از حصار ... آمده راه صحرای عدم پیش گرفت الجمله چون تحصن
سکندر معروض درگاه اقبال گشت آنحضرت باعزیمت درست و همت جهانگشا متوجه تسخیر مانکوت شدند و
بر لمع سطوع ... ارتفاع یافت که تختگاه عظام ... تقسیم نموده افواج قاهره را ...
آن ... در ارکان زمانی بر گرد او محاصره نموده بلوازم قلعه گیری پرداختند ادهم خان که ...
کوکلتاش ... بحضور آن حضرت بلند مرتبه بود روز اول بپای قلعه رفته آثار جلادت و ... ظاهر ساخت
... این قصا ... چون عساکر اقبال بپای قلعه نزول و اجلال فرمودند جمعی از دلاوران لشکر افغان ...
شجاعت از حصار برآمده شمشیرهای خون چکان علم کرده ... طلب کشیدند ادهم خان یکه تازی کرده شمشیر
مردانه ... این فوج تاخته و بتائید اقبال خاقان اکبر و زور بازوی شجاعت چند ... زین بر روی
زمین انداخت و بشمشیر ... زده سالما و غانما مراجعت نمود و صدای تحسین و ندای آفرین از دور و نزدیک
بلند آوازه شد و بعد ... بهادران لشکر منصور ... بکرات ... جلوهای خود بپای قلعه
تاخته نقد جوانمردی بر عیار همت میزدند و اهل قلعه در لوازم احتیاط و مراسم قلعه داری دقیقه نامرعی نمی
گذاشتند
دا از ضرب توپ و تفنگ هیچ متنفسی را در حواشی قلعه مجال عبور ممکن نبود و رهرو در مبادی محاصره بهادر
خان برادر خان زمان که در زمین داور ... فتنه و فساد بر انگیخته حال ادبار برو ... کار ... بود
و سر افکنده بدرگاه گیتی پناه آمد و چون بیرام خان خان خانان استعفای جرایم او نمود بسعادت آستان
بوس ... و مجملی ازین ساخته آنکه در هنگامی که حضرت جنت آشیانی بامداد فتح و اقبال تسخیر هندوستان
برافراشتند قندهار در وجه جاگیر بیرام خان مقرر بود و شاه محمد قندهاری از قبل او حکومت قندهار را
داشت و زمین داور بتیول بهادر خان مفوض بود بعد از فتح هندوستان ... اترای این بوستان
بهادر خان از زیاده سری ... چال کردن قندهار بخاطر آورده خود راه داده خواست که بمکر و فریب

دست تصرف دراز سازد و چون کفران نعمت و گستاخی در ولی نعمت میمنت ندارد سعی او بجایی نرسید و معین
گشتن او ماند و صورت این واقعه آنکه بهادرخان با فرخ حسین پسر خواجه قاسم هزاره که مصاحب حاجی
این راز در میان نهاد و چیزی از اوباشان را با یراق در خانه او پنهان داشته که روز معهود آن جماعت بر آمده در
هنگام بانان دروازه ماسوره را بقتل آورند و بهادرخان بخبر بقلعه در آمده کار شاه محمد را باتمام رساند و قندهار
را متصرف شود در روز معهود بعضی از جاسوسان خبر یافته حقیقت این غدر بهادرخان ... قلعه باز نمودند
در ساعت مردم بگرفتن آن جوق گرفتها تعیین شدند آن جماعت ازین معنی آگاهی یافته سراسیمه بدروازه
ماسوره شتافتند و چون دروازه مقفل بود نتوانستند خود را بیرون انداختن حرکت المذبوحی کرده
بخرق نیستی فرو رفتند و بعضی خود را از دیوار قلعه بر خاک هلاک افکندند و چیزی که جهت در
شهر پنهان شدند و شاه محمد بعد از تفحص و سررسی همه را بدست آورده بقصاص رسانید و بهادرخان
ناکام و خران نده بزمین داور شتافت و سرانجام لشکر و استعداد رزم نموده با جمعی از اوباشان واقعه
طلب و بقندهار نهاد چون شاه محمد بنابر بعد مسافت از کومک هندوستان مایوس بود شاه مغفرت
پناه شاه طهماسب ملتجی شد و عرضه داشت نوشت که قرارداد حضرت جنت آشیانی چنان بود که بعد از فتح
هندوستان قندهار بملازمان شاهی متعلق باشد اکنون مناسب دولت آنست که جمعی تعیین فرمایند که
سزای این کافر نعمت داده شود و هم قندهار بتصرف اولیای دولت درآید مغفرت پناه سه هزار ترکمان از حاکم
داران سیستان و فره و گرمسیر بسرداری یار علی بیک افشار فرستاد و بهادرخان اصلا از آمدن این کومک
آگاهی نداشت و بیخبر بسر او رسیدند و جنگ سخت در پیوست و در اثنا اسب او از پا افتاد ناگزیر او بار زده
روی بگریز نهاد و شکست خورده و سر افکنده بدرگاه گیتی پناه شتافت و شاه محمد غدر بهادر در دادن قندهار گفته
ترکمانان را بعذرهای بلایر و تواضعات مفرط ناکام باز فرستاد و چون بهادرخان بوسیله شفاعت بیرامخان
رخصت کورنش یافت و نوازش جرایم بزلال مکرمت پادشاه صورت و معنی از صفحه پیشانی زدوده گردید صوبه
ملتان جاگیر او مرحمت فرمودند و محمد قلی خان برلاس که سابق ملتان بتیول او مقرر بود صوبه ناکور را جاگیر یافت

شد و بهادرخان بسرداری یکی از امور خطیر امتیاز و افتخار یافته فرمان شد که به تقدیم رسانید القصه چون محاصره
قلعه قرمراد سر بگمان جد و اهتمام مسعی نمودند بهادران نصرت قرین ابواب قلعه گیری سعی موفور بظهور رسانیدند
و سرکوبها را بنا نهاده بساط ... دادند کار بر اهل قلعه تنگ تر میساختند درین هنگام نوید ورود برکات لزوم حضرات
عالیات از خطه دلگشای کابل بمسامع عز و جلال رسید و آنحضرت ازین نوید دلکش و بشارت نشاط بخش خوش و
منبسط خاطر گشته عصمت قباب ماهم انکه والده ادهم خان را باستقبال مریم مکانی و دیگر حجرات عالیات
فرستاد و نوعی قباب مریم دار السلطنت لاهور را دریافت سعادت ملازمت حضرات مشرف شده در حضرت ستان
اقبال گردید و چون حوالی اردوی ظفر قرین رسیدند حضرت خاقانی باستقبال شتافته از سعادت ملازمت مریم مکانی
کامیاب و خوشوقت گردیدند و دیده انتظار کشیده آنحضرت از شرف قدم بمحفل قدس با نوار جمال جهان آرای فروغ و
دولت و اقبال نورانی شد و از برکات قدوم میمنت لزوم ایشان انوار فتح و فیروزی و آثار دولت و بهروزی بر چهره
احوال این دولت اقبال آیات لایح خانزمان را که بحدود سنبل و ضبط آن نواحی تعیین شده بود باعتضاد این دولت روز
افزون فتوحات عظیم روی نمود از جمله یار کرخان نوحانی که از امرای معتبر افغانان بود جنگ نموده اعلام
فتح و فیروزی برافراشت و اکثر متمردان و سرکشان حدود سنبل را تنبیه و تادیب نمود و حسن خان بچکوتی که از
اعاظم زمینداران هندوستان بوفور جمعیت امتیاز داشت با جلال خان سور که از سرداران معتبر افغان بود اتفاق
نموده قریب بیست هزار سوار فراهم آورده سر شورش و آشوب برداشت و خانزمان با چهار کس بتقابل او شتافت
و بتائید ایزد جهان آفرین و اعتضاد دولت ابد قرین در ظاهر بکنه لکهنو جنگ عظیم کرده ظفر یافت و غنیمت فراوان
از نقود و جنس بتصرف اولیای دولت افتاد و فیلهای خوب بدست آمد و فیل دلسنگار که در خوبی و سرعت و تیزرو
و خوش حلوی عدیل و نظیر خود نداشت از ضمایم غنایم گشت و منظور نظر شکار پسند گردیده در حلقه فیلان
خاصه انتظام یافت و دیگر از سوانح این ایام فتح قلعه گوالیار است و مجمل این واقعه آنکه قلعه گوالیار که از قلاع اعظم
مشهوره هندوستانست و در ارتفاع و استحکام بغایت بلند مرتبه واقع شده بتصرف سارنگ خان عدلی بود و
از جانب او سهیل نام غلام سلیم شاه حکومت آن قلعه داشت و در اجرا رام ساه که در زمان سابق اجداد او حاکم

این قلعه بودند با راجپوتان بسیار محاصره آن نمود و متحصنان را بتنگ آورده و قیاخان قابو یافته از اکره متوجه گوالیار
شد رام ساه قلعه را گذاشته بجنگ قیاخان پیش آمد و قیاخان داد مردانگی داده جلادتها بهادرانه ظاهر ساخت
و بتوجه حضرت خاقانی غنیم خود را شکست داده بسیاری از راجپوتان را بخراب آباد نیستی فرستاد و بعد از
شکست رام ساه بمحاصره گوالیار همت گماشت

فتح قلعه مانکوت و مراجعت موکب اقبال بلاهور و دیگر سوانح

چون محاصره قلعه مانکوت بامتداد انجامید و اولیای دولت ابد قرین و بهادران اخلاص آیین در تسخیر آن و سد
سکندر مساعی پسندیده و اهتمام شایسته بتقدیم رسانیدند و مورچلها از اطراف پیش برده سرکوبها ترتیب
دادند و درین اثنا خبر فوت عدلی اشتهار یافت و اولیای دولت را از آنجا دفع تکلف خاطر شد و سکندر شکسته
بال و پر ازین خبر ملالتی خاطر و مضطرب حال گردید چه همواره انتظار فتنه و شورش ادمی برد که شاید ...
مقهور لشکر بدار الملک دهلی شوند و عساکر منصوره بدفع او پردازند و خود ازین بحران مرض تکمیل نجات
یابد اما چون تائید غیبی همعنان این پادشاه جوانبخت بلند اقبال بود پیش از آنکه اندیشه باطل او از حیز قوت
بمنصه ظهور آید خضرخان پسر محمدخان حاکم بنگاله خود را بجلال الدین ملقب ساخته باستقام پدر که در جنگ
عدلی کشته شده بود همت گماشت و با عدلی جنگ عظیم نموده نصرت یافت و عدلی در آن جنگ بقتل رسید
ایام حکومت او تا چهار سال و کسری بود القصه چون سکندر ازین خبر ناامید و شکسته خاطر گردید در نهانها
زینهار گشاده از راه عجز و زاری جمعی از معتمدان خود را فرستاده التماس نمود که یکی از مقربان حضرت یکی از امرای
درگاه را رخصت فرمایند که بقلعه آمده تسلی بخش خاطر من شود و بسعادت خدمت و بندگی رهنما گردد
آنحضرت از کمال مرحمت و ذره پروری اتکه خان را که بنسبت سبقت خدمت و اعتماد امتیاز داشت تردد کنند
فرستادند و سکندر از روی خجالت و عذرخواهی اظهار نمود که چون در پیشگاه حضرت تقصیرات عظیمه
شده از ورود رو بزیر بار گناه بسیار مانده روی آن ندارم که بمجرد حضور سرافراز توانم شد اگر روزی چند از
خدمت حضور معاف دارید پسر خود را به بندگی میفرستم و عهد میکنم تا زنده باشم گردن عبودیت از خط
اطاعت برندارم و اتکه خان بملایمت در سود خدمت راضی ساخته ناصر الملک نیز که وکیل خانخانان و مدار

علیای این درگاه سپهر مکان بود از نقد و جنس ارسال داشت و التماس او بوسیله خانخانان و ارکان دولت بعز قبول
یافت و مقرر شد که سکندر بصوبه ولایت بهار و حصه ای رفته آن ممالک را متصرف شود و پسر او در خدمت حضور
سرافراز باشد و بتاریخ یازدهم امرداد الهی موافق شنبه بیست و هفتم رمضان سکندر کلید قلعه را مصحوب عبد
الرحمن نام پسر خود و غازیخان سور که از امرای معتبر او بود با چند زنجیر فیل نامی و دیگر پیشکشهای گرامی
بدرگاه گیتی پناه ارسال داشت و عذر او پایه قبول یافت و بحکم اشرف بهادران منصور راه دادند که از قلعه برآمده
بجانب بهار شتافت و بعد از دو سال در بهار ... ملک نیستی گردید و آنحضرت حراست قلعه مانکوت را بابو
القاسم برادر محمد قاسم خان قورچی مقرر فرموده عنان توسن اقبال بدار الملک لاهور معطوف داشتند و از
سوانحی که درین راه روی داد آنست که روزی چند خانخانان بنابر عارضه دنبل سواری اسب نمیتوانست کرد و
بادشاهی کشتی می آمد و از شدت وجع و بعذر حرکت در خیمه خود بسر میبرد و چون حضرت خاقانی توجه
مفرط بجنگ فیل داشتند و اکثر اوقات فیلها را بجنگ انداخته تماشا میفرمودند روزی در میان فیل فوجها
دو فیل که جنگ بامتداد انجامید و آن دو فیل جنگ کنان قریب بخیمه خانخانان رسیدند و هجوم خلایق و
غوغای عام باعث توهم و توحش خاطر خانخانان شد و وهم این مراد داشت که مگر باشارت بوده باشد
و محتمل که بعضی از فتنه سازان نیز بتقویت توهم او کرده باشند یکی از محرمان خود را نزد ماهم انکه فرستاده
پیغام داد که درین دولت خداداد امری بجز از دولتخواهی خاطر من نگذشته و گمان تقصیری که سبب گرانی
خاطر اشرف باشد در خود نمی یابم آیا بی التفاتی حضرت نسبت باین بنده از چه رهگذر باشد و دشمنان
شورش طلب از من رسانیده مزاج گرامی را منحرف ساخته اند که باعث این همه شدت و بی التفاتی شده که فیلان
مست را بجاده من سر میدهند و قصد حیات و ناموس من دارند ماهم انکه بمعذرت معقوله تسلی بخش خاطر
متوهم او آمده بیقرار او شده که از جانب آنحضرت بجز التفات و مرحمت متصور نیست و آنچه خاطر نشان او شده
محض توهم است و حاشا که چنین باشد و بعد از رسیدن لاهور خانخانان بر سر آن ماجرا آمده شمس الدین محمد
خان اتکه اظهار گله نمود که بی التفاتی حضرت را نسبت بخود از نتایج غیبت و سعی بد اندیشی شما میدانم و آنان

معنی بری بظهور آمده که کمر عداوت بسته تشنه خون منسوبان این دولت ابد پیوند شده و مزاج اقدس را نسبت باین دولتخواه منحرف
ساختند و کار بجائی رسید که قصد جان من میفرمایند شمس الدین محمد خان از اظهار این مقدمه بغایت مضطرب
شده نقد عزیز ها گفت و سوگندان بغلاظ و شداد یاد کرد دو روز دیگر با فرزندان و خویشان و پیوندان نزد خانخانان رفته
عهود و میثاق را بسوگندان مغلظه موکد ساخت که هرگز زبان بغیبت نخواهد گشود و اراده نخواهد کرد که موجب تکدر
خاطر خانخانان بعد از اطمینان یافت و معهذا فلان سرکار خاصه را با امرا اعتبار کرده خود تقسیم نمود
و نظام بهانه آنکه فلان ابلین مردم می سپارد که محبت آنحضرت تربیت کنند و آسوده نگاه دارند و هرگاه
جهت جنگ یا سواری طلب شود حاضر سازند اگرچه خاطر قدسی نظام آنحضرت تاب این حکم نداشت لیکن
بصلاح وقت اغماض عین فرموده کمال بردباری ظاهر ساختند سبحان الله این چه وسعت حوصله و بلندی
مدارا است که با وجود عنفوان شباب و حدت طبیعت نظر حکمت کار و تدبیر روزگار اندوخته باری که پشت
کوه تاب نیارد بزور بازوی حوصله متحمل آن گشته در انتظار فرصت می باشند چنانچه عنقریب هر یک از بد
اندیشان حق ناشناس بجزای اعمال و سزای افعال خود گرفتار شده حق بمرکز خود قرار خواهد گرفت و از
سوانح این ایام آنکه چون قبل ازین حاجی محمد سیستانی آزار خاطر مخدوم الملک کرده نسبت باو بی اعتدالی
و بی عزتی بسیار ظاهر ساخته بود درینولا که لاهور مستقر اورنگ خلافت گردید بیرام خان توجه بملافی
تدارک آن گماشته حاجی محمد خان را بخانه مخدوم الملک فرستاده معذرتها خواست و برکه ما یکتوانه کند یک
لک روپیه جمع داشت بچاکری مخدوم الملک تنخواه نمود و پایه عزت او را از جمیع اکابر و افاضل هندوستان مرجح
داشته از اعاظم این دولت ساخت و درین هنگام سعادت انجام سلطان آدم گکر بسعادت زمین بوس سرافراز
گشت و بعواطف شهنشاهی عز اختصاص یافت و زیاده از آنچه خود تصور کرده بود مرحمت و عنایت شامل حال
او فرمودند رخصت انعطاف ارزانی داشتند و بعد از انتظام مهمات پنجاب نهضت جهانگشا بدار الخلافت
دهلی اتفاق افتاد و چون قصبه جالندهر مضرب خیام فلک احتشام شد عصمت قباب سلیمه سلطان بیگم صبیه رضیه
میرزا نور الدین محمد نقشبندی که همشیره جنت آشیانی که در حباله نکاح ایشان بود و آنحضرت در حضور اشرف

نامزد بیرام خان فرموده بودند درینوقت خاقان گیتی ستان امضای حکم پدر عالیقدر فرموده آن نقاب آرای محفل
عصمت را با بیرام خان عقد ازدواج بستند و خانخانان جشن عالی ترتیب داده التماس قدوم بهجت لزوم
حضرت نمود و آنحضرت خانخانان را کامروای خواهش ساخته منزل او را بفر مقدم گرامی رونق آسمانی و طراز
کامرانی بخشیدند و خانخانان بلوازم پاانداز و نثار و مراسم پیشکش و ایثار اقدام نموده نقدهای مراد در دامن
روزگار ریخت و بعد از تقدیم مراسم طوی از ظاهر قصبه جالندهر کوچ فرموده رایات عزیمت بدار الملک دهلی برافراشتند

آغاز سال سیوم از جلوس خاقان گیتی ستان انار الله برهانه

چون متشعشع رایت دولت و اقبال و فروغ
کوکبه نصرت و جلال از مطلع سحاب پرتو سعادت بنا براه بیت الشرف دهلی انداخت روز جمعه بیستم
ماه جمادی الاول نهصد و شصت و پنج هجری بعد از گذشتن بیست و هشت دقیقه نیر اعظم عطیه بخش
شرف خانه حمل را بنور عالم افروز آراستگی بخشید و ظاهر و باطن جهان را چون عهد پادشاه جوانبخت سر
سبز و خرم ساخت ٭ درخت غنچه برآورد و بلبلان مستند ٭ جهان جوان شد و یاران بعیش بنشستند
و بعد از فراغ جشن نوروزی و انبساط فتح و فیروزی موکب اقبال از ظاهر قصبه جالندهر نهضت فرموده چون
بدریای ستلج عبور موکب عالی اتفاق افتاد خبر آمد که حاجی خان در مقابل افواج قاهره که بدفع او نامزد شده اند
پای ثبات افشرده دم از مساوات میزند لاجرم رای صواب نمای عزم جهان کشایان قرار گرفت که از راه حصار
توجه فرموده فوجی دیگر جهت استظهار آنجماعه تعیین نمایند و باین عزیمت رایات جهانگشا بجانب حصار
ارتفاع یافت و چون طنطنه نهضت عساکر اقبال بحاجی خان رسید ارکان همتش تزلزل پذیرفت و روی حال
راه سلامت پیش گرفته بجانب گجرات شتافت و امرای نصرت قرین به اجمیر رفته ضبط آن حدود فرمودند
و شاه قلیخان محرم و سید محمود بارهه و جمعی از بهادران عرصه فیروزی به تسخیر قلعه جیتارن شتافته
به اعتضاد دولت روز افزون آن قلعه را مسخر ساختند و بسیاری از راجپوتان آن حال هلاک و اسیر و غنیمت
داشت مشتمل بر فتح و فیروزی روانه درگاه عرش اشتباه نموده در خور خدمت تحسین بسیاری بمراحم خسروانه
شرف اختصاص یافتند

ورود موکب گیهان شکوه بدار الخلافت دهلی

چون خاطر قدسی مظاهر از تنظیم

نسق آن حدود فراغ یافت رایات جهانگشا از راه سامانه نهضت فرموده بتاریخ نهم اردی بهشت ماه الهی
موافق جمعه بیست و پنجم جمادی الآخر سایه جهان پیرا ابر بر ساحت قدسی ساحت حضرت دهلی انداخت و اکابر
و اهالی شهر بسعادت استقبال شتافته غبار موکب جهان نورد را توتیای مراد خود ساختند از بدایع وقایع که
درین ایام ظهور یافت داستان عاشق خان زمان است با ساربان پسری و تفصیل این ماجرا بطریق اختصار آنکه شاهم
بیک نام ساربان پسری بوسیله حسن صوری و قبول ظاهری در سلک نوکران حضرت جنت آشیانی انتظام داشت
و خان زمان او را بملازمت و دلاسائی بسیار بجانب خود کشید و در مرتبه محبت بافراط و امتزاد انجامید
و کار بجائی رسید که خانزمان با ملازمان و جمعی که بر گرد و پیش او می بودند نظر بر خاست ماوراءالنهر او را پادشاه
بر داشته او را کورنش و تسلیم میکرد و پادشاهم پادشاهم میگفت و قطع نظر ازین بسیار بی باکانه سلوک
مینمود و حفظ مراتب اخلاص و مراعات بزرگی بر طاق نسیان گذاشته سخت و اعتدال الاشر روزگار میگذرانید
لاجرم فرمان هدایت مضمان متضمن نصایح و مواعظ شرف صدور یافت که از جانب او الحاد و در ازکار بسیار
غم و طلال بسر رسید که ملایم حال و مناسب اوضاع او نیست و این معنی بغایت مستبعد می نماید که سر رشته عبودیت
و فرمان برداری که سرمایه نجات و پیرایه حیات است از دست نهد و از کردار ناپسندیده عذر است و خجالت کشیده
در مقام تلافی و تدارک باشد و آن ساربان پسر را بدرگاه گیتی پناه فرستد تا خط عفو بر سواد تقصیرات او
کشیده شود و بمجرد این لطف شاهنشاهی مفتخر و مباهی گردد و اگر از بیخردی و کوتاه اندیشی سر از خط
فرمان و احکام پادشاهی که مرآت نتیجه ایست از دریا جاه و امر الهی بپیچد همان دستور سلوک عاید سزای کردار ناهموار
در کنار روزگار او نهاده خواهد آمد و آن سرمست باده محبت و مدهوش نشاء غفلت اصلا متنبه نشده دست
حساب کار خود برفت بلکه آثار بدمستی و بی اعتدالی بیشتر از بیشتر ظاهر شدن گرفت تا اگر پرتو جهان آرای همت
عقده کشا باصلاح کار او مبذول داشته پرکنه سیونه از اسمعیل بیک برادر بهادرخان اوزبک که قرابت
قریب بخانزمان داشت تغییر فرموده بسلطان حسین خان جلایر مکرمت شد و آن بی سعادت با سلطان
حسین خان بمنازعه پیش آمده سلطان حسین خان بر زور دست پرکنه را از و انتزاع نموده اسمعیل بیک پناه

بخانزمان برده لشکر بسیار بر سر او آورد و چون از منسوبان این دولت ابد قرین بود با وجود کثرت مخالف خیلی
مردانه کرده فیروزی یافت و شاه بداغ بدانی که از خویشان نزدیک خانزمان بود با جمعی کثیر در آن جنگ بقتل
رسید و معهذا خانزمان طریق شده میخواست که خود بر سر سلطان حسین خان لشکر بکشد لیکن بعضی از
دوستان و خیراندیشان او مانع آمدند که درین صورت بیکبارگی پرده از روی کار بر می افتد و بالصلحت و نقل خود بغی
ورزیدن و در حرام نمکی کردن یمن ندارد و بجائی نمیرسد اگرچه خانزمان ترک آن اراده نمود اما اعادت ساربان پسر
نمی نهاد و هر چند خانخانان از مهربانی و دوستداری مکتوبات نوشته نصیحت میکرد سود نمیداد و چون
دانست که مزاج اشرف اقدس ازو منحرف شده حرفهای ناملایم از جانب او در مجلس بهشت آیین مذکور میشود برج علی
نام نوکر معتمد خود را به دربخانه فرستاد که شاید بحیله و تزویر تسکین این شورش تواند نمود و درین ایام ناصر
الملک صاحب اختیار و استقلال بود و امور ملکی و مالی بصواب دید او تمشیت می یافت برج علی پیش ناصر الملک رفته
بعضی از مقدمات در از حساب و معقول و سخنان زیاده از آداب و اندازه در میان آورد چنانچه ناصر الملک دشوار
آمده فرمود که برج علی را خوابانیده چوب زنند و باینهم اکتفا نکرده فرمود که از برج قلعه فیروزآباد دهلی برافکنند
انداختند و بعد از آن خذلان خذلان میگفت که این مرد که مظهر اسم خود شد امیر بیرام خان ازین ادا سخت
آزرده گشت و کینه او را در دل گرفته انتقام این کار بوقت دیگر حواله نمود و از سوانح این سال یا سال سابق آن
مصاحب بیک است و از خواجه کلان بیگ بسعی ناصر الملک و صورت این ماجرا آنکه چون طینت او بخبث و نفاق
سرشته بود و در زمان حضرت جنت آشیانی حرکات ناپسندیده ازو بظهور می آمد چنانچه آنحضرت او را بامضا
منافق میخواندند درینولا که اورنگ خلافت بجلوس خاقان گیتی ستان زیب و زینت یافت چیزی در صحبت شاه
ابو المعالی بر فتنه انگیزی و بدآموزی روزگار گذرانیده و بر فرق انقصاء جان خانزمان بود بسبب خود را مهردار ساخت
درینولا بانزیشهای تباه بدهلی آمده و بیرام خان او را مقید ساخته بمصحوب بعضی از معتمدان در اسفر حجاز کرده
و چون قدر سکاه بیشتر روانه شد ناصر الملک بتحریک بیرام خان نمود که کشتن او لازم و فرستادن بهتر است و قرار داد
که در پارچه کاغذی اسم قتل و بر دیگری نقش نجات نوشته زیر تکیه گذارند و یکی از آنها را بر دارند هر چه از آن

پرده غیب چهره گشاید بعمل آید بحسب تقدیر نقش موافق خواهش ناصر الملک نشسته در ساعت کسان فرستاده او را
بیاسا رسانیدند و از قضایای نا ملایم که در سال بظهور پیوست کشته شدن خواجه جلال الدین محمود خوافی است و
مجملی ازین تفصیل آنکه خواجه بغایت مزاج تند داشت و حرارت مزاج بر طبعش مستولی بود و بهر زه آزار خاطرها
میکرد و معه هذا با ارکان دولت و اعیان سلطنت اصلا ملایمت نمینمود خصوصا منعم خان که از خواجه آزردگیها
غلیظ داشت و در حضرت آشیانی بنابر عدم فرصت و قدرت بانتقام نمی پرداخت و در وقتی که منعم خان را
بالتزام این امر شنیع بحرکت آمد و از آن ایام حکومت غزنین بخواجه مقرر بود منعم خان جمعی را فرستاده بعهد و پیمان
او را بکابل آورده و در کابل مقید ساخته نشتری چند بچشم خواجه زد و بعد از چند گاه که او را کور دانسته دست از و
بازداشته بود خواجه بمرافقت جلال الدین مسعود برادر خورد خویش بسمت هندوستان شتافت که از آن راه خود را
بآستان اقبال رساند منعم خان ازین معنی آگاهی یافته جمعی را تعیین نمود که خواجه را با برادرش گرفته آوردند
روزی چند محبوس داشته بکس فرستاده خون آن بی گناهان را بر خاک بی باکی ریخت و در همین مدت که دار الملک دهلی
مستقر اورنگ خلافت و مهبط انوار عدل و رأفت بود خاطر قدسی مظاهر بسواری فیلان مست و تماشای جنگ
آنها توجه مفرط داشت و در اندک مدت مهارت و قدرت آنحضرت درین فن بمرتبه رسید که بر فیل مست خودسر که دلها
از سواری عجز و اعتراف مینمود بی محابا سوار شده بفیل دیگر جنگ می انداختند و امثال این کارنامهای تهور و
جلادت که میزان عقل و مقیاس اندیشه در سنجیدن بسیار بوقوع آمده اگر بتفصیل آن پردازد سر رشته سخن طول
می کشد و حمل بر اغراق مسودان اوراق میکرد و از سوانح این ایام فتح قلعه چونیه است و تفصیل این اجمال آنکه چون
بعرض رسید که راجه کپور چند باعتضاد کریوهای دشوار قلعه چونیه را مستحکم کرده داده خواجه عبد الله خلف خواجه
محمد زکریا ولد خواجه دوست خاوند که در سلک امرای عظام انتظام داشت با سایر خواجها و میر زاهد حسین تربتی و قرا
بهادر کاشغری بسر تنبیه و تادیب او رخصت یافتند و بتایید اقبال روز افزون ترددات شایسته ظاهر ساختند تا آنکه
فتح و فیروزی برافراشتند و غنایم فراوان بتصرف بهادران عساکر منصور درآمد و چون مدت شش ماه در دهلی
دفعه دولت اتفاق افتاد رای جهان افروز که شعشعه ایست از نور الهی چنین تقاضا فرمود که از راه دریا بدار الخلافه

بعضی از [illegible] خواجه عبد الله [illegible]

اکره نهضت فرموده آن مصر جامع را بنور حضور رونق جاودانی بخشند لاجرم همت دریا نوال بساختن کشتیهای دهباب
این سفر رخصت داد لاجرم کارفرمایان سوی نات عالی در کشتیها و زورقها ساز داد کشاده در فیها روح افزا مهیا
ساختند و درون و بیرون آن نشیمنها را بسقرلات پرتکالی و مخمل فرنگی و دیبای یزدی می آراستگی بخشیدند و در
ساعت مسعود خاقان دریادل بر زورق نشسته متوجه دار الخلافه اکره گردیدند و تمام راه بسیر و شکار داد عشرت
داده هفدهم آبان ماه الهی موافق یکشنبه هفدهم محرم سال نهصد و شصت و شش هجری بدولت و اقبال در دار الخلافه
اکره نزول اجلال اتفاق افتاد و از وقایع که بعد از وصول رایات اقبال بدار الخلافه اکره پرتو ظهور یافت فتح قلعه
گوالیار است و شرح این مرسم اجمال آنکه پیشتر ازین قیا خان که فوجی از بهادران فیروزی نشان بمحاصره آن قلعه
همت گماشته بود ند و چون از بلندی و استحکام قلعه بر ترا آن است که بکلید سعی فتح آن میسر پذیرد و بکمند اهتمام
دست تصرف بر فراز آن توان یافت هر چند مدت بسعی بهادران عرصه همت عقده این مراد نکشوده بود چون
موکب جهانکشا بدار الخلافه اکره بلند آوازه کرد بد حبیب علیخان و مقصود علی سلطان با فواج تازه و ریکومک
قیا خان تعیین شدند بهبلخان بصوابدید دوستان و خیر اندیشان خود دریافت که با چنین پادشاهی بزرگ
مخالفت کردن و با این دولت خدا داد ستیزه پیش گرفتن تا کی و تا چند معه هذا اگر از هیچ طرفی امید کومکی نبود
باشد و بعد از خرابی و بیم هلاکت منجر بران مرتبت خواهد شد درین صورت دست بحبل المتین غلبه بندگان
حضرت زدن و التماس عفو جرایم گذشته نمودن وجود را از محنت زندان خان کشیدن بصلاح اقرب است ملکه
عرضداشت فرستاده استعفای جرایم خود نمود و حاجی محمد خان سیستانی رخصت یافته که خاطر رسیده او را
مستمال عواطف شاهنشاهی ساخته بدرگاه کیتی پناه آورد و آن سعادتمند قلعه را باولیای دولت سپرده بمرافقت
حاجی محمد خان متوجه آستانبوس گردید و بمراحم پادشاهی خلعت امتیاز پوشیده بمنصب حاکم سرافرازی یافت
و از وقایع این سال فرستادن کمال خان گکر است بسر طایفه از افغانان میانه که در نواحی سرونج از مضافات مالوه
غبار فتنه و فساد برانگیخته بودند و بحکم جهان مطاع کمال خان گکر که آثار شجاعت و سرداری از ناصیه احوال او می
تافت بالجمعیتی لایق رفته ترددات شایسته ظاهر ساخته درین فتح و فیروزی مراجعت نموده بسعادت

آستانبوس اختصاص گرفت و هم درین ایام ادهم خان کوکلتاش را به تسخیر هنکات که در نواحی دار الخلافه اکره که
از ان محکمتر جای نیست و بهدوریه نام قومی در آنجا توطن دارند که بشجاعت و دلاوری و مردانگی از اکثر زمین ایران
علم امتیازی می افرازند تعیین فرمودند و گروهی از امرای نامدار مثل بهادر خان و حسین قلیخان و سید محمود باره
و شاه قلیخان محرم و صادق محمد خان و اسماعیل قلی خان و خرم خان بکومک او مقرر شدند ادهم خان در سایه اولیا
بتایید دولت ابد پیوند مفسدان بهدوریه را بتادیب سزا داده آن ولایت را که جاگیر ادهم خان از دیوان اعلی مقرر
گشته بود متصرف گردیدند و نیز از وقایع این سال آنکه شاه محمد قلاتی که بر نیابت بیرام خان خانخانان حکومت
بلده قندهار با او متعلق بود بسعادت آستانبوس شرف امتیاز یافت و شرح این سانحه بر وجه اجمال آنست که چون
قبل ازین شاه محمد قلاتی جهت تادیب و گوشمال بهادر خان از شاه عالیجاه شاه طهماسب امداد و کومک خواسته
وعده تسلیم قندهار نموده بود و بعد از حصول مقصود بوعده وفا نکرد بنابرین شاه برادرزاده خود سلطان حسین
میرزا ولد بهرام میرزا را به تسخیر قندهار تعیین فرموده و لشکر بسیار همراه ساخته خواست که بقهر او جبرا
بگیرد چون سلطان حسین میرزا بحوالی قندهار رسید شاه محمد قلاتی باعتضاد دولت ابد قرین در لوازم
قلعه داری دقیقه فروگذاشت نکرد هر روز عرصه مبارزت را بلمعان تیغ همت گرم میداشت و چون ایام محاصره
بامتداد انجامید شبی از دروازه فوجی از بهادران کار طلب را بیرون فرستاد که تا بر مورچال ولی خلیفه شاملو
شبیخون آوردند او را نیز زخمی ساخته بسیاری از قزلباشیه را بقتل رسانیدند و سلطان حسین میرزا
ناکام از پای قلعه برخاست و حاکم ایران نسبت ازین سانحه برآشفت و بار دیگر میرزای مذکور و علی سلطان
حاکم شیراز و ولی خلیفه شاملو را به تسخیر قندهار نامزد فرمود و علی سلطان حاکم شیراز که کوشش بلیغ در
تسخیر قلعه مینمود و شاه محمد قلاتی در مدافعه سعی موفور بظهور میرسانید روزی در اثنای دار و گیر علی سلطان
بزخم بندوق درگذشت و ازین واقعه فتوری عظیم در لشکر ایران راه یافت و سلطان حسین میرزا بنا کامی او را
بسر میبرد ند روی بر نشست ندرانه مانزه داشت و در خلال این واقعه شاه محمد قلاتی عرضداشت بدرگاه آسمان
جاه فرستاده بر حقیقت واقعه ایستادهای پایه سریر خلافت مصیر را مطلع ساخت و چون این معنی بوسیله عرایض

مقدس رسید برلیغ جهان مطاع شرف نفاذ یافت که حضرت جنت آشیانی مکرر مبیعه نموده اند که بعد از تسخیر ممالک هندوستان
قندهار را بشاه خواهیم داد بر ذمت همت ما لقا وعده ایشان لازمست مناسب آنکه قلعه را بمردم شاهی سپرده عزم
کستاخی خواسته متوجه آستانبوس گردد چون این فرمان بشاه محمد قلاتی رسید شهر را بوکلای میرزا سپرده
متوجه درگاه آسمان جاه گردید و شرف عتبه بوسی دریافت و از غرایب سوانح که درین ایام سمت ظهور یافت آنست
که بندگان حضرت بموضع منزهاکر در شکار گروهی دار الخلافه اکره واقعست شکار چیته تشریف برده بودند یکی
از چیتهای این گله آهو گذاشتند و آن چیته دو بره آهو بره را گرفت و دیگر آهوها از خیل او سلامت جسته در پی
بکریز نهادند مادر آهو بره که بچه خود را بچنگال مبتلا دید بی تابانه دوید و خود را بچیته زد و در آن زد و خورد آهو
بره از چنگال آن نهنگ نجات یافته با مادر بیرون رفت و محرر اقبالنامه جهانگیری نقل این واقعه غریبه بسوا
از زبان معجز بیان خاقان ممالک ستان شنیده

آغاز سال چهارم از جلوس خاقان ممالک ستان

روز یکشنبه
دوم جمادی الآخر نهصد و شصت و شش مسند آرای هفت اورنگ پادشاهی شمسه و نماشد بیت الشرف
حمل را بنور موفور آراستگی بخشید و زمین و زمان از طراوت و تر احتی و اقی کرامت فرموده سال چهارم از جلوس
جهان افروز حضرت خاقانی بخرمی و کامرانی آغاز شد و گلبن دولت را بهار بر بهار افزود و از سوانح که در عنوان این
سال پرتو ظهور انداخت تعیین افواج قاهره است بصوب الکهنو و سایر محال متعلقه جانزمان و تغییر جاگیر او
و مجملی ازین تفصیل آنکه چون اعتدالیهای زیاده سر بهادر خانزمان متواتر معروض بارگاه اقبال گردید بحکم قدر
ازین پیش اعمالی برین نهج مجددا فرمان قضا مثال از قهرمان جلال اغر ورود یافت که آن بادبان پسر که منشاء
شورش دماغ و باعث خرابی اوست بدرگاه کیتی پناه فرستد یا از پیش خود آواره سازد و انقیاد حکم پادشاهی را
که هر آینه موجب حصول آمال و صلاح او خواهد بود سعادت دین و دنیای خود شمارد و چون هنوز جمعی از اعیان
متهور در جوش شور و آخرود بای حقوت افشرده در از مخالفت میزدند بالشکر شایسته بر سر آنها رفته تنبیه و
تادیب نماید و آن محال را متصرف شود که محال متعلقه جاگیر او را به دیگری از امرا عنایت فرموده ایم و حکم شده که آن جماعت
کومک باشند تا آن ولایت وسیع بسهولت در تصرف اولیای دولت درآید بنابرین قیا خان گنگ و سلطان حسین جلایر

و حاجی محمد سیستانی و طهماسپ خان و جمال خان که گروهی جمعی کثیر از بهادران عساکر اقبال را باین خدمت رخصت فرمودند
و مقرر شد که اگر علیقلیخان سر بر خط فرمان نهد کومک او نموده به تسخیر جونپور روند و افغانان متمرد را مقهور کرده
و اگر در مقام بغی و کفران نعمت در آمده تمکین احکام پادشاهی که نمونه ایست از اوامر الهی نماید عبدالله خان اوزبک
هر جا جاگیردار کالپی است باتفاق امرای سر او رفته سزای کردار ناهنجار در کنار روزگار او نهند تا موجب عبرت
و آگاهی سایر زیاده سران پریشان دماغ گردد و چون هنوز ذلک شعبده بازی بوده از روی کار علی قلیخان بر کرده
روزگار او نرسیده بمضمون حکم عمل نموده سرکار لکهنو و آن حدود باسم او واگذاشت و خود کمر خدمت بر میان
جان بسته به تسخیر جونپور همت گماشت و در آن ایام جونپور متصرف ابراهیم سور بود که مجملی از احوال خسران
مآل او نگاشته کلک وقایع رقم شده خان زمان را با او محاربات عظیم روی نمود و بتایید اقبال روز افزون آن ملک
وسیع را از چنگ افغانان ناسپاس انتزاع نمود تا کنار دریای جوسا متصرف در آورد و آن بار بار [illegible] بدرگاه
معلی نفر فرستاده اقامت خود را [illegible] و عرایض مشتمل بر اظهار دولتخواهی و لوازم عبودیت با پیشکش لایق روانه درگاه
عرش اشتباه ساخت بحسب تقدیر آن مردود دلها در ایام سرکشی و اید بار آواره دشت ادبار شد و مجملی از این
سانحه اقبال آنکه بار ارجان نام کولی تعلق و تعشقی پیدا کرده آن کوچه گرد هر جایی را عقد بسته در سلک زنان
خود آورده بود و از کمال بیباکی و بی قیدی در مجلس خاص که با شاهم بیگ بزم شراب میداشت آن لولی را نیز
حاضر میساخت تا آنکه رفته رفته شاهم بیگ را با آن لولی رابطه محبتی پیدا شد و چون علیقلیخان مغلوب هوا
و هوس او بود و نیکو از او سلوک میکرد در شنیدن این معنی بر مستی اظهار جواهر خود نموده آرارجان را از علی
قلیخان طلبید و آن نامعقول بی ننگی خود را به شاهم بیگ بخشید و بیرون فرستاد و چون عبدالرحمن
دلدار مو بیگ نیز با شاهم اظهار عشق مینمود و میان ایشان بسبب محبت یگانگی درجه کمال داشت روزی
آن زن را با [illegible] که خود گرفته بود بعبدالرحمن بیگ بخشید و او نکاح کرده بطریق اهل ناموس در پرده احتجاب
نگاه میداشت و در این وقت که شاهم بیگ آواره دشت ادبار گردید [illegible] بقصد [illegible] نموده بخانه عبدالرحمن
بیگ افتاد مهمان او شد و در طغیان کیفیت بیهوشی یاد آرارجان نموده و قوت شهوانی بر طبعش استیلا یافته

اظهار بیکار

اظهار بی آرامی کرد و از عبدالرحمن بیگ توقع سلوک علیقلیخان داشت که آرارجان را باز داده عبدالرحمن بیگ چون
از رشک حمیت بهره مند و راضی نشد و هر چند مبالغه و ابرام کرد بجایی نرسید شاهم بیگ که بخمار مستی عادت داشت
حقوق آشنایی و دوستی را بر طاق نسیان گذاشته پرده آزرم از میان برگرفته بعنف و تعدی [illegible] عبد
الرحمن بیگ را مقید ساخته آن لولی را از خانه بر آورده در باغی که متصل بخانه عبدالرحمن بیگ بود مجلس شراب در
بزم وصال آراسته چون مو بیگ برادر عبدالرحمن بیگ بر حقیقت وقوف یافت مسلح و مکمل شده بر سر شاهم
بیگ آمد و خواست که بدرون باغ رفته برادر خود را با آرارجان خلاص سازد و مردم شاهم بیگ در مقام ممانعت شدند
و جنگ سخت در پیوست و در اثنای جنگ تیری از شست قضا بر حیات آن سفله خون گرفته رسید و آواره
دشت عدم گردید و عبدالرحمن بیگ از بند نجات یافته رو بگریز نهاد و بسرعت تمام خود را بدرگاه گیتی پناه رسانید و با
وسیله نوازش [illegible] یافت و علیقلیخان از استماع این واقعه گریبان شکیبایی چاک زده بی اختیار بتعاقب عبد
الرحمن بیگ شتافت و تا کنار دریای گنگ جلو باز نکشید و چون ظاهر شد که او نیز از گذشته مأیوس گشته
بر حال ناکامی نشست و از سوانح عبرت بخش که درین هنگام بظهور پیوست قضیه هبوط کوکب اقبال پیر محمد
خان ناصرالملک است و شرح این مبهم اجمال آنکه چون درجه اعتبار و اختیار ناصرالملک از سایر ارکان دولت و
اعیان سلطنت در گذشت و قدرت و تمکن او بجایی رسید که محسود همسران و هم چشمان خود شد حضور
بیرام خان که خود را امیرالامرا و وکیل مستقل این دولت ابد پیوند میدانست از [illegible] استقلال ناصرالملک گرانی
خاطر داشت و منتظر فرصت [illegible] میبود که او را از پا در اندازد در این اثنا ناصرالملک را عارضه ضعفی روی
داد خانخانان بعیادت او رفت غلام ترکی که دربان او بود از ناشناسی [illegible] گفت که لحظه توقف نمایند
تا خبر کنم خانخانان متغیر و متورم خاطر شد و ناصرالملک از بی مغزی آگاهی یافته در سر آمد و بر آمد و اظهار حجاب
و معذرت نمود خانخانان را درون برد اما همراهان او کمتر توانستند در آمد و محمد سلطان میر فراغت که
بر پهلو خود را کشانید و خانخانان بتکلیف لحظه نشسته از خانه او برآمد و ظهور این واقعه باعث مزید رنجش
و نفار خاطر خانخانان گشت و جمعی از فتنه سازان واقعه طلب نیز تحریکات کردند و عمده آنها شیخ گدائی بود

و بعد از دو سه روز خانخانان خواجه امین الدین محمود و میر عبدالله بخشی و خواجه محمد حسین بخشی با جزئی از [illegible]
خود نزد ناصرالملک فرستاد که ما ترا از کسوت فقر و طالب علمی بر آورده در تربیت فرموده بمرتبه امارت و دولت رسانیده
بودیم و از تو چشم اظهار و خدمت داشتیم لیکن چون ترا حوصله این کار نبود و ظرف تو گنجایش این همه شوکت و
حشمت نداشت خویشتن را فراموش ساخته پاس نسبت خود نتوانستی نمود و بر خلاف قانون عقل و سعادتمندی
سلوک پیش گرفتی اکنون بیم آنست که مبادا از تو بتصور مقاصد عظیمه شود و علاج آن بدشواری کشد
لاجرم ملایم حال و مناسب احوال آنکه دست از اسباب سلطنت باز گرفته روزی چند در گوشه عزلت بنشینی و علم
و نقاره و سایر آلات تجمل و تعظیم و سواد تکبر و ترفع خود را که عاریتی پیش تست بجمعی که فرستاده ایم حواله نمائی
و الحق باصلاح مزاج و تدبیر علاج خود پردازی تا بعد از این هر چه لایق باشد بعمل خواهد آمد ناصرالملک که از آزادگی و
بی تعلقی بود بشگفته رویی و گشاده پیشانی اسباب امارت سپرده و در علم و رضا و تسلیم کوشید عزلت و انزوا
اختیار کرد و بیرام خان بر این هم تسلی نشد پیر محمد خان را مقید ساخته بقلعه بیانه فرستاد که در آنجا محبوس
باشد و بعد از روزی چند پیر محمد بوسیله جمعی از اهل صلاح رخصت سفر حجاز حاصل کرده متوجه گجرات شد و
چون برادهن پور رسید فتح خان بلوچ چند گاه نگاه داشته بلوازم مهمانداری و مردمی کوشید در این اثنا میرزا
شرف الدین حسین و ادهم خان مکتوبی باو نوشتند که هر جا رسیده توقف نموده ساخته غیبی باشند تا بدانجا
برده غیب چهره کشا گردد موافق آن بعمل آید پیر محمد از ادهن پور معاودت نمود و بنواحی [illegible] جهان را
مضبوط ساخته در آن محکمه اقامت گزید و صورت حال پیر محمد خان معلوم شده تلی خان محمد و حسین خان [illegible]
فرستاد که او را دستگیر سازند و این مردم بر سر او رفته جنگ انداختند و چون پیر محمد خان قدرت مقاومت
نداشت زود دست و پا زده خود را نگاه داشت و شب با معدودی راه سلامت پیش گرفت و اسباب و اشیای او بدست
این مردم افتاد و بعد از آوارگی پیر محمد خان منصب وکالت با حاجی محمد خان سیستانی که از نوکران قدیم او بود
تفویض نمود اگر چه بظاهر اسم وکالت باو اطلاق شد اما معنی وکالت بشیخ گدائی بود و مهمات مالی و ملکی بصلاح او انفصال می
یافت و خانخانان [illegible] خصال که بمقتضای حال در لباس [illegible] توجهی [illegible] نمود [illegible] انتقام این خود را [illegible]

[illegible]

دیکافان آن را به منعم حقیقی باز گذاشته اصلا ملتفت چون و چرا نشد و از قضایای این سال تعیین فرمودن حبیب علی
خان به تسخیر قلعه رنتهنبور که از اعاظم قلاع مشهوره هندوستان است و بالمنطقة البروج سر رفعت می ساید
و شرح این داستان بر وجه اختصار آنکه سلیم شاه در ایام حکومت هندوستان این حصن حصین و قلعه متین را
به جهار خان نام غلامی که بنهایت اعتماد برو داشت سپرده بود چون هندوستان بتصرف اولیای دولت ابد پیوند در آمد
جهار خان بر عجز خود دیده در گشته و خود را گرفتار تصور نموده قلعه را بدست رای سرجن فروخت و
مبلغ خطیر از و گرفته آواره صحرای نامرادی گردید و درین ولا حبیب علی خان با افواج فیروزی نشان به تسخیر آن
دستوری یافت و چنانچه شرط این کار است بلوازم محاصره پرداخت لیکن چون تقدیر ایزدی به تسخیر این قلعه در زمان
دیگر حواله بود امری حسن سلوک شد که سرانجام آن را اهم دانسته تسخیر قلعه بوقت دیگر موقوف داشتند و از سوانح
این سال همایون آمدن شیخ محمد غوث است از گجرات و افزایش قدر و منزلت شیخ بیمن توجهات ملکی صفات
و مجملی از تفصیل آنکه شیخ محمد برادر شیخ بهلول است که از مصاحب دولت جنت آشیانی بود و در آغاز فتوح
هندوستان به تیغ بی باکی میرزا هندال شربت شهادت چشیده [illegible] آنحضرت [illegible]
گویند که چنانچه شرح این ماجرا در اوراق گذشته نگاشته کلک بیان گردیده و این دو برادر در طریق دعوت
اسمای حسنی ید بیضا داشتند و از تصانیف شیخ محمد غوث رساله ایست موسوم بجواهر خمسه مقبول این کار و
دستور العمل ارباب حال بالجمله چون وسعت آباد هندوستان بتصرف افغانان در آمد شیخ محمد که از منسوبان این دودمان
عالیشان بود بتوهم آسیب افغانان نتوانست درین ملک بسر برد با اولاد و احفاد و توابع و لواحق بجانب گجرات
شتافت مدتها در آنجا باعزاز و اکرام گذرانید چون محروسه سواد اعظم هندوستان بانوار دولت و اقبال
حضرت خاقانی رونق آسمانی یافت و حق بمرکز قرار گرفت شیخ محمد بوطن شده در آگره بدستبوس حضرت ظل الهی
مشرف شده و مشمول اعزاز و اکرام گشت لیکن شیخ گدائی که از قدیم با شیخ عداوت داشت فرصت یافته بخانخانان
رسانید که شیخ در گجرات رساله معراجیه تصنیف کرده و این نسبت مخصوص بر خود منسوب ساخته و
خاطر خانخانان را از شیخ متغیر گردانید و شیخ بودن خود را در [illegible] صلاح حال ندانسته بگوالیار رفت

[illegible]

منزوی شد و در دیبولاکه بندگان حضرت خاقانی بتماشای قلعهٔ گوالیار و عزم سیر و شکار توجه بود نزد روزی میرزا
شیخ محمد تشریف ارزانی فرموده بافاده و استفاده صحبت روحانی داشتند و شیخ در خورد رودنی دانرای
خود پیشکشها گذرانید و اقسام اطعمه و اشربه و حلویات و عطریات حاضر ساخت و چون در آن ایام
خاطر قدسی مظاهر بکاو گجراتی توجه مفرط داشت و شیخ کاوان خوب از گجرات آورده بود بیشتر باعث
توجه اثر شد و در آخر مجلس شیخ از حضرت خاقانی پرسید که شما دست ارادت بکسی داده اید یا نی آنحضرت
دست وثوق بید الله داده بود نه جهت مراعات خاطر شیخ فرمودند که نی و بظاهر دست شیخ را گرفته مرتبهٔ صوری
و معنوی شیخ را بایشان نسبت افزودند و تا آخر عمر در زمرهٔ اهل سعادت معزز و محترم بود و بتاریخ سیوم
اردی بهشت ماه الهی هشتم از جلوس اقدس هفدهم رمضان نهصد و هفتاد هجری سال ملک بقا گردید و بعد
از رحلت شیخ فرزندان ایشان بمناصب عالی و مدارج والا ترقی و تصاعد نمودند و امروز شیخ عبدالله خلف شیخ
محمد ترک ریاست و تعلقات ظاهری کرده و مبلغهای کلی برسم سیورغال ایشان مقرر است و در گوالیار بفراغت
و رفاهیت میگذرانند و سر حلقهٔ لشکر دعا است و از قضایای این سال فرستادن بهادرخان برادر علیقلی خان
زمان است بتسخیر ولایت مالوه و شرح این ماجرا آنکه مالوه ولایتیست وسیع بغایت خوش آب و هوا و بعد از فوت
سلطان فیروزشاه که وسعت آباد هندوستان ملوک طوایف شد همواره در مالوه یکی از سلاطین خلجی پادشاه صاحب
خطبه و سکه بود و قریب یک لک سوار میداشت تا آنکه فتوری در ارکان سلطنت آنها راه یافت و سلطان بهادر
گجراتی مالوه را متصرف شد و بعد از آن حضرت جنت آشیانی چون تسخیر آوردند همچنان شیرشاه و سلیم شاه نیز
داشتند و سلیم شاه شجاعت خان نام امرا که عوام هندوستان شجاول خان میگویند حکومت آنجا را داده بود
و بعد از و باز بهادر پسر او مستقل حکومت و خود را ... در دیبولاکه همگی همت
جهانگشا بانتظام ممالک هندوستان مصروف و معطوف است بهادرخان با لشکری شایسته تعیین شد
که بمالوه شتافته آن ملک را در حوزهٔ تسخیر و حیطهٔ تصرف درآورد و چون قصبهٔ سرنج مورد عساکر اقبال گشت
تفرقهٔ بیرامخان و برهم خوردگی کارها روی داد بنابرین سرعان فرستاده بهادرخان و آن لشکر را بدرگاه

گیتی پناه طلب فرمودند آغاز سال پنجم از ابتدای جلوس خاقان گیتی ستان لله الحمد که بهار دولت
و خرمی و طراوت و نضارت از سر گرفت و گلبن خلافت آراستگی دیگر پذیرفت و سال پنجم از جلوس
ابد قرین خاقان عدل گستر و پادشاه جهان پرور بمبارکی آغاز شد و بعد از چهار ساعت و نه دقیقه از روز
شنبه سیزدهم جمادی الاخر نهصد و شصت و هفت هجری آفتاب عالمتاب پرتو سعادت و شرف به برج
حمل انداخته مبشران اقبال این مقال سر کشتند شعر باز این چه جوانی و جمال است جهان را • وین حال
که نو گشت زمین را و زمان را • مقدار شب از روز فزون بود بدل شد • ناقص همه این داشت و زائد همه
آن را • خوش خوش ز نظر گشت نهان برف ز دل آب • تا خاک همی عرضه دهد راز نهان را • چنانچه در غرهٔ باد
این سال همایون فال اتصال قدر و منزلت بندگان حضرت بر معارج اقبال و دولت و هبوط کوکب طالع
بیرامخان و برهم خوردگی حال او ماصدق این مقال است نهضت موکب گردون مدار در لباس
شکار بدار الخلافت دهلی و آغاز محرومی بیرامخان از سعادت ملازمت چون اقتدار و استقلال
بیرامخان از مرتبهٔ وکالت و امیر الامرائی در گذشت بعضی امور نامستحسن و سوانح ناملایم که در حوصلهٔ
روزگار نگنجد بظهور آمدن گرفت و از روی ستمگری منصبهای موفور و جاگیرهای معمور بملازمان
و تربیت کردهای خود تجویز نموده بندهای قدیم پادشاهی که با سیلوار بها خدمت کرده بودند
دلشکسته و ناکام داشته سلوک ناپسندیده بیش نهاد خود ساخت و از آنکه حضرت خاقانی در کبار
بی توجهی سلوک فرموده بانتظام امور سلطنت نمی پرداختند و مملکت وسیع هندوستان را بقبضهٔ
اختیار و اقتدار خانخانان واگذاشته همواره بسیر شکار و تیراندازی و چوگان بازی مشغول بودند
میرسانید بنابر این معنی بیشتر باعث جرات و گستاخیهای او گردید و از مظهر امور که موجب گرانی خاطر
اقدس و نفرت قلوب جمهور گشت نخست کشتن تردی بیک خان بود بی اثبات تقصیر دوم انتزاع
فیلان خاصه سپردن بملازمان خود سیوم قتل مصاحب بیک بی تحصیل حکم چهارم از پا انداختن پیر
محمد خان دیگر جزئیات را خود شماری نیست و معهذا آنحضرت بدانش خداداد و القای ملهمات صلاح

وقت منظور داشته اصلاح و تدارک آن نشد تا آنکه در دیبولا یکی از فیلان مست پادشاهی در عین مستی در کشتی
بی اختیار فیلبان بر فیل بیرامخان دوید و آن فیل را کشت و بیرامخان اصلا مراعات ادب ننموده بکرد و
شکوه شاهنشاهی را منظور نداشته آن فیلبان بیگناه را بقصاص رسانید و هم درین ایام روزی بیرامخان
در کشتی نشسته سیر دریا میکرد یکی از فیلان پادشاهی در جوش و خروش مستی بر آب در آمده
بود چون عبور کشتی قریب بفیل واقع شد آن فیل مست سر کشی جانب کشتی بیرامخان دوید اگرچه فیلبان
بزور بازو و قوت دست فیل را نگاه داشت اما خانخانان از استیلای توهم اضطراب بسیار کشید
و چون بعرض اقدس رسید بجهت مراعات خاطر فیلبان را بسته نزد او فرستادند بیرامخان ...
نزدیک شده بود سر رشتهٔ ادب و نیکو از دست داده آن بیگناه را کشت و از سوح این مکاره مزاج اعتدال
سرشت آنحضرت برآشفت و خاطر اشرف از اوضاع و اطوار ناملایم او متنفر جست و نتایج جلالت استیلا
یافت و تدارک ملالت را نموده تدبیر این کار منحصر در مفارقت او از سعادت خدمت دانستند و در لباس شکار
گوالیار که در سی کروهی آگره واقعست با میرزا شرف الدین حسین و ادهم خان و چندی از مخصوصان
بساط قرب که محرم این راز بودند نهضت عالی اتفاق افتاد و مقارن این حال خبر ضعف مریم مکانی نیز
از دهلی رسید و همین را تقریب ساخته عزیمت دار الخلافه دهلی پیش نهاد همت عقده کشا نموده بر جناح
استعجال متوجه آنصوب شدند در آن وقت حکومت دهلی شهاب الدین احمد خان داشت چون قریب
بدهلی رسیدند او با برادران و خویشان خود بسعادت استقبال شتافته دولت زمین بوس دریافت
و بتاریخ شانزدهم ماه فروردین الهی موافق سه شنبه بیست و ششم جمادی الاخر آن شهر کرامت مستقر اورنگ
خلافت گشت و غلغلهٔ شادی و مبارکبادی زمین و زمان را فرو گرفت و آنحضرت بعزم جهان آرا و اصلاح ...
جان سپار مباشر مناع و فرامین واجب الاتباع به بندهای قدیمی و مخلصان صمیمی که در اطراف ممالک بتعین
بودند شرف اصدار فرمودند که چون از بیرامخان بعضی افعال ناملایم و اعمال ناشایست که مناسب حال او نبود
بر زده یکبارگی ترک سوی ادب نموده سلوک ناهنجار پیش گرفت و بیقین پیوست که نمشیت امور سلطنت

و بر داشت بار این دولت از حوصلهٔ او بیرون است ناگزیر او را ازین شغل خطیر معاف داشته سر انجام مهام سلطنت و
اصلاح شکستهای گذشته بذمت همت جهان آرا لازم و متحتم شمرده ... تحمل این بار گران بی تایید ایزدی
و تقویت ازلی ممکن نیست و چون خاطر از صحبت او ملالت یافته بود او را در آگره گذاشته بدهلی تشریف آوردیم هر که
را سعادت یاور و بخت در رس باشد فی الفور متوجه درگاه خلایق پناه گردد و حصول مراد بر آمد مقصود خود را بر
سعادت ملازمت منحصر داند که در خور شایستگی بمناصب بلند و مراتب ارجمند سرافرازی خواهد یافت و شمس
الدین خان اتکه که در بهره بود فرمان عالی عز صدور یافت که در لاهور میر محمد خان کلان را گذاشته بامهدی قاسم خان
متوجه درگاه عرش اشتباه شود و نیز فرمان طلب باسم منعم خان صادر شد که از کابل متوجه ملازمت گردد
و چون شمس الدین محمد خان مضمون فرمان جهان مطاع اطلاع یافت بسرعت هر چه تمامتر خود را بملازمت
رسانید و مشمول عواطف بیکران و مراحم بی پایان گشت و علم و نقاره و تمن طوغ بیرامخان را باو مرحمت فرمودند
حکومت پنجاب برای رزین او بتفویض یافت و سایر امرا و اعیان سلطنت از اطراف و اکناف ممالک بطواف
آستان سپهر مطاف روی امید نهاده بسعادت زمین بوس مفتخر گشتند و شهاب خان برج و باره قلعه را
تعمیر نموده بدست امور ملکی و انتظام مهام سلطنت پرداخت و در اندک زمانی خبر انحراف مزاج اشرف
از بیرامخان بلند آوازه شد و جمعی که محل اعتقاد و اعتضاد او بودند ترک صحبت و همراهی او نموده متوجه
ملازمت و آستانبوسی گردیدند اول کسی که از وجدا شده بملازمت آمد و از پیش قدمان شاه راه اخلاص گشت
قیا خان کنک بود و بعد از آن مردم ریز گرده متعاقب یکدیگر رسیدند چون بیرامخان بر حقیقت حال او وقوف
یافت و یقین شد که این شکار بطرز شکارهای دیگر نیست و درین مرتبه شاهباز بلند پرواز همت را بصید مراد
دشکار دولت رخصت فرموده اند سر رشتهٔ تدبیر از دست داده سراسیمه گردید و بوسیلهٔ محمد خان و حاجی
محمد خان سیستانی و خواجه امین الدین محمود که از نیکوخدمتی بخطاب خواجه جهانی شرف اختصاص یافت
بعتبهٔ اقبال فرستاده اظهار عجز و نیازمندی و معذرت نمود که شاید بحرف زبانی آنحضرت را بخود مهربان توان
ساخت و چون فرستادها بسعادت ملازمت سرافراز شدند کاری از پیش نرفت در رخصت معاودت ... شدند

بیرامخان درین مرتبه پیشتر چون کار و بار خود گشته روی بدولت ملازمت و رای بوده درگاه برای ...
کرتا مجموع عار نشر خود را بمهلی رسانیده علاج واقعه نماید و باز حقوق تربیت حضرت جنت آشیانی و علاوه
نمکی سرزا و ادمی شد درگاه بخاطرش میرسید که در لباس دوستی کار از پیش برد تا اهل ظاهر رقم بد نامی
صحیفه او نکشند درگاه چنین گفتکاش میرسید که چون بهادرخان بتسخیر ولایت مالوه رفته و هنوز زمان
در نیامده خود را بجمعیت نیک به بهادرخان رسانیده آن ولایت را متصرف شود یا چیزی در آنجا آورد
گرفته منتظر فرصت کار باشد درگاه رایش بران قرار گرفت که از راه سنبل علیقلیخان را با خود متفق ساخته
در ولایت افغانان درآمده آن نواحی متصرف آورد درگاه آرزوی تجرد و ترک علایق و عوایق کرده میگفت
که باماکن شریفه و عتبات عالیه رفته رفته عمر در آنجا صرف عبادت و مرضیات الهی نمایم اما دلی بیک ذو شیخ کرد
که سر حلقه سپه دولتان بود نداز سپاه و دلی و حق ناشناسی سعی دران داشتند که بیرامخان را بجانب دهلی برده
معامله را بجنگ قرار دهند درگاه را بیک روی ساز نزد و داغ بغی و بیل بد نامی بر جبهه روزگار او کشند اما نفس
الامر و انصاف آنکه خودش بالطبع راضی نبود که در آخر عمر بدنام از دار ابد کردد و چون بیرامخان از ناصیه
حال مردم نقش تذبذب و تردد خواند و شایبه کره د طرح رخصت فرمود که بملازمت حضرت بروند و بهادر
خان را نیز که بتسخیر ولایت رفته بود برکردانیده روانه درگاه ساخت و مطلب اصلیش آنکه اگر این مردم
با من موافق و یکجهت خواهند بود بر بودن اینها در درگاه بجهت صلاح حال بعضی مقدمات بهتر است
و اگر از صحبت من متنفر شده باشند درین صورت نگاهداشتن چه نتیجه دارد بلکه اقسام مضرت متصور است
بالجمله چون حقیقت حال بعرض اقدس رسید ترسون محمدخان و میر حبیب الله را نزد بیرامخان فرستاده
پیغام دادند که زینهار اراده ملازمت و آمدن را با تحرود نماید که درین مرتبه سعادت بار نخواهد یافت
و او را نخواهیم دید صلاح حال و مناسب احوال او آنکه متوجه اماکن شریفه و زیارت خانه مبارک شود که هرگاه
بخیریت از آنجا معاودت نماید بیشتر از پیشتر مشمول عواطف و مورد عنایت خواهد شد و بر آنچه مرضی
او باشد سلوک خواهیم فرمود چون بیرامخان صورت معامله را طرز دیگر یافت عرضداشت بدرگاه فرستاده

التماس فرمجاز نمود و بظاهر احرام خانه مبارک بسته و باطن اندیشهای باطل پیش نهاد خود ساخته از آگره
برآمده و نخست پسر اسکندرخان افغان را با غازیخان بتور رخصت داد که بممالک محروسه درآمده غبار شور
و آشوب مرتفع سازند و خود بصوب الورشتافت که از آنجا اهل و عیال را گرفته بجانب پنجاب رود
و چون اراده ناصواب او بعرض اشرف رسید فرمان عاطفت آمیز مشتمل بر نصایح و خیراندیشی او ارسال
داشتند و خلاصه مضمون آنکه شما با جمعی که بسبب این رنجش و آزار رسیده اند مشورت نموده بما را حاجتی
سعکرده در مقام برهم زدن ممالک و ایجاد لازمه بغی و نادولتخواهی باشند درآمده اید و پسر سکندر و غازیخان
تنور را بولایت سرداده اید که شورش انداز شوند و بمهدی قاسم خان نوشته اید که قلعه لاهور را مضبوط
سازد که با تخامی آییم و مثل هندنا باتارخان سی بهمه دیگر نوشته اید که در اطراف و جوانب ممالک محروسه
خلل اندازند و معهد حسن ظن در حق شما چنانست که هنوز در ارکان اخلاص و دولتخواهی شما قصور نشود
راه نیافته و خود باداى این امور ناستحسن نشده اید و چیزی از حرامنمکان سیاه باطن واقعه طلب با
عواسه و ضلالت شما گشته مهمات را با نجا رسانیده اند و خود بسر حساب روند که این ارادهای باطل
چه لایق حال شماست فی الواقع بعد از خدمت چهل ساله که باخلاص و دولتخواهی بیک نام دین و دنیا شده باشید
آخر عمر به بغی زبان زد آفاق شوید و با وجود این همه رنجش و سوی مزاج نسبت سبقت خدمت منظور
داشته لایق حال و مناسب اوضاع شما چنان میدانیم که بهمان نیت درست و عزیمت راست که عرضداشت
نموده اید متوجه زیارت حرمین شریفین گردید و کسان فرستید که وجوه تو دولت که در سرهند و لاهور
گذاشته اید بار کرده بایشان رسانند و چون بهدایت توفیق دریافت آن سعادت نصیب گردد باز عاطفت
آستان ملایک مطاف گشته خود را بسعادت عتبه بوسی خوشوقت و تازه رو سازید ان شاء الله تعالی
بنوعی که لایق و اهم و مرضی او باشد خاطر جوئی خواهیم فرمود و برآنچه اراده نماید بوجه احسن صورت انجام
خواهد یافت زینهار که باغوای اهل غرض خود را بدنام و آزرده نسازد چنانچه بدولت و آیتهای مقاصد
دینوی دریافته بهدایت ما نیز از کمال سعادت اخروی نیض بهره گردد لیکن بیرامخان مغلوب نفسانیت

شده بغریب فتنه انگیزان شورش طلب را صواب کرکرد در راه شهاد و خطای عظیم نمود و از احکام پادشاهی
که محض خیراندیشی و حفظ عزت و ناموس او بود تقاعد جست و در سرانجام اسباب بغی و حرابی خود بیشتر
از پیشتر اهتمام بکار برد و از سوانح این ایام آنکه چون شهاب خان جلو و عمده هر فوق و فتق مهمات از پیش خود
گرفت و خواجه جهان نیز به نیکوخدمتی و رشد صاحب اختیار شد و جمعی از بزرگان سادات و لوح منزلت قیاخان
گنگ و سلطان حسین جلایر و محمدامین دیوانه باهم اتفاق نموده در مقام قصد شهاب خان و خواجه جهان
شدند و حضرت خاقانی بالقای ملهمات ربانی صلاح وقت منظور داشته شهاب خان را از منصب وکالت معزول
ساخته بهادرخان را بپایه خدمت عالی سرافراز بودند و مقصود اصلی آنکه درین صورت اطفای نایره آشوب
و فتنه شود و قیاخان از خدمت شایسته که بمجرد الازو ظهور یافته بود مراعات نسبت قدیم سرکار هرا هم
و آنخرود مرحمت فرموده شرف رخصت ارزانی داشتند و سلطان حسین خان را روزی چند مقید ساخته
گذاشتند و محمدامین دیوانه از توهم و هراس فرار نموده سر بصحرای ادبار کی نهاد و چون سلک تفرقه
در هنگام جمعیت این بدانیشان بی باک افتاد بهادرخان را از آن منصب عارف نموده برانتاده که در گجر
او مقرر شده بود رخصت فرمودند نهضت موکب جهان‌گشا از اهلی به دفع فتنه بیرامخان و مراجعت
بمصیر خلافت چون بیرامخان از دار الخلافه آگره متوجه الور شد و بسامانه رسید شاه ابوالمعالی
و محمدامین دیوانه که عظیم فتنه و فساد در قلعه بیانه مقید بود بند از ایشان برداشته مطلق العنان ساخت
اگرچه بظاهر گفت که شما بدرگاه گیتی پناه روید اما مقصود اصلی آنکه شاید ساختی شتافته هنگامه شور
و آشوب گرم سازند و چون خبر برآمدن بیرامخان از آگره معروض درگاه معلی گردید و درین اثنا افتاد که
اراده آن دارد که راه غلط کرده متوجه پنجاب شود و رای عالم آرای بران قرار گرفت که از دار السلطنت دهلی
نهضت فرموده بصوب ناگور و آنحدود تشریف ارزانی فرمایند تا او نقش باطل بر آب نتواند زد و اگر داعیه
لاهور و رفتن پنجاب داشته باشد سر راه بر وگرفته نگذارند که این خیال باطل از حیز قوت بفعل آید لاجرم بتاریخ
روز آذر نهم اردیبهشت ماه الهی موافق جمعه بیست و دوم رجب رایات اقبال از دار الملک دهلی برافراشته از کنار

برحمت و عاطفت میر عبد اللطیف قزوینی که سطری از مکارم ذات و محاسن صفات او در این اوراق سابق مرقوم شد
یافته نزد بیرامخان فرستاده پیغام فرمودند که از سنوح بعضی امور ناملایم خاطر ما بقدری گرانی گرفته
و مقدمات درمیان آمده که ملاقات شما در عقده تاخیر و حیز تعویق افتاده لایق حال و وضع شما آنست که روزی چند
خاطر از شغل دنیوی و اپرداخته بعزیمت حاسا حرام سعادت دریافت حج که همواره آرزوی آن مقصد عالی
پیرامون خاطر شما میگشت بر میان جان بسته بزاد در راحله توفیق ترهد در شاهراه صدق و نفید و حکم نمود
هرگاه اراده ملازمت نماید بی اندیشه و ملاحظه متوجه درگاه شود که همان نسبت قدیم و سبقت خدمت
منظور داشته چنانچه لایق باشد مراعات خاطر او بر ذمت مروت خویش لازم خواهیم داشت و چون نقصه
حجر مخیم سرادقات اقبال شد شاه ابوالمعالی که سرمایه فتنه و فساد بود با محمدامین دیوانه خود را بدر
معلی رسانید که شاید در لباس خدمت کاری تواند ساخت لیکن دولتی را که حمایت و حراست ایزدی محافظت
نماید از اندیشهای باطل چه آسیب و بجهت مراعات حزم و احتیاط او را حواله شهاب خان فرمودند که مقید
نگاهدارد و اکنون مجملی از ماجرای شاه ابوالمعالی که در ابتدای حال از سند پهلوان گلگز کوتوال لاهور فرار
نموده تا غایت بجهة شادابی بخش و سر او مقصود مرقوم کلک وقایع میگردد و بالجمله چون از لاهور
گریخت بوسیله یوسف کشمیری که خدمت او میکرد و خود را بولایت کگران رسانید که کمال خان کگر او را مقید
ساخت و بحیله سازی که داشت از قید او هم جسته بولایت نوشهر که قصبه ایست بهنزور را جوری
شتافت و با چیزی از امرای کشمیر که بغازیخان حاکم آنجا مخالف بودند اتفاق نموده قریب هزار سوار فراهم
آورده از راه بیرار و بار همول بر سوی پور رفت و دران نواحی بغازیخان مذکور جنگ کرده شکست
یافت و بحال تباه معاودت نمود و نزدیک بود که درین راه بدست کشمیریان گرفتار شود یکی از نهادران
چغتائی از اسب فرود آمده سر سکی گرفته سپر اندازی کرد تا ترکش او خالی شد و کشمیریان بسر او را از هم
گذرانیدند و شاه ابوالمعالی فرصت یافته جانی بسلامت برده بسیالکوت آمده تغیر وضع کرد و قریب میگشت
که شاید جمعی را از راه برده اسباب فتنه و فساد سرانجام تواند داد تا آنکه بیرم بسیالکوت که دران ایام پیر متول

بهادرخان برادر علیقلیخان مقرر بود رسید و هولان نام نوکر بهادرخان که آشنائی قدیم داشت التجا بدو برده
در خانه او پنهان می‌بود و فرصت کار می‌جست چون زن هولان از شوهر خود آزردگی داشت نزد بهادرخان رفته
حقیقت حال مطلع عرض نهاد که شاه ابوالمعالی در خانه شوهر من پنهانست و اراده کشتن تو دارد بهادرخان
فی الفور سوار شده خانه او را محاصره نموده شاه ابوالمعالی را بدست آورده و هولان را همانجا بقتل رسانیده شاه
ابوالمعالی را مقید ساخته نزد بیرامخان فرستاد و بیرامخان او را بولی بیگ سپرد که از راه بکر بگجرات رساند
و از آنجا روانه سفر حجاز کرداند و شاه ابوالمعالی از ناهمواری طبیعت و شورش دماغ در گجرات خوی کرده و از
آنجا گریخته بجالتا باستوجه ولایت شرقیه شد و خود را بعلیقلیخان رسانید که شاید بوسیله آن دیوانه سر
کاری تواند ساخت و چون علیقلیخان میخواست که خود را به این کرخرابی باشد صلاح در نگاهداشتن او
ندانست و باز پیش بیرامخان فرستاد و در عین تدبیر حال و تغیر بیرامخان بسیرخان بجهت درینجا
او را مسلسل و محبوس ساخته ببیانه فرستاده در دیولا که خود بجانب الور شتافت و پرده از روی کار
خود برگرفت و در مقام سرانجام اسباب شورش شد او را با محمد امین دیوانه او قلعه بیانه برآورده مطلق
العنان ساخت و چون رایات اقبال جهجر نزول اجلال فرمود آن شوریده دماغ پریشان روزگار از بی‌دولتی
دیاد و سواره آمده کورنش کرد و حضرت ظل الهی در مرتبه سزا بکشتن او راضی نشدند و او را باشهارخان
گجرات بند تا وقت فرصت روانه سفر حجاز سازند و از سوانح این ایام آنکه پیر محمد خان ناصرالملک که اراده
رفتن مکه داشت در راه گجرات این را شنیده برسم استعجال روانه درگاه اقبال گردید و در قصبه جهجر بسعادت
زمین بوس سرافراز شد بخلعت خاص و خطاب خانی و علم و نقاره شرف اختصاص یافت و چون نخوت و شکوه
و علو شان آنحضرت بود که بنفس نفیس متوجه دفع بیرامخان شوند و دلخواهان ادهم خان شرف الدین حسین
و پیر محمد خان و شاه بداغ خان و مجنون قاقشال را با جمعی کثیر تعین فرمودند که اگر فی الواقع بیرامخان فسخ
عزیمت سفر حجاز نموده در مقام بغی و کفران نعمت درآید و باغوای اهل فساد متوجه پنجاب گردد عساکر منصوره
نطاق همت بسته باعتضاد اقبال بیزوال و تائید حضرت ذوالجلال سزای کردار ناپسندیده در دامن روزگار

او نهند بلکه اهتمام شایسته نموده از ممالک محروسه براندند و سرکار ناگور بجاگیر میرزا شرف الدین حسین مقرر شد
رایات معاودت بمستقر خلافت برافراشتند و بجهت دفع شورش بیرسکندر و غازیخان سور که باتفاق
میرحسین در صوبه سنبل غبار شورش برانگیخته بودند محمد صادق خان رخصت یافت و او درین خدمت اهتمام
شایسته بکار برده تنبیه و تادیب لایق نمود و بیرامخان بمیوات رسیده بود که خبر آمدن افواج قاهره در لشکر
او منتشر شده و تفرقه عظیم بحال مردم راه یافت و اکثری از همراهی او تقاعد جسته باستیلام عتبه
قدسیه روی امید نهادند بغیر از ولی بیگ و اسمعیل قلی بیگ پسران او و شاه قلی محرم و حسین خان و خواجه
دیگر چون لشکر اقبال بکوچ متواتر متوجه آن صوب شد بیرامخان متحصن دانست که دیگر جای ماندن نماند
و معامله بیک دو شد ناگزیر بزلال از اسباب تعلق برگرفته عرضه داشتی مشتمل بر انواع ندامت و شرمساری
مع تومن طوغ و علم و نقاره و چتر و زنجیر فیل و سایر اسباب امارت مصحوب حسین قلی بیگ که بعد از
بخطاب خانجهانی شرف اختصاص خواهد یافت ارسال داشته التماس رخصت سفر حج نمود و با امرای که
تعین شده بودند نوشته فرستاد که من خود را از تعلقات دنیا و عوایق زمان در آسوده ساخته ام و اسباب
ریاست و لوازم امارت را بدرگاه معلی فرستاده ام شما چرا تصدیع خود میدهید امرا این خبر را مقرون
بصدق دانسته از جای که رسیده بودند بازگشتند و حسین قلی بیگ در دهلی احراز سعادت آستانبوس
نمود تصمیم عزیمت بیرامخان متیقن شد و در دهلی چند روز شیخ گدائی ... درگاه گیتی پناه
آمد و با آنکه مستوجب انواع سیاست و تادیب بود از کمال رافت و عاطفت مشمول اقسام عنایت و مرحمت
گردید و مع هذا بخاطر بعضی از دوربینان بساط قرب میرسید که شاید بیرامخان را درین ضمن فریبی مطمع
نظر باشد و پشیمان شده باز بسر کار آید همه روزه آوازه انصراف او بصوب ممالک پنجاب سمت اشتهار
یافت و این شورش واقعه طلبان را گرمی هنگامه شد عزیمت بیرامخان بصوب پنجاب و برداشتن پرده
آزرم و حجاب خانخانان مدتی در تدبیر رفتن و بودن متردد خاطر بود گاهی بر اسباب تعلق پشت پا زده
اظهار تجرد و اراده روی میکرد و باز بوسوسه شیطانی و اغوای جمعی از فتنه انگیزان واقعه طلب که شوق

رواج کار خود سعی در بودن و بغی ورزیدن او داشتند از آن اراده باز آمده در مقام شورش طبیعت و تنوع
خاطر شد آخر خود پس نامه و تحریک فساد از راه رفت و عطف عنان نموده بجانب بیکانیر شتافت و تصریح
گفت که جمعی از منافقان که بانی و باعث اختلاف خاطر اشرف شده اند بکرسه تنبیه و تادیب آنها فرموده بعد از آن
از بندگان حضرت رخصت گرفته متوجه سفر حجاز خواهم شد در وقت رای کلیان که کلانتر آن سرزمین
بود با پسر خود رای رایسنک که الحال در سلک فدائیان درگاه و امرای صاحب جاه انتظام دارد آمده بیرامخان
را دیدند و خان که سرگشته بادیه آوارگی بود روزی چند در پناه او بسر میبرد و خود را جمع ساخته متوجه
پنجاب گردید و پرده از کار خود برگرفته صریح بجانب بغی ورزیدن و جمعی که گمان دوستی و اعتماد همراهی داشت
مکتوبات نوشته تکلیف موافقت و مرافقت نمود و خواجه مظفر علی دیوان خود را که بوسیله خدمت و
حسن اخلاق بخطاب مظفرخانی اختصاص خواهد یافت ترددروبیش بیک اوزبک که از امرای عظام پنجاب
و تربیت کردهای او بود فرستاده بحضور طلب داشت چون این اخبار بمسامع اقبال رسید از کمال مرحمت و
عاطفت فرمان نصیحت آمیز به بیرامخان قلمی فرمودند و سواد آن بعینه درین اقبالنامه داخل میشود فرمان
جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازی خلد الله ملکه خانخانان بدانند که چون او پرورده نعمت و تربیت
کرده عنایت و مرحمت این دودمان عالیشان و حقوق خدمات شایسته او درین درگاه ثابت است حضرت
پادشاه جنت آشیانه طاب الله ثراه بواسطه صدق نیت و اخلاص از و مشاهده نموده بودند او را بمنتهای
رعایت و تربیت رسانیده امیر عظیم القدر اتالیقی ما را باو تفویض فرموده بودند بعد از آنکه حضرت از تنگنای
جهان فانی بفضای عالم جاودانی رحلت فرمودند او از روی اخلاص و دولتخواهی کمر صدق و جانسپاری بر میان
بسته متعهد مهمات و کفالت شده ما نیز ملاحظه سبقت از خدمات دیرینه او نمودیم که بظهور میرسانید زمام
حل و عقد امور را بقبضه اختیار او گذاشته بودیم که مزیدی بر آن متصور نتواند بود چنانچه از دیدن
هرچه خواست و اراده کرد بعمل آورد با آنکه درین پنج سال چندین امور ناشایسته از و بظهور آمد که سبب تنفر خاطر
جمهور بود مثل تربیت کردن شیخ گدائی که با وجود دعوی آن همه بزرگی و دانائی از میان این همه مردم فاضل

وقابل

وقابل را حسب و نسب بجهت آشنائی خود انتخاب نمود و با آنکه متعهد منصب صدارت نشده بود در ظهر مناشیر
مهر میکرد و او را از تسلیم معاف داشته بود و بکمال جهل و نادانی در محافل جمیع سادات صحیح
النسب و علمای طیب الحسب که بنا بر ملاحظه عظمت و شان و جلالت مراسم احترام و تعظیم بجا می آوردیم
مقدم میداد و با وجود لاف محبت و دوستداری که از خاندان طیبین و طاهرین میزد مذلت و خواری
این طبقه شریفه را عمداً تجویز مینمود و تربیت کرده خود را که مردود دلها و مطرود نظرها است برین فرقه
که تربیت الهی دارند ترجیح داده از ارواح مقدسه این بزرگان هیچ گونه آزرم و شرم نداشت و ادنی منزلت
که با ماسوا پیش آمده مصالحه مینمود و نوکران فرود خود را که حالت و لیاقت ایشان معلوم بود خطاب
خانی و سلطانی و علم و نقاره و جاگیرهای معمور و ولایتهای پرحاصل امتیاز داده خواتین و سلاطین و امرا
و معتمدان حضرت جهانبانی جنت آشیانی را که اصالت و حالت و استحقاق ایشان بر همه کس روشن است
از کمال بی اعتباری بنان محتاج ساخته بود قصد خون و ناموس همه آنها داشت و از ملازمان خود هم کسان را
باری که سالها امیدواری خدمت کرده مستعد رعایت شده بودند تجویز نمیکرد که اقل مرتبه درجه معیشتی
داشته باشند و جمعی که در سواریها و شکارها در ملازمت می کشند و خود را بهزار محنت و مشقت قرار
بخدمت داده بودند هر چند روز نقیصها ساخته بخون آنها تشنه بود و انواع بی اعتنائی و بی اندامی مینمود
و اگر از نوکران او صد گونه گناه مثل خونریزی و دزدی و راهزنی و تاراج و انواع فسق و فجور بظهور می آمد
بواسطه سلوک و مداهنه بازرس میگذرانید و اگر از ملازمان درگاه والا اندک جرمی واقع میشد باکسی همان میکرد
در قتل و حبس و تاراج ایشان تاخیر نمینمود و تا حدی انواع جفا و بی آبروئی میرسانید و بعضی از کمال
دیانت خود را بخدمت او قرار داده بودند و خوش آمدی میگفتند مثل شاه قلی نارنجی و محمد طاهر و ولی بیک
ساربان او را زیاده و کمی آن طایفه را راست گوی دانسته تربیت مینمود و تقویت ایشان میکرد چنانچه
شاه قلی بی اندامیها کرده فرمان نشنید و محمد طاهر آن نوع جواب درشت داد که مستوجب زبان بریدن
بلکه کشتن شده بود او شنیده تغافل نمود و لیک ساربان در پیش جمعی آنچنان حرف درشتی گفته که از زبر

مستحق سیاست بود و ولی بیک را خود میدانند که در میان قزلباش چه مقدار حالت و اعتبار داشت و بی شایبه
خدمت و اصالتی و حالتی همین نسبت که داماد اوست آورده و بر جمیع امرای عظام گذرانید حتی حسین قلی بیک
میرزا که بعلو سعادت و انتساب سلطنت ممتاز بود نقل میداد و حسین قلی را که تا غایت بمرغی بچه
در برابر اسکندر خان و عبدالله خان و بهادر خان رعایت نمود و جاگیرهای آبادان داده خواتین عظام
را جاگیرهای ویران خرسند ساخت و درین اوقات در اکثر مجالس راز و چنین امور سر میزد که باعث
رنجش و آزار خاطر فیض مآثر ما میشد خاطر او پیش ما عزیز بود و او را دولتخواه میگفتیم این دودمان میدانستیم
و بر قول و فعل او اعتماد تمام داشتیم این همه اعمال و کردار ناهموار او را عین خیرخواهی و محض ملک اندیشی
تصور نموده دیده و دانسته بکرم عمیم در میگذرانیدیم تا درین اوقات بعرض رسید که او بهمین سخن باغیه
قصد دارد که معدودی چند که بما همراه بود نجدا ساخته ما را تنها گذارد و بملاحظه دفع این نزاع دار
الخلافة آگره متوجه دار الملک دهلی شدیم و باو نوشتیم که بعضی امور بظهور آمده سخنان بعرض اقدس
رسیده بخاطر اشرف قرار نمی یابد که او درین اوقات بملازمت تواند آمد اگر چه ازو آزار بسیار یافته ایم اما
او را بسور بهمان دستور خانخانان میدانیم و میگوییم جهت تسلی خاطر او سوگندهای مغلظه یاد کرده
بودیم که قصد جان و مال و ناموس او نداریم و چون بمشیت مهمات جهانبانی بنفس نفیس خود متوجه
شده ایم او بحال خود بود میترسیدیم که داشته باشد عرضداشت نماید و بنوعی که لایق دانیم حکم فرمائیم چون
در بعضی اوقات عرض نمود که وقت شده است که بدولت و سعادت بمهمات سلطنت پردازند تصور چنان
بود که بشنیدن این خبر خیر اثر مسرور گشته در مقام تسلیم و رضا راسخ دم و ثابت قدم باشد و چنان بموقف
عرض رسید که از کمال میل و توجه که باین امور داشته و دارد حقوق نعمت و تربیت خاندان والای ما که
چهل سال است که بر ذمت اوست و من المهد الی العهد پرورش یافته بالکلیه فراموش کرده گوش بسخن این
جماعه مفسد و مفتن دارد که بواسطه اغراض نفسانی میخواهند که او را در جریده اهل بغی در آرند و درین
آخر عمر از سعادت اخروی محروم کرده اند و بشقاوت ابدی مبتلا سازند چنانچه از کمال شیطنت و خباثت

فطلبوا

وجود پستری که دارند معقول او ساخته او را از راه برده اند و بولد اسکندر پیغام کرده که بمخالفت و عناد ما
پیش آید و تاریخ و پیغمبر را نیز کرد فرستاده که او در دامن کوه آهنگ خرابی و دست اندازی کرده از آن جاهد
در آید و خود خیال لاهور کرده که در آن حدود بنیاد فتنه و فساد نموده طریق مخالفت سپرده و در اطراف ممالک
محروسه خلل اندازد چراغ دولت این خاندان را که برافروخته فروغ ازلی و برافراخته دست قدرت یزدی است برد
منطفی سازد که هیهات که بپرده غرور و پندار دیده اعتبار او را کور ساخته نمیداند که چراغی را که ایزد بر فروزد
هر آنکس تف زند ریشش بسوزد چون نظر بآن همه اخلاص و اعتقادی که از جمیع احوال او واضح و لایح بود
این امور بر سر وارد و در مسیمود و مینماید که باور نمی آید چه اگر پرورده نعمت و تربیت کرده این دودمان
عظیم الشان است و اطاعت حکم ما بر او واجب و لازم بر سبیل نصیحت فرمودیم که خود را ازین افعال و اعمال قبیحه
گذرانیده این جماعه مخذول العاقبه را که باعث بعد دولت و عزلت او شده بجهت اغراض خود در پی بغی
و عدوان او شده مقید ساخته بدرگاه معلی فرستد و چون ما درین چهل سال ملاحظه خاطر او کرده هیچ چیز
مناقشه نکرده ایم و بهر چه کرده خواه معقول و خواه نامعقول از صواب دید او بدر رفته ایم او هم آن حکم ما
را سمعا و طاعة انقیاد نموده تخلف نورزد که هر گاه باین حکم عمل نماید خاطر اشرف بر او صاف ساخته ایم
و تقصیرات او را بالکلیه عفو فرمائیم و هر وقت میل ملازمت داشته باشد و وقت اقتضا نماید بملازمت اشرف
طلبیم که رفع حجاب او شود و چون هنوز خدمات او ملحوظ و منظور است آنا که هزار برابر آن خدمات دعا
یافته میخواهیم که نام او سالها باخلاص و ارادت و اعتقاد در جمیع امصار و بلاد مشتهر شده به بغی و عناد و
فساد مشهور نشود در آخر عمر در زمره تراجع نراجع تحت محشور نگردد بنا بر حقوق عبودیت او را آگاه
ساختیم زنهار که خیال دیگر نکند و یقین خود داند که اگر از روی جهل و کوتاه اندیشی از راه برود و بغرور و پندار
دماغ او را پریشان ساخته در سلک اهل ادبار در آرد و بدولت و اقبال با عساکر نصرت اعتصام بعزیمت دفع
و دفع او متوجه شده بعنایت بیغایت الهی دمار از روزگار او بیرون خواهیم آورد امید است که درین حالت
که عنوان اقبال خلافت ما و آغاز ادبار اوست فتح عظیمی روی دهد و مغلوب عساکر اقبال گشته شرمسار

و گرفتار گردد و بدولتی از بیمعنی استدلال نیستند که او درین چند سال مرد و خود را جاگیر رعایتها کرد که بروز دا
بکار آیند و اگر از کوتاه اندیشی و نادانی دانست که دولت وابسته بعنایت الهی است هر گاه که آن عنایت نباشد بهیچ گونه
بی دولت بکاری نمی آید چنانچه برای العین دیده میشود که آنها را که فرزند و برادر میگفت و هرگز برای ایشان گمان
جدائی و بیم برگشتن نمیداشت بر همنونی سعادت اکثری جدا شدند و آنانکه ماندند از پی یک یک جدا شده بدرگاه معلی می آیند
و رفته رفته او را تنها خواهند گذاشت و در بیمقام غیر تسلیم و رضا جوئی چیزی فایده نمیدارد ع سرنا
باید نهاد کردن طوع که هر چه حاکم عادل کند همه خدا داد داشت خانخانان را که روز ادبار نزدیک رسیده بود
ازین مقدمات بیشتر آشفته خود را پریشان تر ساخت و از پرگنه سکانیر متوجه بجالندر شد و چون
بقلعه سرهند رسید که جاگیر شیر محمد دیوانه بود از بس خصوصیت و اعتمادی که با او داشت عبدالرحیم پسر
خود را با اهل و عیال و احمال و اثقال نزد شیر محمد گذاشته پیشتر روان شد شیر محمد حق ولی نعمت اصلی را نیز
بر نسبت آشنائی او ترجیح داده فرزندان او را با تمام اسباب و اموال و اشیا همراه گرفته بملازمت حضرت آورد
و درویش او زبان نیز حقوق آشنائی و تربیت بیرام خان را بر طاق نسیان گذاشته خواجه مظفر علی را که به
طلب او رفته بود بدرگاه معلی فرستاد و چون کوکب اقبال حضرت خاقان اکبر در درجه کمال داشت و ستاره طالع
خانخانان روی به هبوط نهاده بود از هر که امید همراهی و امداد مصاحبت و دوستی و دستگیری میداشت
دشمن جانش میشد آری کسی که با صاحب و ولی نعمت خود ستیزد در روی نیاز بر تابد اگر پیراهن تن خصم
جانش شود دور نیست القصه چون بیرام خان به تهاره رسید میرزا عبدالله مغل تهاره را مضبوط
ساخته آماده جنگ شد ولی بیک به تهاره رفته شکست خورد و با این همه اسباب آگاهی پرده غفلت در پیش
چشم حقیقت بین افکنده اصلا متنبه نشد و صلاح کار خود ندانست و از تهاره بجانب جالندر شتافت
چون عرض آمده نوشته شد صد حجاب از دل سوی دیده شد فرستادن خان اعظم شمس الدین محمد
خان اتکه با فوج قاهره بمحاربت بیرام خان و ارتفاع رایات اقبال بکومک لشکر منصور و فتح بسر هاگی
درگاه و شکست بیرام خان چون مخالفت بیرام خان و عزیمت او بصوب پنجاب محقق شد جمعی از دولتخواهان

حقیقت شناس چنین لایق دانستند که آنحضرت خود بدولت و اقبال در مستقر سریر خلافت متمکن گشته عساکر
فیروزی مآثر به تنبیه و تادیب او تعیین فرمایند و بعضی صلاح در آن دیدند که افواج قاهره در ظل رایات دولت و
اقبال متوجه دفع او شوند حضرت خاقانی بتعلیم ملهمات ربانی و مطابق تقدیر آسمانی دست رد بر هیچکدام از دو شق
نهاده ثالث که شامل آن هر دو طریق بود اختیار فرمودند باین دستور که فوجی از مبارزان عرصه فیروزی پیشتر
متوجه شوند و متعاقب آنها موکب جهانگشا بادر ایشان شیر دلان نبرد کشایش نهضت فرمایند بنابرین
رای صواب نمای خان اعظم شمس الدین محمد خان اتکه و فرزند سعادتمندش یوسف محمد خان کوکلتاش
و محمد مهدی قاسم خان و محمد قاسم نیشاپوری و علیقلیخان و میر لطیف و حسین خان خویش شهاب خان و
جمع کثیر از بهادران رزمجوی و هنروران آتش خو رخصت پیش باد دادند و امرای عظام تکیه بر اقبال روز افزون
بندگان حضرت نموده بادل قوی و عزم درست قدم همت بر شاه راه اخلاص و جانفشانی نهادند و بعد از روان
شدن امرا بتاریخ سی ویکم امرداد الهی موافق سه شنبه بیستم ذی القعده نهضت موکب عالی بصوب پنجاب اتفاق
افتاد و خواجه عبدالمجید هروی دیوان سرکار اعلی را بخطاب آصف خانی شرف اختصاص بخشیده بحکومت دار
الملک دهلی بلند مرتبه ساختند و چون بیرام خان بصریح انجامید حسین قلی بیک را با دهم خان سپرده بند
کرد روزی چند باحتیاط نگاه دارد و از کمال مرحمت دو سه روزی حکم شد که اگر گزندی بحسین قلی بیک خواهد
رسید باز خواست از تو خواهد شد الحمله خان اعظم با دیگر امرای معظم اتفاق همت بسته تا بر کنار
دریای ستلج و بیاه واقع است یلغار کشیده تند رود نظام بموضع کوناچور که از متعلقات دکدار است سر راه بیرام خان
گرفتند بیرام خان در گرفتن جالندر اهتمام داشت که خبر رسیدن اتکه خان با عساکر اقبال شنیده و از کمال
غرور و پنداری که در سر داشت اتکه خان را در نظر در نیاورده بجهت دلیرانه متوجه جنگ شد و مردم خود را دو
فوج ساخت ولی بیک و شاه قلیخان محرم و برادران ولی بیک و اسماعیل قلی بیک و حسین خان و یعقوب سلطان
و سر بلج و جمعی را مقدمه لشکر ادبار اثر خود کرده با یک فوجی دیگر سرکردگی خویش ترتیب کرده قریب
نامی در پیش خود داشت و از جانب خان اعظم اتکه خان به اعتضاد اقبال روز افزون صفوف نبرد بر آراستن

نبرد جنگ و بهادران با نام و ننگ آراسته و مردم را بعنایات و تربیت آنحضرت امیدوار ساخته با دل قوی و همت
درست متوجه عرصه فتح و فیروزی گردید غول سرداری او در وقت شتابی بیشتر یافت و برانغار بشجاعت محمد قاسم
نیشابوری استحکام پذیرفت و جوانغار بشهامت مهدی قاسم خان انتظام گرفت و علیقلیخان اندرابی و بابا
خان صاحب حسن و بعضی از دلیران که در جوهر او بود، گرم جانستانی و خونفشانی شدند و فرخ خان با
چندی از مردان کارطلب در التمش قرار گرفت و یوسف محمد خان کوکلتاش با جمعی میان غول و التمش پای
تهور افشرد و چون اتکه خان بر بعضی مردم اعتماد تمام نداشت و از نفاق و فریب آنها در هراس بود مصحف
پیش آورده بسوگند و عهد و پیمان بنحوی جمعیت خاطر بهم رسانید اگرچه مردم بیرامخان در رکبت کثرت از
بندهای پادشاهی بودند اما بحسب کیفیت اثر وزن داشتند مجملا در موضع گوناچور تلاقی فریقین اتفاق افتاد
و در اول حمله افواج غنیم دلیرانه تاخته اکثر فوجهای اتکه خان را پریشان ساختند بسیاری از مردم خال بی
ناموسی بر فرق روزگار خود بیخته راه فرار پیش گرفتند اتکه خان با جمعی و یوسف محمد خان با معدودی
پای عزیمت استوار داشته استمداد همت از باطن فیض مواطن خاقان ممالک ستان مینمودند و چون بیرام
خان صورت حال بر وفق دلخواه مشاهده نمود سکیبر و بخشی تمام با فوجی که همراه داشت جلو ریز رسید و چون
فوج اتکه خان که در پناه پشته ایستاده بود بنظرش درآمد بیرامخان بدان جمعیت ادبار پای سبک شدند و هر چند حمله
زور آور دید بسعی خلاصی بیشتر گرفتار گردیدند و بهادران لشکر اقبال فیلان را پیش گرفتند و تا شد غیبی تیری
از شصت قضا بر فیلبان تخت روان سید رو از کردن فیل آورنده شد و بیرامخان از مشاهده این حال اراده
نمود که شاید پایه راه است دست داد سازد اتکه خان مطلب بیرامخان را فهمیده و خواست که پیشتر گذشت تا
او خود بسازد یوسف محمد خان گفت که درین وقت که اکثر مردم خال ادبار بر فرق روزگار خود بیخته راه فرار
پیش گرفتهاند و معدودی با شما ماندهاند چه جای تاختن است اتکه خان جواب داد که اگرچه مردم ما بحسب کمیت
کمترند اما اقبال همعنان ماست مع هذا راه گریز و روی بیش بدار برایم که اقبال آنحضرت کار خود بکند یوسف
محمد خان با جمعی از بهادران یکدل و یکجهت پیش رو داشته در رفاقت بیرامخان مجروح شده بود که از پهلوی

شلیاه

شانی پایه بر آمده شد و مبارزان عرصه فیروزی در کرایه تاختند و جمعی که همراه بیرامخان بودند از خوف جلو ریز اکثر
پیشه برهم خوردند و فوج یوسف محمد خان جلادت و احسان پیشه غنیم را برداشت و چون علم مخالفان
شده بود بیرامخان خود را نتوانست جمع ساخت و راه فرار پیش گرفت و بتأیید الهی و اقبال شاهنشاهی چنین
فتحی که طراز فتوحات روزگار تواند شد روی داد مخالفان بدانرنیش هجوم آوردند ادبار کشته هر که از جمله
راکب شدند و بهادران عساکر بضرب اعتصار تعاقب مدبران بیرامخان نموده بسیاری را علف تیغ انتقام ساختند
و جمعی نیم کشته و زخمی افتادند و بقیة السیف بهزار جان کندن و حال تباه راه ابهر پیش گرفتند اسماعیل قلی
بیک زنده بدست آمد و ولی بیک پدرش زخمی در تنگ زاری مخفی بود و او نیز گرفتار شد و حسین خان زخم
تیر کور گشت و بیمن حضرت کار خود کرد و یعقوب همدانی و احمد بیک و بسی از اعیان لشکر مخالف اسیر
پنجه تقدیر گردیدند و غنیمت نا محصور بتصرف بهادران عساکر منصور افتاد و موکب عالی بنواحی سرهند
رسیده بود که مژده فتح و فیروزی و بشارت اقبال و بهروزی مسرت افزای خواطر اولیای دولت گشت
و مخذولان روزگار برهم خورده آرام گرفت و سلطنت را بقرین استقرار و استمرار شایسته یافت خاقان
ستوده خصال لوازم سپاس ایزد متعال و مراسم شکر حضرت ایزد ذو الجلال بتقدیم رسانید بمجرد
این موهبت کبری بجای آورد و چون سرهند مخیم سرادقات اقبال گشت و منعم خان باد بکرام امثال مقیم
خان خویش تردی بیک خان و قاسم خان میر بحر و خواجه محمد حسین برادر او و خواجه عبد المجید شهبیر
خواجه میر بخشی و مولانا عبد الباقی صدر و مولانا خورد ذاکر و پاینده محمد و سکوی و دیوان طغائی میرزا
محمد حکیم و ابو الفضل و ابو الفیض پسران فضل بیک و میر محمد منشی لوری شرف آستانبوسی دریافتند و حضرت
خاقانی آن شایسته خدمت را با انواع التفات و اقسام عنایات کامروا نمود و بمنصب وکالت و خطاب خان
خانانی عز اختصاص بخشیدند و سایر امرا را بخر و اولو کشتند و هر جهت حالت و مرتبه سرافراز شدند
درهمین روز شمس الدین محمد خان اتکه مظفر و منصور مراجعت نمود و سعادت زمین بوس دریافت و بمورد
عنایت بغایت گردید و جامه و اتو و جامه قباچی بیرامخان را با اتکه خان مرحمت فرمود و بخطاب اعظم خانی

پایه قدر او افزودند و بسیرولتی چند را که دستگیر قهرمان اقبال شده بودند چون ولی بیک و پسرش اسماعیل قلی بیک
و حسین خان و احمد بیک ترکمان و غیره زنجیر در گردن بنظر اشرف گذرانیدند و از علماء این فتح علی بود که گل
جواهر بنقش کشیده و در روضه منوره مشهد مقدس تربیت داده بود و توفیق فرستادن نیافته بود و آنحضرت
بدست آمدن علم نشان سر بلندی دانسته بر فتوحات بی اندازه تفاول گرفتند و ولی بیک که زخمهای کاری
داشت درین زمان فوت کردید و سر او را بجهت عبرت بر زیاده سران روزگار بجانب شرقیه فرستادند و
نواحی که سر او را می بردند ترکمنان آن که در جاگیر بهادر خان مقرر بود رسید بهادر خان از غایت بدسگالی
و نهایت گمراهی و دیوانگی سر آن نواحی آن را بکشاه را شهادت رسانید و در نهم تقصیر او را بخط
نشا جون شهرت دادند که شاید باین تدبیر از آسیب قهرمان جلال محفوظ ماند و موکب کردون شکوه
از سرهند بر سر و سیر و شکار با چندی از مقربان بساط حضور بنهضت اقبال بلاهور افتاد و حکم شد
منعم خان با عساکر فیروزی مآثر در آن حدود بوده باشند چون دار السلطنت لاهور به عز مقدم گرامی
آسمانی یافت اتکه خان بشرف ضیافت و مراسم پیشکش پرداخته التماس قدوم برکات لزوم بمنزل خود نمود
و بدین سعادت بلند مرتبه گردید و عموم بتقرب و عنایات خاص شرف یافت و صوبه پنجاب بجاگیر او و برادران
و خویشان مرحمت شد و اتکه خان از لاهور گذاشتند و رایات اقبال بعسکر جلال برافراشتند نهضت موکب
اقبال بجانب کوه سوالک و آمدن بیرامخان بدرگاه پادشاه جرم بخش عذرپذیر چون بمسامع علیه رسید
که بیرامخان در پناه راجه گنیش که میان کوه سوالک محکمهای صعب و تنگهای دشوار دارد جای گرفته سابق این
هژدهم ماه مهر الهی موافق بیست دوم محرم نهصد و شصت و هشت موکب جلال همعنان فتح و اقبال بدان
صوب نهضت فرمود و چون بتزوک دولت و اقبال اتفاق افتاد منعم خان و سایر امرا بسعادت رکاب بوس
شرف افتخار یافتند و درین راه میر منشی و خواجه سلطان علی که بر نسبت آشنائی نزدیکی بیرامخان از آسیب
بیرامخان اندیشیده بعزم زیارت خانه مبارک شتافته بود آمده فرق عزت بسجود قدسی آستان برافراختند
و چون حوالی سوالک مخیم سرادقات اقبال گردید فوجی از بهادران بسرعت ترین بی تحاشی بشغار [illegible] آمده

بسیاری از جنود مسعود را ایلغار تیغ خونریز ساختند و سلطان حسین خان جلایر درین جنگ شربت خوشگوار
شهادت چشید و اقبال جهان گشا شکست بدان سیاه بختان تیره روزگار افتاد و چون بیرامخان صحت
و صوله موکب کردون شکوه بنواحی کوهستان شنید جمال خان نام غلام معتمد خود را به التماس تقصیرات
روانه درگاه عرش اشتباه نموده معروض داشت از این امور که بطریق اضطرار نه بسبیل اختیار بوقوع آمده
بغایت منفعل و نادم و روی آن ندارم که گستاخانه بملازمت آیم مگر کرم آنحضرت استعفای گناهان این
شکسته خاطر محجوب نموده از پرده شرمساری برآرد جمال خان که بدرگاه سپهر اشتباه رسید خلاصه مقصد
او را معروض داشت حضرت خاقانی بمقتضای رأفت و عاطفت جبلی که ذات عفو و را بر ذوق انتقام مرجح داشته
مخدوم الملک را با چندی از مقربان بساط عزت رخصت فرمودند که خاطر شکسته او را بعواطف بیکران
مستظهر ساخته بملازمت آورند چون فرستادها بمقصد پیوستند بیرامخان اگرچه بنوید عنایات
خوشوقت گشت اما چنانچه باید تسلی خاطر او نشد و گفت که از مکارم اخلاق و بدایع الطاف بزرگان حضرت
خاطر این شکسته محزون نهایت اطمینان دارد لیکن از اعیان دولت و بزرگان چغتای غبار هراسی بر حواشی
خاطر نشسته اگر منعم خان واسطه دریافت این سعادت شود روی خجالت بعزی آستان نهاده عذر
خویش در خواهد و باسترضاء خاطر خورشید مظاهر متوجه زیارت اماکن شریفه گشته بقیة العمر بدعا
ازدیاد عمر و دولت ابد قرین صرف نماید خاقان دادار الاحسان ملتمس او را بحسن قبول بخشیده منعم خان
و خواجه جهان و اشرف خان و حاجی خان سیستانی جهت او فرستادند و چون فرستادها مضافات
مختلفه آن کوهستان را طی نمودند بقلعه که بیرامخان در آنجا بود رسیدند بیرامخان پیش آمده منعم خان
را دریافت و منعم خان بعهد و پیمان و سوگندان مغلظه تشفی خاطر او فرمود متوجه آستانبوسی ساخت
با بابا سور و شاه قلی محرم دست در دامن بیرامخان زده شروع در بساط قوی و کرید و زاری کردند که زینهار
شما نروید که ازین بردن شما بوی غدر می آید و هر چند فرستادها دلاسا می نمودند سود نمیداد و همانا
که ایشان از ملاحظه خود بیشتر بود منعم خان این معنی را دریافته گفت که شما همین جا بوده منتظر خبر باشید

هرگاه که خاطر شما جمع شود متوجه گردید آنها از همراهی بیرامخان تخلف نموده بودن خود را عین مصلحت دانسته
و بیرامخان بصر افغانستان متوجه زمین بوس گردید و چون بدرگاه معلی رسید بیرامخان را رومال در
گردن انداخته بملازمت آوردند و بیرامخان فوطه گناهکاری بر پای قوائم سای آنحضرت نهاده از سر دردهای
های گریست خاقان ستوده خصال از کمال حق شناسی و بزرگ منشی سر او را در آغوش عزت گرفتند
و رومال را از گردن آن بر داشته اشک ندامت و گرد خجالت از چهره او پاک ساختند و بفقرات گوناگون
دلجوئی فرموده بدستوری که در ایام بر دست راست می نشست حکم نشستن شد و منعم خان را در پهلوی
او اشارت رفت که بنشیند و در آخر مجلس سر و پای خاصه عنایت نموده از روی خوشنودی و طیب خاطر
برخصت سفر حجاز سرافراز ساختند و جهت مراعات حزم و احتیاط ترسون محمد خان و حاجی محمد خان
سیستانی را محافظ ساخته گفته شد که مرا از مخالفت هیچکس اینقدر ناخوش و گران نیامد که از تو حاجی محمد
در جواب گفت که هرگاه که شما با آن حقوق تربیت و رعایت حضرت جنت آشیانی نمی دیده بصاحب و ولی
نعمت زاده خود شمشیر کشیده باشید اگر من ترک صحبت شما کرده بخدمت آنحضرت در آمده باشم چه جای
استبعاد است بیرامخان از حرف خود پشیمان شده سر در پیش افکند و نام مرده ها بیرامخان را از حرف
ناگوار گذرانیده مراجعت نمودند بسمت لوای بیرامخان در سیرون و گجرات و شهید شدن او در جای خود گذارش
خواهد یافت نهضت موکب جهانگشا خاقان گیتی ستان بصوب دار الخلافه آگره و عرض وقایعی که
درین راه سمت ظهور یافت چون خاطر قدسی مظاهر از شورش و فساد بیرامخان وا پرداخت و انتظام ممالک
پنجاب بر حسب مرام صورت انجام پذیرفت عنان عزیمت مستقیم بر طرف انعطاف یافت و چون فضای ولایت دلگشای
سرهند بحضرت خاقانی سپهر احتشام گردید بحکم عالی شد که اردوی بزرگ از راه راست متوجه دار الخلافت دهلی
شود و خود بدولت و اقبال بقصد شکار یوز که اهل آنرا چیته خوانند بجانب حصار فیروزه توجه فرمودند و
در حصار فیروزه قراولان خاص بتهیه شکار چیته اهتمام شایسته بکار برده گوی چند که باصطلاح اهل این
زمان آنرا ودی گویند مهیا ساختند و بندگان حضرت بنشاط شکار خوش وقت گشته چند قلاده چیته صید

فرمودند اگر چه پیش ازین هم چیته بسیار بود اما آنکه چیته را بحضور اقدس شکار کردند اینجاست و بعد از فراغ
شکار خوش وقت گشته عنان عزیمت بصوب دار الملک دهلی منعطف ساختند و در زمان مسعود و ساعت محمود مسند
خلافت و اورنگ سلطنت بفر شکوه حضرت خاقانی رونق آسمانی یافت و از وقایع این ایام فرستادن ابو الفتح
برادر زاده منعم خانست بکابل و شرح این داستان بر سبیل اجمال آنکه چون منعم خان متوجه آستانبوس
شد غنی خان پسر خود را با حیدر محمد آخته بیکی جهت نسبت مهمات کابل گذاشته میان این دو غرور جهت
راست نیامد و ناسازکاری اینها باعث ولایت و تورع حال این مردم شد و رینوکا عرضه داشت غنی خان مشتمل
بر اظهار شکایت از حیدر محمد آخته بیکی رسید و باستصواب منعم خان فرمان بنام حیدر محمد عز صدور
یافت و ابو الفتح را با سکون پسر قراجه و درویش محمد و خواجه دوست و خواجگی محمد حسین برادر قاسم خان
و جمعی کثیر بکومک غنی خان تعیین فرمودند و آنحضرت روزی چند در خطه دلگشای دهلی بسیر و شکار و
انواع عشرت و حبور می گذرانیدند اعلام نصرت اعتصام بصوب دار الخلافه آگره بر افراشتند و از راه دریا
چون با عظم امرا و مقربان درگاه والا بکشتی نشسته متوجه شدند حکم فرمودند که اردوی معلی براه
خشکی می آمده باشند چون دار الخلافه آگره بفروغ رایات جهان افروز محسود بلاد ربع مسکون گردید در
درون قلعه طرح اقامت انداخته بتعمیر منازل دلگشا و عمارات روح افزا اشارت رفت و در اندک فرصتی بحسن
اهتمام قاسم خان میر بحر که در فن معماری ید طولی داشت عمارات عالی اساس یافت و خانه بیرامخان که در لب
آب جون واقعست بمنعم خان مرحمت شد و سایر امرا و وزرا و مقربان بارگاه سلطنت بر کنار آب جون از
دو طرف منازل دلنشین بتعصب یکدیگر ساخته رونق افزای شهر گشتند و در خلال این حال منعم خان
جشن پادشاهانه ترتیب داده التماس قدوم برکات لزوم آنحضرت نمود و منزل او بفروغ مقدم اقبال لزوم
غیرت افزای خلد برین گردید و خانخانان نقد جان بر کف اخلاص نهاده بلوازم نثار و پا انداز و مراسم پیشکش
و نثار پرداخت و همدرین مجلس عالی ایلچی میرزا سلیمان با عریضه نیاز و شرح حوادثی که او را در جنگ پسر
محمد خان اوزبک روی داده و کشته شدن خلف صدق میرزا ابرهیم رسید چنانچه مشروحا مذکور می شود

و چون میرزایان را با اوزبکیه محاربات عظیم اتفاق افتاده و در اکثر معارک غالب و فایق آمدند معه اجر و ناصر سلطان
پسر عباس سلطان که پیوسته از پیر محمد خان حاکم حصار که ابن عم او بود آمده با حصار نواحی بدخشان را تاخت
درین مرتبه مال و مواشی بسیار پیش انداخته روان شد میرزا ابرهیم یافته با جمعیت خود تعاقب نموده در نزدیک
کتل او رسید که اوزبکان مواشی بسیار پیش انداخته می بردند و جمعیت او متفرق شده بود و خود با اندک
مردی مانده درین فاصله میرزا ابرهیم کرتا کشیده خود را بر سر انداخته گریزان گشتنی میرسید و با اندک دست و پا
زدن گرفتار میشود و میرزا ابرهیم چنین دست برد نموده او را با تعلقه ظفر که میرزا سلیمان در آنجا بود آورد
و میرزا سلیمان کمال مردمی و مروت ظاهر فرموده او را بامداد خود ساخت و ظهور این معنی بیشتر باعث جرات
و غرور میرزایان شد تا آنکه لشکر بر سر حصار کشیده قلعه پیروزی را متصرف گشتند و پیر محمد خان در ارک
حصار متحصن شده انتظار کومک اوزبکیه داشت و چون میرزایان شنیدند که کومک او را قریب رسیده از
حصار مراجعت نموده ببدخشان آمدند و در سال پنجم الهی موافق نهصد و شصت و هشت هجری میرزایان
لشکر از ملازمان خاص خود و جماعت ایماقات فراهم آورده متوجه بلخ شدند و جمعی از مردم روزگار دیده
حساب دان اصلا باین یورش راضی نبودند چون لشکر بلخ من حیث الکمیت و الکیفیت زیاده بر لشکر بدخشان
بود اما میرزایان از کمال نخوت و تکبر سخن آنها التفات نفرموده با آنجانب لشکر کشیدند و چون خبر
عزیمت میرزایان به پیر محمد خان رسید در ساعت همه کس بطلب سایر سلاطین اوزبکیه تعیین نموده کومک
خواست و همه ایلچی نزد میرزایان فرستاده در صلح زد که این یورش روزی چند میرزایان را معطل دارد تا
کومک برسد و اساس صلح برین قرار داد که حلم و ایبک بمیرزایان وا گذارد و میرزایان نیز میرزا بیک برلاس
را که از معتبران فرمان ایشان بود برسالت فرستادند که اگر حلم و ایبک را بدستوری که قرار داده بما واگذارد
ارکان صلح بعهد و سوگند موکد ساخته قطع خصومت نموده بولایت خود مراجعت نمائیم و خود بطرف بالا رود
بلخ که بسمت خراسان واقعست متوجه شدند که اگر صلح صورت نبندد ایماقات آن نواحی را بخود متفق
ساخته بر سر بلخ آیند و این عزیمت محالست و تدبیر خطا اندیشه کوه گرفته و بلخ پس سر گذاشته خراسان

دو سه شتافتند و ایماقات که همراه بودند بجهت همراهی ساختند در بین خبر آمد که خسرو سلطان باشارت پیر محمد خان
میرزا بیک را گشت و ایبک با سلاطین اوزبکیه سر راه گرفته و لشکرها فراهم آورده آماده نبرد است میرزایان
از اعیان خود کنکاش خواستند سپاهیان کاردیده صلاح در آن دانستند که راست شده با لمغار خود را بسر
دوره دریا برسانند که بسمت بدخشان است و درین صورت اوزبک عقب ما نبرد و بر سر وقت ما آید و کار ما
و مناسب وقت نمی نماید میرزایان این رای را قبول نفرموده روبرو متوجه شدند اوزبکان باستعداد فراوان
و جمعیت بیکران در چشمه کاروان که ما بین واقع شده فرود آمدند و پیش خود را خندق زده دیوار کرده
بندوقچی و تیر انداز استحکام داده نزد میرزایان فوج راست کرده غافل ازین استحکام رسیدند میرزا ابرهیم
یا باید و دیو آید میرزا ابرهیم از بالا رویه و نخست میرزا سلیمان بغنیم مواجه شد و چون یافت که جای کار و
نرد نیست و بغیر از آنکه خود را و مردم خود را ضایع سازد و نتیجه مترتب نمیشود ناگزیر برگشته باهتمام تمام
از پهلوی غنیم گذشته بجانب دست چون که بدخشان در او است شتافت و مردم بسیار درین راه ضایع گشتند
بهزار بی ناموسی و جان کندن برآمد و میرزا ابرهیم نزدیک بچشمه رسیده دو سه دفعه می تاخت و امداد کاری
نمیتوانست ساخت عنان گرفته می ایستاد و بسیاری از مردم او به تیر و تفنگ ضایع میشوند محمد سقالی
تاخته میرسد که چه وقت ایستادن است میرزا شمار آمده رفت میرزا از مردم خود میپرسد که اکنون مصلحت
چیست جمعی از بهادران قوی دل میگویند که بر آمدن بغایت مشکلست همین جا جنگ میکنیم هر چه پیش آید
محمد قلی شغالی در رسته پیش آمده میگوید که قرار داد سپاهیانست که هرگاه غنیم یک قدم جای [illegible] دیگر
نمی آید بجهت تقرب خود را هلاک می سازند و بعد از گفت و گوی بسیار جلو میرزا را گرفته از معرکه بر می آرد و بجانب
حریوشت بولایت غنیم می افتد و میرزا مردم را از خود جدا ساخته سر و ریش تراشیده با سه و دو کس راه پیش
میگیرد که شاید درین لباس خود را بجائی رساند و قریه که طی میشود از ان زبون میکشد و از رفتن می ماند
و روز دیگر پیاده قطع مسافت می نماید و باز با نوی همین سایه بموضعی میرسند و در فکر جوی دیگر میکشند درین
وقت برادر کلکافر میرزا شناخته با اتفاق مردم دیه مقید ساخته پیش پیر محمد خان می برد و چند روز

میرزا را مقید می‌سازند قضا را جمعی از جانب ماوراء النهر بتماشا طبیعت پیش میرزا آمده بودند مبتهم و محرک آنها باعث توهم پسر محمد خان ... در کشتن استعجال نموده میرزا را بعساکر عالم آخرت می‌سازد چون کوراک نام جلادی میرزا را کشته بود تاریخ این واقعه را کوراک کشته یافته‌اند و میرزا سلیمان کوچک امید پیر را به سه و از غرایب وقایع آنکه کوچک امید پیر تاریخ تولد میرزا یافته بود و چون در بیست و ششم سالگی بعالم بقا شتافت کوچک امید پیر تاریخ شد بعد از این قضیه بدو روز میرزا ابرهیم قصیده گفته بود که مطلعش اینست بیت
رفتم بخاک حسرت چون لاله داغ بر دل · آرم بحشر بیرون با داغ دل سر از گل ·
بالجمله چون میرزا سلیمان براه بیابان متوجه بدخشان شد با معدودی میان لختار هزاره جات افتاد و ترددهای مردانه نمایان کرده داد شجاعت و جلادت داد چنانچه سی دو مرتبه سر راه میرزا گرفتند و بذات خود بر آمده خود را ببدخشان رسانید و در بدخشان خبر جایگاه فرزند خود شنیده برابرد و به مصیبت سخت مبتلا گشت و حرم محترم مادر میرزا در ماتم ابرهیم افتاد و جامهای کبود در پوشید و تا بود تغییر لباس نکرد یکی از فضلای عصر این رباعی را در آن مصیبت گفته رباعی
ای بدخشان ز بدخشان رفتی · از سایه خورشید درخشان رفتی · دردم که چو خاتم سلیمان بودی · افسوس که از دست سلیمان رفتی ·
بالجمله چون حال میرزا سلیمان در منزل منعم خان بعرض بساط بوسی شرف افتخار یافت و پریشانی حال میرزا سلیمان در منزل منعم خان بخشوع ادا از مضمون عرض داشت معروض شد باطن مقدس که دریای مکرمت و مروت است از سوانح این حادثه بحبت که از کشیده ... گردد عنفوان این دولت ابد قرین از میرزایان چنان گستاخی و بی ادبی ظاهر شده بود در مقام شفقت و ملاطفت آمده ترحم بسیار اظهار فرموده بودند و از سوانح این ایام آمدن حقایق و معارف آگاه خواجه عبد الشهید است پسر خواجه عبد الله که بخواجگان خواجه اشتهار دارند و ایشان از نسل خواجه احرار اند قدس الله سره العزیز و خواجه عبد الشهید بصفات ظاهری و باطنی آراستگی داشتند و ولادت شریف ایشان در حضور خواجه احرار واقع شده بنظر تربیت آنحضرت منظور و مخصوص گشته و در وقتی که سن مبارک خواجه عبد الشهید بدو نیم سال رسید حضرت ایشان واصل ریاض جنت گردیدند و بی اغراق ختم سلسله علیه خواجگان بوجود ذی ناموس

الانوار ایشان شده چون بهند عزم هندوستان تشریف ارزانی فرمودند حضرت خاقانی از کمال قدردانی و جوهرشناسی اعزاز و احترام ایشان کما ینبغی بجای آورده همواره از صحبت فیض منقبت ایشان کسب مراتب برخورداری میفرمودند و دیه برکت جاری که در الکه روبیه حاصل داشت برسم نیاز گذرانیده بودند تا خواجه در هندوستان تشریف داشتند سوای کون دیگر بزورات و فتوحات آن برکت بخادمان ایشان متعلق بود و هم درین هنگام خجسته زمان افادت و افاضت پناه علامه ثانی مولانا سعید ترکستانی که از اعاظم افاضل و اعالی ماوراء النهر بود بدرگاه محبت عالی مرتبت خاقان سکندر حشمت شرف حضور یافت و مولانا با وجود علو نسبت در علوم متعارف دینی ظاهری از علم باطنی نیز بهره وافی و سعادت کافی داشتند و از سوانح این ایام ارتفاع منزلت میرزا شرف الدین حسین بازدواج یکی از بنات سرادقات سلطنت و شرح این اجمال آنکه چون میرزا با وجود علو نسبت و سمو حسب از سایر امرای عظام و خواقین کرام بنظر تربیت منظور و بتوجه خاص مخصوص بود عاطفت شاهنشاهی بسر مفاخرت او را باوج علیین رسانید بنسبت ازدواج حضرت عفت نقاب مریم حجاب بخت النسا بخشی بانو بیگم که همشیره قدسیه آنحضرت بود بلند مرتبه ساختند و بعد از فراغ این جشن عالی میرزا را به اکبر ... ناگور و آنحدود که در وجه جاگیر او مقرر شده بود رخصت فرمودند و از وقایع این سال فرستادن قرا بهادر خویش میرزا حیدر کورکان است بتسخیر کشمیر و مجملی ازین تفصیل آنکه چون شور و شغب کشمیریان به میرزا ... غازیخان حاکم آنجا بمسامع عز و جلال رسید بموجب التماس قرا بهادر که ماهیت دان بحقیقت شناس آن ملک بود لشکری آراسته و فوجی شایسته بسرداری او نامزد فرمودند قرا بهادر که از حضور ملازمت رخصت یافت در رفتن بغایت سستی نموده و مکث بسیار کرد و درین شدت که ما بین لجوری رسیده مدتی در آنجا توقف نمود و اکثر جمعی از اعیان کشمیر آمده باو ملحق شدند اما از بس که سستی نمود حاکم کشمیر فرصت یافته سر مسالک نمود و چون مردم کشمیر از وحیات حال میرزا قرا بهادر صورت ندیده بودند نمودند باز گریخته بر کشمیر رفتند و غازیخان بعد از استحکام طرق و مضایق جمعی را بسر فرستاده معرکه نبرد آراست میرزا قرا بهادر بعد از جنگی کرده شکست خورد و بیماری که لازمه آب و هوای لجوری است

در میان مردم شایع شد و تب لرزه مزید علت و باعث خرابی در کسبای لشکر گشت و میرزا قرا بهادر ناچار بتباه مراجعت نمود و تسخیر کشمیر که بوقت دیگر موقوف بود در عقده تعویق افتاد و از سوانح این ایام شهادت یافتن بیرام خان است در گجرات و مجملی ازین سانحه عبرت بخش آنکه چون خان مرحوم مغفور به شهر پتن که از بلاد مشهور گجرات است و در سوالف زمان بنهروالا پتن اشتهار داشت رسید روزی چند بجهت دفع کوفت سفر و آسودگی خیل و حشم طرح اقامت انداخت و در آن ایام حکومت شهر موسی خان فولادی بطریق استقلال داشت و بسیاری از افغانان در پیش او فراهم آمده بودند مبارک خان نام افغان لوحانی که پدرش در جنگ ماچهواره بسرداری بیرام خان کشته شده بود از آن ملک آواره گردیده و در حمایت موسی خان بسر می برد آنجاهل بی تمیز انتقامی بخاطر آورده قصد بیرام خان نمود و ظاهر زن کشمیری سلیم شاه بسر شیر شاه با دختری که از و داشت درین قافله متوجه حجاز بود بیرام خان میخواست که آن دختر را بجهت پسر خواستگاری نماید ظهور این معنی بیشتر باعث شورش افغانان و شورش مزاج ایشان شد القصه روزی چند که بیرام خان در آنجا بود همواره بسیر منازل دلکشا و بساتین روح افزا میرفت روزی بسر کولابی بزرگ که نشیمنی در میان دارد بکشتی نشسته رفته بود در هنگام مراجعت که از کشتی بر آمده سوار میشد آن جاهل اعتزال با سی چهل افغان رسیده چنان نمود که بقصد ملاقات آمده او را خان از دوری بحرمت او را پیش طلبید و چون آن بی سعادت نزدیک شد خنجر از میان بر آورده بر پشت خان زد که از سینه اش بر آمد و بیدولتی دیگر شمشیر بر سر خان زد کار تمام ساخت و در آن حال کلمه الله اکبر بر زبان آن سعادتمند عاقبت محمود جاری شد و از شربت خوشگوار شهادت که سالها در آرزوی آن تشنه لب نموده همواره بدعای سحری استدعای آن مینمود شیرین کام گردید نقلست که روزی در عین حکومت و کمال استقلال یکی از سادات ساده لوح در مجلس خان خجسته عرض کرد که بنیت شهادت ایشان فاتحه خوانیم بیرام خان متبسم شده گفت میر این چه اضطراب و غم خواریست ما شهادت میخواهیم نه باین زودی القصه همراهان خان از وقوع این حادثه غریب بی دست و پا شده هر کدام بجانبی متفرق گردیدند و جمعی از فقرا و مساکین قالب

خونین او را برداشته در حواشی مقبره شیخ حسام که از مشایخ وقت و خلفای شیخ نظام الدین اولیا بود بخاک سپردند در روز بیست و دوم بهمن ماه الهی موافق جمعه چهاردهم جمادی الاولی نهصد و شصت و هشت هجری این واقعه روی داد و رفیع شعرای اسلام در تاریخ او چنین گفته بیت
بیرام چو طوف کعبه چون بست احرام · در راه شد از شهادتش کار تمام · زین واقعه هاتفی پی تاریخش · گفتا که شهید شد محمد بیرام ·
بعد ازین بسعی حسین قلیخان خانجهان استخوانش بمشهد مقدس رضویه علیه التحیة والسلام نقل نمودند گشت و نفس الامر آنکه بیرام خان در اصل ذات بغایت خجسته صفات و نیک نهاد بود و لیکن از اثر صحبت بدگهر بدتر بن آدمی زاد است نشاء نفسانیت غالب آمده مصدر چنان فعل ناشایست شد اما چون مرد حقیقت شناس بود زود بقبح او رسیده در مقام معذرت و استدعای عفو در آمده آنحضرت را بخود مهربان گردانید تحصیل رضای پادشاه صورت و معنی را باعث نجات دینی و عقبی ساخت بوسیله سعادت شهادت سبکبار بدار القرار خرامید و بالجمله چون خان مغفور مرحوم بدین حال افتاد جمیع از اوباشان و بی اعتدالان دست تطاول و تاراج باردوی بیرام خان دراز کرده نهب و غارت نمودند و از هجوم این حادثه تفرقه عظیم بحال مردم اردو راه یافت محمد امین دیوانه و بابا زنبور و خواجه ملک میرزا عبد الرحیم خلف صدق بیرام خان را که در آن هنگام چهار ساله بود با والده و بعضی خدمتکاران از آن آشوبگاه بر آورده متوجه احمد آباد شدند و جماعت افغانان تیره روزگار خبر یافته بدنبال ایشان شتافتند و آن مصیبت زدها شکسته دل تمام راه جنگ کنان تا احمد آباد آمدند و مدت چهار ماه در احمد آباد توقف نمودند محمد امین دیوانه و دیگر خیرخواهان میرزا عبد الرحیم را گرفته روی امید بدرگاه خلایق پناه نهادند و پیش از رسیدن ایشان خبر شهادت بیرام خان بعرض اشرف اقدس رسیده فرمان پادشاهی بآن ماتم زدگان گسسته امید رسید بهمین تربیت و نوازش خاقان جوهر شناس در اندک مدت بخطاب میرزا خان عز اختصاص یافت و بتدریج تربیت بمدارج عالی و پایه خانخانانی و منصب سپه سالاری بلند مرتبه گشت

آغاز سال ششم از جلوس اشرف حضرت خاقانی و ذکر فتح ولایت مالوه بتائید سبحانی

درین ایام

خجسته فرجام که موسم بهار طراوت بخش روزگار گردید و جهان ماتم زده دولت شهریار آفاق گشا چون نیر اعظم روشنی افزای عالم پرتو حضور در فروغ نور در بیت الشرف حمل انداخت و در بیست و ششم جمادی الآخر نهصد و شصت و هشت هجری سال ششم از جلوس جهان افروز پادشاه بحر و بر جزمی به مبارکی آغاز شد و مبشران اقبال مژده فتوحات تازه و بشارت بی اندازه بلند آوازه ساختند و از اعاظم سوانح که در عنفوان این سال همایون فال سمت ظهور یافت فتح ولایت مالوه است و مجملی از این ماجرا آنکه چون باز بهادر حاکم مالوه که همواره در سوالف ایام جای یکی از سلاطین صاحب شکوه بود سر از ربقه اطاعت و فرمانبرداری خاقان اکبر شهنشاه والاگوهر پیچیده به پوستین مستی و خودپرستی روزگار می‌گذرانید و عمر گرانمایه را بطالت و بیباکی مصروف داشتی و سر رشته حال رعایا و غوررسی مظلومان کمتر پرداختی بر ذمت همت جهانگشا واجب و لازم شد که آن بدمست باده غرور و نخوت را از گران خواب بیدار ساختن سزای کردار ناهنجار در دامن روزگار او نهاده آید تا باعث دیگر زیاده‌سران حق‌ناشناس گردد لهذا جمعی از امرای رفیع القدر مثل ادهم خان و پیر محمد خان و عبدالله خان اوزبک و قیا خان گنگ و شاه محمد خان قندهاری و عادل خان پسر شاه و صادق خان و محب علی خان و جبرئیل قلی خان و محمد قلی توقبائی و قیا خان صاحب حسن و میرک بهادر و سماجی خان و پاینده محمد خان مغل و محمد خواجه کفگیر و مهر علی سلدوز و میرک ارغون و شاه قبائی و دیگر بهادران رزم‌دوست و مردان کارطلب به سرداری ادهم خان بر تسخیر مالوه و دفع باز بهادر تعیین شدند و عساکر منصوره بر آیین شایسته ترزود ره جانفشانی نهاده کرم و کبرا شتافتند و چون بولایت مالوه در آمدند بترتیب افواج و تنظیم صفوف پرداخته ترزود شاه راه همت گذاشته فوج سرداری ادهم خان و پیر محمد خان و توکرفت و برانغار بشهامت عبدالله خان و جمعی دیگر استحکام پذیرفت و جوانغار بشجاعت قیا خان گنگ و بعضی بهادران کارطلب آراستگی یافت و در هراول شاه محمد خان قندهاری و صادق خان و دیگر دلیران رزم‌طلب پای همت افشردند و باز بهادر که پیوسته بارتکاب شراب و ملعبات روزگار بسر بردی و مستغرق لذات بهیمی گشته سر روز از شب و شب از روز باز نشناختی و همواره بمصاحبت اهل نغمه و مجالست ایشان خوش‌وقت بوده اصلا خبر از

کار دیگر و فرصت پرداختن بامور ملکی نداشت و بسیاری از زنان صاحب جمال و دلبران با غنچه دهانان در محل خود فراهم آورده بمستلذات نفسانی و مستحظات جسمانی سر گرم بود و از اهل نغمه که بزبان هندی آن طایفه را کلاونت میگویند قریب چهار صد نفر ملازم داشت و خود نیز در گوییدگی و تصانیف بی نظیر زمان بود و بیکی از حرمهای خود روپ متی نام لازم و ملزوم نام باز بهادر بود و از کثرت محبت و از افراط مستی و بیباکی اصلا فتح آن در نظرش نمی‌نمود و این همه اسباب غفلت و بی‌شعوری او گشته کار بجائی رسید که از آمدن افواج منصوره اصلا آگاهی نیافت و چون عساکر اقبال بحوالی سارنگپور که غفلت سرای آن بدمست بیخبر بود رسید از گران خواب یکشنبه قدری بیدار گشته در میان خمار و مستی از سارنگپور بر آمده سه کروهی بیرون شهر منزل کرد و بترتیب صفوف پرداخته خود در قلب جای گرفت و سلیم خان خاصه خیل خود را که حاکم رایسین و چندیری بود بر دست راست داشت و آدم نام طغائی خود را بجانب دست چپ مقرر فرمود و تاج خان خاصه خیل و صوفی نامی را هراول کرد و ایستاد افواج الطرفین در سه کروه در برابر یکدیگر نشستند دلاوران از جانبین بر آمده کارنامهای شجاعت بظهور رسانیدند و امرای صاحب تدبیر افواج باطراف تعیین فرمودند که ارباب مداخل و مخارج منصوبه ساختند نگذارند که آذوقه و غله به اردوی غنیم رسد روزی شاه محمد خان قندهاری و صادق خان و پاینده محمد خان مغل و شاه قبائی و مهر علی سلدوز و سماجی خان بود با سی از شب گذشته متوجه این خدمت شدند و بجهت اتفاق راه غلط کرده بعبور این فوج نزدیک بمنازل مخالفان افتاد جنگ درپیوست و جنگ تنهای عظیم شد و چون خبر باردوی بزرگ رسید عبدالله خان و قیا خان گنگ و جمعی کثیر جلوریز شتافتند اگرچه مرتبه اول آدم خان نامی از اعیان لشکر مخالف جنگ رستمانه کرده فوج پادشاهی را برداشت و اما صادق خان و جمعی پای همت قایم داشتند و ضرب ادرستی گرفته بضرب تیر مخالفان را بر هم زدند و میان قیا خان و سلیم سنر جبیقلی شد و قیا خان غنیم خود را برداشت و باز صادق خان و قیا خان با هم ملحق گشته بطرف باز بهادر که فوج روی بروی خود را برداشته خوب آرا بود تاختند و بتایید الهی و اقبال شاهنشاهی ناصر دین همان بود و برداشتن همان بود یکپاس از روز گذشته نسیم فتح از مهب عنایت ذوالجلال وزیدن گرفت و غنچه

مراد از گلبن امید شکفتن آغاز کرد و باعتضاد خاقان گیتی‌ستان چنین فتحی عظیم که عنوان فتوحات روزگار تواند بود چهره‌گشای مراد گشت و باز بهادر خایب و خاسر روی ناامیدی بجانب خاندیس و برهانپور نهاد و تمام اموال و اسباب و حرمخانه با اکثری لولیان زنان و پاتران که سرمایه نشاط و پیرایه حیات بود زیر دست اولیای دولت افتاد و در هندوستان رسمیست معهود که سرداری بجایی متوجه شود جمعی از مردم اعتمادی خود بسر زنان و فرزندان خود تعیین نماید که چون نقش بر عکس مراد نشیند و راه گریز پیش گیرد اگر مسلمان باشد ایشان را بتیغ بیدریغ از هم گذرانند و اگر هندو باشد در خانه کرده آتش در زنند که پاک بسوزند و باز بهادر نیز جمعی را بر سر زنان و پاتران خود موکل داشته بود که هرگاه خبر شکست من محقق شود تمام زنان و حرمان مرا بقتل رسانند تا بدست مردم نامحرم اسیر نشوند چون صورت هزیمت باز بهادر معلوم آنها شد فی الفور بموجب قرارداد نقش هستی آن لعبتان پری‌پیکر را به آب تیغ از صفحه روزگار پاک شستند و چندی زخمی و نیم‌جان در خاک و خون غلطیدند و بعضی را هنوز نوبت نرسیده بود که افواج قاهره بشهر درآمدند و آن تیره‌بختان ظالم‌طبیعت پراگنده شده هر کدام بجایی گریختند و روپ متی معشوقه باز بهادر نیم‌جانی داشت که مردم پادشاهی در رسیدند و ادهم خان بقصد خزاین و دفاین باز بهادر خصوصا بشوق دلبران عشوه‌ساز و پاتران سحرپرداز که نغمه حسن و حسن نغمه ایشان شور در عالم انداخته بود سراسیمه خود را درون شهر افکند و آن مجموعه خوبی را با اسباب نشاط از نقد و جنس فراوان متصرف شد و کسان بجست و جوی روپ متی فرستاد و چون روپ متی زخم کاری داشت از ادهم خان التماس نمود که مرا در خانه شیخ عمر بنگاه دارند که اهل بیت در محافظت احوال من تولجی نمایند و بعد از التیام جراحت و صحت یافتن بخدمت شما بیایم و این شیخ از درویشان صاحب حال بود و روپ متی نسبت ارادت باو داشت مجملا روزی چند در میان عورات و اهل بیت بسر برد تا زخم او اندمال یافت و لیکن زخم دل ناسور گرایید و ادهم خان در یمدت پیوسته از وی خبر گرفتی و انتظار صبح وصال داشتی و چون صحت کامل یافت و آب بر سر ریخت و عذر و بهانه نماند از ادهم خان کافور و مشک و عطریات طلب نمود که خود را آرا

بخدمت شما ادهم خان کابیون و شمائل و عنبر بسیار ارسال داشت و او بیک کف دست کافور خورده دست از جان شسته و چادری بر سر کشیده بخواب رفت و آنچنان رفت که دیگر بر نگشت و چون ادهم خان کامیاب رزم و بزم گشت از دنو جمعیت و تحصیل اسباب مراد کلاه گوشه نخوت کج نهاده در دماغش از مستی دولت نشا غرور پریشان شد و حقوق نعمت و سیرگی را بر طاق نسیان نهاده خود را فراموش کرد و هم چنین پیر محمد خان نصایح و مواعظ رهنمونی فرمود اصلا نتیجه بران مترتب نگشت ناگزیر خود در مقام دلجوئی … شد و هر یک از امرای پادشاهی را بروش خاص تسلی نموده ممالک مفتوحه را … فرموده سارنگپور و چند پرگنه دیگر را با ادهم خان ارزانی داشت و مندو و اجین را به تیول خود گرفت و سرکار هندیه را بقیا خان و مندسور را با توابع بصادق خان جاگیر کرد و عبدالله خان بکالپی که در وجه جاگیر او بود مراجعت نمود و ادهم خان جمیع خزاین و دفاین و نفایس اشیا که گرد آورده روزگار او بود با چندین پاتران و کنیزکان صاحب جمال بجهت خود گرفته بعیش و عشرت مشغول شد و از غنایم اقبال چند زنجیر فیل با عرضه‌داشت فتح روانه درگاه عرش اشتباه ساخت و از جلایل فتوحات که در این سال همایون بر اقبال روزافزون چهره مراد افروخت فیروزی یافتن خان زمان و منهزم شدن افغانان است در شورشی که شورش سکندر خان و توجه خاقان سپهر آستان بدفع او همت اشتهار یافت جمعی از افغانان واقعه طلب فرصت غنیمت شمرده پسر عدلی را شیرخان خطاب داده بسرداری گزیدند و در حدود ولایت … فتنه شورش انگیخته قرار دادند که اول بر سر خان زمان رفته او را از میان بردارند و چون کار خان زمان ساخته شود و دیگران پیش ما چه وجود دیگر دفع خواهد بود هرگاه چنین شد تمام ولایت متصرف ما خواهد آمد خان زمان اراده مخالفان وخیم العاقبت را شنیده در استحکام قلعه جونپور و لوازم قلعه‌داری سعی موفور بظهور رسانید و امرای آنحدود را از اندیشه باطل افغانان تیره روزگار آگاهی بخشید و غیر از سکندر خان اوزبک جمیع امرای آن نواحی را مثل بهادر خان و ابراهیم خان اوزبک و مجنون خان قاقشال و شاهم خان جلایر و میر علی اکبر و کمال خان گکر و سایر جاگیرداران دور و نزدیک نزد خود فراهم آورد و چون

غنیم بحسب کمیت و کیفیت غالب بود و قریب بیست هزار سوار و پنجاه هزار پیاده و پانصد فیل همراه داشت
خانزمان پیش رفتن و جنگ انداختن صلاح وقت نمیدید اما افغانان بتیره رایی فرصت مغتنم شمرده با
لشکری گران و استعداد بیکران بر سر جونپور روانه آمدند و کنار دریا گومتی که شهر بر ساحل آن واقعست
منزل گرفتند و در روز سیوم در کمال غرور و پندار از آب گذشته و فوجها آراسته شیر خان و فتح خان و جمعی
کثیر بجانب مسجد سلطان حسین شرقی روان شدند و بدست راست خود یعقوب خان و فتو و سید سلیمان
و سلیم خان کهردار و جوهر خان حبشی و دیگر از سرداران نامی مقرر ساختند و بسمت دروازه لعل فرستادند
حسن خان حکوتی و آدم پسر فتح خان را با بسیاری از بهادران لشکر خود بدست چپ مقرر نموده بجانب
بند شیخ بهلول روان ساختند و خانزمان بتوزک و یاسای لشکر منصور را بر دلخته آماده پیکار گردید
و بهادران شیر شکار و دلاوران جان نثار از طرفین بر آمده کارزار کردند و از جانبین چپقلشهای مردانه
بظهور پیوست لیکن جمعی از دلاوران عرصه اقبال پیش دستی نموده بر فوج حسن خان حکوتی تاختند
و او از حمله این شیر دلان برق شکوه بیدل و دست شده پای همت نتوانست افشرد و عار گریختن بر خود
پسندیده درین وقت شیر خان با جمعی از مردم انتخابی خود مردانه تاخته توپ پادشاهی را برداشت
و تا بکوچهای شهر رانده آورد و افغانان ادبار نشان آن را فتح شمرده متوجه فوج دیگر شده بودند درین هنگام
خانزمان جمعی از بهادران فیروزجنگ و دلیران نام و ننگ همراه گرفته تاخت و از عقب غنیم در آمده
کار بر افغانان برگشته روزگار تنگ ساخت و چون جلوه آنها بر ایشان شده بود دیگر نتوانستند خود را نگاه
کرد و بجای ناه روی بگریز نهاده آواره دشت ادبار گردیدند و بتایید الهی و اقبال پادشاهی فتحی عظیم روی نمود و
اولیای دولت ابد مقرون مظفر و منصور گشته غنیمت فراوان از فیلان مست نامی و اقسام اجناس بتصرف آوردند

ایلغار موکب جهان نورد بولایت مالوه و انتظام ممالک مالوه مفتوح گردید و مراجعت بمستقر خلافت

چون علیقلی خان زمان بتایید اقبال روز افزون چنین فتحی عظیم نصیب شد روی از منهج استقامت برتافت
و قدر تربیت و رعایت آنحضرت منظور نداشته حقوق نعمت و دولت بر طاق نسیان گذاشته اسباب بی‌سعادتی

و بیدولتی ورزیده بارسامان نمود اصلا از غبار این فتح آسمانی بدرگاه حضرت خاقانی نفرستاد و شکست فوج
افغانان باعث مزید نخوت و غرور او شده ارکان مزاج و اساس دماغش از تلاطم تکبر و تجبر انهدام پذیرفت
رای جهان آرای و تدبیر عقده کشای آنحضرت و صواب دید اولیای دولت چنین تقاضا فرمود که موکب عالی
بدیار شرقیه نهضت فرماید و تا پرده از روی کار برداشته نشود اصلاح احوال او نموده آید لیکن چون ادهم
خان از وسفیه‌تر و کم ظرف‌تر بود انتظام ولایت مالوه و تدبیر کار او بر جمیع مطالب مقدم داشته بساعت مسعود
روی نهاده بطریق ایلغار متوجه آنصوب شدند و در اثنای راه رای سرجرخ کر قلعه رنتهنبور پیشکشهای
لایق مصحوب مردم کاردان فرستاده اظهار اطاعت و بندگی نمود و چون حوالی قلعه گاگرون مخیم سرادق
اقبال گشت بعرض رسید که هنوز این قلعه بتصرف یکی از معتمدان باز بهادر است و کمند تسخیر اولیای
دولت بر فراز کنگره آن نرسیده لاجرم حکم جهان آرای ممالک گشای عز صدور یافت که عساکر نصرت قرین
بر گرد آن حصن حصین دایره زده مرکز وار در میان گیرند و مورچلها قسمت نموده بتسخیر آن همت گمارند
چون حاکم قلعه دانست که روی ستیز و راه گریز ندارند و امید کومکی نیست عاقبت اندیشی و دوربینی بکار
برده کلید قلعه را وسیله نجات خود ساخته روی عجز بآستان ملایک آشیان نهاد و آنحضرت خالدین را
بحراست قلعه گذاشته متوجه پیش شدند و عنان سمند بر سنگ محرز داشته تمام شب قطع نمودند
و هنگام طلوع صبح که وقت انکسار ظلمت و انتشار انوار است نواحی سارنگپور بفر فروغ رایات جهان افروز
روشنی پذیرفت و از غرایب اتفاقات آنکه در همین روز ادهم خان بقصد تسخیر کاکرون آمده دو سه
کروه راه قطع کرده بود و از نهضت جهان نورد اصلا آگاهی نداشت و با آنکه ماهم انکه والده ماجده او
قاصدان تیز رو فرستاده بود که از توجه آنحضرت اطلاع یافته آماده خدمت شود تا ایلغار شهریار
برق سوار نه بمرتبه بود که پیک خیال گرد موکب تواند رسید تا بقاصد و نامه چه رسد الحاصل ادهم خان فوج آرا
می‌آمد که کوکبه جهانتاب نمایان شد و چند از مردم معتبر ادهم خان که پیش پیش فوج او میرفتند دیده بخت
بانوار طلعت عالم افروز نورانی ساختند و سراسیمه از اسب خود را انداخته جبین سعادت بر زمین ادب

ادب نهادند و ادهم خان که ملازمان خود را چنان دید بحیرت در شد که آیا سبب این چه باشد و چون اسب
تیزتر راند نظرش بر جمال جهان آرای پادشاه دین پناه افتاد و خود را در مثال برق از اسب انداخته روی نیاز بر
خاک نهاد و چهره دولت خود را آبروی تازه داد و از آنجا که بنده نوازی و جرم بخشی لازمه ذات قدسی صفات
است آن بر دست شکن طرز را بنوازشهای خاص الخاص بخشیده ساعتی همانجا توقف فرمودند تا دیگر
امرا که از دولت شرف رکاب خدمت بودند سعادت زمین بوس دریابند و بعد از لحظه سوار شده متوجه سارنگپور
گردیدند و منزل ادهم خان را بنور مقدم اقبال دار السرور و دیبا المعمور ساختند اگرچه ادهم خان بجوانب
پرداخته اجناس نفیس برسم پیشکش گذرانید لیکن چون در مبادی این فتح سر رشته حساب از دست داده
قدر مرحمت و تربیت آنحضرت را نشناخته پا از گلیم ادب بیرون نهاده بود و غنایم این فتح را استقلال
خاوندی کرده و تمامی حرمان و پاتران باز بهادر را بتزاهم آورده روی بخصوص اصحرا کرد دست تصرف در آنها دراز
ساخته این بیهکر خاطر قدسی مظاهر قدری گرانی داشت و هرچند پروانه وار سرگردان شمع انجمن اقبال
میگشت باطن انور که مظهر حقایق الهی است با او شگفته نمیشد و چون از گرد راه رسیده بودند و جهت
ایلغار تغییر لباس نفرموده ادهم خان نفایس لباس حاضر ساخت که شاید او را بدین نوازش سربلندی سازند
لیکن از رهگذر غباری که بر حواشی ضمیر اقدس نشسته بود التفات نفرمودند ادهم خان ازین بی التفاتی
مضطرب و متلاشی گشته بهر یک از مقربان بساط عزت خضوع و خشوع ظاهر میساخت آنحضرت از فرط
عاطفت و ذره پروری بحال زار او بخشوده تغییر لباس فرمودند و آن شب در منزل ادهم خان باستراحت
گذرانیدند و روز دیگر عفت قباب ماهم انکه در خدمت حضرات عالیات رسیده و بلوازم ضیافت و پیشکش پرداخته
آنچه از غنایم این فتح بدست ادهم خان افتاده بود با تمامی حرمان و پاتران بنظر اشرف گذرانید و شهریار
شکار پسند از آن مجموعه خوبیهم چند شایسته حرمسرای عزت دانسته انتخاب فرموده تتمه را باز با ادهم
خان مرحمت فرمودند چهار روز در سارنگپور توقف فرموده مراجعت بمستقر سریر خلافت بر افراشتند
و چون ظاهر قصبه سارنگپور مخیم سراپرده اقبال شد پیر محمد خان و قیا خان و حبیب علی خان و سایر
امرا آن

امرای آن صوبه که در خدمت ادهم خان شریک بودند از تیول خود آمده بسعادت زمین بوس شرف اختصاص
گرفتند و مسرور بانواع مرحمت و اقسام عاطفت گردیدند و از همین منزل ادهم خان و پیر محمد خان و سایر امرای
آن صوبه بجاگیرهای خود رخصت یافتند و موکب گردون شکوه برسم ایلغار عنان معاودت بمستقر خلافت
معطوف داشت و چون از پرتو رایات جهانتاب حوالی قلعه نرور پرنور گردید قراولان خبر آوردند که درین بیشه
ببریست که همواره سر راه بر مردم گرفته و آسیب میرساند لاجرم شیر شکار بقصد او توجه فرمود
و آن ببر با تنچه بر آمده نمودار شد و حضرت خاقانی به نیروی تاییدات ربانی قدم جلادت پیش نهاده شمشیر همت
بر افراختند و از مشاهده این حال نظارگیان قالب تهی ساختند و آن شیر بیشه دوناجابکی دست و زور
بازوی شجاعت بیک زخم کارش بانجام رسانید و چهره‌های اعدا فرسایان رکاب عالی بزخم تیر و شمشیر از
هم گذرانیدند و هم درین سفر محمد اصغر میر منشی که در خطوط سبعه یگانه روزگار بود بخطاب اشرف
خانی خلعت پوشید بعد از طی منازل و قطع مراحل روز دوشنبه بیست و سیوم خرداد ماه الهی موافق سه
شنبه نوزدهم ماه رمضان نهصد و شصت و هشت هجری بدار الخلافه آگره نزول اجلال اتفاق افتاد و مدت
این یورش یکماه و هشت روز کشید

یورش موکب جهانگشا با انتظام ممالک شرقیه و ملازمت نمودن خانزمان و مراجعت بمرکز امن و امان

چون خاطر اولیای دولت از انتظام ممالک شرقیه و اطوار ناهموار
خانزمان بغدر و نگرانی داشت نهضت رایات جهانگشا بآنصوب لازم وقت دانسته چهارم امرداد الهی
موافق پنجشنبه چهارم ذی القعده نهصد و شصت و هشت قمری بسرودقه جود تاییدات الهی رایات اقبال
بصوب ممالک شرقیه بر افراشتند و حراست دار الخلافه بمعین الدین احمد خان فرنخودی تفویض یافت
و منعم خان و خواجه جهان و اکثری ارکان دولت و اعیان سلطنت در ملازمت رکاب ظفر انتساب بودند و بمطالعه خدمت
بر میان جان بستند و چون حوالی قصبه کالپی مضرب خیام سپهر احتشام شد عبدالله خان اوزبک مقربان
بساط اقدس التماس مقدم عالی نمود و از آنجا که ذره پروری و غریب نوازی لازمه ذات قدسی صفات خاقان
گیتی ستان بود ملتمس او بعز قبول مقرون شده منزل او را بانوار قدوم محمود بهشت برین ساخته باغ

اورا با علی علیبیک سپارند و عبدالله خان پسر انجام اسباب سعادت پرداخته مراسم نثار و پیشکش بجا
ساخته مورد انواع مراحم گردید و چون ظاهر شهر کره که بر کنار دریای گنگ واقعست مورد عساکر گیتی
شکوه گشت خانزمان و برادرش بهادرخان آستان بوس عتبه عرش ارتفاع شرف اختصاص یافته اقسام
نفایس و فیلان مست نامی بطریق پیشکش گذرانیدند و از جمله فیلان دلسنگار و ثلثه و دل رو و چند فیل
داخل حلقه خاصه شده منظور نظر شکل پسند گردیدند و خاقان گیتی ستان مقتضای عاطفت ذاتی
عفو جلی در مقام باز پرس نامده از تقصیرات گذشته آنها اغماض عین فرمودند و هم درین ولا خواجه عبد
المجید آصفخان با بسیاری از نامداران عرصه فیروزی برسر راجه رامچند رخصت یافت و حکم شد که
اگر غازیخان سور و جمعی از خون گرفتها را که پناه او در آمده اند بدرگاه معلی فرستند و بنطاق خدمت
و بندگی برمیان سعادت بندد او را مشمول عواطف پادشاهی ساخته معاودت نمایند و چون موسم بارا
در میان آمد و راجه در مقام نخوت ایستاد مجاهدان عرصه اقبال مراجعت نموده بجاگیرهای خود شتافتند
و حضرت خاقانی مدت بیست روز در نواحی کره بنشاط شکار پرداخته عنان معاودت بصوب مستقر خلافت
معطوف داشتند و خانزمان با برادرش تا سرمنزل قرین رکاب ظفر انتساب بوده بجاگیرهای خود رخصت یافتند
و موکب عالی بر جناح استعجال قطع مسافت نموده در عرصه ده روز بدار الخلافت آگره نزول اجلال فرمود و استرداد
این سفر مبارک یکماه و چهار روز کشید و هم درین ایام شمس الدین محمد خان اتکه بخطاب اعظم خانی شرف
اختصاص داشت از پنجاب آمده بزمین بوس مستعد گشت و شرایف پیشکش از نظر اشرف گذرانیده بعلاج
تفقدات خسروانه خلعت امتیاز پوشید و انتظام مهام مالی و ملکی برای رزین او مفوض شده و ماهم انکه
بسبق خدمت و کاردانی خود را در معنی وکیل مستقل میدانست ازین رهگذر بیقدر و گرانخاطر گشت و در ارکان
نسبت و استقلال منعم خان که بنظام وکیل بود نیز تزلزل تمام راه یافت و چون اتکه خان را بغیر از خدمت
و دلسوزی صاحب امری مطمح نظر نبود و مهمات را بوتیره غرض فیصل میداد و در اخلاص و بندگی پادشاه
صورت و معنی یکجهت بود با آنها یکرو ساخت و از تو زنج مزاج این دو کس غبار تفرقه بر دامن عزیمتش

نشست و از سوانح اقبال که درین سال سمت ظهور یافت تسخیر قلعه چنار است و مجملی ازین ساخت آنکه چون
پسر عدلی آواره دشت ادبار شد قلعه چنار که مسکن و ماوای او بود بتصرف فتو نامی از خاصه خیلان او در آمد
و او فتح خان مسند عالی داشت و صاحب جمعیت و اعتبار بود و استحکام قلعه و لوازم قلعه داری پیچون
و خودسری روزگار بسر میبرد درینولا که مستقر اورنگ خلافت بفر شکوه چتر گردون سای رونق آمیختی
یافت بخواجه عبدالمجید آصفخان حکم شد که بتسخیر حصن حصین متوجه گردد و چون آصفخان بحوالی
قلعه رسید فتو که از سعادت بهره و از کاردانی نصیبه داشت بعرض اولیای دولت رسانید که این ذره
نمایانه غلام و هواخواه آن درگاه است اگر شیخ محمد غوث دست مرا گرفته بزمین بوس عتبه اقبال رساند
هر آینه قلعه را بدو ولتخواهان سپرده با دل جمع و خاطر مطمئن بدوری سعادت باستان ملایک آشیان
نهاده در سلک فدائیان درگاه منتظم گردم چون التماس او از فروغ صدق و روشنی داشت شیخ محمد حکم
شد که راه نمای سعادت دولت او گردد در بمجرد رسیدن شیخ فتو از قلعه برآمده متوجه عتبه خلافت
شد و بتفقدات خسروانه شرف اختصاص یافته در سلک امرای عالیقدر منتظم گردید و حراست آن قلعه
بحسن اهتمام علیخان ترکمان تفویض یافت و درین هنگام که دار الخلافت آگره مستقر سریر معدلت بود
ادهم خان را از حکومت مالوه معزول ساخته بدرگاه معلی طلب داشتند و پیر محمد بیگ سهیم و شریک او بحکومت
مالوه بلند مرتبه گردید و ادهم خان امتثال فرمان پادشاهی که ترجمان حکم الهی است نموده روی امید بدرگاه
سپهر بارگاه نهاد و سوانح سعادت انتما عزیمت پادشاه حقایق آگاه است بزیارت روضه منوره
خواجه معین الدین چشتی قدس سره العزیز و تفصیل این اجمال آنکه با وجود عنفوان شباب که هنگام
طغیان مواد غفلت و ایام استیلای حظوظ نفسانی است خصوصا پادشاهان را که تحصیل لوازم عیش
و عشرت و ترتیب اسباب مستی و غفلت بر طبق مراد میسر است خاقان سپهر رکاب پادشاه حقایق شناس
در هر لباس جویای حق و حقیقت بوده درد طلب را از لحظ ظاهری ستر بغیر دانسته همواره از دردهای
حق آگاه در بوته معرفت مینموده اند و در لباس شکار جویای کوهر مراد بوده از بحر دگر بیان وادی

حقیقت و خاک نشینان راه طریقت هر جا نشان یافتی بصحبت ایشان رغبت نمودی خلاصه عمر گرامی را بتحصیل
اسباب تکمیل مصروف داشته یک چشم زدن ببطالت و غفلت نگذرانیده تا آنکه درین هنگام که شکار
در موضع مهندر آگره مابین آگره و فتحپور واقعست تشریف داشتند و جمعی از نغمه سرایان هندی اشعار
دلپسند و ابیات بلند در مفاخر و مناقب خواجه معین الدین چشتی که در اجمیر آسوده اند و بار ها ذکر حالات
کمالات و خوارق عادات ایشان مذکور مجلس بهشت آئین شده بود و با آواز خوش سامعه افروز گشتند و
آنحضرت شوق زیارت مرقد منور خواجه در باطن مقدس جوش زد و جاذبه توجه عنان گیر شده بی تامل
توقف ازان شکارگاه عزیمت صید معنوی بتصمیم یافت در روز شهریور چهارم بهمن ماه الهی موافق چهار شنبه
هشتم جمادی الاول با معدودی از مقربان بساط حضور عزیمت خطه اجمیر پیش نهاد همت عالی فرمودند و حکم
شد ماهم انکه محمل پادشاهی را از راه میوات باجمیر آورد اکنون مجملی از محامد ذات و مناقب صفات خواجه
قدس سره العزیز نگاشته کلک بیان میگردد مولد ایشان از سیستان است و در یازده سالگی والد بزرگوار
کرخ سر نام داشت بعالم قدس رحلت فرمود و از میامن نظر دوربین شیخ ابراهیم مجذوب قندوزی درد
طلب دامن گیر همت خواجه شد و قطع تعلقات ظاهری نمود بسمرقند و بخارا شتافت و از چندین سر
اکتساب علوم رسمیه اشتغال فرمود و از آنجا بخراسان و در خراسان نشو و نما یافت و در هارون که از
توابع نیشابور است بصحبت فیض منقبت شیخ عثمان هارونی رسیده دستار ادب برای سعادت اورده
بیست سال در صحبت شیخ عثمان ریاضات شاق کشیده و سفرها و غربتها پیش نهاد همت ساخته بخدمت
بسیاری از بزرگان وقت شیخ نجم الدین کبری و دیگر مشایخ عظام و اولیای کرام رسیده بزور بازوی همت طلب
بکنگر مراد انداخته خدمت کرده خواجه بود و واسطه بخواجه مودود چشتی میرسد و بده هشت واسطه
با ابراهیم ادهم و قبل از آمدن سلطان معز الدین سام در عهد رای پتهورا برحسب پیر خود بهندوستان آمده در اجمیر
اقامت گزیدند عادت شان خواجه آن بر است که این خاک نشین راه نیاز منزوی شرح شمه ازان نتواند پرداخت
و خواجه قطب الدین اوشی اند جانی در ماه رجب سنه ثلث و ستمایه در بغداد در مسجد امام ابو اللیث سمرقندی

حضور شیخ شهاب الدین سهروردی و شیخ اوحد الدین کرمانی و جمعی از بزرگان دین بارادت خواجه معین
الدین فایض گشتند و شیخ فرید گنج شکر که در پتن پنجاب آسوده اند مرید خواجه قطب الدین اند و شیخ نظام
الدین اولیا و امیر خسرو دست ارادت به شیخ فرید داده اند و سلسله چشتیه تمام بخواجه منتهی میشود
و بالجمله آنحضرت بجاذبه شوق قدم در شاه راه طلب نهاده متوجه زیارت خواجه شدند و چون موضع
کلاولی مخیم اردوی ظفر قرین گردید چغتی خان که در بساط قرب راه سخن داشت حقیقت دولتخواهی راجه
بهارهمل که در طایفه کچهواهه که الوس کلان راجپوت است بعرض اشرف رسانید که از آن تاریخ که در دهلی
بسعادت آستانبوس شرف امتیاز یافته همواره لوازم دولتخواهی بتقدیم رسانیده اقامت نموده کرامت کرده اند
سلوکی شرف الدین حسین میرزا توهم عظیم بخاطر راه داده در شعاب جبال متحصن است اگر پرتو التفات
حضرت خاقانی شامل حال او شود هر آینه سعادت زمین بوس دریافته مصدر خدمات شایسته خواهد شد
و مجملی از بدسلوکی میرزا شرف الدین حسین آنکه چون سرکار میوات بجاگیر او مقرر گشت خواست
که قصبه اجمیر را که وطن مالوف راجه بهارهمل است بتصرف خود در آورد و درین اثنا سوجا پسر پورنمل
برادر کلان بهارهمل بجهت منازعت ریاست و شرارت ذاتی میرزا شرف الدین حسین الغار برده نایره آتش
فتنه پردازی مقدمات تحریک آمیز در میان آورد و آخر الامر میرزا لشکر برسر راجپوتان کشید چون
میان ایشان آنها رخاسته بود بصلح قرار یافت و مبلغی برسم خراج مقرر ساخته چگنا نام پسر راجه
بهارهمل و راجسنگ پسر آسکرن و کهنگار پسر جگمال برادرزادهای بهارهمل را گرو گرفته عنان مراجعت
سوی اجمیر معطوف داشت و درین وقت که چغتای خان حقیقت حال بموقف عرض رسانید حکم شد که
چغتای راجه بهارهمل را گرفته با اولاد و احفاد ملازمت آورد و چون بقصبه دیوسه نزول اجلال اتفاق
افتاد چمل پسر روپسی برادر راجه بهارهمل که کلانتر آن سرزمین بود بوسیله مقربان درگاه معلی
زمین بوس دریافت آنحضرت فرمودند که آمدن این محسوب نیست باید که روپسی خود احرام عتبه قدسیه
نماید ناچار روپسی آمده بجبهه آستان علیین آشیان مفتخر و مباهی گردید و روز دیگر که قصبه سانگانیر

نیز مصدر خیانت و مضرت اعتصار شد راجه بهارمل با اکثری از فرزندان و خویشان بغیر از راجه بهگونت
داس پسر کلان خود که بمحافظت اهل و عیال گذاشته بود بسجود قدسی آستان فرق عزت برافراخت و بانواع
مرحمت و افشار شفقت تسلی خاطر او فرموده در زمره بندهای خاص منتظم ساختند و از آنجا که غریب
نوازی شیمه کریمه آنحضرت است حسب الالتماس راجه بهارمل صبیه او را داخل پرستاران حرم سرای عزت
فرموده و بدین نسبت پایه قدر او را از امثال و اقران و سایر زمین داران برافراختند و درین ایام که منزل
بمنزل بنشاط شکار خوشوقت گشته متوجه اجمیر بودند یکی از جیبه داران خاصه پای افزار یکی از رعایا بزور
کشیده گرفت و صاحب آن فریادکنان بدرگاه آمد و بحسب اتفاق آواز آن مظلوم بمسامع جلال رسید و بعد
از تحقیق و تفتیش صورت حال معروض بارگاه معدلت گردید و فرمان قضا امتثال از قهرمان جلال بقطع پای او
عز نفاذ یافت و این باعث آن شد که دیگر هیچ بی اعتدالی از اندازه خود بیرون نهند و دست تصرف بمال مردم
دراز نسازند و چون قصبه سانبر مورد اردوی ظفر قرین گشت میرزا شرف الدین حسین میرزا بسعادت ملازمت در
یافته پیشکشهای لایق گذرانید و حکم شد که جکناتهه و راجسنک و کنکار را که میرزا بگرو نگاه داشته حاضر
سازد و از آنجا موکب اقبال بر جناح استعجال متوجه اجمیر گردید و بساعت مسعود در خطه فیض ورود اجمیر
نزول سعادت اتفاق افتاد بزیارت روضه منوره حضرت خواجه قدس سره العزیز استفاضه انوار فرمودند و
ساکنان حواشی آن روضه مقدسه را بصرات و نذورات کامیاب ساختند و ماهم انکه بنذر محمل پادشاهی را زیارت
سوات بملازمت آورد و چون میرزا شرف الدین حسین بخدمت تسخیر میرته تعیین بود و تا حال آن مهم صورت
انجام نیافته بود ترسون محمد خان و شاه بداغ خان و عبد المطلب پسر او و حمزه خان و محمد حسین شیخ و
جمع کثیر از جاگیرداران آن نواحی را بکومک میرزا مقرر ساخته رایات مراجعت بدار الخلافه اکره معطوف
داشتند و در قصبه سانبهر جکناتهه و راجسنک و کنکار را میرزا شرف الدین حسین بنظر اشرف گذرانید و از
همین منزل میرزا شرف الدین حسین را رخصت معاودت فرموده بر سم ایلغار متوجه دار الخلافه اکره شدند و
راجه بهگونت و راجه مانسنگ پسر او که از حسن خدمت در تربیت حضرت خاقانی بمراتب بلند و مناصب ارجمند

امتیاز یافته بود داخل امرای عظام خواهر شد و قرین رکاب سعادت ساختند و راجه بهارمل را رخصت دادند که سامان
خود نموده متعاقب خود را بملازمت رساند و آن راه دور و دراز بعرت سه روز قطع فرموده پنجم ماه اسفندار
مذ الهی موافق روز جمعه ششم جمادی الاخر بدار الخلافت اکره نزول اجلال اتفاق افتاد وقایع سال هفتم از جلوس
ابد قرین درین هنگام که نوروز سلطانی بعیش و کامرانی ادراک شد و بهار خان نگارکرد و قالب خاک روح بنانی
دمید و جهان بطراوت و نضارت بخشید آفتاب عالمتاب بعد از گذشتن سه ساعت و چهار و نه دقیقه از
روز چهارشنبه بیستم رجب سال نهصد و شصت و نه قمری بسال غرفه خویش را سوزد و مزین ساخت و سال
هفتم از جلوس ابد قرین خاقان روی زمین بدولت و اقبال آغاز شد و از سوانح اقبال که در ابتدای این سال
خجسته فال چهره کشای آمال گردید فتح قلعه میرته است و مجملی از این داستان آنکه درین مراجعت از
دار البرکه اجمیر میرزا شرف الدین حسین با افواج ممالک کشا بتسخیر میرته تعیین شده بود و آن قلعه را رای
مالدیو که از راجهای معتبر و زمین داران بزرگ هندوستان است بتصرف داشت و حکام آن یکی از راجپوتان
معتمدان او بود و بوفور شجاعت و کثرت اقوام حاکم آنجا بود و دیو داس نام سردار دیگر با پانصد سوار جرار که
در جرأت و تهور گوی سبقت از اقران و امثال می‌ربود بکومک حکام تعیین نموده القصه چون عساکر نصرت
قرین بحوالی قلعه رسیدند صفها آراسته و یراقها پوشیده بی محابا از گرد راه بمحاصره قلعه پرداختند و
از اهل قلعه اصلا حرکتی ظاهر نشد چهار سوار دیگر تا زیر جلوی نموده بر در قلعه تاختند و زخم تیر
وسنگ از آن خون گرفتها ادبار را بسیار ساختند و جمعی از راجپوتان بر فصیل قلعه برآمده خشت و سنگ
و تیر و تفنگ و روغن جوشان از بالا ریختند و ده سوار از لشکر اسلام مردانه شربت شهادت چشیدند
و ده سوار دیگر زخمی مراجعت نموده بافواج قاهره ملحق گشتند میرزا شرف الدین حسین و دیگر اعیان
لشکر صلاح در این دیدند که اسباب قلعه گیری سرانجام نموده و مورچلها قسمت کرده از روی احتیاط بمحاصره
باید پرداخت لهذا باستعداد سواد این کار همت گماشته مورچلها تقسیم یافت و از اطراف نقبها زدند و اهل
قلعه در مقام مدافعه بوده همواره جمعی از جوانان کار طلب بیرون آمده ترددات نمایان میکردند و بقدر همت

و جرأت دست برد نموده باز خود را بدرون می افکندند تا آنکه یکی از نقبها را از دارو پر ساخته آتش دادند برج
قلعه فرو ریخت و رخنه عظیم در حصار افتاد و بهادران عرصه اقبال راه تسخیر مفتوح یافته دلیرانه تاختند
و راجپوتان بمدافعه آنها هجوم آوردند و جنگی سخت بوقوع پیوست و گروهی از مجاهدان لشکر اسلام به بهشت
برین و بسیاری از کفار بدرکه اسفل السافلین شتافتند و تمام آن روز آتش قتال اشتعال بود و چون پرده
ظلمت شب در میان جان کفار درآمد هر کس بمورچل خود بازگشت و آن سیاه بختان فرصت یافته شبانه رخنه
را مضبوط کردند و چون صبح سعادت دمید نجات خود را منحصر در آن دانسته قلعه در صلح زدند و چیزی از مردم کاردان
فرستاده امان طلبیدند و میرزا شرف الدین حسین راضی بصلح نمیشد تا آنکه قرار یافت که اسباب و اشیاء
و بار خود را گذاشته تنها بدر روند و بهمین قرارداد افواج منصوره دست از محاصره باز داشتند جکمال
با توابع و لواحق جانی بسلامت بیرون برد و دیو داس از کمال جهالت و ضلالت در ابرون نهاده بخشا تمام اسباب
و اشیای خود را بآتش بسوخت آنگاه مانند شعله بر خود پیچیده از قلعه برآمد با چهار صد پانصد راجپوت
خونریز از پیش لشکر قیامت اثر دیگر بکمال تمکین و آرام روان شد و چون بعضی راجپوتان در رفوع پادشاهی بودند
که خصوصیت قدیم با او داشتند مثل لون کرن و جیمل و غیره بمیرزا شرف الدین حسین نمودند که این مرد بر
خلاف عهد و پیمان اسباب خود را سوخته کسستاخانه میرود و در جنگ بخایش دارد که با این جرکی در پاکی از
پهلوی ما گذشته جان بسلامت برد میرزا شرف الدین حسین را معقول افتاد و صفها آراسته متعاقب آنها
روی نهاد و دیو داس از این آگاهی یافته متهورانه عطف عنان نموده جنگی سخت بوقوع پیوست و از جانبین
مبارزتهای عظیم بظهور آمد و بهادران طرفین دست انجام شسته بر خرم تیغ و خنجر داد شجاعت و دلیری
دادند و دیو داس بر اسپ چوبه تاخت و حملهای شیرانه و تلاشهای مردانه کرد و در آخر از اسپ خطا شده
بر زمین افتاد و سپاهیان هجوم آورده او را پاره پاره ساختند و راجپوت بسیار در عرصه کارزار بر خاک هلاک
افتادند ادراک این فتح و فیروزی عنان مراجعت معطوف داشته بجاگیرهای خود آمدند و بزعم بعضی آنکه
دیو داس زخمی از جنگگاه برآمد بعد از ده دوازده سال خود را بلباس جوکیان ظاهر ساخت و مرتی در حیات بود

و العلم عند الله مصاف خاقان گیتی ستان با متمردان موضع پرونکر و قتال ایشان در نوفت شهریار
عدالت آثار بعزم سیر و شکار از آب جون گذشته بنواحی سکیت و بهکانو که در سی کروهی دار الخلافه اکره
واقعست صید مقصود میسر نموده بودند برهمنی بوسیله یکی از قراولان شرح تظلم و بیدادی متمردان آن
موضع بعرض رسانید که بسر مرا سکنا کشته اموال و اسباب مرا بغارت برده اند و چون تمرد و راه زنی مردم
این نواحی شهرت عظیم داشت علی الخصوص هشت مواضع از پرگنه سکیت که باتهکیر مشهورند و این سر
کشی و بی باکی عریان و تطمع خود نداند حکم شد که ملازمان رکاب عالی مستعد و آماده باشند که فردا صبح متوجه
تنبیه و تادیب آن گروه می شوند و سحرگاه باسعد ودی که قرین رکاب ظفر انتساب بودند توجه فرمودند چند
بطریق منقلا پیشتر روان ساختند و بعد از دمیدن صبح موکب عالی بحوالی آن قریه رسید و قراولان خبر
آوردند که متمردان از هیبت صیت افواج قاهره جای خود را گذاشته فرار نموده اند لاجرم آتش قهرمان جلال
اشتعال یافت و حکم عالی بر نفاذ پیوست که بهادران جانسپار متعاقب مفسدان بستند و روزگار شان
هر جا یابند بقصاص رسانند و از اشتداد نتایج جلالت و اشتعال آتش غضب بسرعت هر چه تمامتر متعاقب
روان شدند و قریب بنیم روز بموضعی که متمردان فراهم آمده بودند رسیدند و حکم شد که تیر دلان عرصه
فیروزی از اطراف در آمده آن خون گرفتها را علف تیغ بی دریغ سازند و مردم دیه مداخل و مخارج را محکم
داده بمدافعه و مقاتله قدم ضلالت افشردند و جنگ سخت در پیوست و چون مخالفان بجهت کثرت
تردد داشتند چنانچه بایدکار از پیش نرفت و معه هذا جمعی از سپاهیان هنبارشرت کرها و کثرت تردد
بسیار در خانها پناه برد طلبکار گوشه عافیت بودند و خاقان ستوده خصال از طریق آنها چشم پوشیده
دیگر از ادهمی میسر نموده دران دفت خود بدولت و اقبال بر فیل دلسنگار سوار بودند چون در پیش دیه
آتش زبانه می کشید و در آمدن فیل دشوار بود از جانب دیگر فیل را در آوردند چون فیل بتنگنای دیه در آمد
بنظر حمایت اثر جلوه نمود که حوالی حته دری بر بالای بامی باکسری در تلاش است و از آنکه دست تمام خان چه
زرد پوشیده بود بخاطر مقدس گذشت که مکر او باشد و چون پیشتر شتافتند ظاهر شد که مقبل خان آ

از کمال تهور و جرات بکبری در آویخته میخواهد که او را از واح حیات مخصوص هستی اندازد و دیگر مغز ان شجاعت
او هجوم آورده اند جمعی از بهادران خان بسیار اشارت شد که برابر برآمده کومک و نمایند و از همه پیشتر
بنده علی قوربیکی منعم خان خانخانان خود را رسانیده بسیاری از کرد پیش آورده و آن کبر و صفت
را که با سقیل خان کشتی میکرفت بر خاک هلاک انداخت و فیل کوه شکوه پادشاهی یکو جستند و آمده بنیان
وجود بسیاری از کبران بی دین را زیر و زبر ساخت و در اطراف و جوانب تیر و چوب و سنگ و خشت
باریدن کرفت و حمایت ایزدی که همه وقت حافظ و ناصر آن برکزیده درکاه الهی است نکاهبانی فرموده در
اثنای این جنگ مغلوب دست فیل پادشاهی بچاه غله فرو رفت و جهجهار خان فوجدار که در عقب فیل
نشسته بود بر بالای آنحضرت افتاد و تایید کردکار بساز دست فیل از جای آنجهان بسلامت برآورد و سیند کان
حضرت تلاش داشتند که فیل را بحویلی که اکثر متمردان مضبوط شده آنجا رسانیده در هم نوردند و بعضی
از راجه بهکونت داس و راجه بیر بحند هیچکس از فدائیان رکاب سعادت همراه نبود در بیوقت خون
کرفته رو برآمده شمشیری بر جبهه فیل انداخت و زخم آن بر حلقه آهنین کرد و دران فیل بجهت نبود
داستحکام کاری می سزند رسید و از ضرب آن شرار ها جست و فیل در غایت خشم و غضب آن هندو را
کرفته پایمال قهر ساخت ناکاه پسر پانزده ساله از بالای بام باضطراب خود را بر فیل انداخت جهجهار خان
خواست که او را از هم کزراند مرحمت ذاتی و شفقت جبلی آنحضرت مانع آمده حکم شد که او را نکاه دارند
و چون نزدیک بحویلی رسیدند فیل را بشکستن دیواری اشارت نمودند عادل خان فوجدار آنحضرت را
نشناخته در تعریف کنان فریاد میکرد که رحمت خدای بر تو باد در فیل را بجای خوب رسانیده انشاءالله
مجرای تو پیش پادشاه خواهم کرد از بر که تیر و سنگ میریختند هفت تیر بر سر فیل خاصه رسیده در
این حال تاتار خان فریاد بر کشید که پادشاه همدرین تیرباران بجا میروند جهجهار خان باعراض کفت که چه
وقت نام بردن است بالجمله فیل خاصه دیوار حویلی را شکسته در آمد و چند فیل دیگر همراه رسیدند و جمعی
کثیر از آن سرکشان سیاه بخت بدرک الاسفل شتافتند و جمعی در خانها مضبوط شدند و بموجب حکم

سقف خانها را شکافته آتش در زدند و در آغاز قریب هزار کس با آتش قهر الهی سوخت و آن شهسوار عرصه کارزار
بتایید کردکار چنین محکمه را بزور بازوی قدرت شکست مصراع اینها تو کنی و از تو آید تعیین فرمودن
عبدالله خان اوزبک بضبط ولایت مالوه چون ادهم خان به استیلای عشقه قد رسیده روی طغیان نهاد
و پیر محمد خان مستقلا حاکم مالوه شد باز بهادر که در ایام غربت و آوارگی بمیران مبارک شاه حاکم خاندیس
و برهانپور پناه برده بود درین وقت قابو دانسته و از میران کومک کرفته بمالوه شتافت و چون بپیر محمد
خان خبر رسید که باز بهادر با دو از آمده در مقام استعداد و جمعیت است پیر محمد خان با فوجی آراسته
متوجه جنگ او شد و باز بهادر نیز صفها آراسته بمقابله و مقاتله او روی نهاد و بانداز زد و خورد
شکست بر باز بهادر افتاد و عساکر منصوره قرین فتح و فیروزی مراجعت نمود و غنایم فراوان بتصرف
آوردند و از آنجا پیر محمد خان بتسخیر قلعه بیجاکر که از قلاع حصین ولایت مالوه است و بتصرف اعتماد خان
نام یکی از ملازمان باز بهادر بود متوجه شد و بعد از مدت محاصره که بهادران لشکر منصور ترددات
نمایان کردند و اهل حصار در لوازم قلعه داری اهتمام شایسته بظهور آوردند بحری خرو شاه که از
ملازمان پیر محمد خان بود کمندی چند تعبیه نموده بر فراز قلعه برآمد و چون شام ادبار آن خون کرفتها
بنزدیک رسیده بود مستی خواب غفلت داشتند تا آنکه قریب دویست و پنجاه جوان کار طلب بقلعه
در آمدند و بعد از دمیدن صبح مخالفان جزایته بجنگ مبادرت نمودند و از طرفین ترددات شایسته بظهور
پیوست و ناکزیر اهل قلعه زینهار الامان برداشته متفرق کشت و اعتماد خان مذکور با یک کس دیگر امان کویان
می آمد که تیری باو رسید و مسافر ملک نیستی کردید و بقیة السیف حرکت المذبوحی کرده اکثری کشته شدند
و چندی امان یافته بدر رفتند و غنایم فراوان بتصرف اولیای دولت ابد مقرون افتاد و پیر محمد خان روزی
چند دران قلعه طرح اقامت افکنده خاطر از ضبط آن سرکار پرداخته متوجه سلطان پور و نذر بار کردید
و با بروز تردد سلطان پور را داخل ممالک محروسه ساخته عنان مراجعت بقلعه بیجاکر معطوف داشت و چون
خبر یافت که باز بهادر بمیران مبارک شاه التجا برده و در مقام سامان لشکر است بپیش دستی نموده بامراء جوان

چنده بر سر آسیر و برهانپور ایلغار فرموده و از آب نربده کذشته یک شب چهل کروه راه در نوردید و قریب باسیر قلعه
مختصری بود در آغاز بتسخیر قلعه شتافت از کرد راه جلوریز خود را بقلعه رسانید و بیرون سواری تسخیر نمود
و آن فیل از زمایم غنایم کشت اتفاقا میران مبارک شاه فوجی آراسته از آسیر بمحافظت آن قلعه فرستاده بود
و دران هنگام که اولیای دولت قاهره از تسخیر قلعه واپرداخته متوجه برهانپور بودند فوج میران نمودار شد
پیر محمد خان جمعی را همراه خرو شاه و یار علی بلوچ برفع آن جماعت تعیین فرمود و با بروز تردد دی سلسله جمعیت
غنیم کسیخته کشت و اکثر مخالفان بزخم تیر و شمشیر آواره خرابه عدم کردیدند و مقارن طلوع کوکب صبح اعلام
ظفر انجام پیر محمد خان از مطلع برهانپور طالع کشت و بران معموره آتش نهب و تاراج زبانه کشید و آنجنان
شهری که نمونه از مصر جامع بود در طرفة العین بغارت رفت و چندان ناطق و صامت بدست لشکریان افتاد
که محاسب روزکار از عهده احصار آن بیرون نتواند آمد و میران مبارک شاه که اباعن جد والی آن مملکت بود
صلاح خود در تحصین قلعه اسیر دانسته علم مراجعت نموده بجا کر برافراشت و در اثنای راه خبر رسید
که باز بهادر جمعیت نیک فراهم آورده باتفاق امراء خاندیس بعزم رزم شتافته و چون غنایم موفور
و اموال غیر محصور از تاراج برهانپور بدست سپاه منصور افتاده بود و اکثر مردم بجهت کرد آوری اموال و
اسباب خود در ماندند بود ند پیر محمد خان از استماع این خبر وحشت پریشان خاطر کشته مجلس کنکاش آراست
رای جمعی بران قرار کرفت که چون مردم متفرق شده اند جنگ را طرح داده و از آب نربده کذشته روزی چند در
قصبه هندیه اوقات بسر باید برد و ساز لشکر از سر نو نمود متوجه جنگ باید شد و از آنجا که هر طولی را هبوطی لازم
و هر کمالی را زوالی معلوم است پیر محمد خان سخن راست مخلصانه نشنیده بمحاربه قرار داد و چون امر دیگر رقم
زده تقدیر شده بود از یاران و نوکران تردد ذاتی که توقع داشت بوقوع نیامد و پای ثبات و قرار سرداران از
جای رفت و کار بجائی رسید که پیر محمد خان دستکیر شود یار علی بلوچ از کرم و سرد آن با تیره خونخوار خبر داری
عنان اختیار از دست پیر محمد خان کشیده بعنف و اکراه از جنکاه بیرون برد و در قریب شام کنار نربده رسیده
سر اسب خود را بر آب زدند اتفاقا از میان قطار استری میکذشت اسب پیر محمد خان رم کرده جراغ پا شده خان را

در آب انداخت و چون اجل او کریبان کیر شده عنان تماسک از دست رفته غریق بحر فنا کردید و بعد از وقوع این سانحه
عبدالرحمن بخشی قیا خان کنک و شاه محمد قلاتی و حبیب علیخان و جمعی از امرا که بکومک او در حاکیرداری صوبه مالوه
بودند دل از دست داده بدرکاه کیتی پناه شتافتند و مورد عتاب و خطاب پادشاهی شده هر کدام در خور تقصیر
سزا یافتند و باز بهادر فرصت غنیمت شمرده در تابو یافته جلوریز بمالوه در آمده و تمام آن ممالک را متصرف و
رایکان متصرف شد لاجرم رای جهان آرای ممالک کشای خاقان کیتی ستان چنان اقتضا فرمود که یکی از امراء
صاحب شوکت که بوفور شجاعت و حسن تدبیر متصف باشد بضبط آن ولایت تعیین فرمایند آخر قرعه
این خدمت بنام عبدالله خان اوزبک افتاد بموجب حکم متوجه تسخیر مالوه شد و خواجه معین الدین احمد
فرانخودی را که از کمال رشد و کاردانی بخطاب خانی شرف اختصاص داشت بکومک او رخصت فرمودند و مقرر
شد که بعد از تسخیر آن ممالک و انتظام محال جاکیر و تعیین خالصات معین الدین احمد خان متوجه ولایت
شود و عبدالله خان بحکومت آنجا مقرر باشد و چون عبدالله خان بولایت مالوه در آمد باز بهادر تاب مقاومت
نیاورده مجرد با چندین حسرت و ناکامی دست از مالوه باز داشته رو بکریز نهاد و جمعی بهادران کار طلب
بتعاقب باز بهادر شتافتند و بسیاری از مردم او در اثنای کریختن بقتل رسیدند و عبدالله خان در مندو
مندو که پای تخت سلاطین مالوه بود قرار کرفته قصبات و پرکنات آن مملکت را با امرا تقسیم نمود و معین
الدین احمد خان بعد از ضبط ولایت و تقسیم جاکیر متوجه دارالملک ملازمت کردید و بنجده سال خلافت سریر
بلندی یافت و باز بهادر آواره دشت ادبار کردیده روزی چند بروز بادیه سلک الخابرده روزکار بهزار
ناکامی کذرانید و چون صلاح حال و مآل خود منحصر در باز کشت بدرکاه سلاطین پناه دانست لاجرم بوسیله
مقربان بارکاه عزت جبین خجلت بآستان پادشاه جرم بخش عذر بر زمین نهاد و چنانچه خود نکاشته کلک
بیان خواهد شد و از غرایب وقایع آنکه روزی چند که پیر محمد خان بقصد تسخیر مملکت بیجاکر هم دکهن کون از
قلعه مندو بیرون می رفت بخدمت مجذوبی که از مقربان درکاه بود و در دروازه مسجد جامع مندو می نشست
و بکشف و کرامات و خرق عادات اشتهار داشت رفته فاتحه التماس نمود و آن عزیز از پیر محمد خان پرسید

کہ مصحف مجید همراه هست پیر محمد خان هیکل مصحف طلبیده سر وی نهاد و بطریق تفاؤل گشوده بدست
پیر محمد خان داد اتفاقا سطر اول صفحه نخستین این آیه کریمه بر آمده بود و اغرقنا آل فرعون و انتم تنظرون
پیر محمد از روی نخوت و تکبر دست آزار آن عزیز دراز کرده دو سه تپنچه زد و در اندک وقتی آنچه مصحف مجید
بدان ناطق شده بود بر وی ظهور یافت و از سوانح اقبال آمدن ایلچی شاه مغفرت پناه شاه طهماسب صفوی
فرمان روای ایران است چون از سوالف ایام در روابط دوستی و وداد و قواعد محبت و اتحاد میان
دودمان عالیشان و آن سلسله رفیع مکان استحکام داشت در سولات شاه مغفرت پناه سید بیک ولد معصوم
بیک که ابن عم شاه بود و سالها بمنصب وکالت کلمه گوسفند عزت می افراخت و حضرت شاه او را عم اعلی
خطاب میفرمودند بر سم عزا پرسی حضرت جنت آشیانی و تهنیت جلوس ابد قرین حضرت خاقانی فرد دستان
از قماش نفیس و اسپان عراقی بدو اقسام تحف و هدایا مصحوب مشار الیه بدرگاه سلاطین پناه ارسال
داشتند و چون ایلچی مذکور بحوالی دار الخلافه آگره رسید آنحضرت بعضی امرا و اعیان سلطنت را باستقبال
فرستاده بتعظیم و احترام تمام بشهر در آوردند و مبلغ چهار ده الک و ام مرادی که هزار تومان رایج عراق
است با دیگر اجناس بطریق اخراجات مرحمت فرمودند و بعد از چند روز که ایلچی از محنت سفر بر آسوده بمجلس
عالی ترتیب داده بسعادت کورنش و ملازمت اختصاص بخشیدند و مکتوبی که مشتمل بر تحریر بیانی
اخلاص و یکجهتی و تمهید قواعد محبت و دوستی بود با سایر تحف و هدایا ایلچی آورده گذرانید و بعد از
عرض مراسم تعزیت و لوازم تهنیت بزرگان اعلی حضرت بزبان تلطف و عاطفت احوال شاه پرسیدند ایلچی
را بتفقدات گوناگون نوازش فرمودند و حکم شد که امرای عظام ایلچی را ضیافت نموده از آنجمله که باید
شاید ذره کوتاه دستی ننمایند و در عرض دو ماه که سید بیک در درگاه گیتی پناه بود هر چیز در روز دو الک
سه لک از خزانه عامره مدد خرج عنایت میفرمودند و چون رخصت انعطاف ارزانی داشتند مبلغ بیست لک
دام با دیگر اجناس که یکهزار و چهار صد تومان عراقست خرج راه عنایت شد و بجهت شاه از نفایس درگاه
دیوار هر دیار مبلغهای کلی بر سم ارمغان فرستادند شهادت یافتن اتکه خان بر تیغ بی باکی ادهم خان

دولت

رسیدن نمودن آن سفاک بیباک در پیشگاه معدلت حضرت خاقانی که حکایت عبرت بیانی از صغر سن
در دامن عصمت و دایه ماهم انکه تربیت یافته بود و در آن بلند بخت عالی مرتبت حقوق خدمت قدیم و نسبت
بندگی مستقیم با بنده دولت داشت ادهم خان پسر آن خورد بار در ملازمت آنحضرت گستاخ بر آمده و
بیمن تربیت و قدر دانی آنحضرت بمراتب بلند و مناصب ارجمند ارتقا نموده بر نسبت قرب خدمت
والده اش مغرور گشته قدم از اندازه ادب بیرون مینهاده و بخت بی اعتدالانه میزیست و حضرت
خاقانی مراعات حقوق والده اش فرموده از اطوار ناهنجار و سلوک ناهموار او اغماض عین میکردند
تا آنکه در سولاتی که خان اعظم شمس الدین محمد خان اتکه از روی دلسوزی و اخلاص بمشیت مهمات مالی و
ملکی پرداخته حل و عقد و قبض و بسط امور سلطنت برای رزین او تفویض یافت جمعی از کوتاه اندیشه
طلب که از میان دو سنگ آب میخواهند بنابر بغض و حسد که نسبت اتکه خان در دل گرفته بعد زمان دوران
کار و بختان فریب آمیز معقول ادهم ساختند که اگر او را از میان برداری مدار سلطنت و حکومت هندوستان
بر تو خواهد بود خصوصا منعم خان که میخواست وکیل السلطنت باشد تحریک و تحریض آن بدمست باده
جوانی و دولت و مدهوش نشاء غرور و نخوت بیشتر نمود و شهاب خان نیز دامنی بر این آتش زده اسباب
شورش و فتنه سر انجام یافت تا آنکه روز پنجم خرداد ماه الهی موافق شنبه دوازدهم رمضان در سنه نواد و نه
اتکه خان و منعم خان و شهاب الدین احمد خان و سایر اعیان دولت و ارکان سلطنت نشسته بانتظار ملکی
اشتغال داشتند که ادهم خان بی اعتدالانه با جمعی از اوباش آمده در آن بارگاه دولت داخل شده و حاضران
مجلس بتعظیم بر خاستند و اتکه خان هم تواضع کرد و آن سفاک بیباک بیحرمت رسیده بی محابا دست بخنجر
برد و متوجه اتکه خان شد و بخوشم او زبک و دیگر ملازمان خود که حشم آلود اشارت نمود که چرا ایستاده اید
ظاهر آن متوسل خود باین قصد بر آمده بود القصه خوشم بی دولت خنجر کشیده زخم کاری بسینه آن صدر
نشین و ساده سعادت رسانید و اتکه خان سراسیمه و مضطرب بجانب دولت سرای پادشاهی دوید و در بین اثنا
خدا وردی ملازم ادهم خان نیز خود را رسانیده دو شمشیر انداخت و آن رکن السلطنت در صحن دولتخانه

بدرجه شهادت فایض گشت و از این غلغله هایله غوغای عظیم و وحشت غریب از حوالی دولت سرای اقبال بر
خواست و آن بی اعتدال خون گرفته بر انگیزه شاهی گستاخانه متوجه حرم سرای عالی شده و خواست که
شمشیر در دست سر زده بمحل در آید خواجه نعمت خواجه سرای دریاری فی الفور در را مقفل ساخت و آن
گرفت هر چند تلاش نمود خواجه نعمت توفیق خدمت یافته در نگشود و حضرت خاقانی که بر بستر راحت
کامرانی تکیه فرموده بودند از این شورش و آشوب بیدار شده باعث غوغا پرسیدند که چیست و چون هیچ
از پرده گیان حرم سرای دولت از صورت حال اطلاع نداشتند آنحضرت خود سر از دیوار قصر بر آورده
و از کسان احوال فرمودند منصب دار رفیق که از قدیمان درگاه بود حقیقت ماجرا معروض داشت و از آن
مقال جون آلود آن شهید سعید نمود حضرت خاقانی بقهرمان جلال بر افروخته باضطراب تمام متوجه بیرون
شدند و در وقت بر آمدن طلب فرمایند یکی از پرستاران سرا پرده غرفه شمشیر خاصه بدست آنحضرت داد
و آن شیر دلیر ورباز وی بدالهی شمشیر گرفته بجانب ایوانی که ادهم خان در آنجا بود متوجه گردیدند و چون
چشم خشم آلود شهریار عدالت آثار بر مدبر برگشته روزگار افتاد از روی غضب فرمودند که ای بچه لاده
اتکه را چرا کشتی آن خیره چشم گستاخ پیش دویده هر دو دست حضرت را گرفته گفت که پادشاه غوری
نمایند که چه گناه او را کشته و بقدر تلاشی هم شد و حاضران بساط قرب را چه یارا که گستاخانه در چنین وقتی
هیچکس را توفیق یاوری نکرد که آن سیاه بخت را تردید بکند و حضرت خاقانی بزور و قدرت الهی دست های
خود را از چنگ ادهم خان خلاص ساخته بشرت غضب مشتی بر روی او زدند که مانند کبوتر معلق زنان
افتاده از هوش رفت و از فرط قهر و خشم بحاضران بساط دولت اشارت فرمودند که این دیوانه سر گستاخ
را ببندند فرحت خان خاص خیل و سنگرام هوسنال و جمعی دیگر دویده او را بستند و حکم شد که از بالای
صفه سرنگون سازند پیشتر از آنکه روز نوبت اول بیفتادن چون پایهایش بزمین خورد از مردن جان برد باز حکم
شد که او را بالا آورده سرنگون انداختند در این مرتبه بشرت تمام معلق انداختند چنانچه مغز سر او بر گردن
گشت و آن سر رشته روزگار پریشان دماغ در حال بجزای اعمال و سزای افعال خود رسید و چون منعم خان

ادهم خان

و شهاب خان باعث این فتنه و آشوب شده بودند از صولت غضب پادشاهی هراسیده راه فرار پیش گرفتند و
یوسف محمد خان پسر بزرگ اتکه خان از واقعه پدر گرامی وقوف یافته با اتکه خیل اسلحه کرده بر سر راه
ادهم خان و ماهم انکه گرفت و غافل از این که شهریار معدلت شعار حقوق نسبت ماهم انکه منظور نداشته
آن خون گرفته را در سیاستگاه قهرمان سلطنت بقصاص رسانیده اند و بعد از آنکه حقیقت حال معلوم
آنها شد این مخن بالحیف بر اشتند بقین تصور نمیکردند لاجرم حضرت خاقانی شیخ محمد غزنوی را طلب
داشته ادهم خان مقتول را باو نمودند و رفته تسلی خاطر بر هم خورده اتکه خیل گشت و آن شورش و
شغب فرو نشست و ماهم انکه در منزل خود بر بستر بیماری افتاده بود شنید که ادهم خان چنین بی
اعتدالی کرد و بندگان حضرت او را مقید ساخته اند بعلوق مادر و مهر فرزندی او را بر داشته بملازمت حضرت
آورد که شاید پسر خود را خلاص تواند ساخت حضرت خاقانی ماهم انکه را دیده فرمودند که ادهم خان اتکه
ما را کشت و ماهم در برابر او را بقصاص رسانیدیم آن عاقله روزگار معروض داشت که خوب کردید آنچه حضرت
میفرمایند موافق حق و مطابق عدالتست اما هنوز باور نمیکرد که پسرش کشته شده باشد بی بیجه بیکی
مادر رستم خان صورت واقعه پوست کنده بماهم انکه گفت و ماهم انکه پرسید که چه طریق کشته اند
جواب داد که اثر زخم گرزی بر روی او پیداست و دیگر نمیدانم و آن اثر مشت ید الهی بود که بتلبیس غیبی بر
روی زده بودند و چون کشته پسر متیقن ماهم انکه گردید شروع در خضوع و خشوع نمود و بیطاقتی و
اضطراب بسیار آغاز نهاد و خواست که بر سر نعش فرزند جان پیوند خود رود حضرت خاقانی بجهت تسکین
خاطر او اظهار ملامت و پشیمانی فرمودند چندان دلاسای او کردند که بقدری تسکین یافت و از وفور شفقت
و دلداری بگذاشتند که بخانه رفته پسر خود را با تغال بر بیند و حکم فرمودند که بزودی تجهیز و تکفین
ادهم خان کرده نعش او را بدهلی روان ساختند و روز دیگر ماهم انکه بخانه خود رفته لوازم سوگواری بجا
آورد و بعزاداری پرداخت و چون تعلق مفرط بان فرزند داشت نتوانست ضبط احوال خود نمود و مرض او روی
در تزاید آورد و ارکان عناصر بتزلزل پذیرفت و بعد از این واقعه چهل روز از مایل نیستی گردید و خاطر

قدسی مظاهر آنحضرت از قصد ناگزیر ماهم آگه بغایت آشفتگی و کرانی کشیده باعزاز و اکرام تمام نعش او را بدهلی
فرستادند و خود هم قدری چند بمتابعت نعش آن عفت سرشت رفته رعیتها فرمودند و بحکم اشرف عمارتی
عالی بر سر مزار او اساس یافت و همچنین در خاطر حق‌پژوه درآمد که فرزندان ادهم خان والتیام جراحت قلب
ایشان توجهات مبذول داشتند و از سوانح دولت اثر ترتیب فرمودن اعتماد خانست در انتظام یافتن
محال خالصات بحسن تدبیر و کاردانی او چون در رجب جشن اورنگ زینت داد دریا نوال دست گیتی عطا
خاقان ممالک‌ستان سرمایه بحر و کان بغایت مختصر و بی‌نفع می‌نمود و با وجود وسعت هندوستان
دفتر و جاصلات آن در هیچ وقت در خزانه عامره مبلغی معتبر که مصلحت ممالک کبری و جهانگشایی وفا کند فراهم
نیامده بود متصدیان مهمات سرکار عالی چه از کم فرصتی و چه از نارسایی در انتظام مهمات خالصات و جمع
خزاین نپرداخته و رسولاً که دست تصرف حق‌ناشناسان متغلب از دامن دخل کوتاه شد خواجه پهول
ملک خواجه‌سرا که در ایام حکومت سلیم شاه پسر شیر شاه بجوهر رشد و کاردانی مخاطب بمحمد خانی متمایز
بود به پرتو عنایت حضرت خاقانی شامل حال او گشت و آن سعادتمند از روی اخلاص مصدر خدمات شایسته
گردید پادشاه ذره‌پرور او را بخطاب اعتماد خانی ممتاز ساخته بسرانجام مهمات خالصات و تحصیل خزانه
و سر براهی بیوتات عالی اختصاص بخشیدند و جمیع پرگنات خالصات که بتصرف ارباب تغلب بود از ایشان
انتزاع فرموده باعتماد خان حواله شد و آن دولتخواه پسندیده خدمت درین باب ضوابط حسابی و قوانین
مستحسن بسته مساعی موفور بظهور آورد و در اندک فرصتی هم خالصات معمور و هم خزاین موفور
گشته مهمات سرکار عالی نظام و رونق دیگر یافت و از بدایع وقایع گریختن منعم خان دکرنیکانه شدن
اوست چون این دو قضیه عظیم در یک هفته و بتحریک منعم خان و فتنه‌سازی او حادث شد و بجهت استقلال
خود که میخواست عروس ملکت را بی زحمت رقیب در آغوش اعتبار کیرد و با وجود آن دو کس مستقلاً بانی نرسید
در سوالا آرزوی حکومت کابل پیش نهاد همت کوتاه ساخته بمرافقت قاسم خان میر بحر از راه دامن کوه سوالک
و بعضی‌های ناستعارف خواست که خود را بنزد او بسلامت رساند چون حقیقت حال بمسامع جلال رسید آنها را

رقعی بنهاده فرمودند که منعم خان بمحض توهم دور از کار چنین اراده باطل الخاطر را داده آخر بعفو آن حضرت
و نوازشهای ما که در بیرون مراجعت خواهد نمود و خود را بر کشته بادیه ضلالت و گمراهی نخواهد ساخت و هر چند
ارباب غرض فرصت یافته در ضبط اموال و اسباب او بتصریح و کنایه عرض داشت نمودند و آنحضرت از بزرگی ذات
و وسعت حوصله ملتفت حرف آنها نشده فرمودند که زینهار احدی بسر اموال خانه او نکرد در قضا اگر منعم
خان بکابل رود آنهم ملک ماست و دست تدبیر این دودمان رفیع الشان است اموال و اسباب او را از عقب
او خواهیم فرستاد در قضا را زنکاپوی فراوان وطی کوه و بیابان در رحالی پرکنه سروت که جاگیر میر محمد
منشی مقرر بود عبور ایشان اتفاق افتاد و قاسم علی سیستانی ملازم میر محمد خبر یافت که دو کس از امرا
سراسیمه باینجا رسیده اند و آثار خوف از ناصیه احوال ایشان هویداست باتفاق بعضی از اهل قصبه بسر راه کرفته
ایشان را خواهی ناخواهی مقید ساخت و سید محمود بارهه که بعیار خدمت و پیروی شجاعت در جرگه امرای
عظام انتظام یافته بود در آن نواحی جاگیر داشت ازین قضیه آگاه شده منعم خان را بخانه خود برد و رفت
را غنیمت شمرده در آداب مروت و مهمانداری کوشیده باعزاز تمام بخدمت حضرت خاقانی آورد و آنحضرت
بخلاف اندیشه باطل او و فکرهای ناقص اهل روزکار بعواطف بیکران اختصاص بخشیده بهمان نمط منصب
وکالت و خطاب خانخانانی ارزانی داشتند و بانواع مرحمت و اقسام دلجویی خاطر بهم خورده او اطمینان
یافت و از سوانح عشرت افزا آمدن تانسین است بدرگاه گیتی پناه و شرح این داستان بر سبیل اجمال آنکه میان
تانسین در فنون موسیقی و صنوف نغمه و تصانیف هندی سرآمد روزکار و یگانه این کار بود و در نقش‌بندی
و نغمه‌پردازی زبان سحرآفرین داشت و آواز او را آفرینش تا حال در هیچ قرنی نظیر و مثال او نگذشته و اغلب
ظن آنکه بعد ازین هم در کارخانه تکوین قرین او جلوه‌گر نشود در لطافت سخن و نزاکت مضامین بدطولی
داشته همواره انوار فیوضات نامتناهی از عطاخانه الهی بر دریچه خاطر و قاد او پرتو می افکند و آوازش
از غرایب بود و از فیض نظر و قبول خاطر برگزیدهای درگاه ایزدی مطبوع دلها و مقبول نظرها بود و هر چه می
بست میکفت از بس که سوز و تاثیر داشت بر زبانها می افتاد و در خاطرها نقش می بست الحاصل چون صیت

نغمه‌پردازی میان تانسین بلندآوازه شد و اهل این فن که زبان هندی آنها را کلاونت کویند ضابط او را تحفه
مجلس بهشت‌آیین ساخته مکرر در خدمت آنحضرت خواندند و بعرض رسید که او کوشه عافیت ورزیده برای جان
گزیده و کرده در پیش راجه رامچند راجه تبه بسر میبرد خاطر قدسی مظاهر حضرت خاقانی از کمال جوهر
شناسی و فرزندی بطلب او توجه فرمود و جلال خان قورچی را که از مقبولان بساط قرب بود سخن فهمی و
حدت طبع امتیاز داشت نزد راجه فرستادند که او را روانه درگاه سازد و راجه خلاف حکم از حیز قدرت
خود بیرون دانسته ناچار از روی اضطرار از سر اطاعت بر خط فرمان نهاده میان تانسین را با سامان
شایسته و پیشکشهای لایق از فیلان نامی و جواهر گرامی بدرگاه خواقین پناه روان ساخت و الحق بسر کنش و
کذار جوهر مقدار میان تانسین باشد **القصه** در وقت جلال خان قورچی میان تانسین را بزمین بوس خاقان
عرش‌آستان کامیاب صورت و معنی کردانید و از بس که راجه ملایمت مفرط میکرد و وقتی که بدرگاه عالی آمد
قریب صد فیل و دویست و سیصد سوار از افغانان و غیره با خود همراه داشت و دیگر اسباب تجمل و سامان او
ازین قیاس باید کرد و حضرت خاقان ممالک‌ستان در مجلس اول یک کرور دام که دولک و پنجاه هزار تنکه رایج آن زمان و شش
هزار تومان عراقست انعام فرمودند و هر چند روز نفرینی ساخته مبلغها از نقد و جنس مرحمت می‌نمودند و چون
جوهر قابل داشت در اندک مدتی از توجهات صوری و معنوی و تربیتهای ظاهری و باطنی آنحضرت بر زبان علم
او را دست داد و ابواب فیوضات بر رخسار خاطرش مفتوح گشت و بعد ازین عیار کامل رسید و اکنون چند
هزار نقش از تصانیف او در میانست که هر کدام دلیل اعجاز بیان اوست و اکثر بنام نامی و القاب گرامی حضرت خاقانی
آراستگی دارد **وقایع سال هشتم از مبدا جلوس خاقان ممالک ستان** در سوالا که تانسین نغمه روح‌افزا
بزم‌آرا گردید بلبلان باغ بر تهنیت نوروز و جشن جهان‌افروز نغمه دادی بلندآوازه ساختند و عندلیبان
چمن درگمال فصاحت سخن از دفتر گل و نسترن قصاید مدح پادشاه فرد وس بارگاه بصوت دلکش و آواز
خوش خواندند **نظم** روز عیش و طرب بستانست روز بازار گل و ریحانست توده خاک عنبرآمیزست
دامن گل باد گلاب افشانست بازپرده الحان غنچه بلبل مطرب بزم که مستانست در تهنیت نوروزی

باغ را باد صبا مهمانست نیر اعظم عطیه‌بخش عالم بعد از نه ساعت و سی و هفت دقیقه از روز پنجشنبه یازدهم
رجب نهصد و هفتاد با شرف سعادت ببرج حمل تحویل نمود و سال هشتم از مبدا جلوس حضرت خاقانی بخرمی
و شادمانی آغاز شد و از سوانح که در افتتاح این سال خجسته فال بظهور پیوست مفتوح شدن ولایت بهته
بتیغ همت خواجه عبدالمجید آصف‌خانی و شکست یافتن راجه رامچند و غازیخان سور و شرح این کارنامه
اقبال آنکه چون خواجه عبدالمجید بکاردانی سیف و القلم در امثال و اقران علم امتیاز می افراخت در سوالا پیشتر
جوهرشناس او را بخطاب آصف‌خانی شرف اختصاص بخشیده سرکار کره را که ولایتیست بغایت وسیع در
وجه سوال او مرحمت فرموده بضبط آن ناحیت فرستادند او را لعین بتدبیر بخت در مقام تسخیر ملک بته
شد و بر راجه رامچند که از راجهای نامور و زمیندار معتبر هندوستانست پیغام نمود که اگر فرمان برداری و
خراج‌گذاری قبول نماید و غازیخان سور را که پناه با او برده به درگاه معلی فرستد هر آینه از آسیب صدمات افواج
قاهره محفوظ و مصون خواهد بود و الا عنقریب بسزای کردار ناهنجار خود خواهد رسید و راجه از بخت بد
کشتگی سر از اطاعت بر تافته در مقام جنگ و ستیزه در آمد و آصفخان باعتضاد اقبال روزافزون افواج
ترتیب داده بر سر او رفت و راجه باتفاق غازیخان سور لشکر فراوان از راجپوت و افغان فراهم آورده
بعرصه نبرد شتافت و از جانبین هنگامه کارزار و معارکه گیرودار گرم شد و بعد از کشش و کوشش بسیار
رزد و خورد بیشمار آصفخان غالب آمد و غازیخان سور با بسیاری از سرداران لشکر بشعشعه تیغ صاعقه
بار جان نثار گردید و راجه رامچند شکست یافته بقلعه بازهو که مستحکم‌ترین قلاع آن ولایت بود متحصن
و غنایم فراوان بتصرف اولیای دولت ابد مقرون در آمد و آصفخان میخواست که بگرد آن قلعه رفته محاصره نماید
درین حین حکم براستدعا و استشفاع راجهای معتبر که بسعادت خدمت حضور شرف اختصاص داشتند فرمان
جهانمطاع صادر شد که چون راجه رامچند قرار داده که دولت زمین بوس دریابد و در زمره دولتخواهان درگاه منتظم
گردد از سر تقصیر و گناه او گذشته ایم باید که زیاده برین در خرابی او نباشد و دست تصرف از ولایت او کوتاه
دارد آصفخان بموجب حکم جهانمطاع عنان مراجعت معطوف داشته مظفر و منصور بجاگیر خود معاودت نمود

ذکر فرستادن منعم خان خانخانان بکابل و عرض دیگر وقایع درینولا بمسامع عز و جلال رسید که غنی خان
ولد منعم خان که بوکالت پدر بمشیت مهمات سرکار کابل کمر کوشش بجوب کج می نهاد از اطوار ناملایم و سلوک
نامرضی او اکثر اعیان دولت میرزا باهم اتفاق نموده دست تصرف و تغلب کوتاه ساخته اند و ناکام دل از ریاست
و حکومت برگرفته بیدترین حالی از آن ملک برآمده است شرح این مجمل آنکه چون غنی خان بمستی جوانی
و دولت و نشاء غرور و نخوت پریشان دماغ ساخته همواره بر باکی و بی اعتدالی روزگار بسر میبرد و بعضی طوایف
از اوضاع ناملایم و اطوار ناهنجار او بتنگ آمده و اعیان دولت از ستم بتریکی و بدسلوکی او بجان رسیده پیوسته
در اندیشه منصوبه میبودند یکی از حرکات ناپسندیده غنی خان آنکه تولک خان قوچین که نسبت سبقت
خدمت باین سلسله علیه داشت بی جهتی و سببی گرفته با جمعی از خویشان مقید ساخت و بالاخره بالتماس بعضی
از ارباب صلاح او را گذاشت و تولک خان بموضع باباخانون که در وجه جاگیر او مقرر بود رفته پای در دامن
صبر و تحمل پیچید و چشم براه فرصت و قابو نهاد که در وقتی انتقام خود را از غنی خان بکشد تا آنکه درینولا
قافله از بلخ آمده بموضع جاریکاران رسید و غنی خان با معدودی از ملازمان خود باستقبال قافله رفت
و چون تولک خان ازین معنی آگاهی یافت قابو دانسته با جمع از قرابتان و نوکران خود ایلغار کرده نیم
شب بر سر غنی ریخته او را دستگیر ساخت و در بند و زنجیر کشید و باز جمعی از ارباب صلاح درمیان آمده
بعهد و سوگند قرار دادند که از پای منار تا ضحاک و بامیان که بحر حضه ولایت کابل است جاگیر تولک
خان مقرر باشد و بعد ازین منازعت و کدورت درمیان راه نیابد و غنی خان را باین شروط خلاص ساختند و
روزی چند ازین قضیه نگذشته بود که غنی خان نقض عهد نموده لشکر خود را جمع نموده بر سر تولک خان
روان شد و تولک خان طاقت مقاومت از حیز قدرت خویش بیرون یافته با جمعی از خویش و قوم خود روی
امید بدرگاه خلایق پناه نهاد و غنی خان بتعاقب او شتافت و قریب بموضع ژاله که از گذرهای آب غوربند است
باو رسید و جنگ در پیوست و بابای توچین و چیزی دیگر از همراهان تولک خان کشته شدند و تولک خان
با اسفندیار پسر خود معدودی جان بسلامت بیرون برد و از آنجا غنی خان عنان مراجعت بکابل معطوف داشت

و بنیاد تحکم و ترفع مبسوط ساخت و دست تطاول و تعدی بر رعایا و زیردستان دراز کرده و مردم از بدسلوکی او بجان آمدند
و اکثر از اعیان خدمت میرزا حکیم باهم اتفاق نموده فضل بیگ و پسرش ابوالفتح را بمنزل خود متفق ساختند
همت بر دفع او مصروف داشتند اتفاقا روزی غنی از شهر برآمده بسیر فالیز رفت و آنها فرصت یافته دروازهای
قلعه را گشاده برج و باره را استحکام دادند و میرزا حکیم را بالای دروازه آهنین آورده نقاره نواختند
و همه یکدل و یکرو شده مستعد قتال و جدال گشتند غنی خان که از حقیقت حال آگاهی یافت سراسیمه و مضطر
متوجه شهر شد و چون بکنار قلعه رسید دروازه را مداخل مسدود یافت در کمال حیرت بر دنبه سنگ سیله
شامیانه زده ایستاد خواست که رسل و رسایل در گفت و شنود تسکین این شورش نماید و کاری از پیش برد دل اهل
قلعه بتیر و تفنگ جواب دادند و توقف بجانب او انداختند که تا شامیانه او رسید و تیر تدبیر اهل قلعه بر نشانه
خورد در یوقت جمعی از ملازمان او گریخته بشهر درآمدند چون غنی خان یافت که نقش طور دیگر نشست
و تردید شد که گرفتار گردد ناکام دل از حکومت کابل بهزار حسرت و داغ برکنده روی امید بدرگاه معلی نهاد
و ماه جوجک بیگم والده میرزا حکیم که عورت عاقله صاحب تدبیر و همت بود مهمات را از پیش خود گرفته فضل
بیگ را وکیل میرزا ساخت باصره او بینائی نداشت ابوالفتح پسرش بنیابت پدر بمشیت مهمات و معاملات
می پرداخت و این بی انصاف هم اکثر محال معموره کابل را بجاگیر خود و منسوبان خود گرفت و محال افتاده
خراب را بخالصه سرکار میرزا مقرر ساخت و چون دوسه ماهی برین منوال گذشت اکثر مردم از ستم بیش کم او بتنگ
آمدند و والده میرزا حکیم باشاه ولی اتکه و علی محمد و معصوم کابلی در عین اتفاق نموده بقصد فضل
بیگ و پسرش همت گماشته و شبی ابوالفتح را بخانه طلبیده مجلس شراب آراستند و آنقدر پیاله بر وی
پیمودند که مست خراب افتاده درین وقت بعد از خواب رفته جمعی بر سر او ریخته بضرب شمشیر کار او
تمام ساختند و از سامعه بیستی مرهوش این کرده اند و سرش بریده بر سر نیزه کرده چند مترا از بالای
قلعه بپایان افکندند و غلغله عظیم در شهر افتاد و فضل بیگ سراسیمه و مضطر خواست که اموال و
اسباب خود را بامداد میرزا سنجر ولد خضر خان هزاره که پسر سنجر داماد او بود بالوس هزاره رساند و بنا

اندیشه روان شد و جمعی از ملازمان او اطلاع یافته تعاقب او شتافتند و دستگیر کرده بقلعه آوردند و او را
نیز آواره صحرای عدم ساختند بعد ازین قضایا شاه ولی اتکه کافل حل و عقد مهمات کابل شد و خود را عادل
شاه خطاب کرد و حیدر قاسم خان کوتر را خانخانان ساخت و خواجه خاص ملک خواجه سرا را به اخلاص خان
ملقب گردانید و این قسم مطایبه هرزه که مناسب حال و موافق شان او نبود از پیش گرفت در اندک فرصتی
بیگم والده میرزا از طرح و وضع او بتنگ آمد و مع هذا قصد عزیزی هم بخاطر حق ناشناس او خطور
میکرد لاجرم پیش دستی نموده او را بسان قرملا نیستی گردانیدند و مدار مهمات از پیش خود گرفت بالجمله
چون شرح برآوردن غنی و خرابی احوال کابل بمسامع علیه رسید رای جهان آرا چنان تقاضا نمود که منعم
خان را که بسیار آرزوی کابل دارد باتالیقی میرزا حکیم و ضبط آن ملک باید فرستاد که هم انتقام پسر خود بکشد
و هم قدر مراحم و نوازش حضرت خاقانی بشناسد لهذا محمد قلی برلاس و حیدر محمد خان آخته بیگی و شاه حسین
خان بگزری و حسن خان برادر شهاب خان و تیمور خان بکه و جمعی دیگر از بهادران بکومک خانخانان
مقرر داشته رخصت فرمودند و منعم خان که قدر این دولت نمی شناخت و مشتاق کابل بود بمجرد رخصت
بسرعت هرچه تمامتر متوجه گشت و کوچ بکوچ خود را بجلال آباد رسانید و اصلا انتظار کومک نکشید که با او
ملحق شوند و بیگم از حقیقت حال اطلاع یافته جمعیت بیک فراهم آورده و میرزا را همراه گرفته از کابل
بمقابل او برآمد و قرار داد که اگر در جنگ غالب آمد مرحبا و الا گریخته خود را بملازمت حضرت خاقانی برساند
چه خانخانان بانتقام پسر و برادر و برادرزاده خود تمام این مردم را بسیاستهای گوناگون تعذیب خواهد
کرد و بقصد جنگ عبری سرمست را پیشتر فرستاد که قلعه جلال آباد را مضبوط نماید و چون منعم خان خبر
آمدن عبری سرمست بقلعه جلال آباد شنید خواجه کلان بیگ و جمعی را بسر عبری بیک فرستاد و عبری
قلعه را استحکام داده بجنگ پیش آمد و درین اثنا خبر رسیدن میرزا و بیگم شنیده لشکرها از طرفین
مستعد قتال و جدال شده قریب چهار باغ در مقام خواجه رستم تلاقی فریقین اتفاق افتاد و خواجه کلان
بیک که همراه منعم خان بود کشته شد و منعم خان تاب مقاومت نیاورده شکست یافت و اکثر همراهان

منعم خان گریخته بکابلیان ملحق شدند و منعم خان بحال تباه عنان معاودت معطوف داشت و جمیع اموال
و اسباب وارد وی بتاراج رفت و غنیمت فراوان بتصرف کابلیان درآمد و اکثر مردم بتاراج بی برگ گشتند
بمکری که منعم خان نیز گرفتار شود فی القصه در کمال سراسیمگی و اضطراب خود را به گرامر رسانید و روزی چند
درآنجا توقف نموده باری تواجی باشی را با عرضه داشت بدرگاه سپهر اشتباه ساخت و التماس نمود که
روی آمدن درگاه ندارم امید که بسر جهار سرافرازم شوم و تقصیرات خود را پامال ساخته متوجه آستان
بوسی گردم و اگر این التماس بعرض قبول موصول نشود و تدریج جاگیر در پنجاب مرحمت فرمایند که نفسی چند را
ساخته و سامان خود نموده بشرف زمین بوس مستعد گردم و خود نیز متعاقب بولایت گکران آمده
و سلطان آدم گکر بلوازم مردمی و مهمانداری پرداخت و چون عرضه داشت او بپایه سریر سلیمانی رسید حکم
شد که جاگیرهای فدائیان او بحال خود است وکلای خود را بمحال فدائیان فرستد و خود متوجه ملازمت شود که
بیشتر از پیشتر مورد عنایت و مشمول عواطف خواهد گشت و اصلا از رهگذری غبار تفرقه بخاطر خود راه
ندهد و سپاهیگریها ازین مقوله بسیار صدور یافت انشاء الله تعالی بر وی بزودی تدارک شکستگیهای او خواهم
نمود و منعم خان بمراحم پادشاهی مستظهر گشته روی شرمساری بدرگاه سپهر اقتدار نهاد و در اواسط
سال هشتم الهی بعز بساط بوس شرف افتخار یافت و بزلال مکرمت و سحاب مرحمت حضرت خاقانی غبار خجالت
و گرد ملالت از چهره خاطر پاک گشت و سرگذشت غنی خان آنکه چون بخدمت پدر رسید منعم خان او را
پیش خود راه نداده از فرزندی خود عاق کرد و از حضرت خاقانی التماس اطراح او نموده بحال زار آواره دشت
ادبار گردانید و او نزد عادل خان حاکم بیجاپور رفته بقدر رعایتی یافت و آخر در انجام بیباکی جرم خود را
ظاهر ساخته رفته رفته در نظرها بی قدر و خفیف نمود و بروز بحال تباه گذرانیده در غربت و بی نوائی روزگار
سپری شد **نهضت افواج قاهره بصوب طایفه گکران و فتح آن بیامن خاقان صاحبقران** یورت طایفه
گکران مابین دریای بهت و ملاب واقعست و همواره حاکم آنجا صاحب پنج شش هزار سوار و سی چهل هزار
پیاده می بوده اند و در وقت ضرورت پیشتر ازین هم سامان می نمودند چون از هنگام درآمدن حضرت

فردوس مکانی ظهیر الدین محمد بابر پادشاه، سلطان سارنگ و سلطان آدم گکر را این فرمان عالیشان نسبت اخلاص
و رابطه بندگی استحکام یافته بود با طاعت شیرشاه راضی نشدند و سلطان سارنگ با شیرشاه و سلیم شاه امر
مصافهای صعب روی داده شیرشاه قلعه رهتاس را بجهة زبون ساختن گکران اساس نهاد و آخر سلطان سارنگ
و پسرش کمال خان بدست افغانان افتادند و سلیم شاه سارنگ را پوست کنده و پسرش را در قلعه گوالیار محبوس
داشت و مع هذا آن ولایت بتصرف سلیم شاه در نیامد و بعد از سلطان سارنگ سلطان آدم بحکومت رسید
تا بود باستقلال گذرانید و از غرایب آنکه بتقریبی سلیم شاه حکم بقتل زندانیان قلعه گوالیار نمود و تمهید زندان
را کاواک ساخته و پر از دارو نقب کرده آتش در زدند و بزور آتش در و دیوار خانه پرید و زندانیان بالتمام سوختند
و کمال خان از آسیب چنان بلیه محفوظ و در گوشه خانه که بود آتش بآنجا نرسید و جان بسلامت برد و سلیم شاه
از مشاهده این حال تعجب و سوگند کمال خان را از زندان بر آورده ملازم خود ساخت و چون سواد اعظم
هندوستان با نوار ذات مقدس حضرت خاقانی روشنی پذیرفت و اورنگ سلطنت و مسند خلافت بفر
جلوس ابد قرین آراستگی یافت کمال خان در سلک بندهای درگاه و امرای صاحب جاه منتظم شد و مصدر
خدمات پسندیده گشت اما سلطان آدم چنانچه باید حفظ مراتب اخلاص و لوازم بندگی ننمود و سر رشته
سبقت خدمت را که بجنبه بدستی می افتد آسان فرو گذاشت و این معنی سبب آن شد که خاقان گیتی ستان
کمال خان ولد سلطان سارنگ را که حکومت آنجا باو میرسید و بعد از قضیه سلطان سارنگ سلطان آدم بغصب
حکومت آنجا را گرفته بود نوازش فرموده با جنود فرستادند و فرمان جهان مطاع بمیر محمد خان کلان و مهدی
قاسم خان و قطب الدین محمد خان و رلچه کیورد یو و سایر امرای پنجاب شرف صدور یافت که
کومک مشار الیه نموده آن ملک را از تصرف سلطان آدم بر آورده بکمال خان مسلم دارند امرا بموجب حکم بادواج
آراسته متوجه تادیب و تنبیه او شدند و سلطان آدم قدم جرات و جلادت پیش نهاده بمقابله و ممانعت عساکر اقبال
شتافت و در حوالی قصبه هیلان جنگ عظیم در پیوست اما از آنجا که همواره تایید غیبی همعنان اولیای دولت
ابد قرین است شکست بر طایفه گکران افتاد و فتحی که طراز فتوحات روزگار تواند شد روی داد و سلطان

آدم دستگیر

آدم دستگیر گردید و لشکری بی قیاس بر شکر غنایم رسیدند و سر بسته گریخته بشعاب جبال کشمیر پناه بردند اندک
فرصتی او را نیز دستگیر ساخته آوردند و تمامی ولایت گکران که هیچ یک از فرمان روایان هندوستان
تصرف بر آن نیافته بودند باسهل وجوه تسخیر نمود حسب الحکم بکمال خان گکران ارزانی داشت و سلطان
آدم را با پسرش باو سپرده بجاگیرهای خود معاودت نمودند و زود وقتی که مرکز در معظم کمال خان بگذشت
بود و بپاس توجهات بی نصیب شد کمال خان سلطان آدم را مقید در قید نگاه داشت تا رخت زندگانی
بعالم جاودانی کشید و از سوانح سعادت اینجا آمدن خواجه معین الدین پدر میرزا شرف الدین حسین است
از کاشغر بدرگاه اهالی پناه، و مجملی از احوال مشار الیه آنکه خواجه معین پسر خواجه خاوند محمود است و
خواجه خاوند محمود فرزند خواجه عبد الله که بخواجگان اشتهار دارند و ایشان خلف صدق ناصر الدین
خواجه عبید الله احرارند و خواجه خاوند محمود از برادران و سایر اقوام بمزیت کمالات و تهذیب اخلاق امتیاز
داشت و در ایام شباب بعد از تحصیل مقدمات علوم متعارفه بقصد استکمال قدم در وادی غربت نهاد و
اولا بدیار خراسان شتافت و صحبت مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی دریافته مدتی در آن دیار بسر برده و از
مشکوة صدور علمای کبار کسب انوار نمود و چون خورشید عالم از مطلع شیراز طالع گشته بود در شیراز رفته
در حوزه علامة الزمانی مولانا جلال الدین محمد دوانی قرار گرفته اکتساب علوم حکمیه نمود و بعد از استکمال
و اعلاء مراتب کمال بماوراء النهر معاودت فرموده و در ماوراء النهر مرجع اکابر و اهالی و ملجاء افاضل
و موالی بود و در فترات ماوراء النهر بمغولستان شتافت و در زمان طلوع نیر اقبال حضرت فردوس مکانی
ظهیر الدین محمد بابر پادشاه بکاشغر آمد و از آنجا بقصد دریافت مجالست آنحضرت بهندوستان رسید و
در دار الخلافه آگره بصحبت فیض منقبت آن پادشاه صورت و معنی کامیاب ظاهر و باطن شد و صدر
نشین مجلس بهشت آئین گردید و در ایام تفرقه هندوستان بکابل رفته طرح اقامت انداخت و خواجه را
دو پسر بود یکی خواجه قاسم و دیگری خواجه معین و خواجه معین در ایام حیات پدر بکاشغر
نزد عبد الرشید خان بن سلطان ابو سعید خان رفت و خان ایشان را باعزاز و اکرام دریافته و دختر خان

سلک نسبت با خواجه تکلف نمود و چون خواجه تعریف اعتبار و اقتدار پسر خود میرزا شرف الدین حسین
از اندازه بیرون شنید که بیمن تربیت حضرت خاقانی بمراتب بلند و مناصب ارجمند ترقی گشته عزیمت
زیارت حج را وسیله طواف کعبه مقصود ساخته درین سال متوجه هندوستان گردید و چون بحوالی
بهار رسید میرزا شرف الدین حسین از ناگور و آخرود باستقبال پدر عالیقدر شتافته در صحبت
ایشان متوجه درگاه کیوان بارگاه گردید و چون بحوالی دار الخلافه آگره پیوست بموجب حکم اکثر امرا
و اعیان دولت باستقبال خواجه بر فتند و حضرت خاقانی از غایت جوهر شناسی و قدردانی بنفس نفیس تا
بیرون شهر باستقبال خواجه بر آمدند و باین عزت مفاخرت او را باوج کمال رسانیدند و خواجه بسیاری
از نفایس ختا و کاشغر بطریق پیشکش گذرانید و بعز قبول مقرون گشت و چند گاه بسر برد و بسر دوام ملازمت
حضرت خاقانی بدولت و کامرانی گذرانید تا آنکه میرزا شرف الدین حسین بی سبب ظاهری بمقتضای باطن
که مجبول طینتش بود توهمی بخاطر راه داده و حقوق تربیت و نوازش آنحضرت بر طاق نسیان نهاده
باراده بغی و کفران نعمت از درگاه آسمان جاه فرار نمود و بصوب اجمیر و ناگور شتافت و چون صورت
حال معروض بساط عز و جلال گردید هر چند مثل این فعل ناپسندیده از دوستان و مصاحبان تحقیق
فرمودند بغیر از خبث باطن و توهم باطل امری ظاهر نشد بیت درختی که تلخ است او را سرشت ۔ گرش در
نشانی بباغ بهشت ۔ ور از جوی خلدش بهنگام آب ۔ به بیخ انگبین ریزی و شهد ناب ۔ سرانجام گوهر بکار
آورد ۔ همان میوه تلخ بار آورد ۔ لاجرم حضرت خاقانی به الهام ربانی حسین قلی بیگ را بخطاب خانی شرف
اختصاص بخشیده محال جاگیر میرزا شرف الدین حسین را باو مکرمت فرمودند و گوشمال او را
بنصایح بلند و مواعظ ارجمند گران بار دولت ساخته جانب ناگور که مقربان کوتاه همت مثل ظرف بود در حضرت
نمودند و اسماعیل قلیخان برادرش و محمد صادق خان و محمد قلی توقبایی و میرک بهادر و جزی دیگر از
بهادران جان سپار و مخلصان خدمت گذار را بکومک او نامزد ساختند و حکم شد که سهو و خطا از
نشاه بشریت است اگر میرزا از کردار ناهنجار غفلت بیدار شده و از آن اراده باطل ندامت گزیند در مقام معذرت

باشد او را مشمول عواطف شاهنشاهی ساخته بدرگاه گیتی پناه آورند و اگر بر او خیالات فاسد مستمر باشد و بکار فرو
نعیم و بیدولتی راسخ قدم باشد سزای کردار ناهنجار در دامن روزگار او نهند تا موجب عبرت سایر کوته
اندیشان حق ناشناس گردد و حسین قلیخان با امرای کومک متوجه ناگور شدند و میرزا با مردم قلعه اجمیر
را بترخان دیوانه که از معتمدان او بود سپرده بجانب جالور شتافت و حسین قلیخان قلعه اجمیر را محاصره
نموده ترخان دیوانه عاقلانه چنین دید به امرا پیغام فرستاد که اگر مرا امان میدهید بیرون آمده قلعه را می
سپارم حسین قلیخان عهد و شرط نمود که بآن صاحب عقل آسیبی نرساند و ترخان از قلعه بر آمده دید
و امرا خاطر از رهگذر قلعه مطمئن ساخته عنان استعجال بتعاقب میرزا شرف الدین حسین معطوف داشتند
و چون شرف الدین حسین میرزا از رسیدن افواج قاهره آگاهی یافت طاقت مقاومت از حیز قدرت
خویش بیرون یافته آواره دشت ادبار گردید و امرای نصرت قرین بآن سرزمین در آمدند و قلعه میرتهه را
که جیل باستصواب میرزا در آنجا می بود متصرف شدند و بموجب حکم اشرف آن قلعه بحکم حوالی نمودند
و همت بتسخیر قلعه جودهپور که مستحکم ترین قلاع آن ولایت است بستند و در آن ایام رای مالدیو که
از راجهای معتبر صاحب جاه و شوکت هندوستان بود از عالم در گذشته چندر سین پسر خورد
او جانشین پدر گشته آن قلعه را در تصرف داشت چون امرا بمحاصره قلعه همت گماشتند امرای بزرگ کلان
رای مالدیو امده داخل دولتخواهان شدند و غاشیه خدمت و بندگی بر دوش عزت گرفته باستیلای عشیره و
روی امید نهادند و حضرت خاقانی معین الدین احمد خان فرنخودی و مظفر مغل و جمعی دیگر از بهادران را
بکومک حسین قلی خان تعیین فرمودند و باشد حضرت ذو الجلال بیمن اقبال بی زوال در اندک فرصتی آن
قلعه مفتوح گشت و چون درین ولا جوهر رشد و حسن کفایت و کاردانی خواجه مظفر علی تربتی دیوان پیشگاه که
قدیمی مظاهر حضرت خاقانی جلوه ظهور نمود از کمال قدردانی و جوهر شناسی پایه اعتبار و اقتدار خواجه را
بمنصب وزارت کل بلند مرتبه ساخته سرانجام مالی و ملکی و حل و عقد امور سلطنت و مهام بازاری بحوزه
اختیار و قبضه اقتدار خواجه حواله فرمودند و خطاب مظفر خانی نیز ضمیمه آن منصب گرامی گشت و مظفر خان

این خدمت را بسیار پسندیده عزت کرده در لوازم رعایت و کفایت و معموری ولایت کاربردازی های نمایان
بظهور آورده مورد تحسین و آفرین گردید ذکر آمدن شاه ابو المعالی از کابل با اغوای میرزا شرف
الدین حسین و غبار شورش و آواره دشت ادبار گشتن چون پادشاه جرم بخش عذر پذیر بنا بر نسبت
حضرت جنت آشیانی رقم عفو بر جرایم جرایم شاه ابو المعالی کشیده بزلال غفران ذلات و عصیان
از چهره احوالش پاک شسته رخصت سفر حجاز و زیارت خانه کعبه مبارک فرموده بود و مدت دو سال در اماکن
متبرکه گذرانیده در سنه لا متوجه زیارت کعبه مقصود گردید و چون باطنش بصدق نیت و صفای طویت
آراستگی نداشت در نواحی جالور بمیرزا شرف الدین حسین پیوست و قران نحسین اتفاق افتاد و آن
حق ناشناس سلسله جنبان خبث باطن و محرک شورش خاطر لا ابالی شاه ابو المعالی شده بعهد و سوگند
او را با خود متفق ساخت و از ملازمان خود یار علی بلوچ و میرک کولابی را با سیصد جوان مستعد همراه نمود
که بمیان ولایت در آمده هنگامه شورش و آشوب گرم سازد و قرار داد که اگر درین مرتبه کاری از پیش رفت من
هم خود را بشما ملحق سازم و الا بجانب کابل در رفته بتحریک آمدن میرزا حکیم سیما بر شما منتظر فرصت و طلبکار
قابو باشید شاه ابو المعالی با غوای شرف الدین حسین میرزا نخست به پرگنه حاجی پور که عیال حسین قلی
خان و سایر امرا در آنجا بود متوجه شد و چون بحاجی پور رسید احمد بیک و اسکندر بیک خویشان حسین
قلیخان پای همت افشرده جای خود را مضبوط ساختند و شاه ابو المعالی از حاجی پور ما یوس گشته بجانب
نارنول شتافت و درین ایام نارنول از تغیر خالصه بجاگیر شجاعتخان مقرر شده بود و از جانب او توپیر خان
پسرش حکومت داشت و میر کیسو عامل خالصه در صدد آن بود که خزانه نارنول را گرفته بدرگاه معلی
آید ناگاه شاه ابو المعالی بآنجا رسید و توپیر را همت یاری نکرده از خورد سالی و نا کرده کاری دل از جای برفت
و عار گریختن بر خود پسندید و میر کیسو نیز نتوانست دست و پای زد و گرفتار گردید و از نقد و جنس آنچه
گذاشته گریزانیده و آن بیدولت شهر را غارت نمود و حسین قلیخان که از صورت حال اطلاع یافت صادق خان
و اسماعیل قلیخان و جمعی را بر تعاقب او روانه ساخت و فرستادها بر جناح استعجال خود را رسانیدند و احمد

وسکندر بیک نیز از حاجی پور بر آمده بلشکر ظفر قرین ملحق گشتند و چون برواره که دهی از نوارح
خانزاده برادر شاه ابو المعالی که عوام الناس او را شاه لوند ان میگفتند از جا کبر خود بر آمده تردد بر اد خود
در راه بیداد اولیای دولت افتاد و شاه ابو المعالی تاب مقاومت نیاورده و از حیز قدرت خویش بیرون یافته
از نارنول فرار نمود و چون بقصبه دهرسور رسیدند و شتر بار زر سفید که از عقب آن سیاه بخت می بردند
بدست مردم اسماعیل قلیخان و احمد بیک در آمد و میان قلیخان در سیدن بر سر آن نزاع شد در رفتن
گفت و شنود بصادق رسید و در وقت فرود آمدن احمد بیک و اسکندر بیک بجهت غبار خاطری که طاری
شده بود پیشتر رفته منزل گرفتند و در پیش از صبح از آنکه امرا کوچ نمایند آنها سوار شده ایلغار کردند
منافق و ما وراء النهریان تنگ چشم متفق شده اندیشه عزری با خود مختمر ساختند و از ان میان دانه قلی نام
حرام نمکی شوره پشت باستعجال خود را رسانیده کیفیت حال خاطر نشان ابو المعالی نمود و آن تیره رای در
میان درخت زاری مستعد ایستاده طلبکار قابو شدند و بمجرد رسیدن بهادران عرصه جان سپاری از کمین
بر آمده تاختند و ازان منافقان بد اندیش بموجب قرار داد بجانب ابو المعالی رفته بر روی صلحان خود شمشیر
کشیدند و معه هذا احمد بیک و سکندر بیک مردانه ایستاده داد شجاعت و جانسپاری دادند و بسیاری از
مخالفان را علف تیغ خون آشام ساختند و خود نیز شربت شهادت چشیده در راه اخلاص جان نثار کردند
و شاه ابو المعالی از صدمات عساکر ظفر لوا بر سیدن امرا اندیشیده مسالک فرار اختیار نمود و چون به پرگنه
جهجهور رسید شقدار آنجا دروازه قلعه بسته بجنگ پیش آمد و فرار شاه را خدمت و جانسپاری
شد و از آنجا ابو المعالی بحصار فیروزه رفت و بابر بیک ملازم منعمخان در حراست قلعه اهتمام شایسته
بجای آورده و آن برگشته روزگار از همه راه نا امید گشته بجانب کابل شتافت و در رجبی که موکب جهانگشا
برسم شکار در نواحی متوره تشریف داشتند حقیقت فتنه انگیزی شاه ابو المعالی بعرض مقربان بساط
عزت رسید و از روی حزم و احتیاط براغ خان و تاتارخان و رومی خان و جمعی از نهادران کار طلب را تعین
فرمودند که بتعاقب آن بی سعادت شتافته یا زنده بدست آرند یا سر آن شوریده مغز را بدرگاه فرستند

نهضت موکب جلال خاقان بلند اقبال بصوب دهلی و رسیدن زخم چشم زخم بکلبراه عنصر مقدس چون
خبر فتنه انگیزی شاه ابو المعالی مکرراً بمسامع عز و جلال رسید حضرت خاقانی بنا بر مایه حزم و احتیاط عنان استعجال
بصوب دهلی معطوف داشتند بتاریخ بیست و نهم دی ماه موافق شنبه بیست و سیوم جمادی الاول در ان خطه اکثار
نزول سعادت فرمودند شاه ابو المعالی از شکوه سطوت موکب اقبال از زیاده بر ین صلاح حال در بودن هندوستان
ندیده رخت فتنه و آشوب بصوب کابل کشید و از معظم وقایع آنکه در بهمن ماه الهی موافق چهارشنبه بیست
هفتم جمادی الاولی که آنحضرت بزیارت روضه منوره سلطان المشایخ شیخ نظام الدین اولیا قدس الله سره العزیز
توجه فرموده بودند و از آنجا مراجعت نموده بدولتخانه تشریف می آوردند چون بجار سوی شهر قریب بمدرسه
ماهم انکه رسیدند یکی از خون گرفتها سیاه بخت که باشارت شرف الدین حسین میرزا در کمین بود از میان
مغلوبه بجانب آن قبله روی زمین پشت و پناه دین و دولت انداخت و بر کتف راست حضرت خاقانی رسید و قریب
یک وجب فرو نشست و عزیوار نهاد زمین و زمان برخواست و دلهای ارباب اخلاص شرحه شرحه شد
حاضران بساط قرب بر سر آن سگ بی باک ریختند میخواستند که بعد از تشخیص احوال بیاسا رسانند حکم شد
که بر تحقیق و تفتیش سر دلخراش بهانه آلود وجود آن مردود پاک سازند که مبادا در چنین وقتی که از حال
مقطوع الطمع است جمعی از ارباب اخلاص و بندهای خاص را متهم سازد و بموجب حکم فی الفور او را پاره پاره
ساختند و شهر یار کوه وقار بجهت تسلی مخلصان جان فشان و تسکین شورش جهانیان با دل قوی و خاطر
خورسند بهمان دستور سواره متوجه بارگاه اقبال گردیدند و چون در هر حال و هر وقت حراست و حمایت ایزدی
حافظ و ناصر آن برگزیده دین و دولت است زخم کارگر نیفتاده و بتدبیر و معالجه حکمای حاذق و جراحان مبارک
دست علی الخصوص حکیم عین الملک که در جراحی ید طولی داشت و خضر خواجه خان که بفن جراحی از ما هران
کار بود در عرض یک هفته آن زخم روی بالتیام نهاده صحت کامل دست داد و دلهای مجروح ارباب اخلاص مرهم مراد
اندمال یافت و جان آرامش و آسایش تازه بدن آمد مصراع سلامت همه آفاق در سلامت اوست اگر چه مقتضای
حزم و احتیاط بر تشخیص آن خون گرفته التفات نفرموده اما اینقدر مشخص شد که قتلق فولاد نام از غلامان میرزا

شرف الدین حسین میرزا است و ادراک آن سعادت کرده است که شاه ابو المعالی همراه ساخته بود و چون آن برگشته
روزگار فرار نموده بکابل رفت این غلام او طلبیده بدهلی آمده و خود را هرف تیر بلا ساخت و بعد از چند روز هفت
موکب عالی بدار الخلافه آگره اتفاق افتاد و چون هنوز زخم قدری تازگی داشت و سواری اسب متعذر بود اکثر اوقات
در سکهاسن نشسته قطع منازل و مراحل فرمودند در ساعت مسعود مختار سایه چتر گردون سای بر ساحت فیض
ساحت دار الخلافه آگره افکندند و ساکنان آن خطه فیض اساس بسعادت استقبال شتافته نثارهای جواهر
موکب عالی بخشند و تحیات شکر آن موهبت تازه بتقدیم رسانیدند و از غرایب وقایع آنکه مهوس نام سیاه تازی
بود که حضرت خاقانی توجه مفرط بدان داشتند و آن را در دار الخلافه گذاشته بودند قضا را همان تاریخ که در دهلی
این حادثه چشم زخم بکلبراه عنصر رسید آن سگ در آگره ترک خواب و خورد نموده و محافظان هر چند تفحص
می کردند که از چه بیماری و بچه سبب طعمه را گذاشته معلوم نمی شد و وقتی که آنحضرت به آگره نزول سعادت
فرمودند داخل دولتخانه شدند مهوس دویده در پای آنحضرت افتاد و آغاز لابه گری و شگفتگی نمود و طعمه را
بمیل تمام خورد و چون حقیقت بعرض رسید و تاریخ را ملاحظه فرمودند ظاهر شد که همان روز که این واقعه
در دهلی روداده آن وفا سرشت ترک طعمه کرده آغاز سال هفتم از جلوس اشرف اقدس درین ایام که
روزگار افسرده از نشاط ذات قدسی صفات رونق طراوت گرفت و در غمکده دلها چمن چمن گلهای
مراد شکفت بهار عیسوی دم نسیم روح پرور بنوید کامرانی جان و حیات تازه در داد و ظاهر جهان
چون باطن اهل اخلاص بخرمی و شگفتگی آراستگی یافت نوروز جهان افروز بهمراهان میمنت و مبارکی
آغاز شد و بعد از انقضای سه ساعت و بیست و هفت دقیقه شب شنبه بیست و هفتم رجب سال نهصد و هفتاد
و یک هجری آفتاب عالمتاب به بیت الشرف خویش تحویل نمود و از جلایل مکارم و اعاظم مراحم که در مبادی
این سال مبارک میمنت ظهور یافت بخشش جزیه است و اندازه مبلغ جزیه در وسعت آباد هندوستان
زیاده بر آنست که محاسبان روزگار از عهده ضبط آن توانند بر آمد و لیکن چون پادشاه سایه خداست
و سایه بر همه نیک و بد خوب و زشت می افتد و فیض او همه را شامل است حکم شد که از تاریخ حال در کل قلمرو

خاقان گیتی ستان هیچکس بطلب جزیه مزاحم حال رعایا و زیردستان نشود و مسلمان و هندو زیکدیگر در سایهٔ تمکین کرده
مقام صلح کل بوده اند و هر کرا بدین و آیین خود پرستار کرده کار داشته‌اند و در اصل تعیین جزیه جهت آن بوده که
همواره مبلغ معتبری در خزانه مهیا و موجود باشد و باعث تقویت سپاه اسلام و شکست معاندان دین
گردد و هر گاه بمیامن اقبال خاقان ستوده خصال هزاران گنج در خزانهٔ دولت بهم افزوده و جمیع رایان و
راجهای هندوستان سر اطاعت بر خط فرمان نهاده در شاهراه اخلاص جان فشانی مینموده باشند چنانچه
ملا شیری در جنگی که راجه مانسنگ بتسخیر ولایت کوهستان و تادیب راجهای آن نواحی تعیین شده بود این
نظم گفته **قطعه** شها فرمان فرستادی براجه • که سازد هندوان کوه را رام • چنان در تو گرفت آن
عزا دین تو • که هندو میزند شمشیر اسلام • در این صورت گرفتن جزیه چه گنجایش دارد و چنانکه در
همت آنحضرت باین جزویات الالتفات نمیبرد و از اتفاقات حسنه که درین سال اقبال طراز بظهور پیوست
رسیدن شاه ابوالمعالی است بکابل و قصاص یافتن او بمقتضای بی‌باکی و بداندیشی و شرح این ماجرا
آنکه آن برگشته روزگار از آب سند گذشته روی ادبار بدربار کابل نهاد عرضه داشتی متضمن عجز و زاری
بسیار بماه جوجک بیگم والده میرزا محمد حکیم فرستاده این بیت نوشته که **بیت** ما باین در نه پی حشمت
و جاه آمده‌ایم • از بد حادثه اینجا به پناه آمده‌ایم • ماه جوجک بیگم که خود را عاقل روزگار میگرفت بعد از
اطلاع بر مضمون عریضه جمعی از دولتخواهان خود را طلب داشته در این باب کنکاش خواسته آن بی
دولتان چار از خبث باطن و قصر رای و کوتاه اندیشی و نارسائی در مشورت خطا کرده خاطرنشان
بیگم نمودند که شاه ابوالمعالی شلاق بسیار از روزگار خورده و بدینجا پناه آورده اگر نسبت بتوجهات کامل
حضرت جنت آشیانی را منظور داشته رعایت احوال او فرمایند غالب ظن آنکه در مروت بتمامت اخلاص
خدمات پسندیده کرده و نیز او از سادات صحیح النسب ترمذ است و سلاطین کاشغر با ایشان نسبت پیوند کرده‌
اند بهتر آنست که شما هم او را بدین نسبت سرافراز خویش سربلند ساخته بفرزندی قبول فرمایند و همشیره
میرزا محمد حکیم را بحباله نکاح او درآرید بیگم ازین مقدمات فریب‌آمیز که صورت ظاهری داشت خاطر خود ده

معامله و مغز کار را از سر واصلا تبلیغ آن بنظر در نیاورده و مع هذا بقدر توقف نکرد که حقیقت حال
بدرگاه حضرت خاقانی اعلام نموده رخصت حاصل نماید و در جواب مکتوب شاه ابوالمعالی در کمال اخلاص
ذکری نوشته فرستاده به اعزاز و احترام تمام بکابل آورده آن سلالهٔ دودمان عزت را بچنان برادرش فرستاده
سرنوشت کرده بنتایج اعمال و ثمرات افعال خود در اندک فرصتی رسید و مجملی ازین تفصیل آنکه
شاه ابوالمعالی بعد از آن نسبت استقلال تمام یافته صاحب اختیار و اقتدار گردید و بعضی از مفسدان شورش
طلب مثل شکون پسر قراچه خان و شادمان و غیره که از بیگم آزردگیها داشتند چنانچه خاطرنشان او
نمودند که تا بیگم در قید حیات است استقلال و استمرار نخواهد یافت و عنقریب بتحریک شاه ولی اتکه
و جمعی که درین ایام دست تصرف و تغلب آنها از مهمات کوتاه شده ترا ضایع خواهند ساخت اگر نوعی
نمود بیگم را از میان برداری میرزا محمد حکیم که هنوز خورد سال است در قبضه اختیار تو خواهد بود و برفق
اراده تو نشو و نما یافته قدم از رضای تو بیرون نخواهد نهاد آن سفال بی باک از سخنان ارباب غرض جنون
عاطفت و تربیت بیگم را بعقوق مبدل ساخته باتفاق شکون پسر قراچه و قاضی زاده نام خبیثه بقصد خون
ریختن بیگم در درون محل شتافت و نخست عورت دیگر را بگمان بیگم کشت و چون فهمید که غلط کرده در تجسس
بیگم شد بیگم بر حقیقت اطلاع یافته بخانه درآمده در را از درون بست و ابوالمعالی با آن دو لاابالی دیگر در را
بیرون خانه درآمدند و بیگم را بآب تیغ شربت شهادت چشانیدند و بعد از کشتن بیگم بطلب میرزا محمد حکیم شتافت
و میرزا را که در گوشه با اطفال بازی میکرد بدست آورد و روز دیگر حیدر قاسم کوه بر را که با عجز و اکرام اعتبار
این دودمان عالی بود گرفته بقتل رسانید و برادرش محمد قاسم را مقید ساخت و نزد محمد سلطان باقی
تا قتال و حسن خان و محسن خان برادران شهاب الدین احمد خان با جمعی از ملازمان بیگم اتفاق نموده
بقصاص بیگم کمر همت بر میان جان بستند و مستعد قتال و جدال گشته از راه راست بقلعه درآمدند و از
جانب ابوالمعالی نیز فوجی ترتیب داده بمقاتله و مدافعه برآمد و جنگ عظیم در پیوست و خلق بسیار از جانبین
کشته شدند و آخر ابوالمعالی غالب آمده آنمرد مردان را از قلعه برآورده هر کدام بجائی متفرق گشتند و حسن خان

و محسن خان بجانب جلال آباد شتافتند و محمد قلی ... و ... از صحبت وراه بدخشان
پیش گرفته خود را بخدمت میرزا سلیمان رسانیدند و حقیقت کابل و تسلط ابوالمعالی و کشتن بیگم را خاطرنشان نمودند
میرزا محمد حکیم نیز با وجود خورد سالی نشانهای کسی بمیرزا سلیمان فرستاده التماس معاونت نمود که تا
خون مادر از آن حق ناشناس تواند گرفت میرزا سلیمان بعد از اطلاع بر حوادث کابل با لشکر و احشام بدخشان
متوجه کابل شد و ابوالمعالی خبر آمدن میرزا سلیمان شنیده جمعی سپاه پرداخت و میرزا حکیم را بالخود متفق
انگاشته همراه گرفت و پیش از آنکه میرزا سلیمان بکابل رسد از شهر برآمده بکنار آب غوربند رفت و از آن
طرف میرزا سلیمان با سپاه آراسته جلوریز رسیده و جنگ عظیم در پیوست و بدخشانیان خوبها تاخته
کابلیان بر داشته را بر تنو و شاه ابوالمعالی میرزا محمد حکیم را در هول گذاشته خود بکومک فوج کابلیان
شتافت جمعی از هواخواهان میرزا از وصف غنیمت شمرده جلو میرزا را گرفته بفوج میرزا سلیمان درآمدند
و میرزا سلیمان از رسیدن میرزا حکیم قوی دل گشته بیکبار حمله بر فوج کابلیان آورده کابلیان از وقوع
این حال پراکنده و متفرق گشتند و آوارگی ... ابوالمعالی که از رفتن میرزا حکیم و عزم کابلیان آگاهی یافت
سراسیمه و حیران رو بگریز نهاد و بدخشانیان بپای مردی همت بتعاقب آن برگشته روزگار نموده در حوالی
موضع چاریکاران دستگیر ساختند و دست و گردن بسته بخدمت میرزا سلیمان آوردند و میرزا سلیمان
بحشمت و شوکت تمام بکابل درآمد و آن مجنون گرفتار را یکروز بعد بخدمت میرزا حکیم فرستاده میرزا از فوت
که آن حق ناشناس ظالم طبیعت را بقصاص خون بیگم حلق برکشیدند و صورت این واقعه در غره خرداد الهی
موافق عید رمضان سنه نهصد و هفتاد و یک هجری واقع شد و نصاحب کشا گردید **نظم** چو کردی مباش
ایمن ز آفات • که واجب شد طبیعت را مکافات • و بعد از فتح میرزا سلیمان صبیه خود را که از بدخشان طلبیده
در حباله ازدواج میرزا محمد حکیم درآورد و امیر علی را که از اعیان او بود بوکالت میرزا مقرر ساخته اکثر محال
کابل را بسپاهیان بدخشان جاگیر نمود و خاطر از ضبط آن ولایت مطمئن ساخته عنان مراجعت به بدخشان معطوف داشت
اگرچه عزم بیگم براین بود که کابل را ببدخشانیان سپرده میرزا محمد حکیم را همراه خود ببدخشان ببرد

اما میرزا سلیمان بجهت ملاحظه ... از این بالفعل بر خاطر ... حضرت خاقانی گران آید
عجالة الوقت بهمین قدر ... ولایت کابل ... میرزا محمد حکیم
و متعلقان ایشان واگذاشت و چون صورت حال به سمع حضرت خاقانی رسید ... دفع شورش
بدخشانیان و تسلط ایشان بکابل ... رسانیده بود و میرزا محمد حکیم ... عسکر منصوره بر بدخشانیان کابل برد
کرد چنانچه شرح آن بجای خود مرقوم کلک بیان خواهد شد انشاء الله تعالی

فتح ولایت گرهه به تیغ همت خواجه عبد المجید المخاطب باصفخان

خواجه عبدالمجید مردی از اولاد شیخ رکن الدین خوافی است و از طبقه
اهل قلم در آغاز دولت روز افزون بمنصب وزارت اختصاص داشت و بحسن رشد و کاردانی از دیوان بعالی
مرتبه اشراف دیوان بتاعر نمود و چون آثار شجاعت ... در ناصیه حالش ظاهر بود حضرت خاقانی از
کمال جوهرشناسی و قدردانی خواجه را بخطاب آصفخانی سرافراز ساخته از رتبه وزارت باعلی درجه امارت بلند
گردانیدند اگرچه خواجه تاجیک بود اما بیمن اقبال روزافزون در یمن دولت آنحضرت توفیق خدمات پسندیده
و تردد ات شایسته یافت که ترکان صاحب شمشیر ... نهاده ... از اعاظم ممالک که بتیغ همت
آصفخان مفتوح گشت ولایت گرهه کتنکه است و تفصیل این اجمال آنکه ممالکیست در هندوستان که ... خواند
خواند و طایفه گوند که از ازل قوم اند دران ملک متوطن اند و از طول آن صد و پنجاه کروه و عرض ...
و این ملکیست بغایت وسیع مشتمل بر چندین قلعه و از ثقات صحیح القول استماع افتاده که در زمان سابق هفتاد
هزار قریه آبادان بود و بیشه‌های آن ملک مملو از فیل است و بومیان در آنجا شکار فیل میکنند و خراج عمده آن
ولایت فیل است و از جمله گرهه شهریست کلان و کتنکه نام موضعیست متصل آن و آن دو اسم را مرکب ساخته
گرهه کتنکه میگویند و در سوالف ایام چندین بادشاه در آن ملک وسیع جای داشته اند اگرچه سواد
آنجا اکثر است اما پیاده ... که از احصای شمار بیرون از ظهور اسلام تا طلوع کوکب اقبال خاقان گیتی ستان
در هندوستان طامع فتح هیچ یک از سلاطین والا شکوه با وجود استعداد عهود در هوای آن ملک پر و بال مراد نگشوده
درینولا که آصفخان فتح ولایت نمود و حکومت ولایت گرهه برانی درگاوتی نام رسیده بود از کمال رشد و همت

تمام آن ملک را بشوکت و قدرت در تصرف داشت و بیست و سه هزار موضع آبادان در ایام حکومت او [illegible] میدیدند
و اکثر راجهای زمینداران حوالی و حواشی آن ملک سر اطاعت بر خط فرمان او نهاده بودند و شوهر او [illegible] داشت
داشت چون بخت [illegible] بر بست پسری پنج ساله از او ماند و بجهت صغر سن آن پسر رانی
خود متکفل اسباب سلطنت و متصدی ابواب ریاست گشت و بعقل و درایت و بتهور پیش از پیش کار بر دار ها
عزیمت و وصف ظهور پیوست و در ایام باز بهادر حاکم مالوه و افغانان میانه که همسایه او بود بمحاربه او عظیم دست
القدرت در جمیع معارک غالب آمد و بیست هزار سوار و ده هزار پیاده و فیلان نامی در جنگها همراه میداشت و خود تیر انداز
و صندوق انداز بی خطا بود و اکثر شکار رفتی و هر کاه خبر شیری ظاهر شدی خود آنرا به بندوق زدی چون
آصفخان ولایت [illegible] را مفتوح ساخت و با رانی قرب جوار بهم رسانیده راه آشنائی و دوستی کشوده [illegible]
مداخل و مخارج آن ملک را باو فوت حاصل کرد و چون بر حقیقت خزاین و دفاین و اسباب شوکت و مکنت او اطلاع
یافت هوای هم آغوشی عروس آن مملکت در خاطرش جا کرد دست هوس بدامن شاهد آن ولایت دراز ساخته
شروع در تاخت و تاراج مواضع و قصبات حوالی و حواشی نمود تا در این سال بالحکم اشرف کمر همت تسخیر گرهه
چست بسته با وزیر خان و محمد علیخان و محمد مرادخان برادرش و بابای قاقشال و نظر بهادر و آق محمود و جمعی
کثیر از جاگیرداران آن حدود قریب ده هزار سوار و پیاده فراهم آورده متوجه شد و با آنکه اکثر مردم رانی از
رانی جدا کرده بود رانی از کمال تهور و جراتی که داشت بمقابله عساکر اقبال بر آمد [illegible] علاده
بود از تفرقه مردم خود در ترتیب افواج قاهره چالش [illegible] دولتخواهان کوشیده خاطر نشان او نمود رانی جواب داد که هر
من سالها بنام و ناموس ریاست کرده باشم در موقف فرار و هزیمت خود داده [illegible] غیرت
نهاد [illegible] حوصله فطرت من کنجد مردن بناموس خوشتر از زیستن به عار است [illegible] قرار داد
خود بودی ملازمت کردن من صورت داشت اکنون ازین مردم زبونی کشیدن چه لایق است هر چه نصیب ما شد
خواهد شد القصه آصفخان تا موضع [illegible] شتافته جلو باز کشید و رانی تا چهار منزل پیش آمده ایستاده در
توقف آصفخان تا بیست هزار کس برگرد رانی فراهم آورده دولتخواهان رانی متفق اللفظ گفتند که قرار داد جنگ

[illegible]
مخصن است اما سر رشته تدبیر و احتیاط از دست [illegible] روز جنگ در محکمهای که تصرف داشت [illegible] برد
تا فوج لشکر با جمعیت گرایند [illegible] رانی [illegible] متوجه [illegible] شده در موضع [illegible]
مشرق کوهیست و بغایت جای مستحکم و مضبوط است و اطراف آن کوههای رفیع [illegible] کشیده و بجانب او
دریای [illegible] میرود و کریوه های دشوار [illegible] انتظار
قابو داشت که [illegible] جنگ [illegible] بیکبار [illegible] جاسوسان [illegible]
تفحص حال او نمود چون ملک غریب بود اطلاع [illegible] آخر خود را بکره رسانید و مواضع [illegible] آن ملک بعمل
در آورد و چون از رانی خبر یافت جمعی را در [illegible] خود بسعادت [illegible] رانی که آمدن آصفخان شنید
اعیان لشکر خود را طلب داشته گفت که تا چند در پناه درختان و شعاب جبال متحصن بوده بمحنت و صعوبت
روزگار گذرانیم من خود قرار جنگ داده ام هر که از روی توفیق همراهی نماید با من موافقت کند و هر کس که خواهد
راه سلامت پیش گیرد که جنگ من [illegible] جمیع مردم او
که تخمینا پنج هزار کس باشد دل بر جنگ نهادند و روز دیگر خبر رسید که نظر محمد و آق محمود و جمعی
کثیر از بهادران عساکر اقبال آمده سر کریوه را مضبوط کرده اند [illegible] فوجدار فلان بود رانی جنگ
بمردانگی فرو شد رانی مسلح و مکمل گشته بر فیل سوار گردید و افواج خود را مستعد ساخته ترتیب شان
روان شد چون تلاقی فریقین اتفاق افتاد جنگی سخت در پیوست و بهادران طرفین دست از جان شسته
کارنامهای شجاعت بتقدیم رسانیدند تا [illegible] شربت خوشگوار شهادت چشیدند و شکست بر لشکر
اسلام افتاد و عدد کثیر کفار [illegible] آثار [illegible] لشکر اسلام [illegible]
و چون روز بآخر رسید عنان باز کشیده سران سپاه خود را طلب داشته [illegible] هر کس در خور همت
خود سخن کرد رانی گفت مناسب آنست که امشب بر ان لشکر شبیخون آوریم [illegible]
که [illegible] همین جا که رسیده ایم توقف باید کرد تا صبح شود باز بر سر آنها رویم [illegible] آصفخان آمده باز
سر کریوه را مضبوط خواهد ساخت و کار آسان [illegible] بدشواری خواهد کشید رای همراهان بران قرار نگرفت

و آخر آن عاقله صاحب تهور موافقت جمهور اختیار نموده [illegible] برگشت و چون صبح شد بموجبی که رانی
پیش بینی کرده بود آصفخان آمده [illegible] را استحکام داد و افواج منصوره بکوه در آمده آتش قتال
اشتعال یافت و رانی [illegible] جنگ بر فیل سوار [illegible] بود سوار [illegible]
[illegible] بعد از التقای فریقین کار از تیر و تفنگ گذشته بشمشیر و خنجر رسید و راجه بیر شاه پسر رانی که اسم
راجگی بر و بود حملهای مردانه و کوششهای هنرمندانه نمود و تیمور خان [illegible] و سالار خان [illegible] از امرای
رانی داد شجاعت و دلیری دادند [illegible] راجه بیر شاه [illegible] فوج آصفخان از [illegible]
و در مرتبه آخر زخمی شد رانی از کمال مهربانی فرزند را [illegible] حال دیده بمردم اعتمادی خود فرمود که از جنگ بر آورده
بمامنی رساند [illegible] عظیم در لشکر رانی راه یافت و اکثر مردم [illegible] همراهی خود را [illegible]
[illegible] همراه رانی ماند [illegible] همت افشرده همچنان مردم خود را [illegible]
[illegible] اهتمام میکرد که ناگاه تیری از شست قضا [illegible] رانی رسید
و خود از روی جرات و تهور تیر را بزور کشیده برآورد [illegible] تیر بر [illegible] آن تیری دیگر بر
گردن رانی رسید و آن تیر را نیز بدست خود کشید و از افراط درد غشی بر و مستولی شد و چون بهوش آمد ادهار
نام وکیل خود را که بشجاعت و دلیری امتیاز داشت [illegible] فیل سوار بود مخاطب ساخته گفت که [illegible]
از تربیت و رعایت تو آن بود که در [illegible] وقت آن رسیده است چه مغلوب جنگ گشته ام
چه مغلوب ناموس [illegible] بدست مخالفان گرفتار نشوم اکنون باید که ادای حقوق تربیت و رعایت نموده خنجر
جان ستان مرا از ننگ این حیات مستعار نجات بخشی که وقت بغایت تنگ شده است ادهار در جواب گفت
که حاشا که دست من باین جرات دراز شود فی الواقع دستی که بار عطای تو برداشته باشد در این کار چون حرکت
نماید اما این خدمت از دست من می آید که ترا ازین معرکه جانکاه برآورده بگوشه سلامت رسانم رانی در کمال خشم
و غضب بود [illegible] خنجر کشیده کار خود ساخت و آن شیرزن مردانه رخت هستی بربست و جمعی کثیر
از پلنگان [illegible] عرصه [illegible] فتحی عظیم نصیب اولیای دولت ابد مقرون گشت و با هزار فیل و [illegible] غنائم

زیاده از چند [illegible] بتصرف [illegible] فیروزی [illegible] نظر
مال المخزون [illegible] شده [illegible] حکومت او شانزده سال بود [illegible]
[illegible] تسخیر قلعه چوراگره [illegible] راجه بیر شاه [illegible]
بود که جمع آورده [illegible]
[illegible] آصفخان بیشتر بطمع آن خزاین سعی در تسخیر قلعه [illegible] قلعه مفتوح
گشت [illegible]
جمیع عورات را در خانه کرده بسوزند که بعد از [illegible] نامحرمی بدامن عصمت آنها نرسد [illegible]
آنرا جوهر نامند [illegible]
سوختند و از غرایب وقایع آنکه بعد از چهار روز که آتش زده بوده [illegible]
دختر راجه [illegible]
آنها شده بود القصه چون قلعه مفتوح گشت از قسم طلا و نقره و زر مسکوک و مرصع آلات و جواهر
نفیس و اصنام مرصع [illegible] از طلا و نقره [illegible] بود [illegible] نفایس و اجناس [illegible]
و [illegible] بتصرف آصفخان در آمد [illegible]
بود سوای این هزار فیل [illegible] آصفخان [illegible]
[illegible] فیل [illegible]
که نوشته شد [illegible] و حضرت خاقانی [illegible] تغافل [illegible]
نمودند [illegible] علیقلی خان خانزمان [illegible] آصفخان [illegible]
زمین بوس [illegible] سرافراز گشت و بتفصیل انشاء الله تعالی [illegible] خواهد شد سیاست
نمودن خواجه معظم خواجه معظم برادر [illegible] حضرت مریم مکانی خالی از جنون و آشفتگی دماغ نبود
و این نسبت باعث شورش مزاج [illegible] مصدر حرکات شنیعه و اعمال قبیحه میشد

چنانچه در زمان حضرت جنت آشیانی انار الله برهانه بمکر و فریب که بهادر زیبنده ظهور آمده از محاجر حولجه نشر بر دیوان با ابتهاج اعتدالی شهید شد انت و آنحضرت بجهت رعایت خاطرها از شفاعت بعضی از مقربان بساط عزت در عفو جرائم جرایم او کشیده رخصت سفر حجاز فرمودند و باز از اماکن شریفه مراجعت نموده روی بمحالات برآستان خاقان نهاده عرض نیاز بر نهاد و چون در اصل طبعش بیباکی و بی باکی مجبول بود بالنیهمه شیطانی در کارها ننمود و آن کردار هنجار خود بازنیامد روزی در دولتخانه پادشاهی که ارکان دولت و اعیان سلطنت مجتمع بودند امیر زا عبدالله مغل که در سلک امرای عظام انتظام داشت بی موجب جنگ کرده بر سر او دید بعث و لکد کرفت و بعزتی تمام رنجید دفع دیگر به سرو خان در رشت پیش آمده کارد کشید و حضرت خاقانی او بی اعتدالی را از مالک محروسه اخراج نمود و بگجرات رفته بهلاکت و محنت گذرانید و در آنجا هم نتوانست باین وضع بسر برد و باز بمحالات رده متوجه آستان معلی گشت و حضرت خاقانی بجهت مراعات خاطر مریدان که از تقصیرات گذشته او را گذراندند منصب و جاگیر مرحمت فرمودند و بوسیله انتساب این دودمان عالیشان عظیم یافت اما از آنجا که گفته اند خوی بد در طبیعتی که نشست نرود تا بوقت مرگ از دست بصد جوی دو بی باکی بیش رو در گذرانیدن در آن حضرت بلین نسبتها بردباری فرموده بودند تا آنکه چهانی فاطمه از دو سکر حضرت جنت آشیانی که نسبت خدمت ایشان تفاوت بسر او بود و خدمت بوده دختر او زهره آغا را [illegible] داشت بدو سپرده بودند خوبی او بود و رنداں بلا بسر می برد در زمانی که خدمت پادشاه معرا [illegible] استغاثه نمود که خواجه رخصت یافته و عاجزه مرا همراهی می برد و از بدخوئی او ظاهر است که قصد آن بیچاره خواهد کرد اگر [illegible] همراهی او باز دارند باعث جان بخشی او خواهد شد حضرت خاقانی از کمال مرحمت و مهربانی فرمودند که بدولت عزیمت شکار داریم بجهت خاطر نوازش التماس او گذشته و او را بملازمت طلب داشته نصیحت خواهیم فرمود که دختر را درین سفر همراه نبرد و مقارن آن حال برق وار اقبال سوار شده بعزیمت شکار آب جون عبور فرمودند و در ان وقت قسیم خان و طاهر محمد خان میر فراغت و قلیج محمد خان و مقبل خان و شمال خان و بشیر رضا خان بسعادت حضور سرافرازی داشتند و چون حوالی منزل خواجه رسیدند طاهر محمد خان و بشیر رضا خان را پیشتر فرستادند که خواجه را از مقدم عالی آگاه ساخته بملازمت

آورند و رستم خان و مقبل خان نیز متعاقب آنها رخصت فرمودند که ممد و معاون یکدیگر بوده اگر آن بی اعتدال در مقام سرکشی و شورش باشد دست کرده بوسیله حضور آورند و چون آن بی اعتبار از حقیقت حال اطلاع یافت خشم آلوده متوجه حرمسرای خود شد و زهره آغا را که از حمام بر آمده لباس از می پوشید بزخم خنجر مشقوق ساخته و برگشته سر از روزن خانه بر آورده خنجر خون آلود پیش طاهر محمد خان و بشیر رضا خان انداخته گفت سخن شما اینست و آنها خنجر را برداشته بملازمت بندگان حضرت آوردند و از ظهور این نظم و بیداد آتش قهر جلال اشتعال یافت و بی محابا بدرون خانه آن دیوانه برگشته روزگار متوجه شدند و خواجه مظفر شمشیر حمایل کرده دست بر قبضه شمشیر نهاده روبرو آمده و آنحضرت از روی صولت و سطوت فرمودند که اگر دست از پا خطاکنی بسزای خود خواهی رسید و بحاضران بساط قرب اشارت شد که او را مقید سازند یکی از فدائیان خواجه با شمشیر حمایل عقب خواجه ایستاده در کمین فتنه بود حضرت خاقانی بقلیج قدم خان اشارت فرمودند که این را زود سر او را بزن ادری الفور تیغ کشیده بیک دستی آنچنان انداخته که سر منجر از شد و زمانی تمام غلطان سر بر سر پا ایستاده بود و خون از گردن تن منزل میکرد و آنگاه از خواجه پرسیدند که چرا خون این مظلوم گناه ریختی آن سفال بی بال زبان بهرزه درائی گشوده تا آنکه بضرب لگد و مشت او را دم گیر ساخته به سوی کشتی بکنار دریا آورده بموجب حکم عدالت انتما [illegible] دادند و بمحولان در کشتی مستحکم بسته بجانب تاده و لنجانه بردند و تمام این راه هذیان میگفت و در [illegible] وجوب میخورد و با این همه شلاق از غایت سنگدلی و بخت جانی زنده ماند و بمقبل خان بسپاردند که بقلعه گوالیار برده محبوس نگاه دارد و بهمراهان حیس از زندان جسمانی نجات یافت و از سوانح اخبار ظفر آیین علیقلی خان زمانست در جنگ فتح خان تبتی و شرح این داستان بر سبیل اجمال آنکه فتح خان و حسن خان پسر داد و ملو خان و جمعی کثیر از افغانان پریشان روزگار از قلعه رهتاس بر آمده و اراده خان پسر سلیم شاه را بسلطنت برداشتند و ولایت بهار و بعضی از محال متعلقه خان زمان را متصرف گشته هنگامه فتنه و فساد گرم ساختند و خان زمان و بهادر خان برادر او و مجنون خان قاقشال و ابراهیم خان ازبک با طفای نایره این فتنه و آشوب متوجه شدند لیکن چون افغانان من حیث الکثرت زور

داشتند و خان زمان صلاح در جنگ ندیده کنار دریا سون بمقام اینم نازی قلعه بنا نهاده و بدر ابر غنیم نشسته و مقارن این حال ملاعلاء الدین و مولانا عبدالله سلطان پوری و شیخ عبدالنبی و احمد خان و بیرم خان لودی که از ملازمان ملا سلیم کرمان نمای بنصایح ارجمند رهنمون بسعادت شده صراط مستقیم اطاعت ثابت قدم و راسخ الاعتقاد گردید وجون سلیمان کرانی حاکم بنگاله خود را از منسوبان این درگاه سپهر اشتباه می ساخت خان زمان مکتوبی نوشته و در خطبه بنام نامی و القاب گرامی حضرت خاقانی خوانده او را نیز مستمال عواطف و مراحم خسروانی گردانیده آگرد وقت که بتجدید آستان بوس سرافراز سازند و رسیدن این مرده باعث تقویت ظاهری و باطنی خان زمان شد تا روزی امرای عظام مجلس آراسته نشسته بودند که افغانان با لشکر آراسته و فیلان مست جنگی متوجه قلعه خان زمان شدند لاجرم خان زمان نیز افواج ترتیب داده از قلعه بر آمد و افغانان بمجرد رسیدن صفوف خان زمان را برداشته درهم نوردیدند و اکثر مردم عار گریختن بر خود پسندیده متفرق گشتند و افغانان بتاخت و تاراج اسباب ایشان پرداختند و درین وقت که کار بر منسوبان این دولت ابد مقرون دشوار گردیده بود اقبال روز افزون حضرت کار خود کرد و مجملی ازین ماجرا آنکه خان زمان با معدودی در پناه دیوار قلعه ایستاده منتظر فرصت بود که بر انجا از پرده تقدیر چهره گشا گردد در اخور آن بهم آورد و حسن تبتی بر فیل گجت بلند نام سوار روبروی خان زمان پیدا شد و مردم خان زمان تا بصدمه او نیاورده اکثر فرار اختیار نمودند و خود با معدودی پای همت استقلال بر دل مردن نهاد و بر یکی از برج قلعه که توپ در آنجا نهاده بود در آمدن حسن آن توپ را چاق کرده بر فوج حسن تبتی انداخت و بیمن اقبال بی زوال تیر فتح بر نشانه مقصود رسید و توپی که سر داده بود بر سر همان فیل خورد و فیلبان عظمت بضرب یک توپ بر خاک هلاک افتاد و فوج حسن تبتی روی بگریز نهاد و طلا این حال کوه پاره نام فیل بهادر خان را که در بخیرها مضبوط در گوشه مسلسل ایستاده بود یکی از فیلبانان افغانان واکرد و خواست که سوار شود و چون آن فیل در کمال مستی و سرکشی بود بقید ضبط فیلبان در نیامد و بر یکی از فیلان افغانان دویده او را درهم نوردید و شورش غریب در افغانان افتاد ازین غوغا متوهم شدند که مبادا فوج خان زمان رسیده باشد و افغانان که بتاخت و تاراج مشغول بودند سر رشته تدبیر از

دست داده روی بگریز نهادند و خان زمان را به ظهور این فتح عظیمی که از افغانان بهره بخت شاد شده غنایم فراوان از فیلان نامی و غیره متصرف آورد و بمحض اقبال روز افزون فتحی عظیم روی نمود و بعد از فتح خان زمان غلامی مرا بجهت خان بور معطوف داشته فرستاده ما در درگاه را اعزاز و احترام تمام روانه آستان فلک بنیان ساخت و از سوانح این سال همایون آمدن میر مرتضی است بدرگاه افاضل پناه چون بنور موهبت ایزد تعالی و تقدس آستان خانه گیتی ستان کعبه مقصود اهل روزگار و ملجاء مستعدان هر دیار است از جهت جوگرایی وفود دانی حضرت خاقانی همواره فوج فوج و جوق جوق از اقطار عالم مردم روی امید بدین درگاه آورده کارروای مقصود میکردیدند و در نظر تربیت و نوازش آنحضرت آسوده و فارغ بال زندگانی مینمودند و حرز منع ورود درین آستان بدر آمده دیگر است درین وقت فهرست مجموعه سعادت و چراغ افروز دودمان سیادت صدر نشین مجمع افاضل و اعاظم سید اجل امیر مرتضی که از اسباط علامه الزمانی میر سید شریف جرجانی بود و در کتب علوم منقوله ید طولی داشت بشرف زیارت خانه مبارک مستسعد گشته روی امید بکعبه مقصود این آستان فیض ورود نهاد و باد راک محفل عالی معزز و مکرم گردید و بجلایل عوایل و جزایل مراحم اختصاص یافت نهضت موکب کیهان شکوه بعزم شکار فیل بصوب مالوه و ازانجا بقصد استیصال عبدالله خان المغار فرمودن و معاودت فتح و فیروزی بار شکار فیل و مراجعت فرمودن چون مکرر بمسامع عز و جلال رسید که عبدالله خان حاکم مالوه سر مست نشاء دولت و بخوت گشته [illegible] نوازش حضرت خاقانی بعفو و صید ساخت لوازم اطاعت و انقیاد و مراسم اظلاص و اتحاد جانشین قرار داده حقیقت شناسان بنیاد نهاد است بجانبی آرد بلکه از فساد دماغی و شورش مزاج آثار بغی و کافر نعمتی از وجنات احوال حسن ادعال او ظاهر است لاجرم شهریار فیل شیر شکار کرد رهرکار چندین حکمت و صلاح ملحوظ و منظور داشته بتنظیم و نسق کارخانه سلطنت میفرمایند بظاهر عزیمت شکار فیل در نظر اهل روزگار جلوه داد و ساطین بوش ولایت مالوه پیش نهاد همت جهانگشا ساخته رایات اقبال بر افراشتند و روز بهرام بیستم شهر الهی موافق روز دوشنبه بیست و یکم ذی القعده با وجود موسم باران و دریاها و سیلابهای درجوش و خروش بود حصن ...

ولایت مالوه کرد ایام برسات عبور از آن راه بغایت متعسر بود [illegible] آنحضرت بنابر صلاح وقت اصلا مقید بآن
موانع ناشده قدم همت در رکاب دولت نهادند و چون ساحل دریای [illegible] اردوی معلی گشت از کثرت
بارندگی و طغیان آب ده هفته مقام واقع شد تا تمامی اردوی بکشتی گذشته و در هنگامی که فیلان خاصه از آن دریا
طوفان خیز مستانه میگذشتند فیل [illegible] که سر آمد فیلان نامی بود در میمنت قدم و رفت و از آنجا ظاهر گوالیار
مخیم سرادقات عزت گشت و از گوالیار بحوالی قلعه نرور نزول دولت اتفاق افتاد و چون [illegible] فیل از [illegible]
بود بترتیب لوازم شکار فرمود و عساکر منصوره را چند فوج تقسیم نمودند و هر فوجی یکی از امرا سردار
و صاحب اهتمام ساخته باطراف فرستادند خود بدولت و اقبال با جمعی از خاصان بساط قرب متوجه شکار شدند
بعد از تکاپوی بسیار ده ماده فیل از دور سیاهی کرد بدنبال آن کاشتافتند یکی از آنها به فیل دیگر بستند
اما در وقت بستن [illegible] در زیر دست و پای فیل آمده [illegible] یافت و اقبال [illegible]
نیم جانی بسلامت برد و فردای آن روز که عید قربان بود بعد از فراغ از جشن متوجه شکار شده بر دستور
معهود امرا باطراف بیشتر رخصت یافتند و چون [illegible] در جنگل آمدند [illegible] فیل از دور سیاهی کرد
و از نشاط عید بر عید افزود و مجموع آن [illegible] دیگر که اندک
اشجار و تشابک اغصان عبور شمال و صبا [illegible] شکار [illegible] آنحضرت
کله فیلی که زیاده از هفتاد زنجیر بود ظاهر [illegible] مجموع فیلان را [illegible]
به بیشه که درختان قوی داشت [illegible] و چند زنجیری [illegible] هر کدام محکم
داشته طنابها استوار مضبوط [illegible] دولت و اقبال در همان بیشه توقف فرمودند
نجاران [illegible] کار و فراشان چابک [illegible] آنحضرت [illegible] عالی از چوب ساخته [illegible]
های الوان آراستند و حضرت خاقانی بعشرت کامرانی [illegible] دولت [illegible] جمعی از مقربان
بساط قرب مثل یوسف محمد خان کوکلتاش و میرزا عزیز کوکلتاش و سیف خان کوکلتاش و میر معز الملک و
علی اکبر و خان عالم و میر غیاث الدین علی که اکنون بخطاب نقیب خان بشرف اختصاص یافته در حواشی آن

تخت [illegible] دیگر [illegible] مجلس نشاط آراستند و مقربان بساط عزت حکم نشستن شد و [illegible]
خاطر [illegible] دربارخان استماع قصه امیر حمزه فرمودند و دربارخان پسر [illegible] خان مشهور است که در
شاه [illegible] شاه اسمعیل صفوی ماضی بقصه خوانی شرف اختصاص داشت و [illegible] بود
جوهر اخلاص [illegible] منتظر گشته و چون پیوسته در [illegible] دربارخان [illegible]
دربارخان سرافراز [illegible] و از منظوران درگاه سپهر قرین و بزم آرایان مجلس بهشت آیین گردید با آنکه
در فن قصه زبان سحرآفرین داشت از دیگر قابلیتها نیز که منشا تقرب پادشاهان تواند بود بهره [illegible]
بالجمله [illegible] بطنابها استوار آورده هر یک فیل صحرائی را [illegible]
بسته روانه معسکر اقبال ساختند و چون مقصد اصلی ازین شکار [illegible] بود عنان همت
بصوب مالوه معطوف داشتند و در بین راه از امتداد باران و طغیان سیلابها فرصت چشم گشودن
نمیشد و تمام راه [illegible] کرده سیر [illegible] و در اکثر منازل بغیر از خیمه پادشاهی و چیزی از [illegible]
امرا [illegible] هیچکس نمیرسید و عساکر منصور بهر از صعوبت و دشواری قطع منازل و طی مراحل
مینمود و چون قصبه [illegible] گشت اردوی بزرگ را در آن سرمنزل
گذاشته [illegible] بصوب مندو که مقر آن برگشته حال بود
[illegible] اشرف خان و اعتماد خان را پیشتر [illegible]
که اگر عبدالله خان [illegible] کرده [illegible]
مانع [illegible] بر جناح تعجیل [illegible]
[illegible] قطع فرمودند
قاسم خان نیشابوری که جاگیردار آن نواحی بود [illegible] التماس نمود که کلبه این غریب
[illegible] حضرت خاقانی [illegible] سرافراز ساخته [illegible] تشریف
[illegible] پیشکش [illegible] از خود و ملازمان خود پیشکش نمودن مجموع

آنها را با امرا و ملازمان موکب عالی کرده [illegible] سعادت همراهی سرافراز بودند [illegible]
و هنگام دمیدن صبح پای اقبال در رکاب دولت آورده متوجه [illegible]
جهانگشا [illegible] اشرف خان و اعتماد خان از نزد عبدالله خان آمده حقیقت حال معروض داشتند
که هر چند [illegible] تسلی او نمودند اصلا سعادت پذیر نشد [illegible] قلعه بر آورده راه
ادبار و بی دولتی پیش گرفت مجملا عبدالله خان صورت هلاک خود را در آیینه جمال شاهنشاهی [illegible] و از صورت
غضب پادشاهی هراسیده از مندو براه لوالی شتافت و حضرت خاقانی همت بر تعاقب آن برگشته بخت مصروف
داشت جمعی از امرا مثل معز الملک و مقیم خان و محمد قاسم خان نیشابوری و شمال خان و خان عالم و شاه
فخرالدین و شاه قلیخان و معصوم خان فرنخودی و دستم خان و قتلق قدم خان و اعتماد خان و [illegible]
خان و خواجه عبدالله و میرزاده علیخان و سید عبدالله خان و چندی دیگر از همراهان پیشتر رخصت فرمودند
و خود نیز بدولت و اقبال با جمعی از مقربان رکاب ظفر قرین جلو ریز متوجه گردیدند و بوقت شام بموضع لوالی
نزول اجلال اتفاق افتاد ظاهر شد که آن سیاه بخت از آنجا هم پیشتر رفته شب بدولت و اقبال در آن منزل
توقف فرمودند مجددا اعتماد خان و دربارخان را به [illegible] آن گمراه رخصت نمودند و بعد از دمیدن صبح
رایات جهانگشا بتعاقب آن مدبر سر افراشته [illegible] و در راه [illegible] فرستادها برگشته علامت
آمدند و معروض داشتند که روز دولت او بآخر رسیده از قبله اقبال روی گردانیده است بیت [illegible]
سود گفتن [illegible] اتفاقا امرا که برسم منقلا تعیین شده بودند بموضع [illegible] رسیدند
معلوم شد که آن برگشته [illegible] احمال و اثقال خود را پیشتر فرستاده خود در آنجا توقف نموده
با آنکه اکثر مردم [illegible] متفرق گشته معدودی مثل قاسم خان نیشابوری و خان
عالم و شاه قلیخان محرم و شمال خان و خواجه عبدالله و میرزاده علیخان و سید عبدالله خان بر این
پله رسیده بودند بیمن اقبال روزافزون آنحضرت عرصه نبرد را بجولان همت آراسته غنیم را پیشتر
گرفتند عبدالله خان برگشته بخت غافل از جنود [illegible] غیبی [illegible] جمعیت خود و قلت اولیاء دولت

خیره و گستاخ شده بجنگ مبادرت نمود و بهادران جان نثار بر اعتضاد دولت روز افزون پای همت افشرده
داد شجاعت و دلیری دادند و چون حقیقت حال معروض اقدس رسید توسن اقبال را [illegible] گرم شتافتند
[illegible] سلطان [illegible] از مرتبه خود بیش نهاده گستاخانه معروض داشت که حضرت ایلغار توقف نمایند
که جمعیت ما بغایت کم است و صلاح در رفتن نیست و ازین جرأت قهرمان پادشاهی در جوش آمده دست بشمشیر
کرده بجانب او متوجه شدند و [illegible] آنحضرت از کمال غضب پیاده گشته و خود را باو
رسانیده شمشیر انداختند و چون نفسی چند از حیاتش باقی بود [illegible] و او بر خاک عجز افتاده
شروع در خضوع و خشوع نمود و حضرت بر حال آن مظلوم بخشیده ضبط خود فرمودند و باز بر توسن
جهان نورد سوار شده به سرعت هرچه تمامتر ظلال رایات فتح و فیروزی بر فرق جانسپاران عرصه همت افکندند
و موکب اقبال بجایی رسید که مخالفان سیاه بخت از گرد و پیش آنحضرت میگذشتند و [illegible] که همه
وقت ناصر و معین خاقان ظفر قرین است سرداری میکرد و در بین وقت حکم شد که نقاره فتح بلند آوازه
سازند و منعم خان خانخانان را مخاطب ساخته فرمودند که فرصت توقف نمی‌تابد بر فوج غنیم باید تاخت و
خانخانان از روی عجز التماس نمود که آنچه بخاطر اشرف رسیده از الهامات غیبی است اما جای آنکه یاری
[illegible] جمیع بندهای درگاه یکرو و یکدل شده در [illegible] آنحضرت می‌تازیم شکوه پادشاهی ظل الهی
[illegible] خانخانان [illegible] در مقام تامل [illegible] و اعتماد خان خواست که دست تضرع بجلو
آنحضرت [illegible] باعث مزید غضب و قهر شد و بی محابا بجانب فوج غنیم
تاختند و مخالفان برگشته روزگار از شکوه حمله پادشاهی و صولت قهر الهی که کوه از دهشت آن آب میشود
روی [illegible] عنان ثبات از دست دادند و بهادران عسکر اقبال با فوج مخالفان [illegible]
اکثری از همراهان عبدالله خان را علف تیغ خونآشام ساختند و بسیاری از آن تیره بختان [illegible]
[illegible] از یکدیگر پاشیده روی گریز نهادند و چیزی از مردم معتبر او را دستگیر کرده [illegible] حضور
آوردند و فتحی که طراز فتوحات روزگار تواند شد از پرده قضا چهره نمود و اسامی جمعی که درین یورش

ملازمان رکاب حضرت بودند بدین تفصیل است منعم خان خانخانان میرزا عزیز کوکلتاش سیف خان کوکلتاش شمس
خان محمد قاسم خان نیشابوری میر معز الملک میر علی اکبر میر فخرالدین اشرف خان و اعتماد خان رهان عالم
آصف خان لشکر خان شاه قلیخان محرم دستم خان معصوم خان فرنخودی قلیچ خان رحمن قلیخان قوش
بیکی خرم خان قتلق قدم خان خواجه عبدالله خواجه محمد بستانی عادل پسر شاه محمد قندهاری سید طاهر خان
جعفر خان راجه تودرمل ستردار خاکسار وزیر جمیل مراد بیک مجموع این بهادران بیش حساب الحکمت آن سیصد
کس بیشتر نبودند و آن مرد و سه هزار سوار همراه داشت تا لجود غنیمی که همواره قرین رکاب این پادشاه جهان
آگاه است شمار آن را که تواند کرد و در جنب اقبال آنحضرت کثرت مخالف چه نماید القصه شهریار حقیقت شناس
بعد از ادای لوازم شکر و سپاس در همان منزل توقف فرموده محمد قاسم خان نیشابوری را با جمعی از بهادران
کارطلب بتعاقب آن آواره دشت ادبار تعین فرمودند و چون شب باران عظیم شد فوجی که پیشتر رخصت یافته
زیاده از پنج و شش کروه نتوانستند رفت و پیش از آنکه خورشید عالم افروز رایات نور برافرازد اعلام نصرت
اعتصار بتعاقب آن بدسرانجام برافراشته سریعی بفوج پیش فرستادند که زینهار در رفتن سعی و اهتمام
نموده آن سیاه بخت را دستگیر سازند و چون موکب عالی بموضع الی رسید راجا الی بوسیله عین الملک
که بسبب آن آشنائی قدیم سعادت زمین بوس دریافت حسب الحکم بفوج منقلای ملحق شده از دولتمندی
کرداشت خود را شریک آنخدمت ساخت و موکب ظفر قرین بجهت شرف ملاحظه در روز دو حتی لحظه توقف
فرموده خوش خبر خان را پیشتر فرستادند که برودی خبری از افواج قاهره رساند و هنوز بدولت و اقبال سوار نشده
بودند که خوش خبر خان مژده فتح آورد و مجملی از این تا سعی آنکه اکثر زمین داران آن نواحی نطاق
خدمت بر میان جان بسته ضمیمه لشکر فیروزی اثر گشتند و افواج قاهره قریب جالانسر رسیدند اختیار
برادری عبدالله خان نیکرا ریختند و آن بی حمیت که فطرت زن دو فرزند و اسباب و اشیا خود را گذاشته
سراسیمه با یک پسر خود راه گریز پیش گرفت و میر معز الملک باتفاق جمعی از فوج پادشاهی چالش تا پنج
کروه دیگر بتعاقب بر دولت شتافت و بسیاری از مردم او را اجل ساخته و میر باخزی دیگر زخمی شده عنان

مراجعت معطوف داشت و چون هنوز رفتن از جانب آن بی سعادت نایب بود سموحانی بهمراه رکاب بیرون برده
وجود را بهجران رسانیده و امرای عظام تمامی حرمان و اهل بیت او را با مجموع فیلان و سایر اموال و اسباب او
متصرف گشتند و بعد از رسیدن مژده فتح رایات اقبال برافراشته تا آن سرزمین که فتح شده بود تشریف
بردند و جمیع امرا و سرهای پادشاهی که در آن خدمت شریک بودند فراخور مرتبه و حالت خود سوا از خرد را
سرافرازی یافتند و از غنایم آن فتح فیل آن روز که بخشی و سیم که در جمیع صفات تمام عیار بود ببرد
حلقه خاصه شد و از آن منزل عنان مراجعت معطوف داشتند تاریخ بیست و نهم امرداد الهی موافق روز پنجشنبه
دوازدهم محرم نهصد و هفتاد و هشت در فتحپوری بقلعه مندو صعود اقبال الاتفاق افتاد و از آنجا فتحنامه باطراف ممالک
محروسه فرستاده قریب یکماه در ساز دلکشا مندو طرح اقامت انداخته بضبط ولایت و انتظام مهام ملکی
همت گماشتند و در این خدمت شایسته مقیم خان بخطاب شجاعت خانی بلند مرتبه گردید و تمامی زمین
داران و سرداران ولایت مالوه بشارت اخلاص شتافته سعادت زمین بوس دریافتند و بعرض اشرف رسید
که عبدالله کوایس دحکیم خان که در ایام حکومت گجرات بقبضه اختیار او بوده رفته است حضرت خاقانی
حکیم الملک را با فرمان جهانمطاع فرستاده حکم فرمودند که آن بخت برگشته را روانه درگاه نماید یا از آن ملک
برآورد چنگیز خان تا قریب جانپانیر باستقبال فرمان پادشاهی مبادرت نموده اقسام رعایت و ملاحظت بجا آورد
ظاهر ساخت و پیشکشهای لایق بعرض داشت بدرگاه والا فرستاد مضمون آنکه این بنده را چه حد و یارا
آنکه از حکم پادشاهی تقاعد نماید اما از آنجا که مرحمت و مکرمت آنحضرت بنا بر احوال خود میدانم امیدوارم
که گناه این بی سعادت را بخشیده حکم طلب شود که او را بدرگاه معلی فرستم و اگر این التماس بدرجه قبول نیاید در آن
صورت ناگزیر از ولایت خود بیرون خواهم کرد و در سنه که رایات اقبال در مندو بود و الطاف واست بعرض
مقدس رسید که خان قلی نام یکی از خویشان عبدالله خان که در سرکار مندو گذاشته بود از غایت شجاعت
و ثبات همت هنوز در آنجا است اگر بپیوند جان بخشی او را سرافراز ساخته در سلک فدائیان درگاه منتظم
سازند متوجه آستانبوس شود بنابرین فرمان استمالت او بمکمن الطاف عز صدور یافت و آن سعادتمند

فرمان پادشاهی را حرز بازوی دولت خود ساخته متوجه درگاه شد و از سوانح آن ایام آمدن مقرب خان
است بدرگاه عرش اشتباه او از امرای دکن بود و بنا بر آزردگی ترک وطن خود نموده متوجه درگاه کیوان بارگاه گردید
و بسعادت زمین بوس سرافراز شد بانواع مراحم و اختصاص یافت و سرکار هندیه باو جاگیر از عنایت فرمودند
و در خلال این حال میران مبارکشاه حاکم خاندیس عرضداشت مشتمل بر اظهار اخلاص و اطاعت مصحوب ایلچیان
کاردان باستان خاقان گیتی ستان فرستاده شرایف پیشکش و نفایس آن ولایت نثار موکب ساخت و بوسیله
مقربان بساط عزت و محرمان بارگاه دولت معروض داشت که اگر یکی از صبیه‌های مرا در سلک خادمان حرم سرای
اقبال در آورند بدین افتخار این نسبت بنده را سرافراز سازند کمال ذره پروری و نهایت غریب نوازی خواهد بود
حضرت خاقانی ملتمس او را بعز قبول مقرون داشته اعتماد خان خواجه سرا که از معتمدان بارگاه عزت بود با
خدمت رخصت فرمودند و چون اعتماد خان قریب بقلعه آسیر رسید میران مبارکشاه باستقبال فرمان قضا اسیر
جریان شتافته اعتماد خان را با اعزاز و اکرام بدرون قلعه برد و سامان لایق نموده و در حینی که موکب عالی یک
منزل از مندو برآمده بود فرستاده‌ها بدرگاه رسیده آن حجله نشین محفل عزت را با پیشکشهای لایق نظر
انور گذرانیدند و مستحسن بارگاه قبول افتاد و چون موکب اقبال بقصبه نعلچه رسید قرا بهادر خان را
بحکومت مندو بلند مرتبه ساخته رخصت فرمودند و بعضی از امرا که ملازم مقرر ساخته در همان صوبه جاگیر مرحمت
نموده و خود بدولت و اقبال متوجه دار الخلافه آگره شدند و در این راه اکثر فیل سوار قطع منازل میفرمودند
و چون قصبه سری مورد عساکر اقبال گشت روزی چند بشکار فیل خوشوقت شدند و در خلال این حال تصرف
در سرکار فیل الخاطر قریب بظاهر رسید و در یک روز قریب هفتاد فیل از نر و ماده شکار شد بدین ترتیب که چون
فیلان صحرا بنظر در آمد حکم فرمودند که جمعی از سواران باطراف گله هجوم آورده با آواز طبل و نقاره فیلان را بجانب
قلعه سری براندند و فیل انجانرا فیلبانان سوار شده خود را با لباس سیاهی پوشیدند تا فیلان صحرائی
نفهمند که آدمی بر آنها سوار است و پیش پیش گله میبرده باشند و بقلعه در آیند باین دستور مجموع فیلان
آن گله را بحصار سری در آوردند و فیلبانان بر بامهای خانه بر آمده بطنابها و سیم کمندها انداخته فیلان را بستند

بغیر از یک فیل که از مستی و سرکشی بقید ضبط در نمی آمد تا گزیر فیل کهانزی را که در قوت و قدرت عدیل او نبود طلب
داشته با آن فیل صحرائی بجنگ انداختند و استاد جنگ آنها ترتیب یک بهر کشیدند و بر دیگر بان رسید که فیل
کهانزی پای غالب آید لاجرم حکم شد که مشعلها برافروختند و بر سر و روی کهانزی پای زدند و بعد از جز بقتل
از تکبر جدا ساختند و فیل صحرائی خود را از دیوار قلعه انداخته راه فرار پیش گرفت و یوسف محمد خان
کوکلتاش حکم فرمودند که چون آن فیل مانده شد از عقب رفته و فیل را زنجیر کرده بادر ساند و جنگ انداختند
القصه فیلبانان از اطراف کمندها انداخته فیل صحرائی را بزنجیر مضبوط بستند و بعد از فراغ شکار رایات
اقبال بصوب مستقر جاه و جلال برافراشتند در ساعت مسعود و زمان محمود مسند خلافت بورود موکب جهان
گشا محسود بلاد روی زمین گردید و از سوانح این سال عمارت سکراچین است چون شهریار شیرشکار ظفر
چوگان بازی و چیق اندازی توجه مفرط داشتند در موضع کگرالی که از دار الخلافه آگره بمسافت سه کروه واقع است
بموجب حکم اشرف در اندک فرصتی بنای عالی اساس یافت و ارکان دولت و اعیان سلطنت و سایر ملازمان درگاه
هر کدام فراخور قدرت و حالت خویش منازل و مساکن ترتیب داده شهری آراستند و نام او را امکن احکر فرمودند
یعنی شهر آرامش و آسایش و همواره در آنجا چوگان بازی خوشوقت شده درین سال اسبان ایراق می
فرمودند و از سوانح این ایام رسیدن ایلچی شاه مغفرت پناه شاه طهماسپ صفوی است بدرگاه پادشاه
سلاطین پناه و مجملی از این تفصیل آنکه سلطان محمود بکری عرضداشتی بخدمت شاه نوشته با پیشکشهای
لایق مصحوب یکی از مردم کاردان فرستاد و التماس نمود که خاقان گیتی ستان منصب خان لرخان که باصطلاح
اولوس جغتای خان خانان گویند بجهت این بنده بگیرند و شاه مغفرت پناه مکتوبی بآنحضرت نوشته التماس
او را بلباس خواهش خویش آراستگی بخشیدند اگر چه خاقان گیتی ستان پاس خاطر شاه علیین آشیان
بسیار میداشتند و مراعات جانب ایشان بر وجه اتم میفرمودند اما چون کلاشی از زور امرای این دولت
بسیار بودند و خلاف تزوره و قانون می شد و منصب منعم خان سرداری خطاب مستطاب عز اختصاص داشت
وجوه معقول و معاذیر مسموع در جواب نوشته ایلچی شاه را با تحف و هدایای پادشاهانه رخصت انعطاف

ارزانی داشتند التجای میرزا محمد حکیم بدرگاه گیتی پناه و استخلاص کابل از میرزا سلیمان و بعضی دیگر سوانح
و وقایع در اوراق سابق سمت ذکر یافت که میرزا سلیمان اطفای نایرهٔ شورش شاه ابو المعالی نموده کابل را بحیطهٔ
ضبط در آورده، بدخشیان بامیران ملک مسلط کردانید و همگی مطلبش آنکه بمرور ایام میرزا محمد حکیم را بحال خاطر
برده چشم بسر نگاه دارد و کابل را بمعتمدان خود سپارد و بهمین قصد محال آنقدر کابل را به بدخشیان مقرر
داشت و جایهای ویران خراب را بمیرزا محمد حکیم و کابلیان تعیین نموده، به بدخشان مراجعت نمود و بایں هم
تسلی نشده بتدریج از مردم معتمد خود بکابل فرستادن گرفت، یک دفعه عبد الرحمن بیگ پسر میر تولک
قدیمی را بالجمعی فرستاد و دفعهٔ دیگر بردی توسن بیگی را با فوجی روان ساخت کابلیان بتوسط بلطف میرزا را
از صحبت لوحوالی او گرفته در مقام تدبیر و معالجه کار شدند و عمدهٔ ارباب تدبیر خواجه حسن نقشبندی و باقی
قاقشال و سوکون علی محمد است و میر علی میدانی با سایر میدانیان و جماعهٔ خضر خان و یار محمد
آخوند و فیروزه خاص خیل و طلیفه عبد الله بودند و چون میرزا حکیم بسن تمیز رسیده بود از
طرز سلوک بدخشیان و تنقیص معاش آزردگی تمام داشت لاجرم با مخلصان خود کنکاش نموده در مقام
بدخشیان شد و غرض را که میرزا سلیمان بقراتیم و ابن حسین جاکر کرده بود تغییر داد و بقاسم برولچین
مقرر فرمود و پیشکش را با لوازم از مراد خواجه بر آورده تنخواه ملازمان خود و جلال آباد را با متعلقه تا سیلات که
میرزا سلیمان بقاضی خان و سعید خان و یار زمان و بهاء الدین خان خود داده بود بخالصه خود مقرر داشت و
بتدریج دست بدخشیان از مال کابل کوتاه ساخته بلطایف الحیل همه را از آنجا بر آورد و بدخشیان منکوب و
پریشان نزد میرزا سلیمان رفته حقیقت حال خاطر نشان نمودند و میرزا سلیمان از بدخشان متوجه تدارک
کابلیان شده بود و میرزا حکیم هنوز خوب جمع نساخته و استقلال بر کمال نگرفته بود و مقابله و مقاتله میرزا
سلیمان از حیز قدرت خویش بیرون یافته کابل را بباقی قاقشال سپرده، و جمعی را بکومک او مقرر کردانید و
خود بطرف جلال آباد و پیشاور متوجه شد و چون میرزا سلیمان از قرار داد میرزا محمد حکیم اطلاع یافت
تسخیر قلعهٔ کابل را بوقت دیگر حواله نموده، از دیه منار بقصد دستگیر ساختن میرزا حکیم بجلال آباد شتافت

و میرزا

و میرزا کہ بکور رسید از الحیف شنید که میرزا سلیمان عنان از تعاقب باز کشیده لاجرم مراجعت نموده، بکور
مال آن دیه فرود آمد خبر میرزا سلیمان که بمقتضای نقصان عقل در جلال آباد توقف نموده، بود پشیمان گشته
بملازمت میرزا شتافت و اظهار ندامت و معذرت بسیار کرده در همین منزل بخشیق پیوست که میرزا
سلیمان متعاقب میرسد میرزا محمد حکیم سراسیمه تا پشاور رفته، در نواحی قبیلهٔ حبیب منزل گزید و در آنجا
ایلچی میرزا سلیمان آمده خواست که بحرب بابی و کوره بقیه دار درینی ترتیب نوانند نمود میرزا لجرف معتقد
ناشده در سر سواری رخصت فرمود و خواجه حسن را بموافقت او نزد میرزا سلیمان فرستاد و خود
متوجه تلار گشته در رستوقت حاکی کابلیان که جهت بارزکی مانده بود خبر آورد که میرزا سلیمان حرم محترم
را در جلال آباد گذاشته خود متوجه کابل بود است میرزا محمد حکیم باستعجال تمام از آب سند گذشته عرضه
داشتی مشتمل بر سوانح و حوادث و اظهار عجز و فروتنی و التماس توجهات ظاهری و باطنی مصحوب حاجی
غالب بیک و طوفان آقچی بدرگاه پادشاه سلاطین پناه ارسال داشته استدعاء کومک و استعانت نمود
و خواجه بیگ محمود دیوان و مقصود جوهری را پیش میر محمد خان که در آن ایام حاکم بنگاب بود فرستاده
مدد خواست میر محمد خان قاضی عماد را با پیشکشهای لایق و اقسام اجناس روان ساخته دلجوئی کرده
جوئی بسیار اظهار نمود و همچنین تمام امرای بنگاب در خور مرتبه خویش پیشکشها ارسال داشتند و چون
میرزا سلیمان به پیشاور رسید خبر عبور میرزا محمد حکیم از آب سند شنیده عنان باز کشید و در غایت
یاس و ناکامی از راه کهرمه متوجه جلال آباد شد و در اثنای راه با افغانان شوراوری جنگ کرده بدخشیان بسیار
بکشتن داد حتی که اردو و بازار میرزا سلیمان بتاراج رفت و هارون شوراوری که کلانتر قوم خود بود کشته
شد و در جلال آباد قنبر نام ملازم خود را بالجمعی گذاشته متوجه کابل گشت و بمحاصره قلعه کابل اهتمام داشت
و متحصنان بلوازم قلعه داری و استحکام برج و باره اهتمام شایسته بکار بردند و روزهای که میرزا چپن بورد
کوکبه اقبال قلعه روی نمین بود ایلچیان میرزا محمد حکیم بسعادت آستانبوس سرافرازی یافتند و عرضه داشت
میرزا بمسامع جلال رسید و حضرت خاقانی توجهات ظاهری و باطنی شامل حال میرزا نموده، در مقام تلافی

این خبر

این خبر شنوده بمیرزا که بحض کابلیان اصلی نیارد و محض تدبیر و جلادت المعرا رسید بن آن دو کریلای ثبات
بیدخشیان از جای برفت و دلپای داده، سررشته تدبیر که بحصند و ناگزیر قرار داده، بهر از ناکامی و خجالت از
کرد قلعه برخاستند و بغراوا از کوربند متوجه جلال آباد شدند و شهرت دادند که بجنگ میرزا میروند و برست
از میرزا خواجه رنواج بحال تباه بروی عزیمت بصوب بدخشان نهادند و روز وقتی که از آب سروان میگذشتند سیلی
عظیم آمد و اکثر بدخشیان بموج خیز حادثات رفت و میرزا سلیمان بهزار فلاکت خود را به بدخشان رسانید
و نوید گریختن میرزا سلیمان بمیرزا حکیم و امرای عظام در موضع چاربیک رسید و نقارهٔ شادمانی بلند
آوازه ساخته در ساعت مسعود در خطهٔ دلکشای کابل در آمدند و متحصنان قلعه و سایر اکابر و اهالی شهر باستقبال
شتافته از مضیق محنت و تنگنای عسرت نجات یافتند و بدعای ازدیاد دولت ابد دوام سلطنت حضرت خاقانی
مظهر الطاف سبحانی که ابد الاباد ظل معدلتش سایه گستر باد زبانها الحاشی تحمید بند و بعد از چند روز
قطب الدین محمد خان بغزنین که وطن مالوف او بود رفته خویشان و منتسبان و سایر ساکنان آن خطه
فیض اساس را بانواع تفقدات و انعامات کامیاب ساخت و چون از آنجا برگشته بملازمت میرزا آمد میر
محمد خان از کوتاه اندیشی خود را بوکالت میرزا قرار داده، در کابل توقف نمود و قطب الدین محمد خان با سایر
امرا روانه درگاه عرش اشتباه ساخت و سکینه بانو بیگم همشیره خود میرزا محمد حکیم بدریافت سعادت
ملازمت آنحضرت شتافته سرورقه قطب الدین محمد خان متوجه هندوستان گشت و بعد از معاودت امرا
خان کلان متکفل تمشیت مهمات کابل و سرکار میرزا شد اما اعیان دولت میرزا باین راضی نبودند و پیوسته در
ترتیب مقدمات نموده خاطر میرزا را از میر محمد خان گران ساخته اسباب شورش و فتنه سرانجام میمودند
و چون میر محمد خان خالی از حدت مزاجی نبود بانزاع جزئی از مزاج میرفت و اصلاً مدارا نمیکرد و رود کار از
میرساندند و میرزا محمد حکیم اگرچه تبعیت کو میمود اما باطن حضی کابلیان انحراف داشت تا آنکه همشیره
خود را که در عقد ازدواج شاه ابو المعالی بود و بی استصواب میر محمد خان بخواجه حسن نقشبندی نسبت
کرد و خواجه خود را وکیل معنوی بر اشیده مهمات را از پیش خود گرفت و رفته رفته خان کلان از نفوذ معطل
جمیع

ان خبر

شد و چون بحکم آنحضرت جهان ملازمت اختیار نمود، در کابل مانده بود بخدمت ببروزی نشست و لیکن از آنجا
که مرد دوراندیش بود نقوش آینده را از صفحهٔ حال خود خوانده در تدبیر کار خود شده شبی از شبهای تاریک
مرد و فوق با بندر از کابل کوچ کرده متوجه هندوستان گردید و عرضه داشتی بسوانح کابل و واردات
بدرگاه کیوان بارگاه ارسال داشته و از واقعات این سال فرستادن قلیج خان است بر هتاس باستمالت فتح خان
و تفصیل این احوال آنکه در صوبهٔ بهار رهتاس نام قلعه ایست که در تمامی روی زمین عدیل و نظیر خود ندارد
و این قلعه بالای کوهی بغایت مرتفع واقع است و عرض و طول آن زیاده از پنج کروه است و آب فراوان دارد
و مزارع درون قلعه آبادان است و زراعت میشود و کمند تسخیر هیچ یک از فرمانروایان هندوستان بر کنگرهٔ
آن نرسیده الا شیرشاه که بتزویر و تزییف جمعی از سپاهیان را در لباس زنان برده و ایشان نشانده ر بالای
قلعه فرستاد و باین حیله آن قلعه را متصرف شد چنانچه در اوراق سابق سمت ذکر یافته از آن زمان فتح خان
تبنی که از سرداران بزرگ شیرشاه و سلیم شاه بمزید اعتبار و اعتماد امتیاز داشت ضبط این قلعه مینمود
و به اعتقاد خان قلعه همواره با سلیمان حاکم بنگاله در از منازعت و مساهمت میزد و پیوسته بار سال عرایض
و اظهار بندگی خود را از منسوبان درگاه معلی ظاهر میساخت در بنولا حضرت اعلی قلیج خان را نزد او فرستادند
که بر منسوبان ضمیر او آگاهی یافته اگر بهج اخلاص و اعتقاد ثابت قدم و راسخ دم باشد معزز سازد که هم کام یابد
اقبال بجد و چون نور رسد بسعادت آستانبوس شتافته دولت ملازمت دریابد قلیج خان بر هتاس رفته
بمقدمات بیم و امید بر همون سعادتمندی او شده حسن خان تبنی برادر خورد او را همراه بدرگاه آورد که
مشتمال مراحم شاهنشهی گشته خاطر از توهمات پرداز دو درین ایام که دار الخلافه آگره مستقر اورنگ خلافت
گشت بسعادت زمین بوس سرافراز گردید و مشمول عواطف بیکران شد و هم درین سال حاجی بیگم منکوحه
جنت آشیانی والده سببی حضرت خاقان بطواف حرمین شریفین متوجه گشتند و بسیاری از پرده‌گیان
حرم سرای عزت بمرافقت ایشان محمل سعادت بستند و درین ایام نهضت موکب اقبال بعزیمت شکار فیل بصوب
نرور اتفاق افتاد و در اثنای شکار از دهای بیسطر عرالت اثر در آمد قریب هفت گز اکبر شاهی که چیلی گرفته

بعضی از آن فرو برد، و ما بقی را در فرو بردن بود و شهریاران دهان شکار افگن به تفنگ پیش نهاده زخم سخ آتش
ریزان موذی را از هم گذرانیدند و این جسد از عالم کوته باحوال شانکلاسترو و همراهان شکارگاه، لشکر خان میر
بخشی را نزد خواجه عبد المجید آصفخان فرستادند که بولایت گرهه رفته فیلان جنگی و دیگر نفایس که در فتح
آن بدست آورده، الانوس کارد از بدرگاه سپهر اشتباه بیارد و مقرر شد که خواجه غیاث الدین علی قزوینی
تا آمدن لشکر خان بخدمت بخشی گری سرافراز شد وقایع سال دهم از جلوس ابد مقرون خاقان ربع مسکون
خورشید اعظم عطیه بخش عالم به بیت الشرف حمل شب یکشنبه هشتم شعبان نهصد و هفتاد و دو هجری
بعد از گذشتن نه ساعت و بیست و یک دقیقه اتفاق افتاد و سال دهم الهی از جلوس ابد مقرون خاقان ربع مسکون
بمبارکی و فرخی آغاز شد و دهقان مرغزار دلکشا و حجله روح افزا که قلم صنع قضا بنقش بندی بهار صحن
زمین را معمور کارنامه و الی ساخته بود جشن نوروزی آراستگی یافت و بعد از فراغ درگاه بخشی بعزیمت شکار
متوجه بیشه فیل شده و بدستور معهود شکار خاطر خواه فرمود، بیاره روی ظفر قرین مراجعت نمودند و روز
دیگر قراولان خبر آوردند که درین نزدیکی گله فیلی بنظر در آمده که قریب دویست و پنجاه فیل است آنحضرت
بشوق تمام پای همت در رکاب دولت نهاده، متوجه آن بیشه گردیدند و آخرهای روز علوفهای فیلان بتمیزه بحوض
حکم عساکر اقبال آن گله را گرد کرفته بجانب حصار مانوم راندند و نیمی از شب گذشته بود که گله را در روز حصار
در آوردند بکمندهای مستحکم و طنابهای ستبر مجموع آن فیلان را مقید ساختند و بجهت آن عزیمت بیکران
وحشی طبیعت در بیست و روز در حوالی گرهه توقف فرمودند و چون موسم امتزاج فصلین بود و آبها
مختلف دارد امر چه میشد اکثر اهل اردو را عارضهٔ صاحب فراش گردید بنابر آنحضرت بنابر عموم شفقت
و وفور مرحمت رایات مراجعت بسمت دار العافیه آگره برافراشته جمعی از مقربان بساط عزت را با جزوی از
قراولان خاصه جهت بقیه فیلان آن بیشه گذاشتند و چون ظاهر گوالیار مخیم سرادقات جاه و جلال گردید بنا
بر شدت گرما و تعفن هوا بقدر دار و مزاج و زمین امتزاج شد و بعنایت ایزد سبحانه در اندک فرصتی صحت کامل
و عافیت شامل از شفاخانه غیب قرین درگاه خجسته آثار گردید و در ساعت مسعود بر دار الطاف بدار الخلافه

اگره اتفاق افتاد بنیاد این قلعه آگره چون دار الخلافه آگره در وسط ممالک محروسه واقع است و هوا آن در نهایت
اعتدال و آبش بغایت خوشگوار و حضرت خاقانی آن مصر اقبال را مستقر اورنگ خلافت ساخته توجه اکثر ایشتر
بتعمیر منازل دلکشا و عمارات عالی بنا مصروف داشتند و شهری عظیم که خارج حصار و بلاد روی زمین تواند شد
اندک فرصتی بنا بر توجه آنحضرت آراستگی گرفت و چون قلعه قدیم در خور شأن و شکوه این شهر عظیم نبود
حکم واجب الاتباع بتاسیس مبانی قلعه رفیع اساس و حصار گردون کردار شرف نفاذ یافت و معماران هنرمند
و مهندسان دقیق اندیشه کاربند خدمت شده قلعه مشتمل بر چهار دروازهٔ عالی که قبلگاه چهار رکن عالم باشد
برج رفیع که با فلک البروج دعوی نماید، سری عماید از سنگهای تراشیده بمعاری نقاشی و کاشی کاری اساس
نهادند و بنیاد قلعه را از آب گذرانیده بعرض سی گز از سنگ و چونه بر آوردند و ارتفاع آن بشصت گز رسیده
از روی زمین تا سر کنگره تمام از سنگ تراشیده آراستگی یافت و این سنگها را بطریق وصل کرده‌اند که آن
در نظر بیننده چنان مینماید که گویا تمام قلعه از یک پارچه سنگ تراشیده‌اند و اغراق از سیاحان ربع
مسکون که بصدق قول ایشان شنیده بود استماع افتاده که در تمام معموره عالم مثل این عمارتی نیست با آنکه
هر روز سه چهار هزار استاد سنگتراش و معمار و مزدور و آهنگر و نجار درین قلعه کار کرده، و قاسم خان میر بحر
با جمعی کثیر صاحب اهتمام این عمارت عالی بوده، در عرض هشت سال باتمام رسیده نظم ز آسیب چرخ فلک ایمن فراز
او، بر کنگره خمیده رود مرد پاسبان، چو خشت کنگره اش داشت یک فیروزه، فلک بغلط خود را در آن بلند
و هم در آغاز این سال افضل و کمالات دستگاه، حقایق و معارف آگاه زایر حرمین شریفین شیخ عبد النبی به
منصب جلیل القدر صدارت خلعت امتیاز پوشید شیخ بیک واسطه پسر شیخ عبد القدوس است که از مرتاضان
صاحب حال بوده، و اهل دانش و بینش بایشان اعتقاد و لایت داشته‌اند چون شیخ عبد النبی با وجود کمالات ظاهری
و بصلاح و صفای باطنی آراستگی داشت بر این منصب عالی پایه قرار ارزانی فرمودند نهضت موکب منصور بسمت کالا
جونپور و دفع شورش علی قلی خان و شرح دیگر سوانح که در آن یورش روی داد اگرچه علیقلی خان زمان
با وجود اصالت و نجابت به پیرایه شجاعت و شهامت آراستگی داشت و درین دولت ابد پیوند بنصرت حزم ایشان

پسندیده و فتوحات عظیمه شده و بتمشیرهای نمایان زده، بسیاری از بلاد و قلاع زیاده از حوالی ممالک محروسه ساخته
اما بغایت بی اعتدال و ناشایسته احوال بود و از تنگ ظرفی بیباده، مرد افگن دولت پریشان دماغ گشته با امور نالایق
که در حوصله روزگار نگنجد دست زدن عقل و حساب موافق باشد از و بظهور می آمد و حضرت ظل الهی بمرحمت ذاتی
و مکارم نامتناهی جرایم او را در حواشی خاطر درد بره پاک بین از آلایش گناهان او پوشیده تغافل میفرمودند
که شاید از مستی و غفلت بهوش آمده قدری بسر حساب کار خود رود و یکباره پرده از روی کار نشیند
بکفران نعمتی و بغی مطعون خاص و عام نشود اما از آنجا که گفته‌اند بیت کلیم بخت کسی را که بافتند سیاه، با آب زمزم
و کوثر سفید نتوان کرد، هر چند آنحضرت تغافل کرده اند بر بی توجهی و عدم التفات باعث مزید جرات و
جسارت او میشد تا آنکه درین ولا که موکب اقبال از شکار فیل متوجه آگره شده بود بمسامع علیه رسید که اسکندر خان
اوزبک بتحریک آن سر حلقهٔ مفتنان روزگار در مقام بغی و شورش در آمده قدم از گلیم خود بیرون می نهد و آن
جهان آرا تقاضا فرمود که اشرف خان را با فرمان استمالت و تفقد نزد اسکندر خان فرستاده، او را بخلایق موحرجی
امیدوار ساخته بآستان بوس هدایت نماید و چون اشرف خان بنواحی اوده رسید اسکندر خان باستقبال
فرمان مطاع مبادرت نموده، لوازم تعظیم و تکریم بتقدیم رسانید و بعد از وقوع بر فحوای مضامین فرمان ظاهر
در استعداد رفتن شد و باطن در ترتیب اسباب تغافل و شورش بوده، مرتکب محتوی جیله و تزویر گذرانیده عاقبت
با اشرف خان صریح گفت که چون ابراهیم خان از سفالوی ماست و جاکیر او هم درین نزدیکی است باتفاق تمام رفته
او را می بینیم و بمرافقت او متوجه درگاه معلی میشویم الحمله از اوده بسرهر پور نزد ابراهیم خان رفتند و از آنجا نزد
علیقلی خان شتافتند و بعد از گفت و شنود بسیار بیرده از روی کار برداشته تصمیم عزیمت باطل خود را اظهار
نمودند و عصیان باطن حق ناشناس خود را آشکارا کرده‌اند و قرار دادند که چون موکب جهانگشا بصوب
متوجه شکار فیل است ما بان در دو فوج میشویم اسکندر خان و ابراهیم خان از راه لکهنو بفتوح شتافته
نواحی خطه مهم را بزدند و علیقلی خان و بهادر خان بجانب مانکپور که مجنون قاقشال الحال است بفتح اساس
و فساد در ترتیب دهد و باین عزیمت ناهنجار روی ادبار براه عصیان نهاده، در دو فوج شده و اشرف خان در میان

خود چشم پوشیده کار سپاهی شد و چون پایه اطلاق آن سپاه بخان زمان و برادر او بهادر خان رسید امرای آن حدود مثل شاه‌م خان
جلایر و شاه بداغ خان و امیر خان و محمد امین دیوانه و سلطان خان لار و طاهر خواجه‌ی شاه طاهر و حسین شاه و نواده ش
شاه خلیل الله و کدا علی توکلچی و خان قلی ساربان باشی و یوسف طغائی و غیرهم باهم اتفاق نموده سوار
بر باغیان کرفتند و در نواحی قصبه نیمکار میان دولتخواهان و حرام نمکان آتش قتال اشتعال یافت محمد
امین دیوانه بر قول سپاه سکندر خان تاخت و چند بار بر خاک ادبار انداخته در عین تردد و داشتن تیر کاری
خورد و بر زمین افتاد و مخذولان از دحام عام نموده او را دستگیر ساختند و بهادران عرصه جانفشانی
نمایان کردند لیکن چون مخالفان من حیث الکمیت فزونی داشتند صلاح وقت منظور داشته در قصبه
نیمکار تحصن جستند و عرضه داشت مشتمل بر کیفیت حالات بدرگاه معلی ارسال نمودند علیقلی خان و بهادر
خان بصوب مانکپور رفته دست تطاول بنهب و تاراج و غارت کشودند و مجنون خان قاقشال که کهنه
سپاهی و تجربه کار بود در جنگ صف تاب نیاورده بقلعه مانکپور متحصن شد و قاصدان نزد آصفخان
فرستاده بکومک خود طلبید و آصفخان مجرد استماع این خبر جماعه را بحراست ولایت گذاشته با فوج
مستعد شایسته خود را بکره رسانید و چون از غنایم فتح قلعه چوراگره خزینه وافر همراه داشت مبلغ
معتدبه بمعاونت مجنون خان نمود و زرهای خود بسپاهیان خود قسمت کرده همواره فوج فوج مردم
از قلعه بیرون می‌فرستاد که با لشکر علیقلی و بهادر بسیار زد و خورد مینمودند القصه در هنگامی که موکب
منصور از شکار فیل مراجعت فرموده بدار الخلافت آگره نزول اجلال داشت عرایض دولتخواهان متواتر
یکدیگر رسید و حقیقت بغی و عصیان آن کافر نعمتان حق ناشناس معروض بارگاه جلال گردید حکم
جهان مطاع باحضار افواج بحر مواج و اجتماع سپاه ظفر پناه عز اصدار یافت و رکن السلطنت منعم خان
خانخانان را با فوج عظیم منقلای لشکر ظفر قرین ساخته روزی چند پیشتر از نهضت رایات اقبال رخصت
فرمودند و در اندک فرصت لشکر بسیار در ظل رایات عظمت و شوکت آنحضرت مجتمع گشت و ده هزار فیل
جلد سیلی با از فیلخانه خاصه همراه کرفته اعلام نصرت اعتصام برفع مدبران بدسرانجام برافراختند

و حراست دار الخلافه آگره بترسون خان مقرر داشته روز شنبه سیزدهم خرداد ماه الهی موافق بیست و
نهم شوال الوای عزیمت بدرگاه باقبال نهاده از آب جون عبور فرموده روز دوراه بجهت تغرب کرمانشها
کوچ میکردند تا آنکه ظاهر بلده قنوج مخیم سرادقات جاه و جلال گردید و منعم خان که بر سر منقلای پیشتر رخصت
یافته بود درین منزل بدریافت سعادت زمین بوس مفتخر گشت و قیا خان که از نادانی و سوء شیطانی خود
خواران موافقت و مرافقت نموده بود بهدایت منعم خان خانخانان ازان اراده باطل برامده و بجهالت
کزیده روی امید بآستان قبله راستان نهاده و شهریار جرم بخش عذر پذیر رقم عفو بر صحیفه عصیان
او کشیده بنوید مراحم و مکارم از زیر بار خجالت برآوردند و چون افواج بحر امواج از دریای کنک میگذشت
اقبال خبر رسانیدند که اسکندر زیاده سر هنوز در لکهنو است و با آنکه طنطنه نهضت موکب منصور پیش
بزرگ حکمران هر اندیش میسر بدان خبر کی و بخت برگشتگی پای شقاوت افشرده است بنابران آتش قهرمان
جلال اشتعال یافت و مظفر خان و معین خان فرنخودی با جمعی دیگر از امرای سرافراز دری معلی گذاشته و فوجی
از بهادران کار طلب دا ترین موکب اقبال ساخته بطریق ایلغار متوجه تنبیه و تادیب آن برگشته روزگار شدند و
بکشا روز طی مسافت فرموده وقت سپیده صبح که ستاره ادبار آن نابکار بود ظاهر لکهنو مورد افواج نا
کشت و حکم شد که یوسف محمد خان کوکلتاش و شجاعت خان و جمعی از بهادران رزم طلب همراه او بوده پیشتر شتابند
و اسکندر خان از طلوع کوکب لشکر قیامت حشر دست و پا کم کرده مخاذلت ادبار بر فرق روزگار خود بخت راه
فرار پیش گرفت و حضرت خاقانی باقبال و کامرانی بلکهنو درآمده فوجی از بهادران بتعاقب آن آواره دشت ادبار
تعین فرمودند و مبهور آن عرصه اقبال بتعاقب شتافته بسیاری ازان برگشته ایام را علف تیغ خون آشام
گردانیدند و اسکندر برگشته اقبال و برادران خان کمرن و خون جگر خوردن خود را به علیقلی خان و بهادر
خان رسانید و آنها نیز از هول جان ترک محاصره مانکپور نموده باضطراب تمام بجانب جونپور شتافتند
و از آنجا بسرعت بار خود را گرفته از گذر نرهن گذشته باعتضاد افغانان در لب آب فرود آمدند و موکب جهان گشا
از ظاهر لکهنو کوچ کرده رایات جاه بصوب جونپور برافراشته و در اثنای راه آصفخان و مجنون خان و دیگر امرا

بسعادت رکاب بوس سرافراز شدند و چون از غنایم فتح کره و قلعه چوراگره خزینه وافر متصرف آصفخان درآمده بود
پنج هزار مستعد جوشن پوش بترتیب شایسته از نظر اشرف گذرانیدند و فیلان نامی که در پیش افواج آراستگی
تمام داشت نمود با اسپان عراقی بدرود بکرنفا در روز کار و نوادر هر دیار پیشکش نمود و چون ظلال شوکت
حشمت بدار السرور جونپور افتاد آصفخان و مجنون خان و شاه محمد خان قندهاری را با افواج ظفر قرین
بتعاقب علیقلیخان تعین فرمودند که بر آنچه مصلحت وقت و مقتضی زمان باشد بعمل آورند و علی قلی خان در آن
آنطرف آب خیمه بغی و عناد زده نشست و آصفخان با دیگر امرا در اینطرف آب صفوف دولت آراسته میزارکوند
و چون علیقلی خان غرور اسباب و نسبت اتحاد و رابطه وداد با سلیمان کررانی حاکم بهار و بنکاله و فتح خان
نبتی حاکم رهتاس استحکام داده بود و باعتضاد و تاثیر آنها این جرات و کستاخی اقدام مینمود و حضرت خاقانی
حاجی محمد سیستانی که مرد معقول سخندان بود برسم رسالت نزد سلیمان فرستادند که از امداد و کومک
تحذیر و تخویف نماید و از مظاهرت و معاونت او مانع آید حاجی محمد خان چون بنواحی رهتاس رسید جمعی از
افغانان که با علی قلیخان رابطه آشنائی و دوستی داشتند او را از رفتن مانع آمده نزد علی قلی خان فرستادند و علی
قلی خان حاجی محمد خان را بنظر بندی نگاه داشت حاجی محمد خان بی ملاحظه و مداهنه با علیقلیخان سخن کرد و
مقدماتی که محض خیراندیشی آن بی‌سعادت بود بر طبق عرض نهاد و بی‌تکلف وجود حاجی محمد در میان باعث
بجهت اظهار مراتب امید و بیم دخل عظیم داشت و از سوانح این ایام فرستادن حسن خان خزانچی است نزد مکند
رای راجه اودیسه و شرح این بر سبیل اجمال آنکه ولایت اودیسه در اقصای ممالک شرقیه سمت جنوب واقع است و لوای
تسخیر هیچ یک از سلاطین بر حوالی آن ولایت را نیافته در اجرا و دیسه بوفور جمعیت و کثرت فیل از اکثر زمین
داران ممتاز بود و درین ولا که کمند رای حکومت آن ملک کوس اقتدار کج نهاده ابراهیم سور که در وقایع سابق
نام او مذکور شده از تسلط سلیمان کررانی بر اجرا و دیسه پناه برده و راجه خرجی و جاکیر و انواع امداد او را معاونت
نمود و هر چند سلیمان کررانی سعی بجای آورد دست تصرف و قدرت بران ملک نیافت و رسولان رای جهان آرای
حضرت خاقانی بالهام ربانی چنان تقاضا فرمود که یکی از فدائیان درگاه را نزد راجه مذکور فرستاده مجلای الطاف

و اعطاف پادشاهی مستمال و مستظهر کردانند لاجرم حسن خان خزانچی را با مهابانر باده فرو شکردبان داد آن قوم بود در حجت
فرمودند در فرمان جهان مطاع عز صدور یافت که چون سلیمان کررانی معاصرت و معاونت علی قلی خان ابراهیم لنک کر
ادبار بسته هر کاه او متوجه کومک این بی‌سعادت شود باید که تو بولایت بنکاله در آئی و تاخت و خرابی آن دیار
دقیقه نامرعی نکذاری و در اجرای حکم پادشاهی مفتخر و مباهی شده مراسم استقبال و لوازم تعظیم و تکریم تقدیم
رسانید و پیشکشهای لایق از فیلان نامی و دیگر نفایس کرامی مصحوب حسن خان بدرگاه معلی فرستاده عرضه
داشت نمود اگر سلیمان کرر از حرام نمکی خود بیرون نهاده بکومک علیقلیخان بشتابد من با جمعیت خود ابراهیم
خان را که مدعی سلطنت است همراه گرفته بولایت بنکاله در آمده کار پردازی بظهور رسانم که عبرت جمیع
برگشتها در سیاه روزگار شود و حسن خان خزانچی و مهابانر بار رای برماشد و کیل راجه اودیسه متوجه درگاه
عرش اشتباه شده در حینی که موکب جهان گشا ازین سفر بفتح و ظفر مراجعت نموده بمستقر خلافت نزول اجلال
فرموده سعادت زمین بوس دریافتند و از سوانح این ایام فرار نمودن خواجه عبد المجید آصفخان است و شرح
این ماجرا آنکه ازان بار که آصفخان فتح ولایت کره نموده خزاین و دفاین چوراگره بی شریک و عدیل متصرف
آورده و عالم عالم زر و سامان که از حساب و شمار بیرون بود نصیب او شده بدان طمع فرو برده هیچ ازان غنایم
بدرگاه کیتی پناه نفرستاده و حضرت خاقانی از کمال مروت و وسعت حوصله در مقام او باز پرس نشدند اما از آنجا که
کفته اند الخائن خائف همواره ازین رهگذر در بیم و هراس می‌بود و ارباب کفایت اهل غرض مقدمات ترتیب داده
بعرض بندگان میرسانیدند با آنکه حضرت خاقانی ملتفت حرف آنها در کمی شدند لیکن چون ماجرای مجلس
بهشت آئین با آصفخان میرسید باعث ازدیاد توحش و تردد و موجب فزونی بیم و هراس او می‌شد و در نولا
که در مقابل علیقلیخان تعین فرمودند بعضی سرای جمعی از فتنه انگیزان واقعه طلب توهم عظیم در خاطر
راه یافت و شبی با وزیر خان و دیگر معتمدان خود از قبله دین و دولت خود روی تافته راه ادبار پیش گرفت
و بجانب کره شتافت و چون حقیقت حال بعرض اشرف رسید منعم خان خانخانان را با یک شلیقی آن لشکر
تعین فرمودند و شجاعت خان با چندی از بهادران خدمت طلب بتعاقب آصفخان رخصت نمودند و شجاعت

خان وقتی بکرمان رسید که آصفخان در مقام تمهید سفر کرده بود شجاعت خان خواست که برکشتیها نشسته
ومانع رفتن آصفخان شود آصفخان خبردار شده برکنار آمد ومیان او و شجاعتخان جنگ درگرفت و به
تیر و تفنگ زد و خورد کردند چون پرده ظلمانی شب درمیان آمد آصفخان فرصت شمرده براه ادبار شتافت
خان دوتن از مردان از رفتن او اطلاع یافته بسرعت هرچه تمامتر بتعاقب او کمر همت بست و چون آصفخان از آب
بدر رفته بود ناصر اخلی شده نتوانست باو رسید ناگزیر عنان مراجعت معطوف داشته در جونپور بسعادت زمین
بوس سربلندی یافت واز وقایع این ایام فرستادن قلیج خان است مرتبه دوم نزد فتح خان بقلعه رهتاس سابقا
نگاشته کلک بیان گردید که قلیج خان نزد فتح خان سعی رفته قرار داده بود که چون موکب جهانگشا بجونپور ورود
اقبال فرماید فتح خان بتارک ادب شتافته قبا بخت بلند را برسم پیشکش همراه آورده و درود رسول که بجونپور جشن
رایات جلال اشتر قلیج خان را بهمان خدمت فرستادند که شاید او را براه هدایت سعادت نماید و چون قلیج خان
برهتاس رسید اگرچه بظاهر ملاطفتها ولابه گریها از و بظهور آمد اما چون طینتش بسعادت مجبول نبود دعوی
کاذبه در مقدمات باطل و زمسکر زایند و قلیج خان مقاصد باطنی او را از نقوش جبین او دریافته روی مراجعت
بدرگاه معلی نهاد **بخشیدن جرایم علیقلی خان زمان باستشفاع منعم خان خانخانان** چون علی
قلیخان حق ناشناس مروت ممتد بر این لشکر فیروزی اثر نشست مخذولان دیگر مثل سکندر خان و بهادر
خان و جمعی از خود جدا ساخته بجانب ولایت سروار فرستاد که از آن طرف میان ممالک محروسه در آمده غبار
فتنه و شورش برانگیزند بنابراین چنان آن چنان تقاضا نمود که فوجی از بهادران عرصه کارزار بر سر آن
مخذولان برگشته روزگار تعیین فرمایند که از هر جا سر شورش برآرند باطفای نایره فتنه آنها همت گمارند بنا
برین شاه بداغ خان و سعید خان و قیاخان و حسین خان و باقی خان و مطلب خان و معصوم خان فرنخودی
و محمد امین دیوانه و سلطان توری خان و سلیم خان و فتوی افغان و دیگر بهادران جان سپار بسرکردگی میر معز
الملک تعیین فرمودند و افواج قاهره تا پرگنه خیرآباد عنان مسارعت بازکشیدند و در سوق منعم خان با
شلیقی لشکر مقرر شد علیقلیخان این معنی را امدادات غیبی دانسته بتجدید مراسم آشنائی و دوستی قدیم

بر اولاد و سائر سلسله احسان روابط سابق و لاحق گردید و الا این مسرور تر از غورو قبالکه در خدمت حضرت
... حضور شرف اختصاص داشت نزد منعم خان فرستاده در کار نسیمهای کرده شده بود
گردان متعاقب یکدیگر روان ساخته حرف مصالحت را درمیان آوردند منعم خان حقیقت حال بدرگاه
پادشاه جم جاه عرضه داشت نموده استعفای جرایم او کرد با آنکه حضرت خاقانی را اشراق و قلق
این بی سعادتان هر وجه ایر دست داده بود لیکن بجهت مراعات خاطر خانخانان به صلاح وقت قلم رد بر التماس او
نکشیده خواجه غیاث الدین علی قزوینی را فرستادند که منعم خان را نوید عاطفت و مرحمت شاهنشاهی
مستظهر گردانیده بر حقایق کار و وقایع اسرار آگاهی یافته آنچه از طرح و طرز معامله دریابد عرضه داشت نماید
و چون منعم خان بقبول این ملتمس قوی دل و شگفته خاطر گردید بعلیقلیخان نوشت که حصول این مطلب
و بیشتر این مطلب ساله و پیغام بر دونق مراد صورت پذیر نیست اگر مفاد رضا را بکمال قرار دهید و با همدیگر
بروید بحث کنیم بصواب قریب تر خواهد بود و لیکن چون در افواه شهرت داشت که عادل و لدر شاه محمد قندهاری
و جمال خان ... و دیگر فرزند ایشان خان ... از درگاه داو طلبیده آمده اند که کار آن مدبر بر سر لغار رسانند
علیقلیخان این توهم بر بدین منعم خان جرات نمی نمود تا آنکه مقرر شد که ازین طرف منعم خان و از آن طرف
علیقلیخان هر کدام با دو سه کس بر کشتی نشسته درمیان دریا با یکدیگر ملاقات نمایند و در آن جهت باعث اطمینان او
باشد قرار یابد علیقلیخان این مژده را فوز عظیم دانسته با جمعیت خود حسن خان بتنی و سلیمان تنکلی و
کالاپهار که از امرای افغانان بکومک او همراه بودند بکنار دریا آمده علم مردی بر لب آب کرانستن خود با سه
کس یکی شهریار کل دیگر سلطان محمد میراب و دیگر قورچی او که آهوی جهر نام داشت بر کشتی نشسته تا میان
دریا آمد و ازین طرف خانخانان با میرزا غیاث الدین علی و بایزید بیک و میرخان غلام سلطان محمد قنوکی که پیش
منعم خان اعتبار تمام داشت بر کشتی نشسته متوجه گردید و بر دو طرف دریای گنگ فوج فوج و فنون
فنون صفوف آراسته تماشا میکردند و چون میان دریا کشتیها بهم رسیدند علیقلی خان تنها از کشتی
کشتی خود جسته بکشتی منعم خان درآمد و گفت کیف ... سلام علیکم و یکدیگر را گرم دریافته نشستند و

و بعد از تواضعات رسمی و تکلفات عرفی بعضی از سخنان درمیان آمد و علیقلی خان باظهار خدمات و تردد
خود ترشیها نمود و آخر این قرار یافت که خواجه غیاث الدین علی بدرگاه معلی رفته صورت مجلس
بعرض رساند و خواجه جهان را که مدار العلیه امور سلطنت است همراه آورد که خاطر ... سازد
سازد و باین قرار داده هر کدام بمنزل خود مراجعت نمودند و خواجه غیاث الدین علی بدرگاه عالم پناه رفته اجرای
این مجلس را معروض داشت و بموجب التماس منعم خان خواجه جهان رخصت یافت و چون ...
خان رسید منعم خان خواست که خواجه جهان را همراه گرفته بمنزل علیقلی خان رود و خواجه جهان از رفتن
تقاعد نمود و صریح گفت که علیقلیخان از ابتدا با من ناخوش است و حالی از بی اعتدالی و حدت طبع نیست
امری که روی دهد باعث ندامت باشد و اگر بسیار تجدید کردی از زود در عوض من بگیرید تا باتفاق
منعم خان ابراهیم خان اوزبک را از علیقلیخان گرو طلبید و بعد از آنکه ابراهیم خان با ردوی منعم خان آمد
این دو کرد ... بمنزل علی قلی خان رفته صحبت ممتد داشتند و روز دیگر ابراهیم خان را نیز طلبیده در
منزل ابراهیم خان صحبت منعقد گشت و مجنون قاقشال و میرزا بیک نیز درین مجلس واقع شدند
و منعم خان ایشان را با علیقلیخان صلح داد اما هرچند تسلی خاطر علیقلی خان نمودند که متوجه ملازمت
شود بخود قرار نتوانست داد باین جرأت قدم پیش ننهاد و التماس نمود که درین مرتبه والده خود را با ابراهیم
خان بدرگاه سپهر اشتباه میفرستم و چون خاطر از جانب مرحمت آنحضرت جمع شود وقتی که ...
رساند که تدارک جرایم مادر خور باشد متوجه زمین بوس خواهم شد و بهمین قرار داد روز دیگر والده
خود را با ابراهیم خان و فیلهای نامی خود مثل بالسندر و اجیله و غیره برسم پیشکش روان ساخت و
حاجی خان سیستانی را که درین مدت که نظر بند ... همراه نمود و منعم خان و خواجه جهان
والده علیقلی خان و ابراهیم خان را با حاجی محمد خان سیستانی فیلان پیشکش همراه گرفته متوجه درگاه
عرش اشتباه گردیدند و خانخانان ابراهیم خان را تیغ و کفن در گردن افکنده سر و پای برهنه بحضور برد
و در کمال عجز و زاری التماس عفو جرایم بخت برگشته ها نمود و حضرت خاقانی بالهام ربانی فرمودند که اگرچه

مشعر ندامت ایشان و سعادت بقرار داد خود ثابت قدم خواهند بود ... ارکان اخلاص و اعتقاد
... خواهند یافت معهذا بجهت مراعات خاطر تو که بس عزیز میدارید رقم عفو بر جرایم ایشان
کشیده شد و جاگیرهای سابق همان دستور که داشتند مرحمت فرمودیم اما مشروط بر آنکه تا رایات اقبال
درین حدود سایه گستر باشد علیقلی خان از آب گنگ نگذرد و چون موکب جهانگشا بمستقر خلافت
نزول سعادت فرمایند وکلای آنها بدیوان اعلی حاضر شده اسناد جاگیر درست نمایند و بر طبق آن اسناد
عمال متعلقه‌ها خود را متصرف شوند خانخانان از نوید این مرحمت کلاه گوشه تفاخر باوج عزت رسانید
و بعد از آن حکم شد که تیغ و کفن از گردن ابراهیم خان فرود آوردند و چون بحرم سرای مقدس تشریف فرمودند
والده علیقلیخان روی بر خاک عجز نهاده شروع در خضوع و خشوع کرد و شهنشاه مسیحا دم آن پیر زال
منحنی که از غم فرزند بی اعتدال خود رمقی بیش نمانده بود این مرحمت عظمی زنده جاوید ساخت و در خلال
این احوال خبر بهادر خان و سکندر خان باولیای دولت معروض بارگاه اقبال گردید و تفصیل این اجمال آنکه چون
سکندر و بهادر باغوای علیقلیخان جانب سروار شتافته غبار فتنه و فساد برانگیختند و تاخت و تاراج
ولایت دست گستاخی دراز ساختند و فوجی عظیم بسرکردگی میر معز الملک تعیین شد که آن جماعه مکاران
تادیب و تنبیه شایسته نمایند و از رسیدن فوج پادشاهی سکندر و بهادر قوت مقاومت در خود نیافته
بیرون یافته در مقام تدبیر و تزویر درآمدند و بمیر معز الملک و دیگر امرا پیغام فرستادند که ما از جمله بندگان
آنکه بمقابل افواج قاهره قدم جرات پیش نهیم استدعا آنست که وسیله استعفای جرایم ما شده غبار تهمات
از چهره احوال ما پاک سازند و مجموع فیلان نامی که باعتضاد اقبال روز افزون بدست آورده ایم و ... باعث
مجرای خدمت ما شود حاله الوقت بدرگاه کیوان جاه میفرستیم و چون رقم عفو بر نقوش جرایم این
کاران کشیده شود بخاطر مطمئن متوجه زمین بوس میگردیم میر معز الملک که بر قول و فعل آنها اعتماد نداشت
خاطر در کرد این مقدمات باطل ننمود و بفراست دریافت که محض تزویر و دفع الوقت در جواب نوشت که صفحه
حال شما بارقام جرایم و آثار جرایم چنان سیاه شده که حک و اصلاح علاج پذیر باشد و معهذا متیقن ماست که

زبان شما اباد الصلاح وقطعاً آشنائی صحبت و تعزیت شما از نوع راستی بهره نشد ار بعد از بن فیما بین مرتب مشیّد

ناصر و پیغام است مرشد دیگر بهادر خان نزد معز الملک کس فرستاده پیغام کرد که اگر خویش را بدو معاملهٔ ما

را بمشافهه قرار داده ملاقات کنیم و بنوعی که تشفی خاطر شما شود ارکان صلح بعهد و سوگند استحکام یابد

معز الملک قبول نموده با معدودی از اردوی خود بر آمده و بهادر خان نیز از آنجا با سه کس بر آمده بعد

از گفت و شنود بسیار میر معز الملک بتفرس دریافت که مقصد بهادر خان رو بکوفت و نیست دهر گاه قابو

یابد تقصیر نخواهد کرد و لهذا صلح بر نیست و چون حقیقت حال بمسامع جلال رسید لشکر خان و راجه

تودرمل را رخصت فرمودند که ضمیمه عساکر اقبال بوده اگر مصلحت وقت دانند آن هر دو بخت برگشته را براه

راه سعادت هدایت نمایند و الا سزای کردار ناپسندیده در دامن روزگار آنها نهاده تنبیه و تادیب بر اصل فرمایند

لشکر خان و راجه تودرمل که بعساکر فیروزی مآثر ملحق شدند از طرح و طرز کار دریافتند که قصد آن بیدولتان

غدر و فریب بوده و ای این کار جز بشمشیر آبدار صورت پذیر نیست لاجرم جنگ قرار داده همت بر ترتیب صفوف

و تسویه افواج گماشتند و بعد از تعیین جوانغار و برانغار و هراول و قول متوجه عرصه پیکار شدند و باغیان

نیز سه فوج قرار داده فوجی بسرداری بهادر خان و فوجی بسپهسالاری اسکندر خان و فوجی باهتمام یار

محمد برادر زاده اسکندر و یار محمد را هراول ساخته در برابر آمدند و هراول طرفین سبقت کرده آویختند غنیم را برداشتند

و یار محمد که ابروی لشکر ایشان بود بر خاک هلاک افتاد و بسیاری از مخالفان تیغ بیدریغ خوردند آشام

شدند و سکندر نیز تاب مقاومت نیاورده خاک ادبار بر فرق روزگار خود بیخته راه گریز پیش گرفت و بهادر

عرصه اقبال شعار اوستاده بهمراهی ازگریختها رسیده خود نیز برخاک ریختند و درین وقت سپاه آنجا پیش

آمده هزیمت یافتها خود را اسیر ریغ در آب زده بسیاری غریق بحر فنا گردیدند و چون اولیای دولت را فتحی

چنین روی نمود سپاهی تاختن و تاراج مشغول شدند و ازین رهگذر تفرقه در جمعیت سپاه منصور افتاد

و بهادر که در کمین ایستاده انتظار فرصت داشت قابو دانسته خود را بر فوج جوانغار عساکر اقبال رسانید و در

عین زد و خورد شاه براغ خان از اسب جدا شده بعنیر غنیم افتاد و درین وقت بعضی از کوتاه همتان راه فرو

بازی نکرد دیو اصرار قلی و جمعی از مشاقان کافر نعمت حال بی حقیقتی رو بهمت خود بحمد جوانمردی ران سو سپرتند

و بطلع فوج جوانغار راه هزیمت پیموده خود را بعوار رسانیدند و مرد بر قول اسیر ریخته شان از دست باده غار

بی همتی بر خود بیسندیدند و اکثری بیحد از غرصه نام و ننگ بر آمدند و چنین فتحی در لباس شکست روی

نمود و روز دیگر امرای عظام از آمده بجانب قنوج متوجه شدند و عرضه داشت مشتمل بر کیفیت حالات روی داد

بدرگاه سپهر بارگاه نمودند و چون در آن چند روز بالتماس خانخانان رقم عفو بر جرایم علیقلیخان و سایر جرایم

نمکبحرامان کشیده شده بود در مقام باز پرس نیامده فرمان طلب امرا ارسال فرمودند و از جمعی که در آن خدمت

کوتاهی شده بود در مقام باز پرس نیامده فرمان طلب امرا ارسال فرمودند و جمعی که فرار نموده بتقصیر خود معاذ و محا

گردیدند و درین وقت خاطر فیض مظاهر بسیر و تماشای قلعه چناره رغبت فرموده اشرف ظفر انجرا استیجو ستود

گذاشته نهضت موکب عالی بر انصوب اتفاق افتاد و در نواحی قلعه چناره چند زنجیر فیل اشکار نموده و تماشای

قلعه فرموده عنان مراجعت بپایه سریر معطوف داشتند و درین وقت بمسامع جلال رسید که بموکب اقبال بسیر

قلعه چناره نهضت فرمودند علیقلیخان سر از جاده حکم پیچیده بر خلاف قرارداده کستاخانه از آب

گذشته محمد آباد آمد و مردم خود را بغازیپور و جونپور فرستاده لاجرم آتش قهرمان جهانسوز اسلطان

یافت و نایره غضب رجوع زخمه در آمده منعمخان را معاتب و مخاطب ساخته فرمودند که با آنکه حقیقت

بیدولتی و نارراستی او مستحضر ما بود بالتماس و الحاح تو از چندین گناه عظیم آن سیاه گلیم گذشته بودیم

و مکرر بر زبان الهام بیان گذشته بود که این بیسعادت سلک حوصله بر سیاه راه فرمان پذیری ثابت قدم نخواهد

بود و هنوز رایات جهانگشا درین نواحی است که آن بخت برگشته حق ناشناس نقض عهد نموده قدم از جاده

ادب بیرون نهاده است منعمخان سر انفعال در پیش افکنده خواست که بزمین فرو رود بالجمله خواجه جهان و

مظفرخان و راجه تودرمل و امرای بمحافظت اردو گذاشته با امرای جان نثار بطریق ایلغار متوجه تنبیه

و تادیب آن حق ناشناس شدند و حکم فرمودند که اشرف خان و والده علیقلیخان را که در قلعه جونپور مقید نگاه

دارد و در اثناء راه جعفرخان تکلو و قاسم علیخان سیستانی بسرغازیپور رسیدند و حرامخواران از زیرکی متصل

بدریای گنک بود بر آمده جبر... ایرا آوردند بحجابا در رفته علی قلیخان را از صورت حال آگاهی بخشیدند علیقلیخان

سراسیمه و مضطرب با جمعی خود را بکنار آب رسانده بر کشتیها که جهت چنین روز مهیا ساخته بود سوار شده

از آب گذشت و موکب جهانگشا آن گسترعت هر چه تمامتر طی مسافت نموده فیلسواران را بر پای جونپور فرمود

و صباح آن روز بار دوی بسیرینر و تمام خیمه و اسباب علیقلیخان که گذاشته بود متصرف بهادران لشکر منصور

افتاد و فیل بخت نام که از فیلان مستانی بود بدست در آمد و از آنجا مجنون قاقشال و میر بلخان خان جمع

را بمنقلای لشکر ظفر اثر ساخته رخصت پیش فرمودند و هنوز فوج پادشاهی قطع مسافت مینمود که علیقلی

از آب گذشته خود را بساحل سلامت رسانیده بود و سردار خان پسر اسلام خان و برادر فرخ حسین هدایت توفیق

از غنیم جدا شده سعادت رکاب بوس دریافتند و فوج منقلا که بکنار آب رسید کشتیهای مملو از اموال و

اشیای علیقلیخان و مردم او بدست سپاه منصور افتاد و ظاهراً که منعمخان پیشتر کس فرستاده بود و

علیقلیخان را از ایلغار پادشاهی اطلاع بخشیده بود که بندگان حضرت بنفس نفیس متوجه تنبیه و تادیب

تو شده اند مبادا پای ادبار قایم داشته خود را در سپاه ازل و ابد و سطوت ظاهر و علم سازی آن سرگشته

وادی ضلالت از استماع این خبر از آب گذشته بیک جلو خود را بقلعه چلوپاره رسانید و چون در سفر کشتی

نبود و دلاوران دریا از خار بی کشتی عبور دشوار مینمود آنحضرت کنار دریا را گرفته تا برابر قلعه چلوپاره

تشریف بردند و چون فوج غنیم نمایان شد تفنگ بسیار بدست مبارک خود انداختند و علیقلی از سکون

سطوت جلال در برابر نتوانست ایستاد کوچ کرده پیشتر روان شد و روز دیگر موکب اقبال بسعادت اوتاد

مئو نهضت فرموده درین راه غریب درختزاری بود و انواع سباع و وحوش از بحر و بر نمایان میشدند

و جوانان قادر انداز به تیر و تفنگ شکار میفرمودند و در حدود قصبه مئو خبر آمد که بهادر خان بجبر خود

را بقلعه رسانید و چون اشرف خان در استحکام قلعه مراسم حزم و احتیاط بکار برده بود نزد بان کنان بسبیل از

آمدند و در قلعه را سوختند و والده خود را خلاص ساخته اشرفخان را معتبر کرد و اینک شهر جونپور را تاخت

و تاراج نموده عزم بنارس که سر ما سر اشتهار دارد داشت در بحیم که خود را باردوی معلی رسانید دست

کستاخی دراز سازد بنابرین موکب جهانگشا از کنار آب شروان عالی نهضت معطوف داشته اردوی ظفر قرین

در قصبه بظفرآباد در مجلس وزن مبارک انعقاد یافت و جشن پادشاهانه ترتیب فرموده باقسام نقود

و انواع اجناس بیکران کران بار شهر یار رکوب و وقار را سنجیده دامن دامن زر و خرمن خرمن امتعه باهل

امید و ارباب احتیاج قسمت نمودند و چون دار الغرور جونپور بعقدوم فیض لزوم مورد امن و حضور گردید

افواج قاهره بتعاقب علیقلی و سایر یاغیان برگشته روزگار تعیین فرمودند و حکم قضا مثال از قهرمان

جلال عز ارتفاع یافت که تا علیقلی را دستگیر نسازند در هیچ جا از تعاقب او باز نمانند آن حق ناشناس که

از شدت غضب پادشاهی آگاهی یافت بیقین دانست که درین مرتبه معامله بخطر زده بکرمت ناگزیر میرزا میرک

رضوی را که از مصاحبان و معتبران او بود بدرگاه معلی فرستاده اظهار خضوع و خشوع بسیار کرد و

بزبان بی زبانی عذر تقصیرات خود خواسته مجدداً بمنعمخان روی شفاعت آورد اما منعمخان از غایت

بیم و هراس باین گستاخی و التماس جرأت و دلیری نمینمود آخر جمعی از ارباب عزت مثل امیر مرتضی شریفی و

مخدوم الملک و شیخ عبدالنبی صدر را با خود متفق ساخته در وقت مناسب بعبارات ملایم اظهار این التماس

نموده در الحاح و زاری بسیار کردند و هر اشراق مظاهر حضرت بالطف و نارراستی آن بیدولتان مستیقن بود

و میدانستند که مقصود اصلی این بیسعادتان وقت گذرانیدن است و بهیچ وجه ضبط احوال خود نمی

توانند نمود معهذا چون آنحضرت لذت عفو را از ذوق انتقام بهتر میشناسند سالک دریای رحمت

و مکرمت بجوش آمده دلان جرایم آنها از لا عفو شست و شو یافت و حکم شد که میر مرتضی و مخدوم الملک

و معین خان فرخودی نزد علیقلیخان رفته بنوید بخشایش او را سرافراز سازند که بشرطی که بعد ازین

پای گستاخی از جاده ادب و راه اطاعت بیرون ننهد و مراتب جانسپاری و حسن خدمتکاری ثابت قدم باشند

فرستادها نزد علیقلیخان رفته بموجبی که حکم شده بود قرار دادند و بتاریخ چهارم اسفندارمذ ماه الهی موافق

شنبه یازدهم شعبان از جونپور رایات اقبال بدار الخلافه آگره نهضت عالی اتفاق افتاد و درین راه جنید کرزانی

برادر زاده سلیمان کرزانی حاکم بنگاله بدرگاه سلاطین پناه آمده سعادت آستان بوسی دریافت و بتوافر مراحم

خسروانه و عواطف خاقانی کرده بود. وقایع سال یازدهم از جلوس اشرف اقدس درین ولا که رایات جهان آرای خاقان
گیتی ستان بمستقر اورنگ خلافت ظلال دولت و اقبال انداخت کوکب انوار آفتاب عالمتاب ببرج حمل پرتو بهجت
و سرور افکند و بعد از سه ساعت و یازده دقیقه روز دوشنبه سیزدهم شعبان نهصد و هفتاد و سه هجری
ببیت الشرف حمل تحویل فرموده سال یازدهم از مبدا جلوس ابد قرین خاقان سکندر آئین به مبارکی و فرخی
آغاز شد و روز فروردین نوروز فروردین ماه الهی که روز شرف خورشید عالم افروز بود آنحضرت بدار الخلافه
آگره تشریف سعادت ارزانی داشتند و روزی چند در منازل دلگشا شهر بعیش و عشرت گذرانیده بمعمور
نگرچن که در ان تازگی عمارات عالی اساس یافته بود توجه فرمودند و منعم خان خانخانان و مظفر خان که
بجهت انتظام مهام علیقلی خان مانده بودند بعهد و سوگند که از لوازم استحکام سلسله اظهار است هر دو را
خاطر جمع کرده متعاقب آنحضرت رسیدند و مظفر خان بنابر توهمی که از جانب منعم خان دریافته بود از ...
ایلغار نموده پیشتر بسعادت آستانبوس عز امتیاز گرفت و بعضی مقدمات که بشیوه اخلاص و راستی ...
منافات داشت از منعم خان و سایر امرا بموقف عرض رسانید و بعد از و منعم خان با دیگر سران سپاه آمده
دولت زمین بوس دریافتند و لشکر خان از خدمت بخشی گری معزول ساخته خواجه جهان ... کرده اند
و مهر اشرف او را که حواله خواجه جهان بود از و گرفته رخصت سفر حجاز فرمودند و تنبیه ایشان باعث عبرت
و آگاهی منعم خان شد و باز بشفاعت بعضی از مقربان بساط عزت گناه خواجه جهان را بخشیده در ملازمت
نگاه داشتند و چون در آغاز جلوس ابد پیوند که بیرام خان وکیل السلطنه بود دایره ... زار ... جمع ممالک
محروسه را از روی تخمین و قیاس سراسری بسته بنا بر کثرت سپاه و سکی ملک ... برقی ... بمردم
تنخواه مینمودند و درین ولا که جای چندین سلاطین و الا شکوه بتصرف اولیای دولت افتاده ممالک محروسه
توسعه عظیم پیدا کرده مظفر خان که حل و عقد امور سلطنت و انتظام مهام مالی و ملکی برای ... او مفوض
بود حکم فرمودند که قانونگویان وجود دیوان پرگنات بارگاه گیتی پناه حاضر ساخته و حاصل را
از قرار واقع مشخص نموده جمع ولایات را از روی تشخیص که بعدالت و نفس الامر مقرر نمایند و کل سپاهی را

سه دفعه ساخته تجویز علوفه فرمودند اول را چهل و هشت هزار دام سالیانه و دوم را سی هزار دام و سیوم را بیست و
چهار هزار دام و باید در حضور جاگیر مقرر شد که هر کس چند سوار موجود نگاه دارد ... دستور العمل معمول
دیوان اعلی بود تا آنکه ضابطه داغ بمیان آمد چنانچه در جای خود بتکاشته کلک بیان جواهر گستر انشاء الله تعالی
درین ایام عشرت فرجام که معموره نگراچین بفرهنگ خاقان گیتی ستان محسود بلاد هفت اقلیم بود
آنحضرت همواره بنشاط چوگان بازی و تفنگ اندازی و ورزش سواری و اسپ تازی میل فرموده و از فرط ذوق
چوگان بازی بحدی رسید که گوی آتشین اختراع فرموده در شبهای تار چوگان می باختند و خلاصه اوقات
شبانه روزی صرف این شغل پسندیده ساخته چوگان اقبال گوی مراد از حریفان می ربودند. درین ایام
بعرض مقدس رسید که عبدالله خان اوزبک بموجب قرارداد چنگیز خان از گجرات اخراج نموده و سرگشته
بادیه ضلالت بصوب مالوه آمده غبار فتنه و آشوب مرتفع گردانیده و شهاب الدین احمد خان با لشکر شایسته
بر سر او رفت و نزدیک بود که دستگیر شود بهزار جان کندن خود را از جنگل نهنگان بیشه ... خلاص ساخته
نزد علیقلی خان شتافت و در آنجا اسیر زندان فنا گردید و از سوانح این سال اقبال طراز تعیین فرمودن مهد
قاسم خان بحکومت ولایت کره که در اوراق سابق سمت ذکر یافته که آصفخان در جان وقتی که سردار سپاه
مستقل بود بمحض توهم دور از کار راه فرار پیش گرفته بولایت کره شتافت و مدتها در ان زاویه ناکامی بسر میبرد
تا رایات جلال ظلال اقبال بر مستقر اورنگ خلافت افکندند و مهدی قاسم خان را که از اعاظم امرا و قدیمیان درگاه
معلی بود بحکومت ولایت کره تعیین فرمودند که هم ضبط آن ولایت نماید و هم آصف خان را بدست آورد و پیشتر
از رسیدن مهدی قاسم خان آصفخان تاب مقاومت نیاورده آواره صحرای ادبار شده بجنگلهای تهتت و جنگلهای ...
پردرخت پناه برد و مهدی قاسم خان بآن ولایت درآمده جاها بها گذاشت و از تنظیم و تنسیق آن الکا بجمعیت
خاطر وا پرداخته بتعاقب آصفخان شتافت و علیقلی خان که پیوسته در کمین فتنه و ترتیب اسباب بغی و شور
بود فرصت غنیمت شمرده برسل و رسایل او را بجانب خود کشید و آصفخان تربیت و نوازش آنحضرت و طاق
نسیان نهاده با برادر خود وزیر خان نزد علیقلی خان رفته در جونپور او را دریافته و بجهت ترفیع ذکر علیقلی خان

صحبت در میان آنها راست نیامد چنانچه بتمها جوادر بجای خود نگاشته کلک وقایع رقم خواهد شد و از سوانح درین
ایام سفر کردن یوسف خان سپهر ... شمس الدین محمد خان آتکه است و ... نسبت کوکلتاشی
کلتاشی حضرت خاقانی کلکم گویند معاصرت کج می نهادند ... جاه و حشمت ... آیدن این اسباب ...
بر باد ... افراط شراب حرارت غریب بر مزاجش طاری شد و استیلای مرض صحت را از شهر بند مزاج
اخراج نمود و روحش از تنگنای کالبد عنصری بفضای عالم قدسی شتافت و از غرایب آنکه در همگی ... فوت کرده بود
در روز دیگر که نعش او را بدار الخلافه آگره آورده بخاک سپردند هنوز نعش کوکه بود و حضرت خاقانی از کمال مروت
و قدردانی اظهار تاسف و تالم بسیار فرموده تا گریه بر جوانی و الم ملجاه و دیگر بازماندهای او پرداختند و از
وقایع این سال ارمغان مهدی قاسم خان است بسفر حجاز چون بسیاس حضرت خاقانی بحکومت ولایت کره سرفراز
یافت و چنان ملکی وسیعی بتصرف او درآمد حوصله اش بانتظام و فا نکرد چنانچه باید بضبط آن نتوانست
پرداخت ترا اسباب بیاست نمود و دست از کار دنیوی بازداشت و بی تحصیل رضای آنحضرت که سرمایه
سعادت ابدیست متوجه زیارت خانه مبارک شد الحاصل چون حقیقت حال بمسامع جلال رسید دستاه قلیخان ...
علیخان ... آراسته بمحافظت آن ملک رخصت فرمودند نهضت موکب اقبال بر دفع فتنه میرزا محمد
حکیم و عرض دیگر سوانح و وقایع درین ولا بمسامع جلال رسید که میرزا محمد حکیم باغوای جمعی از فتنه
سازان خانه برانداز قدم از جاده ادب بیرون نهاده متوجه لاهور است و شرح این داستان آنکه چون میرزا
سلیمان دو سه مرتبه بکابل آمده بی نیل مقصود مراجعت نمود و تا از امرای پادشاهی در کابل بود دست قدرت
از دامن ملک کوتاه میداشت و درین ایام کومک پادشاهی عنان معاودت معطوف داشتند قابو یافته مرتبه
چهارم بازهمان اراده باطل پیش نهاد همت پارسای خود ساخت و چون میرزا محمد حکیم از بیمعنی آگاهی یافت
تاب مقاومت نیاورده قلعه کابل را بمعصوم کوکلتاش خود سپرده با خواجه حسن نقشبندی که مدار علیه بود
بجانب ... غوربند شتافت و میرزا سلیمان همت از روی قدرت از تسخیر آن کوتاه یافته و شنید که
میرزا محمد حکیم در غوربند است خواست که بتدبیر و تلبیس کاری از پیش ببرد دلهای حرم بیگم را که کلید عقل او بود

بجانب غوربند فرستاد و بیغام داد که ... حرفی ... میرزا آنکه عمر ... آمد و معاودت ...
آن شیوه حالت که بغیر از جیو ... امری ... از ... آن ... عجب که باغوای ... در رفته انگیز
خواطر خود را از ... احوال خود شده ... مرتبه مقصد از آن
آن بود که میان روابط اختصاص را اساس محبت و اخلاص استحکام داده بعهد و پیمان و جمعیت خاطر فرد
میرزا محمد حکیم از این مقدمات معقول فریب خورده بمقر ساخت کرد که موضع قراباغ با بیگم ملاقات نمود
بعهد و شرط استحکام روابط یکجهتی نماید و این عزیمت جزوی از معتمدان خود را پیشتر فرستاد که بسو گند
غلاظ و شداد خاطر از مکر و غدر بیگم مطمئن سازند بعد از آن میرزا آمده با بیگم ملاقات نماید و چون فرستادها
از بیگم سوگندان مغلظه شنیدند نزد میرزا رفته قرار دادند که بقراباغ آمده بیگم را ببینند و بیگم این معنی را
از نمایندات طالع خود دانسته سرعتی نزد میرزا سلیمان فرستاد که تمام اردو را با سپاهیان ...
فالیز برود و گرد قلعه گذاشته خود با مردم جنگ ایلغار نمود در حوالی قراباغ منتظر فرصت باشند که چون
میرزا محمد حکیم برسد از کمین گاه برآمده او را دستگیر سازند میرزا سلیمان از استماع این مژده شتافت
خود را بقراباغ رسانیده در پس پشته منتظر کمین نشست و فرستادهای میرزا از سوگندان بیگم فریب
خورده تحریص آمدن بقراباغ نمودند و جمیع ملازمان میرزا بایش قرارداد راضی و راسخ شدند مگر باقی قاقشال
که مانع برفتن بود و میگفت که از این طرز و طرح بوی حیله می آید و اثار عذر و فریب از وجنات احوال ظاهر
و بیگم میخواهد که شما را بدام میرزا سلیمان اندازد و معهذا میرزا محمد حکیم متنبه نشده با جمعی از مقربان
و معتمدان خود روانه قراباغ شد و در اثنای راه یکی از کابلیان که همراه میرزا سلیمان آمده بود از جان
شده خود را بمیرزا محمد حکیم رسانید و حقیقت عزم میرزا سلیمان را اظهار ساخته خاطرنشان نمود که در پس
تلان پشته با جمعیت خود ایستاده منتظر آمدن شماست و من امشب از ایشان جدا شده خود را بخدمت
شما رسانیده ام میرزا محمد حکیم بمجرد شنیدن این سخن عطف عنان نموده بجانب کابل شتافت و چون
میرزا سلیمان از بیمعنی آگاهی یافت سعادت بدی نهاده بجنری از همراهان میرزا رسیده دستگیر ساخت

باقی قاقشال چند او امیرزاده شده با برادران خود عقب سر میرزا نگاه داشته می آمد یکبار بدخشان زور آورده
نزدیک بمیرزا رسیدند باقی قاقشال بزور بازوی همت و پای مردی اخلاص داد مردانگی و شجاعت داده میرزا را نگاه
داشت تا میرزا قدری راه طی نمود و این محنت را چند برادرش بجان یافت و میرزا سلیمان تا مسجد دره
تعاقب نموده عنان باز کشید و اکثر اسباب و اموال میرزا متصرف بدخشیان افتاد و چون شش نفر میرزا
محمد حکیم در سیاه دره فرود آمد کسان بغوربند فرستاد که اسباب داشته کرد در آنجا رسانیده آوردند و از آنجا
کوچ کرده براه کوتل بولایت اورنکان در آمد و خواجه حسن نقشبندی که چنین کنکاش دیده بود که نزد
بیرم محمد خان حاکم بلخ رفته و از وکومک گرفته کابل را مستخلص سازند باقی قاقشال راضی نشد و گفت
که صلاح حال در نیست که بدرگاه سلاطین پناه باید رفت و رسوخ خواجه حسن نقشبندی با چندی ترک
همراهی میرزا نمود ببلخ شتافت و باقی قاقشال با رای صایب و اعتضاد صادق باتفاق برادران و جمع
دیگر از فرمانبران راه اخلاص وفاداری در ملازمت میرزا بغوربند آمدند و از راه السا و بحرا و جلالاباد و از آنجا به
پشاور بکنار آب نیلاب آمده از دریا گذشتند و در اینجا نفسی راست کرده عرضه داشت مشتمل بر شرح سوانح
و وقایع بدرگاه جهان پناه ارسال داشتند و آنحضرت از کمال عاطفت و مرحمت صله رحم منظور داشته تخجی
خرخان که از یساولان حضور بود با نقود فراوان و اجناس بی پایان و اسب و خلعت و فرمان متضمن بر
انواع مرحمت و مکرمت نزد میرزا فرستادند و حکم شد که امرای پنجاب با لشکر شایسته بکومک میرزا رفته
تسکین فتنه و شورش میرزا سلیمان نمایند و کابل را از چنگ تغلب و تصرف او بر آورده بملازمان میرزا
سپارند چون تخجی خرخان بملازمت رسید میرزا باستقبال فرمان جهان مطاع شتافته مراسم تعظیم
و تکریم بتقدیم رسانید و از مضمون عاطفت مشمول انواع تفقدات و تلطفات گردید لیکن فریدون خان
میرزا که پیش از این چندین گاه از درگاه معلی جهت انتظام مهمات سرکار میرزا رخصت یافته بود که چون
میرزا خورد سال و بی پروا است و جمعی از فتنه انگیزان بر دور او فراهم آمده اند بمحافظت احوال او نماید
و نگذارد که این قسم مردم گرد و پیش او راه یابند خاطر بر این از دولت او کردند و رسوخ آن چون اشتر خجی

زرقب و توقع مفرمان لاطایل و از ادعاء باطل بیش نهاد خاطر میرزا ساخت و صورت کرمش لاهور را در ذهن جسیم
کوتاه بین میرزا بسیار اسپهان و جمعی جلوه داد خصوص بعد از این نمود که چون خرخان بمقصد باز گرد اما میرزا
با یمعنی راضی نشد چون خرخان رخصت فرمود که بدرگاه آسمان جاه شتابد و سلطان علی ناظر توقف نموده
که مردود درگاه شده بکابل رفته بود از بدکوهی و شرارت ذاتی در خدمت میرزا تقرب یافته خطاب لشکر
خانی داشت و حسن خان خویش شهاب خان در اشتعال نایره فتنه بادهزه دروغ متفق گشته میرزا محمد حکیم را
از راه بردند و آن کوتاه فکر چون ناشناسی قدم از گلیم ادب و دایره سرور گذاشته روی بجانب لاهور نهاد
و جمعی از اوباش همراه بود بدست تاخت و تاراج قصبات و قریات دراز کرده با همین ارادت آمد تا میرزا محمد
خان و قطب الدین محمد با سایر امرای پنجاب در مرمت حصار لاهور همت گماشته ثبات قدم ورزیدند و از استماع
این خبر شورش آتش غضب پادشاهی زبانه کشید و حکم قضا نفاذ از قهرمان جلال باجتماع عساکر اقبال اعز
صدور یافت و میرزا محمد حکیم بظاهر دار السلطنت لاهور رسیده در باغ مهدی قاسم فرود آمد و روز
دیگر بکنار قلعه رفته بترتیب عساکر و تعیین مورچلها پرداخت و امرای اعیان دولت استحکام ساخته برفع اعدای دولت
همت گماشتند و بضرب تفنگ و تیر و ضرب نیل هیچ متنفسی را پیرامون قلعه راه ندادند و حضرت خاقانی منعم خان
خانخانان را بحکومت دار الخلافه آگره گذاشته مظفر خان را بانتظام مهمات دیوانی مقرر فرمودند بتاریخ چهارم آذر ماه
الهی موافق شنبه سیوم جمادی الاول نهصد و هفتاد و چهار رایات فتح و فیروزی بجانب دار السلطنت لاهور بر
افراشتند و چون بکنار دریای ستلج مخیم عساکر اقبال گردید بشهنشان دولت خبر آوردند که میرزا محمد حکیم از
صیت نهضت رایات جهانگشا تاب مقاومت نیاورده سراسیمه راه فرار پیش گرفته و تا کنار آب سند عنان
سرعت باز نکشیده و امرای پنجاب بسعادت استقبال شتافته در حوالی ... بدولت زمین بوس سرافرازی
یافتند و در رباط مسعود در زمان محمود دار الخلافه لاهور بعز موکب کرده رونق دیگر پذیرفت
و حکم شد که قطب الدین محمد خان و کمال خان بگکر بتعاقب کابلیان نموده از ممالک محروسه برآورده نزد عساکر اقبال
کابلیان را از آب نیلاب گذرانیده عنان مراجعت معطوف داشتند و میرزا کابل را از آشوب بدخشیان خالی شنید

بر جناح استعجال شتافت و شرح حال میرزا سلیمان آنکه در آن وقت که میرزا سلیمان محمد قلی شغالی را بمحاصره کابل
گذاشته بقصد دستگیر ساختن میرزا محمد حکیم الغار نمود و معصوم خان قابو دانسته جمعی از بهادران عرصه
نبرد را بیرون فرستاد که دست برد نمایند و کابلیان داد شجاعت و دلیری داده بدخشیان را منهزم ساختند
و دست تطاول ایشان بر روی آنها گشوده غنیمت فراوان متصرف آوردند محمد قلی و دختران میرزا سلیمان را بحصار بولاد
باغی در آورده استحکام داد و اهل قلعه باغ را محاصره نموده کس نزد معصوم خان فرستادند که اگر کومک تازه
زور سر رسد همه اینها را دستگیر سازیم او در جواب نمود که چون دختران میرزا سلیمان در آنجا اند این قسم کسی
از آیین مروت و حق شناسی دور است همین قدر بس بود که دست ... سالما و غانما بقلعه مراجعت نمایند و چون
میرزا سلیمان که از غزنی که با میرزا محمد حکیم بدر نشسته بود ناکام باز گردید مجددا بلوازم محاصره پرداخته
معصوم خان هر روز فوجی از دلاوران بیرون فرستاده با بدخشیان جنگ میکرد تا آنکه زمستان بفریاد
اهل قلعه رسید و علت وبا در اردوی بدخشیان شیوع یافت و چارپای بسیار ضایع شد ناگزیر میرزا سلیمان
در صلح زده قاضی خان بدخشی را بقلعه فرستاد و مومی الیه از روی کاردانی در تدبیر مقدمات ترتیب داده
باز آنچه چیزی که دست آویز مراجعت و عذر معاودت باشد صلح نموده برگردید و میرزا سلیمان همین قدر
تسلی شده عنان مراجعت بدخشان معطوف داشت و مقارن این حال میرزا محمد حکیم بکابل رسیده از
چنین حوادث قرب تلاطم رخت حیات بساحل نجات کشید و چون رایات جلال ظلال المعدلت در دار
السلطنت لاهور افکند عرضه داشت محمد باقی ولد میرزا عیسی ترخان حاکم ولایت ته متضمن بر اظهار اطاعت
و بندگی با پیشکشهای شایسته بدرگاه شهنشاه سلاطین پناه رسید خلاصه التماس آنکه سلطان محمود
خان بکری بخلاف نوره و قاعده باستظهار میرزایان قندهار لشکر بولایت من کشیده تاخت و تاراج
دست تطاول دراز ساخته و چون این بنده از منتسبان آستان ملایک آشیان است و اعتصام بحبل المتین
این دولت ابد قرین دارد و محال متعلقه من از آسیب تصرف او محفوظ و مصون ماند و متوجه آنحضرت ...
ویران شده شهر هند و ... باز گردید ... بعد از این امیدوار بود که ... توجه آنحضرت غبار تفرقه بر ...

جمعیت من نشسته و چون عرضه داشت او بوسیله مقربان بساط دولت بمسامع حق بارگاه عز و جلال گشت فرمان
قضا مثال باسم سلطان محمد بکری بشرف نفاذ یافت که من بعد قدم از حد خود بیرون ننهد و محال متعلقه محمد باقی
خان دست جرأت و جسارت دراز نسازد و در آن ... بر سبیل عرضه داشت منعم خان خانخانان است
متضمن بر کیفیت بغی پسران سلطان محمد میرزا و الغ میرزا و خلاصه مضمون آنکه میرزایان که در سرکار سنبل
جاگیر داشتند راه عصیان و طریق بغی سپرده قصبات حوالی خوانین جاگیر خود را تاخته بجانب دهلی روی
ادبار نهادند این بنده بقصد استیصال و دستگیر ساختن میرزایان تا دهلی آمده از رسیدن بنده عنان تاب
از دست داده بجانب ولایت مالوه شتافتند و مجملی از احوال میرزایان آنکه محمد سلطان میرزا فرزند رشید
سلطان ویس میرزای ابن بایقرا ابن عمر شیخ میرزا ابن حضرت صاحبقرانی امیر تیمور گورکانست و والده
میرزا دختر سلطان حسین میرزا ابن بیره خود را در ظل تربیت و عاطفت خویش بمراتب اعلی رسانید و
بعد از فوت سلطان حسین میرزا و تفرقه خراسان محمد سلطان میرزا بملازمت حضرت فردوس مکانی بابر پادشاه
آمده منظور نظر تربیت و رعایت آنحضرت گشت و چون مسند خلافت بوجود فایض الجود حضرت جنت
آشیانی همایون پادشاه آراستگی یافت آنحضرت نیز مراعات خاطر میرزا بر وجه لایق فرمود بیشتر از پیشتر
مرحمت و شفقت شامل حال او داشتند و او را پسری بود الغ میرزا نام میرزا که در تاخت لشکر هزاره بعالم بقا
شتافت و از وی دو پسر ماند سکندر میرزا و محمد سلطان میرزا را شاه میرزا خطاب عنایت
نمودند و بعد از جلوس اشرف حضرت خاقانی میرزایان را بانواع مرحمت و عاطفت مخصوص داشته جاگیرهای
لایق عنایت فرمودند و چون محمد سلطان میرزا بغایت پیر و ضعیف شده بود پرگنه اعظم پور از سرکار سنبل ادرار وجه
مدد خرج او مقرر نمودند که بی محنت تردد و دردسر از ثمر اوقات گذران نموده حال و فارغ بال بوده باشد و دیگر
پسر اولغ میرزا چهار فرزند بهم رسیده اول ابراهیم حسین میرزا دوم محمد حسین میرزا سیوم مسعود حسین و
چهارم عاقل حسین میرزا و چون بحسن تمیز رسیدند حضرت خاقانی از کمال عاطفت و قدردانی هر کدام از فرزند
مرتبه جاگیرها لایق مرحمت فرمودند و اکثر یورشها قرین موکب عالی بوده باقسام تفقدات و تلطفات

مخصوص گشته‌اند در بلاد گجرات بعضی از ایشان جهانگشا ابن سلطان العالی اقتدار میرزا بیکن محمد حاکم گجرات را
در سرکار سنبل اماکن ساخته کوتاهی در خدمت کردند و فرصتی دیدند بنابر عظمت مجدی الغ میرزا او شاه میرزا بالاتفاق ابرهیم حسین
میرزا و محمد حسین میرزا دست تاخت و تاراج ممالک محروسه دراز ساخته برهم آوردند و آتش در کوه فتنه
دنیا بیع و کافر نعمتی بر خان عزت خود کشیدند و حاکم دار الطراف و جوانب جمعیت کرده بر سر آن دیار
و جون تاب مقاومت نداشتند خود را الخ را وقت و سکندر خان ساینده در آنجا هم صحبت ایشان بیدولتان
نگرفت برگشته متوجه میان دوآب شدند و چون بقصبه نیمکار رسیدند بارساهی خواهرزاده حاجی خان
سیستانی که جاگیردار آن پرگنه بود بعد از آن جنگ کاشتند و بحسب سرنوشت شکست یافت و غنیمت
فراوان از نقد و جنس و اسب و فیل بدست میرزایان افتاد و تاراج کنان بحدود دهلی در قصبه تاتارخان
دهلی را مضبوط ساخت و منعم خان از اکره بمدافعه بیسعادتان برآمد و چون تاب صدمه افواج قاهره آن حضرت
قدرت خود نبوده بیرون تافتند مالوه را خالی دانسته روی ادبار بآن سرکار نهادند و در حدود قصبه سرنبر
معز الملک که متوجه ملازمت بود بخبر رسیده اسباب و اموال او را غارت کرده باستعجال تمام متوجه مالوه
شدند و منعم خان مراجعت نموده بدار الخلافه اکره رفت و میرزایان مالوه را بتصرف آوردند و در آن وقت
مالوه بجاگیر محمد قلیخان برلاس مقرر بود و خود در رکاب نصرت انتساب سعادت حضور داشت و داماد
خواجه هادی در اجین انتظار مهام جاگیر مینمود اگرچه خواجه هادی اجین را مضبوط ساخت اما جمعی از
ملازمان او طریق بی حقیقتی سپرده بمیرزایان پیوستند و اجین بتصرف بیدولتان درآمد و تمام اموال
و اسباب خواجه بغارت رفت و در هندیه قدم خان برادر مقرب خان دکنی بود و مقرب خان خود در قلعه سیوا ش
اقامت داشت محمد حسین میرزا هندیه رفته محاصره نمود و ابرهیم حسین میرزا قلعه سیوانس را قبل کرد
و حسین خان خواهرزاده مهدی قاسم خان مراجعت نموده می‌آمد پیش از رسیدن ابرهیم حسین میرزا او بر
بقلعه سیوانس درآمد قضارا محمد حسین میرزا هندیه را بتصرف آورد و قدم خان را کشته سر او را
نزد برادر فرستاد مقرب خان از بی واقعه سر رشته در داشته برآمده ابرهیم حسین میرزا را دید و حسین خان

نیز از دهلی بجا رکی نزد او رفت لیکن هر چند ابرهیم حسین میرزا تکلیف نوکری کرد حسین خان راضی نشد
و رخصت گرفته روی امید بدرگاه سپهر بارگاه نهاد و چون این خبرها بعرض اشرف رسید منعم خان بسامع جاه رسید
حکم شد که سلطان محمد محمد بیاران از اعاظم بورسلطان سلحوره سفید نگاه داردند وقایع سال دوازدهم از
جلوس ابد قرین در این هنگام که مصر جامع لاهور از نزول موکب همایون خاقان سپهر آستان غیرت افزای
بهشت برین و محسود بلاد روی زمین گردید عساکر نشاط در عرصه دلهای صف آرای گردید و کوکبه سلطان بهار
بکومک عزت خاقان گیتی ستان در سر روی زمین و زمان طراوت و نضارت تازه بخشیده نیر اعظم در روز
افزای عالم روز سه شنبه بیستم شعبان نهصد و هفتاد و چهار هجری به بیت الشرف حمل پرتو سعادت
افگند و سال دوازدهم از جلوس اشرف همایون بمبارکی و خورمی آغاز شده و در ابتدای این سال فرخنده خاطر خورشید
مظاهر بشکار قمرغه که پادشاهان شکار است رغبت فرمود و حکم جهان مطاع شرف ارتفاع یافت که امرای عظام
و سرداران صاحب اهتمام کار رسید خدمت شده از جانب شمالی لاهور که مسافت آن کمتر از سی کروه نباشد جرگه
ترتیب نمایند و الکها با امرا تقسیم یافت و عمده صاحب اهتمامان میر محمد خان بود و خلق انبوه از قصبات
و قریات اطراف لاهور فراهم آمده بر تعظیم و تنسیق جرگه اهتمام شایسته فرمودند و در عرض یکماه ترتیب آن
شکار بر وفق مراد صورت انجام پذیرفته و در صحرای دلکشای سواد لاهور که از شهر پنج کروه بود سرهای قمرغه
بهم پیوسته و شهریار سپهر شکار بادولت بیدار بر توسن تیز رفتار سوار شده باطراف شکارگاه جولان ش
فرمود و در وه تمر غه را بتعمیق نظر سنجیده جمعی را که در انتظار الملک خود اهتمام شایسته نموده بودند نوازش
خسروانه سرافراز ساخته بعد از آن متوجه صید و شکار شده به تیر و تفنگ و تیغ و سنان جانداران بسیار
شکار فرمودند و در آواره در جرگه پنج کروه بود در رفتن رفته دایره تنگتر شد و چون بانواع مستلزمات و
اقسام شکار خاطر فیض مظاهر لبریز نشاط انبساط گردید بحکم شد که امرای عظام و مقربان رکاب سعادت
بدرون عرصه درآمده شکار مراد نمایند و بترتیب منصب و درجه فوج فوج دسته دسته در آن فضای دلکشا
شکار دلخواه کردند تا آنکه حکم عام شد و جمیع افراد بنی نوع که در آن روز معلی بودند از این خوان نعما

حظ مستوفا بودند و از سوانح این ایام تقصیر مظفر خان است بدرگاه سپهر ارتفاع و آوردن وزیر خان برادر آصفخان
را استشفاع گناه آنها نمودن چون آصفخان از بخت برگشتگی آوازه دشت ادبار گردید و از ولایت گره برد عملی
خان سیستانی بنابر تکبر و ترفع او و صحبت خوب بر نیامد و معه هذا علیقلی خان چشم در اموال او دوخته و آصف
خان از طرز سلوک علیقلیخان بخت آزرده می‌بود تا آنکه او آصفخان ابتغریبی همراه برادر خود بهادر خان
بجای فرستاد و وزیر خان را نزد خود نگاه داشت و آصفخان که انتظار فرصت و قابوی جدا شدن داشت شبی
وقت یافته راه مانک پور پیش گرفت و بوزیر خان برادر خود کس فرستاد که بر جناح استعجال خود را باو رساند
وزیر خان نیز از جونپور برآمده بهمان راه شتافت و چون بهادر خان از رفتن آصفخان آگاهی یافت در عقب
او همت گماشت و در حوالی قلعه جناده به آصفخان رسید و بین الفریقین جنگ در پیوست و آصفخان شکست یافته
دستگیر گردید و بهادر خان او را بر فیل عماری دار سوار کرده روان شد و در این وقت که مردم بهادر خان متفرق
شده بودند بازان جنگ شکست خورده راه فرار پیش گرفت و اشارت کرد که آصفخان را بقتل رسانید شخصی که
موکل آصفخان بود شمشیر بر وانداخت که بر سر و بینی او زخمی رسید و انگشت دست نیز افتاد و در این وقت
وزیر خان با پسر خود را بفیل آصفخان رسانیده او را خلاص ساختند و باتفاق راه مانکپور پیش گرفتند و
وزیر خان بجلدوی این نزد خطاب بهادر خان یافت و بی‌تکلف در آن جنگ بهادرانه جنبیده بود آخر
معارضه چون ابتلا گشت و تاریخ حال که از خاص ابد قرین نور الدین محمد جهانگیر پادشاه چهارده آکبر
تنخواه و چهار سالست که در گوشه خانه خود با زن و فرزندان بسر می‌برد و ممکن که سنین عمرش از هشتاد بجاوز رسیده
القصه آصف با برادر و برادرزاده خود را بکومک رسانیده نفسی راست ساختند و سر رشته کار خود رفته از اعمال
گذشته نادم و خجلت زده گردیدند و در مقام معذرت و اصلاح شکستگیهای خود درآمدند و دانستند که
آنچه می‌کشند و می‌بینند از کفران نعمت و حق ناشناسیست و از آن باز که پشت بکعبه و قبله خود داده‌اند
هرگز روی بهبود و عافیت ندیده‌اند لاجرم آصفخان برادر خود را نزد مظفر خان فرستاد که شاید بوسیله او
در حواشی بارگاه کبریایی راه تواند یافت و در زمانی که مظفر خان بموجب حکم اشرف از دار الخلافه آگره متوجه لاهور

شده علی رسیده بود وزیر خان بار پیوست و مظفر خان او را استمالت و عواطف خسروانی کرده امیدوار ساخته همراه خود
بدرگاه سپهر بارگاه برد و در وقت تبلیغ بیان بالحن زبان عجز و انکسار استشفاع گناه آنها نمود و حضرت
خاقان الخلاق بدانی مخلوق گشته رقم عفو بر جرایم آنها کشیدند و وزیر خان کورنش داده بموجب التماس
مظفر خان فرمان مرحمت آمیز به آصفخان فرستادند که باتفاق مجنون خان قاقشال در همان صوبه لوازم خدمات
پادشاهی و آداب دولتخواهی ثابت قدم باشند و چون موکب جهانگشا بمستقر اورنگ سلطنت نزول اجلال فرمود
متوجه دریافت سعادت زمین بوس گردیده گرد عصیان از چهره اخلاص خود پاک سازد بالجمله بعد از فراغ نشاط
شکار و الی سمت دار الخلافه لاهور اتفاق افتاد و از دریای راوی که شهر لاهور بر ساحل آن واقعست با وجود طغیان
آب در ایام گذشتند و جمیع ملازمان رکاب دولت بمرافقت آنحضرت بمبارکی همت بر آب زدند آکثری بساحل
سلامت رسیدند مگر خویش خبرباول و نور محمد و لد شیر محمد که بقضای آسمانی غریق گرداب فنا گردیدند
و در این هنگام عرضداشت منعم خان خانخانان نیز بدار الخلافه رسید که علیقلی خان مقهور و بهادر خان مکرر
مردود بجرا اعیار فتنه و شورش برانگیخته در مقام بغی و فساد درآمده‌اند و خطبه بنام میرزا حکیم خوانده اسباب
زوال و نکال خود سرانجام میدهند و چون حقیقت برگشتگی آن مقهوران از عرضداشت منعم خان بعرض
بارگاه جلال گردید حکومت دار الخلافه لاهور برای زرین میر محمد خان تفویض فرمودند و روز دوشنبه سیزدهم
فروردین ماه الهی موافق دوازدهم رمضان رایات مراجعت بمستقر اورنگ سلطنت برافراشتند و میرزا
میرک رضوی را که بصیغه وکالت از جانب علیقلی خان مقهور در درگاه معلی می‌بود مقید ساخته حواله
جان باقی فرمودند و چون رایات در نواحی دار الخلافه آگره رسید منعم خان خانخانان بسعادت اقبال
شتافته دولت زمین بوس دریافت و ما جرای فتنه انگیزی علیقلی خان سر و صابعرض رسانید که رایات جهانگشا
بدفع شورش میرزا محمد حکیم نهضت فرمود آن سیاه بخت وقت طلب فرصت غنیمت شمرده از جونپور متوجه
قصبه سر پور شد و سکندر خان نیز از شهر آمده ملحق گشت و جمیع مقهوران برگشته روزگار یکجا فراهم
آمدن قرار دادند که علیقلیخان با فوجی از راه لکهنو شتافته تمام آن ولایت را تا دریای کنک متصرف شود و بهادر

بجانب کره مانکپور رفته آصفخان و مجنون خان از آن ملک برآورد و سکندر و ابراهیم سرکار اوده و آن نواحی
را بتصرف آوردند و بهمین داعیه و اهیه از یکدیگر جدا شدند و چون علیقلی قریب بقنوج رسید حاکم و ایل الجاخی
خود را بقنوج رسانیدند و میرزا یوسف خان که حکومت قنوج داشت با سایر بندهای پادشاهی در قلعه شیر
گده تحصن جست و تفرقه عظیم در آن ملک افتاد ارتفاع رایات اقبال از دار الخلافه آگره بجونپور گشتن
شدن خان زمان بهادر خان در عرصه کارزار چون همگی همت والای خاقان حقیقت شناس مصروف
و معطوف بر آنست که زیردستان بی دست و پا از آسیب زبردستان قوی بازو در عهد امن و امان بوده غبار
تفرقه بر دامن اهل روزگار ننشیند و همواره توجه اشرف محصور و مقصور بر افراختن مخلصان خالص
خدمت و از پا در انداختن گردنکشان ناسپاس بین خصلت است چنانچه گفته اند که پادشاه عادل حکم باغبان
دارد که خار و خس ملک را از خاربن اهل عصیان پاک سازد و شجر بارور را از جویبار تربیت سیراب دارد چون
علیقلی خان و بهادر خان برادر ریشه [illegible] نعمت و حقوق دولت نشناخته پیوسته مصدر [illegible]
گشته مثل یعنی [illegible] نعمتی بر چهره روزگار خود میکشیدند و هر چند حضرت خلیفه الهی از افعال ناپسندیده
آن بیدولتان اغماض نظر فرموده مکافات اعمال آنها را بوقت دیگر حواله میفرمودند که شاید از کردار ناهنجار
خویش ندامت و خجالت گزیده در مقام تدارک و اصلاح تقصیرات در آیند این معنی بیشتر موجب جرات
آن بی سعادتان می شد تا آنکه درین وقت که رایات جلال برفع شورش میرزا حکیم نهضت فرموده از کم فرصتی و شوخ
چشمی قابو خیال کرده سر شورش و فساد برداشتند و پرده آزرم از پیش روی برگرفته در ممالک محروسه خلل
و فطرات عظیم در آن ملک پیدا آمد چون موکب جهانگشا از یورش کابل مراجعت فرموده بمسند آرای
خلافت شد و حقیقت بغی و کفران نعمت این بیدولتان از تقریر منعم خان مفصلا بعرض رسید رای جهان
آرای بر سر یورش ممالک شرقیه رخصت فرمود و منعم خان خانخانان را بحراست دار الخلافه آگره و تمشیت
دیگر احکام سلطنت مقرر داشته روز سه شنبه بیست و ششم اردی بهشت موافق بیست و ششم شوال
پای دولت در رکاب سعادت آورده توسن فلک خرام را بجولانگاه فتح و نصرت سبک عنان ساخته
در نواحی
ود و فیل جنگی همراه گرفته جمعی از بهادران نامجو و دلیران تنومند مثل قیاخان و مظفر مغل و میرزا قلی و قلیج خان
و سید محمود و شیخ و حاجی یوسف را حکم فرمودند که بطریق منقلای شتافته معاونت میرزا یوسف خان کرده در
قنوج متحصن است نمایند و چون موکب اقبال بقصبه سکیت در ورود فتح و فیروزی فرمود علی قلی خان شتاب از
دست داده از حوالی قنوج روی ادبار بجانب مانکپور که بهادر خان برادرش در برابر آصفخان و مجنون خان
نشسته خصومت آرائی میکرد شتافت و اردوی کیهان پوی کوچ بکوچ بکنار دریای گنگ رسیده بی توقف
از گذر [illegible] نو خار عبور فرمود و چون قصبه و محال مضرب خیام کردون احتشام گردید محمد قلیج خان برلاس
بر سر اسکندر خان و جمعی از حرام خواران که در اطراف اوده هنگامه فتنه و شورش گرم داشتند تعیین شدند
و موکب اقبال بجانب مانکپور نهضت فرموده در قصبه رای بریلی عرایض آصفخان و مجنون خان قاقشال
رسید که علیقلی خان و سایر مقهوران از طنطنه وصول موکب جهانگشا بی دست و پا شده قرار داده اند که از آب
گذر کرده نزد بنده [illegible] سرحد [illegible] شورش انگیزند استماع این خبر سطوت رای عقده گشا بر ایلغار قرار گرفت اما
اکثری از مقربان بساط عزت در خور همت خویش بعضی امور مطمح نظر داشته باینمعنی راضی نمیشدند و آنحضرت
برخلاف رای جمهور عنان بدست توکل سپرده روز یکشنبه هشتم خرداد ماه الهی موافق بیست و هفتم ذی القعده
بر سم ایلغار نهضت فرمودند و از تائیدات غیبی که مبشر فتح و فیروزی بود آنکه چون از زمین دار آن حقیقت
راه پرسیدند بعرض رسید که اگر چه غیر از راه متعارف راه دیگر هست که نسبت بآن راه نزدیکتر است اما کثرت
آب درین موسم اثری از آن ظاهر نمیشود و چاروا را محنت عظیم خواهد کشید و راه متعارف اگر چه بیشتر
مسافت دارد از آب و علف بی بهره نیست حضرت خاقانی بالهام ربانی فرمودند که چون در همه حال عنان اختیار بدست
توکل سپرده ایم ابر رحمت الهی که همه جا و همه وقت قرین حال ماست کار خود خواهد کرد سخن در راه باید گفت که
فرمودند تر سیم هیجر و چون براه در آمدند آنقدر آب پیش آمد که بجمیع عساکر اقبال وفا کرد و گویا یک
بیرا از آن [illegible] فیض فضل ایزدی باران عظیم باریده کوه لابها را مملو ساخته بود القصه تمام آن شب و نیم روز
دیگر یک جلو رانده بمانکپور رسیدند و پیش از رسیدن بمانکپور آصف خان استقبال نموده بسعادت رکاب بوسی
چاروا های
مفتخر گردید فی الفور رخصت یافت و دریا بلدپور محب علی خان که حاکم آنجا بود و اهل و عیال
مستعد گشت و با آنکه عساکر فیروزی مآثر بجهت شتاب و ایلغار اکثر متفرق شده بودند قلیلی در ظل
اقبال استعداد داشتند آنحضرت باجتماع افواج مقید نا شده متوجه پیش شدند و در بنوقت متواتر
قاصدان تیز رو خبر آوردند که علی قلی و بهادر در حوالی پرگنه سنگرور بل استاده از دریای گنگ گذشته
این خبر بیش موجب عزیمت و استعجال آن شهسوار عرصه اقبال گردید و از بخارا لجه شکوه دل دریا
را حکم شد که اردوی بزرگ در قصبه کره برده نگاه دارند و خود بفتح و فیروزی آخرهای روز از دریای گنگ
فیل سوار عبور فرمودند با آنکه اوایل موسم برشکال و طغیان آب بود از تاثیرات آسمان اکثر جا فیل سوار
پایاب گذشت و در بنوقت همگی یازده کس ملازم رکاب اقبال بودند و میرزا کوکه و یوسف خان کوکه و رستم
خان و شجاعت خان و خان عالم و خواجه عبدالله و دریا خان و شهباز خان و سید جمال الدین و بهادر خان
و دلاور خان و چند حلقه از فیلان خاصه بود از بستی فرود آمدند و فوجداران پادشاهی از نشاهد اهل
ملا عزیب [illegible] و درویش هنشاه حقیقت شناس فال نیک زده جهت دلاسای ظاهر فرمودند که سوار
شدن این فال دال است بر آنکه فتح و نصرت هم عنان هشیاران است دیگر آنکه چون بعضی از دولتخواهان را
اعتماد بسیار بر مستی این فیل بود و اعتضاد قوی میشمردند این معنی منافی دعوی توکل است الحمد لله که خاطر
از آنجانب نیز و اپرداخت و کار را بمحض توکل افتاد بالجمله شب از آب گذشته منزل گزیدند و مخالفان آنکه
در یک کروهی بودند از مستی باده ضلالت و ادبار خبر نداشتند و آنحضرت باعتقاد تائید ایزدی شب در کمین
گذرانیدند و مجنون خان و آصفخان همان شب بموکب عالی پیوستند و مجنون خان بعرض رسانید که چون
مخالفان غافلند اگر حکم شود بر سر آنها شبیخون بریم آصفخان عرض کرد اگر چه حزم مجنون خان موافق
کنکاش سپاهی گری است در خور شان منسوبان این درگاه نیست و نیز در روز مردم دلیر بشکوه حشم و نقش
یکدیگر کار بیشتر خواهند کرد خاقان گیتی ستان بر صواب دید آصفخان تحسین نموده آنرا بهار رخصت
نفرمودند که بدستور فراولان از مخالفان خبردار بوده ساعت بساعت حقیقت اعلام مینموده باشند در مقصود
دلکشا
برگشته روزگار تا طلوع شب از فرط باده پیمائی احوال شان ساده رو گرمبازی شکن بودند و باین لفظ فال
جوحودمین دشدردین اشا یخصی تر دیک جمه آن بی سعادتان رفته فریاد برآورد که حضرت پادشاه ایلغار کرده
از آب گذشتند و اینک بر سر شما می آیند چون سلوغچیان آن بیمستان بر شده بود این حرف را محمول بر تزویر
آصفخان داشته اصلا ملتفت نشدند چون دو سه پاسی گذشت و هنگام طلوع صبح اقبال که در معنی شام ادبار
آن بیدولتان حرام نمک بود حضرت خاقانی مغفر تائید ربانی بر سر نهاده درع حراست سبحانی در بر کرده بر فیل
ظفر پناه حکم حمه پوشیدن فرمودند و جمیع بهادران رکاب دولت مسلح و مکمل شده آماده دفع اعدای
دولت ابد مقرون گردیدند و افواج را بانتظام شایسته آراستگی بخشیده خود بدولت و اقبال بر فیل بالسندر
سوار شدند و در مبادی طلوع نیر اعظم اعلام نصرت اعتصام بر اردوی مقهوران بر سر ایلغار رسید
ظاهر شد که خان زمان کوچ کرده پیشتر رفته است مجنون خان قاقشال حکم فرمودند که گرمتر شتافته خود را
بمخالفان رسانده و تا رسیدن موکب ظفر لوا معسر دارد و سعادت مجنون خان آصفخان نیز رخصت یافت بهادرا
عساکر اقبال جنود اولیا مخالفان رسیده بکار برده اند و بقدر تلاشی شد و چون از شدت گرمی هوا و طی مسافت
گرم تر شتافت و تا آنکه موکب عالی بفوج منقلا پیوست هنوز مخالفان کور باطن باور نمیداشتند که حضرت
خاقانی در آن لشکر ورود اقبال دارند و آن جلد را بر فور آصفخان و مجنون خان حمل مینمودند و چون
با ستراد انجامیده دلاوران جان نثار پای همت در عرصه نبرد افشردند و فیلان بسیار متعاقب یکدیگر رسیدند
از طرز و طرح و رزم و پیکار در یافتند که این کارنامه اقبال از فر شوکت و سطوت موکب جهانگشا خاقان
گیتی ستان است لاجرم علیقلی و بهادر دل بمرگ نهاده و ترک جان و تن داده قدم ادبار در عرصه کارزار قایم داشته
و بازار جانستانی و خونفشانی گرم شد و در بنوقت همگی پانصد سوار و پانصد فیل در ظل رایات ظفر آیت
مجتمع بود و علیقلی مقهور فوجها آراسته مردم را بجنگ ترغیب مینمود بابا خان قاقشال که سردار فوج
بود فوج پیش غنیم را بر داشته تا جای که آن جوق گرفته استاده بود راند و بهادر خان بکومک مردم خود
رسانده بابا خان رسیده بابا خان را بر داشت و تا فوج مجنون خان راند در بنوقت اسپ شیری خورده

چراغ باشد و بهادرخان را بر زمین انداخته در آن حالت در آن عرصه اقبال بر سر او هجوم آورده بند و زنجیر ساختند
خود را با او رسانیده گرفت و از مکان برداشت و بنا بر دوستی دست انداز داشت و مقارن این حال نظر بهادر
سپاهیان مجنون خان رسیده او را دستگیر ساخت علیقلی خان از ظهور بدایع اقبال بر جای خود خشک
مانده بود روی ستیز و راه گریز نیافت و بهادران عساکر اقبال اکثر او را یکرو کرده رسیده مخالفان را کشته و دون
را از پیش برداشته منهزم ساختند و شکستی عظیم بران حرام نمکان سیاه بخت افتاد و بسیاری علف
تیغ خون آشام شده بقیة السیف بهزار جان کندن راه ادبار پیش گرفتند و چون رعایا از دست تعدی و تظلم
آن بی اعتدالان بجان آمده بودند سر راهها گرفته اکثر را بقتل رسانیدند و نسیم فتح و فیروزی از مهب
عنایت ذوالجلال بر پرچم اقبال وزید و گلبن دولت از خاربن ارباب بغی و عناد پاک شد و در یوقت نظر بهادر
بهادر را دست و گردن بسته ردیف خود بملازمت آورد و آنحضرت از کمال تفقد و تلطف پرسیدند که ما در
حق تو چه بی التفاتی فرموده بودیم که مصدر اینهمه فتنه و فساد شدید او از خجالت یاد هشت جواب جرأت
ننمود و چون مکرر بر زبان آن حضرت گذشت که الحمد لله علی کل حال معهذا در باب سیاست او تامل
داشتند اما چیزی از اولیای دولت هجوم آورده مبالغه بسیار نمودند که چه وقت تامل و ترحم است شهباز
خان و بعضی دیگر را حکم شد که جهان را از لوث وجود گناه او پاک سازند و مقارن این حال شهریار کلار را
که از معتبران علیقلی و سر حلقه بدولتان بود مقید ساخته آوردند و او نیز بتیغ مکافات از ربود بهادر تا
رهنگی توجه اثر فرمودند بتجسس حال علیقلی خان بود و هر کس از منهوران که اسیر ساخته می آوردند
از ماجرای علیقلیخان استفسار میفرمودند و چون یابوی هو وصلدار او را بملازمت حاضر ساختند معروض داشت
که من دیدم که فیل دیگر بران پادشاهی او را آکشت و نشانهای فیل و فیلبان از اگفت و بموجب حکم اکثر فیلان را یاد
نمودند و او دین یکه نام فیل دیگر بران را شناخته عرض کرد که همین فیل علیقلی خان را کشته است بعد از آن حکم
شد که هر کس سر مغولی از حرام نمکان بیارد یک مهر بگیرد و سر هندوستانی یک روپیه و پیادهای لشکر
بطمع زر سرها را پایمال ساخته میبردند و بر سر این بها بودند تا آنکه سر علیقلیخان را آوردند و از آن

نامبرده ل

نامبرده ل حیوتی که مرا ابتدا بر کار او بود سر آن شوریده دماغ را شناخت و از سر دردمند آن را برداشته بر سر خود زد
بهای های گریست ظاهراً در جنگ مغلوب تیری از شصت قضا او رسیده بود و در آن حال سر بهادر خان را
قبل از این بنکه در اقصا او این است که علیقلی بفیلبان گفت که من از اعیان این لشکرم اگر مرا از بند بملازمت آنحضرت
بری بخرای تو بهتر خواهد شد سر بها ابن خبر را دو یافت نشده در زیر دست پای فیل پامال فرموده بود و هنوز
رمقی داشت که فیل بقصد دیگری راند و علیقلی نیم کشته در زیر درختی افتاده بود که یکی از ایلچیان بر سر او
رسیده بطمع اشرفی سر او از تن جدا ساخته می آورد در اثنای راه غلامی از جلهای پادشاهی بزور از وی گرفته
خود بحضور آورد در انعام گرفت و چون ارزانی سر او را شناخت متیقن شد که آن هر دو متهور بمکافات
بغی و زیاده سری پایمال توسن اقبال گشتند آنحضرت از پشت زین بر روی زمین قرار گرفته فرق نیاز بر درگاه
منعم حقیقی نهاده بسجدات شکر بجا آوردند و سر علیقلی و بهادر را مصحوب عبدالله پسر خواجه مراد بیک فرونی
بجانب دار الخلافه آگره فرستادند و فتحنامها باطراف ممالک محروسه ارسال داشتند و بی اغراق این فتح از کارنامهای
جهانستانی بود که محض تایید حضرت ذوالجلال و بقوت دولت و اقبال از مکمن بطون بعالم ظهور پرتو افکند
و عبارت فتح اکبر تاریخ شد و لفظ دو خون شد تاریخ کشته شدن اسکندرخان و اوده حانست و دو خون شد
تاریخ قبل از این دو برادر و همان روز بجانب سالکه بعد از آن بالکه باش معروف شد نهضت فرمودند و در روز
دران شهر فیض اساس تشریف داشته روز سیوم رایات معدلت بصوب بنارس برافراشتند و در آنجا بنابر
از مردم علیقلی خان و بهادر بمثل شیخ یوسف چولی و مرتضی قلی بدست افتاده بودند از فرط مکارم ذاتی و مراحم جبلی
رقم عفو بر جرایم آنها کشیده در سلک سایر دولتخواهان منتظم ساختند و چون اهل بنارس در دولت
خود بسته بودند در تخت حکم تاراج شد و بلا ارکه دست اندازی باز دیده پای مرحمت جوشش آمده و منع تاراج فرمود
و از الجاشبهای خان الخان لجر است چون معطوف داشتند و بطریق الیلغار به بلده گره مخیم اردوی معلی بود تشریف
آوردند و در این الیلغار بیش از چهار و پنج کس همراه نرسیده بود از آنجا اکثر امرای عظام رخصت انعطاف یافتند
که روزی چند باصلاح شکستگیها خود پرداخته از محنت سفر و ترود بر آسایند و جمعی از مفسدان فتنه سرشت

که روی اخلاص از درگاه معلی تافته در زمره حرام خواران مشهور مسلک کرده بودند مثل شاه ناصر خواجه جهانی
اوزبک و یار علی و خوشحال بیک و علم شاه و بدخشی و میرشاه و بدخشی و بخشی بخشی و طیفه خان و کرد میر را عساکر
بمکافات گرفتار آمده بیاسا رسیدند و میرزا میرک مشهدی را که از مخصوصان علیقلی بود با گردن در زنجیر
پیش فیل انداختند و بفیلبان اشاره شد که بقدر مالش بر هد اما فیل صالحات او را می بیمین دستور تا هجر روز
او را بسیاستگاه معدل آوردند پیش فیل رستگاری از ضد و چون عنان اختیار بدست فیلبان بود او را از خرطوم
مالش میفرمود و از کشتن محافظت مینمود و در روز پنجم بالتماس بعضی مقربان بساط عزت و انتساب بیادر خان
بخشی فرمودند و فرمان طلب باسم منعم خان شرف صدور یافت که متوجه آستان بوس گردد و هنوز موکب اقبال
در نواحی کره مانکپور ورود سعادت داشت که منعم خان از دار الخلافه آگره رسیده بادراک سعادت زمین بوس
سعادت جاوید اندوخت و تمامی محال متعلقه خان زمان و بهادر خان را تا کنار آب جوسا جاگیر او مرحمت فرمودند
رخصت جونپور و آنحدود فرمودند و در روز شنبه یازدهم ماه الهی موافق بیستم ذی الحجه عنان معاودت بمستقر
خلافت معطوف داشته کوچ بکوچ شکارکنان و صید افکنان متوجه آگره شدند و در قصبه کوره که جاگیر
فرحت خان خاص خیل بود مشار الیه التماس ضیافت نمود و فرق عزت او را بالبلس نوازش برافراختند و هم در
در آن روز شجاعتخان مجلس پادشاهانه ترتیب داده پیشکشهای لایق گذرانید و در روز شنبه یازدهم محرم
نهصد و هفتاد و پنج ورود موکب اقبال بدار الخلافه آگره اتفاق افتاد و حقیقت توجه کردن پاسلیغ محمد قلی
خان برلاس بتنبیه و تادیب اسکندرخان و سایر متهوران بتعین شده بودند بدین نهج است که چون عساکر
نصرت روز مآثر بر اوده و رسیدند اسکندر در قلعه اوده متحصن شد و امرای عظام بمحاصره آن همت گماشته
مورچلها تقسیم نمودند و در سرور شهریار بلند بست بغایت سر کوب دمشق قلعه و آنرا اسر لارد داری می
گویند اسکندر جمعی از توپچیان و مردم کاری خود بران بلا داشته مضبوط ساخت و محمد قلی خان برلاس
نخست همت برگرفتن آن بسته توپچی از بهادران خان بتسخیر تعین فرمودند و در بازوی شجاعت آنجا را بدست
آوردند و محاصره را تنگ تر ساختند و درین اثنا خبر قتل علیقلی خان و بهادر شیوع یافت اسکندر شکسته بال

دیر کردیده از راه مکر و تزویر حاجی اوغلان را که از معتبران او بود نزد امرا فرستاد که من از مقصران گذشته نادم
پشیمانم و التماس دارم که رحمان قلی توشبیکی را فرستند که متوجه حرم اطمینان ساخته در سلک دولتخواهان منتظم
گرداند و همان روز رحمن قلی باتفاق حاجی اوغلان نزد اسکندر رفته سخن کرده قرار یافت که صلح روز عید
قربان امرا و اسکندرخان بیکجا نشسته بعهود سوگند رفع توحش و تیرگی از خاطر او نمایند و چون زبان او با دل وفقت
نداشت و مقصد او بر نسبت غفلت بود همان شب از طرف دروازه که روی بدریا داشت بر آمده با اهل و عیال و اجمال و
اثقال بر کشتیها نشسته از آب بگذشت و صبح آن اولیای دولت بشهر در آمده کوس فتح و فیروزی بلند آوازه ساختند
چون متهوران کشتیها را بطرف برده بودند و سر روز جمع ساختن کشتیها نتوانستند از آب گذشت
و تعاقب بتعویق افتاد در یوقت اسکندر اهل و عیال خود را بحکیم رسانیده پیغام فرستاد که من بر همان قرار
داد را بحضم و غرض از آب گذشتن آن بود که متعلقان خود را بگوشه سلامت رسانم اکنون استدعا آنکه محمد
قلیخان برلاس و مظفرخان بکشتی نشسته در میان آب آیند و من نیز با چند نفر از مردم خود آمده ملاقات
نمایم و خاطر برهم خورده خود را اطمینان بخشیده متوجه درگاه گیتی پناه شوم و در روز دیگر همین قرار داد اسکندر
آمده در میان آب با امرا ملاقات کرد و بعد از گفت و شنود اظهار نمود که چون در مدت مصدر تقصیرات اعظم
شده ام از غایت الفور جرات بر رفتن درگاه نمیتوانم نمود اگر درین حدود برجوع خدمتی سرافراز شوم و بچیزی
در راه اخلاص و جانسپاری خدمات پسندیده بتقدیم رسانم در آنصورت متوجه درگاه میتوانم شد و الا
بکلای رود و بجد دست آویز متصوری چنین جراتی نتوانم گشت چون امرا از فحوای کلام او دریافتند که تعبیر از مکر
و تزویر و روز گذرانیدن مطلبی ندارد و جواب نامشخص داده مراجعت نمودند و آن بیدولت سیاه برگشته
روزگار متوجه سرحد افغانان شد و امرا هم بتعاقب او بسته تا میان ولایت افغانان براندند و چون حکم برید آمد
از ولایت غنیم نبود عرضداشتی مشتمل بر سوانح و وقایع روانه درگاه عرش اشتباه نمودند که اسکندر مقهور
کور و کبود رفته بپناه افغانان در آمده است بر آنچه حکم شود کار بند خدمت شوم فرمان جهان مطاع عز ارتفاع
یافت که سرکار اوده بجاگیر محمد قلیخان برلاس مرحمت شده است باید که مشار الیه بانتظام آن کمر بسته آن ملک

وفیه حال رعایا همت بکار داد امرا متوجه درگاه آسمان کوه شدند و استیصال آن گروه مخذول العاقبت را بوقت دیگر حواله نمایند **نهضت موکب کیهان شکوه بفتح قلعه جیتور** چون همگی همت جهانگشا مصروف برآنست که سواد اعظم هندوستان و جار چمن این بوستان از خار و خس ارباب بغی و عناد پاک شده دار الامن گردد درین ولا که خاطر خورشید مظاهر از استیصال علیقلیخان و سایر مقهوران وا پرداخت و برشحات تیغ آبدار غبار فتنه و آشوب در ممالک نشست و از ان سفر بفتح و ظفر مراجعت نموده بدار الخلافه آگره نزول اقبال فرموده بودند خبر شورش و طغیان پسران سلطان محمد میرزا بمسامع جلال رسید که بر ولایت مالوه دست تصرف و تسلط دراز ساخته اند و جمعی از اوباش واقعه طلب بر گرد آنها فراهم آمده هنگامه فتنه و آشوب گرم دارند با آنکه سپاه ظفرپناه از گرد راه و تردد کار بیگاه نیاسوده بودند یورش ولایت مالوه و اطفای نایره شورش میرزایان برگشته روزگار پیش نهاد همت گردون عیار گردید بنظام شکار جرگه را نموده ریاطین صید وحشی طبعان در مطمح نظر فرموده روز یکشنبه هژدهم شهریور ماه الهی موافق بیست و پنجم صفر نهصد و هفتاد و پنج هجری نهضت عالی به پرگنه باری اتفاق افتاد و از پرگنه باری بجانب دهولپور معسکر اقبال گردید اکثر ملازمان عتبه خلافت فوج فوج و جوق جوق در ظل رایات جهانگشا فراهم آمدند درینوقت روزی بر زبان معجز بیان گذشت که تا حال اکثر زمینداران و راجهای ممالک هندوستان بسعادت آستانبوس سرافراز گشته غاشیه اطاعت بر دوش عزت گرفته اند بغیر از رانا که هنوز در خواب غفلت است و اسباب نخوت و رزادبار سرانجام میدهد ان شاء الله العزیز بر سر او ایلغار فرموده بآواز سم ستوران عساکر اقبال او را از گران خواب غفلت بیدار خواهیم ساخت و مطلب اصلی از اظهار این مقدمه آن بود که در افواه آوازه این ایلغار اشتهار یابد و جمعی از خون گرفتها که در ولایت مالوه علم شورش و فتنه بر افراخته اند از نهضت موکب جهانگشا غافل شوند و بجانب سکت سنگ پسر رانا که در اردوی ... بود که در سلک بندهای درگاه سعادت حضور بملاطفت نشره فرمودند که درین یورش باید که از تو خدمات شایسته بتقدیم رسد و او هم تقبلات نمود و چون مجلس باخر رسید آن بی سعادت کوتاه اندیش منافقانه

حمیت ... حقیقت کار هر از راه انگاشته براه فرار شتافت و ازین اندیشید که هرگاه که موکب همایون بر سر رانا ایلغار فرماید من مطعون ازل و ابد خواهم شد که او لشکر قیامت حشر بر سر پدر آورده و از خبر گریختن او آتش قهرمان جلال زبانه کشید و هر آئینه صورت جلوه گرفت و همت جهانگشا بر تنبیه و تادیب رانا مصمم گردید و اوایل مهر ماه الهی موافق اواسط ربیع الاول نهصد و هفتاد و پنج رایات اقبال به تسخیر ولایت رانا بر افراشتند و چون ظاهر قلعه سوی سوپر که از قلاع مستحکم آن ولایت است مخیم اردوی کیهان پوی گردید ظاهر شد که قلعه خالیست و مخالفان قلعه از هیبت افواج گیتی کشای راه سلامت پیش گرفته اند حضرت خاقانی از ظهور لطیفه آسمانی و تفاؤل بر فتوحات عظیمه گرفته دو سه روز در آن نواحی مقام فرمودند و آن قلعه را سامان نموده نظر بهادر را بحکومت و حراست آن سرافراز ساختند و از آنجا بقصبه کوته نزول اجلال اتفاق افتاد و حکومت آنحدود را بشاه محمد قندهاری ارزانی داشته رایات عظمت بصوب قلعه کاکرون بر افراشتند و شهاب الدین احمد خان و حاجی محمد سیستانی در ولایت مالوه جاگیر مرحمت فرموده بدفع فتنه و شورش فرزندان سلطان محمد میرزا رخصت فرمودند و پیشتر از وصول عساکر اقبال میرزایان خبر ... بنهضت موکب جلال و تعیین افواج فیروزی انتهاض شنیده طاقت مقاومت از حیز قدرت خویش بیرون دیده راه فرار پیش گرفتند و چون بمندو رسیدند الغ میرزا که برادر کلان و سر حلقه بی دولتان بود بعالم نیستی شتافت و دیگران روی ادبار بجانب ولایت گجرات نهادند چنگیز خان که از ملازمان سلطان محمود بود و بعد از فوت سلطان محمود علم استیلا و استقلال در آن ممالک افراشته دعوای ریاست مینمود توسل جستند و امرای عظام بولایت مالوه در آمده بهر کدام جاگیرهای خود متصرف شدند و عرضداشت مشتمل بر حقایق احوال و امنیت آنجا بدرگاه سپهر ارتفاع ارسال داشتند و چون خاطر خورشید مظاهر از شورش میرزایان برگشته روزگار و ضبط ولایت مالوه و آن سرکار وا پرداخت همت جهانگشا بر تنبیه و تادیب رانا و تسخیر قلاع رفیع البنیان که کمند استیلای هیچ یک از سلاطین والاشکوه بر حواشی کنگره آنها نرسیده مصروف داشته نخست آصفخان و وزیرخان را به تسخیر قلعه مندلگره که از قلاع

رانا او بود بسوی ... بجمعیت و استعداد تمام بحراست آنجا تعین بوده فرستادند آصفخان باعتضاد اقبال روز افزون آن قلعه را مفتوح ساخت و موکب عالی از ظاهر قلعه کاکرون کوچ فرموده به تسخیر قلعه جیتور علم ظفر پرتو نصب گردانید و این قلعه از جمله سه قلعه عظیم هندوستان است و از دیر باز حاکم نشین بوده و موطن اصل رانا همین قلعه است و اعتضاد قوی بآن داشته **القصه** درینوقت که رایات اقبال بر استیصال رانای مقهور و دیگر کفار شقاوت آثار توجه فرمود آن سیاه بخت قلعه را استحکام داده و سامان آذوقه چندین ساله نموده پنجهزار سوار جرار از راجپوتان خونریز بحراست آن قلعه آهنین حصار گذاشته خود را بشعاب جبال و کریوهای دشوار کشیده و حوالی قلعه را از غله و علف بنوعی پاک ساخت که در صحرا اثری از گیاه نماند و موکب گیتی کشا بحواشی و حوالی قلعه ورود اقبال فرموده بمحاصره آن همت گماشت حکم شد که بخشیان عظام مورچلها تقسیم نموده تمامی کوه را که قلعه بر فراز آن واقعست احاطه نمایند و در عرض یکماه محاصره خاطر خواه صورت بست و آن کوه را مرکز وار در میان گرفته کار متحصنان تنگ ساختند و فوجی از بهادران نصرت قرین بتاخت و تاراج ولایت تعین شدند و آصفخان فتح ماندلگره نموده بر تسخیر رامپور کمر بست و آنرا نیز مفتوح ساخته مورد انواع تحسین و آفرین گشت و حسین قلیخان را بجانب اودیپور و کونبهلمیر که مقر رانای مقهور بود فرستادند که اگر تواند دستگیر نماید و الا از آغال آواره سازد حسین قلیخان بشهر اودیپور که دار الایالت رانا بود رسیده از نهب و غارت دقیقه نامرعی نگذاشت و در لحوق بسیار کشته و غنیمت فراوان بدست آورد و چون سرگشته بادیه ضلالت ترک خانمان نموده در تنگناهای کوهستان گریخته میگشت و هیچ جا آرام نمیکرد بموجب حکم اقدس حسین قلیخان عنان مراجعت معطوف داشته بدرگاه سلیمان جاه آمد و درینوقت که افواج گیتی پناه بمحاصره قلعه جیتور کمر همت بسته بودند عرضداشت اعتماد خان گجراتی با پیشکش پسندیده بدرگاه خلایق پناه رسید و از جمله پیشکشهای او فیل دریایی بود که گوشهای کلان داشت و اداهای غریب از وی سر میزد

چون

چون بمسامع عز و جلال رسید که اعتماد خان از چنگیز خان و میرزایان شکست خورده ... نام آورده حضرت خاقانی فرستادهای او را بتفقدات و التفات گوناگون سرافراز ساخته حسن خان خزانچی را بفرمان استمالت نزد او فرستادند که رهنمای سعادت او گشته بدرگاه آورد درین مرتبه بخت او یاری نکرد که بدولت آستانبوس بلند مرتبه گردد و حسن خان با عرضداشت مشتمل بر معذرت مراجعت نموده بدرگاه سعادت نشین پیوست شرح اختصاص یافتن چنانچه در جای خود نگاشته کلک بیان خواهد گشت الحاصل چون امر محاصره بامتداد انجامید و بسیاری از بهادران عساکر اقبال مشهور اند به قلعه تاخته داد شجاعت و مردانگی دادند و بعضی بضرب توپ و تفنگ شربت خوشگوار شهادت چشیده سرخ روی دین و دولت گردیدند با وجود محاصره تنگ و توجه آنحضرت ... چنانچه باید کاری از پیش نرفت حکم شد که سنابان چیره دست و نقابان قوی بازو نه برج قلعه را مجوف ساخته باروی تفنگ پر کرده آتش در زنند که ارکان قلعه از هم ریخته راه مداخل بهم رسد و مردان کار و بهادران جان نثار بقلعه تاخته کفار شقاوت آثار را علف تیغ آبدار سازند و از طرف دیگر ساباط نیز ترتیب نمایند و اگرچه تمامی دور قلعه را بهادران عرصه اقبال احاطه نموده تنگ فرو گرفته بودند اما سه مورچل عمده بود اول مورچل حضرت خاقانی که محاذی دروازه لاکهوته بود دوم مورچل راجه تودرمل و قاسم خان میر بحر سیوم مورچل آصفخان و وزیرخان و حکم شد که مورچل پادشاهی که صاحب اهتمام آن حسن خان ... و رای تیرداس بود نقب سه برج و دیوار قلعه را مجوف سازند و از طرف مورچل قاسم خان و راجه تودرمل ساباط ترتیب نمایند چون دیگ کلان همراه موکب عالی نرسیده بود در حضور اشرف دیگ عظیمی ریختند و متحصنان قلعه از فرط توجه آنحضرت یقین دانستند که ازین ورطه جان بردن محالست و زمان استیصال قریب رسیده ناگزیر دست بحیله و تزویر زده ... سلاح دار و صاحب خان نامی را فرستاده راه تضرع و زاری پیش گرفتند و پیشکش هر ساله قبول نمودند و اعیان دولت و ارکان سلطنت که از تردد و ایستادگی بتنگ آمده بودند زبان بشفاعت گشودند اما شکوه پادشاهی و غیرت جهانگیری دست رد بر ملتمس آنها زد حکم شد که تا رانا بملازمت مستسعد نگردد امکان ندارد که متنفسی از اهل قلعه رخت جان بساحل نجات رساند

دفرستاد تا بی تحصیل مقصود مراجعت نموده در قلعه درآمدند و چون دو سه جان کندن بود خود درآمده آنکه گذشته
بیشتر از بیشتر کرم بیکار شدند و توپچی بسیار بر سر برج دیوار قلعه برآورده عمله و فعله سابلاط را پیش یاران کردند
و کارفرمایان و صاحب اهتمامان سرها از چرم گاو وقیه نموده پیش رو گرفته دست از کار باز نداشتند و با
احتیاط هر روز دویست کس بضرب توپ و تفنگ شهید میشدند مردانه سابلاط پیش میبردند و هر کس نقد
خاک میریخت دامن زری میگرفت القصه بدین طریق هر سه سابلاط بقلعه رسید و هر دو جا نقب اکبر
نقبهای حصار پیوسته زیر دیوار را مجوف ساخته در یک مجوفه صد و بیست من دارو و در نقب دیگر
هشتاد من ریختند و حکم شد که مجاهدان عرصه همت و شیران بیشه شجاعت مرد و مسلح و مکمل باشند
که چون آتش در زنند و دیوار حصار از هم پاشد تیز دستی نموده خود را بقلعه در اندازند و بضرب تیغ خون آشام
کفار شقاوت آثار را باتمام رسانند و بموجب قرارداد نقبها را آتش دادند فتیله یک مجوف پیشتر گرفت و
برجی که مجاری آن بود از بیخ و بنیاد کنده با جمعی از کفار که در آنجا بودند بر هوا برده مانند بنات النعش از هم
پاشید و فوجی از بهادران که در کمین تا پو انتظار فرصت داشتند راه یافته بی تحاشی دویدند که خود را بدرون
اندازند درین وقت فتیله مجوف دیگر در گرفت و بهادران جان نثار با جمعی از کفار که بعد از آن اینها ایستاده بودند
با آتش فنا سوخته نیست و نابود شدند و غوغا از زمین و زمان برخاست و آن صدای مهیب تا پنجاه کروه بیشتر
رسید و قریب دویست کس از عساکر اقبال بعالی مرتبه شهادت عروج نمودند و آنحضرت از ظهور این حادثه که موجب
شماتت مخالفان کوتاه اندیش بود بیشتر از بیشتر همت بر تسخیر گماشته پیوسته بنفس نفیس در مورچالها
اهتمام میفرمودند و بندهای وفائی را سرگرم داشته دلدهی میفرمودند و بالای سابلاط برآمده بندوق اندازیها
میکردند و بسیاری از آن سیه بختان هر روز تیر بلا میساختند از آنجمله روزی در مورچال الاکهونه بندوق
اندازی مینمودند و جلال خان در ملازمت آنحضرت بود و واسطه ایستاده سر خود را بر دیوار سابلاط نهاده از زیر
سر تملیک میکرد یکی از توپچیان قلعه که بسیاری از عمله آن سابلاط را آسیب رسانیده بود بجلال خان آتش کرده
بندوق انداخت و بحراست ایزد تعالی پوست ما گذشت و چندان آسیبی باو نرسید و حضرت خاقانی از فرط

مرحمت و مهربانی جلال خان فرمودند که اگر چه آن بندوق انداز بنظر در نمی آید که انتقام توان از وی کشید اما از روی
قیاس و قرینه در جایی که سر بندوق او نمایان است بندوقی می اندازم امید که بر قضا انتقام تیر از وی کشد
اتفاقا از روزن گذشته بر او رسید و بعد از تفحص احوال بوضوح پیوست که آن بندوقچی اسمعیل اشرار — بندوق
بندوقچیان قلعه بود اگر چه سخت بی خطا می انداخت و از قضای آسمانی بر سر بندوق حضرت خاقانی
نثار شد و اهل آن مورچال از آسیب او نجات یافتند تا آنکه روز سه شنبه پانزدهم اسفندارمذ الهی موافق
بیست و پنجم شعبان بزور و بازوی ید الهی آن قلعه ذلک الارتفاع مفتوح گشت و شرح این لطیفه غیبی آنکه
چون سابلاطها بقلعه اتصال یافت و شب گذشته صبح دولت و اقبال که روز فتح و فیروزی بود بهادران
قلعه کشا از اطراف و جوانب جنگ انداختند و رخنها در ارکان قلعه افتاد و علامت شکست ظاهر شدن
گرفت اما متحصنان دست از جان شسته هجوم آوردند و پنبه و هیمه در روغن و داروی تفنگ بسیار
بر غازیان آتش خوی میریختند و آن شیر مردان کشته و سوخته پیش میرفتند و روی همت بر نمی تافتند
درین اثنا بانوار شمع اقبال روشنی آتش غضب بنظر دوربین آنحضرت درآمد که جبه پوشی
در بردارد و مرد مردانه بمدافعه و مقاتله عساکر اقبال تحریص مینماید و علامت سرداری از وی ظاهر است آنحضرت حین
بندوق بجانب او انداخته شجاعت خان و راجه بهکونت داس فرمودند که از سنگی دست و نشاط خاطر
می یابم که غالبا بندوق من بآن جبه پوش رسیده باشد و مقارن این حال از درون قلعه چند جا آتش
خاست راجه بهکونت داس معروض داشت که این آتش علامت جوهر است چه رسم است قریب که هرگاه راجپوتان
از محافظت قلعه عاجز میشوند دست از کار باز داشته حرمین از صندل و عود و اقسام هیمه و روغن
مهیا ساخته معتمدان خود را بر اهل و عیال و سایر عورات میگمارند که چون شکست متیقن میگردد و مردان
کشته شوند عورات را بدرون خانه کرده آتش در زنند و بعد از ساعتی متحقق شد که بندوق پادشاهی که بموقع
بود از غضب الهی جیمل سردار قلعه رسیده و از کشته شدن او اهل قلعه دل از پای داده و مرگ خود را بچشم
خود مشاهده نموده شروع در جوهر کرده اند و اولاد و زنان جیمل دیگر در خانه پتا الخویشان را با دیگر در

خانه صاحب خان بچهار ده از معتمدان دیگر در خانه ایسر داس دیگر در خانه جوهانان مجموع سیصد زن
در آتش قهر الهی سوختند و هنگام طلوع صبح اقبال بموجب حکم قضا مثال بهادران عساکر جلال مسلح
و مکمل شده از اطراف مورچالها درون قلعه درآمدند و راجپوتان حرکت المذبوحی کرده فوج فوج و جوق
جوق بر روی یکدیگر کشته گردیدند آنگاه حکم شد که فیلان مست نامی را از راه سابلاط درآورده دلاوران قتل
کرد باز و هو کردار پس آن مرکز آنگاه جنگیه و سرکیه کاوره درآمدند و آنحضرت خود بدولت و اقبال
بر فیل سوار شده بدرون قلعه شتافتند و از غرایب آنکه ایسر داس جوهان خود را بفیل ابره کر رسانیده
پرسید که این فیل چه نام دارد چون فیلبانان نام گفت بی محابا بگرفت و بدان فیل مستحکم گرفته بدست
دیگر جمدهر بر بالای خرطوم فیل بزد و در وقتی که فیل او را زیر کرده بود بفیلبان گفت مجرای من پیش
پادشاه قدردان جوهر شناس خواهی کرد و راجپوتی دیگر شمشیری بر خرطوم فیل جنگیا انداخته قلم کرد
و او با وجود خرطوم بریده که مراد فیل برانست عالمی را زیر و زبر ساخت اگر چه پیش از رسیدن زخم
سی کس را کشته بود بعد از افتادن خرطوم نیز پانزده کس دیگر را پامال قهر ساخت و فیل کاده از غریو
خلایق و غوغای مردم روی بگریز نهاده و درین پره و بر جمع کثیر از خون گرفتها را در زیر دست و پا نیست و
نابود گردانید و عظمت خان نوجوان که بر وی سوار بود زخمی شده بهمان زخم درگذشت و راجپوتی دیگر
بجلت فیل سرکیه در زیر دست و پا گرفت و قدری سال نزد داده گذاشت و باز خود را جمع ساخته شمشیری از
عقب فیل انداخت و در خلال این حال راجپوتی یکی از بهادران عرصه جانفشانی را بمبارزت خود طلبیده اول تیر
گشاده پیشانی قدم همت پیش نهاده و دیگری از دلاوران عساکر منصوره بمدد او شتافت و آن شیر مرد باهتمام
عام منع نمود که این از آئین مردمی و رسم مروت بعید است بحالتی که غیرت مقتضی آن باشد که کافری مرا
مبارزت خود طلب نماید و تو با من موافقت کنی و این دو کس با یکدیگر کارزار نموده داد شجاعت دادند تا آنکه
راجپوت کشته گردید و بعد از فتح هر چند تفحص آن نمودند اصلا اثری از و ظاهر نشد و همانا که با دیگری مقاتله
نموده شربت شهادت چشیده باشد و در وقتی که آنحضرت بر بتخانه گوبند لعل بسیار رسیدند یکی از توجها را

پادشاهی نثار اکبر درو جیمل بود بخرطوم فیل اکبر اسلام آوردند و بعد از زمانی در گذشت و درین قلعه قریب هشت هزار
کس از راجپوتان جوهر دار بود و اکثری مردانه کشته شدند و از بعضی جوهرکاری نامهای شجاعت بظهور آمد و از
طلوع صبح اقبال تا نصف النهار که هنگام زوال کفار خسران مآل بود قریب سی هزار کس علف تیغ قیامت اثر
گردیدند و جمع کثیر اسیر شدند و از غرایب آنکه جمعی از بندوقچیان بکسر که وطن اینها در نواحی کالپی است
درین قلعه بودند و در مدت محاصره بسیاری از بندهای کارآمدنی را بزخم جانستان سازمان ملک نیستی
ساخته بودند و آنحضرت مکرر بزبان الهام بیان میگذرانیدند که تا شاید این دجال سیمایان چون قلعه مفتوح
شد جزوی از سرداران بندوقچی تمام بندوقچیان را که قریب هفتصد نفر بودند دست بسته حیله کرده
از دروازه قلعه برآوردند و هر کس با اینها میرسید میگفتند که بندوقچیان قلعه را حضرت باسیری داده اند که
بیرون برده محبوس دارید و چون حضرت بدولت از قلعه برآیند حکم است که تمام اینها را کشته از سر اینها
کله منار بسازید بمجرد این حیله تمام توپچیان بسلامت از قلعه برآمدند و هر چند تفحص اینها نمودند نشان نشدند
یکی بدست نیامد و در آخر معلوم شد که باین حیله و تزویر برآمدند و آنحضرت خود بدولت و سعادت به بتخانها
تشریف برده اکثر را ویران ساختند و جبین نیاز بدرگاه کریم کارساز نهاده بحمد الله شکر این موهبت
عظمی تقدیم رسانیدند و بعد از سه روز بارادهٔ کیهان پوی مراجعت نموده تا سه روز بجهت بعضی انتظام
ضروریه توقف فرمودند و چون در مبادی این عزیمت نذر کرده بودند که بعد از فتح بزیارت روضه منوره
خواجه معین الدین چشتی قدس سره العزیز توجه فرمایند بنا بر اتقای نذور روز فروردین نوزدهم اسفندار
مذماه الهی موافق سه شنبه بیست و نهم شعبان کوس مراجعت بلند آوازه ساخته پیاده متوجه اجمیر شدند
و سر از منزل قطع مسافت نموده تا منزل تشریف بردند و در منزل سکونه قرار گرفته بیشتر به اجمیر رفته بود بر — عت
آمده عریضه خادمان آن روضه علیه آورد که حضرت خواجه در عالم خواب نموده اند که آن پادشاه ظاهر و باطن بصفا
عقیده و حسن ظاهر اتقای نذور فرموده پیاده متوجه اینجانب اند زینهار که پیش ازین تصدیع نخود
قرار نداده از هر جا که رسیده اند بسعادت سوار شوند که بعنایت ایزد بیچون پادشاهان ربع مسکون غاشیه

نمود بیست آنحضرت برابر درویش عزت گرفته پیاده در رکاب اقبال سعادت بزم حضور اهتمام شد چون عرایض منتسبان
روضه معینیه بمسامع علیه رسید استرضای حضرت خواجه را مراد خود مقرر داشته بنا بر کلی اقبال جهان
آرای فرمودند و هفتم اسفندارمذ ماه الهی موافق یکشنبه هفتم رمضان خطه فیض اساس اجمیر را ورود موکب بیست و دوم
دولت از نو رونق بیشتر گردید و آنحضرت را بروضه قدسیه تشریف برده آداب زیارت و مراسم نیاز بتقدیم
رسانیده ناده روز در آن خطه روح افزا اقامت فرمودند و زلال مکرمت غبار احتیاج از چهره حال فقرا و ساکنان
پاک شستند و از سوانح اقبال آنکه در ایام محاصره قلعه مذکور مصالحه منعم خان خانانست با سلیمان حاکم
بنگاله و آراستن خطبه و سکه بنام نامی و القاب گرامی خاقان ممالک ستان و مجملی ازین تفصیل آنکه چون
در بنگاله جلال الدین سور استقلال یافت تاج کررانی و برادرش که حکومت بهار داشتند از آسیب جلال
الدین سور اندیشیده همواره با خانزمان راه آشنایی و آمد و شد مراسلات مفتوح داشته اظهار دوستی
بنفاق میکردند و بدین وسیله از آسیب مصادمه جلال الدین محفوظ می بودند بعد از آنکه جلال رخت هستی
بربست تاج خان بر ولایت بنگاله استیلا یافت بنگ و بهار را باستقلال متصرف شد و چون او نوبت
گردید سلیمان برادر خورد جانشین گردید و رود را بنوازی فرصت جمعیت فراوان و سامان بی پایان از نقود
و اجناس و فیلان نامی بهم رسانید و هر جا که افغانی بود بر گرد او فراهم آمد و با خانزمان رابطه دوستی و وداد
مشید داشته سررشته صلاح و صواب از دست نمیداد تا آنکه خانزمان بنتایج اعمال خود گرفتار شد و
حکومت جونپور و آن حدود از درگاه معلی بمنعم خان خانان تفویض یافت و لودی که وکیل مطلق العنان
سلیمان بود در کنار آب سون اقامت داشت مجرد ایلچی خان خانان طرح دوستی افکنده بارها رسل و
رسایل و تحف و هدایا استحکام مبانی اخلاص و اختصاص نمود و چون سلیمان میخواست که باستیصال
راجه اودیسه و ابراهیم که مدعی سلطنت بنگاله بود متوجه شود از آسیب صدمات افواج قاهره جمعیت
خاطر و اطمینان باطن نداشت بوسیله لودی محرک سلسله دوستی و یکجهتی شده استدعا نمود که باهم
ملاقات کرده در حضور بعهود و مواثیق استحکام مبانی محبت و مواد اخلاص فرموده خطبه و سکه

بنام نامی حضرت الهی کرده شود و قرار یافت که خان خانان با جمعی از مردم خود بمنزل سلیمان رفته در آنجا
باهم ملاقات نمایند اگرچه بعضی خیرخواهان صواب اندیش باین کنکاش راضی نبودند مع هذا خانخانان با
سیصد کس از مردم خود و محب علیخان پسر میر سلطان و پسر قبچاق و میرهاشم برادر شاه ابوالمعالی و قیا
خان و ملازمان این امرا که مجموع هزار کس باشند متوجه شدند و اول لودی آمده مراسم تعظیم و احترام
بتقدیم رسانید و از پس او پسر کلان سلیمان آمده لوازم اعزاز و اکرام ظاهر ساخت و چون پنج کروه مسافت ماند
سلیمان خود باستقبال آمده مردمی و مهمانداری بجای آورد و خان خانان مجلس عالی ترتیب داده سلیمان
را بمنزل خود طلبید و روز دیگر جشنی آراسته خانخانان بخانه برد و خطبه و سکه را بنام نامی حضرت خاقانی
رونق جاودانی بخشیده پیشکشهای لایق گذرانید و بعضی از مفسدان و اغواطلب تحریک کردن
منعم خان کرده بسلیمان چنان نمودند که رایات جهانگشا بتسخیر چیتور متوجه است و اکثر امرای حضرت
آنحضرت اند و خان خانان که چنین مفت بدام افتاده او را از دست دادن خلاف آیین و کنکاش سپاهی گری است
و همین که او را استیصال ساختیم تا بپای تخت کسی که تاب مقاومت ما داشته باشد نیست و چون لودی از حقیقت آن
عزم و اراده باطل آنها اطلاع یافت خاطرنشان سلیمان نمود که با چنان پادشاه بزرگی طرح خصومت افکندن
و روی جهت خود را در مهلکه عظیم انداختن از عقل صواب اندیش مستبعد مینماید و بمقدمات معقول سلیمان
را از آن رای خطا در راه غلط باز گردانید اما افغانان بر حرف خود ایستاده ازین اندیشه باز نمی آمدند تا آنکه
منعم خان اردوی خود را گذاشته بکنکاش لودی با معدودی جریده متوجه جونپور شد و بعد از آنکه
راه بسیار طی کرده بود افغانان اطلاع یافته خجلت زده اراده باطل خود بتن کردند و با نیت و لودی خود
را بتعاقب خانخانان رسانیده اظهار معذرت و ملایمت بسیار نمودند و منعم خان از آنجا کنکاش کرده
بود که فتحنامه چیتور رسید و موجب تقویت اولیای دولت گشت و سلیمان نیز از جانب خان خانان
خاطر را پرداخته بجانب اودیسه شتافت و اودیسه را بعزیمت تزویر گرفته راجه آنجا را اسیر و مقهور گشت و
ابراهیم را بقول و سوگند آورده روانه ولایت نیستی ساخت آغاز دور دوم از جلوس و وقایع سال سیزدهم الهی بدر

درین زمان که موکب جهان آرای خاقان گیتی ستان در خطه فیض اساس اجمیر استیفای انوار رحمت و انتظار فتوحات
میفرمودند رایات سلطان بهار بحسن روزگار سایه انداخت آنکه روز عاشورا عید سیزدهم
در رسید و نیر اعظم عطیه بخش عالم بعد از انقضای سه ساعت و نه دقیقه از شب پنجشنبه نوزدهم رمضان
هفتاد و پنج بشرف سرای حمل تحویل فرمود و سال سیزدهم الهی از جلوس ابد قرین حضرت خلافت پناهی چهره
نمود و بعد از فراغ جشن نوروزی که لوای مراجعت بمستقر سریر خلافت ارتفاع یافت و در اثنای راه قرولان
پادشاهی خبر شیر آوردند و خاطر قدسی مظاهر بشکار شیر توجه فرمود چون به نیستان رسیدند شیری
قوی بازو برآمد دلاوران تیز دست عنان اختیار از دست داده به تیر و شمشیر آن را از هم گذرانیدند و این مطالبه
و پیش دستی پسند خاطر اشرف نیفتاد حکم شد که بعد ازین بحکم هیچکس دست بالا نکند و درین گفت و شنود
شیری دیگر عظیم تر از آن برآمد و متوجه آنحضرت شد و بجهت پاس حکم ملتزمان رکاب اقبال قالب تهی کرده
یارای آن نداشتند که دست بکار رسانند و بندگان حضرت تیری از کمان قدرت برکشیده بجانب او
انداختند و شیر زخمی شده در کمال خشم بر بلندی برآمده نشست و آنحضرت از اسپ فرود آمدند و در مقابل
او ایستادند و دلیران عرصه همت بر گرد او دایره زدند و حضرت خاقانی بندوقی بجانب او انداختند که بیکبار
شیر رسیده از بناگوش او پوست و گوشت و شیر بغضب تمام برخاست تا بوی میجست که شیری دیگر
بیدار شد و بهمه جانب حضرت توجه میفرمودند شیر همان جانب میرود و قابو بدست نمی افتاد و شیخ ابو
الفضل نوشته که بی واسطه از حضرت خاقانی شنیدم که حضرت جنت آشیانی میفرمودند که تقدیر ایزدی چنان
رفته که جمعی در شکار شیر باشند و پوسته نظر شیر بر شخصی می افتد که از دست او کشته خواهد شد و کمین
گذاشتن شکار شیر تشریف برده این معنی که از بدایع تقدیر است مشاهده افتاد و بتجربه پیوسته چون
قابو بدست نمی افتاد رستم خان حکم فرمودند که پیشتر درآمده شاید شیر بجانب او متقید شود و قابو بدست
افتد عادل پسر شاه محمد قندهاری که در آن چند روز معاتب بوده بقصد مجرای خدمت پیش دستی نموده و پیش
متوجه عادل شد و او در بندوق تیری انداخت و بحسب سرنوشت خطا کرد و شیر آمده هم در پنجه خود در ربوده

او را و دست دیگر بخنجر برد و چون تقدیر با مرادی که برآرنده بود خنجرش بیرون غلاف میشکست و تا آنکه چند
بنا بشیر دست عادل را از دهان بعد از آن خنجر کشیده در زخم بر دهن شیر زده بار دوم بر دست راست خود را به
دهن شیر داد در بن انشا دلاوران عرصه شجاعت تاب نیاورده بشمشیرهای آبدار کار او را تمام ساختند در آن
معلوم به عادل نیز زخمی رسید و از شیر شکار حضرت نشان بمدت چهار ماه بر بستر جانکندن افتاده بود در عاقبت
بهمان زخمهای جان ستان بعالم جاودان شتافت الحمد بعد از فراغ نشاط شکار مسیر از جهت قطع مسافت در آن
روز چهارشنبه بیست و هشتم ماه الهی موافق یازدهم شوال ظلال دولت و اقبال بر دار الخلافه آگره موکب
موکب گردون شکوه بمستقر سریر خلافت نزول فرمود حکم شد که جمعی از امرا و ملازمان درگاه والا که در
فتح چیتور بسعادت خدمت و جانفشانی سرافراز بوده اند بتسخیر قلعه رنتهبور که در رفعت و استحکام
ثانی اثنین قلعه چیتور است همت گماشته تلافی آن تقصیر نمایند لهذا اشارت محمد خان و بابا خان قاقشال
و سماجی خان و صفدر خان و بهادر خان و دوست خان و دیگر بهادران عرصه جانسپاری بسرداری اشرف
خان رخصت یافتند و هنوز در راه بودند که خبر شورش و فتنه انگیزی ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا
و میرزایان دیگر در ولایت مالوه بمسامع جلال رسید و مجملی ازین ساخته آنکه چون شهاب الدین احمد خان و محمد مراد
خان و شاه بداغ خان با افواج گیتی ستان بدفع شورش آن حق ناشناسان متوجه مالوه شدند میرزایان تاب
نیاورده روی ادبار بصوب ولایت گجرات نهادند و چنگیز خان غلام سلطان محمود گجراتی که بعد از شهادت
سلطان بر قلعه چانپانیر و سورت و بروج استیلا یافته بود توسل جستند و چنگیز خان که همواره کردنشین
احمدآباد و استیصال اعتماد خان داشت فتور و حوادث از وجود میرزایان را از اتفاقات حسنه جسته جمعیت فراوان
متوجه احمدآباد شد و در حوالی شهر با اعتماد خان مبارزت نموده و او را شکست داده احمدآباد را بتصرف آورد
و چون در آن جنگ از میرزایان کارهای نمایان بظهور رسیده بود چنگیز خان در مقابل تیمار حال ایشان
آمده بروج را با دیگر محال جاگیر ایشان مقرر داشت و از بس که طبیعت آن بی دولتان بفتنه و شورش مجبول بود
خود بسر نشستند در آنجا نیز دست تطاول دراز ساختند و چنگیز خان لشکر گران بدفع آن خود سران تعیین فرمود

تا آنکه فوج چنگیز خان را شکست دادند لیکن چون با چنگیز خان از خیر قدرت جویش برتر یافتند روی توجه
خان بر نهاده متوجه مالوه شدند و در حوالی اجین آمده غبار فتنه و آشوب برانگیختند و محمد مراد خان حاکم
دار اجین قلعه را استحکام داده صورت حال بدرگاه آسمان جاه عرضداشت نمود و حکم شد که افواج قاهره که بتسخیر
[illegible] شتافته بودند اطراف این قصبات [illegible] قلعه رنتهنبور مقرر دانسته متوجه مالوه شوند و امرای کلان
[illegible] شدند که [illegible] بولایت مالوه نهادند و از درگاه معلی نیز قلیچ خان و خواجه غیاث الدین علی
[illegible] که بخشی حضور بود با دیگر امرا ضمیمه عساکر اقبال ساخته رخصت فرمودند و چون افواج گیتی کشا
بسرونج رسید شهاب الدین احمد خان که جاگیردار آنجا بود با فوج شایسته ملحق شد و در سارنگپور شاه بداغ
خان نیز بعساکر اقبال پیوست از صیت سطوت افواج قاهره میرزایان برگشته روزگار دل از جای داده راه فرار
پیش گرفتند و محمد مراد خان از قلعه اجین برآمده با سایر امرا بتعاقب شتافت و میرزایان سراسیمه خود را بآب نربده
زده بدر رفتند بسیاری از اوباشان ادبار نشان الخ هستی بموج خونخوار رفت و در این اثنا خبر قتل چنگیز خان در
گجرات شیوع یافت و میرزایان قابو دانسته بجانب گجرات شتافتند و امرا تا کنار آب نربده تعاقب نموده عنان
معاودت معطوف داشتند و از آنجا هر کدام بجاگیر خود رفتند و سایر امرا متوجه درگاه
معلی گردیدند میرزایان رانده و مانده با چیزی از اوباش خود را بگجرات رسانیدند و در این ولا حاکم مستقل بود
قلعه چانپانیر و سورت را بی جنگ و محنت متصرف شدند و ابراهیم میرزا بقلعه بروچ شتافته رستم خان که
غلام ترک چنگیز خان در خانه او بود قلعه را استحکام داده متحصن شد و در پای قلعه رنگا ... در
پیوسته برآمده نبردهای مردانه و مصافهای رستمانه میکرد اما چون از کومک نا امید مطلق بود آخر بصلح
قلعه را سپرد و بتمهید احوال و خاطر جمعی میرزایان برگشته حال در جای خود در قمر زده که ... خواهد شد انشاء الله
تعالی و تقدیر از سوانح این ایام رسیدن امرای اتکه خیل است از پنجاب بدرگاه خاقان ظل الهی و شرح این مبهم
اجمال آنکه چون میر محمد خان و سایر امرای اتکه گروه مدت مدید در پنجاب جاگیر داشتند بر فاهیت و فراغت گذرانیده بودند
حکم شد که بدرگاه معلی آمده از سعادت حضور بهره ور گردند چون فرمان بطلب امرا بپنجاب رسید و کرخ ...

در جان بسته متوجه درگاه سپهر بارگاه گردیدند و از پنجاب با میر محمد حسین قلیخان و اسماعیل قلیخان بر خان کلان ... مرحمت فرموده سرکار سنبل میر محمد خان تفویض یافت و سرکار ... قطب الدین محمد خان عنایت شده و سرکار
قنوج بشریف خان مکرمت شد و چون میرزا کوکه ... حضور ... و دیگر ... اوراق
که در پنجاب داشت بجا خود واگذاشتند و شهاب الدین احمد خان از ... ... آمد سعادت آستان
دریافت و مظفر خان از کثرت اشتغال ملکی و مالی بیکبار استخدا انتظام مرتبه ... بمهره کار دان ... بشهاب
الدین احمد خان حواله فرمودند و او نیز اهتمام شایسته بکار برد و قانون ضبط هر ساله را که ... نیکو
فراوان بود بر طرف ساخته از روی تفهیم کلی جمیع خالصات را نسق بست بفتح موکب جهان گیر تسخیر قلعه
رنتهنبور چون همگی همت جهان کشا مصروف و معطوف بر آنست که سواد اعظم هندوستان بفروغ تیغ عالم
افروز روشن و منور گردد و زنگ کفر و شرک از مرات روزگار بمصقل همت جهانگشا زدوده شود رای جهان آرای
[illegible] بتسخیر قلعه رنتهنبور که در تصرف کفار شقاوت آثار بود انعطاف فرمود در تاریخ دهم رمضان ماه الهی چهل و دو
شنبه غره رجب بنهضت موکب عالی بمنصور اتفاق افتاد در نجست بدار السلطنه حضرت دهلی تشریف برده
اماکن متبرکه اولیاء عظام را استفاضه انوار استمداد همت فرمودند در حوالی قصبه پالم که متصل شهر واقعه است
شکار قمرغه افکندند و بعد از فراغ نشاط شکار براه میوات متوجه قلعه رنتهنبور شدند و از غرایب وقایع
چون قصبه الور مخیم اردوی کیهان پوی گردید فیل امینی ... که از فیلان نامی خاصه ... بود در عرض
... بر فیل شیخ محمد بخاری دوید و آن فیل را بدو دندان خود چنان برداشت که چرخ ... نظارگیان
شد و ... فیل امینی ... رسید ... و روز جان تسلیم کرد ... فیل او ... آن ... بود
تا سه روز گیخور ... حمد ... الحمد بعد از طی منازل و قطع مراحل ... ... بیست و یکم شعبان ظاهر قلعه رنتهنبور معسکر اقبال گردید و این قلعه بر فراز کوه هست در غایت رفعت و استحکام
و اطراف آن نیز کوهها است و در آن ایام رای سرجن هاده حکومت آن قلعه که ... کوشش ... و استکمال ...
و چون از آذوقه و لوازم قلعه داری خاطر جمع داشت بمدافعه و مقاتله پیش آمد و حضرت ظل الهی ... روی ...

انقیاد بمحاصره ... پرداخته ... اطراف قلعه را سیر فرمودند و مداخل و مخارج آن را بمعرض ...
... بر ... عساکر ... فرمودند که مورچلها تقسیم نمایند و در اندک فرصتی محاصره ...
صورت بست و محصوران ... قلعه داری ... شقاوت افشردند و بضرب ... و توپ و ... آتش ...
... گرم ساختند ... سوانح ایام محاصره آمدن مهدی قاسم خانست از سفر حجاز در اوراق
... گذارش یافته که مهدی قاسم خان از ولایت گره رخصت متوجه زیارت خانه مبارک شد و بعد از
حصول مقصود عنان معاودت معطوف داشته از راه عراق بقندهار آمده و از آنجا متوجه زیارت کعبه مراد
دیده در ایام محاصره قلعه رنتهنبور بسعادت آستانبوس مشرف و بخصایص ... یافت و لسان عراقی ... بکر
... استعفا ... در روزگار ... سکش ... و آنحضرت از فرط مروت ذاتی و عفو جبلی مجددا
در باب ... مراحم خسروانه ساخته سرکار لکهنو را بجاگیر او مرحمت فرمودند وقایع سال چهاردهم از
جلوس خاقان ممالک ستان درین ایام ظفر انجام که افواج گیتی کشا بمحاصره قلعه رنتهنبور ... مشغول ...
انتظار نصرت و فیروزی داشتند و استدعای عساکر بهجت مآثر سلطان بهار و فتح قلعه دلهاری
دو نسیم روح پرور از مهب عنایت ایزد داد گر بر پرچم علم اعتبار وزیدن گرفت و آفتاب عالمتاب بعد از
انقضای هفت ساعت و ... دقیقه از شب جمعه بیست و دوم رمضان نهصد و هفتاد و شش هجری برج
سعادت ببیت الشرف حمل انتقال نمود و سال چهاردهم از جلوس پادشاه صورت و معنی بمبارکی و خرمی
آغاز شد و چون عروج بر معارج فتح و نصرت جز بتوسط اسباب امکان عقلی نداشت بر آنجه بود در ...
کوران ایام وزیر مطلق العنان ... و ... بود و قاسم ... که در فنون معماری کار
گذاری ید طولی داشت حکم کرد ... شروع نهاد یافت که در تاسیس مبانی ساباط اهتمام شایسته ... نموده
بزودی سرانجام نمایند بموجب حکم قضا جریان از اطراف و اکناف آن ممالک اصناف عمله و فعله فراهم آورده
در اندک فرصت ساباط عظیم ترتیب دادند و ضرب زنهای کلان که هر کدام ... چون ... سنگ
سی من ... و ... مسطح ... کاو ... بر ... کشیده بالای ساباط بردند و در کوه ...

زن که سر کوب قلعه بود گذاشتند و بمهر آتش و ادنی ... عمارت ... عالی را
زیر و زبر میکرد و محصنان قلعه اگر چه از سیم ... ... در آوردند اما غلو ... و ... مخوف
با اهل خانه نیست و نابود میکرد سرجن از مشاهده این حال ... چاره بغیر از قلعه سپردن ...
لاجرم دست نیاز بدامن مقربان بساط عزت زده نخست پسر ... بدرگاه معلی ...
که چون التماس عفو جرایم بمعرض قبول رسد خود بسعادت ... قلعه را ...
که پسران او سعادت زمین بوس دریافتند و بدستیاری مرحمت عام ... حال آنها ... ساخت
دستور عفو و مژده جان بخشی ... کرده ... رخصت انعطاف ارزانی داشتند و از غرایب وقایع آنکه چون
پسران سرجن را بخلعت پوشانیدند از بارگاه بیرون آوردند یکی از ... خون گرفته را بخاطر رسید که
مگر آنها را بزندان می آورند بر بزمهای جهالت افشرده دست بشمشیر برد و ...
بهکونت داس ... نصیحت پیش آمد خواست معقول او سازد آن خون گرفته شمشیر ... ساکن ...
قوی دل پای همت برجا داشته گفت که کار من بمهلت ... رفته ... خود را ... خود را
بورطه هلاک می اندازی ... آن دیوانه سر شمشیر کشیده متوجه درون دولتخانه شد و ...
کانهه ... و یکدو کس دیگر را زخمی ساخت و شیخ بهاء الدین مجذوب ... که در حوالی
دولتخانه بطور خود ایستاده تماشا میکرد بزخم شمشیر دو نیم کرد ... یکی از ملازمان مظفر خان آن
آن خون گرفته را بقتل آورد بالجمله چون پسران سرجن بشارت عفو جرایم ... نزد پدر
سرجن از نوید بخشایش جان تازه یافته بجهت ... و عزت ... و منزلت التماس نمود که
یکی از معتبران بارگاه اقبال سایه افتخار بر فرق ... آستانبوس ... گرداند
حضرت ملتمس او را بعز قبول مقرون داشته حسین قلیخان را رخصت فرمودند و سرجن تا بیرون قلعه باستقبال شتافته حسین قلیخان را بمنزل خود برد و لوازم مهمانی ... ساخته ...
قلیخان متوجه درگاه معلی گردید و روز شنبه دوازدهم فروردین ماه الهی موافق سوم شوال سعادت آستانبوس

شرف اختصاص یافت و پیشکشهای لایق و کلید های آن قلعه که از طلا ساخته بود بنظر اقدس گذرانید و بشمول عنایات
خسروانه سرافراز گردید و آنچه از اموال و اسباب و آلات و اسلحه در قلعه بود و اهل و عیال و اجمال و اثقال خود بیرون برآورده قلعه را سپرد
درگاه بعد از آن مرتضی خان که بپاس مهمات آن صوب مامور بود سواد قلعه را ملاحظه نمود و شکرانه این فتح بتقدیم رسانید
و بعد از آن حسب الحکم قلعه را بمهتر خان سپرده روز دیگر حضرت ظل اللهی
بمبارکی و میمنت فتح و جهان ستانی سوار شده بتماشای قلعه تشریف بردند و بعد از فراغ ضبط قلعه
و انتظام امور مملکت بعزم زیارت روضه منوره فرمودند و در رحلهٔ فیض اساس اجمیر مراسم زیارت و لوازم نیاز
بتقدیم رسانیدند و از آنجا بعد از چند روز بسوی مواطن حضرت خواجه قدس الله سره العزیز نموده عنان عزیمت
بصوب دار الخلافه معطوف داشتند و چون آسیر کده و طرف بهکوت داخل بود بمخیم سرادقات جلال گردید
التماس نمود پیشکشهای پسندیده گذرانید و همدرین راه خبر فوت دریا خان از آگره رسید در
خاطر حق‌شناس آنحضرت سخت گران آمده و بی تکلف اظهار ملال تمام عیار بود و شایستگی تأسف داشت چنانچه
درهنگام نزع وصیت کرده که مرا در زیر پای سگ پادشاهی مدفون سازند و بموجب وصیتش در همان جا گذاشتند
فتح قلعه کالنجر بنام اقبال روز افزون در وقتی که رایات جهانگشا بتسخیر قلعه ... لوای
نصرت ... و قصبات ... بمجنون خان قاقشال و شاهم خان جلایر و سایر جاگیرداران ممالک شرقیه فرمان
یافت که قلعه کالنجر را که از قلاع مشهور هند است مفتوح سازند و این قلعه از اعاظم قلاع هندوستان است که راجه
در ایام تفرقه افغانان از بجلی خان پسر خوانده بهار خان به رویه ... گران ستده و بدست آورده بود
از آن زمان در تصرف داشت چون فرمان بامرا رسید نظارت حضرت بر مجنون خان بسته بمحاصره آن پرداختند و
اندک فرصتی کار بر متحصنان تنگ ساختند و در خلال این حال خبر فتح چیتور و رنتهنبور متعاقب یکدیگر
رسید راجه دید که از فروغ عقل و دانائی صلاح کار و بیننائی داشت صورت حال بمتحصنان در قلعه بیرون دانسته
امان طلبید و بعهد و قول از قلعه برآمده کلید های قلعه را با پیشکشهای مناسب مصحوب وکلای خود روانه درگاه
عرش اشتباه نمود و آنحضرت وکلای راجه را بانواع نوازش سرفراز فرموده رخصت معاودت ارزانی داشتند

و حراست قلعه بمجنون خان قاقشال تفویض یافت ولادت فرخنده شاهزاده سلطان سلیم
نقیب نور الدین محمد جهانگیر پادشاه غازی پادشاه با کمال صورت و معنی کرسی نشین همت ...
از حضرت ... تخت ... ... اسباب کامرانی ظاهر و باطن ... و ... وجود ...
دامن دولتش بهر جهت انتظام سلسلهٔ دینی و دنیوی ... شایسته ...
مقربان درگاه حضرت و مقبولان بارگاه احدیت ... ... طلوع کوکب ...
ولایت ... شیخ محمد بخاری و حکیم عین الملک و جمعی از ...
در روشنی ... قصبه سیکری که از دار الخلافه آگره دوازده کروه است ...
نیست و بغایت مبارک ... مستجاب الدعوة است لاجرم آنحضرت ...
و چون از بشارت طلوع کوکب مراد ساعت افروز گردید ...
آن دانای رموز آسمانی بموجب الهام ربانی بوجود ... بشارت ...
ترجمان آن پیر روشن ضمیر گذشته بود بمنصه ظهور و جلوه گر گشته ...
کیش بر این قرار گرفت که ... حرم سرای عصمت ...
محل پادشاهی باشد ... از برکت انفاس قدسیه حضرت شیخ ...
این امنیت بحصول انجامد و باطن آن عزیز ...
اعتقاد و تصمیم این نیت فرموده بود ... کوکب مراد ... روز چهارشنبه هفدهم
ماه ربیع الاول سال نهصد و هفتاد و هفت هجری بطالع ... و چهار درجه میزان گوهر یکتای خلافت و شهریاری
برج اقبال و بختیاری سلالهٔ سلسلهٔ خلافت و سروری چراغ افروز دودمان تیموری ... ریاض سلطنت و جهانبانی
ثمرهٔ شجرهٔ معدلت و حق گذاری کوکب آسمان جاه ... قطب سپهر دولت و اقبال ... طلوع نمود و جهان را
سرمایهٔ امنیت جاوید کرامت فرمود ...
روشن گشت گلبن سلطنت ... بهارستان ...

تا اکثری میرزونت عروس ... خوابی ... حضرت ...
دولت ... برومند ... بهار و ... خاقان گیتی ستان ... چهارده سالگی ...
فرق عزت ... مسند آرای خلافت ... چون از آن تاریخ چهارده سال ...
... دار الخلافه آگره ...
عز و علا رسید و آوازه ... این مژده جان بخش ... زر و سیم نثار
فرمودند و جهت ادای شکر این موهبت عظمی حکم اطلاق جمیع زندانیان کرده ...
ارتفاع یافت ... صوری و معنوی این سلاله دودمان خلافت جهانگیر را سلطان سلیم نهادند ...
تظرات ... اسم مبارک ... قدسی صفات ... چشم و چراغ دولت
و اقبال ... سلامت آفاق ... این مولود ... محمود ... آن عزیز مستجاب الدعوة
است که ... خاقان گیتی ستان کامیاب مرادات صوری و معنوی ... منتهای عمر و دولت
رسید اگرچه فضلا و شعرا در تاریخ ولادت ... مضامین غریب و معانی یافته قصاید غرا در سلک
نظم کشیده اند از جمله یکی در ... اکبر گفته و دیگری ... اکبرشاهی یافته اما خواجه حسین هروی
کمال قدرت طبع ... فهم ظاهر ساخته قصیده ...
اول هر بیت تاریخ جلوس جهان آرای خاقان گیتی ستان است و مصرع دوم تاریخ ولادت عالم افروز حضرت شاهنشاهی
است و با وجود التزام این دو تاریخ لفظ و معنیش ... تمام دارد و بیتی چند از آن قصیده درین
اقبالنامه نوشته میشود قصیده الله الحمد ... شهریار • گوهر ... آمد در کنار •
طایری از آشیان جاه و وجود آمد فرود • ...
در چمن ... لاله زار • ...
بکوهر کرد ... • ...
می افزود ... لولوی ... • شاد شد ... آسمان ... باز

دیبا ... بهار • آن هلال ... آمد برون • ...
شاه اقلیم صفا سلطان ... • ... عادل کامل محمد اکبر صاحب قران •
پادشاه نامدار و کامجوی و کامکار • ... عادل العلی ... روزگار •
از کلام ... • سایه لطف اله ...
پادشاه دین پناه آن عادل عالم مدار • ...
مجلس ... • موکب منصور ...
عالمی ... • ...
لیل و نهار • ... والی ...
سرپر • ...
شاه ... • ... معدن احسان عالی ...
از کرم • ... والی ...
... • ...
سحاب • با وجودت ... • ...
بازجوی ... • ...
مردی ... • ... مصرع اول ... جلوس پادشاه • از دگر
مولود ... عالم مدار • تا بود باقی حیات روزهای ماه و سال • ...
شاه ما پاینده باد و باقی آن شهزاده هم • روزهای بیحساب و سالهای بیشمار • و بعد از انقضاء دو ماه و دوازده
روز از ولادت کثیر السعادت حضرت شاهنشاهی ...
سرادقات عصمت شاهزاده خانم ... پیاده رفتن خاقان گیتی ستان از آگره بزیارت روضهٔ فیض
اساس خواجه معین الحق والدین قدس سره العزیز در آن زمان که خاقان ممالک ستان ...

خلف بود وهموار چهت طلوع کوکب مراد از باطن قدسی مواطن برگزیدهای درگاه صمدیت استمداد همت مینمود

تا چهار جشن جهان آفرین عهد رشد و برکت شاه مقصود از نهانخانه امید قدم بجلوه گاه شهود نهد بشکر این

موهبت عظمی از دار الخلافه اکره پیاده متاجمیر شتافته بزیارت روضه علیه خواجه معین الدین چشتی قدس سره العزیز

ادای نذر نموده دار السعادت فتحپور را بنهاد نزول روز جمعه دهم آبانماه الهی موافق دوازدهم شعبان قرار

گرفت ... نهادند مرحله پیماد ... شوق شدند و مسافت متراکه دوازده کروه مقرر شده ورود عده هر روز منزل

معینه ورود سعادت اتفاق افتاد و جبین اخلاص بران آستان ملایک مطاف نهاده مراسم زیارت و لوازم عبادت

بتقدیم رسانیدند و بعد از فراغ زیارت بخیرات و مبرات پرداخته معتکفان حواشی آن روضه قدسی را از سحاب

بر تحلیت سحاب مکرمت سیراب امید گردانیدند و چون هر ساله مبلغی گرامند برسم نذورات مقرر بود که از

خزانه عامره واصل مستوطنان آن روضه قدسیه شود درین ولا بعرض رسید که جمعی که بمنصب تولیت سرور اختصاص

دارند خصوصا شیخ حسین که دعوی فرزندی حضرت خواجه مینماید اکثر آن مبلغ را خود متصرف شده

بفقرا و مساکین چنانچه باید نمی پردازد و مع هذا بعد از تحقیق ظاهر شد که دعوی فرزندی نیز اصلی ندارد لا

جرم تولیت آن آستان آسمان رفعت بشیخ محمد بخاری که از اکابر سعادات هندوستان بود بنیک ذاتی و حسن ذاتی ر

صفاتی آراستگی داشت تفویض یافت که در ترویح ماثر آن بقعه متبرکه و تعمیر بنای خیر و اجرای وظایف

و مراعات خاطر مخصصین و تیمار حال فقرا و مساکین مساعی جمیله بتقدیم رساند و در ساعت خیر اشاعت عنان

مراجعت بدار الخلافه دهلی انعطاف یافت که زیارت مراقد اولیاء عظام و مشایخ کرام که در ان مصر سعادت

آسوده اند فرموده متوجه دار السلطنت آگره شوند **سوانح سال پانزدهم الهی** چون موکب جهانگشای خاقان

گیتی ستان بدار البرکه دهلی ورود اقبال فرمود سلطان جهان بالش کرد درین بهار آن میمنت و نزهت بر آسمان

حمل بتحویل سعادت افکند و روز شنبه سیوم شوال سنه تسعمائه و هفتاد و هفت هجری تحویل شد و بعد از مراسم جشن نوروزی ذاتی

وزیارت مرقد متبرکه و طواف مزار فایض الانوار حضرت جنت آشیانی انار الله برهانه نهضت عالی بصوب مستقر خلافت فراغ

اتفاق بدار الخلافه اکره نزول اقبال روی داد **ولادت شاهزاده شاه مراد** بتاریخ خورداد ماه الهی موافق شب پنجشنبه

سیوم محرم سنه نهصد و هفتاد و هشت هجری حق جل و علا نوری بر خزینه اختر وطغرای حشمت کوهر پادشاهی

ملک صورت و معنی کرامت فرمود و گلی تازه از گلستان خلافت شکفت و جهانیان را بتمنای این شادی الفت قدوم این

مولود مسعود نیز بدار الخلافه فتحپور در حوالی منازل شیخ سلیم قرین اقبال بوده بعرصه وجود نهاده نام این

شاهزاده عالی نژاد شاه مراد بر صحیفه دولت و اقبال ثبت افتاد درین طوی بزم جشنهای عالی ترتیب ... خان

خانان جهت ادای تهنیت از جونپور متوجه درگاه معلی شده سعادت زمین بوس دریافت و چون پادشاه

حقیقت آگاه پیوسته در شاهراه حق جوئی و حق طلبی گام همت نهاده برای دو رابطه توفیق طی منازل تحقیق

میفرمایند و همواره روی توجه بزیارت روضه علیه خواجه معین الحق و الدین قدس سره العزیز نهاده استمداد

همت از باطن قدسی مواطن آن برگزیده درگاه ایزدی مینمایند **رفتن اجمیر** درینولا که از ریاض خلافت گلی تازه

شکفت و از چمن فتوحات الهی گوهر آن بر بها بساحل مراد رسید جهت ادای لوازم شکر و تقدیم مراسم حق گذاری

دهم ماه مهر الهی موافق شنبه بیست و دوم ربیع الثانی نهضت موکب عالی بصوب اجمیر اتفاق افتاد و منعم خان

خانخانان را با نتظام ممالک شرقیه رخصت انعطاف ارزانی داشتند و چون اجمیر مخیم سرادق عز و جلال

گردید حکم حکم اصدار قلعه و تاسیس منازل دلکشا و عمارات عالی بنا شرف ارتفاع یافت و بحمیع ملازمان عتبه

اقبال نیز حکم شد که منازل مناسب جهت خود ترتیب نمایند و در عرض سه سال حصار و دولتخانه و سایر عمارات

باتمام رسید و بادراک فرصتی شهری عظیم آراستگی پذیرفت و بعد از فراغ زیارت عنان عزیمت بصوب ناگور

منعطف گردید و در حوالی آن شهر میر محمد خان خان کلان که جاگیردار ناگور بود بسعادت استقبال استسعاد یافته

لوازم نثار و پیشکش بتقدیم رسانیدند و در ساعت معروض بارگاه اقبال گردید که آب این شهر و معموری اینجا

منحصر در دو کولاب یکی کیلانی نام و دیگر شمس تلاو که در السنه عوام بکوکرتلاو سمت اشتهار یافته و چون مرور

ایام اکثری خاک انباشته شده در موسم تابستان و کمی آب باران بسیاری از اهل شهر وطن خود را گذاشته باطراف

میروند بنا بر عموم شفقت و رافت کشمه کرم آنحضرت حکم شد که کوکرتلاو را که فسحت عظیم دوسعت دریا

دارد و آب آن بتمام اهل شهر کفایت میکند حفر نمایند و بخشیان عظام در روزه آن را قسمت نموده با امرا و سایر ملازمان

رکاب سعادت قسمت فرموده بودند و اندک فرصتی صورت آراستگی یافت و آنرا شکر تلاو نام فرمودند و چون دریاچه

کوکرتلاو بحالی از غرابت پیوست درین اقبالنامه کلک بیان تحریر نمود که کوپید سود اگری صاحب ثروت و سامان بود

در اقتضای فلکی در دولت از روی بدی بر تافت و هیچ در بساط او نماند الا سگی و از تنگنای معیشت آن سگ را

نزد دولتمندی گرو کرده سر قدم بوادی غربت نهاده نامکرر بنگ بوی همت فتح الباب شود و چون مدتی چند

برین گذشت روزی آن سگ از حقیقت و وفایی که داشت بر سر راه رفت و از غرایب اتفاقات آنکه همان روز

آن تاجر با کمال سامان و دستگاه در ان سرزمین رسیده بود همین که سگ صاحب خود را دید شناخت و پیکان

سر در قدم صاحب نهاده در پی گرد او میگشت و روی بر خاک می مالید تا جان تسلیم کرد و آن سوداگر نیز از حقیقت

و مروتی که داشت در ان سرزمین کولابی عظیم ساخته بنام آن سگ شهرت داده است بالجمله درین ایام که موکب

سپهر اعتصام با نتظام ولایت ناگور توجه داشت اکثر راجها و زمینداران آن نواحی حلقه عبودیت در گوش جان

افکنده باستلام عتبه قدسیه سعادت پذیر گردیدند و از جمله چندر سین پسر رای مالدیو از اعاظم زمین

داران هندوستان بسجده درگاه سپهر ارتفاع بلند مرتبه شد و رای کلیانمل حاکم ولایت بیکانیر با پسر خود

رای رایسنگ نیز بسعادت آستانبوس مفتخر گشت و بوسیله مقربان عزت معروض داشت که آرزوی آن

دارم که صبیه برادر من در زمره خادمان سرادق عصمت سرافراز گردد و بدین نسبت کلاه گوشه مباهات بر

افراخته کامیاب دولت صوری و معنوی شوم از آنجا که کار بخشی شیمه کریمه خاقان گیتی ستان بود ملتمس او

بعز قبول مقرون گشت و آن عفت قباب را بحرم سرای سلطنت در آوردند و از سوانح اقبال رسیدن بایزید در

بسعادت آستانبوس و شرح این اجمال آنکه چون از مالوه بر آمده راه ادبار پیش گرفت مرتی در پناه بهرچور زمین

دار بگلانه روزگار بسر برد و لختی نزد چنگیز خان گذرانید و از آنجا پیش شیرخان فولادی شتافت و از

پیش شیرخان نیز بر آمده بدکن رفت و بنظام الملک توسل جست و در آنجا نیز صحبتش خوب نشست و

مراجعت نموده نزد رانا آمد و چون حقیقت پریشانی و سرگردانی او بعرض اشرف رسید از عاطفت ذاتی و مروت

جبلی بر حال او ترحم فرموده حسن خان خزانچی را فرستادند که آن آواره دشت ناکامی را بعواطف خسروانه استمالت

دانیوار ساخته بدرگاه سلاطین پناه آورد و درین ولا بر هنمونی اقبال بسعادت آستانبوس دریافته مشمول انواع نوازش

و مراحم گردید و بعد از فراغ انتظام مهام آن صوب خاطر قدسی مظاهر بزیارت مزار فایض الانوار شیخ فرید شکر گنج

که در زمین صوبه پنجاب آسوده اند توجه فرمود کمالات شیخ از تعریف و توصیف مستغنیست و مناقب آنحضرت

از غایت اشتهار محتاج به بیان نیست پادشاه حقیقت آگاه منزل بمنزل بانبساط شکار ظاهری و در باطن

همت در رصد مطلوب معنوی بسته توجه فرمودند و چون بلوهری راوی علاء الدین که در حوالی دریای ستلج واقع

مورد عساکر اقبال گشت قراولان خبر گله گورخر آوردند و شهریار شیر شکار با جزئی از ملازمان رکاب دولت

متوجه شکار گردیدند و در ان دشت باد و سه قراول پیاده شده بندوق در دست عزم شکار فرمودند و به تیر اول

یک گورخر افتاد و از صدای بندوق گله رم خورده بدورد ست رفتند آن شیر دل سرد ر دنبال گله نهاده همان

طور پیاده شتافت تا بگله رسیده دیگری را شکار فرمودند و باز گله قدری راه دویده آنحضرت باز خود را رسانیده

بیک رابه سر و تر زدند چنانچه سیزده گورخر در آن روز شکار شد و هر مرتبه که یکی را میزدند گله در تر میرفت

و حضرت خاقانی از دنبال نشسته را بقدم شوق طی میفرمودند و چون راه بسیار در ان ریگستان پیاده رفته

بودند عطش بر مزاج اقدس غالب آمد و در ان دشت از آب بی بهره بود و آبدار از خاصه جهت ملاحظه شکارگاه دور

مانده بودند و قراولان هر چند تک و دو مینمودند راه بسر چشمه مقصود نمی بردند و ضعف تشنگی بجایی رسید

که آن بحر معرفت را یارای گفتار نماند و درین دست فیض نیضی فضل ایزد سبحانه که همواره رفیق طریق آن مسند آرای

ملک تحقیق است آبدار از خاصه را در جان دشت سرور بن خضر راه شد و پادشاه حقیقت شناس لوازم

شکر و سپاس این موهبت بیقیاس بتقدیم رسانیده بمبرات و خیرات بجا آوردند و از سوانح این ایام کشته شدن مقبول

خانست بتیغ بی باکی جلال زمین دار بهنبهر و مجملی از این سانحه آنکه قتوا خان که از سپاهیان معتبر و امرای

معتبر این دودمان عالی بود بفروغ تیغ همت متمردان آن ناحیت را ضبط فرموده جلال نام زمین دار بهنبهر را در تحت

وا ظهار صلاح بوسی در مزاج او تصرف کرده در لباس دولتخواهی پیوسته اندیشی نموده اکثر نوکران و سپاهیان معتمد او را

باطراف و جوانب فرستاد و آن ترک ساده لوح نیز سر رشته حزم و احتیاط از دست داده با کثر مردم چون خود را

جدا ساخت حتی که یادگار حسین پسر خود را به نوشهره و ضبط آنجا رود تعین فرمود و او را با زمینداران نوشهره
منازعه روی داد و مخالفان تنگناهای کوهستان را گرفته جنگ عظیم کردند و کثیری بسیار از مردم یادگار حسین
بدرجه شهادت رسیدند و یادگار حسین نیز زخمها برداشته نیم جان در میان کشتها افتاد و بعضی
زمینداران ترحم بحال او کرده از آنجا بر آوردند و مقارن این حال جلال با جمعی بر سر تیول خان بخت داور از کمال
شجاعت و عزم تدبیر کثرت غنیم را منظور همت نیاورده تا مقدور بود دست و پا زده مردانه جان بحق تسلیم کرد چون
حقیقت این بی اعتدالی و بیباکی زمینداران بمسامع اقبال رسید فرمان قضا نشان از قهرمان جلال الخلافه
عز ارتفاع یافت که فوجی از عساکر منصوره قرین به تنبیه و تادیب آن خون گرفتها برگشته روزگار تعین نمایند
که خار بن ارباب عصیان و ضلالت از بیخ برکنده شود و بعد از ورود فرمان جهانمطاع خانجهان فوجی شایسته
از بهادران کار طلب بآن ناحیت فرستاد و دلیران عرصه کارزار گرم و چسپان شتافته دیبجار تیغ خون
افشان غبار فتنه و آشوب اهل عصیان فرو نشانیده آن سرزمین را از وجود گناه آلود اربار فساد پاک ساختند
وقایع سال شانزدهم از جلوس اشرف درین هنگام که موکب اقبال اعتصام خاقان گردون غلام در ظاهر
پتن فر ورود سعادت داشت بهار فیض آثار جهان را چون باطن ارباب شگفتگی بخشید ابر نوروزی گرد
آلود کارخانه را بطهارت یقینی فرمود و زمین و زمان چون چشم دل اهل وجد بجوش و خروش
در آمد و بعد از گذشتن هشت ساعت و دوازده دقیقه از روز یکشنبه چهاردهم شوال هزار و هفتاد و
هشت هجری خورشید جهان تاب به برج حمل شرف تحویل اتفاق افتاد و سال شانزدهم الهی از جلوس
ابد قرین خاقان سکندر آیین بمبارکی و خرمی آغاز شد و پادشاه خدا آگاه بزیارت روضه علیه شیخ قدسی
جناب قطب الاقطاب استمداد همت نمود و منسوبان آن آستانه را بر شحات سحاب مکرمت سیراب امید
گردانید و سایر فقرا و مساکین که باستماع نهضت موکب عالی از اطراف و اکناف ممالک در حوالی آن درگاه
عرش اشتباه فراهم آمده بودند از فیض مستوفی یافتند و از سوانح این سال رحلت محب علیخانست و شرح
بیع ناهید بیگم و شرح این مجمل آنکه ناهید بیگم دختر قاسم کوکه که حضرت فردوس مکانی بابر پادشاه

است که از رسوخ اعتقاد و صدق اخلاص خود را مردانه فدای آنحضرت کرد و بیان این کارنامه همت آنکه در محاربه
که حضرت فردوس مکانی را با عبدالله خان دست داد و بمقتضای ادوار فلکی در ظهور مکروهات آنحضرت بدست
غنیم افتاد ندا این جوانمرد وفاکیش خود را بغنیم نمایانده گفت که پادشاه منم شما این نوکر مرا چرا گرفته‌اید
و فی الفور او را بمکان دست از پادشاه باز داشته او را گرفته بقتل رسانیدند و بدین تدبیر جان خود را نثار پادشاه
اخلاص ساخت و فردوس مکانی از آن گرداب آشوب بساحل سلامت رسیدند و اهل و عیال او را در ظلال تربیت
و عاطفت خویش حراست فرموده دختر او را بحباله ازدواج محب علیخان در آوردند اما حاجی بیگم منکوحه
او که دختر مقیم خان پسر میرزا ذوالنون بود بمیرزا خضر پیوست و بعد از وفات او بمیرزا عیسی بعلاقه نکاح
شتافت و محمد باقی جانشین او گشت و چون بیگم را بیخبر رسید چنانچه پیش نامه و از وزیر ناشناسی
سلوک نامملایم کرد و بیگم را بغایت آزرده ساخت و در خلال این حال جمعی از مفسدان آن دیار که عمده آنها جانی
بابا و مسکین ترخان بود باتفاق بیگم قصد کردن محمد باقی کردند و محمد باقی از صورت این عزم آگاهی یافته
آنها را بدست آورده جانی بابا و مسکین ترخان را بسیاست رسانید و حاجی بیگم را مقید ساخته تا در همان
حبس از زندان جسمانی نجات یافت و ناهید بیگم بسبب دلاوری که داشت از آن زوال برآمده به بهکر شتافت و
سلطان محمود بکری مقدمات فتنه آمیز در میان آورده خاطر نشان بیگم نمود که اگر محب علیخان و مجاهد خان
پسر او با جمعی متوجه اینحدود شوند من متعهد که تته را از تسخیر اولیای دولت در آورم چون بدرگاه
آسمان جاه رسید التماس رخصت محب علیخان و پسرش نمود و درین باب الحاح و مبالغه بسیار ظاهر ساخت
و از آنحضرت رخصت گرفته متوجه تته شدند و بعد از وصول حوالی بکر سفیر فرستاد که در انوقت حرفی
بخاطر جوی شما گفته بود و این کار از حوصله قدرت من بیرونست نهار که پیشتر از این خود را تصدیع ندهید
و معاودت نمایند که آهن سرد کوفتن است و اگر بخاطر آید از راه صلح متوجه شوند محب علیخان
از استماع این مقدمات برآشفتند و روی برگشتن و نه رای پیش رفتن و چون همت بلند و فطرت ارجمند
داشت نخست دل بتسخیر بکر و محاربه سلطان محمود بست و در حوالی قصبه ماتیله هر دو لشکر بهم پیوستند

و با آنکه بیش از دویست کس همراه این پدر و پسر نبود و سلطان قریب دو هزار سوار با خود داشت متانت از روی
که همواره کافل مهمات دولت این حال منسوبان این دولت ابد پیوند است بازاندند و خورد مظفر و منصور شدند و
سلطان محمود شکست یافته در قلعه واسا متحصن گشت و محب علیخان بمحاصره آن پرداخت و چون سامان
قلعه داری نداشت و در اندک فرصتی امان طلبیده برآمد و آن قلعه بنیروی همت بهادران عرصه شجاعت مفتوح
گردید و غنیمت فراوان بدست اولیای دولت افتاد و خاطر از این کار پرداخته به تسخیر تته کمر همت بستند و
مقارن این حال مبارک خاصه خیل سلطان محمود که عمده سرکار او بود با هزار و پانصد سپاهی برآمده به محب علیخان
راه پیوده جمعیت اهل قلعه فتور عظیم راه یافت و اگرچه محب علیخان چشم طمع بر اموال او دوخته قصد
جان او نمود اما مردم او را تسلی کرده نگذاشت که متفرق شوند و بتسخیر قلعه اهتمام شایسته بتقدیم رسانید
و بنا بر اقبال روزافزون و اعتضاد دولت ابد مقرون قلعه مفتوح شد چنانچه در جای خود نگاشته کلک
بیان گردد ان شاء الله تعالی و تقدیر چون موکب جهان کشا از دار البرکت عنان مراجعت معطوف داشت منزل
بمنزل شکار کنان بقصبه پالم تشریف فرمودند و خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش که جاگیردار آنجا بود
بلوازم نثار و پیشکش پرداخته التماس ضیافت نمود و پادشاه بنده نواز بقبول این ملتمس او را سرافراز کرد
و خان اعظم جشن عالی ترتیب داده بتقدیم مراسم ضیافت پرداخت و بجمیع شاهزادهای عظام و امرای کرام
و سایر ملازمان رکاب نصرت اعتصام در خور مرتبه و شایستگی فرد افراد اقمشه فرستاد و مظفر حسین
ملازم خان اعظم این مصراع تاریخ ضیافت یافت **مصراع** مهمانان عزیز اند بشه زاده‌ها و از این منزل
بصوب دار الخلافه لاهور رایات اقبال برافراشته روز خرداد ماه الهی موافق پنجشنبه بیست و دوم ذی الحجه
در آن مصر جامع سعادت ورود اتفاق افتاد حسین قلیخان حاکم لاهور لوازم پیشکش بتقدیم رسانید
باد ارباب دولت شرف استسعاد یافت و بعد از انتظام مهمات سرکار پنجاب نهضت عالی بصوب مستقر
خلافت اتفاق افتاد از راه حصار فیروزه متوجه آنحدود شدند که درین ضمن مرتبه دیگر زیارت روضه منوره
خواجه معین الدین چشتی قدس سره العزیز فائض گردیدند و چون حوالی حصار فیروزه معسکر اقبال گردید

لشکرخان میربخشی درروی مسند بدرگاه معلی آمده لوازم بندگی و یکرنگی ظاهر ساخت و چون صورت این کشاکش
و رو بعز اجلی بموقف عرض رسید خاقان عدالت آیین فرمود که سه شقه سیف خدمت او را دو تعیین نماید و حکم
فرمودند که بر اسب بسته در اردوی معلی گردانیدند تا باعث عبرت بیباده سران گستاخ گردد و معزالیه
ساخته او را به شهباز خان مرحمت فرمودند و اردوی کیهان پوی کوچ بکوچ متوجه اجمیر شدند و روز پنجشنبه
یازدهم امرداد موافق غره ربیع الاول خطه فیض اساس اجمیر بورود موکب عالی اتفاق افتاد و بعد از مراسم
زیارت و لوازم خیرات و مبرات استمداد همت از باطن قدسی مواطن آن برگزیده درگاه ایزدی نموده عنان
عزیمت بمستقر خلافت انعطاف یافت روز پنجشنبه بیست و هفتم امرداد ماه الهی موافق هفدهم ربیع الاول
ظاهر فتحپور بورود رایات اقبال مهبط امن و حضور گردید و در منازل شیخ الاسلام شیخ سلیم نزول سعادت
فرمودند و بجهت میمنت صوری و معنوی در آن مصر اقبال طرح اقامت انداخته حکم گیتی مطاع بتاسیس
حصار پخته و عمارات دلکشا و منازل روح افزا شرف ارتفاع یافت و جمیع امرای عظام و ملازمان رکاب نصرت
اعتصام در خور مرتبه و حالت خویش منازل اساس نهادند و باندک فرصتی شهری عظیم آراستگی گرفت
و مساجد و مدارس و خانقاه و حمام و بقاع خیر و راسته بازار و انواع بساتین در کمال نفاست و تکلف از
سنگ تراشیده مرتب گشت و بفتحپور بسمت اشتهار یافت و بعد از نزول اجلال در آن مصر اقبال از نفاو
این نام میمنت فرجام فتوحات عظیم قرین روزگار خجسته آثار شهریار معدلت کردار گردید چنانچه هر
کدام در جای خود مرقوم کلک وقایع نویس خواهد شد ان شاء الله تعالی و تقدیر و چون مظفر خان در آگره
منازل عالی ساخته بود التماس ضیافت نمود و از آنجا که کار بخشی و بنده نوازی شیمه کریمه خاقان گیتی ستان
ملتمس او را بعز قبول مقرون داشته بآگره تشریف برده منازل او را بعز قدوم جهان افروز رونق آسمانی بخشید
و مظفر خان مراسم نثار و پیشکش پرداخته سعادت جاوید اندوخت و از آنجا معاودت فرموده بمستقر
خلافت تشریف بردند **وقایع سال هفدهم از مبدا جلوس اشرف** درین هنگام که موکب گردون شکوه
بدار الخلافه فتحپور معدلت آرای بود نوروز سلطانی شد و نیر اعظم منور عالم بعد از انقضای دو ساعت

وسه دقیقه از شب بیست و پنجم شوال نهصد و هفتاد و نه هجری به یمن سعادت به بیت شرف حمل انتقال یافت سال هیجدهم
از جلوس اشرف همایون مبارکی آغاز شد و از سوانح این سال آوردن منعم خان خانخانان اسکندر خان اوزبک را
بدرگاه خاقان آسمان جاه و استشفاع جرایم او و مجملی از این تفصیل آنکه چون سکندر خان از اوده رکاب
ادبار پیش گرفت نزد سلیمان حاکم بنگاله رفته با افغانان آنجا بود و بتلخی روزگاری میگذرانید
تا آنکه افغانان در قصد او شدند و او این معنی را بتفحص دریافته بخانخانان ملتجی گشت
وخانخانان جهت استشفاع جرایم او روی امید بآستان خاقان قدیم الاحسان نهاد پادشاه جرم بخش عذر پذیر
بموجب التماس خانخانان رقم عفو بر نقوش جرایم او کشیدند و مجددا بمنصب لایق سرفراز ساختند سرکار
لکهنو را بجاگیر او مرحمت فرمودند و خانخانان بنوازش بیکران مفتخر گردیده رخصت معاودت یافت و از
سوانح این ایام رسیدن حاجی ایلتمش ایلچی عبدالله خان پادشاه توران است بدرگاه خاقان گیتی ستان
و فرستادن مکتوب محبت با نفایس تحف در اظهار روابط مانوس و بجهت منعم خان خانخانان و خان اعظم
میرزا عزیز کوکلتاش نیز سوغات ارسال داشته بود و آنحضرت نیز از نفایس هندوستان برسم ارمغان فرستاده
ایلچی را کامروا رخصت انعطاف ارزانی فرمودند **ارتفاع رایات اقبال بتسخیر ملک گجرات** چون همگی توجه
جهان آرا و همت ممالک ستان مصروف و معطوف بتسخیر اعاظم بلاد و ترفیه احوال عباد بتخصیص انتظام سواد
اعظم هندوستان و رونق افزای این بوستانست درینولا که خاطر قدسی مظاهر از ضبط سایر ممالک وا پرداخت
و بشعشعه تیغ آبدار غبار فتنه و آشوب حق ناشناسان فرو نشست همت جهان کشا بتسخیر ولایت گجرات که
از اعاظم بلاد هندوستانست و بعذوبت آب و لطافت هوا و نفاست اقمشه و نزاهت حسن و نزاکت طبع جمیع
صفات آراستگی دارد تصمیم یافت از آنجا که سلطان محمود والی گجرات رخت هستی بربست و سلطان
احمد پسر او جانشین شد و او نیز در اندک فرصت باغوای برادر زیستی جمعی از کافر نعمتان فتنه انگیز بسان ملک
نیستی گردید امرای واقعه طلب خصوص سید مبارک و اعتماد خان و عماد الملک یکی از فرزندان سلطان احمد را که هنوز
بسن تمیز نرسیده بود باسم بی مسمای سلطنت برداشتند و مدار حکومت و کامروائی از پیش خود گرفتند و

رجوع او بسوی خود بانواع و مرشعور رسید کار بانجام رسانید خود را ثانی بمظفر زیری سلطان محمود شهرت داده
مظفر شاه مخاطب ساختند امثال آنجمعی که از حقیقت معامله وقوفی داشتند بعضی میدانستند که این حرف محض
افترا و دروغست ومع هذا بجهت قدرت و استقلال آنها از روی حیرت این لفظ بمعنی در گوش زده لمرد رضا
گرفت واحمد آباد و کنبایت و بسیاری از ولایت را اعتماد خان متصرف شده و سرکار پتن بموسی خان و شیر خان
فولادی مقرر گشته و سورت و بروچ و بروده و چانپانیر بچنگیز خان پسر عماد الملک قرار یافت و دندوقه و
دولقه و غیر آن به سید حامد نبیره سید مبارک متعین کرده بود و چون کره و ولایت سور بعهده امین خان غوری
رسید و این متغلبان ناستحق چند روزی بکامروائی خود را پی گذرانیده انواع تظلم و بیداد بنیاد نهادند
و آخر الامر بیکدیگر آویخته منازعت پیش گرفتند و درین وقت چنگیز خان فوت کرده بود و چون اعتماد خان مرد
حکومت بر خود نهاده بود مظفر بتحریک شیر خان فولادی از احمد آباد گریخته نزد او به پتن شتافت و شیر خان
فولادی با فوجی آراسته رو باحمد آباد نهاد و اعتماد خان بقلعه احمد آباد متحصن جسته بمیرزایان ملتجی گشت
و هنگامه فتنه و آشوب گرمی پذیرفت و خاقان سکندر توان بر حال رعایا و زیردستان آن ملک بخشوده بجهت
فرامین بامرای سرحد ارسال داشتند که چون موکب جهان کشا بولایت ... نهضت فرموده در ضبط
محال متعلقه خویش سعی بیش از پیش لازم شناسند و در امور کلی و جزوی سررشته احتیاط از دست ننهند
و میرزا یوسف خان و دیوی افغان و راجه بهارامل بکومک حسین قلیخان حاکم ... رخصت یافتند و
فرمان بحسین قلیخان صادر شد که با افواج گیتی کشا بکوهستان شرقی پنجاب شتافته نگرکوت را مسخر ساخته
حواله راجه بهارامل نماید و چون خاطر قدسی مظاهر از انتظام ممالک هر سو واپرداخت روز سه شنبه بیستم ماه الهی موافق
بیستم صفر رایات اقبال بتسخیر گجرات برافراشتند درین روز بابا خان قاقشال المخاطب بمحمد خان که میر
عساکر فیروزی مآثر بود در وقت اهتمام منازعت کرد و چون صورت حال بمسامع اقبال رسید بجهت ضبط افواج
و نسق سپاه او را سیاست بلیغ فرمودند که باعث عبرت دیگران شود و سلسله ترس انتظار ساقط نگردد و از
غرایب سوانح آنکه چون قصبه سانگانیر مضرب خیام گردید و از احتشام گشتن آن شاهسوار عرصه کارزار شکار

جهت توجه فرمودند و چرخی نام چیته خاصه را بر آهوی گذاشتند و در اثنای تک و دو جری عظیم که پهنای آن
بیست و پنج گز بوده باشد پیش آمد و آهو بقدرت تمام خود را بر هوا انداخته از آن جر آزاد جست و چیته نیز از روی
غیرت خود را بر آن طرف جر گرفته آهو را از روی هوا در ربود و غریو از ملازمان بساط قرب برخاست و این امر
ظهور این معنی از بدایع وقایع بود و بالجمله چون موکب گردون شکوه بحوالی اجمیر رسید برسم معهود
منزلی پیاده شده سالکان راه اخلاص و مسالک اعتقاد را با افزایش امتیاز ممتاز نمودند و در اثنای راه قراولان نشان شیر
آوردند که درین نزدیکی بیشه است و همواره آسیب بمترددین میرسد و شهریار شیر شکار دفع آن موذی را از
عبادات کبری شمرده متوجه استیصال او شدند و در لحظه شکار فرموده روی نیاز بروضه قدسیه حضرت
خواجه نهادند و بعد از ادای لوازم زیارت مراد داده دستور خان کلان و سید محمود بارهه و قلیچ خان و صادق
خان و شاه فخر الدین و حیدر محمد خان و سید احمد خان و قتلق خان و محمد قلیخان داماد خان کلان و
مهرعلیخان سلدوز و سید عبدالله خان و میرزاده علیخان و بهادر خان را با فوجی از دلاوران عرصه اقبال
برسم منقلای تعین فرمودند و خود بسعادت روز دوشنبه نوزدهم شهریور ماه الهی موافق بیست و دوم
ربیع الثانی پای دولت در رکاب جهانستانی آوردند و از خطه فیض اساس اجمیر متوجه تسخیر گجرات شدند و چون
موکب اقبال بحوالی ناگور رسید نوید ولادت فرزند سعادت پیوند که در معنی بشارت فتح و فیروزی بود مسرت
افزای خاطر اولیای دولت گردید **ولادت شاهزاده دانیال** چون موکب جهان کشا از اجمیر نهضت اقبال
فرمود یکی از پردگیان سرادق عصمت را که حامل کوکب دولت بود بنابر تعذر نقل و حرکت در خانه شیخ دانیال
که از منتسبان روضه معینیه بصلاح ظاهری و صفای باطنی امتیاز داشت گذاشته بودند و در حوالی ناگور نوید
ولادت شاهزاده عالی نژاد مسرت افزای خاطر قدسی مظاهر گردید که بعد از انقضای چهار دانگ و دقیقه از شب بیست
و هفتم شهریور ماه الهی موافق چهارشنبه دوم جمادی الاول نهصد و هفتاد و نه هجری قدم بعرصه وجود نهاد
آن نونهال گلشن خلافت را بمناسبت همنامی شیخ دانیال بسلطان دانیال موسوم شد و ظهور این عنایت
ایزدی را بفتح گجرات تفاول گرفته آداب شکر و سپاس بتقدیم رسانیدند و در منزل ... فوت سلیمان کرانی

حاکم بنگاله بعرض اشرف رسید و بعضی از دولتخواهان بعزم دریافت عرصه همت خویش معروض داشتند که
فسخ عزیمت گجرات نموده متوجه تسخیر بنگاله باید شد لیکن این کنکاش پسند خاطر اشرف نیفتاد چه رایات
جهانگشا بتسخیر گجرات ارتفاع یافته و طنطنه نهضت موکب جلال بدور و نزدیک رسیده و فسخ این عزیمت مناسب
دولت نمینمود و در حوصله همت نمیگنجید که بعد از نوبت او متوجه ولایت شرقی باید شد و امر مهمی که
بروی همت اولیای دولت برد جلوه دلخواه حسن انجام پذیرد و توجه باطن جهت حصول المطلب کفایت باشد
و در ساعت فرمان قضانشان بمنعم خان خانخانان شرف نفاذ یافت که باتفاق امرای آنصوب متوجه تسخیر بنگاله
شود و از وقایع این سال زخمی شدن خان کلان است و شرح این سانحه بر سبیل اجمال آنکه چون خان کلان و دیگر
امرا که برسم منقلای تعین بودند بحوالی سروهی رسیدند رای مانسنک دیوره راجه سروهی غرض خاطر
برانداز خود راه داده در لباس دوستی و ملایمت راجپوت چند برسم رسالت فرستاده اظهار اطاعت
و فرمان برداری نمود و راجپوتان نزد خان کلان شتافته رسالت بتقدیم رسانیدند و در وقت رخصت خان کلان
بضابطه اهل هند یکیک را ... داشته پان میداد و رخصت میکرد از آن راجپوتی خود را بخان کلان رسانیده
جمدهر کشیده مابین بر قوه خان کلان زد که مقدار سه انگشت از زیر شانه سر بر آورد و بهادر خان افغان از
نوکران خان کلان دلیرانه آن راجپوت را گرفته بر زمین زد و صادق خان و محمد قلیخان بزخم شمشیر آن سفاک بی
باک را بدرک الاسفل فرستادند و رفقای او را نیز در آن معرکه بقتل رسانیدند و بهادر خان همین جراءت و دلیری
منظور نظر جوهر شناس حضرت خاقانی گردیده در سلک قورچیان خاصه انتظام یافت و چون آثار شجاعت و
سرداری از ناصیه احوال او هویدا بود در اندک فرصت قورچی بیگی شد و بوسیله خدمت و کار طلبی در جرگه امرای عظام
منسلک گشت و مقارن این حال موکب اقبال نیز بموضع منقلا پیوست و چون از مردم سروهی چنین بی اعتدالی
بظهور رسیده بود حکم شد که بهادران لشکر منصور بسروهی شتافته استیصال آن گروه برگشته روزگار
نمایند و اکثری از آن مفسدان آواره دشت ادبار گردیده بشعاب جبال پناه بردند و جمعی از جوانمردی گردن نهاده در کنج
بتخانهای ضلالت اساس شدند و بر خاک هلاک افتادند و از سوانح این ایام آمدن یارعلی ترکمان ایلچی سلطان محمد

خدایگان فرمان روای ایرانست بدرگاه پادشاه هفت اقلیم وچون نوبت سلطنت بسلطان محمد رسید رحمه الله
مراسم محبت ونسبتهای قدیم بار دیگر تجار ایلچیان عراقی وتفایس امتعه بر سبیل رسالت بدرگاه عرش
اشتباه نمود وچون حدود پتن مورد عساکر اقبال اتفاق افتاد شاه فخر الدین را با فرمان استمالت نزد اعتماد خان
که پیوسته عرایض اخلاص فرستاده التماس آمدن موکب جهان کشا مینمود رخصت فرمودند وبعد از ورود بقصبه دیسه
خبر رسید که شیرخان فولادی که احمد آباد را محاصره داشت از ظنطنه نهضت رایات جلال ترک محاصره احمد اباد
نموده بولایت جوپر کره وسوریت شتافت ومحمد خان وبدرخان پسران خود را به پتن فرستاد که اهل وعیال
او را بر آورده بجای مستحکم رسانند ولهاران پسران او اهل وعیال او را پیش انداخته بجانب ایدر متوجه اند واز رهیم حسین
میرزا که بکومک اعتماد خان رفته بود بمحال متعلقه خویش مراجعت نمود واعتماد خان عازم ملازمت است وخاقان
گیتی ستان راجه مانسنگ را با فوجی تعین فرمودند که خود را بفرزندان شیرخان رسانیده دستگیر سازد آن راجه
راجه مانسنگ با سباب واشیای آنها رسیده دستبردی نمود اما پسران شیرخان پیشتر خبر یافته خود را بتفاوت
جبال انداختند وبیست دوششم آبانماه هلالی موافق شب غره رجب بلده پتن که در سواد الف ایام بشهر والدیمت
اشتهار داشت مخیم بارگاه اقبال گشت وطبقات امام در ظلال معدلت پادشاه سپهر بارگاه کامیاب امن وامان
شدند وازینجا حکیم عین الملک را نیز بجهت آوردن اعتماد خان ومیر ابو تراب رخصت فرمودند ودر ظلال
این حال میرزا مقیم خویش شرف الدین حسین میرزا از پیش فرمان شاه راه سعادت گشته شرف آستانبوسی در
یافت وچون بموضع جهوتانه رسیدند بمعرض بساط اقبال گردید که مظفر گجراتی از شیرخان فولادی جدا شده
درین نواحی سراسیمه میگردد حکم شد که میرخان یساول وفرید قراول بتعاقب او شتافته دستگیر سازند وازین
آنها میر ابو القاسم نمکی وکرم علی نیز همین خدمت مقرر کردید پس میرخان چون فرو دی را طی کرد جز و پایان او
دست افتاد نا بردها باتفاق یکدیگر قدم همت در تفحص او نهادند و بازک تردی میرخان او را در غار زاری
پنهان یافته دستگیر ساخته بملازمت آنحضرت آورد واز فرط عاطفت جان بخشی فرموده او را بکرم علی سپردند
درین وقت سید حامد بخاری والغ خان حبشی با مردم خود آمده بسجده عبودیت نمودند ومتعاقب آنها شاه فخر

الدین وحکیم عین الملک میر ابو تراب را بملازمت آورد ؛ معروض داشتند که اعتماد خان تفاق نموده پیش بر بارخانه
متوجه ملازمت است وپیش از رسیدن شاه فخر الدین ومیر ابو تراب ووجیه الملک ومجاهد خان را روانه درگاه
عرش اشتباه نموده بود که بوفور مراحم پادشاهی خاطرهای ایشان مطمئن ساخته معاودت نمایند وشاه فخر الدین در اثنای راه با
جماعت پیوسته نزد اعتماد خان شتافت ومتعاقب حکیم عین الملک نیز رسید وبعد از دو روز تخمین جمیع امرای گجرات
واعیان آن ممالک از صمیم قلب اختیار دولت خواهی نموده ووجوه دراهم ودنانیر نثار اسامی نامی والقاب گرامی آنحضرت
رونق وبها بخشیدند وچون بقصبه کری رسیدند اعتماد خان شاه فخر الدین وعین الملک را با میر ابو تراب پیشتر
روانه ملازمت ساخت وحضرت خاقانی از کمال عاطفت وقدردانی خواجه جهان وخان عالم وصادق خان را باستقبال
میر فرستاده باعزاز واحترام آورده ندرود روز دیگر که از حوالی کوچ فرمودند خواجه جهان ومیر ابو تراب حکم
شد که پیشتر شتافته اعتماد خان را بسعادت آستانبوسی مفتخر ومعزز سازند ودر آن روز خاقان گیتی
ستان بر فیل آسمان شکوه سوار وگروه انبوه در سایه عصمت وجلالت پیاده بودند که اعتماد خان بسعادت
زمین بوس ناصیه دولت نورانی ساخت وبعد از آن اختیار الملک وملک شرق وجهجهار خان حبشی ووجیه الملک
ومجاهد خان آمده بسجده عبودیت سر بلند کردید ندر دهر کدام در خور حالت ومرتبه خویش بنوازش خسروانه
اختصاص یافتند واعتماد خان وجزوی را حکم شد که سواره نزدیک بکردند وچون بقصبه کری نزول اجلال
اتفاق افتاد صادق خان وجزوی از ملتزمان رکاب نصرت قرار را بمحمود آباد فرستادند که سیف الملک
حبشی وجمعی دیگر که هنوز متوجه ملازمت نشده اند بشاهراه عبودیت راهبری نمایند ودرین منزل بجهت
مراعات حزم واحتیاط دضابطه ملک ستانی وجهانداری امرای گجرات را طلب داشته فرمودند که چون این ملک
را به اعتماد خان مرحمت میفرمائیم از امرا گجرات هر کدام را التماس کنند بهمراهی او مقرر خواهد شد باید که هم ضامن
معتبر بدهند تا سر رشته انتظام استحکام پذیرد اول میر ابو تراب ضامن اعتماد خان شد بعد از آن اعتماد خان
تعهد ضامنیت جمیع اعیان آن ممالک نمود بغیر از طبقه حبشیه در باب حبشیان حکم شد که جا جه غلام سلطان
محمد بودند الحال در زمره بندهای پادشاهی اختصاص خواهند داشت وغلامان الحبشی ضامن نیست لیکن بجهت

بعضی امور که لوازم قانون سلطنت وجهانگیریست هر کدام از آنها را بیکی از امرای معتبر حواله فرمودند ودر روز دیگر
جمعی از اوباشان آوازه انداختند وحکم تاراج اردوی گجراتیان شد گروه انبوه از ابطال رجال دلیر آنها
ریخته دست تطاول وتاراج دراز ساختند وفتنه عظیم قایم شد چون حقیقت این بی اعتدالی معروض
بارگاه معدلت گردید بخشیان عظام وقراولان صاحب اهتمام تعین فرمودند که آنجماعت را بسیاست رسانیده
نگذارند که مستغنی خود را ببرد اندازد وتمام اموال واشیاء گجراتیان که بتاراج رفته ضبط نموده از روی تشخیص
بصاحبان مال رسانند وخود بدولت واقبال بر مسند عدالت نشسته بار عام دادند وفلان مست را حاضر ساخته
آنجماعت را پایمال قهرمان جلال فرمودند ودر اندک فرصتی از فروغ معدلت پادشاه سکندر صولت انوار
امن وامان بر وجنات حال جهانیان تافت ونایره فتنه وآشوب فرو نشست ودر روز آبان دهم آذر ماه الهی
موافق چهاردهم رجب ظاهر احمد اباد مستقر رایات اقبال اثر شد وطوایف انام از خواص وعوام فرق عبودیت
بر سده سریر خلافت نهاده کامیاب امن وامان گردیدند وتعریف احمد اباد وملک گجرات محتاج بیان
نیست همچنانکه هندوستان در اکثر صفات بهترین اقالیم ربع مسکون است ملک گجرات خاصه هندوستان
قرار یافته است از جمله معموری احمد اباد بمثابه بود که سیصد وهشتاد پوره آبادان داشت وپوره عبارت
از محله بزرگیست مشتمل بر عمارات عالی وبازارهای مملو از نفایس ونوادر که هر کدام در حقیقت شهریست
عظیم وبی تکلف زمین آن ملک حسن خیز است وآب وهوایش عشرت انگیز واقع شده ولله الحمد که آن
مصر جامع از فروغ معدلت خاقان اقلیم کشا مشرق دولت وسرور ومأمن آسایش وحضور گشت ودر آن
روز که حضرت خاقان ظلال اقبال بر آن خطه فردوس مثال افکند جشن وزن مبارک جهره نشاط افروخت
وخرمن خرمن زر وسیم نثار فرق گردون سای شد وبعد از چند روز عرضه داشت امین خان غوری با
پیشکشهای لایق بدرگاه کیوان بارگاه رسید وابراهیم حسین میرزا نیز عرضه داشتی از روی اضطرار با نفایس
آن دیار برسم پیشکش ارسال داشت وچون از صدق اعتقاد نبود بمعرض نرسید اختصاص یافتن خان اعظم
بحکومت ملک گجرات وتوجه آنحضرت بتماشای بندر کنبایت ودریا شور چون بیاس همت جهانگشا

فتح ممالک گجرات که از اعاظم بلاد هندوستانست بلکه خلاصه ربع مسکون جهانست بر وفق مراد اولیاء دولت
بیشتر پیرفت حکومت احمد اباد وانتظام آن بلاد بخان اعظم میرزا کوکه تفویض یافت وپرگنات کردن بتصرف
آن ممالک مقرر شد ودیگر پرگنات مثل بروده وجاپانیر وسورت وغیره که
میرزایان در تصرف داشتند بامرای گجرات که مجرد ابطاق بزرگی بسته در سلک دولتخواهان انتظام یافته
بودند مرحمت فرمودند وامرای گجرات تعهد وتقبل استیصال میرزایان بر ذمت خویش گرفتند وبعد از آنکه
خاطر قدسی مظاهر از تنظیم وتنسیق آن ممالک واپرداخت رای جهان آرای خاقان اقلیم کشا چنان اقتضا
فرمود که سیر دریا شور نموده کوس مراجعت بمستقر سریر خلافت بلند آوازه ساختند وروز دوشنبه
بیست وهفتم آذر ماه الهی موافق دوم شعبان نهضت موکب اقبال بجانب بندر کنبایت که در سی کروهی احمد اباد
است اتفاق افتاد وامرای گجرات ببهانه سرانجام سفر رخصت گرفته روز چند در شهر ماندند وحکیم عین الملک
را که فی الجمله رابطه آنها درست ساخته بود نیز بجهت نظرات ومراعات حزم واحتیاط گذاشتند که بمراقبت
آنها متوجه ملازمت گردد ودر اثنای راه خبر رسید که اختیار الملک مسلک بی اعتباری وبد عهدی اختیار
نموده راه فرار پیش گرفت واعتماد خان وسایر گجراتیان نیز منزوی بر خاطر گشته اراده کافر نعمتی دارند
تزلزل تمام در اساس اعتقاد واخلاص آنها راه یافته لاجرم حکم شد که شهباز خان بسرعت شتافته آن جمع را
شناسا از فرصت برانگیختی نرهد وسرا دلی نموده همراه بملازمت آورد وچون معموره بندر کنبایت موکب
رایات جلال گشت تجار روم ودرنک وایران وتوران وسایر متوطنان آنجا بسعادت استقبال شتافته
کامروای امنیت گردیدند وآن سرچشمه فیوضات الهی با مخصوصان بساط قرب بر جهاز سوار شده سیر دریا
فرمود ومتعاقب شهباز خان اعتماد خان ودیگر امرای گجرات را بدرگاه سپهر اشتباه رسانید وبجهت مصالح
ملکی واقتضای قضایای سلطنت هر کدام از آن مردم را بیکی از معتمدان درگاه سپردند ومجملی از حقیقت
حال آنها اینکه چون صیت نهضت موکب شهریار اقلیم شکار در آن دیار اشتهار وانتشار یافت گجراتیان
سر رشته تدبیر از دست داده اضطرار ابسعادت زمین بوس شتافتند وهمگی این خیت مردودان مجمل آنکه

بالوسی وجالیوسی حکومت ولایت گجرات بدستور سابق مرآنها مقرر شود و آنحضرت بنظر بظاهر احوال صورت
افعال ایشان اختیه بانواع مراحم و عواطف سرافراز ساختند و هم چند صباحی بر بساط حضور از تبدیل ورود
حقیقت نا راستی و بد اندیشی آن گروه مخذول العاقبت باعماد تصریح معروض داشتند و حضرت خاقانی
از کمال مروت و فتوت ملتفت حرف دولتخواهان نشده در ازدیاد مراتب اعتبار و ارتفاع مدارج اقدار
آنها توجه فرمودند درین ولا که خاطر قدسی مظاهر از انتظام ولایت گجرات و اپرداخت بنهضت موکب اقبال
بتماشای دریا شور اتفاق افتاد از صورت همسازی مفسدان گجراتیان شد که آن خیالات و اشتغالات هباء
هدر بوده بلکه گذاشتن مایان درین ملک از محالات است پس بهتر آنکه درچنین فرصتی خود را بکاری
کشیده ابواب فتنه و آشوب مفتوح سازند و رایت بغی و خلاف برافرازند و باین عزیمت رحیم العاقبت اختیار
الملک پیش قدمی نمود مسلک فرار اختیار کرده و اعتماد خان و دیگران نیز در مقام رفتن بودند که میر ابو
تراب از آن اراده ناصواب اطلاع یافته با حکیم عین الملک خود را رسانیده شروع در نصیحت و موعظه نمود
و بحرف و حکایت زمانی متوقف نگاه داشت تا مردم پادشاهی رسیدند و تردید بآن شد که گجراتیان میر ابو تراب
و حکیم عین الملک را مقید ساخته همراه بیرند که درین اثنا شهباز خان رسید و اراده باطل آن حق ناشناسان **سا**
بفعل نیامد و شهباز خان خود اندیشید که اگر بگرفتن اختیار الملک می شتابد اجماع از دست میروند
و لهذا ترک آن عزیمت نمود اعتماد خان و سایر گجراتیان را همراه گرفته متوجه درگاه شد و چون ضابطه سلطنت
و انتظام مملکت بیش ازین مدار بر سیاست مجموع آنها را مقید گردانیده بامرای معتبر سپردند و بعد از فراغ این
کار استیصال میرزایان حرام نمک پیش نهاد همت اقلیم کشا گردید اکنون مجملی از ماجرای حال این بیدولتان
مخذول العاقبت نگزیر وقت مجملا چون در مالوه خود را نتوانستند ساخت ناکام دل از آن ملک برگرفته
روی ادبار بولایت گجرات نهادند و سرکار بروده آنجا رود و ابرهیم حسین میرزا متصرف شد و صورت تا بع
تغلب محمد حسین میرزا افتاد و چاپانیر و نواحی آن را شاه میرزا خاو بزی کرد و چافاقان مال ستان حسن
خان خزانچی الحراست سورت گذاشته رایات اقبال بصوب بروده برافراشتند و از نواحی بروده شهباز

خان قاسم خان و باز بهادر خان را با فوجی از دلیران عرصه همت بتسخیر چاپانیر فرستاده نقطه اعظم میرزا کوکه
را با ایالت احمد آباد رخصت فرموده کوس توجه ابدا اصلاح سعادت مقرون کوکبه بار داخل حاضر و شاه
فخر الدین و رستم خان و معصوم خان بشیر و علماء بخاری و شیخ محمد بخاری و جمعی کثیر از بندهای اخلاص مند
بکومک آن رکن السلطنت تعین شدند که در حراست شهر و حمایت رعایا و تعمیر مسالک همت گماشته نهایت مقرر
نمایند و اگر میرزایان بآنحدود آمده غبار فتنه برانگیزند بسزای کردار در دامن روزگار آن سرکشتگان بادبار
نهاده آید در قصبه بروده خبر رسید که میرزایان قلعه سورت را استحکام داده در حدود چاپانیر فراهم آمده اند
لاجرم خان عالم و سید محمود باره و شاه قلیخان محرم و راجه بهکونت داس و مانسنگ و خواجه غیاث الدین
علی آصفخان در فوجی از عساکر فیروزی مآثر به تنبیه و تادیب آنها تعین شده بودند در وقت بعرض رسید که ابراهیم
حسین میرزا تا حال در قلعه بروچ بود و رستم خان رومی را که عزیمت استعداد زمین بوس داشت بشهادت
رسانید و خود نیز از بروچ آمده اندیشه آن دارد که در اطراف ممالک شورش اندازد و از راهی که خواهد گذشت
تا اردوی کیهان پوی هشت کروه مسافت است با آنکه اکثری از امرای عظام و عساکر سپهر احتشام بشرف
استیصال میرزایان تعین شده بودند و اندک مایه مردم بسعادت همراهی اختصاص داشتند آنحضرت باعتماد

الغار گیتی ستان بقصد ابراهیم حسین میرزا و شکست آن برگشته بخت در عرصه قتال

جنود غیبی توسن اقبال بر سم ایلغار برانگیخته متوجه تنبیه و تادیب او شدند ابراهیم حسین میرزا بسامع عزوجلال
رسید که از قلعه بروچ برآمده اعلام فتنه و آشوب مرتفع گردانیده است حکم شد که شهباز خان میربخشی بسرعت
شتافته امرای عظام را که پیشتر بدفع میرزایان تعین شده اند برگردانیده بموکب اقبال ملحق سازد و میر محمد
خان کلان و خواجه جهان و شجاعت خان و صادق خان را بحراست اردوی ظفر قرین گذاشته رایات نصرت
و اقبال بقصد استیصال آن شوریده حال برافراشتند و اسامی جمعی که بسعادت همراهی اختصاص داشتند
میشود خواجه عبدالله جلال خان قورچی را یساول دربار آصف خان و زین جیل بهادر خان قوردار مقبل خان
و تاتی جیله سرخ بدخشی و میرزا داس سه کلا آدم حاکم سوار و میر لاوران حکم شد که در حدود آن زدو بوده اهتمام

نمایند که هیچکس بی حکم از عقب نشتابد و مطلب آن شهسوار عرصه همت اینکه جای آن کثرت مردم را بای
راه فرار پیش گیرد و همکن که قلب اولیای دولت در نظر آورده پای ثبات و قرار کشد و بسزای اعمال خود برسد
چون شب از دو سه ساعت ماند باعتصام حبل المتین توکل پای همت در رکاب دولت نهاده توسن اقبال را
جولانگاه فتح و نصرت ساختند و مسالک شرق گجرات را که در میان مالک بود همراه گرفتند
و از مبشرات غیبی که تائید بخش همت اولیای دولت و مسرت افزای خاطر قدسی مظاهر گردید آن بود که چون
صبح اقبال دمید آهوئی نمودار شد و بر زبان حقیقت ترجمان گذشت که این آهو را شکار فرمائیم هر آینه تفاول
فتح و فیروزی خواهد بود بر این عزیمت چیتهٔ را گذاشتند فی الفور آهو را گرفت و باعث ابتهاج و انشراح
ملتزمان رکاب سعادت گردید و تا آخر روز بسرعت هرچه تمامتر راه می بریدند و اصلا نشانی از غنیم ظاهر نشد همانا
کوکبهٔ اقبال پادشاهی شنیده بر جناح استعجال شتافته و چون از روز دو ساعت ماند بر همن از ابرار نمودار
شد و گفت که ابرهیم حسین میرزا از دریا گذشته در قصبه سرنال با جمعیت فراوان فرود آمده است **والمغارم**
و مسافت چهار کروه خواهد بود و آنحضرت از ملازمان رکاب اقبال کنکاش پرسیدند جلال خان بعرض رسانید
که عساکر کیهان شکوه هنوز نرسیده و غنیم را جمعیت نشان می دهند و با معدودی که در ظل رایات جهانگشای
سعادت پذیرند جنگ در ز بحساب سپاهیگری راست نمی آید و از حزم و احتیاط بعید می نماید صلاح دولت
آنکه چون شب پردهٔ ظلمت بر چهرهٔ حال مخالفان اندازد شبیخون باید آورد و این کنکاش مستحسن خاطر
آن مظهر جلال نیفتاد و بر زبان حقیقت ترجمان گذشت که قصد شبیخون در ناموس سلطنت بیگنجد و حاشا
که نمک پروردهای این دولت بشبیخون که منشاء عجز و زبونیست راضی باشند و عنایت الهی چنانست که دفع
آن مقهوران بتیغ همت معدودی که در رکاب اقبال سعادت حضور دارند صورت بندد و احتیاج بعساکر دیگر نشود همان
بهتر که کار روز را نشب نینداخته خود را زود بر سر ایشان رسانید و چون قصبه سرنال بر سر راه دور واقعست از دور
و قدری راه دیگر طی فرموده در کنار آب مهندری حکم جیبه پوشیدن شد و دو را نوقف نداده از جهل کس همراه بود
اتفاقات حسنه آنکه همان ساعت خبر آمدن عساکر اقبال رسید و جهه در آمدن امرا آن روز عضب حکم فرمودند

گمان میرود از آنکه از آن که در خیال او شریک بودند و چون ظاهر شد که سبب دیر رسیدن غلط کردن راه بوده ومبلغا
شهباز خان همه در آمد با ایشان خبر رسیدن و تقصیر از مردم دیگر نیست لاجرم جمعی که پیشتر آمده بودند سعادت
کورنش یافتند خان عالم و سید محمود باره و راجه بهکونت داس و شاه قلیخان محرم و کنور مانسنگ و بابا خان
قاقشال و سهوبت و سلیم خان کاکر و بهوج و حاجی یوسف خان و بعد از همراه شدن این امرا سپاهی لشکر
قریب بدویست کس رسید و هنگام عبور از آب کنور مانسنگ التماس هراولی نمود آنحضرت فرمودند که بکرات
لشکر بتقسیم اخراج باید کرد وقت منقضی آنست که یکدل و یکرو کارکنند او بعرض رسانید در هر صورت فرزندی
پیشتر جان نثار شدن فرض ذمت عقیدت و اخلاص است و آنحضرت برای تسلی خاطر او چندی از جوانان
کار طلب را همراه ساخته رخصت پیش فرمودند ابرهیم حسین میرزا از سپاهی لشکر منصور که فی الحقیقه شعشعه
انوار اقبال بود شکوه پادشاهی و فر ظل الهی دریافته بمخصوصان خود گفت که همانا که حضرت پادشاه اند که با تن
کرمی و سرعت می آیند و از بخت برگشتگی و شقاوت قلب درساعت باستعداد مبارزت پرداخته با جمعی از
خون گرفتها بر سر بلندی توپ کرده ایستاد و چون موکب اقبال از آب عبور فرمود و نزد رکنار دریا شرهای
عظیم و شکستگیهای عزیب بود بهادران نصرت طلب بشوق پیش دستی سر رشته تدبیر از دست داده هم
کدام براهی شتافتند و آن شاه باز عرصه همت با معدودی مخصوصان رکاب دولت بجانب دروازه سرنال
که مقابل دریا بود درآمد و چندی از مقهوران در مقام مدافعه شدند و مقبل خان غلام قلماق با بعضی از بهادران
تا خته آن خون گرفتها از خرمن تیغ صاعقه بار بر خاک هلاک انداختند و آنحضرت با جمعی که در رکاب سعادت حضور
داشتند بیرون شهر در آمدند و از کوچهای شهر که همچو عام و از دحام دار واو بر تال ملو بود بغرا دم حزم تقبیل
گذشته خود را بمخالفان ادبار نشان رسانیدند و نایرهٔ قتال اشتعال یافت و بابا خان قاقشال و جمعی از بهادران را
اوج مجی امخالفان روآورده برداشتند قادیکر دلاوران خان نثار پای همت افشرده بسیاری از مقهوران را
بخاک رخون انداختند و در بیوقت اکثری از اولیای دولت که بجهت شکستگی راه متفرق شده بودند از اطراف
و جوانب رسیدند و هنگامه کیر و دار گرمی پذیرفت و بهادران لشکر منصور کارنامه شجاعت بظهور آوردند از آنجمله

بهوبت برادرزاده بهکونت داس داد مردانکی داده شمشیرهای نمایان زد و تا رمقی داشت دست از کارزار نکشید
و بروانه صفت در شمع اخلاص جان نثار شد و در زمانی که آنحضرت متوجه دفع غنیم بود مظفرخان بیست و نه
نفر از امراء و سه نفر از ان سپاه بخشان بجانب آنحضرت تاختند و یکی از آنها متوجه راجه بهکونت داس گردید زخم
حضرت خاقانی بود نیزه حواله نمود و راجه نیزه او وارد کرده بر جه بجانب او انداخت و مقارن حال آن دو کس
دیگر بجانب حضرت تاختند و خان عالم و شاه قلیخان محرم و جمعی سعادت قرب داشتند توفیق تاختن
نیافتند و آن شیر بیشه همت بزور بازوی یزدانی کلکون اقبال را از قوم زار جهانیده بمراتبهم مقهور را
برگشته روزگار توجه فرمودند و آن دو سیاه بخت تاب مقاومت نیاورده از فر عظمت و شکوه خاقان ممالک
ستان بیدل و دست دو پای گریز نهادند و ابراهیم حسین میرزا از مشاهده نیرنگی اقبال و کارنامه‌های دولت
آثار سررشته تدبیر از دست داده سراسیمه راه فرار پیش گرفت و بقیة السیف بهزار جان کندن از آن
ورطه هلاک خود را بساحل نجات رسانیدند و بهادران خود اقبال تعاقب نموده بسیاری علف تیغ آتش زن
ساختند و بیامن همت جهانگشا چنین فتحی که گلگونه رخسار فتوحات تواند شد قرین روزگار بهجت
آثار شهریار اقلیم شکار گردید و چون ظلمت شب در میان جان مخالفان سیاه بخت درآمد موکب کیهان
شکوه در قصبه سرنال دقیقه اجلال فرموده سرخ بر خشی را با فتحنامه روانه اردوی معلی ساختند و روز
دیگر همعنان فتح و نصرت متوجه اردوی ظفر قرین شدند و شاه قلیخان محرم و صادقخان را با فوجی از
بهادران جلادت آثار بطریق منقلا بر سر قلعه سورت تعین فرمودند و چون خبر وصول افواج قاهره به
متحصنان قلعه رسید گلرخ بیگم صبیه میرزا کامران کوچ ابراهیم حسین میرزا پسر خود را همراه گرفته
با جمعی از معتمدان بصوب دکن شتافت و امراء هر چند سعی در تعاقب نمودند نتوانستند رسید و آن شیر
زن مردانه بدر رفت و در خلال این حال محمود پسر سکندر افغان که حوالی شهبازخان شده بود از قید او
گریخته بجانب دکن شتافت و بنابرین تقصیر بغایت و مخاطب ساخته تنبیه بلیغ فرمودند که باعث عبرت دیگر
سایر ملازمان عتبه خلافت گردد نهضت موکب اقبال بتسخیر قلعه سورت چون بموقف عرض رسید که آن بلده

قلعه سورت را استحکام داده بهم بانان تفنگچی پادشاهی که در رزم باغیان داخل شده سپرده اند لاجرم همت
جهانگشا بتسخیر آن قلعه توجه فرمود و حکم شد که راجه تودرمل در این باب طولی دارد و قلاع عظیمه
بسروی اهتمام و کاردانی او مفتوح گردیده مداخل و مخارج آن را بتعمیق نظر فهمیده و بتحریر صورت حالها
قسمت نماید و شاهم خان جلایر بحراست قلعه چانپانیر رخصت یافت که قاسم خان میر بحر را که در آنجا است روانه
درگاه سازد که در باب ساختن و نقب زدن بغایت صاحب تجربه بود و در این قضا شاه رخ خان اعظم میرزا
عزیز کوکلتاش ارسال فرمودند که در محافظت احمدآباد و سایر بلاد همت گماشته اگر میرزایان بدر روی ادبار
بآن دیار بنهند تادیب بر اصل نمایند و شیربیک تواچی بسر اولی امرا صوبه مالوه تعین شد که قطب الدین محمد خان
و سایر جاگیرداران تا حبیب را بکومک خان اعظم رسانند و روز دوشنبه سیوم ارد بیهشت موافق هفتم رمضان
ظاهر آن قلعه آهنین اساس بحضور حضرت شاه نصرت اعتصام گردید و چون بارگاه گردون شکوه قریب بقلعه واقع بود
غلوله ضرب زن بهار و توپها حوالی سراپرده دولت میرسید و رصانت آن کار خود میکرد بنابر آن بالتماس
اولیای دولت مخیم بارگاه جلال در حواشی کول تلاو شد اگرچه ابتحام بزدیک بقلعه بود از تراکم اشجار و زمین
و بلندی بقدر حائلی داشت و با آنکه محاصره قلعه بر وجه دلخواه صورت بسته بود متحصنان بعد اولی الاذواق
و بسیاری توپ و اعتماد کومک میرزایان عزم ستیز در لوازم قلعه داری سعی موفور بظهور میرسانیدند
پیوسته جمعی از قلعه برآمده آثار جرات و جسارت ظاهر میساختند و با غازیان نصرت قرین مبارزتهای نمو
از آنجمله روزی چند از جوانان برآمده در برابر مسیح خان کوکه مردانه دویده و تاخته شمشیرهای نمایان زد
و در وقت مراجعت بزورقی از اهل قلعه با و رسیده تا نگاه برخیز آن صاحب فراش بود و عاقبت بخیر انجامید
از سوانح ایام محاصره بدست آمدن فیلان و اسباب میرزایان است آن سرو لتان درین شورش و تفرقه چند
زنجیر فیل با اموال و اشیای خود ترد را نارا ردنو فرستاده بودند که در پناه او باشند اتفاقا جمعی از عوام الناس
اردو بتاخت و تاراج میرفتند که در اثنا راه آن فیلان با اسباب بدست آمده در افتاد بدرگاه معلی آوردند
مشمول انواع مرحمت و نوازش گشتند و از سوانح این ایام فرستادن امراست بدارالخلافه اگره شرح این مقال بعضیم

اجمال آنکه چون ابراهیم حسین شکست خورده بدر رفت و بشن محمد حسین میرزا و شاه میرزا پیوسته و در زی میان
برادران حرف سپاهیگری گذشت و بطریق مطایبه از شکست سرزنش مذکور رسانیدند همراه کشید و کار
بدرشتی انجامید و ابراهیم حسین میرزا که بکمال شجاعت خالی از سفاهت و کم حوصلگی نبود از برادران آزرده خاطر
گشته بعزیمت اطراف و در شقاوت بستر خلافت نهاد چون صورت حال بمسامع عز و جلال رسید مستی محمود
و شاه قلیخان محرم و راجه بهکونت داس بتعاقب ابراهیم حسین میرزا تعین شدند که تا دار الخلافه شتافته اهل
بر ورسند دستانه باز بگزارند و چون مذکور میشد که او بجانب گالیی رفته است شاهم خان جلایر بیرم خان کوکه
که از جانبلیر متوجه گالیی است که در جاگیر اوست شود و بیامن اقبال روزافزون پیش از رسیدن امرا بعظام
بدار الخلافه اگره اطفای نایره فتنه ابراهیم حسین میرزا فرو شده بود لیکن چون افغانان ممالک شرقیه هنگامه
شورش و فساد گرم داشتند و منعم خان خانخانان کومک خواسته راجه تا رهم که منصوری دار الخلافه بود
امرای مذکوره را بکومک خانخانان روان ساخته و افواج منصوره تا اتاوه رسیده بودند که سلک تفرقه در جمعیت
افغانان پریشان روزگار افتاد و امرا معاودت نموده بدار الخلافه اگره آمدند اکنون مجملی از ماجرای ولایت شرقیه
نگارش منصب سخن گذاریست و شرح این داستان غریب آنکه تا سلیمان کررانی حکومت بنگاله داشت از دانائی
و مردم شناسی سررشته اخلاص و رابطه خدمتگاری ظاهری بملازمان عتبه خلافت از دست نمیداد و همواره بارسال
عرایض و پیشکش خود را مذکور بارگاه اقبال ساخته از صدمات افواج منصوره محفوظ و مصون میزیست
در نیولا که پیمانه هستی او لبریز شد بصواب دید افغانان بایزید پسر کلان او جانشین گشت و از خوردسالی
و بیخردی و ناتجربه کاری خطبه بنام خود خواند و نسبت بارگشته وبدارای که بپرورش بدرگاه سلاطین بناه داشت
مطلقا فرو گذاشت و معهذا با اعیان دولت پدر و عمدها آن الک سلوک ناهنجار پیش گرفت و خاطرها از و متنفر
جسته هانسوی پسر عماد عمزاده او که نسبت دامادی نیز باو داشت باغوای دیگر اهل فساد بایزید را کشته و
لودی که مدار العلیه آن الک بود باتفاق سایر اعیان دولت داود پسر خورد سلیمان را برگزیده و هانسوی مذکور را
بدست آورده بقصاص رسانید و کوجر کررانی که خود را همسر لودی میگرفت در شجاعت بهمه تفوق داشت

در صوبه بهار پسر بایزید را جانشین پدر ساخته سر از مخالفت زد و لودی با لشکر فراوان متوجه بهار و دفع علت شد
و از یوتوجهی منعم خان خانخانان حوالی جالونی و ساوبی کوجر را امل خود ساخت و تفصیل این اجمال
آنکه چون خبر فوت سلیمان بخان خانان رسید از قلعه جناره نفتح بهار روی همت نهاده و در همین ایام سکندر
اوزبک سرزدگذشت و خان خانان تنکری قلی و فرخ بر علوق و باینده محمد بیک سلدکر را با فوجی بر سر حاکم
پور فرستاد و طالبی و میرزا علی و زین بیک و جمعی را بسر روان ساخت کوجر تاب مقاومت از جنود دولت
خویش بیرون دیده بارسال مکاتبات و تحف و هدایا ابواب اخلاص و یکجهتی مفتوح داشته قرار داد کرد
زمره سروهای دولتخواه منتظر گردیده منصری فتح بنگاله و خدمات شایسته میشوم و همگی ملتمس و استدعای
این سپره آنست که کور کهپور را بجهت نگاهداشتن اهل و عیال من بدهند و صوبه بهار را با امرای دیگر
جاگیر کنند با آنکه حاجی پور و بهار را امسال بفقیر واگذارند که حاصل آن را نقد بسرکار عالی جواب گویم و سال
دیگر بخالصه ضبط نموده جاگیر مراد بنگاله تجویز فرمایند خانخانان بهمسازی راضی شد کور کهپور را
بکوجر واگذارد و در این اثنا لودی مردی سر کرده صاحب تدبیر بود به هوی کار را ابدر دریافته باتفاق ها
خان که خالی از نفاق نبود این مهم را بر هم زد و کوجر چون از خانخانان نا امید شد با گزیر با لودی سفارش نمود
و خانخانان پیشکش لایق از لودی گرفته عنان معاودت معطوف داشت درین هنگام خبر رسید که یوسف محمد
کور کهپور را گرفته اسباب فتنه و شورش سرانجام میدهد و مجملی ازین تفصیل آنکه قبل ازین منعم خان یوسف
محمد میر سلیمان اوزبک را بدرگاه برده از بیدولتی و بدطینتی او بمسامع جلال رسانیده بود و حضرت خاقانی او را
بر بیدار خان تادیب سپرده بودند درین وقت که رایات اقبال بتسخیر گجرات نهضت فرمود آن بی سعادت از بند
گریخته و او باش چند با خود متفق ساخته کور کهپور را از باینده محمد سلدکر گرفت و چون خانخانان بر حقیقت
حال وقوف یافت خان محمد بهسودی و باینده محمد سلدکر و تنکری قلی را بدفع او نامزد فرمود و خود نیز از
قصبه محمدآباد با محمد قلیخان برلاس و مجنون خان قاقشال و سایر امرا روانه شد و در اثنای راه مجنون خان
قاقشال با دیگر قاقشالان بتوهم غلطی بخود راه داده از لشکر منعم خان جدائی گزیدند و باعث بجو صلاکی آنکه

در افواه افتاد که بابا خان جباری و میرزا محمود و شاه محمد مجموع قاقشالان که در رکاب ظفر قرین سعادت اندوز
بودند شهباز خان را کشته بمیرزایان همراه شده اند و فرمان آمده که خانخانان مجنون خان را مقید سازد و هم
خانخانان میر فریدون و محمد خان اوزبک و ابو سعید را نزد مجنون خان فرستاده پیغام داد که این خبر محض
الحمد و هذیان است بود مسز بنهاد و درین وقت نوشتهای بابا خان و جباری مشتمل بر عذایان دور از قرون
و اظهار بکوض منتهای خود از گجرات رسید و مجنون خان حجلت زده و ندامت گزیده متوجه لشکر خان
خانان شد و خان خانان از فتح کورکهپور معاودت نموده بود که مجنون خان با و پیوست و ندامت بسیار اظهار
کرد و چون دولت یار او نزدیک رسیده بود با لشکر گران متوجه جونپور شد و پیش از خود لودی را با
مردم چند و فیلان نامی بطریق منقلا روان ساخت داود با استعداد اول آمده زمانیه را محاصره نمود و محمد
قاسم موشکی اول گرفته بر آمد و خانخانان نیز سر او لان صاحب اهتمام فرستاده آمد آن صوب را جمع ساخت
و محمد قلیخان برلاس و مجنون خان قاقشال و قیا خان کنک و راجه گجپتی را با فوجی پیشتر روانه نمود و خود نیز
متعاقب بر آمده آهسته آهسته میرفت درین حال بدیوان لسان الغیب تفأول جست دارا صفحه این غزل بر آمد حافظ
ای پادشه خوبان داد از غم تنهائی ❀ دل بیتو بجان آمد وقت است که باز آئی ❀ و خانخانان حقیقت حال را بدرگاه
سلیمان جاه عرض داشت نموده همین غزل را که در عرض داشت نوشته استمداد و همت از باطن قدسی مواطن حضرت
خاقانی نمود دستوری جاین ناره شد و لودی بعد از گرفتن نماینده بکمال غرور ریعقوب پنج شش هزار کس را بسر
داری یوسف محمد مذکور که از کورکهپور گریخته بمخالفان پیوسته بود از آب کنک گذرانیده بمقابل لشکر منصور
تعین نمود و میرزا حسن خان و راجه گجپتی و نظر بهادر و طالبی و تنکری قلی با فوجی از ملازمان خانخانان
تکیه بر اقبال روزافزون و بسیاری از مخالفان علف تیغ بیدریغ شدند و بقیة السیف غریق بحر فنا گردیدند
و مقارن این فتح محمد قلیخان برلاس و دیگر امرا متعاقب یکدیگر رسیدند و لشکری آراسته در غازیپور فراهم
آمدند و خان خانان نیز بلشکر منقلا پیوست و لودی مابین دریای کنک و سیاه آب قلعه ساخته با اسپاه
کران در برابر نشست و هر روز میان بهادران لشکر منصور و افغانان متهور جنگلهای نمایان می شد

و چون فوج غنیم من حیث الکمیت و استعداد توپخانه و بسیاری فیلان جنگی و سایر آلات حرب تزاید داشت
و رایات اقبال بانتظام ولایت گجرات و تسخیر قلعه سورت متوجه بود منعم خان طرح صلح می انگیخت و
لودی از کمال غرور و پندار بمصالحه راضی نمیشد باطن قدسی مظاهر تائید بخش اولیاء دولت گردید پرده از
کار مخالفان برگرفته آمد و شرح این لطیفه غیبی آنکه چون داود از بنگاله بعسکر رسید یوسف پسر تاج که
عمزاده او بود بتوهم اینکه مبادا لودی او را بسرداری بردارد بقصد او نمود و لودی که از قدیم نوکر تاج بود
دختر خود را بآن پسر نامزد کرده بود چون این خبر شنید از داود برگشته با منعم خان خانخانان سلسله
دوستی و داد استحکام داد و پیشکشهای لایق بدرگاه سلیمان جاه فرستاد و خاطر از بنجانب جمع ساخته
مراجعت نمود و داود که از آمدن لودی اطلاع یافت تاب مقاومت نیاورده برگشته کرهی را مصنوط ساخته
دختر این پسر خود را با امرا و سپاهی قسمت کرده بلبن تدبیر صید دلها نمود و در خلال این حال طلا لخان بجد سوری
و کالاپهار که راجه نام داشت از لودی برگشته نزد او رفتند و تفرقه عظیم در جمعیت لودی افتاد نا گریز که
بقصد داود میرفت عطف عنان نمود و در قلعه رهتاس متحصن شد و از منعم خان کومک طلبید و صریح
نوشت که خود را از صمیم قلب در سلک بندهای درگاه و ملازمان دولتخواه منتظم ساخته امر و درین زودی
بوسیله شما ادراک سعادت آستانبوس خواهم نمود منعم خان جمعی را بکومک او فرستاد و شرح تتمه این
داستان در موقع خویش نگاشته کلک بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی و تقدس مبارزت نمودن خان اعظم
میرزا عزیز کوکلتاش با محمد حسین میرزا و فولادیان و ظفر یافتن اولیاء دولت بتائید ملک منان چون
بیامن اقبال روزافزون ابرهیم حسین میرزا از برادران بتجیده بسمت دار الخلافه آگره روی ادبار نهاد در روز
سنل تفرقه درهنگام آن برادران از لخت محمد حسین میرزا و شاه میرزا با فولادیان بیمان شقاوت انجکار
داده بجانب پتن شتافتند و سید احمد خان بپشت گرمی اقبال روزافزون پادشاه ربع مسکون درانجکا
قلعه گیری اهتمام بسته و چون اجتماع ارباب عصیان خاطر نشان اعظم خان شد بترتیب افواج و جمع سپاه نو ج
نمود و از اتفاقات حسنه آنکه شهر سلک نواحی که بطلب امرای مالوه رفته بود در چنین وقتی قطب الدین محمد

خان و شاه بداغ خان و سایر جاگیرداران مالوه را بعساکر منصور ملحق ساخت و شیخ محمد بخاری که حسب الحکم
از دهولقه عزیمت ولایت سورت داشت درین خدمت خود را شریک ساخت و خان اعظم همت بترتیب افواج
مصروف داشته خود با شاه بداغ خان و معین الدین احمد خان فرنخودی و معصوم خان پسر بن سلطان
و جمعی از بهادران قوی دل در غول پای ثبات افشرد و قطب الدین محمد خان و میر جمال الدین حسین انجو را
سردار برانغار ساخته بعضی از مردم خود را در تولقه برانغار مقرر فرمود و شیخ محمد بخاری و محمد مراد خان و
شاه محمد خان و حاجی خان افغان و پسر خواص خان در جوانغار تعین شدند و در تولقه جوانغار شاه
فخر الدین و مظفر مغول و پانزده ارلات قرار گرفتند و رستم خان و اوزبک خان و محمد علی توقبائی و مهر علی
سلدوز در فوج هراول ره طلب گشتند و چون زبان زد عوام بود که میرزایان عقب لشکر منصور در آمده حمله
تاخت بجهة حزم و احتیاط میرزا مقیم و جرکس خان را با جمعی در عقب غول نامزد فرمودند و با انتظار شایسته
متوجه پتن شدند و از آنجانب مخالفان نیز در برابر عساکر منصوره آمده بترتیب صفوف پرداختند شیر خان
فولادی و جنید کررانی در غول لشکر کمیت ثبات ایستادند و محمد حسین میرزا و شاه میرزا و عاقل حسین میرزا
در یمین سپاه شقاوت آئین تعین شدند و محمد خان پسر کلان شیر خان و سادات خان بر یسار ادبار آثار مقرر
کردیدند و بدر خان پسر خورد شیر خان هراول شد و چون پسر جهجار خان حبشی و بعضی از بدبختان نرسیده بودند
مقهوران در ان روز بجنگ راضی نبودند بنابرین شیر خان کس نزد شیخ محمد بخاری فرستاده حرف صلح در
میان آورده اکثر از اعیان لشکر بکمر معامله نرسیده بمصالحه رضا دادند الا شاه بداغ خان بخان اعظم گفت که از تغافل
قبول این رای تغافل باشد که مقصود این صلح وقت گذرانیدن است خان اعظم بدریافت او تحسین فرمود و در جواب آنجا
گفت که اگر فی الواقع در اثبات این مقدمه ثابت و راسخ اعتقاد دیم از جای خود عقب تر رفته فرود آئید تا ما بجای
شما آمده منزل کنیم چون باطن ایشان از انوار صدق فروغی نداشت بعطف عنان راضی نشدند و خان اعظم
با افواج فیروزی آثار متوجه عرصه نبرد شد بعد از تلاقی فریقین جوانغار مخالف تهور جلوی نموده بر فوج برانغار
سپاه نصرت لوا تاخته اکثر مردم قطب الدین محمد خان از آنرو که خان فرو همت افشرده بکمال شجاعت و جلادت ظاهر

ساخت و شمشیری بمیان درود آورده فیل غنیم را سلسله برید و هراول اقبال ظفر قرین تاختند و دن
شور شر از زد و خورد فیل تورنک خان که بعنوان مستی ابو بود بیکی از سواران خود در زدید بامال کرد الیه
و فوج هراول را تاب مقاومت نیاورده روی همت برتافت و التمش نیز پراکنده شد و افغانان بیشتر تعاقب کرده تا نهمت قتندند
ودرین وقت قریب پانصد سوار در بروی خان اعظم آمدند بتاثیر اقبال روزافزون شلاق خورده برگشتند و مخالفان
که هراول و التمش را برداشته بر فوج جوانغار خود را رسانیدند و بیشتری از مردم جوانغار را نیز همت همرهی نکرد
و محمد مراد خان خود دست بکار نبرده از دور تماشا مینمود و شاه محمد خان که زخمی شده بود نوکران او
برداشته راه احمد آباد پیش گرفتند و شیخ محمد بخاری و پسر سید بهاء الدین و سید جعفر برادر سیادت رفاقت
پناه بخشی الملکی شیخ فرید بخاری با جماعة خویشان داد شجاعت و مردانگی دادند و در راه اخلاص جان نثار کردند
و مخالفان صورت فتح در آئینه خیال مشاهده نموده بتاراج پرداختند و میرزایان بمیر فخر الدین رسیده بزد و برد
بقرر برد دی کرده عنان تمالک از دست داد و درین وقت که قطب الدین خان با معدودی مانده بود و غنیم فوج
او را ویران ساخته روی بتاراج داشتند خان بیاوری همت داد شجاعت داد و بعد از آنکه مطلوب مطلق شده
بود غالب علی الاطلاق گشت و خان عالم با فوج غول بکومک قطب الدین محمد خان رسید و چون اکثر مردم غنیم
بتاخت و تاراج شتافته بودند نتوانستند خود را جمع ساخت و بتائید غیبی عظیم جهرین کتای مراد کردیدند و آن
خان اعظم با فوجی بر بلندی آمده ایستاد و درین حال از غوغای میرزایان شد و ایشان بولقه جوانغار را بعد
جنگ بسیار برداشته را نده تاده گروه شتافته بودند اگر باینجانب مقید نمیشدند و روی شقاوت بتوک لشکر
منصور می نهادند کار بصعوبت می کشید و اگر همانطور بدنبال جلو ماحمد آباد میرفتند نیز مشکل تر میشد لیکن
از میان اقبال روزافزون عطف عنان کرده متوجه عرصه کارزار شدند و خان اعظم با فوجی آراسته در جای خود
پا قایم داشت و چون میرزایان نزدیک رسیدند شاه بداغ خان گفت وقت تاختن است و خان اعظم از آنجمله
کرد اتقا با محمد جلو خان را گرفته با چندی از امرا چه جای تاختن میرزاست و هنوز کار بتاختن نرسیده بود
که میرزایان خود را در مردم صدمه این فوج نیافته جلو کردانیده راه ادبار پیش گرفتند و باعتضاد دولت روزافزون

فتحی چنین روی داد و از غرایب وقایع آنکه فیل مستی از فوج غنیم که فیلبان آن کشته شده بود در خود سر می کشت و هر جا آواز نقاره می شنود خود را بآن فوج رسانیده برهم میزد و ناگزیر نقارهای شادی که در افواج می نواختند لحظه موقوف داشتند تا شورش او فرو نشست و بدست مردم شاه بداغ خان گرفتار شد و در همین جنگ کریم داد از مشهوران برگشته روزگار علف تیغ خون آشام گردید و شیر خان فولادی روی ادبار بصوب دکن نهاد و میرزایان بجانب دکن شتافتند و خان اعظم با امرا اگر همت بتعاقب آن سیاه بختان بست و چون نوید فتح تازه بمسامع اقبال رسید بلوازم شکر و سپاس پرداخته جشن پادشاهانه ترتیب فرمودند و فرمان قضا نشان باسم خان اعظم شرف ارتفاع یافت که قطب الدین محمد خان و شاه بداغ خان و محمد مراد خان و مهر علی سلدوز و جمعی دیگر را که صلاح داند بتعاقب مخالفان بدسر انجام تعین نماید و خود بر جناح استعجال سعادت زمین بوس دریابد و رستم خان و نوربخان و مطلب خان و معصوم خان را همراه آورد و خان اعظم بحدود سورت نازل بود که رضوی خان با فرمان آمد و امتثال الحکم پادشاهی را سرنوشت سعادت ابدی دانسته بشتاب ادب شتافت و روز دوشنبه پانزدهم اسفندارمذ ماه الهی موافق بیستم شوال بدولت آستانبوس اختصاص یافته محفوف عواطف بیکران گردید و از سوانح ایام محاصره آمدن قوم نصاراست از بندر گوه بدرگاه پادشاه خلایق پناه در نوعی که متحصنان قلعه جهت استخلاص خود وسیلها انگیخته اسباب فتنه ترتیب میدادند بفرنگیان نوشتند که اگر خود را بزودی رسانید قلعه را بشما سپرده رخت جان بساحل نجات کشیم و آنها از کمال بی سرو پائی خود را بایلغار ایلچیان ساخته با نقاب بر روزگار و نواد رد بار خود متوجه سورت شدند که اگر حصول المطلب قریب الامکان باشد دست تصرف بقلعه دراز سازند و الا خود را آشنای آن کار نساخته مراسم ایلچیان سعادت زمین بوس دریابند و چون شکوه سطوت و عظمت خاقان منصور سطر آن کروه در آمده از قلعه مقطوع الطمع شده خود را ایلچی وا نمودند و در قضیه سجود کریاس فلک اساس روشن ساخته اقسام نفایس فرنگ بطریق پیشکش گذرانیدند و مشمول عواطف بیکران گردیده رخصت انعطاف یافتند فتح قلعه سورت بیامن همت جهانگشا چون عساکر فیروزی مآثر مدت یکماه و هفده روز بمحاصره قلعه پرداخته هم نقبها

بدیوار قلعه رسید و هم مورچها مشرف شد و متحصنان را از جمیع راهها امید زیست دست داد و صورت هلاک خویش در آئینه حال مشاهده نمودند و همزبان را که حل و عقد قلعه بقبضه اهتمام او بود چون روبان قلعه یافتن زمان بتضرع و زاری کشوده ملا نظام الدین لاری را که پدر زن او بود بدرگاه سلیمان جاه فرستاده معروض داشت که اگر از جان امان یابد یکی از بندهای درگاه آمده این روسیاه را بسجده آستان علیین آشیان برد و حین سازد قلعه را بهر کس حکم شود حواله نماید از آنجا که دریای مرحمت خسروی عمان داشت بر عجز و زاری متحصنان قلعه کشوده قاسم علیخان و خواجه دولت کلان را حکم فرمودند که همزبان و سایر گرفتاران را نوید امان داده با سعادت دل بوس الطلاق و مژده نجات مستمال و امیدوار ساخته بسعادت آستانبوس سرافراز سازند و روز بیست و هم اسفندارمذ ماه الهی موافق بیست و سوم شوال اهل قلعه پس از خجالت در پیش افکنده و خط عجز در کردن انداخته بمجرات شکر بجا آوردند و از مال و جان و ناموس برات امان یافتند الا همزبان را که پیوسته زبان درازی دهن زه کوئی اسباب و مال خود سر انجام میداد حکم زبان بریدن شد و روز دیگر موکب اقبال بسیر قلعه تشریف برده توپهای کلان سلیمانی را که هر کدام کارنامه آسمانی بود حکم انتقال بسیر فرمودند دیدند و هماناکه این توپها از سلطان سلیمان خونکار روم بوده و آن بار داده بتسخیر قلعه بنادر فرنگ که در حدود هندوستانست توپهای بزرگ را با لشکر فراوان فرستاده بود و از بد مردی حاکم گجرات در غربت و معیشت لشکر روم از آنجا بر یافته مراجعت نمود و آن توپها نتوانستند همراه برد در قلعه سورت ماند و از سوانح این ایام آمدن راجه بهرچند حاکم بنکاله است بدرگاه خاقان سپهر بارگاه و آوردن شرف الدین حسین میرزا را زنجیر در گردن پوشیده مملکت راجه بکلانه از زمین داران معتبر هندوستانست و بکلانه ولایتی است خوش آب و هوا و طول آن صد کروه و عرض سی کروه و پیوسته ده هزار سوار و ده هزار پیاده بیادری میباشند و جمع ملک شش و نیم کرور دام است و هر کس که حاکم آن ملک باشد آنرا بهرجی نامند و سالیر و مولیر نام دو قلعه سنگین پر فراز کوه دارد و هم در جا شهرهای عظیم واقعست و آن ملک مابین گجرات و دکن است و از سلاطین گجرات و دکن هر کدام صاحب اقتدار و شوکت باشد اطاعت او مینماید القصه چون شرف الدین حسین

میرزا حقوق تربیت و نوازش خاقان گیتی ستان را بعقوق مبدل ساخته راه ادبار پیش گرفت مخلصان چالش را که بتائید اقبال روز افزون فتح نمود بود بفولاد یان داد و روزی چند در پناه آنها بسر برد و از آنجا بجنگیز خان شتافت و چون بیمانه هستی جنگیز خان لبریز شد بمیرزایان التجا برد و در آن وقت که خان اعظم بقصد تسخیر گجرات آمده ناکام عنان عزیمت معطوف داشته بهمراهی او دفن و در آنجا نیز کاری نساخته بجانب برگشته و محمد حسین میرزا پیوست و درین هنگام که شعشعه تیغ جهان افروز زنگ زدای سواد اعظم گجرات شد و سلک تفرقه در هنگامه میرزایان برگشته روزگار افتاد و خواجه روی ادبار بصوب دکن نهاد و چون بحدود ولایت بکلانه رسید راجه مذکور بقصد مجرای اظهار خدمت خود او را مقید ساخته اسباب و اشیاء او را غارت کرده و مقارن این حال اهل و عیال ابراهیم حسین میرزا بانصور رسید و بهرجی سعی در برآوردن آنها نیز کرد و اگرچه بالتمام نتوانست بقید آورد اما دختر دو ساله ابراهیم حسین میرزا بدستش افتاد و چون حقیقت حال بمسامع جلال رسید حکم کردند که میرزا خان یساول نزد بهرجی رفته مستمال عواطف بیکران سازد و او را با گرفتاران بدرگاه آورد و نیز بموقف عرض رسید که محمد خان حاکم خاندیس برادر خود راجه علیخان را با تحف و هدایا روانه درگاه سلاطین پناه ساخته و آمدن و بدربار سلطان پور رسیده بمقتضای اندیشهای زمین دارانه توقف نموده است بهرحکم فرمودند که او را نیز مطمئن خاطر کردانیده همراه آورد و بعد از روزی چند جوکی او وحی توا چی باشی و بلبل در برهمن نیز بتعاقب میرخان تعین شد که راجه مذکور را با اقسام نوازش و انواع مراحم امیدوار ساخته بزودی متوجه دریافت سعادت زمین بوس کردانند و فرستادها کار بند خدمت گشته بهرجی را با گرفتاران بدرگاه کیوان بارگاه آوردند و حضرت خاقانی از کمال مرحمت و قدردانی معصومه ابراهیم حسین میرزا را بخادمان حرم سرای عزت سپردند و خواجه زاده را که در پیش فیل مستی که بقصد ضبط فیلبان بود انداخته تنبیه و تادیب توهمی فرمودند و با آنکه سزاوار سیاستهای عظیم بود از کمال رافت و مرحمت بقتل او راضی نشده بزندان داد بسپردند و راجه بهرجی با اقسام عنایت و انواع سرافرازی شرف اختصاص گرفت و از بدایع وقایع که درین ایام سمت ظهور یافت رسیدن زخم است بدست

دریا نوال آن شیر بیشه اقبال و شرح این کلمه نامه شجاعت بر سوانح حال آنکه شبی در بزم بهشت آئین که خاقان روشن جبین بخرمی و انبساط روز افزا سرخوش بود سخن از شجاعت راجپوتان مذکور شد که جان در میدان آن گروه قیمتی ندارد چنانچه بعضی از راجپوتان بر چهر را که هر دو سر دارد بدست یکی میدهند که مضبوط گرفته ایستد دو مرد که هم چشم یکدیگر بودند سرهای بر چهر را بمحاذی سینه خود داشته رو برو میدوند که سنانها بر جراحت هر دو میگذرد و بیکدیگر رسیده تلاش میکشند و آن شیر دل هم بر صولت شمشیر خاصه را دسته بدیوار نهاده دیوار تیغ را بر سینه مبارک خود داشته فرمودند که ما خود همسر و هم چشم نداریم که مردش راجپوتان بعمل آوریم بهتر که بهمین شمشیر حمله کنیم از ظهور این مقدمه حاضران بساط عزت را حالی دست داده نه کسی را قدرت حرف گفتن و نه یارای دم زدن در نیوقت راجه مانسنگه بپای مردی اخلاص دست برد همت دوید چنان دستی بر شمشیر زد که از چنگ آنحضرت بر آمده دور افتاده و قدری مابین انگشت نر و سبابه خاقان ممالک ستان بریده شد و آنحضرت بخشم تمام راجه مانسنگه را بر زمین انداختند و سید مظفر سلطان برادر سید عبد الله خان کستاخانه خواست که مانسنگه را از چنگ آن شیر بیشه الهی مخلص سازد و دست مجروح آنحضرت را تابی داده او را خلاص گردانید و درین تلاش هنگامه جراحت زیادتر شد لیکن بعنایات حکیم علی الاطلاق در اندک فرصتی صحت کامل اتفاق افتاد و چون خاطر قدسی مظاهر از انتظار و استحکام ممالک مفتوحه فراغ یافت حکومت این قلعه بقلیچ خان تفویض فرموده بیست و نهم اسفندارمذ ماه الهی موافق دوشنبه چهارم ذی القعده رایات مراجعت بصوب احمداباد معطوف داشتند و هم درین منزل راجه علیخان بسعادت آستانبوس عز افتخار یافت آغاز سال هژدهم از جلوس ابد قرین درین هنگام که خاطر همایون پادشاه ربع مسکون از تسخیر قلعه سورت و ضبط آن حدود وا پرداخته و رایات مراجعت بمصر جامع احمداباد بر افراخته فراش بهار در عرصه گرد آلود زمین بساط سبز و ریاحین گسترد و نظام جهان چون بخت اولیای دولت طراوت و نضارت پذیرفت و نیر عالم افروز بعد از گذشتن بیست و هفت دقیقه از شب چهارشنبه هشتم ذی القعده سنه نهصد و هشتاد هجری طالع شرف برج حمل انداخت و سال هژدهم از جلوس ابد مقرون خاقان ربع مسکون بمبارکی و دولت روز افزون آغاز شد

و از بعد اینهای که در عنفوان این سال بظهور پیوست سیاست جهجهار خان حبشی است که از امرای معتبر گجرات بود
و مجملی ازین تفصیل آنکه چون رایات اقبال سایه معدلت بر بروج افکند والده چنگیز خان بر استغاثه بدرگاه
بدرگاه آمد که جهجهار خان حبشی در لباس دوستی فرزند مرا غافل ساخته کشته است هر چند وقوع اینمعنی از ایشان
مستغنی بود معهذا آنحضرت بر جهة احتیاط حکم فرمودند که جزوی از اعادیات و اعتماد بجای نشسته
و جهجهار خان را حاضر ساخته عدوسی عظیم در تشخیص و تحقیق اینمعامله و خلاصه مطلب را بعرض اشرف رسانید
که بر اینچه مقتضی عدالت باشد حکم شود **القصه** بعد از تمیز و تشخیص متیقن گشت که جهجهار خان مصدر
خون ناحق شده و حکم قضا امضا از قهرمان جلال اشرف ارتفاع یافت که در زیر پای فیل مست انداخته بقصاص
رسانیدند و آن عاجزه مظلومه بداد دل خود رسید و بیست و چهارم فروردین الهی مطابق جمعه بیست و نهم
ذی القعده ظاهر احمد آباد مخیم بارگاه معدلت و داد گردید و مجرد انتظام ممالک مفتوحه توجه عالی مصروف
داشته حکومت و حراست آنملک را بخان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش تفویض فرمودند و سرکار پتن بمیر
خان خان کلان که عم خان اعظم است مکرمت شد و سرکار بروج و آنحدود بقطب الدین محمد خان عنایت
نمودند و دولقه و دندوقه بسید احمد بخاری مقرر گشت و همچنین سایر محال گجرات بامرای عظام تقسیم
فرمودند و بعد از فراغ تنظیم و تنسیق آنملک رایات مراجعت بصوب مستقر خلافت برافراشتند **مراجعت**
موکب اقبال از ولایت گجرات بدار الخلافه آگره و بیان بعضی از وقایع چون خاطر قدسی مظاهر از انتظام ممالک
مفتوحه فراغ یافت روز اردی بهشت سیوم اردی بهشت ماه الهی موافق دوشنبه دهم ذی الحجه بعد از
جشن عید نهضت موکب جهانگشا از راه پتن و جالور بصوب دار الخلافه آگره اتفاق افتاد خان اعظم را
با سایر امرای عظام بحکومت و حراست آنملک مقرر فرموده بودند و جمیع را بتشریفات و خلایع نوازش سرافراز
ساخته از حدود سرپور رخصت انعطاف ارزانی داشتند و در راه علیخان نیز بعنایات خسروانه سرافرازی اختصاص
یافته بجانب برهانپور مراجعت نمود و مظفر خان را بحکومت ولایت مالوه عز امتیاز بخشیده رخصت فرمودند و حکم
شد که کنور مانسنگ و شاه قلیخان محرم و محمد مراد خان و محمد قلیخان برلاس و سید عبدالله

بکر بود
۹۸۱ خان و جکتانه و راجه کوپال و بیهار خان و لشکر خان و جلال خان و رای بهوج با فوج شایسته از راه ایلور بتلق
آنحدود شتابند اگر لشکر و سایر زمینداران آنملک بظاهر خدمت و بیرنگی بر میان بسته بودند مشمول عواطف خسروانه
ساخته بدرگاه آورند و الا هر که سر از اطاعت بپیچد بسزای لایق از ایشان خواب ادبار بیدار ساخته ملک او را پا
مال عساکر اقبال نمایند و چون موکب کیهان شکوه بسروهی ورود سعادت فرمود ماهو سنگ راجیه آوردن
شاهزاده دانیال فرستادند که از اینجا باجمیر رسانند و در سروهی عرضداشت امرای پنجاب رسید که ابراهیم
حسین میرزا متواتر امتزال غبار فتنه برانگیخته به پنجاب آمده و در آنجا بصدمات افواج قاهره مستاصل گردید
سرپنجه مکافات شد و عالمی از شرارت او نجات یافتند و مجملی ازین لطیفه غیبی آنکه چون دست قضا سلک
تفرقه در جمعیت میرزایان بود در دلشان افکند و ابراهیم حسین میرزا با مسعود حسین برادر خورد خود روی
ادبار بدار الخلافه آگره نهاده در نخست بناگور رسید و فرخ خان پسر خان کلان که حکومت آنجا داشت صلاح
وقت در تحصین دانسته قلعه را مضبوط ساخت و آن اوباش طبیعت شهر را غارت نموده بمحاصره قلعه
پرداخت در ینوقت رای رایسنگ و میرک کولابی و محمد حسین شیخ با فوجی که حضرت خاقانی از عقب
دانی در هنگام تسخیر گجرات در حدود جودهپور گذاشته بود نیز با نقیب خان و جمعی که بقصد ملازمت می شتافتند
اتفاق نموده با طفای نایره او متوجه شدند و رای رام پسر رای مالدیو جاگیردار آن نواحی بود نیز با امرا ملحق گشت
و چون بهادران نصرت قرین نزدیک رسیدند آن بی سعادتان تاب مقاومت نیاورده از گرد قلعه برخاسته
بسرعت روان شدند و امرا بناگور رسیده به تیغ رای رایسنگ همت بر تعاقب او بستند و فرخ نیز با جمعیت
خود از قلعه بر آمده ضمیمه عساکر اقبال شد و بسرعت هر چه تمامتر راندند آخرهای روز دیگر در حدود موضع کتولی
از مضافات ناگور بایشان بهم کرده راه رسیدند و شب بجهت احتیاط افواج ترتیب داده بجای ایستادند و صبح آن
ابراهیم حسین میرزا مردم خود را بسه توپ کرده بر لشکر منصور حمله آورد و بهادران عرصه اقبال داد شجاعت بروز
داده خوبیها ساختند خصوصا میرک خان کولابی که در آن روز سعی مردانه بجا آورد و رای رایسنگ لوازم سرداری
بجای آورد و ابراهیم حسین میرزا تاب صدمه افواج قاهره نیاورده روی بگریز نهاد و بعد از نقیب خان که زخم تیری

خورده بود بتقدیر ایزد امید و دیگر آسیبی بهیچ یک از بندهای درگاه نرسید و چون تا شب بیان جان مقهوران در آمد ابراهیم
میان میدان فتح ایستاده بتعاقب شتافتند و میرزایان ناچار راه فرار پیش گرفتند و چون اسپش بزخم تیر افتاده
بود از هول جان قدری راه پیاده طی کرد تا آنکه یکی از ملازمانش او را شناخته اسب خود را کشید و بران اسب سوار
شده با معدودی رخت جان از ورطه هلاک برآورد و امرا بهمین فتح خرسند گشته هر کدام بمحال جاگیر
خود معاودت نمودند و میرزای فلک زده از آنجا متوجه دهلی شد و راجه بهارمل که بحراست دار الخلافه
اختصاص داشت کهنکار و جمعی را بمحافظت دهلی بمدافعه آن مقهور تعیین فرموده و اکثر جاگیرداران
آنحدود در دهلی فراهم آمدند و میرزا بناکامی فتح این عزیمت نموده بجانب سنبل شتافت و در آن ولایت دست انداز
قریات و قصبات بعد از رسانی بهم رسانید و حسین خان جاگیردار پتیالی با سایر جاگیرداران آن نواحی بیکجا
شده بمدافعه او کمر همت بستند و مقارن آن حال خبر فتح سورت و تعین افواج کیهان شکوه بتعاقب آن
جاگیرداران برگشته روزگار سمت اشتهار یافت و چون خانجهان با کثر صوبه پنجاب بتسخیر قلعه نگرکوت اهتمام داشتند
قابو دانسته باندیشهای ناصواب روی ادبار بدار الملک پنجاب نهاد که شاید در آنجا کارها تواند ساخت و الا
دست برد نموده از راه سند بار خود را بگجرات انداز **القصه** خانجهان که تسخیر قلعه نگرکوت را بغایت
نزدیک رسانیده بود از استماع این خبر وحشت اثر متوزع خاطر گردیده از امرای کنکاش خواست محب علی
خان و میرزا یوسف خان و خرم خان و جمعی صلاح وقت در آن دیدند که بالفعل مهم قلعه را بصلح قرار داده ازین
کوهستان بمیان ولایت باید شتافت و پیش از رسیدن آن برگشته روزگار در اطفای نایره فتنه و آشوب او
ترتیب اسباب باید فرمود ولیکن خانجهان با جزوی از مخصوصان خود بصلح تسلی نمی شدند و بعد از گفت و
شنود بسیار و مجبور امرا خانجهان گفت بشرطی صلح میکنیم که جمیع این لشکر محضری نوشته بمهر خود رسانند
که اگر این صلح مرضی خاطر اشرف نباشد امرا از عهده جواب برآیند ناگزیر امرا محضر دادند و راجه نگرکوت حدوث
این دانرا فوز عظیم دانسته بر آنچه اولیای دولت تکلیف نمودند منت بر جان نهاده ارکان صلح بچهار شرط استحکام
یافت اول آنکه راجه دختر خود را بخدمت حرمسرای معلی پایه بلند مرتبه گرداند دوم آنکه پیشکشی لایق ترتیب نماید

سیوم آنکه یکی از خویشان و فرزندان معتبر خود را همراه سازد که ارکان دولت بصلح راضی نشوند تا سپردن قلعه کروه
بوده باشد چهارم آنکه چون ولایت بجاگیر راجه بیربر مرحمت شده مبلغی کرامت باو رسانند راجه بقبول این چهار
شرط دست منت بر سینه نهاد و خانجهان پیغام نمود که شروط دفتری است که راجه خود آمده به بیند و برای تسلی
خاطر او مقرر شد که جزوی از برادران میرزا یوسف خان بدرون قلعه رفته نزد راجه در آنجا بوده باشند
راجه از روی آدمیت فرستاده را همراه گرفته بیرون آمده با خانجهان ملاقات نموده برگردید و بعد از زمانی باز
راجه برگشته آمد از کمال مردی بر مردی خان نمود که درینوقت که شما بر سر غنیم میروید عیب باشد که ترک رفاقت
شما نمایم در همونی همت ضمیمه عساکر اقبال شد و چون میرزا بحدود دیپالپور رسید از صیت نهضت افواج
قاهره عنان ثبات از دست داده بصوب ملتان شتافت و امرای عظام احمال و اثقال را در نگرکوت گذاشته جریده روی
همت بتعاقب و استیصال او نهادند و چون قریب بقصبه تلنبه از مضافات صوبه ملتان پیوستند معلوم شد
که میرزا گذشته باین قصبه آمده و امروز مقام کرده است و امرا بترتیب افواج پرداختند خانجهان و اسمعیل خان
و جمعی از بهادران در قول پای همت افشردند و محب علی خان و میرزا یوسف خان در برانغار و خرم خان در
خان سهماری و غازیخان قزوینی در جوانغار و جعفر خان در قول خان و جزوی از دلیران کار طلب در هراول
درهم طلب گردیدند و باین ترتیب و تنسیق روی همت باستیصال مقهور نهادند و در آن روز ابراهیم حسین میرزا
با جزوی از مخصوصان خود بشکار رفته بود مسعود حسین میرزا از حال آگاهی یافته با جمعی از جوانان که
که همراه داشت مستعد جنگ شد و کس بطلب میرزا فرستاده و میرزا نیز بقدم سرعت شتافته خود را بوقت کار
رسانید و قدری بتورک فوج پرداخته بمقابله و مدافعه پیش آمد و بانگ زد و چون دید که با فوج همراو و جوانغار شد
نسیم فتح و فیروزی بر پرچم اقبال وزیدن رود درینوقت حسین خان که از حدود سنبل بتعاقب آن غبار انگیز میآمد
خود را رسانیده شریک جنگ شد و مسعود حسین میرزا بکمند همت اولیای دولت اسیر شد و بسیاری از مقهوران
خون گرفته علف تیغ مکافات گردیدند و ابراهیم حسین میرزا ناچار راه فرار پیش گرفته بصوب ملتان آواره شد
و امرا عرصه فتح را بشعشعه همت آرایش بخشیده عنان بتعاقب باز کشیدند و مکتوب بسعید خان حاکم

ملتان نوشتند که اورا از زمین حدود برآورده بمحال جاگیر خود شناختیم اکنون نوبت شماست باید که بمقتضای
اخلاص و کارطلبی در جستجوی او کمر بسته تا بدست آرید ما از خود تسلی نشوند و چون ابرهیم حسین میرزا
بحدود ملتان رسید جماعه بلوچان سر راه گرفته کار برو تنگ ساختند و بقیة السیفی که همراه داشت پریشان
داده خود زخمی در پناه یکی از بلوچان خزید و سعید خان بدان حدود شتافته اورا بدست آورد و حقیقت را
بدرگاه سلیمان جاه عرضه داشت نمود و پیش از رسیدن فرمان طلب بهمان زخم قالب تهی ساخت و در خلال
این حال ورود اقبال بدار البرکه اجمیر اتفاق افتاد و بعد از فراغ لوازم زیارت و نیازمندی بخیرات و مبرات پرداخته
رایات عزیمت بمستقر خلافت برافراشتند و در ساعت مسعود مختار دار السرور فتحپور بورود موکب منصور رونق
آسمانی یافت **وصول موکب کیهان شکوه بدار الخلافه فتحپور** چون دار الخلافه فتحپور مقر رایات جلال گردید
چشم باطن بین آنحضرت بنور جمال جهان آرای قرة العین خلافت روشنی پذیرفت و امراء عظام و سایر طبقات
انام از اطراف بلاد و امصار روی امید بدرگاه سپهر بارگاه نهاده سعادت جاوید اندوختند از انجمله حسین
قلیخان حاکم لاهور با اکثری از امراء آنحدود بتحف گرانبار فلک اساس فرق عزت برافراخت و مسعود حسین میرزا
را با سایر اسیران مسلسل و مشبوس در پوستهای گاو که شاخها از آن جدا نساخته بودند گرفته بحضور اشرف
آوردند و حضرت خاقانی از کمال عاطفت و مهربانی بر حال آن سیاه بختان گشوده هر کدام را بیکی از معتمدان درگاه
حواله فرمودند و حسین قلیخان بصله این خدمت بخطاب خانجهانی خلعت امتیاز پوشید و مقارن این حال کنور
مانسنگ و دیگر امرا از ایدر آمده شرف بساط بوس دریافتند و تفصیل این اجمال آنکه افواج قاهره بحدود دونکر
پور رسید زمینداران آنجا قدم شقاوت پیش نهاده بمبارزت مبادرت نمودند و مجاهدان عرصه فیروزی داد
شجاعت و جلادت دادند بسیاری از کافران را بتیغ خونریز هلاک انداختند و حدود دونکرپور را بمر عساکر
اقبال ساخته تاخت و تاراج قصبات و قریات پرداختند و چون مانسنگ بنواحی اودیپور رسید رانا مراسم
استقبال بتقدیم رسانید و خلعت پادشاهی را با ادب عبودیت پوشید و اورا بمنزل خود برده در لوازم ضیافت
و مهمانداری کوشید اما از دریافت آستان بوس تقاعد جسته عذرهای نامسموع اورا بسمع رضا اصغا ننمود

متوجه درگاه معلی گردید از سوانح این ایام تعیین فرمودن افواج کیهان شکوه بتسخیر صوبه بنگ و بهار چون خاطر
قدسی مظاهر از تنظیم و تنسیق ولایت گجرات وا پرداخت شهباز همت گیتی شکار بهوای تسخیر بنگ و بهار بال [illegible]
کشود نخست خان عالم و اشرف خان و معین الدین احمد خان فرنخودی و قاسم علیخان و میرزا علی و جمعی از بهادران
عرصه فیروزی تعیین شدند و فرمان قضا نظام باسم منعم خان شرف ارتفاع یافت که بمجرد رسیدن افواج قاهره
متوجه تسخیر آن بلاد شود و متعاقب اینها راجه تودرمل نیز کار رسید رخصت شد که بر گشت و کیفیت لشکر فیروزی
اثر وقوف یافته و پیغامهای چند زبانی بخانخانان و دیگر امرا رساند و در انجام مهام استعجال شتافته و دقایق این
کار را بتعمیق نظر سنجیده و همیشه معاودت نمود **ایلغار فرمودن خاقان گیتی ستان بصوب گجرات دوم**
فتح و فیروزی مراجعت بمستقر سریر خلافت چون موکب کیهان شکوه بعد از فراغ انتظام ممالک مفتوحه
گجرات رایات مراجعت بمستقر خلافت برافراشت و خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش بحراست احمدآباد و حکومت
آن بلاد رخصت یافت و بخان اعظم خبر رسید که اختیار الملک در حدود ایدر باتفاق [illegible] دار آنجا سر
بشورش و فساد برداشته و پسران شیرخان فولادی با او پیوسته جهت مشوره اند لاجرم صلاح در رفتن احمدآباد
ندانسته بدفع مخالفان عطف عنان نمود و میرزا مقیم که جاگیردار آنحدود بود از کثرت مقهوران جای را گذاشته
بخان اعظم پیوست و در خلال این حال خبر شورش محمد حسین میرزا و آمدن او بسازکی بسمت اشتهار یافت و شرح
این باخبر بهیم اجمال آنکه چون محمد حسین میرزا در حوالی دولتاباد خبر نهضت موکب اقبال بدار الخلافه آگره شنید بر
قابو دانسته بحدود قلعه سورت آمد و قلیج خان در قلعه متحصن شده لوازم قلعه داری و مراسم حزم و احتیاط بتقدیم
رسانید و چون آن بی بصیرت بنظر بصیرت دریافت که فتح قلعه سورت صورت پذیر نیست به بروچ رفت و آنجا را
از بی همتی و بی حقیقتی ملازمان قطب الدین محمد خان بتصرف آورد و از بروچ بکنبایت شتافته از انجا از زبونی و
بیخبری حسن خان خزانچی متصرف گشت و حسن خان بصد جان کندن خود را باحمدآباد رسانید و خان اعظم و
سیرخان و سید بهاء الدین و شیخ محمد بوکیری و جمعی را بکومک قطب الدین محمد خان فرستاده و درین
حال اختیار الملک با دیگر مقهوران که در شعار جیا محتقن بودند قوی دل شده قدم پیش نهادند و خان اعظم از شورش

الهرادخای مستحکمی را پناه خود ساخته نشست چنانکه مخالفان نتوانستند دست برو یافت تا کرین باهم قرار دادند که
خود را باحمدآباد رسانند اگر خان اعظم از آن محکمه برآید جنگ کنیم و الا احمدآباد را متصرف شویم و چون حقیقت رفتن
آن بداندیشان بصوب احمدآباد بخان اعظم رسید شباشب ایلغار کرده هنگام طلوع صبح بشهر در آمد و از اتفاقات
حسنه آنکه درهمین شب محمد حسین میرزا از کنبایت شکست خورده بانجا رسیده بود و در آنجا که جمعیت علی الذات
از فوج خان اعظم زودتر گذشته باختیار الملک ملحق شد اما اکثر مال و اسباب او متصرف مبارزان عرصه اقبال در آمد و
شرح این عطیه غیبی آنکه چون قطب الدین محمد خان و سید حامد بخاری و نورنگ خان با فوجی از ملازمان خان اعظم
بکنبایت رسیدند آن زیاده سر باعزم جمعیت و استعداد برابر آمده پیش از مقدور دست و پا زده شکست یافت و سید
سید بهاء الدین درین جنگ داد تهور و شجاعت داده جان نثار گردید و امرا بهمین فتح تسلی شده بر همت تعاقب
آن بیمعاقبت بستند و الا اغلب بازار سعی گرفتار شدند بالجمله چون محمد حسین میرزا باختیار الملک و جماعه گجراتیان
پیوست سعی تمام در آمدن احمدآباد نمود ولیکن گجراتیان بنابر انقلاب رای [illegible] میکردند و این از نتایج
اقبال روزافزون بود که خان اعظم فرصت یافته مداخل و مخارج قلعه را استحکام داد و امرا که بکنبایت رفته بودند
باو پیوستند و محمد حسین میرزا و اختیار الملک با فولادیان و سایر گجراتیان آمده بمحاصره احمدآباد پرداختند
و هر روز بهادران کارطلب از قلعه برآمده جنگهای نمایان میکردند و اگرچه جمعیت دولتخواهان آن قدر بود که
از روی قدرت با مخالفان جنگ صف توانستند نمود لیکن چون خان اعظم بر ملازمان خود و مردم قطب الدین محمد
خان اعتماد نداشت بجهت مراعات حزم و احتیاط درین کار جرات و جسارت نمی نمود روزی از دروازه خانپور بر
آمده مبارزت طلبید و جمعی از مخالفان بر سر او هجوم آوردند و فاضل خان مردانه تاخته آنها را برداشت اما زخم
کاری باو رسید و بهمان زخم ودیعت حیات سپرد چون دولتخواهان را صلاح در جنگ صف نبود خان اعظم
عرضداشتی مشتمل بر سوانح و وقایع مصحوب سلطان خواجه بدرگاه معلی فرستاده استمداد توجه ظاهری و باطنی
نمود و چون خواجه بعتبه فلک مرتبه رسید و حقیقت شورش و آشوب ارباب ضلالت و جهالت معروض بارگاه اقبال
کرد برآتش غضب از قهرمان جلال زبانه کشید و ناموس سلطنت اقتضای آن کرد که برسم ایلغار نهضت فرموده بزای

ازجهات

این جرات و گستاخی بر دامن روزگار آن بی اعتدال [illegible] نهاده آید و چون وقت تنگ بود فرصت درنگ نمی یافت
از خزاین معموره مبلغهای گران برسم انعام و مدد خرج بعساکر فیروزی مآثر مرحمت شد و جمعی از امرا مثل
شجاعت خان و راجه بهگونتداس و سید محمود بارهه و رای رایسنگ و غیره با جزوی از خادمان حرم سرای عزت
رخصت پیش یافتند و بر زبان قضا ترجمان گذشت که اگرچه این مردم را بجهت احتیاط پیشتر رخصت فرمودیم
اما چنان می نماید که پیشتر از ما هیچکس بدین دولتخواهان نرسد و خانجهان و سعید خان و دیگر امرای
ولایت پنجاب تعیین شدند و از جاگیرداران [illegible] میرزا یوسف خان و مخصوص خان بسعادت همراهی اختصاص
یافتند و حکم شد که مظفر خان و سایر جاگیرداران ولایت مالوه را همراه گرفته از راه خود را بگجرات رسانند و کنور ما
نسنگ جاگیرداران کچهواره و آنحدود را فراهم آورده بملازمت شتابد و راجه بارهمل و شیخ ابراهیم و حکیم الملک
و شیخ احمد و جمعی از بندهای اخلاص در خدمت شاهزادهای عالی نژاد بحراست دار الخلافه مقرر گردیدند و چون خاطر
قدسی مظاهر از انتظام مهمات ضبط ولایت وا پرداخت در همین شهریور ماه آلهی موافق بیست و چهارم ربیع الاخر سنه
نهصد و هشتاد و یک برهنمونی دولت و اقبال و ببدرقه تایید حضرت ذو الجلال بادبانان خان شعار جماز سوار
ایلغار فرمودند ع بیلان بر اشتر بر کشیده کمر • شتر چون شتر مرغ در زیر پر • و چاشت روز شنبه در خطه
فیض اساس اجمیر ورود موکب اقبال اتفاق افتاد و بعد از فراغ لوازم زیارت و نیازمندی آخرهای روز بر توسن جهان
نورد سوار شده گرم شتافتند و صبح چهارشنبه در حدود میرتهه شاه قلیخان محرم و سید محمود بارهه و محمد قلی
خان توقبائی که پیشتر رخصت شده بودند سعادت رکاب بوس دریافتند و [illegible] از روز گذشته بود که [illegible]
معبر بیابان اقبال گردید و آخرهای روز در سر راه آهوی سیاه نمایان شد و بر زبان قضا ترجمان گذشت که اگر
چیته خاصه آن آهو را شکار کند تفاول چنان خواهد بود که محمد حسین میرزا اسیر سرپنجه تقدیر گردد و بمجرد
گذاشتن چیته آهو شکار شد و باعث انشراح و انبساط ملازمان فتح و فیروزی گشت و در وسط شب پنجشنبه
بسوجت رسیده تا هنگام طلوع صبح استراحت فرمودند در وقت سوار شدن بعرض رسید که [illegible] با افواج کیهان
شکوه که پیشتر روانه شده بودند در قصبه پالی فرود آمده بودند حکم شد که ملازمان رکاب اقبال [illegible]

وخود با معدودی متوجه جالور گردیدند و چون قدری از راه طی شد بظهور پیوست که آن خبر اراجیف بود، لاجرم عطف
عنان فرموده براه راست آمدند و رای جهان آرای چنین اقتضا کرد که موکب جهان کشا از راه سروهی که قدری نزدیکتر است
دارد متوجه مقصد شوند و جمعی از اولیای دولت بعرض رسانیدند که چون درین راه ارباب تمرد و عصیان بسیارند
در رکاب نصرت قرین کم رسیده اند مبادا تاخیری در حصول مقصد شود در آن شهسوار عرصه همت که عنان توکل بدست
سپرده بود بحرف ارباب ظاهر التفات نفرموده و شکوه قرار و احکام شد که بسمت سروهی راهبری نمایند و همعنان توکل
بنابر پاس حزم و احتیاط شکوه در ساخته قرار دادند که چون شب است راه سروهی وا نموده براه جالور شتابند چه
تقدیر در آن شب راهبر غلط کرده بدرخت زاری بلای و کلال افتاد و مردم بعد رو نمر بسیار کشیدند و آخرهای شب
بقریه رسیدند و معلوم شد که این موضع از مضافات جالور است و او راه سروهی را گذاشته باین راه در آمده اند
آنحضرت بر ملتزمان رکاب عزت غضب فرموده لحظه در آنجا توقف نمودند و چون صبح شد شیری از دست چپ
نمایان گشت و سیفخان کوکه و میرزاده علیخان بشکار کمر همت بستند و حضرت خاقانی از کمال عاطفت دل
دانی سوگند بخاک پای خود داده منع این جرات فرمودند که چون مطلبی در پیش است و فرصت بغایت عزیز مبادا یکی
از جوانان گزندی رسد و در چنین فتحی از سعادت ملازمت محروم ماند و بالجمله دو پهر از روز گذشته بجالور رسیدند
و امرای عظام که پیش از نهضت موکب اقبال در خدمت بوده کیان حرم سرای عزت روانه کرده بودند درینجا بسعادت
زمین بوس عز افتخار یافتند و حکم شد که اعیان اردو هر که از ملتزمان رکاب نصرت قباب باشد بخود برده مهمانی
کند و خود بدولت و سعادت بدرون محل تشریف برده لحظه استراحت فرمودند و آخرهای روز برآمده کورنش
دادند و چون سوداگران اسب بسیار همراهی آورده بودند تمام اسبهای دلخواه خریده به امرا و سایر سپاهیان قسمت
نمودند و شهباز خان را با احکام اسوار و خاندوری [illegible] اردوی بزرگ گذاشته با دیگر بهادران کار طلب بر جناح
استعجال شتافتند و تا آخرهای روز یکشنبه منزل و احمد راندند و اول شب دوشنبه بقصبه دیسه که سی کروهی پتن
است عبور توسن جهان نورد اتفاق افتاد و از بنجا خواجه غیاث الدین آصفخانی رخصت یافت که خان کلان
و قطب الدین خان و شاه فخرالدین و قطب خان و دهنکار و دیگر امرای عظام را بموکب اقبال ملحق سازد و چاشت روز دوشنبه

قصبه پتن باین کبیر کروهی پتن است مورد عساکر اقبال گردید و وزیرخان کلان و وزیر خان و شاه فخرالدین و قطب خان و
و دیگر امرا از پتن رسیده سعادت زمین بوس دریافتند افواج کیهان شکوه بترتیب شایسته در قول که جای قور جهان
خاصه است انتظام یافت و میرزا خان خلف بیرامخان و شجاعت خان و سید محمود خان بارهه و صادق خان
همت افشرده بودند در برانغار و خان کلان و دیگر بهادران صف آراستند و در جوانغار وزیر خان و جمعی از دلیران
کار طلب کرده بودند و در هراول محمد قلی خان توقبائی و ترخان دیوانه و بعضی از دلاوران قرار جلادت پیش نهادند و آن
شهسوار عرصه فیروزی خود با صد سوار که هر کدام فوجی را کفایت کنند طرح شدند و آخرهای روز دوشنبه افواج
بحر امواج از قصبه بالیسانه در حرکت آمده شکوه قرار و احمدآباد رخصت یافت که بمحصنان [illegible]
لزوم مستمال سلاح آماده حرکت کردند که چون موکب گردون شکوه نزدیک شهر رسید از قلعه برآمده بعساکر اقبال
ملحق گردند و چون پاسی از روز سه شنبه گذشت درود جنود فیروزی بموضع جهوتانه که از مضافات گجرات
اتفاق افتاد بعرض رسید که [illegible] شیرخان فولادی با جمعی از مقهوران قلعه کری را [illegible]
جان دادن است بگمان آنکه مگر خان کلان فوجی بر سر کری فرستاده از قلعه برآمده اظهار جرات و جلادت [illegible]
لاجرم جمعی از دلاوران تیز دست و بهادران گران رکاب [illegible] آن خون گرفتها اجازت یافتند
زمانی جمعی کثیر علف تیغ بیدریغ گشته بقیة السیف به هزار جان کندن خود را بدرون قلعه انداختند و افواج
قلعه را محاصره نموده بتسخیر آن همت گماشتند و مقارن این حال موکب اقبال از دور رسید و رای ممالک کشا بر آن
قرار گرفت که چون مهم عظیم در پیش است باین جزویات فرصت از دست دادن خلاف آیین سپاهیگری است هر که را کار
سرداران ساخته شود علاج اینهای زحمتی و تعبی میسر خواهد شد بلکه قلعه بر سر راه واقع است اگر آمد و شدن افواج
قاهره این بیدولتان خود بخود در آن می شوند و قلعه بی سعی و تردد مفتوح میگردد و قضا الحال شد که مخالفان
[illegible] بر تو انداخته بود القصه چون موکب اقبال از قلعه گذشت عزیمت پیش نمود و شب دیگر میرزا ابوسفیان
و قاسم خان و جمعی از امرا استعانت بمشعلها در رسیدند و محصنان قلعه [illegible] جنگ کرده تنی چند
آواره دشت ادبار گردیدند و سحر روز چهارشنبه که در معنی صبح دولت اقبال بود در سه کروهی احمدآباد عبور عساکر

فیروزی ماثر اتفاق افتاد و آصفخان [illegible] در قلعه رفته [illegible] کوکه و سایر امرای اولیا افواج آراسته
عار ملازمت سازد اسامی بندهای اخلاص گزین و امرای شجاعت آیین که درین یورش اقبال قرین موکب همعنان
بودند بدین تفصیل است میرزا خان خلف صدق بیرامخان و سیفخان کوکه و زین خان کوکه و حسین خان
خواجه عبدالله [illegible] خواجه غیاث الدین علی آصفخانی [illegible]
[illegible] نقیب خان محمد زمان بهادر خان [illegible] خاصه خیل [illegible] خواجه شیخ عبدالرحیم
[illegible] بهادر خان [illegible]
[illegible] و چون رایات فیروزی [illegible] نزدیک رسید حکم جیبه
پوشیدن شد بعد از فراغ جیبه پوشیدن بر اسب [illegible] سوار شده برفع اعدای دولت روی
نهادند و چون قدری از راه طی شد اسب مذکور در اثنای سواری نشست [illegible] پیش آمده
[illegible] فتح رسانید و معروض داشت که امروز سه نشان بظهور آمده که هر کدام تردد دانایان تجربه کار دلیل
فتح و ظفر است اول نشستن اسب [illegible] از عقب عساکر [illegible] زاغ و [illegible]
بسیار که اینک فوج فوج همراه اند
ورود موکب اقبال بظاهر احمدآباد و مبارزت بهادران لشکرشکن منصور با میرزایان و شکست یافتن ایشان
بیان کارنامه اقبال و جهانستانی و شرح داستانهای شجاعت
و رزم آزمائی شهسوار عرصه دولت و شیر بیشه همت از معیار اندیشه و ضبط سخن بیرون نیست این بی مایه
معنی اگر از عهده مدعا نویسی و عرض سوانح بر آید بی تاییر سخن طرازی و عبارت آرائی از معنیمات
[illegible] منصب واقعه نویس نیست درین راه قدم از جاده مدعا و مقصود بیرون نمی نهد و سر
بیان از دست نمیدهد و مستمعان را هرزه نمی فرماید و لله الحمد که بدایع اقبال و غرایب احوال که آنحضرت را در
ملک ستانی و اقلیم کشائی دست داده از تعریف و توصیف مستغنیست بالجمله آن هژبر بیشه توکل که چنین
مسافت بعید که قافلها را بدو ماه راه قطع میسر نیست باجتماع سپاه التفات نفرموده با معدودی از ملتزمان
رکاب نصرت قباب در عرض [illegible] روز طی نموده و کثرت مخالف که زیاده از بیست هزار بود بنظر همت در نیاورده

مبارزت را بیکلکونه فتح زیور بخشید و شرح این داستان بدیع و کارنامه غریب بر سبیل اجمال آنکه چون موکب اقبال
قریب بمقصد رسید بعضی از دولتخواهان ظاهر بین کثرت مخالف و قلت اولیای دولت بنظر در آورده بعرض
داشتند که در لشکر مقهوران هنوز خبر آمدن موکب ظفر طراز نیست اگر حکم شود بر مخالفان شبیخون بزنیم
لیکن چون ناموس سلطنت مقتضی آن نبود پسند خاطر قدسی ماثر نیفتاد حضرت خاقانی دل آسا شده بزدانی
بسته بر هنمونی دل آگاهی همت و اعتقاد جنود غیبی متوجه عرصه رزم گردیدند و حکم نقاره نواختن
اندلختن شد و صورت آنحضرت را معین بود و مخالفان برگشته روزگار محاصره را تنک ساخته ما آمدن
انتظار آمدن شیرخان فولادی داشتند که درین وقت رایات اقبال قریب دریای سابرمتی که متصل شهر است
رسید و حکم نمودند که افواج کیهان شکوه بترتیبی که قرار یافته از آب بگذرند مقارن این حال قریب صد سوار
گجراتی که از سر کیچ می آمدند نمودار گردیدند و قیجان خاصه [illegible] در قلی [illegible]
خطا در تیر اندازی که یافته بود حکم شد و [illegible] سر دادن [illegible] آن خون گرفتها آویخته
بمرحلهای خود پناه بردند و از غریو کوس و صدای کرنای بعضی از مخالفان را گمان آنکه مگر شیرخان فولادی
می آید و جمعی بران قیاس که خان کلان بعضی کومک خان اعظم میرسد محمد حسین میرزا بسر اسیمگی [illegible]
بر سر قراولی برآمد و سبحان قلی ترک و چیزی که پیشتر از موکب جلال بکنار دریا رسیده بودند تفحص
حال نمود سبحان قلی ترک بمقصد آنکه رغبت در غنیم برنیاید و سلک تفرقه در جمعیت آنها افتد جواب داد
که ای بیخبر خون گرفته اینک حضرت پادشاه خود بدولت و اقبال با سپاه گران رسیده چه وقت ایستادن
و سخن پرسیدن است آن سیاه بخت در جواب گفت که این چه حرف است و از کجا میگوئی و چه می ترسانی
اگر درواقع راست است از فیلان پادشاهی و عساکر نامتناهی آگاهی چه و حال آنکه امروز چهارده روز است که
قاصدان ما پادشاه را در فتحپور گذاشته آمده اند سبحان قلی نمود که همین دم معلوم تو خواهد شد بر و راه
سلامت پیش گیر و رحمی بر حال زار خود کن که حضرت خاقانی در عرض نه روز طی این مسافت بعید نموده با فوز اینان
جان نثار رسیده اند و از تکرار این حرف محمد حسین میرزا از جای رفت و صدق حرف در خاطرش نقش

بست و برگشته بجانب اردوی خود تاخت و چون بعرض رسید که غنیم از آمدن موکب کیهان شکوه آگاهی یافته
در مقام جبه پوشی در است حکم شد که فوجها از آب بگذرند و هرچند امرای عظام خصوص خان کلان معروضات
معروض داشتند که صلاح وقت در آنست که تا رسیدن لشکر گجرات ازین طرف آب باید بود مقبول خاطر اشرف
نیفتاد و بر زبان حقیقت ترجمان گذشت که اعتماد ما بتائید ایزد تعالی است نه اعتماد بر لشکر گجرات اگر این
امور مطمح نظر بودی چنین جریده بتابستی متوجه شد اکنون که غنیم در استعداد جنگ است ایستادن
و انتظار کومک کشیدن چرا باید و دیگر چون مقترن باشد بجمعی از دلاوران آتش خوی که در فوج ظفر قرین
موکب اقبال بودند سمند همت بدریای جلادت درزده برهمونی توکل از آب گذشتند و در پیوستن خود خاصه را
برلجه دیچند سپردند که همراه داشته باشد و در آن نظر فوج آب حاضر سازد که بر فرق مبارک بهبیر قضا از سر
رو بیهاد اضطراب و بلغزاد افتاد و چون از آب گذشتند در لجه دیچند سر خجالت در پیش افکنده بزبان بیزبانی
اظهار این تقصیر نمود و اگرچه از مشاهده این حال خاطر بعضی از مجاهدان حیرا اندیش قدری گرانی پذیرفت اما
حضرت خاقانی بالهام ربانی فال نیک زده فرمودند که شگون بغایت خوب شده و پیش روی ما کشادگی یافت و
و مقارن این حال یکی از بهادران تیز دست سر مقهوری بریده بنظر اشرف در آورده و آن نیز مبشر فتح و فیروزی
گردید و آن شهسوار عرصه همت بر سیدن افواج مقید ناشده پاره جهان نورد بر انگیختند و امرای عظام منقادات
آنحضرت از آب گذشتند و محمد حسین میرزا افواج ترتیب داده در برابر آمد و ولیخان پسر جهانگیرخان حبشی را
که بیمن معدلت حضرت خاقانی در پرورش او گجرات ببیلسار رسیده بود سردار دست راست کرده بود و جمعی فراوان
از حبشی و گجراتی را همراه او ساخت و محمدخان پسر شیرخان فولادی را با فوجی از افغانان دست چپ باز
داشت و شاه میرزا و بسیاری از ماوراءالنهری و بدخشی که مغز استخوان شان بجوام نمکی پرورش یافته بود
همراه گرفته روی ادبار بعرصه کارزار آورد و خاقان گیتی ستان یک گروه از دریا گذشته بر پشته بلند بر آمده
عروج مدارج فتح و ظفر نمود و در ربوقت آصفخان که برادری وجان بخشی خان اعظم میرزا کوکه رفته بود آمده
معروض داشت که تا حال میرزا کوکه از وصول رایات اقبال اطلاع نداشت اکنون بشارت جان بخش حیات تازه یافت

در استعداد

در استعداد بر آمدن است و آصفخان در همین بود که عساکر منکسب مآثر غنیم سیاهی کرد و حضرت خاقانی بتائید آسمانی
روی همت بدفع اعدای دولت نهاده با دل قوی و عزم درست همعنان فتح و نصرت بارهٔ جهان نورد بر انگیختند و محمد
قلیخان توقبائی و ترخان دیوانه و چندی از بهادران تیز دست که آنجی پیش قراول بودند بر غنیم تاخته دست بکار
رسانیدند و چون غنیم زور آورد بر لجه بهکو شد این رسالت مرحطاب فرمودند که اگر غنیم بحسب کمیت فزونی
دارند اما این نیازمند درگاه ایزدی را اعتصام بحبل المتین توکل زیاده از آنست که کثرت مخالف بنظر همت در آید
در جنب جنود غیبی فزونی کثرت لشکر مخالف را چه قدر و اندازه اکنون وظیفه ملتزمان درگاه فیروزی آنکه شوائب
تزلزل و تذبذب در خاطر راه ندادند همه بیکجهت و یکدل روی همت بدفع این گروه حق ناشناس نهند و خود در جمع
ساخته بر فوجی که سر قیهای سرخ دارد همانا که نشان محمد حسین میرزاست بتازند که هر گاه این فوج را برداشتیم
دفع دیگر خون گرفتها بسهولت میسر خواهد شد در سوقت محمد حسین میرزا با جمعی از مقهوران بی باک قدم
جلادت پیش نهاده از افواج دیگر مقهوران پیش تر خود را بشاه رسانید شاه قلیخان محرم و حسین خان و بعضی
از بهادران تیز جلو بعرض رسانیدند که وقت تاختن است تا این زیاده سر بسزای خود رسد حضرت خاقانی از کمال
بردباری و کاردانی فرمودند که هنوز پله در راست و بهادران موکب عالی بحسب کمیت بغایت کم مبادا اسلاک
احتیاط از دست رود و در جمعیت پراکندگی راه یابد و هر چند نزدیک تر شوید نازه رور و بیقوت خواهیم رسید
و بمقدمات معقول دلدهی بهادران بنصرت قرین فرمودند و غنیم شمرده پیش می نهادند تا آنکه فوجها بیکدیگر رسیدند
باباخان معروض داشت که حالا وقت تاختن است و هنوز بعض تمام نکرده بود که آن تائید یافته ایزدی با شیران
زنجیر گسل کلمه الله اکبر بر زبان رانده و سورن انداخته بر مقهوران حق ناشناس تاخت اگرچه فوج برانغار مقاومت
نیاورده با اندک زد و خورد عنان ثبات از دست داده روی گردان شدند اما این شهسوار عرصه کارزار بمجرد
تاختن فوج دست راست غنیم را در هم نوردیده از پیش برداشت و محمد حسین میرزا فوج جانب چپ را
بل میدان را رانده چون عنان باز کشید اثری از عساکر ادبار مآثر ندید و از لطایف غیبی آنکه در هنگامی که فوج
خاصه بر مقهوران بر سر انجام تاخت و جمعی از بهادران جوانغار و قول طور بر شده داد شجاعت و مردانگی دادند

از جانب مخالفان یاران بسیار بجانب افواج ظفر نگار سر دادند یکی از آنها در زره و در زاری پیچیده عزبود در زمین
در زمان افکند و فیلی که سرحلقه فیلان غنیم بود از هیبت صدای آن روی گردان شده فوج خود را در هم
نوردید و این تفرقه نیز ضمیمه تائید آبروی گردید و هنوز بهادران فوج قول دست بکار نبرده بودند که کار آن
حق ناشناسان باطل ستیز بانجام رسید چون حضرت خاقانی عنان همت بازکشیدند از بهادران فوج طرح
که بسعادت همراهی اختصاص داشتند غیر از بار الحسن خواص و خان بلاولود بکری حاضر نیافتند آنحضرت
ظاهر بینها و باطن بجنود اقبال استاده تماشای بدایع آسمانی مینمودند و ما انسلیه درباری بحضور اشرف با غنیم
کارزار کرده غالب آمد و راجه داس کچهواهه که بی سلاح تاخته بود در نظر صاحب حقیقی جان نثار گردید و
مهتر وفای خاصه خیل داد شجاعت داده زخمی از اسب افتاد و کرن پسر مالدیو نیز در برابر آنحضرت شمشیر نمایان
زد اگرچه این مرد مرد در پیش آن عنان سنج همت کارستانها بظهور آورد اما دیگران و نیز از بهادران بنصرت قرین
خوبیها نمودند و کارنامها ظاهر ساختند اما هنوز محمد حسین میرزا حرکت المذبوحی میکرد و درین اثنا یکی
از بخت برگشتها سیاه بخت باطل تاخته رسید شمشیری بر سر اسب آنحضرت انداخت و اسب چراغ پا شده
بود که آن شهسوار عرصه جلادت بدست چپ گردن اسب را گرفته از افتادن باز داشتند خود را جمع ساخته
برچه حواله آن مردود ازل و ابد نمودند و برچه از سلاح او گذشته فرو نشست خواستند که برچه را بر آورده
دفعه دیگر کار فرمایند قضارا سنان برچه شکست و آن خون گرفته روی گریز نهاده مقارن این حال دیگری آمده
شمشیر بر ران آنحضرت انداخت و از حراست ایزدی که همواره قرین موکب اقبال است آسیبی نرسید و از فر شکوه
پادشاهی عنان تاب باز گردید و درین وقت یکی از مقهوران آمده سینه حواله کرد و حسن بر کوه بن خورده کار
او ساخت و چون سرخ برخی خود را بقول رسانید خبرهای ناخوش از جانب آن انتظام بخش سلسله ظاهری
و باطنی مذکور ساخته اضطراب در خاطرها راه یافته بود حضرت خاقانی بجهت دلدهی مردم متوجه قول شده فرمودند
که عنان سبک دارند و کرم ترشتابند که بعنایت الهی غنیم بیپای شده بیک حمله دیگر کارها آخر میرسد شجاعت خان
و چندی از بهادران کار طلب باستماع آواز آنحضرت قوی دل گشته جلو ریز متوجه دفع مقهوران سلیم بخت شدند

و پیش از

و پیش ازین سید محمود بارهه با انسلیه در خدمت خان و جمعی از دلیران فوج غول عنان صبر از دست داده تاخته بودند
بمجرد تاختن این مرد میدان مقاومت نیاورده روی گریز نهادند و نسائم فتح و فیروزی بر پرچم علم اقبال وزیدن و فتحی که
دیباچه فتحنامهای باستانی تواند شد از مکمن بطون بعالم ظهور جلوه نمود و خاقان گیتی ستان لوازم مراسم نیاز
منزوی بتقدیم رسانیده متوجه احمدآباد شدند لیکن از دیر رسیدن میرزا کوکه و لشکر گجرات قدری خاطر گرانی
بود که درینوقت لال کلاوت معروض داشت که سیفخان کوکه مبارزت نموده جان نثار کرد بعد از تحقیق بوضوح
پیوست که در تاختن اول حیقلش نمایان کرده و غنیم خود را شهره ساخته و بروز خم نمایان که بر روی داشت بدار
الملک بقا شتافته و در معنی حیات جاوید یافته و زین خان برادر خورد او شمشیرهای نمایان زده و دیگر از مخالفان
فرود آورده سبحان قلی ترک را که در رزمگاه مانده بود همراه برداشته بملازمت شهریار قدردان آورده این
ظهور واقعه برادر مجروح خاطر کرده بود سررشته شکیبائی از دست داده ولیکن بدلدهی خسرو آفاق ضبط احوال
خود نمود و بعبدالرحیم موبر بلیک حکم شد که درین آشوب گاه دارو گیر محافظت او نماید بالجمله چون خاطر قدسی نظام
از رهگذر دیر رسیدن میرزا کوکه و از گذشتن سیفخان کوکه نگرانی و گرانی خاطر داشت مبشران غیبی بحقیقت
تدارک آن مژده گرفتاری محمد حسین میرزا بمسامع قدسی رسانیدند و مقارن این حال آن مردود ازل و ابد
را دست و گردن بسته بحضور آوردند چنان نمودند که از زخمی که بر روی رسیده بود دل گریز بیشتر کرده
اسبش بخار بست زقوم پیچیده بر خاک مذلت افتاد گدا علی نام از بکهای پادشاهی خود را رسانیده گرفت بیاری
گرتا ازین معرکه بر آورده و چون تن درد پیش اسب خویش سوار ساخته بملازمت آورده و در وقت سوار کردن
یکی از ملازمان خان کلان همراه شده بلاش جلد و وهم دو مدعی گرفتن او بوده و بعد از استفسار معروض است
برزبان آن برگشته روزگار گذشت که مرا نمک پادشاه گرفته است بالجمله او وجود چندین جرایم عظیمه که استحقاق
انواع سیاست و تعذیب داشت حضرت خاقانی از کمال رافت و مهربانی حکم فرمودند که دستهای او را از پیش کشاده
بندند و بانسلیه درباری حواله شد که محافظت او نماید و مقارن این حال شاه مدد که کوکه میرزا بود در رسیدن ولی
از پیش فرمان او بود گرفته آورده و آن مظهر جلال یک ضرب برچه او را بتعمیر جسمی فرستاد و لواء اعانت ما

حضرت ظل الهی که در چنین وقت پرتو ظهور افکند آنست که محمد حسین میرزا از مانسل در پاری آب خواست
و فرحت خان حلمه هر دو دست بر سر او زده گفت که چنین حرامخوری آب دادن حیف است بلکه خاک در کاسه
سرش باید افکند سرچشمه فیوضات الهی از استماع این ماجرا بفرحت خان اعراض فرموده و آب خاصه طلبیده با
آن پژمرده گیاه ادبار و اسیر اب مرحمت و مردمی کرد اسیر نمیدانم در وسعت حوصله دید داشت و مرتبه قدردانی
و جوهرشناسی و پایه جرم بخشی و مجرم نوازی او شرح شمایل کمالات و بزرگی ذات آن مظهر صفات ربانی
در فضای بیان و عرصه تقریر نگنجد ع اینها نوکی ز آن تو آید ... سخن مختصر چون میرزا کوکه هنوز با لشکر
گجرات نرسیده بود که مرتبه دران عرصه فتح و فیروزی توقف فرموده تا گریزندگان و آهستگی متوجه پیش شدند
و محمد حسین میرزا را برای زانسبک سپردند که بر فیل انداخته همراه بشهر آورد درین زمان که اکثری از بهادران
نصرت قرین و دلاوران شجاعت آئین از محنت و بزد و قطعه زدن هر کدام خود را بگوششی کشیده بودند و هیچ
قریب صد کس در موکب اقبال سعادت حضور داشتند فوجی از پیش سیاهی کرد و بقیاس و تخمین زیاده از پنج
هزار کس بنظر در آمد بعضی از ملازمان رکاب نصرت قباب را چنین بخاطر گذشت که شاید میرزا کوکه با لشکر گجرات
می آمده باشد و جمعی بر آن رفتند که شاه میرزاست و غافل ازین که او در مبادی پیکار گریخته بجانب محمود
آباد رفته است و آخر مشخص شد که اختیار الملک است که فوج بسته می آید و ازین رهگذر خواطر ارباب ظاهر
قدری بشورش گرائید و آن شهسوار عرصه همت اضطراب باطن آنها را از نقوش پیشانی دریافته دلدهی فرمودند
و مقدمات همت بخش بر زبان معجز بیان راندند حکم نقاره نواختن و کرنا کشیدن شد اما نقاره چی را دهشت
چنان فرو گرفته بود که دستش قدرت حرکت نداشت آخر بتهدید برچه بهوش آمده شجاعت خان و راجه بهگوان
داس و بعضی از بهادران تیز دست قدمی چند پیش نهاده شروع در تیراندازی کردند و بر زبان الهام بیان گذشت
که زنهار بد جلوی نکنید که عنقریب سر این آشفته دماغ برگشته روزگار بامداد عساکر اقبال خواهد شد و درین
وقت بسعی راجه بهگوانداس محمد حسین میرزا که سر حلقه اهل فساد بود بقصاص رسید و فوج غنیم
بشکوه هر چه تمامتر می آمد هر چند نزدیک تر میشد پراکنده تر میگشت و چون اختیار الملک فوج خود را بی

شود بربا معروری حاشیه خواست که بسرعت خود را از ورطه هلاک بساحل نجات رساند پای اسپش بخار بست
فرو رفت پیچید و از پشت زین بر روی زمین افتاد و سهراب ترکمان که از یکهای پادشاهی بود از راه دور قصد کرد
سر در دنبال او داشت بمجرد افتادن رسیده سرش را سبک برید و بتائید ایزد سبحانه چنین فتحی مجدد
چهره کشای مراد گردید و دران عرصه فیروزی بهزار و دویست کس بشمار آمد که از مخالفان بقتل رسیده بود
و زخمی خود شمار نیست و از افواج فیروزی نشان قریب صد کس شربت خوشگوار شهادت چشیده حیات
جاوید یافتند و ازین مردم سیف خان کوکه و سهراب خالدزاده صادق خان و ... علی جلایر از مردم
روشناس بودند و چون موکب اقبال در تری راه بیشتر شتافت فوجی آراسته ظاهر شد و شیخ محمد غزنوی
بسرعت خود را رسانیده معروض داشت که میرزا کوکه است و حضرت خاقانی از آمدن میرزا کوکه بنهایت انبساط
و شگفتگی فرموده و آن سعادتمند را در کنار عاطفت و مهربانی گرفته انواع مرحمت و افسار تفقدات خصند
و بعد از آن قطب الدین محمد خان و سایر امرای گجرات بسعادت کورنش و زمین بوس شرف اختصاص یافتند و درین
حال سهراب ترکمان سر اختیار الملک را آورد و مورد تحسین و آفرین گردید و بجهت عبرت سایر حرامخوران
حکم فرمودند که مناری از سر باغیان ترتیب نمایند و آخرهای روز منار در درون قلعه احمدآباد که اساس نهاده
سلاطین گجرات است بورود اقبال توام خاقان ملک ستان بدنوی آسمانی یافت و تعمیرها مشحون مسرعان
باطراف ممالک و اکناف بلاد ارسال داشتند و جمعی از امرای عظام و بهادران نصرت انجام که درین ایلغار سعادت
ملازمت شرف اختصاص داشتند و در نظر همت بخش آنحضرت شمشیرهای مردانه زده ترددات نمایان کرده
بودند فراخور رضمت و شایستگی نوازشات خسروانه فرق عزت بر افراختند و بمجرد اهتمام جهانگشا انتظام
ولایت گجرات مصروف داشتند و قطب الدین خان و نورنگ خان و جمعی از امرا بصوب بروچ که مقر شاه میرزا بود
تعین فرمودند و شاه قلیخان محرم و لشکر خان و فوجی دیگر بجانب ایدر رخصت یافتند که رانا و سایر زمینداران
آنحدود را بقید ضبط در آورده مطیع و منقاد سازند و حکومت شهر پتن بدستور سابق بخان کلان مقرر شد
و دندوقه و دولقه و آن نواحی بتیول وزیر خان مرحمت فرمودند و درین ایام روزی شجاعت خان در مجلس بهشت

آئین حرف ناشایست نسبت بمنعم خان بر زبان راند و ملاحظه در قسم انعامات توره پادشاهی نکرد و پادشاه بمقتضای
بارگاه جهت حفظ مراتب و تادیب او را بصحوب قاسم علیخان نزد خانخانان فرستادند تا بموجب عرف دکن علی
زاده سزای او کرده ارتفاع رایات فتح آیات بمستقر سریر خلافت خاقان ممالک ستان مدت یازده
روز با طالع فیروز در مسجد جامع احمدآباد بر مسند اقبال متمکن گشته بعد از فراغ انتظام ولایت گجرات و ضبط
بلوکات روز سیم دوم ماه الهی موافق یکشنبه شانزدهم جمادی الاول رایات فتح و نصرت بمستقر خلافت
برافراشتند و منزل اول در معموره محمودآباد اتفاق افتاد و در روز دوم در قصبه دولقه مضرب خیام احتشام گشت و
در آنجا یک روز مقام فرموده خان اعظم میرزا کوکه کلتاش را بانواع نوازش و اقسام عواطف شرف اختصاص بخشیده
گوش هوش او را بدرر نصایح گرانبار عزت ساخته رخصت انعطاف ارزانی داشتند و خواجه غیاث الدین علی
قزوینی را که بخشی رکاب خاصه بود بخطاب آصفخانی بلند مرتبه گردانیده بخدمت بخشیگری صوبه گجرات تعین
فرمودند که باستصواب میرزا کوکه بمشیت مهمات آنصوبه میمنوده باشد و در روز دیگر بقامره دولت و اقبال متوجه
دارالخلافه شدند و چون سیت پور معسکر اقبال گردید بعرض رسید که راجه بهگوانداس که بجانب ایدر رخصت
یافته بود چون بقصبه بدنگر رسید راولیا نام غلام شیرخان فولادی که در هنگام عبور موکب کیهان شکوه
قلعه کری را استحکام داده بود و بهمان دستور بدنگر را مضبوط ساخته است لاجرم روز دیگر جهت مراعات
حزم و احتیاط در سیت پور مقام واقع شد که اگر احتیاج بکومک باشد فوج دیگر بمدد فرستاده شود و مقارن
این حال خبر رسید که قلعه مفتوح شد و راولیا بلباس جوکیان برآمده راه آوارگی پیش گرفت و بهادران لشکر
منصور بجست و جوی او شتافته دستگیر ساختند بالجمله از آنجا بسروهی تشریف برده صادقخان را با تیوق
بتنبیه و تادیب متمردان آن سرزمین در سروهی گذاشته رایات عزیمت بدار البرکه اجمیر بر افراشتند و چون
باجمیر ورود سعادت اتفاق افتاد بروضه علیه خواجه معین الدین چشتی قدس سره العزیز تشریف برده لوازم
زیارت و مراسم داد و دهش بتقدیم رسانیده نقدهای فراوان بر دامن محتاجان عرصه خاک ریختند و از آنجا موکب
اقبال بسر ایلغار متوجه دارالخلافه گردید و در قصبه بکرور راجه تودرمل عازم ملازمت بود سعادت زمین بوس

دریافت و حکومت آنکه راجه بگجرات شتافته تحقیق جمع و تنقیح مهمات آن الکا نموده بمقتضای عدالت پناه
اشراف و تصانیف جمع بسته نسخه منقحه بدرگاه خلایق پناه آورد و چون قصبه بساور مضرب خیام احتشام گشت
خواجه جهان و شهاب الدین احمد خان از دارالخلافه باستقبال شتافته بودند بدولت آستانبوس سرافرازی یافتند
و بعد از ورود بقصبه ... حکم فرمودند که جمعی از بهادران نصرت قرین که درین ایلغار ملازم رکاب ظفر نشان بودند
بودند نیزه پارچه بدست گرفته همراه باشند و شهنشاه ... در کمال شوکت و احتشام روز دوشنبه
بیست و دوم مهر ماه الهی موافق هشتم جمادی الاخر بدار الاقبال فتحپور نزول دولت و سرور فرموده حضرات عالیات
و شاهزادهای رفیع الدرجات بسعادت ملاقات آنحضرت معزز و مفتخر گردیده لوازم نثار و پیشکش بتقدیم رسانیدند
و بتائید ایزد سبحانه در عرض چهل روز جهان نوردی و جهان بخشی و جهان آرائی بظهور آمد و یکماه بعد از ورود
موکب اقبال راجه بهگوانداس که بجانب ایدر شتافته بود خدمات شایسته کرده بسعادت آستانبوس اختصاص
یافت و امر اپسر رشید رانا را که الحال راناست همراه بملازمت آورده در سلک فدائیان درگاه سلیمان جاه
منتظم ساخت و راولیای غلام شیرخان را که در تسخیر قلعه بدنگر دستگیر شده بود نیز بدرگاه معلی حاضر
گردانیده مشمول عواطف مراحم خسروانه گشت و شرح این ماجرا بطریق اجمال آنکه بتائید اقبال روز افزون
راجه بهگوانداس قلعه بدنگر را فتح نموده راولیا مذکور را دستگیر ساخته متوجه ایدر شد و در راه راس زمین
دار ایدر رهنمونی سعادت باستقبال شتافته پیشکش لایق جهت درگاه معلی سرانجام داد و چون حوالی
گوکنده مضرب خیام گردید رانا کیکا از تقصیرات گذشته اظهار ندامت و معذرت نمود
راجه بهگوانداس را آمده دید و بعد از آن راجه را بخانه خود برده لوازم ضیافت و شرایط خدمت بجا آورد
و پسر رشید جانشین خود را با پیشکش همراه ساخت و چنان نمود که بمدت از نا مساعدی بخت و
وحشت طبیعت که لازمه زمینداریست از سعادت آستانبوس محروم مانده ام اکنون پسر خود را بدرگاه
فرستم که باستشفاع شمار قلم عفو بر جراید تقصیرات من کشیده شود و چون بعنایت خسروانه و مراحم
پادشاهانه مستمال و امیدوار کرده خود نیز بدولت بساط بوس ظاهر افتخار خواهم پوشید و مقارن اینحال

راجه تودرمل نیز از گجرات آمده سعادت آستانبوس دریافت و بعد از فتح از جمع ولایت گجرات بر دفترخانه عالی سپرد
و در اثنای راه رانا بار راجه تودرمل را ملاقات نمود، چاپلوسی و فروتنی پیش از پیش ظاهر ساخت و از سوانح
رسیدن مظفرخان به درگاه خواقین پناه و به منصب جلیل القدر وزارت سرافراز شدن و در هنگامی که رایات
جلال از گجرات عنان معاودت به مستقر خلافت معطوف داشت به مظفرخان فرمان رفته که به هر جا رسیده باشد
عطف عنان نموده متوجه دارالخلافه شود و مظفرخان رضا الدین خالد و میرکی خان کوکه و شاه قلی محرمی و
خواجه شمس الدین و دیگر جاگیرداران مالوه چون از کهیچی واره گذشتند خواجه شمس الدین خوافی گفت که درین سو
کار زد قانون نجوم مهارت تمامی دارد چنان مینماید که ازین سفر به زودی مراجعت خواهید نمود مظفرخان جهت
امتحان آن گفتار را معتبر ساخته به قصبه دهوت که بر رحلت میان مالوه و گجرات رسید فرمان قضا امضا عز ورود
یافت که به میامن تاییدات ایزد سبحانه فتح گجرات بر وفق مراد دل نیکخواهان قرین روزگار فرخنده آثار گردید و ارباب
بغی و فساد بسزای کردار ناهنجار خویش رسیدند باید که امرای عظام به هر جا که رسیده باشند عطف عنان نموده
متوجه دارالخلافه شوند که عنقریب رایات سریر سلیمانی به سعادت زمین بوس کامیاب دولت جاودانی خواهد
شد و ظهور این عطیه غیبی به صدق قول این دولتخواه شناس شهادت داده در سنه که مسند خلافت به مقدم
اقبال فیروز خاقان ممالک ستان رونق آسمانی داشت مظفرخان سعادت آستانبوس دریافت و به عالی منصب
وزارت کل بلند مرتبه گردید لیکن در امور فرصتی حوصله از تنگی کرد و از منهج اعتدال قدم بیرون نهاد در برخلاف
مرضیات آنحضرت سلوک پیش گرفت و در روزی چند از قرار پایه اعتبار افتاد **ارتفاع رایات بتسخیر بنگاله و بهار**
و انتظام لوازم این کار چون همگی همت جهانگشا و توجه خاطر صواب انتما مصروف و معطوف بر آن است که چار
حد هندوستان ملک معمور جهان از خس و خاشاک فتنه و فساد پاک ساخته زیردستان ستم رسیده را
از آسیب تغلب و تطاول بیدادپیشهای قوی بازو رها نموده در ظل معدلت خویش آرامش بخشند و عالمیان را در مهاد امن و
امان آسوده و مرفه الحال دارند و درین ولا که خاطر فیض مظاهر بر تسخیر ولایت گجرات و انتظام آنجا پرداخت
فتح ممالک بنگ و بهار پیش نهاد همت کرده و عبارت گردید تا سلیمان کررانی حکومت آنجا داشت از کمال فهمیدگی

و پاس شناسی سررشته خدمت و اطاعت ظاهری از دست نمیداد و پیوسته با ارسال عرایض و پیشکش ملک خود را
از آسیب صدمات افواج قاهره محفوظ میداشت و چون نوبت سلطنت به داود پسر خورد سلیمان رسید
و کار به جوانان تجربه نادیده افتاد سلسله اطاعت و خدمتکاری و رابطه اخلاص و فرمانبرداری از انتظام
افکنده خودسری و بی باکی پیش گرفت بالجمله چون موکب جهانگشا به مستقر خلافت نزول اقبال فرمود لشکر
خان میر بخشی و پرمانند خویش راجه تودرمل که اهتمام نواره به عهده کاردانی او حواله بود بانصرت العین
شدند و فرامین به اسم منعم خان خانخانان و سایر امرا و جاگیرداران آن حدود شرف نفاذ یافت که او از مر
مرافقت و یکجهتی بکار برد، به صوابدید منعم خان کاربند خدمت شوند و در خلال این حال لودی خان که
در تدبیر و ملکداری دل قوی و همت کاربرد ار داشت و سرانجام عقد سلطنت بر و بود به جهت کشتن داود
عمزاده خود آزرده خاطر گردید و سایر اغراق مزاج واز داود افغانان عمده بیک قلم از لودی برگشتند و
داود سعی قتلو خان و گوجر خان و شمس خان موسی زیی و اسمعیل سلاحدار گرهی را که به منزله دروازه
بنگاله است استحکام داد، ابواب خزاین سلیمان را مفتوح ساخته و بزرپاشی و درم ریزی خلقی انبوه بر گرد
او فراهم آمدند و لودی نتوانست که در سرا پای همت استوار داشت به قلعه رهتاس رفته متحصن شد و داود فوجی
عظیم بر سر او فرستاد و لودی ناکام به درگاه سلیمان جاه التجا آورده از منعم خان خانخانان استمداد
کومک نمود خانخانان هاشم خان و تنگری قلی سلطان و یار حسین توقچی باشی و ملا محمود و گروهی دیگر را
به مدد او تعین فرمود و خود متعاقب آنها متوجه پیش شد که شاید لودی آمده به پیوندد و تسخیر ولایت بهار
به سهولت میسر شود و چون دارالخلافه آگره به ورود موکب جهانستان رونق آسمانی یافت حقیقت ولایت بنگ
و بهار و سوانح آن دیار به مسامع اقبال رسید و راجه تودرمل و لشکرخان میربخشی به شرحی که نوشته شد به کومک
منعم خان تعین شدند که سایر جاگیرداران آن حدود که نظارت خدمت و جان سپاری به میان جان بسته لوازم سعی
و اهتمام در مراسم جد و جهد به اظهار رسانند و راجه در کنار آب ترمهانی که مجمع دریای گنگ و جون است به منعم خان
ملحق گردید و در آن فرصتی لشکری عظیم فراهم آمد و ترتیب افواج بر این نسق قرار یافت و قول به نهامت منعم خان

خانخانان و جمعی از بهادران نصرت قرین آراستگی یافته و در برانغار مجنون خان و باباخان قاقشال
و در جوانغار محمد قلی برلاس و قیاخان و اشرف خان و در هراول لطف عالم و میرزا علیخان و جمعی از دلاوران
عرصه نبرد کارطلب گردیدند و راجه تودرمل و لشکرخان و بعضی از ملازمان خانخانان را ازانجا که
و نظاره کرده فوجی از افغانان تیره رای قدم جلادت پیش نهاده و در برابر لشکر منصور قلعه ساخته بود تاب
مقاومت نیاورده فرار نموده و درین وقت تنگری قلی و جمعی که نزد لودی رفته بود نیز آمده معروض نمودند که لودی
با داود صلح کرده ما را رخصت معاودت داد و جمیع افغانان سیاه بخت یکدل و یکجهت شده باستعداد تمام
روی ادبار به مقابله افواج فیروزی آثار نهاده اند و مجملی ازین تفصیل آنکه داود بر هنمونی گوجر و قتلو مردم کار
دان نزد لودی فرستاده پیغام نمود که تا التجای سلیمان میدانند و اگر جهت بی باکیها و بی اعتدالیها که از من به ظهور
آمده خاطر خود را گران ساخته باشی حق بجانب تست و من مقصر خود و قایلم اما درچنین وقتی که افواج
پادشاهی به تسخیر این ملک هجوم آورده اند وظیفه نمک خوردگی و ادای حقوق آنست که کمر همت بسته بانجمله
و توپخانه و خزانه سلیمان به مقابله عساکر گیهان شکوه متوجه شوی بالجمله لودی به تسویلات و تزویرات گوجر
و قتلو از راه رفته صلح کرد و فوجی انبوه با خود همراه گرفته روی بر روی لشکر منصور آمده قلعه ساخت این خبر
باعث برهم خوردگی خاطر بعضی از کوتاه اندیشان شد اما امرای فیروز جنگ دل به تایید ایزد سبحانه بسته و از نظر
تدبیر و الطاف حضرت خاقانی استمداد همت نموده متوجه دفع مخالفان برگشته روزگار گردیدند و هموار در کنار
دریای سون بهادران از جانبین برآمده کارزار میکردند و پیوسته اولیای دولت بر مخالفان کوتاه همت می
آمدند از آنجمله روزی لعل خان بدخشی با جمعی از آب گذشته بر سر قلعه مخالفان تاخته دست بردی شایسته
نموده چهار کشتی از آنها گرفت و بسیاری از اعدای دولت به گرداب فنا فرو رفتند و پسر لعل خان در راه اخلاص
جان نثار گردید و مقارن این حال خبر کشته شدن لودی رسید بدین نهج که چون لودی به مقابله عساکر گیهان شکوه
صفوف نکبت مآثر خود آراسته داود نیز متعاقب او خود را رسانیده در منزل لعلخان مونیر فرود آمده
کس به طلب لودی فرستاد که با وکلای خود کالود به هول الحضور آید که مصلحتهای ملکی در میان است مقتضی

شود که رای او باشد به عمل آید لودی با داود ملاقات نمود بعد از تواضعات رسمی گفت و شنود داود و سپاهان برخاست و
قتلو با جمعی آمده قصد گرفتن لودی کرد ملازم لودی که شمشیر او را داشت بر آثار غدر آگاهی یافته شمشیر بر قتلو
انداخت و او را هم آنجا در زیر تیغ هلاک ساختند و لودی را مقید گردانیدند و در افغانان شورشی عجیب برآمد
و جمیع سرداران لشکر و قتلو در قتل لودی اتفاق نمودند و داود ازو پرسید که با تو چه باید کرد لودی جواب داد
که مناسب وقت بود که در عرض و ناموس من دست بی اعتدالی دراز سازی اکنون که کار باینجا رسید بهتر آنکه
مسافر سلک نیستی شوم و داود از کوتاه اندیشی و کج فطرتی باغوای افغانان او را روانه ملک عدم ساخت
و به یامن اقبال روزافزون چنین سرداری که مدار لشکر افغانان برو بود بی زحمت و سعی و جهد اولیای دولت
از میان برخاست و اسمعیل پسر لودی را که بغایت خورد سال بود جمعی از توابع و لواحق او همراه گرفته نزد منعم
خان آوردند خان فی الفور از آب سون گذشته متوجه پیش شد چون از کشته شدن لودی در لشکر افغانان شورشی
راه یافته بود اگر عساکر فیروزی مآثر یک حمله میکردند به کمال سهولت و آسانی کار باتمام میرسید لیکن منعم خان
مراعات حزم و احتیاط نموده مقرر ساخت که بعد ازین مردم جبه پوشیده سوار شوند و در هر منزل احداث و
لشکرخان میر بخشی شناخته جای لایق جهت ورود عساکر اقبال مقر رسانند و اطراف اردو را به اهتمام تمام
که قلعه ساخته و خندق زده فرود آیند و بدین ترتیب امرا کوچ بر کوچ متوجه شدند و داود با وجود افزونی لشکر
و کثرت آلات حرب و نهایت استعداد از غایت بی دلی و کم همتی به قلعه پتنه تحصن جست و منعم خان با سایر
امرای فیروزی نشان قلعه را محاصره نموده تسخیر مورچالها نمودند و عرضه داشتی مشتمل بر شرح سوانح اقبال و
تاییدات به حضرت ظل الجلال به درگاه سپهر اشتباه ارسال داشتند **مکتب نشستن شاهزاده بلند اقبال وارث**
ملک و اقلیم سلطان سلیم چون عمر طبیعی شاهزاده بلند اقبال به چهار سال و چهار ماه و چهار روز رسید نقاوه
بزرگان دین و آیین و سرآموزدان کارخانه هستی و دقیقه شناسان کمالات برای تحصیل علوم
ظاهری و باطنی و اکتساب فضایل صوری مکتب نشین ساختند و مولانا میرکلان هروی که به کمال دانش و سلامت نفس
و تهذیب اخلاق و میمنت زمان آراستگی داشت به معلمی آن سلاله دودمان خلافت خلعت امتیاز پوشید و از

سوانح این ایام یقین شد که افواج قاهره است و تنبیه و تادیب او هکرداران زمین داور بعنیر صاحب جمعیتها
و در مابین کوالیار و سرونج که بر سمت ولایت مالوه واقعست از زمینداران سر کرد فتنه بیجار و سلوک
بیرسانیدند بنابراین سید محمود خان با جمیع سادات بارهه و اسرو هه بر سر او تعین شدند و سادات داد شجاعت
دلیری داده شمشیرهای نمایان زدند و بضرب تیغ صاعقه بار بسیاری از کفار شقاوت آثار بقتل رسیدند و آن ...
از قرار واقع بعمل در آمد و عمر آن نزدیکی بهمان عمر سید محمود خان بارهه برگشت و از وقایع این سال رسیدن
میر محسن رضوی است از دکن با عرضداشت نظام الملک و پیشکشهای او و تفصیل این اجمال آنکه چون در اوایل
لکرات محمد حسین میرزا خان ادبار بر فرق روزگار خود بجهت برکن رفت حکم شده بود که میر محسن رضوی
نزد نظام الملک شتافته بنصایح سعادت پیوند او را ارشاد راه نیکو بندگی و اطاعت هدایت نماید تا آن بی سعادت
را مقید ساخته بدرگاه معلی فرستد یا از حدود مملکت خویش اخراج نماید نظام الملک اگرچه توفیق
او نیافت اما در ممالک خود راه نداد و عرضداشتی مشتمل بر نهایت عجز و نیاز مندی با پیشکشهای لایق مصحوب
معتمدان خود بدرگاه کیوان بارگاه مرسول داشت و میر محسن که در ین ولا بسعادت زمین بوس مشرف اختصاص
یافته حقیقت ولایت دکن از آنچه دیده و فهمیده بود بمسامع اقبال رسانیده صورت تسخیر آن مملکت در نظر دوربین
خاقان سکندر آیین بسهولت و آسانی جلوه داد لیکن چون درین ولا همگی همت جهانگشا متوجه تسخیر
ولایت شرقیه بود منعم خان خانخانان با دیگر امرای عظام و عساکر فیروزی اختصار با داود افغان در آویخته
قلعه پتنه را محاصره داشتند اهم رای جهانگشای برین مهم مقرر بود دانسته فتح ولایت دکن بوقت دیگر خواهد

توجه اشرف اقدس بزیارت عتبه روضه علیه چون محاصره قلعه پتنه و تسخیر ولایت شرقیه بامتداد انجامید
و بر پیشگاه خاطر قدسی مظاهر چنان پرتو افکند که افتتاح عقده این مراد بمساعی اولیای دولت صورت پذیر نیست
ناگزیر برای ممالک گشای یورش ممالک شرقیه تصمیم یافت و چون خاقان ستوده خصال در تحصیل مقاصد عالی همت
از باطن قدسی مواطن بزرگان دین استمداد همت فرموده در هر در منزله راه مقصود می نهد لاجرم روز شنبه غره
اسفندارمذ ماه الهی موافق شانزدهم شوال نهضت عالی بصوب اجمیر اتفاق افتاد و در قصبه تودهه میرزا کوکه

الکاه از گجرات رسیده بسعادت آستانبوسی مفتخر گردید و آنحضرت از کمال حسن نوازی قدری چند بجانب
میرزا کوکه را بسلطنت عنایت داده عزت او را از همگنان برافراختند و بیست و ششم اسفندارمذ ماه الهی
حوالی اجمیر مخیم بارگاه اقبال شد و روز دیگر از هفت کروهی آن دار البرکت چنانچه رسم و آیین آن نیکخواه بود
عرض صورت و معنیست قدم فلک سای را غبارآلود راه نیاز ساخته بزیارت روضه منوره توجه فرمودند
و آنجها روزبان بقعه عالی رسیده لوازم زیارت و مراسم نیاز مندی بجا آوردند و ارباب احتیاج و سایر مستوطنان
و مجاوران آن سده سدره مقام را از سحاب مکرمت سیراب امید گردانیدند و چون راجه تودرمل بخدمت تسخیر
قلعه پتنه تعین بود رای رامداس که بکاردانی و سلامت نفس و ایضاً داشت بمنصب دیوان خلعت امتیاز پوشید
لیکن مقرر شد که بدستور سابق بمحرران راجه تودرمل سررشته جمع و خرج و طلب تنخواه را تا آمدن مضبوط دارند

آغاز سال نوزدهم از ابتدای جلوس خاقان ممالک ستان درین ایام سعادت فرجام که موکب گردون شکوه
در دار البرکت اجمیر افاضه انوار میفرمود و باطن قدسی مواطن پادشاه حقایق آگاه بنور افروز معرفت بود
بهار جان نگار با شکوه مسیحائی در رسید و پژمردگان عرصه خاک را حیات نو بخشید و نظام جهان چون
باطن ارباب حال طراوت و نضارت تازه یافت و نیر اعظم عطیه بخش عالم روز پنجشنبه هفدهم ذی قعده
نهصد و هشتاد و یک هجری پرتو حضور به بیت الشرف حمل انداخت و سال نوزدهم از جلوس ابد قرین
خاقان روی زمین بخرمی و نشاط آغاز شد و درین وقت که همای چتر گردون سای بر خط فیض اساس اجمیر سایه
وصول انداخته چنان بمسامع جلال رسید که چندر سین پسر راجه مالدیو از کوتاه اندیشی و بیخردی سر رشته
اطاعت و فرمان برداری از دست داده راه مخالفت و ادبار می سپرد و قلعه سوانه که مستحکم ترین قلاع صوبه اجمیر
است پناه روز بد اندیشیده باستحکام آن می کوشد بنابرین شاه قلیخان محرم و رای رایسنگ و شمال خان
و سلطان راتهور و کیسو داس پسران جیمل میرتهوال و جکت رای پسر دهرم سنگ و جمعی دیگر از بهادران عرصه
فیروزی به تنبیه و تادیب او نامزد شدند و حکم قضا مثال اشرف نفاذ یافت که اگر آن سرکردان دشت ادبار از کرد دار
ناهنجار خود ندامت گزیده بعواطف خسروانه مستمال ساخته همراه بدرگاه آورند و الا در استیصال بنیان حیات

آن گوشه نشین ملک ادبار با ملاعت و اقبال سلطنت جلیل چون امرای عظام بحوالی شهر سوجت رسیدند کله شیر رای
مالدیو که در آنجا می بود تاب مقاومت نیاورده بقلعه سرباری که در شعاب جبال واقعست پناه برده و افواج قاهره تعاقب
نموده آن قلعه را سوختند و کله از آنجا نیز برآمده بکوه کور بند شتافت و بهادران نصرت قرین حکم بر تسخیر
ساختن او بسته بکامش نمودند چون کله صورت گرفتاری خود در آیینه حال مشاهده نمود دست نیاز در
دامن عجز زده بوسیله بعضی از مردم معتبر لشکر منصور سوجت و کیسو داس برادر خورد مهیس داس و
رتهی راج همراه ساخته خود بجهت سامان بعضی ضروریات رخصت گرفت و از تفرقه کله تنوری عظیم در جمعیت
چندر سین راه یافت و ارکان همت او تزلزل پذیرفت و امرای عظام روی توجه بشهر مهیوا نهادند و در آنجا
راول سکهراج که از معتبران چندر سین بود پای نخوت افشرده خبر کی میکرد و رای رایسنگ فوجی از مردم جنگی
را بسر کردگی کوپال داس تعین نمود و چندر سین سوجاو سبهداس را با فوجی از مردم خود بکومک راول فرستاد
و در حینی که مردم رای رایسنگ حوالی و حواشی مهیوا را تاخته عنان معاودت معطوف داشته بودند راول با جمعیت
فراوان رسیده سر راه گرفت و جنگ عظیم در پیوست و از مردم بسیار بقتل آمدند و سوجا و سبهداس دمار در
راول برخاک هلاک افتادند و مقهوران درگاه فیروزی بارگاه قرین فتح و نصرت شده بسیار از خون گرفتها
را علف تیغ بیدریغ ساختند و چون خبر جنگ برای رای رایسنگ رسید بر جناح استعجال شتافته و لیکن پیش
از رسیدن او آتش روز افروز کار خود کرده بود و بعد از این شکست راول اسیر علامت عجز پیش آمده فرخود را
همراه امرا ساخت و افواج بهر صوب متوجه تسخیر سوانه شدند و چندر سین قلعه را به ساهی راتهور و ساهی
نقال سپرده خود آواره دشت ناکامی گردید و امرای عظام محاصره قلعه همت گماشته مرچلها تقسیم فرمودند و
چون خاطر فیض مظاهر از انتظار این صوب واپرداخت رایت مراجعت بمستقر خلافت ارتفاع یافت و بیست و یکم
فروردین ماه الهی موافق هفتم ذی الحجه بلده السرور فتحپور ورود موکب منصور اتفاق افتاد و در خلال این حال عرضه
داشت منعم خان خانخانان از ظاهر پتنه رسید خلاصه مضمون آنکه محاصره قلعه پتنه بحت به امتداد انجامید اگرچه
بهادران لشکر منصور در لوازم خدمت و مراسم قلعه گشائی نهایت جد و اهتمام بجا آوردند سر موئی تقصیر از خود

رامی نیستند لیکن چون یکجانب قلعه دریاست کشتی آذوقه بمتحصنان میرسد و سر انجام قلعه داری از لشکر و توپخانه
و فیلان نامی و خزینه وافر و وجه اتم میسر است محاصره دلخواه صورت نمی بندد و معهذا موسم باران و طغیان
آبها و جریان سیلابها موجب پریشانی عساکر فیروزی مآثر شده اگر رایات جهانگشا و لوای نصرت انتما سایه وصول
برین حدود اندازد هر آینه ابواب مراد بر روی روزگار دولتخواهان بزودی مفتوح خواهد گردید و مقارن
این حال خبر شهادت بکار علی خان و پسر او بمسامع عز و جلال رسید که روزی بر سر مخالفان تاخته کارنامها
شجاعت و دلاوری ظاهر ساخته بسیاری از مقهوران را از تیغ بیدریغ جان ستان بر خاک هلاک انداخته خود نیز
مردانه شربت شهادت چشیده در راه اخلاص جان نثار شد و حسن خان که سر بحری بجانب بهار تاخته بود
نمایان نمود و چند زنجیر فیل با دیگر غنایم بدست آورده سالما و غانما عنان مراجعت معطوف داشت و نیز بعرض
رسید که حسن خان بتی که از بهادران لشکر مخالف بود بر سیمای سعادت از غنیم جدا شده در زمره دولتخواهان
منسلک گشته و منعم خان خانخانان او را باستمالت و عواطف شاهنشاهی مستمال ساخته سر کار سارن را جاگیر او مقرر داشتند
وا و در لوازم دولتخواهی و تسخیر قلعه تدبیرات بکار می برد از جمله خاطر نشان خانخانان نمود که جهت تسخیر قلعه
استیصال مخالفان دو کار ناگزیر و قت است اول آنکه دریای بن بن را بایستی بست که درین موسم سیلابهای گران
آمده اطراف قلعه را فرو خواهد گرفت و در آن صورت محاصره متعذر خواهد بود دوم آنکه فوجی از بهادران کار
طلب بتسخیر حاجی پور تعین نمایند که بیشتر آذوقه قلعه از آنجا میرسد منعم خان خانخانان بصواب دید او که هر آینه
مطابق معقول بود خان عالم را بتسخیر حاجی پور مقرر نموده مشار الیه در رفتن تعلل و تهاون کرد که من از درگاه
جهان پناه بهمراهی این لشکر سر افراز شده دیگر برای آن خدمت فرستند و از ین گفت و شنود تسخیر حاجی پور در
عقده تعویق افتاد اما مجنون خان با فوجی از دلیران خدمت دوست که پیش ازین بدین روی همت نهاده بلند
سعی و تردد این خدمت حسن انجام پذیرفت و بانوی مشکلی که از جانب او بمحافظت این سد مقرر بود در آن شب
از گران خواب ادبار غفلت و رزید چنین عقده دشوار بسهولت مفتوح گشت و چون بر حقیقت حال آگاه شد
از غایت خجلت نتوانست در میان مخالفان بود راه آوارگی پیش گرفته بصوب گوره کهات شتافت بالجمله درین هنگام

که همگی توجه خاطر اشرف بیورش ممالک شرقیه مقصور بود از عرایض خانخانان و شرح سوانحی که نوشته کلک بیان گردید آن عزیمت تصمیم یافت و مقرر شد که بندگان اعلی حضرت با جمعی از پرده گیان سرادق عفت و شاهزاده های عالی مرتبت و مقربان بساط عزت بر کشتی نشسته از راه دریا سیر کنان متوجه شوند و دیگر عساکر اقبال با فیلخانه و طوایل و سایر بیوتات فوج فوج و جوق جوق براه خشکی منزل بمنزل میرفته باشند و درین تاریخ شیخ ابو الفضل بسعادت زمین بوس سر بلندی یافت او پسر شیخ مبارک است و شیخ مبارک مردی بود درویش نهاد و بفضایل صوری آراسته و در گوشه اکثر بافاده و تدریس علوم ظاهری مشغول اگرچه پیش ازین پسر کلان او شیخ ابو الفیض تخلص که از فرط اشتهار بتعریف و توصیف محتاج نیست بسعادت آستانبوس رسیده بود و درین ایام بتعریف فضایل و کمالات شیخ ابو الفضل معروض بساط عزت گردید که در اکثار علوم معقول و منقول و حدت طبع و طلاقت لسان پایه بلند و فطرت عالی دارد او نیز بحکم اشرف بدولت زمین بوس فرق عزت بر افراخت و تفسیر آیة الکرسی را بنام اقدس موشح گردانیده او را دست آویز نیاز ساخت لیکن بنابر عدم استعداد سفر درین یورش از سعادت همراهی باز ماند و با هنگام مراجعت موکب کیهان شکوه در گوشه اکثر بخدمت پدر خود در روزگاری بعسرت و صعوبت میگذرانید و چون رایات اقبال بدار السلطنه فتحپور ورود اجلال فرمود کوکب طالع او از حضیض مذلت و خواری باوج عزت و کامکاری ترقی بتضاعف نمود چنانچه مجملی از آن در جای خود نگاشته کلک بیان خواهد شد و درین هنگام شجاعت خان از پیش خانخانان شرف ملازمت دریافت بندگان حضرت او را بجهة زیاده سری و بی صرفه گوئی از گجرات مصحوب قاسم علیخان نزد خانخانان فرستاده بود خانخانان بشکر این عاطفت کبری او را معزز و مکرم داشته بانواع خاطر جوئی پیش آمد و جاگیر لایق تجویز فرمود اما شجاعت خان از بلند فطرتی و بودن و گرفتن جاگیر راضی نشد تا گریز خانخانان در خواه گناه او نموده بدرگاه معدلت بارگاه فرستاد و مقارن این حال نه زنجیر فیل از غنایم خان عالم بدرگاه رسید از آنجمله فیلی گجرتن که بشکوه ظاهری و باطنی آراستگی داشت داخل حلقه خاصه شد و درینولا

که موکب جهانگشا متوجه تسخیر قلعه شرقیه بود بموقف عرض رسید که پسران اختیار الملک در گجرات اعلام فتنه و آشوب مرتفع کرده اند لاجرم خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش را که ولایت گجرات تیول او مقرر بود مشمول اجلایل تفقدات و تلطفات ساخته رخصت گجرات فرمودند و خود بدولت و اقبال از راه دریا متوجه تسخیر ولایت شرقیه گردیدند و حکم شد که اردوی بزرگ بسرکردگی مظفرخان از راه خشکی روانه شوند و آن گستاخ مزاج روستائی طبیعت با آنکه هنوز از حجاب تقصیر گذشته چنانچه باید بر سیا مره بود قبول این خدمت نموده و در برابر جوابها دور از صواب معروض داشت و مجدداً از نظر مرحمت افتاد و خدمت مذکور بترسون خان تفویض یافت **نهضت موکب جهانگشا بتسخیر شرقی دیار فتح قلعه پتنه و صوبه بهار** و چون خاطر فیض مظاهر از انتظام ممالک محروسه و ترتیب عساکر فیروزی مآثر واپرداخت حراست دار الخلافه بشهاب الدین احمد خان مقرر فرمودند روز شنبه بیستم تیر ماه الهی موافق هفتم صفر در ساعت سعادت اثر با شاهزادهای گرامی و مخدرات تتق عصمت و عفت متوجه ولایت شرقیه شدند و درین هنگام خدمت بخشی گری بجای راجه تودرمل که بعد از استیفا از تغیر طینت برای بهگوانداس تفویض یافت و اسامی مقربان بساط عزت که درین یورش اقبال صفت قرین موکب دولت بودند بدین تفصیل است راجه بهگوانداس راجه مانسنگ زین خان کوکه شهباز خان صادق محمد خان قاسم خان میر بحر راجه بیربر جلال الخان میرزاده علیخان سید عبد الله خان ماد هوسنگ نقیب خان قمر خان بنابتخان سید محمد خان میر بی حکیم الملک بشر روحان و از اهل سعادت شیخ عبد النبی صدر قاضی یعقوب شیخ ابو الفیض فیضی و دو فیل خاصه که در کلانی و تندروی و تندی خونی عدیل و نظیر خود نداشتند از فرط توجه کشتیهای عظیم بجهت آنها ترتیب فرموده همراه گرفتند و اول بالسندر باد و ماده فیل را در یک کشتی و دوم فیل بمن باد با دو ماده فیل بر کشتی دیگر چون موسم شکار و هنگام طغیان آب و تلاطم دریا بود در حوالی قصبه اتاوه چند منزل کشتی بگرداب فنا فرو شد و قریب آن ایام در موضع چکو معروض بارگاه معدلت گردید که زنار داری از نهایت بد ذاتی و سیاه روئی مغلوب نفسانیت شده با دختر خود ملاعبت نا شوهری میکند آن مردود ابرو را از راه بپایه سریر عدالت مصیر حاضر ساخته باز پرس

فرمودند و بعد از تحقیق و ثبوت بیاسا رسانیدند و چون موکب اقبال از اله آباد گذشت دریا در تلاطم آمد و از شدت باران و جوش و خروش آب و باد دو کشتی در آن روز غرق شد و نقاره خانه خاصه نیز آسیبی رسید و درین حال از حال قاسم علیخان از پیش خانخانان آمده حقیقت غلبه دولتخواهان و استیلای عساکر فیروزی مآثر معروض داشت و باعث انبساط و انشراح خاطر اولیای دولت گردید و درین روز حضرت خاقانی حسین خان را که در تکریه همراه نیست و چار بمسامع جلال رسید که اثر سودای بر مزاج او مستولی گشته در حدود جاگیر خود تاخت و تاراج رعایا و زیردستان اوقات میگذراند و چون وقت مقتضی آن نبود تنبیه و تادیب او بزمان دیگر حواله شد و از حوالی بنارس شیر بیگ تواچی را بزورقی تیز رو تا پتنه نزد خانخانان فرستادند که نوید قرب وصول رایات اقبال را به امرا رسانند و در حوالی بنارس اردوی بزرگ بسرکردگی یوسف خان از راه خشکی می آمد بموکب منصور ملحق گشت و درین راه همواره آنحضرت مجلسهای پادشاهانه آراسته با مقربان عزت صحبتهای خوش میداشتند و اکثر اوقات میر شریف برادر نقیب خان کتاب عشقه را که آن بلسان هندی دلنشین معجز و شهنشاه صورت و معنی در تنها ازموده چشم حقیقت بین را بتقاطر اشک بار میفرمودند و چون موضع یحیی پور از توابع جونپور مورد رایات منصور گردید عرضه داشت خانخانان و دیگر امرای عظام رسید که هرچند زود تر سایه چتر جهان آرا بر فرق دولتخواهان افتد بهتر خواهد بود و صورت تسخیر این ممالک زودتر بی مراد خواهد نمود لاجرم حکیم الملک و اخلاص خان و جمعی از معتمدان خاص در خدمت شاهزاده والا شکوه جونپور رخصت یافتند و استمداد از جنود نا شدن غیبی جسته بر جناح استعجال رایات فتح و فیروزی بصوب پتنه بر افراشتند و مقارن این عزیمت مژده فتح ولایت بهکر مسرت بخش خاطر اولیای دولت گردید و در معنی تفاول فتوحات بلاد شرقیه بود که منهیان عالم غیب بگوش ارباب بصیرت و هوش میرسانیدند و شرح این داستان اقبال آنکه در اوراق سابق ذکر یافت که محب علیخان و مجاهد خان نبیره او با دستهای ناهید بیگم بتسخیر تته و بکر رخصت یافتند و چون سلطان محمود خان بمنازعت و مخالفت پیش آمد و قلعه بکر را مضبوط ساخت نخست همت بتسخیر بکر بسته بمحاصره آن پرداختند و سلطان محمود نیز لوازم قلعه داری و شرایط استحکام آن

سعی موفور بظهور آورد و لیکن از اقبال روز افزون خاقان بعد سکون دران قلعه قحط عظیم بهم رسید و سلطان محمود با وجود فراوانی غله و فزونی آذوقه مراعات حزم و احتیاط نموده او را حبوبات بیست ساله و بیش ساله که در قلعه بمرور ایام فراهم آمده بود و بمردم قسمت کرد و خوردن آن ماده اوجاع و اورام گشت و علت وبا شیوع یافت و از قرار وقایع آنکه هر کس پوست درخت سرسبز را چو شانه خوردی از مرد زنان بردی و در رفته رفته بوستان آن درخت بورن طلاشد و وسعت آباد جهان بر دل سلطان محمود تنگ تر از چشم مور نمود جدای قلعه بکر ناگزیر عرضه داشت بدرگاه معلی فرستاد که در یمن دولت همواره لوازم و مراسم بندگی بتقدیم رسانیده ام و الحال نیز بشاه راه اخلاص و فرمان برداری ثابت قدمم لیکن چون با محب علیخان و مجاهد خان منازعت و جدل روی نموده و از جانبین غبار مخاصمت و مخالفت برخاسته با ایشان نمیتوانم ساخت و از ایشان ایمن نیستم اما قلعه را پیشکش بندگان حضرت شاهزاده عالم و عالمیان وارث ملک هفت اقلیم سلطان سلیم نموده باستشفاع آن برگزیده دولت امید دارم که اگر از بی خردی و نادانی مصدر تقصیری شده باشم رقم عفو بر جرایم جرایم این بنده گناهکار کشیده در زمره دولتخواهان منتظم سازند و یکی از معتمدان درگاه رخصت یابد که قلعه را سپرده متوجه آستانبوس شوم خاقان کشورستان ملتمس او را بعز قبول مقرون داشته میر گیسو را که از قدیمان درگاه بود بحراست قلعه رخصت فرمودند اما پیشتر از رسیدن میر پیمانه هستی سلطان محمود لبریز شده بود و اهل قلعه انتظار میبرداشتند و چون بحوالی بکر رسید مجاهد خان قلعه گنجابه را محاصره داشت و سامعه میکرد دختر محب علیخان که والده مجاهد خان می شد در اینجا بود از رسیدن میر بر آشفت و غرابی چند آراسته بمدافعه و مقاتله روی آورد و از آنجا میر دست با و کم جمعیت بود نتوانست دست و پای زد بلکه رفته رفته بر میر کار تنگ شد و نزدیک بآن رسید که گرفتار گردد و خواجه مقیم هروی پدر خواجه نظام الدین احمد بخشی که از درگاه بامینی آن صوبه تعین بود محب علیخان را بمواعظ و نصایح در مقام قباحت جهی آورده مقرر ساخت که قلعه را واگذارد و میر قلعه را متصرف شود و لیکن محب علیخان و مجاهد خان از چنین ملک معمور دست از طمع نمی توانستند برکند و بودن میر بحکم مشکل مینمود عاقبت میر گیسو بمقدمات معقول قرار داد که مجاهد خان بجانب تته رود و محب علیخان با اهل و عیال و توابع

ولولوی در قصبه لوهری بسر میبرد و بآن تقریب خواست که سیل فتنه در جمعیت آنجا انداخته مستقلا آن ملک را در
حیطه تصرف آورد و بعد از آنکه مجاهدخان و محمد علیخان بموجب قرارداد عمل نموده میر جمع کثیر را بکشتیها
نشانیده بر سر سامعه بیگم فرستاد و آن عورت از غایت تهور و حوصله خود را استحکام داده بمحاربه و مدافعه
پیش آمده و یکسال و روز چهار دیوار خانه خود را نگاه داشت تا آنکه مجاهدخان خود را بایلغار رسانیده مردم میر
کیسو را شکست داده و سه ماه دیگر آن طرف آب را بود تا وقتی که بهکر به ترشون محمدرضا خان مرحمت شد و در آن
ادعیه الحکم بآن صوب رفتند و میر کیسو از کوتاه اندیشی و بیخردی خواست که قلعه را مضبوط سازد و چون دانست
که کاری نمیتواند ساخت از آن اراده باطل برآمده کلید قلعه را به برادران ترشون محمدرضا خان سپرد گویا آن دهوای آنجا
بالخاصیت چنین است و الامیر کیسو کجا و این تصور از دها کجا زبان قلم ازین جمله معترضه کوتاه داشته سر رشته سخن
را بداستان سابق پیوند میدهد مجملا چون میرزا یوسف خان وارد بهکر شد و موکب منصور پیوست حکم شد که هر جا
کشتیهای پادشاهی لنگر اندازند سرزمینی که محاذی آن باشد معسکر اقبال گردد و در روز دیگر آنحضرت بر فیل سوار
سوار شده از آب عبور فرمودند و بسرکردگی آنحضرت قریب پانصد زنجیر فیل گذارا کرده و معلی بود با وجود تندی آب
و طغیان دریا همه بسلامت گذشتند و از غرایب اتفاقات آنکه در اثنای از آب گذشتن ماهی چند بر زانوی آنحضرت
آرام گرفت و شکون گیران حقیقت شناس بر فتح و نصرت تفأل گرفتند و در بین راه شهریار شیر شکار هر روز
از کشتی برآمده بشکار چیته خوشوقت میشدند چنانچه روزی چیته را بر آهویی گذاشته شد آن آهو از چنگ چیته
خلاص شده راه سلامت پیش گرفت و دیوت چیته دیگر رسیده آن آهو را شکار کرد بر زبان الهام بیان گذشت
که چون چیته را بر آهو میگذاشتیم بخاطر چنان پرتو انداخت که درین شکار آنچه از عالم غیب جلوه گاه ظهور رسد
صورت حال از آن قبیل تصور نمودیم اکنون بخاطر میگذرد که در دو مرتبه اسیر سر پنجه تقدیر خواهد شد و از دیگر
قضای الهی شکار اقبال ماست و قضا را آنچه بر زبان الهام بیان گذشته بود مطابق آن ممکن بطون بعالم ظهور جلوه
نموده و بتوفیق الهی در جای خود نگاشته کلک وقایع نویس خواهد شد و هم درین ایام بسید میرکی پسر میر عبد
الکریم حجری حکم شد که پیش آمده حال بطه حصار استخراج نماید و منهیان غیب این بیت بر زبان قلم دادند

بیت: بزودی اگر از نجف همایون • بر وصال از کوفه او دیرون • و غریب‌تر آنکه در هنگام نهضت والا از دار الخلافه
نیز استخراج نموده بود و این بیت برآمد • بیت: گر چه باشد لشکر جرار بحر از عقار • لیک باشد فتح و نصرت در رکاب
شهریار • و چون گذر جوسا مخیم بارگاه عز و جاه گردید عرضداشت منعم خان خانخانان که بشارت جشن فتح
و فیروزی بود رسید مضمون آنکه جمعی کثیر از افغانان بسرکردگی عیسی خان نیازی که در تهور و دلیری سرکرده
لشکر مخالف بود بر سر جلال خان ریختند و جنگ عظیم در پیوست و از دیگر طرف عساکر اقبال چون جوق جوق مردم
بکومک شتافتند و در اثنا تودرمل نیز خود را بوقت رسانید و مقهوران تاب مقاومت نیاورده خاک هزیمت بر
فرق ناموس خود بیختند و در جنگ مغلوبه عیسی خان بدست یکی از غلامان لشکرخان کشته شد و خاقان
گیتی ستان عرضداشت خانخانان را بحضور شاهزادهای بلند اقبال ارسال فرمودند که بهجت افزای خاطر
گرامی گردد و چون موضع دهنی از اعمال لوحور مضرب خیام گردون احتشام گشت عرضداشت منعم خان رسید
التماس نموده بود که از امتداد محاصره و کثرت باران اسلحه سپاه و الات حرب اکثر ضایع و ابتر شده اگر در بیوقت از
تورخانه خاصه امداد رسد بجا خواهد بود ملتمس او عز قبول یافت و حکم شد که اقسام آلات حرب و انواع اسلحه
بسرعت تمام بعسکر عالی رسانند و چون حوالی قصبه منیر مخیم بارگاه جهانستانی شد بمیر غیاث الدین علی نقیب خان
حکم فرمودند که مبلغ وافر از خزانه عالی گرفته بمنسوبان مزار منوره شیخ شرف احمد یحیی منیری و معتکفان حوالی
آن آستانه و سایر محتاجان قسمت نماید و شیخ یحیی پسر شیخ اسرائیل منیری است و از اعاظم اولیای هندوستان در سلسله
چشتیه و طایفه فردوسیه میرسد گویند شیخ را آرزوی فرزند بسرا پرده داشت بملازمت شیخ شرف الدین باقی
شتافت و آن دانای رموز الهی نقش این خواهش از لوح خاطر شیخ خوانده بمژده فرزند خوشوقت گردانید و در
که چون بظهور این عطیه غیبی کامیاب گردد بهر نامی موسوم سازد و شیخ در تکمیل النفس و تهذیب اخلاق
پایه بلند دارد و بسا مطالب تصوفی را بعبارت منقحه در سلک تحریر کشیده و کتاب معدن المعانی و کنج المخفی و شرح
آداب المریدین از وارد از خاطر فیض مظاهر اوست و سه مجموعه مکتوبات که به بعضی از طالبان و مریدان خود
نوشته اند یکی متضمن صد و پنجاه مکتوب و دیگری مشتمل بر صد و هفتاد و دیگر محتوی بر بیست و پنج هرات نامه شیخ

معاصر سلطان محمد تغلق بوده در بدایت حال پیوسته در کوه و صحرا بسر برده و ریاضات شاقه کشیده تا آنکه در دهلی
بشرف ملازمت شیخ نظام الحق و الدین رسید و باشارت ایشان بخدمت شیخ نجم الدین فردوسی شتافته ارادت آورد
و بمراتب بلند عروج نمود بالجمله چون رایات کشورکشا بموضع شیرپور ورود اقبال فرمود راجه تودرمل سعادت آستان
بوس دریافت و حقایق عساکر منصوره مشروحا معروض داشت و در باب آمدن منعم خان استمزاج نمود حکم شد که
زیاده از دو کروه باستقبال نیاید و دیگر امرا در مرحلهای خود بحزم تمام جوهرگذار باشند و همان شب راجه رخصت
معاودت یافت و هم درین ایام عرب پسر هاشم خان که خالی از جوهر ذاتی و رشدی نبود در نیابت پدر خود در اکثر
سوانح و وقایع بنگاله بود مسکن را بنشد خطاب ... سرافرازی یافت ورود موکب کیهان شکوه بظاهر پتنه
و فتح آن حصار بیمن اقبال خاقان نامدار خاقان کشورکشا با همت بلند و طالع ارجمند همعنان دولت و اقبال
روز چهارشنبه بیست و دوم مرداد ماه الهی مطابق شانزدهم ربیع الثانی رایات نصرت طراز بظاهر پتنه برافراشت
و خانخانان کشتیها را با اقسام آتشبازی و برق اندازی آراسته بشکوه هر چه تمامتر شرف بکار بوس دریافت و بحلاوت
تنقلات خسروانه سر بلند گردید و حکم شد که متصدیان توپخانه عالی توپها و بندوق و تیر و قیهار آتش دادند و غلغله عظیم
زمین و زمان را فرو گرفت و در نظر دوکان و دود و غبار عالم چون بروز اعدای دولت تیره و تاریک شد و صدای هولناک
چند فرسنگ در چند فرسنگ پیچید و از هیبت آن لرزه در ارکان همت مخالفان افتاد و آوازه نقاره فتح و ظفر
و نفیر اقبال و صدای کرنای هوش ربای افغانان سیاه بخت و همت بخش اولیاء دولت گردید و شهریار بلند اقبال
در ساعت مسعود مختار بمنزل خانخانان ورود شکوه و اجلال فرمود و آن دولتمند بتوره دان پایشناس نفایس
اجناس و نوادر امتعه بر سبیل پیشکش و نثار معروض مجلس قدس بنگار گردید و محمد قلیخان برلاس و اشرف خان
و مجنون خان و خان عالم و سایر امرای عظام که درین لشکر فیروزی حشم بودند خدمت سعادت پذیر بوده زمین
بوس دریافتند و همچنین دیگر امرا و سرداران و دیگر جوانان فوج فوج و جوق جوق بعد از عبودیت
بتقدیم رسانیده مورد اقسام نوازش و تحسین شدند و در روز دیگر خاقان کشورستان اطراف قلعه را بتعمق
نظر سنجیده نخست تسخیر حاجی پور که در فتح قلعه دخلی عظیم داشت پیش نهاد همت عالی فرمودند و خان عالم

و میرزا علی عالمشاهی و سید شمس بخاری و پسران راجه گجپتی با فوجی از بهادران قلعه کشا حکم شد که بر کشتیها نشسته
توپخانه شایسته همراه گرفته متوجه تسخیر آن شوند حاجی پور در محاذی پتنه واقع است و دریای گنگ بعرض
دو کروه از میان آن دو شهر بهزار جوش و خروش میگذرد و امداد آذوقه از آنجاست و هم درین روز ایلچی داود
بوسیله خانخانان سعادت کورنش دریافت پیش از ورود رایات اقبال خانخانان خالدین خان را نزد او فرستاده
پیغام گذارده بود که هنوز سررشته صلاح از دست نرفته فکری بحال خود باید کرد و تتمه روی دولت خود
باید زد و باعث چندین هزار خون ناحق نباید شد که اوضاع تهور و ... داود یکی از اعیان خود را
مصحوب خالدین بدرگاه فرستاده در لباس حیله و سالوسی معروض داشت که من از تقصیرات خود گذشته نادم
پشیمانم و لودی که مرا باین روز نشانیده بود بسزای خود رسید اکنون سر بر خط الطاعت و فرمان نهاده امیدوارم
که تقصیرات این ملک بمن مرحمت شود که در روزی چند در تلافی تقصیرات خود کوشیده بسعادت آستانبوس سرافراز
گردم و چون مصدر جرایم عظیمه شده ام بالفعل بدولت ملازمت حضرت نمی توانم نمود حضرت خاقانی در جواب
فرمودند که اگر باطن او از فروغ صدق روشنی دارد و زبان او با دل موافق است بی تامل و توهم مخاطره روی امید
بدرگاه سلطان پناه نهد که از آنچه در مخیله او نگذشته باشد تفقدات و تلطفات شرف اختصاص خواهد یافت
و اگر محض گذرانیدن الوقت یکی ازین سه شق باید اختیار نماید تا جان و مال و ناموس چندین هزار کس عرضه تلف
نگردد اول آنکه ما و او تنها بعرصه همت قدم نهاده با یکدیگر کارزار نمائیم تا بعنایت الهی و تایید آسمانی هر که نصرت
یابد ملک از آن او باشد و اگر این جرأت همت او یاری نکند یکی از مردم خود را که بمزید شجاعت و نیروی و قوت
بازو از دیگران امتیاز داشته باشد اختیار نماید و ما نیز یکی از بهادران فراخور او در برابر او فرستیم تا ازین هر دو
هر که ظفر یابد فتح از آن جانب باشد و اگر باینهم قرار نتواند داد یکی از فیلان جنگی خود را انتخاب نماید تا از جانب ما
فیلی جنگی مقرر سازیم و ازین فیلان هر کدام غالب آید فیروزی از آن جانب باشد داود که لودی بود هیچ یک ازین
شقوق راضی نشد و بی تکلف آن ذره حقیر را در جنب شکوه حضرت خاقانی حد وجود و کار در رزم و مقاومت
حال حاجی پور به نیروی همت بهادران فیروزی نشان فتح شد و تفصیل این اجمال آنکه چون بعرض رسید که

تا عساکر نصرت مآثر کار بر حارسان حاجی پور تنگ ساخته اند و عنقریب رایات فتح و فیروزی ارتفاع خواهد یافت خاقان
گیتی ستان بسر جلو شاهم خان که از آنجا حاجی پور مرئی میشد بر آمده بنظر در آورده تماشا [illegible] آنجا مقیم بودند اگر چه
بهادران جان نثار دکاربرد از قلعهای عرصه کارزار چنانچه باید تشخیص نمی یافت اما هولان بنظر در می آمد که آتش قتال
شعله افروز شده بازار زد و خورد گرم داشت در بموقف جمعی از بهادران کار طلب را در کشتیها نشانیده بکومک
تعین فرمودند و محصنان نیز دست از جان شسته غراب چند بر سر راه آوردند بهادران آتش خوی دریا دل
به اعتقاد اقبال روز افزون حملهای رستمانه بکار برده غنیم را بر داشتند و هنوز این مردم بکومک نرسیده بودند دیدند
که حصار حاجی پور فتح شد و فتح خان پسر عالی مجلس که از سرداران عمده بود با گروهی انبوه از مخالفان برگشته روزگار
در عرصه کارزار افتاد و بقیة السیف بصد جان کندن رخصت حیات یافته بجان رسانیدند و بعضی اوباش [illegible]
اجازت امرا شهر را آتش زدند و خان عالم دران تله ترددات نمایان کرد و در جنگ بی باد های شمشیر باز و میرزا
علی بیک اکبرشاهی و سید بهمن بخاری و لعل خان عالم خوب اهتمامی نمودند و اکثر از مردمان کار طلب را دست همت بکار
رسید و این فتح که سر آغاز فتوحات ممالک شرقیه بود جمال آرای شاهد مقصود گردید **فتح قلعه پتنه بکلید اقبال**
خاقان گیتی ستان و فرار نمودن داود و ایلغار نمودن آنحضرت متعاقب او چون ظلال فتح و اقبال بر مفارق
بهادران قلعه کشا افتاد و شعشعه انوار عظمت شکوه بر آن دیار تافت رونق دیگر در عساکر فیروزی آثر پدید آمد
و دلاوران هزبر صولت بتلاش خدمت از یکدیگر گوی سبقت بودند و محصنان دل از پای داده بر و زیاس نشستند
و ایام انهدام مبانی دولت افاغنه نزدیک رسید و مقارن این حال حاجی پور که اعتضاد قوی اهل قلعه بود بتیغ همت
اولیای دولت مفتوح شد مع هذا داود که سر مست باده غرور و پندار بود اصلا از وسعادت بتلهراه اطاعت
و فرمان برداری نمی نهاد همانطور در مقام ضلالت و جهالت استاده تدبیری جهت نجات خود نمی اندیشید تا آنکه
شب پنجشنبه بیست و پنجم امرداد ماه الهی که مست بی شعور افتاده جز از خود نداشت جمعی از خیر اندیشان او اتفاق
نموده او را بر کشتی انداخته راه بنگاله پیش گرفتند و گوجر خان که عمده دولت او بود بمجموع فیلان و عموم سپاهیان
از دروازه آهو خانه بر آمده براه خشکی فرار نمود و غریب شورشی و وحشتی در قلعه پدید آمد افغانان سر رشته تدبیر

و صلاح از دست داده نمی دانستند که بکجا باید رفت محصوران که به سبب اضطراب و هول اجل دران تاریکی در دریا از کشتی
تمیز نکرده غریق بحر فنا گردیدند و بعضی که خود را بکشتی انداختند از هجوم مردم کشتی فرو رفتند و جمعی از جهت
تلاش بر آمدن پامال کثرت و ازدحام کردند و طایفه که راه بیرون شدن نمی یافتند خود را از بروج و دیوار بخندق
انداخته بکوی نیستی فرو رفتند و دران شب که صبح اقبال اولیای دولت بود از کثرت شور و شغب حقیقت حال از قرار واقع
منکشف نمیگشت جز این صورت شیون در آیینه وهم و مشاهده میبودند و بعضی نقش که چنین داود بهر خود
مخالفان بر لوح یقین میکاشتند و بعد از زمانی متحقق شد که حقیقت کار چیست و آن شهباز عرصه ادبار فیل
بالسندر که از فیلان خاصه بزرگ جثه و حسن صورت چستی و تیزی در قتال امتیاز داشت سوار دروازه شده در آن
دار شب عزیمت تعاقب او پیش نهاد عالی فرمودند و منعم خان فرق خدمت بر زمین ادب نهاده معروض داشت که تا
نور افروزی آفتاب عالمتاب توقف مبارک جلال از لوازم حزم و احتیاط است و چون پرتو انوار فتح و فیروزی بر ذیل
زدای وجود اعدای وبود اولیای دولت گردید آنحضرت رای جهان آرای تقاضا نموده بر مصحوب خواهر آمد ملتمس خانخانان
بعز قبول مقرون گردید و صبح آن روز رایات نصرت طراز ظل معدلت بر شهر انداخت و غنایم موفور از فیلان
نامی و اجناس نامحصور بتصرف اولیای دولت در آمد و بعد از انتظام مهمات و استحکام قلعه بر اسب پور بسپاه که آمد
طوایل خاصه بود سوار شده با فوجی از بهادران تیز جلو متعاقب گوجر که خاصه فیلان را گرفته بدر رفته بود ایلغار
فرمودند و حکم شد که خانخانان اردوی بزرگ را سر کرده آهستگی می آورده باشد و چون ورود موکب اقبال
بدریای پن پن اتفاق افتاد عنان عزیمت بدست توکل سپرده سوار از دریا گذشتند و ملازمان رکاب فیروزی
نیز متعاقب آنحضرت بی تامل و توقف اسپان را بآب زدند و با وجود جوش و خروش دریا و طغیان آب عبارت ناشد
غبنی دامن حیات هیچکس از موج خیز فنا تر نشد و همه در سایه موکب عزت بسلامت گذشتند و قریب بقصبه دیابور
که تخمینا سی کروه مسافت بوده باشد عنان باره جهان نورد باز کشیدند و چون شب بود ظلمانی بر روی روز
اعدای دولت افکنده مراعات خاطر ملازمان رکاب اقبال فرموده در کنار آب دیو قوا استراحت اتفاق افتاد و مجنون
خان و شهباز خان و جمعی از امرای کار طلب بکاشی هزیمتیان تعین نمودند اگر چه گوجر درین ایلغار گرفتار نشد

بصد جان کندن سری بسلامت بدر بردند و دران سراسیمگی و اضطراب جمعی کثیر در دریای پن پن غریق بحر فنا
گردیدند و دویست و شصت و پنج فیل بتصرف اولیای دولت در آمد و ازین فیلان اکثر بحسن صورت و سیرت کمال امتیاز
داشتند و دران شب که موکب دولت در کنار دریای گنگ نزول اجلال داشت چند کشتی مملو از اسباب و اموال [illegible]
نا خدای اقبال در معسکر اقبال پیوست و غنایم موفور بتصرف مجاهدان عرصه کارزار افتاد و از آنجمله موجود طارق
وارد و بازار بر اد رسرالجها و گذرهای آب بدست آمد زیاده از احصای شمار است الجمله چنین لشکری آراسته که کیفیت
و کمیت آن بعمرها فرینها سامان نتوان نمود بنابر اقبال روز افزون بنوعی ویران و ابتر گردید که ما فوق آن
متصور نباشد و حسین پسر عرلی که از زبونی طالع بغنیم پیوسته بود بدست افتاد و بسعی خانخانان بیاسا
رسید و دریتوقت از خانخانان و سایر امرا اکثر خواستند که گذارد و خود استعداد در بلاد خویش صلاح دولت
و صواب دید بموقف عرض رسانیدند که جمعی چنان لایق دانستند که تا گذشتن موسم باران درین ملک توقف فرموده
بانتظام و استحکام ولایت مفتوحه باید پرداخت و این گلبن نو شگفته از خرده خاشاک مخالفان پاک باید ساخت
و بعضی بران رفتند که بی تامل و توقف متوجه تسخیر بنگاله باید شد تا غنیم را فرصت جمعیت بر داشتن و جمع ساختن
نشود و حضرت خاقانی از فروغ باطن و غیب دانی بر گنکاش ثانی تحسین فرموده عزیمت تسخیر بنگاله پیش نهاد همت
عالی ساختند و منعم خان خانخانان با بسیاری از امرای نامدار و بهادران جلادت آثار و یکجوانان جان نثار که
شمار آن به بیست هزار سوار میکشید به تسخیر بنگاله رخصت یافت و جاگیر این مردم در صوبه بهار مرحمت شد و
راجه تودر مل که مجرد امصار خدمات شایسته گشته بود بعلم و نقاره امتیاز بخشیده همراه خانخانان تعین
فرمودند و دیگر همچنین ملازمان عتبه اقبال که درین لشکر مقرر شدند فراخور استعداد و شایستگی خویش بمناصب
بلند و مراتب ارجمند سر افرازی یافتند و اسامی نعیان آن لشکر بدین تفصیل است محمد قلیخان برلاس مجنون
خان قاقشال قیاخان اشرف خان [illegible] شاهم خان [illegible] راجه تودرمل لشکر خان باباخان جباری خان میرزا
قلیخان لعل خان باسره خان معین خان حاجی یوسف خان نقیب خان قمر خان میرزا علی عالم شاهی صالح عاقل
وزیر جمیل قتلق قدم خان خواجه عبدالله کجک خواجه شاه خان سید عبدالله خان اعتماد خان و بعد از عساکر

و انتظام مهام آن صوبه رایات مراجعت بدار الخلافه ارتفاع یافت و حکم شد که میرزا یوسف خان بدستور سابق
اردوی بزرگ را از راه خشکی می آورده باشد و چون ظاهر بلده دریاپور مورد سرادقات اقبال گردید تسخیر قلعه
رهتاس پیش نهاد همت عالی شد و آن قلعه ایست بغایت عظیم که در وسعت و رفعت و استحکام عدیل و نظیر خود ندارد
از جمله چندین تر بر فراز آن واقعست و زراعت بسیار میشود و اصلا محتاج بآذوقه بیرون نیست و چشمهای
خوشگوار بسیار دارد و با نزاکت جوی آب شیرین بر می آید و بر فراز کوهیست که با کنگره بروج همسری می نماید **بیت**
ز آسیب چتر فلک ایمن بر فراز آن • بر کنگره حمیده رود مرد پاسبان • بالجمله وسعت و رفعت این قلعه بمثابه ایست که
محاصره آن ممکن نیست و بکثرت جمعیت و فزونی آلات قلعه گیری تسخیر آن محال و این قلعه را هیبت خان کررانی
در پیش بهادر خان بتصرف داشتند و فرحت خان با فوج شایسته بتسخیر آن رخصت یافت و مظفر خان که
هنوز خجلت زده تقصیرات سابق بود بی آنکه سعادت کورنش دریابد بمهم اجین مقرر شد و حاجی خان سیستانی
و فتح خان مسند عالی و خداداد برلاس و خواجه شمس الدین خوافی و باقی خان کولابی و جمعی دیگر از بهادران عرصه
کارزار برفاقت او تعین فرمودند و چون همت جهانگشا از انتظام این لشکر فیروزی و اپرداخت از آن منزل کوچ
فرموده در حوالی شیرپور وصول موکب منصور اتفاق افتاد و دران روز از کشتی فرود آمده منزل میرزا یوسف خان را
بمقدم گرامی رونق آسمانی بخشیدند روز دیگر صادق خان نیز بحراست اردوی معلی رخصت یافت که در کوچ و
مقام احتیاط تمام مرعی داشته تاکید نماید که زراعت پامال نشود و مردم از دست تطاول دراز نسازند و ازین
منزل موکب ظفر نگار بطریق ایلغار متوجه پیش شد یکشب و روز بسرعت هر چه تمامتر راه رانده روز دیگر بجونپور
رسیدند و شاهزادهای عالی مرتبت و پردگیان سرادق عفت که چشم انتظار بر شاهراه دیدار داشتند بسعادت
ملازمت کامیاب گردیدند و سایر پرستاران عتبه خلافت کورنش و زمین بوس عز اختصاص گرفتند و از کمال
دوربینی و مراعات حزم و احتیاط روزی چند درین مصر اقبال [illegible] لوای جلال اصلاح حال دانسته بتنظیم و تنسیق
ممالک مفتوحه توجه فرمودند تا ولایت بهار سازان دیار از غبار فتنه و آشوب مصفی گردد و تسخیر ولایت بنگاله
نیز بسهولت میسر شود و قضا را درین چند روز بعرض رسید که تاسو خان مشهور بکاسو محمود در حملی

ادبار افاغنه بحدود مجاز آمدن اعلام فتنه و آشوب مرتفع ساختند آن روز دارکار خانه سلطنت میرزا عثمان
و شاه غازیخان پسر میر علاء الدوله قزوینی را با فوجی از بهادران کار طلب برفع ادبار فساد رخصت فرمودند
حکم شد که باتفاق محسن خان و سایر جاگیرداران آن صوبه باطفای نایره فتنه و آشوب آنها کمر همت بندند
نامبرده کار بخدمت شروع در اندک فرصتی تمام آن مقهوران آواره دشت نیستی گردانیدند و تمام
ملک بهار از خس و خار اهل ادبار پاک کرده اند و از سوانح این ایام معاودت غیرت صادق خانست و مجملی از آن تا
کورنش پیش از این سمت ذکر یافت که او را با میرزا یوسف خان جراست اردو تعیین فرموده اند که از راه خشکی بکره
بدار الخلافه رسانند و رحیمی که قبل از خاصه را از آب جوسا میکرزانیدند قبل الارخان که از نود در روزگار در خوش
مستی متلاطم امواج غرق بحر فنا گردید و چون اردوی معلی موکب والا ملحوق شد و مسنوح این واقعه معروض
بساط جلال گشت صادق خان را معاتب و مخاطب ساخته از نظر مرحمت انداختند و حکم شد که بی ادراک سعادت
کورنش بولایت تتنه شتابد هرگاه فیلی نعم البدل آن تواند پیش بهم رساند متوجه ملازمت شود **معاودت موکب
منصور بمستقر خلافت و رسیدن مژده فتح ولایت بنگاله** چون خاطر فیض مظاهر از انتظام ولایت بهار و
رایت مراجعت بمستقر اورنگ سلطنت ارتفاع و در ساعت سعادت قرین دوازدهم مهر ماه الهی نهضت عالی
جونپور اتفاق افتاد لیکن از عساکر کیهان شکوه که بتسخیر بنگاله تعیین شده بودند خبری در لشکر آبادی بود که درین
وقت مژده فتح بنگاله مسرت افزای خاطر قدسی مآثر گردید و مجملی ازین تفصیل آنکه چون افواج قاهره بطاق
خدمت به تسخیر آن ملک بستند نخست سورج گره به تیغ همت اولیای دولت مفتوح گشت و افغانان تاب
صدمت لشکر منصور نیاورده بی جنگ راه فرار پیش گرفتند بعد از آن مونگیر چون به تصرف اولیای دولت درآمد
راجه سنگرام زمیندار کرکپور که از زمینداران معتبر آن ملک و پورنمل راجه کندور با سایر زمینداران آمده
خانخانان را دیدند و لوازم اطاعت و بندگی بجا آورده در زمره دولتخواهان منتظم گردیدند و همین طور بهاگل
پور و کهلگانو بی جنگ بتصرف اولیای دولت درآمد و چون موضع کوه مورد عساکر ظفر قرین گشت به تحقیق
پیوست که اسماعیل سلحدار که داود او را بخطاب خانخانی برنامدار دارد لشکر بیشمار در قلعه گرهی را استحکام داده

و صعب تر آنکه از یکجانب گرهی بمنزله دروازه بنگاله است از یکطرف او کوه سر بفلک کشیده که صعود بر آن از محالات
و جانب دیگر بدریای گنگ اتصال دارد و میان آن قلعه مستحکم واقع است گنگ آن است در افتتاح این
عقده دشوار تدبیرها بکار بردند و بعد از گفت و شنود بسیار برهنمونی زمینداران رای بر آن قرار گرفت که از میان
ولایت سلی راهی هست نهانی اگرچه عبور جارواهای بار بردار از آن مشکلست اما سواران جریده بفرح حال میتوان
گذشت مناسب آنکه فوجی از بهادران تیز دست بآن راه بشتابند و فوجی دیگر از همین راه راست متوجه شوند
ممکن که پای همت مخالفان از جا رود لاجرم مجنون خان قاقشال را با بسیاری از بهادران کار طلب بآن صوب تعین
فرمودند که قیا خان با فوج شایسته بهمین راه راست شتابد و هنوز خانخانان با بقیه لشکر در جای خود بود که
انوار فتح و فیروزی بر چهره مراد اولیای دولت خداداد گشاده ظاهر الحال جمع ملازمان خانخانان پیش جلوی نمودند
پیشتر از فوج خود را بر سر پله رسانیده آمد و مقارن آن قیا خان با فوج آراسته میرسید و صیت آمدن مجنون
خان نیز با فوجی دیگر از راه متعارف بلند آوازه میشود یکبار ارکان همت مخالفان متزلزل گردیده سر رشته تدبیر
نجات از دست میدهند و سراسیمه راه فرار پیش میگیرند روز دیگر خانخانان صفوف آراسته خود را رسانید
مجنون خان نیز بعساکر اقبال ملحق شد و بی تردد و محنت چنین محکمی صعب بیمامن اقبال روز افزون مفتوح گشت
و چون مژده این فتح از عرایض منعم خان و دیگر دولتخواهان بمسامع عز و جلال رسید خانخانان بلند اقبال
شکر ایزد متعال بتقدیم رسانیدند و فرمان استمالت بامرا ارسال داشته بانواع نوازش و مرحمت سرگرم فتوحات
ساختند و در همین ولا غازیخان بدخشی و جمعی دیگر از کبار بسعادت آستانبوس رسیده مشمول عواطف بیکران گردیدند
او از علوم ظاهری و تهذیب اخلاق بهره تمام داشت و از مخصوصان و مصاحبان میرزا حکیم بود برهنمونی سعادت
ازلی و بدرقه همت عالی و جمعیت فطرت بلند نطاق خدمت بر میان جان بسته بدولت ملازمت سربلندی یافت و چون
نواحی قصبه مانکپور مخیم بارگاه کیوان شکوه گردید از عرضداشت منعم خان خانخانان بمسامع عز و جلال رسید که
داود آواره دشت ادبار شد و بیمامن اقبال روز افزون خاقان ربع مسکون افواج بحر امواج بدار الملک تانده
که مرکز ولایت بنگاله و حاکم نشین است درآمد تفصیل این اجمال آنکه چون گرهی مفتوح گشت داود تاب صدمات

عساکر نصرت لوا نیاورده سراسیمه از راه دریا به اکانور روی ادبار نهاد که شاید در حدود اریسه خود را بجزیی
از اوباش فراهم آورده غبار فتنه و آشوب مرتفع سازد و خانخانان بشهر تانده آمده بانتظام افواج بیکران
و اصلاح پراکندگیهای ممالک مفتوحه همت گماشت و چون حقیقت حال از عرضداشت خانخانان بمسامع جلال
رسید پادشاه حقیقت آگاه زبان قضا ترجمان و بسیار در ستایش این موهبت بی قیاس گوهر بار گردید
زبان بتحسین و آفرین خانخانان و دیگر امرا جانفشان مرسل داشتند و بنشاط شکار بر پرداخته
متوجه دار الخلافه شدند و از سوانح این ایام رحلت خواجه جهان است از دار فانی بعقبی سرای جاودانی
بحکم اشرف در جونپور بود روزی بسیر پشت آسمانی فیلی جانب او دوید خواجه سراسیمه روی گریز نهاده
و در اثنای دویدن پایش بطناب خیمه افتاد و آسیب عظیم باو رسید و در حوالی لکهنو سفر آخرت گزید
و چون نواحی بیتالی مورد رایات اقبال گشت حسین خان که بنابر عارضه بود از سعادت ملازمت درین سفر
محروم مانده بود دولت زمین بوس دریافت و چون بسیر تلی دار الخلافه نزول موکب کیهان شکوه اتفاق افتاد
عزیمت طواف مزارات متبرکه دهلی و اجمیر پیش نهاد خاطر حق شناس گردید و از همان راه اکبرآباد
متوجه دار البرکه دهلی شدند و رسم سعادت لوازم زیارت و نیازمندی و شرایط تعظیم و حق پسندی
بتقدیم رسانیدند و مجاوران آن بقعه مقدسه و سایر محتاجان را به نذورات و تصدقات بهره ور ساخته
بسحاب مکرمت غبار احتیاج از چهره حال فقرا و مساکین پاک شستند و از راه نارنول بقصد زیارت
روضه معینه متوجه خطه فیض اساس اجمیر شدند و چون حوالی نارنول مضرب خیام سپهر احتشام گشت
خان جهان از لاهور رسیده در شکارگاه سعادت رکاب بوس دریافت و باقسام عواطف و مراحم شرف
اختصاص گرفت و مقارن این حال خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش نیز از گجرات آمده بدولت آستانبوس
سعادت جاوید اندوخت و بعلاوه عنایات و نوازش چهره عزت برافروخت و موکب گردون شکوه نیز بمبارکی
و فیروزی بدار البرکه اجمیر ورود اقبال فرمود و خاقان بحر نوال مراسم زیارت و نیازمندی بتقدیم رسانید
و مجاوران و سایر محتاجان را بانعامات و ادرارات بهره ور گردانید درین ایام که خطه اجمیر بنور حضور

صورت و معنی رونق آسمانی داشت رای رای سنگ از قلعه سوانه جریده بدرگاه معلی آمده عرض نمود که چندی
در حدود جودهپور شورش انداخته عساکر اقبال که بتسخیر سوانه اشتغال دارند چنانچه باید دفع آن مقهور
نمیتوانند پرداخت اگر فوجی دیگر بمرتبه و تادیب او تعیین شود مناسب دولت خواهد بود رای رای سنگ رخصت
معاودت یافت و حسب الالتماس او طیب خان و سید بیگ توقبایی و سبحان قلی ترک و خرم خان و غیرت
خان و شوروانس با فوجی از غازیان عرصه همت باستیصال آن برگشته حال مقرر شدند و بعد از وصول عساکر
اقبال چندر سین تاب مقاومت نیاورده از حدود دار بر خود را بشعاب جبال و گریوهای دشوار کشید و
نصرت قرین بمردی همت بکوهستان نهاده مقهوران از اشلاق بست و در ساختند و بسیاری از کفار شقاوت
آثار علف تیغ آبدار شده بقیه السیف بهمراهی برگشته روزگار آواره دشت ادبار گردیدند و غازیان فیروزی
نشان بهمین تسلی شده عنان همت از تعاقب او باز داشتند و در طلب بدرگاه معلی معاودت نمودند و
ظهور این جرات بر پیشگاه سریر معدلت ناپسندیده افتاد و بجهت عبرت دیگران حکم شد که روزی چند
در زندان ادب محبوس باشند و چون خاطر اقدس از انتظام این حدود وا پرداخت خان اعظم را بعلاوه التفات
شرف اختصاص بخشیده بحکومت و حراست ممالک گجرات رخصت انعطاف ارزانی داشتند و موکب کیهان
شکوه بدار الخلافه نهضت اقبال فرمود و حکم شد که از دار البرکه اجمیر تا مستقر سریر خلافت
در هر کروه چاهی بخته و مناری بجهت علامت کروه اساس نهند و سراپای منارها را از شاخهای آهو که درین
راه شکار شده زینت بخشند تا ره نوردان بادیه سعادت را اعتضادی و دلیلی بهم رسد و خاقان ستوده
خصال همعنان دولت و اقبال در ساعت سعادت مشحون بدار الخلافه فتحپور نزول اجلال فرمود و از شرایف
وقایع که درین ولا سمت ظهور یافت اساس عبادتخانه است و آن خانه سعادت آستانه مشتمل بر چهار ایوان
مرتب گردید پادشاه حقایق آگاه شبهای جمعه در آن قدسی محفل بر مسند داود دهش جلوس میفرمودند
طبقات انام از فضلای روزگار و مشایخ کبار و سایر محتاجان از خواص و عوام از حواشی و حوالی مجلس
بهشت آیین فراهم آمده دامن دامن سیم و زر از گنجینه مرحمت می یافتند و درین ضمن غبار حقیقت و معرفت

کرفته میشد و اهل دانش از رشحه سحاب فیض فضل نامتناهی سیراب امید میکردانیدند و بحکم مقرر از پیاله
غرت همواره در طلب اهل استحقاق بود، در این شب متبرکه که هرکدام جمعی را بسعادت ادراک محفل سرافراز
میساختند ضابطه چنان قرار یافته بود که در ایوان سمت مشرق نوئینان عظام و امرای کرام بسعادت حضور
اختصاص گیرند و در ایوان جانب جنوب فضلا و حکما و ارباب دانش بشرف صحبت فیض منقبت مستفید گردند
و در ایوان طرف مغرب سادات عالی درجات و اهل نسب منسوب باشند و در صفه شمال صوفیان صافی باطن و اصحاب
حال بزم حقیقت گرم دارند و همواره ارباب ظاهر اشکال خود را در معرض بیان جلوه داده از واردات طبع
وقاد که مورد فتوحات غیبی است جواب شافی تسلی میشدند و اصحاب باطن چراغ افسرده خود را از شعله
شمع معرفت روشن می ساختند و با بکارت بلند و سخنان دقیق از حقایق و معارف بر زبان معجز بیان
کهتر حکام ایزد بیست میکذشت و هرکس در حوصله قوت مدرکه خویش بهره ور میشد ساقیان بهجا و حور
شراب لذت در دهند هوش کوش را مهمان ساغری کن ساغری در بین وطیره شب زنده داشته مرده دلان دو رکار آوردن
را بنوش داروی عاطفت حیات جاوید می بخشیدند و از سوانح این ایام شاه منصور است از بنکاله بدرگاه
سپهر بارگاه بوکالت منعم خان خانخانان قبل از بن جاگیر در صوبه بهار بود و چون بیاس اقبال روز افزون
خاقان ربع مسکون ممالک بنکاله مفتوح شد خانخانان شاه منصور شیرازی را که دیوان سرکار او بود به
درگاه معلی فرستاده التماس نمود که جاگیر من خاطرخواه مرحمت فرموده و خواجه شاه منصور در ضمن
جوهر فطرت و کاردانی خود را در نظر مشکل پسند آنحضرت جلوه داد **رواج ضابطه داغ و تنقیح جمیع ممالک
محروسه و تعین اعمال بخالصات که کنایت از کروری باشد** چون همگی نیت حق اساس خاقان حقیقت
شناس مصروف و معطوف بر آنست که کافه بنی نوع انسان در ظل معدلت آسوده بوده رعایا و زیردستان که ودایع
بدایع آفریدگار جل و علا مرفه الحال و فارغ البال زندگانی نمایند و بمیامن آثار عدل و احسان ولایات معمور و سپاه
موفور و منسوبان دولت ابد مقرون کامیاب و مسرور بوده باشند و در قسمت موجب ستم شریکی و تفاوت پست
و بلند مرعی ندارند لهذا حکم عالی از مکمن عدالت شرف ارتفاع یافت که چون در آغاز جلوس براورنگ خلافت تفصیل

اشغال دیوانی

اشغال دیوانی جمیع قصبات و قریات از قرار واقع سوانح حال حاصل نمیشد اندوختر کرمه بسیار دارد و جمعی ان
نویسندهای راست قلم اراضی تمام ممالک محروسه را بقید ضبط در آورده جمع منقح قرار داده و نسخه که اعتماد
را شاید بر خزانه عالی رسانند و در زمان سابق جریب را از طناب می ساختند و در خشکی و تری تفاوت میکرد
و دست آویز ارباب تقلب میشد بنابران حکم شد که جریب از نی ترتیب نمایند و حلقهای آهنین اتصال دهند و از
قدیم جریب پنجاه ذرع بود در بینولا بجهت رفاهیت رعایا شصت ذرع قرار یافت و عمال امینان به تحصیل خالصات
تعین فرمودند و با آنکه ولایات گجرات و سورته و بهار و بنکاله و ادیسه را بجهت سرحد از بن ضابطه مستثنی داشته
بودند و هنوز کابل و قندهار و غزنین و کشمیر و سرد و سواد و بجور و تیره و بنکش و جانه و دکن داخل قلمرو
پادشاهی نشده بود صد و هشتاد و دو عامل نامزد کردیدند و بهرکدام یک کرور تنکه حواله شد و از بن جهت
بسمت کروری اشتهار یافتند و جمیع ملازمان عتبه خلافت را در خور شایستگی مراتب و پایه خدمت و حوصله
جمعیت داری و توقف سرداری مناصب قرار داده حکم علوفه نقدی شد که مواجب خود را فصل بفصل از خزانه
عامره میکرفته باشند و چون بعضی امرا و منصب داران در نکاهداشتن سپاهی و ادای حق لشکری مداهنه بسیار
میکردند و نوکران کهنه فعله های چناری نیز هر روز به پیش آقای خود هر هفته جای میرفتند بنابران ضابطه داغ
مقرر شد و منصبداران ده باشی تا پنج هزاری قرار یافت و هرکدام را علوفه تعین فرمودند که منصبدار از آن
و فیل خاصه خود را اجرا بداغ رسانند و سپاهی اگر لایق سه اسپه باشد سه اسپ و اگر لایق دو اسپه باشد دو اسپ
و اگر لایق یک اسپه باشد یک اسپ بداغ برسانند و همین طور هرکدام را مقرر شد و اسپان را به پنج مرتبه قرار داده اول
عراقی دوم ترکی سیوم یابو چهارم تازی پنجم جنکلی و از ضابطهای پادشاهی که در بن ایام روی ظهور آورد
تعین واقعه نویسان است هفت نفر از نویسندهای راست قلم که جوهر فهم و شایستگی خدمت حضور آراسته
داشتند بخدمت واقعه نویسی خلعت امتیاز پوشیدند و حکم شد که هرکدام یکشبانه روز از آنچه در مجلس هشت
آیین بکذرد در قید کتابت آورده جمیع احکام را بر ساله و معرفت شخصی که میر عرض آنروز باشد استحکام بخشند
و هرار سر رشته احکام بر واقعه نویس نهاده آمد تا داخل واقعه نشود و یادداشت بمهر ارباب دخل نرسد معتبر نباشد

و از مخترعات این ایام تعین چوکی نویسان است که جمیع منصبداران و احدی و غیره که بالتزام خدمت چوکی میروند
بتصحیح او در سند و قبوض علوفه که از خزانه عامره تنخواه یابند بتصدیق و مهر او معتبر باشد **ذکر مجملی از
سوانح بنکاله و یورش خانخانان با داود افغان و شکست دادن او و بنیاد ملک ستان** چون عنایت
ایزد سبحانه ملک وسیع بنکاله را مسخر اولیای دولت در آمد داود بصوب ستکانو داود پسر دودی استادی نهاده و
سلیمان و بابوی منکلی با دیگر افغانان جانب کهوره کهات آواره شدند خانخانان باتفاق راجه تودرمل آن الکه را
بحیطه تصرف آورده بانتظام ممالک مفتوحه همت کماشت و محمد قلیخان برلاس را با خواجه عبدالله و محمد قلیخان
توقبائی و شاهم خان و قیم خان و معصوم خان و طالب بیک و ناصر بیک و دیگر مبارزان عرصه فیروزی بتعاقب
داود تعین فرمودند و مجنون خان و بابا خان و جباری و میرزا بیک و خالدین و جمعی را بصوب کهوره کهات
و مراد خان را با فوجی بطرف فتح آباد و اعتماد خان را با جمعی بجانب ستکانو رخصت نمودند که سرحدها را مضبوط
ساخته رعایا و زیردستان را از آسیب ستمکاران محافظت نمایند و در بنوقت خبر رسید که جنید کرانی که از
درگاه معلی فرار نموده بود از راه گجرات و دکن بجهرود جهارکند آمده و در پی فتنه است لاجرم راجه تودرمل و
و نظر بهادر و ابوالقاسم نمکین با فوجی از بهادران بدفع او همت کماشتند و بتایید آسمانی بنصرت و فتوحات و
فتوحات عظیمه شهره مخالفان را آواره دشت ادبار گردانیدند و جنید از غبار جبال رخت ناکامی کشید و
اولیای دولت همعنان نصرت و اقبال مراجعت نمودند و قاقشالان نیز در کهوره کهات ترددات
نمایان ظاهر ساختند و سلیمان منکلی بقضای لم یزلی مسافر ملک عدم شد و غنایم موفور بتصرف اولیای دولت
در آمد و اهل و عیال مقهوران اسیر سرپنجه تقدیر گردید و مقارن این حال محمود خان پسر سکندر و محمد خان
سوجری از بخت برگشته در قصبه سلیم پور غبار شورش برانگیختند و راجه فوجی شایسته بدفع آنها نامزد
فرمود و محمد خان در جنگ به زخم ها بلا افتاد و پسر سکندر فرار بر قرار داده راه آوارگی پیش گرفت و چون
این شورش لختی فرونشست خبر رسید که جنید باز عنان ولایت در آمده هنکامه فتنه و آشوب گرم ساخته است
ظاهرا از جهارکند نزد داود رفته بود که باید که با یکدیگر کاری بتوانند ساخت از اتفاقات حسنه صحبت میان آنها

خوب بر نیامد و جنید بناکامی معاودت نمود و راجه تودرمل از استماع این سانحه بعزم درست و دل قوی کمر همت
بمدافعه او بست و نظر بهادر و ابوالقاسم نمکین و محمد خان پسر سلطان آدم ککر و امام قلی چولاک و بارها آهنری و
جمعی را بطریق منقلا رخصت فرمود تا بر دمهاسال حزم و احتیاط از دست نداده در ترتیب شتافتند و جنید بحکم
بر سر آنها ریخت و محمد قلیخان و بهار همراه و چیزی دیگر از دلاوران عرصه شهامت جوهرها را بجان نثار کردیدند
ناگزیر راجه افواج ترتیب داده خود بکومک لشکر پیش شتافت و جنید تاب مقاومت نیاورده باز خود را بولایت
جهارکند انداخت و مجدد اغبار شورش و آشوب فرو نشست و انوار فتنه و فساد مسدود گشت محمد قلیخان برلاس
که با افواج فیروزی اساس بتعاقب داود تعین شده بود چون به پیش کردهی ستکانو در آمده بانتظام آنجا از دست همت
کماشتند و در بن هنکام راجه نیز با افواج شایسته خود را ملحق ساخت و عزیمت اودیسه را پیش
نهاد همت گردانیدند و محمد قلیخان بسعی راجه متوجه پیش شد و چون قصبه مدد هنوز مورد افواج منصور گشت
بقضای آسمانی محمد قلیخان رخت هستی بعالم جاودانی کشید از غرایب آنکه در همین صحت و تندرستی که اصلا عارضه
ضعف و بیماری ظاهر نبود در وقت افطار بیره پان خورده فرو رفت و هیچ گونه سببی و باعثی غیر از رسیدن وقت معلوم
نشد لیکن بعضی حمل بر بداندیشی یکی از خواجه سرایان او مینمودند والعلم عندالله بالجمله بعد از وقوع این سانحه
قدری بی انتظامی در اردوی ظفر قرین راه یافت و جمعی که از خانخانان کرانی خاطر داشتند قیاخان را که خالی از
شکفتکی دماغ نبود بسرداری کزیده قرار دادند که از راه جهارکند متوجه درگاه شوند و استیصال جنید که بر
سر راه واقعست وسیله دریافت سعادت کورنش سازند و هر چند راجه تودرمل خواست که بمقدمات بیم و امید ضبط
مردم نماید نتیجه بران مرتب نشد ناگزیر سرعان نزد خانخانان فرستاده از حقیقت حال آگاهی بخشید و صریح نوشت
که چاره این کار منحصر در فرستادن یکی از عمدهاست با مبلغی کرامند که شاید بتطمیع قولی و فعلی این مردم را آرام
توان داد و چون عرضداشت راجه بمسامع جلال رسید مبلغی معتد به مصحوب لشکر خان ارسال داشت شاهم خان
و خواجه عبدالله و جمعی از بهادران بکومک تعین فرمودند و از آمدن لشکر خان با خزینه و چیزی که نام برده شد
بقدر تسکینی در عزیمت آنها راه یافته و انتظامی در اردو بهم رسید و امرای عظام باستیصال داود همت بسته

دلجبار مردم را همراه گرفته رود داود که در اودیسه بحال تباه روزگار میگذرانید از اختلال لشکر منصور و اختلاف رای
سرداران قوی دل شده به یاوری چهار خان که از جانب او حکومت اودیسه داشت بقصد جنگ معاودت نمود
عساکر ظفر قرین از راه بردوان و مدارن کوچ بکوچ به جیتور رسید لعل الحمد از صفحه پیشانی بعضی مردم نقش نا
دلیری و استقامت همت میخواندند و در اندیشی و پیش بینی دغدغه عظیم داشت که مبادا در بنگاه کار رخ رود از آنجا که لطف
رسا کرد در حال خانخانان خود را بعساکر منصور ملحق سازد و عکس که مردم از اندیشه تباه باز آیند و افواج انتظام
ناپسندیده دست دهد لاجرم دریافت باطن خود را بخانخانان نوشته استدعای آمدن او نمود لیکن خانخانان از ذکر
دور اندیشهای باطل روز میگذرانید و خاطر به بردن مایل نبود که درین اثنا فرمان قضا جریان از درگاه سپهر
آستان رسید که چون بتایید آسمانی آن قسم ولایت وسیع بتصرف اولیای دولت در آمده زنهار که همت در انجام
آن کار مصروف دارد و غنیم را زبون تصور نکند تا یکبارگی فضای آن ملک از خس و خاشاک مخالف پاک شود
بالجمله خانخانان بامتثال حکم اشرف عزیمت آنصوب را پیش نهاد همت ساخته و استعداد لایق بعساکر منصور پیوست
و جمیع سران سپاه را حاضر ساخته بمقدمات بیم و امید در وجوه معقول دلدهی مردم فرمود و استیصال آن
گروه برگشته حال در نظرها بسهولت جلوه داد و بعد از گفت و شنود بسیار قرار یافت که پیشتر شتافته جنگ
اندازند و در مقام مکروهی تقابل فریقین اتفاق افتاد و این دو لشکر گران با یکدیگر در آویخته تردداتی پسندیده به ظهور
رسانیدند و از جانبین هژبران عرصه پیکار و شیران بیشه کارزار دست بکار برده داد شجاعت و جانفشانی دادند
تا آنکه روز جمعه بیست و چهارم اسفندارمذ ماه الهی موافق بیستم ذی قعده شکست بر مخالفان افتاد و فتحی عظیم
نصیب اولیای دولت ابد قرین گردید و بشعشعه تیغ ظفر نگار بسیاری از مقهوران سپاه روزگار زدوده شد
شرح این داستان اقبال آنکه چون عزیمت جنگ تصمیم یافت ترتیب افواج بر این نمط قرار گرفت قول بسرداری خانخانان
رونق پذیرفت و لشکرخان و هاشم خان و محسن خان و بسیاری از مجاهدان عرصه همت بر افتادند و در فوج
در زیر بودند و التمش شجاعت خان و قیاخان و خانزاده محمد خان پسر کوچک علیخان بدخشی و ترسن بهادر خان و عالم
و خواجه عبدالله و شیرویه خان و قنبرخان و سید عبدالله و میرزا علی اکبرشاهی و شاه طاهر بدخشی و شاه خلیل الله

و طالب بدخشی و بیات خان و میرزا محمد جلایر و خان قلی دیوانه و حافظ کوسه و شجاعت بیگ در هراول کار طلب گردیدند
و برانغار بشهامت شجاعت شاهم خان جلایر و محمد قلی توقبائی و باسیره محمد خان مغول و اعتماد خان و قتلق قدم خان
و سید هیمن بخاری انتظام گرفت و جوانغار بسروری اشرف خان و راجه تودرمل و مظفر مغول و ابو القاسم تمکین استحکام
پذیرفت و داود مردود نیز افواج مکنت ماثر خود را بر این جمله قرار داده در برابر آمد قلب با وجود ناسزا خود نیز
ساخت و بر دست راست سکندر برادر خان جهان و بر دست چپ اسماعیل خان را با بسیاری از مقهوران باز داشت
و کوجر را با جمعی از مدبران هراول گردانید و تا سه روز افواج با یکدیگر نشسته هر روز از جانبین بهادران بر آمده نقد
جرات بر عیار همت میزدند و کارنامهای شجاعت بظهور میرسید و چون ستاره روی بر روی عساکر کیهان پوی
بود اولیای دولت بجنگ مبادرت نمینمودند تا آنکه غنیم جرأت کرده قدم پیش نهاد و خانخانان بنوا اعتضاد اولیای دولت
روز افروز صفوف آراسته بمدافعه او همت گماشت خان عالم از مستی باده تهور و شهامت سر رشته تدبیر
از دست داده و تیز جلوی نموده دورتر شتافت و خانخانان از بیراهی او آشفته جمعی را فرستاد که او را بخواهی
نخواهی برگردانند لیکن بهادران انجمن دست بکار برده و قدم همت افشرده خونبهای تیر اندازی کردند و هنوز
فوج هراول خود را جمع نساخته بود که کوجر فیلان سیل پای تمام عبرت را در پیش رو داشته با بسیاری از افغانان فرو
ریخت و چون قطاسهای سیاه و پوستهای بر بر سر و روی فیلان بسته بودند از رعب آنها اسبان فوج هراول
رمیده روی باز پس کردند و هر چند بهادران عرصه همت کوشش نمودند مفید نیفتاد و سر رشته انتظام از فوج آن
هم گسیخت معهذا خان عالم که بر اسب آزموده معرکه دیده سوار بود پای همت افشرده داد دلاوری داد و بسیاری
از افغانان را به تیغ صاعقه بار برخاک هلاک انداخت ناگاه اسب او از زخم چراغ پا شد و از پشت زین بر زمین آمد
بازجستی و چابکی خود را بر اسب گرفته تردداتی نمایان ظاهر ساخت درین وقت فیلی رسیده او را زیر کرد و افغانان
هجوم آورده بر خرمن حیات او خون آشام شربت خوشگوار شهادت چشانیدند و در معنی حیات جاوید یافت و از غرایب
آنکه پیش از آن بمصاحبان خود میگفت که در خاطر چنان پرتو می افکند که درین عرصه پیکار جان نثار شوم و از
دوستان متوقعم که در مجلس بهشت آئین مجرای ترددات و شرح جانفشانی مرا معروض داشته خرسندی

و رضامندی خاطر اشرف بدست آرند بالجمله کوجر فوج هراول را پراگنده ساخته خود را با التمش رسانید و هجوم رسید
خود را با التمش رسانید و بمجرد رسیدن این فوج را نیز برداشت و خانزاده محمد خان مردانه در راه اخلاص جان
فشان شد و کوجر جلو انداخته خود را بر فوج قول زد و منعم خان با لشکرخان و حاجی خان سیستانی و هاشم
خان و دیگر بهادران پای همت افشرده همراهان را بدلدهی و جگر بخشی سرگرم کار میساخت اما بسیاری از مردم بی همت
یاوری نکرده و خاک بی حقیقتی بر فرق روزگار خود بیخته راه فرار پیش گرفتند و خانخانان بر سر و گردن
زخمهای نمایان برداشت و لشکرخان و حاجی خان سیستانی و هاشم خان نیز زخمی شدند و از حال خانخانان
جلو باز گرفته با غنیم خود بهیچ در آمد تا آنکه بعضی از خدمتکاران تردید بجرأت کرده عنان او را گرفته از معرکه بر
آوردند و کوجر خان و سور یارد دی لشکر منصور را نده آمد و همراهان او بتاراج مشغول گردید بر زر دیقین
افغانان شد که خانخانان بزخمهای عنیف بر آمده رفته و افواج پراگنده و ابتر گشته و هر کدام بجای شتافته
و از ین جهت مردم او در کار دلی باکی و جمعیت خاطر پیشه بستوهی و بیدردی بتاراج اموال مشغول شدند و سر رشته
انتظام فوج مخالف از هم گسیخت درین وقت قیاخان و ترددی خان پسر او و خواجه عبدالله و شیرویه و سلیم خان
و حاجی یوسف خان و شجاع بیگ و جبار قلی دیوانه و حافظ کوسه که با بود التمش بر مخالفان پریشان حمله تاختند
و آنها را فرصت دست جنبانیدن نشد و ناگاه تیری از شست قضا بکوجر رسید و بهمان زخم بر خاک مذلت افتاد
و دیگران سراسیمه روی بگریز نهادند آن فتح و بازآمد و جمعی کثیر به تیغ مکافات قالب تهی ساختند و خانخانان
که سر کرده از جنگاه دورتر شتافته بود از استماع این بشارت غیبی معاودت نمود و بمیدان رزم آمد و درین داد
دیگر نقش چنان نشست که داود در برابر فوج راجه تودرمل و با آنکه خبر ویران شدن فوج خانخانان براجه تو
درمل رسیده بود و از اخلاص نهاد بدل قوی و عزیمت درست ثبات قدم ورزیده بدلدهی همراهان همت گماشته که
از رفتن و بودن خانخانان چه باک و چرک سایه اقبال بر سر دولتخواهان مخلد باد عنقریب عباس دولت
روز افزون اعادی مقهور و منکوب خواهند شد یا بای کولابی و مقصود علی و میر یوسف خان با راق و حسن بیگ
کورد و جزی از بردلان ناموس دوست خونبها ناختند و تردداتی پسندیده ظاهر ساختند اگرچه شاهم خان جلایر

که سردار فوج برانغار بود از بی هم خوردگی خانخانان قدری دل پای داده اما سید هیمن بخاری و جمعی از بهادران
جان نثار که رفیق او بودند قدم همت افشرده بر جوانغار مخالف حمله آوردند و بتایید آسمانی غنیم را برداشته
بفرار رسانیدند و در وقتی که میان داود و راجه جنگ ترازو شده بود فوج برانغار هم عنان فتح و ظفر رسید مخالفان
دست از کار بازماندند و یکباره سر رشته انتظام غنیم از هم گسیخت و داود در شش جهت حیرت افتاده قرار
و پای بودن داشت که ناگاه کشته شدن کوجر باو رسید و ناگزیر خاک ادبار بر فرق روزگار خود بیخته
هزیمت تمام ترا راه فرار پیش گرفت و بهادران لشکر منصور بتعاقب شتافته بسیاری از هزیمتیان را علف تیغ انتقام
ساختند و غنیمت غنایم بیشمار بتصرف اولیای دولت در آمد و بعنایت ایزد متعال بعد از چنان شکستی چنین فتح
روی داد و خانخانان قریب بمیدان فتح منزل گزیده در کرداری مقتولان و اسیران سعی بلیغ بظهور آورده همت
گماشت بر ترتیب فرمود و از همان منزل عرضداشت فتح مشتمل بر غرایب سوانح و وقایع بدرگاه سلیمان جاه ارسال
داشت و چون نوید این فتح بزرگ بمسامع اقبال رسید خاقان ستوده خصال مراسم شکر و سپاس حضرت ذو
الجلال بتقدیم رسانیده و فرامین مرحمت آمیز با مرا ارسال فرمودند و هر یک را در خور جانفشانی به ازدیاد مناصب
سربلند بخشیده بجلایل تفقدات و نوازشات مخصوص گردانیدند و از وقایع این ایام فوت شدن لشکر خان است
اگرچه از زخمی که روز جنگ برداشته بود صحت یافت اما در ایام نقاهت محافظت لوازم چنانچه باید ننمود
بقضای ایزد سبحانه نقد هستی در باخت **آغاز سال بیستم از جلوس ابد قرین خاقان سکندر آئین** درین
هنگام که باطن اولیای دولت از مژده فتح و نصرت شکفته تر از گلزار رحمت بود بهار خان نگار ظاهر جهان را
همچون باطن ارباب اخلاص منبسط ساخت و روز بازار عشرت و خرمی گرمی پذیرفت و نیر اعظم عطیه بخش
عالم بعد از انقضای هفت ساعت و سی و پنج دقیقه روز جمعه بیست و هفتم ذی قعده سال نهصد و هشتاد و دو
هجری به بیت الشرف حمل پرتو سعادت افکند و سال بیستم از جلوس ابد مقرون خاقان ربع مسکون بمبارکی
و نشاط آغاز شد و از سوانح اقبال که در مفتتح این سال رایت ظهور برافراشت ملاقات نمودن داود است با خانخانان
و در سلک ملازمان عتبه خلافت انتظام یافتن و شرح این داستان بر سبیل اجمال آنکه چون داود قرار بر فرار

دادهٔ آوارهٔ دشت ادبار شد بصوابدید خانخانان و شاه بیگ خان جلایر و راجه تودرمل و باقی خان و محمد قلیخان
توقبائی و سعید بدخشی و قمرخان و شاه طاهر بدخشی و طالب بدخشی و بسیاری از هزبران بیشهٔ جلادت
بتکامشی او بشتافتند و در اثنای راه جهان خان برادر دستوسند داود ابرام داشت که بالفعل قلعهٔ کنده ثانیا مضبوط
ساخته سپاه پراکندهٔ خود را فراهم باید آورد و اگر لشکر پادشاهی آنجا رسد و استعداد جنگ نماید بسیار زود پیش
آید و الا قلعه کنده در آمده در استحکام آن کوشیده شود و باید که فرصتی جمعی از اوباش افاغنه بر گرد او فراهم
آمدند و کار ابتر شدهٔ او انتظام کوته یافت و از استماع این خبر اردوی ظفر اثر بار دیگر باید در زبان هرزه گوئی
پذیرفت و راجه تودرمل هر چند بمقدمات بیم و امید در تسلی و تسکین آنجماعت سعی نمود مفید نیفتاد آخر الامر
خانخانان صریح نوشت که بیامن اقبال روز افزون استیصال غنیم نزدیک رسیده اگر باستیلای این مردم گذاشته
شود یحتمل که کار دشوار گردد صلاح وقت در آنست که بی شایبهٔ توقف خود را بلشکر منصور ملحق سازد
در انجام مقصود همت گمارد که بسیار گذشته و اندکی مانده خانخانان با وجود زخمهای کاری که هنوز صحت
کامل نیافته بود در سکاسن سوار و روی عزیمت بدفع اعدای دولت نهاده و داود از رسیدن خانخانان در حصار
حیرت افتاد نه سامان قلعه داری و نه قدرت جنگ دید راه گریز ناگزیر از راه عجز در آمد و قتلو و شیخ نظام را نزد
امرا فرستاده به تزویر و تطمیع ریش سفیدان اردو را بصلح راضی ساخت و عمدهای لشکر اتفاق نموده خانخانان
را در مقام صلح آوردند اما راجه تودرمل که اخلاص او بی شایبهٔ غرض بود اصلا بصلح راضی نمی شد لیکن چون اعیان
اردو بآنجانب بودند سعی راجه نتیجه نداد و خانخانان هاشم خان و قتلو قدم خان را فرستاده ارکان مصالحه را
بشرطی چند استحکام بخشید از آنکه داود آمده تسلیم نوکری کند و فیلان گزیدهٔ خود در سلک پیشکش بمصحوب
یکی از خویشان و خویشان خود روانهٔ درگاه سپهر اشتباه نماید و بعد از چندگاه که حصول رضای [illegible] شود
بدرگاه معلی شتافته سعادت آستانبوسی دریابد داود که گردش باضطرار کشیده بود بقبول این شروط دست
منت بر جان نهاده سعادت پذیر شد و روز سیوم اردی بهشت ماه الهی موافق غرهٔ محرم نهصد و هشتاد و سه
خانخانان جشن عالی ترتیب داده اشرف خان و حاجی خان سیستانی را بطلب او فرستاد تخت زرین را در صفه

عالی اساس نهاده مجلس تکلیف آراست و خود با اعیان دولت آنجا رفته بر مسند کامروائی نشست و فرستادهای
داود را بمجلس حاضر آوردند و خانخانان تا سر گلیم استقبال نموده مردمیها ظاهر ساخت داود شمشیرهای خود را
گشوده پیش خانخانان گذاشت یعنی خود را از سر این کار گذرانیدم و دولتخواه و دعاگویان درگاه شدم خانخانان شمشیر را
بملازمان خود سپرده بعد از لحظه از جانب حضرت خلعتی فاخر و کمربند و کمر شمشیر مرصع داد و در زمرهٔ ملازمان
عتبهٔ خلافت سرافراز گردانید و او بر سمت مستقر اورنگ سلطنت مستقبل کعبهٔ مقصود توجه نموده تسلیمات و سجدات
بتقدیم رسانید و شیخ محمد بایزید را که برادرزادهٔ او بود با نفایس امتعهٔ آن دیار و فیلان نامدار و نقود بیشمار
برسم پیشکش روانهٔ درگاه معلی نمود و اکثر آن روز بخرمی و نشاط گذرانیده در وقت رخصت بعضی از محال اوده
بتیول او مقرر فرمودند و اکثر اعیان اردو خوشحالیها ظاهر ساختند مگر راجه که اصلا در آن مجلس حاضر نشد و بکره
قبول کوته نکرد و مقارن این حال خبر شورش گهوره گهات رسید که جمعی از افغانان برگشته روزگار بر سر قاقشالان
ریختند و آن بی غیرت چند دل پای داده بی آنکه جنگی کنند راه فرار پیش گرفتند و افغانان گهوره گهات را متصرف شده
تعاقب نمودند و امرای قاقشال [illegible] باز پس نکردند یک جلو را نزد خانخانان از رسیدن این خبر
روی همت بدفع مخالفان نهاد و راجه تودرمل را پیش فرستاده از آنجا مجنون خان قاقشال را با فوجی شایسته بگهوره گهات
فرستاد و غنیم را از عزیمت خانخانان و رسیدن مجنون خان پای همت از جای رفت و بجانب آسام هر کدام بگوشه برد
رفتند و مجدداً آن ملک بحوزهٔ تصرف اولیای دولت در آمد و خانخانان بفتح و فیروزی معاودت نمود **ذکر سوانح**
صوبه بهار و ارتقای پایه مظفرخان بار دیگر بجلائل عواطف خاقان دادگر در اوراق سابق سمت ذکر یافت که چون
مظفرخان مصدر تقصیرات و مورد اعتراضات شده بود در هنگام مراجعت رایات اقبال از فتح پتنه بجهت تادیب
و آگاهی او بی آنکه سعادت کورنش دریابد از کمکیان فرحت خان ساخته به تسخیر قلعهٔ رهتاس تعین فرموده بودند تا
قدر تربیت و نوازش پادشاهی دانسته از گران خواب غفلت بیدار شود و آن مخلص کاردان نیز نطاق خدمت بر میان
شید جان بسته بصوابدید خواجه شمس الدین خوافی که از مصاحبان صلاح اندیش او بود بتدارک تقصیرات گذشته کو
و پرگنه چوند بر سر امرا که مخالفان در تصرف داشتند بسروری قدرت و شجاعت از آنها انتزاع نموده جمعیت شایسته

و استعداد پسندیده بهم رسانیده و در بیرون بهادر پسر حبیب خان از قلعهٔ رهتاس بر آمده جرأت دستبردی
نماید و مظفرخان بقدرت و جلادت تمام بر سر او تاخته سزای لایق داد و غنیمت بسیار از نقد و جنس و فیل
و اسب بدست او افتاد بلی حکم اثر وداشته کشاد پیشانی متعاقب فرحت خان و محاصرهٔ قلعهٔ رهتاس همت گماشت
و چون حقیقت خدمات او بمسامع جلال رسید فرمان جهان مطاع شرف ارتفاع یافت که اگر درین نزدیکی تسخیر قلعه
صورت پذیر باشد میعاد قرار داده معهود نامه بدرگاه فرستد و الا فتح قلعه را بوقت دیگر حواله نموده بتنبیه و
تادیب افغانان صوبه بهار که محل اغبار فتنه و فساد و آشوب بر انگیخته اند متوجه شود و مظفرخان در برابر عرضه داشت
که چون اسباب قلعه گیری بالفعل مهیا نبود حسب الحکم متوجه استیصال افغانان صوبه بهار شد و امید که بیامن
اقبال روز افزون خاطر از انتظام آن صوبه وا پرداخته متوجه قلعهٔ رهتاس گردیده و در این اثنا فرصتی یافته با اتفاق محب علی خان
و اماق و عرب بهادر و جمعی از ملازمان منعم خان که بضبط صوبه بهار تعین بودند ترددات شایسته نموده بتمام
متمردان آنحدود را سزای لایق داد و هر کدام بطرفی آواره شدند و گدا مرتی و دریا خان کاسی که بجانب جهار
کند شتافتند و چون خاطر بالکل از انتظام آن صوب اطمینان یافت وکلای منعم خان عذر مقرر خواسته
نگذاشتند که در آنحدود نقشی راست سازد و مظفرخان هنوز از درگاه جاگیر تنخواه نیافته بود ناگزیر بر سر پرگنهٔ
چوند و سهسرام معاودت نمود و در اثنای راه خبر رسید که افغانان رهتاس آن دو پرگنه متصرف شده اند
مظفرخان باعتضاد دولت ابد قرین قدم همت پیش نهاده آن دو معموره را از تصرف غنیم بر آورد و بعد از چند
گاه باز در صوبه بهار افغانان شورش انداختند و وکلای منعم خان بمبالغه تمام استدعای آمدن او نمودند
مظفرخان خدمت صاحب را مطمح نظر داشته و سلوک گذشته را بخاطر نیاورده متوجه آن صوب شد و مجملی از آن
تفصیل آنکه حاجی و غازی نام دو برادر با جمعی از افغانان در ولایت جهارکند اسباب فتنه و آشوب را انجام داده
قلعه جهسی را بر حسب میان ولایت بهار و جهارکند از عرب بهادر گرفتند و عرب شکست خورده
آب بن را پل بسته عبور نمود و درینوقت نوشتهای خانخانان پی در پی رسید که عزیمت آنصوب تصمیم یافته
و اینک با فوجی شایسته بشما ملحق میشوم که بهار تا رسیدن من جنگ بمبادرت ننمایید امرا فسخ عزیمت نموده

خرم عنان باز کشیدند و مظفرخان هر چند بمقدمات بیم و امید ترغیب جنگ نمود نتیجه نداد مقارن این حال آمدن
که تاج خان پنوار و فتح خان و موسی خان نیازی و غازی و سلیمان پنوار و بیهان رای بسیاری از فتنه جویان
بر سر حاجی پور ریخته میر محمود شکوفه را که از جانب مظفرخان بشقداری آنجا تعین بود کشته اند و باقی جمع
کثیر بقتل رسیده و مظفرخان دفع این فتنه را بر دیگر مطالب مقدم داشته با خداداد برلاس و عرب بهادر و خواجه
شمس الدین خوافی و جمعی از ملازمان خاص خود بصوب حاجی پور شتافت و با وجود موسم برسات و طغیان
آب و کثرت مخالفان خواست که از دریای گنگ گذشته حاجی پور را مستخلص سازد و لیکن چون جمعیت افغانان
بود و در برابر از آب گذشتن متعذر بلکه محال مینمود درینوقت بتائید اقبال روز افزون اودی کرن زمیندار
جیتارن در سلک دولتخواهان سعادت پذیر شد و چنان ظاهر ساخت که بالا رویه دریا گذری است که جمعی
از خویشان من در آنجا متوطن اند و کشتی بسیار بهم میرسد صلاح وقت آنکه فوجی از مردم کار طلب تعین شود
کشتی شب بدانجا رسانیده از آب بگذرند و چون آن مردم نزدیک رسند شما با این جماعت روی بروی غنیم
جنگ کنان عبور نمایند بنا برین رای صواب نمائی سیصد سوار چیده بسرکردگی قاسم علی سیستانی و عرب
بهادر بدانجانب فرستادند و قاصدان تیزرو تعین شدند که پی در پی خبر رسانند و بعد از طلوع نیر اعظم
تحقیق پیوست که آنجماعت از آب گذشته بغنیم نزدیک رسیده اند مظفرخان خواجه شمس الدین و خداداد
برلاس را با جمعی که همراه داشت بر کشتیها نشانیده در برابر غنیم روان ساخت و مخالفان برگشته روزگار به
تیر انداختن و بندوق زدن استادند درین حال آن فوج نمایان شد و آواز کوس و کورگه که همت پای ارباب
خلاف گشت ناچار از دست داده راه فرار پیش گرفتند و بهادران نصرت قرین از عقب در آمده بسیاری را
بر خاک هلاک انداختند و غنیمت فراوان بتصرف دلاوران فیروزی نشان در آمد و حاجی پور مستخلص
گردید و از ظهور این فتوحات پی در پی نام و آوازهٔ مظفرخان در آن ممالک بلند شد و پایهٔ وقر و منزلت آن
او ارتفاع یافت و بهر طرف که روی همت نهاد پیکر مراد باستقبال شتافت تا آنکه خبر رسید که در آن طرف
آب بره گنگ جمعی از افغانان فتنه جوی مثل فتح خان موسی نیازی و جلال خان غازی و سلیم خان بر تبته فراهم

آمده اسباب شورش و آشوب حیران‌خاطر سرهنگ مظفرخان از دوربینی و کارطلبی برفع آنها همت گماشت و چون کنار
دریای مذکور مورد عساکر منصور گردید خود با چندی از مخصوصان سوار شده و تحقیق معبر و تشخیص گذر
نماید در این حال قریب دویست نفر از مخالفان نمودار شدند و خواجه شمس الدین عرب بهادر و جمعی از بهادران
تیز جلو باشارت مظفرخان اسبان را بآب زده عبور نمودند و مخالفان کس بطلب کومک فرستاده خود بجانب
اردو عنان تاب گشتند مظفرخان نیز از کمال جلادت و دلیری بارگی همت در آب زده بفوج پیش ملحق شد و آن
وقت کومک افغانان رسیده و همه یکبار جلو کرده روی بجنگ آوردند و هجوم مخالفان و بی یورگی مردم
که در وقت آب گذشتن ترتیب ساقط شده بود اکثر سپاهیان پی زده و خورده روی باهو بیل کرده [illegible] و بسیاری
از سراسیمگی خود را در آب زده غریق بحر فنا شدند نزدیک بود که مظفرخان نیز باضطراب خود را در آب اندازد
و خواجه شمس الدین و عرب بهادر جلو او را گرفته بجانب کوهستان روان شدند و یکی را باردو فرستادند که جمعی را
بکومک رسانند غنیم هجوم آورده بتعاقب شتافتند که شاید دستگیر سازند و در هر مرتبه که نزدیک میرسیدند
خواجه شمس الدین و حاجی بهلول و عرب و چندی از بهادران جان نثار که بکمان داری استاده افغانان را
آنقدر معطل میساختند که مظفرخان قدری راه طی میکرد و تا آنکه روز باخر آمده کار بر دولتخواهان تنگ تر
شده در این حال اقبال بی زوال خاقان [illegible] خصال بمدد رسید و ضیاء الدین [illegible] مهر علی [illegible] پانصد
کس از بهادران عرصه همت بکومک شتافتند و در وقتی که غنیم از بسیاری تردد و شلاق خسته و زبون شده بود
[illegible] مجادله و مقاتله برداشته آن فوج تازه زور در رسیدند و شاید غیبی نسیم فتح و فیروزی بر اعلام دولت
وزید و مخالفان برگشته روزگار تاب مقاومت نیاورده راه شبستان ادبار پیش گرفتند و بعد از چنان شکستی
چنین فتحی نصیب اولیاء دولت شد و در روز دیگر بر بنگاه افغانان ریخته غارت عام فرمودند و غنیمت نامحصور
بتصرف بهادران لشکر منصور افتاد و هزیمت یافتگان [illegible] سوار پناه برده باصلاح احوال خود پرداختند و
در اندک فرصتی هجوم آور باش شدند و مظفرخان مراعات حزم و احتیاط نموده بر جناح استعجال عبر انفه آنها
شتافت و از آب بره کندک گذشته در سطحی که سه طرف آن متصل بآب مذکور بود و جانب دیگر جهل و خلاب

عظیم داشت فرود آمده در جمع سپاهی و استعداد آلات قتال همت گماشت و غنیم نیز در برابر عساکر اقبال صفوف
جنگ و مآثر ترتیب داده منزل گزید و [illegible] کار جلادت [illegible] جرات و تهور پیش نهاد و چون روزی چند
چند بر این و طیره گذشت اکثر زمینداران اطراف نظارت دولتخواهی بر میان جان بسته بلشکر منصور پیوستند و جمعیت
شایسته فراهم آمد و اولیای دولت پل محکم ترتیب دادند و لیکن بنابر احتیاط که مبادا در وقت عبور لشکر منصور
انتظام ساقط شود و از بی یورگی افواج نقش برد [illegible] دلخواه نشیند قرار یافت که شب جمعی از مردم در آنطرف پل
خندق زده پای سازند که در حصار آن ستوده صفوف پرداخته با انتظام شایسته متوجه جنگ شوند و خواجه
شمس الدین این خدمت را بر ذمت خود لازم شمرده بزودی سرانجام نمود و مخالفان سیاه باطن با یکدیگر قرار
دادند که [illegible] را خالی ساخته در گوشه [illegible] مخفی شده بایستند و چون بهادران عساکر اقبال غنیم را گریخته خیال
کنند و [illegible] ساخت و تاراج مشغول شوند در آن غفلت و بی یورگی دست برد عظیم نمایند مظفرخان
شرط حزم و احتیاط مسلوک داشته جمعی کثیر از سپاهی و اردو بازاری را تعیین فرمود که در آن وقت بتاخت و
تاراج شتابند و خود با مردم چیز آماده باشد و در وقت ضرورت بتازد و مخالفان از این تدبیر آگاهی یافته در آن
آن حیله و خدیعت نمودند و مظفرخان جمعی از پیاده و سوار را از آب گذرانید و مخالفان یکبار هجوم آوردند
و پیاده‌ها که در پیش بودند [illegible] پای داده روگردان شدند و از برگشتن آنها اکثر مردم در راه همت یاوری نکردند و از عقب سراسیمگی
قریب سیصد سوار در موج خیز فنا فرو شدند اما خواجه شمس الدین و خداداد برلاس با چندی از مردم روشناس
در آن مجادله پای همت قوی داشته بتیر اندازی پرداختند و دو مرتبه غنیم را برداشتند و بار سوم که کار بر
دولتخواهان تنگ شده بود از غیب تیری بر اسب حسینخان رسیده بر زمین آمد و تفرقه عظیم در جمعیت مخالفان
افتاد و بهادران عرصه فیروزی در حصار حمایت ایزدی محفوظ مانده بودند در این فرصت مظفرخان با دل قوی و عزم
درست بتعاقب شتافت و غنیم در نهایت غفلت [illegible] و استحکام حصار اشعار داشته که لشکر منصور
نزدیک رسیده و مظفرخان خداداد برلاس و جمعی را بجا استاده گذاشته بسرعت هرچه تمامتر بر سر آنها تاخت و
در نهایت جلادت و جسارت بمخالفان رسانیده رایت استیلا و اقتدار برافراخت و آن بی دولتان سر از پا نشناخته

آمده راه هزیمت سپردند و بهادران عساکر اقبال تیغ انتقام آخته بسیاری از [illegible] را بر خاک هلاک انداختند و دیگران
در زد و خورد حاجی پهلوان سر تاج خان نیوار را بریده آورد و جمال خان نیازی زنده بدست افتاد و اولیای دولت را
فتح عظیم روی داد اگرچه در آن شب بنابر تراکم اشجار و صعوبت راه مظفرخان و اعیان لشکر بر سر منازل آنها نتوانستند
رفت اما جمعی از بهادران عرصه جلادت خود را بآن سرزمین رسانیدند و غنیمت فراوان بدست آوردند و صباح
آن مظفرخان بتعاقب شتافت و پیش از وصول جنود اقبال مخالفان برگشته حال در کمال سراسیمگی و اختلال خود
را بدریا زده بعضی غریق بحر فنا شدند و جمعی نیم جانی بساحل نجات رسانیدند و مظفرخان با سایر دولتخواهان
همعنان فتح و فیروزی معاودت نمود و مقارن این حال خبر رسید که جهتر و ستری و برادر فتنه سرشت جمعی از
افغانان سیاه بخت متفرق گشته ولایت مکره را بتصرف آوردند و آن ولایتی است معمور [illegible] گروه در طول و بیست
گروه در عرض و محاذی منکر واقع است و دریای گنگ از میان این دو معموره میگذرد و چون مظفرخان بر حقیقت
حال آگاهی یافت خواجه شمس الدین و خداداد برلاس و میرزا جلال الدین و بنیاد خان و تکری قلی را با فوج شایسته
همراه گرفته عزیمت استیصال اهل زوال بر ذمت همت خویش لازم شمرد و مخالفان نیز صفوف آراسته قدم جسارت
و جرات پیش نهادند و جنگی عظیم در پیوست و بهادران نصرت قرین داد شجاعت داده جان فشانی دادند و خونها
تاختند و فتح خان که از اعیان لشکر مخالف بود با جمع کثیر بقتل رسید و بقیة السیف خاک ادبار بر فرق روزگار
خود بیخته آواره دشت گمنامی شدند و آن ولایت نیز بتصرف اولیای دولت درآمد و چون قبل از این خانخانان
حکم شده بود که هر گاه که صلاح داند مظفرخان را بدرگاه فرستد در این ولا که شمشیرهای نمایان زده مصدر فتوحات عظیم
شده و چار چمن ملک بهار از خس و خاشاک و خار ارباب خلاف خالی گردید و وقت آن در رسید که از محنت تردد
برآسوده نفسی راست سازد و تمتعی از آن ملک معمور برگیرد خانخانان [illegible] و شکر [illegible] خواست که پیش
از این در آنجا بوده باشد و مکتوب بتاکید نوشته رخصت درگاه فرمود و مظفرخان نیز از رفتن [illegible] نمود
بلشکر کرد در این اثنا عاطفت شاهنشاهی دستگیری او فرموده و فرمان مرحمت آمیز رسید که از گذر جوسا تا درسیند
گرهی بعهده ضبط او مقرر باشد و باید که با شغل آن صوبه سرگرم خدمت بوده اگر خانخانان رخصت درگاه نماید [illegible]

ملک نرسد اراده دریافت آستانبوس بخاطر راه نرهد **شرح بعضی از سوانح و وقایع بر سبیل اجمال** در این ولا که [illegible]
اورنگ خلافت بوجود جهان افروز حضرت خاقانی ارتفاع آسمانی داشت صادق خان بتجدید [illegible]
سعادت روشن ساخته و صد زنجیر فیل [illegible] فیل خاصه کرد و یورش بلاد شرقی پیشکش فرستاده بود از نظر
اشرف گذرانید و عاطفت پادشاهی غبار خجالت و ندامت از جبین اخلاص او پاک ساخته باقسام مرحمت و نوازش
اختصاص یافت و از وقایع این ایام تربیت فرمودن امرای گجرات است در عرض سوانح گجرات سمت ذکر یافته که او
بعد از فتح اعیان آن ملک را شایستگی و قدر و منزلت [illegible] عواطف خسروانه فرمودند و چون باطن نفاق آلود [illegible]
باظاهر [illegible] موافقت نداشت در اندک فرصت حقیقت بد اندیشی و ناراستی آن جماعت [illegible] پیشگاه [illegible]
بر ثبوت پیوست و تا حال به نتایج اعمال خود مبتلا بوده روزگاری بفلاکت و نکبت میگذرانیدند در این ولا [illegible]
خاقان بستود آثار ندامت و انفعال از ناصیه حال آنها دریافته بنظر مرحمت و نوازش مخصوص گردانید اعتماد
خان که بعقل و معاش و جوهر فهم و وقوف کار امتیاز داشت بسربراهی مهمات دربار محل و نظارت خزانه جواهر
و مرصع آلات سرفراز شد و الغ خان حبشی بمنصب لایق و جاگیر موافق اختصاص یافت و ملک شرق بحکومت [illegible]
ممتاز گردید و وجیه الملک بضبط بعضی از خالصات گجرات تعین گشت و از سوانح بر هم خوردگی احوال [illegible]
خان و جزای اعمال گرفتار شدن و از گرانی وجود سبکبار گردیدن [illegible] سابق نگاشته کلک بیان گردید که
حسین خان از شورش مزاج بهم رسیده در یورش بلاد شرقی از سعادت ملازمت تقاعد جسته جاگیر او را
دیوان اعلی تغییر شد و چون موکب اقبال از آن سفر عنان معاودت معطوف داشت در حوالی دهلی [illegible] را
بیاد آورده بملازمت حاضر فرمودند و بدستور سابق منصب و جاگیر مرحمت نموده دستوری دادند که بمحال جاگیر
خود شتافته [illegible] در اصلاح احوال خود کوشیده بملازمت آید و چون از بساط قرب جدائی گزید بتاخت و
تاراج اطراف و نواحی دست اعتدا دراز ساخت و غارت کنان بصوب بسنت پور که از سرکار کمایون است شتافت
و در آنجا جنگ بی یورگ کرده شکست یافت و به تیر و بندوق زخمی شد و چون شورش مزاج و پریشانی احوال او
بجلال رسید صادق خان با جمعی از سادات بارهه و [illegible] تعین فرمود که آن [illegible] جنود [illegible] درگاه معلی

آرا حاضر سازند از استماع صیت سطوت امواج قاهره شورش دماغ او تسکین یافت و از بدمستیهای نشاء خبط
در هوش آمد و جمعی از اوباش که بر گرد او فراهم آمده بودند هر کدام بطرفی آواره شدند و بصلاح خیرخواهان خود جبین
ارادت بر آن درگاه بر خاک در را بمنعم خان سپارد و او را وسیله استشفاع جرایم سازد و در وقتی که در صدد دیگر بود
را کسر بکشتی سوار شده متوجه مقصد بود بندهای پادشاهی در قصبه مارهره باو رسیده همراه بدرگاه آوردند
و حسب الحکم در منازل آگره که نزد قلعه آن متوجه عنبر قرب سپرده شدند و بعد از اندک وقتی همان زخم در آگره رخت
هستی بربست و درین سال حکیم ابوالفتح و حکیم همام و حکیم نورالدین پسران مولانا عبدالرزاق گیلانی از
عراق آمده بسعادت آستانبوس دولت جاوید پاینده یافتند و چون مولانا عبدالرزاق در زندان شاه طهماسب
اشکنجه و تعذیب بفقد هستی درباخت فرزندان سعادتمند او متوجه درگاه خلایق پناه گردیدند و بزیب
نوازش خاقان گیتی ستان مخصوص گشته کامیاب مرادات ظاهری و باطنی گشتند اگرچه هر سه برادر از خود
بلمع و وصرت فهم و کمالات صوری و معنوی آراستگی داشتند اما حکیم ابوالفتح شایستگی دیگر داشت
و شنیدم که چون در مشهد مقدس بملازمت سلطان ابراهیم حسین میرزا رسیدند خواجه حسین ثنائی از میرزا پرسید
که پسران عبدالرزاق را چون دریافتید میرزا فرموده اند که حکیم ابوالفتح شایستگی وزارت پادشاه عظیم الشان
دارد و حکیم همام مصاحب نیکیست و حکیم نورالدین جوان قابلیست اما آثار خطه از ناصیه احوالش هویداست
چنانچه آنصاحب ادراک اعلی در مجلس اول بفرس نموده بود عیاره قابلیست اما آثار خطه از ناصیه احوالش هویداست
این هر سه برادر بر محک روزگار بر آمدند حکیم ابوالفتح در ملازمت حضرت خاقانی از پایه وزارت و وکالت
در گذشت و حکیم همام از جمله مقربان و مصاحبان بزم بهشت آئین شد و حکیم نورالدین همان حال بود تا از
عالم انتقال نمود و تتمه احوال حکیم ابوالفتح و برادرش بجای خود نگاشته کلک بیان خواهد شد **ذکر رفتن
بعضی از بیگمان بزیارت خانه مبارک** چون سواد اعظم هندوستان بنور اقبال خاقان ستوده خصال دار
الامان گردید و معموره گجرات از نظم اوباش آن دیار آرامش یافت و اکثر بلاد بعون نصرت اولیای دولت دوام
جمعی از پرده نشینان بارگاه خلافت که همواره آرزوی زیارت اماکن متبرکه در خاطر داشتند حصول آن امنیت

بجهت نا ایمنی راه در پیشگاه مراد جلوه نمیداد درین وقت عزیمت آن سفر میمنت اثر تصمیم یافت حضرت عصمت
شعار عفت نقاب صدرنشین صفه سلطنت و خلافت عم خاقان سپهر حشمت گلبدن بیگم و نقاب آرای بارگاه
عز و جلال سلیمه سلطان بیگم و حاجی بیگم و گلعذار بیگم صبیه های میرزا کامران و سلطان بیگم منکوحه میرزا عسکری
و ام کلثوم خانم نبیره حضرت گلبدن بیگم و گلنار آغا حرم حضرت فردوس مکانی بابر پادشاه و بی بی صفیه و بی بی
سرو سهی و شاهم آغا حرمهای حضرت جنت آشیانی و سلیمه خانم صبیه خضر خواجه خان برادر و احرام
محمل همت بستند و حکم شد که متصدیان اشغال سلطنت سامان سفر برونق دلخواه نموده مبلغ وافر
بجهت خیرات و نذورات همراه سازند و قرار یافت که باقی محمد خان و رومی خان و عبدالرحمن بیگ بعضی
برقه تا ساحل دریای شور در خدمت باشند و هم درین ایام حاجی حبیب الله کاشی را با تبذر کرده رخصت فرموده بود
که نقد وافر باقسام اجناس که مردم آن دیار طلبکار زند همراه برده نفایس و نوادر آن ملک بهم رساند و از هر مدا ن
نادره کار که مخصوص آن دیار بند در لباس نموده بدرگاه والا آورد و از سوانح آمدن خان اعظم کوکلتاش از
گجرات و برهم خوردن احوال او درین ولا که میرزا سلیمان از بدخشان روی امید بدرگاه سلاطین پناه نهاد
و حکم شد که خان اعظم درین مجلس حاضر شود و او بطریق دلجوئی و ایلغار بدریافت سعادت زمین بوس
شتافته پیش از رسیدن میرزا بدولت ملازمت دریافت و رای جهان آرا چنین تقاضا فرمود که چون ضابطه
داغ قرار یافته خان اعظم که سرکرده امرای عظام است به انقیاد حکم اشرف مبادرت نماید تا دیگر امرا از ان جا چون
باشد در موقع اینچنین داغ انتظام یابد و او از کمال پرخوئی و اعتماد بر نسبتهای خویش سر از فرمان پیچید هر چند
حضرت خاقانی از روی عاطفت و مهربانی نصایح و دلایل خرد پسند خواستند که او ازین خودرائی و جهالت باز
آید نتیجه بر ان مترتب نشد و پادشاه حقایق آگاه معالجه کار او را منحصر درین دانست که روزی چند از نظر
مرحمت اندلخته تغافل فرمایند تا شورش دماغ او تسکین پذیرد و قدر عاطفت آنحضرت شناخته در مقام ندامت
و معذرت در آید و او نیز از غایت بی نیازی و استغنا ترک اسباب ریاست و لوازم امارت نموده مجرد از رکوشه
باغی که پیش ازین در آگره ساخته بود منزوی شد و مرتبی در آنجا بسر برد تا آنکه بندگان حضرت بقوش بر امت

و مجال التماس صفحه پیشانی او خوانده مشمول عواطف بیدریغ ساختند و مجرد اسباب امارت و حشمت از
دانسته صوبه بهار را بتیول او مرحمت فرمودند و بدانصوب رخصت یافت چنانچه شرح آن در جای خود رقم زده
کلک بیان خواهد شد و جمعی دیگر از امرا مثل شجاعت خان و میرزا عبدالله و میر معزالملک و قاسم خان کوه بر و دود
محمد خان و بابا دوست و محمد امین صاحب توجیه که در انقیاد حکم داغ تقلید خان اعظم نموده بودند از درگاه معلی
رانده نزد منعم خان فرستادند که هر جا و هر قدر مناسب داند جاگیر بخواه نماید **التجا آوردن میرزا سلیمان
بدرگاه خاقان گیتی ستان** از آن باز که حضرت علیین آشیانی فردوس مکانی بابر پادشاه انار الله برهانه
بدخشان را بمیرزا سلیمان مرحمت فرمودند همواره لوازم اطاعت و مراسم انقیاد بجا آورده در آن ملک مرفه الحال و
فارغ البال روزگار بسر میبرد تا آنکه آغاز جلوس اید مقرون خاقان ربع مسکون حقوق تربیت را بعقوق
مبدل ساخته باغوای حرم بیگم اراده گرفتن کابل پیش نهاد خاطر حق ناشناس گردانید و مکرر لشکر بدانصوب
کشیده ناکام معاودت نمود چنانچه شرح تتمه از آن در اوراق سابق ذکر یافته بالجمله حرم بیگم در مزاج میرزا
سلیمان تصرف و تسلط عظیم پیدا کرده مدار حکومت و حل و عقد آن ولایت از پیش خود گرفته بود در نفس
الامر آنکه بجنت عورت شیر پردل کاردان بود بحسب اتفاق چنان شد که محترمه خانم دختر شاه محمد سلطان
کاشغری که در حباله عقد میرزا کامران بود از کابل عزیمت کاشغر نمود و چون ببدخشان رسید میرزا سلیمان را
آرزوی ازدواج او بخاطر گذشت و در مقام خواستگاری شد حرم بیگم بعنوان استادی پیش دستی نموده خانم را
بمیرزا ابراهیم پسر خود عقد بست و ازین جهت میان خانم و بیگم نقار خاطری بهم رسید و معهذا اعیان بدخشان
از ریاست و تسلط بیگم زخمهای کاری در دل داشتند و انتظار فرصت میجستند تا آنکه در سولاد امن عفت بیگم
را با حیدر علی بیک که برادر دوستدار او بود غبار آلود تهمت ساختند و میرزا ابراهیم بمقتضای صغر سن و بی باکی
غرور سپاهی درین معامله تا کرده آن بیگناه را از هم گذرانیدند و بعضی بدین وجه در بد از اینرا افتاد و بیگم چنین زهر
بلا خورده دندان بجگر نهاد و بعد از اندک فرصتی ساخته لحراش میرزا ابراهیم روی داد چنانکه پیش ازین رقم
زده کلک بیان گشته و صحبت میرزا و خاطر بیگم بجهت گرانی کرد تا بود از ارها تر برساند و از میرزا ابراهیم پسری

بماند میرزا شاهرخ نام بیگم پیوسته خانم را مطعون بشامت قدم میدانست و در خلا و ملا بنیش میزد و میخواست که
خانم را بدستان آورده براه کاشغر پیش گیرد و میرزا شاهرخ را در دامن عزت خود تربیت نماید و خانم ازین رهگذر
بغایت مکدر و آزرده خاطر میزیست تا آنکه میرزا شاهرخ بحد بلوغ رسید و اکثر اعیان بدخشان و ارکان دولت
میرزا سلیمان از بدسلوکی و بدمعاشی بیگم بجان بوده از میرزا سلیمان برگردان شده میرزا شاهرخ را بر بیگی
برداشتند و بعد از زد و برد بسیار قرار یافت که ولایتی که در تصرف میرزا ابراهیم بود از میرزا شاهرخ باشد و
میرزا سلیمان ناچار بدین استحقاق رضا داد و درین وقت حرم بیگم رخت هستی بربست و میرزا سلیمان
از انچه بود زبون تر شد و بظاهر عزیمت زیارت خانه مبارک پیش نهاد خاطر ساخته ولایت را بمیرزا شاهرخ واگذاشت
و همگی مقصد آنکه بکابل آمده باستعانت میرزا حکیم بدخشان را از تصرف معاندان بر آرد و چون بکابل رسید
میرزا حکیم چنانچه لایق حال چنین باشد پیش نیامد و از ان اراده مایوس گشته صلاح کار منحصر در آن دانست که
روی امید بدرگاه سلاطین پناه هند نهد به نیروی اقبال و کومک خاقان ستوده خصال بحصول مقاصد دینی و
دنیوی کامیاب گردد لاجرم از میرزا محمد حکیم استدعا کومک نمود که او را از منازل مخوفه گذرانیده بکنار آب
سند رسانند میرزا در تحصیل این مطلب ضعیف نیز کوتاهی کرده دولتکده مطالبه بخاطر آورده جمعی را همراه
ساخت که از منزل اول باز گردیدند ناگزیر میرزا سلیمان براه دور و دراز توکل در روی امید براه نهاد و تا کنار آب سند
چند جا با افغانان که سر راه گرفتند مبارزتهای نمایان کرده از زخم تیر بر داشت و چون بساحل نیلاب رسید عرض
داشتی مشتمل بر سوانح و حوادث روزگار بدرگاه معلی ارسال نمود و مضمون عرضداشت آنکه نبیره ام شاهرخ
بمقتضای وضع روزگار در مقام عقوق و عصیان شده قصد جان کرد ناچار بدخشان را گذاشته بکابل آمدم که ن
انکسار شکستگیها تدارک یابد و جراحتها التیام پذیرد محمد حکیم میرزا در مقام قصد غرض شد التماس نموده بودم
که خود را از مهالک و مخاوف بگذراند و با مداد و کومک او بدرگاه جهان پناه رسم در انجام این مقصود عاجز نظرا
پیش آمده جمعی را همراه ساخت که از منزل اول باز گردیدند چون امروز درگاه عالیجاه ملجا و ملاذ سلاطین روی
زمین است و مرا بغیر ازین آستان پناهی نیست بامید عنایت پادشاهانه آمده ام و چون از قسم پیشکش و لقدرانها

چیزی که بگرد ش نرسیده بود در راه از اسب از غلبه زادان فرستاده که عریضه خشک و خالی باشد فرستادن میرزا
سلیمان سعادت قرین بوس دریافته مشمول مراحم بیدریغ گردید و بعجالة الوقت خواجه آقاجان خزانچی با مبلغ ...
روپیه و اقسام اجناس نفیسه و اسبان تیزرفتار از عراقی و راهوار و خیمه و بارگاه و سایر اسباب حشمت بجهت رخصت
فرمودند و حکم گیتی مطاع شرف ارتفاع یافت که راجه بهگونت داس با جمیع امرای صوبه پنجاب باستقبال شتافته
لوازم ضیافت و مراسم خدمت بجای آورند و هنوز میرزا سلیمان از آب سند عبور نفرموده بود که خواجه آقاجان
با فرستادگان درگاه رسیده نوید عاطفت و مرحمت پادشاهی رسانید و چون از آب گذشت راجه بهگونت داس ملازمت میرزا
پیوست و خاطر بهر جو از او را بانواع دلجوئی و گرم جوشی منبسط و مطمئن گردانید و از آنجا با عزاز و احترام تمام
بدار السلطنت لاهور آورد و بر جناح استعجال متوجه درگاه سپهر بارگاه ساخت و تا نواحی دار الخلافه فتحپور بیقدر تر
که میرسید امرای عظام و حکام بلاد باستقبال شتافته ضیافتهای لایق و پیشکشهای درخور کرده از محال متعلقه
خویش میگذرانیدند و چون بمستقر اورنگ خلافت نزدیک رسید حکم شد که شهر را آیین بندی نمایند و ارکان دولت
و اعیان سلطنت فوج فوج و جوق جوق در رفاقت تجمل و آراستگی بخدمت میرزا رخصت یافتند و بعد از تلاقی حضرت
خاقانی با شکوه آسمانی و اقبال صاحب قرانی بر مسند دولت سوار شده و با شاهزادهای عالی مرتبت و امرای سلاطین
حشمت و مقربان بساط عزت بر سر استقبال شتافتند و حکم شد که از در دولتخانه تا سر کردهی شهر در وطرفین فیلان
نامی بسلاسل طلا و نقره و جلهای دیبا و زربفت آراسته نگاهدارند و میان هر دو فیل یک اربه یوز با پوششهای
مخملی زربفت و زنجیرهای طلا و نقره و قلادهای مرصع بازدارند و تولچیان بهرام نظام و بسا و لان صاحب اهتمام
از جانبین استاده نگذارند که احدی قدم از نسق بیرون نهد و در ترتیب بساط کردند بنازم که دستگاه دولت کیتی کوی
رزم و طمطراق بزم داد رنگ مجلس بر وجه کمال جلوه ظهور بخشید و بتیره رنگ کار استاد ازل بنابرین دست داد بی
اغراق و مبالغه بزمی آراستگی یافت که چشم روزگار در آیینه خیال تمثال آن مشاهده ننموده بود بالجمله چون نظر میرزا
سلیمان بر آن مظهر انوار الهی افتاد از پرتو شکوه پادشاهی خود را از اسب انداخته روبپای کورنش و تسلیم برد
و آنحضرت بمبالغهای تمام منع فرمود و بجهت سرفرازی او از اسب فرود آمدند و میرزا را در آغوش مرحمت گرفته

بتفقدات

بتفقدات کونا کون از حضیض عجز و نیاز بر اوج عزت و احسان رسانیدند آنگاه بر مسند اقبال جولان فرموده متوجه
دولتخانه شدند و میرزا سلیمان بر یمین حضرت قرین آنحضرت عزت همعنانی کردند و میرزا عبد الله که از اعیان بود
بر یسار ظفر شعار سعادت همراهی یافت و چون بدولتخانه دولت و اقبال اتفاق افتاد دست در دیانوال با نعام وداد آنکه
ساخته میرزا را کاتبحمی که همراه آمده بودند بزر و اسب و خلعت سیراب امید ساختند و هم در بین مجلس نوید عنایت
بدخشان و وعده کومک مستظهر و مستوثق گردانیده حکم فرمودند که خانجهان حاکم لاهور با عساکر پنجاب در خدمت
میرزا باشد که شمار ایشان بدخشان رسانیده بحکومت آنجا متمکن ساخته معاودت نماید میرزا زین بوید عنایت کامیابی جلو
کشته تسلیمات بجای آورد و از سوانح آمدن راجه بیربر است از بنگاله چون مال الشرق قدیما من اقبال روز افزون
انتظام شایسته یافت راجه جی الحکم بدرگاه معلی شتافته بجا و چهار زنجیر فیل نامی که از فتوحات آنملک بدست
آورده بود با دیگر نفایس اجناس برسم پیشکش گذرانیده مشمول مراحم خسروانه گردید و منصب اشراف دیوانی بعهده
کاردانی او تفویض یافت و او از کمال و قوف و بی غرضی در دولتخواهی در اندک زمانی بمعالی مرتبه وزارت کل و وکالت کل
تصاعد نمود و هم درین ایام ولایت کرهه از تغییر راجی سرجن بصادق خان مرحمت فرمودند و قلعه چنار هم با تعلقات
برای سرجن عنایت فرمودند و از وقایع آمدن معصوم خان کابلی است بدرگاه سلیمان جاه او از سادات تربت عمر
عمش میر عزیز در ملازمت حضرت جنت آشیانی بمنصب وزارت رسیده بود و خود با میرزا محمد حکیم نسبت کوکلتاشی
داشت و از فرط شجاعت و کاردانی و عقل و تدبیر در ملازمت میرزا ترقی کرد و خواجه حسن نقشبندی که مدار العلیه
ایشان بود با او حسد و توهمی و از کار در مقام استیصال او شد معصوم خان بمقتضای وقت و مراعات حزم و
احتیاط دل از خدمت میرزا بر گرفته روی امید بدرگاه معلی نهاد بانواع مراحم و نوازش سرافراز شده در حضرت صوبه
بهار یافت و دیگر میرسید محمد میر عدل از سادات هندوستان در کمال فضل و شجاعت اختصاص داشت
با بابا بیهکر خلعت اعتبار پوشید و از سوانح شهادت یافتن جلال خان قورچی است او با مرافقت شمال خان لشکر
سوانه تعیین فرموده بودند بجهت بر سر رنج و ... که از نهمهای چند رسیده بود جلال الخان و ادیر شمال خان
تصور نمود بر سر او ریخت و جلال خان بی توقف ... مردانه دست و پا زده نقد حیات سپرد و چون ... شهادت

او بمسامع جلال رسید بر خاطر و ورود ان آنحضرت بحث گران آمد و سید احمد خان و سید هاشم و جمعی از سادات بارهه
باستیصال آن مقهوران بر گشته روزگار تعیین شوند و فرستادهها ترددات مردانه ظاهر ساخته بسیاری از کفار
شقاوت آثار را بزخم تیغ صاعقه بار بدار القرار فرستادند تفویض حکومت بنگاله بخانجهان و ارتفاع پایه اد بمراحم بیکران
درین وقت عرض رسید که منعم خان در بنگاله باجل طبیعی ودیعت حیات سپرده و داد افقش
عهد نموده اعلام شورش و فساد مرتفع ساخته و امرای آنصوبه چون سردار مشخص و معین نداشتند از ارتکاب اعمال
ارکان همت آنها را یافته و هر کدام جای خود را گذاشته در چنگ ترک تمام و شک نموده اند و شرح این داستان اجمال
آنکه چون داود آمده منعم خان را دید و فتنه کهوره گهات فرو نشست خانخانان شهر گور را که در زمان سابق حاکم
نشین دار الملک بنگاله بود و بکهوره گهات نزدیکی داشت آبادان ساخته در تعمیر قلعه و عمارت قدیم همت گماشت
تا ابواب شورش و فساد یکبار فرو نشیند و مقرر نمود که مجموع امراء و سپاهی که در تانده و غیره می بودند آمده
آنجا آبادان شوند و چون شهر گور که بتخمین گور است سالهای بسیار ویران بود و آب و هوای آنجا خواص سمیت
بهم رسانیده بود از فرط عفونت بیماری عظیم در عموم خلایق شایع شد و هر روز جمعی کثیر رخت هستی بعالم
بقا می کشیدند چنانچه از مردم اعیان اشرف خان و حیدر خان و معین الدین احمد خان فرانخودی و لعل خان
بدخشی و حاجی خان سیستانی و هاشم خان و محسن خان و حاجی یوسف خان و قنبر خان و میرزا قلیخان
و ابو الحسن و شاه طاهر و شاه جلیل و بسیاری نقد حیات در باختند و معهذا منعم خان ترک آن عزیمت نمیکرد
و هر چند خیر اندیشان او بوجوه معقول خاطرنشان می نمودند سودمند نمی افتاد اگرچه آن بلاد در تمام دیار شرقی
شده باقتضای روی با بنهدار ارکان وجود داشت لیکن در شهر گور شدت طوفانی ظاهر میساخت و از غرایب آنکه تو
ابحار غبار آسیبی بدامن حیات منعم خان نمی نشست تا آنکه خبر فتنه انگیزی جنید در صوبه بهار شیوع یافت
و منعم خان را دست آویز آمدن بهم رسید و از آنجا بعزیمت بهار متوجه شد و چون بتانده آمد مزاج او از مرکز
اعتدال انحراف نموده و ده روز در بستر بیماری افتاده روز یازدهم ودیعت جان سپرد اگرچه او ولیای دولت شاهی خانخانان
را بسرداری گزیدند و اعتماد خان خواجه سرا که بعقل و تدبیر امتیاز داشت سربراهی مهمات از پیش خود گرفت

لیکن از اطراف گرد شورش برخاست و بی اتفاقی اعیان لشکر مزید علت شد و داود از شنیدن این قضیه نقض عهد نمود
و یکباره پرده آزرم از پیش رو برگرفت نخست نظر بهادر را که در قصبه بهدرک محاصره کرد و بعهد و پیمان آورده از
هم گذرانید و دیگر امرا تهاجات را گذاشته روی بتانده نهادند و درین وقت عجیب زمین دار بر سر شاه بردی
کردار و غر تو بجانه بود آمده اگر چه او پای همت افشرده علم ضرب بر افراخت لیکن از فرط توهم نتوانست در
آنجا بود و او نیز با امرا پیوست و چون مردم را از آب و هوای آنملک توحش و توهم عظیم دست داده بود و سرداری که
انتظام لشکر تواند نمود در میان نبود مردم را صلاح ایستادن آن ولایت نمی شد و میخواستند بهر حال خود را تا بهار
رسانند و دین وقت قتلق شوم در کتاب جعلی ظاهر ساخته خبرهای ناخوش از جانب حضرت خاقانی شهرت داد
و اینمعنی بیشتر باعث تفرقه مردم شد و چون آن سوانح بمسامع جلال رسید رای جهان آرا که انتظام بخش سلسله
صوری و معنوی است چنین تقاضا فرمود که ولایت بنگاله را بمیرزا سلیمان مرحمت نمایند تا داد از ملک و ممهور
تدارک ایام ناکامی نموده سامان شایسته بهم رساند و بعد از آن اگر آرزوی تسخیر بدخشان داشته باشد بالحسن وجهی
صورت خواهد یافت میرزا سلیمان که همگی همت مصروف استقرار میرزا شاهرخ داشت و تمام مقصودش منحصر در
حکومت کوهستان بدخشان بود از نوید این عطیه عظمی شکفته خاطر نشد بلکه آثار ملالت و نارضائی ظاهر ساخت
و خاقان گیتی ستان بر روی خاطر او فرموده زیاده برین تکلیف نفرمودند از آنجا که بر ذمت فرمانروایان روزگار
و سلاطین ذوی الاقتدار واجب و متحتم است که اهم را بر مهم مقدم داشته در اطفای نایره فتنه و آشوب و اصلاح
بر کنده کیهای تساهل و تغافل جایز ندارند بهر الخان جهان را با لشکر که بکومک میرزا نامزد شده بود بحکومت
و حراست ولایت بنگاله تعیین فرمودند و بانواع تفقدات و اقسام تلطفات شرف اختصاص بخشیده راجه تودرمل را
که از مخلصان کاردان و دولتخواهان جان فشان بود بهمراهی او رخصت کردند و حکومت ولایت پنجاب از تغیر او بشاه
قلیخان محرم عنایت شد و چون خانجهان بصوب بهار رسید جمعی از بی همتان که فرصت که بنگاله را گذاشته
آمده بودند در شر و سراسیمگی افتاده نه راه رفتن و نه روی بدرگاه آمدن و نه رای ماندن بهار داشتند بعضی
نقاب آزرم از پیش رو برگرفته رنسار کاری آب و هوای آنملک و مردن مردم را دست آویز ساخته قدم همت پیش نهادند

وجمعی ناقض مذهب وافراط تعصب دابهانه با فساد اظهار نارضامندی سردار وی خانجهان نمود در آنکه وجه بود درباره میرزوی
وترتیب مقدمات بیم وامید تسلی بخش بسیاری از مردم در آن کوتاه انداز شده بهمراهی راضی ساخت واسماعیل قلیخان را که
شایسته منقلای لشکر فیروزی اثر کردانید وچون رود عساکر اقبال بمقامی که همراه افتاد ایلغار خاص خان داود کرد بضبط آنجا تعین شده
بود در اثنای جنگ زنده بدست افتاد وچنان عقده دشوار بسهولت فتح شد ورود داود از صیت جنود اقبال وافتتاح عقده کرهی در چاره
کار خود فرو رفت ومحکم ترین محال که یک طرف آن دریا وجانب دیگر کوه عظیم ودر پیش خارب وجهار بسیار داشت مضبوط ساخت و
خانجهان بنیروی اقبال روز افزون در برابر معسکر اقبال الترتیب داد اگرچه بابر قلی جاجک سلطان تمیشدا اما همه از جانبین دلاوران
رزم جوی معرکه نبرد آراسته ترددات شایسته ظاهر میساختند ودکلیس همه را از جوی بار شمشیر شاداب میکردانیدند وچون مدتی
بدین طریق کذشت وموسم باران که در آن ملک کار طوفان میکند نزدیک رسید مظفر خان بجار امرای صوبه بهار در کار قضا مطلع اتفاق
ارتفاع یافت که بزودی خود را بکومک خانجهان رسانند ودر نبولا از عرضداشت خانجهان معروض بساط اقدس کردید
که برخ غله دراردوی ظفر قرین در رجه اعلی دارد معه خزانه که بمساعدت لشکر وفاکند همراه نیست اکر روزی چند دیکر
حال بر همین منوال باشد وموسم باران در رسد کار بدشواری وصعوبت خواهد انجامید بنابران حکم شد که کشتیهای
که بر ساحل دریا آکره موجود است از غله وسایر مطعومات آماده ساخته با پنج لک روپیه خزانه بسرعت تمام روان سازند
ودستور فرامین مطاع باسم جاکیرداران وکروریان پرکناتی که بر ساحل دریای کنک وسرو وغیره واقعست نزد صدور
یافت که از معال متعلقه خود نیز کشتیها ترتیب نموده غله وآذوقه بار دوی خانجهان رسانند وسید عبدالله خان را
باسب دالکچوکی نزد خانجهان فرستادند که مژده بخشش ملک داود آذوق کرده در کرمان بر زبان الهام بیان کذشت که ... قرار
قضای ایزدیست کذشت انشاءالله تعالی در تقدیر فتح در همین نکاله را بتو خواهیم آورد وقضارا آنچنان شد ودر خلال
این حال امیر محمد خان کلان که حکومت بلده پتن کجرات داشت ودیعت حیوة سپرد وخاقان کثیر الاحسان بازماندهای
او را با فتنه دلدهی وخاطر جوئی تسلی بخشیده از کرم بسیار بخش ابدی بر درخواست مغفرت از قدیم الحدمت
نمود ودر همین ایام میرزا سلیمان اراده زیارت خانه کعبه مبارک پیش نهاد همت ساخت وخاقان والا مکرمت خاطر
داری او فرموده مقتضی المرام روانه کردانیدند وشرح احوال بر سبیل اختصار آنکه از تاریخی که میرزا نادر الاولاد

اشرف کامیاب شده همواره بجلایل افکار وشرایف مراحم اختصاص داشت لیکن چون خار حکومت بدخشان
و یاد افراد کستاخیهای میرزا شاهرخ در ریاض خاطرش بیخ در رشته مضبوط ساخته بود اصلا منبسط
و پیوسته آثار ملالت وکرفتکی از ناصیه ضمیرش پرتو می افکند تا آنکه درینوقت بضرورت خانجهان رخصت
بنکاله یافت وازین جهت فرستادن لشکر بدخشان وتعین کومک او روزی چند در عقده تعویق افتاد و
شکسته خاطر وکسسته امید التماس سفر حجاز نمود که شاید از آن راه بازخود را تواند بدخشان رسانید والحضرت
پاس خاطر او داشته رخصت فرمودند وعجالة الوقت پنجاه هزار روپیه جهت سامان سفر مرحمت شد ودفر
جهانمطاع باسم متصدیان صوبه احمدآباد شرف صدور یافت که بیست هزار روپیه دیکر در آنجا واصل کرداننده میرزا
نمایند وقلیچ خان با رو پبیر را چون وجمعی از معتمدان بطریق بدرقه تعین فرمودند که تا بندر سورت در
خدمت باشند وجهازی که بملازمان ومتعلقان میرزا او فاکند ترتیب نموده بمبارکی وحرمت روانه کردانند
توجه آنحضرت بزیارت روضه متبرکه چون قرارداد خاطر قدسی مظاهر وپیش نهاد همت عالی مآثر جنانست که هر ساله
بزیارت مزار فایض الانوار خواجه معین الحق والدین توجه فرموده از باطن قدسی مواطن آن برکزیده درکاه
ایزدی استمداد همت نمایند وباین وسیله مستحقان ومحتاجان وکوشه نشینان آن بقعه شریفه را از سحاب
سحاب مکرمت سیراب امید کردانند لاجرم درین هنکام نهضت موکب عالی بدانصوب اتفاق افتاد و منزل بمنزل
شکار کنان تشریف برده بضابطه معهود از یک منزلی پیاده روی نیاز بآن آستان ملایک مطاف نهادند و بعد
از فراغ زیارت همان روز مبلغ ده هزار روپیه بمجاوران وملازمان آن بقعه متبرکه تقسیم فرمودند
در بین هنکام که پادشاه ولایت پناه در خط **آغاز سال بیست و یکم الهی از جلوس اشرف خاقان کیتی ستان**
فیض آثار اجمیر استفاضه انوار مینمودند سلطان جارو بالش کردون رایت نوروزی بر افراخت وسایه سعادت
بر سرایه برد از الشرف حمل انداخت وظاهر جهان را همرنگ باطن ارباب اخلاص ساخت وعالمیان را نوید سال بیست و
یکم از جلوس ابد قرین خاقان سلیمان تمکین مبتهج ومسرور کردانید وشب یکشنبه نهم ذی الحجه نهصد و هشتاد و
وسه هجری پس از کذشتن یکساعت ونوزده دقیقه تحویل شد ودر عنفوان این سال همایون میرزا خان خلف

صادق بیرام خان ... بایالت وایالت کجرات عز اختصاص یافت سال آنکه ... میرزا عزیز کوکلتاش حرمان ... را
اختیار نموده در باغ آکره کوشه ملازمت ... حضرت خاقانی جهت مراعات خاطر والده وپاس حقوق آن ... مشغول
مکرر بوسیله التفات آمیز خواستند که از بن حجاب بر آورند لیکن طالع او مساعدت نمود بنابرین ... در سیف
خدمت در نقار خود را فی ایستاده جبین تسلیم بر خط فرمان ننهاده تا آنکه درینولا باز پیغام فرمودند که چون از آن
تسخیر ولایت کجرات آن ملک عظیم که همواره جای سلاطین ذی الاقتدار بوده باو مرحمت شد اکر از سلوک نامناسب
خود نادم کردیده باشد دیکر باو عنایت فرمائیم با وجود این خان اعظم استغنا ظاهر ساخته معروض داشت که
خود را از سپاهی کری کذرانیده ام ومیخواهم که بعد ازین در سلک لشکر دعا منتظم باشم وهر چند والده ما در او
بتهدید وتخویف سرزنش مینمود اصلا متنبه نمیشد وچون حراست ملک ومعنی حاکم عادل ومحافظت عالم زیر
دستان واستیصال ظالمان بر ذمت پادشاهان دادکر واجب ولازمست میرزا خان که خطاب خانخانان ... بعد ازین
خواهد شد بحکومت وایالت کجرات شرف اختصاص یافت ووزیر خان ومیر علاء الدوله قزوینی وسید مظفر و
پاینده ... را همراه او رخصت فرمودند ودر حکم شد که در عنفوان شباب واوایل ... است در جمیع امور بصلاح
وصوابدید وزیر خان که از بندهای قدیم این دودمان عالی شانست مبادرت نماید ودرا ... آنصوبه بمیر علاء الدوله
تفویض یافت ومنصب جلیل القدر دیوانی به پاینده کروری که از نویسندهای کاردان بود مقرر شد وسید مظفر بخدمت
بخشی کری خلعت پوشید واز سوانح اقبال فرستادن جنود فیروزیست به تنبیه وتادیب رانا چون در زمین آن
وحشی طبیعت باعتماد کوههای دشوار واعتماد محکمهای صعب در کار بسر میبرد وهرکاه افواج قاهره بدان صوب
رخصت می یافت سر راسیمه خود را بشعاب جبال انداخته از آسیب صدمات افواج قاهره روزی چند میماند درینولا
کنور مانسنکه که از تربیت کردهای برکزیدهای این دولت بوفور اخلاص وفرط شجاعت اختصاص داشت وپیوسته در
مخاطبات بخطاب فرزندی عز امتیاز می یافت از خط فیض اساس اجمیر بتادیب او رخصت شد وغازیخان
بدخشی وخواجه غیاث الدین علی آصف خان وسید احمد خان وسید هاشم بارهه وجکناتهه وسیر رایجود ومهتر خان
وماده هو سنکه ومجاهد بیک ولنکار وامون کرن وبسیاری از غازیان عرصه همت بهمراهی او تعین کردیدند وهمکی مقصد

آنکه آن ... چون کشور مانسنکه ... بکمک پیش از جلوس اشرف ... بعیان وخراج کذار
رانا انتظار داشت ... آشوب ... وحفظ ناموس درین مرتبه ... میسر نماید ودرین وجود ... معقل
تیغ مجاهدان بر در کاه نبرد کرده ... میرزا ابو سعیدخان ومسند عالی فتح خان وسید عبد ... بخاری وشیخ
محمد غزنوی وسید قاسم بارهه بجراست ولایات بنکاله رخصت شدند واز سوانح دولت ابد انجام قلعه سوانح است
در اوراق سابق سمت ذکر یافت که چون شاه قلیخان محرم ودرا ... تسخیر قلعه سوانه که از قلاع حصین متین صوق
اجمیر است شتافتند سایر ... واز جانب جنود سی بحراست آن قلعه برداخت وعساکر منصوره بمحاصره آن
همت کماشت لیکن چنانچه باید کار از پیش نرفت وایام محاصره بامتداد انجامید بنابرین سید هاشم وسید قاسم بارهه
وجلال خان با فوج تازه رزین تعین شدند وحکم از ... ف عز صدور یافت که چون فرستادها بمحاصره قلعه پردازند
مردم مشوبه در کاه شوند از نامیزدها بعضی رسیده وجزوی هنوز در حاکیر خود بودند که قصه جلال خان بروی بود
ومتمردان آن نواحی هنکامه فتنه وآشوب کرم ساختند علی الخصوص کله پسر دوی رام سنیره مالدیو جمع کثیر
فراهم آورده قلعه دنکور را مستحکم کردانید وسادات بارهه نخست همت بتسخیر آن کماشتند وچون حقیقت حال
معروض بارکاه جلال کردید شهبازخان به تسخیر قلاع مذکوره واستیصال ارباب ضلال رخصت یافت واو خود
را بزودی بر سر کار رسانیده فکار شقاوت آثار را رسانیده بتیغ غازیان عرصه همت آواره صحرا کردید وجمعی از سادات
بارهه را بمحافظت آنجا کذاشته روی همت بتسخیر سوانه نهاد ودر اثنای راه عبورش بقلعه ... افتاد و آن قلعه
بسنک ساخته در غایت استحکام وکروهی از راجپوتان قور را بهو رد در آنجا فراهم آمده شهبازخان هر چند
بیرونکار ایشانرا اطاعت هدایت نمود سود مند نیفتاد لاجرم سامان محاصره ترتیب داده در اندک فرصتی آن اسیر
آورد وجمعی کثیر بقتل رسیدند واز آنجا متوجه سوانه شد واز باطن قدسی مواطن پادشاه صورت معنی
استمداد همت نمود بلوازم محاصره پرداخت وچون کار بر اهل قلعه تنک شد زبان عجز بزینهار کشودند قلعه را به
بندهای درکاه سپرده نزد شاه بازخان جمعی را بمحافظت آن کذاشته متوجه دریافت سعادت آستانبوس کردید ودر خط
اجمیر جبین اخلاص بسجده درکاه نورانی ساخت وچون خاطر ملکوت ناظر از انتظام این حدود واپرداخت رایت

مراجعت بصوب مستقر خلافت ارتفاع یافت و بعد از ورود بدار الخلافه فتحپور شاه باز خان میر بسر و الحج کرسی
تعین شد او از زمین داران تقسیم مرز صوبه بنگاله است شورش همراه داد و الحوالهان جزوها جمله معلوم ساخت
خصوص در فتح بنگاله لیکن از مستحق و اظهار آنکه محمود طیب حمیدالله در این هنگام در اعیان بنگاله اعلا
شورش بنیاد مرتفع ساختند او فرصت آن دید که خاطر را داد و چون خانجهان از حوالی آن سرزمین گذشت
خود را بگوشه کشید از سعادت حضرت همراهی نفاق جست و بعد از گذشتن افواج داهر سر از این سرحد بر
گرفته در رفع ضعیف آزاری پیش گرفت و در اندک فرصتی جمع کثیر از او باش و اهل طلب برگرد او فراهم آمده نظر
تطاول بهست عمارت بلاد و امصار دراز ساخته اسباب روان خود سر انجام داد و غایبانه اراده اظهار اخلاص
چهینی نموده سوی در دستی مستحکم کرده اید و تعهد کرد که سر او طرف بمر رسیده در سوخت پیش دهقان که
حسب الحکم از راه دریا بر در خانجهان میرفت بدست آورده مقید ساخت و بر سر بنصارا که در حدود چاکر
خان خاصه خیل مقرر بود تاخت برد و در جنگ صلاح در جنگ صف کیانه مختص شد و فیروز خان چهره
بر خود شنید از جاگیر خود متوجه آنصوب شد و در اطاق نوبه بجای بهمی پست در بین یکی حصار بنواله
مخالفان جنگ کرده شکست داد و باجمال مقهور و جلادت از آنکه چون مقهور نموده خود را از آن مقهور رسانید در رزم
عظیم در پیوست و فیروز خان در مرتبه شمشیر پیکسی بعد از افتاد در بین وقت یکی از شمشیر باران اسب او را
پی کرد و با وجود پیادگی بهایه مردانگی ظاهر ساخته شربت شهادت چشید و از آن سر خونها ساخته
در راه اخلاص چون نثار شد فرخ خان که جز فرزند نشنیده بی محابا از قلعه برآمده بر روانه صفت بر چراغ امید
جان نثاری نمود و چون صورت این ماجرا بمسامع جلال رسید شهباز خان بتنبیه و تادیب آن بدگهر
یافت و حکم شد که سعید خان و مخصوص خان و سایر جاگیرداران آن نواحی با او همراهی نموده سزای او بدهند
و چون شهباز خان بمقصد پیوست و امرای آنصوب امتثال فرمان پادشاهی نموده ملحق شدند و کج بینی بسیاری
قرابت و برکنار دانستن آورده بجای آنکه بجانب غازیپور کسنه و بار خانجهان اسب برود در سوخت افواج قاهره
رسیده او از کمال غرور بجنگ پیش آمد و عباس اقبال روزافزون خاقان ربع مسکون فتح و فیروزی قرین حال او داد
دهزار

در اندک زمانی انفصال کرده رود و تنصیل آن در هم شد خود بکاشت کال اسیار چو اهر شد و هم در سولاشها الوس اجماع خان را
منصب پنج هزاری عز امتیاز بخشید و بالیات مالیوه فرق عزت بر افراختند یساوروت راجه مانسنگ بر ایالت ما
وانهزام یافتن آن سرگشته بادیه ضلالت چون کنور مانسنگ بالوی جو ایشرهای درگاه بتعیه بصاین آکره رسید
جهت فراهم آمدن عساکر منصوره روزی چند در آنجا توقف کرد بنابر غایت غرور و استکبار کنور مانسنگ او را
بنظر شکوه در نیاورده و او را از زمین داران زیردست خود تصور فرموده خواست که بما ز نکره شتافته جنگ اندازد
لیکن و کلای او مراعات حزم و احتیاط نموده ازین جرات بحسارت باز آمدند و کنور مانسنگ افواج ترتیب داده باد
قوی و عزم درست متوجه گوکینده که مستقر آن مقهور بود روانه شد تو او را با استقامت همت خویش آراستگی بخشید
و در برابر انغار بسیار است برخی و در جوانغار غازیخان بدخشی و رای لون کرن مقرر شدند و همراول ابتجاعت خان به
و خواجه غیاث الدین علی آصفخان اسپ کار سیز برفت و التمش بعهده جرات مادهو سنگ و چیزی از جوانان
کار طلب اشطار گرفت و مقرر فرموده که مهیتر خان با جمعی از منصبداران چنداول باشد اگرچه رانا از غایت تکبر
صفوف بنی برد لخت ابم جوابها ن را بمالغه قرار داده و که آن سیاه باطن در قلب باشد و رام شاه راجه گوالیار بطرف
راست و سرا و مانا که از عمدهای او بودند بطرف چپ و رام داس پسر جیمل مقدمه لشکر او بار آتش و بر بین و طره
در موضع گمتور از اعمال مرکنه گوکینده که متصل بدریم هر دو جانب تعمیه تلاقی فریقین اتفاق افتاد و بهادران جانبین
بهم آویخته تلاشهای نمایان کردند نخست فوج دست راست غنیم بر دلاوران جوانغار لشکر منصور حمله آورده بر
داشتند و بهر اول مخالف نیز آثار جلادت و قوت ظاهر ساخته و اکثر را روی همت برگشته الجکناهه بپایان نمو
قایم داشته ماند و بسر ابشکر را استاد در پیوفته فوج التمش خود را بکومک رسانیدند و کنور مانسنگ نیز جمعی مدد
فرستاده آن فوج را قوی پشت کردانید و جوانغار غنیم بر انغار جود فیروزی با قوت به جا ساخت و سلطان و مسلم
از اسب جدا شده و سید را جو همت داده او را سوار کردانید و غازیخان بدخشی از کار طلبی خود را بفوج هراول رسانید
و رزم عظیم در پیوست و اکثری از بهادران ناموس دوست داد مردی و مردانگی داده خونها تاختند و از فوج غنیم
بونا نام فیلی بر عساکر اقبال حمله آورد و جمال خان فوج دار پادشاهی فیلی در برابر او داشت و بعد از حملهای

فیل لشکر منصور زخمی روی گردان شد قضا را درین حال شتر قی بهبل جان مخالف رسید و دست او را از کار باز ماند
و مفارقت آن پرتاب خونش را بالنجلی واقر پساد تا بسر آید فیلان غنیم بود در میان فوج رایزه بسیاری از
جوانان ظفرپور بور دیده بنکال خان فوجدار فیل گجراج را بمقابل آورد و بمخوی فوجدار بین فیل خود را در
برابر داشت و میان این دو فیل جنگ بمقدار کشید و نزدیک بود که فیل پادشاهی را پای همت از جای برود
که بیشتر روی اقبال روزافزون تیر بر مصائب فیلبان و او بر صاف رسید و آن فیل که با رها احسن صور ز در شیر راد
محفل عالی شده بود از ضمایم غنایم گردید و رام داس پسر جیمل که از یکه جوانان بود ضرب دست جگنا تهه آو را
دشت عزم کردید و راجه رامساه با سه پسر خود لوازم شجاعت و جان فشانی ظاهر ساخته بحرامت آباد سبب
شتافت و هم هراول غنیم رایت استیلا برافراخته در عرصه مبادرت اظهار قدرت و تهور پیش نمود که در بن
وقت فوج چنداول بشوکت تمام در رسید و از نابرده بحبی چنان شهرت یافت که خاقان گیتی ستان بر سرم
ایلغار سایه فتح و ظفر بر فرق مجاهدان عرصه کارزار انداخت و مخالفان از صیت سطوت اقبال از کوچ
از کار باز ماندند و نسیم فیروزی از مهب عنایت ذو الجلال بر پرچم اعلام اولیای دولت وزیدن گرفت آثار ادبار
ادبار پیش گرفته قرار بر فرار دادند و چون غازیخان فیروزی نشان تا دو ریپر تیزد کرده و رسیدند هوا در غایت حدت
و حرارت بود نتوانستند تعاقب نمود اگرچه پنجاه و چهار کس از بهادران لشکر منصور بعالی مرتبه شهادت
رسیده بودند اما قریب پانصد نفر از جانب مخالفان کشته شد و کنور مانسنگ گوکینده که محل اقامت رانا بود رفته
عرضداشتی بر سوانح اقبال و بحرات ترددات بندهای جان سپار و از غنایم این فتح خصوص فیل رام پرشاد را
مصحوب مولانا عبد القادر بداونی که از اهل سعادت بر نیت غزا آمده بود بدرگاه سپهر مدار گاه ارسال داد
نهضت موکب کیهان شکوه بصوب بنگاله و فتح آن عزیمت از نخستین منزل و معاودت بمستقر اورنگ خلافت
چون استیصال مقهوران ولایت بنگاله و اطفای نایره فتنه و آشوب آن الکا ملتزم امداد اعتصام دولت و از فحوای تقریر
معتبران صحیح القول که سوانح عساکر منصور بدرگاه معلی مبر ساینده بوضوح پیوست که بی ورود کوکب
اقبال طلوع کوکب فتح و فیروزی اولیای دولت خالی از عسر و اشکال نیست لهذا با وجود موسم باران و طغیان
آب

آبها و جریان سیلابها عزیمت آنصوب بر ذمت همت عالی تصمیم یافت و بفاسد میر بحر حکم شد که بدار الخلافه آکره
شتافته کشتیهای لایق سرانجام نماید و در اندک فرصتی کشتیهای دلکشا و سفاین روح افزا بر کشیده تقاضا تیب
یافت و روز یکشنبه دهم مرداد موافق بیست و پنجم ربیع الآخر از دار الخلافه فتحپور نهضت عالیا سلطنت
در این روز بمقربان رکاب اقبال خطاب فرمودند که مستشرق از عالم غیب و شرف در معامله چنان بود که عنقریب
نوید فتح و فیروزی اولیای دولت مسرت افزای خاطر ارباب اخلاص خواهد شد از غرایب اتفاقات آنکه چون
بارگاه سعادت فرمودند سید عبد الله خان از بنگاله در عرض یازده روز سر داود را بدرگاه آورده مژده
فتح و نصرت بلند آوازه ساخت و غریب تر آنکه در وقت رخصت سید عبد الله خان بر زبان الهام بیان گذشته
بود که ان شاء الله تعالی در تقریب فتحنامه بنگاله را تو خواهی آورد مجملاً در حدود آن محل تلاقی فریقین اتفاق
افتاد بنابر قلبی جا چنان صف صورت نمی بست و معه هذا مو سر بر شکال و طغیان انهار در میان و هم بیبایع
از تردد و سواری باز ماند و بجهت شدت باران در یک محل باردو ی ظفر قرین نمیرسید و از تسعیر نرخ اشیا
فتور عظیم در استقامت مردم راه یافت و کله بر در صحیح هر زه گو پیش گرفتند و خانجهان در اجتنو دل
کوش بحرف آنها نکرده در دبی و همت بخشی سعی میمود ند و میر عبان بطلب مظفر خان و لشکر بهار فرستاده
بتات قدم و رزیدند و چون مظفر خان با شجاعتخان و محب علیخان و معصوم خان کابلی و میر معز الملک
و سما نجی خان و میر زاده علیخان و ترخان دیوانه و سایر اعیان آنصوب بلشکر شایسته سرانجام نموده جلادت
بهاکلپور رسیدند رایش بران قرار گرفت که درین شدت باران بآنملک در آمدن و لشکر و یران ساختن و بی
نیل مقصود باز کردیدن از آیین احتیاط دور است مناسب آنکه روزی چند رحل در حدود تیرگده شود و
خانجهان نیز بآن معاودت نماید در عنفوان طلوع سهیل که باران تخفیف یابد و هوا باعتدال گراید با هم رسا
بالشکر تازه زور متوجه تسخیر بنگاله و استیصال مخالفان شویم این رای پسند محب علیخان نیفتاد و از روی
برآشفتگی گفت که هرگاه فرمان بتاکید از درگاه رسیده باشد و با چنین فوج آراسته خود را بانجار سانیده
باشیم عنان عزیمت باز کشیدن از شرایط همت و صدق اخلاص بعید می نماید لایق آنکه فتوری در عزیمت

را بنداد و تکرار و بکجهت بعد از انعقاد اعزای دولت همت بکار برآمیزد که بمیامن اقبال روز افزون فتوحات بی اندازه چهره کشای
مراد گردد بعد از گفت و شنود بسیار قرار یافت که پیش از رسیدن خانجهان اعلام باید نمود که اگر خبر پیوستن آن
فوج بجنگ برد [illegible] گروه خواهد ساخت بهر حال خود را در شوخی برسانیم و اگر هم از وجود رسیدن
کومک انتظار موکب [illegible] خواهد داشت چرا لشکر را در چنین موسم باران ویران سازیم پیش روی
الملک و روز برجیل را فرستاده قرار داده ند و بیست و پنجم شهر ماه الهی عساکر بهار و بنگاله بهم پیوستند خانجهان
لوازم استقبال بتقدیم رسانیده و مظفر خان را با سایر امرا بمنزل خویش برد و مراسم ضیافت و مهمانداری بجای
آورد و روز دیگر خود بخانه مظفر خان رفته و در آنجا مجلس کنکاش ترتیب داده بعد از گفت و شنود بسیار
قرار جنگ یافت و تصویر صفوف برین نهج آراستگی پذیرفت قول بسرداری خانجهان آراسته شد و برانغار
بشهامت مظفر خان و لشکر بهار استحکام گرفت و در جوانغار لجنود رمل و جباری و بابا خان قاقشال
و اعتماد خان خواجه سرا و رای کوپال راس جادون و غیره مقرر گشتند و در هراول شاهم خان و مراد خان و محمد
خان بهبودی و اسمعیل خان اوزبک و جمعی از بهادران کارطلب قدم همت افشردند و در التمش اسمعیل
قلیخان و تبا خان و جمعی از مجاهدان عرصه فیروزی در دیار کرده بود و غنیم نیز افواج خود را برین ترتیب
قرار داده بود در قول استاده بجانب دست راست کالابهار و بطرف دست چپ جلال الدین و [illegible] قتلو و خانجهان
حاکم او و سه روز پنجشنبه سی و یکم شهر ماه الهی موافق یازدهم ربیع الثانی تلاقی فریقین اتفاق افتاد اگرچه
تمام روی زمین عرصه آب گرفته بود اما بعد از تفحص و رهنمونی اقبال جاده بهم رسید که عساکر منصور بفراغ
خاطر گذشتند و چون قدری راه طی شد رساله آبی عمیق پیش آمد و از آنجا نیز بهدایت توفیق یاد عبور فرمود
و بهادران فوج هراول اراده بکار رسید و کالابهار که عمده فوج مخالف بود شرایط مردی بجای آورده پای
همت قایم داشت و جنگ عظیم درپیوست اگرچه بابا خان قاقشال عنان بفرار معطوف گردانید لیکن جباری و
چندی از جوانان کارطلب خود را بوقت رسانیده او را باز داشتند و مقارن این حال لجنود و رمل قدم جرات پیش
نهاده بهادران فوج منقلا را قوی پشت ساخت و از جانبین جنگهای نمایان بظهور پیوست و در [illegible] تنی

که جنگ ترازو شده بود زخم کاری بکالابهار رسیده بحالت تباه روی در گریز نهاد و از ظهور این لطیفه غیبی پای
ثبات مخالفان از جای رفت و یکبار عنان تاب کرده بدر رفتند لیکن بهادران منصور قرین از کثرت لای و گل نتوانستند
تعاقب شتافت و از فوج دیگر نیز خبر یافتند که فتح و هم با خاصان بار گشتند و انتظار طلوع کوکب فتح و
فیروزی داشتند و مخالفان نیز در برابر معسکر آراستند و از تاثیرات غیبی در همین شب آنست که صبح
اقبال بود نوبتی از لشکر منصور سر داده مرد برجیلکی که جنید خواب کرده بود رسیده را ناو را خورد شکست
و از حادثه جنید که سردار برانغار بود و در شجاعت و تدبیر و آداب رزم آرائی عدیل و نظیر خود نداشت ارکان
همت مخالفان انهدام پذیرفت و بهادران هراول از آب گذشته مانند برق لامع بر اعدای دولت حمله آوردند و چون
از آنجانب کثرت بود در خواستند که دست بردی نموده برگردند که درین وقت جمعی از فوج التمش خود را بکومک
رسانیده پای همت افشردند و از هر جانب آتش قتال اشتعال یافت و جنگ مغلوبه شد و بعد از زد و خورد بسیار
نیر اقبال طلوع کرد و خانجهان که سرخیل مخالفان بود بزخم جانستان برخاک هلاک افتاد و غنیم را پای همت
از جای رفت و یکبار عنان تماسک از دست داده راه فرار پیش گرفتند و بهادران تیز جلو بتعاقب گریختها
شتافتند بسیاری را آواره صحرای عدم گردانیدند و خانجهان رخش مراد در عرصه اقبال بجولان در آورده شادیانه
فتح بلند آوازه ساخت و درین بزمگاه کامروای حسن بیگ کرد و مراد سیستانی داود را گرفته بحضور آوردند
همانا که اسب او در چهله پاینده شده و طالب بدخشی پسر خواجه ابرهیم که از معتمدان میرزا هندال بود او را شناخته
و اسب خود را داده میخواست که از آن مهلکه برآورد قضا را شخص حسن بیگ کرد و مراد سیستانی را از حقیقت
حال آگاهی بخشیده و نام برده ها خود را رسانیده او را مقید گردانیدند و طالب بدخشی خواست که بیوفایی
و مکابره ستم شریکی نماید و چون بحضور خانجهان آوردند خانجهان از داود پرسید که عهد و پیمان شکستن
و بقول و سوگند وفا نکردن آیین کجاست او در جواب نمود که او قرار داد با خانخانان بود اکنون زمانی فرود آمده
تا با شما از سر نو عهد و پیمان کنم خانجهان جواب او را به زبان تیغ حواله نموده در ساعت سر آن آشفته دماغ
را مصحوب سید عبدالله خان روانه درگاه سپهر بارگاه نمود غرایب در نشست که با وجود آنکه اسیر سرپنجه تقدیر

شده و بقبضه قدرت اولیای دولت گرفتار گردیده هنوز متوهم آن بوده که او را بعهد و قول نگذارند که در اظهار
آن مقدمه شاید منتی هم بر خانجهان داشته خواهد بود و الحاصل چون سید عبدالله خان سر داود را با فتحنامه
بنگاله بدرگاه آورد و [illegible] نقد و جنس [illegible] بیرون خدمت بسید عبدالله خان مرحمت فرموده نقل
فتحنامه را باطراف ممالک محروسه ارسال داشتند و از همان منزل رایات معاودت بدار الخلافه فتحپور ارتفاع یافت
هم درین ایام قطب الدین محمد خان بعالی مرتبه پنجهزاری مرتقی گشت چون دودای پسر رای سرجن حاکم قلعه
رنتهنبور از درگاه معلی فرار نموده بمقام کوندی که وطن او بود شتافته دست تطاول بر رعایا و زیر دستان آن نواحی
کشود فوجی از بهادران عرصه جلادت مثل صفدر خان و بهار خان و محمد حسین شیخ و کهانزی رای جادون و غیره
بر تنبیه و تادیب او تعیین شدند که آن بی سعادت را سزای لایق داده دستگیر سازند یا از هر کجا وجود او را کالعدم ساخته
دود از کار بر کشند **توجه آنحضرت بدار البرکه اجمیر** درین هنگام که نوید فتوحات عظیم از اطراف ممالک بمسامع
عز و جلال رسید و خاطر قدسی مظاهر از ضبط ولایت بنگ و بهار وا پرداخت بجهت شکر و سپاس آن موهبت عظمی قصد
نهضت عالی بزیارت روضه قدسیه خواجه معین الحق والدین قدس سره العزیز اتفاق افتاد در منزل [illegible] میرزا خان
خلف صدق بیرم خان بحکم اشرف از گجرات آمده آستانبوسی دریافت و چون دار البرکه اجمیر مورد رایات اقبال گردید
کنور مانسنگ و سایر امرا باستیصال رانا [illegible] تعیین شده بود بجبین سعادت سجده کرده اساس
نورانی ساختند اگرچه بعضی از اهل غرض [illegible] داشتند که امرا بعد از فتح چنانچه باید
و اهتمام در جست و جوی آن آواره صحرای ادبار بکار نبرده اند و نزدیک آن شد که در پیشگاه بارگاه معدلت متعال
مخاطب گردند لیکن بعد از تمیز و تشخیص بتحقیق پیوست که این حرف اصلی ندارد بنابر خصومت و غرض است لهذا
کنور مانسنگ و سایر سرداران جانفشان که مصدر خدمات شایسته شده بود بدستور انواع مراحم و عواطف خسروانه
گردیده بازدیاد مراتب و مناصب سرافرازی یافتند و درین تاریخ بشیرو خان بدرگاه سپهر اشتباه رسیده مژده فتح
فیروزی اولیای دولت و استیصال گجپتی بی سعادت معروض داشت و در اوراق سابق سمت ذکر یافته که گجپتی [illegible]
و سیاه بختی را [illegible] سپرده بشیرو خان را که از درگاه بتحقیق سوانح ممالک شرقیه میرفت در راه دستگیر

ساخته محصور گردانید و شهباز خان با جنود اقبال باستیصال او تعیین شد و چون افواج قاهره بآن سرزمین اعلام
فتح و فیروزی برافراشتند راه گریز پیش گرفته از آب گنگ عبور نمود و [illegible] بتعاقب او کشتیها [illegible]
داده از آب گذشتند و آن مقهور تاب مقاومت نیاورده روی بوادی فرار نهاد و کشتیهای او با چندی توپ بدست بهادران
بدست آمد و در اثنای تعاقب گذار لشکر [illegible] بقلعه [illegible] بقدم عجز پیش آمده شهباز خان را
دید و قلعه را بملازمان عتبه خلافت سپرده [illegible] شهباز خان روی همت
بتعاقب گجپتی نهاد و چون آن برگشته روزگار بجنگل پرخار و محکمهای دشوار رخت ادبار کشید بهادران
لشکر منصور سر رشته احتیاط از دست نداده عنان باز کشیدند و روز دیگر آن فتنه سرشت در کنار آب [illegible]
بجنگ پیش آمد و تمام آنروز در آتش اشتغال داشت و بنابر شکستهای زمین و جرهای عظیم روبروی غنیم عبور لشکر
منصور از احتیاط دور بود آخر بصلاح سنکرام جمعی از بهادران بر بنگاه او تاخته غارت کردند و چون شب شد با
باطمن شبخون آورد بتائید اقبال بی زوال کار ناساخته خایب و خاسر بجنگل [illegible] که محکم ترین جاهای اوست شتافت
و افواج قاهره جنگل حوالی و حواشی آن بریده قلعه را مسخر گردانیدند و زن و فرزند او و همراهان او اکثر اسیر دستگیر
شدند و گجپتی خود بحالت تباه بکوهستان رهسپر رفته در گوشه خمول و گمنامی خزید و ماجرای بشیرو خان و نجات
او که از چنان مهلکه بسلامت برآمد از غرایب اتفاقات است و اجمال این تفصیل آنکه چون عساکر اقبال قلعه را بمحاصره
نمودند و نزدیک بآن شد که مفتوح گردد گجپتی از [illegible] مایوس شده قرار بر فرار داد و جمعی که در قید او بودند بدرجه
شهادت رسانیده بشیرو خان را نیز بیکی از ملازمان خود حواله نمود که بقتل رساند و بشیرو خان بعجز پیش آمد که لحظه
مهلت بخش که غسل کرده خود را از لوث ظاهری پاک سازم آن شخص [illegible] گرفتاری خود [illegible]
آنکه درچنین وقت [illegible] کشتن او [illegible] دیگر حواله نمود و مقارن این حال گجپتی رسیده
بشیرو خان را بر فیل انداخته از قلعه برآورد تا خاطر جمع در صحرا کار او را بسازد آن شخص بشیرو خان را بر فیل نشانیده
روان شد چون فیل بغایت درشت میرفت آن موکل خود را از پشت فیل پایمال انداخت و در وقت افتادن لگدی
برو زد که بیهوش افتاد و فیل نیز از فرط هراس آواز مهیب [illegible] کرده روی بگریز نهاد و فیلان دیگر از آن فریاد مهیب هر کدام

براهی گریختند و غریب شورشی برپا آمد و بیش‌تر روخان در آن حال دستهای بسته خود را بگردن فیلبان انداخت که گلوی
او را افشرده خود را خلاص سازد فیلبان از بیم جان خود را بر انداخت مقارن آن حال بیش روخان بر افتاده
ممدا از خود رفت و چون بهوش آمد سواری دید و باد بر آورده او را بر دیل خود طلبید آن شخص یکی از ملازمان بیش
روخان بوده که در جست و جوی وی میگردید فی الفور بیش روخان را بر اسب خود سوار ساخته روی براه نهاد بدو از
آواز نقاره شنید و چون بآن صوب شتافت عرب بهادر را دید که در تفحص حال و نزدیک داشت و بمرافقت عرب بهادر
خود را بشهباز خان رسانید و باین دستور خود را از زیر تیغ خلاصی یافت و بیش روخان پیوسته در محافل نقل
و شرح بیان این ماجرا می‌نمود که از زمانی که مرا بجلاد او سپردند تا وقتی که از بیم جان نجات یافتم بظاهر و باطن متوجه
آنحضرت بوده استمداد همت از باطن قدسی مواطن داشتم و بمحض توجه اشرف اقدس از چنان ورطه خلاص شدم از آن ظهور
این قسم کرامات از چنان برگزیده درگاه ایزدی چه مستبعد بالجمله چون بختی راه فرار پیش گرفته خود را بشعاب جبال
قلعه بهتاس انداخت بیری بالبر ادرا با بسیاری از اهل آن دیار در رخنه ناری بر نشسته فرار را بتابله خود ساخته
مجرد اسباب شورش سرانجام داده فوجی از بهادران عرصه جلادت به تعیین بیوسواوربخت او را بجمعی انبوه هزاره
نیستی فرستادند و غنیمت فراوان بتصرف دولتخواهان افتاد دیگر ارکی خاربن فتنه و آشوب از زمین جنگلستان
برکنده شد و چون که بنی آواره دشت ادبار گمنامی و پامال حوادث ناکامی گشت سر برام ایسرا او قلعه شیرگره که شیر
شاه اساس نهاده بود استحکام داد اسباب تنزل و نکال را سرانجام نمود و شهباز خان باعتضاد اقبال روز افزون
کمر و کمر بمحاصره آن بر دوخته شروع در ساختن ساباط و تعیین مورچال نمود و اکثر زمین داران آن نواحی بهار خود را
منحصر در اطاعت دانسته بشهباز خان آمده دیدند و در این حال مظفر خان نیز با افواج صوبه بهار از روی عزم تسخیر
قلعه رهتاس نهاد و سید محمد که از جانب جنید افغان بحراست قلعه تعیین بود اضطرار آمده بر شهباز خان ستاده
امان طلبید و او چنانچه باید تسلی سید محمد نموده با جمعی از مردم برگزیده بقلعه در آمد و چون مظفر خان خبر کردن
در آمدن شهباز خان شنید ناکام بصوب بهار مراجعت نمود و سرایرام که باعتماد قلعه بهتاس در شیرگره پای تهور
واستکبار افشرده بود ناچار آمده شهباز خان را دید و بعیاس تایید غیبی چنین قلعه که در مقابل و روی زمین عدیل

و نظیر خود ندارد بر اسهل وجهی مفتوح گردید و آن قلعه‌ایست در کمال ارتفاع و وسعت چنانچه چهارده کروه گرد آن فرسخ
باشد و درون آن را پیموده‌اند و در بالای قلعه چندین قلعه آبادان است که اقسام زراعت میشود و باغات دلکشا و چشمه‌های
گوارا و کولابهای وسیع بسیار دارد و ممر و راه اقسام حیوانات از سباع و غیره بر فراز آن فراهم آمده مشتمل بر چهار
کوتل کلان و هشتاد و چهار کوتل خورد است از دو کوتل آن راه و رفت میر و وزیر است و از کوتلهای دیگر پیاده بدشواری
تواند شتافت و اقسام میوه از خربوزه و انبه و انگور و نیشکر فراوان میشود گرد آن قلعه بزور و تدبیر از محالات
و همدرین ایام بمسامع همایون رسید که بلهجان زمین دار جالور و سلطان دیوره زمین دار سروهی از شرایط بندگی
و مراسم رعیتی تخلف ورزیده و سر از ربقه اطاعت و انقیاد پیچیده چنانچه باید پاس احکام پادشاهی نمیدارند
لاجرم ترسون خان و رای رایسنگ و سید هاشم بارهه با فوج شایسته تعیین شدند که اگر آنها از این سلوک نامستحسن
ندامت گزیده فرق خدمت بشاهراه اطاعت نهند از آسیب صدمات افواج قاهره محفوظ خواهند بود و اگر در مرض ضلالت
بر جاده تمرد ثابت آنها را پامال عساکر اقبال سازند که باعث عبرت سایر زمین داران زیاده سر گردد و چون افواج قاهره
بدان حدود رسید زمین داران مذکور بتبارک اطاعت استقبال نموده متوجه دریافت سعادت آستانبوس گردیدند
و سید هاشم و رای رایسنگ در قصبه نادوت توقف نمودند
و بحکم اشرف ترسون خان بحکومت پتن گجرات شتافت و سید هاشم و رای رایسنگ در خطه فیض اساس احمد نگر ترددات
متمردان آنحدود را بقید ضبط در آوردند و درین هنگام که موکب نصرت اعتصام در خطه فیض اساس اجمیر بود
داشت بمسامع جلال رسید که رانای مقهور در شعاب جبال علم ادبار بر افراشته هنگامه شورش گرم ساخته
و نزدیک دامن او نیز در حدود متعلقه خویش خودسری پیش گرفته است لاجرم عزیمت بر آن قرار گرفت تا
بصوب کوکنده بعنوان شکار تشریف باید فرمود و هم صید مراد برآمده و هم شکار دولت اشتغال ورزید بنابرین عزیمت
بیست و هفتم ماه الهی نهضت موکب شاهنشاهی بدان صوب تصمیم یافت و حکم شد که امرای عظام و سایر ملازمان
درگاه سپهر احتشام اعلی گشته فوج فوج و جوق جوق مکمل و مسلح در آیند و آن شاهسوار عرصه گردون
مطرح اقبال بر بحر خراست ایزدی در بر خورشید صفت بر فراز فیل السد بطلوع جهان افروز فرموده افواج
قاهره بنظر مرحمت در آورده تا آنکه حکم بیشتر اجتماع سپاه نشده بود و کیفیت متفق عرض دیدن شد از مقربان د

و منصوبان بکار دولت لشکری آراستگی یافت که عرصه زمین از کثرت آن تنگی میکرد و چون ملیان منصور پر نو
حصول بر آنحدود افکندند رایات سطوت شکوه اقبال بشعاب جبال رسیدند و از آنکشیده قطب الدین محمد خان و راجه
بهکونت داس و کنور مانسنگه با فوجی از بهادران عرصه جلادت بتعاقب او تعیین شدند که کوهستان در آمده
از و باز نمایند و قلیج خان و خواجه جهان و دیگر بخشی و میر ابوالغیث و نور قلیج با افواج
شایسته بصوب ایدر نهضت یافتند و دیگر زمین داران آنجا را تنبیه و اصلاح نموده ولایت او را در قید ضبط در آوردند

اختصاص یافتن سلطان خواجه بوالا منصب میر حاج و فرستادن تحف و هدایا و تشریفات
بسیار بر متوطنان آنجا و شرح دیگر سوانح و وقایع

دیدن و لا بخاطر ملکوت که از ملهمات غیبی است پرتو افکند
که چون ادای فرض حج پادشاهان والاشکوه را متعذر بل محال و چنین سفر دور دست موجب اختلال احوال
بلاد و عباد لهذا نتیجة الاولیا سلطان خواجه نقشبندی را که در زمره اهل سعادت بصلاح ظاهری و عصمت باطنی
آراستگی داشت بعالی منصب میر حاج شرف اختصاص بخشیده بگذاردن حج و طواف بیت الحرام و زیارت روضه
نبویه علیه الصلوة والسلام نایب خود ساختند و مجلس عالی ترتیب فرموده بر احضار علمای عظام و مشایخ کرام
و سایر ارباب احترام حکم اشرف عز نفاذ یافت و در آن بزم بهشت آیین پادشاه صوری و معنوی بلباس حاجیان
سر و پا برهنه احرام بسته و دست سلطان خواجه را گرفته صیغه توکیل گفتند و مردم از مشاهده این حال بیکبار
دست دعا بر داشته جهت استدامت عمر و دولت خاقان حجره کرمت روی نیاز بدرگاه بی نیاز نهادند و از کثرت
خلایق و غلغله دعا و ثنا آن روز نمونه بود مجمع عرفات الحمله روز پنجشنبه دویم شعبان نهصد و هشتاد و چهار
هجری سلطان خواجه را با اعزاز و احترام رخصت فرمودند و مبلغ شش لک روپیه و دوازده هزار خلعت از
اقسام اقمشه مرحمت شد که بشرفا و سایر ارباب استحقاق قسمت نماید و از بندهای درگاه سعادت یار کوکه دوستا
خواجه و ملا عبد الرحمن واعظ و ملا عبد الله وفادار و خواجه اشرف و خواجه حسین علی تخاری و مولانا
فضلی نوشاد و شاه میرزا و جهانخان بلوچ التماس دریافت سعادت حج نموده رهنورد بادیه توفیق گردیدند
و حکم اشرف عز نفاذ یافت که قطب الدین خان و راجه بهکونت داس و دیگر امرا که باستقبال رانای مقهور تعیین

شده‌اند بر سر قافله حجاج بوده ایشان را از بیابان ولایت رانای مقهور و کوهستان بگذرانند و هیچ چون زید کینزه با مو
کیموطن اصلی اوست رسیده بود دیگر راه از سطوت غازیان عساکر اسلام بکام در راه فرار پیش گرفته بجبال شاه درکو
بهی پناه جست و این قافله بموضع برافت فیروز که بصوب ایدر بود تا از کوکنده گذشته
تمام سر زمین رسیده بود و غازیان عرصه شهامت و آثار مخالفت نیکو و نیکوی نمایان نموده علف تیغ بیدریغ
گردانیدند و دران عمر از لشکر اسلام عیوض خان افغان و حسن بهادر و دیگر شهادت چشیدند و بلده ایدر نیز با
محال متعلقه بتصرف اولیای دولت در آمد و تیمور بدخشی با جمعی از اعیان بدرگاه قافله حجاز رسیده تا احمد آباد
رسانید و چون موسم گذشته بود تا اکبر بدر آنجا توقف افتاد و از سوانح ترتیب فرمودن خواجه شاه منصور دیوانی
منصب وزارت کل بلند مرتبه ساختن خواجه از اعیان شیراز است و در بدایت حال بخدمت اشراف خوشبو
خانه عالی امتیاز یافته در اندک فرصتی بر اثر خدمت دولتخواهی و جوهر وقوف و کارآگهی پادشاه شناس شد
و چون مظفر خان در آن ایام دیوان مطلق العنان و آثار رشد و محاسن بلند از شمایل احوال خواجه دید رای میمون
از روی حسد و ناتوانی بینی که مجبول و مفطور ابنای روزگار است بالاد سوء مزاج بمهر رسانید و در مقام
ناسازگاری و بهانه جوی شده پیوسته او را شکسته دل و آزرده خاطر میداشت و آخر بجایی رسید که صریح
دیوان گفت که اگر شاه منصور دست در کار داشته باشد من از اشغال دیوانی دامن خدمت می چینم و چون
بندگان حضرت مراعات خاطر جانب او بسیار می‌فرمودند بحال خواجه نمی‌پرداختند و مع هذا خواجه با
ناسازگاری روزگار در ساختن ناکامی بسر میبرد آخر مصلحت کار در آن دانست که روزی چند از دریافت سعادت
حرمان اختیار کرده منتظر طلوع کوکب مراد باشد و بنابرین به جونپور رفته ملازم منعم خان شد و چیزی هم
دیوانی سرکار او اشتغال داشت و در خلال این حال نوبتی خانخانان خواجه را بجهت عرض بعضی مطالب و
مهمات به بارگاه معلی فرستاد و او مجال سخن یافته مجدداً در ضمن عرض مدعیات خانخانان اظهار وفور
کاردانی خود نموده حسب المدعا مهمسازی کرده بازگشت و مقارن آن حال خانخانان بجوار رحمت ملک متعال
پیوست و از آنجا که جوهر فهم و کاردانی خواجه بر مرآت خاطر قدسی مظاهر پرتو افکنده بود فرمان طلب او شرف

ارتفاع پذیرفت و درین ایام که هوای فیض بخش اجمیر از غبار موکب عالی عطرافزا بود خواجه یحیی که پاس فلک
اساس روشن جبین کرده بود بشمول عواطف خسروانه گشته بعالی منصب وزارت دیوان عالی سرافرازی یافت و در
کمتر زمانی باصابت رای و اصالت فهم ثاقب مراتب بلند و مدارج ارجمند ترقی و تصاعد نمود و چون رایات
اقبال از اجمیر بصوب کوهستان [illegible] متهور [illegible] نهضت جلال فرمود در روزی چند در قصبه موهی که از محال
متعلقه است وقفه اقامت اتفاق افتاد و شهاب الدین احمد خان و شاه فخر الدین مشهدی و [illegible]
و شاه بداغ خان و عبد المطلب پسر او با سایر امرای صوبه مالوه بسعادت زمین بوس دریافتند و رای جهان آرا
بضبط آن [illegible] توجه فرمود غازیخان بدخشی و شریف خان اتکه و مجاهد خان و سبحان قلی ترک را [illegible]
از دلاوران در قصبه موهی تهانه مقرر نمودند و عبد الرحمن موید بیگ و جلال الدین بیگ را با جمعی از غازیان
در تهانه مدارپور تعیین فرمودند و همچنین دیگر بهادران کار طلب بتهانجات قرار گرفتند که هرگاه آن بهره گشته
وادی ضلالت از شعاب جبال برآید اسیر کمند اقبال گردد و چون خاطر قدسی مظاهر از انتظام این حدود درآرام
نهضت موکب کیهان شکوه از راه بانسواله بصوب ولایت مالوه اتفاق افتاد که سایه معدلت بر متوطنان
آن ملک افکنده منزل بمنزل متوجه دار الخلافه گردید و در دیبالپور بعرض اشرف رسید که قافله حجاز از رهگذر
توهم حکام بنادر فرنگ تا حال بر جهاز ننشسته اند بنابر آن حکم شد که قلیج خان حاکم بندر سورت بطریق
دلجویی و [illegible] بالتصور شتافته قافله را روان سازد و بزودی خود را رسانیده پرده نشینان سرادق
عفت را که پیشتر روانه شده بود نیز در جهاز سلیمی و سلطان خواجه را با سایر اعیان قافله در جهاز الهی روان
گرداند و حکام بنادر فرنگ خدمت منتسبان این آستان را بسعادت جاوید دانسته مردمی بظاهر [illegible]
و چون موکب ظفر لوا بحوالی بانسواله نزول دولت فرمود راول پرتاب زمیندار آنجا بتارک ادب شتافته بسعادت
زمین بوس دریافت و راول آسکرن زمیندار دونگرپور نیز بدولت ملازمت سرافراز شد و هم درین ایام
میرزاده علیخان از بنگاله آمده بعز بساط بوس مفتخر گردید و شصت و پنج زنجیر فیل از نظر اشرف گذرانیده
بعنایت خسروانه شرف اختصاص یافت و چون در دیبالپور بمسامع جلال رسید که رانای مقهور باز در کوههای

دشوار پای نخوت و استکبار افسرده اسباب شورش و فساد سرانجام میدهد راجه بهگونت داس و کنور مانسنگ
و میرزا خان خلف بیرم خان و قاسم خان میربحر با افواج قاهره بکومک لشکر پیش تعیین شدند هم درین
ایام راجه تودرمل و اعتماد خان خواجه سرا از بنگاله آمده بسعادت استانبوسی سر افتخار برافراختند و از نظر اقدس
غنایم آن دیار سیصد و چهار زنجیر فیل نظر اشرف گذرانیدند و در حدود دیبالپور رحمان قلی قوشبیگی از
مکه معظمه آمده جبین اخلاص بسجده گاه درگاه نورانی ساخت و بنابر نامه شریف [illegible] عرایض اعیان آن ملک
در پیشگاه حضور گذرانیده مشمول عواطف بیکران گردید و از وقایع رسیدن مژده فتح سروهی و تسخیر قلعه
آبوگره بمسامع همایون رسید در اوراق پیش نگاشته کلک بیان گردید که سلطان دیوره از ورود عساکر
کیهان شکوه تاب مقاومت نیاورده ترسون خان و رای رایسنگ را آمده دید و چون ترسون خان بجاگیر
داری پتن گجرات رخصت یافت آن وحشی طبیعت بجهت دسیسی فرار نموده بموطن خود شتافت و در
استحکام قلعه آبوگره که از قلاع حصین و منیع است کوشید و بحکم اشرف رای رایسنگ و سید هاشم
با فوجی از بهادران قلعه کشا بتسخیر آن همت گماشتند و چون کار بر متحصنان تنگ شد سلطان دیوره
بیرون قلعه راه نجات خود یافته روی امید بدرگاه جهانپناه نهاد و رای رایسنگ قلعه را بمعتمدان
خود حواله نموده با سلطان دیوره باستلام عتبه اقبال متوجه شد و آن قلعه ایست در غایت ارتفاع و وسعت و
نهایت استحکام و متانت و در اقصای صوبه اجمیر بر سمت گجرات واقع است ارتفاع آن هفت کروه و راه
برآمدن در کمال صعوبت و دشواری و بر فراز آن چشمها و کولاب و چاههای شیرین بسیار و اراضی قابل زراعت
آنقدر که تحصین گزینان را کفاف باشد و از اقسام گل و ریاحین بیشمار و هوایش بغایت روح افزا و [illegible]
عمارات عالی و معابد عظیم درون قلعه اساس یافته و هم درین هنگام شاهباز خان قلعه سیوانه را بجد
علیخان سپرده بدرگاه والا رسید و سعادت زمین بوس دریافته مشمول مراحم بیکران گردید از سوانح
فرستادن جنود اقبال بصوب خاندیس چون راجه علیخان حاکم آنجا باعتضاد قلعه اسیر که با افلاک [illegible]
همسری مینماید و وفور لوازم قلعه داری و استظهار بحکام دکن در مراسم خدمت و ادای پیشکش تعلل

مینمود شهاب الدین احمد خان و قطب الدین محمد خان و شجاعت خان و [illegible] و تولک خان و میرزا نجات
خان و علی دوست خان و بسیاری از بهادران هنرور بدان خدمت تعیین یافتند و شاهباز خان [illegible]
که سان لشکر دیده و سر اولی نموده بزودی روان سازد و چون امرای نامزد بسرحد رسیدند راجه علیخان از سطوت
عساکر اقبال بقلعه در آمد و برسل و رسایل و افسون [illegible] در مقام اظهار عجز و ملایمت و تقبل پیشکش لایق شد
و بجهت [illegible] عساکر منصوره [illegible] ارسال داشت [illegible]
ساخت و شهاب الدین احمد خان باعتماد مراحم بیکران خاقانی بسپهر آستان عرضه داشت [illegible]
فرستاده استشفاع جرایم او نمود راجه علیخان پیشکشهای گرامی از اجناس نفیس و فیلان نامی و نقودی که
[illegible] مصحوب معتمدان خود بدرگاه سلاطین پناه ارسال داشت و امرا اعیان مراجعت
معطوف داشته بولایت مالوه آمدند چنانچه تفصیل این مجمل عنقریب در جای خود نگاشته کلک بیان خواهد شد
ان شاء الله تعالی و تقدس چون درین ولا بمسامع همایون رسید که ملک گجرات از بی تدبیری وزیر خان غبارآلود
ناامنی است بنابران موتمن الدوله راجه تودرمل رخصت یافت که بر جناح استعجال شتافته در ضبط و نسق
آن ملک جوهر کاردانی بظهور رساند [illegible]
بغی و عناد محافظت نماید و درین سال اقبال طراز ولایت ایدر بتیغ همت اولیای دولت فتح شد و تفصیل این اجمال آنکه
چون قلیج خان رخصت گجرات یافت رای ایدر که از سطوت افواج قاهره رخت زندگی [illegible] بشعاب جبال کشیده بود
از ورنش ادبار [illegible] جمعی از راجپوتان خون گرفته بعزم رزم در حدود گجرات دست تهور پیش نهاد و غازیان نصرت
قرین باعتضاد اقبال روز افزون افواج ترتیب داده یکرو و یکجهت بمقابله و مقاتله او شتافتند خواجه غیاث
الدین علی آصفخان و نقیب خان با جمعی از بهادران در قول پای همت افشردند و تیمور بدخشی با طایفه از دلاوران
در برانغار صف آرا گردید و میر ابو الغیث بخاری با فوجی از سادات در جوانغار رزم طلب گشتند و میرزا [illegible]
و نور قلیج و [illegible] میر عنایت الله بنی عم نقیب خان که الحال بمیامن تربیت حضرت خلیفة الزمانی بخطاب
سادات خانی شرف امتیاز دارد از پیش قراولان فوج هراول [illegible] و [illegible] علی خان با فوجی از مردم [illegible]

طرح داده و مخالفان تمام مردم خود را که قریب هفت هزار سوار و پیاده بودند در فوج ترتیب داده برآمدند [illegible]
بهادران فوج هراول [illegible] پیش دستی نموده [illegible] مردم قلب خود را بترتیب غنیم زده یکی از جوانان نامی را
بزخم نیزه انداخت و میر عنایت الله [illegible] خود را بکومک نور قلیج رسانیده شمشیرهای نمایان زد
بآنکه زخم کاری بیازوی نور قلیج [illegible] از کار باز نداشت [illegible] خان علم خود را بر فوج
مخالف زد و ترددات پسندیده ظاهر [illegible] زد و خورد بر زمین آمد [illegible] عرصه جلادت
باز سوار شد و همدم [illegible]
شده بودند [illegible] او هجوم آوردند و او
از مخالفان [illegible] از هم گذرانید [illegible]
زین بر زمین انداخت و زخمهای کاری در راه اخلاص جان نثار شد و قطب خان نام وکیل [illegible]
تلاش کرد که سر در ره وفا نهاد و دهیره بوناری که از بهادران فوج هراول بود با جزوی از ملازمان خود
تردد پسندیده ظاهر ساخته بسیاری از مقهوران [illegible] هلاک انداخت و درین حال که فوج هراول دیران شد
سردار [illegible] بتهور و استکبار قدم [illegible] بقول نصرت قرار نهادند و غازیان عرصه شهامت پای همت
قایم داشته بمدافعه و مقاتله پیش آمدند و دیگر افواج جلو ریز بکومک شتافتند خصوص تیمور بدخشی که بوقت
خود را رسانیده مخالفان تاب مخالفت نیاورده راه گریز پیش گرفتند و اولیای دولت اعلام فتح و فیروزی برافراختند
بتعاقب هزیمت یافتها همت گماشتند و بسیاری از تخت برگشتها را بضرب تیغ و سنان بدرک الاسفل فرستادند
و راجه [illegible] بنقیة السیف کرختیه بشعاب جبال در آمد و چون مژده فتح و نصرت از عرضه داشت دولتخواهان
بمسامع همایون رسید سرداری لشکر بخواجه غیاث الدین علی آصفخان مرحمت فرموده نقیب خان را بدرگاه معلی
طلب داشتند و هر یک از بهادران جان فشان که در لشکر منصور حرکات شایسته و ترددات پسندیده کرده بود
باقسام مراحم و انواع نوازش اختصاص یافتند وقایع سال بیست و دوم الهی درین هنگام که موکب نصرت اعتصام
در حوالی دیبالپور رایت ظهور برافراشت نقاش بهار حسن آرای بزم روزگار گردید و جلوه ریاحین عرصه زمین را

محمود بیکار خان چنین ساخت و اختر اعظم روز نوروز جهان افروز علم شب دوشنبه بیستم ذی الحجه هزار و هشتاد و چهار
هجری بعد از انقضای هفت ساعت و دوازده دقیقه پرتو سعادت به بیت الشرف حمل انداخت و سال بیست و دوم
از جلوس ابد قرین پادشاه سکندر آیین بفال فرخ و بخت همایون آغاز شد و در عنوان این سال همایون قلعه پوندی
بتصرف اولیای دولت درآمد و مجملی از تفصیل آنکه چون رای پسر رای سورجن با آنکه پدرش در بهوج براد
بسعادت ملازمت سرافراز شده بود از بدنهادی و بی‌حقیقتی بکوه داده مغوث آرای شد وزیر خان کوکلتاش از درگاه
بتسخیر آنجا رخصت یافت و رای سورجن در بهوج در اینجا رود کسی به همراهی کوکلتاش مذکور تعیین
شد نزدیک زوال و از ترک فرصتی بملبس اقبال و روزافزون قلعه پوندی مفتوح گشت و آن مقهور شعار جبال رخت
کشیده آواره دشت ادبار گردید وزیر خان بموجب حکم اشرف بهوج را عراست آنجا گذاشته متوجه درگاه معلی
گردید چون موکب جهان‌گشا بدار الخلافه فتحپور ورود اقبال فرموده سعادت زمین بوس دریافته بنوازش خسروانه
شرف اختصاص یافت و از سوانح رسیدن عرایض و پیشکشهای نظام الملک حاکم دکن است بدرگاه سلاطین
پناه پیش ازین ثانی خان با فرمان مرحمت آمیز نزد او فرستاده شده بود و چون نظام الملک وفاداری از عهده
او بود بمرافقت ثانی خان بروانه درگاه معلی گردانید و فیلان نامی و اقسام اجناس آن دیار برسم پیشکش ارسال
داشت **در زور لجه بودن مملو وزیر خان با مظفر حسین میرزا و انهزام دادن با اقبال خاقان ممالک ستان**
در داستان فتح ولایت گجرات سمت عرض یافت که چون دست قضا و تدرد در هنگام میرزایان حق‌ناشناس
سنگ تفرقه افکند و روزگار هر کدام را بطرز خاص سزا داده و بپاداش کردار گرفتار ساخته آواره دشت ادبار
گردانید گلرخ بیگم صبیه میرزا کامران که در حباله عقد ابراهیم حسین میرزا بود مظفر حسین میرزا پسر خود
را همراه گرفته بسیاری بمقهور و جرات خود را بولایت دکن رسانید و چندی در آن ناحیت سرگردانی کشیده
در سنه اربع و ثمانین جمعی از اوباش و اقعه طلب که سر حلقه آن سلطان مهر علی نام داشت روی بغی و ادبار بگجرات
نهاده اعلام فتنه و آشوب مرتفع گردانید و از نادیدن بیمادی آنکه خاقان گیتی‌ستان پیش از ظهور این سانحه
راجه تودرمل را از روی غیب دانی بجهت تنقیح جمع گجرات بدانصوب فرستاده بود نزد القصه چون وزیر خان

جون

جمعیت خوب نداشت و معه هزار سوار گرد او فراهم آمدند و اوباش فساد بسیار بود بنابرآن به تمامی قلعه رجوع
و احتیاط نموده صلاح در تحصین دید و در روانهای قلعه اجمال آن از دست تکاهل داده مسرعی نزد راجه تودرمل
که هم در آن نزدیکی از احمدآباد در این پیش شده بود که جمیع احوال مخصوص ساخته متوجه درگاه شود فرستاده از
حقیقت حال اطلاع بخشید و مفسدان چون بنواحی سلطانپور بدیار رسیدند و بعضی از ملازمان عارف بروده
و راهبر پسران شریف خان داغ بیوفائی بر جبین نفس خود نهاده بمخالفان پیوستند و بعد از رسیدن
دارو غه آن بلده بی جلادت راه فرار پیش گرفت نزدیک بیهوده بی‌وقوف به نوعی مختصر که در برت مقدار در آمد
مقارن این حال وزیر خان باز بهادر را با پیاکه از سواران بجوار و جمعی از رجال هیان بمقابل او فرستاد دم مخالفان
و در برکنده سر تا تلافی فریقین افتاد و باز بهادر شکست خورد و ظهور این قضایا باعث مزید جرات و نخوت
ارباب بغی و عناد گردید و چون بنوعی وزیر خان ... سید عطف عنان نموده اسب عناد هرچه تمامتر خود را
بظاهر احمدآباد رسانید و وزیر خان با از قلعه برآورده بسرور اقبال روزافزون آماده مبارزت گردید چون
لشکر فیروزی اثر بجهار گروهی بر شهر رسید و منصور اولیای همت از جای رفت و روی ادبار بجانب کنبایت نهادند
و اولیای دولت متعاقب همت گماشته نزد او در حوالی کنبایت سیرها ساخته عامل خالصات جیقلتهای نمایان نموده
زخمهای عمیق برداشت و از استیلای غنیم بکنبایت در آمده متحصن شد و مخالفان آمده بمحاصره پرداختند
و چون افواج قاهره نزدیک رسید ترک محاصره نموده بصوب جونا گره شتافتند و دولتخواهان نیز جلادت
بکار برده در حدود دولقه با اهل فساد رسیدند و آنها نیز عنان بازکشیده بمبارزت پیش آمدند و آتش رزم
اکثر عوران را بلباس مخلع ساخته بر تیراندازی مقرر فرمود و اولیای دولت افواج ترتیب داده استمداد همت
از باطن قدسی مواطن پادشاه بلنداقبال نمودند و رزمی بغایت عظیم روی نمود از جانبین تردداتی شایسته
و جیقلتهای نمایان بظهور پیوست و آخر ارباب بغی و بطلان تاب مقاومت نیاورده رو بگریز نهادند و چون
بسیاری از اهل فساد برخاک هلاک افتاد و جمعی دستگیر گردیدند و اکثر از آن عوران که کمان داری میکردند
در سلک اسیران منتظم گشتند و راجه تودرمل مجموع گرفتاران را بعد از این فتح از قیلان و غیر مصحوب دهاروی

در انتظام مهام سلطنت کامله ... و ذکر شورش در ممالک گجرات و محاصره نمودن مظفر حسین میرزا
احمدآباد را و مجملی ... با اقبال خاقان ... حال چون راجه تودرمل متوجه آستان بوس
شد بار دیگر جمعی از اوباشان و اقعه طلب بر گرد میرزا فراهم آمده بخبث دست بغما و نظاول بر بلده کنبایت که اکثر
تجار متمول صاحب ثروت در آنجا متوطن اند گشوده مال و اسباب فراوان بتصرف آوردند و وزیر خان از احمدآباد
برآمده عزیمت آنصوب نمود و در اثنای راه خبر گرفتن مخالفان شنیده از صحوه پیشانی خود نقوش بیوفائی و دو رنگی
خوانده عنان عزیمت بازکشیده و آمده باحمدآباد درآمده متحصن گردید و بسیاری از مردم او را بی حقیقتی
بمخالفان پیوستند و مفهوم از بی‌حقیقتی که هرچه تمامتر بمحاصره احمدآباد پرداختند و وزیر خان جمعی از ملازمان
خود را که از آنها نا ایمن بود بسلسله و مقید کردانیده و معتمدان قدیمی خود را بانواع دلجوئی مستمال ساخته
در لوازم قلعه‌داری همت گماشت ... از کومک ظاهری گسسته امید و مقطوع الطمع بود دل در توجهات باطنی
و تاییدات غیبی بسته ... بظهور پیکر سکی افتاده و معه هزار مرد در درون قلعه در هراس عظیم بود و هر روز
مرحله نقبی ... قلعه میکشت و در شب درمحرمت گرفتار بود که آیا ماک ایکجا ... بملاحظ
درین وقت غنیم بجمعی از اهل قلعه همداستان شده نزد با ... گذاشتند و بیکبار از اطراف رو آورده در صدد
برآمدن شدند که ناگاه از شصت قضا تیری بر روی مهر علی که سرگروه مقهوران و مصدر این فتنه بود رسید
در ساعت جان بمالکان جهنم سپرد و با آنکه بعضی از مخالفان بر فراز قلعه برآمده خود را بپای کار رسانیده بودند
از مشاهده این حال دل از پای داده و دست از کار بازداشته بهزار هراسیمگی روی بوادی فرار نهادند و از پس که
اهل قلعه متوهم بودند بمکان قریب سر رشته احتیاط مستحکم داشته قدم بیرون ننهادند و چون تحقیق
پیوست که این کارنامه فتح از بدایع اقبال حضرت ظل الهی است وزیر خان و سایر دولتخواهان بسجود شکر این موهبت
عظمی بجا آورده اسباب نشاط ترتیب دادند و چون درین ولا که موکب جهانگشا متوجه اجمیر بود مظفر خان
بموجب حکم اشرف از ولایت بنگ و بهار رسیده در مقام بیش محل السعادت زمین بوس عز امتیاز یافت
و بسیاری از نفایس آن دیار برسم پیشکش گذرانید و چهار لک روپیه نقد بصیغه نیاز حاضر ساخته و چون

پسر خود روانه درگاه ساخت و از سوانح رسیدن ایلچیان شاهرخ میرزاست بدرگاه سلاطین پناه از بدخشی که
میرزا سلیمان آمده اظهار شکایت و ناراضی از شاهرخ میرزا نموده بود میرزا و خانم والده او مستوحش و مستوعج
می‌بودند که تا آنکه در سنه اصلاح حال و بهبود کار در تحصیل رضا و خوشنودی آنحضرت دانسته عرایض مبرکی فیلان
با نفایس آن دیار از اسبان بدخشی و اقمشه و لعلهای آبدار مصحوب عبد الرحمن بیگ و میرعاشق بدرگاه معلی
ارسال داشت و خاقان ممالک‌ستان معز رسلهای میرزا را بیرقبه جلال اعز المقبول فرموده ایشان را بمراحم مستمال
ساخته فرستادهها را کامیاب رخصت انصراف ارزانی فرمود و نیز درین سال حکیم عین الملک که از درگاه
نوازش و سرافرازی عادل خان حاکم دکن یافته بود بارشید الملک ایلچی عادل خان بسعادت زمین بوس شرف اختصاص
یافت و پیشکشهای او را از فیلان و اقسام اجناس بنقیس نظر کرامی در آورده سعادت رخصت داد و مقارن این
ایام رسیدن ایلچی عبد الله خان فرمان فرمای توران است بدرگاه سلاطین پناه با مکتوبی مصادقت و موافقت
مضمون آنکه عزیمت تسخیر ممالک ایران پیش نهاد خاطر شده اگر موکب گیتی‌ستان با افواج هندوستان از آن سمت
در حرکت آید هر آینه بمیامن یکرنگی و یکجهتی فتح بلاد عراق و خراسان روزافزون آید و ایلچیان را بیشتر کرده
و حضرت خاقانی بمقتضای مروت و فتوت دانی در جواب قلمی فرمودند که سلسله علیه صفویه را از قدیم با این دودمان
عالیشان رابطه وداد و محبت و امداد تو بیست و معهذا انتساب خاندان نبوی علیه التحیه والسلام نیز بر آن است
و اختلاف مذهب و تعصب ادیان حاشا که موجب ترک ارکان دوستی و یکجهتی گردد اگر ارکان سلطنت بیمار نیز
ترک این عزیمت نموده از ابنا منازعت و مخاصمت بخاطر راه ندهد هر آینه بصلاح و صواب قریب تر خواهد بود
نهضت موکب خاقان فلک سریر بروضه علیه اجمیر درین هنگام که دار السرور فتحپور بانوار شکوه خاقان
سکندر آیین محسود بلاد روی زمین بود شوق زیارت روضه منیعه از مشرق خاطر خورشید مآثر سر برزد و در روز
یازدهم بیست و دوم شهریور ماه الهی نهضت عالی از مستقر اورنگ خلافت بصوب دار البرکه اجمیر اتفاق افتاد و چون قصبه
بیاور مضرب خیام سپهر احتشام گردید راجه تودرمل از گجرات رسیده سعادت رکاب بوس دریافت و بانواع مراحم
خسروانه سرافراز اختصاص پذیرفت و مجرد ابعالی منصب و ذات رتبه کل بلند مرتبه گشت و براستی دولتخواهی

در انتظام

دران حدود مصدر خدمات شایسته و تردد آن ... گردیده بود بمراحم بی‌دریغ خاقانی امتیاز یافته
و حکم شد که راجه تودرمل و خواجه شاه منصور باستصواب و صلاح دید او سر انجام مهام سلطنت و تمشیت
احکام نمایند و چون موکب گردون مسیر بدار الفیوض اجمیر ورود سعادت فرمود بدستور معهود
از یک کروهی پیاده شده روی نیاز بزیارت آوردند و دست دریا نوال بایثار زائران و سدنه آن مقصد فتوحات بر کشود و
معتکفان آن بقعه و متوطنان آن بلده را مشمول احسان کردانیدند و هم درین ایام محمد علیخان میر طیفور که در
دودمان نقوی نسبت و سبقت خدمت امتیاز داشت بمنصب میر عرضی اهل حاجت شرف اختصاص یافت
و از وقایع این ایام سبب فرستادن میر ابو تراب است بجانب حجاز مبارک میر از سادات سلامی شیراز است و جد او
میر غیاث الدین ... که بسید شاه میر اشتهار داشت در زمان سلطان قطب الدین نبیره سلطان
احمد که احمد آباد بنام او اساس یافته از شیراز بگجرات آمده باز بوطن مراجعت نمود و نوبت دیگر در شورش شاه
اسمعیل صفوی با دو فرزند خود میر کمال الدین و میر قطب الدین باحمد آباد رسیده رحل اقامت افکند و در آن
وقت سلطان محمود بیکره حکومت گجرات داشت باعزاز و احترام تمام با ایشان سلوک مینمود و میر ابو تراب
خلف میر کمال الدین نیز در ایام حکومت گجراتیان معزز و مکرم میزیست و چون آن ملک بحوزه تصرف اولیای
دولت در آمد بخدمت حضرت خاقانی نیز کمال عزت و قرب منزلت یافت و چون هر ساله قافله بزرگ از عباد و زهاد
کشور هندوستان و سایر بلاد از دار الخلافه اکبری بحجاز میفرستادند و ما یحتاج تمام قافله از دیوان اعلی سرانجام
میفرمودند و یکی از بزرگان عصر بمنصب میر حاج شرف استسعاد می یافت درین سال که هنگام فرستادن قافله فرا
رسید میر مشار الیه را بآن منصب والا امتیاز بخشیدند و مبلغ پنج لک روپیه نقد و دوازده هزار خلعت از
اقمشه مصحوب میر بجهت فقرا و مساکین و ارباب احتیاج فرستادند و سوای آن یک لک روپیه نقد با شرایف
لحنا (?) در وجه تشریف شرفای حرمین شریفین مقرر شد و اعتماد خان گجراتی که پیوسته آرزوی حج میکرد
بمرافقت میر رخصت یافت و جمعی کثیر درین قافله ره نورد بادیه توفیق گردیدند و از وقایع سربلندی یافتن
شهاب الدین احمد خان از ولایت مالوه بحکومت گجرات متوجه شدند و قاسم خان و طاهر خان سیف الملک و میر

غیاث الدین علی بخشی و قلیچ خان و ... خان و فیروز کابلی و شیخ معظم و شیخ جنید و دیگر
امرا از درگاه ... رخصت یافتند و مقرر شد که وزیر خان برادر آمده ضبط آن حدود نماید و از سوانح
این سال تعیین نمودن افواج منصور است بر سر رانای مقهور چون آن بی سعادت وحشی طبیعت همواره از
صدمات عساکر اقبال ... جبال پناه برده ... میگرفت و هر گاه افواج قاهره از تکاپوی دایمی بستوه آمده
دست از ... باز داشتند ... بجای مقام خود معاودت مینمود درین ولا باز راجه بهکونتداس و کنور مان سنکه
و باینده خان مغل و سید قاسم بارهه و سید هاشم و سید راجو و میرزا ملک و اسرتر کمان و جمعی از
مجاهدان عرصه همت بمالش او نامزد شدند و حکم شد که شهباز خان میر بخشی صاحب اهتمام و کار فرمای این
لشکر باشد اگر چه بظاهر راجه بهکونتداس منصب سرداری داشت لیکن در معنی سردار لشکر شهباز خان بود
و او در آن حدود خدمت و تردد شایسته ظاهر ساخت چنانچه بموضع خویش گذارش خواهد یافت و چون موضع
امری از اعمال میرتهه مخیم ... اقبال گردید بمسامع جلال رسید که درین حدود کولان عظمت ... بار
شده و خراب آن باعث خرابی و ویرانی این ملک گشته در ساعت امرای عظام و سایر ملازمان رکاب نصرت حکم
... شرف نفاذ یافت و بازرکان دولت بحضور منصب و جمعیت ... تقسیم فرمودند و در عرض یک
روز حسن انجام پذیرفت و از بین فیض عام عالمی بکام دل رسیدند و از بین منزل شیخ ابراهیم فتحپوری ...
شاه باز خان رخصت یافت و تهانه او در حدود لودلانی مقرر شد و چون نواحی اجمیر مورد رایات اقبال اشتمال
گردید ایلچیان قطب الملک دکنی حاکم گلکنده بسعادت آستانبوس دریافتند عرضداشت او را با پیشکشهای لایق از
نفایس آن دیار و فیلان نامی از نظر اشرف گذرانیدند و از جمله فیلان پیشکش او فیل مبارک نام فیلی ... شد
و از سوانح عظیم ستاره ذو ذنب است درین باب حکما و اختر شناسان دلایل تأثیرات بسیار نوشته اند و هفت
قسم شمرده اند اما ذو ذنب بودن آن ... را از همه بخیر تر دانسته اند اگر چه اثرش ... در ممالک عراق و خراسان
عظیم بهم رسید و در آن ایام شاه مغفرت پناه شاه طهماسب صفوی رخت حیات بنزهتسرای جاوید تاخت
و شاه اسمعیل مسموم از عالم رفت و اکثر فرزندانش بقتل رسیدند و خلق انبوه ... شاقه ...

ذات سعادت قرین خاقان عدالت آیین وسعت آباد هندوستان از آسیب خوف آن محفوظ و مصون ماند و غبار
فتنه و آشوب بر دامن عاقبت متوطنان آن دیار ننشست و چون ظاهر قصبه نارنول مضرب خیام سپهر احتشام
گردید پادشاه حقایق آگاه بمزار شیخ نظام که از مشایخ کبار و مرضیان روزگار بود تشریف برده ...
و ملازمان حواشی آن بقعه را بانواع مکرمت سیراب امید گردانیدند و هم درین ولا شجاعت خان و میر معز الملک را در
صوبه بهار جاگیر مرحمت فرموده بحکومت و حراست آن سرکار رخصت نمودند و چون دار الملک دهلی مورد
موکب جهانگشا رونق و بها یافت نخست بطواف روضه علیه جنت آشیانی انار الله برهانه تشریف برده بعد از مراسم
زیارت و آداب نیازمندی مبلغ وافر بفقرا و مساکین تقسیم فرمودند از آنجا بزیارت اولیای عظام و مشایخ کرام که
در آن مصر سعادت آسوده اند متوجه شدند و مجاوران و معتکفان هر بقعه مبلغها ... برسم نذورات خیرات
مرحمت نمودند و بعد از فراغ زیارت بالتماس سیادت مآب شیخ فرید بخشی الممالک که درین ولا ... تربیت
حضرت شاهنشاهی بخطاب مرتضی خانی شرف اختصاص دارد منازل او را که برکنار جون واقعست و بتکلف تمام
نشیمنهای مروح اساس یافته بنور قدوم سعادت لزوم منور گردانیدند و در اوراق سابق سمت ذکر یافت که حاجی
حبیب الله کاشی را با مبلغ گران بجهت آوردن نفایس دیار فرنگ و ارباب صنایع و اهل حرفه ... فرستاده بودند
درین ولا با نفایس آن دیار و جمعی کثیر از هنرمندان نادره کار لباس نصاری پوشیده و نقاره دستها بروش اهل فرنگ
نواخته بسعادت زمین بوس فرق عزت بر افراخت و آنچه از غرایب و نوادر آن ملک آورده بود بنظر اشرف گذرانیده
مورد انواع تحسین و آفرین گردید و از آنجمله ساز ارغنون بود که چشم و گوش را حیرت میفزود و درین هنگام
خواجه غیاث الدین علی آصفخانی از ایدر آمده بسجده درگاه ایزدی جاوید یافت و جعفر بیگ برادر زاده خود را
که از عراق رسیده بود بسعادت زمین بوس سرافراز گردانید فیروزی یافتن عساکر اقبال و انهزام راجه مدهکر
بتایید ایزد متعال چون بمسامع جلال رسید که مدهکر زمیندار سر از ربقه اطاعت و فرمانبرداری پیچیده براه
زدن و مردم آزاری روزگار بسر میبرد و آسیب او بمترددین بسیار میرسد حکم قضا مثال از مقر جلال صدور
یافت که صادق خان و ... راجه آسکرن و قاسم علیخان و الغ خان حبشی و ابو المعالی با افواج فیروزی

و فیلان صف شکن بتادیب و استیصال او اعلام همت بر افرازند اگر آن برگشته روزگار از گران خواب غفلت و ادبار
بیدار شده بشاه راه اطاعت و بندگی شتابد همراه بدرگاه آورند و الا سزای کردار ناهنجار در دامن روزگار او نهند
که باعث ... فتنه جویان ... گردد و القصه چون عساکر اقبال بدان نزدیک رسید بتحقیق پیوست که آن بی سعادت باعتضاد
جنگل و کریوهای دشوار معبر ... از دایره نخوت و استکبار قدم بیرون نهاده ... سران لشکر آن جنگل
بری مهیا ساخته ... که مسکن و ماوای آن خودرای بود شتافتند چون عبور لشکر فیروزی از نواحی ...
اتفاق افتاد ... که همسران و معاودان آن سیاه روزگار بود تحصن گزیده و افواج قاهره لوای قلعه گیری
سرانجام نموده بمحاصره آن پرداختند و در اندک فرصتی محصنان زبان بعجز و زنهار گشوده امان خواستند و
امرا از خاطر مطمئن ساخته متوجه پیش شدند و منزل بمنزل جنگل بریده تا کنار آب دهاره که بر سمت شمال ایرچ واقع
شتافتند و ... افواج ترتیب نموده با مردم بسیار از پیاده و سوار برابر عساکر نصرت نگار علم نخوت و
ادبار برافراشت و بهادران جانبین هر روز بعرصه مبارزت قدم همت نهاده حملتهای نمایان میکردند و چون
ایام تقابل بامتداد انجامید سران لشکر قرار دادند که از آب گذشته جنگ اندازند و باین عزیمت ترتیب افواج نموده
برفع اعدا متوجه شدند لیکن از تنگی راه و دشواری معبر سر رشته انتظام و توزک عساکر ساقط گردید و صادق خان
با فوجی براهی شتافت و قاسم علیخان و الغ خان حبشی و شیخ فیروز و جمعی بطرف دیگر افتادند و فوج هراول
از زور آتش بازی غنیم نتوانست قدم پیش نهاد در آن حال کمال خان و محمود خان فوجداران پادشاهی فیلان مست
صف شکن را ... بی محابا گذشتند و پیروی فیلان مست صادق خان با فوجی از بهادران کار طلب عبور نمود
و مقارن این حال از اطراف دلاوران عرصه همت یکبار در ریختند و رزمی بغایت عظیم روی داد و هنگامه جان ستانی
و جان فشانی گرمی پذیرفت و بهادران ناموس دوست کارنامه شجاعت ظاهر ساخته مخالفان سیاه بخت را آواره
دشت هزیمت گردانیدند و رخت حیات بسیاری از مقهوران بموج خیز فنا رفت لیکن از انبوهی جنگل و کثرت درختان
راز حقیقت حال مخالفان چنانچه باید معلوم نشد بعضی را گمان آن بود که در کمینگاه فرصت انتظار قابو دارند و جمعی
بران رفتند که خود را بر سر اردو ... رسانیده دست تطاول و تاراج دراز خواهند ساخت آخر رای صادق خان ...

دوم قرار گرفت و فوج همراه او را صالحه عنان معاودت بصوب معسکر اقبال تافته در این وقت آن مقهور
از عقب بر آمده غبار شورش بر انگیخت و اکثر مردم را پای همت از جای رفت الله وردی خان با جمعی ثبات قدم ورزیده دستگاه
کارزار گرم ساخت و صادق خان و ابو المعالی و میرزا محمد و سلار و زجیقلشهای نمایان کرده آبروی جاوید بدست آوردند
و هوراسپ پسر بزرگ او در این زد و خورد برخاک هلاک افتاده خانجهان برادر او با یکی از فیلان مست در آویخته بزمین
افتاد و بهتی هلاکی جرم خود در آبرآورده بجهل زد و با وجود زخم کاری مردانه برو رفت و ساه پسر او نیز تردد
نمایان کرده راه سلامت پیش گرفت و از شاهراه این حال آن مقهور خالی از دیار برتر روزگار خود بیچنه راه فرار پیش
گرفت و قریب دویست رجپوت از مردم نامی او بقتل رسیدند و بیامن اقبال روز افزون خاقان ربع مسکون
چنین فتحی بعد از شکست چهره کشای مراد گردید **ذکر بعضی از وقایع بنگاله و لشکر کشیدن خانجهان**
بصوب بانگانو و بدست آوردن مادر داود و متعلقان او و چون خانجهان از انتظام اطراف و اقطار بنگاله
خاطر وا پرداخت عزیمت بانگانو که مادر و متعلقان داود و مستی و جمشید و خاصر و خلان او با بسیاری از افغانان
پناه اندیش در آنجا می بودند پیش نهاد همت ساخت از امدادات غیبی آنکه درینوقت مستی خواست که در سلک دولتخواهان
در آید و جمشید با سایر افغانان اتفاق نموده بممانعت پیش آمد و بعد از اندک جنگی بسیار مستی هزیمت یافته خود را
بگوشه کشید و غنیمت وافر از اندوختهای او که درین حوادث بدست مستی افتاده بود بتصرف جمشید و دیگر
افغانان درآمده مقارن این حال یوسف لوحر سر دسته افغانان که از دوستان و موافقان مستی بود نزد در مقام انتقام
درکینه جویی او شد و روزی جمشید بقصد گرد آوری خاطر دلاسای جانبهای آنها رفت و آنجماعه قابو دانسته بیک لحظه
حیاتش را بآب خنجر لبریز ساختند و بیامن تاییدات اقبال این زوال مخالفان برگشته حال بایکدیگر در آویخته و زخمت
کشت و بازوی اولیای دولت کار خود را بانجام رسانیدند چون خانجهان بحدود بانده رسید والده داود و منتسبان
خود روی عجز و نیاز بدرگاه پادشاه غریب نواز نهاده نزد خانجهان شتافت و این وسیله از آسیب حوادث نجات
یافت درینولا که موکب فیروزی لوا متوجه بنگاله بود مولانا محمد هروی از عراق آمده بسجده درگاه فلک اساس فرق عزت
برافراخت او از بزرگزادهای یزد است و کسب فضایل و تحصیل علوم در خدمت علامه زمان مولانا میرزا جان نموده

و از اکثر علوم عقلی و نقلی بهره وافی و نصیب کافی داشت حضرت فهم و دقت بیان و طلاقت زبان و عرض بخالی بود در
اندک فرصتی بجلایل عواطف و شرایف مراحم اختصاص گرفته از جمله مصاحبان و مخصوصان مجلس بهشت آیین شد
لیکن چون در اصل فطرت کم ظرف و ناتمام شده بود دست دراز و دستانها ساخت و ضایع ساخت حال او در جای خود مرقوم
کلک صراحت رقم خواهد رسید و از وقایع این ایام گرفتار شدن مظفر حسین میرزا است چون بیامن اقبال روز
افزون در ولایت گجرات غبار شورش و فساد او فرو نشست میرزا بجال سلامت متوجه دکن شده در راه جمعی از کم
کرد او فراهم آمده اسباب فتنه و آشوب سر انجام دادند و چون از قبل وکیل خود روی امید تافته بود با حاکم
آنجا جنگ کرده شکست یافت و بکام عنان مراجعت بولایت ظفر بیس معطوف داشت و راجی علیخان فاروقی او را مقید
ساخته بدرگاه معلی فرستاد و مجرای دولتخواهی خود نموده مقصود دیگر آنزمان کشتی بطاع آن درگاه فلک ارتفاع
دستوری یافت که او را بلاهور آورد و چون موکب کیهان شکوه از دریا عبور بسته عبور دولت فرموده
قلیچ خان محرم که حکومت لاهور بعهده کاردانی او بود بسعادت اقبال شتافته عز بساط بوس دریافت چون بلوچان
را قندهار با اهل نوافل دست درین دست تطاول و تعدی دراز می ساختند او را با میرزا یوسف خان و سید حامد
بخاری و محمد زمان و فوجی از بهادران عرصه شهامت بتادیب طایفه بلوچان و ضبط آن حدود تعیین فرمودند و
رایات اقبال بعزم زیارت روضه علیه شیخ فرید الدین گنج شکر بر افراشته روز دوازدهم اسفندارمذ ماه الهی ظاهر قصبه
پتن مضرب خیام سپهر احتشام گردید و بزیارت مزار فیض آثار آن بزرگوار تشریف برده آداب طواف و نیازمندی
بتقدیم رسانیدند و بر شمار بحار مکرمت غبار احتیاج از چهره حال مجاوران و ساکنان حوالی آن بقعه متبرکه
پاک شستند و درین مجلس بهشت آیین صوفی ناصر از بلخ و مولانا شفیعی از بخارا آمده ملازمت دریافتند
آغاز سال بیست و سیوم الهی از جلوس ابد قرین درین هنگام که حوالی لاهور از ورود موکب اقبال آراستگی یافت
کوکبه سلطان بهار انجمن آرای بزم روزگار گردید و روز سه شنبه دوم محرم الحرام سنه نهصد و هشتاد و شش هجری بعد از
گذشتن پنجاه و سه دقیقه نیر اعظم روشنائی بخش عالم به بیت الشرف حمل تحویل نمود و سال بیست و سیوم از مبدا
جلوس خاقان ممالک ستان بمبارکی و خرمی آغاز شد و در عنفوان این سال شیخ ابراهیم بایالت صوبه دار الخلافه فتح پور

که وطن مألوف او بود بمزید اختصاص یافت و هم درینولا اسمعیل قلیخان بالحکومت و حراست ولایت مالوه سر افراز گردید تا
و حکم شد که شاه ابراهیم خان و مطلب خان پسران او و نوازش خان قوچین با سایر جاگیرداران آن ملک از صلاح و صواب دید او
تخلف نورزند و همگی همت باستیصال مواس و متمردان مصروف دارند و از سوانح اقبال طراز فتح قلعه کنبهلمیر است
بر تیغ همت شهباز خان و آن قلعه ایست بغایت رفیع الاساس و بتعریف استحکام آن برتر از اندیشه و قیاس در سر راه
ایام تسخیر هیچ یک از سلاطین عظام بر شرف آن کنگره آن نرسیده و درینولا که شهباز خان بشوق خدمت و کار
طلبی متوجه آن صوب شد راجه بهگوان داس و کنور مان سنگ را بدرگاه معلی فرستاد که مبادا بسبب زمینداری
فتوری در انجاح این مقصد تساهل و تغافل داری بکار برند بلکه مصدر دیگر فسادها نشوند و خود با میرزا خان خلف
بیرام خان و شریف خان و غازیخان و دیگر بهادران جان سپار بطاق همت تسخیر قلعه کنبهلمیر است و در اندک
فرصتی بیامن اقبال روز افزون آثار تسلط و اقتدار ظاهر گردانید و از تاییدات غیبی آنکه درینوقت که مبارزان قلعه
کشا محاصره را تنگ ساخته بودند توپ بزرگی که اهل قلعه داشتند سر داده بودند آن توپ شکسته جمع کثیر را بطوفان
بلا سوخته و از این حادثه یکبارگی پای همت متهوران از جای رفت و حاکم آنجا بی از جان گذشتن برآمده خود را بجنگل
شعاب انداخت و بسیاری از راجپوتان نامی در پیش دروازه قلعه و کرد بخانهای جهالت و ضلالت افسرده جانفشانی
کردند و چنان قلعه که سالها در خیال پادشاهان آن نتوانست رسید مفتوح شد و چون شنیده بود که رانا بکوهستان
بانسواله رفته است شهباز خان قلعه را بغازیخان بدخشی سپرده احمال و اثقال را در آنجا گذاشته خود جریده با
فوج مسعود خویش در عقب شتافت و در روز دیگر بحصار گوکنده رسیده در سر سواری فتح آنجا کرده و
دیگر قلعه اودیپور را بتصرف در آورد و غنایم نامحصور بدست اولیای دولت افتاد و بشارت این فتوحات اقبال در نواحی
لاهور بمسامع جلال رسید و چون موکب عالی بکنار رودخانه رسید از شدت باران و تلاطم دریا حکم شد که پل بسته
اردو را بگذرانند و تا گذشتن عساکر فیروزی مآثر دولت و اقبال در کنار آب توقف فرمودند و درین موج خیز طوفان
نوبر سنگ نام فیلی خاصه در شناوری بسیل فنا رفت و چند روز متصل و اعراب بارانهای عظیم شد از جمله روزی
در شکارگاه غریب ترکی با بود که کلاغ آبها متفرد جوزی بود و از میمنت ذات قدسی صفات خاقان ستوده خصال

هیچ کس آسیبی نرسید و هم درینولا عرایض میرزا یوسف خان و شاه قلیخان محرم مشتمل بر استشفاع گناه طایفه بلوچان
معروض بارگاه جلال گردید و از انجا که عفو و خطاپوشی ثمره کریمه ذات قدسی صفات است ملتمس آنها بر فراز قبول
جای گرفت و حاجی خان بلوچ و حسن خان و سایر اعیان و سران بلوچستان بحضرت شتافته روی شرمساری
بر خاک عجز و زاری نهادند **ترتیب شکار قمرغه در حوالی بهره و برآمدن انقلاب صوفی مقصود و حکم اطلاق جمیع**
حیوانات درین هنگام سعادت فرجام خاطر ملکوت ناظر بشکار قمرغه توجه فرموده و حکم عالم مطیع گردید ز مطلع شرف
ارتفاع یافت که در حوالی بهره جرگه ترتیب داده شکار ری جمع سازند و امرای والامرتبت و تواجیان بهرام صولت
کار بسته حضرت مشرف از موضع گرجاک تا بهره که بیست و پنج کروهی مسافت نخچیرها را بند ساختند و چون قمرغه به سر انجام آورد
خاقان تیز شکار بر توسن مراد سوار شده عرصه شکارگاه را بجولان نشاط آراستگی بخشیدند و از غرایب اتفاقات
آنکه درینوقت آن مظهر شهود را بغریب حالتی دست داد و صورت ممیت مستغرق بحر مراقبه گشته یکبارگی حکم
اطلاق جمیع حیوانات فرمودند و سزاولان بفرموده حضرت شتافته مقیدان آن حضرت را از صید و حکم آگاه
گردانیدند و صیدهای صحرا جانور بی زبان بی زبانی دعا گویان در شکرگزاری روی بوادی نجات نهادند و در همان گلزمین
پادشاه حقیقت گزین از اسپ فرود آمده موی سر قصر فرموده حاضران عرصه قرب حیران این رموز الهی
گشته ارای که واقف بر اسرار نبودند رو هم کدام بقدر معرفت و دریافت خویش دلایل ترتیب داده سرگردان وادی تحقیق
بودند و لیکن عقده این راز بناخن اندیشه هیچکس گشوده نشد و هم از روز موکب عالی از دریای بهت عبور نمود و
راجه بهگوان داس و کنور مان سنگ از اجمیر آمده بسعادت آستانبوس اختصاص یافتند و درین ایام که ساحل دریا
بهت مخیم بارگاه اقبال بود هودج عزت حضرت مریم مکانی از مستقر اورنگ خلافت رسید و شهریار بایستقبال
در لوازم تعظیم و مراسم تکریم کوشیده نخست شاهزاده ولی عهد وارث هفت اقلیم سلطان سلیم را باستقبال
فرستادند بعد از آن خود نیز بشاه راه ادب نهاده متوجه دریافت دولت ملازمت آنحضرت شدند و درینولا
عرضداشت خانجهان از بنگاله با پنجاه و چهار زنجیر فیل و دیگر نفایس آن ملک معروض بارگاه قبول گردید و بوسیله
او وکلای راجه مالکساه که زمیندار ولایت کوچ است با تنسوقات آن دیار که رسم پیشکش و ادای خراج فرستاده بود در حضرت

زمین بوس یافتند و از سوانح فرستادن سکینه بانو بیگم به نصیحت و رهنمونی میرزا محمد حکیم بکابل چون میرزا
بجهت صغر سن و عدم تجربه در فراهم آمدن جوش آمد گویان خام بر انداز اطوار نامستحسن در سلوک [illegible]
نهاد خود ساخت و حفظ مراتب تسلیم و رضاجویی و آداب اطاعت و فرمان پذیری بار اولی نعمت در تنبه چون [illegible]
باید بتقدیم نرساند رای جهان آرای چنان تقاضا فرمود که بعضت رایات جهان ستان بصوب زابلستان انعطاف
افتد و دو سه روز ملازمت میرزا جمعی از معتمدان کاردان گذاشته و ضبط آنجا رود فرموده عنان مراجعت بمستقر خلافت
معطوف دارند لیکن بگمان آنکه مبادا از قرب رایات منصور متوهم خاطر گردد و روی بوادی غربت نهاده بنا
باوریکان قدر ناشناس برد فسخ آن عزیمت نموده از کمال عاطفت و مهربانی سکینه بانو بیگم را که همشیره علاتی
میرزاست برهنمونی سعادت رخصت فرمودند و در آن وقت بر زبان الهام ترجمان گذشت که اگر چه برادر کوچک
بمنزله فرزند می باشد اما بر محمد حکیم از فرزند دست چرد وجود فرزند [illegible] الحشمه [illegible]
محال و نیز قرار یافت که اگر میرزا به نصیحت بیگم سر بر خط فرمان نهد و از افعال ناپسندیده مراجعت گزیده
احکام پادشاهی که هر آینه ترجمان اوامر الهی است نماید بانواع مکارم و مراحم [illegible] گردانیده بوی برد [illegible]
زاده ولی عهد شاه سلیم خوش وقت سازد و مهر علی سلدوز و میر ابو العلا و صفوی را در ملازمت آن پرده
هودج عزت رخصت ارزانی داشتند و ایلچیان شاه رخ میرزا [illegible] انعطاف [illegible] عبدالله خان
و عابری خواجه را بجهت [illegible] همراه ساختند [illegible] میرزا [illegible]
خان والده او مرحمت فرمودند و چون در هنگام نهضت موکب منصور از دار الخلافه فتحپور حکم شده بود
که در دولتخانه خاص حوضی بیست گز در بیست گز بعمق دو قامت از سنگ سرخ اساس نهاده بفلوس [illegible] کون
لبالب سازند تا انعامات و اکرامات از آن گنج لبریز بیشتر باشد و جهانیان از سرچشمه فیض جشنها [illegible]
سیراب گردند درین ولا بعرض اشرف رسانید که تا هفده کرور [illegible] وهنوز گنجایش دارد
حکم عالی شرف نفاذ یافت که تا رسیدن رایات همایون باید که لبالب کرده و چون حدود قصبه بهاره معسکر اقبال
شد شهباز خان بسجده درگاه معلی ناصیه دولت نورانی ساخت و در [illegible] بسعادت [illegible]

بلند مرتبه گردانیده و در اوراق پیش سمت ذکر یافت که شهباز خان بحدود رانای سیاه بخت در آمده ترددات پسندیده
ظاهر ساخت و قلاع حصین و محکمهای متین او را بتیغ همت مفتوح گردانیده و در تاخت و تاراج و کشتن و بستن
نهایت جد و اهتمام بکار برد و چون آن سرگشته بادیه ضلالت و جهالت در کریوه گمنامی و کنج خمول نشین [illegible]
و خواری شده و داد که سپه سالار او بود آمده شهباز خان را دید و او را همراه گرفته روی امید بدرگاه خواقین پناه
نهاد و آنجا که شهباز خان مصدر خدمات شایسته شده بود استشفاع او در باره داود باید قبول یافت لیکن بر زبان
معجز بیان گذشت که از خطوط پیشانی او نقوش راستی فهمیده نمیشود و این آمدن از اضطرار است نه اختیاری
بالجمله او را در حدود پنجاب گذاشته متوجه دار الخلافه شدند و آن سیاه باطن بعد از اندک مدتی روی بوادی فرار
نهاد چنانچه بر زبان قضا بیان گذشته بود سمت ظهور یافت و چون دار الاقبال کلانور مورد بارگاه جلال گردید
در باغی که جلوس اشرف شده بود جشن عالی ترتیب داده نقود بیکران بفقرا و درویشان نثار فرمودند و از این
منزل ملا عشقی غزنوی و قاضی صدر الدین لاهوری برسالت علی رای حاکم کشمیر رخصت یافتند که آن وحشی
طبیعت را براه فرمان برداری ثابت قدم سازند و هم درین ولا سعید خان را بایالت ولایت پنجاب بلند مرتبه
گردانیده بدانصوب رخصت فرمودند و مبلغ وافر از زر نثار مصحوب او بجهت درویشان و گوشه نشینان لاهور
ارسال ساختند و چون بعرض رسیده بود که بسیاری از افاغنه در قصبات و قریات پنجاب توطن گزیده نظام جمعی
بوضع سوداگری و طایفه [illegible] کار روزگار می گذرانند و رعایا و زیردستان همواره از آسیب ظلم و تعدی
آنها در محنت و آزارند و هنگام فرصت در پی افساد و فتنه و شورش از آنها قریب الوقوع است لاجرم رای ممالک
آرای که انتظام بخش سلسله ظاهری و باطنی است چنین تقاضا فرمود که آن گروه را متفرق ساخته باطراف ممالک
محروسه فرستند که اجتماع آنها منشا افساد کلیست و بر این نحو ارجاع حکم شد که بر این موجب عمل نمایند و چون جلوس
ولایت پنجاب بر لب بهکوسرا بر و دیگر منصبداران الوس چغتای را در آنصوب جاگیر بتنخواه داده اند و اگر زمین داران
کوهستان شمال برهنمونی سعادت حلقه بندگی و اطاعت در گوش جان افکنده بفرق بندگی خدمت شتابند فهو
المطلوب و الا استیصال این طایفه پیش نهاد همت ساخته محال متعلقه آنها را بسواران ستیزه های درگاه مقرر دارند [illegible]

اقبال خاقان ستوده خصال و حسن سلوک او در ابتدا فرصتی بسیاری از راجهای و رانایان غاشیه خدمت بردوش
اخلاص گرفته قدم از شاهراه اطاعت بیرون ننهادند و بعد از ورود رایات منصور بدار الخلافه فتحپور در لجه سعادت زمین بوس
دریافت از سوانح این ایام گذشتن اعتماد خان خواجه سرا و فرستادن فتح خان مسند عالی بایالت بهکر چون سید
محمد میر عدل از روزگار در گذشت اعتماد خان خواجه سرا بایالت بهکر تعیین شد و او جمعیت نیک فراهم آورده لشکر
بسیهوان کشید و از روی اقتدار و شوکت صلح خاطر خواه نموده بازگردید لیکن از غرور جمعیت و سامان بیم
رشته احتیاط سلوک و مدارا از دست داده در غایت غرور و پندار روزگار بسر میبرد و چون موکب اقبال از لاهور
معاودت بولایت پنجاب افکند خواست که سپاه خود را بجهت داغ روانه درگاه سازد هر چند مردم از اظهار طلب
مرد خرج و مساعدت نمودند نتیجه نداد و بدرشتی و بی رونقی پیش آمده رشوت مقصود علی نام ملازم او با جمعی
از اوباش طبیعان مدرتری اتفاق نموده بهنگام فرصت کار او ساختند و چون صورت واقعه بعرض اشرف رسید
فتح خان مسند عالی بحکومت و حراست آنجا خلعت امتیاز پوشید و حکم شد که آن خون گرفتها را بدست آورده
بقصاص رسانند **ایلغار فرمودن شاهسوار بصوب اجمیر** چون از مبادی حال هر سال بزیارت معینه
تشریف می بردند و درین مرتبه بجهت یورش پنجاب و زیارت مزار متبرکه شیخ فرید الدین گنج شکر آن امنیت
از حیز قوت بفعل نیامده بود رای صواب نمای چنان تقاضا فرمود که از دار السعادت دهلی بطریق ایلغار بدان
مزار فایض الانوار شتافته عنان معاودت بمرکز خلافت منعطف گردانند لاجرم موکب عالی از دار البرکه دهلی
در عرض چهار روز بخطه فیض اساس اجمیر نزول سعادت فرمود و بعد از فراغ زیارت و مراسم داد و دهش بر نکاو
اقبال سوار شده بطریق ایلغار در عرض دو روز از اجمیر بدار السلطنت فتحپور تشریف بردند و درین ایلغار
همگی بیکس از مقربان بساط عزت برفاقت گوی سبقت از دیگران ربوده بودند نورنگ خان و شیر خان و حسین
خان و مقبول خان و فتح الله شربتدار و عبدالله بلوچ و جلال الدین افتابچی و شاکر خان آبدار و محمود خان چماق
مقارن این حال عرضداشت امرای گجرات مخبر بر قدوم حضرات عالیات از حرمین مبارک معروض بارگاه عز و جلال گردید
و شهاب الدین احمد خان فرمان شد که بزودی سرانجام نموده روانه دار الخلافه سازد درین ولا که مستقر اورنگ

خلافت بورود موکب اقبال رونق تازه یافت بدستور معهود هر شب جمعه بعبادتخانه تشریف آورده مجلس
پادشاهانه تشریف میداشتند و دانشوران جمیع ادیان درین بزم معنی فراهم آمده نقد حقیقت بر محک تمیز
میرسانیدند و آن مجموعه فیوضات الهی بر مسند صلح کل نشسته داد معرفت میداد و مقربان بساط عزت بحکم
عالی ارباب استحقاق را بحضور آورده از فیض سحاب مکرمت آنحضرت بهره ور میگردیدند و چون کاربرداران
بیوتات عالی بموقف عرض رسانیدند که حسب الحکم ابواب تلاد و نقود کونا کون لبریز شده دریای مکرمت خاقان
سکندر حشمت بجوش آمده دست در اموال برکشوده آغاز انعام و تحسین فرمودند نخست امرای والا شوکت
و مقربان بارگاه حشمت در خور منصب و نسبت دامن دامن زر و سیم مرحمت شد آنگاه بفقرا و مساکین و سایر الناس
هر روز مبلغهای بیقیاس عنایت میفرمودند ۶ ز موج طبع تو سیراب شد جهان کرم نهاد صیت تو مسند بر آسمان
کرم الله الحمد که بمیامن ذات فایض البرکات خاقان ملک صفات تهی دستان آرزومند بکام دل رسیدند و نام
احتیاج از صفحه روزگار رحلت شد و از واردات اقبال رسیدن نوید فتح و فیروزی خان جهان است در شکست و قتل
عیسی و سایر زمین داران بهاتی درین ولا از عرضداشت خان جهان بوضوح پیوست که چون ابراهیم ترال و کرم
داد موسی نیز در حدود بهاتی در رکیب شورش و تشویر بوده اسباب منازعت و مجادلت سرانجام میمودند
و عیسی نیز بعززهای زمین داران روزگار میگذرانید و شاه بردی صاحب اهتمام نواره نیز دم از مخالفت و [illegible]
میزد لاجرم سپاه دلخواه ترتیب داده عزیمت آنصوب پیش نهاد ساخت و در نواحی قصبه کواری لنگر اقامت انداخت
با محمود خان خاص خیل که سمتی اشتهار داشت و بسیاری از افغانان ناچار آمده دیدند و غنیمت فراوان از نقد
و جنس بتصرف اولیای دولت در آمد و شاه بردی نیز برهنمونی سعادت در زمره دولتخواهان منتظم گردید و چون
قصبه بهوال مورد عساکر اقبال شد ابراهیم پرلو و کرم داد و دیگر سران افغانان جز مصالحت در میان آورده
لیکن عیسی بر جاده مخالفت وجود رای ثبات قدم ورزیده بمقاتله و مجادله قرار داد و خان جهان لشکر آراسته
بسر کردگی شاه بردی و محمد قلی روانه ساخت و در کسار اجنک عظیم روی نمود و عیسی شکست یافته راه گریز
پیش گرفت و غنایم نامحصور بدست مجاهدان عرصه اقبال در آمد و درین ولا وقت بخبر مجلس بر تاب که از زمین داران

نامی آبخرود بود دریا نواره بسیار از کنکلان برآمده آتش قتال برافروختند و افواج منصوره تاب مقاومت نیاورده روی
گردان شدند و محمد قلی از کمال تهور و جلادت خود را در کشتی مخالف انداخته چند آنکه مقدور بود دست و بازوئی
گردید و از بدایع تاثیرات اقبال آنکه در حینی که سررشته انتظام افواج ساقط شد و اکثری را پای همت از جای رفته
بود بهشلغاری نام زمین داری که در سلک دولتخواهان انتظام داشت با جمعی رسیده کارنامه شجاعت و جرأت ظاهر
ساخت و بسیاری از چنان شکست ابواب فتح و ظفر بر چهره حال اولیای دولت ابدی الاتصال مفتوح گردید و مخالفان
سیاه بخت خاک ادبار بر فرق روزگار خود بیخته بهزار جان کندن رخت حیات بساحل نجات کشیدند و دولت
خواهان با غنیمت فراوان در عرصه اقبال جولان مراد نمودند و از ظهور این بخت اقبال ابراهیم نزل (?) پسر خود را با
پیشکش لایق نزد خانجهان فرستاده بندگی اختیار کرد و اولیای دولت هم عنان فتح و نصرت معاودت نموده
بصحت پور که در حوالی تازه اساس یافته بود آمدند و از وقایع این ایام آمدن (?) آنکه بدرگاه معلی چون
صادق خان او را آواره دشت هزیمت گردانید رحل اقامت در آبخرود انداخت و باختلال احوال در شعاب جبال
سر برد تا آنکه روزگار بر وی تنگی کرد و از همه جا روی ناامیدی دست داد ناگزیر از راه عجز و تضرع در آمده بوسیله
صادق خان برادرزاده خود را با پیشکش روانه درگاه معلی ساخت اگر نوید بخشایش رسد خود نیز روی امید
بدرگاه سپهر بارگاه نهد از آنجا که عزیزپروری و جرم بخشی شیمه کریمه خاقان ستوده خصال است استشفاع
صادق خان رقم عفو بر جرایم تقصیرات او کشیده آمد و آن بطالت سیر باتفاق صادق خان و دیگر سران لشکر روی
عجز و شرمساری بر خاک آستان ملایک آشیان نهاده بخلعت ابدی یافت و از سوانح طلوع کوکب اقبال خان اعظم
میرزا عزیز کوکلتاش از هبوط خسران و اختلال درین ولا خاقان قدرشناس از روی عاطفت و بنده نوازی آن گوشه
نشین ناکامی را از حجاب برآورده بمراحم بیکران اختصاص بخشیدند و او بنطاق اطاعت و رضاجوئی بر میان جان
بسته و تدارک تقصیرات گذشته پیش نهاد همت ساخته سرگرم خدمت شد و هم درین تاریخ محمد خان حاکم
خاندیس بحکم اشرف مظفر حسین میرزا را مصحوب مقصود دینه بدرگاه خواقین پناه فرستاد و مقارن این
ایام قطب الدین محمد خان از گجرات آمده بسجده سده اورنگ خلافت فرق اخلاص نورانی ساخت و چون مسامع

جلال رسید

جلال رسید که رانای مقهور باز عرصه را خالی یافته از تنگناهای کوه بحدود متعلقه خویش شتافته بنابر آن شهباز
خان و غازیخان بدخشی و محمد حسین و شیخ تیمور و میرزاده علیخان با فوجی از غازیان جلادت نشان بدانصوب
رخصت یافتند و شهباز خان ترددات پسندیده ظاهر ساخته مجددا آن بخت برگشته را آواره دشت گمنامی گردانید
و از سوانح این ایام سفر گزیدن خانجهان است بنزهت سرای جاودانی چون از ولایت بهار مراجعت نموده به
پور آمد بیمار شد و مزاج او از مرکز اعتدال انحراف ورزید و روز بروز رفته رفته مرض باشتداد انجامید و اطبای حاذق هر چند
در معالجت کوشیدند سودمند نیفتاد ناگزیر رخت حیات بسرمنزل فنا داد و ازین خبر وحشت اثر خاطر حقایق دان
ترددان بخت کرانی کشید و تاسفها خورده آمرزش او را از درگاه ایزد تعالی درخواست نمودند و در
سال مبارک سلطان خواجه از سفر حجاز مراجعت نموده بزیارت کعبه مقصود مسرور گشت و از اسبان عرب و اقسام
نفایس آن دیار بنظر درآورده مورد نوازش و مراحم بیکران گردید و تحفه های او پایه قبول یافته خصوصا آن
دعزت (?) شرف اختصاص پذیرفت و چون بمسامع جلال رسید که از صدقه کرمت خاقان سکندر حشمت هر
سال گروه انبوه از فقرا و ساکنین هر دیار خصوصا اقصای ولایت روم که در گرد خانه مبارک فراهم آمده مستفید
و بهره ور میگردند بنابران حکم قضا نفاذ جهان از مکمن عاطفت و مرحمت شرف نفاذ یافت که درین مرتبه خواجه محمد یحیی
بعالی منصب میر حاج اختصاص گرفته مضاعف آنچه سلطان خواجه برده بود از نقد و جنس همراه ببرد خواجه
نبیره قدوة الاولیا ناصر الدین خواجه احرار است و بیک واسطه بخواجه کلان خواجه میرسد با نجابت ذاتی در
بلطی (?) نیز وفور داشتند و هم درین ولا قلیج خان بصوب گجرات رخصت یافت و حکم شد که شاه فخر الدین
اچین بحکومت پتن شتافته ترسون خان بدرگاه فرستد و حاجی ابراهیم سرهندی بمنصب صدارت
گجرات اختصاص گرفت لیکن دنائت طبع و سفاهت ذاتی خود را ظاهر ساخته در اندک فرصتی بپاداش اعمال گرفتار
آمد چنانچه در جای خود نگاشته کلک بیان خواهد شد و خواجه غیاث الدین علی آصفخان ببخشی گری گجرات
خلعت امتیاز پوشید و حکم شد که او لشکر مالوه را موافق ضابطه پادشاهی داغ نموده از آن راه بگجرات
رود باتفاق شهاب الدین احمد خان و قلیج خان لشکر گجرات را نیز بداغ رساند **آغاز سال بیست و چهارم از**

از جلوس ابد قرین تاریخ دوازدهم محرم نهصد و هشتاد و هفت هجری بعد از سپری شدن شش ساعت و هفت
دقیقه روشنی افزای عالم پرتو شرف ببرج حمل انداخت و سال بیست و چهارم از مبدا جلوس خاقان ممالک ستان
بمبارکی و اقبال آغاز شد این رنگین احوال این دولت ابد قرین از تعداد شهور و سنین مستغنی باد در عنفوان
این سال خدمت مظفر خان بایالت ولایت بنگاله بلند مرتبه گردید و رضوی خان بمنصب بخشی گری اختصاص
گرفت و میر ادهم و رای پتر داس بخدمت دیوانی امتیاز یافتند و حکیم ابو الفتح بصدارت و امینی تعین شد و میر جمال
الدین حسین انجو و تیمور بدخشی و بسیاری از امرا بکومک مظفر خان مقرر داشته بدان صوب رخصت فرمودند
و حکم شد که چون مظفر خان بوصول انجا رسد اسمعیل قلیخان برادر خانجهان روانه درگاه شود **آغاز سال بیست و پنجم الهی از**
مبدا جلوس حضرت خاقانی بعد از انقضای سی و هفت دقیقه شب جمعه بیست و چهارم محرم نهصد و هشتاد و
هشت هجری آفتاب جهانتاب به بیت الشرف حمل تحویل فرمود و سال بیست و پنجم الهی از مبدا جلوس حضرت
خلافت پناهی بمبارکی و خرمی آغاز شد و از سوانح این سال رسیدن قطب الملک حاکم گلکنده است بسجده کریاس
گردون اساس با عرایض و پیشکشها از فیلان نامی و شرایف جواهر و ظرایف آن خطه و کشته شدن عادلخان حاکم
بیجاپور مع رضی بارگاه جلال گردید و تفصیل این اجمال آنکه او از ناپاکی طبیعت همواره دامن عصمت خود را بمجالست
و معاشقت شواهد و امارد آلوده ساختی و درین فعل قبیح سخت غلو داشتی و هر جا صفت ساده روئی شنیدی
تا بدست نیاوردی و طلب از املاک بریده حاکم بیدر خواجه سرائی داشت بصورت ظاهری و باطنی آراسته و عادلخان را
از دیر باز هوای آن در سر بود و میسر نمیشد درین ولا بسفر بیجاپور اتفاق افتاد که خواجه سرا را بهار (?) بر عادلخان
فرستاد و آن نامقید بی باک فی الفور بخلوتخانه در آمده دست تصرف میکشید از آنجا که مقبول نبود دراز ساخت و او
از کمال غیرت و حمیت خنجری پنهان با خود داشت در عین وقت جانسپاری ناموس بر ذوق جان ترجیح داده
بضرب دست کار او باتمام رسانید و بعد از زمانی مردم خبردار شده خواجه سرا را بقصاص رسانیدند و روز دیگر عضد
الدوله امیر فتح الله شیرازی باتفاق عین الملک ابراهیم خان برادرزاده او را جانشین ساخت و از سوانح رسیدن
خراج بنگاله است بدرگاه سلیمان جاه چون مظفر خان به بنگاله رسید خزینه خانجهان را از نقود و بیشمار و نفایس

روزگار

روزگار و صد و هفتاد زنجیر فیل که از زمین داران برسم پیشکش گرفته بود مصحوب حسن بیگ (?) بدرگاه معلی ساخت
و درین تاریخ بنظر اشرف گذشت و مقارن این حال میرزا علی قلمرو شاهی و جمعی از خون گرفتهای سیاه بخت مثل میرکی و
عبری کور و شهاب بدخشی و کوچک یساول با هم قرار دادند که در روز (?) قصد پادشاه نموده خود را با غیاث
صوبه بنگاله رسانند لیکن از آنجا که حمایت و حراست ایزد تعالی (?) عرصات (?)
و پیش از آنکه عزیمت باطل حق ناشناسان از حیز قوت بفعل آید حقیقت حال بمسامع جلال رسید و در ساعت (?)
فدائیان فرستاده آن خون گرفتها را مقید ساختند و میرکی که سر حلقه بد اندیشان بود (?)
بیاسا رسید و دیگران بزندان ادب گرفتار شدند و هم درین تاریخ مولانا (?) قاضی صدر الدین (?)
سعادت بساط بوس دریافتند پیش ازین نوشته شده که پادشاه سلاطین (?) علیخان والی کشمیر نام
برده را با فرمان مرحمت و اسب و خلعت فرستاده بود درین ولا مراجعت نموده عرضداشت (?) نفایس آن دیار
معروض بارگاه جلال گردانیدند و چون از راه اخلاص و صدق عقیدت بود شرف قبول پیوست و از وقایع این
ایام محروم شدن خان اعظم مرتبه دیگر از سعادت کورنش و در گوشه انزوا پای صبر در دامن ناکامی کشیدن
و اجمال این تفصیل آنکه خان اعظم در ایام حکومت گجرات میر علاء الدین یزدی را که دیوان سرکار او بود بگمان تغلب
و تصرف بمطالبه تا (?) غلام گیرانید و او بجهت تحصیل آن مبلغ بمیرزا آویخته چنان چوبکاری فرمود که از هم گذشت
و محتمل که سهوا اثر ضرب بیکی از اعضای رئیسه رسیده باشد و اگرچه خان اعظم آن غلام را بقصاص رسانیده بود
لیکن درین ولا پسر میر علاء الدین یزدی روی استغاثه بدرگاه معدلت بارگاه نهاد و دادخواهی کرد پادشاه عدالت
آیین تمیز و تشخیص این قضیه را بقاضی جلال قاضی معسکر رجوع فرمودند که بمقتضای شرع شریف بفیصل رساند
و چون خان اعظم این غلام را بقصاص رسانیده بود تکرار این قضیه (?) از آثار بی اتفاقی حضرت
دانسته بمبلغ گرامند پدر میرزا را دلاسا نموده و مرتبه دیگر ساعی آگره رفته گوشه انزوا اختیار کرد **ذکر شورش بنگاله**
و بغی ورزیدن جمعی از حق ناشناسان مخذول العاقبه و کشته شدن مظفر خان چون مظفر خان به
دار الملک بنگاله شتافت هر کرچ (?) اکثر معمور خاطر خواه داشت از نو تغیر داد و (?) ضبط نمود و تمام

راسخت تنگ کرفته سردار بر اباعمل آزاری حمر ساخت و زر و ابر بی حساب از جاگیر مردم بر آورده بتحصیل دار حق الله
فرمود و امرای بزرگ و قدیمان این دولت را بخرویات آزرده خاطر کردانید لاجرم خالدین خان امیر زانجان خان داماد
خود کبر ابنده بنهایت خواری و بی عزتی ساینده لاجرم دلها ازو متنفر شد و خاطرها بر میدم بابا خان قاقشال
که سرکروه این طایفه بود راه مخالفت سپرده غبار فتنه و تشویر مرتفع کردانیدند و رطلا این حال معصوم خان
کابلی که مجملی از احوال او در اوراق سابق مذکور شده جاگیردار بهار بود روزی میان او و ملا طیب دیوان
و پرکهوتم بخشی صوبه مذکور بر سر جرم داغ رفته در سخن بدرشتی کشید درشتی بر شتم انجامید در ساعت
بجائی رسید که معصوم خان دست بشمشیر نهاده در نهایت تیرکی و آشوب طبیعت از مجلس بر آمد و راست
سر خانه طیب و پرکهوتم رفته منازل ایشان را غارت کرد و پرکهوتم با سایر جاگیرداران آن صوبه را فراهم آورده بعزم
نبرد معصوم خان شتافتند و از جانبین جنگ عظیم شد و پرکهوتم بقتل رسید و از همان روز معصوم بغی صریح
ورزیده اسباب شورش و آشوب سرانجام داد و مکتوبات بیکرنکی و یکجهتی بر بابا خان قاقشال و دیگر اعیان
بنگاله نوشته ترغیب و تحریص نمود و خود را بآنها متفق ظاهر ساخت و از اطراف و اقطار آنملک آتش فتنه و آشوب
زبانه کشید مظفر خان در اطفای بلا هر چند تدبیرات بکار برد چون سر رشته انتظام از دست رفته بود دلها ازو
رمیده بود نتیجه نمیداد و مهمات نسق نیافت و رسوخ فرمان باسم مظفر خان نیز در باب نیافت که
قاقشالان از قدیمیان این دودمان عالی‌اند از سلوک ناملایم که با آنها نموده برات کزید خاطر جوئی نماید و بعنایات
پادشاهی مستمال و امیدوار کرداند تا محال جاگیر قدیم آنها را بحال خود دارد و باسم بابا خان و سایر قاقشالان نیز فرمان
مرحمت صادر شد و از بار عصیان بحسب ظاهر در مقام اطاعت در آمده بمظفر خان پیغام فرستادند که خاطر ما از رهگذار
مرحمت آنحضرت اطمینان یافته اکنون شما رضوی خان دیوان را بفرستید که پیمان دوستی و اخلاص بعهد و سوگند
موکد سازند و خاطر ما از جانب شما جمع شود مظفر خان رضوی خان و امیر ابی اسحق پسر میر رفیع و پتر داس را فرستاد
و چون آنها بجماعت قاقشال پیوستند روزی چند بترتیب مقدمات کذشت آخر حرامنمکان بر ضلالت و بغی ثبات ورزیده
رضوی خان را مقید و محبوس کردانیدند و پتر داس آزرم از میان بر کرفته اسباب بغی و شورش سرانجام نمودند

بابخان

و با جمعیت انبوه بر کنار دریای کنک بمحوس آوردند و مظفر خان با جمعی از دولتخواهان در برابر صف آراست و تاثیرات
آسمانی با وجود کثرت مقهوران غالب آمد و کن میر و لشکر میرزا بیک قاقشال و همه همان را با فوجی از دریا ار آب
کذرانیده بجانب تانده فرستادند که این بدبیر دولتخواهان از دولت سازند مظفر خان خواجه شمس الدین و میر رفیع و بنیا نوری
و قاسم علی سیستانی و حسن بیک کرد را با جمعی از بهادران بر دفع آنها تعین نمود و بین الفریقین جنگ صعب
در پیوست و بپاس اقبال بی زوال بیدولتان سیاه باطن آواره وادی هزیمت کردیدند و بعد ازین حال بغی
حیات ریخته آمد و اساس همت ارباب بغی و عناد از پای افتاد و بعجز و زاری در آمده زینهار خواستند لیکن از کمال غرور
و پندار کثرت تضرع و زاری آنها موجب ازدیاد نخوت و استکبار شد و با آنکه شورش بهار تسکین یافته بود ازان
حساب بر نکرفته در خود رای و غرور افزود و مقارن این حال معصوم و سایر فتنه جویان صوبه بهار آمده بمقهوران
بنگاله پیوستند و تفصیل این اجمال آنکه چون صیت رسیدن افواج قاهره بصوبه بهار بلند آوازه شد حرام نمکان
حق ناشناس بجانب بنگاله شتافتند که باتفاق باغیان آن ناحیت کاری از پیش برند در ینوقت مظفر خان ترخان
و خواجه شمس الدین و جعفر بیک را با فوجی از بهادران بجانب قاقشالان تعین نمود که بمقابل آنها شتافته کرهی را که بمنزله
دروازه آنملک است استحکام بخشند لیکن از رسیدن دولتخواهان یک روز مقهوران آمده بکار امضبوط
ساخته بودند بمجرد رسیدن جنگ عظیم شد اکرچه ترخان با اکثری از همراهان راه بیدولتی سپرد اما خواجه شمس
الدین تردد ات پسندیده ظاهر ساخته زخمها برداشت و بابا خان قاقشال از شنیدن این خبر با جمع کثیر از دریای
کنک کذشته با اعیان بهار ملحق شد و هنگامه فتنه و آشوب ارباب زر و آکرمی پذیرفت مظفر خان حسن بیک عرب
اعلی را بالجزری فرستاد که سرکای کنک را کرفته نکذارند که مخالفان عبور نمایند اتفاقا شبی که شدت باران
و طوفان او بود بر انزیشان فرصت یافته از آب کذشتند و بنا بکم علی علی همراه اهل مورچال شده باشند
دیکر مقهوران که در برابر مظفر خان بودند نیز با آنها پیوستند لاجرم اولیای دولت مورچلهای آن طرف را برهم زده
بانیجانب آمدند و هر روز دلیران ناموس دوست عرصه پیکار را آراسته داد شجاعت و مردانکی میدادند و آتش قتال
و جدال التهاب و اشتعال داشت تا روزی که مخالفان از آب کذشته بعشر اعلی اثار غلبه ساختند خواجه شمس الدین

خود را بکومک رسانیده حق نمک ادا ساخت و تردد ات شایسته ظاهر ساخت اکرچه برادرزاده حسین بیک شربت خوشکوار
شهادت چشید اما خواجه بنیروی اقبال روز افزون غنیم را غبار آلود هزیمت کردانید و بدین طریقه تا نوزده روز از
طرفین مبارزتهای عظیم میشد و اکثر شکست بر باطل ستیزان حق ناشناس می افتاد در ینوقت آوازه رسیدن کومک
از درکاه اعلی شیوع یافت و ارکان همت ارباب بطلان تزلزل پذیرفت و قرار دادند که بصوبه اودیسه شتافته رخت حیات
بساحل نجات کشند و اکر قابو بدست افتد یکی از مورچلها دست بردی نمایند و باین عزیمت شب بیستم روانه شدند
قاسم علی سیستانی و جمعی که در آخرین مورچلها بودند پای همت استوار داشته کشتی چند از غنیم جدا کردند مظفر
خان بر حقیقت حال اطلاع یافته کوس نشاط بلند آوازه ساخت و مراعات حزم و احتیاط نموده بترتیب صفوف
پرداخت که مبادا در ضمن فریبی محسوی باشد القصه چون قاقشالان کشتیها را کیرانیده روانه پیش شدند دولت
خواهان پرده غفلت در پیش چشم فرو هشته سر رشته انتظام و احتیاط از دست دادند و مقارن این حال معصوم
خان بآنجا رسیده و نوبی سرداده عموم سپاهی آن مورچال را در هم شکسته در آمد بی آنکه مجادلتی واقع شود خاک
هزیمت بر فرق عزت خود بیختند و الف علی بدخشی و کوچک قنزووزی که از اعیان لشکر منصور بودند باستیاری
راه بی حقیقتی سپرده بمخالف پیوستند و هنگامه حق ناشناسان کرمی پذیرفت و بازی که حریف بپای داده بودند بیک
بر نشش نقش از دست بدادند و مظفر خان از سنوح سرنوشت غیبی در رشته حیرت افتاد و همتش بر جای
نماند در چنین وقتی که بیشتر از پیشتر سعی بایست نمود و قوی دل باید بود سر رشته تدبیر و انتظام فرو کذاشته هر چند
صاحب همتان روشن رای مبالغه نمودند که از دیر باز این فوج را پای دادن نه آیین سرداری و کارکذاریست همراهان را
پریشان خاطر نباید کرد و باعتضاد اقبال بیزوال قدم جرات و تهور پیش باید نهاد چون قلم تقدیر بامر دیکر رفته بود
ازین همه بموضع ضبط اموال بیشتر رست کرد و آخر با لغو بسیار خواجه شمس الدین را با جمعی پیش فرستاد که اکر قابو یابند
کارزار نمایند در ینوقت اکثری از اندیشه اهل و عیال بیدولتی سپرده و پرده آزرم از پیش رو بر کرفته راه بی حقیقتی سپردند
خواجه شمس الدین میکفت اندک راهی رفته بود دید همه مردم را از اطراف و جوانب جدا شده بغنیم در می آیند چنانچه در کم
فرصتی غیر از مطلب حالی که با من رابطه محبت قوی داشت کسی همراه نماند دانستم که غیرت الهی کار خود کرد و سعی

نتیجه نداد

نتیجه نداد و معه هزاردست از جان شسته با آن شیر مرد روی بکارزار نهادم و تا رمقی داشت همانی نموده تردد ات
شایسته ظاهر ساخت تا آنکه زخمهای کاری ساغر حیات او لبریز شد در ینحال محمد علی ارلات که مرا او دربر یافت
دوستی بود رسیده آمد بر داشت و کفت بمعاونت من آمدی این همه وقت حق ناشناس بیزن خواهر من کرد و او را
او بر زمین آمده و نزدیک بود که قالب تهی کنم قضا را میرزا محمد که نهایت همراه او و داشتم بسر لاش رسیده بر طاق او را
مهربانی بر کرفته نزد معصوم برد او در این نموده بقاضی زاده سپرده و مرا بر فیلی انداختند و من بچشم عبرت
تماشای نیرنکی تقدیر میکردم با آنکه اتفاقا جمعیت مخالفان زیاده میشد و جنکی در میان نبود از سایه خود توهم
و هراس داشتند ناکاه فوجی عظیم نمودار کشت نزدیک بود که ترتیب افواج مقهوران ساقط و خود بخود درام
کردند بعد از تحقیق و تشخیص معلوم شد که در زیر حمل اطال بی حقیقتی بر فرق روزکار خود بیخته و جمع کثیر را
شیطان صفت از راه برده بعزم دوستی می آید ازین نیز کار بعمات انتقویت دیکر بهم رسید و کار آنها رونق
تمام یافت و مظفر خان چندان تامل در عزیمت کرد که غیر از میر جمال الدین حسین انجو و حکیم ابو الفتح و جعفر
بیک و باقر انصاری و بردی بیک یکه و آوینز و عیسی ترکمان و معدودی از ملازمان و مخصوصان او کسی بر کرد
و پیش او نماند و معه هزاد و سه روز حیات مجهول الکمیت باین تکنامی از اول بدکزیده در قلعه تانده متحصن شد
بجز این دو فاین زده زر پاشی شروع کرد اغاز ردادن این وقت باصرف این مثل است که نوش دارو که پس از مرک
بسهراب دهند القصه مقهوران بمحاصره پرداختند و مظفر خان پیغام فرستادند که اکر جان خود بخشوده تر دناید
بدانچه خاطر او خواهد رعایت نمایم و الا راه او میدهیم که بجانب مکه معظمه برود و چون همت یاوری و نیو نمو همراهی
نکرد که مردانه در راه اخلاص جانبازی نماید بشق آخر راضی شده جواب داد که حرام نمکی و بی حقیقتی از من نمی آید
و اکر دست تصرف بعرض و ناموس من دراز نسازید متوجه زیارت خانه مبارک شوم بر آنکه ایشان سیاه بخت قرار
دادند که سیوم حصه از اموال خود بر کرفته روانه شود اما چون اعتماد بر قول آنها نداشت و محافظت قلعه از
حیز قدرت خویش بیرون نمی یافت نهانی بیست هزار اشرفی نزد معصوم فرستاده روابط قدیم و دستکیری
های کذشته بیاد داد و استدعا نمود که حفظ جان و ناموس بر ذمت مروت خود لازم سازد و او نیز دست قبول

برسینه نهاد اما هرگاه سرنوشت طوری دیگر باشد این دست و پا زدن چه نتیجه دارد همان شب میرزا شرف
الدین حسین از قلعه گریخته خود را بمنزل معصوم رسانید و اضطراب اهل قلعه و بیدلی مظفرخان خاطرنشان
اهل بغی ساخت و شرح ماجرای میرزا شرف الدین حسین آنکه خاقان کثیر الاحسان او را با چندین جرم و تقصیر
که هر یک مستوجب کشتن و سوختن بود نزد مظفرخان فرستاد که اگر آثار ندامت از ناصیه حال او دریابد هم آنجا
جاگیر نماید والا روانه سفر حجاز سازد چون سرنوشت ادبی باکی و کفران نعمت مجبول بود در اصلاح شیمای و تحسین
اطوار ناهنجار او ظاهر نشد مظفرخان آن بدسگال را مقید کرد اسیر انتظار سر می برد در نوبت بحالتها
ساخته از قلعه برآمد و جمعی آگاه شده تیر انداختند و او زخمی خود را بباغیان رسانیده بر این عزیمت ... دلیر
گردانیده و در هنگام طلوع صبح نخست قاقشالان قدم جرأت پیش نهاده از اطراف بر فراز قلعه برآمدند و دست
تصرف و تاراج دراز ساخته غبار شورش و فساد برانگیختند معصوم خان پاس عهد و تولد داشته حوالی منزل
مظفرخان را از آسیب دست اندازان اوباش محافظت نمود که گزندی بعرض و ناموس او نرسید و مطلب اصلی آنکه
اموال و اشیای او متصرف درسیاید مظفرخان با چیزی از غلامان و ملازمان خود سلاح پوشیده در روی
دروازه گریز داشت درین حال معصوم با یک دو کس تردد او رفته علایمت و مهربانی پیش آمد تا مظفرخان کو آن
حوصله و دل قوی که چنین قابوی را غنیمت شمرده داد خود بستاند و معصوم هم از این خطا و غفلت
آگاه شده خود را بدر برد از لخت و تا بود همواره از این جرأت و تهور خود را نکوهش و سرزنش میکرد بالجمله
درین طوفان بلا نقود بیشمار و اجناس بسیار بتصرف اهل ادبار افتاد و معده حرص گرسنه چشمان ... مکس
ممتلی شد میرزا شرف الدین حسین نسبت بدیگران بیشتر یافت ظاهرا مظفرخان درین شورش هشت لک روپیه و دفینها
تا آن کور کرده بود و میرزا از آن خبر داشت خود را بوقت رسانیده زرها را بتصرف آورد و سنگ بجای و صندوق در
نهاده بجا گذاشت القصه مظفرخان را درهمان منزل مقید ساخته جمعی را موکل گماشتند بعضی که بدولتی و بد
ذاتی بحال الغان درآمدند از آسیب قتل و حبس نجات یافتند و چیزی دیگر محبوس شدند و حکیم ابوالفتح و رای
پتر داس برهنمونی تدبیر و قوت دل از آن آشوبگاه خود را بدر انداختند و خواجه شمس الدین باشانی سعید

نفرمان

نقد جان بدر برد اما بتحصیل زر در شکنجه و تعذیب گرفتار کردید جعفر بیگ بن بدیع الزمان قزوینی و مراعات وقت
جان بسلامت برد و چون حضرت خاقانی او را از بی التفاتی بدان صوب فرستاده بود نیاوین یکی از اسباب نجات
او شد و ارباب عصیان مظفرخان را از زودی بشهادت رسانیده شروع در تقسیم ولایت و خواندن خطبه
بنام میرزا حکیم کردند نخست بارگاه خانجهان را که بجهت پیشکش ترتیب داده بود برافراختند و اطراف آنرا
بسایبانهای پرتکلف زینت بخشیده و فرشهای نفیس گسترده مجلس عالی آراستند و مراتب و مناصب قرار دادند
بکام روائی نشستند و معصوم بر مسند وکالت تکیه زده خطاب خان دورانی بر خود دارا بدو واز لشکر و باباخان خانخانان
و ایالت بنگاله جاری خانجهان و سرداری هزار کس و دیگر جبیل خان زمان و میرک ترابخان الدین اعظم خان جان
محمد بهبودی خان عالم عبدالباقی خداوندخان میرزا بیگ بهادرخان عرب بهادر خانیانه شجاعت خان اختصاص
گرفت سعید توقبائی را خان ساخته هزار و پانصدی کردند و بهمگی اعلام و نقاره و جاگیرهای معمور قسمت شد
میرزا حاجی کناو و فرخ برغلی و ... حسین تیمور تاش عزیز دستم بیک محمد توقبائی و محمد قلی ترکمان
و عبدالله بیگ بدخشی قاسم علی برلاس مقصود علی کور عوض بهادر میرزا عرب دوست محمد توالکچی و مراد قاقشال
تاش بیگ زلف علی لنک خدابردی غضنفر بیگ نوروز بیگ منصب هزاری و لقب خانی و علم و نقاره مردود
منکوب گردانیدند میرکلان لنک و قابیل میرزا کجک بیگ و بیگ محمد شیر و بهادر لطفی حسین الاحسین بابا
دوست مهر علی بیگ قربان بیک بمنصب پانصدی و خانی و علم خاکساده بار بر فرق روزگار خود بیختند و دیگر اوباش
سیاه بخت سلطانی و جاگیرهای معمور اسباب دارو بنگاله خود سرانجام دادند و خواجه شمس الدین را بلشکر خانی
و جعفر بیگ آصفخانی تکلیف نمودند و این دو کس بتدبیر و حیل آنرو زرا گذرانیدند بوقت دیگر انداختند و بعد
از ترتیب مراتب و مناصب و تقسیم محال و اقطاع خواستند که خطبه بنام میرزا بخوانند بفراغ خاطر فرو کش کنند
قضا را در این وقت اقبال خاقانی و جمال آثار جلالت ظاهر ساخته طوفان بلاد رجوش و خروش در آمد ابر و باد
صاعقه بر فرق باغیان ناحق ستیز آتش ریزشد و عجیب شورشی پدید آمد تا رو پود آن بارگاه و شامیانها و فرشها
از هم گسیخته گرد پرده وال مشعبد باز دهر طرفه العین بساطت اطوار باب فساد و عناد را چنان در هم نوردید که

اثری از آن طمطراق نماند و بعضی جان کنند هر کدام بگوشه خزیده عبرت از کار خود برگرفتند و اراده باطل اهل
زوال از حیز قوت بفعل نیامد و مقارن این حال صیت قرب وصول عساکر اقبال بلند آوازه شد و مقهوران از
کمال مستی و نخوت بتقابل شتافتند اگرچه بظاهر میرزا شرف الدین حسین همت سرداری داشت لیکن در معنی
معصوم و بابای قاقشال اسباب ادبار سرانجام مینمودند و چون بخت نابیخبار سید محمد ملی از دیگر سوانح نگار
کلک وقایع نویس میگردد درخلال این حال بهادر پسر سعید بدخشی قابو دانسته در صوبه بهار هنگامه
فتنه و آشوب گرم ساخت سعید بدخشی عامل سرکار ترهت بود چون معصوم یا دیگر مقهوران غبار
شورش مرتفع گردانید سعید سیاه بخت فرزند خود را در ترهت گذاشته در زمره باغیان درآمد و جرگه بحکی
دست تصرف در اموال خالصه دراز کرد و جمع کثیر از اوباش فراهم آورده بالسیری مسمای سلطنت خود را منسوب
ساخته ابواب دالدو نکال بروی روزگار خود کشوده معصوم سعید سیاه رو را فرستاد که به نصیحت و
رهنمائی اسباب موافق یک جهتی سرانجام نماید او از جهالت و ضلالت پدر را بزندان سپرده بخود رائی نشست
و خطبه و سکه بنام خود کرد حزم و حماقت آن سیاه رو از سجع نگینی که بجهت خود قرار داده بود احتیاج بتکرار
بیان نیست بهادر الزی سلطان بن اسعید شرسلطان پسر سلطان بدر سلطان دنی سلطان بن سلطان
بالجمله چون معصوم بر بنگاله شتافت عرب را در بهار گذاشت که اگر تواند دست بردی نماید در نوبت شاهم خان
از سعادت ذاتی و نمک حلالی علم دولتخواهی برافراشته بحاجی پور رفت و از آنجا فوجی بر سر بهادر فرستاد اما
مردم شاهم خان از وی شکست خورده باز گردیدند و ظهور این معنی موجب ازدیاد نخوت و استکبار آن بر
گشته روزگار شد مرتبه دیگر خود جمعیت کرده بر دفع او شتافت و درین دفعه ظفر یافت و سعید سیاه بخت بقتل
رسید و مقارن این حال محب علیخان بر سر روی اقبال روز افزون متوجه اطفای نایره فتنه عرب شد و او نیز از فتنه
برآمده عرصه پیکار آراست و محب علیخان بتائید غیبی آن اجل سر را شکست داد و کرخته تیشه رفت از اتفاقات
حسنه که سعادت علیخان که سرکرده ارباب فساد بود و عرب شهر پتنه را بامید او گذاشته بود برهنمونی طالع
از او مخالفت ورزید و عرب بر سر خانه او رفت و جنگ کرده زخمی راه گریز پیش گرفت و محب علیخان شهر پتنه را

بتوف

بتصرف درآورد و روزی چند تا رسیدن افواج ممالک کشا بسامان لشکر و اسباب سفر پرداخت و در عرض چون شوق
ترسون خان و صادق خان و غازیخان و الغ خان با بسیاری از امراء معسکر فیروزی مآثر بسر کردگی راجه تودرمل
از درگاه تعیین شده بود بپیوستند و چون بغازی پور ورود افواج گیهان شکوه اتفاق افتاد و معصوم خان
فرنخودی ملحق شد و از آنجا که خاطر اولیای دولت از بی اعتدالیها و ناهنجاریهای او بقدری تردد داشت و او را
مصدر فساد میدانستند قرار یافت که بر سو هر اولی بکار و منزل بیشتر میرفته باشد تا سعادتی از گزند و پرخاش او
محفوظ بوده رفته رفته برمنویات باطن او آگاه شوند و چون کنار دریای گنگ مخیم اردوی ظفر قرین گردید خبر
کشته شدن مظفرخان رسید و عجیب شورشی در معسکر پدید آمد و لیکن قوی همتان جان فشان در اعتضاد با
غیبی دسته برسوخ عزم و ثبات قدم گرمتر شتافتند و هم درین نزول محب علیخان و شاهم خان جلایر و تیمای
خان و باقی کولابی بجنود اقبال پیوستند و ترتیب افواج بدین نهج قرار یافت در قول ترسون خان و راجه تو
درمل و رای سرجن و راجه آسکرن و مهترخان و جمعی دیگر از مبارزان عرصه همت مقرر شدند و در برانغار محب
علیخان و شاهم خان و میرابوالمظفر و چیزی از بهادران جانفشان نامزد گردیدند و در جوانغار صادقخان
و الغ خان و نقیب خان و تیمرخان و برخی از مردان قوی همت قرار گرفتند و در هراول معصوم خان فرنخودی
و شیخ فرید بخاری و سید ابوالقاسم و سید عبدالمعالی و سید عبدالواحد و سید عبدالهادی و گروهی از بهادران
کارطلب پای همت افشردند و چون از بعضی باغیان و بانی طبیعت در اطوار و جوانب اردو و بر سر قرانی تردد میکرد
قرار یافت که از منزل بهادران سلاح پوشیده تنوزک و ترتیب میرفته باشند عرب بد جبلت که در آخر رود
غبار فتنه و آشوب برانگیخته بود از وصول عساکر اقبال آراء ادبار سر گرفته خود را بگوشه گمنامی کشید و چون
افواج گیهان شکوه مسکرد و ورود نصرت فیروزی فرمود معصوم خان فرنخودی که همواره در اندیشه فساد و
کاذب نعمتی بود بخاطر آورد که راجه تودرمل که صاحب انتظام لشکر و مدار العلیه دولتخواهان است از هم گذرانیده
اعلام بغی و عناد مرتفع سازد و بایں اندیشه ناصواب خواست که جمعی از بطالان رجال فراهم آورده بطریق سان آراسته
مسلح و مکمل بتطور راجه بگذراند و در از عوغا و هجوم کاری از پیش برد و راجه از اندیشه ناصواب او در آن شهر بر بیابانها

الجمله عذر بهانه برانگیخته تا پرده آزرم از دو دیده نشود مقارن این حال الیسیلم بخان بنکاله آمده کرهی را مضبوط ساخته بود
جلال الدین مسعود نواجی باشی و چیزی که بر رسم قراولی می شتافتند با پیش قدمان ارباب ضلالت مبارزت نموده
غالب آمدند و راجه تودرمل و سران لشکر با هم نشسته در هر باب کنکاش می نمودند جمعی از دلاوران در زد و خوردی صلاح دیدن
دانسته کمی تامل و توقف در جنگ مبادرت باید نمود بعضی از کاردیدهای معامله فهم مراعات حزم و احتیاط نموده
مناسب حال و مطابق وقت در آن یافتند که چون بنیاد حوادث از ارتفاع مرتفع شد و تمیز دوست و دشمن چنانچه باید
نمیشود و دانا معصوم خان فرخودی که میر عمده این لشکر است خاطر اطمینان نمی آرد بهتر آنکه در همین منزل توقف
کزیده حصار مستحکم بر دور اردو بنا ساخته که درین صورت جمعی که بنا بر ضرورت در رزم با غیان درآمده اند بی مروت
خواهان خواهند بود و بر کمیت و کیفیت مخالف نیز چنانچه باید وقوف خواهیم یافت و راجه از کمال حزم و احتیاط
رای آخرین پسندیده چون در قلعه منکیر کنجایش عساکر کیهان شکوه نبود مقرر فرمود که بر دور آن حصاری
عریض وسیع اساس نهاده امراء کرام در دیوار آن خود جای کرفته مرحلها را استحکام شایسته دهند و ماندن در ضمن
این غریب صورت انجام پذیرفت و قلعه منکیر بمنزله ارک واقع شد ارباب بطلان قدر جرات در تهور پیش نهاده غبار
شورش و آشوب برانگیختند و از جانبین بتوپ و تفنگ آتش قتال اشتعال پذیرفت و همواره جوانان چابک دست
از طرفین برآمده نقد حال بر محک همت میزدند درین اثنا جمیع از بی سعادتان برکشته روزگار مثل ترخان دیوانه
و همایون قلی و شاه محمد دیوانه و غیره خاک ادبار بر فرق روزگار خود بیخته با غیان درآمدند تا بتائید غیبی در
اندک زمانی قضیه منعکس شد و جوق جوق مردم از باغیان جدائی گزیده بر همنونی سعادت خود را بعسکر اقبال
رسانیدند و هنگامه اولیاء دولت رونق دیگر یافت و در خلال این حال عرضداشت اولیای دولت بر کثرت ارباب خلاف
والتماس کومک بدرگاه معلی رسید و میرزا کوکه بتدارک تقصیرات گذشته استدعاء خدمت نمود خاقان کثیر
الاحسان او را از پرده خجالت برآورده بخطاب اعظم خانی و منصب پنجهزاری بلندمرتبه گردانید و سید عبدالله
خان و قاسم علیخان و میرزاده علیخان و شیخ خان و مختار بیک و دیوان بیک و سکندر چکنی و حیدر دوست
و نادر قلیخان و استاد ذکریا و میسر حصاری و دیگر بهادران جان نثار بکومک خان اعظم مقرر فرمودند

و هر کدام را در خور شایستکی به اسب و خلعت ممتاز ساخته شرف رخصت ارزانی داشتند و حکم شد که چون کوکلتاش
بجنود فیروزی اعتصام ملحق شود امراء و الاشکوه و دیگر مبارزان عرصه همت قدم از رضاجوئی او بیرون ننهاده
در لوازم خدمت و جانفشانی بصلاح و صواب دید او عمل نمایند و مقارن این حال حکیم ابوالفتح از بنکاله آمده سعادت
زمین بوس دریافت هرج و مرج آن دیار و شورش اهل ادبار بعبارت منقح آبدار معروض ایستادهای پایه سریر
سلیمانی کردانید و چنان نمود که دیوانه پور میر معز الملک ارادهای باطل پیش نهاد خاطر ناشناس خود ساخته
در فراهم آوردن اوباشان و اقوام طلب همت کماشته و آثار ضلالت و کفران نعمت از ناصیه حال او ظاهر میشود و مولانا
محمد یزدی در هرزه درائی و بدسکالی یار و همداستان است لاجرم باسد خان ترکمان فرمان واجب الامتثال از قهرمان
جلال عز نفاذ یافت که از ماکپور دیوانه پور شتافته میر معز الملک و مولانا محمد یزدی را مسلسل و مقید بدرکاه
عدالت بارکاه آورد و بموجب حکم اشرف کرم و کیرا شتافته از دیوانه پور آن بدانیدان را بر کشتی نشانیده متوجه
درکاه شد و از غرایب آنکه پیش از رسیدن بعدالتکاه تمیز روزکار کینه کذار سزا در کنار آنها نهاد و دو دری
فصل داده کشتی حق ناشناسان بموج خیز فنا رفت و جهان را سرمه عبرت در چشم پر آشوب کشیده آمد
و هم درین ایام شهباز خان که باستیصال رانای مقهور تعیین شده بود آستانبوس دریافت او از صرف دولت
اخلاص و کارطلبی در آن خدمت تردداتی شایسته بتقدیم رسانیده و رانا را سر تاب داد آواره دشت ادبار کردانیده بروز
ناکامی گرفتار ساخت و بسیاری از اعوان و انصار او را بقتل آورده و فضای وسعت آباد جهان را در چشم او تنگ
تر از دیده مور ساخت و آن بر کشته روزکار رمیده بخت با معدودی از مردم ناکزیر خود مثل سایر حیوانات وحشی
در تنکنای کوه و کریوه‌های ستوه کریخته میکشت و شهباز خان با جوانان چابک دست سر در دنبال او داشته بهر جا
خبر او می‌شنید مانند شاهبازی بقصد شکار او خود را میرسانید درین وقت خاقان ممالک ستان اهم را بر
مهم مقدم داشته آن شایسته خدمت را بدرکاه طلب فرمود و بکومک لشکر بنکاله تعیین شد و بابوی منکلی و سلیم خان
سرمور و میر قاسم بدخشی و شیخ ادهم و نصیب ترکمان و شیخ کبیر و حکیم مظفر و عبدالقدوس و بهادر علی و
بسیاری از جوانان کارطلب مرافقت او رخصت یافتند و مقارن این حال بشارت رسید که اولیای دولت خواه

باغیان از بیروی همت انتزاع نمودند و شرح این اجمال آنکه از کثرت مخالفان و هجوم اوباش و نفاق جمعی از نوادر آن
که بظاهر در زمره دولتخواهان انتظار داشتند و بباطن سررشته دوستی و یکرنکی با ارباب بغی استحکام مینمودند
راجه تودرمل بصوابدید اولیاء دولت حصاری شد و اهل ادبار سر بنخوت و استکبار برافراشته از هر طرف
جوانب هنکامه شورش و فساد کرم ساختند و جهت سد ابواب آذوقه میرزا شرف الدین حسین خان و معصوم
خان بر راه تیسر راه پیش نکرفتند که از طرف خشکی غله برای اردوی کیهان پوی نرسد و نواره خود را بجمع کثیر
و آتشبازی بسیاری استحکام دادند که از راه دریا آذوقه نیابد درین وقت خبر رسید که کشتیهای مخالف هشت
مذکور پیش آمده اند و قابوی دست برد است لاجرم صادق خان و الغ خان و نقیب خان و باقر سفرچی و جماعت
کارطلب براه خشکی شتافتند و رای تیر داس با جمعی از راه دریا روان شد و چون خان اعظم از طرف آب کذرانید
کاران براه خود را برسانند و بنیروی تائید آسمانی مبارزان عرصه جانفشانی کرم و چسبان شتافتند و قریب
صد کشتی از توپ و تفنک و آلات جنک بدست آورده همعنان فتح و نصرت سالما و غانما مراجعت نمودند و از
ظهور این لطیفه غیبی هنکامه ارباب بطلان شکست عظیم یافت و هم درین ولا خواجه شمس الدین محمد از قید
باغیان سیاه بخت نجات یافته بشاه راه سعادت شتاب آورد و چون ارباب عصیان مظفر خان را شربت خوشکوار
شهادت چشانیدند معصوم خان خواجه را بکمان زرداری بحمایت خود کرفت و بچیزی بملایمت بمدارا کذرانید
و آخر پرده آزرم از میان برکرفته بعنف و شکنجه زر طلب کرد و نزدیک شد که خواجه نقد حیات در بازد درین وقت
عرب بهادر رسیده خواجه را پیش خود آورد و حقوق دوستی و آشنائی قدیم مرعی داشته بند از پای او برداشت
و خواجه در کمین فرصت نشسته و چون قابو یافت بچیزی از اهل سعادت بدرآمده فرار پیش گرفت و در قصبه کهرک
پور براجه سنکرام پیوست و بنا بر سد ابواب مداخل و مخارج بچیزی همانجا بسر برده جمعی از مردم سپاهی
با خود جمع ساخت و در آن از فرصتی حسن علی عرب و بابای دیوانه و میرزا حسین نیشابوری و علی قلی ترک بیک
سیستانی و بسیاری از نمک بحرامان که اضطرارا بغنیم ملحق شده بودند برکرد او فراهم آمدند و قریب هزار سوار
بهم رسانیدند و همواره قزاقی کرده اردوی مخالفان تاختی و دار آنها کیجت جرا برآمدی بدست آوردی

و ازین رهکذر تفرقه عظیم در جمعیت آباد مخالفان راه یافت و هم درین ایام ارباب فساد را رونق افتاد و از وقایع آن
سال کشته شدن شجاعت خان است بر تیغ بی باکی قلیچیان حق ناشناس او در سارنکپور صوبه مالوه اقطاع داشت
در تیول احکام طلب او شد که بدرکاه آمده متوجه شرقی دیار کردد و چون عزیمت دریافت آستانبوس نمود سپاهیان
او بوده آزرم از پیش رو برکرفته نار خواهش بطلب علوفه و مدد خرج دراز ساختند و او از بدخوئی و آشوب
طبیعت بدرشتی و دشنام درشت جواب داد لاجرم گروه بسیاری از قلیچیان اوباش نهاد مثل حاجی شهاب و عوض
بیک برلاس و محمد قاسم و هزاره بیک و خسرو و رضا قلی و غیره با یکدیگر اتفاق نمودند که وقت فرصت کار او را ساخته
دست تطاول و تاراج باموال و اشیای او رسانیده بیرون روند و بانتهاز این عزیمت در کمین قابو نشسته انتظار فرصت
میجستند تا آنکه او از سارنکپور و شیره بیرون زد و آخرهای شب از آنجا خواست که کوچ نموده متوجه پیش شود
و در وقتی که مردم باستعداد سواری و بار کردن پرتال اشتغال داشتند کار نعمتان باطل سرشت بجا کشیده
از کمین برآمدند و شورش غریب در اردو افتاد تو بیرخان پسر او از پی خیمه و تفتیش برآمد و دریکرت مغلوب
بزخم کاری نقد حیات سپرد شجاعت خان سراسیمه از خیمه برآمد که سبب آشوب معلوم نماید و چون خود را در
معرض خطر یافت مظفر بازبرکشت و جمعی از ابطال رجال بتعاقب او شتافتند در درون خیمه زخمهای عمیق
رسانیدند لیکن هنوز رمقی داشت که خدمتکاران جوکی و ملازمان جان نثار او را در عماری انداخته روانه سارنکپور
شدند و چنان ظاهر ساختند که کویی جان بر نرسیده و ازین رهکذر بسیاری همراهی اختیار کردند و چون بحصار
سارنکپور در آمدند کوس شادمانی نواختند و ارباب فساد خاطر از ناتصور کرده از هول جان و سراسیمکی بی آنکه
دست بغارت و تاراج باموال و اشیاء دراز سازند راه آوارکی پیش گرفتند و در اندک فرصتی اکثر کرفتار شده
بقهرمان معدلت رسیدند و چون حقیقت حال معروض ایستادهای پایه سریر کاه جلال کردید شریف خان را بدان ناحیت
رخصت فرمودند که اصلاح شکستکیهای کذشته نماید و حکم شد که باز بهادر پسر او از کجرات آمده در امور
کلی و جزوی معاون پدر باشد و دیگر اقطاع داران صوبه از صلاح و صواب دید او بیرون نروند و از سوانح این ایام محبوس
شدن خواجه شاه منصور او از کفایت ناسنجش و گرفت گیر بیموقع کار بر بندها خدا سخت تنگ ساخت و از

واز اطوار ناهنجار او سپاه بستوه آمده رنجیدن وقتی که کافر نعمتان بنگاله بغی ورزیدند ودر ممالک محروسه غبار
فتنه وآشوب ارتفاع گرفت بصید دلها وخاطرجوئی مردم نپرداخت واین سعایت را کفایت نام نهاده در امور مالی وملکی
دقیقهای بی جا وشدتهای ناپسندیده ظاهر کرد ورضای خدا از سلوک نامرضیه او بعیان آمده از بس شکوه شد
واثر احسان از عموم عاطفت ورأفت دلجوئی بندهای خدا وتدبیر حال عباد بر ذمت مروت خویش لازم شمرده دست
تصرف او را از مهم وزارت کوتاه ساخت وعالی منصب وزارت بحسن سلوک وکاردانی وزیرخان تفویض یافت
که فرصت را مفید فرمود، نشاه قلیخان محرم سپرده بدرهود ربیع الاول حکیم الملک بزیارت خانه کعبه مبارک رخصت
واز وقایع این ایام التجا آوردن یوسف شاه والی کشمیر بدرگاه سلاطین پناه وطلوع اختر اقبال او تا بحدی
خاقان سپهر ارگاه چون کشمیریان منافق که سرشت آنها بعسر وآشوب مجبول ومفطور است با یوسف خان والی آنجا
راه بی حقیقتی سپرده اعلام بغی وشورش مرتفع ساختند یوسف خان دست از حکومت بازداشته بالتجا روی امید
بدرگاه سلاطین پناه نهاد ودر آن سرنوشت چند سیر مبارک پادشاهی ... ساختند وبعد از ده ماه او را نیز از
مسند حکومت بحضیض خواری وناکامی نشانیدند ولوهر چک عمزاده یوسف خان را بحکومت برداشتند وچون
یوسف خان بعز بساط شرف اختصاص یافت خاقان قدردان غبار اندوه از آن شکسته خاطر زدوده رایت
بحال مکرمت برومند ساختن حکم فرمودند که امرای پنجاب بکومک او شتابند چون یوسف خان بلاهور رسید
از سپهر سطوت افواج قاهره امرای کشمیر بتعقدات نموده او را بتنها طلب داشتند واو بکومک ...
برداشت ودر بهره کله جمعی از مردم اعیان آن پیوستند ولوهر چک آگاهی یافته شمس چک وحیدر چک
وبسیاری از ابطال رجال بتقابل او تعیین فرمود ویوسف تاب مقاومت نیاورده از آن راه عنان بازکشیده از کریوه سیو
پور متوجه کشمیر شد ولوهر چک با بقیه مردم خود در برابر آمد چون خلاصه لشکر ... بود یوسف فال
دانسته دلیرانه از آب بهت گذشت وفوج غنیم بی جنگ متفرق شد ولوهر چک دستگیر گردید یوسف ...
میل در چشم او کشید وبه نیروی اقبال روزافزون بار دیگر بحکومت کشمیر سربلندی یافت واز سوانح دولت شکست
یافتن چندرسین پسر رای مالدیو است در داستانهای گذشته نگاشته کلک وقایع نویس گشته که او پسر از رفته

اطاعت بر تافته باعتضاد معقلهای سخت ودریوهای دشوار راه سرداری سپرد ومکرر بعساکر اقبال آسیب رسانیده بود
آواره دشت ادبار گردیده ... از کمین دلاور برآمده گرد فتنه بر انگیخت وبر بعضی از محال صوبه اجمیر دست یغما
دراز ساخت چون صورت حال بمسامع جلال رسید حکم شد که پاینده خان مغل وسید قاسم وسایر جاگیرداران آن حدود
باستیصال او کمر همت بسته سزای شایسته در کنار روزگار او نهند ونامبرده کارگزاران بخدمت شده با دل قوی و
عزمی درست متوجه کارزار گردیدند وآن مقهور برگشته بخت در برابر آمده جنگ سخت کرد وبجان کندن بسیار
شکست خورده روی ادبار بوادی فرار نهاد از بدایع امور که در این وقت بظهور پیوست آنکه مخصوص الحضور اشرف
آورده در به گوش داشت ونه سوراخ گوش وهرچه میگفتند بی تفاوت میشنید **هزیمت یافتن باغیان صوبه بنگاله**
چون ایام محاصره بامتداد کشید به نیروی تائیدات آسمانی وزیر وزیرخان ... تر شد واولیای دولت با
دل قوی وعزمی درست ثبات قدم ورزیده انتظار لطیفه غیبی داشتند درین وقت صیت ... خان اعظم ونهضت
خان وسایر عساکر اقبال ... بلند آوازه شد وباغیان حق ناشناس از غایت بیم وهراس تاب مقاومت
نیاورده بی جنگ صف ... دیگر سران لشکر مراعات جرم
واحتیاط نموده پای جرات از حصار بیرون نهادند که مبادا درین ضمن فریبی مخفی باشد ...
واقع شود وچون متیقن گشت که کافر نعمتان باطل ستیز قرار بر فرار داده راه آوارگی سپرده اند جمعی ...
کار طلب بتعاقب ... ومحب علیخان ومهر علیخان ... قرار یافتند درین وقت خواجه
شمس الدین که ... در کمین فرصت بود به لاهور آمده وبیست سوار خود را بدولتخواهان رسانیده ونگونساری ارباب
عصیان خاطرنشان نمود وقوت دیگر در دلها ... خاقان گیتی ستان از استماع مژده فیروزی بمحامدات شکر این
موهبت بتقدیم رسانیده فرامین استمالت ودلدهی بامرا ارسال فرمود که قدم از شاهراه سعی واجتهاد بیرون ننهاده
... تا آن ملک از خار وجود ارباب عصیان پاک نشود آرام نگیرند
اکنون جهت انتظام داستان مجملی از سوانح بنگاله که در عین عساکر اقبال سمت ظهور یافته نگاشته کلک بیان
میگردد وچون حق ناشناسان باطل ستیز خاک بغی بر فرق اخلاص خود بیختند وبعد از قتال وجدال بسیار آن ملک

بتصرف کافرنعمتان برگشته روزگار درآمد چیزی هم آنجا توقف نمودند واکثر روی ادبار بعرصه بنگاله نهادند چنانچه
در عنوان این داستان بیان شد واگرچه از بندهای پادشاهی قیاخان در اودیسه ومرادخان در فتح آباد ومیرزا نجات خان
در ساتگانو قرار گرفته بظاهر دم از دولتخواهی میزدند اما ... از آشنائی نداشت درین وقت مرادخان باجل طبیعی
درگذشت ومکند زمیندار او را بمهمانی طلبیده کار آنها را ساخت ومحال متعلقه او بتصرف خود در آورد و...
نیز ... از عالم رفت وقتلو که از افغانان صاحب الوس ومفتنان آن ملک بود قابو یافته بر سر میرزا نجات خان
لشکر کشید واو در حدود سلیم آباد جنگ ... کرده شکست یافته به ... فرنگی پناه برد ودر روزگار کینه
گذار ... اولیای دولت کار ارباب فساد ساخت باباخان قاقشال با وجود بیماری صعب ...
بر سر میرزا نجات خان فرستاد ودر اثنای راه ماجرای میرزا نجات خان شنیده بعزم رزم قتلو شتافت ودر حوالی
منکل کوت جنگ کرده شکست یافت وباباخان قاقشال بانتقام کینه جوئی متوجه رزم قتلو شد واو از راه ملایمت
درآمده بافسانه وافسون ابواب صلح مفتوح گردانید لیکن بیماری باباخان قاقشال که پیر بابای باغیان وسرخیل اهل
عصیان بود باشتداد انجامید وجراحت جوزه بهم رسانید چنانچه هر روز ده سیر گوشت در آن ریش مینهادند
وپیوسته میگفت آنچه می کشم از نتایج حرامنمکی وحق ناشناسی است وچون سرحلقه اهل فساد او بود ازین
تفرقه عظیم در جمعیت باغیان افتاد ومیرزا شرف الدین حسین وجباری وچندی دیگر از شقاوت بصوب بنگاله شتافتند
ومعصوم کابلی که بر زبان معجز بیان حضرت خاقانی عاصی کابلی گذشته بود وبعد ازین بهمین نام مذکور خواهد شد
با جمعی از مردودان بجانب بهار شتافته بزمیندار گیدهور توسل جست وعرب بهادر ونورم پسر ترخان د
بعضی دیگر قزاقی اختیار کرده ره نورد بادیه ضلالت شدند ومقارن این حال ... معصوم ...
بود ومبلغ معتدبه بجهة مدد خرج لشکر از درگاه میبرد عرب خبر یافته بقصد تاراج شتافت واو بتردستی
کار سرعت برداشت وخزانه را بحصار پتنه درآورد ... قلعه را استحکام داد وامرای عظام که بتعاقب عاصی میرفتند از
خبر عنان مراجعت بصوب پتنه منعطف گردانیدند ومعصوم فرنخودی را بطریق ایلغار پیشتر فرستادند ومحب علیخان
ومهرعلیخان را با فوج دیگر متعاقب او روان ساختند ودر وقتی که کار بر محصوران تنگ شده بود معصوم خان فرنخودی

رسیده رزم شایسته نمود ومخالفان باطل ستیز بحال تباه راه گریز پیش گرفتند واصلا آسیبی بقلعه ودر خزانه نرسید
اگرچه معصوم چنین جرئت شایسته بجا آورد لیکن از فرط تندی در فتنه جوئی آمدن راجه ودیگر دولتخواهان
مقید ناشده روانه جونپور گردید ودرین اثنای راه حاجی پور را نیز از تصرف مردم بهادر مقهور بر آورد ...
او ... که درآوردن سابق سمت ذکر یافت القصه ... که افواج قاهره با مخلصان کارزار مینمود او نیز
دانسته بعضی از محال صوبه بهار را بتصرف درآورده ... به سیمای سلطنت بر خود بسته روزی چند به
بطالت وضلالت گذرانید تا آنکه روزگار رخت ادبار بر فرق طالع او ریخته موی کشان بسیاستگاه مکافات
کشید چنانچه بتفصیل نوشته خواهد شد **ذکر بعضی از سوانح صوبه بهار وشبخون آوردن ادبار نهاد**
بر دولتخواهان وعزیمت دیگر وقایع چون در ولایت بهار تند باد فتنه وآشوب هنوز فرو ننشسته بود اولیای
دولت صلاح وقت در آن دیدند که نخست بانتظام آن ملک همت گماشته وعقب خود را استحکام داده متوجه پتنه ...
شد وعاصی کابلی از عزیمت افواج منصور آگاهی یافته بدامنه کوهستان بهار شتافت وامرای عظام ...
باران وطغیان آبها روزی چند بر کنار دریای ... توقف گزیدند وچون هواها قدری اعتدال یافت از آن مقام
کوچ فرمود بقصبه گیا نزول فیروزی اتفاق افتاد وآن ... در شهر سهسرم ...
قریب بود روز دیگر عساکر اقبال از آنجا کوچ کرده چهار کروه پیشتر منزل گزیدند واز فرط آبها ...
توزک لشکر وترتیب فرود آمدن ساقط شد ... بقوت خود وزبونی غنیم مغرور گشته احتیاط را کنار گذاشتند
وبا آنکه اهل فساد در ده فرسخی پای ثبوت واستکبار قایم داشتند دولتخواهان ... سعی در نسق اردو و
انتظام افواج ننموده نتیجه بران مترتب شد لیکن راجه تودرمل وصادق خان مسلک احتیاط مرعی داشته آماده کار
بودند وآن شب نوبت قراولی وطلایه داری الغ خان حبشی بود واو خود بر بستر غفلت خواب کرده نوکران
کشیک فرستاد وآن سیاه بخت که طاقت مقاومت در خود نداشت قابو یافته بقصد شبیخون شتافت ویکپاس
از شب گذشته بود که شورش عظیمی برانداخت وجمعی که در سر راه بودند ...
بر سر صادق خان هجوم آوردند واو با مردم خود مردانه ایستاده ترددات شایسته ظاهر ساخت ودرین وقت که

چلن تراز وسلسله کار بجای تازه رسیده بود اقبال روز افزون درآمد و کمال الحال فوج دار پادشاهی باد رقیبان صف
شکن از پهلوی غنیم برآمده مخالفان باطل ستیز را در هم نوردیدند و هر چند آنها بتیر میزدند شربت قهر فزلان بیشتر میشد
چون سلسله انتظام آن گروه بسر انجام بحمله دلیران کوه پیکر از یکدیگر گسیخت راه فرار پیش گرفته حال شاه مشاهده ونمود
فتحی محض تائیدات آسمانی روی داد و اصلا چشم زخمی باعیان لشکر نرسید اگر بهادران لشکر منصور بتعاقب مشغول
میشدند آن سیاه بخت اسیر کمند اقبال میشد لیکن چون راهها پر لای و گل بود و بارگی غریمت سست قدم تا رای مواقفت
نمی‌نمود مردم اسعد ادسواری نمایند وقت گذشته و فرصت از دست رفته بود روز دوم فتح خان اعظم میرزا کوکه معسکر
اقبال پیوست و هنگامه دولتخواهان رونق دیگر یافت و در آمدن خان اعظم از آن شد که چون بولایت دهلی و حسین
نخست همت بپاک ساختن آنجا گماشت و در آن چند روز شاهباز خان نیز ملحق شد باتفاق متوجه تادیب اوشدند
دد رحکم بر بور بنگاه او را تاخت و تاراج نمودند و آن برگشته بخت بجنگل و محکمهای سخت پناه برد در بن اثنا از
هر زه درآئی و فتنه انگیزی اهل نفاق میان خان اعظم و شهباز خان نقار خاطری بهم رسید و خان اعظم از آن کار دست
بازداشته عزیمت مقصد اصلی پیش نهاد همت گردانید و در خلال این حال عرب بهادر با فوجی از اولسان باطل ستیز خود را
بولایت رسانید و غبار فتنه و شورش مرتفع ساخت شاهباز خان سعادت علیخان و قمر خان و پاینده خان و حسن
و رستم و جمعی از مجاهدان عرصه همت بمقابل ارباب فساد تعین نمود و از رسیدن امر اسلام تفرقه در جمعیت فتنه
جویان افتاد شهباز خان منها بهار ادر آنجا ترتیب داده قلعه کبست وکار از مصافات و مقامی است بسعادت علیخان
حواله نموده و پاینده خان و رستم و روپ نرابن زمیندار رابکومک او نامزد ساخت عرب و دولت با بسیاری از ابطال
رجال آنجا آمدند و جنگ عظیم در پیوست اگرچه دولتخواهان قلعه را نتوانستند نگاه داشت اما سعادت علیخان مردانه
در راه ولیعمان فشان شد و داغ سیاهی که در مبادی حال از بغی و کافر نعمتی بر چهره حال او افتاده بود بخون خویش
پاک گردانید و عرب از سیاه باطنی و کینه جوی قدری خون او بیاشامید و انگشت از آن تر کرده بر پیشانی خود نهاد
و داغ لعنت ابد ساخت بالجمله چون خان اعظم برگرد و دولتخواهان ملحق شد نخست همت بضبط ولایت بهار و انتظام
این سرکار گماشت و محب علیخان را با سید مظفر و میر معصوم بهکری و جمعی بجانب رهتاس تعین نمود و در همان چند روز

دولت محمد

درست محمد با دوست که بیشتر وکیل معصوم خان بوده بسبب لا از بخت برگشتگی در سلک یاغیان انتظام داشت برهنمونی سعادت
دولت گزیده با دو بیست سوار آمده خان اعظم را دید مقارن این حال خبر رسید که عرب بهادر از شهباز خان شکست خورده
جانب ولایت سارنگ پیی میرود خان اعظم شاهم خان الجمعی بر از حدود تعین نمود و غازیخان بدخشی را با فوجی
در شهر بهار گذاشت و صادقخان و شیخ فرید بخاری و العم خان حبشی و طیب را بصوب مظفر فرستاد که ضبط آن
حدود نمایند و خود با راجه تودرمل و دیگر منصبداران بجانب حاجی پور و پتنه روان شد و چون معصوم فرنخودی
در جونپور اعلام بغی و شورش برافراشته بود ترسون خان الجونپور فرستاد لیکن پیش از رسیدن خان اعظم شه
باز خان بپتنه آمده خود را صاحب صوبه تراشیده بود و مردم بهادر پسر سعید بدخشی که بعد از کشتن معصوم
تراخودی باز آمده حاجی پور را متصرف شده بود از حاجی پور بر آورده بخود رای نشست و چون خان اعظم در آ
نو در مل با نخل و دسو سته با آنکه حاجی پور از درگاه بجاگیر خان اعظم تنخواه شده بود بمکابره بجانی خواست
کمر خان نیز در راجه تودرمل عقده‌های معقول او را از آن اراده مجهول باز داشت و خان اعظم و راجه در حاجی پور آقا
گزیدند شهباز خان پرده آزرم دیباحت فهمی از پیش رو برداشته و این شیوه را رشد نام نهاده حل و عقد جمع مهمات
از پیش خود گرفت و باضافه منصب و تقسیم جاگیر مردم را بجانب خود کشید و خان اعظم و راجه مهمات را بطرح انداخته
بجانب بر هت روانه شدند اگرچه بنظام عزیمت استیصال بهادر پیش نهاد خاطر نمودند اما مقصد اصلی دوری از
شهباز خان بود و غازیخان را پیشتر از خود تعین نمودند و آن سلاله نجیب جنگ صف نموده شکست یافت و بنه و بار
او بدست مجاهدان عرصه شهامت افتاد و شهباز خان نیز بصوب چونپور شتافت که معصوم فرنخودی را از آنجا
درگاه سازد و هم درین ایام خبر فوت شرف الدین حسین میرزا رسید و مجملا از ین ماجرا آنکه چون عاصی کابلی شکست
خورده بصوب بنگاله شتافت میان آن دو فتنه سرشت صحبت راست نیامد و باز از نفاق گروش د عاصی کابلی که در
سالوسی و حیله بازی عدیل خود نداشت سر بجیب نفاق نار داده غالب آمد و میرزا محمود نام هندی پسر را که شرف
الدین حسین میرزا با او علاقه محبت مفرط و دلبستگی عظیم بود بزر بسیار فریب داد که میرزا را مسموم سازد و آن بد
زهر در کوکنار امیخته بخورد میرزا داد و عالمی از شرارت فتنه او خلاصی یافت و بپاداش کردار خود گرفتار شد و هم در ین

ولا بمسامع جلال رسید که میر علی اکبر برادر خورد میر معز الملک با خان اعظم سلوک نامناسب پیش گرفته هوای مکابره و
مراسلات با ارباب بغی نوشته سر خار فتنه را تیز میسازد و شورش سرانجام میناید لاجرم بخان اعظم فرمان شد که او
مسلسل روانه درگاه سازد کو کلماش او را مصحوب رای مجد و حیدر دوست بملازمت فرستاد و با آنکه سزاوار انواع
و تعزیب بود جان بخشی فرموده بزندان مکافات محبوس گردانیدند و از سوانح این سال شهادت یافتن رستم خان است
این اجمال آنکه خاقان ممالک ستان اقطاع او را صوبه اجمیر مقرر فرموده بضبط آنجا رو در خصت نموده بود در بنولا
اجلا پسر بلندر و موهن داس و سور داس و تلوکسی برادر زادهای راجه بارهمل بی تحصیل حکم از درگاه میر
شتافته در قصبه لوفی که وطن آنها بود غبار شورش مرتفع ساختند و رستم خان بایر خاطر سران الوس کچهواهه
داشته نخست به نصیحت و مدارا پیش آمد چون دولت از آنها روی تافته بود سود مند نیفتاد مقارن این حال آن
بند فرمان بر رستم خان رسانید که اگر آن بی سعادت چند نرامت گزیده روی عجز و انکسار بدرگاه کیتی پناه نهند هم
آنها نشود والا مغز پندار از دماغ روزگار آنها برآورد رستم خان باجتماع لشکر و کومک التفات ننموده بر جناح
استعجال متوجه آنجا گشت و در موضع بهوری با غنیم مقابله و مقاتله اتفاق افتاد و موهن داس و تلوکسی سور داس
دست جلادت گشاده هر اول او را که بسر کردگی مسکین علی بود بر داشتند و از پشت زین بر زمین آمد بار خود را بر اسپ
کرده مردانه تاخت رستم خان از مشاهده این حال جمعی که همراه داشت بکومک او فرستاد و بر تیغ بهادران جان نثار
موهن داس و سور داس و تلوکسی بقتل رسیدند که اجلا که سردار و دو ولسان بود در پناه جواری اشتار قابو داشت از
افتادن برادران خود بیتاب بی اختیار بر آمده دست بر رستم خان تاخت و رستم خان از کمال تهور و غیرت تنها بمبارزت او
همت گماشت و چون باهم در آویختند آن باطل ستیز پیش دستی نموده زخم برچهه بر رستم خان رسانید و رستم خان
با جان زخمی دل قوی داشته بضرب تیغ او را بر خاک هلاک انداخت و خود هم غش کرده بر زمین افتاد درین حال جمیع
از دلاوران عرصه همت خود را بکومک رسانیده سوار گردانیدند و آن شیر مرد بازبهوش آمده همراهان را دلداده
بجنگ ترغیب نمود و غازیان جان فشان سر در راه اخلاص نهاده بعد از قهر و مقاتله ارباب عصیان همت گماشته بسیاری را
بدرک الاسفل فرستادند و بقیة السیف بهزار جان کندن راه فرار پیش گرفته غبار آلود ادبار گردانیدند و دو سه پاس

تائیدات

تائیدات اقبال روز افزون فتحی عظیم روی داد رستم خان بعد از ارتفاع اعلام ظفر و نصرت در همان صحرای دلکشا منزل
گزیده بمداوای خود پرداخت لیکن چون زخم کاری داشت روز دوم در قصبه شیر پور رحجان بحق تسلیم کرد و بعالی
رتبه شهادت رسید و چون صورت واقعه بعرض خاقان ممالک ستان رسید میرزا خان خانخانان را بضبط آن ناحیت
تعین فرمودند و هم درینولا پرتو خاطر خورشید مظاهر بر وجنات احوال خواجه شاه منصور تافت او را از زندان ادب
بر آورده مجرد اشمول عواطف خسروانه گردانیدند و وزیر خان الجرات و حکومت صوبه او داده اختصاص بخشیده
برانجا ورد رخصت فرمودند و از واقعات این سال یاغی شدن نیابت خان و بسزا رسیدن اوست این بی سعادت میر
هاشم نیشابوری است نامش عرب بوده از صغر سن در سلک بندهای درگاه انتظام داشته در مبادی حال عامل
خالصات شد و رفته رفته بیمن تربیت و نوازش خاقان کثیر الاحسان بمناصب بلند و مراتب والا تصاعد ترقی نمود
و عاقبت از کم حوصلگی و تنگ ظرفی از اندازه مراحم پادشاهی و پایه قدر خویش نشناخته سر بفساد بر داشت و برده
آز روز از پیش رو برگرفته قصبه کره را محاصره نمود و الیاس خان لنکاه و چندی از ملازمان اسمعیل قلیخان بمدافعه
و مقاتله او همت گماشتند الیاس خان ترددات شایسته کرده جان نثار شد و این معنی موجب ازدیاد نخوت و ا سکبار
او گشت و بسیاری از محال آن صوبه متصرف او در آمد چون عرض این سانحه بعرض اشرف رسید اسمعیل قلیخان
و عبد المطلب خان و شیخ جمال بختیار و دیگر بهادران جان فشان با فوج شایسته باستیصال آن برگشته حال نامزد
شدند و حکم اقدس عز نفاذ یافت که وزیر خان با سایر جاگیرداران آن حدود ملحق گشته قدم همت در تنبیه او راسخ
نهد چون عساکر منصوره قریب بمقصد رسید آن باطل ستیز چیزی از قلاع را که متصرف شده بود استحکام داده
خود بجانب ایرایش شتافت و وزیر خان همت بکوفتن قلاعش بست و اسمعیل قلیخان با دیگر امرا بتعاقب او متوجه
شدند و قریب ایرایش عبد المطلب خان و شیخ جمال بآن مقهور رسیدند و عرصه بکارزار شعشعه تیغ آبدار آتش افروز گردید بعد
از مجادله و مقاتله بسیار ارکان همت اولیای دولت قدری تزلزل پذیرفت و تردید شد که چشم زخمی بافواج قاهره رسد
و درین حال اسمعیل قلیخان با جمعی از دلاوران رزم جوی در رسید آب رفته بجوی باز آمد و کار ارباب اخلاص رونق
دیگر یافت و بسر زوری اقبال بی زوال همت معاندان بسته یکی از دیگر وا خستند و اهل ادبار تاب مقاومت نیاورده راه

فرار پیش گرفتند و بسیاری از آن خون گرفتها بظلمت سرای نیستی شتافتند و خود بهزار جان کندن آبله پای
وادی ناکامی گردید و غنیمت فراوان بتصرف بهادران لشکر منصور افتاد و در اندک فرصت محالی که بتغلب متصرف شده
بود مفتوح گردید و از بدایع وقایع ظهور قدرت و نیروی همت آنجهان پهلوان عرصه کشورستانیست بروزی
پیشگاه مسند خلافت جلوس بها و هیبت نامرد و پهلوان نامی که تا التخود در از ضرب زور بازوان سر نداشتند باهم کشتی
میگرفتند و هیبت در حین تلاش را کشتی گذاشته بزور دست و قدرت و قوت پنجه انگشتان حریف را از هم درید
آن مسندنشین بارگاه عدالت از ظهور این بیراهی بر آشفته بزور بازوی بیداکهی مشتی حواله آن عزیمت بیکر
نمود که مغز سرش از فرق دماغ فرو ریخته بحال تباه بهوش را افتاد

بغی ورزیدن معصوم خان فرنخودی و افتادن از اوج عزت و اعتبار بحضیض مذلت و ادبار

در وقایع گذشته سمت ذکر یافت که معصوم خان
فرنخودی از جنود اقبال روی تافته بجونپور معاودت نمود و آن محال از وکلای ترسون خان انتزاع نموده متهیه
اسباب بغی و فساد پرداخت و خاقان کثیر الاحسان نسبت تربیت خویش و حقوق خدمت پدرش منظور داشته
روزی چند بتغافل و اغماض نظر گذرانیدند **بیت** چو بر آب برزو می برد دانی چیست شرمش آید ز فرو بردن
پرورده خویش برفان عاطفت شرف نفاذ یافت که خود را بعساکر اقبال رسانیده مصدر خدمات شایسته گردد یا
روی امید بدرگاه والا نهد و الا اگر چیزی بجهت سامان سپاه توقف ضرور باشد از جونپور باوده شتابد که آنمحال
را لطاکیر او مرحمت فرموده آن بی سعادت واقف طلب شوق ثالث را سعد موجب نجات خود دانسته بصوب اوده
شتافت که بظاهر انقیاد حکم بجا آورده باشد و بهر دو بی بسیار اسباب فتنه و فساد سرانجام نماید و بعد از
روزی چند شکوه قرار و الا از درگاه رخصت یافت که اورا نصیحت نموده بملازمت آورد آن برادر بیش عذرهای
دور از کار پیش آورد که اگر یکی از معتمدان حکم شود که دست مرا گرفته بدرگاه برساند هر آینه موجب اطمینان خاطر
من زمین خواهد بود پادشاه جرم بخش عذر پذیر صلاح وقت منظور داشته شاه قلیخان محرم و راجه بیربر
را بدین خدمت تعیین فرموده و نامبردها پیش از ملاقات مکتوبی نوشته استمزاج صلاح و فساد حال او نمودند
آن بد نهاد چون دانست که دیگر جای عذر نماند و پیش ازین حیله و دفع الوقت از پیش نمی رود پرده آزرم از میان

برگرفته

برگرفته ارادهای باطل ظاهر ساخت و دولتخواهان آشفتگی دماغ او را بسنقر در یافته و کار از صلاح در گذشته عنان
عزیمت منعطف گردانیدند و مقارن این حال شهباز خان رسید و بحسب عرب بهادر را که در آنحدود غبار شورش
برانگیخته بود سزای شایسته داد عرب گریخته نزد معصوم خان رفت و معصوم و نیابت و عرب هر سه یکجا
شده اسباب بغی و فساد سرانجام نمودند شهباز خان مکتوبی بمعصوم خان نوشت که عرب و شاه دانه را گرفته
متوجه درگاه شود یا از پیش خود آواره سازد و الا منتظر باشد که عنقریب بسیله سزای کردار ناهنجار در دامن
روزگار او نهاده خواهد شد او جوابهای هرزه در برابر مرقوم نمود و بند و باد خود را از آب سرو گذرانیده بمجمکهای
صعب فرستاد و خود با جمعی از اوباش آماده پرخاش گردید شهباز خان نیز بترتیب صفوف دلاوران کارزار پرداخته
قدم همت پیش نهاد و در قول خود با جزی از مجاهدان روز جوی قرار گرفت و در برانغار ترسون خان با فوجی
تعیین فرمود و در جوانغار مهتر خان و بهار خان و سید عبد الله خان و قمر خان را با جمعی مقرر ساخت و در هراول
میرعلی سلدوز و حسن خان کوکه و میر ابو القاسم و میر ابو المعالی کارطلب گردیدند و مفاخر محمد را بالجوقی از مردم
حیده طرح ساخت و آن مقهور برگشته بخت نیز صفوف ادبار آثار خود را برین نهج ترتیب داد قلب بوجود
ناسره کردی نامی غبار آلود شد و میمنه نکبت قرین بداه عربی تیرگی پذیرفت و یسار ادبار آثار بعابری خود سست
گرفت و میرزا علی نوقبانی را مقدمه و براق خود ساخت و نیابت خان را در التمش جا داد و خود طرح بیرونی
افکند و قریب سلطان پور بلهری که در بیست و پنج کروهی اوده واقعست تلاقی فریقین اتفاق افتاد هراول نصرت
قرین قدم تهور و جلادت پیش نهاده رزم شایسته کرد و التمش نیز بروی همتای یافت و علم خود را برداشته بهما خوب
راند و میرزا علی خاک فنا بر فرق حیات خود بیخت و بهادران برانغار نیز بوقت تاخته فوج برابر خود را شکستند
چون معصوم سر رشته افواج گسیخته یافت از کمین برآمده خود را بر غول زد شهباز خان بی آنکه تلافی کند
دل بپای داده راه گریز پیش گرفت و فوج برانغار و هراول نیز از عطف عنان شهباز خان روی همت گردانید و معصوم
بتعاقب شتافت درین وقت بیامن اقبال بی زوال خبر کشته شدن معصوم خان در مخالفان افتاد و دلهای سیاه
اهل گناه پریشان شد و هر فوجی براهی رفت چون معصوم خان قریب مسافت طی نمود بسد رزمگاه بازگشت اثری

از مردم خود نیافت حلو کشیده بتیه حیرت فرو رفت بعد از لحظه فوجی نمایان شد مردم خود پنداشته باستقبال
شتافت چون ظاهر گشت که فوج جوانغار لشکر منصور است سراسیمه گشت این فوج خود را ابتدای جنگ غنیم
خود را برداشته تا خیمهگاه آنها رانده دست تطاول و تاراج به بنگاه آنها گشوده با غنایم نامحصور بمیدان معرکه شتافته
بودند هرچند همراهانش سعی نمودند که زمانی توقف باید کرد اینها از گریختن شهباز خان آگاه گشته خود نیز خود
ویران خواهند شد چون وقت زوال او نزدیک رسیده بود نتیجه نداد و از کمال غرور بران فوج تاخت و بنیروی
اقبال روزافزون شکست خورده زخمی راه فرار پیش گرفت و چون بمنزل خود رسید اثری از خیمه و بنگاه نیافت
و بابدار صد جاللخال ادبار بر فرق روزگار خود بیخته متوجه اوده شد بهادران فوج جوانغار از بیدلی شهباز
خان واقف گردیده در اکبرپور که تا اوده دوازده کروهست توقف نمودند و سرعی نزد شهباز خان فرستاده مژده
فتح رسانیدند آن بی همت سبک دل از کثرت واهمه تا جونپور که سی کروه مسافت است عنان باز نکشیده بود و فوج
برانغار و هراول تا سلطانپور که دوازده کروهست مانده بودند از استماع این عطیه غیبی عنان معطوف نموده شتاب
خود را بمجاهدان عرصه فیروزی ملحق ساخت و چون نوید این فتح آسمانی بمسامع حضرت خاقانی رسید جمعی که
پای همت قایم داشته مصدر ترددات شایسته شده بودند مورد انواع نوازش گردیده باضافه منصب و جاگیر سربلندی
یافتند و هر دو سو بولاخر کشته شدن بهادر مسرت افزای خاطر اولیای دولت گردید و او باتفاق جان محمد بهسودی
در اقصای صوبه بهار بفتنه و فساد روزگار بسر میبرد چون صادق خان جرود سنگر فرو کش کرد و الغ خان حبشی
و بابوی منکلی و ابابکر و باقر انصاری در بهاکلپور رخت اقامت انداختند آن سرگشته بادیه ضلالت دور و دراز در
کمین فرصت میگشت درین وقت قابو یافته بر تهانه بهاکلپور تاخت و نام بردها تاب مقاومت نیاورده تا سنگر
عنان سرعت باز نکشیدند صادق خان سرزنش بسیار نموده و جمعی از مردم خود را بکومک آنها مقرر ساخته باز
گردانید بهادران جان فشان باعتضاد اقبال روزافزون خاقان ربع مسکون ترددات شایسته ظاهر ساخته
علم اعلام فتح و فیروزی برافراشتند و بهادر با جزی از اهل فساد بر خرمن صلح خون آشام رضا خان هلاک افتاد
بقیة السیف آواره دشت هزیمت گردیدند و مجدد اچهار جمن کلزار بهار از خس و خار ارباب فتنه و آشوب بی فتنه و دروب یافت

ذکر آمدن

ذکر آمدن میرزا محمد حکیم بصوب پنجاب و از طنطنه نهضت موکب جهانکشای عنان عزیمت معطوف داشتن

با آنکه همواره از بی اعتدالی و بد سگالی میرزا محمد حکیم بمسامع جلال میرسید خاقان ستوده خصال از وفور حق
اندیشی و قدردانی بتغافل و اغماض میگذرانیدند و بر زبان قضاترجمان میگذشت که یادگار حضرت جنت آشیانی
است فرزند بهمه توان رسانید برادر که چون توان یافت لیکن از شرب مدام و قرب خوش آمدگویان بر سر انجام رفته
رفته شورش مزاج او بافراط انجامید تا آنکه در ینولا که باعیان صوبه بنگاله ابواب شورش و فساد مفتوح گردانیده بودند
و از اطراف و دار الملک غبار فتنه و آشوب ارتفاع گرفت و مفسدان بنگاله بجهت اجتماع او با ایشان و سرگرمی مفسدان
و انتظار اسباب فساد خود را از منسوبان میرزا بر شمرده لوازم بغی و بیدولتی سرانجام نمودند این کوتاه فکر کم
فرصت به ژاژخایی و هرزه درآئی عاصی و دیگر یاغیان غره شده بجمعی اوباش رخت منازعت و مخاصمت بصوب
پنجاب کشید و از پیش بینی و غیب دانی حضرت خاقانی آنکه هرچند اولیای دولت درینمدت معروض داشتند که بی نهضت
موکب جهانگشا اطفای نایره فتنه و آشوب شرقی دیار ممکن نیست خاقان گیتی ستان صورت حال در آئینه خیال
مشاهده فرموده عزیمت آنصوب در عقده توقف و تعطیل می انداخت و بر زبان الهام بیان میگذشت که عنقریب
میرزا باغوای اهل بغی قدم جرات و تهور بعرض پنجاب خواهد نهاد و بعد مسافت موجب فساد کلی خواهد شد
صلاح کار و صواب وقت آنکه خاطر ازین جانب وا پرداخته بورع باطن دل انگرانی متوجه آنصوب نشویم مجملا
میرزای حق ناشناس پیش از خود جمعی را به اشلیغی حاجی نورالدین روانه ساخت و او بی باکانه از آب سند
عبور نمود و میرزا یوسف خان که جاگیر دار آنحدود بود حسین بیک را با فوجی از بهادران عرصه شهامت بمقابله
و مدافعه او فرستاد و سعید خان گکر را با سایر زمین داران نواحی بکومک مقرر فرمود اما چون حسین بیک نرسیده
شتافت و اکثر مردم کومکی بیاراستند رسید خواست که روزی دو سر جنگ بتعویق افکند در این حال کوکب اقبال
طالع شد و از غیب منصور نشست و بتاثیر آسمانی غنیم آواره دشت هزیمت گردید و مجملی ازین ماجرا آنکه در وقت
فرود آمدن لشکر فیروزی اثر گله آهوی نمایان شد و حسین بیک بشوق شکار تاخته یکی را به تیر انداخت و با
جزی از مخصوصان خود سر در دنبال دیگری نهاد قضا را حاجی نورالدین با جمع بعزم سیر و تماشا بر آمده بود

ودر اثنا آن شکار با یکدیگر تلاقی شده باهم درآویختند و از جانبین مردانگیها بظهور پیوست و بعد از
داروگیر فراوان زخمی کاری بحاجی نورالدین رسید و بهمان زخم راه گریز پیش گرفت و از هزیمت او نیز آیین
انتظام لشکر مخالف از هم گسیخت و بهادران عساکر اقبال تعاقب نموده جمعی را بقتل رسانیدند و جمعی را دستگیر
ساختند و بسیاری سراسیمه شده خود را بر آب زده در موج خیز فنا افتادند و حاجی نورالدین در تتاور درد
وجان داد و چنین فتحی غریب نصیب دولتخواهان شد و چون حقیقت حال بعرض اشرف رسید بعد از شکر این موهبت
غیبی بتقدیم رسانیده کنور مانسنگ را بحراست لکهنو تعیین فرمودند و در روزی چند در سیالکوت بجهت انتظام
لشکر و سامان سفر توقف نموده زین الدین علی را با فوجی از مردم سنگ پیشتر روانه ساخت و مقارن این حال میرزا
حکیم شادمان را با جمعی کثیر از مردم گزیده خود بدانصوب فرستاد و زین الدین علی آگاهی یافته در استحکام قلعه
نیلاب همت گماشت و شادمان از آب گذشته بمحاصره آن پرداخت متعاقب کنور مانسنگ خود را بسرعت تمام به
عرصه پیکار زینت آراست و غنیم نیز از گرد قلعه برخاسته بر زد طلب کشید و از جانبین جنگ عظیم بوقوع پیوست و بهادران
طرفین با یکدیگر درآویخته کارنامه شجاعت ظاهر ساختند و در آن روز سوردج سنگ برادر کنور مانسنگ جوانمردیها
نمایان کرده بشادمان زخم کاری رسانید و آن سیاه بخت بر خاک هلاک افتاد و از مهب عنایت ذوالجلال نسیم فتح
و فیروزی بر پرچم علم اقبال وزیده مخالفان برگشته روزگار آواره دشت ادبار گردیدند و پسر سلیمان مملک از خواص
جلاو نعمان یکی از معتمدان فردوس مکانی بوده بعد از رحلت ایشان همواره میرزا امتیاز داشت و شادمان از طفولیت
در ملازمت میرزا نشو و نما یافته بجوهر رشد و شجاعت از همگنان سبقت گرفته بود حضرت خاقانی از استماع نوید
فتح و ظفر سپاس این موهبت بیقیاس ظاهر ساخته مقربان و منظوران بساط عزت فرمودند که میرزا از شنودن
واقعه شادمان بی تابانه متوجه پنجاب خواهد شد و نهضت موکب اقبال بدانصوب از لوازم امور جهانداریست
باید که سرانجام این یورش بر وجه دلخواه نموده منتظر باشند و از کمال حزم و احتیاط رای رایسنگ و جگنات و
راجه گوپال جادون و دیگر بهادران تیغ زن با بسیاری از فیلان مست صف شکن پیشتر رخصت یافتند و به کنور مانسنگ
و دیگر امرا فرمان شد که اگر میرزا اراده گذشتن از آب سند نماید زینهار که سر راه نگیرند و بجنگ نپردازند که درین
زودی

زودی رایات اقبال ظلال شوکت و جلال بر آنحدود سایه خواهد افکند و مقارن این حال خبر رسید که میرزا بجلدی به پنجاب
آمد حکم شد که امیران ساعت نموده پیشخانه اقبال بجانب لاهور برآوردند و چون خاطر انتظام بخش از ولایت شرقی
نگرانی داشت رای جهان آرا چنان تقاضا فرمود که شاهزاده ولی عهد وارث هفت اقلیم سلطان سلیم
مسند آرای خلافت بوده باشد و شاهزاده از سعادت منشی و بلندهمتی حضرت مریم مکانی را وسیله ساخته
التماس همراهی نمودند خاقان ممالک ستان خاطرجوی ایشان نموده شاهزاده دانیال را گذاشتند و سلطان خواجه
و شاه قلیخان محرم و شیخ ابراهیم با بسیاری از بندهای درگاه در ملازمت ایشان قرار گرفتند روز دوشنبه دوم
محرم نهصد و هشتاد و نه در ساعت سعادت مقرون نهضت موکب همایون اتفاق افتاد و امرای چوکی شب پنجشنبه
و جمعه در ظلال رایات اقبال صف آرای نوازش شدند و امیران چهارشنبه در فوج برانغار قرار یافتند و بهادران چوکی
دوشنبه و سه شنبه در جوانغار مقرر گشتند و مجاهدان چوکی یکشنبه در هراول و روز طلب گردیدند

مبارزت نمودن شهبازخان بار دیگر بمعصوم فرنخودی و انهزام یافتن آن برگشته روزگار

چون آن مردود از راه بد
ناکام از عرصه مبادرت راه فرار پیش گرفته بود شتافتن شهبازخان بتدارک تقصیر گذشته و حفظ عرض
و ناموس در ترتیب افواج و تهیه اسباب کارزار اهتمام شایسته بکار برد و در اندک فرصتی خود را جمع ساخته بمبارزت
همت گماشت و آن بی سعادت نیز بسیاری از اوباش فراهم آورده آماده جنگ و پرخاش گشت و چون روز بازار ستیز
نزدیک رسیده بود اهل و عیال و احمال و اثقال خود را که در بهای قلب و محکمهای صعب فرستاده بود طلب داشت
و همگی مقصد آن کوتاه اندیش اینکه همراهان او بپرسش عرض و ناموس خود بیشتر تلاش خواهند کرد بالجمله شهباز
خان افواج آراسته قدم همت پیش نهاد و در هفت کروهی اوده تلاقی فریقین اتفاق افتاد و بهادران هراول
تیزدستی نموده مردانگی پسندیده ظاهر ساختند و مقدمه لشکر غنیم را برداشته جوانغار مخالف
برجوانغار فیروزی آثار حمله آوردند بهادران نصرت قرین پای همت افشرده شمشیرهای نمایان زدند و نزدیک
شد که ناطر شیران آواره بادیه هزیمت گردند ناگاه معصوم بکومک شتافته مردم خود را قوی پشت گردانید
و کار بر اولیای دولت بصعوبت کشید درینوقت فوج هراول و التمش غنیم خود را منهزم ساخته معاودت نمودند

و برانغار لشکر منصور نیز بر جوانغار اعادی بار غالب آمده رایات فتح و فیروزی برافراشتند و غنیم از همه جا
ناامید شده قرار بر فرار داد و از تاثیرات غیبی آنکه چند زنجیر فیل که غنیم در جنگ اول بدست آورده بود در
وقت وبال جان اعادی و اشرار شده فوج آنها را ویران ساختند و بنیروی اقبال روزافزون فتح عظیم قرین حال
دولتخواهان گشت و مقهوران برگشته روزگار سراسیمه وار بقصبه اوده شتافتند و غنیمت فراوان
از اسباب حشمت و نقود بی پایان بتصرف لشکر منصور افتاد و شهبازخان بهمین قدر تسلی شده قدم
تهور پیش نهاد و آن شوریده بخت بقصبه اوده درآمد هرچند خواست که باز خود را جمع سازد همتش یاوری
نکرد و بسیاری از همراهان او راه سعادت سپرده بشهبازخان پیوستند درین هنگام خبر ناخوشی از
شهبازخان شیوع یافت فی الجمله موجب اطمینان خاطر او شد همانا که جمعی از بهادران تیز جلو گرم شتافته
بیجانب شهر را تاراج نموده بودند که عربها از کمین برآمده می تازد و درین جا چیزی بقتل میرسند و در افواه
شهرت می یابد که شهبازخان بوده لیکن در اندک فرصتی خبر مشخص یافته بتعمیر برج و باره و استحکام
حصار کوشیدند قضا را توپی برفراز دروازه برآورده آتش دادند و بمجرد گشادن بام و دروازه را درهم
شکست و آثار ادبار و بخت برگشتگی خاطر نشان او و رو نزدیک شد و آن بی سعادت در سیاه چاه
حیرت فرو رفته سررشته تدبیر از دست داد نه یارای بودن و نه سامان کارزار نمودن و نه قدرت برآمدن
و دل از تعلقات برکندن درین سراسیمگی و اضطرار عرب و نیابت و شاه داد که عمده ارباب خلاف بودند
ترک مرافقت او نموده راه جدائی سپردند و آن بی دولت ناکام دل از اهل و عیال و سایر تعلقات برکنده قرار
بر فرار داد و با هفت نفر از ملازمان خود چار ضرب زده قلندروار نزد زمیندار کواره شتافت و او بطمع زر
بخانه خود برده آنچه نقد و جنس همراه داشت برگرفت و بعد از دو سه روز فیل اتی داده گسیل کرد و آن
برگشته روزگار گاهی خود سوار شده و گاهی پسر خود را سوار ساخته بحال خراب طی مسافت مینمود
و تا از آب سرو گذشته بر لچهمان زمیندار پناه برد و لچهمان پاس حقوق سابق داشته در مقام تیمار او
درآمد شهبازخان خبر یافته بمقدمات بیم و امید پیغام داد که یا او را گرفته روانه حضور سازد یا همانجا
کارش بانجام

کارش بانجام رساند و او بظاهر انکار نموده پنهانی از پیش خود برآورد و چون جواهری بالا و داشت چیزی برابر
کویان همراه ساخته که هنگام فرصت کارش باخر رساند معصوم ازین غدر آگاهی یافته همراهان از زر و نقد
از سر خود وا کرد و در روز دوم شهبازخان بقصبه اوده درآمده تمامی اهل و عیال و اموال و اسباب او را متصرف
شد از آنجمله یکصد و پنجاه زنجیر فیل بقید ضبط درآمد و هنوز موکب جلال در نواحی دارالخلافه ورود اقبال
داشت که نوید این فتح مسرت افزای خاطر اولیای دولت گردید و آن را شگون فتوحات دیگر دانسته رایات
نصرت و فیروزی بصوب پنجاب برافراشتند و بشهبازخان فرمان شد که زینهار پیرامون عرض و
ناموس او نگردد که آن بیچاره را گناهی نیست و هم درینولا خبر فوت قیاخان کنک رسید و تفصیل این
اجمال آنکه چون در ولایت بنگاله غبار شورش ارتفاع گرفت او با جمعی در صوبه اودیسه روزگار بسر میبرد
اگرچه توفیق ترددات شایسته یافت لیکن آنحدود را از آسیب مخالفان ضبط نمود و چون دارالملک
بنگاله بتصرف اهل بغی درآمد قتلو بعزم رزم او شتافت و قیاخان نیز فوجی ترتیب داده بمقابله و
مقاتله همت گماشت و بعد از زد و خورد بسیار مخالفان شقاوت آثار غلبه کرده و او ترددات ظاهر ساختند و
بلک چیزی حصاری شد آخر از امتداد محاصره و جدائی همراهان و انقطاع امید کومک با جمعی از یک
جهتان بعرصه مبارزت شتافته مردانه فرو شد و نقد حیات ابد را بخریداری کرد و بالجمله چون ظاهر قصبه
تهانیسر مخیم بارگاه اقبال گردید بادشاه حقایق آگاه برای شیخ جلال تهانیسری تشریف بردند و آن دو
بزرگوار صورت و معنی باهم نشسته مجلس عالی داشتند و سخنان حقایق و معارف از جانبین مذکور
شد و در آخر صحبت شیخ ابوالفضل باشاره آنحضرت پرسید که چاره درد طلب چیست و راه نزدیک بسر
منزل مطلوب کدام شیخ بگریه درآمد و سوک مژه جواب این نکته دقیق بر صفحه چهره نقش بست و بعد از آن
این بیت خواند بیت آه از استغنای دلبر آه آه گر بعظم بت برکوبین راه شیخ مرد معمر روزگار دیده بود
و بصحبت بسیاری از ارباب کشف و یقین رسیده و بقبول نظر اصحاب دین مخصوص گشته ریاضت و مجاهدات
بیش از پیش کشیده شریعت با طریقت متابعت ساخته همواره مرجع اهل ظاهر و باطن بوده و از اعاظم تبع تابعات

کشیخ را دست داده بود آنکه در مدت هشتاد سال هر روز یک ختم قرآن مینمود و در مدت عمر هرگز بخانه امرا و سلاطین نرفت
بلکه قدم همت از زاویه نامرادی بیرون ننهاد و از سوانح این ایام سیاست فرمودن خواجه شاه منصور دیوان
است مردم استانها که سر رشته مجملی از بد سلوکی و مردم آزاری منکاشته کلک بیان گشته که از دستهای بیجا و کردن
کین بموقع باطن مردم را از و نفرت گرفته بلکه دخل و تصرف او عمده اسباب شورش بنگاله و بغی امرا شده و خاقان
ستوده خصال بنظر بصلاح حال انزجار یکچندی آن تنگ حوصله را از منصب دیوانی معزول ساخته بزندان
محبوس کرده بودند و چون در حساب دانی و کارگزاری فطرت بلند و پایه عالی داشت باز او را از حضیض ادبار باوج
عزت رسانیده بولای منصب دیوانی اختصاص بخشیدند لیکن از آنجا که خاطر اولیای دولت از و معاشی وجود بیمهابا
او آزردگی تمام داشت همواره در فکر شکست کار و اندیشه برهم زدن اعتبار و ترتیب اسباب خرابی او انتظار
فرصت می جستند تا آنکه درینولا راجه مانسنگ پروانچه بخط منشی میرزا حکیم در برنار شادمان یافته بدرگاه
معلی فرستاد از انجمله یکی بنام خواجه شاه منصور بود خاصه مضمون آنکه عرایض بجهتی و سیله ارسال و ...
رسید و موجب ازدیاد توجه گردید در حین نزدیکی بنتایج آن اختصاص خواهد یافت شهریار دانا دل از روی
آگاهی و فراخی حوصله بر تدبیر ارباب خلافت فرموده آن نوشته را اصلا ظاهر نساخت و مقارن این حال
ملک ثانی که از قدیمان و معتمدان میرزا بود با توابع و لواحق بدرگاه آمده اظهار رنجش و آزردگی نمود و در افواه
اشتهار یافت که او را درین لباس فرستاده اند که جاسوس باشد هر کس را تواند بجانب خود کشد حضرت خاقانی
بمقتضای حزم و احتیاط حکم بحبس او فرمودند و در آن روز از خواجه حرفهای جانب دارانه بسیار سر زده ظهور
اینمعنی باعث آزردگی در خلوت طلبیده پروانه میرزا را با او نمودند چون کوکب طالع او در وی در هبوط داشت
جوابی که خاطر تسلی شود نیارست گفت بلکه حرفهای سست بیشتر بسوی ظن شد در آنحضرت صلاح وقت بر دیده
حزم مرعی داشته حکم فرمودند که بعد ازین او را بکورنش نگذارند و از اختلاط مردم محافظت نمایند درین حال ملک
علی کوتوال اردو نوشته چند بحضور اشرف آورد مضمون مردم خواجه از فیروزپور صوبه لاهور که در اقطاع
او دست با میرزا ابواب بجهتی موافقت مفتوح ساختن اراده نموده اند که بملازمت میرزا شتابند ازین خبر

آتش قهرمان

آتش قهرمان جلال اشتعال یافت و حکم شد که اگرچه ضامن معتبر بدهد که مرد موجود را بدرگاه حاضر سازد روزی
چند تا آمدن آنها محبوس باشد و الا در لحظه بقصاص رسانند تا عبرت سایر حق ناشناسان گردد داود در برابر مقالات
درازکار گفت و سر انجام ضامن نتوانست نمود حضرت خاقانی از کمال عاطفت و قدردانی فرمودند که اگر خواجه سلیمان
که نسبت برادری و پیوند قریب با او دارد تعهد ضامنیت نماید قبول است آن تنگ حوصله نیز از توهم غلط سر باز زد
و اینمعنی بیشتر باعث تصدیق حرف معاندان شد چون وقت نازل بود اسباب اجل فراهم آمده هنگام ناگزیر در
رسیده حکم سیاست فرمودند و کار بسر از خدمت منصل سرای کوت بجهنم او و ابر درختی از حلق بر کشیدند
و از بد سلوکی و خود رائی بدان حال گرفتار آمد بدان روز دیگر خبر فرار میرزا حکیم بتحقیق پیوست و بیگناهی
او بر خاطر قدسی مظاهر پرتو انداخت و خواجه سلیمان مردود دلها و مطعون زبانها گشت و حکم شد که آن
بیمروت حق ناشناس را بعد ازین بکورنش نگذارند بالجمله مهم وزارت بقلیجخان تفویض یافت و حکم شد که
وزیرخان کوکلتاش و حکیم ابوالفتح بر مسند دیوان نشسته هر سه باتفاق تمشیت امور سلطنت نمایند اکنون مجملی
از آمدن میرزا و برگشتن او مرقوم کلک صداقت رقم میگردد چون فوج کابلیان شکست یافت و شادمان
بقتل رسید میرزا بتحریک جمعی از مفسدان خانه برانداز بعزیمت ناصواب متوجه پنجاب شد و از آب سند عبور
نموده مرحله پیمای وادی ضلالت گردید امرای آن نواحی انقیاد حکم پادشاهی نموده در لاهور فراهم آمدند و باستحکام
قلعه و لوازم آن همت گماشتند میرزا یوسف خان بمحافظت قلعه رهتاس ثبات قدم ورزید اگرچه از راه دادن و کناره
کردن امرا دلیرتر می شتافت اما از آنکه بجلادت چشم داشت هیچکس از نوکر و غیر نوکر بوی نپیوست آیه یاس از
صفحه احوال فرو میخواندند و از شکوه سطوت افواج منصوره و یلغار موکب جهانگشا بسیار آسایش خود میلرزید
تا آنکه بظاهر دارالسلطنت لاهور رسید بمحاصره پرداخت و از غرایب اتفاق آنکه همان روز که موکب اقبال از مستقر اورنگ
خلافت نهضت فرموده میرزا بظاهر لاهور غبار شورش برانگیخته بود درین راه هرچند مردم با دیده در آمد حرفهای
پریشان مذکور میساختند غبار تفرقه بر دامن عزیمت خاقان والاشکوه نمی نشست و بر زبان قضا ترجمان میگذشت
که این همه جرأت و ثبات قدم میرزا ازین جهت است که صیت رایات جلال منقش خاطر او نشده اغلب ظن آنکه در حوالی

نواحی
سرهند خبر فرار آن برگشته روزگار بمسامع جلال رسد و همچنانکه بر زبان معجز بیان رفته بود در حوالی سرهند
مژده ویران شدن آن مسرت افزای خاطر اولیای دولت گردید میرزا در مدت بیست و دو روز در باغ مهدی قاسم
خان در قفل و بار داشت و سعید خان و راجه بهگونت داس و کنور مانسنگ و سید حامد بخاری و محمد زمان و دیگر
بندهای جان نثار و بهادران عرصه کارزار در قلعه لاهور شیر صفت بزنجیر حکم مقید بوده استحکام قلعه
مینمودند و هر گاه در مرحله خود لوازم احتیاط و آگاهی بجا آورده انتظار طلوع کوکب فتح و فیروزی داشتند و
پیوسته از بهادران فوج غنیم مثل شیر خواجه و نادعلی میدانی و قربان علی و زیجه و میر سکندر بر دروازه می آمدند
و شیران بزنجیر گسل در همت گشوده بضرب دست و قوت بازو غنیم را میدان میدان میراندند و میرزا هیچ روی نجح
البات مقصود نمی یافت ناگاه رایات اقبال بر هم زن هنگامه اهل زوال شد و میرزای کم فکر کوتاه اندیش بادل صد
ریش از آب راوی عبور نموده راه آوارگی پیش گرفت و بقدم سرعت شتافته در حدود چلاپور ارباب خیانت گذشت
و بسیاری از سراسیمگی غریق بحر ضلالت گردیدند و چون به بهیره رسید آن بلده معموره را بتاراج داده از آب
بهت عبور نمود و در آنجا نیز جمعی بموج خیز بلا افتادند و براه کنشله از دریای سند عبور فرمود و چون مبشران
اقبال خبر فرار میرزا بمسامع رسانیدند بامرای پنجاب فرمان شد که زینهار بتعاقب نشتابند که مبادا در سراسیمگی
آبروی او ریخته شود هر چند او راه بی ادبی سپرده خود را سبک ساخت اما برادر رعایت عزیز است و آزار او در
معنی آزار ماست و چون حوالی ماچیواره مخیم بارگاه اقبال گشت دریای ستلج را بجسر بسته عبور فرمودند و در
آنجا امرای پنجاب بسعادت رکاب بوس شرف اختصاص یافتند و هر کرا درخور پایه و مرتبه خویش پیشکشهای
لایق گذرانیده مشمول عواطف خسروانه گردیدند **وقایع سال بیست و ششم از جلوس ابد قرین** شب پنجشنبه پنجم
صفر نهصد و هشتاد و نه هلالی بعد از انقضای شش ساعت و بیست و دو دقیقه نور افزای عالم برج حمل سعادت پرتو
اندوخت و سال بیست و ششم از سلطنت روز افزون عیار کی آغاز شد و در مبادی این سال رایات اقبال سایه
معدلت بر متوطنان پنجاب افکنده بصوب دریای سند نهضت موکب کیهان شکوه اتفاق افتاد که هم بر ساحل
نیلاب قلعه متین اساس یابد و هم جزای از نمک ناشناسان روزگار نزد میرزا فرستاد که آن بیمار ضد در اعداوای

نصایح

نصایح سعادت پذیر گردانند و چون قصبه دیوه مضرب خیام سپهر احتشام گردید بدر الجیس که پرگنه مذکور در تیول
او بود بلوازم نثار و پیشکش پرداخته سعادت جاوید اندوخت و از آنجا بسیر باغ کلانور که تختگاه جلوس اشرف است
رو آورده در نزاهت و لطافت قطعه ایست از بهشت تشریف برده بزم پادشاهانه آراستند و در حدود کلانور از
آب راوی عبور موکب عالی اتفاق افتاد و منزل بمنزل طی مسافت فرموده از آب چناب و بهت جر بسته گذشتند و در
آن نظرگاه بهشت روزی چند بشکار خوشوقت گردیدند و چون دامن کوه کرجاک بندسیه سر زمین مروح دلگشا و چشمه
خوشگوار روح افزا داشت در گلبن خاطر همیشه بهار طرح باغی نقش بست و با تزک فرصت کاراری در غایت نزهت
و لطافت ترتیب یافت و چون رهتاس بجاگیر میرزا یوسفخان مقرر بود بوسیله مقربان بساط عزت التماس ضیافت
نمود و پادشاه بنده نواز آن شایسته خدمت را کامیاب خواهش ساخته بمنزل او تشریف بردند و بقبول نثار و پیشکش
سربلندی یافت و هم درینولا خبر ویران شدن عرب بهادر و انهزام او از صدمات افواج قاهره بعرض همایون
رسید و شرح این اجمال آنکه چون عرب و نیابت و شاه دانا از معصوم جدائی گزیدند رخت ادبار بولایت سنبل
کشیده در آن حدود غبار فتنه و آشوب مرتفع گردانیدند و جمع از اوباش فراهم آورده بتاخت و تاراج قصبات
و قریات پرداختند و همگی مقصد آن طالع اسیران آنکه درینوقت خود را بمیرزا حکیم ملحق سازند حکیم عین الملک
نوکر اله آنصوبه از حقیقت حال آگاهی یافته باستحکام قلعه بریلی و اجتماع سپاه همت گماشت نخست آن بی
دولتان بحکیم پیغام فرستاده بترتیب مقدمات بیم و امید نمودند که شاید او را از راه برده با خود متفق گردانند
حکیم از سعادت ذاتی جواب آشنا نگفت روز دیگر مفسدان برگشته روزگار متوجه حصار آمده شهر را به آتش
بیداد سوختند و حکیم پای عزیمت قایم داشته جبین همت غبارآلود تفرقه نساخت و چون شب در رسید دور
گرد حصار زمین قلب شکسته بسیار بود ترک محاصره نموده در بیرون فرود آمدند حکیم تدبیری بخاطر آورده مزورانه
در لباس جاسوسی برادری مخالفان فرستاد که دانسته خود را بگیر اندازد و بعد از تلاش و آزار بسیار چنان نماید که اکثر
داران اطراف فراهم آمده اراده شبیخون دارند و مردم بخبرگیری فرستاده اند بحسب اتفاق تدبیر موافق تقدیر افتاد و
مخالفان دل پای داده بیم شب راه هزیمت سپردند و مقارن این حال بخشیار ارتا بون و شیخ محمد غزنوی از شماتت

وشیخ معظم و میر ابوالحسن و غلام حسین از سلیم پور و قاسم از لکهنو و مولانا محمودی و ابوالقاسم از سنبل
فراهم آمده مستعد کارزار گردید و حکیم در اشتعال افواج سعی تمام بکار برد و حرام نمکان بر گشته روزگار در
اطراف و نواحی بتاخت و تاراج پرداخته خرابی ملک و آزار زمینداران پیش نهاد همت کوتاه ساختند و لچهمی نراین
رام ساه و مکت سین و دولجه کرن و اکثر زمینداران آنحدود بار باب خلاف پیوسته اعلام شورش افراختند و حکیم
غنیم را بکمیت و استعداد غالب یافته بلوازم تدبیر و کاردانی بر هم زدن هنگامه مفسدان کوشید و استمالت نامها
نزد زمینداران فرستاده بمعرب زبانی سلک تفرقه در آن فرقه یاغیه انداخت و رام ساه و مکت سین و دولجه کرن از
مخالفان جدایی گزیده بشاه راه سعادت شتافتند و بتوسط ایشان یا بت خان نیز در زمره دولتخواهان منتظم شد
و بتائیدات آسمانی فوج عظیم ترتیب یافت و بعزم رزم قدم همت پیش نهاده در حدود اکلی عرصه پیکار زینت آراستند
و چون از نیابت زمینداران خاطر مطمئن نبود آنجماعت را همراه نجیبا رسیله همراه گردانید باطل ستیزان برگشته
روزگار عیوان کارزار شتافته جنگ سخت کردند و چون اقبال روز افزون قرین حال دولتخواهان بود از طرفین
زور آورده غنیم را منهزم ساختند و سید مان و سید مصطفی از اعیان فوج مقهوران با جمع کثیر بقتل رسیدند
و بقیة السیف خاک ادبار بر فرق روزگار خود بیخته پراکنده گشتند و مژده این فتح در نواحی کلانور بمسامع اقبال
رسید **ورود موکب ظفر از بساحل دریای سند** چون موکب کیهان شکوه سایه معدلت بر ساحل دریای نیلاب افکند
افغانان آن نواحی نطاق خدمت بر میان جان بسته سعادت آستانبوس دریافتند و بخاطر فیض مآثر چنان پرتو
افکند که منشور عنایت و موعظت بمیرزا ارسال داشته بشاه راه سعادت هدایت فرمایند که قروری از کران خواب
غفلت بیدار شده ندامت و خجالت شفیع جرم سازد بتیمار حال او پرداخته شود خلاصه مضمون فرمان آنکه بعنایات
سبحانی و تائیدات آسمانی وسعت آباد هندوستان که جای چندین سلاطین صاحب خطبه و سکه بود امروز بکمر
بتصرف اولیای دولت ابد پیوند ماست و هر دم چنین مملکتی بی زحمت تیغ و تیر لیوخاطر در آغوش اقبال بی
زوال در آمده و زبده ابنای روزگار و سران هر دیار روی امید بدرگاه ما نهاده کامیاب خواهش میگردند از ...
این دولت بمیامن تربیت و نوازش ما بجای سلاطین والاشکوه نشسته بکام روائی میگذرانند آن برادر که ...

فرزندی مخصوص است چرا از چنین دولتی عظیم بی نصیب باشد و از اثر مصاحبان بداندیش و همنشینان هرزه
سگال خود را سراسیمه و پریشان حال دارد اگر بمحاسبه کار و مفاتیح کردار خویش وا رسیده راه ندامت پیش گیرد
و یکی از پسر ... قرار دهد هر آینه موجب صلاح دین و دنیا و بهبود او خواهد بود و الا از آنچه هست پریشان
تر خواهد شد و الا آنکه بعزم درست بخاطر مطمئن و اخلاص بیغش را عتقاد راست روی امید بدرگاه سلاطین
پناه نهاده جبین اخلاص بسجود آستان نورانی سازد تا او را در آغوش عاطفت جا داده کامیاب خواهش
گردانیم و خانه دین و دنیا او معمور شود و شق دوم آنکه اگر از فرط واهمه و بدآموزی ارباب فساد قرار آمدن
بخود نتواند داد یکی از فرزندان را مصحوب عفت نسابیگم روانه حضور سازد و شق ثالث آنکه خواجه
حسن نقشبندی را بملازمت فرستاده اساس اخلاص و فرمان پذیری بعهد و سوگند استحکام بخشد تا آن تقصیرات
سابق و لاحق گذشته عنان معاودت بمرکز خلافت منعطف گردانیم میرزا از فرزند واهمه جرات آمدن ننمود
و فرستادن پسر را بصغر سن معذرت خواست و چون از کم خردی و بیدانشی بی رخصت آنحضرت
همشیره خود را بخواجه حسن نقشبندی نسبت کرده بود و یقین میدانست که سبحان خاطر اشرف نیفتاده
مصر را نیهم نساد او را دانسته اند بفرستادن خواجه حسن نیز دلیری نکرد و او را با فرزندان بجانب
بدخشان گسیل نمود خاقان گیتی ستان بفتوحی اقبال از ناصیه احوال میرزا دریافته نخست حکم فرمودند که
راجه مانسنگ با فوجی شایسته از آب سند گذشته بر پشاور رشتابد و متعاقب آن شاهزاده والا نژاد سلطان مراد
با بسیاری از امرا دستوری یافت که از آب عبور نموده قدم همت بشاه راه خدمت نهد و در ترتیب افواج بدین نسق
مقرر شد تو لعموکب اقبال شاهزاده والاشکوه رونق گرفت و میرزا یوسف خان و رای رایسنگ و رای درگا و کوجر
خان و راجه سورج سنگ و رای منوهر جوهان و شیخ عبدالرحیم ... لکهنوی و لالکا و راجه منوهر و تهاکر
و سلیم خان و کاکر علی خان و سید محمد ... و کرم الله کمبو و بیرشی راج و رام ...
بجهواهه و آسکرن و شیخ ولی و میر محسن ... و جمعی کثیر از جوانان کار طلب و بهادران
جان نثار و دیگر بندهای پادشاهی در ملازمت ایشان مقرر گشتند و در برانغار سید حامد بخاری و مخصوص خان و سید

جهدی و میر ابوالقاسم نمکین و سید حسن و حسین قلی بیگ و عبدالله بلوچ و فوجی از مبارزان عرصه همت تعیین
شدند و در جوانغار قلیچ خان و مطلب خان و شیخ جمال بختیار و تورم قلیچ و میرزا فولاد و جمال خان بلوچ و شیخ
کهکه و ملک درویش جانوه و عالم توچانی و مولانا الهداد امروهه رشیها ر خان لودی و جوقی از مجاهدان صف
شکن قرار یافتند و در هراول راجه مانسنگ و تورنک خان و شیر و یر خان و مادهو سنگ و محمد بیگ تکلو و سا...
دریاری و جمال ... سوار و سلهدی و بهادر خان قوردار و سرجن و پهلوان علی و سکت سنگ و جگت رای و
راجه مدهو و بهکوانداس و شیخ کبیر و جبار قلی و نصیب دیوانه و دیگر دلاوران رزمجوی قدم همت پیش نهادند و بنابر
ارتکاب تعلق خاطر و صله رحم ملاحظه آنکه مبادا از سپهر شکوه افواج منصوره آوارهٔ دشت غربت گردد و ناکام از ... نکان
تو ... جستن آبروی بر نزد حاجی حبیب الله کاشی را با منشور موعظت و نصیحت نزد میرزا فرستادند که در
کوهستان تنگ میدان عساکر بی پایان بصعوبت و دشواری میگذرد و موسم برف و یساق نزدیک است که
باخر رسد اگر یکی از آن شقوق قرار دهد دست از دو بازداشته بمستقر سریر خلافت منعطف گردانیم و الا خود ترد...
و اقبال متوجه آنصوب شده کار او را بانجام خواهیم رسانید و مقارن این حال حکم شد که تولجیان بهرام صولت و کار
پردازان شایسته خدمت جری در رعایت استحکام سرانجام نمایند و از قضایای که در ینولا روی داد کشته شدن فتح
دوست پسر علی دوست خان بار بیگی است و تفصیل این اجمال آنکه او با محسن بیگ طبقچی که از خیلها و خانه زادان درگاه
بود بحسن صورت و قبول ظاهری آراستگی داشت نسبت تعشق و علاقه خاطر ظاهر میساخت و پیوسته با یکدیگر بزم
شراب گرم داشته بملازمات نفسانی می پرداختند روزی در گوشه حلقه پیاله می کشیدند ناگاه مطلب خان با ... چند
رسیده به تیغ رشک آن نامقید چاک فتح دوست را از هم گذرانیدند و چون صورت حال بمسامع جلال رسید
حکم شد که حسن بیگ را در پیشگاه اورنگ معدلت حاضر سازند و تولجیان او را در حوالی خانه مطلب خان یافته بحضور
اشرف آوردند و از ین جهت بیشتر سوی ظن شد و چون دقت مقتضی شکافتن این قضیه بود بتحریر ی مطلب خان امعان
و مخالطت داشته تشخیص آن را بآمدن پدر او موقوف فرمودند و حسن بیگ را استلاق بست فرمان سازنده محبوس کردانیدند
و چون علی دوست بدرگاه عدالت بارگاه رسید از کمال مردمی و آگاه دلی معروض داشت که درینواقعه سراسر تقصیر از فتح ...

نفیراست و نسبت مطلب خان با من بیش از فرزند صلبی است اگر در مقام شرارت ... جملگی مشهور بحسن پروری کار ...
افتد و قصاص او برد متعدالت آنحضرت لازم و محتم میگردد و از ضایع ساختن او فایده بمن نمیرسد و چنین
در یکی از معرکهای نامی بکار حضرت خواهد آمد بهتر آنکه این راز سر بسته باشد حاضران بساط عزت بر دمی مروت آن
پیر جوان آفرین نموده ملتمس او پایه قبول یافت و هم درین تاریخ قلعه اتک را اساس نهاده ... ربانی آنرا بعهده
اهتمام خواجه شمس الدین خوافی تفویض فرمودند **نهضت موکب منصور خاقان گیتی ستان بصوب کابل** چون
مدت ... ساحل دریای سند مخیم بارگاه اقبال شد و میرزا بر هنمونی اقبال قدم اخلاص در شاهراه سعادت ننهاد
عزیمت رای جهان آرای بتسخیر زابلستان و گلگشت آن بوستان تصمیم یافت اگرچه اکثری از ارکان دولت و اعیان
سلطنت چشم حقیقت بین از صلاح وقت پوشیده و مقاصد خویش مطمح نظر داشته مقدمات محال بر طبق عرض
نهادند اما آنحضرت بالهام ربانی و احکام آسمانی پای همت در رکاب بوس عزیمت نهاده همعنان دولت و اقبال از آب
سند عبور فرمودند و احمال و اثقال اردو در اتک گذاشته حراست آنجا را بقاسم خان میر بحر مقرر داشتند و در
وقت حاجی حبیب الله از پیش میرزا مراجعت نموده سعادت رکاب بوس دریافت اگرچه عرضداشت میرزا مشتمل
بر اظهار ندامت و خجالت و موکد بسوگندان غلاظ و شداد بود که بعد ازین قدم جرات و گستاخی از اندازه خود برون
نهد لیکن چون اعتماد بر قول و فعل او نداشتند مقبول نیفتاد و حکم شد که لشکر منصور ظفر رایات شاهزاده والا ...
سلطان مراد از کرام متوجه پیش شود و خود بنفس دولت و اقبال از بن میر کوچ کرده در کنار دریای کابل فرود آمدند
و مجددا از کمال عاطفت و مهربانی خواجه علی خرابجی را نزد میرزا فرستادند که اگر تمکین یکی از آن احکام ثلثه نماید دست
از و باز داشته عنان معاودت بمستقر خلافت معطوف گردانیم و در روز دیگر در مقام دولت آباد مخیم بارگاه اقبال شد و در
روز میر غیاث الدین علی قزوینی را که مجلی از فضایل و کمالات او در داستانهای گذشته سمت ذکر یافته و دیو اغراق
با نجابت ذاتی و اخلاق پسندیده در فن تاریخ عدیل و نظیر او نبوده و نیست بخطاب نقیب خانی شرف اختصاص بخشیده
و خلعت فاخره و اسب خاصه و هزار روپیه مرحمت فرمودند و در همین روز نشاط میرزا بالمعرضه داشت رسید اگرچه اظهار
و خجالت نموده بپیمان اخلاص و بندگی باقسام قسم موکد ساخته بود لیکن خاقان دعوی دان از اشراق ... فتح علی

دریافت که مقدمات مکتوب اصلی ندارد و زبان او را بر آن آشنائی نیست و آنچه نوشته اضطراریست نه اختیاری
هذا حکم فرمودند که مجلس کنکاش آراسته امرای عظام در آنچه صلاح دولت و بایست وقت باشد بعرض رسانند
شد که شیخ ابو الفضل ممیز بود خلاصه کنکاش بعبارت منقح در جریده عرض ثبت نماید اعاظم دولت در استعفای
جرایم میرزا و انعطاف موکب والا متفق اللفظ ترتیب دلایل و براهین نمودند لیکن چون یورش کابل بر خاطر قدسی مظاهر
تصمیم یافته بود ازین حرف قدری بر آشفته فرمودند که همانا امرا از شدت سرمای کابل اندیشه‌مند شده‌اند مقتضی همت
آنست که همه را در معرض رود گذاشته یلغار کرده متوجه آنصوب شویم بنابرین عزیمت قدم همت در شاه راه اقبال
نهاده کوچ بکوچ متوجه زابلستان شدند و چون ولایت پشاور مورد عساکر کیهان شکوه گردید حکومت آنجا بیار
علی ناظر بیوتات تفویض یافت

ایلغار موکب همایون بکابل

چون همواره پیش نهاد خاطر قدسی مظاهر آن بود که
میرزای ناحق شناس برهنمونی سعادت بشاه راه اطاعت بنهاده از خود رای باز آید و آبروی او در ریخته نشود رهها
بسیار برده در هر منزل چندی مقام می‌فرمودند و فرمان بشاهزاده و امرای عظام شرف صدور یافته بود که زنهار تعجیل
نشتابند که میرزا بحال خود پرداخته از گران خواب غفلت چشم باز کند آن ستاده پیش ازانکه حرف خویش آمده گویان
خانه بر انداز اصلا قرار ملازمت بخود نداده و خواجه حسن نقشبندی را بصوب بدخشان روان ساخته و احمال
و اثقال بمحکمها فرستاده بفرار تن قرار داده و چون معلوم او شد که خاقان گیتی ستان در حدود پرشاور پرتو اقبال
فرموده و شاهزاده با عساکر منصوره بطریق منقلا می‌آید برهنمونی ارباب فساد آماده کارزار گردید و حضرت
خاقانی از استماع این جرات مسالک حزم و احتیاط مرعی داشته بر سبیل ایلغار نهضت فرمودند و شاهزاده ولی
عهد وارث هفت اقلیم شاه سلیم را بسرداری اردو بزرگ گذاشته سعید خان و راجه بهگونتداس را با فوجی
از معتمدان در خدمت شاهزاده مقرر نمودند و حکم شد که اردوی کیهان پوی منزل بمنزل در موکب اقبال طی مسافت نماید
روز سیوم در موضع جلال آباد بورود رایات جلال آراستگی یافت و بجهت محافظت راه و رفاهیت حال مترددین درویش
خان و شمس الدین کرد بر انداز را در آنجا گذاشته متوجه پیش شدند و صباح آن روز نزهت آباد باغ صفا بورود موکب
اقبال رونق و بها یافت تا حال هر روزه خبر از پیش میرسید اما امروز هیچکس نیامد و قراولان پادشاهی نیز برگشتند

که افغانان برگشته بخت سر کوتل را مضبوط ساخته‌اند روز دیگر موکب منصور کوچ فرموده در حدود کنر نهل منزل
گزید آخرهای روز حاجی محمد احدی که بزبان کبری شتافته بود از نیمه راه برگشته آمد و حرفهای ناخوش و نکوهیدنی
که بدکردی بلشکر فیروزی اثر رسیده بر زبان مجریان که مترجم ملهمات غیبی است گذشت که این سخن اصلی ندارد
اگر خدا نخواسته باشد چنین بودی تا حال چندین کس هم میرسیدند معهذا از امرا کنکاش خواستند
جمعی بعرض رسانیدند که درینجا توقف باید نمود تا شاهزاده کلان با لشکر عقب همراه شوند و بعضی کوتاه همت
معروض داشتند که چون قلیلی از مردم در ملازمت اند بودن اینجا نیز صلاح وقت نیست عطف عنان نموده به
اردوی بزرگ ملحق باید شد و از آنجا خود را جمع ساخته بعزم کارزار باید شتافت و چندی از دلاوران مزاج
فهم عرض کردند که هر چند جمعیت بکار است اما همه مردم جیره کار طلب اند و سایه اقبال آنحضرت بر سر دارند
لایق آنست که بسرعت تمام پیشتر باید شتافت اگر چشم زخمی هم بعساکر منصوره رسیده باشد بمجرد صیت
موکب جلال غنیم دیران خواهد شد شهریار بیدار بخت از دل قوی و همت بلند برین رای تحسین فرموده رایات
نصرت بر افراشت و قدری راه طی شده بود که جمعی از کلانتران آن سرزمین معروض داشتند که لایق شان
بندگان حضرت و صلاح دولت آنست که بر حال میرزا گشوده ابواب صلح مفتوح گرداند از حرف آنها و نارسیدن
دیگر اخبار ظاهر شد که سخن حاجی محمد اصلی ندارد و دران روز منزل بر جانب مخیم ارکان اقبال گردید و درینجا
افواج برین نمط قرار گرفت قول موکب منصور آراستگی یافت و فوج برانغار بسرداری زین خان کوکه مقرر
شد و جوانغار بسرکردگی مطلب خان رونق پذیرفت و جمعی از احدیان و بکههای پادشاهی در هراول کار طلب گرد
درین وقت بسران عالم غیب و منهیان بهارخانه تقدیر نوید فتح و فیروزی بمسامع عز و جلال رسانیدند لیکن
چون یکی از افغانان مجهول عرضداشت کرم الله کنبو آورده بود چنانچه باید تشفی خاطر نشد که درین حرف از ارباب
فساد و حیله بخاطر رسانیده باشند والا بایستی عرضداشت شاهزاده بلند اقبال میرسید روز دیگر میان میرخان
وچکرالک عرضداشت شاهزاده مراد بشارت بخش آمد و آنحضرت بجهان شکر این موهبت عظمی مقدم رسانیده
بزم نشاط گرم ساختند

رزم شاهزاده شاه مراد با میرزا محمد حکیم و نصرت یافتن آن نور حدیقه خلافت بنیاد

گرد کارزار کرید

چون میرزا سر رشته صلاح صواب از دست داده بمسکالی ارباب فساد بهیچ یک ازان شئون که موجب
نجات او بود جرات ننمود و عساکر اقبال در ظل رایات شاهزاده مراد بدان صوب نهضت فرمود بعضی از اهل ارزال
کنکاش دادند که کریوه خیبر را استحکام داده بمجادله و مقاتله باید ایستاد و جمعی از بر انداز پیش چنان نمودند که از
بلشکر بولایت هندوستان درآمده غبار شورش باید انگیخت و چندی از کوتاه فکران صلاح دران دیدند که حصار کابل
را استحکام داده چند روزی در کریوههای صعب باید بسر برد چون افواج منصوره بسرعت هر چه تمامتر در رسید
میرزا هیچ یک ازین امور نپرداخته از کابل برکند و بنه و بار خود را بمحکمهای دور دست فرستاده بجانب قرابلغ
که اگر کار بر وی تنگ شود خود را بولایت بدخشان و ماوراء النهر اندازد و چون بکنار غوربند رسید جمعی از فتنه
جویان خرسنگ راه شده خاطرنشان نمودند که موکب منصور از پشاور بیشتر نخواهد آمد و فوجی که برسم منقلا
تعین شده ظن غالب آنکه باندک زد و خوردی قدم جرات پیش نهد و بی جنگ میرزا را آوارگی بیرون از آیین حمیت
و غیرت دولت بهر حال یکدفعه قدم همت افشرده دست بردی باید نمود شاید کاری از پیش رود و الا خود را بگوشه
خواهیم کشید و میرزا باین عزیمت باطل فریدون را پیشتر براق سرای فرستاد که در فراهم آوردن مردم سعی نماید
و خود هم متعاقب بالپیوست و حیدر علی را با جمعی در اندر کابل ساخت که محافظت شهر نموده خود را بسر پله رساند
بالجمله در وقتی که فوج منقلای لشکر منصور عقار سپی بر پا و میانه دراب نخال است عساکر منصور از باریک
آب کوچ کرده در موضع چار بوبر مخیم شده انتظار فرصت داشت چون افواج منصوره از کمینگاه گذشت سید حامد
بخاری و مخصوص خان و جمعی از بهادران که در چنداول بودند سر رشته حزم و احتیاط از دست داده پیشتر شتافتند و غیر
از سید بهاء الدین و چندی دیگر از عقب نماندند برانیدیشان که فرصت قابو یافته بر تالمردم در از دستی نمودند و
بسیار بتاراج رفت و درین حال سردار لشکر چنداول خبر یافته بمدافعه و مقاتله آنها عنان همت تافتند و بمجرد رسیدن
بهادران جنگجوی مخالفان سراپا انداخته راه گریز پیش گرفتند فریدون بطرف بدام چشمه شتافت و دیگر میرزا
جانب قور قسانی و الغ نور رفتند و همدران روز شیخ جمال بختیار از کمال جرات بهور و جرات خواست که با جمعی از
راه چار بو پیشتر بکابل خود را رساند و بحسب اتفاق میرزا نیز درین روز بچار بو آمده متفحص حال فریدون بود ناگاه فوجی

از دور سیاهی گرد میرزا بعضی از مردم خود را بسرکردگی علی محمد اسپ بمقابل فرستاد و از بهادران جانبین جنگهای
نمایان بظهور پیوست و درین اثنا فریدون از عقب فوج دولتخواهان رسید مخالفان آنرا کومک لشکر منصور دانسته
عنان باز کشیده دورتر ایستادند و بهادران جان فشان بر آن فوج حمله آوردند و جنگ صعب روی نمود و شیخ
دستبردهای خوب ساخته کار دلاوری ظاهر ساختند و از مخالفان تخته بیک و غیور بیک دستار بر غلیتو ملا غیوری
نبردهای شایسته کردند و محمد شریف جوانی خویش میر لطیفه که از نوکران شیخ جمال بود از اسپ جدا شده بدست غنیم
افتاد و با آنکه مخالفان از پیش و پس هجوم آورده بودند بهادران بزد و دست جنگ کنان خود را بمعسکر اقبال رسانیدند
و غنیم درین روز شکوه قراولی که بجهت تحقیق احوال رفته بود با حمزه بیک و تخته بیک و زاهد بیک و جمعی از مخالفان
دو چار شده مردانه جان فشانی نمودند و میر عبد الله نیز درین روز بدست غنیم افتاد محمود او ملیجیچه مردم
لشکر فیروزی اثر فرستاده بود نزد درراه شیر خواجه و اللهداد بیک و جمعی از کمین برآمده او را دستگیر ساختند و رها ساختند
میرود حرزا مشخص کرده راه وحشت افزای خاطر ان دوست کو با ازظهور رسد وقایع این روز بوده بالجمله میرزا حکیم با مردم
خود سر لمبزی که قریب معسکر اقبال بود فرود آمده و با آنکه اسپان تاراج و دست برد موجب ازدیاد نخوت و نبهوت ارباب
خلاف شده میرزا با خود قرار جنگ صعب و مبارزت در روز عید داد و درین جهت یکشب نوروز پیشتر از فراهم آوردن
سپاهی و رعیت در نعم الوقت بود و بضابطه کهنه سپاهیان جلد ساز نمیری نوشته چند مصحوب یکی از
خورکرنیها بنام قلیج خان و میرزا یوسف و یورنک خان و علی مراد و چندی از فدائیان جان فشان فرستاده آنها
موافقت ترتیب مقدمات فوج نمود و میرزا یوسف خان از غایت آشفتگی نوشتها را در ان مجلس پاره ساخت
و علی مراد قاصد را گردن زد و اهل فساد چون ازین مکر و خدیعت کام دل بر نگرفتند و جنگ راست براستان از
حوصله کار خویش بیرون می یافتند قرار شبیخون داده شب بر فراز کوه آتشها برافروختند و قراولی امیر خان
اسلام آبادی و افضل توکلچی جمعی را بجانب دست راست فرستادند و نوروز محمد خواجه خضری و بسیاری از ملازمان
دست چپ روانه کرده اینرو و بکنار از اطراف و جوانب غبار شورش برانگیختند که شاید درین لیل چشم زخمی بعسکر
اقبال رسد لیکن بعنایت تائیدات غیبی فیروزی دولت روز افزون امرای عظام و بهادران قوی دل پای همت افشردند

ماند و سلطان اسکندر بر جای خود استاده نزد این فریب در تشویر اصلاح عیار تفرقه بر دامن عزیمت دولتخواهان
صبح آن شب که روز چهارشنبه بیستم امرداد ماه الهی موافق غرهٔ رجب باشد میرزا با لشکر نکبت اثر خود از تنگنای
کوه برآمده رزم طلب گردید و امرای عظام در ملازمت شاهزاده والابخت ترتیب افواج نموده بمدافعهٔ کابلیان همت
گماشتند و هنوز نوبت جنگ بدیگر افواج نرسیده بود که بصدمهٔ بهادران فوج هراول سنگ تفرقه در جمعیت
غنیم افتاد و میرزا عنان عزیمت معطوف گردانید و بیامن اقبال ابد زوال ابواب قهر و فیروزی بر چهرهٔ همت دولتخواهان
مفتوح گشت صبح آن روز فریدون با فوجی قدم جرأت پیش نهاده جنگ عظیم کرد و تورک خان و جمعی که از فوج
هراول بود نیز ترددات شایسته ظاهر ساختند اما کابلیان زور آورده هراول را قدری بیجا کردند و میرزا را از ظهور
این جرأت دل رفته بجا آمد و خود را بعرصهٔ کارزار رسانید و حرکت المذبوحی ظاهر ساخت بهادران فوج هراول شاه
گولا بیدریغ روستانی جو بها تاختند و فتح مبارک در راه اخلاص جان نثار شد و نزدیک بآن رسید که کابلیان
آثار تسلط و غلبه ظاهر سازند درین وقت دلیر مانسنگ بشورش درآمده و مادهو سنگ برادر خود را با سورت سنگ
و دیگر بهادران قوی دل و شیران زنجیر گسل نوبت بنوبت و فوج فوج بکومک فرستاد و چندی از فیلان صف
شکن همراه ساخت ابراهیم خان فوجدار بر فیل زن موهن و چچها زخان بر فیل جگت رای و محمود خان بر فیل
گج سنگل و جاندخان بر فیل لکهمی سندر و حسین خان بر فیل سکت گج نامزد سوار بر همزدن هنگامهٔ مخالفان شده
اگرچه فیل لکهمی سندر داخل فیلان خاصه نبود اما چون درین روز خوب جنبیده داخل فیلان خاصه شد و توبها که
بر فیلان حلقه نهاده بود نغز مود که آتش در دادند ازین شورش اساس همت کابلیان انهزام پذیرفت محمد اسپ که در
خدمت میرزا خدمت اتالیقی داشت با دیگر هواخواهان جلو میرزا را گرفته و علم خوابانیده راه هزیمت سپردند و بکیاس
و گسری در گذشته بود که نسیم فتح و فیروزی بر پرچم رایات اقبال وزید و فتحی که طغرای فتوحات روزگار تواند شد
از مکمن عنایت ایزدی چهره برافروخت کابلیان خاک مذلت بر فرق ناموس خویش بیخته آوارهٔ دشت ناکامی گردیدند اگرچه بنا
بر پاس حزم و احتیاط چنانچه باید تعاقب نشد اما رخت حیات بسیاری از اهل ادبار به آتش تیغ آبدار بسوخت و دلیران
شمشیرهای نمایان زدند و جمعی از دلاوران تیز جلوی نموده قریب بکوتل پای منار که سر گروه برگشته کابل است خود را بمیرزا

رسانیدند و میرزا بهزار محنت ازان ورطه جان بسلامت برد و در قراباغ نقشی راست ساخته باشتر جمازه شتافت و
در آنجا میرزا کیقباد پسر کلان او با چیزی از مخصوصان بمیرزا ملحق شد و از اشتر جماز بعبور سند رفت و روز بیست و یکم
شاهزاده والانژاد با امرای عظام در حلقهٔ سیاه سنگ مجلس عالی ترتیب داده ارباب کابل و اعیان شهر را بنوید معدلت
خاقان گیتی ستان مستمال خاطر گردانیدند و از متوطنان آنجا گروه گروه آمده بکورنش شاهزاده سربلندی یافتند و در
جشنی که موکب کیهان شکوه مابین سرخاب و حکم رانک رسید مژدهٔ فتح و نصرت بلند آوازه شد و پادشاه سپهر بارگاه از
پشت زین بر روی زمین قدم نهاده سجدات شکر و سپاس این موهبت بیقیاس بجای آورد و در زمان نوازش نامه
شاهزاده جوانبخت و امرای عظام ارسال داشتند و در روز بیست و پنجم حوالی قصبهٔ خاک مخیم بارگاه اقبال شد و از سپاهی
و رعیت کابل فوج فوج و جوق جوق بسجود آستان سرفرازی یافتند و کنور مانسنگ با دیگر اعیان لشکر زمین بوس
شرف اختصاص گرفتند و روز دیگر کوچ فرموده در حلقهٔ سیاه سنگ بارگاه جلال برافراشتند و در اثنای راه شاهزاده
با دیگر امرا بسعادت رکاب بوس مفتخر گردیدند و درین سر منزل روزی چند مقام فرموده بسیر باغ شهر آرا و دیگر
منازل دلگشا خوشوقت شدند و چون قرارداد خاطر اشرف چنان بود که چندی در بهشت آباد کابل سیر مستوفی
فرمایند حکم شد که سید حامد بخاری و سید بهاء الدین فیلان اهرای گرفته بجلال آباد رسانند و هم درین ایام لشکر بیگ
خان لعل الای که سرآمد ارباب فساد بود مسلسل بدرگاه آوردند و بیاسا رسید و در روز بیست و نهم منازل ارک کابل
بجلوس اشرف رونق آسمانی یافت درین وقت که گلستان همیشه بهار کابل بورود موکب جهانگشا محسود هشت بهشت و
عبرت افزای بلاد روی زمین گردید و میرزای برگشته روزگار با دلی پر خون سرگشتهٔ کوه و هامون گشته بود و روی آمدن
بعتبهٔ اقبال روانه ساختن بر هیچ محال و نیز یارای مقاومت با شکوه جلال نداشت چون کرفرصت راه بیحقیقتی سپرد
ماند و بنات النعش پراگنده شدند نزدیک بآن رسید که سراسیمه بجانب ولایت توران شتافته باوزبکیان توسل
جوید خاقان ممالک ستان با وجود چندین جرایم عظیمه صلهٔ رحم منظور داشته و مراعات حفظ ناموس و سمت
برادری نموده لطف خواجه و قاضی عبد اللطیف با منشور مرحمت بنوید تحسین و بخشایش نزد میرزا فرستادند
و آن گسسته امید از استماع این بشارت غیبی جان تازه و حیات مجدد یافته سجدات شکر تقدیم رسانید و عرضه

داشت معذرت آمیز بدرگاه معلی ارسال داشت که مناسب حال و شایستهٔ وقت آن بود که پیش ازین سعادت آستان
بوس دریافته مشمول عواطف خسروانه گردد مر اکنون که از کم دانشی و ناتجربه کاری و بدآموزی ارباب فساد مصدر تقصیرات
و جرایم شده امید کرد او و دو بچه دست آویز بادراک دولت ملازمت جرأت نماید امید از کرم آنحضرت چنان است که درین
مرتبه جان بخشی فرموده از آمدن معاف دارند بالفعل فرزند خود را بغلامی میفرستم هر گاه که واهمهٔ خاطر و هراس باطن من
کمتر شود خود نیز بشرف آستانبوسی خواهم رسید و چون لطیف خواجه و قاضی عبد اللطیف بدرگاه آمده ملتمس
او را معروض داشتند آتش قهرمان جلال التهاب اشتعال یافت حکم شد که جمعی از بهادران عرصهٔ شهامت تیز جلوی
نموده قدم از تعاقب او باز نگیرند تا بدست آورند درین حال علی محمد اسپ از نزد میرزا آمده سطری از پریشانی احوال
او بعبارت دلنشین معروض داشت و چون از قریبان این دودمان رفیع الشان بود ملتمسات او پایهٔ قبول یافت
و خاقان وافر الاحسان از کمال عاطفت و مهربانی باز ولایت کابل را بمیرزا مرحمت فرموده رایات معاودت بمستقر
اورنگ خلافت برافراشتند و دوم شهریور ماه الهی بکذرگاه تشریف برده از روضهٔ مقدسهٔ حضرت فردوس
مکانی استمداد همت فرمودند و آخرهای روز برسم ایلغار متوجه جلال آباد شده مخصوص خان و شیخ جمال بختیار
و شیخ ابو الفضل را بسعادت همراهی اختصاص بخشیدند و حکم شد که دیگر امرا در ملازمت شاهزاده مراد متعاقب
منزل بمنزل آمده باشند و چون ساحت جلال آباد مورد رایات جهانگشا گردید شاهزاده بلند اقبال و دارای
هفت اقلیم سلطان سلیم که از روی کیهان پوی در ظل حمایت ایشان بود بعز بساطبوس دولت جاوید اندوخت
روز دیگر شاهزاده مراد با سایر بندهای اخلاص نهاد بموکب اقبال پیوست و درین روز بخشی الملکی شیخ فرید بخاری
از ولایت بهار آمده سعادت رکاب بوس دریافت و حقیقت صاف ضمیری شرقی دیار و استعلای دولتخواهان
کذار و زوال اهل ادبار مشروحا معروض داشت و هم درینولا عرضداشت خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش مشتمل
بر استعفای جرایم معصوم خان فرنخودی معروض بارگاه اقبال گردید پادشاه بسیار بخش انرا نیز بر ملتمس
خان اعظم بعز قبول مقرون داشته رقم عفو بر جرایم عظیمهٔ او درکشید و مجملی ازین ماجرا آنکه چون در جنگ
شهباز خان هزیمت یافت یکچندی در پناه زمینداران بحال تباه روزگار گذرانید تا آنکه مقصود نامی از قلازفان او

خود را بادر رسانیده و سامانی که همراه از دولت او بدست آورده بود بر طبق اخلاص نهاد و بمعاونت او با جمعی از اوباشان
واقعه طلب برگرد او فراهم آمدند و بر قصبهٔ بهرایچ تاخته دست تاراج دراز ساخت وزیر خان و مهتر خان کمر همت
بسته در کنار دریای سرو بادر رسیدند اگرچه بی محابا از آب نتوانستند گذشت بتوپ و تفنگ برهم زدن هنگامهٔ
ارباب فساد گردیدند و آن بی سعادت از توهم همراهان خود شبی با چیزی از اردو برآمده راه آوارگی پیش گرفت و
افواج منصوره تا گلیان پور تکامشی نموده عنان باز کشیدند و او مجلوباره رفته در آنحدود اسباب فتنه و آشوب
سرانجام داد و قصبهٔ محمود آباد را دست فرسود تاراج گردانید خواست که بهونبور را علاوهٔ شورش مرتفع سازد
خان و بهار خان از غازیپور و قاسم خان از جانپور روی همت بدفع او نهادند و کثرت دولتخواهان باعث تفرقهٔ
اهل فساد گشت و چون از اطراف هجوم بهادران جان نثار شد آن بیدولت بنه و بار خود را گذاشته با معدودی
از سرو عبور نموده و دانست که روز ادبارش بآخر رسیده امروز و فردا اسیر سرپنجهٔ تقدیر خواهد گشت ناگزیر
کتابتی بخان اعظم نوشته التماس دستگیری کرد آن خیراندیش مراعات حقوق آشنائی و وسعت همت نموده
بنقد و جنس و جاگیر لایق معاونت فرموده و عرضداشت بدرگاه معلی فرستاده استشفاع جرایم او نموده بالتماس
خان اعظم گناه او بخشیده شد القصه چون موکب اقبال از دریای سند عبور فرمود راجه تودرمل از بهار آمده
بسعادت زمین بوس سربلندی یافت و بعالی منصب وزارت کل مساحت الاستقلال فرق عزت برافراخت و در
حواشی روزی چند بشکار قمرغه خوشوقت گردیدند و حکومت و حراست آنحدود بکنور مانسنگ تفویض فرمودند
و موکب جهانگشا صید کنان و شکار افگنان تا سواد دار السلطنت لاهور بفیض اقبال فرمود و شهر داخل نشده
رایات عزیمت بمستقر خلافت برافراشتند و چون بلدهٔ سرهند مضرب خیام گردید راجه بهگونتداس
و رای رایسنگ و سید حامد بخاری و جگناته و سایر جاگیرداران صوبهٔ پنجاب رخصت انعطاف و سرافرازی یافتند
و در پانی پت شهباز خان از فتحپور آمده بسعادت زمین بوس مفتخر گردید و چون دار البرکه دهلی مورد رایات
جهانگشا اتفاق افتاد بزیارت روضهٔ علیهٔ حضرت جنت آشیانی انار الله برهانه تشریف برده مراسم نیازمندی
بجا آوردند و آخرهای آن روز بشرف ملاقات حضرت مریم مکانی که از آگره باستقبال تشریف برده بودند خوشوقت

کردیدند و شاهزاده دانیال و سلطان خواجه و شاه قلیخان محرم و دیگر بندهای دولت آستانبوس شرف اختصاص
یافتند و موکب اقبال در ملازمت حضرت مریم مکانی بنهضت مستقر خلافت فرمود و چون در بیمدت که
شهباز خان حراست دار الخلافه اختصاص داشت بخدمتکاران حضرت مریم مکانی بی ادبانه سلوک نموده بود
و از گستاخیهای او خاطر قدسی آنحضرت گرانی داشت از جانب او شکایت پیش از پیش ظاهر ساختند روگردان
شود، خصال الحجهت مراعات خاطر و حفظ مراتب ادب آن زیاده، سرمایه نشناس را بزندان خانه مکافات
محبوس فرمود و از سوانح این ایام یاساسیرن بهادر پسر سعید بدخشی است در جای خود در قمر زد
کلان بیان کردیده که آن بی سعادت آشفته سر در هنگام شورش بنگاله فرصت یافته در صوبه بهار علم بغی
بر افراشت و در بیمدت کوهستان برهت را پناه خود ساخته روزگار بسر میبرد تا آنکه ولایت برهت جاگیر
غازیخان مقرر شد و او بیاوری خان اعظم لشکر کشیده بهادر نامراد را شکست داده اهل و عیال و اسباب
و اموال او را بتصرف درآورد و بهادر از روی اضطرار آمده غازیخان را دید، غازیخان او را مقید و مسلسل نزد
خان اعظم فرستاد و او بدرگاه سلیمان جاه روان ساخت و چون بعتبه خلافت رسید از گرانباری جرایم
سبک سر گردید دهم دی ماه حیدر پسر یوسف چک حاکم کشمیر بدرگاه معلی رسید مشمول عواطف خسروانه
گشت پیش از این صالح عاقل برهنمونی در فرمان پذیری یوسف از بارگاه خلافت رخصت شده بود و لوازم نصیحت
و مراسم اطاعت بتقدیم رسانیده پسر خود را بانفاذ آن دیار مصحوب صالح عاقل بدرگاه سلاطین پناه فرستاد
و بسعادت آستانبوس عز افتخار یافت و از فضلای این سال رحلت فرمودن علیا مرتبت حاجی بیگم است
بنقدس سرای جاوید از آن تاریخ که ایشان از سفر حجاز مراجعت فرمودند پیوسته در جوار مزار فایض الانوار حضرت
آشیانی انار الله برهانه روزگار فرخنده آثار بسر میبردند و ابواب افضال و انعام بر چهره خواص و عوام گشوده طبقات
انام از رشحات فیض این دولت جاوید طراز بهره ور میگردانیدند و تمامی همت علیا نهمت بر دوام و رونق آن
روضه قدسیه مصروف میداشتند درین ولا داعی حق را لبیک زبان اجابت فرموده رخت هستی بخلوت سرای
جاوید کشیدند وقوع این دلخراش و حادثه جگر تراش بر خاطر قدسی مظاهر خاقان ستوده ماثر صعب

گرانبار

گرانباری کرد و جهانی از این غم بسوگواری نشست و آنحضرت قاسم علیخان را بپرسش و دلجوئی بازماندهای ایشان
بدار الملک دهلی رخصت فرمود و مبلغ کلی بجهت خیرات و مبرات از خزانه عامره ارسال داشتند و مقارن این
حال معصوم خان فرنخودی روی خجلت بدرگاه سپهر مرتبت نهاد و چون دست آویز امیدواری نداشت در بیرون
شهر فتحپور منزل گزیده قدم جرات پیش پیش نگذاشت و بعد از روزی چند خود را بآستان عزت مریم مکانی
رسانیده روی خضوع و خشوع بر خاک عجز نهاده باستشفاع زلات جرایم او بزلال عفو خاقان کثیر الاحسان
شست و شو یافت در این تاریخ خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش از بهار آمده بسجود کورنش فلک اساس فرق
سعادت برافراخت و از وقایع این سال ارتفاع پایه قاضی عبد السمیع است بعالی منصب قضای معسکر ظفر
جلال ملتانی که باین منصب گرامی عز اختصاص داشت چون بعرض رسید که او در تشخیص قضایا سر رشته دیانت و
راستی از دست داده باغراض نفسانی عمل مینماید رقم عزل بر صفحه اعتبار او کشیده حکم فرمودند که از ایوان
بزیارت خانه مبارک بشتابد و باین وسیله از گرانباری جرایم نجات یابد و قاضی عبد السمیع را که بتحصیل علوم رسمیه
و طلاقت بیان از مفردان روزگار بود بجای او نصب فرمودند **وقایع سال بیست و هشتم از جلوس همایون**
روز یکشنبه یازدهم صفر نهصد و نود هلالی بعد از انقضای چهار ده دقیقه و سی و هفت ثانیه نوروز عالم
افروز ببیت الشرف حمل پرتو سعادت انداخت و نوروز سلطانی بمبارکی و کامرانی آغاز شد و جهان آبرویی
دیگر برآمد و بوستان سرای این دولت ابد پیرا را گلهای اقبال تازه بتازه شکفت اگر چه خاقان ستوده خصال
همواره در جشن نوروزی بزمهای پادشاهانه آراستی و آن روز را بغایت گرامی داشتی لیکن از ابتدای این سال حکم جهان آرا
بآیین بهتر شرف نفاذ یافت و بخشیان کرام دولتخانه خاص و عام را که مشتمل بر صد و بیست ایوان سنگین بود
بامرای عظام قسمت فرمودند و یک ضلع آن که جهروکه پادشاهی و جای تخت اشرف بود بمتصدیان بیوتات عالی مقرر
شد که از سرکار خاصه آیین بندی نمایند و همین طور سهامنزل که دولتخانه خاص بود باقسام اقمشه نفیسه آیین
بستند و انجمنی ترتیب یافت که چشم روزگار مثال آن در آیینه خیال مشاهده ننموده بود و مقرر شد که روز تحویل
و روز شرف مجلس پادشاهی منعقد شود و در دیگر ایام هر روز یکی از امرای بزرگ ضیافت نماید و نیز حکم شد که بعد از این

بخشیان عظام در ایام نوروز فهرست منصبداران بعرض رسانند تا هر کرا امر در خور شایستگی به اضافه منصب
سرافراز کردند فهرست اهل خدمت و ارباب حرف نیز بعرض میرسیده باشد که اگر از روی اخلاص و راستی
خدمت کرده باشد بنتایج آن اختصاص یابند و الا بدیگری مقرر کردد و هم در این تاریخ شهباز خان بی سعادت که در
زمره باغیان حق ناشناس انتظام داشت پای ندامت سپرده روی امید بدرگاه قدسی بارگاه نهاد و چون صبیه ادهم
خان در حباله عقد او بود حضرت مریم مکانی به التماس و استمالت نامه فرستاده بدرگاه طلبیده بود بخشش
خاقانی پاس عزت حرمت ایشان داشته رقم عفو بر جرایم عظیمه او کشیدند و چون جشن نوروزی بمبارکی
و فیروزی حسن انجام گرفت خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش که ولایت بهار در تیول او مقرر بود و ترسون خان
و شاه قلیخان محرم و شیخ فرید بخاری و بسیاری از امرا باستیصال باغیان بنگاله رخصت یافتند و بصادق خان
و محب علیخان و سایر جاگیرداران صوبه بهار فرمان شد که استعداد این یورش نموده آماده خدمت باشند
و از صلاح صوابدید خان اعظم که هر آینه مطابق احکام پادشاهی خواهد بود سر مویی تخلف نورزند و مقارن
این حال خبر رسید که جباری و خطه و ترخان دیوانه و بسیاری از باغیان بنگاله روی ادبار بولایت بهار نهاده
اعلام شورش و فساد مرتفع ساخته دست تعدی و ظلم بر رعایا و زیردستان گشوده و بتاخت و تاراج قصبات
و قریات پرداختند اگر چه حضرت خاقان پیش از استماع این خبر بالهام آسمانی تعیین افواج قاهره فرموده بودند
لیکن در این وقت باز سزاولان مقرر شدند که نامبردها را زودی دفع آن مخذولان نمایند **آمدن محمل عزت گلبدن بیگم
و دیگر بیگمان از سفر حجاز** در اوراق سابق سمت ذکر یافته که بلقیس الزمانی گلبدن بیگم و دیگر حضرات عالیات
بخانه مبارک تشریف ارزانی فرمودند و شهریار ستوده آثار نقود بیشمار برسم خیرات و مبرات بدان قطعه عالی
ارسال داشتند در این تاریخ هودج عزت صدرنشین سرادق عفت قرین بصحت و عافیت مراجعت نموده و از استماع
این بشارت خاطر قدسی مظاهر مبتهج و مسرور گردید و چون بحوالی دار الفتوح اجمیر رسیدند شاهزاده دانیال
برسم استقبال دستوری یافت و بعد از ورود بحوالی خانوه موکب اقبال باستقبال شتافت و در اثنای راه خواجه
محمد یحیی بسعادت رکابوس عز اختصاص یافته مراسله شریف مکه و عرایض اعیان با فهرست تحف بنظر

اشرف
در آورد و حضرت خاقانی در موضع خانوه بسعادت ملاقات عمه بزرگوار مشرف گشته روز دیگر عنان معاودت بمستقر
خلافت معطوف داشتند و از سوانح این ایام آمدن شیخ عبد النبی و مخدوم الملک از سفر حجاز در آن وقت که این هر دو
بزیارت خانه کعبه رخصت یافتند مقرر شده بود که بی حکم اراده آمدن هندوستان ننمایند چون از درگاه آزرده رفته
بودند در مجالس و محافل نسبت به بزرگان این آستان حرفهای ناشایست و مقدمات لاطائل مذکور میساختند و
از استماع شورش باغیان بنگاله و آمدن میرزا محمد حکیم بلاهور و نهضت موکب اقبال بتسمانتها ظاهر ساخته هر
در آئی اسباب زوال دولت خود سر انجام مینمایند و بخیالات فاسد متوجه هندوستان میشوند بجهت چون بگجرات
رسیدند از نگونساری ادبار فساد روز افزون دولت خداداد خجلت زده از اندیشه ناصواب خود گشته دست خضوع
و خشوع بر محمل شفاعت آن صدرنشین بارگاه عصمت زدند و خاقان عدالت نشان از استماع خبر چندین ناشایی
فرمودند که بر وشی ایشان بفهمند آنها را مقید و مسلسل ساخته بزندانخانه مکافات برسانند مخدوم الملک چون
همانجا از دست غضب پادشاهی قالب تهی ساخت و شیخ عبد النبی را بدرگاه آوردند و حضرت خاقانی بوساطت
شیخ ابو الفضل از هرزه گوییها که در آنجا کرده بود بازپرس فرمودند و چندان گناه بر آن ثابت شد که سر از بار آن
نتوانست برداشت لاجرم شیخ ابو الفضل حواله فرمودند که محبوس دارد و چون او را با شیخ عبد النبی عداوت قدیم
بود بعالم مزاج دانی دریافت که قتل او را از بیش ندارد و پنهانی خفه کرد و چنان وانمود که باجل طبیعی درگذشت
رزم صادق خان با خبطه و کشته شدن آن باطل ستیز چون خان اعظم با جمعی از جاگیرداران صوبه بهار بعد از
فتح کابل و جشن نوروزی متوجه درگاه شد که خبطه که از عمدههای ارباب بغی بود با دیگر مفسدان در قطب
از بنگاله به بهار آمده غبار شورش برانگیخت و حاجی پور را از مردم خان اعظم انتزاع نموده بسیاری از پرگنات
آن حدود بتصرف در آورد صادق خان قلعه خود را استحکام داده با اجتماع جاگیرداران و دولتخواهان همت
گماشت و بعد از فراهم آمدن بهادران جانفشان ترتیب افواج نموده بمدافعه و مقاتله ارباب بغی و فساد روی همت
نهاد خود در فوج غول علم شهامت برافراخت و محب علیخان را سردار برانغار ساخت و الغ خان حبشی در جوانغار
پای همت افشرده و بهادر خان و ابو المعالی و دیگر دلیران جان نثار در هر اول در مطلب کردیدند و محمد قلی خان ترکمان

را بانتظام توپخانه مقرر نموده از آب کنک گذرانیده باطل ستیزان حق ناشناس ترتیب عساکر نکبت مآثر خود
را انتظام داده علم ادبار در عرصه کارزار بر افراشتند و حنظله از خبط دماغ در قلب استاد و جاری بردست
دستبرد رستم خواهرزاده های حنظله بر دست چپ نزخان دیوانه و سعید بیک و شاهداد در مقدمه قدم ضلالت
پیش نهادند و چون غنیم محرکیت قرد بود داشت صادقخان بر کنار کنک قلعه ساخته قلوب طلب گشته و همراه
جوانان کار طلب از جانبین بر آمده جیقلشهای نمایان میکردند و در بین زد و خورد علی بیک بنی عم صادقخان
کارنامه شجاعت ظاهر ساخته جان نثار شد و چون مرتبت تعالی جهار روز کشید امرائیکه بر اقبال روز افزون
خاقان دین سکون نموده یکدیگر را از آب گذشتند و غنیم نیز افواج ترتیب داده در برابر آمد و نزدیک دامن
چنگ تراز و شد دستم و رستم از همراو گذشته خود را بر فوج بر انغار رسانیدند و محب علیخان پای ثبات بسر کشید
در یکجا استاده دامن همت غبار آلود اضطراب نساخته و هر اول مخالفان کارنامه جرات و جسارت ظاهر کردانید
بجوانغار عساکر اقبال شمشیر رسانیدند و حبیب علی پسر محب علیخان خوب ها استاده داد شجاعت داد لیکن
از هجوم فساد نزدیک بود که در ارکان افواج منصوره تزلزل راه یابد درین وقت بهادران فوج هراول خود را
بکومک رسانیدند دولتخواهان را قوی پشت ساختند و حمزه بیک عراغلی و حسن میانه نیز از فوج بر آمده پیش سیند
خبط خود با مردم چیده بصادقخان در آویخت و از همه جانب لمعان تیغ زنگ زدای دلها گشت و رزمی نمایان
صف دست داد و محمد قلی ترکمان و حمزه مرا خوبها تاختند و قادر قلی چیله بلا یکبر برق ابدار از سوشکا فی
ظاهر ساختند و با آنکه فوج برانغار منهزم شده بود شاهسوار اقبال خاقان گیتی ستان بجلوه گری در آمده از
مهب عنایت ایزد سبحانه و تعالی نسیم فتح و فیروزی بر پرچم علم دولت وزید و مخالفان با طلاستیز غبار آلود
دشت هزیمت گردیدند درین اثنا امیر الحسین برادر عرب خالجهان سر خبط بر آمده آورد همانا تو را از لشکر
منصور بان زیاده سر آشفته دماغ رسیده بود و از ظهور این لطیفه غیبی یاغیان حق ناشناس برهم خوردند و
لاشاور اگرفته روی در گریز نهادند و راه از اضطراب و اضطرار بر خاک مذلت انداخته راه ادبار پیش گرفتند
و در اینجا امیر الحسین رسیده سر او را بریده نزد صادقخان آورد و با آنکه اهل فساد زیاده از پنج هزار سوار بودند

و دولتخواهان از ده هزار کس کمتر چنین فتحی روی داد و خبط از اول بی مغز است و در تهور و جلادت از یکتایان
روزگار و سر حلقه اهل بغی و ادبار لیکن از آنجا که با ولی نعمت ستیزه کردن و با دولت خداداد در آویختن شوم است
چندان دیر که نبرد بر آمد و دولتخواهان خان فشان سر او را به پایه سریر خلافت ارسال داشته حقیقت جنگ
و فتح عرضداشت نمودند و چون صورت حال بمسامع جلال رسید شاهقلیخان محرم و شیخ ابراهیم و شیخ فرید
بخاری که از مقربان بساط عزت بودند حکم شد که همراهی خان اعظم معاودت نمایند و دیگر کومکیان بمرافقت
امرای منصور شتابند و همرسنولا حیدر پسر یوسفخان والی کشمیر کامروا رخصت معاودت یافت و شیخ
یعقوب کشمیری که در امثال و اقران خود بمزید علم و عمل امتیاز داشت و زبان دان آن ملک بود ایلچی ساخته
بهمراهی او مقرر فرمودند و از وقایع این ایام بسیار رسیدن معصوم خان فرنخودی است چون آشفته دماغ
بدسرشت بخدمت مربیه مکانی ملتجی شد با وجود چندین جرایم عظیمه که مستوجب انواع عقوبت و سیاست بود
آنحضرت جهت مراعات خاطر او نگاهداشت جانب ایشان صریحا حکم قتل او نمی توانستند فرمود و مع هذا
آثار ندامت و انفعال از ناصیه احوال او ظاهر بود آنکه درینولا اسکندر قلماق که از خیلها معتمد درگاه است حکم
شد که شب بر وشی که هیچکس پی نبرد کار او را بانجام رساند او بفرمان پادشاهی در شبی که از دربار بسپاه بمنزل
بمنزل خود میرفت با چندی بر سر او ریخته بقتل رسانید و مقارن این حال طلائی جابلک سوار نیز بقصاص
کردار ناهنجار خود رسید و تفصیل این اجمال آنکه او بفنون جابلک سواری از امثال و اقران گوی سبقت ربوده
از منظوران قریب بارگاه شده و چون از جوهر رشیدی بود بانواع مراحم و ترتیب مخصوص گردید لیکن از تنگ
ظرفی و کم حوصلگی مصدر افعال ناشایسته گشته بخلاف قانون ادب و انتظام سلوک میمود تا آنکه درین وقت بمبالغ
جلال رسید که او بزن یکی دست خیانت رسانیده و شوهر او را کشته است خاقان عدالت پناه از این جرات روباهکی
بازپرس فرموده و چون بثبوت پیوست حکم بقصاص او شد از وقایع این ایام اصرار فرمان استمالت است بطلب
امیر فتح الله شیرازی تعریف و توصیف فضایل و کمالات آن امیر از شرح و بیان مستغنی است و اشتهار این نسبت محتاج
باظهار نی پیش از این عادلخان حاکم بیجاپور مبلغ کرامند بجهت خرج راه فرستاده میرزا را از شیراز بدکن آورده بود

وچون عادلخان از روزگار بسر آمده و بودن میرزا آن مردم نا جنس قدر نشناس دشوار نمود و اراده دریافت
آستانبوس که مرجع مستعدان هفت اقلیم است پیش نهاد ساخت لیکن از توهم بی اعتدالی آنجماعت بی انتها
از خواهش جرات و جسارت نمی یارست نمود و چون حقیقت حال بعرض همایون رسید فرمان قضا امضا
بنام حکام دکن شرف نفاذ یافت که میرزا را با اعزاز و احترام تمام روانه ملازمت سازند و از سوانح این ایام شکستن
حوض انوپ تلاو است قریب بدروازه دولتخانه که بر سمت شمالی واقعست بحکم اشرف حوض کلانی اساس
اساس یافته بود و پیوسته از آب باران لبریز میشد بتقدیر آسمانی ضلعی از آن حوض فرو ریخت و سیلی بصد
شورش طوفان روان شد و جمعی از مردم که در آنجا بودند بموج خیز فنا رفتند و بنیاد بسیاری از خانها
بر افتاد و در روی جسر بانک کرد خدمتکار روشناس بود در آن حادثه رخت هستی بسیل بلا داد و از غرایب آنکه
اکثری از مقربان بساط عزت در کنار حوض سرافرازی داشتند و چون حوض شکست دامن عافیت هیچکس از منقربان
بساط قرب غبارآلود این حادثه نشد و حضرت خاقانی بادای شکر و سپاس این عطیه ربانی نقود بیشمار برسم تصدق
و خیرات نثار فرق مبارک ساختند و از این تاریخ مقرر شد که هر سال دو مرتبه پیکر مقدس بزر و سیم و اقسام اجناس
برکشیده بفقرا و ارباب احتیاج قسمت نمایند یکمرتبه بحساب شهور قمری که روز ولادت اشرف پنجم رجب است
و نوبت دیگر بضابطه سنین شمسی که ماه امرداد است دوازده چیز بوزن شمسی قرار یافت یکم زر دوم طلا دوم ابریشم
سیوم سیماب چهارم خوشبوی پنجم مس ششم الحسد هفتم عکیف هشتم بروغن زرد نهم با آهن دهم
بشسر یازدهم برنج دوازدهم نمک و بعد از فراغ وزن مبارک مطابق عدد سال گرامی گوسفند و بز
و مرغ و گنجشک بتصدق فرق مبارک آزاد ساخته شود و نیز بجهت ازدیاد عمر و دولت و ذات قرون با خدای خود
عهد فرمودند که در هر ماه شمسی در آن روز مرتکب غذای حیوانی نشوند هر سال بعد از وزن آنقدر روز که موافق عدد
سنین عمر اشرف است گوشت تناول نفرمایند و در آن ایام در کل ممالک محروسه جانداران را نیازارند و در روز قمری
گرانبار دولت طبع بهشت چیز وزن کنند نقره و پارچه و سرب و قلعی و میوه و شیرینی و دستی و روغن کنجد
در آن ماه نیز ترک غذای گوشت فرمودند و شاه بلند اقبال فرزند بخت و همه شاهزاده سلطان سلیم را و سایر

فرزندان را بکمر تبه روز تولد ایشان باقسام اجناس وزن فرمایند و باین وسیله چندین هزار بی نوا ارباب احتیاج
بکام دل رسیدند و باعث نجات جانداران شده و درینولا بخاطر قدسی مظاهر چنان پرتو افکند که اطفال را بعد از
تولد در جائی نگاه دارند که اصلا آواز مردم بگوش آنها نرسد و ملاحظه نمایند که آیا در وقت گویائی حرفی از خود بر زبان
آنها خواهد گذشت یا کنک مطلق خواهد بود و بنابرین در صحرائی که از معموره دور بود منزلی ساخته طفلی چند را
در آنجا باز داشتند و جمعی از معتمدان امر و کل فرمودند که دایهها را بوقت شیر دادن آنجا برده از گفت و شنود قطعا
نمایند تا حقیقت حال ظاهر شود و در السنه عوام آن منزل بکنگ محل اشتهار یافت و چون چهار سالگی رسیدند
و هنگام گویائی شد حضرت خاقانی بتماشای آن پرورش یافتهای وادی ربانی تشریف بردند و اصلا سخنی و حرفی از
آنها ظاهر نشد و مثل گنگان آواز نا مشخص و ارتباط حرف بر زبان میراندند سر بلندی یافتن میرزا خان
خانخانان خلف بیرامخان بآتالیقی ولدیت ملک دهوت اقلیم شاهزاده سلطان سلیم قبل از این قطب الدین
خان بخطاب اتالیقی شاهزاده ولیعهد شرف اختصاص داشت چون بسرحد تعین فرمودند خاقان حقیقت شناس
میرزا خان خانخانان خلف بیرامخان را شایسته این منصب عالی دانسته بخیر افتخار بخشیدند اگر چه شاهزاده
جوانبخت بجوهر دانش و عقل کامل و فطرت بلند و تدبیر صائب مصلحت امور جهانبینی های دقیقه سنج است و
انوار جهانگیری و جهانداری از دریچه ازل بر پیشگاه خاطر پرتو افکنده و آن مسند نشین صدر دانائی از الکتساب
فنون سلطنت بالمرغیبی نصیب گشته لیکن خاقان سپهر آستان بجهت انتظام سرکار ایشان و افتخار بخشیدن
خانخانان نیز باین منصب والا سربلند کردانیدند و آن شایسته خدمت جشن عالی ترتیب داده التماس قدوم اشرف
نموده و باین سعادت کله گوشه عزت بر آسمان سود و مراسم پا انداز و نثار و پیشکش بتقدیم رسانیده سجدات شکر
این موهبت عظمی بجای آورد و از قضایای این ایام انحراف مزاج اعتدال سرشت آنحضرت است از جاده صحت و شفا
یافتن بفضل فیض حکیم علی الاطلاق نخست فی الجمله درد شکم بهم رسید و رفته رفته اشتداد و امتداد بانجامید
حکمای فرس بر این بودند که تنقیه باید کرد و الا در اندک روز اثر خوف ظاهر خواهد شد و هنوز بکار مرضی نمیشد
و اختلاف این دو طایفه موجب تفرقه اولیای دولت و نامرادان کابه و داشت تا آنکه اثری از خون بسر آمد و تنخیر

اهل فریب صواب نموده رخصت معاودت یافتند و بعنایت ایزد سبحانه روز اول آثار صحت از وجنات احوال ظاهر گردید
و در اکثر ایام مزاج قدسی به مرکز اصلی گرایید خاطرهای پژمرده اهل اخلاص طراوت یافت و چمن دولت را
غنچه‌های مراد شکفت و نقود نامحصور برسم تصدق و خیرات نثار فرق مبارک کردند و عالم بر هم خورده انتظام
پذیرفت مصراع سلامت همه آفاق در سلامت اوست و مقارن این حال جشن وزن شمسی آراستگی یافت و آن
گرانبار دولت را بطلا و دیگر اجناس سنجیده بفقرا و مساکین قسمت فرمودند و در چنین ایام که از کارها گشوده
میشد و دریای عاطفت و مرحمت جوش و خروش داشت گناه شهباز خان را بخشیده حکم اطلاق فرمودند و موکلان
زنجیر از پای برداشته بسعادت زمین بوس رسانیدند و درین هنگام راجه بیربر التماس ضیافت نمود شهریار کام
بخش بنده نواز بقبول این ملتمس پایه عزت او را برافراختند و آن پسندیده خدمت پاره از دادهای آنحضرت
برسم نثار و پیشکش گذرانید و سر مباهات در پیش انداخت بیربر از مصاحبان بزم انس محرمان این قرین بود و در
شعر هندی و ذکاوت فهمی و حدت طبع و فطرت بلند و مزاج دانی و تیز زبانی عدیل و نظیر نداشت حضرت
خاقانی او را از حضیض حسب بأوج عزت رسانیده در سلک امرا و مصاحبان خاص انتظام بخشیده بود و ذات او
برهمن است و در مبادی حال بنامرادی عسرت روزگار میگذرانید و بعنوان شاعری و بیمن سخنی در مجلس بهشت
آیین راه یافت و چون جوهر رشد و شایستگی خدمت داشت بقبول نظر کیمیا اثر مخصوص گردید و در فنون
کار چندی ترقی نمود که ادنی بخشش او پانصد مهر و هزار مهر بود و هم درین ایام حکومت … است صوبه بنگاله
بجهت اهتمام راجه بهگونت داس مقرر شد و سعید خان را از آن خدمت معزول ساخته در حاجی پور … جاگیر فرمودند

وقایع سال بیست و هشتم از جلوس اشرف روز دوشنبه بیست و ششم صفر … نیر عالم افروز
ببرج شرف تحویل فرمود و سال بیست و هشتم از جلوس ابد قرین خاقان سکندر آیین بمبارکی و فرخی آغاز شد و در
دولتخانه بآیین اکبری ترتیب جشن فرخنده تا روز شرف هر روز بزمی بطرز خاص در کمال آراستگی ترتیب
امرای عظام بقدر مرتبت و شایستگی خویش باضافه و التفات جاگیر سرافراز گردیدند و از عالم وقایع که در
عنوان این سال میمون پرتو اقبال انداخت فتح ولایت بنگاله است بار سیوم و اجمال این داستان آنکه چون خان

اعظم میرزا عزیز کوکلتاش بتادیب باغیان بنگاله و تسخیر آن ملک از درگاه معلی رخصت شد و پیش از رسیدن او
جمعی از اهل فساد که در ولایت بهار شورش انداخته بودند به تیغ همت بهادران نصرت قرین بسزای اعمال رسیدند چنانچه
مجملی در اوراق سابق ذکر یافت و صادق خان بالغار خود را بسجود آستان سربلند ساخت و شاه قلیخان محرم و
صادق خان و شیخ ابراهیم و شیخ فرید بخاری بکومک خان اعظم تعین شدند و سزاولان بادشاهی لشکری از آنجا گرد آورده
صوب الهباس و جونپور و اوده … بهار رسانیدند و در اندک فرصتی لشکری عظیم در حاجی پور فراهم آمد خان
اعظم خود با بسیاری از مبارزان جان نثار قدم همت پیش نهاده براه گرهی شتافت و ترسون خان و شیخ ابراهیم
و میرزاده علیخان و سید عبدالله خان و کچک خواجه و سبحان قلی ترک را از آب گنگ گذرانیده براه دیگر فرستادند
و چون در آن راه جنگل بسیار بود و معابر دشوار عساکر منصوره بصعوبت طی مسافت مینمودند و در منگیر
لشکر بیکجا شدند و از صوب دهلی کاتو ترسون خان و شاه قلیخان محرم و میرزاده علیخان و شیخ ابراهیم … را
بطریق منقلا تعین فرمودند که پیشرو میرفته باشند اگرچه شرف الدین حسین میرزا و بابا خان قاقشال
قبل ازین راه فنا پیش گرفته بودند اما عاصی کابلی با دیگر بد دولتان در ترتیب اسباب زوال دقیقه نامرعی نگذاشت
از صدمت سطوت عساکر اقبال نخست با قتلوی افغانان که ولایت اودیسه را بتصرف داشت و بحسب جمعیت و
استعداد سر خیل ارباب بغی بود عهد و پیمان استوار کرده قرار داد که چون افواج منصوره نزدیک رسد خود
را بکمک او رساند و … بگهوره گهات رفت جباری و میرزا بیگ و دیگر قاقشالان را مطمئن خاطر ساخته همراه
گرفت و بجهت … آنجا اهل و عیال خود را در آنجا گذاشت و باغیان تیره رای بکانی کنک آمدند و بهادران نصرت
قرین بگرهی رسیده آن مضیق را که بمنزله دروازه بنگاله است بسهولت مفتوح ساختند و به نیروی اقبال روز افزون
ترتیب افواج نموده در برابر غنیم صف آرایی کردند و در کنار کانی کنک مرحلها تقسیم فرموده مستعد قتال
و جدال گشتند و چون از طرف قتلو … بود وزیر خان را با سید عبدالله و میرزاده علیخان و شیخ محمد غزنوی
و خواجه عبدالحی و دیگر کومکیان قریب چهار هزار سوار بجانب ملک کتک فرستاده بودند در دوازده کروهی معسکر
اقبال پناه ساخته فرو کش نمودند و همواره از جانبین به تیر و تفنگ مجادله و مقاتله میشد و چون روزی چند

برین وطیره گذشت اعیان لشکر را … بیز خاطر گشته از کثرت غنیم و التماس کومک عرضداشت نمودند و
بیگ تولکچی که بطریق والچوگری رفته بود بدرگاه آمده حقیقت معروض داشت میرزا خان خانخانان و زین خان
کوکلتاش و اسماعیل قلیخان و مخصوص خان و مطلب خان و رای سرجن و شیخ جمال بختیار و شیرویه … جمعی
بیگ و میر ابوالمظفر و میر معصوم بهکری و دیگر بهادران کارطلب بکومک تعین شدند و هم گرام را باسب و خلعت
سرافرازی بخشیده بسرعت تمام رخصت فرمودند و هنوز امرا از دار الخلافه برنیامده بودند که مژده فتح …
مسرت افزای خاطر ارباب اخلاص گردید و شرح این بهجت افزا آنکه چون ایام تقابل فریقین بامتداد انجامید
همواره از جانب مخالفان آثار غلبه و قدرت بظهور میرسید و اولیای دولت روز افزون بباطن قدسی مواطن آن
حضرت متوجه شده انتظار لطیفه غیبی داشتند و درین حال قاضی زاده که از عمدهای ارباب بغی بود با کشتیها
پر توپ و تفنگ از فتح آباد آمده اعلام نخوت و استکبار برافراشت قضارا توپی از کمین گاه اقبال آن سیاه بخت
رسید و رخت حیات بسیلاب فنا داد و عاصی کابلی کاله پهار را بجای او نصب فرموده در اندک روزی به توپ دیگر
خرمن حیات او نیز بسوخت و میان معصوم و قاقشالان و خالدین نیز غبار نفاق مرتفع شد و اولیای دولت
فرصت یافته بصدق قلوب و خاطر جویی آنمردم پرداختند بسیاری از وحشت گزینان بمیدان خاطر راه … یافته
در زمره دولتخواهان منسلک ساختند از جمله خالدین بعهد و سوگند آمده دید و میرزا محمد قاقشال و جباری
و دیگران غایبانه قول نامه گرفته قرار دادند که بالفعل از همراهی باغیان مبتوده خود را با اهل و عیال رسانیده و از
آنجا خاطر وا پرداخته بمعسکر اقبال شتابند عاصی کابلی و سایر باغیان برگشته بخت از ظهور این لطیفه غیبی سررشته
تدبیر از دست داده بهزار سراسیمگی روی بوادی فرار نهاده آواره دشت ادبار گردیدند و مجدداً ساحت آنملک
از آشوب ارباب خلاف آرامش یافت خان اعظم سجدات شکر این موهبت عظمی بجای آورده حقیقت کار را به
اقبال بنده سریر خلافت مصیر عرضداشت نمود مجملا چون عاصی کابلی قرار داده را عزیمت پیش گرفت بسرعت
هر چه تمام خود را به بنگاله قاقشالان رسانید که هم حراست اهل و عیال نماید و هم استمداد خود از قاقشالان کند میرزا
محمد قاقشال خود از راه دوستی زده و زاد او را بیشتر بعالم … رسانیده بود از جانب خاطر مطمئن ساخته …

دیگر قاقشالان نشافت و آنها در نواحی گهوره گهات آماده کارزار گردیدند و عاصی کابلی گهوره گهات را تمام …
بر رفع آنها همت گماشت خان اعظم محب علیخان و شیخ ابراهیم و بابوی منگلی و سکندر و چکنی تخمینا با چهار
هزار سوار بسر کردگی ترسون خان بکومک قاقشالان تعین فرموده در وقتی که کار بر آنها تنگ شده بود افواج
منصوره رسید و باغیان برگشته بخت تاب مقاومت نیاورده راه ادبار پیش گرفتند و چون بهادران نصرت قرین
بگهوره گهات نزول فیروزی نمودند میرزا بیگ و خالدین و وزیر جمیل بموجب قرار داد آمده پیوستند و استیصال
عاصی و سایر اهل فساد بر خود گرفته بتکامشی شتافتند و چون خان اعظم ساحت آنملک را از خس و خاشاک
اهل بغی و فساد پاک ساخت و عاصی کابلی آواره بادیه عصیان گردید بدرگاه سلیمان جاه فرستاده التماس نمود که
آب و هوای آنملک بر مزاج من بخت گرانی میکند و اصلا بطبیعت من راست نمی‌آید اگر بچیزی در اینجا بسر برم
یحتمل که تزلزل تمام در ارکان حیات راه یابد خاقان مهربان دل از غایت عاطفت حکم فرمود که اگر یکی از امیران
لشکر ضبط آنملک بر ذمت همت خویش لازم شناسد او را گذاشته خود بولایت بهار آید و الا روزی چند
توقف نماید که شهباز خان را بحکومت آن دیار تعین فرموده ایم متعاقب میرسد و شهباز خان بانواع مراحم و
نوازش سرافراز شد که با جمعی از مردم بنگ بدانصوب رخصت یافت و مقارن این ایام امیر فتح الله شیرازی
بسعادت ملازمت خاقان سکندر حشمت فرق عزت برافراخت تعریف و توصیف آن علامة الزمانی برتر از پایه
سخن دانیست علامی شیخ ابوالفضل که در تمیز و تشخیص جوهر دانش یگانه روزگار بود در اکبرنامه نوشته که
اگر کهن نامه دانش برهستی سراد رشود امیر فتح الله که اساس نو بر نهد و بیران … تنها آرزو نبرد والله الحمد که
بمیامن تربیت و نوازش خاقان قدرشناس بمراتب عالی و مدارج والا رسید و در … بود و ظاهر او از باطن معمور تر
شد از وقایع این سال تعین فرمودن اعتماد خان بحکومت ولایت گجرات چون امری در ازل رقم زده کلک
تقدیر شده باشد ناگزیر بوقت آن از نهانخانه بطون بعالم ظهور جلوه کند و پیش از وقوع آن اسباب فراهم آید
چنانچه فرستادن اعتماد خان بایالت گجرات عمده اسباب شورش آن دیار شد مجملا خاقان ستوده خصال در
هنگام تسخیر گجرات او را بتوقع حکومت آن دیار امیدوار ساخته بود درین ولا که شهاب الدین احمد خان بحکو

آن ملک عز امتیاز داشت اعتماد خان بعضی مقدمات کفایت آمیز بعرض مقربان بساط عزت رسانیده اظهار دولتخواهی
و تعهد فزونی جمع و تکثیر معموری نمود و آنحضرت از کمال عاطفت و مرحمت او را بحکومت و حراست آن ملک بلند نامی
گردانید و بعد از آن هر چند دولتخواهان بعرض رسانیدند که ضبط ولایت گجرات از اندازه حوصله او بیرون است
چون بر زبان الهام بیان گذشته بود التفات بحرف آنها نفرموده بایالت گجرات شرف رخصت ارزانی داشتند و میر
ابوتراب با سینی عز امتیاز یافت و خواجه نظام الدین احمد بخشی و خواجه ابوالقاسم را دیوان ساختند و محمد
حسین شیخ و میر ابوالمظفر و بیک محمد توقبائی و میر محب الله و میر شرف الدین حسین و میر صالح و شاه بیک و میر
هاشم و میر معصوم بهکری و زین الدین کنبو و سید جلال الدین بهکری و سید ابو اسحق و غیر ایشان آقا
و پهلوان علی سیستانی همراهی او مقرر شدند نامبردها بخلعت و اسب سرافراز نموده بر انصوب رخصت نمودند
کرم علی پسر مهتر رمضان داروغه خوشبوی خانه که از خانه زادان معتمد مزاج فهم است بآوردن شهاب الدین
احمد خان تعین شد که چون اعتماد خان باحمد آباد رسد او را بدرگاه معلی آورد و هم درین ایام میر شریف کیلانی
از جانب نظام الملک با دیگر ایلچیان و پیشکشهای حکام دکن بدرگاه والا رسیده سعادت آستانبوسی دریافت

ذکر غدر افغانان سیاه بخت با شیخ فرید بخاری و عرض دیگر سوانح و وقایع صوبه بنگاله چون خان
اعظم با دیگر دولتخواهان باغیان تیره بخت را شکست داده بدار الملک بنگاله در آمد و عاصی کابلی آواره دشت هزیمت
شد روی همت باستیصال قتلو نهادند و او از راه گریز در آمده برسل و رسایل راه اعتبار آشتی کرد بدو عرضداشت
بدرگاه سلیمان جاه فرستاده بوسیله مقربان بساط عزت التماس استعفای جرایم نمود و فرمان قضا جریان سعادت
پیوست که اگر اولیای دولت قول او را بافعال موافق و گفتار را با کردار مطابق دانند در رسانیدن ... منتظر ساخته او به
را بمنشور او مقرر دارند دریوقت خان اعظم بموجب حکم خواست که عنان معاودت بدار الملک بهار منعطف گرداند
و صادق خان را بسرداری آن لشکر باز گذارد او از بر کاری بعضی مقدمات عذر ارا در میان آورد و آرزوهای دور
از کار پیش نهاد خاطر ساخته لاجرم وزیر خان را بسرداری مقرر فرموده خود بحاجی پور مراجعت نمود و از دیگر
او قتلو خام طمع شده باز بر سر کار خود رفت و صلحی که بهزار ملایمت درازی میکرد بشرطهای دور از معامله

و خواهشهای بی حساب وانمود امرا سر آستین دوا افشانده سر از صلح باز زدند و از شیر پور بعزم رزم شتافتند
در نوان بردوان بترتیب صفوف پرداختند و آن روباه حیله ساز درشت گردهی معسکر اقبال اغنان بار کشیده
مجددا مقدمات صلح در میان آورد و امرا غافل از ریو و رنگ او برگشته مداران ... پور و دیگر محال را برادر
افزوده مقرر ساختند که در رزم رود دولتخواهان منظور بوده قدم از اطاعت و فرمان پذیری بیرون ننهد و برادر
زاده خود را با پیشکش لایق بدرگاه معلی فرستد و قتلو بعد از عهد و قول چنان وانمود که صادق خان با خیری
از معسکر بر آمده من نیز باد و سه کس در برابر شتابیم و از جانبین اطمینان پذیرد پسر خود را با فیلان مست نامی
و طلا صه احبا سر روانه درگاه ساز و صادق خان که در مصالح دنیوی و تدبیرات ملکی عیار عیار بود پاس حزم و احتیاط
داشته باین راضی نشد و قرار داد که چون آنجماعت را نسبت ارادت بسادات بخاری است شیخ فرید بخشی که از اعاظم
این دولت است بانجا رفته صلح را بعهد و پیمان استحکام بخشد و شیخ نیز از اخلاصی که بصاحب خود داشت قدم جرات
پیش نهاد و حسن خان و سید ابوالقاسم و سید عبدالهادی و محمود خان خواص با او مرافقت نمودند و چون بجای
معهود رسیدند اثری از آن قرارداد ظاهر نشد و جمعی که از جانب قتلو آمده بودند بسلامت دریوورن شیخ را تا
دیره بردند و آن سیاه باطن بظاهر کرم خوی و تواضع مفرط نمود و همگی مقصد آنکه چون مجلس باخر رسد و شیخ
بخیمه خود رود جمعی از اوباش افاغنه از کمین بر آمده کار شیخ باتمام رسانند اما شیخ از صفحه پیشانی ارباب فساد نقش
باطن آنها را خوانده بعالم تفرس دریافت که آمدن غلط محض بوده و رفته رفته از روش ملکانه دیگر افغانان آثار
شرارت و شورش بیشتر ظاهر شد و چون روز باخر رسید شیخ بعزیمت رفتن برخاسته متوجه جلوخانه گردید
افغانان از اطراف هجوم آورده تیغ غدر برافراختند و چیزی از همراهان شیخ در مغلوبه بقتل رسیدند اگر چه بیشتر
تمام اسباب را بتاراج برده بودند اما فیل الباری شیخ در گوشه ایستاده بود شیخ خود را بفیل رسانیده بسرعت متوجه
در شد بحسب تقدیر فیل از غوغای مردم رم خورده بسرایپرده شتافت و چون تاریک شد مخالفان پی غلط کرده
و این اسباب بغارت شده رسوق چیزی از ارباب غدر خود را بفیل رسانیده بتیر اندازی متصدی شدند شیخ خود را
از بالای فیل انداخته در آن شب تاریک پیاده بسر در رکه قدم بر راه نهاد و مخالفان بگمان آنکه شیخ در اباره است گرد فیل

هجوم آوردند و در آن سراسیمگی یکی از ملازمان شیخ در چاه شد و اسب خود را کشید و شیخ سوار شد بتوفیق ایزدی
باردو پیوست و دیگر رفقا اکثری زخمی شده بدر رفتند و از آن ورطه هلاک بنیم جانی بساط سلامت رسانیدند
امرا بر حقیقت غدر آن باطل ستیزان آگاهی یافتند بر نهضه آلات قتال و ترتیب افواج پرداخته از آن منزل کوچ کردند
و در رد و گرده غنیم عرصه مبارزت آراستند و قتلو خود یکجا قلعه ساخته قدم ضلالت افشرده بود جای دیگر
بهادر کور و حصار مضبوط کرده عزیمت پیکار داشت نخست صادق خان و شاه قلیخان محرم و دیگر بهادران جان نثار
بغره روز بر بهادر شتافته ترددات نمایان ظاهر ساختند و بنیروی اقبال روز افزون آن حصار را گرفتند و بهادر
گریخته خود را بقتلو رسانید و روز دیگر امرای عظام بمحاصره قلعه که قتلو در آنجا بود پرداختند اگر چه مخالفان
توپها بر فراز حصار برده اسباب قتال و جدال مهیا داشتند جنگ عظیم در پیوست اما باقبال روز افزون دولت
خداداد ستیزه کردن تا کی و تا چند آخر بهزار جان کندن راه هزیمت پیش گرفته خاک ادبار بر فرق روزگار خود بیختند
و چون لشکر را ترددات بسیار روی داده بود اسپان خاکشیده بتعاقب نتوانستند شتافت و از همان منزل عرضداشت
مشتمل بر کیفیت احوال و ظهور لمعان اقبال بدرگاه سپهر اشتباه ارسال داشتند و از سوانح این ایام رسیدن
برهان الملک است بدرگاه سلاطین پناه او پسر خورد حسین نظام الملک است چون حسین از دار فنا بسرای
بقا رحلت نمود مرتضی پسر کلان او بخطاب نظام الملکی و جانشینی پدر کلاه گوشه عزت برافراخت اما چون مادر
حل و عقد سلطنت از پیش خود گرفته بود و برهان الملک را بسخت گرامی و عزیز میداشت بعد از یکچندی بتحریک
ارباب فساد و خوش آمد گویان بر بنیاد مادر و برادر را کراییه هم کرا مر او را در قلعه محبوس ساخت و چون مرتضی را
گذشت ما خولیا بر مزاج او غالب آمد و خلوت دوست شد و رفته رفته در اختلاط بر روی مردم بست و حسین نامی
را که در مبادی عمر حریف بازی او بود و از خوردی با او کلان شده بخطاب صاحبخانی اختصاص بخشید و مدار
مهمات مالی و ملکی بقبضه اختیار و اقتدار او سپرد و آن تنک حوصله که فرصت نهایت استکبار و نخوت روزگار
بسر برده غیر از خودی نمی شمرد چنانچه بعضی را گمان آنکه مگر مرتضی رضا بقضای خود داده باشد تا آنکه حسین
بجنگ متوجه شد و نظام الملک نیز متعاقب او از خلوت بر آمده با مردادی شتافت و بیرون در محافظان

برهان فرصت یافته او را از قلعه بر آوردند و او صلاح وقت بنظر نیاورده بی اعتدالی پیش گرفت و از تنک چشمی نظر
بر مال مردم دوخت و در هنگامی که بایستی دلها را بجانب خود کشید خاطرها از وحشت گزید و نظام الملک از این
شورش آگاهی یافته بقدم استعجال معاودت نمود همان روز برهان میخواست که بشهر در آید خود را رسانیده سلک
تفرقه در جمعیت برهان انداخت نظام الملک بجهت امتحان ضمیر فهمی با مردم خود گفت که مدتیست که آرزوی
دارم که دل از تعلقات ظاهری وا پرداخته گوشه عزلت اختیار کنم چون برادر من در خور حکومت و آرزوی این کار دارد
چه بهتر که شما دست از من باز داشته او را بسرداری برگزینید اعیان در جواب گفتند که بالفعل مناسب دولت و صلاح
وقت در آنست که هنگامه فتنه جویان و اوباش شکسته شود بعد از آن هر چه لایق باشد بعمل خواهد آمد نظام
الملک از قرار داد مردم مطمئن خاطر شده روی همت بمدافعه و مقاتله برهان و همراهان او نهاد و چون دل از
اطوار و اوضاع برهان تیره بود کار بجنگ نرسید و اکثری قول گرفته نزد نظام الملک آمدند و او ناکام فرار بر قرار
داده راه هزیمت پیش گرفت چیزی در پناه راجه چاکر بسر برد و از آنجا نزد ... شتافت و چون در آنجا نیز
کاری نتوانست ساخت بلباس جوگیان باز باحمدنگر آمده و در گوشه پنهان شده خواست که بنوبت دیگر دامن
جمعی را با خود یار ساخته منصوبه بنشاند در اندک روزی پرده از روی کار او برداشته شد و بهزار سعی و
دشواری خود را بولایت بهرجی بگلانه رسانید و از آنجا بدربار پیش قطب الدین خان رفت و بساعت و
بدرقه قطب الدین خان روی امید بدرگاه سپهر اشتباه نهاد و درین تاریخ بسعادت آستانبوس عز افتخار یافت
از حوادث روزگار مصون و محفوظ گردید و خاقان کثیر الاحسان بانواع نوازش و مراحم خسروی فرمود و از
آنچه در مخیله او گذشته بود بمنصب و جاگیر سرافرازی یافت و از غرایب آنکه پیش از این بدو سال شخصی بدرگاه معلی
آمده خود را برهان وانموده بود و میر جمال الدین حسین انجو که همشیره برهان در خانه اوست بعد از اثبات و
علامات و براهین تصدیق فرموده بمنزل خود برده تکلفات و تواضعات بجای آورد و دریوقت که برهان الملک
حقیقی بدرگاه آمد بهر دو را مواجهه ساخته تحقیق فرمودند اگر چه آن کذاب از اول حرف چشمی نموده روی حیا
بسیار ظاهر ساخت که مگر بخیرگی در راز نفسی کار از پیش برد لیکن از آنجا که دروغ را فروغی نیست خصوص

در مجلس چنین پادشاه عالیشان و معه هذا که خود بر ولایت متوجه تمیز و تشخیص باشند تا کی بنی سر بر خط راستی انقیاد
اقرار آورد که من پسر فلان دکنی ام که خطاب حکیم الملکی داشت و مادر بر همان مرا بفرزندی گرفته بود و چون مجلس
باخر رسید از فرط توهم و هراسی که بر او مستولی شده بود راه گریز پیش گرفت و متفحصان او را از راه دار الخلافه
آگره گرفته بحضور آوردند و محبوس زندان مکافات گردید و از وقایع سنه ایالت عرب بهادر است به تیغ همت
مبارزان عرصه جلادت در اوراق سابق محلی از احوال او نگاشته کلک وقایع نویس شده القصه چون آن حرام
نمک در حدود سنبل شکست خورده بصوب بهار شتافت بیک جزری در حدود ترهت و چپان تباه پشت و تاراج سامانها
وزیردستان پرورکار گذرانید و چون خان اعظم از بنگاله به بهار آمد سبحان قلی ترک را با فوجی عمال ترک او تعیین
فرموده و متعاقب خود نیز بدان جانب روی همت نهاد با طرافستین با فوج منقلا جنگ کرده شکست خورده راه
آوارگی گرفته خود را بجرود و چانور رسانید و چون صورت حال بمسامع جلال رسید دلاور پسر
پسر خود را به تنبیه و تادیب او فرستاد آن سیاه بخت تاب مقاومت نیاورده بشغار جبال و کریوهای دشوار
پناه برد تتمه احوال ادیغای خود نوشته خواهد شد و از سوانح این ایام محبوس فرمودن حاجی ابراهیم سرهندی است
در قلعه رنتهنبور او قدری از علوم ظاهری بهره ور بود در بدایت حال به تیز زبانی و خیره چشمی در زمره مقربان
بساط عزت راه یافت و چون بصدارت ولایت گجرات رخصت شد از نفس پروری و هواپرستی در آزار خلق کوشید
و گروه گروه مردم از و بفریاد آمدند و پادشاه عدالت بارگاه رقم عزل بر صفحه حال او کشیده بدرگاه طلب فرمودند
بعد از ثبوت جرایم در قلعه رنتهنبور محبوس شد و هم در آنجا مدت عمرش بسر آمد ذکر شورش ملک گجرات و تعیین
میرزا خان باطفاء نایره فتنه و آشوب چون اعتماد خان بحکومت و حراست ولایت گجرات از درگاه معلی رخصت
یافت و کرم علی بشهاب الدین احمد خان تعین شد جمعی از قلیچیان و طلب که قبل از این در سلک ملازمان میرزایان
انتظام داشتند و بعد از استیصال آنها مایحتاجی شده در شهر احمداباد فرو کش کرده بودند هر کس بحکومت آنجا
میرسید نوکر او شده روزگار بسر میبردند و پیوسته انتظار فرصت چشم هلال آفت فتنه و فساد بودند چنانچه پیکرانه
در ایام حکومت وزیر خان ارباب فتنه مفتوح گردانیده هنگامه شورش گرم ساختند و شهاب الدین احمد خان

بوقت رسیده آتش فسادی که مشتعل شده بود بر آب یاری تدبیر فرو نشانیده اکثری را ملازم خود ساخت و چون حقیقت
حال بمسامع جلال رسید حکم شد که زنهار امثال این مردم در ان ملک نگذارد که منبع شورش مضبوط سازند و از نوکری
خود اخراج نموده عوض آنها از مردم معتمدان کیش نگاهدارد و در خلال این حال موکب منصور کابل را نهضت فرمود
شهاب خان صلاح وقت در اخراج آنها ندیده که متابکرده حکم شده بود و این نغمه بر ارباب فساد نرسیده بود
اندیشه کار خود داشتند و میر عابد که سر حلقه اهل ضلالت بود با یوسف محمد بخشی و خلیل بیگ برخشی و میر تیمور
و میرک بوجوق قرار دادند که پیش از رسیدن اعتماد خان بگجرات کار شهاب خان را با تمام باید رسانید و مظفر را
بسرداری گزیده احمداباد را متصرف باید شد قضا را چهار نگرنام مفسدی که داخل آن جماعت بود شهاب خان را
از عزیمت باطل آنها آگاه ساخت و چون شهاب خان دل از حکومت آنجا بر کنده بود چنانچه باید در مقام بازپرس
و تحقیق این معامله نشد اما بخلیل بیگ و محمد یوسف پیغام کرد که شما از شهر بر آیید و در اینجا نباشید و آنها
این معنی را از مقویان کار خود دانسته بپرگنه ماتر که سابقا جاگیر آنها بود در رفته به ترتیب اسباب فتنه پرداختند
و مکاتبات بمظفر نوشته اظهار متابعت و ترغیب آمدن مینمودند و میر عابد که سر حلقه بیدولتان بود بظاهر
در خدمت شهاب خان چنان مینمود که او کسی که همراه شما بدرگاه خواهد رفت منم و در باطن در انحراف دلها
و بر راه ساختن مردم سعی داشت چنانچه مغول بیگ وفادار و تیمور حسین و شمل را که از عمدها بودند بخود
متفق ساخت درین وقت اعتماد خان و خواجه نظام الدین احمد بخشی و خواجه ابو القاسم دیوان بر سبیل ایلغار رسیدن
و کرم علی که پسر او لی شهاب خان بود با مردم اعتماد خان باحمداباد پیوست و شهاب خان باستقبال فرمان عالی
واسپ و خلعت شتافته باتفاق کرم علی باز بشهر در آمد و بر مضمون حکم اطلاع یافت در همان مجلس کلید دروازهای
حصار را بوکلاء اعتماد خان سپرده مردم خود را از تهانجات طلب فرمود و آغاز طلا از بر هم خوردن تهانجات
که شهاب خان قریب هشتاد قلعه از کهنه و نو تعمیر نهاده تهانجات نشانیده بود شد همین که مردم او بر آمدند کوکلی
وکراس اکثر قلاع را ویران ساخته سر شورش و فساد بر داشتند و شهاب خان از احمداباد بر آمده در عثمان پور
نشست و مقارن این اعتماد خان و شاه ابو تراب و خواجه نظام الدین احمد بخشی بشهر در آمد و میر عابد

با دیگر مفسدان که نام برده شد قریب پانصد سوار فراهم آورده بر سر تاب سور متر گزیدند و با اعتماد خان پیغام فرستادند
که از پریشانی همراه شهاب خان بدرگاه نمیتوانیم رفت اگر بدستور سابق جاگیرهای که شهاب خان بما داده بود مسلم
میدارید لوازم نوکری بجا می آریم و الا سر بصحرای آوارگی می نهیم اعتماد خان در جواب نمود که من بحکم آن
جاگیرها شما تنخواه نمیتوانم کرد اما از جانب خود برآنچه مقرر باشد رعایت خواهیم نمود آن بخت برگشتها
از جواب اعتماد خان مایوس مطلق شده در پرگنه ماتر نزد خلیل بیگ و محمد یوسف رفتند و هنگامه ارباب فساد
گرمی پذیرفت چون جمعی که بکومک اعتماد خان از درگاه تعیین شده بود هنوز نرسیده بود ناچار اعتماد خان
صلاح در ان دید که شهاب خان را برگردانیده روزی چند نگاهدارد و با مداد و اعانت او در استیصال مفسدان
همت گمارد و بر این قرار داد شاه ابو تراب و خواجه نظام الدین احمد بخشی نزد او رفته استمداد نمودند که شهاب
خان در جواب گفت که حراست ملک بی جمعیت بیک صورت پذیر نیست و این مفسدان بهمان جاگیرها که داشته اند
بالفعل تسلی میشوند لا بد آنکه جاگیرهای قدیم آنها را بدستور سابق بحال خود دارند تا آتش فتنه فرو نشیند و اگر
حکم نمی توانید تنخواه نمود درین وقت که هنوز سردار معتبر در میان آنها هم نرسیده وجود دلجوی جمع ساخته
اند و گشتن عام نشده فوجی از مردم کار آمد خود را بر سر آنها فرستاده سنگ تفرقه در جمعیت ارباب فساد اندازند
اعتماد خان گفت که بالفعل شما بشهر معاودت نمائید بعد از آن بهر چه صلاح باشد همان صواب خواهد بود شهاب
خان پیش آورد که مبلغها قرض کرده سامان سفر نموده ام و مردم من در بیعانت بر پریشانی با کوچ و پیاپی از شهر بر آمده اند
الحال چگونه توان باز گردید اعتماد خان تعهد نمود که از خزانه خالصات امداد خواهیم کرد و چون زر نقدی در
میان نبود روزی چند بحرف و صوت و تشخیص مهم و تعیین مبلغ و مقدار گذشت آخر شهاب خان از صفحه حال
خوانند که اعتماد خان میخواهد که به تیال روزی چند نگاهدارد تا مردم کومکی او از درگاه برسند بعد از آن سر بصحرا
خواهد داد و الا بایستی روز اول دمسازی خاطر خواه نموده برات بر خزانه نویسد القصه شهاب خان از ظاهر
احمداباد کوچ کرده بکری رفت و جمعی از اوباش که در پرگنه ماتر فراهم آمده بودند فرصت مغتنم شمرده بکاتیوار
شتافتند که مظفر را همراه آورده کاری از پیش برند و چون بمظفر ملحق شدند عرصه مملکت گجرات را بجنود شر و فساد

و آسان تر وجهی در نظر او جلوه داده سخن در راه گفتند و اینسرداران کاتیان را با به تطمیع و تحریص تاخت و تاراج
همراه کرده روی ادبار باحمداباد نهادند و قریب یکهزار و پانصد سوار از کاتیان فراهم آورده تا بر گندرلقه عثمان پور
سارعت بار نکشیدند در قصبه دولقه لاشه تدبیر اهل آشوب بر خلاف اندیشه و تدبیر فرو رفت بعضی مصلحت در آن
دیدند که برادر دری شهاب خان شبیخون باید برد و خود درین بود که بطرف بروزکتایت رفته آن بلاد معموره
را یغمای سازد و اعتماد خان که خبر رسیدن بر دولقه شنید دل از دست داده ردست ارتباط شناخته خود بکری
شتافت که شهاب خان را برگردانیده باحمداباد آورد و از غایت اضطراب و هراسیمگی چنین خطای عظیم دیدن بر
غلط کرده و در واقع غنیم را در دوازده کروهی احمداباد گذاشتن و هژده کروه راه بطلب کومک شتافتن یکدا
عقل و تمیز راست آید و معه هذا سرداری که شهر را باعتماد او نوان گذاشت بناشد هر چند صلاح اندیشان را
تدبیر پوست کنده گفتند که این رای خطاست بسمع رضا اصغا نفرمود و شیر خان نام پسر خود را بمحافظت احمداباد
گذاشته میر معصوم بکری و قسرایتک آقا و زین الدین کنبو را بحراست دروازها تعیین نمود و مجاهد خان گجراتی
بر سر دروازه رایکهر گذاشت و خود با نظام الدین احمد بخشی از شهر بر آمده راه بکری پیش گرفت و مجرد بر آمدن
او جمعی از واقعه طلبان گجرات که با ارباب فساد زبان یکی داشتند بسرعت ان فرستاده بر آمدن اعتماد خان را بعنوان
کریختن وانمودند و در وقتی که اهل ادبار جرات زده کار خود بوده بر غیر دانستند که بکجا باید رفت و چه باید
ساخت این قسم مژده رسیده در ساعت بسرعت هر چه تمامتر روی شقاوت و ضلالت باحمداباد نهادند و تا
رسیدن بشهر انا فانا جمعیت مخالفان می افزود و چون بظاهر احمداباد رسیدند از دروازه رایکهر که بعهده
مجاهد خان گجراتی بود هجوم آورده بضرب راست بشهر در آمدند و پهلوان علی سیستانی کوتوال شهر بقتل
رسید و آتش فتنه و آشوب زبانه کشید شیر خان پسر اعتماد خان و میر معصوم بکری و زین الدین کنبو و غیره
بهزار جان کندن خود را از آن مهلکه بدر انداختند و راه هزیمت پیش گرفتند و ارباب فساد دست یغما گشودند
بغارت و تاراج پرداختند و تو که چنین روزی را شبها بدعا میخواست بدولتخانهای سلاطین گجرات درآمد
بر مسند مراد نشست و در لمحة البصر چنان مصر جامع معموری که از زر و جواهر و اقمشه نفیس بود بتاراج

حادثات رفت و چون اعتماد خان بکری رسید بعد از گفت و شنود و عهد و پیمان شهاب خان ابا کرد اینده شهاب
خان که اعتماد بر ملازمان خود نداشت آنها را بحضور طلب داشته سوگند مصحف داد سر حلقهٔ آن جماعهٔ نمک
حرام میر نیک بود که پیشتر از همه سوگند خورد و او کسی که بمخالفان در آمد او بود بالجمله چون بهشت کروهی احمد
رسیدند میر معصوم بکری و زین الدین کنبو که از شهر می آمدند دو چار شدند خبر وحشت اثر احمد اباد را ظاهر
ساختند شهاب خان از استماع این سانحه سر بجیب اندیشه فرو برد و از دیگر دولتخواهان کنکاش خواست هر کس
درخور دانش سخن کرد و آخر رایها بر آن قرار گرفت که بیجالو تا باحمد اباد شتافت اگر مخالفان از حصار بر آمده جنگ
صف کنند هر آنچه نصیب است بظهور خواهد پیوست و اگر قلعه را مضبوط سازند بمحاصره باید نمود که درین زودی
کومکیان اعتماد خان نیز از درگاه خواهند رسید و کارها بمراد اولیاء دولت خواهد شد اما غلطی که واقع شد این بود
که اهل و عیال مردم را با بنا بستی بر دو و رجای مضبوط ساخته و خاطر از آن پرداخته عزم پیش نهاد مجملا وقت صبح بود
که اولیای بعثمان پور که در ظاهر شهر احمد اباد واقعست رسیدند و اهل اردو بخیمه زدن و منزل گزیدن پرداختند
مفسدان برگشته روزگار از رسیدن دولتخواهان آگاهی یافته بترتیب آلات قتال و لوازم سواری پرداخته مسلح
و مکمل از شهر بر آمدند و اگر آن دم رکاب بشهر میرفتند ظن غالب آنکه مخالفان سراسیمه از راه دیگر روی بوادی
فرار مینهادند القصه درین فرصت که مردم شهاب خان بخیمه زدن و فرود آمدن مشغول بودند مفسدان وخیم
العاقبت بخاطر جمع بوسیله بقصد جنگ بر آمدند و معهذا اکثر از مردم شهاب خان هنوز نرسیده در راه بمحافظت
اهل و عیال و کشیدن احمال و اثقال گرفتاری داشتند و جمعی که با شهاب خان آمده بود نزدیکی خبر دار شدند که قریب
ده هزار سوار از شهر بر آمده بر کنار دریا صف آراستند مظفر خود در قول و یمین و یسار او مردم لشکر کاتهی ایستاده اند
و محمد یوسف بدخشی و خلیل بیگ و تیمور حسین و وفادار بیگ و مغول بیگ توحاق و دیگر حرامخواران بطریق
هراول قدم ادبار پیش نهادند شهاب خان از ظهور این سانحه غیبی سوار شده بترتیب صفوف و تورک پرداخت اعتماد
خان ببهانه آنکه گرد عثمان پور را مضبوط سازم تا مخالفان بکوشه کشیده گریز میرید شهاب خان با هفتصد هشتصد
سوار که همراه داشت در برابر مخالفان برگشته روزگار زمین مرتفعی اختیار کرده پای همت افشرد و ازین جا دولت

کرد

کرد و قول با خود داشته همه مردم را مثل شمک حرام نمک و پاینده سلدوز و صالح قندوزی و دیگر حرام نمکان
از آب گذرانیده در برابر غنیم فرستاد و اگرچه سران این فوج با مخالفان زبان یکی داشتند اما دیگران جوهها
تاخته مغل بیگ و وفادار بیگ زخم تیر رسید اما شمک حرام نمک که سردار فوج بود مردم را از جنگ و ستیز
باز میداشت و لحظه بلحظه کسان خود نزد عابد و دیگر مفسدان فرستاده تحریض جنگ مینمودند و بوربیگ
ترکمان از نوکران شهاب خان در کنار آب تردداتی شایسته ظاهر ساخته مردانه جان نثار شد در وقت شمک زیاده
سلدوز و صالح قندوزی و غیره قریب پانصد سوار را با حقیقی سپرده بغنیم در آمدند و مخالفان از دلدهی
شمک پای جرات و جسارت پیش نهاده از آب گذشتند و با آنکه همراه شهاب خان دویست سوار بیش نبود قدم همت
بر جا داشته رفیقان را بمدافعه و مقاتله باطل سران ترغیب و تحریص مینمود تا آنکه زخم تیری باسب او رسید
کرد و پیش او معرودی از خویشان و برادران ماندند و مخالفان هجوم آوردند نزدیک بود که چیزی از خویشان او جلو
گرفته از معرکه بر آوردند و درین حال عبد الرحمن نام مجهولی از ملازمان شهاب خان که در زمره یاغیان در آمده بود
از عقب رسیده شمشیری بخان رسانید لیکن کاری نیفتاد و جان بسلامت برد و از کاتهیان و روز الشهر که بقصد غارت
و تاراج همراه شده بودند در خیمه و منازل مسلمانان ریخته دست یغما بر گشودند و زن و دختر ارباب صلاح و
ناموس را که هر گز قدم از خانهای خود بیرون ننهاده بودند اسیر و دستگیر ساخته انواع تعذیب و تشویش رسانیدند
و از نقد و جنس و اسب و فیل و یراق چندان بتاراج رفت که مستوفی خیال از عهده ضبط آن بعجز اعتراف مینمایند
و همان دست برد هنگامه مخالفان رونق دیگر گرفت و مظفر با خواسته بسیار و غنیمت بیشمار عنان معاودت باحمد اباد
معطوف داشته در غایت غرور سر از بارگاه شهر بر ولا ادبار نموده و تکیه بزرگان زده بحکومت گجرات کلاه گوشه
شقاوت کج نهاد و در همین روز شمک حرام نمک و اکثری از ملازمان روشناس شهاب خان بخدمت او رفته
ملازم شدند و آن کم فرصت کوتاه اندیش بتعیین مناصب و مخاطبات و تقسیم جاگیر و ملاطفات در روز دیگر آن
سلک کم فرصت با جمعی از ارباب ضلالت بمسجد جامع رفته خطبه را بنام خود خواند و در همین روز مسرعان بطلب
شیر خان فولادی که در ولایت جونه گره روزگار بعسرت و و لاکت میگذرانید فرستاد و او با دویست تا سیصد

کثیر الاحسان آن قدیم الخدمت را از پرده سپاهیگری و یسار خدمت معاف داشته بحکومت دار الملک دهلی
پایهٔ عزتش افزودند و او مدتها در آنجا بفراغت و آسودگی گذرانیده مسافر ملک بقا گشت **نهضت موکب**
منصور بر سمت ولایت شرقیه و سیر اله باس تاریخ پنجم امان آلهی از دار الخلافه فتحپور نهضت موکب منصور
بر سمت ولایت شرقیه اتفاق افتاد و از آگره با جمعی از بندهای با اخلاص و مقربان بزم خاص بر کشتی نشسته سیر
کنان و شکار افکنان متوجه شدند سیصد منزل کشتی بجهت نشیمن خاص و خادمان محل و کارخانجات ضروری
در غایت تکلف و آراستگی یافته بود و امرا هر کدام در خور حالت خویش کشتیها ترتیب نموده بودند و حکم شد که
اردوی کیهان پوی و اغرق همایون براه خشکی طی مسافت نمایند و چون بپرگنه اتاوه که جاگیر زین خان کوکلتاش
مقرر بود مضرب خیام گردون احتشام شد مشار الیه بلوازم ضیافت و نثار و پیشکش پرداخته سعادت جاوید
اندوخت و در کالپی عبد المطلب خان بزم پادشاهانه آراسته پیشکش کشیده و همچنین در اکبرپور راجه بیربر
بمراسم ضیافت فرق عزت برافراخت و در قصبه بالا که دریای گنگ و جون بهم پیوسته و از جاهای پر فیض
و قابل تربیت است بجهت مصلحت ولایت بنگاله توقف فرمودند شهر عالی که حال رخشان بلاد روی زمین جلوه
بود اساس یافت و مشرف بر آب در موضعی که هر دو دریا سر بهم آورده قلعه از سنگ سرخ بطرز قلعه آگره
طرح افکنده اله باس نام فرمودند **ذکر ظفر یافتن شهباز خان و شکست عاصی کابلی و دیگر سوانح اقبال**
در اوراق گذشته هزیمت یافتن ارباب فساد و رفتن عساکر اقبال بجانب اوده بسمت نگاشته کلک وقایع رقم گشته
چون دولتخواهان بر کنار دریای دو مود معسکر آراستند و فوجی بکوره گهات بقصد خلاصی قاقشالان
شتافتند عاصی کابلی از ملک بهار بر آمده در حدود تاجپور رهنه که جاگیر ترسون خان مقرر بود تاخت و تاراج
نمود و ترسون خان در خور طاقت مجادله و مقاتله نیافته متحصن گشت و مخالفان هفت
کروهی تانده دست تصرف و تسلط دراز ساختند شهباز خان از شنیدن این خبر بکمر اقبال روز افزون بمقام
باطفاء نایره فتنه و آشوب کمر همت بست و در اندک فرصت بدولتخواهان پیوسته تسکین این شورش نمود
معصوم خان در جای که بود عنان ادبار باز کشید و چون تنالو زبون شده بود جمعی از امراء اوده را در اینکار شاید

متلون آمده ملحق شد و چون خاطر او از جانب قطب الدین خان متوزع بود میر عابد را بحراست احمد اباد گذاشته
خود بدان صوب شتافت و شیر خان با جمعی از اوباش بمقابل شهابخان بجانب پتن فرستاد و هر جا از ممالیک گجرات
دکهنه سپاهیان آن ملک و ما وراء النهریان اسفالی بود نزد او توهات جهت سواری بهم رسانیده ملازم شیر خان فولادی
شدند و در عرض دو هفته چهارده پانزده هزار سوار بر گرد او ادبار فراهم آمد و مقارن این حال لشکر از درگاه
بکومک اعتماد خان مقرر شده بود مثل خواجه ابو القاسم دیوان و محمد حسین شیخ و میر ابو المظفر پسر اشرف خان
میر منشی و دیگر سپاهیان تا ده هزار سوار در پتن به شهابخان پیوستند و اولیای دولت قلعه پتن را استحکام دادند
عرضداشتی مشتمل بر شرح سوانح بپایه سریر سلیمانی ارسال داشتند و چون صورت حال بعسامع جلال رسید همگی
توجه خاطر قدسی مظاهر بر اصلاح شکستگیهای آن ملک و انتظام امور ارکان فتنه و آشوب مصروف و معطوف فرمودند
میرزا خان خلف صدق بیرام خان را که از صغر سن عاطفت آنحضرت ترتیب یافته بود بحکومت و حراست ولایت
گجرات بلند مرتبه گردانیدند و سید قاسم بارهه و سید هاشم بارهه و شیرویه خان و رای درگاداس و کرن
سنزلی و رای درویش خان و محمد رفیع و سر مهدی و شیخ کبیر که امروز بپاس تربیت و نوازش حضرت شاهنشاهی
بخطاب شجاعت خانی سر افراز است و نصیب خان ترکمان و بسیاری از بهادران جان نثار مجاهدان عرصهٔ کارزار
بهمراهی میرزا خان تعین شدند که از راه راست متوجه گجرات شوند و قلیچ خان و نورنگ خان را حکم شد که از
راه مالوه شتافته و امراء آنصوبه را همراه گرفته خود را برسم یلغار برسانند و بقطب الدین خان فرمان شد که اگرچه
مطمح نظر آن بود که استیصال ارباب زوال بی رسیدن کومک و امداد بر اسه از و آید لیکن مسالک حزم و احتیاط
مرعی داشته میرزا خان را با افواج قاهره تعین فرمودیم که با بازی تیغ همت چارچمن آن ملک را از خس و خاشاک
ارباب بغی و زوال پاک سازد و اگر پیش از ورود عساکر منصوره غبار فتنه و آشوب فرو نشسته باشد فهو المطلوب
و الا بیاوری میرزا خان کمر اخلاص و خدمت بر میان جان بسته در اطفای نایره فتنه و آشوب و استیصال ارباب
زوال دقیقهٔ فرو گذاشت ننماید و از سوانح این ایام وفات محب علیخان است بدار الملک دهلی محب علیخان پسر میر
خلیفه است که مدار العلیه دولت حضرت فردوس مکانی بود چون محب علیخان از پیری و کبر سن در یافت خاقانی

کثیر

قلیجخان محرم و صادق خان و محب علیخان و راجه کوپال جادون کهنکار و میر ابو المعالی و میر ابو القاسم و میران
سید محمد میر عدل و جنری دیگر نزد خود طلب داشت درین وقت خبر رسید بابای بهکری با فوجی از مخالفان پیش
رفته نوکران ترسون خان تاب مقاومت نیاورده راه هزیمت سپرده اند شهباز خان پیشتر از خود محب علیخان
و قاسم خان و تیمور بدخشی و سلیم خان را تعیین نموده متعاقب خود نیز بدفع ادبار شتافت و مخالفان با
فوج منقلا جنگ کرده راه فرار پیش گرفتند و غنیمت بسیار بتصرف مجاهدان عرصه فیروزی در آمد و از آنجا
بسر معصوم خان یلغر کرده بر ساحل دریای چون معسکر اقبال آراست و آن سیه بخت در برابر لشکر فیروزی
اثر پای ادبار افشرده آماده جنگ شد روزی چند بر سر او رسایل در ره بموفی شاه راه سعادت کرشت چو
سرشت او بفتنه و فساد مخول و مخمر بود نصیحت سودمند نیفتاد در آخر بضلالت و ادبار قرار داده هنگامه
نبرد آراست و جمعی از بهادران آتش خود ربا رش تیر و تفنگ بهنگ آسا بر دریا زده کارزار کردند و باطل
ستیزان تاب مقاومت نیاورده راه هزیمت پیش گرفتند و مقارن این حال جمعی از دولتخواهان بکشتی نشسته
بتعاقب شتافتند و محب علیخان و سلیم خان سرمور و جنری از تیز دستان فیروزی اثر خود را بمخالفان
رسانیده داد شجاعت و مردانگی دادند میرزا محمد و دستم و جنری از یاران خلاف بر کشتی کارزار کردند درین
وقت شهباز خان رسیده دولتخواهان را قوی پشت ساخت و بسیاری از اهل ادبار بقتل رسیدند و قرانقدی
گرفتار کردید و بقیة السیف بصد جان کندن آواره دشت ناکامی شدند و فیل بر ساد و باد دیگر فیلان و غنیمت فراوان
بدست مجاهدان عرصه اقبال افتاد و امرای عظام بکهور اکهات شتافتند و عاصی کابلی با جنری بولایت بهالی
پناه برد و جباری با جمعی بجانب کنج کوچ کرده و همچنین هر کدامی بگوشه خزیدند و در الهباش نوید این فتح مسرت
افزای خواطر اولیای دولت گشت روزی که شاه قلیجان و صادقخان و دیگر امرا از اوده برآمده در سر سواری
شاهباز خان ملاقات نمودند قضا را فیل صادقخان از جوش مستی و خودسری بجانب شاهباز خان دوید
و تردید بود که آسیب بوی رسد دستار از سر شاهباز خان جدا شد و از ظهور این معنی را حمل بر اشاره
صادقخان کرده کینه در دل گرفت و بعد از آنکه مخالفان شکست خورده ندو کار ها بر وفق خواهش اولیای دولت

شد شاهباز خان با صادقخان در مقام پرخاش و ناسازکاری در آمد صادقخان تاب همراهی نیاورده از لشکر فیروزی اثر جدا
شده روی امید بدرگاه سپهر اشتباه نهاد از سوانح هزیمت یافتن شیرخان فولادی است چون مظفر احمد آباد را متصرف
شد و شهاب الدین احمد خان و اعتماد خان و سایر بندها در پتن فراهم آمدند و اولیه غلام شیرخان فولادی در تصرف
جمو تانه غبار شورش بر انگیخت و محمد بیک توقبائی که دران نزدیکی بود جنگ مردانه کرده او را شکست داد شیرخان
از شنیدن این خبر حسین داماد خود را با فوجی بر سر او فرستاد اولیای دولت محمد حسین شیخ و خواجه نظام الدین
احمد بخشی و میر ابو المظفر و سید محب الله را با جمعی از بهادران اخلاص نهاد بکومک او تعیین نمودند غنیم تاب مقاومت
نیاورده باز گردید بیک محمد توقبائی تیز جلوی نموده خود را بمخالفان رسانید و بین الفریقین جنگ سخت در پیوست
درین وقت نظام الدین احمد و دیگر بندها جان نثار رابعه غنیم ناموری نموده و فرستاده در هرزه کروهی بن
بمخالفان رسیده عرصه کارزار را بفروغ تیغ آتش بار روشنی بخشیدند و از جانبین کوششهای مردانه بظهور
پیوست و بیمن اقبال خاقان گیتی ستان حسین خان داماد شیرخان جانفشان شد و شکست بر مخالفان افتاد
و اولیای دولت کوس فتح و نصرت بلند آوازه ساختند و مژده این فتح نیز درالهباش بمسامع جلال رسید و از سوانح
فرستادن زینخان کوکلتاش و راجه بیربر آوردن راجه رامچند را و از زمینداران عمده هندوستانست پیش از این
سیربهدر نام پسر کلان خود را بخدمت درگاه فرستاده اظهار اطاعت و فرمانبرداری مینمود لیکن از فرط توهم
و بیم تا کنون خود قرار آمدن نمی یارست داد چون الهباش مخیم اردوی کیهان پوی گردید فوجی بمالش او نامزد شد پس
او بوسیله مقربان درگاه بعرض رسانید که اگر از بندهای دوشناس بیاوردن او تعیین شوند هر آینه بجمعیت خاطر
متوجه آستانبوس خواهد شد لاجرم بالتماس او زینخان و راجه بیربر باستمالت او دستوری یافتند و همدرین بعرض
همایون رسید که جباری از ولایت کوچ بکهور اکهات آمده و جمعی از مفسدان واقعه طلب فراهم آورده تا حضور بر هنه
را متصرف شد و از آنجا بدار الملک تانده شتافت قضا را شیخ فرید بخاری در رسید و آن فتنه سرشت تاب مقاومت نیاورده
خود را بگوشه در کشید و شیخ تا حضور بر هنه رفته آنجا را از آسیب مخالفان محافظت نمود و از سوانح آمدن
خان اعظم میرزا کوکه بدرگاه والا از آن تاریخ که خان اعظم از بنگاله عنان معاودت معطوف داشته در حاجی پور

مقربان

بسر میبرد چون موکب اقبال بالهباش پیوست روی امید بقدسی آستان نهاده سعادت زمین بوس دریافت و مقارن
این حال سعید خان از سنبل آمده بسجده اخلاص جبین سعادت روشن ساخت چون در ایام برسات دریای گنگ
طغیان مینمود و از سیل بموطنین الهباش آسیب میرسید حکم شد که بندی در پیش آن اساس نهند که طول
یک کروه و در عرض چهل ذرع و ارتفاع آن چهارده ذرع بود باندک فرصت بحکم اشرف صورت انجام
یافت نهضت موکب منصور بدار الخلافت فتحپور چون خبر شورش گجرات بمسامع جلال رسید خاطر
از انتظار ولایت بنگاله و طغیان باز نبود برای جهان آرا چنان قرار گرفت که بدار الخلافت رسیده متوجه
یورش گجرات باید شد درین وقت خبر کشته شدن قطب الدین محمد خان شورش افزای خاطر ارباب اخلاص گشت
و تفصیل این اجمال آنکه هر چند در آن ملک غبار فتنه و آشوب مرتفع گشت قطب الدین محمد خان از خواب غفلت بیدار
نشده و مکرر دولتخواهان از پتن با او نوشتند که وقت تردد و جانفشانیست و باین استعداد و سامان که یمن
تربیت آنحضرت شما را میسر شده که بدفع اعدا اولیای دولت بپردازند و خود را اینک نام از ادبار بدارند قابوست
چون وقتش بآخر رسیده بود بجوابهای دراز کار نقد فرصت از دست داد و چون از پیشگاه خلافت فرمان
عتاب آمیز رسید از گران خواب غفلت بیدار شده وقتی که کار از دست رفته بود بچاره کار پرداخت مع هذا دل
از زر و خزانه نکند و قلیجخان در بندره را نشکی بدرست نمود و آنکه قلعه بهروچ را استحکام دهد فوجی بر سر نشا
تر از خود ترتیب نموده بمقابل غنیم شتافت درین وقت جرکس خان و میرک افضل و بسیاری از فوج او بغنیم
در آمدند قطب الدین خان با جمعی از خاص خیل خود در بیوار بند قصبه بروده کشیده مفسدان تعاقب نموده حرکت
پیش نهاده بمحاصره پرداختند قطب الدین خان را همت یاوری نکرد و از غایت بغلوتی و دلبستگی که بجان و مال داشت
راه اخلاص خود را از دست ساخته و کسان فرستاده پیغام گذارد که اگر مرا بجان و مال امان دهید بزیارت خانه مبارک
متوجه میشوم بعد از ملایمت بسیار قول گرفته برآمد و بچهار دیوار زن حیات مستعار رو آنکه از زمانه
عاری حقیقتی و مثل بی جمعیتی بر خود پسندید و آبرو را که قطره ازان بعالمی ارزد بر خاک مذلت بریخته علاوه
مظفر شتافت آن که فرصت فی الفور او را گرفته با جلال الدین مسعود خواهرزاده او مسافر ملک نیستی کردانید

و جزئیه و سامان فراوان از نقد و جنس بتصرف او در آمد بعد از آن کس نزد منکوحه قطب الدین خان فرستاده جلیه او را
خواستگاری نمود آن عفت سرشت دختر را زهر داده عزت خود را نگاهداشت مصراع چه مردی بود کز زنی کم بود
از آنجا بقلعه بهروچ بر دلخت خواجه عماد الدین حسین در برابر آمده او را دید و کوتوال قلعه کلید را سپرده راه مسکلا
پیش گرفت و بهروچ را متصرف شده بکنبایت شتافت و آن معموره را تاخت و تاراج نموده رعیت آزاری خواجه
کبری پیش نهاد خود ساخت چون عرض این سوانح از عرایض دولتخواهان بمسامع جلال رسید یورش گجرات
را پیش نهاد همت فرموده از الهباش کوچ نمودند و خان اعظم دستوری یافت که بزودی سامان نموده خود را بدرگاه
رساند و حاکمی اوراد در ولایت کده و رایسین تنخواه شد و سعید خان را بمنصب پنجهزاری سرافراز ساخته حاجی
پور و پتنه و آن نواحی را بجاگیر مرحمت فرمودند رزم آرائی میرزا خان با سلطان مظفر گجراتی و ارتفاع رایات
فتح آیات ظفر بعون ملک دادگر چون بسیاری از اوباشان واقعه طلب دید که الان فتنه در دست بر گرد شو
فراهم آمدند و اموال قطب الدین محمد خان دماغ او را تباه ساخت در احمد آباد بخود کامی نشست و اغوای کرد در
پتن بودند خبر نزدیک رسیدن میرزا خان را با فوجی از دلیران کارزار شنیده خواجگی طاهر پسر خواجه عماد
الدین حسین را پیشتر فرستاده بر حقیقت کار اطلاع بخشیدند و او در میرزا بخدمت میرزا خان پیوسته آنچه کذشته
بود معروض داشت میرزا خان از فرط دانائی حادثه قطب الدین خان را بر همگنان ظاهر ساخته و سران سپاه را خاطر
ساخته و آورده کنکاش طلبید هر کس در خور همت خویش سخنی گفت آخر رای بهادران قرار گرفت که باعتقاد اقبال
روز افزون کرم و چسبان شتافته بجنگ مبادرت باید نمود باین عزیمت ترتیب افواج نموده قدم همت پیش نهادند
در هراول میرزا خان جان درویش خان سلطان راتهور میر ابو المظفر میرزا قلی مغل شیخ محمد مغل فرا بجری و جمعی
از یاران پای همت افشردند و در برانغار شیر وید خان محمد حسین شیخ ابو القاسم نبیاد بیک فیروز میرهاشم
میر صالح و جنری از مردمان کارزار یافتند و در جوانغار بوند راجه رای تاسین داس جادون بهاد پورره
نراینداس زمیندار ایدر و دیگر دلاوران مقرر گشتند و در هراول پایینده خان مغول و سید قاسم و سید هاشم بارهه
رای لون کرن را مجندا و دی سنگ سید بهادر سید شاه علی سید نصر الله سید کرم الله و بسیاری از

بیشه شجاعت به رزم طلب کردیدند در التمش مبرزی ای دلاوران راجه ملمن خواجه محمد رفیع ملک بیک شریف
نصیب ترکمان دولت خان لودی سعید خان کررانی شیخ ویس شیخ زین خطر قادر کردی نامزد شدند و طرح
نظام الدین احمد بخشی میر ابو المظفر میر معصوم بهکری بیک محمد توقبائی میر حبیب الله میر شرف الدین
بلوچ و دیگر جوانان رونق پذیرفت سان بهادران و زیک با جمعی بهتر اولی تعین شدند و توپچیان با فیلان مست
جوی آراستگی بخشیده روی همت بعرصه کارزار نهادند مظفر با لشکر بسیار صفوف ادبار آثار ترتیب داده در
آمد و توپچیان با دیگر آلات آتش بازی پیش رو چیده در عثمانپور که متصل شهر احمداباد است روز
میرزاخان از روی تدبیر فرمان ظاهر ساخت که در فلان تاریخ اندیش متوجه استیصال اعدای دولت
زنهار در مبارزت تعجیل ننمایند از این نوید دولتخواهان با قوت دیگر شدند و ارکان همت مخالفان
تمام راه یافت و چون میراولان از درگاه تعین شده بودند که لشکر مالوه را بکومک رسانند میرزاخان چند
روزی چند در عقده توقف انداخته بجانب سرکنج عزیمت نمود و بتاریخ هشتم بآن سرزمین رسیده در محل مناسب
جای جنگ اختیار فرمود یکطرف شهر و محلات واقع شد و طرف دیگر را بشاخ بند استوار کردانیدند نخست
جمعی باراده شبخون آمده بازگردیدند و چون صیت رسیدن موکب اقبال و آمدن لشکر مالوه کرم بود مظفر فرصت را
غنیمت شمرده بجنگ پیش دستی نمود تا اکثر فوجها آراسته بمقابل شتافتند در میان جرکه واقع شد دلیران التمش
تیز جلوی نموده زود رو رفت کرشتن فوج هراول و التمش ترتیب ساقط گشت بهادران لشکر منصور با مخالفان در
آویخته داد دلیری و جان فشانی دادند سیرها شم باره بیقدر جان حیات جاوید خریده پیش دو خواب
نشتر بمیر زدند و چون بسیار تراوش کرد در بین دقت چون ملاحظه کرد نه هرچند زخم او رسیده بود معذالک
از حال خضر آقا بر جان نثار شد و از بهادران فوج التمش و هراول هرکس بطرفی افتاده با غنیم در آویختند
چنگ سخت در پیوست میرزاخان با سیصد جوان و صد زنجیر فیل قدم همت برجا داشته نظاره نیرنگی اقبال
و مظفر با پنج و شش هزار سوار در عرصه غرور و پندار در برابر ایستاده بود چون از افواج غنیم آثار تسلط ظاهر
شدن گرفت بعضی از هواخواهان خواستند که برجلو میرزاخان دست زده از عرصه بیرون برآرند

کربا همان ظاهر بغرات باعتضاد اقبال بیزوال خاقان گیتی ستان عنان مدار از دست داده توسن همت
برانگیخت و فیلان مست صف شکن که در فوج داشته بودند افواج را در هم شکسته هرکدام چون کرد بادی بعرصه
کارزار در آمدند مظفر عنان ثبات و اختیار از دست داده راه هزیمت پیش گرفت جمعی برافقت او از راه معمور آباد رو
در پای مهندری شتافتند و هر کروهی بطرفی آواره دشت ادبار شدند و بسیاری به تیغ بیدریغ برخاک هلاک افتادند
چون روز بآخر رسیده بود تعاقب گریختگان نیارستند بشارت این فتح سامعه افروز
اولیای دولت ابد قرین گشت و خاقان ستوده خصال بمجرد این شکر موهبت تازه مقدم رسانیده
نثار درگاه در این فتح مصدر خدمات شایسته بوده اند بانواع نوازش و اقسام مراحم سرافراز و ممتاز ساختند
ریحان سعادت زمین بوس دریافته آمدن راجه را بحضور بعرض ایستادهای سریر سلیمانی رسانیدند و حکم شد
که در اثنای بوده بمرافقت او متوجه درگاه والا شود و بتاریخ چهارم اسفندارمذ ماه الهی دار الخلافه فتحپور
موکب منصور محسود بلاد روی زمین کشت و مقارن این حال راجه را بحضور بعد بسی آستان بوس سعادت زمین
بوس دریافت و از پیشکشها لعل بیش بها و یکصد و بیست زنجیر فیل بعرض قبول افتاد
بار یافتند و درهمان چند روز صد و یک اسپ با نعام او مرحمت شد از سوانح کشته شدن محمد زمان پسر
عم میرزا یوسف خان است و تفصیل این اجمال آنکه محمد زمان بر سر راجه جابنا که از زمینداران عمده صوبه مالوه
است لشکر کشیده بود او پیشکشها از نقد و جنس فرستاده بندگی و دولتخواهی قبول نموده و دو دفعه دوم باز با
فوج آراسته بر سر او رفت و ساخت و تاراج تصاحب در نهایت پرداخته از راه نا متعارف عنان معاودت معطوف
داشت راجه قابو یافته آمده سر کوتل را گرفت چون او را کمان این نبود در غایت بی پروائی میرفت خود را جمع
نتوانست ساخت و با بزرگ زد و خوردی برخاک هلاک افتاد

هزیمت یافتن سلطان مظفر گجراتی مرتبه دوم

چون اولیای دولت رایات فتح و نصرت برافراشتند و مظفر شکست یافته آواره دشت هزیمت شد در روز دوم فتح
در تولخان و نورنکخان و قولخان قوچین و دیگر سپاه صوبه مالوه بعساکر فیروزی مآثر پیوستند و مظفر
بکنبایت رفته از سوداگران و متوطنین آن مصر جامع زرها گرفت و سر پاشی بسیاری از اوباش طلبان فتند و

برکرد ادفراهم آمدند و رعایا نیز او را صاحب نژاد موروثی دانسته وفاداری پیش گرفتند و مجرد
این خبر میرزاخان و سران دیگر رسید بصلاح بهادران قرار گرفت که قلیج خان و نورنگخان با فوج تازه زور که از مالوه آمده
بدفع اولیای دولت همت کمار میرزاخان از فرط کار طلبی بودن شهر راضی نشده و سید قاسم را که
از منصب داران بحراست شهر احمداباد گذاشته عزیمت دفع ارباب فساد پیش نهاد همت ساخت مظفر سید دولت
را با جمعی بصوب دولقه فرستاد و پسران اختیار الملک و مصطفی سروانی را بجنگ معمور آباد روان ساخت
عساکر اقبال با یده کرد رسید آن بخت برگشته هم بر قصبه کنباه اجل بر مار زمین دار است شتافته میرزاخان
از قصبه برود نورنگخان را جدا ساخته بر سر سید دولت فرستاد و خود با دیگر امرا بر سر مظفر رفت و مخالفان
در برابر آمده رزم طلب کردیدند و از جانبین کشش و کوشش بسیار شد چون اقبال روز افزون خاقان
همه جا و همه وقت قرین حال دولتخواهان است نسیم فتح و فیروزی بر پرچم علم مخلصان وزید
برگشته روزگار روی بفرار نهادند و نورنگخان نیز فتح کرده بلشکر منصور پیوست و مظفر از آب نربده گذشته
بمحکمه کوه جهانیه که از احمداباد شصت کروه است عنان مسارعت باز کشید و امرای عظام در قصبه معسکر
اقبال آراسته عزیمت استیصال او پیش نهاد همت ساختند و از منزل مذکور ترتیب افواج نموده
بدفع اعدای دولت پرداختند و آن برگشته بخت در این عرصه مردی نیز مجال نداده ادبار شد و بهادران نصرت قرین
داد شجاعت و دلاوری داده کوس فتح و فیروزی بلند آوازه کردانیدند و در این جنگ قریب دو هزار کس علف تیغ انتقام
شده و پانصد کس اسیر سرپنجه تقدیر گشته مسافر راه عدم گردیدند و چون این نوید تازه بمسامع جلال خاقان ستوده
خصال رسید میرزاخان بخطاب والای خان خانانی و منصب پنجهزاری پایه عزت افزودند و دیگر مبرزها نیز در
شایستگی خدمت بر نتایج نیک سرافرازی یافتند

آغاز سال بیست و نهم از جلوس ابد قرین

شب چهارشنبه هفتم
ربیع الاول هشصد و نود و دو هلالی بعد از انقضای چهارده دقیقه از شب مذکور آفتاب عالمتاب بشرف خانه حمل سعادت
تحویل ارزانی فرمود و سال بیست و نهم از مبدا جلوس خاقان والا الاحسان بمبارکی و فرخی آغاز شد در این بود سعود
و زمان محمود خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش از حاجی پور رسیده دولت آستانبوسی دریافت و در

فرخنده فال ضابطه تاریخ الهی را رواج افزود و در رونق ترتیب فرمودند از سوانح آمدن میرزا بیک قاقشال و دیگر
ملازمان بنکاله چون شهباز خان فیروزی یافت و صادق خان متوجه درگاه شد میرزا بیک و وزیر جمیل
و خالدین و فرخ پور و علیق که از مقصرات گذشته ندامت کزیده بدولتخواهان پیوسته بودند بمرافقت صادق خان
روانه درگاه گردیدند چون حقیقت بعرض اشرف رسید حکم شد که موهن داس بدالجوکی شتافته صادق خان را که
بحکم آمده بر کرداند و نامبرده‌ها را بنوازش خسروانه امیدوار ساخته بدرگاه همایون آورد موهن داس
رفته در باتنه بصادق خان پیوست صادق خان بموجب حکم عمل نمود و راهی پسر کلان خود را بجهت دلاسا و تسلی
آنها بدرگاه فرستاد و در این تاریخ بسجود قدسی آستان غبار خجلت از ناصیه آنها زدوده آمد از سوانح جان نثار
شدن ترسون خان در بنکاله چون شهباز خان معصوم خان را شکست داده از پی او بملک بهاتی شتافت عیسی زمیندار
دار الجاها با لشکر بسیار بکومک او و پای ضلالت افشرده ترسون خان حسب الصلاح شاهباز خان با فوجی
روی همت بعرصه کارزار نهاد معصوم خان او را کم جمعیت یافته بر سر او زور آورد با آنکه همراهان
نیافتند و همگی با سرده کس با ترسون خان مانده مردانه استاد و فرزندان حسین و یار علی که نسبت خویشی با او داشتند
جان نثار شدند ترسون خان کوششهای مردانه کرده زخمی بدست غنیم افتاد معصوم خان هرچند از راه ملایمت
خواست که او را بموافقت خود راضی سازد چون اخلاص درست با این درگاه داشت با سفید رویی بسیار
راضی نشده در برابر جوابهای درشت گفت آن بدسرانجام کارش بانجام رسانید و در پیرانه سر نیک نامی ازلی ابدی
از سوانح اعاظم این ایام شورش بدخشان است و تفصیل این اجمال آنکه جمعی از بدخشان نفاق سرشت میان
میرزا سلیمان و نبیره او میرزا شاهرخ غبار فتنه و فساد برانگیختند و عبدالله خان اوزبک که قابو یافته عزیمت
تسخیر بدخشان پیش نهاد همت ساخت و چون میان آنها صفائی نبود و بیرون نفاق در حرم استیلاد داشتند
بدخشان بی محنت و تعب بلکه مضبوط اکثر متصرف اوزبک درآمد و میرزایان سر بصحرای ناکامی و بینوائی
نهادند و میرزا محمد حکیم از همسایگی اوزبک و قرب جوار با مثل عبدالله خان پادشاهی مضطرب و متلاشی شده صورت
حال بپایه سریر سلیمانی عرضه داشت نمود فرمان شد که چون میرزایان سررشته اخلاص بندگی از دست داده

بود نتایج کردار ناهنجار بروزگار ایشان عاید شد هرگاه آن فرزند ظاهر و باطن خود را بفروغ اخلاص آراستگی بخشد
و ظهور اینمعنی بدور و نزدیک پرتو افکند هرآینه ملک ما از آسیب مخالفان محفوظ و مصون خواهد ماند بلکه دیگران
از روی حساب خواهند بود و اگر اراده باطل پیرامون خاطر آنها گردد یکی از فرزندان جوانبخت با لشکر گران و فیلان
صف شکن و خزینه وافر و توپخانه فراوان بکومک او نامزد خواهیم فرمود و مقارن این حال عرضه داشت دیگر رسید که
میرزایان بخیال آنکه پناه باین درگاه آورده‌اند حکم شد که میرزایان را بنوازش خسروانه مستمال و امیدوار ساخته روانه
حضور سازند و خود آسوده حال بوده غبار تفرقه و اندیشه پیرامون خاطر راه ندهد از سوانح در آمدن قتلو کرانی
در سلک دولتخواهان و مجملی ازین مقدمه آنکه چون شاهبازخان با جنود ظفر قرین بصوب ملک بنهانی شتافت
یکچندی با وزیرخان همی کرد و دولتخواهان در حدود بروان بچاره کار قتلو پرداخته در نوبت صادق خان بلشکر منصور
پیوست و کارها از لونی دیگر پیش گرفت قتلو تاب مقاومت نیاورده بجانب اودیسه شتافت و امرا بتعاقب همت
گماشتند و او چنگ در هم پور را پناه ساخته از راه عجز و زاری در آمد و وکلای خود را نزد امرا فرستاده التماس
نمود که اگر ملک اودیسه را بمن باز گذارند بندها و رسالت دولتخواهان در آمده برادرزاده خود را با پیشکش لایق بدرگاه
میفرستم چون از امتداد یورش و کثرت قطره و سواری محنت و تعب بحال سپاه راه یافته بود و ملتمس او
نیز صورت معقولی داشت سران سپاه قبول اینمعنی نمودند و او برادرزاده خود را با شصت زنجیر فیل و دیگر
نفایس برسم پیشکش ارسال داشت و امرا برادرزاده او را با پیشکش مصحوب شیخ ابراهیم فتحپوری روانه درگاه
سپهر بارگاه نمود هر کدام بجاگیر خود شتافتند و از بدایع آنکه روزی آنحضرت در میدان چوگان بتماشای
فیلان خوشوقت بودند ناگاه فیل را احکام کرده رستری و بدخوئی و آدم کشی نظیر خود نداشت بقصد پیاده
میدوید و در اثنای تک و دو پیاده را گذاشته راجه بیربر را پیش گرفت نزدیک بآن میرسد که راجه را بخرطوم
در کشد آن شیر بیشه شجاعت و دلیری از فرط عاطفت و بنده پروری توسن سبک خیز را از جا بر انگیخته میان
راجه و آن عفریت پیکر در می آید و باین تدبیر راجه از آسیب او جان می برد و فیل در می چند در پی آنحضرت دویده
باز می ایستد ع اینها همه تو کنی و از تو آید * و درین سال غازیخان بدخشی و سلطان خواجه نقشبندی که بمیمن

نوبت

تربیت و جوهرشناسی آنحضرت بمرتبه امارت ترقی و تصاعد نموده بود بمرحله طبیعی درگذشتند و ظهور این
واقعه بر خاطر قدسی مظاهر گرانباری کرد و مقارن این ایام باقی خان برادرزاده عم خان نیز ودیعت حیات سپرد و از این جرم
بخش عذر این بر آمرزش رتبهاد در خواست بنوازش و دلجوئی بازماندها پرداختند از سوانح فرستادن خان اعظم میرزا
کوکه بصوب مالوه چون از صوبه بنگ و بهار آمده در اله باس بدولت زمین بوس سرافراز گشت سرکار رایسین
و گدهه بجاگیر او مقرر شده بود درین تاریخ بدانصوب رخصت یافت از سوانح ملک گجرات آنکه چون خانخانان باحمدآباد
آمده همت بمعموری ملک و دلاسای زیردستان گماشت مظفر شکسته بال و پریشان تکاپوی کوه راج سنبله بر آمده
بصوب پتن روانه شد و همچنین عابد و میرکی و یوسف و میر ابوالفضل و عبدالله و میر حسین نیز در قصبه پورندر غبار
شورش بر انگیختند خانخانان بسرکردگی شادمان بیک و مقصود آقا برسر مظفر فرستاد و او تاب مقاومت
نیاورده بجانب ایدر شتافت و از آنجا بکاتی واره و از کاتی واره به بندر گوکه رفته آواره دشت ناکامی گردید و فوج دیگر
بسرداری خواجه نظام الدین احمد و میر ابو المظفر و دیگر امرا برفع مفسدان که اسامی آنها مرقوم گشت نامزد گردید
چون این فوج بپورندر رسید هنگامه مخالفان پراکنده شد و هر کدام بجانب تباه بطرفی آواره گردید و شیرخان
فولادی بر زمیندار بگلانه پناه برد و راجه بگلانه خواست او را مقید سازد اینمعنی را دریافته آنچه با خود داشت تمام
را گذاشته خود را بملک دکن انداخت و چون قلیج خان و نورنگ خان و تولک خان و شریف خان با سایر لشکر مالوه
قلعه بهروچ را محاصره داشتند و از هیچ راه فتح آسانی نشد خانخانان شهاب الدین احمد خان را با فوجی از مردم تازه
زور بدانصوب فرستاد سرکار بهروچ را بجاگیر شان الیه مقرر فرموده درین وقت یکی از بنه و بخیان از قلعه بر آمده
بشهاب خان گفت که مردم قلعه از محاصره بجان آمده اند اگر مجاهدان اقبال بطرف دروازه روی همت نهند برادران
ریگجهتان من دروازه را می گشایند و این عقده بسهولت کشوده می شود چون از سخن او بوی صدق و راستی
می آمد فی الفور جمعی بطرف دروازه شتافتند و بهمان دستور فتح قلعه بسهولت و آسانی میسر شد نصیر برادر جان
گذرانی خود را ببدر انداخت و جرگس با بسیاری از اهل ضلالت علف تیغ خون آشام گردید چون راجه بیربر در دار
الخلافه فتحپور عمارت بتکلف ساخته بود التماس ضیافت نمود آنحضرت سرافرازی بنده خود منظور داشته باین

نوازش خاص پایه قدر او را بر همگنان افزودند و راجه بیربر جشن عالی ترتیب داده بلوازم نثار و پیشکش پرداخت از
سوانح بنگاله آنکه چون شهبازخان بملک بنهانی شتافت نخست بعیسی زمیندار پیغام کرد که اگر گوشه عافیت را
طلبکاری باید که جرایم خور را از زمره متعلقه خویش اخراج نمائی او از راه ملایمت در آمده یکچندی چرب زبانی
در گذرانید و چون معلوم شد که زبان بازی آشتی نداده کار بمجادله و مقاتله افتاد و هفت روز پیوسته جنگ
میشد و همواره فتح و فیروزی قرین حال دولتخواهان بود و با آنکه موسم برشکال عیان آمد و تمام روی زمین را
آب فرو گرفت غبار تفرقه بر دل استقامت دولتخواهان ننشست شهبازخان از غایت غرور و خودرائی پای کوتاهی
نهاده درین وقت بند حسین تهانه دار دهاکه جلا به صرفه کرده بدست مخالفان افتاد و عیسی بمیانجی او
طرح آشتی افکند و چنین قرار یافت که تا باشد سررشته خدمتکاری و نیکو کاری را از دست ندهد و در بندگی
سناگام یکی از بندهای پادشاهی برسم داروغه باشد و معصوم را روانه مکه معظمه سازد و از نفایس آن دیار
بر سبیل پیشکش روانه درگاه سازد و عساکر اقبال عنان معاودت معطوف داشته دست تصرف از ملک او کوتاه
دارند امرا که از تیغ زبان شهبازخان زخمهای کاری داشتند بهرزه نویسی و فتنه انگیزی او را از اندیشه صلح نادم
و پشیمان ساختند شهبازخان چون دید که اثری از آن قرارداد بظهور نمیرسد بشورش و آشوب در آمده تن بجنگ
داد و امرا از بخت بد آتش فتنه مشتعل ساخته بیگانه وار بر گوشه کارزار استاده شکست شهبازخان از درستی
کار خود انگاشتند او لهب علیخان بی جنگ برخاسته روان شد همچنین دیگران هر یک قلیجخان محرم تا مقدور
بود پای همت برجای داشته شهبازخان از روش ناملایم خود ندامت گزیده بگرد آوری دلها پرداخت
لیکن پشیمانی بی موقع چه نتیجه دارد ناگزیر بصوب دارالملک تانده روان شد خزینه و اسباب او تمام بتاراج رفت
پسران سید محمد میر عدل و چندی دیگر دستگیر شدند شیخ محمد غزنوی و بعضی رخت حیات بسیل فنا دادند
لشکر را پای استقامت از جای رفت و بعد از پنج شش روز در شیرپور همه بیکدیگر پیوستند شهبازخان بسحوا
از مجانغان معطوف داشته شکست خود را درست سازد و چون مردم با او اتفاق نداشتند هر یکی راهی پیش گرفتند
بعد از آنکه بدارالملک تانده رسید وزیرخان و دولتخواهی صاحب را مطمح نظر داشته با شهبازخان موافقت و معاونت

بندگی

نموده

نمود و لیکن سررشته تدبیر از دست رفته بود چون صورت واقعه بمسامع جلال رسید خواجگی فتح الله و پیشرو خان
و امرای کچهواهه و مجاهد کنبو از درگاه بسزاولی تعیین شدند که سعید خان و دیگر جاگیرداران صوبه بهار
و بنگ را با لشکر پیش ملحق ساخته برفع اعدای دولت یکدل و یکرنگ گردانند و فرامین عتاب آمیز باسم شهباز
خان و دیگر امرا صادر شد که از بدسلوکی و ناهمواری گذشته ندامت گزیده بعد ازین اغراض نفسانی را در خدمت صاحب
راه ندهند و رخ زرد خود را بآب کارگزاری فتح رنگین سازند و چو موسم آبدار یا بخجلت و شرمساری انگشت نمای
روزگار نشوند و درین تاریخ راجه تودرمل التماس ضیافت نموده جشن عالی ترتیب داد خاقان کثیر الاحسان
سرفرازی و کامبخشی آن بنده شایسته خدمت را منظور داشته بمنزل او تشریف ارزانی فرمود بتاریخ بیست و چهارم
آذرماه جگناتهه کچهواهه بمالش رانا دستوری یافت و جعفر بیگ بخدمت بخشیگری آن لشکر مقرر شد و لشکر
منصور بملک او در آمده تاخت و تاراج پرداختند و او با معدودی از زن و فرزند بجنگلهای صعب و کوههای
دشوار پناه برده هر روز در بیغوله و هر شب بغاری گوشه گزیده بسر میبرد و درین سال آرام بانو بیگم بعالم وجود آمد
امید که قدمش برین دولت فرخنده و میمون باد ذکر آمدن شاهرخ میرزا بدرگاه سلاطین پناه * در اوراق
پیش نگاشته کلک بیان گشته که میرزایان باهم در آویخته خانه برانداز دولت خود شدند بالجمله چون میرزا حکیم از
بدخشان بکابل باز گردید میرزا شاهرخ بر آن شد که بملازمت میرزا سلیمان شتافته پیمان یکجهتی تازه سازد
و میرزا سلیمان از فرط واهمه باین معنی راضی نمیشد و بعد از گفت و شنید بسیار قرار یافت که او زنان سلطان
حاکم حصار که پیوند خویشی و دوستی باین سلسله دارد جمعی را بکومک میرزا فرستد و در آب آمویه
از یکجانب میرزا سلیمان و از طرف دیگر میرزا شاهرخ آمده با یکدیگر ملاقات نمایند و نفاق را بوفاق مبدل
ساخته صلح و صلاح درمیان آرند چون میرزا سلیمان بکنار آب رسید از غایت بیم تا جای قرار یافته بود جرأت
پیش نهاد و نزدیک بود که فتنه انگیزان واقع طلب سنگ در راه عزیمت میرزا شاهرخ شوند میرزا از سعادت
منشی و خیراندیشی قدم جرأت پیش نهاده جد بزرگوار خود را ملازمت نمود و تا منزل میرزا سلیمان شتافته
بنیان دوستی و اخلاص را بعهد و پیمان استحکام داد و از خدمت میرزا دستوری گرفته عنان معاودت معطوف

داشت و میرزا سلیمان بکولاب روانه شده و جمعی از مفسدان خانه برانداز در کمتر زمانی رای میرزایان را از استقلال
اراده‌های دور از کار پیش نهاد خاطر ساختند و مجددا کرد شورش و آشوب مرتفع کردانیدند و میرزا سلیمان پیغام
کذارد که مهر علی و جوجک و میر عماد را بسپارد یا از پیش خود آواره سازد و میرزا شاهرخ بدین شرط آخر راضی شده
نامبردها را رخصت نمود آنها بکابل شتافتند و میر عماد در کوشه ناکامی نشسته در بین وقت محمد قلی شغالی
که مدار العلیه آن ملک بود از پیش میرزا شاهرخ بخدمت میرزا سلیمان پیوست و بعد از چیزی مهر علی از
کابل بملازمت میرزا شاهرخ آمد میرزا سلیمان پیغام فرستاد که اکر رضامندی ما را طلب کار است مهر علی را
روانه حضور سازد میرزا شاهرخ او را بهمراهی حاجی تمن بخدمت میرزا فرستاد و میرزا حاجی تمن را نوکر خود
ساخت و مهر علی را محبوس کردانید و شیخ بابا والی را که در لباس درویشی همه کاره هیچ کاره بود نزد میرزا شاهرخ
فرستاده پیغام کذارد که در وقت قسمت ملک محمد قلی و حاجی تمن و مهر علی نزدیک او بود تا اکنون لایق و مناسب
آنکه پاره از ولایت را در حصه من بیفزاید تا بخرج این مردم کفایت کند میرزا شاهرخ در جواب کفت که مروت
و مهربانی مقتضی این اراده‌ها دور از حساب نیست مناسب آنکه این مردم را که پیش من بسند اند باز نزد من فرستند
تا سر این راه شود و میرزا سلیمان ازین سخن برآشفته بعزم جنک شتافت و میرزا شاهرخ نیز از شورش
جوانی ترتیب آلات قتال نموده در برابر آمده و از حدود روستاق عرضه داشت مشتمل بر عجز و ملایمت ارسال داشت
که شاید کار بجنک نرسد و داغ لعنت بر جبین حال او نماند نزدیک بود که میرزا سلیمان بفتح این کار رو آرد و رسیده
عنان معاودت معطوف دارد لیکن ارباب فساد مقدمات باطله پیش نهاد خاطر او ساخته آتش افروز شدند و بی
اختیار قرار بجنک یافت و از آنجا که عهد شکنی یمنی ندارد میرزا سلیمان بجلت زده هزیمت کشته بحصار پناه برد
و میرزا شاهرخ از تعاقب عنان باز کشیده بضبط ملک و تنسیق ولایت پرداخت کولاب را بمحمد زمان پسر کلان خود
داده مهر علی را اتالیق کردانید و خود بعسرت در آمد میرزا سلیمان از اوزبک خان حاکم حصار کومک کرفته سرکشی
شتافت میرزا شاهرخ نیز ترتیب اسباب نبرد نموده نخست فوجی را بسرکردکی قنبر بای بیشتر روانه کرد
و بیاوری لشکر کولاب با میرزا سلیمان جنک کرده شکست داد و میرزا باز بهزار ناکامی بحصار مراجعت نمود و درین

مرتبه حصاریان کومک نکردند و از آنها نا امید شده خواست که در لباس درویشی اسباب شیخ مرادخانه مهد مجلا
با چیزی از ریکان بحوالی بدخشان آمده حرف آشتی در میان آورد و میرزا شاهرخ باین معنی راضی شده قرار داد
کرد هم آنجا ملاقات نموده روابط اخلاص و دوستی را بعهد و سوکند استحکام دهند میرزا شاهرخ بموجب قرار
داد شتافت و میرزا سلیمان جرات بر آمدن ننموده پیغام فرستاد که تا اینجا بیاید و میرزا شاهرخ ازین ادا
بوی عذر دریافته عنان باز کشید درین وقت میرزا بخود درای افتاد و بر لاسای ضبط ملک کمتر پرداخت میرزا
سلیمان نزد عبدالله خان فرمانروای توران رفت دران وقت عبدالله خان بتسخیر تاشکند لشکر کشیده
بود میرزا اسکندر خان پدر او ملاقات نمود و صحبت خوب بر آمد عبدالله خان از استماع این خبر جمعی تعیین
فرمود که میرزا را تا آمدن او منظور دارند میرزا ازین حال آکاهی یافته بسرعت هر چه تمامتر خود را بحصار
رسانید و چون عبدالله خان از تاشکند مراجعت نمود قل بابا کوکلتاش را که سپه سالار او بود نزد اوزبک خان
فرستاد که میرزا سلیمان را مقید ساخته باو سپارد اوزبک خان پاس مروت و حمیت داشته بیشتر از رسیدن
قل بابا او را بصوب بدخشان کسیل کرد و میرزا سلیمان از راه قراتکین بکولاب رسید و با آنکه بهمان نمط تقسیم
ولایت میفرمود و میرزا سلیمان قبول نکرد کشم را ابریشم سیورغال کرفت و میرزا شاهرخ خود بکامی پرداخته
اکر قریبیان کار دیده را آزرده خاطر کردانید و بحرف بود ولتان که خیمه نور الطناب بوی می باید کوش نهاده
در مقام بر انداختن تربیت کردهای خود شد میر عماد و میر کلان و خواجکی بیک را مدار العلیه سرکار خود ساخت
و یار بیک را بخشی و اینها نیز بایکدیکر در افتاده ابواب هرج و مرج مفتوح کردانیدند کولاب بقادر قلی کوکه و
قندوز با اوزجی بیک و طالقان بعبد الرحمن دغوری بمیر نظر و کهمرد و بخیر علی و اندراب بلطفی کوکه و
روستاق بشیخ علی و بغلان سربیل مقرر نموده و چون برهم خوردکی آن ملک و شورش میرزایان خاطر نشان ت
عبدالله خان شد روی همت بتسخیر بدخشان نهاده نخست پیغام فرستاد که غوری و کهمرد را اکر از بدر دعا
ماورالنهر که بران ملک رفته اند بر کردانیده بدین صوب فرستید و میرزا شاهرخ نشستن و ملایمت این بلاد را
از خود دور توانست ساخت و نه بضبط ملک و دفع اعدا پرداخت اوزبک بقدرت هر چه تمامتر قدم همت پیش

نهاد ملا فوجی بیک از بیرداق و کافور نعیمی بمخالفان در آمد و قندوز که دروازه آن ملک است بسهولت مفتوح کشت
و همچنین تمر بیک و جمعی از اعیان بدخشان را بی حقیقتی سپرده بدغنیم پیوستند میرزایان را ناکامی پیش کرفته
بکوهستان بدخشان و کریوهای دشوار پناه جستند و چنان ملکی بی محنت و تعب بتصرف عبدالله خان در آمد
کولابیان در حضرت میرزا محمد زمان پای همت افشرده بجان فشانی قرار دادند و میرزایان از سنان بدخشان بر آمده
خود را بیهار لنکر که محکم است بسختی دشوار رسانیدند که شاید جمعی از پرورده‌های این دولت که مجتمع شوند و
کاری از پیش رود و چون دانستند که روزکار بر کردیده و بخت پشت داده و سعی نتیجه ندارد و در آنجا نیز خود را
جمع نتوانستند ساخت و بحدود بیخهر که از مضافات کابل است آمده در عاقبت کشیدند همکی مقصد آنکه
شاید بکومک و امداد میرزا حکیم فتح البابی نصیب شود و الا در وی امید بدرکاه سلاطین پناه نهند لیکن میرزا
شاهرخ که در ایام حکومت بدخشان بکابلیان سلوک نا ملایم کرده بود میخواست که با میرزا حکیم ملاقات
نموده از راه کوهستان متوجه هندوستان شود و میرزا سلیمان بر عکس آن درین حال میرزا حکیم میرزا
سلیمان را نزد خود طلب داشته باعزاز و احترام تمام پیش آمد و چیزی از مواضع لمغانات را بجهت مدد خرج
ایشان مقرر فرموده و جمعی را روانه ساخت و میرزا شاهرخ را بدست آورده بشادمان هزاره سپرد که نظر
داشته نکذارد که بهندوستان شتابد و میرزا با سه پسر خود حسن و حسین که توامان قدم بعالم وجود نهاده
بودند و بدیع الزمان در الوس های ایشان و معدودی از ملازمان در آن تنکنای کوهستان بحالت تباه بسر می برد
و شاه محمد زمان میرزا پسر میرزا شاهرخ که نبیره میرزا سلیمان بود و در کولاب بود درین وقت از اراجیف
استماع افتاد که کولابیان عبدالله خان را شکست داده اند و آن ملک بتسخیر محمد زمان در آمد شادمان هزاره را این
اندیشه بخاطر رسیده میرزا را روانه بدخشان ساخت و میرزا از اندیشه آنکه مبادا او پشیمان شده
شتابد راه راست را چپ نمود از معبرهای دشوار و کریوهای صعب خود را بکهمرد رسانید و در آنجا بسیاری
از صحرانشینان بر کرد میرزا فراهم آمدند و مقارن این حال خبر متحقق رسید که خبر فراوان دروغ بود و کولابیان
در همان تنکناهای کوه متحصن اند چون میرزا جمعی فراهم آورده بود قصد تاخت الغان نموده درین حال

خبر آمد که اوزبکان کولاب را کرفتند و فوجی جیبه کرد ایشان ایماقات بغص کرد ازین خبر همراهان میرزا متفرق
شدند و روز بروز پیش آمد نه رای بودن و نه رای رفتن نزدیک بود که دستکیر شود بهزاران تعب و دشواری
خود را بجانب کابل انداخت و در نشالی الناک با میرزا سلیمان ملاقات واقع شد و از همان جا که میرزا شاهرخ
سرکردانی کشیده بود میرزا حکیم نیز میرزا سلیمان را بتسخیر بدخشان روانه ساخته بود و در نشالی او
انتظار کومک داشت ناکاه افواجی از اوزبکیان در رسیدند و در چنان وقتی میرزا شاهرخ را بسری بعالم د
آمد و آنزمان صحرا نشینی سپرد بجانب کابل کار بسرعت بر کردند و مهر علی وفادار و تردی جهانکیر
الغ بیک و چیزی دیکر از عقب می آمدند هنکام صبح جمعی از اوزبکان خود را رسانیدند و از چشم تنکی تاراج
اسباب و برتال پرداختند و این از اسباب خلاصی میرزایان شد قضا را درین هول و اضطراب پای اسب میرزا سلیمان
معیوب شده از کار افتاد و میرزا شاهرخ مروت و ادب بجا آورده اسب خود را بنزدیک میرزا راند و پیاده
کردید چون وقت تنک و اضطراب غالب و بنکاه بر پس سر بود اسب از دست میرزا شاهرخ بر آمده راه صحرا
پیش کرفت یکی از همراهان را توفیق مردمی و مروت نصیب شد و خود پیاده کشته میرزا سلیمان را سوار ساخت
میرزا شاهرخ نیز بچستی و چالاکی اسب خود را کرفته سوار شد و دران سرعت و هول جان میان میرزایان
جدایی افتاد و غنیم بتعاقب میرزا شاهرخ شتافت چون حیات باقی بود دریایی پیش آمد و میرزا از پل کذشته شته
پل را از هم شکست و غنیم بکنار آب رسیده لاعلاج عنان باز کشید لیکن حسن پسر خورد میرزا درین
تک و دو از پدر جدا شد و روزکار داغی تازه بر دل آن آواره دشت ناکامی نهاد و باز میرزایان بیکدیکر رسیده
بدلنوازی و غمخواری هم پرداختند درین وقت سوید لنکان از پیش میرزا حکیم آمده مقدمات دوستی و
دلجویی و کرم خود ظاهر ساخت چون میرزایان را اعتمادی بر قول و فعل او نبود کرهی از خاطر نکشود تا کریز
چندی از معتمدان خود را بمرافقت او نزد میرزا حکیم فرستادند که از مافی الضمیر میرزا خبر کرفته بمهر و سوکند
اطمینان خاطر بهم رسانند درین حال قاصد میرزا حکیم رسیده بانواع نوازش و انواع مراحم حضرت
خاقانی مستمال و امیدوار ساخت میرزا سلیمان که از طرز سلوک سابق خجلت زده بود از میرزا حکیم

مترقع امداد بود توقف را در کابل بر عزیمت درگاه مرجح داشته بناکامی نشست و میرزا شاهرخ روی امید بدرگاه
سلاطین پناه نهاد و والده حسن و حسین با یک پسر دیگر و چیزی از معتمدان در حدود جاریکاران مختصر
آن پسر که جدا افتاده بود گذاشت و خود از راه دامن کوه برکه رسید و در آنجا قافله بزرگی بسرکردگی ابراهیم
افغان فراهم آمده قرو جرات پیش نهاده بودند و قضارا خانزاده خانم عمه میرزا و شاه محمد میرک که برخصت
میرزا حکیم متوجه هندوستان بودند درین کاروان دوچار شدند شاطی افغانان که از تربیت کردهای
میرزا حکیم بود بظاهر خود را دولتخواه مینمود و بباطن با افغانان زبان یکی داشت گذشتن کریوه خیبر را
در چشم میرزا بسهولت جلوه داد و چون براه درآمدند همه قرو دیوار پیش آمد که افغانان دهانه تنگناها
را بسنگ مضبوط ساخته هجوم آورده بودند شاطی از بد ذاتی و حیله سازی پای جهانگیر و خنجر علی دیار بیک
و الله داد که هر یک رستم روزگار بودند ببهانه صلح و پیغام نزد افغانان تاریکی در رون برده کار همه تا ساخت و
میرزای پارد پیر ریخته از علی مسجد بر گردیدند و افغانان تاریکی دست تاراج مال و اسباب مردم کشوده شور و غ
برانگیختند و بسیاری از سوداگران جان و مال دست فرسود حادثات شد میرزا جنگ کنان میرفت همین که
افغانان هجوم آورده نزدیک میرسیدند برگشته می تاخت قضا را از اسب جدا شده با وجود دور شکم و
گرانی ترکیب چستی و چابکی خود را بر پشت زین گرفت و مقارن این بدیع الزمان میرزا نیز از اسب افتاد
و بدستیاری جان علی سوار گشت با این حال میرزا خود را برکه رسانیده نفس راست ساخت و چون ازین راه
ناامید بود خواست که باز بکوهستان بدخشان پناه برد ناگاه خبر رسید که میرزا سلیمان درین نزدیکیها آمده
میرزا شاهرخ بخدمت جد خود شتافته روزی چند بغمگساری یکدیگر پرداختند تا آنکه میرزا حکیم جمعی را
فرستاده میرزا سلیمان را بدستور معهود روانه لمغانات نمود و میرزا شاهرخ را برو قند داده از کریوه خیبر
گذرانید و چون میرزا از خیبر گذشته بولایت پادشاهی که امن بروی نهاده است رسید در عافیت و آسایش
گرفت و امرای آنحدود بلوازم مهمانداری و خدمت پرداخته بر لب آب سند رسانیدند و در آنجا مهمانی لایق و پیشکش
شایسته بجای آورده بشوید مراحم حضرت خاقانی نشاط افزای خاطر میرزا شد و در همه منزل انشاطی تازه و دولتی نو

بجنگل

باستقبال می آمدند و همدرین ایام خبر یافتن پسر که گم شده تسکین بخش دل نگرانی میرزا شد ظاهرا در آن تنگ دره
و هواچان او زنگی او را یافته در گوشه نشانیده و بتاراج اسباب و پرتال اشتغال داشته بود در آن وقت غلامی از کمین
برآمده او را برداشته بسال اولیک میرسانند و کدخدایان آن سرزمین او را بخدمت میرزا حکیم می برند و میرزا
بوالده اش که از مفارقت جگر گوشه خون می گریست می سپارد و میرزا شاهرخ ازین خبر بهجت اثر تفاول بر حصول
مرادات کرده خوشوقت گردید و چون بمصر جامع لاهور رسید راجه بهگونتداس حاکم آنجا محفلی عالی آراسته
لوازم مهمانداری بجا آورد و خود نیز بمرافقت میرزا متوجه درگاه معلی شد و در نزدیکی دار الخلافه فتحپور شاهزاده
سلطان دانیال با اکثری از امرای عظام برسم استقبال شتافته ملاقات فرمودند و چون بسعادت زمین بوس
عزت جاوید یافت خاقان ستوده خصال آن شکسته پر و بال را بانواع نوازش و دلجوئی مطمئن خاطر گردانیده
از گرانیهای روزگار سبکبار ساخت و ستاره اقبالش از هبوط منزلت و خواری باوج عزت و کامکاری ترقی
و ارتفاع نمود از سوانح شکست یافتن عاصی کابلی چون از خودرائی و ناهنجاری شهباز خان و بدمعاشی او
بامرا عیسی زمیندار در عرصه بنگاله غالب آمد و ملک بنهانی بدست مخالفان افتاد و معصوم بتشویر و مورچه آمد
و دیگر یاغیان حق ناشناس قدم جرات پیش نهاده تا دوازده گروهی بتصرف آوردند و وزیر خان اگرچه قدم
جلادت و خود بنیاد اما سرداران قدم همت برجا داشته تانده را که دار الملک بنگاله است با دیگر بلاد از آسیب
نصرت و غنیم محافظت نمود درین وقت شهباز خان که عزیمت درگاه والا پیش نهاد خود ساخته بود بدستور اولان
پادشاهی باز گردانیده و جاگیرداران صوبه بهار را بر کمک و یکجهتی او راسخ قدم ساخته بمدافعه
غنیم روی همت نهادند از صولت و سطوت عساکر جهانگشا مخالفان تیره رای مانند بنات النعش از هم پاشیده
براهی دهر که ازو بجائی آواره دشت گمنامی گشتند اما عاصی کابلی در شیرپور قدم ضلالت و جهالت افشرده
افواج منصوره بچشم کم بین نمی آورد شهباز خان خواست از آب جون عبور نموده دست بردی نماید اما دیگر
سران لشکر کوتاه همتی مینمودند درآمدن و خواجگی فتح الله از درگاه بسزاولی و اهتمام تعین شده بود بدین ترتیب
مقدمات بیم و امید و ناکام لشکر را از آب گذرانیدند و چون عساکر اقبال آن سرگشته حال نزدیک رسیدند مقاومت

نیاورده راه فرار پیش گرفت بهادران تیز جلو بر بنگاه او ریخته غنیمت فراوان بدست آوردند و چیزی از
راه دستگیر ساختند عنان تعاقب باز کشیدند آنگاه بصلاح دولتخواهان شهباز خان و شاه قلیخان محرم با جمعی از
بهادران عرصه فیروزی در آنجا توقف نمودند و سعید خان و وزیر خان و صادق خان و محب علیخان و سید عبد
الله خان با فوج شایسته بتعاقب هزیمت یافتها مقرر گردیدند و امرا و خواجگی فتح الله بسزاولی و امینی
لشکر شتافتند و چون غنیم فرار داد بار از حدود ولایت پادشاهی بیرون نهاد و سالک که از نصرت دولتخواهان
برآمده بود بعنایت ایزد غرا سیمه باز بدست درآمد امرا بسر بور عطف عنان نمودند مظفر و منصور نشستند
و در خلال این احوال رستم قاقشال که عمده ارباب زوال و سرحلقه اهل بغی و وبال بود در ده دوازده گروهی معسکر
اقبال غبار آشوب و تشویر مرتفع ساخت و بصلاح دولتخواهان شاه قلیخان محرم و محب علیخان و راجه گوپال
داس و میرزاده علیخان و باقر انصاری با فوجی از بهادران رزم دوست بمدافعه و مقاتله آن باطل ستیزان
شتافتند و خواجه مقیم که امروز بمیامن تربیت و ذره پروری حضرت شاهنشاهی بخطاب وزیر خانی و منصب
دو هزاری سرفراز است از درگاه بواقعه نویسی آن لشکر تعین شده بود بطریق امینی همراه رفت و بعنایت
الهی هنوز اولیای دولت بغنیم نرسیده بودند که آن کم فرصت خود بخود ویران شده قرار بر فرار داد و امرا شتابان
زده بر تعاقب نمودند عنان باز کشیدند و چون ساحت آنملک از خس و خاشاک مخالفان پاک شد اولیای دولت
یکجا فراهم آمده بضبط ولایت پرداختند لیکن از آنجا که شهباز خان تند خو و سبک زبان بود و ملال دیگر
در گیرودار و هنگامه آرائی استاد فن صحبت میان آنها راست نمی آمد و اکثری از سران سپاه بآتش افروزی صادق
خان از شهباز خان گرانخاطر داشتند درینوقت آوازه شد که عاصی کابلی و دیگر یاغیان حق ناشناس دو فوج
شده اراده شورش و فساد دارند بنابرین رای دولتخواهان برین قرار گرفت که چون غنیم دو فوج شده ما نیز دو
فوج قرار داده بمدافعه آنها همت گماریم و باین عزیمت وزیر خان و شاه قلیخان محرم و صادق خان و محب علیخان
و راجه گوپال داس و تیکچند و خواجه با فوجی از بهادران کارطلب باستیصال عاصی کابلی بر خود گرفته از شهباز خان
جدا شدند و شهباز خان و بهادر خان و سید عبد الله خان و میرزاده علیخان و بابوی منکلی و تمر بدخشی و

شاهم

شاه قاسم بدخشی و چیزی دیگر در همانجا توقف نمودند و عاصی کابلی صلاح در جنگ ندانسته در معلو ترپتی کرد
کنل و چون دسپاهی سر بهم می آوردند قلعه مستحکم اساس نهاده و لوازم قلعه داری سامان نموده الغ بیک و جمعی
از یاغیان را با سایر زمینداران در آن حصار گذاشت و خود نیز بطرف دیگر جای مضبوط اختیار کرده پای ضلالت
افشرده پیش آمد و عیسی نزد امرا کسان فرستاده بلابه گری و روباه بازی که لازمه زمینداران است سلسله جنبان
آشتی شد و دولتخواهان چون اعتماد بر قول و فعل او نداشتند مع هذا اثر ضعف از وجنات احوال غنیم ظاهر
بود التفات بمقدمات او ننموده نطاق همت بتسخیر قلعه بستند و در اندک فرصتی قلعه مفتوح شد و از آنجا
بمدافعه عاصی کابلی بردی عزیمت نهادند و آن باطل ستیز تاب مقاومت نیاورده از راه دریا بهزیمت رفتند و درین اضطراب
و سر لشکری کشتی او غرق شده و بدستیاری ملاحان نیم جانی بساحل سلامت رسانیدند و بیامن اقبال روز افزون
شکست عظیم بر مخالفان افتاد و اولیای دولت بسجدات شکر این موهبت بجا آورده عرضداشت مشتمل بر بشارت
فتوحات و سوانح حالات بدرگاه سلیمان جاه ارسال داشتند و از وقایع این سال رسیدن یعقوب پسر یوسف
شاه حاکم کشمیر است بعتبه خلافت چون او خود را از بندگان و منتسبان این دولت ابد پیوند میدانست
و همواره بارسال عرایض و پیشکش سلسله جنبان اخلاص عقیدت بود درینولا یعقوب پسر کلان خود را بانتقا
آن بدربار و اند رگاه سپهر عماد ساخت که پیوسته در خدمت حضور بوده بسعادت صوری و معنوی کرد
جشن کدخدائی شاهزاده عالم و عالمیان وارث ملک هفت اقلیم شاهزاده سلطان سلیم چون سنین
عمر ابد قرین حضرت شاهنشاهی ظل الهی بشانزده رسید بطور غیبی در خاطر قدسی مظاهر چنان پرتو افکند
که آن نونهال چمن پیرای اقبال را گلهای مراد در دامن امید ریزد راجه بهگونتداس را که از اعاظم امرای دولت
ابد مقرون بود و در زمره راجهای نامدار بشوکت و اعتبار اختصاص داشت باین تربیت پایه عزت از همگنان گوی
صبیه پاکیزه سرشت او را که بحسن سیرت و صورت یگانه روزگار بود بساعت مسعود و زمان محمود در عقد ازدواج
گوهر یکتای خلافت و سلطنت سزاوار ای اقبال و دولت در آورده صدرنشین محفل عزت ساختند و بحکم
اشرف دولتخواهان خاص را آیین بسته جشن پادشاهانه ترتیب فرمودند حضرت خاقانی از کمال پایه شناسی و قدردانی

بجهت مزید عزت و سرافرازی بمنزل او تشریف قدوم ارزانی داشتند این موهبت را سرمایه نشاط ابد و دولت سرمدی
آورده نذور و لجه در لوازم نثار و پیشکش مساعی جمیله بکار برد جمهرها در خور آن طوی ترتیب داد و بجمیع امرای
عالی مقدار و حضرات عالیات و امرای عظام فردا فرد اضافه‌های لایق فرستاد حتی احدی و شاگرد پیشه را ناکام نگذاشت
کرده سروپاها ارسال داشت و باین سعادت افتخار جاوید یافت **شکست سلطان مظفر گجراتی بار سیوم** چون
سلطان مظفر ویران شده بجانب جوناگره شتافت و اولیای دولت خاطر از مهم او وا پرداخته باحمدآباد مراجعت نمودند
و اکثر امرای کومکی به تیول خود باز گردیدند قضا را دران سال از شورش ارباب فساد و تنفر مردم قلیلی از صاحب اجاگیر
بتصرف سرداران درآمد و ازین سبکی احوال سپاه روی بجرات نهاد آن واقعه کرده کمین فرصت بود جمعی از اوباش
بی‌سر و پا را فراهم آورده مجدداً اعلام فتنه و آشوب مرتفع گردانید خانخانان خبر یافته قلیچ خان را بحراست
احمدآباد گذاشت و سید قاسم را با سادات بارهه در پتن باز داشت و در میان ولایت هر جا مناسب دانست تهانجات
مقرر فرمود و خود با نورنگ خان و خواجه نظام الدین احمد و فوجی از مبارزان عرصه کارزار باستیصال آن برگشته
روزگار روی همت نهاد او بموروی آمده راه دهن بور را تاخت و از هر جا بدست هر چه می‌افتاد بعنف میگرفت و
انتظار کومک زمینداران داشت چون عساکر اقبال نزدیک رسید سراسیمه بجانب کاتهی واره شتافت خانخانان
اردو را گذاشته بتعاقب ادبار او سرعت برگرفت و او خود را در آنجا و دین جمع نتوانست کرد رخت ادبار بکوه
برده کشید و زمینداران وکلا فرستاده در در دولتخواهی زدند و از آنکه جام بیشتر با سلطان مظفر همداستانی کرده
بود دست توسل بدامان خود پسر کلان خود را فرا داد که میر هستم خانخانان میر ابوتراب را فرستاده او را آورد و در لجه
جام باظهار دولتخواهی نشان داد که مظفر در فلان جاست اگر جمعی از جوش اسپها و تیز جلو بر جناح استعجال
خود را برسانند ممکن که بدست افتد خانخانان خود بسرعت شتافت و چون او بیشتر بکوهستان درآمده بود اثری
ظاهر نشد و غالب ظن آنکه جام بر رهنمایی بخاطر آورده او را آگاه داشته باشد مجملاً خانخانان چهار فوج ترتیب
داده یکی بسرداری نورنگ خان و دیگری بکارفرمایی خواجه نظام الدین بخشی و دیگری باتالیقی دولتخواهان کرده
دهم فوج را بسوی یقین فرمود که در آن ملک معمور درآمده از تاخت و تاراج و شکستن دست باز نیارند و

آنکه در کوه رفت که مظفر پسر خود را نزد جام گذاشته خود بجانب احمدآباد رفته است خانخانان جوانی خاطر را
غبارآلود تفرقه ساخته فالش جام پیش نهاد همت گردانید و بسیاری از راجپوتان علف تیغ انتقام شدند و غنیمت
فراوان بتصرف اولیای دولت درآمد و چون بچهار کردهی نوانگر که بنگاه جاست معسکر اقبال گردید او از راه
عجز و زاری پیش آمده رای درگا و کلیان رای را در میان انداخت و پسر خود را با فیل شرزه و دیگر نفایس برسم ساخت
خانخانان باستدعا منظور داشته از آنجا عطف عنان نمود و مظفر که روی بفهور و جسارت باحمدآباد نهاده بود
چون بتهانه پرانتی نزدیک میرسید افواج بهانه البته و پرانتی البته و پرانتی یکجا شده بمدافعه او همت میگمارند
و بهادران لشکر منصور داد شجاعت و جانفشانی داده بسیاری از مخالفان سیاه بخت را بقتل میرسانند خود
بر روی با جمعی از جوانان قوی دل بوقت تاختن غنیم را بر میدارد و مظفر منهزم شده راه ادبار پیش میگیرد اگرچه
درین جنگ بجوانان کاری زخمهای نمایان رسید اما اکثری از اعیان لشکر مخالف بخاک نیستی درغلطیدند و نشان
این فتح در اثنای راه بخانخانان رسید و سجدات شکر این موهبت تازه بجای آورده صورت حال به آستان جلال عرضه
داشت نمود **آغاز سال سی و سیم الهی از جلوس خاقان ممالک ستان** درین هنگام که دولت فرخام که از جشن طوی
شاهنشاهی چهار روز بازار جوانی و نشاط بود بهار رخان نگار ظاهر چمن سرای دولت را چون باطن اهل طرب
نگارین ساخت نیّر اعظم عطیه بخش عالم شب پنجشنبه نوزدهم ربیع الاول نهصد و نود و سه هجری پیشتر
سرای حمل تحویل فرمود و در سر آغاز این سال همایون که بر اولیای دولت ابد مقرون مبارک و میمون باد امرای و کلا
بر از سجود آستان کرده غبار جبین سعادت نورانی ساختند بر ارم ملکی است از مصافات دکن جای سی هزار سوار
داخل صوبه و متعلقه نظام الملک بسرداری میر مرتضی سبزواری و خداوند خان و شیر خان و دیگر امرا در آنجا می
بودند چون نظام الملک از فرط سواد و شورش دماغ دل از کار بار سلطنت واگرفته گوشه عزلت و انزوا اختیار نمود و
صلابت خان چرکس دکیل استقلال و مدار العلیا آن دولت شد میر مرتضی را که بوفور جمعیت و کثرت لشکر و فزونی استعداد
در آن ملک عدیل و نظیر نبود پیوسته از جانب او توزع خاطر و اندیشه گرانی داشت خواست که از پاد در انداز و ولایت برار را
برتربیت کرده‌ها و منتسبان خود سپارد و میر مرتضی ازین معنی آگاهی یافته اراده پیش دستی نمود و با انبار برده هارو

غریمت بصوب احمدنگر نهاد و صلابت خان پسر نظام الملک را همراه گرفته و جمشید خان حاکم حالنا بور را که از
سرداران عمده نظام الملکی بود با خود متفق ساخته بمقابل او شتافت و بعد از تلاقی فریقین شکست بر امرای برار
افتاد و دیگر در آن ملک نتوانستند بود و عرضداشت بدرگاه معلی فرستاده استدعای آمدن خود ظاهر ساختند
و چون فرمان استمالت پسر روی امید بعتبه خلافت نهاده درین جشن نوروز بسعادت آستانبوس اختصاص و شرف
یافتند و هم درین ایام چیزی از امرای عظام که بازدیاد مناصب و ارتفاع مراتب ترقی و تصاعد نمودند نگاشته کلک
وقایع رقم میگردد راجه بهگونت داس پنجهزاری راجه تودرمل چهار هزاری زین خان کوکلتاش دو هزار و پانصد
عبدالمطلب خان هزار و پانصدی و شیخ ابوالفضل هزاری راجه اسکرن هزاری حکیم ابوالفتح هشتصدی شیخ
فرید بخشی هفتصدی میر جمال الدین حسین ششصدی برهان الملک پسر نظام الملک دکنی پانصدی شهاب الدین
احمد خان بایالت ولایت مالوه سربلندی یافت و عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی بخلعت امین الملکی اختصاص گرفت
و حکم شد که راجه تودرمل با مشرف دیوان مهمات مالی و ملکی بصلاح و صوابدید ایشان بفیصل رسانند و از سوانح
این سال کشته شدن حبیب علی پسر محب علیخان در صوبه بهار چون امرای آنجا رود باستیصال یاغیان ولایت بنگاله
بشتافتند یوسف نام افغانی جمعی از اوباش و اقعه طلب فراهم آورده بتاخت و تاراج قصبات و قریات پرداخت
حبیب علی از فرط شجاعت و شورش جوانی باجتماع لشکر و سامان آلات نبرد مقید نا شده بمدافعه او همت گماشت
و چنانک بیصرفه کرده خود را ضایع ساخت اگرچه محب علیخان از استماع این خبر موحش اضطراب بسیار نمود
خواست که بآنجا رود در رفته انتقام خود از و بستاند لیکن امرا راضی نشده بند و شاه قلیخان محرم را که عازم زمین بوس
بود بتادیب او مقرر فرمودند که حواشی آن ملک را از خس و خاشاک ارباب فساد پاک ساخته متوجه درگاه گردد و به
پیروی شجاعت و اخلاص او این خدمت حسن انجام پذیرفت و چون امرای بنگاله بتخصیص صادق خان و شهباز خان
با یکدیگر ناسازگاری کرده دو فرقه شدند خواجه سلیمان از درگاه سپهر بارگاه رخصت یافت که نزد امرا رفته بسعی
سعادت پیوند غبار مخاصمت از میان برگیرد و اگر زنگ نفاق بصیقل اصلاح او مرتفع نشود هر کدام را که متهم آن ملک
بر ذمه همت خویش ملازم شناسد در آنجا گذاشته دیگری را بخواست بهار حکم رساند چون خواجه سلیمان بمعسکر

بمعسکر اقبال پیوست صادق خان باتفاق جمعی از امرا بتعهد آن خدمت بوده‌اند و شهباز خان و سعید خان و چیزی دیگر
ببهار آمدند و از آنکه امراد در گروه شدند عیسی زمیندار بیقرار داد خود نراستاد و صلحی که بهر از ملازمت در میان نهاد
بود با سعادت سازی قبول کرده اما فیل و توپ و اسبابی که از جنگ بدست آورده بود باز گردانیده نفرستاد
و امر اصلاح وقت مرعی داشته بهمین رو و تسلی شدند و چون شهباز خان بنواحی بهار پیوست بخت باستیصال
راجه سنکرام همت گماشت و او به تنگناهای کوه و گریوهای دشوار پناه برده بمجادله و مقاتله قرار داد و سعید خان
کار امتداد سفر محنتهای لشکر بجان آمده بود از وی جدا شده به بهار آمد و شهباز خان پور نمل زمیندار گیدهور
را که بالا و خصومت همچشمی داشت بر رخ او کشید و تقویت او را از اسباب شکست سنکرام اندیشید قضا را
راجپوتی که پیشتر ازین با پور نمل می‌بود درین نزدیکی از او آزرده شده ملازم و سنکرام شده بود داو و طلب بمقصد
شهباز خان آمد و در جایی که او با پور نمل تنها نشسته صحبت میداشت خود را رسانید شمشیری حواله شهباز
خان نمود و پور نمل پای مردی همت و تیز دستی جرات نموده او را گرفته از هم گذرانید و معهذا شهباز خان
بتوهم دور از کار پور نمل را محبوس گردانید و چون خواجه سلیمان بدرگاه معلی آمد حقیقت را معروض داشت چون
بانیهای شهباز خان و آمدن او به بهار روی سبب پاچان دولتخواهی در آویختن سخن نفتاد حکم شد که یک
دفعه دیگر خواجه سلیمان با ناظر دولت بدان صوب رفته شهباز خان را سرزنش و نکوهش نماید و بر حقیقت بنگاله و
بهار و کیفیت عساکر فیروزی اثر وقوف یافته عنان معاودت معطوف دارد و درین هنگام اولیای دولت کررانی بی سلیمان
سر روی در حدود اودیسه غبار فتنه برانگیختند و بسیاری از قصبات و قریات را دست فرسود تاراج گردانیدند
و در حوالی بود دران با وزیر خان در آویختند او تاب مقاومت نیاورده در حصار بردوان تحصین جست و امرا
از سنوح این واقعه فوجی بطریق منقلا فرستاده خود نیز از پی شتافتند و چون افواج کیهان شکوه بشش کروهی
غنیم رسید مخالفان دست از محاصره باز داشته روی ادبار بعرصه کارزار نهادند و بهادران لشکر منصور در
کنار دریای منکل کوت صفوف اقبال آراستند و مقارن این حال امرا از عقب رسیدند و هنگامه اولیای دولت
رونق دیگر یافت و در سوقت نظر دولت و خواجه سلیمان از درگاه آمده نوید فیروزی بلند آوازه ساختند و

تقویت ظاهری و باطنی دولتخواهان کرده بود بدستیاری همت و قلعه کلاین بر آن طرف دریا اساس نهاده، از آب عبور نموده
و چون در آن نهضت باران عظیم بارید بسیاری از پیاده را رخت حیات بسیلاب فنا رفت و صبح آن صادقخان و دیگر امرا
غنیم صفها آراسته خود بقلعه درآمد و سزاولان تعین نموده که سررشته انتظار افواج از هم نگسلد و چون روز
بوسط حقیقی رسید مخالفان بگمان آنکه امروز جنگ نخواهد شد بدرون خود باز گردیدند و بعد از ... صادقخان
قابو یافته بعزم رزم شتافت و بوزیرخان و دیگر امرا پیغام فرستاد که منصوبه جنگ نشسته مقصر از ...
راضی نشوید از مخالفان دو فوج شده یکی با صادقخان و دیگری با وزیرخان درآویختند و جنگی سخت ...
و از جانبین تلاشهای خوب شد و بتائید ایزد سبحانه صادقخان غنیم خود را برداشت لیکن از فوج وزیرخان
خبر رسید که مخالفان زور آورده نزدیک که ارکان همت اولیای دولت تزلزل پذیرد محب علیخان و میرزاده
علیخان و نجف خواجه ازین فوج جدا شده تیغ همت برافراختند و افغانان تاب مقاومت نیاورده روی
فرار نهادند و در عرصه جنگ سیصد افغانان بر خاک هلاک افتادند و از گریختها تا هزار کس علف تیغ انتقام
شدند و از لشکر منصور قریب صد کس آبروی جانفشانی یافتند و بیامن اقبال بی‌زوال این فتح عظیم ترین حال اولیای
دولت ابدی اتصال گردید و در خلال این ایام رستم قاقشال که در کهور آن کهات در محاصره بود و طاهر سیف الملوک
خواجه مقیم قدم همت برجا داشته بلوازم قلعه داری پرداختند و درین اثنا بابویی منکلی از شیرپور بهم جمعیت ...
را بکومک رسانید و غنیم ترک محاصره نمود، از گرد قلعه برخاست دولتخواهان صف آراسته بمجادله و مقاتله آن اهل
فساد روی همت نهادند و بین الفریقین جنگ صعب در پیوست و مخالفان عجلت زده منهزم گردیدند و رستم
قاقشال در عرصه پیکار زخم بقتل رسید و فیل بسیار کرده با غنیمت فراوان بدست مجاهدان لشکر منصور افتاد و
خوش قال پسر رستم دستگیر شده هم درین تاریخ شاه قلیخان محرم آمده بسعادت آستانبوسی جبین اخلاص
نورانی ساخت و صادقخان نیز بایلغار رسید و چون بی حکم آمده بود رخصت بار نیافت و هم درین ...
خانخانان از ضبط ولایت گجرات خاطر واپرداخته بسجود کورنش ذلک الاساس فروغ عزت برافراخت و خاقان ...
ستان آن شایسته خدمت را بانواع تربیت و نوازش مخصوص گردانیده بپایه اعتبار بیش از همگنان برافراخت و از انواع

تعین افواج

تعین افواج قاهره بتسخیر دکن چون همگی همت جهانگشا مصروف و معطوف بر آنست که سواد اعظم هندوستان
... بی شارکت غیر بتصرف اولیای دولت قاهره درآید و چمن آن بوستان به آبیاری معدلت ... خس و خار
خود در بسولخان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش ... فالمثل بطرز ... آن ... داشت و بر رزم
افواج عالی قدر بخطاب مستطاب ... امتیاز برافراخت بتسخیر ... اشارت شد و بسیاری
از امرای عظام مثل عبدالمطلب خان و راجه اسکرن و شیرویه خان و میر جمال الدین حسین انجو و برهان الملک ...
الملک دکنی و عبدالرحمن ولد موید بیگ ... عبدالله ... کاشغری و سبحان قلی ترک و علی مراد و شیر محمد و دیگر
بهادران کارطلب بهمراهی او رخصت سرمند ... کرده ... بسولخان اعظم مقرر شد و شهاب الدین
احمدخان و شریفخان ... و ... یحیی خان و حکیم عین الملک و بازبهادر و شیخ عبدالله
پسر شیخ محمد غوث و راجه ... و راجه حکمن و سایر جاگیرداران ولایت مالوه حکم شد که بکومک خان اعظم
شتابند و آصفخان فرمان رفت که لشکر صوبه اجمیر را همراه گرفته خود را بخان اعظم رساند و خواجگی
فتح الله بمنصب بخشی گری و بخدمت دیوانی آن لشکر اختصاص یافتند و چون راجه علیخان حاکم
خاندیس پیوسته ... دولتخواهی میزد عضدالدوله امیر فتح الله شیرازی را پیشتر رخصت فرمود تا که
... بنصایح سعادت افزا برجاده اخلاص و نیکو خدمتی ثابت قدم و راسخ دم سازد و چون ...
رسید که شهبازخان در بهار ... رفتن بنگاله ... کرم الله ... حکم شد که
بسرعت شتافته ... و فرمان گیتی مطاع بنفاذ پیوست که میرزا یوسفخان از اوده به بهار
رفته حراست آن الکا نماید نهضت رایات منصوره بصوب پنجاب چون میرزا محمد حکیم از آشوب نشئه
جوانی و گزین صحبت همنشینان خوش آمد گوی بباده پیمائی افتاد و از افراط شرب دمی گساری به بیماری ...
مزمن مبتلا گردید و از آنکه مغلوب طبیعت شده بود بضبط احوال خود نتوانست پرداخت ...
ساغر حیاتش لبریز شد بیت میاد ... غرق شراب * کزین سیل شد قصر دل خراب * و چون
منتسبان دولت میرزا ... آمدن بدرگاه گیتی پناه ... بخاطر آوردند که فرزندان میرزا که هنوز بحد

بلوغ و سن تمیز نرسیده اند نزد عبدالله خان فرمانروای توران برده در پناه او روزگار ادبار آثار بسر برند و چون
حقیقت حال بعرض خاقان ستوده خصال رسید باندیشه آنکه مبادا اغیار این حرکت دبی عزتی بر دامن
ناموس بازماندهای میرزا که فی الحقیقت عیال آنحضرت اند نشیند از کمال عاطفت و صله رحم پرورش آنان را
بر ذمت مروت خویش لازم شمرده مخلصت ولی بیگ ذوالقدر و فتح الله کابلی را با فرمان استمالت دستوری
شد که بر جناح استعجال شتافته فرزندان میرزا را بانواع دلجوئی و پرسش استمالت و امیدوار گردانند و گرد
توهمی که بر خاطر کابلیان نشسته به آبیاری نصایح فرونشانند و چون فریدون خال میرزا عمده ارباب فساد
بود و همواره برهنمونی و بدآموزی او میرزا مصدر بی اعتدالیها و گستاخیها میشد و امروز زمام اختیار بقبضه
اقتدار اوست مبادا از فرط توهم یا از آشوب طبیعت که بدان مجبول است اراده بغی و کفران نعمت بخاطر حق
ناشناس خود رساند و فرزندان میرزا را بماوراء النهر گریزاند بنابرین عبدالله پسر او را نیز همراه ساختند
که پدرش را مطمئن خاطر گردانیده از ارادهای باطل باز دارد و حکم شد که کنور مانسنگ از صوبه پنجاب متوجه کابل
شود و متوطنان آن مرز و بوم را بنوید مرحمت خسروانه مطمئن خاطر گردانیده از آسیب تطاول ارباب فساد محافظت
نمایند و تا رسیدن موکب گیهان شکوه غمگساری بازماندهای میرزا بر ذمت اخلاص خویش لازم شمرده سپاهی
و ارباب دخل و شاگرد پیشه و سایر مردم را که در خدمت میرزا می بودند بدلجوئی و کرم خوش مرهم جراحتهای درونی
شود و بتاریخ یازدهم شهریور ماه الهی موکب اقبال بصوب پنجاب اتفاق افتاد و از منزل اول شیخ ابراهیم فتحپوری را
بحراست دارالخلافه تعین فرمودند و روز دوم در سرای باو بر کنار تالابی که اساس نهاده راجه تودرمل است منزل
شد و راجه بلوازم پیشکش و نثار پرداخته سعادت جاوید اندوخت و ازین منزل خانخانان بحکومت گجرات رخصت
یافت و چون دارالبرکه دهلی مورد عساکر اقبال گردید میرزا یوسف خان که بحکومت بهار نامزد شده بود وکلای
خود را آنجا فرستاده خود بطریق ایلغار باحراز سعادت ملازمت شتافت و درین تاریخ بدولت زمین بوس مستسعد
گشته عنان معاودت بمقصد معطوف داشت و پادشاه حقایق آگاه بزیارت مزار متبرکه اولیای کرام که در دهلی آسوده
اند تشریف برده از باطن قدسی مواطن مقربان درگاه صمدیت استمداد همت فرمودند و روز دیگر بتربت شیخ فرید

بخشی بیکی

بخشی بیکی کربلای بجون وا نعمت دبی تکلف سر منزلیست فرح بخش تشریف ارزانی داشته پایه عزت او را از همگنان
برافراختند و چون قصر بهلین مورد بارگاه جلال گردید میر از صدر جهان مفتی ممالک محروسه بدولت پادشاهی ... جهانگیر
پیوست و بخت خدمت در سلک امرای ... انتظام دارد بابند علی میدانی بجهت مزید تاکید روانه کابل فرمودند
و درین راه یعقوب پسر یوسفخان حاکم کشمیر که بجهت سببی فرار نموده بکشمیر رفت و چون یوسف پیوسته
مراسم اطاعت بجا آوردی و بارسال عرایض و پیشکش خود را مذکور مجلس بهشت آیین ساختی حکیم علی و بهاء الدین
کنبو با فرمان استمالت نزد او رخصت یافتند که اگر خود تواند بملازمت شتابد و الا یعقوب را روانه ملازمت گرداند
و هم درین ایام شیخ جمال بختیار که از مصاحبان مجلس قدس و مقربان بزم انس بود رخت حیات بخلوت سرای جاوید
کشید او از طایفه بختیاریست که در زمره الوس افغانان بسمت شیخی موسوم اند و همشیره او در زمره پردگیان
حرم سرای عزت انتظام دارد و شیخ جمال بغایت جوان نجیب و شجاع بود و بیامن تربیت و جوهر شناسی خاقان
وافر الاحسان بدرجه امارت رسید لیکن از نشاء جوانی و بی باکی طبیعت بر باده پیمائی افتاد و از اسراف شرب بفالج
و رعشه مبتلا شد و چون درین راه نقل و حرکت متعذر بود بحکم اشرف در موضع لودیانه ماند و هم در آنجا پیمانه
حیاتش لبریز گشت و هم درین راه سودای بر مزاج شیخ عبدالرحیم لکهنوی غالب آمد و در منزل حکیم ابوالفتح از
آشوب جنون خنجر از کمر حکیم کشیده بر شکم خود زد و بحکم اشرف جراحان حاذق زخم او را دوختند و بعد از دو ماه
و چهار روز جراحتهای او اندمال یافت و بمرور ایام شورش دماغ او تسکین پذیرفت و مزاج او باعتدال اصلی باز آمد
بالجمله موکب جهانگشا از شهر لاهور داخل نشده از راه کلانور بسیالکوت بزور اقبال اتفاق افتاد و بکنار
دریای بهت عبور فرموده روزی چند در آن حواشی بشکار آهو خوش وقت شدند و چون ظاهر رهتاس
مضرب خیام سپهر احتشام گردید قاسم خان میر بحر دستوری یافت که از همانجا تا دریای سند پست و فراز را
هموار سازد و هرگاه موکب منصور بساحل دریای سند رسد او پیشتر شتافته کوتل خیبر و سنگلاخ که در راه کابل
واقعست بنوعی هموار سازد که ارابه بسهولت تواند گذشت و مقارن آن حال ولی بیگ ذوالقدر و فتح الله کابلی
آمده معروض داشتند که شورش خاطر کابلیان بنوید مرحمت و نوازش آنحضرت فرو نشست و همه یکرای و یک

جهت نظاره حضرت جهانگیری بر میان جار بسته منتظر حکم اند که بر آنجا اشارت فرمایند بعمل آورند و درین منزل محمد علی
حضرت مهد عرش مکانی از دار الخلافه رسید و خاقان ستوده خصال باستقبال شتافته سعادت دیدار اندوختند و در روز دیگر رایات همایون بصوب دریای سند ارتفاع یافت

آمدن فرزندان میرزا حکیم و اعیان دولت او بدرگاه

چون میرزا بجوار رحمت ایزدی پیوست فریدون خان میرزا که درین مدت مصدر تقصیرات عظیم شده بود
برهنمونی بد آموزی اهل ادراک سعادت ملازمت نقاعد جسته بطالت و ضلالت روزگار بسر میبرد کابلیان
را از عزیمت آستانبوسی مانع میشد و بحرفهای پریشان غوار اه ایشان شده میخواست که فرزندان میرزا را بما وراء النهر برد و بکومک اوزبکیه کابل را استحکام دهد و بتوقع فرستادهای درگاه متعاقب یکدیگر رسیده
استمالت نامهای خاقان گیتی ستان شورش خاطرها تسکین یافت و طنطنه موکب جهانگشا بر هم زن هنگامه
ارباب فساد گردید و مقارن این حال راجه مانسنگ بسید و کابلیان جوق جوق آمده او را دیدند و پیشتر از همه میرزا بخت النسا بیگم همشیره خود را با افراسیاب پسر خود و حسن و حسین فرزندان میرزا شاهرخ روانه درگاه معلی
ساخته عذر تقصیرات خواسته بود بیگم در جلال آباد میرسد میرزا شفقارمیشود فریدون خان میرزا افراسیاب
را باز گردانیده بشهر می برد و بیگم در جلال آباد تشریف داشتند که عساکر کیهان شکوه ورود اقبال فرمود و چون
راجه مانسنگ بموضع تخال که در سه کروهی شهر واقعست بسید کابلیان میرزا کیقباد و میرزا افراسیاب را
نزد راجه آوردند و درآنوقت میرزا کیقباد یازده ساله و میرزا افراسیاب چهار ساله بود و راجه مردم را بنوید عواطف
خسروانه استمالت ساخته و هر یک را بزبان دلنوازی فرمود و جگت سنگ پسر خود را با خواجه شمس الدین بحراست
کابل گذاشته خود با فرزندان میرزا و اعیان کابل روی مراد بدرگاه قدسی بارگاه نهاد و در قصبه راولپندی بسعادت
کورنش سربلندی یافت نخست میرزا کیقباد و میرزا افراسیاب و میرزا دالی پسر بخت النسا بیگم بدولت سجده
افراز شدند و بعد از آن فریدون خان و علی محمد است و شاه بیگ و کدا بیگ طاش بیگ و تخته بیگ و قاسم
پروانه و مظفر کوکه و حالس بهادر و بابا بیگ و نور محمد خواجه خضری و دوست محمد تاتی و خاکی کلابان و ایلتوج
قاسم کرای و یاقوت خواجه سرا و ابر بهادر و حوشم بهادر و حیدر علی عرب و قاضی عزت الله فرخ بیگ مصور که

امروز د مصحف روزگار عدیل و نظیر خود ندارد و دیگر جوانان یکه و عمله سوبات بسجود کورنش فلک اساس فرق
عزت برافراختند و در خور مرتبه و شایستگی خویش بمراحم خسروانه شرف اختصاص یافتند و بمیامن تربیت و
نوازش آنحضرت رفته رفته اکثری از ینها بمراتب بلند و مناصب عالی ترقی و تصاعد نمودند و چیزی به پایه چهار
رسیده در زمره اعاظم امرای منتظم گردیدند و امروز اقطاع آنها کمتر از محال متعلقه میرزا محمد حکیم نیست چنانچه شاه
بیگ مدتی حکومت قندهار داشت و الحال بخطاب خان دوران و بایالت کابل اعزاز امتیاز دارد و تخته بیگ بعد از شاه بیگ
حکومت قندهار یافت و همچنین طاش بیگ بخطاب تاج خانی و حکومت کابل رسید مجملا اکثری از ملازمان میرزا
تربیتهای نیک یافتند و چون طینت فریدون بحق ناشناسی و بد اندیشی مجبول بود و امکان نداشت که در سلک
فتنه و فساد ضبط احوال خود تواند نمودن بزین خان کوکلتاش حواله فرمودند که مسلسل و محبوس دارد و بعد از
فراغ تنظیم و تنسیق ممالک کابل رایات معاودت بمستقر خلافت برافراشتند و مقارن آن حکیم علی و بهاء
الدین کنبو از کشمیر آمده عرضه داشت و پیشکش یوسفخان را بنظر اشرف گذرانیدند و عذرهای نیمی دار انه که جهة
نیامدن خود و نفرستادن پسر معروض داشته بود مستحسن نیفتاد و عزیمت تسخیر کشمیر و تعیین افواج
قاهره بدانصوب تصمیم یافت چون از سالهای دراز و مدتهای متمادی هوای هم آغوشی عروس ملک کشمیر در
حواشی خاطر خاقان گیتی ستان خلوه گر بود و بنا بر تسخیر دیگر بلاد هندوستان و پاک ساختن خار و خس آن
بوستان شاهد این مراد در نقاب تعویق انتظار فرصت داشت درینولا که حکیم علی از کشمیر معاودت نمود ظاهر
کرد یوسفخان باستحکام کریوهای دشوار و صعوبت راه مغرور شده چنانچه باید بلوازم اطاعت و بندگی مقید نمیشود
لاجرم تسخیر آن ملک دلپذیر پیشنهاد همت جهانگشا لازم و متحتم فرموده میرزا شاهرخ و راجه بهگونتداس
و شاه قلیخان محرم و مادهو سنگ و مبارکخان بکر و جلالخان بکر و شیخ یعقوب کشمیری و حیدر چک و بسیاری
از بهادران رزمجوی با فتاح این عقده دستوری یافتند و فوجی از احدیان بسرکردگی میرزا علی اکبر شاهی همراه
نامزد شدند و خواجه امین الدین فرد بحراست بخشیگری لشکر اختصاص گرفت و مقارن آن ایام زین خان
کوکلتاش باستیصال افغانان یوسفزهی و تسخیر ولایت سواد و بجور تعیین شد و حسن خان بی در راجه مکتی کس

وجانش بهادر و راجه اسکرن و محابن دد صیر اربان و را مجند و شیخ کبیر و فولاد محمد و محمد علی سلدوز و کاله
سیسودیه و بسیار جند و خانمحمد و شیخ معروف و خانزاده محمد و بادشاه قلی دولت بلوچ و محمد سعید و عجایب دیار
محمد بیارلو و کبار ریدکوچ خرد میر طوفان و رحمت الله و عالم و یادکار و ملا شیری و حسن بیگ نور و الله بخش میرک
و شاه محمد و بسیاری از مجاهدان عرصه همت بمرافقت زین خان رخصت یافتند و عزیمت ظفرنمای بتعیین لشکر
ساختند هر بهادر را از زین خان گرفته حواله شیخ ابو الفضل فرمودند و همدرین ایام اسماعیل قلیخان و رای
رایسنگ و ابو القاسم تمکین بر تنبیه و تادیب بلوچان تعین شدند و راجه مانسنگ بایالت کابل خلعت امتیاز
پوشید و سید حامد بخاری و بختیار بیگ ترکمان و محمد قلی بیگ افشار و حمزه بیگ غیر او و غیر همراه او شتافتند
و حکم شد که چون بکوتل خیبر رسد بضبط افغانان سرتاریکی همت گماشته و خاطر از اعیندرا دا پرداخته متوجه پیش
شوند و چون عساکر اقبال با تکان نزول اجلال فرمود بعضی از اعیان میرزا که عقب مانده بودند مثل حاجی سوبزدار و احمد
بیگ و علی محمد الف و احمد قاسم و کچک علی قاقشال و نادعلی بیگ و حیدر سای و میر باقی و میر محمد جلاد ادو درویش علی
خوش سکی و القمش بهادر و کفتی بهادر و دوستانی بیگ و الله بیگ کمیامن تربیت حضرت شاهنشاهی بمنصب
پنجهزاری و ایالت بنگاله رسیده از کابل آمده سعادت آستانبوس دریافتند و در خور شایستگی خویش بنوازش
خسروانه سرافراز شدند چون زین خان کوکلتاش بضبط افغانان پرداخته بکوهستان در آمد حکم شد که سیاد بما
شیخ فرید بخشی با فوجی از بهادران نصرت قرین بتاخت آنجا متوجه شود عرض آن دشت پانزده کروه و طول آن سی
کروه مسافتست از دو جانب دریای سند رود و طرف دیگر دریای کابل محیط است و بغایت جنگلهای مرحج و جمیعهای کثار
واقسار کل و باسمین دارد و نرکس فراوان میشود و بالجمله شیخ فرید قبایل افغانان آنسر زمین را تاخته باز گردید و بعرض رسانید
که جهت ضبط دشت فوجی دیگر باید فرستاد که یکجزوی بتاخت و تاراج آنجا و دیگر پرداخته تنبیه بر ایصال نمایند و از راه دیگر
بکوهستان در آمده بفوج زین خان ملحق شوند لاجرم سعید خان و شیر خواجه و علی محمد الف و شیخ فیضی و قاضی علی
و صالح دیوانه و فتح الله شربت دار و ایوب بیگ و یعقوب بیگ و عبد الرحمن بیگ و شیخ ابو البرکات و سیصد سوار دیگر
از کسان شیخ ابو الفضل بآنخدمت تعین شدند و درین تاریخ قاسم بیگ تبریزی بمنصب میر عدلی اردو و میر شریف

بمنصب صدارت و امینی کابل خلعت امتیاز پوشیدند و مقارن آن حال بعرض همایون رسید که افواجی که بجهت استیصال
افغانان یوسفزهی تعین شده اند چنانچه استحقاق آنخدمتست از عهده ضبط آن کار بیرون نمیتوانستند آمد
اگر فوج دیگر تعین شود سزاوار و قتست شیخ ابو الفضل التماس نمود و راجه بیربر نیز اظهار خواهش کرده
غیب دان بنام این دو کس قرعه انداخت قضا را قرعه بنام راجه بیربر افتاد و قاسم خواجه و کدا بیگ و احمد بیگ و حاجی
سوبزدار و تاش بیگ و خواجه حسام الدین همراهی او رخصت یافتند و بنعت افواج قاهره برشت در آمده تاخت و
تاراج قبایل افغانان فرمودند از آنکه بکوهستان شتافته بسیاری کریوها سر عساکر اقبال شد و چون بمنزل ادوک
بپیوستند افغانان سر سکها گرفته هجوم آوردند و جنگی بغایت صعب دست داد اگرچه بسیاری از افغانان بقتل رسیدند
اما بندهای درگاه نیز شلاق ضرب خوردند و شیر خواجه و احمد بیگ و علی محمد الف و ضیاء الدین و بهرام بیگ کار
نامهای جلادت ظاهر ساختند و از آنکه روز باخر رسیده بود و بآن راه در آمدن صعوبت تمام داشت برگشته بمنزل گاه
آمدند و شب در آنجا بسر برده روز دیگر بدرشت معاودت نمودند درینولا حکیم ابو الفتح نیز بکومک زین خان رخصت
یافت و حسن بیگ شیخ عمری و احمد قاسم و طوفان بیگ و ملا غیوری و موهنداس با جمیع شمشیر بازان همراهی
او تعین شدند و حکم فرمودند که حکیم بدرشت در آمده افواج آنجا را از کریوه ملکند گذرانیده قرین است بزین
خان رساند و درینوقت بعرض همایون رسید که ایلچی عبد الله خان اوزبک فرمانروای توران با تطرف حال بلخ
که عبد الله خان او را اخراج نموده نزدیک بکریوه خیبر رسیده اند و کاروان عظیم با ایشان همراهست و از بیم رهزنی
تاریکان جرأت برآمدن نمیتوانستند نمود بنابرین شیخ فرید بخشی بیگی با مبارکخان لوحانی و غازی خان و چیزی از
بهادران عرصه جلادت باوردن آنها رخصت یافتند و سوانح رسیدن یوسف والی کشمیر بدرگاه سلاطین پناه چون
عساکر اقبال بتسخیر کشمیر تعین شدند خواستند که از راه کوتل بهتر که بهترین راههاست بآن ملک در آیند لیکن از فزونی
برف و شدت سرما بایستند کرد شتاکریز از راه بکلی که نسبت بآن راه برف کمتر داشت شتافتند نخست یوسفخان
با عنصاد کریوهای دشوار و شدت سرما و کثرت برف و باران مغرور شده بکران خواب غفلت افتاد و چون مجاوران
عرصه فیروزی بجد و جهد بکلی رسیدند سراسیمه شده جمع کثیر فرستاد که کوتلها و تنگهای آنرا استحکام بخشیده بمحافظت

ومقاتله پیش آمدند و تا کشمیریان خود جنبیدند جنود نصرت اعتصام بمقابل و لباس رایات فتح و فیروزی بر افراشتند
یوسف خان یارای ملک داری و مقاومت با لشکر منصور از حیز قدرت خویش بیرون یافت و دانست که در برابر فوج
چنین صاحب اقبالی قدم ضلالت و جهالت افشردن تیشه بر پای خود زدن است لیکن از بیم کشمیریان اظهار آن
اراده نمی یارست نمود پنهانی کسان فرستاده راز دل خود در میان نهاد و از یکجانب خاطر مطمئن ساخته پنهانی بدین
جای چنگ از لشکر خود جدا شده با چندی از یکجهتان بعساکر منصوره پیوست و امرا با عزاز و احترام در یافته حقیقت
حال بپایه سریر سپهر مثال عرضداشت نمودند و چون سپاهی از صعوبت راه و سختی کوتلها جان آمده بود
همین تسلی شده عنان عزیمت باز کشیدند و کشمیریان در ساعت حسین چک را بحکومت برگرفته قرار جنگ دادند
درینوقت یعقوب پسر یوسف خود را رسانید و کشمیریان دست از حسین باز داشته او را بجای پدر نصب کردند
و سر کریوه را استحکام داده بمدافعه و مقاتله پیش آمدند و آتش جدال و قتال اشتعال پذیرفت درینوقت فرمان
رسید که آمدن یوسف خان مستحسن افتاد اما از نهار که تا کشمیر مسخر نشود قدم همت باز نکشند لاجرم مجاهد
وامین الدین و جمعی از بهادران رزم جوی که همراه او بودند ترددات شایسته ظاهر ساخته از ان سنگی گذشتند
و حسن ملک ناصری و چندی از یکجهتان جان نثار رسیدند و قریب چهار کس از کشمیریان بقتل رسیدند درین هنگام
شیخ یعقوب زمین داران کرماد را دلاسا نموده بعهد و قول آورد و قرار یافت که ایشان با مردم خود از راه دیگر
بکشمیر در آیند بنابران کشمیریان دل از پای داده حرف صلح در میان آوردند و با امرا پیغام فرستادند که خطبه و سکه را
بنام نامی و القاب گرامی خاقان گیتی ستان آراستگی می بخشیم و زعفران زار و ابریشم و جانوران شکاری که
خلاصه محصول کشمیر است بعلازمان درگاه پیشکش میکنیم بهر کرا مدار و غیره مقرر فرموده دست از مقابله بازدارند و چون
سپاهی از شلاق راه و شدت برف و باران به تنگ آمده بودند امرا قبول نمودند دارو غکی زعفران و ابریشم و نقلبندان
ودار الضرب و خولجه میرکی و جانوران بملا ظهیری مقرر شد و افواج منصوره همعنان فتح و فیروزی مراجعت
نمودند و تتمه احوال کشمیر و تسخیر آن ملک دلپذیر عنقریب در جای خود نگاشته کلک بیان خواهد شد انشاء الله
تعالی و تقدیر اکنون ما بقی واقعات یوسف زئی از انجه بحسب سرنوشت روی داد نوشته میشود چون زین خان

باتمام در آمد نخست بضبط سوات همت بست و قبایل افغانان را خوب بها تاخت و جمع کثیر مثل غازیخان و میرزا
علی و طاوس خان و دیگر کلانتران بحور طناب در گردن افگنده رعیتی اختیار کردند و از آنجا بعزم استیصال افغانان
سواد روی همت نهادند و آنها بر سر کریوه ها هجوم آوردند و جنگ عظیم در پیوست افغانان مانند مور و ملخ از اطراف
کوهستان فرو ریختند و ژاله صفت تیر و سنگ باریدن گرفت و مردم هر او هر چند تلاش کردند پای استقامت نگذاشت
بهادران التمش تکیه بر اقبال سزاوار خاقان گیتی ستان نموده سپرها بر رو کشیده بزور بازوی همت و پای مردی جلادت
از ان تنگی گذشتند و بتهور آنها عبرت افزای دیگر جوانان کار طلب شده بتلاش یکدیگر قدم پیش نهادند و افغانان
سر کریوه را گذاشته برفراز کوه برآمدند و زین خان در چکدره که میان ولایت بود قلعه ساخته باستیصال دیگر مفسدان
پرداخت و در اندک مدتی بغیر از کریوه اکثر ولایت دیگر بقید ضبط در آمد مقارن این حال راجه بیربر و حکیم ابو الفتح
بشرحی که نوشته شد رسیدند و میان این سه سرخیل صحبت بنفاق کشید و هیچکدام یکدیگر را قبول نداشتند خصوصا
میان زین خان و راجه همین طور میان راجه و حکیم صفائی نبود با غراض نفسانی سر رشته دولتخواهی صلاح کار
از دست داده روز ناکامی نشستند و در رفته رفته نفاق باطنی بخصومت ظاهری کشید زین خان هر چند مدار اینکار
بر سود مند نیفتاد و در اغ راجه و حکیم صریح شد درینوقت فوجی که بودند آمده پیوستند زین خان صلاح کار را
دید که جمعی از مردم تازه زور که بکومک آمده اند در قلعه چکدره قرار گیرند من با فوجی متوجه استیصال ارباب
فساد شوم یا برعکس این راجه و حکیم بهیچکدام ازین شقوق راضی نشدند و در جواب نمودند که حکم ساخت
آن ملک است نه بمحافظت و نگاهداشت ما همه بکوچ شده بر تنبیه و تادیب مخالفان می شتابیم و از همان راه زد
و کوفته خود را بدرگاه میرسانیم زین خان باز گفت که ملکی با این همه محنت و تعب بدست آورده باسهل حیف
باشد که چنین مفت و اگذاریم و اگر او بهیچوجه راضی نمیشود باری از همان که آمده ایم مراجعت نمائیم راجه
از جهالت و خودرائی بصلاح دید زین خان راضی نشد و روز دیگر کوچ کرده بهمان راه شتافت ناگزیر زین خان
و دیگر سران لشکر ترتیب افواج نموده متعاقب او روان گردیدند و آن روز پنج کروه رفته منزل قرار یافت که پیش
کوتل صعب در پیش است و راه سخت سنگلاخ نیم کروه طی نموده و روز دهم فرود بایر آمد و باین قرار داد کوچ واقع

وچون بهادران هراول بر فراز کوتل بر آمدند افغانان از اطراف هجوم آوردند و آتش قتال اشتعال یافت و بعد از زد
و گیر بسیار مفسدان را از پیش راه گذرانیدند و پیر برازین خبر در جای معهود فرود نیامده پیشتر شتافت و دیگر
مردم که از بودن کوهستان و جنگ شبانروزی بجان آمده بودند متعاقب او روان شدند و چون زین خان بمنزل
رسید سر رشته ترتیب افواج ساقط یافت لاعلاج خود هم قرار براه نهاد و جمعی که پیشتر فرود آمده بودند خیمه ها
برداشته سراسیمه از پی افتادند افغانان تا بود انستند از پیش و پس هجوم آوردند و دست بغارت گشوده بزدن و
بستن و کشتن پرداختند و از سراسیمگی مردم و تنگی راه و کثرت مخالفان کار بجای رسید زین خان با مخالفان
خوبها استاده ترددات شایسته ظاهر ساخت اما جمع کثیر ضایع شد و آنچه بار شتر و کار بود تمام تاراج رفت
وهمین طور جنگ کنان شش کروه مسافت طی نمودند و روز دیگر زین خان بمنزل راجه بیربر گنگاش خواست
اکثری برفتن رضا دادند او گفت که کریوه های پیشتر بمراتب دشوار تر و عقب است و مردم دل از پای داده اند و افغانان
دلیر شده اطراف کوهها را فرو گرفته اند و آب و علف و آذوقه فراوان بهم میرسد دو روزی چند مقام کرده خود را
جمع سازیم و دهشت تلافی ما فات را بسته بیشتر براصل نمائیم و اگر صلاح درین نباشد فرزندان و خویشان و اموال
آنها در تصرف ماست استمالت نامها فرستاده بالطاعت و فرمان پذیری خواهیم طلبید و چون آنها را آنجا داده
خاطر از ین کار پرداخته متوجه درگاه خواهیم شد و اگر باینهم راضی نباشید باری آنقدر توقف باید کرد که حقیقت
حال بپایه سریر سلیمانی عرضداشت نوشته التماس کومک نمائیم و فوجی از ان راه آمده سر کریوه ها را نگاه دارد و ما
ازینجانب متوجه شویم که مبادا چشم زخمی رسد و چون قلم تقدیر بنقش دیگر نگاشته بود بهیچ یک ازین شقوق
قرار ندادند روز دیگر بصد سراسیمگی بیشتر روی براه نهادند زین خان خود چنداول شده از آغاز منزل در
پیوست و افغانان از اطراف و جوانب و فراز و نشیب هجوم آوردند و زین خان جنگ کنان می آمد و هر گاه افغانان
کثرت میکردند برگشته خود را سپر بلا میساخت تا مردم بسهولت بگذرند و چون روز با خر رسید مفسدان
بیکبار فرو ریختند و غریب شورشی پدید آمد و راه بسوی چین تنگ بود که دو سوار از پهلوی هم نمی توانست گذشت و از
پیش و پس و اطراف و جوانب افغانان بر کوهها بر آمده بتیر و سنگ کار پردازی کردند فیل و اسب و آدم بر یکدیگر افتاد

حادثه روی داد که کوفی نونده ایست از رستخیز در این روز کس بسیار ضایع شد زین خان از فرط غیرت خواست که جان
در راه اخلاص نثار سازد جانش بهادر جلو او را گرفته از ان آشوبگاه بر آورد و دو در ان تنگی چندان اسب و فیل بر روی
هم افتاده بود که راه عبور سوار ممکن نبود خود ناگزیر پیاده شده بر اهی شتافت و بهزار دشواری افتان و
خیزان خود را بمنزل رسانید و جمعی از سراسیمگی براههای دیگر افتادند بعضی بسلامت پیوستند و بعضی اسیر و
دستگیر کردند حکیم ابو الفتح نیز بهزار جان کندن آمده پیوست اما از راجه بیربر اثری ظاهر نشد و افغان را
چندان غنیمت بدست افتاد که مستوفیان روزگار از محاسبه آن عاجز آیند اگرچه درین حادثه در سر هزار کس بیشتر
نقد هستی در باختند لیکن از مردم پادشاه شناس راجه بیربر و حسن خان پتی و کرا بیگ و راجه دهرمنکت و
سنکرامخان و مولانا شیری و مولانا غیوری و سر چهار دیگر و از استماع این خبر خصوص کشته شدن راجه بیربر که
از مصاحبان بزم انس و محرمان انجمن قدس بود بر خاطر قدسی مظاهر محنت گرانباری کرد و توان گفت که از آغاز
جلوس ابد قرین الی یومنا هذا چنین غبار کلفتی بر حواشی خاطر اشرف ننشسته باشد چنانچه تا دو شبانروز از
مکیف معتاد و غذای لابدی توجه نفرموده نزد روز سوم و شاهزاده مراد بار راجه تودرمل و بسیاری از غازیان
عرصه اقبال بر انصوب رخصت یافتند و چون آنحضرت در خورد استان شاهزاده نبود در همان روز حکم مراجعت
شد و راجه مانسنگ که بجهة تنبیه و تادیب افغانان تاریکی بکریوه خیبر آمده بود بآنحضرت دستوری یافت و مقرر
شد که باتفاق راجه تودرمل کار بند خدمت شود و مقارن این حال زین خان و حکیم ابو الفتح و قاضی علی بجا آستانه بوده
رسیدند و روزی چند از سعادت کورنش محروم ماندند و همدرین ایام ایلچی عبد الله خان بدرگاه سلاطین پناه رسید
و چون کلفت واقعه راجه بیربر بر خاطر قدسی مظاهر لختی گرانی داشت روزی دو سه رخصت بار نیافت و بعد از
چند روز بسعادت ملازمت فرق عزت برافراخت و نفایس آن دیار که عبد الله خان برسم سوغات فرستاده بود
از نظر اشرف گذرانیدند و نظر بنی از زبان قنبری و شادی بی دماغی بی بهبود کرمان فلک اساس جبین خدمت
نورانی ساختند آغاز سال سی و یکم الهی از مبداء جلوس اشرف شب جمعه بیست و نهم ربیع الاول نهصد و نود و
چهار نیر اعظم نور افروز عالم به بیت الشرف حمل پرتو سعادت افکند و سال سی و یکم از جلوس ابد قرین خاقان

سکندر آئین مبارکی نخورمی آغاز شد و روز نوزدهم که عید شرف بود میرزا شاهرخ و راجه بهکونت داس و شاه قلیخان
محرم و یوسفخان والی کشمیر را بدرگاه معلی آورده سعادت سجود دریافتند و هم درین روز امرای که بضبط کوهستان
شتافته بودند غازیخان و بهادرخان و نصرخان و ابراهیم خان و دیگر سران بلوچ را بعتبه بوسی آستان رسانیدند خاقان
کثیر الاحسان نامبرده هارا بعطف سرفراز ساخته بدستور سابق آن الکا را بدیشان ارزانی داشت و درین وقت
راجه تودرمل بفرمان عالیشان از کوهستان یوسف زئی مراجعت نموده بدولت کورنش سربلند کرد و باستیصال
آن گروه سپهسالار راجه مانسنگ قرار گرفت و راجه بهکونت داس عموی راجه مانسنگ که حکومت پنجاب داشت بجراست کابل
رخصت یافت و از سوانح درآمدن عساکر فیروزی مآثر بولایت برار و تاختن ایلچپور چون خان اعظم بولایت مالوه
پیوست و امرای کومکی نزد او فراهم آمدند در انداک فرصتی از شامت نفس و افراط توهم و بدخوئیهای او سران لشکر آزرده
دل گردیدند و در خاطرها کینه جا کرد و غبار نفاق مرتفع شد شهاب الدین احمدخان که از اعاظم آن لشکر بود بی ایما
بتیول خود شتافت و تولکخان قوچین را که در شجاعت و سرداری همتای خود نداشت بی جهت و بی سبب غافل
گرفته محبوس ساخت و امیر فتح الله شیرازی که برهنمونی راجه علیخان حاکم خاندیس شتافته از آنجا مراجعت نموده
نزد خانخانان بگجرات آمد و غنیم آشفتگی خان اعظم و رنجش مردم از تندی و ناشایستگی او غیبی دانسته قدم بتهور و جرأت
پیش نهاد راجه علیخان حاکم خاندیس و فرهاد خان و حمید خان و اژدرخان و میر تقی و تمامی لشکر احمدنگر و برار
اتفاق نموده بعزم رزم شتافتند و چون خان اعظم از رفیقان نا امن بود بجنگ صف قرار نتوانست داد و
احمال و اثقال را بمامنی فرستاده و بقزاقی ایلچپور روان شده درین راه هیچ یک نامرزمین داری ترک راه نمی‌کرد
بگمان آنکه با غنیم زبان یکی دارد از هم گذرانیده و بیلاک برار درآمده قصبه ایلچپور را که حاکم نشین آن الکاست
تاخت و غنیمت فراوان از نقد و جنس بدست مردم درآمد بعضی صلاح در آن دیدند که بهمین دستور با حمدنگر
که دار الملک دکن است عنان همت بازنگیرند و جمعی کشاکش چنان دانستند که این ملک را بقید ضبط درآورده
فرو کش باید کرد چون رایها اختلاف افتاده سردار را اعتماد بر امرا نماند بهیچ یکی ازین شقوق قرار نیافت و
براه گجرات عطف عنان نمود غنیم دلیر شده جریده سر در دنبال نهاد درین راه فیلان گران بار که از ردیف عقب

میمانزند

میمانزند و همه پی میکردند که بدست غنیم نیفتد و بتارک تاختن ایلچپور هم بدیرا تا خته آتش در دودمان
جنداول لشکر منصور و هراول مخالف جنگ میشد و غنیم شلاقیها میخورد و در حوالی قصبه خاندوربار زمیندار
آنجا چنگ در گرفت اگرچه غنیمت وافر بدست مردم افتاد لیکن حاجی عبدالله و سلطان کاشغری بدرجه شهادت
رسیدند و چون بحدود ندربار که سرحد ملک است اتفاق افتاد اولیای دولت عنان باز کشیدند و مخالفان
قدم از اندازه خود پیش ننهادند خان افواج را درین سرحد گذاشته جریده متوجه احمدآباد شد که خانخانان
را با لشکر گجرات بکومک خود آورده کاری از پیش برد خانخانان باستقبال شتافته مقدم او را گرامی شمرد لکن
او را در مقام تهیه کومک و فرستادن لشکر درآمد اما باز بحرف اهل نفاق و هرزه گوئی مردم از آن عزیمت دل بر کند
معاودت موکب کیهان
رضان مقصود بی حصول مقصود مراجعت نموده بولایت مالوه که در تیول او بود آمد
شکوه بدار الخلافه لاهور چون خاطر ملکوت ناظر از انتظام ولایت کابل و ضبط افغانان یوسف زهی وا پرداخت
رایات اقبال بدار الخلافه لاهور ارتفاع یافت و منزل بمنزل بنشاط شکار خوشوقت شده بمستقر خلافت نهضت
فرمودند مقارن این حال بمسامع جلال رسید که راجه بهکونت داس را که بحکومت کابل رخصت شده بود در اثنای
راه شورش دماغی بهم رسیده سودای مزاجش غالب آمده تا گریز او را از ایالت کابل معزول ساخته بدرگاه
معلی طلب فرمودند و حکم گیتی مطاع شرف ارتفاع یافت که راجه مانسنگ بحراست کابل متوجه شود و اسماعیل
قلیخان بضبط سواد و بجور و افغانان یوسف زئی شتابد و چون راجه بهکونت داس مراجعت نموده بدایک
سار رسید سیامانام طبیب هندو که معالجه میکرد و نزد او نشسته بود راجه از آشوب دماغ جنون او را
کشیده برخود زد و خاقان وافر الاحسان مهلا بوطبیب را بعلاج او تعیین فرمود و بعد از مدتی صحت یافت از سوانح
بقصاص رسیدن عرب بهادر او در حدود کوهستان بهرایچ قلعه ساخته بامداد زمینداران آنحدود همواره تاخت
و تاراج قصبات و قریات بدروزگاری بسر می برد در سیولا که راکهای زمیندار بهرایج و لدرای پسر خود را با جمعی از
تابینان حکیم ابوالفتح بر سر قلعه او فرستاد و قضا را عرب بتاخت رفته بود چون دولت رای بنظاهر آن قلعه رسید
محافظان عرب خیال کرده راه دادند و آنچه در عمارت بتاخت و تاراج فراهم آورده بود بدست دولتخواهان افتاد و

فوج

و عرب از این واقعه آگاهی یافته بسرعت تمام شتافته ورود قبل کرد و دولت رای عطف عنان نموده بود در اثنای راه
دوچار شد بین الفریقین جنگ سخت در پیوست جمعی از دولت رای و بسیار عرب ماندند و عرب بیرون بوادی فرار
نهاد و بسیاری از اوباش بقتل رسیدند و دولترای بتعاقب او کمر همت بسته و خود را بآن رسانید و کرتنه رسانید
تیغ مکافات از هم گذرانید بالجمله چون موکب منصور بدار السلطنه لاهور ورود اقبال ارزانی داشت رای جهان
آرای چنان تقاضا فرمود که بکچیری در حدود پنجاب و تفرج دولت اتفاق افتد که هم خطه دلپذیر کشمیر در سلک
بخیطه تسخیر اولیای دولت درآید و هم جابرین افغانان یوسف زهی و تاریکی و سایر مفسدان آن حدود از بیخ و بن
برکنده شود و هم ولایت مفتوحه کابل بیمن معدلت و رافت آنحضرت دار الامن گردد از وقایع این ایام جشن
طوی شاهزاده ولیعهد وارث ممالک هفت اقلیم شاه سلیم است چون رای راجه بهکونت داس که از راجهای معتبر هندوستان
و امرای عظیم الشان این دودمان والاست التماس نمود که صبیه او بخدمت پرستاران حرم سرای شاهزاده بلند اقبال
شرف اختصاص یابد خاقان ستوده خصال ملتمس او را کامیاب خواهش ساخته با شاهزاده عالیقدر بمنزل او تشریف
ارزانی فرمودند و جشن پادشاهانه آراسته بایه عزت او را باین نسبت باوج رفعت رسانیدند و درهمان چند روز
سعیدخان گکر نیز باین نسبت سرافرازی یافت و صبیه او در سلک حرمان شاهزاده عالمیان فرق عزت برافراخت
و چون درین ایام سعادت فرجام از اثر خیراندیشی خاقان کثیر الاحسان در ممالک محروسه نرخ غله بغایت کم شده
ارزانی بمثابه رسید که وجه محصول ابادای بسوم دیوان دوازده فانیکرد خصوص در صوبه الهآباد و اوده و دهلی الا حرام
گیتی مطاع از مکمن عاطفت شرف ارتفاع یافت که متصدیان خالصه شریفه و جاگیرداران در کل ممالک شش حصه از
مرسوم برعایا تخفیف نمایند و باین احسان مبلغ چهار کرور و پنج لک و شصت هزار دام که ده لک و چهارده هزار روپیه
میشود شش حصه خالصات شد که برعایا مرحمت فرمودند و حصه جاگیرداران ازین قیاس باید نمود که چه مبلغ
خواهد بود از سوانح این سال محاصره نمودن صادق خان قلعه سهوان را و تاختن محال متعلقه میرزا جانی حاکم
تته چون سرکار ملتان بتیول مشار الیه مقرر شد و او بدان حدود پیوست فوجی از مردم بتاخت و تاراج ولایت
سهوان فرستاد و میرزا جانی پسر خود گوجک و ارغون و میرزا بیک و رستم ترخان را با جمعی بمقابل تعیین نمود و بین

الفریقین

الفریقین جنگ عظیم در پیوست و بهمین روی اقبال روز افزون میرزا بیک بقتل رسید و رستم زنده بدست افتاد
و فوج پادشاهی قدم همت پیش نهاده بمحاصره قلعه سهوان پرداختند اگرچه پاره از دیوار قلعه بنقب فرو ریخت
لیکن چون خاک انداز سخت بلند بود سار ستند در آمدن متحصنان کرم و کبرا دیوار را بر آوردند و بهادران لشکر
منصور دست از محاصره باز داشته بتاخت قصبات و قریات همت گماشتند و تا نصیر پور رعایا کراقبال و الحت
تا عنایر نامحصور عنان معاودت معطوف داشتند و در خلال این احوال در الوس یوسف زئی قحط و وبای عظیم
افتاد و بسیاری از افغانان یوسف زئی بوبا و گرسنگی هلاک شدند و کار برآنان بدشوار کشید و در آن قوم تفرقه
زنی فوطه در گردن افکنده نزد اسماعیل قلیخان بزاری و زینهار آمدند و آنچه اولیای دولت را سعی بسیار میسر نشد
سپهر کینه گذار بی زحمت تردد و سایر اشطار بر صفحه روزگار نقش بست **ورود موکب منصور بدار الخلافه لاهور**
چون دار السلطنه لاهور بورود رایات منصور حسرت افزای بهشت برین و محسود بلاد زمین گردید عزیمت
تسخیر کشمیر که سالها مکنون خاطر قدسی مظاهر بود تصمیم یافت و مقارن این حال بمسامع جلال رسید که یعقوب
پسر یوسفخان والی کشمیر اعلام فتنه و آشوب مرتفع ساخته و متوطنین آن ملک را از آسیب تظلم و بیداد و بیجا
آمده اند و عهد و پیمانی که سابق بر سر بزرگهای درگاه بسته بود چنانچه باید پاس آن نمیدارد لاجرم تسخیر آن ملک دلپذیر
بر ذمت همت جهانگشا لازم دید و میر داشته قاسم خان را که از امرای عظیم الشان و مخلصان کاردان بود با جیش
غیر اختصاص بخشیدند و قلیچ خان و مسند عالی و کوهرخان و میرزا علی اکبر شاهی و شیخ دولت و بختیاری و شیخ
سکندر و میر عبدالرزاق معموری و رفیق خاصه خیل و شاه محمد و یادگار حسین و لعل دیو و سیساردو خواجه
ظهیر و مبارکخان گکر و جلالخان گکر و بسیاری از منصبداران و احدیان همراه او رخصت یافتند و بشرف سرود
بخدمت بخشی گری آن لشکر فرق عزت برافراخت و مجاهدان عرصه همت قدم جلادت و تهور پیش نهاده با عزم درست
رد ایکار طلب کوچ بر کوچ متوجه آنحدود شدند و از سوانح تعیین فرمودن حکیم همام بالچیگری نزد عبدالله خان
بمرافقت میر قریش ایلچی او چون عبدالله خان سلسله جنبان روابط دوستی و اخلاص گشته میر قریش را با مکتوب
محبت و نفایس آن دیار بدرگاه سپهر عیار فرستاده و او تبلیغ رسالت نموده یکچندی در ملازمت بسر برد

ائین مروت وکامروائی مقتضی آن شد که یکی از بندهای با اخلاص و معتمدان کاردان با شرایف اجناس و نفایس امتعه که
مخصوص بلاد هندوستانست برافقنا الیجی او فرستاده شود درین عالم خدمت پناه حکیم همام برادر حکیم ابوالفتح
که از مقربان بارگاه خلافت و مخلصان انجمن سلطنت بود ادنا د و خواجه محمد علی خزانچی بتحویلداری تحفه ای
مقرر شد و منبر صدر جهان مفتی را که از اجله سادات هندوستان باکتساب فضایل و کمالات ظاهری و باطنی آراسته
داشت بجهت پرسش واقعه ناگزیر سکندر خان همراه ساختند و سواد مکتوب خاقان گیتی ستان که از نتایج طبع
وقاد علامی شیخ ابوالفضل بعینه در بین اقبالنامه جهانگیری ثبت نموده **مکتوب** استشمام گلبرز شبه بهارستان
یکرنگی و یگانگی و استطلاع کارنامه نگارستان دوربینی و فرزانگی که آراسته نخلبندان بوستان سرای آشنائی و دو(ستی)
نقش پیرایان نگارخانه دلافروزی و دلگشائی والا دودمان مجسته خاندان گوهر افزای افسر و اورنگ سروری
دانش و فرهنگ صدر نشین ایوان شهریاری جابک خرام پیشگاه سپهرداری سپهسالار بزرگاه دلاوری و دلیری
شهسوار جولانگاه شیرمردی و شیری خدیو کامگار کشور دادگستری نوئین نامدار جهان دانش پروری فروزنده
چراغ عالی فرازنده چتر کیانی بوده درخوشترین هنگامی که کوس نوروزی آوازه جهان افروزی در گنبد نیلگون
بلند ساخته و نیر اعظم عطیه بخش عالم یعنی آفتاب جهانتاب که سلطان جاه بالش ایام و دهقان هفت اقلیم نامور
اجرام هست سایه فرخی و فرخندگی بر تارک حمل که اشرف الحجة بود و باد بهاری روح نباتی در کالبد بوستان
آرد و گل دمیده و ابر آزادی پای بوستانگان لشکر بهار را از گرد راه … داده پیرایه خوشدلی …
دلگشائی و شادمانی شد بنیاد دوستی باز بلندی گرفت و این یکدلی تازه ارجمندی یافت بخنان دلاویز دوستی
وخویشی و یگانگی و نیک اندیشی که عمر بن نگارش یافته بود در گل گوهرین گذارش پذیرفته در ادوات رسید
و دیده آسمان پیوند که گنجینه خداوندی و آئینه چهره هوشمندی است پوشیده نخواهد ماند که این نیازمند درگاه
بی نیاز درین سی سال که از سریر آسمانی بخت کامرانی رسیده همت پیش دیده دانش و بینش آن داشت که این …
جهانگیری و فرمان روائی و تیغ گذاری و کشورکشائی برای بجای آورده رکیر و دار شایانی و سر کردان کار …
نکرده آورده گنجهای زر و سیم و آراستن تخت و دیهیم و پابکار ماندن درخواهشهای نامدار و سر فرو بردن

در گریبان آرزوهای ناسزاوار چنانچه همیشه با دوست و دشمن و خویش و بیگانه جز نیکی و نیکخواهی چیزی دیگر
نبوده و همواره در آسودگی جهانیان از خورد و بزرگ و مهربانی با مردم روزگار از نزدیک و دور کوشش مینموده چرا
آگاه است که پاراساختن چهار دانگ اقلیم هندوستان و خرد و کلان از روزی از این بستان که از سر پهلو …
شوریده است از سر خودخواهی و خودکامی ننموده و پیش نهاد آرزو و جز نوازش خاکساران و نگاهداشت ستمکاران
نبوده و از این است که بهر سو که روی آورده کارهای دشوار بآسانی گشایش یافته و چهره آرزو از پرده امید بجلوه
نمایش پذیرفته هرگاه شیوه فرخنده ما با دیگر بزرگان خداجوی باشد و آن والا دودمان که از بزرگان …
درگاه خداوندی اند و بالیقین سوند درستی درم و خوشی نزدیک در میان بر هوشمندان خرده بین پوشیده نیست
که یکی از ینها در یکجهتی پسندیده است هرگاه اینهمه یکی شده باشد پیداست که جز یگانگی در میان نخواهد بود و این
یک دلی سرمایه آبادانی جهان و پیوند جهانیان خواهد شد و ایمانی که در وادی در یک تطویل کلام دراز مقام نا ملایم
شناخته باین قطعه که از اجله اکابر دین منقولست که اکتفا نموده شد قطعه قیل ان الاله ذو ولد قیل ان
الرسول قد کهنا ما نجا الله والرسول معا من لسان الوری فکیف انا الحمدلله که از بدو انکشاف صبح ایجاد
تکوین شعشعه نیر سلطنت سعادت قرین همواره مطمح نظر منهج توقیر ملت و دین و سلوک مستقیم و …
بوده لاجرم بموجب الملک والدین توامان ارتقای مدارج سلطنت همایون و اعتلای اعلام دولت روزافزون
کمال دین داری ما را دلیلی قاطع و حجتی ساطع است الله تعالی همگنان را در مرضیات خود راسخ دم و ثابت قدم دارا(د)
و چون جوامع همم سلاطین عدالت اسماکه صدرنشینان ارایک اعتلا آن دانسته که کافه خلایق و جمهور برایا
که ودایع بدایع حضرت صمدیت اند در مهاد امن و امان بوده در لوازم عبادت الهی و مراسم معاش خیرخواهی جهد
بلیغ نمایند بنابرین در یمیدت در نسق و انتظام این ممالک وسیعه فسیحه کمترچندین سلاطین عالی قدر و حکا(م)
والا اقتدار بود سعی مینمود و بعنایات ایزدی که شامل حال این نیازمند درگاه الهی است انجام مهمات این ممالک
فراغ کلی دست داد امکنه که از زمان طلوع نیر اسلام الی هذا الایام حواز … سلاطین کشورکشا و لمعات سیوف خو(نین)
فرمان روا پیرامون آن نگردیده بود مساکن و مواطن اهل ایمان شد و کنایس و معابد اهل کفر و ضلال مساجد طا(عت)

و شعائر عبادات ارباب ایمان گردید المنة لله تعالی و تقدس آنچه ملکه دلها میخواست انتظار و التیام یافته
المرحله امان و سرانجام پذیرفت جمیع سرداران دکن کشان از خود هنود و غیر هم حلقه اطاعت بگوش
اعتقاد کشیده داخل عساکر نصرت ماثر شدند و طوایف انام را با هم ارتباط و انضمام و انضباط تمام دست
داد و ما نیز بمصداق احسن کما احسن الله الیک همگی توجه بتمهید قواعد رافت و تاسیس مبانی نصفت …
انوار عاطفت مبذول داشته حدایق آمال و امانی ایشان را از سحاب سحاب مکرمت و احسان و قطرات مطرات
فضل و امتنان تازه و سرسبز ساختیم و پیش نهاد خاطر فیاض آن بوده است که چون از این مهمات فارغ بال
شود به رفاقت عنایات الهی و هدایت … کفار فرنگ که در جزایر دریای شور در آمده سر بشور انگیزی بر آورده اند
و دست تعدی بر زایران حرمین شریفین زادهما الله شرفا دراز کرده و جمعی انبوه گشته سنگ راه زایران و تاجر(ان)
شده اند خود بتوفیق ایزدی متوجه شده آن راه را از خار و خس مالش سازد ولیکن چون شنیده میشود که بعضی
از امرای عراق نسبت بوالی خود در مقام بی اخلاصی شده از غرور و ثنای حسن عقیدت که باعث ارتقای ایشان
بمراتب علیه بود عدول نموده بعضی بی ادبیها کرده اند در خاطر حق شناس میگذشت که یکی از فرزندان کامکار نامدار
که بارقه سعادت از ناصیه حال ایشان روشن و لایح است و لامعه رشد از ناحیه طالع هویدا و مبرهن … بدان جانب
تعیین فرمائیم و تا خاطر از معاضدت آنها جمع نشود بامری دیگر متوجه نشویم الحال که سلطان روم عهد و …
حق پدر خود را کان لم یکن انگاشته نظر بر ضعف صوری والی عراق کرده بدفعات افواج فرستاده قطع نظر
از آنکه از شاه راه سنت و جماعت انحراف ورزیده اند بمحض انتساب بدان خاندان بنبوت خود متوجه شده معا(ف)
فرمائیم ایما که تعارف اسلاف منظور باشد علی الخصوص درین وقت که مسموع میشود که فرمانروای ایران کاردانان
آن ملک را با تحف و هدایا بالتماس کمک و مدد روانه کرده است بر همت عالی همت واجب و لازم است که عنان عزیمت
بصوب عراق و خراسان منعطف شود و بخاطر چنان میرسد که چون رابطه محبت و نسبت قرابت با آن سلطنت
دستگاه از قدیم الایام است و بتجدید از فرستادن مکتوب محبت اسلوب بمعرفت سیادت پناه میر قریش
ضوابط وداد و قواعد اتحاد استحکام گرفته است در این زمان که حدود خراسان مخیم سرادقات اقبال و مضرب خیام

عزو جلال شود آن سلطنت پناه نیز از ولایت خود متوجه شود و با تحاد ورزش … ارزانی دارند تا آن سرزمین مجمع البحرین
عز و علا و مطلع السعدین بحر و بها گردد بنابرین به وساطت ناصر … و پیغام اساس محبت و یگانگی مستحکم
تر ساخته بعضی سخنان دلاویز و اسرار حقیقت آمیز که مخزون گنجینه خاطر است در شرح خداشناسی و حق
پرستی که بقدر استعداد بافاضت فیاض علی الاطلاق دریافته است مذکور مجلس انس ساز دو از حقایق آگاهی
و شرایف دقایق آگاهی که بر خاطر آن ابهت دستگاه پرتو انداخته باشد بر استماع … و نزدیکان …
کامراز صحبت اشباح انسانی موانست احسان روحانیت … حضرت داده نظر
کرده بارگاه کبریا متحقق شود هر آینه این معنی باعث شمول فیض و عموم فضل خواهد بود در آن زمان که بعنایت الهی
این آرزو بوقوع آید چون همت منظور آن الهی و سرافراز کردگان خدائی بر تحصیل رضای حق تعالی است نه
اشتهار انام و تسلط بر افراد ایام بنابر آن مذکور و حق جوانست و امید که مطلب و مقصد ایشان نیز آن باشد
که حق شناسی و حق طلبی بیشتر باشد آن دیگر استرضای خاطر اولو الامر دانند و در مقام کمال یکجهتی بوده از صلاح
او در نگذرد و الحال که نسبت یگانگی و اتفاق بر عالمیان ظاهر و آشکارا شده است درباره امداد و کومک حاکم عراق و خراسان
آنچه صلاح دید ما شما خواهد بود از مکمن بطون بعالم ظهور خواهد آمد و معروض … قصه فرزند شاه میرزا …
رقم زده قلم محبت نگارش بود مستحضر خاطر انصاف گزین افتاد و الحق که مشار الیه بواسطه خورد سالی و حق …
پسندی از بس مصاحبی منشا چندین امور نالایق گردید که هر کدام از آنها … و مستدعی آن بود که کار او به این حد
برسد اولا بواسطه اغوای بعضی کوته بینان از لوازم اطاعت و مراسم عبودیت با بسیاری تساهل نمود تا پایان آن عظمت
دستگاه چنانچه باید آشنائی نکرد تا آنکه … خود که چندین حقوق دینی و دنیوی بر ذمه او داشت …
سلوک نمود هر تنبیهی که نسبت باو واقع شد از قسم الفای ربانی و الهام یزدانی بود الحال چون از خواب غفلت بیدار
شد و … عاطفت ما نموده غیر از آنکه بتفقدات … امتیاز بخشیم امر دیگر محظور نمیگردد هموار از
مراسم مودت آن عظمت دستگاه نیز آنست که از زلات اقرار او اغماض نمایند و بجهت تشیید مبانی و استحکا(م)
قواعد مودت افاضت و حکمت پناه زبده مقربان هواخواه عمده محرمان کار آگاه حکیم همام که مخلص راست

کفتار و مزید درست کرد از است و از آنجایی که ملک الوزراء طاق بوده، در روی ادبا بهیچ وجه خوش نکرده
بودیم بر سبیل رسالت فرستادیم چون در ولایت ما و در آن نسبت متحقق است که مرعیان رأی بی واسطه بموقف
عرض میرسانند اگر در مجلس شریف ایشان نیز همین اسلوب مرعی باشد کو اینما بین مکالمه بی واسطه خواهد بود
بجهت پرسش واقعه غفران پناه رضوان دستگاه اسکندر خان سیادت مآب نقابت نصاب صدر جهان را که از اعاظم
سادات کبار و اجلاء نقبای این دیار است مقرر کرده بودیم و بواسطه بعضی امور در حیز تراخی افتاد و در ینولا برنامه
مشار الیه فرستادیم و آنچه از تحف و هدایا بکوی اعمدة الخواص محمد علی بموجب تفصیل علیحده ارسال یافت
بلیرکه بمقتضای منها در ایجاد عمل فرموده همواره طریق ارسال رسل و اتحاف تحف مسلوک باشد و از مزغها نطلب
داشتن و فرستادن کبوتران پری پرواز حسب عشقبار طایر دی بال شوق در اشعار و اهتزاز آمده و استیماله
چنین و داد بود اگرچه توجه باین مشتی پرندها در نظر اولی از لهو و لعب مینماید لیکن در نظر ثانی چرخ دولت
باد از دست شوق و من سبت ذوق ارباب وجد میرهد و موجب توجه بمبدا میشود اگر بحضرت واجب
تعالی بر سر این خار آگاه است که اشتغال صوری احیانا بامثال این امور بر جمال توجه بمبداء حاملی پیش نیست
و بر مجرد بال و پر طایری اکتفای خاطر حق اندیشی امیر که همواره بارسال تراین صحایف محبت و حطایر رسایل مودت
محرک سلاسل الظاهر و تاسیس مبانی اختصاص نمایند نامه برحرف اختصاص تمام کرده شده والسلام والاکرام

تعیین یافتن افواج قاهره بتسخیر ملک کشمیر چون یوسف خان والی کشمیر برهنمونی کوکب اقبال روی بدرگاه
بزرگاه سپهر مثال نهاد و یعقوب بجای پدر بر مسند حکومت نشست و ارکان عهد و پیمان که چندین سال
استحکام یافته بود در هم شکست و بجود رایی بی اعتدالی روزگار بسر برد و ابواب تظلم و بیداد بر چهره احوال
رعایا و زیر دستان کشود و بجود را بشاه اسمعیل مخاطب ساخته بترویج مذهب اثنا عشر و تقبیح اهل سنت
و جماعت بست اگرچه سپاهی آن ملک اکثری شیعه اند اما سوداگران و رعیت و اهل حرفه تمام از اهل سنت و
جماعت اند و پیوسته این دو فرقه باهم منازعت و مخاصمت دارند و بسا تعصب و خشونت با یکدیگر ظاهر میسازند
چون یعقوب علانیه باین جانب گردید و جمعی از شرارت را فراهم آورده در آزار این طایفه کوشید رعایا و زیر دستان

روی دل از او گردانیدند و خاطرها اشتغال جست و هنوز شورش در آن حال افتاد و شمس چک بهوای سلطنت از جا
شده اعلام فتنه و آشوب مرتفع ساخت و جمعی بر گرد او فراهم آمدند و از طرفین افواج آراسته بمعرض مبارزت نهادند
در ینوقت صیت عساکر اقبال ملتزم گرفت و یعقوب صلاح وقت در آشتی دانسته صوبه کامراج را بشمس چک
واگذاشت و بعد از اندک مدتی او را غافل یافته لشکر بر سر او کشید و بحسب تقدیر شمس چک دستگیر گردید چون
عساکر اقبال از آب حایل عبور فرمود نوشتههای اعیان کشمیر متواتر رسیده و اولیای دولت افواج ترتیب داده با
عزم درست و همت عقده کشا کوچ بر کوچ متوجه مقصد شدند چون بکریوه بنیر رسیدند سلیم زمین دار
آنجا از سر ولایت خود را یکبارگی کشید قاسم خان بقول برادرزاده او بجای او نصب کرد و بعد از روزی چند سلیم
نیز آمده دید و بهرام نایک و اسمعیل نایک راهبانان کشمیر که از قدیم سر و دست راه بعهده آنها متعلق است خود
را بقاسم خان رسانیده نوید فتح و فیروزی بلند آوازه ساختند و حقیقت کشمیر بر آمده بشعاب جبال دیگر
دشوار بنا برده و اعیان کشمیر منتظر وصول عساکر اقبال اند و از بنجاراه دو میشود یکی کریمل و دیگری پیرپنجال اگر چه
این نزدیکتر است اما وسعت کریمل بیشتر است و محافظه هر دو راه مانیم بهر طرف که صلاح باشد راهبری کنیم
بعد از گفت و شنود راه کریمل قرار یافت و چون از صعوبت راه و دشواری کریوه لشکر فیروزی اثر عزم
قطع مسافت نمی یارست نمود شیخ یعقوب در حسن نواحی باشی و سلیم را با جمعی از سند و مجیان پیشتر فرستاد
که نوید معاودت خاقان ممالک ستان بمنتظران رسانیده شهر را از آسیب تظلم و بیداد او ماشان محافظت نمایند
چون عساکر منصوره بکریوههای کریمل بر آمدند و فساد باران و تکرار فرو ریخت در غریب شورشی در خاست در اینجا
کوتاه بیست کمال بر مثان نامند و بر ترد پل آن سه دیوار واقعست بعرض چهار ذرع و ارتفاع ده ذرع و حکمای بنو طلیمی
ساخته اند که هرگاه لشکری بدان خار رسد از آواز کوس و کرنا و غوغای مردم برف و باران عظیم فرو بارد و مجملا مردم
از شدت سرما و صعوبت راه محنت بسیار کشیدند و چاندار بسیار ضایع شد در ینوقت جمعی از سند و مجیان که
ماهی بیشتر شتافته بودند جمعی بر گشتند و چنین نمودند که محمد اوبند و دلاور خان و بهادر خان با جمعی از کشمیر
سر راه دولتخواهان بجنگ پیش آمدند و شیخ یعقوب در زخم کاری رسید و بر حسین در وارده زخم خنجر چند دیگر

کشته شدند و از شورش برف و باران سنگ جمعیت دولتخواهان افتاد شیخ یعقوب را یکی از آشنایان از ... نگاه
نموده برداشت و حسین نواحی را کشمیریان گرفته نزد شمس چک بردند و او مردی بجای آورد، بشهر فرستاد که مداوا
لحوال او نمایند و مجملی از این ماجرا آنکه چون یعقوب را از گرفتن شمس چک نخوت و استکبار افزوده، و ترک مدارا
او حسن معاشرت نموده بجود را از دست بکاری افتاد ابیای برادر شمس چک و ابیای پسر ابدال چک و نوروز خان و
ظفر خان و فتح خان و حسین خان و بهادر خان و دلاور خان که از تربیت کردههای او بود با جمعی کثیر پیشتر بر سر راه
فرستاد که کریوهها را استحکام بخشد و خود بشهر فراهم آوردن سپاهی و سامان اسباب نبرد پرداخت و ناهار
بردها پیش آمده راه مداخل و مخارج را مضبوط ساختند در ینوقت حسن پسر حیدر چک که بآرزوی حکومت
کشمیر در سایه دولتخواهان انتظار داشت خبر آمدن پدر خود شنیده بر سر راه استقامت نشسته بود اکثری
از آن مردم را بفریب و فنون بخویشتن متفق ساخت و قرار داد که اگر حیدر چک با ما عهد کند او را بقید
برداشته همه یکدل و یکجهت همراهی اختیار کنیم و خطبه بنام حضرت خاقانی خوانده عساکر منصوره بولایت
پیشکش بر گردانیم و چون یعقوب بقصد چک از شهر بر آمده به بهره پور رسید از خبر کشمیریان و قرار داد
ایشان سراسیمه و متلاشی گردید و بودن خود را در آن میان صلاح ندیده چاره کار منحصر در آن دانست که شمس
چک را که مدعی سلطنت است با محمد رهبت از قید بر آورد، مطلق العنان سازد تا آنها با یکدیگر در افتند و خود
بجانب کشتوار رفته روزی چند از آسیب حوادث سلامت مانده باین عزیمت راه کشتوار پیش گرفت ودر اثنای
راه آنها را خلاص ساخت و چون نوشته حسن چک و کشمیریان بحیدر چک رسیده در جواب نوشت که امرای دولت
مرا چشم بسته نگاه میدارند و آمدن من از محالات است کشمیریان از جانب او نا امید شده حسن پسر او را بایالت بر
گرفتند و در هیر پور بجمع سپاه و در زمینه لازمه جنگ پرداختند در بین اثنا شمس چک از قید نجات یافته با جماعت
پیوست و کشمیریان دست از حسن چک باز داشته شمس چک را بحکومت برداشتند و پیشتر از خود فوجی باستقبال
عساکر اقبال روان ساختند و آنها با شیخ یعقوب در حسن حال کرده، غالب آمدند بدستوری که سابق ذکر یافته کوتاهی
سخن چون کریوه اکر و بال معسکر اقبال گردید خبر حادثه حسن در شیخ یعقوب رسید بعضی از کوته همتان بدل شدند

که عطف عنان باید نمود و جمعی صلاح در آن دیدند که همینجا توقف فرموده صلح در میان آورد قاسم خان با جمعی از دوی
همتان ناموس دوست عزیمت پیش نهاد عزت ساخته براه هیچ مرد پردلخت مقارن این حال وکلای شمس چک
آمده در عجز و ملایمت زدند که بدستور سابق ارکان صلح استحکام یابد قاسم خان راضی نشد و از افسون کشمیریان
دامن عزیمت غبار آلود تفرقه نساخت و آنها از انا کار باز کرده ایده بعزمی درست و همت عقده کشا افواج ترتیب
داده از کریوه همین کذشت کشمیریان نیز عساکر نکبت مآثر آراسته در برابر آمدند و بین الفریقین جنگ صعب
در پیوست و مخالفان از فراز کوهها هجوم آورده بتیر و سنگ دمار و جمع کثیر را ضایع ساختند و از شدت
و تنگی جایها دران فوج هراول عنان تافته بجوانغار پیوستند و قاسم خان از مشاهده این حال بر آشفته خود قدم همت
پیش نهاد و میر عبد الرزاق معموری و شریف سرمدی و جلال الدین مسعود و خنجری و حاجی محمد تبریزی و میر
شاه محمد را پیش فرستاده محمد چک از دلاوران کشمیر بود مردانه تاخت و لا کهانا مور رجپوتی بمدافعه او شتافت
و هر دو باهم در آویخته از بالای کوتل بزیر آمدند و غریو ار نظارگیان بر آمد در ینوقت ظفر خان که عمده لشکر مخالف
و سردار فوج برانغار بود بتیر و برق در خاک افتاد و آن فوج ویران شده روی باز پس کرد و هنوز کار بدیگر
افواج نرسیده بود که اقبال روز افزون بجلوه گری در آمد و صورت انتظام مخالفان از هم گسیخت و نسیم فتح و
فیروزی بر پرچم علم اولیای دولت وزیدن خار از هزیمت بر فرق همت خود بیخته سراسیمه در وادی فرار نهادند
و بهادران فوج هراول تکامیشی نموده، بر آن طرف کوتل منزل گزیدند و قاسم خان خود بجهت احتیاط بر فراز کوتل توقف
فرمود و روز دیگر و یکار حسین دحاجی محمد تبریزی و سلیم را با جمعی بسری نگرکه دار الملک کشمیر است فرستاد
که خطبه را بنام نامی و القاب گرامی خاقان گیتی ستان رونق بخشیده اهل شهر را از آسیب دست اندازان و ماشان محافظت
نمایند و بیست و سیوم ماه آبان الهی قاسم خان با دیگر امرا شهر در آمده ارباب معدلت بر روی ستوطنان آن دیار مفتوح
ساخت و اکنون مجملی از ماجرای یعقوب و شبیخون آوردن او نگاشته کلک بیان میگردد چون عساکر منصوره بدار
الملک کشمیر در آمد بسیاری از اوباشان که روی بودن شهر نداشتند نزد یعقوب رفته او را از کشتوار بر آوردند
و در حیدر کوت که در هفت کروهی ... است هجوم مفسدان شد و قاسم خان فوجی بسرداری شیخ دولت باستقبال

او فرستاده و آن بدسرشت تیره‌روز چنگ تصرف در خود نیافته بقصد شبیخون پرداخت بعضی از ارباب فساد او را دل
راه داشتند که جمعی از پیاده‌ها را در برابر این فوج گذاشته خود با خلاصه مردم بر سر قاسم خان و دیگر امرا که در شهر
غافل نشسته‌اند شبیخون باید برد و باین عزیمت باطل در دل شب که سیاه‌تر از باطن مخالفان بود بشهر سوپور درغ
شورشی برپا آمد و قاسم خان با دیگر بهادران رزم‌جوی قدم همت برداشته کارنامه شجاعت و تهور ظاهر ساخت
و چون کشمیریان از اطراف هجوم آوردند هر کس هر جا بود بمدافعه غنیم خود پرداخت میر عبد الرزاق معموری و جمعی
از آنجانب در زد و خورد بودند و میرزا علی اکبرشاهی با چندی جای دیگر پای تهور افشرده بود و ذات شایسته نمود و ابو
بیک و صالح بیک و مؤمن بیک با دیگر اعیان خوبها استاده بسیاری از ارباب فساد را بتیغ بیدریغ بر خاک هلاک
انداختند صالح بیک از یکه‌های پادشاهی جوان نامی بود دران آشوبگاه شربت خوشگوار شهادت چشید و چون
دریوقت محمد خان پسر فتح خان با جمعی دمامه نواخته از اطرافی آمد و از طرف دیگر خنجری و سادات اسکون نقاره
زده رسیدند و کشمیریان در شهر آتش انداخته بودند در پرتو شعاع آن بسیاری از غنیم هدف تیر بلا گردیدند و
آخرهای شب فروغ اقبال خاقان سعود حضار کوکب فتح و فیروزی طلوع کرد و مخالفان سیاه باطن بادل ریش
روی ادبار بوادی فرار نهادند و در آغاز دمیدن صبح میرزا علی اکبرشاهی و کوچک خان و محمد خان با جمعی بتعاقب
شتافته بسیاری از کشمیریان را بقتل رسانیدند و آن بدسرشت بدسگال از نشتیم جانی بدر برد و بعد از دو سه
کشمیریان که سرشت آنها بفتنه و فساد مجبول است او را از شعار حال بعهد و پیمان طلب داشته غبار شورش
انگیختند و قاسم خان خواست که خود در شهر بوده جمیع را بعد افعه و مقاتله تعین نماید و چون مردم از محنت دایمی
افواج سر و بتنگ آمده بودند هیچکس بکشاده پیشانی بتعهد این خدمت ننمود لاجرم فتح خان را با جمعی بمحافظت شهر
گذاشته خود متوجه استیصال او شد و در راه شنید که یعقوب بقصد شبیخون روانه شهر است ناگزیر جناح
استعجال عطف عنان نمود و میرزا علی بیک را با فوجی بدانجانب فرستاده در پنج کروهی شهر بتحقیق رسید که او در کوه
البرکه چهار کروه مسافت بکمین فتنه نشسته روز دیگر بدانصوب شتافت و قراولان بلکمیکر در آویخته غالب
آمدند و آن بخت برگشته با رای جنگ بصف در خود نیافته شبیخون آورد و بتایید آسمانی در شبگاه کشمیریان آتش

افتاد

افتاد و الفجار لشکر منصور آنها را نشانه تیر بلا ساختند و باین شکست سنگ تفرقه در هنگامه باطل ستیزان افتاد
یوسف کشمیری که خطاب خانخانانی داشت و محمد بیت با اکثری از اعیان سر راه شدند و یعقوب با معدودی بجانب کوه
کشتوار رفت و نام برده‌ها بوساطت میرزا علی و خنجری آمده قاسم خان را دیدند و بر فاقت خنجری روی امید بدرگاه
سلیمان جاه نهادند و بنوازش بیکران سرافرازی یافته از حوادث روزگار مصون و محفوظ گردیدند ذکر بعضی از
از سوانح بطریق اجمال درین هنگام که نوید فتح کشمیر مسرت افزای خاطر قدسی مظاهر بود میرزا جانی حاکم تته
سیّد جلال را که از اعیان آنملک بود بر سم رسالت بدرگاه سپهر اشتباه فرستاده بوسیله عریضه اخلاص پیشکشها
لایق خود را مذکور مجلس بهشت آیین گردانید نیاز مندی او پایه قبول یافت و همدرین تاریخ راجه باسو که از
زمین داران معتبر کوهستان پنجاب است بوساطت راجه تودرمل سعادت آستانبوس دریافت پیش ازین
همواره لوازم اطاعت و فرمان برداری بجای آوردی و چون رایات اقبال سایه معدلت بجلوه پنجاب افکند
از کوتاه اندیشی و توهمات بیجا در مغاره ضلالت و جهالت استاده سر رشته خدمت از دست داده لاجرم حسن
بیک و شیخ عمری و حاجی سوبرنک و قنبری اوزبک و قرابیک ترکمان و ناظر دولت بتنبیه و تادیب او رخصت
یافتند و راجه تودرمل مکتوبی باو نوشت که اگر پیش از رسیدن افواج قاهره متوجه درگاه گردد هر آینه
استشفاع جرایم او نموده خواهد شد و چون جنود فیروزی بقصبه مسیهان رسید راجه باسو از کوهستان برآمده
متوجه درگاه شد و بمرافقت امرا سعادت زمین بوس دریافت و از سوانح تعین نمودن زین خان کوکلتاش
بتنبیه و تادیب افغانان تاریکی چون بعرض رسید که احشام مهمند و غوریه خیل که قریب ده هزار خانه در پیشاور
توطن دارند بجلاله تاریکی که از ملاحظه گریز دست کرده بود اندرون و آن مفسد را پیر و مرشد خود دانسته ابواب
فتنه و فساد مفتوح گردانیده اند و راه مداخل و مخارج مسدود ساخته اند و سید حامد بخاری که جاگیردار پیشاور
بود با اندک مایه مردم بدفع آنها شتافته در پی تورک جنگ کرده خود با جمعی کثیر از خویش و پیوند بقتل رسید
لاجرم بحسن المکی شیخ فرید بخاری و شاه قلیخان محرم و ناشر بیک خان و دیگر منصبداران بسرداری زین خان
تعین شدند و فرمان مطاع شرف ارتفاع یافت که هوسنک با مرد و راجه بهگونتداس خود را با لشکر او در ساند

واگر حاجت افتد راجه مانسنک نیز با مردم کابل بکومک شتابد و درخلال این حال میرزا سلیمان از بدخشان
بکابل آمده و راجه مانسنک خواجه شمس الدین خوافی را بحراست کابل گذاشته خود با میرزا متوجه شد و چون
بپشاور رسید بیماری صعب او را دست داد و دران حدود توقف نمود و افغانان از کشتن سید حامد دلیر
راجه مانسنک مغرور گشته سر بشورش و فساد برداشتند و از پیشاور بیرون رفته کوتل خیبر را سنگ
ساختند و راه آمد و شد مسدود گردیدند و درین بیگاه و بیم راجه بر بستر ضعف آمده بود و چون مهمات کابل را
استیصال آن گروه انبوه پیش نهاد همت ساخته شریف املی و جالش بهادر و رای الیوری و خواجگی محمد حسین
و غازی خان قزوینی و همت سنگ پسر خود را در خدمت میرزا گذاشته و بخته بیگ و محمد قلی و صادق خان
نوحانی و بوزم کوکه و ولی بیگ ذو القدر و جکت سنگ پسر کلان خود را همراه گرفته از راه ناروان متوجه
پیشاور شد درینوقت سکت سنگ پسر راجه مانسنک و مانسنک درباری و زین الدین علی که عزیمت کابل داشتند
بر بگرام رسیده بودند و مادهو سنگ با مردم راجه بهگونتداس تا آنکه آمده بودند راجه از سر بلاغ شبگیر کرده
صبحدم بکوتل چهار چوب پیوست و چون دران کریوه برف بسیار بود و راه صعوبت تمام داشت بسختی و دشواری
گذشتند و روز دیگر محمد قلی با جمعی از جوانان کار طلب الوس افریدی را تاخته و غنیمت فراوان بدست افتاد
از آنجا بر سر طایفه غوریه خیل رفتند و آنها بعجز و زاری پیش آمده از آسیب تاخت و تاراج محفوظ ماندند و چون
بر تنگناهای کوه رسید جلالیه گروه انبوه از عقب رسیده با حمال و اثقال دست انداز نمود و بخته بیگ که چنداول
بود تردد شایسته ظاهر ساخت و راجه خبر یافته عنان باز کشید و جکت سنگ را بکومک فوج چنداول فرستاده
راه علی مسجد پیش گرفت و افغانان باز از اطراف هجوم آوردند و جنگ سختی در پیوست و راه عبور سنگلاخ بود
که و سوار از پهلوی هم نمیتوانستند گذشت و افغانان بر فراز کوهها بر آمده به تیر و سنگ رستخیز میکردند
و بسیاری از پس رانده می‌آمدند و بهادران از جان گذشته از همه جانب در زد و خورد بودند درینوقت اندازه میدان
پیش آمده راجه جلوکشیده محمد قلی و بوزم کوکه را با جمعی از جوانان چیده بکومک فرستاد و مجاهدان عرصه فیروزی
کارنامه شجاعت و جلادت ظاهر ساخته افغانان را منهزم گردانیدند و بسیاری از مفسدان علف تیغ خون آشام

گشتند

کشتند و عساکر فیروزی مآثر در آغاز هفت بعلی مسجد رسیده منزل گزیدند و جلالیه پاسی از شب گذشته دران تنگ
فرود آمدند و روز دیگر مادهو سنگ با سپاه تازه زور پیوست و متعاقب او زین خان کوکلتاش با افواج منصور
در رسید و تاریکیان سپاه در درون بر روز ناکامی افتادند و میرزا سلیمان بسر رفته اولیای دولت از راه کرپه بکرام آمدند
و از آنجا جکت سنگ و محمد قلی بیگ و مانسنک درباری و جلالا افغانچی همراه شده بدرگاه سلاطین پناه رسیدند
آمدن میرزا سلیمان بدرگاه خاقان کثیر الاحسان چون اوزبکان بدخشان تسلط یافتند و میرزا شاهرخ
روی امید بدرگاه والانهاد و میرزا سلیمان روزی چند در لمغانات بسر برده و با از میرزا حکیم کومک کرده به
بکوهستان بدخشان در آمده یک چندی دران محکمها پای تهور افشرده و جمعی از بدخشیان فراهم آورده بقصد
جنگ بر آمده و با اوزبکان نبردهای نمایان کرده غنیم را زبون ساخت و عبد المؤمن سلطان خبر یافته از بلخ بمدد
شتافت و جنگ صعب در پیوست و میرزا سلیمان دوبار غنیم خود را بر داشته و نزدیک بود که فتح گشته تا بر رخ حنین
و قتی چون نشان کرد اوزبکان در آمده بود جمعی را از راه دیگر کرده آورد و میرزا را پای همت از جا رفت و ناکام از جا
کابل روی هزیمت نهاد و در آب باران به بخیاریک پیوست و از آنجا بکابل آمد و راجه مانسنک لوازم مردمی و
مهمانداری بجای آورده روانه درگاه ساخت و چون حوالی دار السلطنت لاهور رسید خاقان قدردان شاهزاده
مراد را باستقبال فرستاد و راجه تودرمل و شاهم خان جلایر و حکیم ابو الفتح و شیخ ابو الفضل و آصفخان و
خداوندخان را بهمراهی شاهزاده رخصت فرمودند و میرزا با اعزاز و احترام سعادت ملازمت دریافت و آنحضرت
پاس قدر و منزلت میرزا داشته رسوم مردمی و مهمان نوازی بجای آوردند **آغاز سال سی و دوم الهی از مبدا**
جلوس اشرف روز شنبه یازدهم ربیع الثانی نهصد و نود و پنج هلالی سریر آرای افلاک بر بیت الشرف حمل
پرتو سعادت افکند و سال سی و دوم از مبدا جلوس خاقان ممالک ستان خرمی و نشاط آغاز شد و تا روز شرف
هر روز یکی از امرای عظام بزم خسروانه آراسته از نفایس روزگار و نوادر دهر دیار پیشکش گذرانیدند و
خاقان وافر الاحسان در ازدیاد مراتب و مناصب مخلصان شایسته خدمت فرمودند و درین جشن عالی خانخانان
سپهسالار و عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی از گجرات آمده سجود کرباس فلک اساس جبین اخلاص نورانی

ساختند و میرزا ابو سیفخان نیز از بهار آمده سعادت زمین بوس دریافت و در خلال آن حال ظفر خان کوکلتاش
با ایالت کابل فرق عزت برافراخت و حکم شد که او از تیراه بکابل شتابد و راجه مانسنک از کابل به تیراه رفته ضبط
آنحدود نماید و در عنفوان آن سال همایون شاهزاده مراد را بصبیه خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش عقد ازدواج
بستند و بجهت سرافرازی خان اعظم و بزرگداشت این نسبت در دولتخانه حضرت مریم مکانی بزم عروسی منعقد
شد و خاقان ستوده خصال بآن مشکوی دولت و اقبال تشریف برده داد نشاط بخشی دادند و چون در دیوان عرض
بارگاه معدلت کرده گردید که افغانان قطاع الطریق بغوا افزوده متردین راه کابل آسیب و مزاحمت میرسانند بنابران حکم
شد که از حدود کابل تا ساحل نیلاب قلعها اساس نهاده بتهانجات مقرر دارند و در هر تهانه یکی از سرداران جهت
سلک تعین نمایند که قافله را از حدود متعلقه خویش بدرقه شده بگذرانند و باین ضابطه ابواب امنیت و رفاهیت
بیمن معدلت خاقان والا حشمت کشاده خار ظلم و بیداد از آن راه برکنده شد و از سوانح اقبال فرستادن
عساکر منصور باستیصال جلالیه و افغانان تاریکی چون بمسامع جلال رسید که راجه مانسنک در حدود توقف
نموده تا حال بکوهستان در نیامده و سپاهی که با او همراه است باین دو کار عظیم که هم محافظت ولایت کابل نماید
و هم بکوهستان در آمده بضبط افغانان تاریکی همت گمارد وفا نمیکند لاجرم عبد المطلب خان با جنود فیروزی
بر انصوب رخصت یافت و ملک توزبن خان و شیردیه خان و سلیم خان و محمد حسین شیخ علی محمد الف و احمد
بیک کابلی و تاش بیک خان و محمد قلی بیک افشار و منظور کوکه و شادی اوزبک پسر نظر و حاکم لم و یحیی
و حسن علی عرب و بسیاری از بهادران عرصه شهامت کومک او نامزد شدند و چون بساحل دریای نیلاب پیوستند
بیکی خان و دیگر افغانان الوس بیاری برادلیای دولت در آمدند و آن سنرراه رکز جوبازه کذاشته بیوروت عیسی خیل
شتافتند و کلان تران آن کروه آمده دیدند و در همان چند روز جمالی خان تاریکی از مفسدان جلالیه در زمره
دولتخواهان داخل گشت و از راه دره سند لشکر را سر کرده به تیراه در آورد و محصولات افغانان که نزدیک برزدرون
بود علوفه ستوران شد چون از دره سند گذشته در وقت نصف النهار کذارد و بمنزل فرود می آمد جلالیه از کمین برآمده
تاختند و شیردیه خان بیک توزبن خان و سلیم خان که چنداول بود تردد مردانه بظاهر ساختند و محمد قلی

بیک افشار و حسن علی عرب خود را بکومک رسانیده غنیم را منهزم گردانیدند و افغانان ملاعنه سراسیمه رو بگریز نهادند
و از راه دیگر باز خود را برابر اردو زدند و علی محمد الف و احمد بیک و شادی بی و موهن داس و دیگر بهادران رزم دوست
بمدافعه غنیم پای همت افشرده بسیاری از مخالفان را علف تیغ بیدریغ ساختند و بقیة السیف هزیمت اختیار کرده
خود را بشعاب جبال افکندند و عساکر اقبال بتعاقب اهل زوال شتافته بنگاه جلالیه را تاختند و خانمان اورا آتش
زدند و اکثری از ملکان آفریدی و اورکزهی که بمخالفان پیوسته بودند طالب در گذشتن گشته آمده دیدند و لشکر
فیروزی اثر سالما و غانما بیکش مراجعت نمودند و قضارا در ان ایام شورشی در دماغ مطلب خان غالب آمده من حیث
از منهج استقامت انحراف نمود و اعیان لشکر او را بدرگاه خلایق پناه فرستادند و هم درین ایام میرزا ابو سیفخان
بایالت کشمیر فرق عزت برافراخت و چون هواها روی باعتدال آورد یعقوب شوره پشت باغوای کشمیریان
فتنه سرشت از کوهستان بر آمده در حوالی شهر اعلام شورش و تشویر مرتفع ساخت و هر چند قاسم خان
فوجها بمدافعه او فرستاد کاری از پیش نرفت ناگزیر خود روی همت بر انصوب نهاد و چون آن سیاه بخت
شهر را از حاکم خالی دید از راههای نامتعارف و بغولهای سخت بجانب شهر شتافت و امرا این خبر یافته بسرعت هر چه
تمامتر خود را بشهر رسانیدند و از آمدن کومک کشمیریان نتوانستند دست تطاول بر شهر دراز ساختن لیکن در
سرکردهی شهر بکمین فرصت نشستند و پیوسته بین الفریقین زد و خورد میشد و اکثر بهادران لشکر منصور
غالب می آمدند با آنکه بکرات سید عبد الله خان جمعی را سر کرده تاخت و بحسب تقدیر چشم زخم غریب رسید
میرزاده علیخان در راه اخلاص جان نثار شد و سری بملک خویش رای رایسنک با چهل جوان از راجپوتان چک
چو مردانه پای همت افشرده شمشیرهای نمایان زده خود با اکثری از همراهان نقد جان سپرده و روز دیگر قاسم
خان بشورش در آمده خود بعرصه مبارزت شتافت و کشمیریان تاب مقاومت نیاورده راه انهزام پیش گرفتند
و یعقوب خاک ادبار بر فرق روزکار خود بیخته بجانب کمراج رفت و بعد از چند روز یعقوب و شمس چک باهم
عهد و پیمان موکد ساختند هنگامه شورش و فساد گرم ساختند و در اندک فرصتی باز دسته با ربطاق نسیان
نهاده باهم در افکندند یعقوب بکوه سلیمان بخت ادبار کشید و شمس چک با بزرگ کول قرار گرفت قاسم خان

نت بمدافعه یعقوب کمر همت بست و فوجی بر سر او فرستاد و چون دانست که بی او چنانچه باید کار از پیش نمیرود
خود نیز از عقب شتافت و مخالفان جنگ سخت کردند و فتح علی که عمده لشکر غنیم بود بقتل رسید و بنیروی اقبال
روز افزون فتح شد و یعقوب گریخته باز نزد شمس چک رفت و با یکدیگر اتفاق نموده بحوالی شهر آمدند و در محله جوگی
مضبوط ساخته همواره بطریق قزاقی فوجی را تاخت و تاراج میفرستادند و درین وقت طبره یکجهتی که از اسلاف قاسم
خان بدرگاه معلی عرضداشت نوشته استمداد کومک ظاهری و باطنی نمود و خاقان روشن ضمیر میرزا ابو سیفخان را
بایالت کشمیر بلند مرتبه گردانیده با حکمت الله و حسن بیک شیخ عمری و قرابیک و محمد نقیب و بابا طلیل و ملا طالب و ...
دیگر جوانان کار طلب بر انصوب رخصت فرمودند و حکم شد که چون خار بن کشمیر برکنده شود میرزا ابو سیفخان خود را جمع
سازد قاسم خان را بدرگاه والا فرستد کشمیریان از صیت سطوت افواج قاهره بی دست و پا شده راه فرار پیش گرفته فتنه
یعقوب بجانب کشتوار آواره گردید و شمس چک بکوهستان کمراج و میرزا ابو سیفخان بدار الملک کشمیر در آمده قاسم
خان را روانه درگاه ساخت و بعد از یکجهتی بابا و کخان و جلالخان و سید دولت را با فوجی بر سر شمس چک فرستاد
و آن سیاه بخت شبیخون آورده و غنیمت فراوان بدست او افتاد و هنگام سفیده صبح بهادران لشکر منصور نیکنامی
نموده خود را باو رسانیدند شلاقی بکار بردند که دیگر گریز بست و بتوسط سید بهاء الدین قول گرفته آمده میرزا
ابو سیفخان را دید و میرزا ابو سیفخان او را مصحوب سید بهاء الدین بدرگاه خلایق پناه فرستاده استشفاع جرایم
او نمود و درین تاریخ مسعود و زمان محمود حق جل و علا شاهزاده ولیعهد فرازنده تخت و دیهیم شاه سلیم را
از صبیه راجه بهکونت داس گرامی فرزندی کرامت فرمود و خاقان والا گهر نام آن خجسته اختر سلطان خسرو
نهاد امید که قدوم مبارکش بر پدر بزرگوار و جد جهاندار فرخنده و میمون باد **برافراختن پایه سعید خان
بحکومت بنگاله و دیگر سوانح اقبال** چون بعرض همایون رسید که وزیر خان حاکم بنگاله اختصاص یافت
راجه مانسنک را از بنگاله طلب فرموده بحراست بهار سرافراز ساختند و پاینده خان متولد صوبه بهار بود جاگیر
داری کهوره کهات خلعت امتیاز پوشید و یوسفخان والی کشمیر را از حبس بر آورده در بهار جاگیر مرحمت نمودند
و حکم شد که میر مراد سزاولی نموده راجه مانسنک را به بهار رساند و سعید خان را به بنگاله برد و فرزندان وزیر

خان را با حشم و خیل و خدم بدرگاه آورد پیش از رسیدن میر مراد صالح پسر وزیر خان از تنک ظرفی جمعیت پدر
مغرور شده اراده بغی و فساد بخاطر حق ناشناس رسانیده بود لیکن چون میر مراد با نحدود پیوست نتوانست اراده
باطل خود را ظاهر ساخت و سپاه وزیر خان را با اسباب حشمت و امارت همراه گرفته کار و ناکار بمرافقت میر متوجه
درگاه شد و همگی مقصدش آنکه درین راه هر جا و هر گاه قابو یابد اعلام فتنه و آشوب مرتفع سازد میر نقش این خیال
از خطوط پیشانی او خوانده بهر قصبه و بلده که میرسید جاگیرداران آنجا را از حقیقت کار آگاه ساخته بمعاونت او
میگذرانید چون بجونپور رسید بهادر پسر راجه تودرمل همراهی نمود و میر هم از بداندیشی او در گذشت مسکت
خواجه خلیل که وکیل وزیر خان بود از وجدا شده بجمعی میر پیوست و آن بد سرشت در خرج کردن خزینه پدر و فرا
آوردن سپاهی پرداخت و فوجی بسیار نوکر ساخت و در موضع فتحپور رسوه با فوجی از او باش برسر داراب
میر شتافت و میر پیشتر خبر یافته قلعه فتحپور را استحکام داد و بگرد قلعه آمده محاصره نمود و راهها را بسد
ساخته آن قصبه را تاراج فرمود نزدیک بآن شد که قلعه را مفتوح سازد قضارا جاگیرداران آنحدود اطلاع
یافته روی همت بمدافعه او نهادند و پسر راجه نیز از جونپور روانه شد و در اندک فرصتی بسیاری از جاگیر
داران اطراف و نواحی فراهم آمدند و مردم که بر گرد او بودند متفرق شده راه سلامت پیش گرفتند و دولتخواهان
هجوم آورده او را مقید ساخته بمیر مراد سپردند میر او را بدرگاه آورده بزندان مکافات محبوس گردانید و در
شادیان هزاره که پایین قندهار یورت داشت بسجود قدسی آستان جبهه سعادت نورانی ساخت و خاقان
والا احسان پایه قدر او را بحکومت غزنین برافراخت از سوانح تعین فرمودن زین خان کوکلتاش بضبط
سواد و بجور چون کار جلالیه از بیراهی خود را بکوهستان یوسفزی انداخت فرمان مطاع شرف
ارتفاع یافت که خواجه شمس الدین را بحراست کابل گذاشته خود با امرای آنصوب متوجه سواد و بجور شود و در
ضمن وظیفه نظر خاقان ستوده خصال آنکه بیمامن اقبال روز افزون شاید از جهالت گذشته بر آید و صادق خان
از درگاه رخصت یافت که در دشت سواد تهانه سازد و اسمعیل قلیخان را حکم شد تا اشتغر تهانه کند و چکیناپ
را نیز بکومک آن تعین فرمود و زین خان روی همت بآن خدمت نهاده نخست بر سر بیرراه بجنور و اشتغر

بیراه قلعه ساخته غله فراوان فراهم آورده و خاطر از آن کار پرداخته بکوهستان شتافت و افغانان کر ... هارا
استحکام داده بجنگ پیش آمدند و بهادران نصرت قرین کارنامه شجاعت ظاهر ساخته بسیاری را بتیغ همت
زهرگداز از پا در آوردند و جمعی آهن دیرینه که نزدیک بان بسیار که جلاله دستگیر کرده درین وقت اسماعیل قلیخان که
سردار لشکر دشت بود از آمدن صادقخان آزرده شده به بهانه استغفار رفت و بحکم متوجه درگاه شد و طلبه
رخصت یافته از راه خود را بسر راه انداخت و اسماعیل قلیخان ازین جهت مورد عتاب و خطاب گردید و آصفخان
بجای او رخصت یافت و از وقایع این ایام بیاسا رسیدن میرزا فولاد برلاس است بحکم معدلت خاقان والاحتشام
تفصیل این اجمال آنکه ملا احمد تتوی که بتحصیل علوم رسمیه و عقاید مذهب امامیه از مفردان روزگار بود
متعصب میزیست و بخلاف مجتهدان شیعه اصلا تقیه نمیکرد و در مجالس و محافل بغایت دریده دهن و درشت گو
بود و میرزا فولاد برلاس از میرزاده های جغتایی بحسن صورت و سیرت آراستگی داشت و از خانه زادان خاص
این دودمان والا بود هرگاه در محلی اتفاق صحبت دست میداد و از ملا احمد سخنان بی صرفه سر بر میزد میرزا فولاد
میگفت که آخر من این رافضی را خواهم کشت تا آنکه روزی در منزل حکیم ابوالفتح میان این دو عزیز سخن بجاهای نازک
رسید و رفته رفته بدرشتی کشید و میرزا فولاد که از تیغ زبان او زخمهای ناسور در دل داشت شبی پیاده را در لباس
چوبداران پادشاهی بمنزل او فرستاد که بزرگان حضرت ترا طلب فرموده اند و خود با یک نفر در کمین بوده
و چون ملا احمد بآنجا رسید بیاد شمشیر گرفتند و یک دستش از میان ساعد قلم شد و او از پشت زین بر روی زمین
افتاد و میرزا فولاد بگمان آنکه کارش ساخته است راه خانه را پیش گرفت و ملا احمد دست خود را برداشته بخانه حکیم
حسن که در آن نزدیکی بود رفت و ملک علی کوتوال از حقیقت حال آگاه شده بتفحص و تجسس شتافت و از قیاس
دریافت که این بی اعتدالی از میرزا فولاد بظهور رسیده و روز دیگر که صورت حال بمسامع جلال رسید میرزا فولاد
را در پایه سریر معدلت حاضر ساخته بازپرس فرمودند او در ابتدا انکار نمود و چون مولانا احمد هنوز بقدر شعوری داشت
قاتل خود را اشارت داد و بتحقیق پیوست که این جرات و بی باکی از میرزا فولاد بفعل آمده لاجرم حکم شد که آن بی
اعتدال را بار ... بپای فیل بسته در دور شهر بگردانند که باعث عبرت دیگر مردم گردد و هر چند ... ادر بی

خضوع و خشوع نمود و حضرت اعلیات بجهت خاطر آن بیچاره در خلاصی او همچو آوردند فایده نکرد و بقصاص
رسید و ملا احمد نیز در همان دو سه روز نقد جان سپرد **آغاز سال سی و سیوم الهی از مبدا جلوس مبارک ...**
روز یکشنبه بیست و دوم ربیع الاخر نهصد و نود و شش آفتاب جهانتاب به بیت الشرف حمل تحویل فرمود و سال
سی و سیم از جلوس خاقان ستوده خصال بدولت و اقبال آغاز شد و در عنفوان این سال همایون شاهزاده دانیال
را بصبیه سلطان خواجه عقد ازدواج بستند و در دولتخانه حضرت مریم مکانی جشن عروسی آراستگی یافت
و حضرت خاقانی خود بآنجا تشریف برده بزم بساط ترتیب فرمودند و مقارن این حال شاهزاده شاه
مراد را از صبیه خان اعظم فرزندی قدم بعالم وجود نهاد و خاقان والاحشمت آن قرة العین دولت را سلطان
رستم نام فرمود از وقایع تعین فرمودن صادقخان بسر راه رفته ضبط آنجا و دو نماید و شاهم خان جلایر و ...
الملک دکنی و خواجه فیضی و حاجی محمد اردستانی و فرخ و سیف الله و میر کلان برخشی و احمد قاسم و دیگر
بهادران کار طلب از درگاه بکومک صادقخان رخصت یافتند و هم درین ایام شهبازخان به حکم از بنگاله
بدرگاه آمده رخصت کورنش یافت و بعد از چندی بالتماس مقربان بساط عزت جبین اخلاص بسجود در
آستان نورانی ساخت و اسمعیل قلیخان که سر تقصیر در زیر بار خجالت داشت قدم خدمت و سبقت نسبت
او را یاد فرمود و از حجاب برآوردند و گجرات در جاگیر او مرحمت نموده بدان صوب فرستادند و حکم شد که چون
او بگجرات بسر قلیچ خان متوجه درگاه گردد از سوانح استیصال افغانان تاریکی و آواره شدن جلاله بتوران زمین
چون صادقخان بدان حدود پیوست تهانجات مقرر فرموده راه مداخل و مخارج اهل فساد را استحکام داد و زرا
آنها که بدو رسیده بود علف خوار ستوران عساکر اقبال ساخت و نگذاشت که تخم ضریف بر زمین افتد و هر قبیله
که اطاعت و خدمت قبول نموده آمده دیده بانواع دلجویی و مکرمت ممتاز گردانید و جلاله را بهمراهان خود اعتماد
نماند و ملا احمد ابراهیم پدر او دستگیر شد و کار بر آن سیاه بخت بر سر انجام بدشواری کشید و چون دانست که بر
ناکامی گردیده بولایت توران شتافت و طایفه اذیری داوود کرینی بر عمال داده تعهد کوتل خیبر نمودند و بهادران
نصرت قرین خاطر از ضبط آن کوهستان واپرداخته روی خدمت بدرگاه معلی نهادند و در خلال این حال زین خان

کوکه نیز ولایت سواد و بجور را مفتوح ساخت و افغانان بسیار علف تیغ انتقام گردیدند و بقیة السیف بزرگی
اختیار نموده از بیم جان دستکاری یافتند و چون در آنجا و چند از کار نماند آصفخان را بدرگاه طلب فرمودند و او
بطریق ایلغار متوجه آستانبوس گشته بسعادت کورنش سربلندی یافت و از وقایع این سال آمدن راجه دوزن
دار کمانون بدرگاه گیتی پناه او از راجهای معتبر کوهستانست اگرچه همواره بارسال عرایض و پیشکش خود را اهل
بارگاه خلافت میگردانید لیکن با وفور جمعیت و اعتضاد کریوهای دشوار بدولت آستانبوس نمیشتافت و ...
که منهیات ... عامل پرکنه بریلی شده ... اورا راجه در قرب جوار بهم رسید بمقدمات بیم و امید ... که
این آرزو ساخت اقا او التماس نمود که اگر راجه تودرمل دست مرا گرفته باین سعادت سربلندی بخشد همواره
بخاطر جمع متوجه درگاه میشوم و نیز در امثال و اقران موجب سرافرازی من خواهد بود راجه کلیان داس پسر
خود را بجهة دلاسا و مراعات خاطر او فرستاد و راجه رودرمل افتاد او رو با پسر بدرگاه والا نهاده سعادت زمین
بوس دریافت و چون بعرض رسید که زین خان کوکلتاش سواد و بجور را بخاطر چنانچه باید بحیطه ضبط در نیاورده
او را بدرگاه طلب فرمودند و صادقخان جهت آنمکان رخصت یافت و درین تاریخ شیخ ابوالفضل و فیضی
تخلص خطاب ملک الشعرائی فرق عزت برافراخت **آغاز سال سی و چهارم الهی از مبدا جلوس اشرف**
شب سه شنبه چهارم جمادی الاول نهصد و نود و هفت هجری خورشید عالم افروز بخلوت سرای حمل ...
تحویل ارزانی فرمود و بدستور هر ساله دولتخانه را آیین بسته بزم نشاط آراستند و تا روز شرف هر روز یکی
از امرای عظام مجلس عالی ترتیب فرموده بلوازم نثار و پیشکش سعادت جاوید اندوختند و در آغاز این سال همایون
محب علیخان از رهتاس آمده بسجود کرنش ... اساس جبهه اخلاص نورانی ساخت و رهتاس را بر راجه بهگونتداس
مرحمت فرموده ملتان را بسیول او مقرر داشتند و درین تاریخ میان تانسین ... جان بر بهشت سرای ...
کشید مجملی از حسن صفات او در اوراق سابق نگاشته شد بی اغراق و بحث در فن موسیقی و نغمه سنجی از آدم
آفرینش تا حال مثل او نگذشته و امروز چندین هزار نقش از و بر صفحه روزگار یادگار است **نهضت موکب اقبال**
بسیر گلزار همیشه بهار کشمیر چون تعریف و توصیف کشمیر از فرط اشتهار محتاج باظهار نیست همواره

خاطر قدسی مظاهر که آیینه غیب نماست بسیر آن بهشت روی زمین توجه داشتی پیوسته همت جهانگشا بتسخیر
آنملک دلپذیر مصروف و معطوف بودی در ینولا که بتایید ایزد متعال شاهد این مراد از نهانخانه تقدیر جلوه
گر گردید در وقتی که گلشن همیشه بهار از سر تو خاطر فیض آثار سر بر زد و در ساعت مسعود و زمان محمود
نهضت موکب اقبال بدانصوب اتفاق افتاد و قاسم خان رخصت یافت که با جمعی از سنگتراشان بیشتر شتافته
راهها را هموار سازد و راجه بهگونتداس و راجه تودرمل و قلیچ خان را بحراست لاهور گذاشتند و چون از آب
جناب عبور فرمودند رعایای پرگنه سیالکوت از تظلم بیداد آله بردی که شقه صادقخان که منصب دار آنجا بود
بفریاد آمدند و تمیز این قضیه بر عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی و شیخ ابوالفضل و حکیم ابوالفتح و حکیم
و میر شریف آملی و قاضی حسن و نور قلیج و رامداس بجهواهه حوالت شد و از بهیر تار لجوری در منزل ... دو آنجا
شاهزاده ولیعهد را بجهت آوردن سلطان خرو و بعضی از پردگیان سرادق عفت اردوی کلان فرستادند
و چون میرزا کیقباد پسر میرزا حکیم بقدر بیگری روی داد در همین منزل گذشت و شیخ فیضی را ببیمارداری
او مقرر فرمودند و در کوتل نهال محمدبیگ و جمعی از اعیان کشمیر بسعادت کورنش سرافرازی یافتند و از کوتل
رتن پنجال که با افلاک دعوی همسری میکند گذشته در بهرم گله فرود آمدند اگرچه تمام راه کشمیر سبزه زار
و غریب سرمنزلهای دلگشا و چشمهای گوارا دارد اما درین بهرم گله آبشاریست که چشم روزگار مانند آن
ندیده از سبزه و سنبل و گلهای الوان چه نویسد میرزا یوسف خان از کشمیر آمده بسعادت رکاب بوس مفتخر گردید
و چون بکوتل سر بجال رسیدند برف بارید و اهل هنر فرزی مضطرب و هراسیمه گردیدند و برکت ... خاقان والا
الاحسان بنیک و آسان گذشتند و روز دیگر کریوهای براری که صعب ترین منازل بود عبور فرمودند و بحسن
و تکرار ... چیزی از یاد دهانیدند ... آنجا بهیر پور که انتهای کوهستانست و در زمین مسطح واقعست
ورود موکب کیهان پوی اتفاق افتاد و میرزا یوسف خان در آنجا مجلس پادشاهانه ترتیب داده بلوازم ضیافت و نثار و پیشکش
پرداخت و بایه خدمت فرق عزت برافراخت و اهل شهر از صغیر و شریف بسعادت استقبال شتافته بحسن سبزی کی جا
آوردند و خاقان ستوده خصال هر طایفه را بنوازش خاص دلجویی و غریب نوازی فرموده از همه پورش در میان

بشهر درآمدند و در سر کوهی شهر درختی کلانی بنظر درآمد هل نام که با وجود ضخامت تنه و انبوهی شاخ
برگی از آن بجنبانیدی تمام شاخ و برگ درخت بحرکت درآمدی اگرچه ازین جنس درخت بسیار است اما این جنس
مخصوص همین درخت است از لاهور تا دار الملک کشمیر بود و هفت کروه است اگرچه از نشیب و فراز راه و کریوه‌ها
دشوار عبور پیاده بصعوبت میسر است چه جای سوار و چاروای باردار اما از بهترها هر بوری فی الحقیقت
باغیست باقسام ریاحین و گلهای رنگین و چشمهای شیرین آراسته و مدار عمارت آنملک بر چوب است و بنا
دو آشیانه و سه آشیانه تا پنج آشیانه میسازند و آنرا باصطلاح کشمیریان لوحی مینامند و مقرر است که بر پشت جمیع
بامهای شهر لاله چوغاسن میکارند و هر سال در وقت بهار پشت بامها لاله‌زار میشود اگرچه کوچه و بازارش خالی
از حرکت نیست و مردمش نیز سخت پرلسان و متعفن لیکن کوه و صحرا و دشت و … از بهشت برین است
کامکار در ساعت مختار و مسعود بآن همیشه بهار کشمیر ورود سعادت فرمود بحکم اشرف جار زدند که
در خانه رعیت فرود نیایند و در آن روز درویشی بحضور اشرف آوردند از طایفه ریشی که شکمش دریده بود و رگ
گسیخته و سر آن روده را در حلقه چوبین نهاده و حلقه را بر شکم بسته و چنان گویند که پیش ازین بسی سال
غازیخان والی کشمیر مرشد او را بتهمتی کشت و این درویش از غیرت خود کارد بر شکم زد و چون روده از کار افتاد
بار دیگر شکافش را گشاده سر ساخت روده را از میان بریده و معهذا آسیبی باو نرسید و در رفته رفته بیرون
خشک شد و مجرای برآمده بیرون ماند که هرگاه غذا بتحلیل رفتی از آن راه بیرون می‌آمدی و آن را در حلقه نهاده
و حلقه را بر شکم بسته است اگرچه ظهور این واقعه از غرایب روزگار است اما از قدرت ایزد تعالی دور نیست
و هم درین روز شهبازخان را از اردوی کلان طلب فرمود بحکومت سواد و بجور فرستادند و میر مراد استرابادی
پسر اولی هم رشد که در ابن سواد رسانید و صادقخان را ببارگاه آورد و بعد از روزی چند پسر شهاب الدین پور
توجه فرمودند و آن سر منزلیست بغایت دلکشا بر ساحل دریای بهت که از میان کشمیر میگذرد و غریب درختهای چنار
سالخورده دارد چنانکه اشجار تمام سبز که در نهایت طراوت و خرمی مقارن آنحال اردوی کیهان پوی از عقب رسید شاهزاده
مراد و خانخانان و قلیج خان و دیگر بزرگان بسعادت زمین بوس جبین اخلاص نورانی ساختند و درین ایام خاطر قدسی

مظاهر را پرورش یافت ملاقات حضرت مریم مکانی شوق افزود و بر بدیهه این بیت را که عنوان مکتوب اشتیاق ساختند. بیت
حاجی بسوی کعبه رود از برای حج | یارب بود که کعبه بیاید بسوی ما | و در بیمدت که موکب اقبال در کشمیر نزول اجلال
داشت همواره بسیر و شکار و خوشوقتی میشد و هر جا سر منزلی و سیرگاهی بمسامع علیه میرسید بتماشای آن توجه
میفرمودند و فقرا و مساکین و سایر متوطنین آن دیار از رشحات سحاب مکرمت خاقان والاحشمت سیراب امید میشدند
و از سوانح رحلت فرمودن میرزا سلیمانست چون موکب اقبال بکشمیر توجه فرمود بجهت کبر سن و ضعف میرزا
را در لاهور گذاشته بودند درینوقت خبر آمد که بجوار رحمت ایزدی پیوست خاقان ستوده خصال آمرزش
او را از درگاه ایزد متعال مسالت نمود و بدلجویی بازماندهای پرداخت و چون همواره حکام تبت بارسال عرایض و
پیشکش خود را مذکور مجلس بهشت آیین میکردانیدند بجهت سرفرازی آنها میرزا بیگ با فرمان استمالت برد علی
رای حاکم تبت رخصت یافت و ملا طالب اصفهانی و میر باری برد حاکم تبت کلان و درین خبر روز مزاج اعتدال
سرشت قدری از مرکز صحت انحراف نمود و بعد از زد و فاقه آثار بهبودی ظاهر شد و حق جل و علا صحت عاجل کرامت
فرمود **مراجعت خاقان گیتی‌ستان بصوب هندوستان** چون خاطر قدسی مظاهر از گلگشت و سیر نزهتها
کشمیر وا پرداخت رایات معاودت بمستقر اورنگ خلافت برافراخت از راه پکلی توجه فرمودند و در رهتاس رای
اسپای کشمیری بدولت کورنش سربلندی یافت و یعقوب که در شعاب جبال مختفی بود و روزگار بصعوبت میگذرانید
قول طلبید خواست که روی نجات بقدسی آستان نهد و باز از کوته اندیشی جرات ننمود و برادر خود را فرستاده که
چون او بعواطف خسروانه مستمال گردد خود نیز بسعادت زمین بوس شتابد و در خلال آنحال بعرض همایون رسید
که محب علیخان بیماری صعب دارد و روز حیاتش بآخر رسیده و قطع امید کرده خاقان قدردان بپرسش آن مرحوم
خدمت توجه فرمود و از آنجا بعیادت عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی تشریف برده پایه عزت او را برافراختند
میر در ابتدای آمدن کشمیر بر بستر رنجوری افتاده و در رفته رفته بیماری او بامتداد و اشتداد انجامید روز دیگر
محب علیخان بقدسی سرای جاوید انتقال فرمود و بر خاطر قدرشناس آنحضرت سخت گران آمد و چون موضع
شهاب الدین پور معسکر اقبال گردید قریش سلطان بن عبد الرشید خان کاشغری بسعادت کورنش سرافراز

و بعواطف بیکران اختصاص یافت و او از سلاطین زادهای کاشغر است و با آن خاندان بزرگ میرسد و چون والد میان
بنده سلطان پسر قریش سلطان و محمد خان عش که حکومت آنملک داشت آزردگی واقع شد و نتوانست در آن
دیار بسر برد لاجرم بعزم زیارت خانه مبارک متوجه هندوستان شد و با فرزندان بسجود کعبه مقصود فرق عزت
برافراخت و مقارن آنحال گناه یعقوب پسر یوسفخان والی کشمیر باستشفاع میرزا خان بخشیده شد و
بالتماس او پای افزار خاص را مرحمت فرمودند که دست آویز نجات خود ساخته روی امید بدرگاه والا نهد
سرگشته وادی ضلالت پای افزار خاص را بر سر بسته جبین عبودیت بسجود کریاس فلک اساس روشن کرداند
و ذلت جرایم او بزلال مکرمت خاقان کردون مرتبت شسته و شسته شد و چون عزیمت سیر کابل پیش نهاد خاطر خطیر
مظاهر بود از پنجه موکه زین خان کوکلتاش را پیشتر فرستادند که دریای نیلاب را پل بندد و بارهموله دروازه کشمیر
است یکجانب کوه سر بفلک کشیده و طرف دیگر دریای بهت است و در میان راهیست بغایت تنگ که حکام کشمیر
در آنجا دری نشانیده اند و همواره جمعی بمحافظت آن معبر می باشند از سوانح آمدن شاه عارف از دهلی
بقدسی آستان میر خود را از سجاده نشینان خالی از جذب فهم و علو فطرت نبود و بریاضات شاقه روزگار
بسر بردی و امور غریب بسیاری از و سر زدی جمعی از حسن ظن حمل بر خوارق عادات مینمودند و برخی بتسخیر
جن میدانستند پیش ازین از اکابر لاهور آزرده خاطر گشته بکشمیر رفته بود علیخان حاکم آنجا مقدم میرزا
را گرامی دانسته باعزاز و احترام پیش آمد و صبیه خود را بمیر نسبت کرد مدتی در کشمیر بسر می برد تا آنکه بعضی
از معاندان حسد پیشه میر را باندیشه حکومت متهم ساختند و بعلیخان رسانیدند که جمعی کثیر بمیر گرویده اند
و نسبت شما عزیزی در خاطر آورده میر ازین شورش نتوانست در کشمیر بود و سر بصحرای آوارگی نهاد و بولایت
تبت شتافت و علی رای حاکم آنجا همشیره خود را بمیر داد و درهنگامی که ایلچیان پادشاهی بتبت میرفتند
حکم شده بود که میر را بدرگاه آورند چون نوید مراحم خاقان روشن ضمیر بمیر رسید بال و پر شوق
پرواز کنان روی خدمت بقدسی آستان نهاد و بشمول انواع عاطفت دلجویی گردید از سوانح رحلت
عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی در کشمیر چون بیماری میر باشتداد انجامید و از ضعف بامتداد کشید

تا کریوه در کشمیر گذاشتند و حکیم حسن را بمداوای او و معالجه گماشتند و او هرچند تدبیرات بکار برد سود نداشت
و از آنکه مدت عمرش بآخر رسیده بود و ابر خلاف مزاج اثر میداد. بیت | از قضا سرکه انگبین صفرا فزود | روغن بادام
خشکی مینمود | تا آنکه بسر نوشت آسمانی مسافر ملک جاودانی شد و در رحلت آن چراغ افروز دودمان حشمت بر خاطر
حقیقت شناس بندگان حضرت سخت گرانی کرد و بحکم اشرف بر فراز کوه سلیمان که سر منزلیست روح افزا
مدفون گشت از علمای متاخرین میر فتح الله و ملا میرزا جان قدوه علمای وجود … و معهذا حسن فهم و فنون
ادراک میر بملازمانی داشت در نواحی بولباس میرابو القاسم نمکی از سواد آمده جبین اخلاص بر زمین عبودیت
سود و کالوخان افغان را همراه آورد و شیخ اسماعیل پسر شیخ ابو الوسف زنی است بدرگاه آمده درخواست گناه
آن طایفه نمود و درین راه حکیم ابو الفتح بمرض اسهال بر بستر رنجوری افتاد و خاقان کثیر الاحسان در سه نوبت پرسش
آن یکتای روزگار تشریف برده دلجویی فرمودند و چون نواحی پکلی مخیم بارگاه اقبال گردید سلطان حسین خان
زمیندار پکلی التماس ضیافت نمود و حضرت خاقان منزل او را پایه آسمانی بخشیدند و روز دیگر بجهت اشتداد
ضعف حکیم مقام واقع شد و آن نبض شناس روزگار در آن منزل نقد حیات سپرد اگرچه ماتم میر فتح الله هنوز
تازه بود اما مصیبت حکیم آن جراحت را تازه تر ساخت و بی تکلف این غم بر آن زیادتی میکند حکیم از مصاحبان
معنوی حضرت خاقانی بود اما بجوهر فهم و علو فطرت و همت بلند و طلاقت لسان عدیل و نظیر خود نداشت و از آنجا
بحکم اشرف آن گنج دانش را در مقام با حسن ابدال خاک سپردند و جهانی ازین غم بسوگواری نشست
میرزا یوسفخان را با ایالت کشمیر رخصت فرمودند و چون ساحل دریای سند مورد عساکر گیهان شکوه گردید
صادقخان از سواد آمده سعادت زمین بوس دریافت **توجه موکب اقبال بسیر کابل** چون بساحل دریای
سند معبر جنود سپهر احتشام گردید اردوی بزرگ را در اتک گذاشتند و رایات منصور بگلگشت همیشه بهار کابل
برافراشتند و در آن روز شهباز خان بسواد رخصت یافت و سلطان حسین پکلی بتوهم دور از کار فرار نموده
بجای متعلقه خویش شتافت خاقان گیتی ستان ولایت پکلی را بجاگیر حسن بیگ شیخ عمری مرحمت فرمودند و بران
صوب فرستادند که سزای کردار ناهنجار در دامن روزگار او بنهد و چون بگرام معسکر اقبال گردید شاه بیگخان

از سواد آمده بسعادت کورنش سربلندی یافت و در سرای خواجه یاقوت [illegible] رسیده بدولت زمین بوس
اختصاص گرفت و چون موسم خزان کابل میگذشت از سفید سنگ بطریق ایلغار متوجه شده و شاهزاده مراد را
با اردو گذاشتند که منزل بمنزل قطع مسافت نموده متعاقب می آمده باشد و درین راه حکیم همام از توران آمده بسجود
بجای آورد خاقان حقیقت شناس پرسش و دلنوازی بسیار فرمودند و بر زبان ترجمان گذشت که از توبک برادر
رفته و از ما ده بیت از حساب دو چشم یک تن کم ٭ وز شمار خرد هزاران بیش ٭ از جانب عبدالله خان احمد علی اتالیق
باتفاق آن دیار رخصت شده بود چون بسرحد کابل رسیدند حکیم همام از فرط اشتیاق پیشتر آمد و میران صدر
جهان با احمد علی اتالیق متعاقب می آیند و چون دار السلطنت کابل بمقدم خاقان سکندر حشم روشنی [illegible]
میران سید صدر جهان نیز بشرف بساط بوس فرق عزت برافراخت و حضرت خاقانی بارک کابل تشریف بردند [illegible]
باغچهای بالای ارک را تماشا فرمودند و شاهزاده مراد با اردو از عقب آمده ملازمت نمود و [illegible]
برافراشته بودند نزول سعادت اتفاق افتاد و درین منزل جشن عالی ترتیب فرموده احمد علی اتالیق ایلچی عبدالله
خان اوزبک را کورنش داده و او و همراهان را بانعام و تشریف اختصاص دادند و بانواع مراحم خسروانه سرافراز
یافت و درین مدت که عشرت آباد کابل بوجود فایض الجود مسعود بلاد روی زمین بود همواره [illegible]
و سیر منازل دلگشا تشریف برده فقرا و مساکین و سایر متوطنان آن دیار را برشحات سحاب مکرمت سیراب ساخته
میگردانیدند روزی بتماشای الالان هزارهای صحرانشین تشریف برده دامن دامن زر و سیم قسمت فرمودند
و در عورات آنها ازین مرحمت شد و میرزا سنجر و میرزا ابابشی و میرزا شادمان هزاره روی امید بآستان ملایک مطاف
نهاده بسعادت زمین بوس دریافتند و روز دیگر از منزل اسیاب سنگ کوچ فرموده بخانهای خواجه حسن نقشبند
که بهترین منازل کابل است نزول سعادت اتفاق افتاد و از آنجا بگذرگاهی که فردوس مکانی بابر پادشاه و میرزا هندال
و میرزا حکیم آسوده اند تشریف برده آمرزش خواستند و قاسم خان حکم شد که در آن گذرگاه باغی که درخور
فر سلاطین باشد اساس نهد مقارن آن از لاهور دم عزت مریم مکانی و دیگر بیگمان از لاهور رسیدند و خاقان [illegible]
اول شاهزاده دانیال آنگاه شاهزاده مراد و بعد از آن شاهزاده ولی عهد مسندآرای هفت اقلیم شاهزاده سلطان

سلیم ابن

سلیم [illegible] ایشان خود باستقبال شتافته شاهد دولت و بزرگی را بحسن ادب و فر و زیب زینت بخشیدند و در
آن فرخنده میمون که روز بازار نشاط و کامروایی بود خوشحال و علا شاهزاده ولی عهد را از صبیه خواجه حسن عم زین خان
فرزندی خجسته اختر کرامت فرمودند و هنگامه نشاط رونق دیگر یافت و آن نونهال گلشن خلافت را بسلطان پرویز نامزد
گردانیدند امید که در ظل تربیت حضرت شاهنشاهی بسنهای عمر طبیعی و دولت جاوید برساد بابا طالب که بهتر یاری که
نزد علی رای [illegible] شتافته بود با ایلچی او بالعرضه داشت و پیشکش همراه آورده بدولت آستانبوس سرافرازی یافتند
ارتفاع رایات اقبال از کابل بصوب هندوستان چون خاطر قدسی مظاهر خاقان ستوده خصال از گلگشت کابل
و [illegible] که صغر سن در خاطر داشتند سیر و ستوفی فرمودند و متوطنان آن دیار را از منحات
[illegible] دولت مراجعت بمستقر سریر خلافت ارتفاع یافت و قاسم خان بحکومت کابل
[illegible] بخاطر آمد که یکی از اهل اردو بتعزی رسم صبیه مرا بی آبرو ساخته
[illegible] عبد الصمد شیرین قلم باعث این جرات ری پاکی بوده بعد از تحقیق آن خون گرفته بقصاص رسید
[illegible] محبوس فرمودند از سوانح از لاهور خبر گذشتن راجه تودرمل و خاطر حقیقت شناس
[illegible] کشید و تاسف بسیار ظاهر ساختند و بی تکلف جای آن بود مقارن
[illegible] خدمت سخت گران کشید و تاسف بسیار ظاهر ساختند
آنها خبر [illegible] راجه بهگونتداس نیز رسید و خاطر او که مانسنگ را خطاب راجگی و منصب پنجهزاری [illegible]
[illegible] درین هنگام میرزا خان خانخانان که بحکم اشرف دانعات بابری بابی شاه تکلف ستایش لفظ از ترکی بفارسی
ترجمه نموده بود تمام ساخته بنظر اقدس گذرانید و مورد تحسین و آفرین گردید و چون موکب جهانگشا بموضع
[illegible] نزول اقبال فرمودند در دست روز شکار قمرغه طرح افکنده نخجیر بسیار گرد آوردند و شهریار سپهر کار
درون قمرغه در آمده صحرا صحرا از قوچ کوهی و آهوی سفید بتیر بندوق انداختند و در خلال آن حال شمس الدین
محمد جامی بمنصب دیوانی غرۀ اختصاص یافت و درین ایام نعمت خان بنگاله که از معتمدان خدمتگذار بود جان بجان
آفرین سپرد از سوانح آمدن عرایض محمد زمان از بدخشان بتفصیل این اجمال آنکه چون عبدالله خان بر ملک بدخشان
استیلا یافت محمد زمان پسر کلان میرزا شاهرخ اسیر سرپنجه تقدیر گردیده از قید حیات خان یافت و در سولاک [illegible]

ابطال رجال در فرا آنکه خود را بمحمد زمان موسوم ساخته چنان وانمود کرد درین هنگامی که عبدالله خان بقتل امر [illegible] داد
خواجه کلان خواجه بطفیل نسبت این دودمان والا برجان من بخشود خورد سال دیگری را بجای من کشت و برخیال
که هلال بچنین روزی بود نداز صمیم قلب تصدیق فرموده او را بسلطنت برگرفتند و بسیاری از اوباش گرد او فراهم
آمدند و در کوهستان بدخشان غبار شورش برانگیخته کولاب را بتصرف آورد و سلطان محمود نوجی آراسته [illegible]
او شتافت و زخمی را برادر پیشتر گرفت و الله داد بی دبوم بقتل رسیدند و این جنگ کار او رونق [illegible]
رد او قوت همرسانید و عرضه داشت بپایه سریر سلیمانی نوشته سرهای اوزبکان را بدرگاه فرستاد و نوشته بود که
چون بطفیل خواجه کلان خواجه از بیم جان رهائی یافتم بهندوستان آمده در لباس اهل تجرید بهیچوی [illegible]
ناصیه سعادت برافروختم و از آنجا بخواجه کلان خواجه عهد کرده بودم که تا او در قید حیات باشد اظهار خود را آشکار
نسازم بعرض جرات ننمودم و بزیارت خانه مبارک رفته از آن راه ببدخشان آمدم و اکنون بیامن اقبال جهانگشا
کمر همت بر تسخیر ممالک موروثی بسته بر اوزبکان استیلا یافتم و چون از منتسبان این آستانم امید که بتوجهات
ظاهری و باطنی قوی پشت گردم با آنکه بطلان آن دعوی محتاج بشاهد و برهان نبود خاقان والا احسان آمده را
مستمال و امیدوار ساخته مبلغی از نقد و جنس مرحمت فرمودند و در زمان شد که چون با عبدالله خان فرمانروای توران
عهد و پیمان استحکام یافته کومک فرستاده نشد و زنهار که ترک آن اراده نموده متوجه درگاه شود که درخور شاهی
و استحقاق حال او پرداخته خواهد شد و درین راه قاضی علی را که مدتها محبوس بود حکم نجات شد اگرچه خالی از
راستی و درستی نبود اما از درشت گوئی و شرارت همواره با راجه تودرمل در بحث شد خود را در شکنجه
داشتی و آخر کار از کمال استقلال و بلندی اقبال راجه محبوس شد و تا راجه در قید حیات بود خلاصی او امکان نداشت
و مراعات خاطر او بسیار میفرمودند و چون راجه را عمر بسر آمد بحکم بر خلاص او شد و آخر بشامت بدنفسی و اظهار
کفایت بوقع نقد حیات باخت مصراع هر دو سر آن بسوی که درسر داری ٭ از وقایع بلند مرتبه سلطنت خانخانان
بعالی نهمت منصب وکالت چون راجه رخت حیات بربست خاقان روشن ضمیر خانخانان را که از صغر سن در سایه
عاطفت آنحضرت تربیت یافته بود و نقوش سعادتمندی و کارآگهی از ناصیه احوالش پرتو می افکند بدین منصب عالی

[illegible]

[illegible] اختصاص بخشیدند خان اعظم بایالت گجرات فرق عزت برافراخت و شهاب الدین احمد خان از تغییر او بحکومت
مالوه سرافراز شد چون مقارن آن که بورد عساکر منصور کردید آنحضرت بشکار خوشوقت بودند قضا را کمان [illegible]
نمودار شد و بقصد او نوسن جهان نورد برانگیختند و از بس که زمین سنگلاخ و بر نشیب و فراز بود اسب سکندری
خورده بسر در آمد و آن سایه رحمت ایزد سبحانه از پشت زین بر زمین افتاد در رخسار مبارک خراشیده مجروح
شد و از این حادثه بر دلهای مخلصان فدائی زخمهای کاری رسید و بحکم اشرف حکیم علی متصدی علاج شد و در
اندک فرصتی آن ریشها التیام پذیرفت و جان تازه در قالب دوستکاران در آمد و ملک الشعرا ابو الفیض فیضی تخلص
این رخ زیبا در این باب گفته قطعه دوش از آسمان ضمیر مرا ٭ گره غصه بر جبین افتاد ٭ حالتی رفت کز تصور آن
لرزه در چرخ هفتمین افتاد ٭ خاک اندر دهن مگر از رخش ٭ شاه والا جلال الدین افتاد ٭ بیخود افتاد مرا
فتادن او ٭ در جهان عقل سهمگین افتاد ٭ آسمان بانگ زد که غصه مخور ٭ نور خورشید بر زمین افتاد ٭ چرنبا
نور را زافتادن ٭ نور را لجوهر اینچنین افتاد ٭ گفت لحسنت نکته گفتی ٭ که دلت نکته آفرین افتاد ٭ عالم افروز
باد آن جوهر ٭ که بخورشید همنشین افتاد ٭ مدت شش روز صاحب فراش بودند و روز هفتم بدیوان خانه
بر آمده کورنش دادند و غریو مبارکباد از شش جهت برخاست و عالمی از تصدقات آنحضرت کام برگرفتند و در [illegible]
قاسم خان بحکومت کابل رخصت یافت و مقارن آن حال عرضه داشت شهباز خان از سواد رسید که جلال عظیم
با افغانان یوسف زئی میرزا که محکمه آنها بود و درین مدت بتصرف اولیای دولت در نیامده بود مفتوح گشت
و بسیاری از مفسدان بقتل رسیدند و علی محمد الف در راه اخلاص جان نثار شد و چون از دریای سند عبور [illegible]
اقبال اتفاق افتاد حسن بیگ شیخ عمری از بنگش آمده سعادت کورنش دریافت و پیشکشی که از زمین داران بنگش
گرفته بود بنظر اشرف درآورد و در حوالی سرای زین الدین علی در روز نشاط شکار خوشوقت گردیدند و اقام [illegible]
بابا حسن ابدال خواجگی محمد حسین برادر قاسم خان بکابل رخصت شد و درین حوالی خبر فوت راجه گوپال داد
که بجرات صوبه اجمیر تعین بود رسید و فتح خان مسند عالی در راوده نقد حیات سپرد او از طایفه فیلبانان بود
در صغر سن بسعادت خدمت خاقان والا حشمت سرافرازی یافت و چون آثار نیک ذاتی و راستی از ناصیه احوالش ظاهر بود

از صدق و اخلاص درود داد و ضراعت بمرتبه امارت و خطاب مسند عالی فرق عزت بر افراخت و از جوهر شناسی قاآن روشن
ضمیر مصدر رضامندی شایسته گردید و چون حدود دهتاس مخیم بارگاه جلال شد بشکار قمرغه توجه فرمودند و از سوانح
دل خراش که درین ایام روی داد افتادن آن سایه الهی است از فراز فیل روزی بنوبت سواری الوار ای بود و در رحمت
و خروش مستی اراده سواری و برپشت ماده فیل بر آمدن خواستند بر کردن او نشسته هنوز پای مبارک در رکاب
مضبوط نساخته بودند که آن فیل بقصد ماده دوید و شهسوار عرصه همت برزمین افتاد و زمانی دراز از هوش
رفت و محقق است ایزد سبحانه که همه وقت حافظ و ناصر برگزیده آن دین و دولت است آسیبی از فیل نرسید و بعد از آنکه
بخود آمدند غریب آشوبی در مردم افتاد اگرچه در پای تخت شورش کمتر بود لیکن در ممالک و دردست اخبار موحش
انتشار یافت و بر یکبار نشسته بمنزل تشریف بردند و بصلاح و صواب دید حکمای دست کشودند و از برآوردن
خونهای فاسد آثار صحت از وجنات احوال فرخنده مآل ظاهر شد معهذا موج خبر بطالاهور در آمد و رعایا
دست از ادای خراج باز داشتند و اهل تمرد بتاخت و تاراج قصبات و قریات پرداختند و چون بزودی صحت
کامل نصیب شد آن شورش فرونشست و خاک در کاسه واقعه طلبان سیاه زبان افتاد و چون از دریای جناب
عبور موکب گردون شتاب اتفاق افتاد فیل سواره برآرد و تشریف بردند و امرای که در لاهور بودند بسعادت
استقبال شتافته نثارها آوردند قلیج خان مادهو سنگ و رامداس دولت زمین بوس دریافتند سوانح سال
سی و پنجم از مبدا جلوس اشرف شب چهارشنبه چهاردهم جمادی الاول هفصد و نود و هشت هجری آفتاب
جهانتاب برج حمل پرتو تربیت انداخت و سال سی و پنجم از جلوس اشرف بمبارکی و فرخندگی آغاز شد و چون باتمام
در آمدن شهر نزدیک بود در ظاهر دارالسلطنت لاهور جشن نوروزی آراستگی یافت روز دهم فروردین ماه الهی
در ساعت مسعود دارالخلافت بفر شکوه مقدم گرامی و نور آسمانی گرفت در دولتخانه آیین بندی فرمودند و تا روز شرف
هر روز یکی از امرای عظام بلوازم ضیافت و مراسم نثار و پیشکش پرداختند و میرزا یوسفخان از کشمیر آمده بسعادت
ناصیه اخلاص نورانی ساخت درین تاریخ خبر رسید که عبدالمومن سلطان خلف عبدالله خان فرمانروای توران بقصد
محمد زمان متوجه بدخشان شد و عباس سلطان دوستم قلی و جمعی را بطریق منقلا از آب آمویه گذرانیده پیشتر فرستاد

و محمد زمان

و محمد زمان که خود را بفرزندی شاهرخ میرزا اشتهار داده و بسیاری بدخشان بر گرد او فراهم آمده بودند پای همت
مستحکم داشته با فوج منقلا جنگ صف نمود آنها را در هم شکسته خود را بعبدالمومن رسانیده و نزدیک بود که در کشاکش
بازد بهزار ترود دست یازد خود را بر رابرانداخت و درین تاریخ عرضداشت راجه مانسنگه باینکه بپرورکان رسید
و مجرای خدمات او شد و تفصیل این اجمال آنکه چون راجه بحکومت بهار سربلندی یافت همت بضبط زمین
داران سرکش و انتظام سرحدها مصروف داشت از راجه سنگرام و پورن مل گندهوریه و انس جرو پیشکشهای
لایق از زر و نقره و فیلان نامی گرفت و دختران آنها را بفرزندان و برادران خود نسبت کرده خاطر را پرداخت مقارن
آن حال سلطان قلی قلماق و کچکنه بهادر از باغیان بنگاله که در پناه زمین داران دس میبردند بر آمده تاخت حدود
پتنه را تاختند و از آنجا در تهکه روی ادبار نهادند و فرخ پسر خان کلان که جاگیر دار در تهکه بود تاب مقاومت
نیاورده به پتنه آمد و جگت سنگه خلف راجه مانسنگه جمعیت نیک فراهم آورده بمدافعه غنیم شتافت و پیش از
تلاقی فریقین مخالفان پای همت از جای رفته و سراسیمه روی بوادی فرار نهادند و جگت سنگه تکامشی نموده غنیمت
فراوان بتصرف آورد و راجه مانسنگه خلاصه غنایم را با یکجا و چهار زنجیر فیل که از زمین داران گرفته بود روانه
درگاه سپهر اشتباه نمود و مورد نوازش و تحسین گردید و درینولا بعرض مقدس رسید که هند ال زمین دار بیکلی از زید
ذات دشوره پیشه جمعی از ابطال رجال فراهم آورده و خود را بسلطان نصیر مخاطب ساخته بیکلی را از مرد و حسن بیک شیخ
عمری که رفته است را جمهه حسن بیک را با بسیاری از ایماقات بدخشان بتنبیه و تادیب او رخصت فرمودند و کو ربخواهان برزوره
کوه و کمر را شتافته شلاق زیست در ساز دندور زود تنی که ساز تحت الهی از فراز فیل بر زمین افتاد آنکه پیر از طبقه راجپوت
بسعادت خدمت حضور سرافرازی داشتند جمعی از اوباشان واقعه طلب قصبه بیرات را که کان مس در آنجاست غارت کردند
و گروهی بهوای راتاختند و دیانه خویش نا همواری و ساتس حوالی میرته بتاراج پرداخت محمد لادر صوبه میوات جابجا غبار
فتنه و آشوب مرتفع شد و چون صورت حال بمسامع جلال رسید شاه قلیخان محرم را بسرانجام او تعین فرمودند و در اندک
فرصت بسیاری از اشرار بسزای کردار ناهنجار خود رسیدند و به یمن معدلت خاقانی و الا حشمت غبار فتنه و آشوب فرو
نشست و از سوانح تربیت فرمودن عزیز خان جانوری است در آن زمان که خانخانان از حدود جانور سرکشت

او را بتوفیق همراهی نشد و از کم خردی خود را بضلالت و جهالت قرار داد تا آنکه خانخانان فوجی بر سر او فرستاده وحشی
دانست که ستیزه از پیش نمی رود و بخرخانه حرامی نتیجه بران مترتب نمیشود روی عجز و جهالت بمقربی آستان
نهاده و مرزبی بخدمت حضور سعادت اندوخت درینولا خاقان وافر الاحسان نظر مرحمت حال او افکنده جانور از آن
مالوف او بود بتیول او مقرر فرمودند و چون آثار رشد و جوهر شجاعت از ناصیه احوال او لمعه ظهور داشت بانواع نوازش
و اقسام تربیت مخصوص گردید و از وقایع این ایام ارتفاع پایه زین خان کوکلتاش با تالیق شاهزاده سلطان پرویز
چون والده شاهزاده با آن رکن السلطنت خویشی قریب داشت حضرت خاقانی برین مناسب او را با تالیقی قرة العین خلافت
سربلندی بخشیده شاهزاده را بمنزل او فرستادند که در دامن عزت والده زین خان که انکه آنحضرت است تیمار و تربیت
یابد و از سوانح غرق شدن الحجی عبدالمومن سلطان پسر عبدالله خان فرمان روای توران بدریای بهت چون
ایماقات بدخشان از تظلم و بیداد او بستوه آمده با خانه کوچ روی امید بدرگاه خلایق پناه نهادند آن جوان بی
آشفته سر گستاخانه مکتوبی نوشته ارسال داشت که آنها را باز گردانید و دیگر مقدمات لاطایل که نوشتن آن لطفی
دارد قضا را در زمانی که فرستاده از آب بهت عبور مینمود کشتی او بموج خیز فنا رفت و بر زبانها چنان افتاد که مگر
باشارت آنحضرت باشد رود و نیست که سزاوار آن بود و هم درین زمان جمعی از سران کشمیر حسین خان و محمد خان
و لوهر چاک و حسن ابو پیر اراده فتنه و فساد که جبلت کشمیریان بآن مجبول است از درگاه والاگریخته بکوهستان
کشمیر پناه بردند و بیمن اقبال بی زوال پیش از آنکه قدم ضلالت از مکمن فتنه برون نهند دستگیر شده بیاسا رسیدند
و درین تاریخ قاضی علی بمنصب ناظری بیوتات خلعت امتیاز پوشید اگرچه صادق خان سالار بود و خواجه
بیک دیوان بیوتات لیکن از کثرت اشتغال و توسیع دولت او را نیز درین امر خطیر دخل دادند و از قاضی زادهای
مشهور است و خالی از فضیلت نبود و از نویسندگی و کاردانی نصیبه وافر داشت سخن زبان آور و قوی نفس بود در این
حال بجزری بخشی شده و مرتبه باراجه بر سر دیوان نشست و آخر با راجه در افتاد و از بد صرفه گوئی محبوس گشت و تا
راجه در قید حیات بود از حبس بر نیامد و چون راجه روزگار بسر آمد کوکب طالعش از هبوط سر بر کرد و بخدمت ناظری بیوتات
سربلندی یافت و از سوانح رفتن راجه مانسنگه بصوب اودیسه چون راجه مانسنگه از ضبط بهار و انتظام آن سرکار

خاطر را پرداخت تسخیر اودیسه که در اقصای بلاد بنگاله است پیش نهاد همت ساخت و از راه بردوان بتوان شد و بقا در
خان یا لوحی سنگلی و رای بردامن یا لوحانه پیوستند و از آنکه موسم باران و طغیان آبها و جریان سیلابها بمیان آمد
در جهان آباد توقف گزید که بعد از برشکال سعید خان حاکم بنگاله و مخصوص خان برادر او را با دیگر کومکیان زمین
داران آنحدود همراه گرفته روی بمقصد آورد و قتلو لوحانی افغان که اودیسه را بتصرف داشت بیست و پنج کروهی معسکر
اقبال آمده رزمطلب گشت و بهادر کوره را با جانب رای پور فرستاد و راجه جگت سنگه پسر کلان خود را بمدافعه او تعین
فرمود اگرچه از بی طالعی در بی تو زکی لشکر چشم زخمی بفوج جگت سنگه رسید اما بسیاری از اعیان لشکر مخالف
عمر خان و همرد و پسران همایون قلی بر خاک هلاک افتادند معهذا راجه چین عزیمت غبار آلود نفرمود و ساخت و بیشتر
از پیشتر بدار اهی مردم و اظهار قدرت پرداخت درینوقت عیامن اقبال بیزوال قتلو بمرض طبیعی در گذشت و شورش غریب
در افغانان افتاد خواجه عیسی که بر سر افغانان نصیر خان پسر قتلو را بحکومت برداشته حرف صلح در میان آوردند
و قرار یافت که خطبه و سکه را بنام حضرت خاقانی آراستگی بخشند و جگناته با توابع داخل ممالک محروسه گردد و لوازم خدمت
و دولتخواهی بجای آورده همواره پیشکش لایق بدرگاه میفرستاده باشند بدین شروط خاطر سپردند و خواجه عیسی پسر قتلو
را نزد راجه حاضر آورده صلح و بخانه تیل رو دیگر فیلان نامدار برسم پیشکش سپردند که روانه درگاه ساختند و درین تاریخ میرزا
یوسفخان رخصت کشمیر یافت و درینجا ضبط راههای کوهستان که در شمار اردو بخار و افتاد تعین شد و رای
رایسنگه را بسرکار ترکه وطن مالوف اوست و در روز وزن مبارک که جشن پادشاهانه ترتیب یافته بود میر صدر جهان
مفتی که از جمله سادات هند است و میر عبدالحی میر عدل که از جانب مدرسه دانست و از طرف والده بسلسله علیه خواجها
منسوب است بتکلف و مبالغه پیاله خورد زده در آن وقت این بیت بر زبان اهل زمان گذشت بیت در دور پادشاه
خطا بخش جرم پوش ٭ حافظ قرابه کش شد و مفتی پیاله نوش ٭ و از سوانح کشته شدن عارف پسر شیخ یعقوب
سخن مر خو و ظالم الطبیعت بود و کنیزان خود را بتعزیب تمام نگاه میداشت و باندک توهمی آزار بسیار میرسانید دو جزوی
از کنیزان بقتل او همداستان شده در وقتی که مست افتاده بود بخنجر کار دو خنجر کارش ساختند و کوتوال آنها را بقصاص
رسانید و از قضایای که درین ایام روی داد آنکه شهریار معدلت شعار بر حال یعقوب پسر یوسفخان والی کشمیر

نظر مرحمت انداخته اورا بابا محمود حسن بیک کرده نزد راجه مانسنگ به بنگاله فرستاده بودند که در حضور شاه سنگی آید
و حاکم مقرر دارد و چون بقصبه ... رسید در اثنای راه غوغا شد که زندانبانان و ... دست ... انداخته
اند در ینوقت یعقوب که ذوری ... داشت بر سکان می رفت و ابوالحسن بیک همعنان بود آن شیفته بر تخت ... علی
را شمشیر زد و بعد از آن حسن بیک زخم انداخته ... حسن بیک شرط ... بجای آورده ابا راد ... تیغ ...
و جمعی که بمحافظت یعقوب مقرر نموده بود اورا مقید ساختند اگرچه از آن زخم حسن بیک بر زمین افتاد اما جان بسلامت
برد و یعقوب با سلسله محبوس بر راجه رسانید از بدایع وقایع که درینولا سمت ظهور یافت آنکه در مواضع ...
بود راوت سکا نام یکی از دشمنان او زخمی بر پشت و دیگری زخم بر بناگوش او زد و بهمان زخم جان داد و بعد از چند
راو ... خویش او را پسری شد که بر پشت و بناگوش زخم داشت و شهرت چنان کرد که راوت سکا باز به ترکیب عنصری
قدم بعالم وجود نهاده و آن پسر خود میگوید که من فلانم و نشان میدهد چون واقعه بمسامع علیه رسید بحکم آنکه
در پایه سریر خلافت حاضر آوردند بعد از تحقیق ظاهر شد که محض افترا بود و روغ است اما خالی از استبعاد نبود
و در این وقت حضرت خاقانی فرمودند که در زمانی که در بطن مادر بودم روزی مریم مکانی خالی چند بسوزن در پای نقش
میفرمودند حضرت جنت آشیانی رسیده پرسیدند که باعث چیست ایشان بعرض رسانیدند که آرزوی خاطر آنست که
چون فرزندی قدم بعالم وجود نهد این نشان خال در پای او ظاهر باشد و بعد از تولد کرد ملاحظه فرمودند بجنس نقش
نقش آن خواهش بر صفحه وجود جلوه گر بود و جمعی از مقربان بساط عزت که بسعادت خطاب سرافرازی داشتند بیان
مبارک خود دانموده که هنوز نشان آن خال ظاهر است و درین سال فرخنده زین خان کوکلتاش بضبط راجهای کوهستان
پنجاب دستوری یافت و آن شایسته خدمت بمقصد پیوسته جمیع راجها و رایان را باستمالت و استعانت و تهدید ... ضمن
تمنیر و طبیع و منقاد ساخته همراه بدرگاه آورد و اسامی آنها برین تفصیل است راجه بدهچند زمیندار نگرکوت که بتخانه
معابد بزرگ کفار است و هر سال جمع انبوه از اطراف و اکناف هندوستان بدو بتان زیارت بتان مطاف میرسند و شهرت کاذب
شده که سر بریده و زبان بریده درست میشود و نابینا چشم مییابد دیگر پرمانند راجه کوه جمو دیگر راجه ... زمیندار ... که
الحال بیمن تربیت حضرت شاهنشاهی بوالاترین مرتبه امارت مرتقی گشته و راجه ... و جینی دال راجه ... و راجه ... کولیار

و راجه ... و راوای ... و رای پرتاب و رای ... و رای ... و رای ... و رای ... و رای کرشن و رای ... و رای ...
اگرچه سوار آنها زیاده از هشت هزار نیست اما پیاده از یک لک کم نیست و تا مرد ... فیل و صد ... و ...
و دویست و پنج جانور شکاری از باز و جره و شاهین و دیگر جانوران که در آن کوهستان بهم میرسد از قطاس و ... و ...
کیر بصیغه پیشکش آورده بودند بسعادت آستانبوس دریافتند و بالتماس زین خان مشمول عواطف خسروانه گردیدند و
از سوانح اقبال آمدن ایلچی عبدالله خان اوزبک فرمانروای توران بدرگاه خاقان ممالکستان چون پیش از این
عبدالمؤمن سلطان از آشوب جوانی و بی باکی طبیعت گستاخانه مکتوبی نوشته بود چنانکه گزارش یافته درینولا
آن برگزیده درگاه ایزدی از پایه شناسی و بوم ... معذرت نامه مصحوب مولانا حسین جرانی بقدسی آستان
ارسال داشته اظهار نارضائی و شکایت از فرزند خود ظاهر ساخته بعز قبول مقرون کرده بود درینولا خبر فوت شهاب
الدین احمد خان بمسامع جلال رسید که در اصل باجل طبیعی درگذشت بر خاطر قدسی مظاهر سخت گران آمد
از اعاظم امرا بود و در فنون سرداری و حکومت یکی از سر آمدان بود و غلبه کرد امرا در آشنا ... بود و بهلوی ...
داشت و در هندوستان آثار خیر از و بسیار مانده حق جل و علا ایامرزاد و مقارن آن حال شهباز خان بی تحصیل
حکم از سواد آمده مورد عتاب و خطاب گردید و از هر زه کوئی و جوابهای نادر برابر بزرگان ادب محبوس گشت در ان معظم
وقایع فرستادن خانخانان سپهسالار بتسخیر قندهار چون بعرض مقربین رسید که مظفر حسین میرزا و رستم میرزا
پسران سلطان حسین میرزا با فرمانروای ایران راه مخالفت سپرده با یکدیگر در افتاده با هم ... دولتخواه
سعی دارند و اوزبکان در کمین فتنه و آشوب چشم براه قابو نشسته اند و ممکن که زمین ... دست برابر ... باشد
... رای ... که عکس پذیر ملهمات غیبی است چنان تقاضا فرمود که سپهسالار با فوجی شایسته متوجه آن
حدود شود اگر میرزایان قندهار را با اولیای دولت ... سازند بعواطف خسروانه مستمال ساخته همراه بدرگاه آورد والا
بکلید تیغ همت مفتوح سازد و اسامی جمعی از اعیان که همراهی خانخانان مقرر شدند برین تفصیل است شاه بیک خان
سید بهاء الدین بختیار بیک ترکمان ... دولت پسر رای ... جانش بهادر ... رای ... فراسیاب
ترکمان میرزا ... برلاس شریف سرمدی ... معصوم بهکری سید ... قاسم کوکه خواجه حسام الدین

خاکی گکر ... نور محمد خضری عبدالغنی الغ بیک سالار الکی خاکی بیک ... یارمیک سالار قلی میرزا محمد ...
علی ابراهیم بیک غیب علی کابلی الله بردی مرشد قلی جولاق شمسی عرب محمد زمان باقی چاره ... عبداللطیف ...
الناس ... محمد قلی تنکری بردی فرخ بیک قل محمد ... بهادران و رفیقان و خواجه مقیم بخدمت بخشی گری
آن لشکر سرافرازی یافت و حکم شد که چون سپهسالار ... سید اکرکلانتران آن مرز و بوم لوازم اطاعت و
خدمت بجای آورند همراه بگیرد و الا سزای شایسته دهد و از راه ... و ... حاکم ... کرنستاده او را ... طلب
آن خود همراه شود با فوجی ... مقرر دارد موجب نجات خواهد بود و اگر به عزرهای نامستحسن دفع الوقت
کند درین مراجعت بر تنبیه و تادیب او همت گمارد شهریار بنده نواز در او ... ایلچیان تشریف ... برد
و بدر ... گوش هوش او را کرانبار سعادت ساخت و فرق عزت او را بابین نوازش از همکنان برافراخت درین
خلال ابن حال اسمعیل قلیخان از گجرات آمده بسجود که پاپر فلک اساس ناصیه اخلاص نورانی کرد **وقایع سال سی و**
ششم از مبدا جلوس اشرف روز پنجشنبه بیست و چهارم جمادی الاول نهصد و نود و نه هجری نور بخش جهان
صورت و معنی به بیت الشرف حمل پرتو سعادت افکند و سال سی و ششم از مبدا جلوس اقدس مبارکی و میمنت آغاز
شد و به آیین اکبری دولتخانه خاص را آیین بستند و تا روز شرف هر روز یکی از امرای عظام برسم ضیافت لوازم نثار
و پیشکش سعادت اندوخت و بعد از فراغ جشن نوروزی بباغ میرزا کامران تشریف برده سیر مستوفی فرمودند
و درین ایام خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش از فیلان نامی و نفایس امتعه گجرات بنظر همایون درآورد و بنیاز او پایه قبول
یافت و زین خان کوکلتاش را بمنصب چهار هزاری رفعت پایه عزت برافراختند و روز شرف ایلچیان حکام ... بعرض
داشت و پیشکش دولت بار یافتند و چون اظهار ندامت و اعتراف بتقصیر نموده بود به قبول مقرون گشت وان
سوانح این سال طلوع اختر طالع برهان الملک از مشرق ممالک دکن و استیلای او بر ولایت احمدنگر و سر ... ملک
موروثی به نیروی اقبال خاقان ... چون نقش بند قضا جلوه هر مرادی بزمانی مخصوص داشته است
سعی بی هنگام نتیجه نمی بخشد و پیش از آن دست و پا زدن سود ندارد لاجرم برهان الملک بحصول مقصود مراجعت
نمود تا حال در ولایت مالوه ... روزگار بسر میبرد درینولا باز براجه علیخان حاکم خاندیس و ... راجه

معاونت او کمر همت بسته ملوان و مهربانی و همراهی بجای آورد و او ... باعتضاد اقبال روز افزون قدم همت پیش
نهاد و بعادلخان حاکم بیجاپور قرار داد که چون برهان الملک بولایت احمدنگر درآید عادلخان فوجی از نظر
فرستد القصه چون برهان الملک براجه علیخان پیوست لوازم مردمی و مروت بجای آورده تا سرحد خود
همراهی نمود و از موافقت و مرافقت او کار برهان الملک رونق دیگر یافت و جمال خان پیش از آنکه لشکرها بآن
ملک درآید اسمعیل پسر او را بحکومت برداشته نخست بجنگ لشکر بیجاپور شتافت و آنها را شکست داد چون
برهان الملک بولایت برار رسید امجدی الملک و عظمة الملک و شجاعتخان و نصرتخان اکثر از امرای برار آمده او را
دیدند و بی پرخاش برار ممالک استیلا یافت و جمال خان بعد از شکست بیجاپور در کمال نخوت و غرور کوچ بر
کوچ بجانب برهان الملک و امرای برار و دیگر داشته خود بمدافعه قدم همت پیش نهاد و از جانبین درهای
نمایان بظهور پیوست قضا را در اثنای جنگ بندوقی بجمال خان رسیده خرمن حیات او را آتش فنا سوخت
و دکنیان از ظهور این سانحه غیبی سراسیمه راه گریز پیش گرفتند و زمانی نگذشته بود که اسمعیل را دستگیر
ساخته آوردند و بشارت فتح بلند آوازه شد و چون کار دیگر پیش نبود راجه علیخان جمعی از مردم خود در ایران
الملک همراه نمود و از آنجا بر گردید و او بهمعنان فتح و فیروزی با جمعی کرد در آمده ابواب نشاط و کامرانی بر روی
روزگار خود گشود و از وقایع این سال رسیدن ایلچی شاه عباس فرمانروای ایران بدرگاه خاقان سپهر آستان
با نفایس امتعه و اسبان عراقی بر سبیل ارمغان چون نوبت سلطانی بشاه عباس رسید یادگار سلطان شاملو را
که از ریش سفیدان و قدیمیان آن دودمان والا بود برسم رسالت بدرگاه سلاطین پناه فرستاده سلسله
جنبان اخلاص و دوستی شد و مقارن این حال مظفر حسین میرزای قندهاری عرضداشتی مصحوب مهتر ابراهیم
بدرگاه سلیمان جاه فرستاده اظهار اطاعت و بندگی نمود و خاقان موفور الاحسان فرستاده را بانواع نوازش
مطمئن خاطر ساخته فرمان استمالت بمیرزا ارسال فرمود **فیروزی یافتن خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش و**
شکست سلطان مظفر گجراتی و جام چون خان اعظم بایالت ولایت گجرات فرق عزت برافراخت جام که عمده
زمینداران آن دیار است و پیوسته در کمین پرخاش نشسته و انتظار فرصت داشت درین وقت باز سلطان مظفر را

از کنج خمول و ناکامی برآورده در فراهم آوردن جمعی از اوباشان واقعه طلب و تیمار احوال آن همت بست و دولت خان پسر
امین خان غوری حاکم سابق سورت که در لجه کنگار زمین دار کچ نشین بود موافقت نمودند و خان اعظم دست اعتصام بحبل
المتین اقبال روز افزون زده بر الطاف ایزد نستعین و استیصال اهل زور و الطغیان همت بست و با آنکه برادران قلیج خان
که در بندر سورت تحاکیر داشتند و فرزندان اسماعیل قلیخان که از اعاظم سرداران صوبه بودند همراهی نکردند
بمدافعه غنیم رجوع به پیرم کانو رسید فتح خان پسر امین خان مذکور و چند رسین نشین در راه او دیره
دار مورچه خان اعظم را آمده دیدند و کن رکن السلطنت نورنگ خان و سید قاسم و خواجه سلیمان و حشمتی را
با فوجی برسم منقلای فرستاد و این فوج در موربی که بیست و پنج کروهی غنیم بود عنان باز کشیده حرف صلح
در میان آوردند و این معنی موجب نخوت و استکبار ارباب خلاف شد و قرار جنگ داده روی ادبار بمعرکه کارزار
نهادند و خان اعظم از این ادای ناپسندیده برآشفت و با آنکه بیش از ده هزار سوار همراه نداشت و مخالفان از
سی هزار سوار متجاوز بودند کثرت عظیم بنظر همت در نیاورده بترتیب افواج پرداخت در قول خود
با دو هزار سوار و در برانغار نورنگ خان را با هزار و پانصد سوار و در جوانغار خواجه محمد رفیع را با هزار و هشتصد
در هراول سید قاسم بارهه را با هزار و چهارصد سوار مقرر فرموده و در التمش الوز پسر خود را با شش صد
و خود با جمعی از جوانان چیده قریب چهارصد سوار طرح شد و کوجر خان را با پانصد سوار طرح فوج برانغار
و خواجه بردی را با پانصد سوار طرح جوانغار قرار داده و سلطان مظفر بتقسیم عساکر ادبار ماثر خود فرموده
انبوه از کوه ایشان و بلوچستان قدم جرأت و جسارت پیش نهاد در یوم دوشنبه بارانی عظیم فرو ریخت و دو سه روز
متصل او رحمی ... غنیم در فضای مرتفع منزل داشت و معسکر اقبال در زمین نشیب بود از شدت باران رسد
باردوی کیهان پوی کمتر میرسید و سپاهی از کثرت آذوقه و افراط باران به تنگ آمدند و خان اعظم صلاح در جنگ
ندیده بجانب نوانگر که مواطن جام بود کوچ کرد که هم توسع در آذوقه رسد و هم سنگ تفرقه در هنگامه مخالفان
افتد رجال کرد هی موضعی بود معمور در آنجا معسکر اقبال شد و غنیمت فراوان از حیوانات وغیره بدست سپاهی
در آمد و غنیم را پای استقامت از جا رفت و بسیاری برسر خانه کوچ رفتند مظفر در میان دو لشکر

بود فرود آمد روز دیگر از جانبین صفها آراسته روی بعرصه دعا نهادند بهادران جوانغار از هراول گذشته بمخالفان
در آویختند محمد حسین شیخ خودها تاختن و خواجه رفیع بیک نمایان نموده او را طلوکر کرده با شمشیر
شهادت چشانیدند و پانزده نفر از برادران و خویشان او در راه وفا جان نثار شدند شیخ کبیر پسر مکمل خان
نیز مردانه نقد هستی سپرد جوانان فوج طرح را همت یاوری نکرد اکثری طرح داده تا پس قول آمدند محمد حسین
شیخ که زخم کاری داشت در شاه راه اطاعت تسلیم شد غنیم از کمال و سراز بتعاقب نموده شاه راه بنگاه پیش داشتند
جوانان التمش بر ولتخان در آویختند و مردانه کارزار کرده و بیشتر و دلیران هراول با مقدمه مخالفان در زمینهای شکسته
ظاهر ساختند و انواع طرفین بیکدیگر دست و گریبان شده داد شجاعت و جانفشانی دادند و بلوچستان از اسب فرود
آمده و نو جمار با هم بسته مانند سر بر کندر و ایستادند و کار از تیر و شمشیر گذشته بکارد و خنجر رسیده بود
بهادران التمش فوج برانغار مخالف را بر داشته در هم نوردیدند و خان اعظم که با جمعی از جوانان چیده طرح شده
انتظار وقت بوداشت دمه لوریز رسیده غنیم را بر داشت مهران برادر ... و پسر و چیده با پانصد سوار بلوچ
بیکجا افتادند مظفر و جام در غایت سراسیمگی دنبال اسیری راه گریز پیش گرفتند و دولتخان زخمی جونه گره شتافت
و خان اعظم را فتح عظیم نصیب شد اگرچه از سرداران لشکر منصور ترددات شایسته بظهور پیوست و بهادران
دیگر انواع کارنامهای شجاعت و جانفشانی ظاهر ساختند اما اصل خان اعظم همان بود و فتح شکن همان از جانب
مخالفان دو هزار کس بر خاک هلاک افتادند و از اولیای دولت صد کس آبروی شهادت یافتند و قریب پانصد نفر زخم
برداشتند اما غنیمت نامحصور از نقد و جنس از توپخانه و فیلان و سایر اسباب حشمت بتصرف دولتخواهان
در آمد خان اعظم جشن عالی ترتیب داده در خور ترددات مردم به انعام فیل و اسب و خلعت و ازدیاد علوفه
فرج مراسم بزرگی بحقوق سرداری ادا فرموده عرضداشت مشتمل بر عرض لشکر و نوید فتح و ظفر و مجرای خدمت همراهیان
بدرگاه عرش اشتباه ارسال داشت و خاقان پایه شناس لوازم شکر و سپاس این موهبت بمقابل بتقدیم رسانید
در ازدیاد مناصب و ارتفاع مراتب بندهای شایسته خدمت توجه گماشت و خان اعظم بعد از ارتفاع اعلام فتح و فیروزی
بنوانگر شتافت و غنیمت فراوان بدست افتاد و سلطان مظفر و جام رشتغار جا را پناه برد و خان اعظم خود در

آنجا ورود توقف نموده نورنگخان و سید قاسم را با فوجی به تسخیر جونه گره فرستادند و در وقت دولتخان پسر امین خان
زخمی از معرکه بر آمده بود تسلیم شد و اهل قلعه قول و امان طلبیدند که برآیند مقارن آن مظفر خود را با بیهار رساند
متحصنان بجای دیگر افتاده و خان اعظم از آنجا خاطر وا پرداخته خود بتسخیر قلعه متوجه شد و مظفر بوده آنجا
در قلعه صلاح ندید بر آمده شهرت چنان دادند که بجانب احمدآباد شتافت خان اعظم خرم پسر خود را با فوجی تعاقب
او تعیین فرمود و خود بمحاصره قلعه پرداخت در این اخبار رسید که جام از حوالی لشکر گذشته بوطن خود میرود خان
اعظم بتصرف او ایلغار کرد و از سوانح فرستادن قاضی علی بتحقیق جمع کشمیر میرزا یوسف خان حاکم آنجا بتقریر
نوشتند و میرزا یوسف خان او را شکنجه و تعذیب کشید و چون او فرصت یافت فرار نموده بدرگاه معدلت پناه
آمد و بوسیله بعضی از ارباب افتکار بساط قرب معروض داشت که در جمع کشمیر توفیر بسیار و از آنچه میرزا یوسف خان
از دیوان اعلی بتحویلش شده ده پانزده بلکه بیشتر گنجایش افزونی دارد اگر امینی از درگاه مقرر کرد در بیش
سازم لاجرم قاضی علی که با نویسندگی و کاردانی از راستی و بیغرضی بهره وافی داشت به تنقیح جمع کشمیر رخصت
یافت و در این سال مولانا عرفی شیرازی نقد حیات درباخت اگرچه ... نظم و نثر لفظ آرای معنی آفرین
بود و بحسن تمام داشت اما سخت متکبر و خودستا و میر زیست و خلاصه گرامایه ملازمان بنفسانی و ترددات شراب
صرف مینمود چنانچه در حالت نزع نفس بشماره افتاده بود شش و پنج و شش و چهار میگفت تا جان بداد خاقان
معجز بیان که ترجمه پرداز حقایق ایزدیست در این مقام فرمودند که کاش شش و یک و پنج و یک و چهار و یک می گفت
و با این وسیله یک لفظ که اسم و صدیست بر زبان میراند و هم دریمولا شیخ ابراهیم که حراست دار الخلافه آگره بعهده
او مقرر بود ودیعت حیات سپرد و شاه قلیخان محرم بحکومت دار الخلافه اختصاص یافت و از وقایع این سال ارسال
فرستادن نیزهای کاردان به نصیحت و رهنمائی حکام دکن چون برهان الملک بپاس توجهات خاطر قدسی مظاهر خاقانی
ستوده مآثر بایالت احمدنگر و حکومت ممالک موروثی مرتقی گردید سزاوار آن بود که بیشتر از زمان حضور لوازم
اطاعت و فرمان برداری و مراسم اخلاص و خدمتکاری پرداز و لیکن از باده هوش ربای دولت مستی و خودرائی
افتاد و سر رشته خدمت و بازگشت از دست فروهشت و حقوق نوازش و مراحم خاقان کثیر الاحسان بطاق نسیان

نهاد لاجرم رای ممالک آرای چنان تقاضا فرمود که چندی از مخلصان کاردان نزد او و دیگر حکام دکن فرستاده
بشاه راه اخلاص و نیکو بندگی هدایت فرمایند اگر از گران خواب غفلت و ادبار سر بر آرد شرط اظهار ندامت و خجالت نماید
هر آینه بمعرض قبول مقرون گردد و الا یکی از شاهزادهای بلند اقبال را با فوج قاهره بتسخیر ممالک دکن رخصت فرمایم
شیخ ابو الفیض فیضی برادر شیخ ابو الفضل نزد راجه علیخان حاکم خاندیس که پیمان بیاوری او در همه جهت پیش نهاده بود و
در نفی الحقیقت کلید عقل آن ممالک است تعیین شد و امین الدین نزد برهان الملک و میر محمد امین رضوی ... باشی
نزد عادل خان و میر منیر نزد قطب الملک دستوری یافتند و در آخر التماس شیخ ابو الفضل حکم شد که شیخ فیضی
علیخان احکام رسانیده از آنجا باتفاق امین الدین نزد برهان الملک بشتابد

فرستادن شاهزاده شاه مراد بحکومت ولایت مالوه

چون تسخیر ولایت دکن همواره بر مرآت خاطر اقدس که نقش پذیر مهمات غیبی است پرتو می افکند و از
سوانح دیگر مقاصد عالی در حصول این مطلب که موقوف بادنی توجهی بود تعویق راهی یافت و در این ولا برهان الملک
بحکم اشرف مسند نشین ممالک موروثی شد بخلاف چشم داشت سلوک پیش گرفت چنانچه در داستان پیش نگارش
یافت کدرای جهان آرا که عقل کشای مقاصد والاست چنین تقاضا فرمود که یکی از شاهزادهای بلند اقبال را
صوب فرمایند که چندی در ولایت مالوه و گجرات بجمع سپاه و تهیه اسباب فتح و فیروزی پرداخته هرگاه اشاره
شود رایات منصور بتسخیر آن ممالک معمور بر افرازد لاجرم شاهزاده شاه مراد را که واسطه عقد خلافت بود و فرزند
رضاجوئی از ناصیه دولتش پرتو می افکند بمنصب هشت هزاری و علم و نقاره و توغ و من توغ اختصاص
بخشیده در ساعت مختار نیز رخصت ارزانی داشتند و گوش هوش آن قرة العین خلافت را بدرر نصایح
گرم زبانزوی دولت و بختیاریست گرانبار دانش ساختند و اسماعیل قلیخان بوالامنصب عز امتیاز یافت
و حکناهر دوای درگاه و شیخ عبدالله خان و حاجی سوبیک و میرزا خان مجموع پنجاه و دو منصب دار در رکاب
شاهزاده مقرر شدند و مختار بیک بخدمت بخشی و خواجه ویسی بدیوانی خلعت امتیاز پوشید و قلیم بیک تبریزی
را که من تهامیر عدل معسکر اقبال بود میر عدل شاهزاده فرمودند و حکم شد که جاگیرداران صوبه مالوه نیز از کومکیان
آن قرة العین خلافت باشند و بعد از فراغ رخصت شاهزاده موکب کرد و ز شتاب شکار کنان تا دریای چناب

توجه فرمود . در روی کجنزی در راه خود . بنابر اشکال آهو برهم بود ارشد و سلطان تازی بحصار او گذاشتند مادر او حیرت
در میان انداخته سلطان او را ضعیف تر دانسته بکر و فن او دید و آنقدر فرصت شد که آهو برهم جان بسلامت برده
سلطان بجای آهو برده بدست سید او نیز بدستبرد پای بدر رفت و درین اثنا خبر یغی بظهور پیوست و بعرض رسید
تفصیل این اجمال آنکه او را با کسی هنوز بجاگیر مرحمت فرموده بودند روزی چند در آن حدود بسر برده
سرشت آنها ظاهر شد و کار نعمتی مجهول و مخمور بود تیر و شادی پسران او حکم برهان الملک را
او گجرات را خالی دانسته خود بدانصوب رفت که شاید شورشی تواند انداخت و از احتیاط و ضبط خان اعظم
بازگشته نزد راجه علیخان بخاندیس شتافت و او نیز بلطایف الحیل از پیش خود راند و در اثنای راه با کولیان
جنگ کرده مجروح شده بهلاکت افتاد مقارن آن حال پسرانش نیز از پیش برهان الملک ناکام باز گردیده بمالوه عنان
فتنه بر انگیختند و میر جمال الدین حسین و خواجه محمد علی و دیگر جاگیرداران مالوه جمعیت نموده بمدافعه آنها
گماشتند و آنها شکست خورده بجانب پنجاب آواره شدند و قنبری که زخم کاری داشت در راه افتاد و شادی
بر نظر بار کرده جاگیر قلیج خان رفت و کلای قلیج خان او را مقید ساخته بدرگاه فرستادند و با وجود این همه
تقصیر خاقان کثیر الاحسان بر حال او بخشوده در ولایت بنگاله جاگیر مرحمت فرمودند درین سال میر شریف آملی
بمنصب صدارت و امینی صوبه بهار فرق عزت برافراخت و شریف سرمدی بخشی بنگاله ساخته تعین فرمودند
خانخانان سپهسالار بتسخیر ملک ٹهته چون خانخانان سپهسالار با عساکر بیشمار بتسخیر قندهار دستوری یافت
روزی چند در ولایت ملتان و بهکر که در اقطاع او بود بانجماع سپاه و تهیه راه بسر برد و در بین ولا فرمان شد که
نخست ولایت ٹهته را فتح نموده خاطر از آن کار وا پرداخته بتسخیر قندهار شتابد لاجرم بیورش ولایت ٹهته پیش نهاد
همت گردانید و چون بحوالی قلعه سیهوان رسید قضا را آتش در قلعه افتاد و آذوقه که باستعداد ایلغار آورده بودند
پاک بسوخت و عساکر منصوره بمحاصره آن پرداختند و از سوانح این واقعه میرزا جانی با جمعیت بسیار بمقابله لشکر
نیروزی اثر سباب آورده در نصیر پور که از یکجانب دریا و بدیگر اطراف خندقها دارد حصاری اساس نهاده بکشتیها
جنگی و توپخانه استحکام داده سپهسالار دست از محاصره قلعه باز داشته متوجه پیش شد و منصور و آقای ترکمان را

بجمعی دیگر گذاشت که همراه اهل قلعه بپاس احتیاط لشکر بوده همراه آذوقه از عقب می‌رسیده باشند و چون بیشتر گروهی غنیم
رسیده بجهت احتیاط حصار ساخته و بر دور آن خندق زده نشستند در یوقت راو ابراهیم زمیندار جیلمیر
و دولت پسر رای رایسنگ از راه امرکوت آمده پیوستند و خسرو خان نام غلام چرکس که مدار علیه میرزا جانی بود با
کشتیهای جنگی بسر وقت لشکر گردید و چون مذکور شد که میرزا جانی خود از راه خشکی می‌آید میرزا و دیوان برلاس
دست بهاء الدین و سکندر بیک و قرا بیک و بهادر خان قوربیکی را شتاب از آب گذرانیدند و صبح آن بین الفریقین
جنگ در پیوست توپ و تفنگ آتش قتال اشتعال پذیرفت و جنگ از تیر و تفنگ گذشته بنیزه و شمشیر رسید
دیر سری اقبال روزافزون آبروی غنیم ریخته شده فتح عظیم نصیب اولیای دولت ابد قرین گردید بر دوانیم گرداز اعدا
لشکر مخالف بود غریق بحر فنا شد و میرزا قلی زخمی بدست افتاد و چهار غراب باکشتی بسیار و غنیمت بیشمار بتصرف بهادران
عرصه کارزار در آمد از انجمله یکی طیفور هم غریق بود و این طیفور کشتی است که هم را است که از جانب اردو بسیر رفته
می‌باشد میرزا جانی جمعی از نوکران خود را البسه فرنگیان مخلع ساخته همراه داده بود و این بر دمسار اسفند
خسرو خان که سردار لشکر مخالف بود زخمی بدر رفت درین وقت بانسی بهادران عساکر منصوره بی توقف و تامل
خود را بمیرزا جانی رسانیده کار را تمام میساختند لیکن بهر زه سگالی جمع نمودند از عزیمت باز یافت و غنیم که پناه
شده بود از بی توقف بهم قوم باز جمع خود را جمع ساخت و سپهسالار بعد از آن فتح نامی درست و همت قوی بجانب
قلعه پرداخت و پیوسته از جانبین مردان کارزار و دلاوران عرصه شکار بکوشش در آمده کارنامه جلادت ظاهر ساختند
روزی سکندر بیک که از اعیان لشکر منصور بود خوبها تاخت و بزخم تیری که بر ران او رسید جان نثار شد
مدت محاصره بامتداد انجامید و کمی غله در اردوی اعلی بهم رسیده و ارکان همت عوام الناس تزلزل انجام را یافت و
خانخانان عرضداشتی مشتمل بر سوانح احوال بدرگاه کیوان اشتباه مرسول داشته استمداد ظاهری و باطنی نمود و خاقان
ممالکستان رای رایسنگ بهوره و خاکی کلیان و جمعی از بهادران فیروزی نشان بکومک تعین فرمودند
کشتی بسیار مملو از آذوقه و توپ و تفنگ بود دیگر آلات جنگ همراه کرده اند بدیلجلجون ایام محاصره بامتداد انجامید
و از لشکر مخالفان بسر ابواب مداخل و مخارج نموده بودند آذوقه بمعسکر اقبال نمی‌رسید و سپهسالار دست از محاصره

باز داشته سید بهاء الدین و بختیار بیک را با سیهوان فرستاد و تمامی احمال و اثقال را در کشتیها انداخته همراه
و فوجی از بهادران لشکر منصوره ساخت و بنگاه اکثری از مخالفان در آنجاست تعین فرمود که بهر سالهی باشند
و همه شورشی در مخالفان افتد و خود در [illegible] ولایت دست معسکر تاخت و شاه بیک خان و محمد خان
نیازی و قاسم کوکه و مرتضی قلی داد [illegible] الحمد فرستاد که آن معموره را بدست آورده خود را
راست سازند و [illegible] بود [illegible] نورد و همه را [illegible] بدین رخصت نمود
و بهمین دستور فوج فوج [illegible] در مخالفان از تقسیم افواج قاهره و آسیب
تاخت و تاراج سراسیمه شده [illegible] بطور بهادران لشکر منصوره اکثری آمده دیدند میرزا جانی خود از
قلعه بر آمده [illegible] از جانب سیهوان فرستاده بود نزد شتافت که شاید دست بردی تواند نمود خانخانان
خبر یافته [illegible] بار خان و محمد خان نیازی و دولتخوان لودی و سر خان کرانی با فوجی
از دلاوران فرستاد و خود [illegible] که کار بر دولتخواهان بدشواری کشیده بود کومک رسید و بهادران
صف شکن یار او لودی [illegible] سر [illegible] افواج پرداخته قدم همت پیش نهادند و از اتفاقات حسنه که نوید بخش
فتح و فیروزی بود آنکه درین وقت دریا زور آورده روبروی لشکر منصوره می‌دوید در روزی که جنگ شد بر طاق آن خاک
بر چشم مخالفان می‌انداخت بالجمله جنگ عظیم لشکر غنیم بود بشورش هرچه تمامتر قدم تهور در میدان کین پیش
نهاده هر اول و برانغار را از هم نوردیده نزدیک بود که ساعتی ظاهر ساخته در حشمهای نمایان آبرو یافت در بهادری
خو بیهاد از شجاعت و جانفشانی داده زخم نیزه که در پیشانی او رسید از اسپ جدا شده جان نثار گردید بر انغار غنیم نیز
فوج برابر خود را برداشته راند ناقال از آشوب باد و خاک مجال چشم گشودن نمیشد و سررشته انتظام طرفین
از هم گسیخته بود بهادران فوج قول بر برانغار غنیم تاخته در هم شکستند و دولتخواهان لودی و بهادران با دیگر
مانند مردم بر جای خود ایستاده ماندند درینوقت محمد خان نیازی و سید بهاء الدین و میر معصوم بهکری و خواجه مقیم
بخشی بسر آمده پیوستند و جمعیت نیک انتظام یافت بعد از تحقیق معلوم شد که میرزا جانی با چهار صد پانصد سوار
در جای خود ایستاده ناموردها که بیراقبال پی نوال خاقان ستوده خصال بود بجانب مخالف تاخت میرزا سر

بان از دست داده جلوریز کرد مقارن آن حال قلیلی از جانب غنیم [illegible] فوج خود را در هم نوردید بالکل
زد و خورد نسیم فتح و فیروزی بر پرچم اقبال وزیدن گرفت و هزیمت خورده قریب سیصد کس از آن
طایفه بر خاک هلاک افتاد و از لشکر منصور [illegible] اگرچه میرزا با بزرگ خود چند روز بر
تاخت افتاد در روزی که جلوریزان شده باشد [illegible] که درین جنگ دولت جمعیت نیک همراه
داشت لیکن توفیق مبارزت نیافت و از [illegible] سپهسالار با عساکر
فیروزی مآثر بعد این فتح از پرده قضا چهره گشا گردید [illegible] خانخانان رسید بر قلعه که میرزا
جانی اساس نهاده بود تاخته مقر ساخت میرزا جانی [illegible] شکستگیها
پرداز چون شنید که خانخانان آنجا را معسکر اقبال ساخته [illegible]
نهاده خندقی عریض و عمیق حفر فرموده بترتیب اسباب [illegible] مدار قلعه
بهور پیش نهاده بمحاصره آن پرداخت و پیوسته جوانان کار [illegible]
و از لشکر منصور بهادران قلعه کشا بر در قلعه تاخته داد جانفشانی و جان سپاری میدادند و روزگار انجال میکردند
که حصین حصین آن دیار است مفتوح شد و ازین سبب مخالفان را پای همت از جای رفت جمعی عرب و کورد که از
حصار میبودند با همه اتفاق نموده قاسم علی را که حراست قلعه باو مفوض بود سر بریده و از خدمت را دست آویز ساختند
خود ساخته در زمره دولتخواهان منتظم گردیدند و سپهسالار بلوازم قلعه گیری همت مصروف داشته پرورش
اهل اردو در نیک و بختار نمودهای نیک پناه ساخته بر حال منش بود لیکن از تسعیر غلات و ناسبزی آذوقه
مردم بفغان آمدند و معهذا بیماری گرانباری کرده و طرفه تر آنکه اکثر مردم آن ملک بیمار شدند از حال بعضی از
درویشان بخواب دیدند که مهیمان عالم غیب سگه و خطبه این دیار را بنام نامی و القاب گرامی خاقان گیتی ستان آراستگی
بخشیده اند و این محنت و بلا که میان آمده باد افراه سر تابی مردم آن ملک است اگر ازین گستاخی ندامت گزیده سر بر
خط فرمان نهند هر آینه موجب نجات خواهد بود چون این بشارت در میان مخالفان شیوع یافت هر کس بنزد خود
خود بفیروزی برنشست و از آن فرصت بجمعیت تمام بهم رسید و چون صورت حال معروض درگاه اقبال گردید بر زبان

الغرض بیان گذشت که در زمانی که عسکران بزرگ جنگیز خان قلعه گرکستان را محاصره نمود وبای عظیم در میان افتاد
روز اول اسهال میکردند و روز دوم دنبالهای چند پیدا و روز سیم تسلیم میشد و پیرزنی دختری داشت و در آرزوی
عروسی او روزگار بسر میبرد در وقت بیماری دختر او اضطراب آمد که بادا این آرزو در اجل بمیرد و روز دیگر وقت
جنین [illegible] های او بود [illegible] جنگ کوشش خود پرداخت و در سور زنان هر لحظه هر لحظه انگشت بر دهان
زدی و حنابستی آن شب باید حسرت وداع جدائی بروز آورد و صلح کند و جان دادن بود چنین در زمان
طرز شد و آثار صحت از وجنات الطهور یافت همسایها متحیر ماندند چون بحقیقت کار وا رسیدند معلوم شد
که اثر آب حنا بود [illegible] بیماری که از آب حنا خورده جان برده و از آن زمان تا حال حنا در آن بلاد
زالی را سبب حیات خلق توانا ساخت اگر این بار ضرر او سازان بخشی جمعی در ما بیچ جای مستعد است
بالجمله گرشد که عزیمت را در [illegible] بسیار بر کشیدند بعسکر اقبال رسانید و الله عز نزل فرق
بار ضررت خصی یافتند و در محبت تکرسی مثنیض عذر فرستاده سر بندد و باعث حیات خلقی شده
سالار بزرگ همی مرد و پرداخت و در بیش بدن مرحال اهتمام بیشتر بکار برد و محاصره تنگ تر شد و اهل قلعه بخان
خود را منحصر در سر انداز دانسته در صلح زدند چون اهل اردو از گرانی غله و تنگی معیشت بجان آمده بودند
نیز صلاح وقت منظور داشته بمعنی رضا داده مقرر شد که ولایت سیوستان را با قلعه بهوان و دیست [illegible]
پیشکش نماید و صبیه خود را با ایرج پسر خانخانان نسبت کند و بعد از تخفیف باران از روی نجابت به قدوم
آستان بنهاده سعادت زمین بوس دریابد و این قرار داد مورخانها از گرد قلعه برخواست و سپه سالار زمین
جانی با یکدیگر ملاقات نمود بزم خواستگاری و جشن طوی آراستند در جا گرفته در سال و سیزدهای دریکاه
انتظام یافت ذکر بعضی سوانح و وقایع درین سال همایون آصفخان بضبط زمین داران حوالی حیات بعین
شد که جابجا فوجداران مقرر نموده سرکشان آنحدود را بتادیب رسانید و صدر بین و لاعلی رای حاکم تبت بخش
خود را با نفایس آن دیار بدرگاه فرستاده اظهار اطاعت و فرمانبرداری نمود تولد شاه جهان پادشاه در ماه
ربیع الثانی سنه هزار و حلو و ملا شاهزاده ولیعهد فرزند تخت و دیهیم سلطان سلیم را از صبیه موته راجه

فرزندی کرامت فرمود و خاقان مشهود خصال این قرة العین را سلطان خرم نام نهاده امید که حق تعالی آن
نوباده سلطنت را در ظل تربیت آنحضرت بکمال منتهای عمر و دولت برساناد از وقایع یورش شاهزاده مراد
بتاخت ولایت راجه مدهکر چون شاهزاده جوانبخت بحدود ولایت مالوه رسید اکثری زمین داران تبارک
ادب شتافته سعادت خدمت دریافتند بغیر از مدهکر که از غایت نخوت و استکبار قدم از جاده ادب بیرون
نهاده و هر چند ارکان دولت بمباشیر نصیحت او را رهنمونی فرمودند از کران خواب غفلت بیدار نشد شاه
زاده برآشفته بدانصوب نهضت فرمود و چون بچهار کروهی موطن او ورود عساکر منصور اتفاق افتاد
آن وحشی طبیعت التماس نمود که اسماعیل قلیخان و حکمای دست مر اگرفته علازمت سرافراز سازند
اگرچه ملتمس او پایه قبول یافت لیکن از افراط واهمه نتوانست بشان قدم در زید و رخت او بار بشعار جبال
دکر یوهای دشوار کشید و پسران خود را دلاسا و غیره بملازمت فرستاده بخضوع و خشوع بسیار نمود
و چون بحوالی قلعه کرهه ورود عساکر اقبال اتفاق افتاد پسر چیر سین سر بر خط فرمان نهاده بر ناصیه
بخت سبزی پرورش ساخت و امرا آمدن او را بهیچ نشمرده بمحاصره قلعه پرداختند و آن بی سعادت
متوهم شده از ارد و گریخت و بهادران لشکر منصور قلعه را مفتوح ساختند و قریب چهار صد راجپوت
علف تیغ سیر ریغ گردیدند داماد پسر مدهکر از مشاهده این حال سر رشته شکیبائی از دست داده راه فرار
پیش گرفت و حکمای که محافظ او بود بنجات جاوید افتاد شاهزاده بتاخت و تاراج آن حال رخصت داد و در
فرصت حدود متعلق او از دست فرسود بعمارت و چون صورت واقعه بعرض همایون رسید و دفع شاهزاده بیجنس
و مقبول افتاد فرمان مطاع شرف ارتفاع یافت که اگر تا حال آن مرکشته بادیه ضلالت بملازمت شاهزاده آمده باشد
فبها والا شاهزاده متوجه مالوه شود که از درگاه فوجی دیگر باستیصال آن برگشته حال تعین خواهد شد اسماعیل
قلیخان که بسعادت اتالیقی شاهزاده اختصاص داشت معاتب و مخاطب ساخته از منصب عالی معزول فرمودند و
صادقخان بوالا پایه اتالیقی خلعت امتیاز پوشید و چون بحوالی ولایت مدهکر رسید آن وحشی طبیعت به
ملایمت و زاری پیش آمده و صادقخان پسر خود را فرستاد که تولد داده او را بملازمت شاهزاده رساند و آن

و از سوانح کشته شدن برادر برادرزاده راجه بهکوتیداس او درحین حضور و سیر در یکانه عصر بود و نوبت
در خدمت حضرت شاهنشاهی روزگار بسر میبرد و آنحضرت توجه مفرط با او داشتند و بی تکلف شایسته بود
جمعی از هرزه درایان براندیش نسبت التفات آنحضرت را با او حسد بردند و سخنان بعرض خاقان ممالک رسانیدند
و حکم شد که بتول او را در ولایت بهار مقرر دارند که با راجه مانسنگ بوده باشد قضا را چون بیار بین رسیده در نشاء
مستی بر فیل سوار بود و مصری نام لولی پسری که باصطلاح اهل هند کلاونت گویند بجای فیلبان نشسته بود
و با او شایبه مزاحی داشته و محتمل که آن کم ذات کینه هم در دل داشته باشد در شب وقت از افراط مستی و بیخودی
دشنام چند با او میدهد و آن کم فرصت بزخم جمدهر کار او را باتمام میرساند آغاز سال سی و هفتم از جلوس
ابد قرین روز جمعه بیست و چهار جمادی الاخر هزار هجری آفتاب جهانتاب ببرج حمل شرف تحویل اتفاق افتاد و سال
سی و هفتم الهی بمبارکی و نشاط آغاز شد امید که این دولت جاوید طراز بهزاران دور و قرن برساد از روز تحویل
تا شرف جشنی عالی آراسته بلوازم نثار و پیشکش پرداختند و خاقان کثیر الاحسان بازدیاد مناصب و ارتفاع
مراتب بندهای جانسپار و مخلصان خدمت گذار متوجه داشت و در عنفوان این سال حکم شد که قاسم خان با لشکر
کابل باستیصال الوس افغانان آفریدی و اورکزئی همت گمارد که در ایام موکب همایون که تاریکی شبها
را در میان خود جای داده اند و آصفخان و سعید خان که از درگاه و الا کومک او رخصت یافتند در اندک
فرصتی بهادران عرصه کارزار بان کهسار در آمده بتاخت و تاراج پرداختند و چون افغانان ظاهر نمودند که تا
حال او را در میان خود جا نداده ایم و بیخواهیم داد قاسم خان حقیقت را بدرگاه معلی عرض داشت نموده بصوب کابل
باز گردید اما آصفخان و سعید خان بی تحصیل حکم نتوانستند بدرگاه آمد و از اضطراب بی تابی قاسم خان بیجنس
نیفتاد فرمان شد که عطف عنان نموده باز بان کوهستان در آمده تا آن سیاه بخت بدست نیاید آواره نسازند
از پای ننشینند فتح ولایت اودیسه ملکیست وسیع در اقصای بلاد بنگاله پیش از این راجه پرتاب دیو حکومت
آنجا داشت و بر سنگدیو پسر او از بد ذاتی پدر را مسموم کرد اینه مرد و از ادا بر شد و مکندیو که از عمده
پدر او بود کمر همت باستیصال او بست و باین بهانه که زن او بیرون راجه میرود و ولی چند پر از سلاح ساخت و

و بدست جمعی پیشکش نهاده همراه نمود و لیها نمود و باین تدبیر قریب دویست جوان شجاع به درون قلعه فرستاد
و از ان گفته اند مصراع بر درکش پادشاهی را نشاید بجز درآمدن خود را مسلح ساخته و تیغها از لخت کار شما
رسانیدند و مکندیو هفتاد گنجینه را که راجهای سابق بر یکدیگر افزوده بودند بکلید همت کشوده مردم را
تقسیم نمود و اکثری بغیر مصرف تلف کرده در آن ایام سلیمان کررانی حکومت بنگاله داشت بایزید پسر خود را با سکندر
خان اوزبک که از درگاه گریخته نزد او رفته بود بتسخیر آنمال فرستاد و راجه نیز درگیر از عمدهای خود را کیچت
رای دهر درکه تیمو بمقابل آنها تعین نمود و این حق ناشناسان با افغانان طرح دوستی افکنده با بایزید از در تقیند
و خود بطمع حکومت آنمال بجنگ صاحب خداوندگار خود باز گردیدند راجه که بدفع افغانان عاجز بود دو دشمن
حاکی را قوی تر یافته از روی اضطرار بجهاد آنها شتافت و چون دانست که جمعیت او بر دفع اعدا وفا
نمیکند ناچار با ایزید مبالحاربه کار خود از مرد دشمن جست و باوری او با امرای خود جنگ عظیم کرد و
سر نوشت هم راجه و هم چیت رای از سر حسد تیغ سیراب زرکی کرده بودند و حکومت بدرکه تیمو قرار یافت و سلیمان
با افسون و افسانه او را ترد خود طلبیده بقتل رسانید و در آن ملک او حرف و در ایکان بدست سلیمان افتاد و بعد از آن زد
قتلو داشت چون دور کار قتلو بسر آمد راجه مانسنگ از بهار بر تسخیر آن دیار شتافت و با افغانان پیکار زنهای
نمایان کرد و در آخر بنظر بصلاح وقت صلح نمود سر رشته عهد و پیمان از دست میداد و قدم از حد کلیم خود
بیرون می نهاد و بعد از وکه نوبت بجوانان کارنزدیره افتاد نخست معبر جگناتهه را متصرف شد و ولایت جیر
که در زمره دولتخواهان خراج گذار انتظار داشت دست تطاول دراز ساختند راجه مانسنگ که مشتاق بهر زدن
صلح و شکستن عهد بود ظهور این واقعه را فوز عظیم شمرده با لشکر بهار بدانصوب شتافت خود از راه
دریا و تولک خان و توچین و فرخ خان و غازیخان و میر قاسم رای و میر قاسم بخشی سنکر امر دسنکر و چتر سین
و بهوپت سنگ و دیگر مبارزان عرصه کارزار از راه خشکی و یوسفخان حاکم کشمیر را با فوجی از زانجوتان برای
جهارکهند فرستاد و چون به بنگاله رسید سعید خان حاکم آنجا بیماری صعب داشت راجه با او مقید ناشده قدم
همت پیش نهاد و بعد از روزی چند که سعید خان صحت یافت با مخصوص خان و بهادر خان و طاهر خان و بابو

بار کردید [illegible] که از دولتخواهان سعادت ...
[illegible]

منکلی و خواجه باقر انصاری و مخدوم زاده و پسران ترسون خان و جمعی دیگر که مجموع شش هزار و پانصد سوار بودند
خود را بر لجه باشیند و بهادران کار طلب مبارک غنیم درآمده اعلام فتح و فیروزی برافراشتند افغانان هرچند
در صلح زدند راجه راضی نشد به ترتیب شایسته صفوف آراسته روی همت بعرصه هم فتح و نصرت نهادند و راجه
مانسنگ و برانغار راجه بهوج و راجه سنکرام و باقر خان جوانغار و توکل خان فوجی و فرخ خان هراول
درجن سنگ و سبل سنگ و نورم کوکه و میر قاسم بدخشی و برخوردار و شهاب الدین کور و پسران الغ خان
حبشی و مظفر حسین و خواجگی عنایت الله و سعید خان با امرای بنگاله جدا فرود می آمد مخصوص خان و بهادر
و طاهر خان و پیلوی منکلی هراول این فوج بودند و افغانان نیز افواج ترتیب داده در برابر آمدند قلب نصیب خان
و جمال خان و لودی خان پسران قتلو و دلاوران و الهداد خان و جبیر خان دست راست جلال خان خاصه خیل
و تاتار خان و غازی خان و مبارک خان و خواجه دیگر دست چپ بهادر کور و شیر خان نوحانی و حبیب خان
هراول خواجه سلیمان و خواجه عثمان و عیسی خان نیبی و سلطان سور و همواره جوانان کار طلب از جانبین بودند
جیقلشهای نمایان میکردند روزی هراول لشکر منصور بسر تالابی که در تصرف مخالفان بود با غنیم در آویخت جابجا
و رفته رفته جنگ سلطانی کشید نخست توپخانه را آتش زدند بسیار لهری که سر آمد فیلان غنیم بود بضرب توپ
افتاد و افغانان فیل مست دیگر را پیش رو داشته را نزه آمدند میر جمشید بدخشی با آن فیل در آویخته جان نثار
شد و بهادران جمعی از اطراف مجبور آورده فیل را تیر زده دور نمودند و فیلبان از بالا افتاد و جمعی پیاده شده دل
را پی کردند و درینوقت بهادر کورده بر فرخ خان تاخته او را برداشت و راجه سنکرام و راجه بهوج کومک او نمودند
برانغار مخالف با سعید خان و دیگر امرای بنگاله در آویخت پیلوی منکلی تاب حمله غنیم نیاورده بجا شد بهادر خان
خود را بکومک او رسانیده خوبها تاخت دو بار از اسب افتاد و باز سوار شد دفعه سوم جوانی اسب خود را بکشید
بهادر خان گفت که تو هنوز از نخل عمر بری نچیده و مرا آفتاب بر سر دیوار رسیده انصاف نباشد که تو را پیاده
گذاشته خود سوار شوم و هنوز سخن تمام نکرده بود که اسبش رسید و در خور نیت خویش یافت مقارن آن حال
مخصوص خان با مردم خود پیوسته در تنبیه چنانچه سخن شد و خواجه حکیم نیز با جمعی از پی رسیده مخالفان تا ما

مقاومت نیاورده بهزیمت رفتند و از مشاهده ایجاد دیگر افواج خود بخود ویران شدند خواجه و بیبی کا از اعیان افغانان
بود بقتل رسید و سلطان سور زنده بدست آمد و زیاده از سیصد افغان بر خاک هلاک افتاد و در این جنگ راجه
مانسنگ چنانچه باید لوازم سرداری بجای آورده به نیروی اقبال جهانگشای فتح عظیم روی داد و اولیای دولت
روز دیگر بجلیسر که از شهرهای آن الکا است درآمده خطبه و سکه را بنام نامی و القاب گرامی خاقان گیتی ستان
آرایش دادند و افغانان بکوشها خزیده آواره دشت ناکامی گردیدند سعید خان که دل نهاد بنگاله بود با مردم خود
جدا شده عطف عنان نمود و راجه هر چند خواست که بولایت بنگاله دارد نتیجه بران مترتب نشد تا بهادر خان و
پیلوی منکلی و باقر خان و شاه غازی خان انصاری را بمقدمات بیم و امید از همراهی او باز داشت و در آن ایام
اکثر زمینداران آمده دیدند و آن الکا بعمل درآمد مقارن آن حال خبر رسید که خواجه سلیمان و دلاور خان و
جلال خان و پسران قتلو بهادر کور و دیگر سران افغانان با سیصد فیل در قلعه کتک فراهم آمده اند
از راجه رامچند راجه اودیسه ساز نیک کرده را که در نهایت استحکام است بگیرند لاجرم راجه مانسنگ بیجان سنگ را
با جمعی در شهر گذاشته خود بدان صوب شتافت و افغانان جنگلی که متصل دریای شور است پناه بردند و بی
تردد و جنگ آن حصار بدست آمد و علاء الخان خاصه خیل قتلو قول گرفته قلعه آلر اسپرد و بهمت راجه کلکل که حاکم آنجا
نیز حلقه بندگی در گوش افکند راجه رامچند حاکم اودیسه افغانان ساز نیک کرده جا داد راجه مانسنگ دیو بیجانان
والی کشمیر را با فوجی در آنجا گذاشته خود بزیارت بتخانه جگناته شتافت و آنرا تاراج نموده در سیلی معسکر
ساخت و راجه رامچند همراه پسر خود را پیشکش نزد راجه فرستاد و راجه کتک مراجعت نموده بمحاصره قلعه
ساز نیک کرد و همت بست درینوقت خبر آمد که حبیب خان و دریا خان و دیگر افغانان بر جلیسر ریختند و بابوی
منکلی تاب مقاومت نیاورده راه هزیمت سپرد لاجرم راجه بهادر خان را با فوجی بدان جانب تعین فرمود و بیامن اقبال
بی زوال غنیم را پای همت از جای رفت و بی جنگ و تردد باز جلیسر بدست آمد و چون کار بر متحصنان قلعه
ساز نیک بدشواری کشید قول گرفته راجه را دیدند و هر کدام در خور شایستگی خویش بنوازش پادشاهی امید
وار شدند و راجه جابجا اقطاعات مقرر نمود و خاطر از ضبط آن الکا واپرداخت **فرو نشستن شورش کشمیر**

وآوردن سر یادگار زیاده سر بدرگاه والا در این هنگام خجسته فرجام هوای گلگشت کشمیر از مشرق خاطر ضمائر
سر برزد و بالهام غیبی عزیمت آنصوب بتصمیم یافت و در ساعتی مسعود و زمانی محمود نهضت عالی اتفاق افتاد
و چون حوالی دریای چناب معسکر اقبال گردید خبر شورش کشمیر و بغی یادگار بنی عم میرزا یوسفخان بمسامع جلال
رسید و در حین عزیمت از مستقر خلافت صلاح خیری و اثری از این واقعه بود قضا را همان روز که در کشمیر آتش فتنه
زبانه کشیده بود حضرت خاقانی با علام آسمانی از لاهور کوچ فرمودند و غریب تر آنکه در زمانی که از آب لاهور عبور میفرمودند
بزبان قضا ترجمان گذشت که آیا قابل این بیت کیست و در حق که گفته **بیت** کلاه خسروی و تاج شاهی * بهر کل
کی رسد حاشا و کلا * و بزرگان حضور نیست که یادگار کل بوده آری از گنجینه های درگاه ایزدی ظهور امثال این امور
مستبعد اکنون مجملی از فتنه کشمیر و سبب بغی یادگار کل نگاشته کلک بیان میگردد چون قاضی نور الله و
قاضی علی بجهت جمع کشمیر از درگاه دستوری یافتند و کشمیریان واقعه طلب که سرشت آنها بفتنه و بد
اندیشی مجبول و مخمور است از بیم آنکه بعد از تمیز و تشخیص مبلغهای کلی توفیر ظاهر خواهد شد در مقام شورش
و ناسازکاری درآمدند قاضی نور الله بدرگاه آمده معروض داشت که تمشیت این مهم بی سعی حاکم مستقل و جمعیت
نیک صورت پذیر نیست و چون وکلای میرزا یوسفخان خود صاحب تقصیرند چنانچه باید تنکو نشد لاجرم
حسن بیک شیخ عمری را بمعاونت قاضی علی فرستادند و تمام محال کشمیر را بخالصه ضبط نمود که علوفه سپاهی را
نقد خواهیم داد از این رهگذر مردم به تنگ آمدند و خواستند که فتنه قایم شود و بجبر بر روی کار نشیند کشمیریان
که بالطبع هلاک چنین روزی بودند با مردم میرزا یوسفخان همداستان شدند و درویش علی و عادل بیک و یعقوب بیک
ترکمان و لامر قلی جولاق و قیا بیک و دیگر اوباشان واقعه طلب باهم اتفاق نموده نخست نزد میر کمال الدین حسین
اسکو که در سلک ملازمان میرزا یوسفخان انتظام داشت رفتند که چون نسبت سیادت دارد او را بحکومت برگزینند
میر که هم از سعادت بهره مند بود و هم سر و برگ این آشوب و غوغا نداشت قبول ننمود ناگزیر یادگار را از راه برده
آن بیدولت حوصله گرفته دعوی سلطنت برداشتند و میرزا یوسفخان قریب شش هزار پیاده دلیر از ملازمان
و زن یکی را نوکر حسن بیک شیخ عمری بخانه برده بود و آن بیچارها را شوراندند بجبر برخانه حسن بیک هجوم آوردند

که نقش بند روز غیبی

و با آنکه مردم متفرق بودند قدم همت افشرده بمدافعه و مقاتله پرداخت آن روز قاضی علی و شیخ بابای والی در میان
آمده آتش این فتنه را فرو نشانیدند و روز دیگر کوه ماران مجبور شد و حسن بیک نیز جمعیت کرده ترتیبی آنها
رفت و بعد از اندک جنگی باز آشتی نمودند و حسن بیک چیزی با عهد و پیمان نزد خود طلب داشته بقتل رسانید
و با قاضی علی از شهر بیرون آمده دایم بیرون زد و در همین روز آن رازدان کارخانه هستی بر تعلیم غیبی از دار
الخلافه لاهور بعزیمت سیر کشمیر رایات منصور برافراشته بود و حسن بیک که بیرون شهر منزل گزیده بغفلت در بی پروایی
افتاد بعد از روزی چند جمع باطل ستیز بهانه سرکشان شده پیمان ضلالت باهم بستند و چیزی را بجهت سر
مسالک و مطارق گماشتند و نام بردهای همت یاوری ننمود که در اطفای این فتنه تدبیرات شایسته بکار برند مجملا
چون یادگار از شهر برآمده بکام راخ شتافت و هنگامه ارباب فساد گرمی پذیرفت حسن بیک از دیدن این خواب پریشان
و سراسیمه سر لار شده متعاقب رفت و کار ناساخته عطف عنان نمود و آن کل آشفته دماغ از برگشتن او دلیر تر گشته بشهر
آمد و حسن بیک در باغ آلچی حرکت المذبوحی کرده براه هندوستان پیش گرفت و چون بهیر پور رسید یکی از نادانستگی
دمامه زد و همراهان خبر دار شده بخیال شکست ناگزیر سراسیمه خود را به آب در زدند جمعی را رخت حیات بموج
خیز فنا رفت و چیزی دستگیر گردیدند و حسن بیک و قاضی علی بسلامت برآمده نیز تر شتافتند و از آنکه راه پیر
پنجال را مخالفان استحکام داده بودند براه هستی و برکا و سرعت بر گرفتند و حسن بیک با چیزی از بیرحشیان بزور
تیراندازی بدر رفت و قاضی علی هر چند دست و پایی زد بجائی نرسید کشمیریان او را دستگیر ساخته از هم گذرانیدند
و چون صورت این واقعه بمسامع علیه رسید خاقان ممالک ستان بکوچ متواتر نهضت فرمود و در این ساعت این بیت بر زبان
گهربار گذشت ولد الزنا است حاسد منم آنکه طالع من ولد الزنا کش آمد چو ستاره یمانی و دلیل بر ولد الزنا آنکه
مادر یادگار دختر نقش نام لولی بود هر روز بخانه و هر شب بجانی بسر میبرد و بر زبان الهام بیان خاقان عیسی دم این
گذشت که فرو نشستن آن آشفته سر و طلوع سهیل مقارن یکدیگر باشد و حکم شد که زین خان کوکه با تنی چند از دولت خواهان را
سواد ریکو متوجه کشمیر شود و صادق خان را با فوجی از بهادران بنفر جوی براه لوخ رخصت فرمودند و شیخ
فرید بخشی بیکی با بسیاری از مبارزان عرصه شهامت بطریق منقلا دستوری یافت و میر مراد و میر عبد الحی خواجگی

فتح الله شیخ عبدالرحیم رحمت خان مظفر کوکه قاضی عزت الله سید کمال نصیب ترکمان شیخ ولی شیخ کبیر خواجه ارادت
نواجی سید قلی ابوالفتح دوست محمد هروی شیخ ابویزید شیخ سود رده هزاره بیک کلب علی سید عبدالله سید عبد
القادر سید عبدالهادی شیخ ابوالخیر تاج خواص ملک زر بخش جوهر دولت بلوچ و ایمان بدخشان و بسیاری از
بهادران فیروزی نشان بهمراهی آن سپاه تا برخصت یافتند و روز دیگر میرزا ابوسفیان را از روی احتیاط بشیخ
ابوالفضل سپردند چون فرزندان او از جنگ یادکار بخان یافته بودند که آمدند حکم اطلاق او شد شیخ ابوالفضل
در اکبرنامه نوشته که من در آن وقت بدیوان لسان الغیب تفاول جستم این غزل نوید بخش فتح و فیروزی آمد بیت
آن خوش خبر کجاست کزین فتح مژده داد . تا جان فشانمش چو زر و سیم در قدم . چون بساط دولت پناه شیخ فرید
بخشی بیکی که حال بپایه تربیت حضرت شاهنشاهی بخطاب مرتضی خانی عز امتیاز دارد با عساکر منصوره رخصت
یافت بعزم درست و همت قوی قدم اخلاص در کار طلبی پیش نهاده کوچ بر کوچ متوجه شد و در خلال این حال صادق
خان اسیر با فوجی تعین فرمودند که از راه دیگر با تمام از در آید و او در سه منزل شتافته واجب العرضی نوشت
ارادهای دراز کار که در خور وقت بود پیش نهاد خود ساخت و بر خاطر قدسی ظاهر کرد آن آمد و از همانجا
حکم بر گشتن شد و چون موکب اقبال به کریوه ... فیروزی فرمود عرضداشت خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش
مشتمل بر خبر فتح جوناگره و ولایت سورته از گجرات رسید و تفصیل آن بعد از ماجرای شکست یادکار و فتح کشمیر
نکاشته کلک وقایع نکار خواهد شد بالجمله چون یادکار بکشمیر در آمد و فرزندان میرزا ابوسفیان را بجانب هندوستان
کسیل کرد و خزینه و زر و زینه و اسب و فیل و توپخانه و حشم او را تمامی متصرف شد و با عزم استحقاق از خیره چشمی
و آرزو مندی خود را بنام بی مسمای سلطنت از اولیا ساخته خطبه و سکه را بنام زشت خویش آرایش بخشید و از بدایع
اقبال بیزوال آنکه در آن وقت اوراق سکه در کرفت و مهرکنی که خاتم ختم مهر میکند دیزه فولادی بر جسته در چشم
چشمش نشست و جمله خوانان بیتی بنیغی که از نعمتی جشم خود میبرید و هر دقیقه بار داد و بار زاری طبع ظاهر
عالی منش که روزکار ساخت بهرام ماتک را خانخانان و درویش علی را خانجهان عادل بیک بار عادل خان مقصود علی
اصری مقصود خان خواجه محمد مومن آصفخان و موسی میرزا خان درویش مسکین بابا خان جن پسر او مصاحب خان

شاه علی بیک ترکمان شاهباز خان شاه منصور بهادر خان میر صالح نقیب خان داود جکنی بهادر خان قیا بیک خان
و همچنین جمیع فتنه جویان وانقوطلب را بمنال و مرتبه کونی بجانب خود کشید و چنان نمود که از فزونی بر ورامی
آمد شد او قاصر و بیغام مسدود داشت و اکر احیانا این خبر بطریق الحیف و افواه برسد باور نخواهند فرمود با معه
هذا اکر بتحقیق و تواتر رسد در بین موسم باران و طغیان آبها و جریان سیلابها اجتماع سپاه و انتهاض عساکر
فیروزی دستکاه از محالات مینماید و چون مرقی بر بین وطن بکرد و جمعیت بیک فراهم آید و در اه مداخل و مخارج
استحکام یابد بر بین ملک دست یافتن بغایت دشوار خواهد بود و غافل از آن که خاقان غیب دان بالهام آسمانی
از آغاز این فتنه آکاهی یافته و عساکر منصوره از کریوها سخت عبور بمقصد تردید بل رسیده الفقصه روزی
چند به بطالت و غفلت کذرانید جمعی از مفسدان که بر کرد و پیش او بودند بر بزر پاشیدن ترغیب مینمودند
داوار نیل بچشم و کر همین آنچه از میرزا ابوسفیان بدست آورده بود در دل و جان خود مستحکم بسته خاطر از آن
بر نمیداشت و این رذالت و دنائت نیز از اسباب زوال دولت کال او شده در بین وقت صیت موکب همایون زود زمان
راز و کرفت و آن کوتاه اندیش و اصرور ریش در قلق و اضطراب افتاد نخست درویش علی که سرحلقه ارباب
فساد بود با فوجی بر سر کوتل رسیده در آنجا قلعه ساخته با عالی و اثقال از درون راه و از حصار کذاشته بترتیب
افواج پرداخت درویش علی بالای کوتل در دیوار السلام بنهاد و قرار جنک داد و بهادران قولهر او لد قدم همت بر
فراز کوه بنهاده بی محابا پیش رفتند و فوج جوانغار و برانغار نیز از دو طرف بالای کریوه بر آمدند و بآن لشکر دو
خوردی غنیم را پای ثبات از جای رفت و بسیاری از مخالفان بالطار سنبر علف تیغ خون ریز کردید و بقیة السیف
بجان تباه راه کریز سپردند و چهار کرین از لشکر منصور بجان نثار شدند و روز دیکر غنیم دیوار بسته ها را کذاشته
پس رفت هراول و جوانغار بپای مردی همت تا کریوه کسیر ملو شتافتند اکرچه از باران و تکرک و تری شلاق خورد ند
اما بغیر از یک سپاهی که اسب او ضایع شده دیکر آسیبی بکسی نرسید و شب خبر رسید که غنیم در عقب این کوه جمعی
آورده در کمین فتنه است و هنکام طلوع صبح توپ توپ کشمیری از اطراف فراز کوه هویدا آمدند و در این لشکر نمایان
ظاهر کشت که خود بخود دیوان شده منارهای دور رکن السلطنت شیخ فرید بفوج هراول پیوست و چون لشکر

هنوز نرسیده بود هم فرود آمدن تامل داشت در بین وقت محمد کاشی از غنیم جدا شده آمد و چنان نمود که آن کراهیان
سر تا بر مقاومت نیاورده آواره وادی هزیمت کردید و بعضی از سیاه بخت که بر کرد او فراهم آمده بودند هر کدام بکوه
رخت ادبار کشیدند شیخ از این بشارت کوس فتح و فیروزی بلند آوازه ساخت و بختیهای دلها را بلال در پرستون دید
نوردید هنکام طلوع صبح که ستاره عمر و دولت بدخواه بود به هیره پور منزل کزید و در آن سرزمین بلاشک پس
منظر در آورده و بعضی از لکمان آن شد که تن فتنه سرشت آن کلاشوره بپشتاز کرانی سر سبکبار کردیده در زمانی
نکذشته بود که سر او را آورده نزد آنچه سفرش در باشه بود نزد بیقین پیوست چون خبر رسید از عساکر منصوره بالای
کوتل شد عادل بیکی را با جمعی در شهر کذاشته خود به هیره پور آمد و روز دیکر زرها بر مردم داده بیشتر فرستاد و
خود همانجا توقف نمود شهباز خان نیازی و ابراهیم خان کاکر و ابراهیم خان میانه و سارو بیک شاملو و حسین بیک
شاملو و پاره بیک اوزبک و ملک محمد و چندی از نوکران میرزا ابوسفیان با هم سوکند خورده در کمین فرصت بودند
چون نیمی از شب کذشت سوره الله اکبر انداخته بر دایره او هجوم آوردند و یادکار نام خود از زیر سر ابرده
بدر رفته در پس سنکی پنهان شد و یوسف را آورده در اسب فرستاد و نام بردها هر چند تفحص و تجسس او نمودند
اثری ظاهر نشد ناکاه چشم سارو بیک بر یوسف افتاد او را بر شکنجه اقرار آورد و در جائی که یادکار بود با او نمود
سارو بیک میخواست که زنده بدرکاه آورد و شهباز خان بسبک دستی تن او را از بار سر آزاد ساخت و در روزی
که موکب منصور بکوتل بهتر رسیده بود سینه دلش سر او در پیش سم ستوران عساکر اقبال اثر انداختند و آنکه بر زبان
قضا ترجمان کذشته بود که هبوط طالع این دل الزنا و طلوع ستاره سهیل مقارن یکدیکر باشد مطابق افتاد و بعد
بر آمدن ستاره یمانی آن بد اختر فرو شد و غیب دانی حضرت خاقانی مظهر خصوصات دمانی برد و روز دیکر بر توافکند
بالجمله چون در تهنیت مژده فتح کشمیر بعرض همایون رسید شاهزاده دانیال را بر سر اردو کذاشته جریده عزیمت سیر کشمیر
فرمودند بر زبان کوهر بار کذشت که مرتبه اول تماشای بهار کرده بودیم اکنون سیر خزان خواهیم فرمود از کوتلها همه
کذشته فرود آمدند اکرچه راهها پر برف نشان میداد دشواری بر دامن عزیمت آنحضرت ننشست و با چندی از خواص
بساط عزت کوچ بر کوچ متوجه شدند و چون کریوه سالار معبر رایات منصور کردید پای اسب آن شهسوار عرصه

جان ستانی از جای رفت و بچستی و چابکی خود را بر زمین کرفتند و روز دیکر از کوتل بیر پنجال عبور فرمودند و در ساعت
مسعود و زمان محمود بدار الملک کشمیر ورود اقبال اتفاق افتاد و در میان راه شیخ فرید و دیکر بندهای جان سپار
بسجود اخلاص جبین خدمت نورانی ساختند و بانواع نوازش و اقسام مرحمت سر بلندی یافتند و در اثنای راه
درخت چناری بنظر در آمد که تنه او با متداد مشهور و سن بین کاواک شده بود بحکم اشرف سی و چهار کس در درون آن
جای کرفتند و محمل کرده سه سوار هم تواستند در آمد بالجمله چون موکب کیهان شکوه عرصه دلپذیر کشمیر ورود سعادت
نمود اکثری از مفسدان خون کرفته اسیر کمند مکافات کردیده بسیاست رسیدند بغیر از عادل بیکی که در لباس
قلندران جان ضرر برزد و خود را بجانب دکن انداخت و جمعی که از دورمینی و خیر اندیشی از صحبت ارباب فساد کنار
کرفته بودند بنوازش خسروانه فرق عزت بر افراختند اکرچه اکثری از رعایا اهل کشمیر بتوفور و هم و هراس
وطن مالوف خود را کذاشته بشعاب جبال و روابای مختفی پناه برده بودند لیکن چون جرم بخشی و عذر پذیری
آنحضرت بلند آوازه شد توب توب و جوق جوق بر مجالت و روی شرمساری پیش افکنده فرق سجود بقدم بیستان
نهادند و خاقان وافر الاحسان ذلات جرایم آنها را بزلال عفو شستشو بخشیدند در بین ایام که کلشن همیشه
بهار کشمیر بظلال رایات جلال محسود بهشت برین بود همواره بشکار مرغابی و اقسام شکار که مخصوص آن دیار است
توجه می فرمودند و مقارن آن حال جشن وزن مبارک انعقاد یافت و عالمی از سحاب عطایا و مکرمت سیراب
امید کردیدند و بعد از فراغ جشن وزن بسیر زعفران زار بزم نشاط آراستند اصل کل زعفران بنفش رنکست
و از میان آن دو سه شاخ زعفران سر کشیده اکرچه برک تنه از دور مرئی نشود اما از نزدیک بغایت خوش آینده
است و از بدایع فلکی آنکه سرتاسر موضعیست در کشمیر که زعفران زار مخصوص آنجاست و در زمین دیکر چنانچه
باید نمیشود و هم در بین ایام حکم چراغان شد و کشتیها بفانوسها و چراغها آراسته شده بر روی آب بدران ساختند
و در آن شب جشنی آراسته یافت که روز از رشک آرایش آن بسوخت و پیش از بین خواجه شمس الدین همدانی
را بجهت ضبط کشمیر و تقیض خالصات از لاهور طلب فرموده بودند در بین تاریخ بسعادت زمین بوس مفتخر کشت
و در بین عزیمت کشمیر زین خان کوکلتاش بصوب افغانستان دستوری یافته بود که اکر احتیاج افتد از راه تبت

شایسته خود را بملازمت رساند قضارا پیش از رسیدن او آوازه فتح کشمیر زمین در زمان او وکرفت و آن رکن السلطنت
باستیصال مفسدان تاریکی که مجددا غبار شورش برانگیخته بودند کمر همت بست و در اندک فرصت ولایت سواد
جور و کین کاه تاریکیان را پایمال افواج قاهره ساخته بسیاری از ارباب فساد را قتیل و اسیر کردانید **معاودت**
موکب اقبال از کشمیر بصوب لاهور چون خاطر قدسی مظاهر از تنظیم و تنسیق کشمیر و سیر و شکار آن عرصه
دلپذیر واپرداخت بالتماس شاهزاده ولی عهد وارث هفت اقلیم شاه سلیم کشمیر را بدستور سابق بمیرزا یوسف خان
مرحمت فرمودند و مقرر شد که خود بدولت و اقبال با چندی از مخصوصان و منظوران بساط قرب میرزین لنکا
از راه بارهموله عنان معاودت معطوف دارند و سپاه ظفرپناه فوج فوج از راههای دیگر شتابند و درین ... عمارت
درمیان کول الر که سلطان زین العابدین اساس نهاده و عرض و طول آن صد و نوزده زرع مربع و ارتفاع هفتاد
دو زرع برفراز آن قصرهای دلنشین ساخته و این عمارات تمام از سنگ در نهایت استحکام اساس یافته بنا
یافت در میان آن بصد جوش و خروش میگذرد و توسعه آن بحدیست که اطرافش مرئی و محسوس نمیگردد
از شورش باد و طلاطم آب و ارتفاع موج عبور کشتی بصعوبت میسر است و از غرایب آنکه روزی که حضرت خاقانی
بتماشای آن توجه فرمودند برخلاف معهود آب در نهایت آرامیدگی و تسکین بود و روز دیگر بار هوا منزل
و از آنجا کوچ بر کوچ تا رهتاس تشریف بردند درین راه از اشتداد برف و باران بر پیادهای هنری بسختی گذشت
لیکن چون روی بهندوستان داشتند بر جناح استعجال طی مسافت میشد و رایات نزول نمودند **فتح قلعه جوناگده**
و سومنات و گرفتار شدن سلطان مظفر گجراتی و به تیغ ستم نفس خود کردن چون خان اعظم دراین یورش
بتسخیر قلعه جوناگده نتوانست پرداخت و بجهت امتداد سفر و صعوبت لشکر با حمداباد مراجعت نموده امرا
یکچندی در نولخود برآسودند مرتبه دیگر افواج ترتیب داده روی همت بانجام آن خدمت نهاد و پسر جام ... را
دغازیخان و ملک حسن آمده دیدند و سیر کوکه و منکلور و سومنات و غیره باشارده بندر ... بدست افتاد
از آنجا بتسخیر قلعه جوناگده که ساه برامین خان غوری داشتند شتافت و اطراف آنرا بمورچلها استحکام داده
پای عزیمت افشرد و نورنگ خان را برسر طایفه کاتهی که آذوقه قلعه بامداد آنها میرسید تعیین فرمود و قضارا آتش

در قلعه افتاد و بسیاری از اسباب قلعه داری را آتش بسوخت و معه هذا هر روز توپ ملکی و نیم منی بر میراندند و
اولیای دولت بر کوهچه که نزدیک بقلعه واقعست سرکوب ساخته توپ بر فراز آن بردند و درون قلعه را
مجرا گرفته شورش عظیم در مخالفان انداختند و چون کار بر متحصنان تنگ شد قول گرفته کلید قلعه
راسپردند بنابران امین خان و پسران دولتخان و خان محمد که وکیل آن سلطنت بود و زین خان حبشی و
ملک دهمن دلونه کاتهی و محمد میرک و محمد افضل و غیره با بیست و کس نزد خان اعظم آمده ملازمت نمودند
و آن رکن السلطنت هر کدام را در خور شایستگی با سپ و خلعت و منصب و جاگیر خوشوقت ساخت که
مجددا ملکی که جای یکی از سلاطین بود مفتوح شد و چون قلعه جوناگده بحیطه تسخیر در آمد و زمین
داران آن ملک غاشیه اطاعت بر دوش گرفتند خان اعظم همگی همت بجست و جوی مظفر و بدست آوردن آن
کماشت در ینوقت خبر آمد که آن ستاره سوخته بزمیندار ولایت هالکه بتخانه دوارکا بجاست پناه برده
نورنگخان و کوجرخان و نظام الدین احمد ولد ... و محمد خان اتکه وانور پسر خود را با فوجی شایسته بدان
صوب فرستاد و مجاهدان عرصه فیروزی بدوارکا رسیده آن بتخانه را که یکی از معابد بزرگ کفار است بجنگ
و ستیز دار الاسلام ساختند و جمعی را در آنجا گذاشته پیشتر شتافتند آن کافر ازین یورش آگاهی یافته مظفر
را با اهل و عیال او در کشتی نشانیده بجزیره که نهایت استحکام داشت فرستاده بود چون جنگ سخت کردید
از پی او شتافت بهادران تیز جلو گرم جسپان باو رسیدند و آن خون گرفته برگشته استاد و چون زمین و
ریخت بسیار داشت و سواره ناخن متعذر بود پیاده شده با غنیم در آویختند و تا وقت شام آتش قتال
زبانه میکشید و بهادران از جان فشان داد کارزار میدادند ناگاه تیری از شست تقدیر بر مقتل آن باطل پذیر
رسید و جان بمالکان جهنم سپرد و بسیاری از آن سپاه بختان برخاک هلاک افتادند و مظفر عالم سیاه ازین غو
نامتعارف خود را بولایت کچه رسانیده در پناه بهارا زمیندار آنجا خزید خان اعظم در جوناگره ازین خبر
آگاهی یافته میرزا عبدالله پسر خود را با فوجی بدانجانب تعین فرمود جام از غایت احتیاط و خود داری با فرزندان
واقربا در میان راه بر عبدالله آمده پیوست و باظهار دولتخواهی ارکان عهد و پیمان را استحکام بخشید من

دار کچه سیز وکلا فرستاده بعجز و ملایمت پیش آمد و قرار داد که پسر خود را بخدمت فرستد خان اعظم حرف او
التفات ننموده در جواب نمود که اگر باظهار دولتخواهی و نیکو بندگی ثابت قدمی مظفر را باولیای دولت بسپار آن
کوتاه اندیش خواست که بحیلهای زمین دارانه روزی چند بگذراند خان اعظم برین آمد که محال متعلقه او را تاخت
داده فوجی بکومک او مقرر دارد ازین تدبیر اساس همت او انهدام پذیرفت و از روی اضطرار پیغام فرستاد که
اگر پرگنه موروی را که از قدیم داخل ملک من بود بحلدوی این خدمت مقرر دارند مظفر را بسپارم خان اعظم
خاطر راضی شد و جمعی را از فوج منقلا بجهت گرفتن و آوردن نزد او فرستاد او این مردم را بجائی که مظفر بود
رهنمونی فرمود و جان وانمود که بهاره بدیدن تو می آید مظفر نیز باستقبال برآمد و چون نزدیک رسید مجاهدان
عرصه اقبال از اطراف هجوم آورده او را مقید ساختند و شبا شب عطف عنان نموده بر جناح استعجال شتافتند
و وقت بامداد به بهانه وضو ساختن فرود آمده در پناه درختی رفت که دست بآب رساند و استره که در درون شلوار
پنهان داشت بر گلوی خود راند تا واقف شدن محافظان تسلیم شد و خان اعظم سر او را مصحوب نظام الدین
احمد پسر شاه محمد خان اتکه بدرگاه سپهر اشتباه ارسال داشت و در ینولا خاقان ممالک ستان خواجه شمس الدین
را بحراست گجرات مقرر داشته عنان توسن اقبال بدار السلطنت لاهور معطوف فرمود و در ساعت مسعود و زمان
محمود مصر جامع لاهور بورود موکب کیهان شکوه رونق آسمانی یافت **ذکر بعضی از سوانح برسم اجمال**
چون بعرض رسید که راجه رامچند حاکم بتیه نقد هستی سپرد پسر بهدر پسر او را که بسعادت خدمت حضور اختصاص
داشت بخطاب راجگی و حکومت آنملک سرافراز ساخته رخصت فرمودند مقارن آن حال خواجه سلیمان بخشی
گجرات با پیشکش خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش بدرگاه والا رسیده دولت آستانبوس دریافت و چون درین
ایام راجهای کوهستان شمالی سرکشی پیش گرفته از رسوم خراج و پیشکش دست کشیده بودند بالتماس قلیج خان
سیف الله پسر او با قاضی حسن بدانصوب تعین شدند بغیر از لاله دیو و رامچند راجه جمو جمیع زمین داران آمده
دیدند و او باستشفاع زین خان کوکلتاش روی نیاز بقدمی آستان نهاده از کردار بتقصیر نجات یافت و از سوانح
فرستادن راجه مانسنگ با لشکر فیروزی اثر بتادیب راجه محمد زمین دار اوده چون ولایت اودیسه بر قلمرو

خاقان ممالک ستان افزود راجه رامچند که از زمین داران معتبر آن دیار است پسر خود را نزد راجه مانسنگ
فرستاد راجه با آمدن پسر او خورسند نشده پیغام گذارد که آمدن پسر مجوب نیست اگر بر جاده اطاعت
و فرمان پذیری راسخ است خود بحضور رسد و با آنکه در یورش اودیسه فرمان پسندیده ازو بظهور رسید
بود جرات بر آمدن ننمود و راجه بر حقوق خدمات او را بر طاق نسیان گذاشته جگت سنگ پسر خود را با جمعی
از منصبداران پادشاهی بر سر او فرستاد رامچند بقلعه خورده تحصین جست و عساکر منصوره بتاخت و
تاراج محال متعلقه او پرداخته بسیاری از قصبات و قریات معموره او را دست فرسود یغما ساختند و چند
قلعه را مفتوح کردانیدند چون صورت واقعه از عرایض دولتخواهان بمسامع عز و جلال رسید ظهور این معنی
بر خاطر حق حقیقت شناس آنحضرت مستحسن نیفتاد و بر راجه فرمان اعتراض آمیز نفاذ یافت و راجه
بحکم عالی جگت سنگ را باز کردانید و رامچند ازین عاطفت کبری سر خجالت و ندامت پیش افکنده نزد راجه آمد
و مقارن آنحال خواجه سلیمان و خواجه عثمان و شیرخان و حبیب خان نقض عهد و پیمان نموده اعلام فتنه
و آشوب مرتفع کردانیدند تفصیل این اجمال آنکه چون خواجه سلیمان و خواجه عثمان و شیرخان و حبیب خان
نقض عهد و پیمان نموده اعلام کشته و آشوب بعهد و قول آمده راجه را دیدند راجه خلیفه آباد را بجاگیر آنها
مقرر فرمود و همراه طاهرخان و خواجه باقر انصاری که بجاگیر خود میرفتند رخت اموال و اشیا و فیلی چند که
همراه داشت تاراج کرده بجانب بندر ستکانو شتافتند و باقر زخمی شد و راجه از ظهور این سانحه همت سنگ پسر خود
را با فوجی متعاقب فرستاد و چون آنها بسرعت راه نوردیدند نتوانستند رسید و افغانان به بسته رفتند و جانزرای
پسر راجه بسته برهنمونی پدر در مقام گرفتن آنها شد و عکس سر نوشت خود اسیر دست قضا کردید و شرح این اجمال
آنکه جانزرای افغانان را بمهمانی طلبید دلاور و سلیمان بخانه او رفتند قضارا بجهت ضرورتی دلاور از مجلس برخاست
بمجرد برخاستن کافران هجوم آورده او را دستگیر کردند و چون سلیمان از عزم و توقع یافت شمشیر کشیده از مجلس
بر آمده بهر طرف ندی مینهاد مردم کوجه میدادند سر را در آنجا کشته و همین طور زده و کوفته خود را بدروازه قلعه
رسانیده از قلعه برآمد چندی از همراهان او اسب رسانیده سوار ساختند و جانزرای بتعاقب او شتافت و عثمان از ین

خبر یافته از برابر آمدن سلیمان و کردن خود را با او گفت از همانجا شمشیرها کشیده بقصد جان او برای متوجه شده جنگ سخت شد چون اکثر نوکران آن زمیندار از طایفه افغان بودند جلو ریز بجانب عثمان و سلیمان آمدند و خان زاده
در اینجا بقتل رسید و افغانان غنیمت ها فرست آورده روی بقلعه نهادند اهل قلعه آنها را مردم خود دانسته درون
کرده راه دادند بعد از در آمدن افغانان جاره نماند راه دادند و این دو شخص آثار غلبه و تسلط ظاهر ساختند و یکچندی در
حدود بسر بردند تا آنکه عیسی خان زمیندار بهانه با فسون و افسانه آنها را تردد خود طلب داشت و چون از جانب بادشاه
مانند نقض عهد و پیمان نموده طریق خلاف سپرده بودند چاره بجز رفتن نبود نا گزیر بر عیسی خان زمیندار پناه بردند
و روزی چند از آسیب صدمات افواج قاهره محفوظ ماندند و از اعاظم وقایع جشن طوی شاهزاده ولی عهد
وارث هفت اقلیم شاهزاده سلطان سلیم است با دختر ابراهیم حسین میرزا که والده ماجده اش دختر میرزا
کامرانست خاقان ممالک ستان آن مهین بانوی اقبال شایسته این نسبت دانسته در ساعت مسعود و زمان محمود
جشن عالی ترتیب داده با شاهزاده ولی عهد عقد ازدواج بستند آغاز سال سی و هشتم از جلوس خاقان ممالک ستان
شب یکشنبه هفدهم جمادی الاخر هزار و یک هجری بعد از انقضای سه ساعت و پنجاه و پنج دقیقه نور افروز جهان
صورت و معنی یعنی آفتاب عالمتاب ببرج حمل تحویل فرمود و سال سی و هشتم از جلوس ابد قرین خاقان سکندر
آیین بدولت و اقبال آغاز شده در ایام جشن نوروزی خلف خانان سپه سالار میرزا جانی حاکم تته را بدرگاه سپهر
غبار آورده سعادت آستانبوس دریافت و خاقان ستوده خصال برفراز مسند اقبال تکیه زده میرزا جانی را رخصت
بار فرمود و آن سعادتمند بلوازم کورنش و تسلیم و مراسم زمین بوس و تعظیم مبادرت جسته مشمول امر لحو سگران
گردید او پسر پاینده محمد بن میرزا باقی بن میرزا علی است که بچند پشت شکل بیک ترخان میرسد چون ایلکو تیمر
پدر شکل بیگ در جنگ تقمیش خان نثار رشد حضرت صاحبقرانی با وجود صغر سن او را بمنصب پدر و پایه ترخانی بر افراخت
او بچهار پشت به ارغون خان بن اباقاخان بن هلاکو خان بن تولی خان بن چنگیز خان میرسد چون در ماوراء النهر
شورش پدید آمد الوس ارغون یورت خود را گذاشته بخراسان آمدند میرزا ذو النون بیک ارغون در خدمت سلطان
حسین میرزا بغایت معزز و محترم بود و قندهار و سیستان و زمینداور بتیول او مقرر بود در زمانیکه بدیع الزمان

میرزا از پدر عالی قدر روی سعادت برتافت میرزا ذو النون با او موافقت نمود و دختر خود را در حباله عقد او در آورد
بعد از شنقار شدن سلطان حسین میرزا میرزا ذو النون در جنگ شیبک خان که با فرزندان سلطان حسین
میرزا کرد نقد حیات سپرد و شاه بیک پسر او قندهار را استحکام داد حضرت فردوس مکانی از کابل بر قندهار تاختند
او جنگ کرده منهزم شد و قندهار مفتوح گردید و آنحضرت باخر میرزا در قندهار گذاشته بکابل معاودت نمودند
مقیم برادر شاه بیک نزد شیبک خان رفته او را بر سر قندهار آورد و باخر میرزا بی جنگ قندهار را گذاشته بکابل
شتافت و شاه بیک فرصت یافته بقندهار در آمد و چون شیبک خان در جنگ شاه اسمعیل بهری رفت شاه
او را محبوس فرمود سنبل نام غلام شاه بیک از فرط حمیت و جلادت یکی با جمعی جوانان ارغون عهد و پیمان بسته
بقصد خلاص ساختن او بهری شتافت و در آنجا خود را سوداگر وانمود دکانی چند ترتیب داد شبها بهانه
را بزندان رسانیده از و خبر میگرفت شاه بیک جمعی از زندانیان را با خود متفق ساخته در انتظار فرصت نشست
و سنبل چند سر اسب خنک کرده و نعل وارگون بسته مهیا کرد تا آنکه شبی محافظان زندان را داروی بیهوشی
داد و شاه بیک را بر آورده بقندهار رسانید و بعد از چندگاه باز حضرت فردوس مکانی بتسخیر قندهار متوجه شدند
او قدرت جنگ صف در خود نیافته متحصن شد و چون مدت محاصره بامتداد انجامید بعهد و قول بر آمدن بجانب
سال رفت و از آنجا بسیوان آمده آن ملک را از جام گرفت و بعد از فوت شاه بیک از جام در زمان پسر او جام فیروز تمام
ولایت سند را بحیز تسخیر و حیطه تصرف در آورد و بعد از آن ملتان را از طایفه لنگاه گرفت و چون شاه بیک در گذشت
حیات سپرد و میرزا شاه حسین پسر او جانشین شد و حضرت جنت آشیانی در ایام غربت و ناکامی در وقت او
رسیده و آن کم فرصت حق ناشناس بمخت بر پیش آمد چنانچه در او راق سابق بیمن ذکر یافته مجملا در آخر حال از زید
سلوکی و خود رایی او ارغونیان رنجیده شدند و در وقتی که میرزا شاه حسین بجانب بهکر می آمد ارغونیان میرزا عیسی
که در سوالف ایام میری الوس اجداد او داشتند بحکومت برداشته تته را مضبوط ساختند و میرزا شاه حسین از
ظهور این واقعه به بهکر نارسیده عنان معاودت معطوف داشت و با سلطان محمود خان که کوکلتاش او بود و حکومت
بهکر داشت بجانب تته شتافت و مدت شش ماه از جانبین جنگ و ستیزه بود آخر بهکر و بر و بر سلطان محمود خان آشتی

در میان آورده و ملک سند پنج حصه قرار یافت سه بخش از میرزا عیسی در آمد و بعد از فوت میرزا عیسی میرزا باقی بمسند
حکومت نشست قضا را سوداوی بر مزاج او استیلا یافت و شبی قبضه شمشیر را بگوشه دیواری گذاشته سر شمشیر را
بر شکم خود نهاد تا جان داد آنگاه میرزا پاینده پسر او جانشین شد و چون میرزا پاینده بیرخالی از جنون و تماخولیای
نبود خود در گوشه بسر میبرد و حل و عقد امور مملکت بقبضه اختیار میرزا جانی بود و یک سال پیش از این آن دیوانه
نیز رسا از ملک هستی کرد بدر میرزا جانی حکومت باستقلال یافت بالجمله چون میرزا جانی بسعادت زمین بوس ناصیه
اخلاص نورانی ساخت خاقان کثیر الاحسان پایه او را بمنصب سه هزاری بر افراخت و ولایت تته بتیول او مرحمت شد
و بندر را بخالصه ضبط فرمودند و بانواع مراحم و عواطف که در مخیله او نگذشته بود کام دل بر گرفت و از اعاظم وقایع
رفتن خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش بزیارت خانه مبارک و تفصیل این اجمال آنکه با وجود حقوق تربیت و نوازش
خاقان ستوده خصال که همواره بخطاب مستطاب سرافراز فرزندی ساخته از جمیع امرای عالی مرتبت در از کار
خود را آزرده میداشت و برخلاف توقع و خواهش سلوک می نمود و معهذا آنحضرت از بردباری و وسعت حوصله
مراعات حقوق والده ماجده اش فرموده بر وظایف الطاف و اعطاف می افزودند میرزا کوکه بجهت نقص مذهب
ملت با شیخ ابو الفضل خصومت غلیظ داشت اگر احیانا امری خلاف مقصد او بظهور میرسید از شنوات این شیخ
و برکونی فتح دانسته اظهار آشفتگی و آزردگی مینمود و در زمان فتح جونا گره کرده و مظفر را آواره دشت ضیقی کرده بهلد
تا کنار دریای شور بر تیغ همت او صاف شد فرمان عاطفت آمیز بطلب او صدور یافت و او با وجود چنین فتحی از فرط
واهمه قرار آمدن بحضور نتوانست داد و عزیمت فتح بندر دیو بهانه ساخت نخست نورنگ خان و کوچک خان و خواجه
اشرف و جمعی از امرای بادشاهی را که همراه او بودند رخصت حاکیر فرمود آنگاه بحکام بنادر نوشتها فرستاد که سوداگران
را از آمد و شد بدریوبانع آیند مقصد آنکه فرنگیان از بی تنگ آورده قول بگیرد و معابر و پهاره کرده و زمینداران معتبر آن ملک را
جان و انمود کرد اراده دارم که از راه سند بدرگاه شتابم و چون بر بن سومنات رسید میر عبد الرزاق بخشی و بازید
را محبوس ساخت که مبادا از اینها فتنه سر بر زند و بسپاهیان عهد و قول نمود که او را از رفتن باز ندارند و رسیدن
قولنامه فرنگیان بسر او از بندر بلاول بر جهاز الهی که ساخته او بود سوار شد و پسران خود را خرم و انور و عبد اللطیف

وعبد اللطیف و مرتضی قلی و عبد الغفور و دو دختران را با مادران آنها و سایر اهل حرم و خدم بکشتی در آورده از ملازمان
صد کس منتخب او نمره او را همراه گرفت و از نقد و جنس آنچه قابل برداشتن بود بجهاز برد و مجملا آن عالی فطرت بلند همت
پا بر اسباب ریاست نهاده ترک لوازم امارت و دولت نمود و مجرد از قید بر در شاه راه توفیق نهاد و در روزی که بکشتی می
نشست برکنار آب تمام لشکر و حشم فوج فوج بسته ایستاده بودند و نقارها می نواختند و آن شیر مرد دل از همه برداشته
بچشم عبرت میگریست و چون عزیمت او بگرد آلود تفرقه نمیساخت و همراهان در زمیر عبد الرزاق معموری با بازید
را از قید برآورده عذر خواست و چون این خبر بعرض اشرف رسید بر خاطر حقیقت شناس بمحت گران آمد و بزبان
الهام بیان گذشت که ما عزیز را بجری دوست میداشتیم که اگر او قصد ما کردی بسعی در ضبط خود میفرمودیم که اول
او بر ما اندازد بعد از آن ما دست بکار بریم افسوس که آن کم فرصت قدر عاطفت ما نشناخته روی بوادی غربت نهاد
امید که بسر منزلهای مقاصد خود کامران شده بخیر و خوبی مراجعت نماید و والده ماجده خان اعظم از غم مفارقت فرزند
بجان رسیده نزدیک بود که قالب تهی کند خاقان ستوده خصال بار ها بمنزلهای او رفته بعواطف خسروانه نوازش فرمود
شمس الدین حسین میرزا پسر کلان او را که از مبادی عمر در خدمت آنحضرت تربیت یافته بود بمنصب هزاری سرافراز
ساختند و میرزا شادمان پسر دیگر را بمنصب پانصدی و ملک گجرات بتیول شاهزاده مراد مرحمت شد که از ملازمان با جمعی
آبادشاه برود و هم در این تاریخ شیخ فیضی که برادر برهان الملک دکنی رفته بود با پیشکش او بدرگاه آمده سعادت آستانبوس
دریافت و هم در این ایام زین خان کوکلتاش باستیصال افغانان هزاره که روی همت نهاده و قاسم خان را در رجال آن ایالت
با فوجی گذاشته خود با آصفخان و بخته بیگ و خواجه شمس الدین و سعید خان گکر بکوهستان در آمد و مجاهدات عظیم
فیروزی نژدات شایسته ظاهر ساخته و افغانان سیاه بخت را کشته و بسته تا سر حد کافران که متصل ولایت کاشغر است
را بر زیر و حضرت علی خویش حلال گسر گرده تا ریکیان بود و قلعه کتال استحکام ساخت و بهادر خان قتال از اطراف
مجموع آورده بنیروی همت قلعه را مفتوح ساختند و قریب چهار صد کس از اهل ضلالت علف تیغ بیدریغ گردید بطرف بمحنا
هفت هزار کس اسیر گشته بقتل رسیدند از غازیان لشکر اسلام معدودی شربت خوشگوار شهادت چشیدند و تا سر حد کاشغر
با مال ستوران عساکر اقبال گشت و حضرت علی با جماعه بجز آمدن دیدن نماز و دیگر سران یوسف زی و طالب در کردن آمد

زینهار خواسته دین خان کوکلتاش خاطر از ضبط آن حدود پرداخته روی امید بقدسی آستان نهاد و آصفجاه
و خواجه شمس الدین همراه او سعادت زمین بوس دریافتند و انواع نوازش و مراحم فروغ عزت بر افروختند
و مقارن آن حال صد و بیست و هشت فیل که راجه مانسنگ از غنایم فتح اودیسه مصحوب شیر بیک تواجی بدرگاه والا فرستاده
بود بنظر اشرف گذشت و هم درین ولا میر میرزا که نزد قطب الملک حاکم گلکنده فرستاده بود با ایلچی او آمده دولت
کورنش دریافت و عرضداشت او با پیشکشهای لایق که بدرگاه ارسال داشته بود بنظر همایون در آورد و درین
ایام عشرت انجام جشن طوی شاهزاده های عالیقدر انعقاد یافت و شاهزاده خانم را که نخستین صبیه آنحضرت است
بمظفر حسین میرزا پسر ابراهیم حسین میرزا نسبت فرمودند و شاهزاده شکر نسا بیگم را بمیرزا شاهرخ نامزد فرمودند
و دختر راجه علیخان که بدرگاه فرستاده بود بحرمسرای شاهزاده ولیعهد دارت عزت ... شاه
زاده سلطان سلیم در آوردند بعد از فراغ این جشنهای عالی شاهرخ میرزا را بمنصب پنجهزاری سرافراز ساخته
بحکومت مالوه رخصت فرمودند و شهباز خان را باتالیقی میرزا اختصاص بخشیدند **آمدن رستم میرزا بدرگاه**
خلایق پناه چون سلطان حسین میرزا خلف بهرام میرزا برادرزاده شاه علیین آشیان شاه طهماسب ...
بنعمت سرای عالم بقا تاخت از و چهار پسر ماند مظفر حسین میرزا کلان بود قندهار را متصرف شد
رستم میرزا با دو برادر زمین داور و گرمسیر را بقید ضبط در آورد و میان برادران کار بمنازعت و مخاصمت کشید
در عرصه مبارزت رستم میرزا غالب آمد و مظفر حسین میرزا شکست خورده در قندهار تحصن جست و آخر ...
دید ارباب صلاح با یکدیگر آشتی کردند و بعد از یکچندی باز ارباب فساد از طرفین غبار فتنه برانگیختند و مظفر حسین
میرزا بر سر رستم میرزا لشکر کشید و جنگ سخت در پیوست و دو نوبت مظفر حسین میرزا تاب مقاومت نیاورده
بقندهار عطف عنان نمود و پیوسته برادران با یکدیگر در آویخته روزگار بناخوشی میگذرانیدند تا آنکه مظفر حسین میرزا
اعلام شوکت ... بر افراخته زمین داور را از رستم میرزا گرفت و رستم میرزا برهنمونی سعادت و استشعار اقبال
عریضه اخلاص بدرگاه سلاطین پناه ارسال داشته اظهار عزیمت آستانبوسی نمود و خاقان دریادل فرمان استمالت
مصحوب میرزا جلایر و میر ابراهیم فرستاده بجاگیرداران راه قندهار حکم فرمودند که مقدم میرزا را گرامی شمرده

در لوازم خدمتگاری و مراسم مهمانداری مساعی جمیله بتقدیم رسانند و چون خبر آمدن میرزا بقلمرو پادشاهی رسید
قرا بیک و عین الملک و بختیار بیک پیشتر رخصت یافتند و از پی ایشان شریف خان و شاه بیک خان و آصفخان اتالیق
شد و در روزی که بدار الخلافت لاهور دولت ملازمت دریافت خانخانان و زین خان و دیگر امرای عظام باستقبال شتافته و آن
سلاله دودمان سیادت و ثمره شجره سلطنت را باعزاز و احترام تمام بسعادت زمین بوس اختصاص بخشیدند
سنجر میرزا برادر خورد او با چهار پسرش مراد میرزا و شاهرخ میرزا و حسن میرزا و ابو هبه میرزا بسجود قدسی
آستان فرق عزت بر افراختند و بانواع مراحم و نوازش خاقان کثیر الاحسان سربلندی یافتند و میرزا بمنصب
پنجهزاری خلعت امتیاز پوشید و سرکار ملتان و بلوچستان که زیاده از ولایت قندهار محصول داشت بتیول
میرزا مقرر شد و از غرایب وقایع که درین ولا سمت ظهور یافت آنست هنگام شام که تشخیص چهره آشنا و بیگانه
کم شود دیوانه سری از استیلاء مستی و نشاء جنون خود را سراسیمه بدرون حرمسرای اقبال انداخت و
در آن نزدیکی شاهزاده دانیال حاضر بود از مشاهده این حال بحکم غیرت در شد و بپای مردی همت او را جست در
برگرفته ... شور غریب در شبستان دولت افتاد و از کنیزان ترک و حبشی و هندی هجوم آوردند
و چون تاریک بود شاهزاده را نشناخته با دجوب زخمت کرفتند درین وقت حضرت خاقانی شمشیر کشیده در
رسیدند و غافل ازینکه شاهزاده او را زیر کرده بقصد زخم تیغ بر افراختند و شاهزاده فریاد بر آورد که من
او را در بر گرفته ام ... و آن وسیله از ضرب تیغ محفوظ ماند و هم درین ایام شاهزاده دانیال
را بصبیه قلیچ خان بعقد ازدواج بستند و بغایت جشن عالی ترتیب یافت و آن رکن السلطنت جهیز
پادشاهانه سامان نموده و باین نسبت فرق عزت بر افراخت و از سوانح اقبال فرستادن خانخانان سپهسالار
است بتسخیر دکن و تفصیل این اجمال آنکه چون مقرر شده بود که شاهزاده مراد از راه گجرات متوجه تسخیر دکن شود
بخاطر قدسی مظاهر چنان پرتو افکند که شاهزاده دانیال از راه مالوه با غنایم در آید و مابین شاهزاده والا گهر
باین خدمت دستوری یافت و خانخانان و رای رامسنگ و بسیاری از امرای عظام در خدمت شاهزاده رخصت شدند
و شاهرخ میرزا و شهباز خان و سایر جاگیرداران فرمان شد که چون شاهزاده بآنجا رسد بنظام خدمت دمان

جان بسته متوجه تسخیر دکن شوند و بعد از آنکه شاهزاده را رخصت فرمودند بخاطر الهام مآثر چنان پرتو
نمود که هرگاه شاهزاده والا نژاد شاه مراد پیشتر ازین خدمت دستوری یافته مبادا فرستادن شاهزاده دانیال
باعث آزردگی خاطر او شود چنانچه شرط موافقت است با یکدیگر سلوک نکنند و فیمابین غبار نفاق در گلفشت مرتفع
گردد در مقصری که پیش نهاد همت جهانگشا شده روزی چند در عقده تعویق افتاد لاجرم بقلیچ خان حکم شد
شاهزاده را باز گردانیده بملازمت آورد و خانخانان را بعواطف گوناگون سرافراز ساخته رخصت فرمودند
که در ملازمت شاهزاده مراد متوجه تسخیر دکن شود و از غرایب اتفاقات آنکه درین دو روز عرضداشت
شاهزاده بپایه سریر سلیمانی رسید که چنان استماع یافت که شاهزاده دانیال باین خدمت دستوری یافته
باعث این بی التفاتی ظاهر نیست آیا ازین بنده چه کوتاهی واقع شده که او را باین خدمت تعین میفرمایند در جواب
عرضداشت او فرمان شد که بجهت مراعات خاطر او فسخ آن عزیمت نموده خانخانان را با دیگر امرا بکومک
او فرستادیم باید که تا رسیدن سپهسالار لشکر را فراهم آورده آماده و مهیا باشند که چون او بملازمت
پیوندد بی شائبه توقف و انتظار متوجه مقصد گردد و هم درین ایام میرزا یوسف خان بکشمیر رخصت یافت
و رای برداس را بتسخیر قلعه ماندو که از اعاظم قلاع هندوستان بود تعین فرمودند و او از نیروی تدبیر و
شجاعت در اندک فرصت مفتوح گردانید چنانچه تفصیل آن در جای خود مرقوم کلک بیان خواهد شد انشاء
الله تعالی درین ولا میرزا ابو سعید برادر رستم میرزا که در قندهار مانده بود روی امید بدرگاه سلاطین پناه
نهاده سعادت زمین بوس دریافت و بتفقدات گوناگون فرق عزت بر افراخت و از سوانح آمدن راجه
مانسنگ از بنگاله چون آن رکن السلطنت از تسخیر اودیسه و ضبط ولایت بنگاله خاطر وا پرداخت بحکم
اشرف متوجه درگاه شد و درین تاریخ بسجود کریاس فلک اساس ناصیه دولت نورانی ساخت و جمعی از زمین
داران ملک اودیسه و افغانان عمده را که همراه آورده بود بسعادت کورنش سرافراز فرمود و مقارن آن
حال اسمعیل قلیخان از گجرات آمده دولت بار یافت و میرزا یوسف خان که بکشمیر رفته بود خاطر از انتظام
مهام آنجا مطمئن ساخته بقدسی آستان باز گردید **وقایع سال سی و نهم الهی از جلوس ابد قرین** شب دوشنبه

بیست و هشتم جمادی الآخر هزار و دو هجری آفتاب جهانتاب ببرج حمل شرف تحویل ارزانی فرمود و سال
سی و نهم از مبدا جلوس ابد قرین بمبارکی آغاز شد و بدستور معهود دولتخانه را آیین سبزی کرده تا روز
شرف هر روز جشنی تازه ترتیب یافت و امرای عظام بلوازم نثار و پیشکش پرداخته داد عشرت و نشاط دادند
و هر کدام در خور شایستگی خویش باضافه منصب و جاگیر کام دل بر گرفتند و درین جشن نوروزی شاه
زاده ولیعهد ده هزار سوار مرحمت شد پنجهزار از الوس راجپوت و غیره که در صوبه بنگاله جاگیر داشتند
و چهار هزار امرای حضور و هزار احدی و سلطان خسرو پسر کلان شاهزاده عالمیان که از همشیره راجه
مانسنگ بوجود آمده بود با وجود خورد سالی بمنصب پنجهزاری سرافراز ساخته ولایت اودیسه را به
تیول ایشان مرحمت نمودند و جمعی از راجپوتان را بداخلی مقرر داشته راجه مانسنگ باتالیقی و تشریف سرکار
آن نوباوه گلشن خلافت اختصاص یافت و هم درین تاریخ ولایت بهار بسعید خان مکرمت شد و میرزا رستم بعلم
و نقاره سربلندی یافت و از سوانح اقبال آمدن بهرام میرزا پسر مظفر حسین میرزا بقدسی آستانست
چون رستم میرزا بعواطف بیکران فرق عزت بر افراخت و از آنچه در مخیله او خطور نکرده بود از منصب
و جاگیر و سایر اسباب سلطنت مرحمت شد مظفر حسین میرزا که پیوسته از او رنجیده و همسایگی آن طایفه
بی باک در تشویش و اضطراب بود از التجا آوردن رستم میرزا بدرگاه سلاطین پناه و تربیت یافتن او بیشتر
مضطرب و متوهم گردید و چاره کار منحصر درین دانست که روی امید باین آستان که مرجع سلاطین جهانست
نهاده از آسیب روزگار فارغ بال زندگانی نماید لاجرم والده و اهل خود را با بهرام میرزا پسر کلان خود
بدرگاه سلیمان جاه فرستاده التماس فرمان طلب و استمالت نمود و خاقان ستوده خصال مراحم بیکران شامل حال
میرزا فرموده قرا بیک کرد را که از قدیم بآن سلسله رابطه خدمت داشت با میرزا بیک ترکمان رخصت نمودند که
میرزا را بنوید عواطف پادشاهانه مستظهر سازند و میرزا فرمان طلب را حرز بازوی دولت ساخته روی امید
بقدسی آستان نهاد و بحکم اشرف شاه بیک خان بحراست قندهار رفت ... خلعت امتیاز پوشید و درین جشن شرف ناظم
دولت بخطاب خانی شرف اختصاص یافت و هم درین روز میر حیدر معمایی که از اجله سادات عراق و بفضایل و کمالات

صوری و معنوی امتیاز داشت بسعادت زمین بوس ناصیه خدمت نورانی ساخت میر در صنایع و بدایع شعری خصوص معما و تاریخ ید طولی داشت و ممارست او درین فن بجائی رسیده بود که در محاورات هر چه بر زبانش میگذشت چون حساب میکردند تاریخ حال میشد و از نتایج طبع او قصیده بر صفحه روزگار یادگار است که هر بیت معمائیست باسم ممدوح و هر مصراع تاریخ سال و اظهار مضمر و موشح و غریب تر آنکه شیخ ابو الفیض فیضی تفسیری نوشته بی نقط و میر حیدر سوره قل هو الله احد را تاریخ آن تصنیف یافته و هم درین ایام حکیم علی حوضی ساخت و در زیر آن حوض خانه و از یک کنج آن حوض راهی بآن خانه حوض را از آب لبالب ساخته بود که یک قطره آب بدرون خانه در نیامدی و هوا مانع دخول آب شدی و هر کس خواستی که بآن خانه در آید سر بآب فرو بردی و از آن در بدرون خانه در آمدی و خانه دیدی فرشها انداخته و کتابها نهاده بالجمله بعد از اتمام حضرت خاقانی بتماشای آن تشریف بردند نخست چندی از مقربان بساط عزت را حکم شد که بآن حوض در آیند آنگاه خود بسعادت توجه فرمودند و زمانی ممتد از تماشای آن خوشوقت شدند و بی اغراق از بدایع روزگار بود و هم درین سال نورنگ خان که از اعاظم امرای بود در گجرات رخت هستی بربست و قاسم خان میر بحر بحکومت کابل دستوری یافت و اسماعیل قلیخان بکابلی که در وجه تیول او مقرر بود رخصت شد و راجه مانسنگ را مجدداً بایالت بنگاله بلند مرتبه ساخته بران صوب فرستادند و شیر بیگ شیر افکن بخطاب خانی سرافرازی یافت و از سوانح شورش محمد زمان میرزاده کابل و کشته شدن قاسم خان و بقتل رسیدن او از آن بار که میرزا شاهرخ از بدخشان بر آمد همواره بدخشیان فتنه سرشت پسری را بفرزندی میرزا شاهرخ شهرت داده دستمایه شورش میساختند تا آنکه محمد زمان نامی را بر گزیدند و گروه انبوه بر گرد او فراهم آمده اعلام فتنه و آشوب مرتفع گردانیدند اگرچه مکرر او را با اوزبکیه مصافها دست داده و بدخشیان آثار غلبه و قدرت ظاهر ساختند لیکن در آخر شکست فاحش بر بدخشیان افتاده در آن ملک یارست بود تا کابل رسانند و خواست که بهزاره توسل جسته بکومک آنها در کابل شورش انداز و بظاهر چنان مینمود که عزیمت درگاه دارم و بآن دولت ابد طراز پناه آورده ام هاشم پسر قاسم خان که در کابل بود ازین معنی وقوف یافت علی شیر کشمیری و سلیم بیگ واله دوست بابا با پانصد سوار پیشتر فرستاد که برو رفته شده او را بکابل در آوردند

و خود نیز از پی شتافت در وقتی که محمد زمان از کوتل تخم گذشته بجانب الوس هزاره جات متوجه شد لشکر کابل رسیده بین الفریقین جنگ در پیوست اگرچه قرا بیگ بهادر و جهانگیر بیگ و چندی از بهادران سپاه منصور بر خاک هلاک افتادند اما بتائید اقبال بیزوال محمد زمان دستگیر شد او را بکابل آوردند و مقارن این حال قاسم خان که از درگاه دستوری یافته بود بکابل رسید و بغایت نیک دریافت و از فرط مردمی نزدیک بخود جای بودن او قرار داده نظربند نگاه داشت و چنانچه باید در محافظت شرایط احتیاط بکار نبرد و جمعی از بدخشیان که همراه او آمده بودند همه را ملازم خود ساخته بتیمار حال آنها پرداخت در وقتی فرمان طلب او از درگاه رسید و مقرر ساخت که همراه برده شده او را بسعادت آستانبوس مفتخر گرداند غافل از آنکه آن بدنهاد با پانصد بدخشی فتنه سرشت همداستان شده در کمین شورش و آشوب است و قرار داده که قاسم خان را با پسرش بقتل رسانیده ولایت کابل را با غنیمت فراوان از نقد و جنس که قاسم خان در مدت پنجاه سال فراهم آورده متصرف شوند بالجمله در روز معهود محمد زمان کس نزد هاشم فرستاد که خان بعد از فراغ شیلان از سر دیوان برخاسته بدرون حرمسرا تشریف برده اند که استراحت فرمایند و با تنها اگر لحظه متوجه شوید که ببازی نرد و دیگر ملعبات مشغول شویم در نیست هاشم در جواب نمود که تهیه رفتن بسیج سفر کرده ام و عنقریب آمده آن بدسرشت جمعی را بر در خانه هاشم تعین فرمود که هاشم را بکارش بانجام رسانند و خود با چندی بقصد قاسم خان شتافت و سر زده بدرون خانه در آمد و آن بیگناه را از چشمه سار تیغ شربت خوشگوار شهادت چشانیده سر او را بریده کرد و خواجه عوض ارباب و خضر [illegible] خاصه خیل را که در آن کرد و پیش بود نیز بقتل رسانید و شورش غریب در قلعه افتاد و هاشم ازین غوغا سراسیمه [illegible] بر آمد و پیش از آنکه بر حقیقت حال اطلاع یابد کسان را فرستاد که دروازهای قلعه را مضبوط ببندند و چون ازین عزم وقوف یافت در ساعت سوار شده بجانب ارک شتافت و چندی از خویش و اقربا و اهل خدمت که در آن قلعه منازل داشتند باو پیوستند و جمعی از بدخشیان که بکشتن هاشم می آمدند چون بدر قلعه رسیدند او را داخل سرور نیافتند و هم چند سر بر سنان زدند نتیجه بران مترتب نشده و بستن دروازهای قلعه از تائیدات غیبی بود و الا کار بدشواری میکشید بالجمله هاشم در ارک شکسته بدرون در آمد و اهل فساد بر بامهای خانه بر آمده بسنگ

و خشت و تفنگ کارزار کردند و چندی از همراهان هاشم بقتل رسیدند و بسیاری بدیوار [illegible] حویلی در اندرون حویلی انداختند و جمعی از خون گرفتها که در [illegible] پیش نهادند بر خاک هلاک افتادند و بقیة السیف بخانه در آمده در را از اندرون محکم بستند و هاشم فرمود که بام را شکافته آتش در زدند و آن بخت برگشتها که بقیه چند از جان شان باقی بود سراسیمه خود را بدرون حمام افکندند و [illegible] چندی بقتل رسیدند و از بیرون [illegible] بامداد زد و خورد گذشته فردا صبح هشتاد کس یکجا از حمام بر آمده تا نفس آخر کارزار کردند و مجموع آنها بر تیغ مکافات بر خاک هلاک افتادند و آن سر حلقه ارباب فساد نیز در آن معرکه بقتل رسید و جهانی از آشوب و جوش فتنه سرشت او پاک شد و قت شمار [illegible] کس از آنها که درون حمام پنهان مانده بودند بر آمدند که خود را بگوشه سلامت رسانند مردم هاشم واقف شده آنها را نیز کشتند و در روز دیگر هر جا نشان بدخشی یافت علف تیغ انتقام ساخت و بی اغراق هاشم درین واقعه خوب جنید و خود را چنانچه بود ظاهر ساخت بعد از کشته شدن چنان پدری [illegible] بدخشیان او را بفرزندی میرزا شاهرخ می پرستیده باشند و چندین مصاف با اوزبکیه کرده و در اکثری غالب آمده باشند و با اعدای دولت پای همت بر جا دارد با معدودی از سپاهی و پیاده از یک شبانروز [illegible] زد و خورد نماید و کشنده پدر خود را بقتل رساند و شهر کابل را ملکی را در چنین فتنه و حادثه نگاه دارد بالجمله هاشم سر آن آشفته دماغ را مصحوب حاجی محمد مشهدی و یوسف کشمیری بدرگاه سلیمان جاه ارسال داشت اگرچه کشته شدن قاسم خان که یکی از معتمدان قدیم آنحضرت و امرای صاحب شوکت بود بر خاطر حقیقت شناس خاقان گیتی ستان گرانباری نمود لیکن از آنکه در راه اخلاص جان نثار شد و فرزندش مصدر چنین خدمتی گردید بمنزل احدی با فرمان استمالت و خلعت و گلکشمیر مرصع رخصت فرمودند که هاشم را با نثار عواطف و نوازش دلجوئی نماید و چون قلیچ خان بحکومت کابل دستوری یافته هر گاه او بیرم متوجه درگاه گردد و از تغیر قلیچ خان خواجه شمس الدین محمد خوافی را بمنصب دیوانی فروغ عزت بر افراخت و چون پورگه تیول قلیچ خان بود بمیرزا یوسف خان مرحمت نموده کشمیر را با محمد قلی بیگ افشار و حسن بیگ گرد و حمزه بیگ غزاغلی و حسن علی عرب و جمیل بیگ علی علی دانشمندی و جمعی از ایماقات جاگیر فرمودند و حکم شد که آصفخان بکشمیر رفته از قرار حاصل [illegible] علی السویه تقسیم نماید و عزان

نادر و جانور شکاری را بخالصه شریفه ضبط کنند و شریف خان را بحکومت غزنین که وطن مألوف او بود و عمرها درین آرزو بسر میبرد کامیاب ساختند و در خلال این حال خبر رسید که خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش از سفر حجاز سلامت مراجعت نموده بگجرات آمد متوجه درگاه است و درین سال بخشی الملکی شیخ فرید بخاری بتنبیه و تادیب راجهای کوهستان پنجاب که بر سمت شمالی واقعست دستوری یافت و حسن بیگ شیخ عمری و علی محمد اسپ و بهادر خان قوربیگی و بسیاری از امرا بکومک مقرر شدند و بر تیغ همت آن رکن السلطنت فتوحات روزی داد و چون آن مهم سرانجام یافت و شیخ را بحضور طلب فرمودند سرداری لشکر بحسن بیگ شیخ عمری باز گردید و هم درین ایام موکب اقبال بعزم شکار از دریای راوی عبور فرمود و روزی چند در حوالی لاهور بنشاط شکار خوشوقت شده عنان مراجعت بمستقر خلافت معطوف داشتند و درین شکار خواجه نظام الدین بخشی باجل طبیعی در گذشت او خالی از رشد کاردانی نبود و در روایت حال مدتها بخدمت بخشیگری گجرات اختصاص داشت از وفور کارگزاری بسعادت خدمت حضور و منصب بخشیگری کل گردید و تا روز مترقی در کار خود بیک استقلال یافت و اگر چندی روزگار امان دادی ممکن که در اندک فرصت بوزارت سری فراز سوانح رسیدن خان اعظم بتقبیل آستان چون رکن السلطنت بگجرات پیوست عبدالله پسر خود را همراه گرفته حرمین بادیه پیمای شوق گردید و دختر مرا با دیگر فرزندان گذاشت که منزل بمنزل از پی می آمده باشند و درین تاریخ بعز بساط بوس ناصیه اخلاص نورانی ساخت حضرت خاقانی از کمال تفقد و مهربانی سر او را از زمین آداب برداشته بلطف در آغوش عاطفت کشیدند آنگاه [illegible] را بحضور طلب داشته بدیدار فرزندان [illegible] که رشته جانش از غم او [illegible] رسیده بود جان بخشی فرمودند و از اثر سوز و گداز آن سعادت سرشت قطره چند اشک از چشم جهان بین آنحضرت بیرون تراوید و درین مرتبه پایه قدر و منزلت خان اعظم از آنچه بود افزایش گرفت و منصب خاص او پنج هزاری و شمس الدین حسین پسر کلان هزاری و خرم ششصدی و انور ششصدی و شادمان پانصدی و عبدالله چهارصدی و عبداللطیف دو صدی و مرتضی قلی صد و پنجاهی و عبدالقوی صد و پنجاهی قرار یافت که مجموع نه هزاری باشد و صوبه بهار تیول او و فرزندان او مرحمت شد و در ساعت مسعود بعالی منصب وکالت فرق عزت بر افراخته مهر اشرف اوزک [illegible] فرمودند و حل و عقد مهام سلطنت بقبض اختیار او سپردند و مقرر شد که هفته دو روز بر سر دیوان بنشینند دیوان بخشی

ومیر سامان و سایر ارباب دخل بصلاح وصواب دید او کار کنند و در خلال این حال یادگار سلطان الچی شاه عباس فرمانروای
ایران رخصت معاودت یافت و اختیار الملک را با نفایس و نوادر هندوستان بر سم رسالت همراه ساختند و با نوشته
بخود بلداری مقرر شد و مکتوبی مبنی بر نصایح و مواعظ و اظهار عواطف و مهربانی نگاشته کلک صداقت رقم فرمودند
و درین تاریخ آصفخان بطریق ایلغار به روز از کشمیر آمده و جمع آن ایل بسر رضای رعیت بستی در یک لک خروار قرار
داده بر سبزهای درگاه قسمت نموده بود و درین ایام عماد الملک شاهین توبیعون بدرگاه والا ارسال داشته دو باعث
ابتهاج خاطر فیاض گردید و شیخ ابوالفضل و فیضی کتاب نل دمن را که در بحر لیلی مجنون بحکم اشرف در نظم کشیده
بود بنظر قدسی اثر در آورد و غره سخنوری با گوناگون تحسین اندوخته یافت بیشتر درین محفل اسرار مرکز
ادوار گفته بود و در وزن خسرو شیرین سلیمان و بلقیس و همچنین در برابر هفت پیکر هفت کشور و در مقابل
سکندرنامه اکبرنامه پیش نهاد خاطر سخن سنج داشت و بی اغراق در مرکز ادوار و نلدمن که بتوفیق اتمام یافته
خوب سحر کرده و ابکار معنی را بلباس الطف الفاظ جلوه داده و اگر بجزری عمر فرصت بخشیدی هر پنج را بشیرازه اتمام
بستی و درینولا عرضداشت خان احمد حاکم گیلان بدرگاه سلاطین پناه رسید و چون از شاه عباس شکست خورده
بولایت روم شتافت حکام آنجا بشایستگی پیش باز آمدند و بعد از زیارت خانه مبارک و سایر اماکن قدسیه در بغداد
رحل اقامت افکند بنده را آمدن بهندوستان بودن داشت ناگزیر عریضه مشتمل بر اظهار حوادث ناکامیهای روزگار
آرزوی سجود درگاه سپهر عنان بقدسی آستان فرستاد و حامل عریضه نوازشات گوناگون سرفرازی یافت و مقرر
شد که مبلغها از نقد و جنس سامان نموده بجهت او ارسال دارند تا کرا راه آمدن داشته باشد و تواند آمد و بسفینه سیر
و اخراجات را محنت نکشد و درین سال قلعه سوی که در حدود قندهار واقعست و طایفه افغانان متمکن متصرف
بودند بتیغ همت سید بهاء الدین بخاری و بختیار بیک ترکمان و میر ابوالقاسم نمکین مفتوح گردید **وقایع سال**
چهلم از مبدا جلوس اقدس نهم رجب هزار و سه هجری آفتاب جهان تاب بحمل تحویل ارزانی فرمود و سال
چهلم از سلطنت روزافزون بمبارکی و میمنت آغاز شد امید که چراغ دولت این دودمان تا هنگام طلوع صبح نشور
جهان افروز باد و درین سال حسن بیگ شیخ عمری بجزری که بضبط کوهستان شمالی پنجاب دستوری

یافته بودند راجه مانسنگ را با سایر زمینداران بدرگاه والا آورد و بسعادت زمین بوس ناصیه خدمت نورانی ساختند
و از سوانح ارتحال برهان الملک بسر منزل الملک الغفور سرای جاوید و تفصیل این اجمال آنکه چون بپاس توجه حضرت خاقانی
بحکومت موروثی رسید حقوق نوازش و تربیت آنحضرت را بر طاق نسیان گذاشته عمر گرانمایه را بلهو در آئین و بی باکی
مصروف داشت و افواج قاهره بانصرام اساس عمر دولت او رفته ستوری یافت چنانچه در اوراق سابق مذکور نموده آمد
قضارا درین ایام اورا با ابرن فرهاد خان که از اعاظم دولت او بود تعلق خاطری بهم رسید و اسد خان و فرهاد را
با فوجی بتسخیر بندر دنادره که در تصرف فرنگیان بود فرستاد که در روزی چند در غیبت او کار را بر کیر در فرهاد که
از حقیقت حال آگاهی یافت از فرط غیرت جمعیت بفرنگان ساخت و شکست عظیم برد گیلان افتاد و اسد خان دستگیر
شده گروه انبوه بقتل رسید و آن مغلوب نفس فرصت غنیمت شمرده بکام روائی نشست و از افراط نیل و خواهش
ادویه حاره بجهت تقویت باه بکار برد و گویند که بتخصیص سیماب کشته که بعد کمال زرد سیده بود بخورد او داد و بجوع
شد و هرچند اطبا بمعالجه پرداختند اثر صحت نیافت و اشتداد مرض روی در تضاعف نهاد و چون از همه دواها نا
امید گشت دست داد ابراهیم پسر بزرگ خود را جانشین گردانید و اخلاص خان حبشی با بعضی ناراضی شده
و دکنی اتفاق نموده اسمعیل پسر دوم او را که پیش ازین حکومت برداشته بوده از زندان برآورده هنگامه فتنه و
آشوب گرم ساختند و در وقت بیماری او دری لشکر یاغی بود خود در سکپال نشسته بمدافعه و مقاتله او
و در سر کردهی احمد نگر جنگ کرد و غالب آمد و بسیاری از ارباب فساد بقتل رسید و برهان الملک مظفر و منصور با جمعیت
معاودت نمود لیکن بعد از روزی چند باز بیماری او اشتداد یافت و چون دید تا گزیر در رسیده بود در رخت حیات
بصحن سرای جهان باقی کشید و جابرزی و خواهرش باتفاق یکدیگر برهان الملک ابراهیم را جانشین ساختند و
را میرک شیرازی ند و بعد از آن نزاع هرزنی لشکری از عادلخان بجنگ او آمده در جهار کردهی احمد نگر بیش راه بر آنها گرفته
جنگ کرد و قضارا تیری برو رسید و نقد هستی سپرد و احمد نامی را بجای او نشاندند **آمدن مظفر حسین میرزا بدرگاه**
سلاطین پناه چون شاه بیگ خان بقندهار پیوست مظفر حسین میرزا فرمان قضا نشان را بر سر نهاده بزودی بسعادت
با اهل و عیال و بیست و پنج هزار سوار قزلباش روی امید بدرگاه سلاطین پناه نهاد و شاه بیگ خان خطبه و سکه بنام

نامی و القاب گرامی خاقان گیتی ستان زینت افزوده حکام بضبط ولایت در سر حدها تعین نمود و از نتایج اقبال روز افزون
آنکه زمین داور و ملک گرمسیر را که ازبکان از میرزایان ورگرفته بودند رعایا از ظلم و بیداد آنها محنت عظیم
داشتند چون صیت وصول عساکر کیهان شکوه به ورود نزدیک رسید کلانتران آن سرزمین هجوم آورده ازبکان
را بخواجه و ابر آورده بودند و درینولا خواجه محمد اوغلان و تنگری بوردی اوزبک که از سرداران سرحد بود و جمعیت
نموده بر سر زمین داور آمدند و میرزا عوض اوزبک قلعه بستی را بزور گرفت و جمعی را بتاخت و تاراج مضافات
شهرها گسیل کردند و چون شاه بیگ خان ازین شورش وقوف یافت نخست بقلعه بستی شتافت و میرزا عوض قلعه را
استحکام داده به پیکار روی نهاد و با ترک زد و خوردی دستگیر شد و قلعه بستی مفتوح گردید و از آنجا از آب
هیلمند گذشته بزمین داور اعلام فیروزی برافراشت و غنیم تاب مقاومت نیاورده بی جنگ از گرد حصار برخاست
و بقلعه بیرون رفت و بهادران لشکر بنکامسی همت گماشتند و در آنجا نیز نتوانست پایدار کرد و مراسیمه بجانب خراسان
راه سپرد و ملک گرمسیر و زمین داور که مدتها در تصرف اوزبکیه بود به نیروی اقبال روزافزون مفتوح گردید
و شاه بیگ خان بقندهار معاودت نمود و چون مظفر حسین میرزا به منزل دار الخلافت رسید میرزا جانی بیگ حاکم
تته و شیخ فرید بخشی و حسن بیگ شیخ عمری برسم استقبال شتافتند و در روزی که بشهر داخل میشد خان اعظم
میرزا عزیز کوکلتاش و زین خان کوکه تا سه کروه پیشتر رفته بدهمان و میرزا با آیین لایق سعادت زمین بوس دریافت
و صد سر اسب عراقی با دیگر نفایس بر سم نیاز گذرانیده و از جمله پیشکشها زهره مهره مجهر پیوست هرگاه درتی
آب لیموان اندر حرکت نماید بجهت مار گزیده سخت نافع و خطابست و خاقان ستوده خصال میرزا را بانواع تفقدات
و اقسام تلطفات دلجوئی فرموده بمنصب پنجهزاری بلند مرتبه گردانیدند و سرکار سنبل در وجه تیول او مقرر شد
و درین ایام موتهه راجه دلرای مالدیو که از اعاظم راجهای ایلان هندوستان و امرای معتبر این آستان بود نقد هستی
سپرد و چهار زن با او در آتش در فاسوختند و هم درینولا سعید خان از بهار آمده بسجود کریاس فلک اساس ناصیه اخلاص
نورانی ساخت و صد زنجیر فیل با دیگر نفایس آن دیار بر سم پیشکش گذرانید و پیشکش عیسی زمین دار بنگاله که
در اقصای بلاد بنگاله واقعست بوسیله سعید خان از نظر اشرف گذشت و به التماس او پایه قبول یافت و درین تاریخ

ملک الشعرا شیخ فیضی به تنگی نفس در گذشت و چون از نیک اختران دعاگویان قدیم این دولت بود و نسبت معلمی
بشاهزاده ولیعهد داشت دو روز پیش از این واقعه حضرت خاقانی سایه عاطفت بر سر او افکندند و بآن سعادت
جراید نجات یافت اگرچه از علو رتبه بهره وافی و نصیب کافی داشت لیکن طبع او بر دیگران فزونی دارد و از غایت
اشتهار محتاج بتعریف نیست و این رباعی در ایام بیماری گفته **رباعی** دیدی که فلک چو زهره بی نکی کرد . مرغ دلم
از قفص شب آهنگی کرد . این سینه که عالمی در روی میگنجید . تا نیم نفس برآورم تنگی کرد . و مقارن این ایام حکیم همام
که از مجلسیان انجمن قدس و مقربان بزم انس بود بضعف معده رحلت نمود و رفتن چنین مخلصان مزاجدان
بر خاطر حق شناس گرانباری کرد و چون بمسامع جلال رسید که شاهزاده مراد با لشکر گجرات متوجه تسخیر دکن
شده و آن ملک از حاکم مستقل خالیست لاجرم سورج سنگ را بگجرات احمداباد و حکومت گجرات بلند مرتبه ساخته
بدانصوب رخصت فرمودند **درآمدن راجه علیخان در زمره دولتخواهان و شرح سوانح و وقایع** چون
شاهزاده مراد از گجرات بعزم تسخیر دکن متوجه شد و میرزا شاهرخ با خانخانان و شهباز خان و دیگر امرا که بکومک
نامزد بودند از راه مالوه شتافت و راجه علیخان درین مرتبه قرار بسزای خود داده در سی کروهی برهانپور بعساکر
اقبال پیوست شاهزاده بیک چندی در بروچ انتظار فراهم آمدن لشکر و رسیدن خانخانان و ملاقات نمود و از آن راه
در آمدن دارند سخت برآشفت و بکوچ متواتر متوجه احمدنگر گردید و ازینجا بنفاق و آزردگی مخالفت وجوه
صورت واقعه بعرض همایون رسید و انجمن کچهواهه را که از خدمتگزاران نزدیک بود رخصت فرمودند که سران
لشکر را بمقدمات بیم و امید بر یکجهتی و نیکو خدمتی ثابت قدم سازد و یک الماس که بجهت مرده خرج سپاه
شد به معسکر اقبال رسانند و از قضایای ناملایم که وحشت افزای خواطر گردید رسیدن زخم است بوجود جهان افروز
خاقان ستوده خصال در شب ماهتاب بتماشای آهو مینمود ناگاه آهوی جنگی بمیان دو ران آنحضرت زد و یکی از بیضا
زخم رسید اگرچه روز اول چندان آسیبی ظاهر نشد و بعد سه چهار روز آماس نمود اما رفته رفته آماس کرده و درد
رنج اشتداد یافت و اختلاف رای اطبا و معالجه ده روز متصرف و جراحت باعث امتداد شد و در روزی چند
در ارد و بریر آمد و آخر حکیم علی و حکیم مصری اشارت کردند که باتفاق آنچه صواب داند بعمل آورند و شیخ ابوالفضل

کار معتمدان خاص بود بنظارت این خدمت فرق عزت برافراخت و شیخ بهائی جراح و شیخ حسن و خلف او که امور
بیماران بتربیت حضرت شاهنشاهی بخطاب مقربخانی سرافرازست در بستن و کشادن مرهم ساعت بساعت افزودند
اگرچه علت را دبیماری یکماه و هفت روز کشید لیکن جهت آرامش خلق و تسکین قلوب هر روز بار عام میدادند و بعون
بعنایت ایزد سبحانه صحت کامل قرین روزگار فرخنده آثار گردید بدین مژده پادشاهانه ترتیب داده حکیم علی و حکیم نصیر
و جمعی دیگر که درین خدمت شرف استسعاد داشتند باضافه مناصب و ارتفاع مراتب و جاگیرهای نقد و انعامهای وافر
کامیاب فرمودند و حکم اطلاق زندانیان شد و بی اغراق عالمی را روح تازه در قالب بیجان در آمد و همدرین ایام فتح
دار ابا نصر اصری بلشکر دکن شتورئی یافت و میرزا ابوالفتحخان از جونپور آمده بسعادت آستانبوس مفتخر گردید و در
خلال اینحال میرزا رستم و آصفخان و هاشم پسر قاسم خان بضبط ... کوهستان تعین شدند و درین سال
از آثار و ادوات فلکی امساک باران شد و قحط عظیم در ممالک محروسه پدید آمد و با آنکه خاقان بحر کرمت چند جا مطبور(?)
خانها مقرر فرموده مبلغهای موفور بخیرات و تصدقات انعام نمودند خلق انبوه بمرض جوع داشتند این
ماه کشیده و درین ایام میرزا ابوالفتحخان را در گجرات جاگیر مرحمت فرموده بکومک لشکر دکن فرستادند و از عرض وقایع
بنگاله صبوح پیوسته که چون موسم برشکال درمیان آمد ... بنگاله ساخته
سخت بیخود شد و اشتداد بیماری بجائی رسید که مطلبخان مدتی از تصرف بازکشیده و کار از مداوا گذشت عیسی خان
زمیندار ما عاصی کابلی و دیگر ارباب فساد فرصت غنیمت شمرده اعلام شورش برافراخت وارد و اردوی معسکر
اقبال آرامد روز و شب کار کرده و اولیای دولت نیز باعتضاد حبل المتین توکلهای همت قایم داشتند و از بیماری سردار
غبار بیم کی بر دامن عزت دولتخواهان ننشست درینوقت باران روی بکمی نهاد و مخالفان که بوفور کشتی و کثرت
نوبجات بخوت آرا بود خود بخود ویران شده راه سلامت پیش گرفتند و مقارن آنحال راجه قرزی صحت یافت و همت بیک
پسر خود را با لشکر قوی بتعاقب آنها تعین فرمود غنیم از میان ولایت برآمده در کناره باره شد عنان بازکشید و عساکر اقبال
با مخاذیل پیوسته تاب مقاومت نیاورده بیشتر شتافتند و در سراسیمگی و اضطراب روز روز حیات بسیاری از اهل ادبار
بموج خیز فنا رفت و غنیمت فراوان بتصرف دولتخواهان در آمد و از آنجا سالما و غانما مراجعت نموده براجه پیوستند

آمدن لشکر منصور بولایت دکن و محاصره نمودن قلعه احمدنگر چون بخانخانان خبر رسید که شاهزاده خاطر
از وکران ساخته بر جناح استعجال متوجه احمدنگر شد راجه علیخان را همراه گرفته با میرزا شاهرخ و شهبازخان از پی
شتافت و شاهزاده از آمدن خانخانان وقوف یافته متوجه پیش گردید و خانخانان ازین آگهی میرزا شاهرخ را با سپاه و
اغراق گذاشته خود با راجه علیخان ایلغار کرده در ریشی کروهی احمدنگر بخدمت شاهزاده پیوست و فتنه انگیزی و سخن
سازی منافقان هنگامه پرداز که پیر و مرشد آنها صادقخان بود روز اول رخصت باریافت و روز دیگر هزار گرامی
و جبین ابرو کوزش داده اند و ارباب غرض مقدمات ترتیب داده خاطر شاهزاده را بالکل ازو منحرف ساختند و ...
کاروان سید پچنین مخلص بیع از دست دادند و خانخانان از جانب آزردگی کار بطرح و اگذاشت و در خلال این حال
صادقخان که با شهبازخان عداوت قدیمی داشت و منسوبان باطن خود را ظاهر ساخته و میان این دو عزیز منازعت
مخاصمت بصریح پیوست و شهبازخان ترک ... دربار نمود و چون بظاهر احمدنگر رسیدند و چاند بی بی همشیره
برهان الملک بلوازم قلعه داری پرداخت اگرچه امرا مورچالها تقسیم نموده قلعه را گرد گرفتند لیکن چون سران لشکر ما
بیکدیگر رنجیده بودند شرط این کار بعمل نمی آمد درینوقت اخلاص خان حبشی با بسیاری از دکنیان بعزم نبرد آمده و
باقبال ظفر قرین شکست خورده بجانب پتن شتافت و مجهول که از اعزه اهالی قلعه بود احمد را باطلاع خزینه برآورده
بجانب بیجاپور رفت و امرا از فرط مداهنه و مساهله در گرفتن او کوشش ننمودند و الا بسهولت تسخیر قلعه
روز اول بدستی فتح شود از نفاق امرا بسر کنده برابر گردید و چاند بی بی در شرایط قلعه داری و استحکام آن مساعی
جمیله ظاهر ساخت شیر شاه غلی و ابهنکخان با بسیاری از ابطال رجال بر خانخانان شبیخون آوردند و جنگ عظیم
در پیوست و بنیروی اقبال ایزد ... الجشم زخمی بسپاه ما نرسید و غنیم بحال تباه خود را بدرون قلعه انداخت و چون
سران لشکر با یکدیگر در مقام مطایبه و نفاق بودند مدت محاصره بامتداد انجامید و دکنیان ابواب مداخل و مخارج را
استحکام دادند و از ... غله و کمی آذوقه کار بر دشواری کشید سید راجو جهت آوردن آذوقه برآمد و با دکنیان
جنگ کرده کشته شد و قافله که از گجرات باردوی کیهان پوی می آمد سعادتخان دکنی تاراج کرد و سرعالم در آنجا بکار
آمد صادقخان راجه علیخان را همراه گرفته بر سر او رفت و کار را ساخته برگردید بلکه همگی خفت راجه علیخان بود و در ...

محاصره شیر خواجه و شیخ دولت با فوجی بصوب پتن شتافتند و با اخلاص خان جنگ نمایان کرده شکست دادند و
غنیمت فراوان بتصرف دولتخواهان در آمد درینوقت نقبها از دیوار قلعه باتش نقب افتاد و سران سپاه چشم براه
دیگر داشته مردم خود را از در آمدن منع نمودند و بشومی نفاق و کینه چندان درنگ افتاد که متحصنان رخنه را بخشت
و سنگ بر آوردند اگرچه شاهزاده خود در تسخیر قلعه بجان میکوشید و درین کار بخشا اهتمام داشت لیکن از نفاق
صادقخان خاطر نشان شاهزاده چنان کرده بود که من بیرغلام شماام و همگی همت من مصروف بر آنست که این فتح بنام
شما شود و خانخانان میخواهد که خود سردار باشد و این خدمت بنام او شود مزاج شاهزاده را از خانخانان منحرف
ساخته بود و چون آنمقدمات بخانخانان ... بسیار از غایت آزردگی کار بطرح و اگذاشت معهذا چاند بی بی صلح در میان
آورده التماس نمود که بهادر پسرزاده برهان را ملازم درگاه سازند و احمدنگر بجاگیر او مقرر دارند و مال برار را با خلا
فیلان و جواهر و دیگر نفایس پیشکش کنم و اولیای دولت نیز باین قرارداد راضی شدند مقارن اینحال خبر رسید که لشکر
عظیم از طرف بیجاپور بکومک چاند بی بی می آید عساکر اقبال از گرد قلعه برخواسته بیرون آمده و مقابل آنها شتافتند و چون
منزلی چند قطع شد این خبر اراجیف نمود ناگزیر بجانب برار عنان معاودت معطوف داشتند و غنیم خیره خیره از عقب
در آمده هر جا قابو یافت بر بنگاه دستاندازی کرد و چون مردم از امتداد محاصره و تسعیر غله پریشانی بسیار کشیده بودند
و چارواها از قوت مانده بود معهذا سران لشکر از سعادت اتفاق بی نصیب هیچ یک بمدافعه غنیم نپرداختند تا آنکه بظفر
مهکر که از اعمال برار بود رسیدند وقایع سال چهل و یکم از مبدا جلوس ابد قرین بیستم رجب هزار و چهار هجری
نیر اعظم عطیه بخش عالم بیت الشرف حمل تحویل فرمود و سال چهل و یکم از جلوس خاقان گیتی ستان بدولت و اقبال آغاز شد
و بر مبادی جشن نوروزی نیز خان کوکه صادقخان را با لوای پایه پنجهزاری برافراختند و شاه قلیخان محرم بمنصب چهار
صدی سرافرازی یافت و از بدایع روزگار که درین ایام مشاهده افتاد نابینائی یا پسر بر خلاف تصور حاضر شد که دست
در زیر بغل نهاده سخن میکرد و هر چه دیگران بزبان گویند او با آواز بغل ... میشود و شعرها میخواند و بعضی بتسخیر
جن محمول اعتماد داشتند و بعضی بچشم بندی قرار میدادند ... بود در اواخر روز آن ...
خود دیده است از سوانح در آمدن قلیچخان به تیراه و سزا یافتن افغانان تیره تاریکی چون قاسمخان بنهادن ...

بعساکر بحکم اشرف متوجه درگاه شد تاریکیان فرصت یافته ابواب شورش و فساد مفتوح ساختند و راه آمد و شد قوافل
مسدود کردند بنابرین قلیچ خان بحکومت کابل دستوری یافت و مقرر شد که نخست بضبط افغانستان همت گماشته
و از کوتل خیبر و دیگر معابر واپرداخته متوجه کابل شود و مبارکخان بنگش و شیرخان و جلال الخان قاقشال و نظرخان و میر عبد
الرزاق معموری و دیگر منصبداران بکومک او تعین فرمودند و چون افواج قاهره با غور و پیوست بخیر جانب افغانان
مبارزتها نموده شکست داد و در ... قلعه اساس نهاده و شاه محمد و میرزا علی اسلام آبادی را در آنجا گذاشت و بر ...
زمینداران انبغوهای نامتعارف و کریوههای دشوار خود با جمعی بر سر جلاله تاخت برد و لیکن تا رسیدن بهادران ظفر
قرین آن کافر ضلالت آیین آگاه شده از راه دیگر بدر رفت و قلیچ خان در آهین پوش که صعب ترین محکمهای تیراه است
معسکر اقبال ساخت و چون از نارسیدن آذوقه و ... در ارد و بدین آمد جابجا تهانجات گذاشت و خود
بکابل شتافت ذکر تسخیر ولایت برار و رحلت شاهزاده شاه مراد در بالاپور و تعین افواج بر اطراف و توجه چون
از بی اتفاقی امرا تسخیر احمدنگر روزی چند تعویق افتاد شاهزاده والانژاد سلطانمراد در ولایت برار قرار گرفت
و نزدیک به بالاپور بسرزمین خوشی اختیار فرموده بنگاه ساخت و آنجا را شاهپور نام نهاده بتعمیر منازل و حصار همت
گماشت در اندک مدت شهر عظیم آباد شد و معموری ملک و دلاسای رعایا بمیر مرتضی دکنی که مرزها حکومت برار
داشت و مردم آن دیار بقول او اعتماد مینمودند بازگردید و او را به ایلچپور فرستادند و محافظت سرحد بعهده اهتمام صادقخان
مقرر شد و میرزا علی اکبرشاهی و شیخ دولت بختیار و میر مظفر و محمدخان نیازی و شیخ سکندر بکومک او نامزد فرمودند
و ضبط میان ولایت بخانخانان و میرزا شاهرخ و راجه علیخان و شهبازخان و جمعی تعلق پذیرفت و رای درگاه قرار گرفت و مقارن
آنحال اژدرخان و عین خان و حبیب خان و جمعی از امرای دکن غبار شورش و آشوب برانگیختند و میرزا علی اکبرشاهی ...
آنها همت گماشت و بین الفریقین جنگ در پیوست و دکنیان مالش بسزا یافتند و بسیاری بقتل رسیدند و عین خان با
معدودی بدر رفت و غنیمت فراوان از فیلان مست و دیگر اجناس حتی کنیزان سازنده و گوینده بدست افتاد و از سوانح
آن ایام کشته شدن سهم داس قوربیگی است چون بی اتفاقی امرا بعرض همایون رسید سهم داس را که از منظوران بساط
قرب بود با فرامین عتاب آمیز بدانصوب رخصت فرمود تا بساط نصایح هدایت بخش ... و حوالت شده قرار یافت

کدجریره با سپ وفیچی خود را رسانند و چون ملک ابو یوسف جمعی از اوباش دکن سر راه بر او گرفتند و آن شیر مرد
شهلیای همت افشرده، و بسیاری را زخمی ساخته و آخر بزخم نیزه از پای افتاده در راه اخلاص و وفا جان نثار
کرد و چون شاهپور معسکر اقبال ساخت و جمعی از امرای نظام الملک که در ولایت برار جاگیر داشتند نظا شاهزاده درم
دولتخواهی بر میان جان بسته بخدمت شاهزاده در پیوستند مثل وفادار خان و عالم خان لودی و اعتبار
خان و بهادر الملک و بهادر خان کیلانی و راجه هر پیش بر آمدن اینها در ان وقت دخل عظیم داشت فیروزی
یافتن صادقخان بمیامن اقبال روز افزون شهنشاهی و چون صادقخان در میان ولایت برار واحد نگر
تهانه ساخت و میرزا علی اکبر شاهی در جنگ عنبر خان و جمال خان فیروزی یافت خداوند خان و عبد الفتاح
واژدر خان و جمال خان و دستور خان و دیگر سرداران نظام الملکیه با ده هزار سوار و هشتاد فیل جنگی بصادقخان
شتافتند و با آنکه اولیای دولت از سه هزار سوار بیشتر نبودند استمداد همت از باطن قدسی مواطن خاقانی
ممالک ستان جسته بترتیب افواج پرداختند در قول صادقخان و سالولداس و محمد جان بیک و ملا محمود
و چندی از بهادران بضرب شعار قرار گرفتند و بر انغار میرزا خان و سید بایزید و عرب خان و ملک راد
و عبد الرحمن و قبول خان و شاه قلی و طاهر اورکنجی و جوانغار اعتبار خان و وفادار خان و در هراول
میرزا علی و دوست پسر صادقخان و سید لاد و صالح پسر روز بهان و محمد حسین و شیرافکن و محمد امین
و میر طوفان و دیگر فدائیان جان نثار پای همت پیش نهادند و میر حبی بهادر و میرزا مراد و قابل بور غلیق و اتمش
بهادر با وقجی گری همراول مقرر شدند و بر کنار دریای گنگ صفوف آراسته شد نخست خداوند خان با پنج هزار
سوار و چهل فیل نامی بهراول در آویخت و میرزا علی اکبر شاهی داد شجاعت داده غنیم را منهزم ساخت و دو دست
پسر صادقخان و سید لاد و حسن زخمهای کاری برداشتند و بر انغار مخالفان بی جنگ عطف عنان نمود و صادقخان
بر کنار دریا پای همت افشرده بتوپ و تیر و تفنگ بسیاری از مخالفان را بر خاک هلاک افکند و بهادران لشکر
منصور از اطراف حمله آورده غنیم را برداشتند و فتح عظیم روی داد و غنیمت فراوان از نقد و جنس بدست افتاد
و چهل زنجیر فیل که هر یک فوجی کفایت کند از صمایم غنایم شد و دکنی بسیار علف تیغ بیدریغ گردید و دو زن سال

بجهی بر این زمین دارکوچ که در سر حد بنگاله ملک وسیع دارد برهنمونی سعادت خود را در سلک بندهای
دولتخواه منتظم ساخت و راجه ماندسنگ را آمده دید و پیشکش و خراج گذاری قبول کرد و طول ملک او دویست
کروه و عرض از چهل تا صد کروه باشد و همواره چهار هزار سوار و دو لک پیاده و هفتصد فیل و هزار کشتی جنگی
میدارد و زمینداران آنحدود از اطاعت و پیچاره اند و از سوانح فرستادن خواجه اشرف نقشبندی با ایلچی
گری نزد عبد الله خان فرمانروای توران چون از مبادی طلوع کوکب اقبال خاقان ممالک ستان الی یومنا
هذا پیوسته از جانبین بارسال رسل و رسایل ابواب محبت و اخلاص مفتوح بود از تاریخی که حکیم همام با
ایلچیان خان عالیشان بدرگاه سلیمان جاه رسید دیگری بتعین نشده بود درینولا خواجه اشرف نقشبندی
با نفایس هندوستان برسم رسالت دستوری یافت و شیخ حسین را بتحویلداری اجناس مقرر فرمودند و
درین ایام عشرت انجام جشن طوی شاهزاده ولی عهد سلطان سلیم بصبیه قدسیه زین خان کوکلتاش
عقد انعقاد یافت و آن رکن السلطنت باین دولت عظمی ترقی عزت بر افراخت و حضرت خاقانی بعزت
رکاب بدولتسرای او تشریف ارزانی فرموده آن خلوت نشین سرادق عفت را بشاهزاده عالمیان
عقد ازدواج بستند و در خلال این حال سعید خان جراست صوبه بهار دستوری یافت و چون بعرض
رسید که شهباز خان از نقار خاطری که میان او و صادقخان بهم رسیده بود بحکم از لشکر دکن بولایت
مالوه کرد رسول او وست آمده فرمان به تغیر جاگیر او از دیوان اعلی شرف صدور یافت و میرزا شاهرخ را بمنصب
پنجهزاری بلند مرتبه ساخته مالوه را بجاگیر او مرحمت فرمودند و درین سال پیمانه حیات را یا کمالک بدین رشد
و در ادنوله جنان اشتهار یافت که پسر کلان او امر که الحال جانشین است زهر در کار او کرد و العلم عند الله
فیروزی یافتن سپاه منصور و شکست یافتن دکنیان مخذول العاقبت چون شاهزاده والا نژاد سلطان
مراد در شاهپور معسکر اقبال آراسته و امرای عظام در سر حدها تهانجات استحکام داده پای عزیمت افشردند
و ملک برار بقید ضبط در آمد حکام دکن باهم اتفاق نموده لشکری بیرون از حساب و شمار و توپخانه زیاده از
اندازه و مقدار و فیل مست بسیار سامان کرده بسرداری لشکر بسهیل خواجه سرا که در پیش عادلخان ازد

عمده تری بود قرار یافت و جمیع سرداران و سران دکن از صمیم قلب باطاعت او راضی شدند و آن سپاه ظاهر و
باطن افواج ترتیب داده روی بمعسکر فیروزی آثار نهاد و شاهزاده والا شکوه میرزا شاهرخ را با خانخانان
سپه سالار بمدافعه و مقاتله آن مقهور برگشته روزگار رخصت فرمودند و سپه سالار بترتیب صفوف پرداخته
خود با میرزا شاهرخ در قول جای گرفت و میرزا علی اکبر شاهی و شیخ دولت بختیار و اعتبار خان دکنی و تولکچی
و شیرافکن و میر شریف کولابی و وفادار خان دکنی و محمد خان و علیخان و قادر قلی کوکه و علیقلی و سعید
کوالیاری و موسی ترکمان و فرخ علی و نادعلی و عبد القادر و جزی دیگر از بهادران جان سپار بهمراهی خود
مقرر بود و سید قاسم و جمیع سادات باره و ابو الفتح و بیان بیک و میرزا محمد و حسن خان بلوچ و ملک محمد
و شیخ مکن و شیخ مصطفی و عالم خان و کیسوداس و سانولداس و شیخ صالح و شیخ عثمان و سید جلال و شاه
علی و دیگر مجاهدان عرصه کارزار در فوج برانغار تعین شدند و راجه علیخان حاکم خاندیس از دو جوانغار مقرر
نمود و جگناته و رای درگا و راج سنگ و کیسوداس و رای مل و بهیم و ترانسیداس و منوهر پسران جگناته و
برتهی راج و نرهرداس و الکوال و کلا و سکت سنگ و سلطان بهانی و تیها کرسی و بهو خراج و سرامر شیخ جمال
و دیگر بهادران کارزار و شیران بیشه کارزار در هراول کار طلب گردیدند و علی مردان بهادر و کامران بیک و مظفر
و سبحان قلی و لشکری و عسکری پسران ظفر خان مرتضی قلی و حیدر قلی و دوست محمد و حافظ میرزاده التمش
ایستادند و عزیز خان و شیخ حبو و حسن خان و شیخ ولی و فتح خان و شیخ کرم الله و دولت خان و خواجه
ابو القاسم طرح دست راست شدند و حسن علی بیک و شاه منظر بیک و جمعی از ترابکه طرح دست چپ شدند و
خواجه یعقوب بیک و کوچک علی و میرزاده و سیف الله و خواجه باقی خان و خویش شیر خواجه و علیقلی و حیدر
و اشم بهادر و اشتر بهادر و اقور بهادر و میرحاج و ابراهیم و میریحیی و الدیار و جان قلی عرب و جمعی از احدیان و قلیچ بور
علیق و صفدر و عبد الرحمن و علیقلی و بادشاه قلی و بهادر بیک و محمد مغل و ولی بیک و محمد هاشم و میر شجاع
و ابرهیم بیک و دوست محمد اوزبک و خانزاد، و ایمن علی و جان بیک تلمچی جوانغار و ملک رستم میرک و غازیخان
و علیخان و نجلی خان و شمس خان بوحانی و داود جان و چندی دیگر را جزو و اساختند و غنیم نیز افواج ترتیب داد

در برابر آمد لشکر نظام الملک در میان و فوج عادلخان دست راست و سپاه قطب الملک دست چپ و بهادران عرصه کارزار
با عزم درست همت کار طلب بمقابل مخالفان شتافتند در دوازده گروهی پاتهری از دریای گنگ گذشتند و غنیم
نیز با نخوت و جبروت هر چه تمامتر قدم جرات پیش نهاد و پاسی از روز گذشته آغاز نبرد شد و نخست جنگ
بتیر خواجه که در دست راست بود افتاد و انجیان موشکافی کارنامه جلادت ظاهر ساختند و رفته رفته همه
افواج کارزار رسیدند و مخالفان بزور آتشباری عربوا از نهاد مردم بر آوردند و دو ارکان همت بسیاری خارا راه یا
و تا آخر روز آتش قتال در اشتعال بود درینوقت علی بیک رومی که داروغه توپخانه غنیم بود برهنمونی سعادت
از فوج مخالفان بر آمده جلوریز خود را به سپه سالار رسانید و گفت که تمام آتشباری و توپخانه در برابر شیخ جیره
و اینک آتش میدهند اگر بدست راست میل فرمایند بهتر خواهد بود و چون حرف او از فروغ صدق نصیبه داشت
خانخانان میل بدست راست کرد و کس نزد راجه علیخان فرستاد که شما هم باینجانب میل فرمایند که از آسیب توپخانه
محفوظ باشید قضا را در وقتی که راجه علیخان بجای خانخانان رسیده بود که توپها را آتش در زدند و دود
ممتد از کثرت دود و دود خان ظاهر عرصه کارزار را ماننده باطل الهلال دیدند تیره و تاریک بود و مخالفان بعد از سر دادن
توپخانه فوج راجه علیخان را قول تصور فرموده حمله آوردند و جنگ سخت در پیوست و راجه علیخان در راه
اخلاص جان نثار شد و بر گرد او و پیش او جمعی کثیر از عمدها او بر خاک هلاک افتادند سپه سالار بر فوج مقابل
خود تاخته منهزم گردانید و چون شب شده بود غنیم را گمان آنکه فوج را دو هم نوردیده ایم و سپه سالار بقتل
رسیده در میدان جلو کشیده استادند و سپه سالار نیز فتح اولیای دولت تصور فرموده همانجا توقف کرد
و افواج طرفین در برابر یکدیگر بگمان فتح تمام شب بر پشت اسب گذرانیدند و هیچکدام از هم خبر نداشتند
و چون از کشته شدن راجه علیخان اطلاع بود بعضی را گمان آنکه بلشکر دکن پیوسته و جمعی جان میبود
که راه هزیمت سپرده بنابرین بنگاه او بتاراج رفت و بعد از طلوع صبح اقبال ظاهر شد که غنیم بر جای خود است
و چون در عرض هشت پهر آب پاسبان نرسیده بود و سپاهیان بکنار دریا رفته بودند تا فراهم آمدن مردم مخالفان
تاب نتوانسته تاختند و بانگ زد و خوردی تاب مقاومت نیاورده راه فرار پیش گرفتند و بسیاری از امرای نظام

الملک و عمده‌های عادلخان و سرداران قطب الملک بر خاک هلاک افتادند و از اعیان لشکر منصور دو کس دست
جلادت جان نثار شدند و در انجمن کجهواهم که ارزد رکاب فرمان برده بودند در آن روز بنیست زخم بر زمین افتادند بعد
از چند روز نقد هستی سپردند و آنکه بهادران جنود فیروزی از پانزده هزار سوار بیشتر نبودند و مخالفان
ترید شصت هزار سوار داشتند بیمامن اقبال روزافزون چنین فتحی که طراز فتوحات روزگار باشد چهره
مراد کرد بود و چهار زنجیر فیل با توپخانه فراوان بدست افتاد و بعد از ارتفاع لوای فتح و فیروزی باج علیهان را باید
میان کشتها شاخته برداشتند اگرچه خانخانان را دل از واقعه پسر بدرد آمد اما از آنکه در راه اطاعت و رضا
خود را جان نثار ساخت و نیکنامی ازو یادگار شد شکرها بجا آورد و بشارت این فتح عظیم بدرگاه معلی عرضه
داشت نمود و خاقان ستوده خصال ازین نوید تازه شکر و سپاس ایزد متعال بتقدیم رسانید درینولا چون
بعرض همایون رسید که قلیچ خان در ضبط ولایت کابل چنانچه شرط خدمت و سرداریست اهتمام شایسته بکار
نبرده لاجرم زین خان کوکلتاش بحراست آن ملک دستوری یافت و قلیچ خان بدرگاه والا طلب فرموده شد
وقایع سال چهل و دوم از جلوس ابدقرین شب جمعه دویم شعبان هزار و پنج هجری آفتاب جهانتاب به برج
الحمل شرف آراستگی بخشید و بهار خان نگارخانه چمن ملک را طراوت و نزاهت افزود و آغاز سال چهل و دوم
از جلوس ابدقرین بمبارکی و فیروزی شد و در ایام جشن نوروزی که دولتخانه را بتکلفات گوناگون آیین بسته
بودند قضارا آتش درگرفت و بارگاه جهان آرا که باغراق پانزده هزار کس در سایه او توانستند ایستاد بیک طرفة
العین سوخت و همچنین تا سه روز نشاط این جشن عالی و بعضی از عمارات حرمسرای مقدس میسوخت و لنزا
مبلغ که تواند دریافت و چون آتش این سپهر [illegible] فرونشست حکم شد که بجهت بزم شرف ازنو محل
عالی ترتیب نمودند و بعد از فراغ جشن نوروزی بعزم سیر کشمیر نهضت موکب جهانگشا اتفاق افتاد و مقرر
شد که تا هنگام معاودت عماران عالی بجهت دولتخانه و حرمسرا اساس نهند و از غرایب اتفاقات آنکه مقارن
این ایام در دکن بدولتسرای شاهزاده مراد نیز آتش درگرفت و درین نوروز قلیچ خان بچهار هزاری سوار
و پانصدی و اسماعیل قلیخان بچهار هزاری و میرزا جانی بیک و شاه بیگ خان بسه هزاری فرق عزت برافراختند

و عهد رین دو الاصاد فیخان در شاه پور باجل طبیعی رخت هستی بربست او از قدیمان این دولت بود و در
سرداری و کارگزاری دستی قوی داشت و درین دولت ابد طراز مصدر خدمات شایسته و فتوحات پسندیده
شده لیکن در نفاق و کرپزت عدیل و نظیر خود نداشت **توجه موکب اقبال بار سوم بسیر گلزار همیشه بهار**
کشمیر بیست دوم فروردین از آب لاهور گذشته در باغ دلامیز منزل فرمودند و در آن شب شاهزاده بلند
اقبال سلطان دانیال بمنصب ذات و سوار هفت هزاری بلند مرتبه ساخته بحکومت صوبه الهباس رخصت فرمودند
و قلیچ خان بمنصب اتالیقی این گوهر اکلیل خلافت اختصاص یافت و اسماعیل قلیخان و میر شریف آملی
و بسیاری از امرا در خدمت شاهزاده مقرر شدند و گوش هوش شاهزاده را بدرر نصایح گرانبار سعادت
فرمودند اگر آن پندهای هوش افزا بتفصیل نگاشته آید بطول می انجامد سر رشته سخن از دست میرود از
بدایع اقبال روزافزون که درین یورش سمت ظهور یافت آنکه در کشمیر جوانکی از مردم عزیزی خود را
عمر شیخ پسر میرزا سلیمان وانمود کروهی از ایماقات بدخشان و جمعی از کشمیریان داعیه طلب برگرد
او فراهم آمده دست آویز فتنه ساخته بودند و چون نهضت موکب جهانگشا بلندآوازه شد چیزی از همان مردم
او را گرفته نزد محمد قلی بیگ حاکم کشمیر آوردند و محمد قلی بیگ او را بدرگاه فرستاد و در منزل امن آباد
از نظر اشرف گذشت [illegible] سیاست رسید [illegible] از نیرنگی اقبال آنکه در آن دفعه خاطر فیض مظاهر بسیر کشمیر رغبت
فرموده اصلا از شورش یادگاری در میان نبود و درین مرتبه چنین شد و چون کنار دریای چناب مورد عساکر
کیهان شکوه گردید جگت سنگ پسر راجه مانسنگ بضبط کوهستان شمالی دستوری یافت و میرزا رستم
و آصفخان از درگاه طلب فرمودند و همدرین ایام میرزا ابوالمحسن از ایالت تبتی شاهزاده مراد فرق عزت برافراخت
و چون توسیع ملک کشمیر یادگار عساکر [illegible] از کثرت مردم قحط و گرانی بهم میرسد خاقان
دریا احسان بحال رعایا و متوطنین آن ملک بخشیده بخشیان عظام حکم فرمودند که فهرست هفت چکی
بعضی ازین [illegible] رسانند و بعضی [illegible] حکم شود همراه بگیرند و آنها نیز مردم ضروری با خود بیاورند و خواجگی
فتح الله بخشی را حکم شد که بر سر کوتل [illegible] باشد و بی حکم هیچ متنفسی را نگذارد که قدم جرات پیش نهد و چون مقام

راجوری مخیم بارگاه عزوجلال گردید جشن وزن آن گرانبار دولت و اقبال انعقاد یافت و باین وسیله خلقی بکام
دل رسیدند و درین روز کار بعرض بارگاه جلال رسید که خواجگی فتح الله در وقت اهتمام پاسبانکان حضرت
جهانبانی کشورستانی شاهزاده ولی عهد آیین ادب از دست داده و دران مغلوبی یکی از ملازمان ایشان نقصان رسان
لاجرم حکم شد که او را دست و گردن بسته دودمان خلافت پاس بوده مطمح نظر داشته رقم عفو بر صحیفه
جرایم او کشیده و خلعت مرحمت فرمودند باز بخدمت فرستاده موکب کیهان شکوه از کوتلها گذشته بر نوک
پیر پنجال رایات اقبال برافراشت و از کثرت برف که سر راه را گرفته بود کوچ بر بهاره رو [illegible]
و چون موضع هیره پور که انتهای کوهستانست مورد عساکر اقبال گردید حکم شد که پیشخانه بجانب باغ
برارم برافرازند که از آن راه سیرکنان بدارالملک کشمیر بروند و موکب جهانگیر اتفاق افتد و درین منزل شاهزاده
ولیعهد که از کثرت مردم و صعوبت راه متعاقب می آمد بملازمت پدر عالیقدر پیوست و خاقان گیتی ستان
بسیر و شکار [illegible] دمچی بهون که از سیرگاههای مقرری کشمیر است خوشوقت شده بکوه سلیمان
رایات اقبال برافراشتند و روز دیگر بشهر کشمیر نزول اجلال فرمودند و در منزل محمد قلی افشار که بر کنار
کولاب اساس نهاده بود مسند آرای اقبال شدند و درینوقت میرزا رستم صفوی که بضبط کوهستان جمون رفته
بود بفرمان والا سعادت آستان بوس دریافت و نیز بعرض رسید که عساکر کیهان شکوه که بسرداری آصفخان
در آنجا مانده بودند قلعه مورلجه را مفتوح ساختند و راجه باسو را مالش بسزا داده آوارهٔ شعاب جبال گردانیدند
و از سوانح شکست یافتن بهادر است در گجرات او پسر مظفر است چون مظفر به تیغ همت اولیای دولت
مسافر ملک هستی گردید پسر و دو دختر ازو ماندند در پناه سرداری [illegible] دارراج بحیله پرورش
یافتند درینوقت که اکثر جاگیرداران گجرات بخدمت فتح دکن دستوری یافتند بهادر پسر کلان او از کمین
فرصت برآمده اعلام شورش مرتفع گردانید و جمعی از اوباش برگرد او فراهم آمده بتاخت و تاراج قصبات
و قریات پرداختند و راجه سورجسنگ بقصد شکار او از احمدآباد شتافت و افواج طرفین در برابر یکدیگر
صفوف آراسته دست بکار بردند و هنوز جنگ ترازو نشده بود که بیمامن اقبال روزافزون المخالفان را هزیمت

سپردند و بهادر بار دیگر خود را بزاویه گمنامی کشید و چون ظلال معدلت بر دارالملک کشمیر اتفاق افتاد بعرض رسید
که از بیداد و ستم جاگیرداران خرابی تمام بحال رعایا راه یافته و تسعیر غله بدرجه اعلی رسیده و قحط عظیم شده
لاجرم خاقان عدالت نشان از فرط مرحمت و رعیت پروری به علامی شیخ ابوالفضل حکم فرمودند که جمعی
از نویسندهای راست قلم که بجنس دیانت و زیور امانت آراستگی داشته باشند به بلوکات کشمیر تعیین نماید
که از جمع رفتنی چشم پوشیده از قرار حاصل جمع سازی کنند و در اصلاح شکستگیهای آن ملک و تیمار حال
رعایا نهایت جد و اهتمام بظهور رسانند شیخ بفرمان قضا جریان همگی همت بانجام این مقصد مصروف داشته
پرگنات کشمیر را بچارده بخش تقسیم فرموده و بهر ده چار نفر از اهل قلم یکی از نویسندهای ایرانی و دیگری
هندوستانی فرستاد و بجهت [illegible] غله خاصان و مکاریان شهر را طلب داشته ضوابط قرار داد و در اطراف شهر
دوازده جا بلغورخانه تعیین فرمود که بفقرا و مساکین آش قسمت مینموده باشند و همچنین مبلغ معتد
از خزانه عامره بر سبیل خیرات و تصدق مقرر داشت که روزهای یکشنبه نقد به ارباب حاجت رسانند و هفتاد
هزار کس کم و بیش بقلم درآمد که هر روز یکشنبه وظیفه می یافتند و توجه اشرف در آنزمان فرصت [illegible] که
کشمیریان گوشت [illegible] بخورند [illegible] رفع شده از تخفیف جمع رعایا نیز جانی تازه یافتند و نیز حکم اقدس
شرف ارتفاع یافت که معماران سرکار اعلی قلعه از سنگ پخته بر دور شهر اساس نهند و آن نیز باهتمام [illegible]
[illegible] شد و درین سال قلعه مائو بکلید همت رای [illegible] مفتوح گردید و این قلعه ایست بغایت رفیع زمین بطایر
فتح هیچ یک از سلاطین هندوستان برفراز کنگره آن بال مراد نگشوده سلطان علاءالدین با آن عظمت و شکوه
مدت ممتد بتسخیر آن کمر همت بسته و مبلغهای وافر بر سر این کار نهاده و کس بسیار بکشتن داده عاقبت بی نیل
مقصود دست ازان بازداشت و امروز بتائید [illegible] توجه آنحضرت از کمترین بنده افتتاح این عقده دشوار صورت ظهور
یافت و تا عرصه دلپذیر کشمیر مورد رایات جهانگیر محسود بلاد روی زمین بود همواره خاطر فیض مظاهر بسیر [illegible]
گلهای روح افزا و چمنهای دلگشا و سرچشمهای فیض بخش و کولابهای بطی پرور خوشوقت میشد و گاه شهاب
الدین پور [illegible] بتماشای زین لنکا و گاه شکار [illegible] تشریف میبردند و عالمی از رشحات سحاب مکرمت سیراب میشد

میشدند چون علی رای حاکم تبت پیوسته بارسال عرایض و پیشکش خود را مذکور مجلس بهشت آیین میساخت جهت
سرافرازی او امیر علی چولک و بابا طالب اصفهانی با فرمان مرحمت عنوان و اسب و خلعت دستوری یافتند که او را بنوازش
الطاف خسروانه سرافراز ساخته از حقیقت آن ملک و کیفیت راه و روش جمعیت مردم و کیفیت خزانه و سامان او
وقوف حاصل نمایند تبت دو بود یکی کلان و یکی خورد و علی رای حاکم تبت خورد است که بکشمیر نزدیکتر است و میان
حاکم تبت کلان و امرای او منازعت بهم رسید علی رای قابو دانسته با جمعیت نیک بر سر او شتافت و از آنجانب او نیز
بمدافعه و مقاتله پیش آمد و در همون جنگ برادر او نیز علی رای غالب آمد و حاکم تبت کلان دستگیر شد و علی رای به تبت
کلان در آمده خزاین و دفاین او که اکثر طلا بود بتصرف آورد و یکی از ولدان آن ملک را بر مسند حکومت جا داده با مال
و غنایم مراجعت نمود و هم درین سال میر ابراهیم اندجانی نزد محمد خان حاکم کاشغر دستوری یافت سلطان کاشغر را
بدین دودمان رفیع الشان نسبت خویشی و اتحاد قدیم است و پیوسته ارسال رسل و رسایل خود را بیاد میدهند و
چون عبدالکریم خان شنقار شد و محمد خان جانشین گشت شاه محمد نامی را با نفایس آن دیار بدرگاه سپهر عماد
فرستاده قضا را در راه اسباب را بتاراج داده خود از خجالت و شرمسندگی بزیارت خانه مبارک شتافت و در سنه
مراجعت نموده بسعادت زمین بوس دریافت و ماجرای خود را بعرض اشرف رسانید لاجرم میر ابراهیم برسم رسالت
دستوری یافت و بسیاری از نفایس هندوستان بمحصول قباخان شیرازی شد و هم درین تاریخ شهباز خان از زوکلا
مالوه آمده بسعادت کورنش فرق عزت برافراخت و آصفخان که بضبط کوهستان جمو تعیین بود بفرمان والا دولت
آستانبوس دریافت و حکومت کشمیر برای رزین او مفوض شد و درین ایام نشاط افزا که خاطر فیض مظاهر بسیر
گلزار همیشه بهار کشمیر طرب افزا بود چون دولتخانه گیتی مطاف بر کنار کول دال اساس یافته بود حکم اشرف بتزیین
جشن چراغان لمعه ظهور پیوست و کاربرداران بیوتات عالی قریب ده هزار کشتی فراهم آورده بانواع چراغان
و اقسام آتشبازی افراشتند و چنان کولابی که از کلان مهادوری دور آن محسوس نمیشد کشتیها را گرد
در آوردند و از پرتو التفات آن شمع افروز بزم تحقیق چنین ترتیب یافت که چراغان فلک در پرتو آن بی نور نمود
و شمع نظر غبار آلود در انجمن روزگار ندیده هیجان اهل شهر بر کنار دریای بهت که از میان معمور میگذرد

آنجا
بر ساحل آن واقعست هر دو طرف چراغان کردند و بعد از جشن چراغان بسیر شهاب الدین پور تشریف بردند و از
بزین لنکا توجه فرمودند و درین مراجعت بسیر خزان دره لار که از سیرگاههای مقرر است خوشوقت گشتند و بشهر
نزول اجلال اتفاق افتاد از سوانح مبارزت نمودن دورجن سنگ پسر راجه مانسنگ با عیسی خان زمیندار ولایت عاصی
کابلی و شکست فوج دورجن سنگ و جان نثار شدن او بقضای ایزدی چون لچهمی نراین زمیندار در بمحمایت راجه
مانسنگ حدود متعلقه خویش را از آسیب معاندان محافظت نموده استقلال تمام یافت عیسی خان جمعیت بسیار
فراهم آورده بمعاونت پرتاب کنور که مدعی لچهمی نراین بود کمر همت بست راجه فوجی براه خشکی تعیین فرمود
و فوجی بسرداری دورجن سنگ براه دریا فرستاد و بعد از تلاقی فریقین جنگ عظیم دست داد و چون عیسی
خان نواره فراوان همراه داشت آثار غلبه در قدرت ظاهر ساخت و راجپوتان بسیار بقتل رسیدند و جمعی دستگیر شدند
و دورجن سنگ که از نشاء غیرت بهره وافی داشت تا در واپسین دست از کارزار بازنگرفت و مردانه در راه اخلاص جان
نثار شد **مراجعت موکب منصور از کشمیر و رسیدن بلاهور** چون موسم باریدن برف و فصل زمستان و
انسداد مسالک و طرق کشمیر نزدیک رسید رایات مراجعت بمستقر اورنگ خلافت ارتفاع یافت و بتحصیل بعزم
سیر زعفران از موضع سیر تشریف برده هفت روز در آن گلزار نشاط بتماشای انبساط فرمودند و در روز هشتم
کوس مراجعت بمستقر اورنگ خلافت بلند آوازه شد و تمام راه سیرکنان و شکار افکنان بدار الخلافه لاهور
تشریف بردند اگرچه بر فراز کوتل پیر پنجال قدری برف بارید اما بکس آسیبی نرسید و درین ایام که مصر جاه لاهور
بورود موکب کیهان شکوه محسود بلاد ربع مسکون بود سلطان رستم پسر شاهزاده سعد ابن و از اعاظم رفقا ربیع
این سال شنقار شدن عبدالله خان فرمان روای توران است تعریف و توصیف آن پادشاه صاحب اقبال ما عدل
و داد از فرط اشتهار محتاج باظهار نیست مدت سلطنت او چهل سال و به تیغ همت ماوراء النهر و خراسان و قبچاق
و بدخشان مفتوح گردانید بهر طرف که رخش عزیمت تاخت رایات اقتدار و استقلال برافراخت و بهر جانب که
روی همت نهاد فتح و ظفر دو اسبه باستقبال شتافت و در جمیع معارک و مهالک بر اعدای خویش قابو و غالب آمد اگرچه
خود پادشاه معدلت آیین بود اما فرزندش عبدالمؤمن بخت بی اعتدال و ستمگر میزیست و در اینهر اساس

عنصری بغایت دلیر و بی محابا میزیست و در تاراج خود رعیت و عرض و ناموس مردم دست تصرف دراز داشت و
نصیحت پدر کار نمیکرد و همواره سر از حکم او می پیچید تا آنکه قصد پدر کرد روزی که عبدالله خان با جمعی از مقربان
و مخصوصان خویش بشکار خوشوقت بود آن بداندیش بقصد دستگیر ساختن پدر ایلغار کرد درین هنگام
یکی از دولتخواهان بر جناح استعجال خود را بخان رسانیده از عزیمت باطل او آگاه گردانید و خان بسرعت هر چه تمامتر
بصوب بخارا شتافت و از گزند او رهایی یافت و گویند درین ایلغار وقت که خورد رخان شد بر سر نیلی فرود
آمد کو کنار بخورد و هنوز کوکنار خوب دست بهم نداده بود که فوج عبدالمؤمن سیاهی کرد و بهمان خمار نواله
شد بجانب بخارا ایلغار فرمود و در آن محنت مکرر فرزند را نفرین کرد و چون خان به بخارا در آمد عبدالمؤمن
باشنه کوب رسیده برد و در شهر نشست و در اندک فرصت بسیاری از قدیمان عبدالله خان فراهم آمدند
و آن بداندیش توفیق عزیمت خویش نیافت و ناکام شرمنده و خجل نزد برادرانی که آمده بود شتافت و خان با
جمعیت نیک بتنبیه و تادیب او همت گماشت و تا کنار آب آمویه عنان از تعاقب باز نکشید و چون عبدالمؤمن
یارای مقاومت نداشت از آب گذشته کشتیها را شکست درین وقت خبر رسید که توکل قزاق از دشت قبچاق
بسمرقند آمده تاکر خان عطف عنان نمود و توکل از عزیمت خان آگاهی یافته بازگردید و چون خان بسمرقند در آمد
بیمار شد و روزی چند مسخر رنجوری کشید محمد باقی که بمشورت و کالت داشت با دیگر امرا و اعیان لشکر
کس بطلب عبدالمؤمن فرستادند و او بسرعت هر چه تمامتر از بلخ متوجه سمرقند گردید درین وقت بحسب تقدیر
خان صحت یافت و آنها باز کس فرستادند که بهر جا که رسیده باشد باز گردد عبدالمؤمن عنان سارعت باز
کشید و لیکن آهسته آهسته می آمد محمد باقی روزی التماس ضیافت نمود و خان بمنزل او رفت و بعد از فراغ طعام
و اتمام مجلس بتحقیق پیوست که محمد باقی باشارت عبدالمؤمن و هواخواهان او طعام را مسموم ساخته بود حال
برو متغیر شد و هم در خانه محمد باقی رخش حیات بفسحت سرای جاوید راند **وقایع سال چهل و سوم از جلوس ابد قرین پادشاه ربع مسکون** شب شنبه سیزدهم شعبان سال هزار و شش هجری بعد از انقضای
ساعت و یک دقیقه و سی و هفت ثانیه نیر اعظم عطیه بخش عالم به بیت الشرف حمل تحویل فرمود و بیرون

هر سال دولتخانه را آیین بندی کرده و تار و زر تزیین هر روز یکی از امرا جشن آراسته و در همین ماه سال باقیمانده فخر
را که از مقربان و معتمدان درگاه بود بطلب شاهزاده مراد بدکن فرستادند چون بعرض رسید که شاهزاده میرزا
بافراط میخورد و خانخانان از طرز سلوک او آزرده خاطر شده بجاگیر خود بازگردید لاجرم سال باقیمانده بطلب
شاهزاده دستوری یافت و در ویب خواص را نزد خانخانان فرستادند که باز بدستور سابق سردار لشکر باشد
و از سوانح آمدن خواجه اشرف و شیخ حسین جلوری از ماوراء النهر است در اوراق سابق سمت ذکر یافته که خواجه
اشرف نقشبندی بایلچی گری نزد عبدالله خان رخصت شده بود عبدالله خان در حیات خویش میر قریش را
با نفایس آن دیار همراه ساخته بود در اثنای راه خبر شنقار شدن او میرسد و میر قریش برمیگردد و ایلچی درد ها
بر جناح استعجال خود را بقندهار رسانیده از آسیب حوادث محفوظ می ماند و درین تاریخ رای نزد ایلچی نجو
قدمبی آستان ناصیه خدمت نورانی ساخت از آن باز که فتح قلعه ماندهو نمود بحکم اشرف بضبط آن ملک استعجال
داشت چون ولایت ماندهو بیتول شاهزاده دانیال تنخواه شد قلعه را بملازمان ایشان سپرده روی امید بدرگاه
سلیمان جاه نهاد و بعالی منصب دیوانی فرق عزت برافراخت نخست حکم شد که او باتفاق خواجه شمس الدین
خوافی اصلاح مهمات نماید و آخر دیوانی صوبه پنجاب بخواجه تفویض یافت و دیگر ممالک محروسه بعهده کاردانی
رای سرداس حواله شد و درین سال کلیاد بهادر که از امرای قدیم عبدالله خان بود و بیکجهتی حکومت داشت و
از توران روی امید بقدمبی آستان نهاده سعادت زمین بوس دریافت و بخطاب بهادر خانی فرق اختصاص
بلند? پذیرفت و مقارن این ایام جگن سنگ و هاشو بیگ با دیگر امرا از کوهستان جمو آمده بدولت کورنش سرافراز
شدند و ملوکچند راجه نگرکوت را همراه آورده استشفاع جرایم او نمودند و از سوانح کشته شدن عبدالمؤمن
سلطانست چون عبدالله خان رخش حیات بفسحت سرای جاوید تاخت اورنگ خان پسر عمر او بسمرقند
را محاصره نمود و محمد باقی متحصن شده لوازم قلعه داری و ثبات قدم بجای آورد و اورنگ خان بکار ساخته
برگردید و توکل نیز بقصد سمرقند آمد و چون عبدالمؤمن نزدیک رسیده بود متحصنان از قلعه بر آمده
جنگ کردند و توکل زخمی بدر رفت و بهمان زخم تسلیم شد و بعد از ده روز عبدالمؤمن با لشکر فراوان در سید

ودر سمرقند بر تخت سلطنت جلوس کرد و محمد باقی بر ابوکالت پایه بر افراخت و قلبابا کوکلتاش را که وکیل
و امیر الامرای عبدالله خان بود و بی اغراق در اوزبکیه بیخت غنیمت بود و چون با صلاح و قبول خویش
اخلاص درست داشت و کمر خدمت بر میان بست عبدالمؤمن از زخمهای ناسور در دل گرفته بود درین وقت جمعی
از نوکران بی حقیقت او را گرفته نزد عبدالمؤمن آوردند و آن سفاک بی باک چنان خیر اندیشی را بعهد ضایع ساخت
و همچنین اکثری از قدیمیان پدر را از پا در انداخت و از سمرقند بتاشکند شتافت و دستم سلطان عمزاده
خود را باد و پسر او که از دیرباز گوشه نشین بودند و کمان فتنه و شورش از آنها نبود بی ضرورت کشت و از آنجا
سلطان باد رقلعه اچتی محاصره نمود آن بیچاره از فرط واهمه بر بستر بیماری افتاد در روز سیوم جان بحق تسلیم
کرد و عبدالمؤمن بجانب سمرقند و بخارا بر گشت و چون گرمی هوا بود شب کوچ میفرمود و چون خلقی از تظلم
و بیداد او بجان آمده بودند چیزی اتفاق نموده از کمین گاه تیر دوز کردند و ما وراءالنهر ملوک طوایف شد و
درینولا آصفخان بفرمان والا از کشمیر آمده سعادت زمین بوس دریافت و درین سال بتن دکن به تیغ همت میرزا
علی اکبر شاهی مفتوح گردید و قلعه لوهکار که از قلاع مشهور برار است بتسخیر اولیای دولت در آمد بالجمله این
کتبات شاهزاده دستوری یافته بود عرضداشت امرا آورده التماس نموده بودند که درین وقت صلاح در آمدن
شاهزاده نیست و مهمات این صوبه که قریب الاختتام است بتعویق می افتد اگر روزی چند موقوف فرمایند
بصواب قریبتر خواهد بود و درین ایام شاه قلیخان از دارالخلافت آمده بدولت کورنش سرافرازی یافت
و آصفخان باز بحکومت کشمیر فرق عزت برافراخت و در خلال این حال قلعه کاویل که از قلاع عظیم ولایت برار
بعلیت وسیع و رفیع است و بسخت مستحکم و سامان آذوقه بروجه اتم است و تسخیر آن از لوازم قلعه گیری
از محالات مینمود میر مرتضی دکنی بترتیب مقدمات بیمر و امید بسعی تمام آورد و متحصنان قلعه را با وسپردند
و در سلک دولتخواهان منتظم گشتند و چون خانخانان از سلوک شاهزاده آزردگی تمام داشت و فرار ملازمان
ایشان بجود بنا راست داد ناگزیر روی امید بدرگاه سپهر بارگاه نهاد و درین تاریخ بسجود کریاس فلک
اساس ناصیه اخلاص نورانی ساخت روزی چند مورد عتاب و خطاب شد و در برابر معذرتها گفت و از بی التفاتی

شاهزاده و نفاق صادق خان و بیگناهی خود مقدمات بعرض رسانید همچون آثار ندامت از ناصیه حال او ظاهر بود خاقان
کثیر الاحسان باز بتربیت و نوازش خویش داشته از پرده حجاب بر آوردند و مقارن این ایام قلیج خان نیز از صوبت
شاهزاده که از خاطر شاهزاده بزرگ معدلت بارگاه رسید رخصت بار یافت و از سوانح آمدن منوچهر بیک ایلچی شاه
عباس بقدمبوسی آستان چون ضیاء الملک با مکتوب و نفایس هندوستان بخدمت شاه سوبست آن سلاله دودمان
مجد امرا عالی نسبت پدر فرزندی و پاس مرتبه خوردی و کلانی چنانچه باید فرموده با عزاز و احترام او در ساخت
منوچهر بیک را که از معتمدان و مقربان او بود باصد و یک اسب عراقی یدک و سیصد پارچه قماش از زربفت
و ساده که اکثر کارنامهای خواجه غیاث نقشبندی بود و قالیهای جوشقانی و یکیه نمدهای بر جزی و دیگر
نفایس و نوادر عراقی بدرگاه سلاطین پناه فرستاد درین تاریخ بسعادت زمین بوس فرق عزت برافراخت و
بانواع مراحم و نوازش خسروانه سربلندی یافت و از سوانح سعادت شدن شیخ ابوالفضل و روزی چند از سعادت
کورنش محروم ماندن شیخ مبارک در درس تفسیری کرده بود و بی آنکه بسیار نامی حضرت خاقان آراستگی بخشد و بنظر
نظر آنحضرت زینت اقرار بیاض برده و بعد از فوت او شیخ ابوالفضل آن نسخه بسیار مرغوب را نیز بی اجازت
بممالک ایران و توران و عربستان روم و دیار و جمیع بلاد اسلام ارسال داشته درینولا بتقریبی صورت حال
بمسامع جلال رسید بر خاطر دریای ظاهر سخت گران آمد و چون بخدمت شاهزاده عالمیان تقصیر بسیار داشت
باعتماد نسبت خود مصدر گستاخیها شده بود و پیوسته برخلاف رضای ایشان سلوک مینمود و مزاج شریف
ایشان از و انحراف تمام داشت درین وقت فرصت یافته مقدمات نا ملایم از طرز سلوک و معاش او بعرض رسانیدند
و بدلایل و براهین خاطر نشان نمودند که آنچه درین مدت از اخلاص و یکرنگی خود وا مینمود از فروغ صدق بهره
نداشت و زمانی باد آشنا در چنین وقتی که خاطر اشرف بغدر و انحراف پذیرفته بود و سخن شاهزاده در گرفت
کار او از اسباب قوی شد و در ارکان نسبت او تزلزل تمام راه یافت و جمعی از مقربان بساط عزت که از خود را شبها
او زخمهای ناسور در دل داشتند و درین مدت شدآن بر جگر افشرده انتظار فرصت میکشیدند قابو یافته از کو
و کنار بکنایه و صریح مقدمات بعرض رسانیدند و شیخ نیز از فرط خجالت و شرمندگی خانه نشین گردید و در آمد

وشد بر روی خود بست و از سعادت کورنش محرومی اختیار نمود این نیز بیشتر باعث حجاب شد و مدتی مهجور
و منکوب ملازمت آنحضرت خاقان ذوالاحسان تربیت کرده خویش را خوار نگذاشت و بدستیاری مرحمت از زیر بار
خجالت و شرمساری بر آورده مجددا بمواطف بیکران اختصاص یافت   چوب را آب فرو می نبرد دانی چیست
شرمش آید ز فرو بردن پرورده خویش
چون شورش و هرج و مرج ولایت توران بمسامع جلال رسید و از عرایض متصدیان صوبه دکن و آمدن خانخانان
سپهسالار جان بوضوح پیوست که شاهزاده مراد بارتکاب شرب دمادم فرصت از دست میدهد و بلوازم
ملک گیری و سپهسالاری چنانچه باید نمیپردازد و از بی پروائی و غفلت او تسخیر ممالک دکن در عقده تعویق افتاده
بلکه از افراط شرب ترددات او سستی پذیرفته که خود را ضایع سازد لاجرم خاقان ممالک ستان از امرای عظام و وزرای کرام
کنکاش خواست که در عزیمت فتح ماوراءالنهر یا تسخیر دکن آنچه صلاح دولت دانند بعرض رسانند بعضی رای قرار
کردند که نخست رخش همت بتسخیر ممالک توران باید راند و جمعی کنکاش در آن دیدند که چون مهم دکن قریب الاختتام
است و احوال شاهزاده طور دیگر نشان میدهند نهضت رایات اقبال بدانصوب صواب نزدیکتر خواهد بود هرگاه خاطر از
تسخیر دکن پرداخته شود عزیمت فتح ماوراءالنهر پیش نهاد باید ساخت آخر رایهای بهمین نسق قرار گرفت
و بتاریخ شب پنجشنبه بیست و ششم ماه آبان مطابق ربیع الآخر سنه هزار و هفت هجری نهضت موکب جهانگشا بدان جانب
اگرچه اتفاق افتاد و میر موکب پیادگان را با دیگر بیگمان و شاهزاده خرم در دارالسلطنت لاهور باز داشتند و آن زمین سپردند
و خواجه شمس الدین خوافی بدیوانی صوبه پنجاب خلعت امتیاز پوشید و میر مراد دکنی بمنصب بخشی گری و خدمت الله
بخدمت کوتوالی مقرر شدند و درین روز میر ابوالقاسم نمکین از کشمیر آمده سعادت کورنش دریافت و چون
موکب اقبال بصوب هندوستان نهضت فرمود دیوانیان عظام بعرض اشرف رسانیدند که تا این ایام جهانگشایی در صوبه
پنجاب معدلت آرا بوده بنابر تسعیر حبوبات ده دوازده بر جمع بر کنات اضافه شده بود اکنون که بصوب هندوستان
نهضت واقع شد نرخ غله بالتمام بنخواهد ماند و تفاوت فاحش خواهد شد اگر آن اضافه را بر رعایا معاف فرمایند
هر آینه باعث رفاهیت حال آنها خواهد شد خاقان عدالت نشان از کمال مرحمت و عاطفت بر موجب فرمان شد

ورعایا که ودایع آفریدگارند جل سبحانه ازین رحمت عام جان تازه یافتند و هم درین تاریخ خبر فتح قلعه بیرناله که از قلاع عظیم
ملک برار است نشاط افزای خاطر اولیای دولت گردید و چون شاهزاده مراد بتماشای قلعه بیرناله توجه فرمودند لشکر
فیروزی اثر از پهلوی آن گذشته دو نگر خان کونهر که از جانب دکنیان بمحافظت آن حصن حصین تعین بود بسعی رای
کوه الدراس نظام دولتخواهی بر میان خان بسته سلاز مت شاهزاده شتافت و قلعه را با اولیای دولت سپرد و مفاتن
آن ایام قلعه منکی نیز مفتوح شد شاهزاده سرزد لشکر را با فوجی بمحاصره آن تعین فرموده بود متحصنان امان
طلبیده قلعه را سپردند همچنین قلعه ماهور نیز بتصرف دولتخواهان در آمد و چون موکب اقبال از آب سلطانپور گذشت
رلی بیک پسر ایلیده خان از بنگاله آمده سعادت رکاب بوسی دریافت و بیست و دوم بخیر از سرکش کذرانیدند
هم درین راه میرزا شاهرخ بفرمان جهان مطاع از صوبه دکن آمده دولت بساط بوسی دریافت و چون ظاهر سرهند مخیم
اردوی کیهان پوی گردید بعمارتی که ابوسعید عامل آنجا بحکم اشرف اساس نهاده بود تشریف فرمودند و طرح آن پسند
خاطر اشرف افتاد و معه هذا بعرض رسید که در ابتیاع مصالح و ادای اجور مزد رشته عدالت از دست داده و در آزار
خاطرها کوشیده لاجرم خاقان معدلت آیین رقم تزلزل بر صفحه عمل او کشیده ملا احمد را بجای او نصب فرمودند
و از غایت بر اشفتگی شب در آن عمارت استراحت نفرموده بارد و تشریف بردند و از سوانح آمدن حکیم بیک
است از عراق او در کسب فضایل و مقدمات حکیمی پایه بلند داشت و در ابتدا حال شاگردی خواجه افضل ترکه کرد
و بعد از آن بشیراز رفته در حوصه درس مولانا میرزا جان در آمد و از تقبض نقش آن یکانه روزگار کارش بالا گرفت
در حدت فهم و لطافت لسان که عزیز ادنظیر میداشت و در آنجا از او را اعلامی میگفتند و چون تعریف فضایل و کمالات
او مذکور مجلس بهشت آیین شد و مبلغ معتد بها ارسال داشته بدرگاه طلب فرمودند و درین تاریخ بسعادت کورنش
فرق عزت برافراخت و بانواع نوازش سرافرازی یافت مقارن این ایام میرزا مظفر خویش از قنوج آمده دولت بار
یافت و میر ابوالقاسم نمکین را بحراست قلعه بهکر و حکومت آن الکا رخصت فرمودند و چون موکب اقبال بسواد
تهانیسر رسید خلق انبوه از بیدادی سلطان کرودی آنجا دادخواه شدند و بعد از تحقیق بظهور پیوست که درین ملک
نهایت تظلم و بیداد از و بفعل آمده حکم شد که همانجا از حلق بکشند که عبرت دیگران شود و چون دار البرکه دهلی

مورد رایات جهانگشا گردید بالتماس بخشی الممالکی شیخ فرید بخاری بمنازلی که بر ساحل دریای جون اساس نهاده بود تشریف
بردند و پیشکشهای او بعز قبول اشرف مقرون شد و از آنجا کشتی سوار بزیارت روضه منوره حضرت جنت آشیانی انار
الله برهانه متوجه شدند و بعد از فراغ زیارت و نیازمندی بیارگاه اقبال که در بیرون شهر بر افراخته بودند تشریف
بردند و شیخ عبد الوهاب پسر شیخ محمد بخاری را از لباس درویشی بر آورده بمنصب پانصدی و حکومت دهلی اختصاص
بخشیدند و چون باد راست دهلی که آب تنک میداد نداز راه کناره ای چون متوجه شدند در بین راه کاهی کشتی و کاهی
بر اسب سواری میفرمودند و در ساعت مسعود مختار بدار الخلافه اکره نزول اجلال اتفاق افتاد و از آنجا که احوال
شاهزاده مراد را بر نشان میدادند شیخ ابو الفضل دستوری یافت که مجرد رسیدن او را بملازمت آورد اگر حدت
اوازان باس نمود که یکنفس از ملازمت محروم کردد لیکن چون در ارکان نسبت فتور تمام راه یافته بود و هنوز از آن
محمل خوب برنیامده بود باین وسیله خواستند که او را از اندرون محلات و شرمساری بر آورند و در معنی کرامات
آنحضرت بود که اگر در قضیه شاهزاده او بسیری سررشته انتظام آن لشکر ساقط شده بود چنانچه عنقریب
در جای خود نوشته خواهد شد میرزا شاهرخ علم و نقاره اختیار بخشیده بکومک لشکر دکن رخصت فرمودند
که روزی چند در ولایت مالوه که جاگیر او مرحمت شده سامان مردم خود نموده متوجه آنصوب شود و چون
شاهزاده بملازمت شتابد سرداری لشکر میرزا مقرر کردد و میرزا رستم صفوی از ولایت راستن و آنحدود که
وجه جاگیر او بود بدرگاه آمده سعادت کورنش دریافت و شهباز خان بحکومت صوبه اجمیر سرافراز ساخته بدان
صوب رخصت فرمودند و درین ایام المخی محمد خان حاکم کاشغر بعهود قدسی آستان ناصیه دولت نورانی ساخت
و سعید خان از بهار آمده زمین بوس نمود و از سوانح فتح قلعه ابوکره و آن قلعه ایست از ملک برار بغایت رفیع در
نهایت استحکام میرزا علی اکبر شاهی مدت یکماه بمحاصره آن پرداخت و چون متحصنان از همه راهها سیر شدند سپردن
قلعه را باعث نجات خود دانسته از صدمات افواج قاهره محفوظ ماندند و بهادران قلعه کشا در روز دو آمد کوس
فتح و فیروزی بلند آوازه ساختند و درین ایام اقبال طراز میرزا علی یوزباشی از خدمت شاه عباس فرمان روای ایران
برسالت رسید و چون فرمان روای توران شنقار شد شاه جوان بخت بعزم تسخیر خراسان رخش همت جولان

داد و فرهاد

داد و فرهاد خان را که امیر الامرای او بود با فوجی بطریق منقلا سعادت تعیین فرمود و تیر سلطان بهادر زن او در
پیش نهاد و بعد از تلاقی فریقین جنگ سخت در پیوست اگر سپاه اوزبک فرهاد خان را منهزم ساختند و قزلباشیه
تاب مقاومت نیاورده روی همت بر تافتند لیکن چون خبر شکست فرهاد خان بشاه رسید بار دیگر اقبال را سبک
عنان ساخته جلوریز خود را رسانید و از طلوع رایات شاهی اوزبکیه سررشته انتظام از دست داده راه فرار پیش گرفتند
و سیم خود در عهده سکار بر خان ملازان افتاد و اوزبک بسیار بقتل رسید و بعد از فتح خراسان میرزا علی را با
بشارت نامه فتح و اظهار اخلاص و یکجهتی روانه درگاه سلیمان جاه کرد اینه چند راس اسب دیگر نفایس ارسال
داشت **آغاز سال چهل و چهارم از جلوس اشرف و وقایع آن** روز یکشنبه بیست و سیم شعبان هزار و هشت
هجری آفتاب جهان افروز به بیت الشرف حمل تحویل فرمود و سال چهل و چهارم از جلوس ابد قرین خاقان سکندر
آئین ببهارکی و خرمی آغاز شد و در روز جشن نوروز شاهزاده سلطان دانیال از الهباس آمده بسعادت آستانبوس
جبین دولت نورانی ساخت و دولت بیک که از زمین داران معتبر هندوستان بود همراه آورد و درین پیشکش
زنجیر فیل که داران ملک از زمینداران و غیره بدست آورده بر سبیل پیشکش گذرانیدند و پیش ازین لاله سین راجه
برپرا بر بنگاله فرستاده بودند که فیلهای لایق سرکار آنچه نزد امرا باشد بدرگاه بیاورد و درین تاریخ شانزده
فیل از پیشکش امرا آورده گذرانید و راجه رامسنک پسر راجه دلپت که مدتهای ممتد از سعادت خدمت محروم
بود بفر زادب شتافته دولت آستانبوس دریافت و آصفخان بفرمان والا از کشمیر بهشت نظیر آمده بسجود
اخلاص فرق دولت نورانی ساخت و بی اغراق درین ایام گویی سبقت از همه ربوده بود و راجه که از زمینداران
معتبر ولایت مالوه بود در گذشت خبر فوت راجه بسر آوردی ایسر بدرگاه سلاطین پناه نهاد و بعطای راجگی مفتخر
و مباهی گردید و جانشین پدر شد و هم درین ولا خبر فتح قلعه کهرله و قلعه نایک مربت اقرای خاطر اولیای دولت گشت
و مقارن این ایام عرضداشت شیخ ابو الفضل بعرض ایستادهای پایه سریر سلطنت رسید نوشته بود که چون
بچهار کروهی برهانپور اتفاق افتاد و بهادر خان پسر راجه علیخان از قلعه آسیر باستقبال فرمان و خلعت آمده
بجای عبودیت و فرمان برداری شتفته رسانید اما هر چند نصیحت کردید بهمراهی راضی نشد و کبیر خان پسر خود را

با دو هزار سوار همراه ساخت و نیز عرضداشت نموده بود که بیماری شاهزاده را بجهت کران نشان میدهند اگر
حکیم حاذق از درگاه مقرر شود بوقت لاجرم آصفخان با حکیم مصری تعیین فرموده بودند در تحت این حکم فرا
نموده بودند چون شاهزاده از کرد احمدنگر
بناکام مراجعت از فرو و غیرت با بزوه در رسید و مرگ فرزند بیشتر بر دلش افزود و باده را غمزدای خاطر ساخت و از
همنشینان بغمگساری بزبان کاری کشید و از افراط باده پیمائی بمرض صرع مبتلا شد و در رفتار عمر به ضرب
رسانید و قوی تحلیل رفت بر حال شاهپور پیمانه ای گاو را شتافت و از آنجا بالجیور متوجه شد و در جنوب
تب کرده مرض اشتداد یافت ناکریز بشاهپور باز آمد و اطبا بعلاج پرداختند و فی الجمله صحت روی داد درین
آمدن شیخ ابو الفضل بطلب او رسید و چون از شرمساری احمدنگر روی رفتن نداشت با بزوه رسید و صلاح کار
منحصر دران دانست که مجرد اعزمت فتح احمدنگر پیش نهاد همت سازد و عزم برفتن کند و باین عزیمت از شاهپور کوچ
در شهر و ترتیب جشن نوروز آراست و بعد از فراغ جشن متوجه پیش شد و چون بمنزل از موضع سهاری که در بست
کروهی دولت آباد واقعست اتفاق افتاد صرع بهم رسانید و حال دگرگون شد اطبا دست از علاج باز گرفتند و نا امید
بشکست دلها روی نهاد و میرزا یوسف خان که سمت اتالیقی داشت قاصدان جلد بطلب شیخ فرستاد که وقت تنگ شده
و شورش غریب در اردو واقع شده و دست و دل از کار رفته هر چند زودتر خود را برساند بهتر خواهد بود در سی کروهی
معسکر نوشته شیخ رسید و خود جریده بر جناح استعجال شتافت و از کرد راه بر بالین شاهزاده رفت هر چند
پرستاران از آمدن شیخ آگاه ساختند بخود نیامد و نشناخت و بعد از زمانی جان بجان آفرین سپرد و در اردو شور
عظیم افتاد و میرزا یوسف خان و دیگر سرداران لشکر صلاح دران دانستند که بشاهپور مراجعت باید نمود و آن مخلص کاردان
بخلاف جمهور قدم عزیمت برجا داشت و مکرر داوری دلها همت گماشت نخست شاهزاده مراد را همان منزل بطریق امانت
بخاک سپرد و اهل محل را بالجمعی روانه شاهپور گردانید و بر آشوبگاه بسیاری از عاقبت نیندیشان رسیدن وقت یافته
بیرون آورد و فراهم آمده بودند شیخ چاره کار منحصر در صبر خاطرها دانست و براد و ده هشت دلهای رفته را بسوی خود
کشید نخست خزانه شاهزاده بکلید همت کشوده آنچه از نقد و جنس یافت بر دو قسمت کرد و سوای آن هر چه خود را

ملازمان
و بقرض توانست بهم رسانید نثار شاهزاده اخلاص نمود و باین تدبیر خلق انبوه فراهم آورد و قریب سه هزار سوار از
خاصه که در عقب گذاشته بود نیز پیوستند آنگاه بعزم درست و همت کاربرده از آن منزل کوچ نموده متوجه پیش شد
و با مرا استمالت نامها فرستاده دلدهی فرمود و ممالک مفتوحه را نسق شایسته داد و از تهور او بر این دلیری تغنیم
راه از دست رفت و بر جای خود خشک ماند و تغیر از باسک که نابرد و در ورود برسیدن کومک از دست برآمده
در همه جا استحکام یافت و ممالک بسیاری بر قلمرو فرود و از آن جمله قلعه بعد ازین واقعه مفتوح شد
و بی اغراق رسیدن شیخ در چنین وقتی از تائیدات غیبی بود گویا خاقان گیتی ستان ظهور این سانحه را بعالم الطین در
یافته او را پیشتر فرستاده بود که اگر شاهزاده در آن روز رسیدی کار بدشواری کشیدی و اصلاح آن با شداد ایام
میسر شدی بالجمله چون این خبر بدار الخلافه رسید ارکان دولت و اعیان سلطنت دو روزی در پرده نهان شدند
و هیچ یکی را یارای آن نبود که چنین حرفی بر زبان توانند راند و از بن جهت عرایض شیخ ظاهر نساختند و از آنجا که
مصلحت ملک در نیک برنتابد بیش ازین هفتن آن نیز مناسب وقت نبود و قضا را درین هنگام حضرت مریم مکانی
با شاهزاده خرم و دیگر بیگمان از لاهور تشریف آوردند و ایشان بعبارتی که مناسب دانستند گوشزد نمودند زندگی
پادشاه ملک تحقیق در چنین مصیبتی که جگر کوه آب شدی رضا بقضای ایزد توانا در داده دامن خاطر غبار
آلود تفرقه نساخت و زخم درونی را بمرهم خرسندی چاره فرمود و آمرزش آن سفر کزین عالم قدس را از ایزد در
بخشش ابزدی نیز درخواست و هم درین ایام خبر فوت عاصی کابلی از بنگاله رسید و جارچی آن ملک از خار
عصیان پاک شد چون شاهزاده مراد رخش حیات بنفیخت سرا
جاوید تاخت و بی وجود یکی از شاهزادهای عظام انتظام عساکر اقبال و سرانجام ممالک مفتوحه و تسخیر بلاد
دکن خاطرخواه صورت نمی بست لاجرم در ساعت مسعود و زمان محمود شاهزاده والا اقبال سلطان دانیال
بدانصوب دستوری یافت و بنوازش و مراحم مخصوص داشته از اسباب سلطنت آنچه بایست در تعبیه کرده عنایت
شد حتی سراپرده سرخ خاصه آنحضرت شاهزاده ولیعهد بود و منزل را ولی دولت و اقبال تشریف برده گوش هوش
او را بدرر نصایح گرانبار دانش فرمودند و مقارن آن ایام راجه مانسنک از بنگاله آمده بسجود آستان ملایک قطان

قی عزت برافراخت از جمله پیشکش او ده زنجیر فیل و پنجاه الماس گران بها بود و امتعه دیگر از شمار بیرون است در
رهای درگاه حقایق آگاهی تنها گردید و قرار داد او سوغات فرستاد و در خلال این حال میر قاسم بارهه در لشکر دکن
جل طبیعی در گذشت اگرچه بغایت تنادر و قوی هیکل بود اما دلش از وکران تر و فربه تر بود و در هیچ معرکه
زاده و هر جا ایستاد مانند سد اسکندر بر جای بود و چون شاهزاده دانیال بتسخیر دکن دستوری یافت دولت
را که باستشفاع ایشان دولت آستانبوس دریافته بود رخصت فرمود که بوطن خود برگردد درین
منکار برخوردار پسر عبدالرحمن موید بیک بقصد انتقام پدر که در جنگ دلپت کشته شده بود با جمعی
ازو شتافت که هر جا قابو یابد کارش بانجام رساند لیکن از آنجا که خورد سال و تجربه نادیده و شرایط احتیاط بکار
نابرده مضطربانه بر سر او تاخت و نتوانست کاری ساخت و آن خوک چشم ضلالت از گزند جان نجات یافته
سلامت بدر رفت و چون برخوردار بی تحصیل حکم قدم جرات پیش نهاده بود و مع هذا چنین خامی ازو
بظهور آمد او را معاتب و مخاطب ساخته بزندان ادب سپردند و از وقایع برافراختن آیه آصفخان بوزارت
کل چون بعرض رسید که رای رایان این خدمت با راستی و درستی بی شایبه غرض سر نمیکنند و محرران و
متعلقان او دست طمع دراز دارند لاجرم آصفخان که با کمال قوت و کاردانی نهایت راستی و بیرحمی داشت
و نشان و شکوه این منصب عالی از ناصیه اخلاصش ظاهر بود بوالا پایه وزارت کل برافراختند و او نیز چنانچه
شرط این خدمت است آشنا و بیگانه و دوست و دشمن را بیک نظر دیده قدم از جاده عدالت و نفس الامر بیرون ننهاد
بنابرین در کار خود استقلال تمام یافت و از سوانح کشته شدن ملک خیرالله کوتوال لاهور است و تفصیل این
جمال آنکه روزی یکی از دزدان نامی را در خلوت طلبیده تحقیق احوال مینمود او التماس نمود که چیزی از برای
اقوام من کبیر و حاضرند اگر بحضور طلب دارند باتفاق آنها آنچه گفتنی باشد بگویم چون آنها در درون آمدند
قدم جرات پیش نهاده کسی که دستهایش بآن بسته بود چنان بر سر خیرالله زد که مغزهایش از سوراخ بینی
آمده بجهنم رسید و دیگران نیز مردی رسانیده باشند و پسرش نیز در آن شورش کشته شد از سوانح جنگ
شیر خواجه با دکنیان و متحصن شدن او در قلعه پیشتر از رحلت شاهزاده شیر خواجه از بهادران کار طلب ضبط

آن سر

آن سرحد تعین بود چون شاهزاده برحمت قرین ایزدی پیوست دکنیان بسیار در میان آمده عنبر و فرهاد با پانزده هزار
حبشی و بقصد تصرف بیر شتافتند شیر خواجه با آنکه زیاده از سه هزار سوار نداشت و بجهت
شدت باران و طغیان آبها و جریان سیلابها رسیدن کومک متعذر بود شکوه غنیم بنظر همت در نیاورده بترتیب
افواج پرداخت قضارا در روز جنگ راهها پر پشت و از پیش آمد و چند جا از آب گذشتند و ازین جهت سررشته
انتظام سپاه ساقط شد و هنوز خود را خوب جمع نساخته بودند که غنیم با فوجهای آراسته در رسید و جنگ
در پیوست اگرچه راجپوتان که همراه لشکر منصور بودند قدم همت برجا داشته داد شجاعت و جلادت دادند و
جگر پسر جگناتهه و کوالداس راتهور و سلطان بهاتی و محمد امین جولی و بسیاری از بهادران در رزم دوست
در راه اخلاص جان نثار شدند تا قاعده قول و جوانغار تو بتو کار ساختند بی جنگ رو برتافتند و عطف عنان نمودند
بجانب شهر شتافتند و شیر خواجه که خود طرح شده بود حرب بهادرانه ساخته فوج مقابل خود را از میدان برداشته
راند در بیوفتی وفادار خان با جمعی از فوج برانغار جدا شده بخواجه پیوسته و این فوج را نیز از روی دیگر بهم رسید
لیکن چون کس بسیار کشته شده بود و خواجه خود زخمی بود ناگزیر بجانب شهر شتافت و چون بهادر الملک
ازین جنگ وقوف یافت با آنکه خبر شکست لشکر و کشته شدن شیر خواجه شهرت داشت از کمال تهور و دلیری
بیتابانه تا زده کروه راه تاخته خود را رسانید و با غنیم جنگ کنان بشهر در آمد و از رسیدن او هنگامه دولتخواهان
رونق دیگر یافت شهر را کوچه بند کرده بمدافعه و مقاتله همت گماشتند اگرچه از اطراف هجوم آورده محاصره را تنگ
ساختند لیکن از آنجا که اقبال بیزوال خاقان گیتی ستان همه جا و همه وقت قرین حال دولتخواهان است کاری از پیش
نرفت و چون این خبر بشیخ ابوالفضل رسید خود با جمعیت نیک بکومک خواجه متوجه شد و میرزا علی اکبر شاهی
و شیخ عبدالرحمن پسر خود را که با فوجی بدولت آباد فرستاده بود بحضور طلب داشت و دیگر سرهای پادشاهی که در آن
گرد و پیش بودند همه را نزد خود طلبیده و مبلغها بر سر مساعدت و مدد خرج سپاه همت نموده با این تدبیر نیز جمعیت
فراهم آورد و میرزا علی را با فوجی شایسته بطریق منقلا روانه ساخت و چون افواج بحر امواج بکنار دریای گنگ
رسید به نیروی تاییدات ایزدی پایاب گذشتند و مخالفان را که در گمان نبود که چنین دریای درین موسم پایاب شود

و لشکر بکومک تواند رسید از عبور لشکر منصور جگرها آب شد و مقارن این حال شیخ نیز از عقب رسید و روی توقف
از آب گذشت و قراولان غنیم که در آن حوالی بودند یارای جنگ را همت پیش گرفتند و مخالفان از صیت شکوه لشکر
ظفر اثر ترک محاصره نموده سراسیمه بجانب احمدنگر شتافتند و متحصنان از شهر برآمده بمراسم شکر ایزد
متعال سر بسجده رسانیدند نفس الامر آنکه از بی آذوقی کار بسختی و دشواری کشیده بود روزی چند بگوشت اسب
گذرانیده بودند که دانه چار و اسپ هم نمیرسید ناگزیر بر خود قرار داده که بیرون برآمده جنگ کنند یا کشته شوند
درین وقت خبر آمدن افواج قاهره بلند آوازه شد و متحصنان از گزند جان رهایی یافتند و شیخ میخواست که پسر
خود را با فوجی از بهادران جان فشان در آنجا بگذارد و شیر خواجه شود و خود متعهد بوده شیخ جمعی
از مردم تازه زور همراهی او مقرر فرموده عنان معاودت معطوف نمود و در شاه گره نیز فوجی بکومک او گذاشت
که اگر حاجت افتد بزودی تواند رسید و خود بر ساحل دریای گنگ بنگاه ساخت و مقارن آن حال سه لک روپیه
خزانه از درگاه رسید و باعث تقویت سپاه شد. چون از عرایض دولت
خواهان بوضوح پیوست که تسخیر ممالک دکن بی نهضت رایات جهانگشا بمزید ... صورت نبندد شاهزاده دانیال که بنابر
خدمت دستوری یافت از غایت محبت که بشکار دارد هنوز از حدود مالوه نگذشته لاجرم در مسعود ترین
ساعتی عزیمت تسخیر دکن پیش نهاد همت جهانگشا ساختند رخش اقبال جهانگشا بفتح و ظفر برانگیختند و صوبه احمدآباد را
تیمنا و تبرکا بتیول شاهزاده عالم و عالمیان مکرمت فرمودند در همان ساعت مبارک بانصرام اختصاص
ارزانی داشتند و غرض از اختیار مفارقت آنکه چون موکب اقبال بممالک دور دست نهضت فرموده هم مسند خلافت
از شاهزاده ولی عهد خالی نباشد و هم حدود متعلقه را از تاخت سر عساکر گیهان شکوه گردد و راجه مانسنگ و
شاه قلیخان محرم و بسیاری از امرا بخدمت شاهزاده استسعاد یافتند و حضرت مریم مکانی را با دیگر پردگیان
سرادق عزت در دارالخلافت بایزد حقیقی سپردند و میرزا کوکه خانخانان را بنابر رخصت دکن فرمودند و بجهت
سرافرازی آن شایسته خدمت خود بمنزل او تشریف برده بپایه عزت از همگنان گذرانیدند و حکم شد که چون
خانخانان بآنجا رسد شیخ ابوالفضل متوجه درگاه شود و در خلال آن حال خبر فوت عیسی خان زمیندار بنگاله

رسید

رسید اگرچه راجه مانسنگ بخدمت شاهزاده دستوری یافت اما بنابر التماس او بنگاله بتیول او بدستور سابق مقرر داشتند
و متعهد نمود که خود در خدمت شاهزاده باشد و فرزندان و وکلا از عهده ضبط بنگاله برآیند و جگت سنگ پسر
کلان خود را بحراست آن ملک رخصت نمود و بجهت تنقید بر در همان دو سه روز جگت سنگ باجل طبیعی در گذشت و با
آنکه راجه دیگر پسران قابل داشت لیکن آیین راجها و والیان هندوستان چنانست که اگر پسر کلان بمیرد نبیره را جانشین
سازند و دیگر فرزندان برضا و رغبت در اطاعت و خدمتکاری او بکوشند بنابرین مهاسنگ را جانشین خود ساخته
بحکومت و حراست بنگاله فرستاد و درینولا قلعه تبالاه از ولایت برار بتصرف اولیای دولت در آمد چون رایات منصور
برهانپور رسید زاهد خان پسر صادق خان در عماراتی که پدر او اساس نهاده التماس ضیافت نمود و بلوازم نثار و پیشکش
جبین خدمت نورانی ساخت و درین راه میر عبدالحی میر عدل را با فرمان شفقت آمیز نزد شاهزاده عالیقدر فرستادند
و بر راجه مانسنگ سروپا مرحمت نموده از تعزیت پسر بر آوردند و هم درین ایام شهباز خان در اجمیر باجل طبیعی در
گذشت و مسافر ملک بقا گردید و چون موکب گیهان شکوه بولایت مالوه پیوست میرزا رستم از جاگیر خود آمده
سعادت کاربوسی دریافت از سوانح عزیمت شیخ ابوالفضل و دیگر امرا بمحاصره احمدنگر و تفصیل این اجمال آنکه
چاند بی بی همشیره برهان الملک بهادر نبیره او را بحکومت برداشته در درون قلعه بسر میبرد و ابهنگ خان
حبشی خود را سوار شده با بسیاری از حبشی و دکنی در بیرون کوس استقلال میزد اگرچه چاند بی بی بظاهر مدارا
با او میکرد لیکن در باطن با اولیای دولت نیز راه آمد شد و مراسلات مفتوح میداشت درینولا از سلوک ابهنگ خان
سخت گران خاطر گردید و غبار نفاق در تنویر مرتفع شده مکتوبی بشیخ نوشت و عهدنامه بسوگندان مغلظ ارسال
داشت که هر گاه عساکر ظفر قرین ابهنگ خان را از پیش بردارد قلعه را باولیای دولت سپارم بشرطی که دولتآباد را
بمن واگذارند که روزی چند در آنجا آرام گزینم متوجه درگاه شوم شیخ عزیمت آنصوب پیش نهاد همت ساخت و ابهنگ
خان از حقیقت حال آگاهی یافته شمشیر الملک پسر تاج خان را که حکومت برار از قدیم در سلسله آنها متعلق بود
از بند برآورده با جمعیت فراوان بجانب برار کسیل کرد که در آنجا رود و غبار شورش برانگیزد و غرض اصلی آنکه چون
اهل و عیال اکثر مردم در آنجاست تفرقه خاطر بهم رسد و بجانب احمدنگر نتوانند شتافت و میرزا ابو سعید خان بصوب

دیگر اولیای دولت متوجه برار شد که دفع شر آنها نماید و شیخ بعزم درست و همت کار طلب با دیگر امرای عالیشان و
بهادران جان فشان عیار زرت ابهمک خان و تسخیر قلعه احمدنگر شتافت و چون نهضت عساکر اقبال متفق
دکنیان شد و لشکر بردار از اطراف فراهم آمدند و شمشیر الملک دست از برار باز داشته بجانب احمدنگر متوجه شد و
میرزا ابو سعیدخان با دیگر بهادران کار طلب بتعاقب او همت بست و میرزا جان لشکری و پسران خود را با جمعی
پیشتر فرستاد و نامبردها از دور بر لشکر او تیر اندازی کردند و غریب آشوبی برخاست ناگاه در جنگ معلوله پسری
بر مقتل شمشیر الملک رسید و بهمان زخم قالب تهی ساخت و مخالفان سراسیمه راه هزیمت سپردند و چون عساکر
اقبال بوتکی پیوست نشان شاهزاده دانیال بشیخ رسید که آنها بچار رسیده باشند عنان مسارعت باز کشند
که اینک بر جناح استعجال میرسیم و باتفاق متوجه تسخیر احمدنگر خواهیم شد ناگزیر مقام فرمود و چون شاهزاده به
برهانپور رسید بهادر پسر راجه علیخان از توهمات بیموقع ترک ملازمت بیارا ساخته و از فراز قلعه اسیر فرود نیامد و
ظهور این بی باکی و خودرائی بر خاطر شاهزاده سخت گران آمده بحث کرهمت بمحاصره و استیصال آن کرده و چشم
العاقبت بست و میرزا ابو سعیدخان را نزد خود طلب داشت و از رفتن میرزا ابو سعیدخان و توقف شیخ در بین دکنیان
خیره و دلیر شدند و مکرر بر لشکر ظفر اثر شبیخون آوردند و بحراست ایزد تعالی دستبرد نیافتند و بمقصود نرسیدند
و چون موکب ظفر اثر برهانپور پیوست پیش نهاد خاطر قدسی مظاهر چنان بود که روزی چند در ولایت مالوه توقف
فرمایند در ینوقت عرضداشت شاهزاده رسید مضمون آنکه بهادر باستحکام قلعه و سامان قلعه داری مغرور شده
و عذرهای ناممسموع در باب نامدن ظاهر ساخت و هر چند نصایح سعادت پیوند رهنمونی فرمود بر نتیجه بر آن
مترتب نگشت ناگزیر همت بتسخیر احمدنگر گماشته فرصت از دست میدهید که خود بدولت و اقبال عزیمت درجواب نوشته شد که
آنصوب فرمایند اگر آن وحشی طبیعت بخدمت شتابد محال متعلقه او را باو مرحمت فرموده مشمول عواطف
بیدریغ خواهیم ساخت و اگر باعتضاد و اعتماد آذوقه سر از ربقه اطاعت و آستان بوسی باز کشد و بر جاده
جهالت و ضلالت ثابت قدم باشد افواج قاهره بمحاصره او پرداخته سزای کردار در دامن روزگار او خواهند نهاد
و خواجه مودود که از احدیان خاص بود بنصیحت او رخصت فرمودند و از پی او میر صدر جهان نیز دستوری

باز بهادر

یافت و متعاقب پیش رو خان را فرستادند و هر چند نامبرده ها بر الاسای او کوشیدند و بشاه راه سعادت دعوت نمودند
او هدایت نبود نمود نداد و از دریافت ملازمت تقاعد جست و در ین چند روز پیکر مقدس قدری گرانی
در دره شکر بهم رسید و بعنایت ایزد سبحانه بخیر گذشت **ارتفاع رایات منصور بفتح اسیر** و چون بهادر از اعتقاد
استحکام قلعه و فراوانی آذوقه و لوازم قلعه داری در مقام جهالت و ضلالت قرار داد بار افشرد بسیادت و نقابت پناه
بختی الملکی شیخ فرید با فوجی از بهادران نامدار و مجاهدان عرصه کارزار بمحاصره قلعه اسیر دستوری یافت و
اسامی اینها باین تفصیل است هاشم بیگ قرا بیگ ترکمان قاضی حسن میرزا یوسف باز بهادر اوزبک مقیم
خان بهادر خان افغان میرزا برخوردار الغ بیگ بدخشی رحیم بردی میر طلال قزلباش علاءالدین حسین
بکرماجیت بهور ورسنکهه بیهکن خان بلوچ و جمعی از سادات بارهه و دیگر مبارزان روز جوی تعیین
شدند و بعد از تعیین افواج موکب فیروزی ابتهاج از دریای نربده عبور فرموده در فضای ولایت بحالکره بارگاه
اقبال بر افراشته و در آن سرزمین جشن نوروزی آراستگی یافت **وقایع سال چهل و پنجم از جلوس اشرف**
چهارم رمضان هزار و هشت هجری خورشید جهان افروز به بیت الشرف حمل میمنت تحویل ارزانی داشت و
سال چهل و پنجم الهی بفرخندگی و جهان آرائی آغاز شد و در آن صحرای دلکشا چهار روز بجشن نوروزی پرداخته
روز پنجم رایات اقبال بصوب برهانپور بر افراشتند در ین منزل شیخ ابوالفضل بفرمان جهان مطاع از دکن
آمده سعادت رکاب بوس دریافت و این بیت بر زبان گوهربار گذشت **بیت** فرخنده شبی باید و خوش مهتابی
تا با تو حکایت کنم از هر بابی ٭ و در بیست و یکم دی ورود برهانپور بورود موکب منصور دارالسرور گردید
اگر تا آن شهر دو بیست و پنجاه کروه مسافت است اگرچه شیخ فرید بخشی پیشتر بمحاصره قلعه اسیر دستوری یافته
لیکن از آن فوج بحسب کمیت و کیفیت محاصره دلخواه صورت نمی بست لاجرم خان اعظم و شیخ ابوالفضل و
آصفخان تعیین شدند که باتفاق شیخ فرید در قلعه بتعمیق نظر فهمیده و سنجیده مورچال را بامرا قسمت نمایند و شیخ
فرید را بسرداری آنمرد گذاشته خود متوجه درگاه شوند و حراست ولایت برهانپور و ضبط و نسق بعهده
کاردانی شیخ ابوالفضل حواله شد و حکم جهان مطاع بزودی ارتفاع یافت که چون موکب منصور چنین بیانی

کشیده اند جمیع قصبات و قریات ولایت برهانپور را از قرار حاصل در وجه انعام سپاهیان درگاه استفادت منصب
و مراتب قسمت نمایند و تا رایات ظفر طراز در ین حدود سایه گستر باشد محصول آنرا بانعام خود متصرف گردند و
چون بلده برهانپور بورود موکب منصور آراستگی یافت جمعی از سرداران خاندیس که خود را بسرحدها کشیده بودند
از صیت معدلت و مرحمت خاقانی ستوده خصال نطاق بندگی اخلاص بر میان جان بسته روی امید بعتبه والا
نهادند و از سوانح تعیین فرمودن میرزا مظفر حسین بتسخیر اللنک چون بعرض رسید که فولادخان حبشی که از
سرداران عمده بهادر بود در ملک خاندیس بشجاعت و فرزندی جمعیت عدیل و نظیر خود نداشت با ملک شیر و
دیگر جزوی داران سرحد فراهم آمده اند بنابرین میرزا مظفر حسین با خواجگی فتح الله بخشی و رای منوهر و میرزا
زاهد پسر صادق خان و میر کرای و میر عبدالحی و دیگر بهادران دستوری یافتند که اگر بندگی اختیار نماید بنوید
خسروانه مشمول ساخته همراه بدرگاه آورند شاهزاده والا نژاد بمحاصره قلعه پرداخته مالش سزا دهند و پیش
از وصول عساکر اقبال فولادخان حبشی از آنها جدا شده روی اخلاص بشاه راه سعادت نهاد و در پی آن بمقابله او
لشکر کشید در ینوقت مسعود بیگ با صد زنجیر فیل که روانه گجرات بود بفولادخان پیوست و دولتخواهان نکبت
اقبال روز افزون نموده بمقابل او شتافتند و بهادران عرصه فیروزی ترددات شایسته ظاهر ساختند و بعد راهی
بزخم کاری راه هزیمت سپرد و غنیمت فراوان از فیلان و دیگر اجناس بتصرف دولتخواهان درآمد و بهمان زخم جان
ستان آواره دشت نیستی گردید و فولادخان با غنایم این فتح متوجه درگاه شد و از دستان آویز چنین خدمت
آبروی دیگر یافت و بمنصب هزاری و جاگیر معموره کامروا گردید و چون میرزا مظفر حسین با خواجگی فتح الله
و دیگر سرها بحدود قلعه للنک آنمالک رسیدند میرزا روزی با خواجگی از هر جا مکالمه مینمود رفته رفته
سخن بیت بلند شد و میرزا از مجلس آشفته برخاست و از سر نظر فی و تنگ حوصلگی با جمعی از مخصوصان
خود را آوارگی سپرده و غرض آنکه دلبت پسر رای سنگ ببهانه تخمص و طلب میرزا نامرد خود را زرد در آمده
راه وطن خود پیش گرفت و خواجه و دیگر بعد از دو سه روز نجسته جوی او کام همت برداشتند قضا را میرزا بقصد
گجرات میرفت لیکن چون از قیل و مرتبی خود روی سعادت برتافته بود توفیق آن عزیمت نیافت و در ین راه در

پریشانی

پریشانی و بی سامانی افتاد و رفته رفته همراهان جدائی گزیدند و غیر از جزوی از خدمتکاران کسی با او نماند گردیدن میان
سورت بکلاه و لباس قلندری پوشیده فرود در راه غربت نهاد و مقارن آنحال خواجه ویسی که بطلب او شتافته
بود پی گرفته و نشان پرسیده باو پیوست و دستگیر ساخته بدرگاه آورد و بزندان مکافات محبوس شد و بعد از چند
ایام بالتجاء بهرچی بیگم داد بکلانه بسعادت آستانبوس سرفرازی یافت و خاقان دریا احسان آن رسیده را
خلعت نوازش عام و نقاره اختصاص بخشیده رخصت ارزانی داشت و چون بهادر قرار حصین خود داد
از رعایا و اهل حرفه و سایر سکنه بلده برهانپور و قصبات و قریات هر کس خواست بدرون قلعه درآمد و بی اغراق آن
صد هزار نفس بیرون بودند تا چون مدت محاصره امتداد انجامید مرد و زن از جان گذشته خود را بی محابا
بیرون انداختند اگرچه بعضی از دولتخواهان کنگاش چنان دیدند که جز کسی را نباید گشت تا راه آمدن مسدود
شود و از کثرت هجوم خلق آذوقه کمی کند و علت و با هم رسد لیکن خاقان وافرالاحسان از کمال مرحمت و فضل
پرستی بر حال آن گروه بیگناه گشوده حکم اطلاق نمایان فرمودند و هر روز خلق انبوه از درون قلعه برآمده
دولت ابد قرین میمنودند اگرچه چوبان ده ساله و بیست ساله در قلعه بهم میرسید اما روغن بغایت عزیز بود
و صابون بجهة شستن لباس مطلق یافت نمیشد و از ین جهت تعفن با فراط کشید بهادر و الد و کلان خود را با
بیست و شصت زنجیر فیل بدرگاه فرستاده زبان بخضوع و خشوع و اظهار ندامت گشود که از بخت برگشتگی
مصدر چنین گستاخی و سوء ادب شده ام اکنون هر گاه بیگانگی بخاطر راه یافته روی آمدن ندارم و در اینجانب کم
کرده ام اگر رقم عفو بر صحیفه تقصیر من کشیده بیچیدری بخدمت شاهانه مقرر دارند شایبه در مقام منسوب گردد
آویزه ضمیمی بهم رسانیده روی بجالت بر آستان سعادت بنهم و از فیلان نامی و جواهر نفیس آنچه در حوزه پیشکش
آنحضرت باشد بدرگاه میفرستم و صبیه خود را بخدمت حرم سرای شاهزاده
اخلاص ساخته بجز نوازش و التفات نسبت باو در خاطر نیست و آمدن دفع جمیع تقصیرات مینماید زنهار که با
خود را از توهم پرداخته دست امید بحبل المتین این دولت زده بانواع مراحم و اقسام عواطف اختصاص خواهد یافت
و قلعه را با ملک موروثی باو ارزانی خواهیم داشت والا عنقریب بکلید همت اولیای دولت فتح قلعه اسیر میسر خواهد بود

واو برآمدن این مبتلا خواهد شد و چون والده و پسر او باز گشتند و بقلعه درآمدند و آنچه حکم شده بود باو رسید قرار
آمدن هنود بشارت داد و بهادران قلعه‌کشا محاصره را تنگتر ساختند و در انجام آن مقصد عالی پیش از پیشتر کوشیدند
و درین هنگام بمسامع جلال رسید که ابراهیم که از سرداران عمده خانزمان بود قلعه سوار را استحکام داده
با بسیاری از ابطال رجال قدم در وادی نخوت و استکبار افشرده بشیخ ابوالفضل حکم شد که فوجی بسر او تعین
اگر غاشیه اطاعت بر دوش کشد دوش سعادت گرفته روی امید بدرگاه سلیمان جاه نهد و هر آینه بنوازش خسروانه اختصاص
خواهد یافت و اگر سر از ربقه حکم برتابد مالش بسزا دهند و شیخ سرداران را با فوجی تعین فرمود و آن جوق
گرفته بمبارزت نموده و بیامن اقبال بیزوال دولتخواهان اعلام فتح و فیروزی برافراشته او را دستگیر ساختند لیکن
سنوردان با بسیاری در عرصه کارزار جان نثار شد و بحکم اشرف سر آن فتنه سرشت را نیز از گرانبار جرم سبک
دوش گردانیدند و دران سوانح شورش بنگاله و رسیدن چشم زخم بعساکر فیروزی نشان و غلبه عثمان افغان جوق
راجه مانسنگ در خدمت شاهزاده ولی عهد رخصت شده بصوب اجمیر شتافت و ضبط ولایت بنگاله را که خاکش
با فتنه مخمر است تعهد نمود و این بار گران را بسنگ نسپرده مهاسنگ نبیره خود را با آنکه خالی از شورش دماغی
نبود همرو معاون او ساخت و افغانان که عمرها در انتظار چنین قابو بوده‌اند از روی اضطرار دم از ابای طاعت
بر انجمن مسیح بودند فرصت یافته لشکر گران بمبارزت شتافتند و مهاسنگ و پرتاب سنگ شرایط حزم و احتیاط مرعی
و مسلوک نداشته و غنیم را سهل و سبک انگاشته بمدافعه و مقاتله همت گماشتند و دو بهر را بعرصه نبرد آرایش
یافت و جنگ سخت در پیوست و بحسب تقدیر افغانان غالب آمدند و جمعیت بسیار بقتل رسید و بعد ازین سانحه
دولتخواهان نتوانستند خود را جمع ساخت و جاهای بسیار بتصرف غنیم درآمد و درین تاریخ جیجی انکه
والده ماجده خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش باجل طبیعی رخت حیات بصحن سرای جهان جاودانی کشید و این
مصیبت بر خاطر قدسی مظاهر سخت گرانباری کرد و خاقان ستوده خصال نعش او را بر دوش عزت گرفته قدمی چند
بردند و بآیین چنگیزی جاروب زدند اگر چه به سیرهای درگاه حکم شد که هیچکس درین کار موافقت و متابعت نماید
اما تا رسیدن حکم بسیاری از مقربان درگاه موافقت نموده بودند و درین ایام شیخ ابوالفضل بمنصب چارهزاری

از

شرف امتیاز یافت و صفدر خان نبیره راجه علیخان که از همشیره شیخ بوجود آمده بود بمنصب هزاری سرافراز ساختند
و شاهم خان جلایر بفرمان گیتی مطاع از جاگیر خود آمده بسعادت آستانبوس فرق عزت برافراخت و در خلال
این حال ولایت ناسک مفتوح گردید چون سعادت خان بندگی اختیار نمود راجو برادر ملک عنبر طایفه و شاهزاده
دانیال دولتخواهان را با راجه سورجسنگ و سادات باره و بسیاری از بهادران بر زد و دست بدفع او نامزد
فرمود و آن فتنه سرشت بجنگ مبادرت نمود و مجاهدان عرصه فیروزی داد شجاعت و جانفشانی داده اعلام فتح
و فیروزی بنصرت برافراشتند و درین سال خواجه شمس الدین دیوان پنجاب باجل طبیعی درگذشت و از سوانح
توجه فرمودن شاهزاده ولی عهد وارث هفت اقلیم شاه سلیم بصوب اله باس و چون شاهزاده بلند اقبال از اجمیر
پیوسته افواج باستیصال رانا تعین نموده بعد از بیجنری خود بز و سیم سیر زنشکار تا اردی پور نهضت فرمود فتند
و آن آشفته سر بی راه از کوهستان برآمده چند بوضعی را تاخت و چون بهادران لشکر منصور بقصد او شتافتند
باز سراسیمه خود را بشعاب جبال انداخت و حدود متعلقه او بی سپر عساکر اقبال گردید و بسیاری از افغانان غازیان
شقاوت آثار بتیغ کارزار برخاک هلاک افتادند زن و فرزند آنها اسیر شد و درین وقت خبر شورش بنگاله
و شکست مهاسنگ بعرض رسید و راجه مانسنگ که متصدی ضبط بنگاله بود از شاهزاده التماس نمود که اگر موکب
ظفر طراز تا اله باس نهضت فرماید اطفای نایره این فتنه بزودی تسکین خواهد یافت ناگزیر مصلحت ملکی منظور
داشته یورش ولایت مزبور پیش نهاد همت جهانکشا نموده چون جاگیر ملازمان ایشان در حوالی اگره بود آنرا
برکنار صوبه اله باس و آنچه در اکثر جاگیر آصفخان و دیگر بندها مقرر بود بعوض منصرف شدند و مبلغ سی لک
روپیه خزانه از حاصل خالصات صوبه بهار که رای کهنور صاحب دیوان آنجا فراهم آورده بود از وی گرفتند اگر چه بعض
از ارکان دولت خصوص جمعی از اهل غرض که در صوبه اله باس جاگیر داشتند این مقدمات را بمبالغه بعرض خاقان
گیتی ستان جلوه دادند لیکن خاقان ستوده خصال از کمال حوصله و بردباری و نهایت محبت و دلبستگی اصلا بحرف ارباب
غرض التفات نفرموده شریف پسر خواجه عبدالصمد شیرین قلم را که از خدمتکاران حضور و محرمان بزم سرور
بود و خود را از مخلصان می‌شمرد بخدمت شاهزاده بلند اقبال نیز نسبت قوی داشت بفرمان عاطفت آمیز مبنی

بر نصایح و هدایت برشته راه سعادت بملازمت شاهزاده فرستادند و پیام مقدمات نهانی و سخنان سری مبنی بر احوال
شد و نفس الامر آنکه اگر شاهزاده والا گهر با آن لشکر بخدمت پدر عالیقدر می‌شتافت درهمان سال فتح ممالک دکن
باسهل وجهی صورت پذیر بود اما از توجه ایشان تسکین شورش ولایت شرقیه و دفع افغانان نیز امکان
عقلی نداشت چون شاهزاده دانیال بتسخیر احمدنگر همت گماشت از امتداد محاصره و ناایمنی راه قلعه غله بمرتبه
اعلی رسید و خاقان گیتی ستان میرزا رستم را با فوجی بکومک شاهزاده دستوری داد و یک لک مهر حواله افضل خان
بیک شد که بلشکر ظفر اثر رسانند و درینوقت خواجگی فتح الله و میرزا زاهد فتح قلعه للنگ نموده با ملک
سیر و دیگر سران خانه بسر که دران قلعه متحصن بودند بسعادت آستانبوس یافتند فتح قلعه احمدنگر بیمن
اقبال خاقان ستوده خصال و حسن سعی شاهزاده دانیال چون شاهزاده دانیال با عساکر اقبال متوجه احمدنگر
شد ابهنگ خان بسیاری از حبشی و دکنی فراهم آورده سر کوتل را مضبوط ساخت قضا را درمیان محال الغان
خان بشهرت افتاد که اکثر سرداران از شاهزاده قول گرفته منتظر فرصت اند که بلشکر ظفر اثر ملحق گردند ابهنگ
خان را ازین ره گذر بیم و هراس افزود و بنیروی تاییدات غیبی خود بخود ویران شد بندو اولیای دولت ابد قرین
از آن کریوه گذشته بظاهر احمدنگر معسکر اقبال آراستند و روز دیگر مورچالها تقسیم شد و جانزبی بی که از
دانش بهره داشت بسعادت بصیرت داشت خواست که بعهد و پیمان قلعه را بسپارد و حمید خان خواجه سرا و جمعی
از بداندیشان فتنه سرشت ازین عزیمت آگاهی یافته تصرف ولی نعمت خود نمود و آن عاقله را ضایع ساختند
اعتبار خان و میر صفی و میرزا تقی و دیگر متحصنان برج و باره قلعه را استحکام داده بمدافعه و مقاتله همت
گماشت و بهادران قلعه‌کشا از اطراف هجوم آورده محاصره را تنگ ساختند و ابواب قلعه‌گیری از ساباط و نقب
پرداختند چند مرتبه نقب پای قلعه رسانیدند و درونیان وقوف یافته پر کردند و دفعه آخر نقب را به برج قلعه
رسانیده بصد و هشتاد من دارو انباشتند و هنگام چاشت آتش در زدند و بعرض سی ذرع دیوار پرید و جمعی
حیات بسیاری از متحصنان بآتش بلا سوخت و چون آن نقب باهتمام میرزا یوسف خان ترتیب یافته بود
بخت‌آزمای جالاک و جوانان قدم تهور پیش نهاده خود را بدرون قلعه انداختند و قریب هزار و پانصد کس از

متحصنان

از متحصنان برخاک هلاک غلطیدند و بهادر نبیره برهان را که نظام الملکی خطاب داده بودند دستگیر شد و غنیمت
فراوان از جواهر و مرصع آلات و طلا آلات و کتابخانه و غیره بتصرف اولیای دولت درآمد و از وضیع و شریف
سوار و پیاده و حتی اردو بازاری هیچکس نماند که بهره ازان برنگرفت آنگاه شاهزاده باخانخانان و دیگر سران
لشکر بدرون قلعه درآمده کوس فتح و فیروزی بلند آوازه ساختند و مقارن آن ایام جمعی از کشمیریان بدسرشت
که طینت ایشان بفتنه و فساد مجبول است پسر حسین خان چک را دستاویز شورش ساخته در آن ملک غبار
آشوب برانگیختند و محمد قلی افشار از طرفی پسر خود را با کلب علی میر بحر و شاه بیک نکرری و از طرف دیگر
جمیل بیک را با گروهی از ایماقات بمدافعه و مقاتله تعین نمود و بنیروی اقبال بیزوال شکست بر کشمیریان
افتاد و بسیاری از آن خون گرفتها بقتل رسیدند و بعد از چندی آن ملک از خس و خار اهل ادبار پاک شد و از
سوانح کشته شدن تاریکی آن بد گوهر با طایفه از افغانان در راه ... قدم جرأت پیش
نهاده بدرون قلعه درآمد و مردم بسیار بقتل رسانید و اسباب فراوان که بر خزینه گرفته بر گردید و شادمان
هزاره که از دولتخواهان قدیم این درگاه بود سر راه برو گرفته رزم شایسته نمود و تاریکیان تاب مقاومت
نیاورده راه هزیمت سپردند و آن سرکرده ارباب ضلالت زخمی بکوه رباط شتافت و در آن براجهکی چندی
از عقب او تاخته خود را رسانیده کارش تمام ساختند و چنین محبتی که سالهای سال لشکرهای گران بجهت
استیصال او در بدر در تعظیم بودند و چه مایه جوانان کارآمدنی در آن کوهستان ضایع شده بودند این سهولت
کشته گردید و عجب خاربنی ازان سر راه برکنده شد و از وقایع فرستادن بهادر سادات خان را از قلعه
و تفصیل این اجمال آنکه بهادر بسید ارادت قوی داشت و همشیره خود را به پسر او نسبت کرده از پایه درویشی
و فقر بمرتبه امارت و مصاحبت رسانیده بود و برهنمونی بدآموزی این سیه زاده و گمان دعوت دیگر امارت
خود را بچنین روزی مبتلا دید و چون از همه در یا امید شد با داد خان گفت که نیکنامی در رهنمایی تو متصدی
این امر خطیر شده‌ام و کار بجائی رسیده که امروز و فردا با اهل بیت اسیر و دستگیر خواهیم شد و خون عالمی
برخاک هلاک خواهیم ریخت اکنون ترا باید بدرگاه رفت و چاره این کار باید کرد و اینمعنی از تاییدات غیبی دانسته

عزیمت آستانبوس نمود و بهادر او را با پیر محمد حسن که مرد درویش خیراندیش بود بحضرت فرستاده ده زنجیر فیل
برسم پیشکش همراه ساخت و همان مطالب بوجهی که پیش ازین مکرر التماس نموده بود باز عرضداشت نمود و چون
سادر خان سعادت کورنش دریافت بوسیله مقربان درگاه معروض داشت که غرض ازین رسالت ادراک سعادت آستان
بوس بود اکنون که کوکب طالع من از حضیض مذلت و خواری باوج عزت و کامکاری مرتفع گشته حاشا که روی
اقبال ازین دولت برتابم و باز خود را بسلاسل و بر خود بخصیص بلا اندازم حکم شد که این درگاه در کرم و بنده پروری مبنیست
هر گاه که او را این آرزو باشد در حضور عفو خویش بنوازش پیش از پیش سرافراز خواهد شد در همان روز
بمنصب هزاری فرق عزت برافراخت و شیخ پیر محمد حسن ادای رسالت نمود جواب برد که بعض مکیست بخانه او
در آمدن و قلعه سپردن آسانست او آنچه بهبود خود شناسد بعمل آورد و درین هنگام اکبر راج راجپوت اهل
بطالمر را از احمدنگر بدرگاه آورده مقارن آنحال قلعه اسیر بتصرف اولیای دولت ابد قرین در آمد فتح قلعه
بالی کده به نیروی اقبال روز افزون شهنشاهی قلعه اسیر بر فراز کوهی اساس یافته در غایت ارتفاع
که آن کوه دیوار دیگر کشیده اند در نهایت استحکام که آنرا کمرکده گویند و اندر مالی نیز نامند
قلعه است واقع شده و برد و در آن دیواری از سنگ اساس نهاده و آنجا را مالی کده گویند و پایان مالی کده معمور آباد
و سطرف که بهر کوب ندارد اما بجانب جنوب کوهی است که آنرا اسار گویند و این کوهچه
دراز و باریک واقع شده و منتهی میشود بقلعه مالی و پهلوی آن با نزدیک فاصله کوهیست بلند که او را کوهچه
بهاری نامند ارتفاع آن با دیوار قلعه همسری مینماید لیکن راه برآوردن توپ و جای ساختن دمدمه ندارد
از هیچ جانب غبار آسیبی بر دامن استحکام قلعه نمی نشیند و شاهباز بلند پرواز همت بر فراز کنگره آن بال
مراد نمیتواند کشود و باتفاق جمهور در جمیع بلاد معموره روی زمین عدیل و نظیر خود ندارد و تسخیر آن
بکمند سعی و اهتمام از محالاتست مگر از عالم غیب بلائی نازل شود و بکلید اقبال چنین پادشاهی افتتاح آن میسر
پذیرد و مجملا چون بهادر بتحریک جمعی از مفسدان نقاره برانداز و تو بهمان نیز همچنان استحکام قلعه
و فزونی آذوقه و بسیاری توپ و لوازم قلعه داری مغرور شده در دولت بر روی خود بست و جمع کثیر از حرز

الارض را بر فراز قلعه جای داده هر چند حرز این بیان او صحیح کردند که هجوم مردم و اعث وبا و طاعون میشود در نمی
میگفت که شاید حق تعالی بمین قدم یکی از بندهای خود بنظر مرحمتی بر این حصار اندازد و مجملا چون مدت محاصره
با امتداد انجامید و شیخ ابوالفضل بسر انجام دستوری یافت یکی از مردم درون بشیخ آمده گفت که من راهی میدانم
که از آن راه بر فراز قلعه مالی توان برآمد چون سخن او از فروغ صدق بهره داشت شیخ دل بنهاد آن کار نهاد و مردم را
آگاه ساخت که هر گاه آواز نقاره و کرنا بگوش شما رسد از اطراف خود را بقلعه مالی رسانید تا آنکه در شب هژدهم ماه
که ابر و باران و برق و صاعقه در غایت شدت و شورش بود جمعی از مردم خود را بجانب کوه ساپن روانه کرد نیز
در نیم شب قرابیک ترکمان با فوجی از جوانان کار طلب از پی شتافت آخرهای شب چون از آن راه بحصار مالی در آمد
دروازه را شکستند و جمع کثیر از راه دروازه بدرون در شدند کرنای فتح بلند آواز ساختند و مردم قلعه
از گران خواب ادبار بیدار گشته بمدافعه و مقاتله قدم افشردند قریب بصبح شیخ ابوالفضل خود نیز سوار گشته
بر دیوار حصار برآمد و از پی شیخ جمع کثیر خود را بدرون انداختند و مخالفان تاب مقاومت نیاورده شکست خورده
و سر افکنده بقلعه اسیر برآمدند حصار مالی که در حقیقت کلید قلعه اسیر بود بمیمن اقبال روز افزون و حسن
سعی شیخ ابوالفضل مفتوح گشت و پشت امید محصنان شکست در نیولا میر مرتضی از احمدنگر آمده دولت
زمینبوس دریافت و بعنایت علم و نقاره و جاگیر سرافراز شد و مقارن این حال خان خانان نیز از احمدنگر رسیده
سجده اخلاص بتقدیم رسانید و بهادر پسر برهان را که دلیل بطالمر الملکی برداشته بود همراه آورد
و چندی از سرداران خان زیر که همراه کبیر خان پسر بهادر در خدمت رکن بودند دولت بار یافتند و از نسخ
برآمدن بهادر خان از قلعه چون حصار مالی کده مفتوح گشت متحصنان از خواب غفلت بیدار گشته در تدبیر
کار خود شدند و بهادر کس بدرگاه فرستاده اظهار عجز و زاری نمود و بجهت دلاسای او رامداس دریاری
تعین شد او رفته بمقدمات بیم و امید کارپردازی نمود و مقرب خان حبشی را که مدار المهام او بود همراه رامداس
بدرگاه فرستاده التماس نمود که اگر قلعه ملک بمن بنده مرحمت شود برادران و اعمام مرا که محبوس اند حکم بخانه
نفرمایند بفرق شناسند بهبود قدیمی آستان جبین اخلاص نورانی میسازد و این ضابطه آنملک است که هر گاه

یکی بر مسند حکومت نشست دیگر برادران و خویشان را محبوس میسازد و در همان سرانجام کرد که ایشان بیرون آن
و فرزند خود بسر مسند بالجمله چون ملتمسات او را مقرب خان معروض داشت درگاه معلا بعز قبول مقرون گشت
و حکم شد که اگر بدرگاه آید جان و ناموس او از آسیب محفوظ خواهد بود مقرب خان شب بر فراز قلعه رفته آنچه
حکم شده بود بیان نمود و روز دیگر باز آمده التماس کرد امیدوار آنست که اکنون خان اعظم منت او را گرفته
بدرگاه والا برد حضرت خاقانی از روی مرحمت خان اعظم را باستمالت او فرستادند و بهادر از قلعه برآمده
با خان اعظم ملاقات نمود و برفاقت او بدرگاه سپهر بارگاه رسیده دولت زمین بوس دریافته و سراد
با افضل خان و خداوند خان که متصدی مهمات سرکار او بود ند همراه ملازمت نمودند و شیخ فرید بخشی حکم
شد که در خانه خود چشم بند نگاه دارند و بتاریخ چهارم جشن وزن قمری انجمن افروز گشت فتح قلعه
اسیر به تیغ همت خاقان کیهان حشمت قلعه اسیر در رفعت و متانت و استحکام و فزونی آذوقه و بسیاری
توپ و کثرت آلات قتال بی نظیر و مثال است و سامان آذوقه و ذخیره شده بود که فرضا اگر مدت محاصره بده دوازده
سال کشد هیچ جز حاجت نیفتد از آنجمله دو دست من بوزن پادشاهی افیون برآمد و با آنکه از اسباب قلعه
گیری و لوازم این کار استعداد موکب اقبال بود آنحضرت همت بفتح چنین قلعه مصروف داشته عزیمت پادشاهانه
فرمودند و هر چند مردم حرفهای مهملی میگفتند ملتفت نمیشدند تا آنکه در قلعه بیماری بهم رسید و هر روز
مرغ روح جمعی از حصار بدن پرواز میکرد و کار بجائی رسید که در هر خانه کرده کس برده نفس کش ضایع شد
و واهمه عظیمه در خاطرها راه یافت و بعد از فتح مالی دلها از کار رفت و حشم قلعه هجوم آوردند که ترا بدرگاه باید
رفت و ملازمت نمود بیکن که نظر مرحمتی بر حال تواند انداخت قلعه را عنایت نمایند و بهادر را از غایت بیم و هراس در انجام آنحضرت
این کار نمیشد تا آنکه روزی بدر خانه او هجوم آوردند نگذاشتند که آب را بر در خانه او برند او از روی اضطرار
و ناچار رو بدرگاه نهاد و سعادت آستانبوس دریافت چنانچه در داستان پیش مرقوم گشت بالجمله بعد از
ملازمت چنان عرضداشت که مردم و مستحفظان قلعه از سخن من بیرون اند بلکه میخواهند که دیگری از برادران
و اعمام من بحکومت بردارند خاطر اشرف از این حرف برآشفت و بشیخ ابوالفضل حکم شد که گرد قلعه نشسته

سلک محاصره نمایند و آنچه ممکن و مقدور باشد در تسخیر آن بعمل آرد شیخ از روی اخلاص و نیکو بندگی کار بند حضرت
شد و بعد از ضبط و نسق مورچلها او اهتمام و استحکام کارها نوشتهای پنهانی بمردم قلعه فرستاده هر کرا
را بزبانی و هر یک را بداستانی دلجوئی خاطر نمود و بعضی گفت و شنود بسیار پیغام گذاردند که از بهادر چند
در باب سپردن قلعه بنام فلان و بهمان کرفته مردم حل بر بیوفائی و حرامنمکی نکنند و فرمان قضا مثال در باب
جان و ناموس و مال متحصنان قلعه مشتمل بر نوید امن از بارگاه جلال صادر شد تا آنرا خط آزادی ساخته
زندانیان بلا بجمعیت خاطر و اطمینان قلب بسوی امیر بدرگاه گیتی پناه بنهند نخست بهادر در دادن نوشتها
استادگی کرد و چون دید که نفعی بران مترتب نمیشود ناگزیر نوشتها بمهر خود سپرد و بمضمونی که بموجب
فرمان التماس نموده بودند آن نوشتها نزد شیخ ارسال داشتند و شیخ بر سر دروازه نشسته مردم در دل
آنها را خود گرفتند و در عرض چهار روز چندین هزار کس با اهل و عیال و اسباب و مال از قلعه فرود آمده راه
پیش گرفتند روز پنجم اختیار خان حبشی و الغ خان و میر خان و غیره و پسران یاقوت سلطان بهادر نیز بجا
آمده و از آن تاریخ تا حال قلعه حواله او بود و چند پسر جوان داشت در هر پسری یکی از لوازم قلعه داری منسوب
و درین آخرها خود نابینا شده بود همان روزی که جمعی بیرون قلعه با او میرسد و دو نقد جان می سپرد و نیز
او میگوید که هر گاه دولت این سلسله نشست داد و روزگار از ما برگشت دیگر زندگی کردن بی حاصلست و فی
الفور افیون خورده سر بخاک می نهد بعد از آن شیخ عبدالصمد پسر خود را با جمعی بدرون قلعه میفرستند
و متصدیان قلعه کلید را سپرده بزیر آمدند از اعمام و برادران و فرزندان بهادر نیز هفت تن محبوس بودند
حسب الحکم آنها را از حبس محل نجات بخشیده روانه درگاه نمودند برقم اقبالنامه شریف حکم شد که آنها را
با جمیع عمدها و اعیان دولت بهادر بنظر اشرف در آوردند و بهمه خلعتها در خور عنایت فرموده هر کدام را بیکی
از بندهای سپردند که بتیمار احوال او نموده آسوده نگاه دارد تا منصب و جاگیر عنایت شود و غیاث بیک با عمله
بیوتات دستوری یافت که بر فراز قلعه شتافته ضبط خزاین و کارخانجات او نماید و بعد از فتح قلعه شریف
سر مری نزد عادلخان و مسعود همراهی مشرف کرکراق خانه نزد قطب الملک و میر معصوم اجری را نزد ملک بن بد

فرستاده حکم فرمودند که اگر دنیاداران دکن راه بندگی سپرده الا زمرهٔ دولتخواهی و مراسم پیشکش بتقدیم رسانیده باشند
حدود متعلقه آنها از وقع عساکر اقبال و صدمات افواج جلال محفوظ خواهد بود الا ببینند آنچه دیگران دیده اند از
سوانح لبریز شدن ساغر حیات میرزا جانی بیک حاکم ته او بغایت سلیم النفس و نیک ذات و صاحب استعداد
بود و شعر را خوب میگفت و از موسیقی بهره تمام داشت نشئه دیر خاستن بآئین بزرگان بود طبیعتش
بمی گساری راغب گشت و رفته رفته شیفته شراب شد و از باده پرستی بگران خواب عدم افتاد خاقان دادافزا احسان
سلالت او را غایبانه به پسرش میرزا غازی مرحمت فرمود و فرمان مرحمت آمیز با خلعت خاص ارسال داشته و پرسش و
دلجوئی بسیار نمود و هم درین تاریخ حکیم مصری باجل طبیعی درگذشت و چون دلجو دیگر فتنه جویان دکن
پسر شاه علی عم مرتضی نظام الملک را دست آویز شورش و فتنه ساخته از هر طرف غبار فتنه مرتفع ساخته بودند
خانخانان بصوب احمدنگر دستوری یافت و شیخ ابوالفضل را علم و نقاره و اسب و خلعت مرحمت نموده بتوجه
بجانب ناسک رخصت فرمودند رای پایسنگ و رای درکا و رای بهوج و هاشم بیک و تولک خان قوچین
و تقیم خان حبشی و کامل الملک و جمعی از بندها بهمراهی شیخ تعیین شدند و خاقان منصور بتماشای قلعه
اسیر شتافته بتفصیل سیر کرده عنان معاودت بشهر برهانپور معطوف داشت و از سوانح اقبال سزا یافتن
افغانان ملک بنگاله در داستان گذشته مرقوم گشت که جمعی از شورش طلبان سر فتنه را دست آویز فتنه ساخته
فوج دولتخواهان را شکست دادند و میر عبدالرزاق معموری که بخشی آن لشکر بود بدست مخالفان افتاد چون
خبر موحش بعرض شاهزاده ولیعهد وارث ملک هفت اقلیم سلطان سلیم رسید استیصال آن نابکاران بوقت
دیگر انداخته بصوب دیار شرقی نهضت فرمودند و خود بسعادت مراجعت باشار توقف گزیده راجه مانسنگ را که
صاحب صوبه بنگاله بود بدان صوب تعیین فرمودند و در شیرپور عطائی با مخالفان تقابل اتفاق افتاد و از جانبین
قلعه ساخته در برابر یکدیگر معسکر آراستند تا آنکه بتاریخ غره اسفندارمذ ماه الهی آتش قتال اشتعال یافت و بیمن
اقبال روزافزون فیلی که در پیش فوج غنیم بود سر در و رشده بفوج خود روی ادبار نهاد و باعث ویرانی
مخالفان شده و سلک تفرقه در جمعیت مفسدان افتاد و بسیاری علف تیغ انتقام گردیدند و وقتی که افغانان

بجنگ

بجنگ سوار میشوند میر عبدالرزاق را بر فیلی انداخته یکی از افغانان را بر او موکل داشته بودند که اگر نقش بر خلاف مراد نشیند
کار میرزا را باتمام رساند قضا را در اثنای زد و خورد بدو فیلبان افغان میرسد و فوت او سبب حیات میر میشود
در وقتی که مخالفان شکست خورده راه هزیمت پیش گرفتند مردم راجه میر را شناخته با طوق و زنجیر نزد
راجه آوردند و در معنی نیز یافتن میر فتح دوم بود و درین تاریخ حسن نام پسر میرزا شاهرخ از خدمت بد
فرار نموده راه آوارگی سپرد از سوانح آمدن شاهزاده دانیال بدرگاه خاقان بلند اقبال چون قلعه احمدنگر مفتوح
گشت فرمان مرحمت عنوان عز صدور یافت که آن والا گهر احمدنگر را بمیرزا شاهرخ و دیگر بندها سپرده متوجه
درگاه والا شود درینولا بدولت زمین بوس فرق سعادت نورانی ساخته بگوناگون نوازش سرافرازی یافت
قلعه آسیر با خزانه روپیه و دام فراوان اجناس بانعام شاهزاده مرحمت شد و سلطان خانزیب را بآن نونهال انجمن
سعادت عنایت نمود و انزبیر نام فرمودند و درینولا خبر فوت دولتخان لودی رسید که در احمدنگر فوت شد
ن از شجاعت و سرداری و تدبیر بهره وافی و نصیبه کافی داشت در اوایل حال با خانخانان میبود و بهمراهی ایشان
شمشیرهای نمایان زده و جوهر ذاتی خود را ظاهر ساخت چنانچه بتقریبات اسم او درین اقبالنامه مذکور شده
درینولا شاهزاده دانیال ملازم خود ساخته بکومک احمدنگر گذاشته بودند قضا را بدرد قولنج درگذشت و
دو پسر از و ماند یکی محمد خان و دوم پیرخان محمد خان را در همان نزدیکی شورش جنون بهم رسید در روزی
از آشوب جنون سر بصحرای آوارگی نهاده ناگهان دانسته بدست کولیان مقتول گشت و پیرخان را شاهزاده
در ظل تربیت خویش گرفت و از سوانح فرستادن خواجگی فتح الله بخشی با فوجی بجانب صوبه ناسک و ضبط
آن حدود و درین روز خواجه ملک علی که از خدمت کوتوالی اردو بنا بر تقصیری معزول شده بود باز بهمان خدمت
سرافرازی یافت و درین تاریخ بهادرخان را با اهل و عیال بقلعه گوالیار فرستادند که نظربند باشد و از سوانح
فرستادن میر جمال الدین حسین انجو است نزد عادلخان چون او التماس نمود که صبیه خود را بخدمت شاهزاده
سلطان دانیال سپارد میر بدان خدمت دستوری یافت **آغاز سال چهل و ششم از جلوس مقدس** تحویل شمس اعظم
ببرج حمل شب شنبه یازدهم رمضان المعظم هزار و نه هجری اتفاق افتاد و سال چهل و ششم از مبدا جلوس

جهان

جهان افروز بمبارکی و فرخی آغاز شد و بآئین هر ساله دولتخانه را بنفایس اقمشه و لطایف امتعه آئین بستند و تا روز شرف
هر روز یکی از امرای دولت شکوه بزم ضیافت آراسته و بلوازم نثار و پیشکش پرداخت بتاریخ هشتم فروردین رای پتر داس
بمنصب سه هزاری سرافرازی یافت و در دهم تاتار بیک سفرچی باتالیقی شاهزاده سلطان خرم خلعت امتیاز پوشید
چون شیرخواجه و میرزا علی اکبرشاهی در صوبه دکن مصدر خدمات شایسته شده بودند بعنایت علم و نقاره بلند
مرتبه فرمودند درینولا میرزا ابوسعید خان حسب الحکم بدرگاه آمده دولت آستانبوس دریافت اکهی راج کچهواهه
که از بندهای نزدیک بود رخت هستی بربست جگناتهه کچهواهه بمنصب پنجهزاری فرق عزت برافراخت
پسر سلطان خواجه بمنصب پانصدی سرافراز شد از سوانح شکست یافتن بهادرخان گیلانی بصوب
او در صوبه تلنگانه بود لیکن در خور کار کومک و جمعیت نداشت عنبر چو با بسیاری از حبشی و دکنی برسر
او رفت چون بی استعداد و کم جمعیت بود بانداز جنگی راه هزیمت سپرد آنچه او موجود داشت از اسباب و دیگر ادوات
و سامان همه را گرفتار نیندو شکست او باعث دلیری کار عنبر بلغتر شد و از همین فتح رونقی در احوال او پدید آمد
نیز روز شرف شاهزاده دانیال جشن پادشاهانه آراسته و بنثار و پیشکش پرداخت از جواهر گرانبها که در فتح
قلعه احمدنگر غنیمت اندوخته بود بنظر همایون درآورد و بالتماس آن گوهر درج خلافت میرزا حسین و میرزا
حسین و میرزا افراسیاب از زندان ادب نجات یافتند و هم درین ایام منوچهر و میرزا علی ایلچیان دارای ایران الحکم
شد که پیشتر بلاهور شتافته منتظر باشند که چون ایلچیان درگاه با ایشان ملحق شوند باتفاق متوجه مقصد گردند
از سوانح بنگاله که چون راجه مانسنگ بر اعدای دولت ظفر یافت تا مهیشن پور نزدیک بشته رعیت کاشی نمود
و افغانان تیره روزگار در محکمه دشوار که اطراف آن جلال و جهادی داشت در آمدند روزگاری بناکامی میگذرانیدند
راجه برلاسای رعیت و آبادانی ملک همت گماشته در کمال استقلال فرو گشن کرد شجاع پسر معصوم و سعید پسر لاجین
قاتل از دیگر مردم از مخالفان جدائی گزیده نزد راجه آمدند فیلی چند با دیگر امتعه بر رسم پیشکش گذرانیدند
از پس آنها باز بهادر قلماق نیز قول گرفته نزد راجه آمد و آن مرز و بوم از فتنه و آشوب پاک شد و درین روز
خود سنه بزیر راجه را مجددا بخطاب راجگی سرافراز ساخته بوطن او رخصت فرمودند و رای بهار چند را تا

اوصند

او ساخته روانه سوانح رفتن علامی شیخ ابوالفضل از ضبط صوبه ناسک باز گردانیده برفع فتنه پسر شاه علی در اوراق
گذشته نگاشته شد که شیخ ابوالفضل تعیین فرموده بودند چون درینجا بور خانخانان پیوسته ناگاه خبر رسید
که دولتکوی پیش دار پنج هزار سوار و دو هزار پیاده در حوالی جالناپور آمده اگر بظاهر اراده بندگی و دولتخواهی پیش
نهاد خود ساخته لیکن خاطر از کرتت و دغا بازی این مرد ایمن نیست خانخانان این منصوبه را دست آویز ساخته
خود بقصد دفع او برآمد و شیخ را بر سر پسر شاه علی روانه کرد و در کنار آب گنگ میرزا رستم و میر
مرتضی بهادر الملک و میرزا لشکری پسر میرزا یوسف خان با مردم او و شجاعتخان و دیگر بندها که بخدمت نامزد
بودند بشیخ ملحق شدند درین تاریخ قلعه کالنه مفتوح شد که از اعاظم قلاع دکن است او از سعادت
سرشتی و نیک اختری بندگی و دولتخواهی اختیار نموده قلعه را بخواجگی فتح الله سپرد و درینولا خاقان وافر
الاحسان مبلغ دولک مهر که بیست لک روپیه باشد در وجه انعام شاهزاده دانیال مرحمت فرمودند از سوانح خ
کشته شدن علیمردان بهادر است و شرح این ماجرا آنکه سرداری صوبه تلنگانه بدو تعلق داشت
خبر شکست بهادرخان گیلانی شنیده بفراهم آوردن لشکر و ترتیب اسباب نبرد مقید ناشده بیمحابا بر سر عنبر
شتافت و چون جمعیت او بسیار بود و اکثری از همراهان را توفیق جانفشانی نصیب نشد و بازار زد و خورد دی
راه هزیمت سپردند و آن شیرمرد پای همت قایم داشته از جای خود نجنبید و دو زخم برداشته دستگیر شد و
علیمردان مشهور است که در مجالس و محافل هرگاه بتقریبی ذکری میکنند که فتح خداداد است لیکن در زمین
میدان از من است یعنی خواه فتح شود و خواه نقش بر خلاف مراد نشیند من میدان را نگذارم و نابود چنین
کرد و همچنین بر ذمت الفضل چون علیمردان بهادر دستگیر شد در صوبه ناسک غبار فتنه و آشوب مرتفع گشت
شیخ ابوالفضل خواست میرزا رستم را بدان صوب تعیین نماید او راضی نشد ناگزیر عبدالرحمن پسر خود را با بیها در
الملک و رستم عزت و دیگر بندها بدان خدمت رخصت فرمود از سوانح کشته شدن دهند داس پسر رای رایان
کچهواهه در هنگامی که موکب اقبال بصوب دکن اتفاق افتاد او بی رخصت برگشته بوطن خود آمد و آزار رعایا و زیردستان
پرداخت و از مال پدر و غیره در هر جا یافت متصرف شده بیطالت روزگار بسر بردی ناگزیر بحسب الالتماس

برامدن حکم شد که شاه قلیخان محرم ادرار و اندر درگاه سازد و شاه قلیخان جمعی از مردم خود را بمدد ان حضرت
دآن بی اعتدالیها وقتی پیش آمد و چون [illegible] تاکریز رسیدن بود بسبب قضا جاری [illegible] سپرده
از شنیدن این خبر [illegible] بسیار ظاهر ساخت خاقان مهربان دلاسه [illegible] پروری نموده بآتش خانه او
تشریف ارزانی فرمود و بعد از [illegible] النقات [illegible] کرآئید ارتفاع رایات جهانگشای بدارالخلافت آگره چون هیکی
همت جهانگشا مصروف و معطوف بران بود که بعد از فتح قلعه اسیر و احمدنگر بتنبیه ممالک [illegible] الملک از خار
ارباب عصیان پاک ساخته جمیع نواحی و قلاع را بمردم کاری استحکام داده در هر صوبه یکی از امرای عظام
با فوج شایسته گذاشته بعد از آن اگر عادلخان و قطب الملک لوازم اطاعت و فرمانبرداری و مراسم دولتخواهی و
خدمتگاری بتقدیم رسانیده احکام شاهنشاهی را چنانچه شرط بندگیست بسر دارند ممالک آنها از بیم عساکر
اقبال محفوظ مانده و الا [illegible] رایات جهانگشا بصوب [illegible] اتفاق افتد درینوقت عرضداشت سالاران دکن مشتمل
بر عجز و زاری و ملایمت پیش از پیش رسید و جمعی که در محفل همایون راه سخن داشتند رفتن آگره را بعرض
هم نمودند بتاریخ پانزدهم اردی بهشت ماه کوچ شد روز دیگر میرزا شاهرخ حسب الحکم از احمدنگر آمده دولت
باریافت خواجگی محمد حسین بکاولبیگی بمنصب هزاری سرافراز گشت او برادر خورد قاسم خان میر بحر است
در راستی و درستی عدیل و نظیر خود ندارد و از غایت اعتماد [illegible] بکاولی ممتاز گشته چون صوبه گجرات
بخان اعظم مرحمت شده بود خرم پسر او را بحکومت ولایت جوناگره پایه عزت افزوده رخصت فرمودند و حسن
بیک شیخ عمری که بضبط صوبه بنگش تعین است بمنصب دوهزاری و پانصدی سرافرازی یافت و درین تاریخ بجهت
شیخ ابوالفضل بیست زنجیر فیل باحتشام [illegible] اسب مرحمت فرمودند و از کنار آب نربده شاهزاده سلطان دانیال
را مشمول نوازش و اقسام مراحم ساخته ببرهانپور رخصت انعطاف ارزانی فرمودند میرزا شاهرخ و میرزا
رستم و میرزا ابوسعید خان و یوسف پسر حسین خان تکریه و برخوردار ولد عبدالرحمن بیگ و مسعود خان حبشی
و بسیاری از بندگان را با سه هزار سوار ایماق بدخشان در خدمت آن نونهال گلشن خلافت مقرر نمودند و [illegible]
قلعه ترمبک که از قلاع حصین ولایت احمدنگر است و سرچشمه آب گنگ در پای او واقعست بتصرف اولیای

دولت قاهره

دولت قاهره درآمد آنرا نیز سعادت خان حبشی در تصرف داشت چون بزرگی اختیار نموده بدولتخواهان پیوست
و قلعه کالنه را سپرد و جمعی از بندگان درگاه را بر سر قلعه ترمبک بردند آن حصن حصین را نیز [illegible] زنجیر فیل
که در قلعه آن داشت پیشکش نمود لیکن سران سپاه باستحکام قلعه و سامان و لوازم آن چنانچه باید پرداختند و
دولتخواهان آمده قلعه را متصرف شدند از سوانح فیروزی یافتن شیخ عبدالرحمن و دیگر بندهای جانفشان تفصیل
این اجمال آنکه چون شیخ ابوالفضل پسر شیخ عبدالرحمن را با شیرخواجه و دیگر دولتخواهان بصوبه تلنگانه تعین
پسر شاه علی فرهاد خان و دیگر غلامان حبشی را بعضی از آن نامزد کرده و دولتخواهان افواج آراسته قدم همت
پیش نهاد شیخ عبدالرحمن با جمعی از بهادران در غول ایستاد شیرخواجه و بازبهادر و یعقوب بیک و [illegible]
و میر صالح و جمعی در فوج هراول رزم طلب گشتند و همچنین جوانغار و برانغار و طرح ترتیب یافت از دریای گنگ
عبور نمودند و از آنطرف عنبر چو و فرهاد خان و منصور و دیگر سیاه بختان چند عساکر ادبار را ترتیب داده در
برابر آمدند روز یکشنبه ششم خورداد هنگام زوال که در معنی زوال ارباب ضلال و نکال بود آغاز جنگ شد و
از جانبین تردداتی چند بظهور رسید و بعد از زد و خورد بسیار و کشش و کوشش بیشمار نسیم فتح و
فیروزی بر اعلام نصرت انجام دولتخواهان وزید و مخالفان برگشته روزگار روی بوادی فرار نهادند و قریب
چهارصد کس از مخالفان بقتل رسید و آنچه زخمی بدر رفت از حساب و شمار بیرون است و فیلان فوج مخالف با
غنیمت فراوان بتصرف اولیای دولت درآمد درین جنگ اکثر بندها توفیق ترددهای شایسته یافتند لیکن
شیرخواجه و بهادر الملک و حمید خان جوهر [illegible] خود را ظاهر ساختند [illegible] سوار ازدرون
بود و بهادران لشکر منصور همگی سه هزار بیش نبودند بعنایت ایزد سبحانه که همه جا و همه وقت [illegible] حال دولتخواهان
است چنین فتحی نصیب شد و از سوانح بدخشان آنکه همایون نامی خود را پسر میرزا سلیمان وانموده در کوه
بدخشان روزگار بسر میبرد و میرزا بدیع الزمان همشیره زاده آنحضرت پسر خواجه حسن نقشبندی با فوجی از
حصار آمده با او جنگ کرد و چون خود را از منتسبان این درگاه میگرفت اعلام فتح و فیروزی برافراخت و همایون
بقتل رسید و میرزا بدیع الزمان سکه و خطبه بنام نامی آنحضرت کرده عرضداشت مشتمل بر عذر تقصیرات گذشته

و گرمی [illegible] پسر میرسلیمانی [illegible] الدوات [illegible] آنحضرت فرستاده او را بانواع نوازش سرافراز ساخته رخصت مراجعت
فرمودند و میر ابوالحسن بیک شکر اغلی خویش خانخانان با [illegible] پیشکش جان سپرده [illegible]
معسکر همایون گشت چون ایام برسات رسید [illegible] و خروش آب بود کشتی نداشت روزی چند در گذشتن توقف
واقع شد و بعد از آنکه آب روی بکمی نهاده پایاب پیدا شد بصعوبت هرچه تمامتر عبور اتفاق افتاد و سیوم امرداد ظاهر
قلعه [illegible] معسکر اقبال گشت و آنحضرت جمعی از بندهای خاص [illegible] بتماشای قلعه تشریف فرمودند و حکیم [illegible] حسب
الحکم از دکن آمده بود بلوازم ضیافت و نثار و پیشکش پرداخته سعادت جاوید اندوخت و شب برفراز قلعه بسر بردند روز
دیگر باردو تشریف آوردند درین روز شاه قلیخان محرم و [illegible] از آگره آمده دولت زمینبوس دریافتند از سوانح
فرو نشستن شورش راجو و تفصیل این اجمال آنکه چون دولتخواهان از آن صوبه آمدند آن فتنه سرشت ابواب شورش
مفتوح گردانید و ولایت ناسک را بتصرف آورده و بسیاری از واقعه طلبان فتنه انگیز بر گرد او فراهم آمدند و جمعی
خواجگی فتح الله بدان صوب پیوست و تا کرده کار برگشته آن بیدولت از راه دولت آباد درآمده تا جالنپور متصرف
شد و شیخ ابوالفضل از فرط اخلاص و کاردانی بتکیه بر اقبال روزافزون نموده بمالش او همت گماشت و میر مرتضی [illegible]
دار خان و میر هزاره و جمعی از بندها را بجای خود گذاشت و آن فتنه سرشت از آمدن شیخ پای ثبات از جای رفت
و شیخ [illegible] و پیوسته در ضبط ممالک و دلاسای رعیت و آبادانی ولایت مساعی جمیله بتقدیم رسانید چون خبر
رسید که راجو [illegible] دولتآباد [illegible] و بار دیگر راه [illegible] گذاشته چریده بدانسو روی همت نهاد و آن
شوریده بخت تاب مقاومت نیاورده خود را بفراز کوه کشید و در آنجا نیز نتوانست پا قایم کرد و بجانب ناسک
آواره شد و [illegible] لشکر بحوالی احمدنگر آمده با خانخانان ابواب آشنائی و رسل و رسایل مفتوح کرد
با خانخانان خواست که [illegible] ضرب [illegible] او را بدست آورد [illegible]
بار او [illegible] و بیشتر فرستاد تا از سواد [illegible] حقیقت [illegible] دریافته آنگاه بملاقات شتابد خانخانان
آنها را در قلعه احمدنگر محبوس ساخته جمعی را بقصد گرفتن او تعین فرمود و خود نیز از پی روان شد و او
از بعضی آگاه شده چریده بدر رفت و نه زنجیر فیل با فراوان مال و اسباب غنیمت اندوختند و آن [illegible]

آدم

تردد پسر شاه علی رفت و او را [illegible] گرفته مقید ساخت چون موکب اقبال ظاهر [illegible]
فرمود قلیچ خان از دارالخلافت آگره رسیده سعادت زمینبوس دریافت درآمدن رایات جلال بدارالخلافت آگره
بتاریخ بیستم امرداد معموره دارالسرور فتحپور بورود موکب منصور رونق و بها پذیرفت چون ساعت درآمدن آن
دارالخلافت هشتم ماه مذکور اختیار شده بود ناگزیر روزی چند در عمارت فتحپور توقف اتفاق افتاد و [illegible]
بیست و هشت [illegible] کرده بچهل و هشت کوچ و شصت مقام طی شد بتاریخ بیست و یکم امرداد بساعت مسعود مختار
دارالخلافت آگره بفروغ اقبال بی زوال رونق جاوید یافت درین روز زین خان کوکلتاش در موضع [illegible] اخلاص
جبین سعادت نورانی ساخت از افراط شراب بیماریهای مزمن کشیده ضعف و تزلزل شده بود خاقان مهربان
[illegible] و مرحمت پرسش و دلجوئی فرمودند [illegible] ناتوان گردید بیشتر از پیشکشهای آن
رکن السلطنت لعلی گرانبها مقبول افتاده [illegible] عرایض [illegible] دکن بمسامع جلال رسید که راجو سیاه روی که
بجانب ناسک رخت آوارگی کشیده بود بار برگشته تاخت و تاراج پرگنات حوالی دولت آباد پرداخت و شیخ
ابوالفضل که بر سر حوض قتلو فرود آمده بود بقصد او روان شده در موضع جواره رفت فرود آمد [illegible]
لشکر مخالف نمودار شد با آنکه افواج ترتیب نیافته بود شیخ بدفع اولیای دولت همت گماشت و [illegible] زد و خورد
آن بدگهر فرصت قرار بر فرار اختیار نموده بود آواره دشت هزیمت گردید و بهمین دستور چهار نوبت [illegible]
جنگ در گریز کرده هر بار جمعی را بکشتن داد [illegible] و روزگار [illegible] مخترع این قسم جنگ [illegible]
قزاقی که [illegible] دکن برگی گری گویند اوست از سوانح شورش تلنگانه است و شرح این ماجرا آنکه چون شیرخواجه
و شیخ عبدالرحمن غنیم را شکست داده آن ملک را بتصرف آوردند بهادرالملک و حمید خان و بازبهادر را با فوج
در آن صوبه گذاشته مقرر داشتند عنبر چو قابو دانسته با بسیاری از حبشی و دکنی [illegible] دولتخواهان
و بندهای جان نثار از غایت شجاعت و اقتدار کثرت مخالفان را بنظر همت در نیاورده رزم طلب گشتند و بحسب
سرنوشت آسمانی شکست بر بندهای درگاه افتاد و بازبهادر و حمید خان دستگیر شدند و ملک تلنگانه بتصرف
عنبر چو درآمد دولتخواهان فوج آراسته بر سر او رفتند [illegible] شیخ آمد و آن شایسته خدمت نیز مردم خود را [illegible]

جون ساخته بمقابل غنیم فرستاد و جنگ عظیم در پیوست و نزدیک بود که آن بی سعادت شکست شود چون
شب درسید غنیم را منهزم ساخته باز در معاودت نمودند و غنیمت فراوان بتصرف مجاهدان عرصه فیروزی افتاد
و قریب بانصد اسب از ضمایم غنایم شد و چون عنبر جیو ملک تلنگانه را متصرف شد پسر شاه علی و فرهاد خان را
با فوجی بر سر شیر خواجه نامزد کرد خانخانان از احمد نگر [illegible] منظور داشته بر انوش شتافت
میرزا علی بیگ اکبر شاهی و سادات بارهه و فرزندان [illegible] و جانفشانی های او روز دیگر از آب
را مقابل راجو گذاشت بتاریخ ششم مهر ماه [illegible] حضرت خاقانی بار مانند های او را همراه
بیکران پرسش و دلجویی فرمودند پسر کلان او را [illegible] منصب دو هزاری بخشیدند و بتاریخ ششم آبان ماه
جشن وزن شمسی انجمن افروز گشت و بدستور معهود [illegible] حضرت مریم مکانی آن گرانبار دولت را بزر و دیگر
چیز وزن کردند و مستمندان بکام دل رسیدند [illegible] از گوالیار آمده بسجود قدسی آستان جبین
سعادت نورانی ساخت و شیخ حسین بتولیت مزار متبرکه خواجه معین الدین چشتی فرق عزت برافراخت
او خود را نواسه خواجه میکرد و در ایام حضرت خاقانی هر سال که بزیارت آن روضه متبرکه تشریف میبردند
از سلوک ناملایم و ستم شریکی او فقرا و گوشه نشینان و مجاوران آن بقعه شریفه دادخواهی نمودند چون [illegible]
او معروض [illegible] حضرت تولیت آن مزار فایض الانوار بدیگری مقرر داشته او را محبوس [illegible]
[illegible] او گشت و از قید بر آورده باز بدستور قدیم منصب تولیت آن مزار
متبرکه [illegible] حسب الحکم از دکن آمده دولت زمین بوس دریافت چون
[illegible] بود کار بسر میبرد او را از دکن طلب داشته [illegible]
و تادیب آن بی سعادت [illegible] بود والتماس رفتن درگاه
نمود بوسیله مقربان بساط عزت بنور عفو جرایم او کشیده فرمان طلب او صادر شد و آن [illegible] دولت
را [illegible] خود دانسته روی امید بدرگاه والا نهاد در بیولا قلیج خان بصاحب صوبگی پنجاب سرافرازی یافت
حکومت کابل و ضبط افغانستان [illegible] ضمیمه آن مرحمت فرمودند بتاریخ هژدهم [illegible] قلیج خان مرحمت [illegible]

ملازمت

ملک بقا گشت و در عنفوان [illegible] یگانه روزگار بود در دولت ابد پیوند [illegible] بود
تا پایه امارت رسیده بود در این تاریخ قلعه آسیر [illegible] بتصرف دولتخواهان در آمد و در بیست و ششم آبانماه میرزا
یوسف خان [illegible] جشن وزن قمری انجمن افروز گشت از سوانح صلح
نمودن امرا با پسر شاه علی چون [illegible] آشوب برانگیخت و در [illegible] جزوی از سرها اسیر [illegible]
تقدیر [illegible] پسر شاه علی [illegible] خانخانان صلاح وقت منظور داشته [illegible]
و مقرر گشت که [illegible] که در قید غنیم بودند [illegible] و بعد از این سر از
اطاعت و فرمانبرداری [illegible] شیخ ابوالفضل [illegible]
صلح راضی نبود و عبارت اکبرنامه که [illegible] و امروز که تاریخ [illegible]
ماه الهی سنه [illegible] جلوس جهانگیری [illegible] حقیقت سخن شیخ ظاهر میشود بالجمله
چون عهد و پیمان بمیان آمد و سرهای [illegible] از قید غنیم نجات یافته بلشکر منصور پیوستند عنبر [illegible]
خاطر از صدمات افواج قاهره جمع ساخته بفراهم آوردن سپاه و معموری ملک و ترتیب اسباب سروری پرداخت و
دولتخواهان میر مرتضی را با بهادر الملک و رستم عرب و شیر عرب و دیگر سرها جاگیردار تلنگانه و ضبط
[illegible]
[illegible] بدستوری داده بودند و شیخ ابوالفضل میرزا رستم و راجه [illegible]
و میرزا علی بیگ و سادات بارهه و جمعی دیگر را همراه گرفته دفع فتنه [illegible]
همت ساخت [illegible] پسر راجه بیر بر را از نوکری [illegible]
و آنحضرت [illegible] رخصت فرمود [illegible]
نمود و بتاریخ بیست و چهارم دی سلطان دانیال [illegible] شیخ ابوالفضل به
برهانپور رسیده شاهزاده را ملازمت نمود مصطفی قلی از درگاه والا دو اسب یکی بجهت شیخ و دیگری بجهت عبد
الرحمن آورده سرگرم مراحم بیدریغ ساخت و از پی آن بیست راس اسب دیگر بجهت شیخ از درگاه رسید در بیولا
محمد خان پسر دولت خان لودی از شورش جنون لباس حیات چاک زده سر بصحرای عدم نهاد و چون شیخ

ابوالفضل بخدمت شاهزاده پیوست از افسردگی خاطر و آزردگی که از طرز سلوک همکنان داشت التماس رخصت نمود
که بدرگاه سپهر اشتباه رود شاهزاده در گرد آوری خاطر و دلجویی او توجه فرموده بمنع شورش لجوج دستوری
دادند و چون از شهر بر آمد خود بمنزل آن یگانه شایسته خدمت تشریف برده بانواع مراحم خاطر او را مرحمت
فرمودند **آغاز سال چهل و هفتم الهی از جلوس ابد پیوند** شب یکشنبه بیست و ششم رمضان هزار و ده هجری
بعد از انقضای هشت ساعت و چهار دقیقه آفتاب جهانتاب دولتسرای حمل را بفروغ خویش نورانی ساخت
و سال چهل و هفتم از جلوس سلطنت خاقان گیتی ستان بمبارکی و خرمی آغاز شد و بدستور معهود دولتخانه
را آئین بسته تا روز شرف هر روز جشنی آراستگی یافت و [illegible] بانواع نثار و پیشکش پرداخته سعادت
جاوید اندوختند از سوانح تعین افواج قاهره باستیصال باسوی مقهور چون از عرایض منهیان صوبه
پنجاب بوضوح پیوست که باسو نواحی پرگنه پتهان را تاخته بسیاری از رعایا و زیردستان را کوچانیده
بموضع مو که جای بودن آن مقهور است برده و زمینداران کوه جمو نیز سر بشورش و فساد برداشته بعضی
از مواضع پرگنه [illegible] شیخ عمری است بعرض رسانیده و حسن بیگ
[illegible] بقصد تنبیه و تادیب او آمده [illegible] لاجرم خواجه خدمت بخشی گری صوبه
پنجاب سرافراز ساخته فرمان باسم قلیج خان شرف صدور یافت که حسن قلیج خان را با جمعی از مردم خود بدفع
باسوی مقهور تعین نماید [illegible] خواجه سلیمان مقرر شد که سزاولی نموده حسن بیگ شیخ
عمری و تاج خان و احمد بیگ خان و دیگر منصبداران [illegible] بکومک حسن قلیج خان حاضر سازد و در این
تاریخ اسب خاصه بشیخ ابوالفضل عنایت نموده حواله ابوالخیر برادر او فرمودند که بشتاب [illegible] رساند و از سوانح
ولایت توران آنکه چون عبدالله خان [illegible] و عبدالمؤمن پسر او از بی باکی و ناهنجاری [illegible]
شاه عباس دارای ایران فرصت یافته بر سر طبرستان لشکر کشید و دین محمد خان خواهر زاده عبدالله خان با دو برادر
خود باقی خان و پاینده محمد که در خراسان بودند با شاه عباس جنگ سخت کرده [illegible] دین محمد خان
بقتل رسید و اوزبکان شکست خورده شاه عباس ولایت خراسان را متصرف گشته هر یک روزی چند مستقر دولت

ساخت و باقی خان بتوران [illegible] نمود و پاینده محمد بگرمسیر و نواحی قندهار و زمینداور افتاده بدست
مردم شاه عباس گرفتار گشت و چون در اوزبکیه کسی که شایسته سلطنت باشد نبود ناگزیر باقیخان را [illegible]
برداشته [illegible] بعد از آن خواست که بر سر تاشکند لشکر کشد قلندر خان والی تاشکند
خود [illegible] ملک خود را از صدمات افواج او محارست نمود و باقیخان
در نواحی سمرقند و بخارا [illegible] برادر خود [illegible] و شاه عباس
از خراسان بدار الملک اصفهان شتافته سال دیگر با لشکر بیشمار بقصد تسخیر بلخ رایت شوکت و اقتدار
بر افراشت و با سپاه گران آمده در برابر بلخ معسکر آراست و چون سلطنت باقیخان هنوز اقتدار و استمرار
شایسته نیافته بود علاج در جنگ صف [illegible] بلخ داده [illegible] حفظ نمود در این
لشکر شاه خیمگاه ساخت [illegible] چالاکی دست بکار بردی ظن غالب آنکه اوزبک
تاب نیاورده راه هزیمت سپردی چون اردوی قزلباشیه بغایت گران بود [illegible] بامتداد
انجامید گرانی و عزت در لشکر شاه بهم رسید [illegible] بسیار سقط شد و بصلاح دولتخواهان [illegible]
کار باز داشته بصوب خراسان عطف عنان نمود [illegible] داشت شاهزاده سلطان دانیال [illegible]
بر التماس رای رایان بجهت خدمات دکن [illegible] فرمان شد که چون رای
رایان جاگیردار نواحی [illegible] اقتضا نموده که [illegible] عمدة السلطنت
[illegible] و بعد از آنکه خاطر از ضبط [illegible] رساند و بر حکم شد که اگر صلاح
[illegible] بالفعل
او را [illegible] بجهت خدمات [illegible]
مضمون فرمان جهان مطاع باسم رای رایان شرف صدور یافت و در این نوروز شادمان و عبدالله پسران خان
اعظم هر کدام بمنصب هزاری سرافراز شدند و [illegible] مرحمت فرمودند حواله وکیل او کردند که تا
[illegible] محمد قلی ترکمان حاکم کشمیر بمنصب هزار و پانصدی ذات و هشتصد سوار ممتاز گشت و حمزه بیک

منصب هفتصدی و سیصد و پنجاه سوار مرحمت شده درین سال سرمای عظیم در کشمیر شد چنانچه جمیع کولهای کشمیر

حتی کول الربع یخ بست ددرین تاریخ عبدالبرق ایلدازعرضه داشت شاهزاده ولی عهد را مشتمل بر مبارکباد نوروز

آورده دولت آن دریافت مرقوم بود که این مرید با خلاص متوجه ملازمت که قبله حاجات و کعبه مراد است شده آرزو

داشت که این راه برابر نزدیک را پیاده بسر بیماید لیکن چون ساعت ملازمت نزدیک بود ناگزیر بتوسن سبک

خرام شوق سواره متوجه آستانبوس گشت و این بیت در آن صحیفه اخلاص مثبت بود بیت طی زمان کن ای

فلک وعده وصل یار را بازه از میان بیر این شب انتظار را و درین ولا جلال الدین بشاهزاده دانیال مرحمت نمود

مصحوب خواجه عبدالله پسر خواجه عبداللطیف فرستادند و پسران میرزا یوسفخان و رحیم قلی پسر خانجهان

از جاگیرهای خود آمده سعادت آستانبوس یافتند میرزا انور پسر خان اعظم بمنصب هزاری سرافراز شد

آنکه انور از شادمان و عبدالله بسال کلانتر بود چون شراب با فراط میخورد دمرض شده بود و بخدمت کم میرسید

آنحضرت او را از متروکان دانسته چنانچه باید متوجه احوال عیش دلازین جهت در ایام نوروز بر منصب برادران

خورد او افزوده در یافت او نزمودند ظهور این از جوانان کار طلب بر فوج مقابل خویش تاختنه

از اعیان لشکر مخالف بابر خان هلال ابز لخت و بسیاری از مفسدان تیره بخت قرار بر فرار داده راه آوارگی

سپردند ریو قت دو فوج دیگر از دو جانب دیگر برو حمله آوردند و جنگ سخت در پیوست و جمیل بیگ کارنامهای

شجاعت ظاهر ساخته بزخمهای کاری بجان نثار گشت و پنجاه کس از ملازمان پدر خویش بعالی مرتبه شهادت رسید

درینولا رضا قلی پسر خانجهان بمنصب پانصدی و سیصد سوار و اسلام قلی برادر شاه قلی محرم بمنصب پانصدی

و یکصد و پنجاه سوار سرافراز شدند و محمد قلی ترکمان خیلی مرحمت فرمودند بخت بیگ هزاره راس اسب از شاه

برسم پیشکش فرستاده بود و در نواحی بید رجنگ عظیم شد و ابراهیم بقتل رسید و چهارده زنجیر فیل با سایر

اسباب حشمت بدست عنبر افتاد و سرمایه غرور و نخوت او گشت و از آنجا بلوازم شتافته با مرد در قطب الملک جنگ

نموده غالب آمد بیست و سه زنجیر فیل غنیمت اندوخت و سامان شایسته بهم رسانیده بصوب تلنگانه عطف عنان نمود

میر مرتضی تاب مقاومت نیاورده در قلعه پانهری تحصن جست و آن سیاه بخت بعضی از انحال را بتصرف آورده

نوجی از مردم خود بسر دیگر برگنان برار فرستاده و ممالک بیرصلاح وقت در موافقت او دانسته مبلغی بر سم مدد

خرج نزد او ارسال داشته در صلح زده اکنون نزدیک است که پسر شاه علی پیوسته غبار فتنه و آشوب مرتفع گرداند

بنابرین مقرر نمود که شیخ ابوالفضل با فوجی از بندهای درگاه بصوب حالنا پور و آن نواحی شتابد و این ممالک را در حوزه

قرار داده ضبط ولایت برار و پاتهری و تلنگانه و استیصال پسر شاه علی و عنبر چیو بعهده خانخانان مقرر داشت

و حضرت احمد نگر و دنع راجوی مفهور و دیگر مفسدان بشیخ ابوالفضل تفویض یافت و جمعی از منصبداران که

در رکاب حضور بودند با ده زنجیر فیل بکومک خانخانان فرستاده شد بازگشت رایات اقبال شاهزاده عالی

مقدار بحکم پدر بزرگوار از اتاوه به الهآباس روز چهارشنبه سی ام اسفندارمذ ماه الهی سنه چهل و هفت جلوس

موکب اقبال شاهزاده عالیقدر با سی هزار سوار از الهآباس متوجه پدر بزرگوار شد و خاقان مسعود چون از

مژده وصل فرزند بلند اقبال حوائی از سر گرفت و خاطر مسرت سرای آنحضرت از شوق دیدار میمنت آثار قرة

العین خلافت آسایش و آرامش پذیرفت و جمعی از فتنه سازان هنگامه پرداز که آمدن شاهزاده را از محالات

میشمردند بروز ناکامی نشستند و چون موکب کیهان شکوه بقصبه اتاوه نزدیک سعادت اندوزی فرمود مفسدان

فتنه سرشت که پیش آمدن شاهزاده را باعث پیرونق کار خود میدانستند کثرت سپاه و فزونی لشکر که در

ظل رایات شاهزاده ولی عهد فراهم آمده بودند بکنایه و صریح معروض داشتند و وحشت افزای خاطر قدسی

مظاهر شدند و غبار وسوسه و تفرقه بر حواشی ضمیر منیر نشست فرمان عاطفت عنوان بنزد ضرور یافت

که آمدن آن فرزند بدین شوکت بسندیده نیست و هر که قاعده نبود که فرزند با لشکر و حشم و خیل و خدم

بخانه پدر آید بکر مطلب اظهار جمعیت و عرض سپاه بود بهر رای ارشد بایدکه مردم خود را بمحال جاگیر آنها

فرمود صرید بحضرت شتابد و اگر هنوز شایبه توهمی باقیست و ازینجانب مطمئن خاطر نشده مناسب آنکه عنان

معاودت باله باس معطوف دارد هر گاه نقوش توهم و تفرقه از حواشی خاطر آنفرزند زدوده شود بملازمت

آید چون این منشور سعادت بشاهزاده بلند اقبال رسید متحیر و اندیشه مند گشته در رای پیش آمدن

ریزد و باز گشتن در اتاوه توقف فرمود و عرضداشت مصحوب میر صدر جهان که پیش ازین بعالی مرتبه صدارت

خاقان گیتی ستان اختصاص داشت درینولا حسب الحکم بملازمت شاهزاده والا رفته بود ارسال فرمودند مضمون آنکه

این مرید با خلاص با جهان جهان اشتیاق و آرزو و سندی احرام کعبه مقصود بسته معقول است که درین نزدیکی سعادت

آستانبوس دریابد اتفاقا در اتاوه فرمان رسید که قدوم جرات پیش ازین نتهاده با که باش سعادت ملازمت بجهت خلاص

این نیازمند در باطن آنحضرت کارگر نشده و مشتی فتنه سرشت خدای مجازی را در حق بنده چنین بدگمان ساخته

و روزی چند این مرید را از سعادت محروم داشتند امید که صدق باطن این نیازمند در مرآت خاطر قدسی مظاهر

پرتو افکند و عرض از فرستادن میر صدر جهان که راستی و بیغرضی او خاطر نشین حضرت است آنکه هر چه از وجنات

احوال این مرید دریافته بی شایبه تکلف معروض دارد و روزی چند در اتاوه توقف فرموده بتاریخ سی ام ماه

امرداد ارد بهشت عنان مراجعت بصوب اله باس معطوف داشتند مقارن آن فرمان صادر شد که صوبه بنگاله

و اودیسه بآن فرزند مرحمت فرموده ایم کسان خود فرستاده متصرف گردد و برابر مانسنگ نیز فرمان شد که آن

ولایت را بوکلای قرة الباصره التاج خلافت و شهریاری سپرده خود روانه درگاه شود لیکن شاهزاده بلند اقبال

صلاح دولت در فرستادن لشکر بدانصوب ندیده عذرهای معقول معروض داشته در عهده توقف افکندند درین

هنگام که موکب منصور شاهزاده متوجه دارالخلافت بود جمعی از منافقان هرزه درا که پیوسته حرفهای نا

ملایم از جانب آن قرة العین خلافت بعرض میرسانیدند قالب تهی ساخته بودند از جمله جعفر بیگ که بخطاب

آصفخانی و منصب دیوانی اختصاص داشت از بیم هرزه درآئی و بی صرفه گوئی نزدیک بود تلخ میشود چون اتاوه

جاگیر او تحول بود و یکی از نوکران خود را با العل گران بها پوشیده و پنهان پیشکش فرستاده در معموره با

موکب اقبال شاهزاده عالمیان در اتاوه ترددا سعادت داشت از فرط بیم دهراس در شب منصل در یکجا حوالت کرد

مصراع هر آنچه عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی و بعد از آنکه تخت سلطنت و اورنگ خلافت بجلوس جهان

افروز جهانگیری آراستگی یافت آن سبک خرام عرصه بیدانشی کمان بزرگی بخود نرانست شاهنشاه جرم بخش

عذر پذیر کردهای او در روی نیاورد و بدستور عهد حضرت عرش آشیانی بمناصب عالی و مراتب ارجمند مخصوص

گشت و از آنجه در محمل او مکنون نشسته بود مرا کرد بو ازش ظاهر ساخته تسلی بخش خاطر شوریده او شدند مصراع

اینها تو کنی و از تو آید بالجمله چون شاهزاده فلک کوکبه در بلده فاخره الهآباس نزول سعادت ارزانی فرمودند جمع

از مفسدان فتنه سرشت که در مجلس بهشت آیین راه بحرف داشتند حرفهای نا ملایم از جانب آن در مسند النجاح

در خلا و ملا بکنایه و صریح معروض داشته اندکی را بسیار وا می نمودند که میگفتند که شاهزاده خود را بادشاه

گویانیده و گاه میتمودند که بملازمان خود خطاب خانی و سلطانی بخشیده و گاه بعرض میرسانیدند که سکه

بنام خود زده مجملا هر روز بستیفه وحشت افزای خاطر قدسی مظاهر میشدند و آنحضرت از فرط حوصله

و کرانباری کمتر اظهار آزردگی و شورش میفرمودند الحق در میان این دو بزرگ نسبت پدر و فرزندی نبود بلکه

سلسله عشق و محبت در رابطه یعقوب و یوسف در میان بود درین تاریخ فرمان بنام رای رایان صادر شد

که مابین قلعه بروز وحد برمبنی بنگاه ساخته در ضبط آنجا رود و اهتمام شایسته بتقدیم رساند خان اعظم

میرزا عزیز کوکه بمنصب هفت ذات و شش هزار سوار سرافراز گردید هاشم خان بمنصب هزار و پانصدی امتیاز

یافت شیخ دولت بختیار را منصب دو هزاری عنایت شد درینولا پیشکش شاه بیگ خان حاکم قندهار بنظر

اشرف گذشت و بجهت طوی شاهزاده سلطان خسرو حکم شد که سعید خان شیخ عبدالله خان و میر صدر جهان

مبلغ یک لک روپیه ساچق بمیرزا خان اعظم برند درینولا پنجاه هزار روپیه بانعام شیخ ابوالفضل مرحمت شد

پسران میرزا یوسفخان بسعادت زمین بوس اختصاص یافته در حوزه شایستگی خویش بمنصبهای لایق

سرافراز گشتند و چون بعرض رسید که از بیدادی حکام رعایای کابل پریشان احوال و خراب شده خاطر شریف

خاقان دادگر و شهریار رعیت پرور رعایا و مزارعان آنممالک را بنظر مرحمت مخصوص داشته حاصل یکساله

تمام ولایت را بخشیده و حکم کرد که دیوانیان عظام تا هشت سال هر سال یکماه کابل را تخفیف داده یعالکیر تحویل

نمایند و منصب شمس الدین حسین پسر خان اعظم که بحکومت ملک گجرات اختصاص داشت از و اضافه دو

هزاری مقرر شد چون درینولا خبر رسید که ضیاء الدین خان حبشی با فوجی از مقهوران در سرکار سندی باسم

غبار فتنه برانگیخته سپه سالار لچر سود و سنگ دغزنین خان جالوری را جمعی از بندهای بدفع آنها

نامزد فرمود در محاربه آن عرصه اقبال کرمه و جیب بان شتافته فوج غنیم را شکست دادند و آنجا و در آن آسیب

رخنه گران ملال بامنیت و آرامش گرایید و از سوانح ظفر یافتن میرزا ایرج و شکست عنبر مقهور چون خبر رسید
که عنبر سوخته اختر با بسیاری از باطل ستیزان سیاه بخت افواج آراسته بطرف تلنگانه شتافت و بسرحد [illegible]
در قصبه نادیر بود تاب مقاومت نیاورده بموضع جهری رفت شیر خواجه خود را بدو رسانیده در جهری با او آویز کرد
و مخالفان شوخی نموده تا حوالی جهری آمدند و نوشتهای شیر خواجه و میر مرتضی در پی رسید که اگر کومک ما
فوجی نرسد با این مردم تاب جنگ آنها نداریم خانخانان میرزا ایرج را با دیگر منصبداران بدفع آن سیاه بخت
نامزد فرمود و میرزا ایرج با سپاه منصور بشیر خواجه و میر مرتضی پیوسته بدفع اعدای دولت همت گماشتند
عنبر ازین آگهی یافته بجانب دینور رفت و از آنجا بطرف کندهار روانه شد درین اثنا [illegible] حبشی با ده
هزار سوار آمده بعنبر ملحق گشت و مجاهدان عرصه فیروزی قدم همت پیش نهاده بعزم رزم مخالفان شتافتند
در حوالی نادیر خبر رسید که غنیم در استعداد جنگ است میرزا ایرج بترتیب افواج پرداخته خود با تابینان
خانخانان و جمعی از منصبداران قرار گرفت هراول را بجسونت سنگ و بهادر الملک و شیخ ولی در ترتیب
[illegible] کهتری مکندرای و هردای پسر رایسال درباری [illegible] رجن [illegible] پسر [illegible] کشکار
شیخ محمد رحیم اکنون شیخ مودود و زاهد پسر شجاعت خان قاسم حسین شیخ ابوالفتح پسر شیخ معروف
شیخ مصطفی فتح خان لودی اختیار خان محمود خان شیر خان و دیگر بندها برانغار میر مرتضی و جمعی
جوانغار علیمردان بهادر با گروهی مقرر شدند عنبر نیز افواج ادبار را بترتیب داده در برابر آمد هراول
غنیم فیلان کوه شکوه در پیش داشته بر هراول لشکر منصور در آویخت نخست جنگ فیلان و بندوق و
آتشبازی شد و از بسیاری دود عرصه نبرد تیره و تاریک گردید و زمان ممتد چهره آدمی و اسب محسوس نبود
بهادران جان ستان بضرب تیر و نیزه کارنامه شجاعت ظاهر ساختند و از جانبین با هم در آویخته داد مردی
دادند و چون اقبال بیزوال همواره قرین حال دولتخواهان جان نثار است هر چند غنیم پای ادبار افشرده اظهار
تجلد نمود کاری نتوانست ساخت و بعد از زد و خورد بسیار نسیم فتح و فیروزی بر پرچم علم دولتخواهان
وزید و مخالفان وخیم العاقبت ناکام روی ادبار بوادی هزیمت و فرار نهادند درین جنگ فتح از دلاوران فوج

هراول شد

هراول شد و میرزا ایرج نیز بذات خویش تردد شایسته ظاهر ساخته غنیم خود را بر خاک هلاک انداخت اگرچه فوج
جوانغار و برانغار بتوفیق کار [illegible] که عنبر و فرهاد هر دو دستگیر میشدند بالجمله عظیم فتحی چهره
از روز مراد گشت بیست زنجیر فیل با حشم مخالفان بتصرف دولتخواهان درآمد و چون نوید این فتح بمسامع
جلال رسید جمعی از بندهای درگاه که در آن جنگ مصدر خدمات شایسته و ترددات پسندیده شده بودند بعنایات ن
مناصب فرق عزت برافراختند درین ولا عرضه داشت شاهزاده دانیال رسید [illegible] رای با دیگر ابنا
که مصحوب مصطفی قلی کنبو و میر عبدالله [illegible] بابین بنده و میرزا شاهرخ و میرزا رستم و شیخ ابوالفضل
مرحمت شده بود باعث سرفرازی گشت و از جمله بیست زنجیر فیل که در جنگ عنبر و فرهاد بدست دولتخواهان
افتاده بود ده زنجیر بالفعل روانه درگاه والا ساخت و ده زنجیر دیگر بتردد خود نگاه داشته که هر گاه سعادت
آستانبوس دریابد بنظر اشرف بگذراند از سوانح فتح قلعه جمو تفصیل این اجمال آنکه چون حسن بیگ شیخ
عمری حسب الحکم بآنحدود پیوسته قلعه جمو را محاصره نمود راجه نگرکوت با سوی مقهور و سایر زمینداران ن
و مردم کوهی و [illegible] و [illegible] و مانکوت و غیره بکومک آن بی ایمان فراهم آمده هر روز زد و
نوبت کارزار میکردند و با آنکه ده هزار پیاده جنگی و پانصد توپچی داشتند بیامن اقبال روز افزون خاقان گیتی
ستان فتح و فیروزی نصیب اولیای دولت شده و آن هزیمت خورده در دلشب ادبار چون بخت واژگون
خود را بشعاب جبال کشیده روز دیگر [illegible] و سایر [illegible] جمو و مانکوت و کوست بتصرف دولتخواهان درآمد
درین هنگام بعضی فرجام عرضه داشت سپهسالار [illegible] مشعر بر اخبار مجست آثار رسید مضمون آنکه چون
راجه مانسنگ بولایت [illegible] پیوست کسان نزد کیدار رای که از زمینداران عمده صاحب جمعیت بود فرستاده
[illegible] را بسرکی و فرمان پذیری رهنمونی فرمود و بیاوری بخت اختیار دولتخواهی نمود درین اثنا خبر رسید
که [illegible] و [illegible] بسیاری ابطال رجال فراهم آورده قصبه [illegible] مال پور را تاخت و بسیاری از اموال سوداگران و
متوطنین آنجا بتاراج رفت راجه ازین آگهی یافته خواجه باقر انصاری را با [illegible] نزد مهاسنگ فرستاد که
بمرافقت او این شورش را فرونشاند و مقارن اینحال باز خبر رسید که قاضی مومن در [illegible] اوباش بسیار

فراهم آورده غبار فتنه و آشوب برانگیخته بتاخت و تاراج آنحدود پرداخته چون مهاسنگ بکنگره پیوست جلال
خان برگشته حال دریای [illegible] را پیش رو داشته با پنج هزار پیاده جنگی و پانصد سوار نمودار شد مهاسنگ بی محابا
رسیده بی محابا توسن عزیمت بآب زد چون کنار بلند و راه برآمدن سوار دشوار بود قریب صد کس غریق بحر
فنا گشتند و دیگر بهادران کارطلب خود را بفوج غنیم رسانیده بشعشعه تیغ برق مثال آتش در خرمن حیات
مخالفان تیره روزگار زدند و آن برگشته بخت راه هزیمت سپرده آواره دشت ادبار گشت مهاسنگ خاطر از
کار او وا پرداخته بدفع فتنه مومن کمر همت بست و آن بیدولت در کنار آب [illegible] قلعه ساخته نشسته بود بگمان
آنکه لشکر منصور از آن طرف آب عیان میشود و از غایت بیم و هراس اساس همت آن ناسپاس از پا افتاده راه فرار
پیش میگیرد و عیال خود را در کشتی انداخته بطرف دیگر آواره میسازد و مهاسنگ با پانصد سوار جرار [illegible]
از آب گذرانیده بتعاقب میفرستد و او در جزیره که دورش از فزونی آب استحکام پذیرفته با اهل و عیال در آمده
بود چون فوج دولتخواهان میرسد از انبوهی جنگل و تراکم اشجار تمام فوج آراسته بنظر او در نمی آید
و مومن خون گرفته لشکر منصور را من حیث الکمیت کمتر انگاشته دلیرانه [illegible] خود را بآب میزند و
فوجی را که در پیش بود پریشان و پراکنده میسازد و مراد بیک اوزبک و نورالدین خویش محب علیخان که هر یک
در مردی و شجاعت آیتی بود باز جمعیت نموده [illegible] و مقاتله میکنند و از جانبین چپقلشهای نمایان
میشود و نورالدین در راه اخلاص جان نثار میگردد و در وقتی که کار تنگ شده بود آن برگشته بخت وخیم
العاقبت از اسب جدا شده بر خاک هلاک می افتد و از اقبال بیزوال فتح و فیروزی نصیب میشود و مقارن این
حال خبر رسید که عثمان افغان با بسیاری از مفسدان واقعه طلب فراهم آورده از آب برهم گذشت و با
بهادر قلماق که تهانه دار آن نواحی بود نتوانست ایستاد برگشته در بهوال آمد و راجه بمجرد شنیدن این
خبر بیلغار شتافته شب در میان بر بهوال رسید بیت روز دیگر کین جهان برفروز • بافسار زرین چو
خورشید روز • در کنار آب بازار آتش قتال اشتعال پذیرفت و افواج دولتخواهان از آب گذشته غنیم را
منهزم ساختند و بسیاری از افغانان سیاه بخت علف تیغ انتقام گردیدند و غنیمت فراوان از نواره و

بنگاله

توپخانه بتصرف مجاهدان عرصه فیروزی آمد و راجه تهانه را مستحکم ساخته [illegible] و چون [illegible]
متعلقه عیسی و کندرو رای و غیر زمین داران بکرم پور و سری پور آن روی رود خانه که آنجا پیشی واقعست
دولتخواهان میخواستند که از آن آب عبور نمایند افغانان برگشته بخت و داود ولد عیسی و سایر زمین داران
گذرها از نواره و توپخانه استحکام داده بمجادله و مقاتله پرداختند چون [illegible] راجه
تکیه بر اقبال بیزوال خاقان ستوده خصال نموده قصد کرد که [illegible] از آب [illegible] مقرر خاطر ساخته و خود از دهاکه کوچ کرده
[illegible] پیوست و جمعی را پیشتر از خود بکنار آب فرستاد که اگر قابو داشته عبور نمایند و در هنگامی که [illegible] ن
جرات و جلادت خواستند که از آب بگذرند مخالفان تیره روزگار [illegible] آتش در خرمن حیات بسیاری
از جوانان تیز جلو زدند و سر گذرها از نواره و توپخانه و مردم جنگی مستحکم ساختند دولتخواهان [illegible]
عبور نداده [illegible] راجه خود رسیده بی توقف و تامل [illegible] توپخانه و بیاوری توکل فیل سواره خود را
بر آب زده و افواج بحر مواج و اعتقاد و همت او تمام از آب عبور نمودند و غنیم از اظهار قدرت و شوکت او
دل از پای داده راه هزیمت سپرد و راجه شباشب در [illegible] رفته توقف گزید و شیرخان که از زمین
داران عمده آن مرز و بوم است آمده راجه را دید و از آنجا بسر عیسی پور و بکرم پور شتافت و افغانان تیره بخت
و داود زمیندار رخت ادبار [illegible] کشیدند و راجه از آن ناحیت خاطر وا پرداخته بدهاکه آمده [illegible] لا
رایسال درباری که از بندهای قدیمست بمنصب دو هزاری و پانصدی ذات و هزار و دویست سوار قرار شد و رای
رایسنگ [illegible] که از بیدانشی و ناهنجاری مصدر خطاها شده بود حسب الحکم روزی چند از سعادت کورنش ن
محروم میداشت چون آثار ندامت و خجالت از وجنات احوال او بظهور پیوست پادشاه جرم بخش عذر پذیر [illegible]
ساده لوحی او گشوده حکم کورنش فرمود و پرورده نعم خود را خوار نگذاشت و در باب دلپت پسر او [illegible]
برخلاف رضا و خواهش پدر سلوک مینمود حکم شد که هر گاه که پدر که خدای مجازیست از وی اظهار رضامندی
کند بمرحمت و نوازش خسروانه اختصاص خواهد یافت از عرایض منهیان صوبه دکن بمسامع جلال رسید که شاه
زاده سلطان دانیال محال جاگیر میرزا شاهرخ را تغیر نموده و میرزا ازین رهگذر آزرده خاطر گشته عازم درگاه

حکومت کرد فرمان باسم شاهزاده قلمی نمایند که دست تصرف از جاگیر میرزا کوتاه داشته تغییر و تبدیل بقواعد آن راه ندهند
و میرزا نیز فرمان شد که حل و عقد مهمات صوبه مالوه برای رزین او تفویض یافته که بی حکم اراده آمدن ننماید
و بخدمت مرجوعه سرگرم بوده باشد و اسب توجاق از طویله خاصه مصحوب صفی احدی بمیرزا فرستادند و ولایت
سرکار ملتان از اسمعیل خان مقرر داشته بدان صوب رخصت فرمودند بیرتاب سنگ برادر راجه مانسنگ از بنگاله
آمده دولت آستانبوس دریافت و درین تاریخ بعرض رسید که لشکر ظفر قرین که باستیصال باسوی معهود
تعین شده بود قلعه کوالیار را فتح کرده بهزا پسر کوالیاری حواله نمودند از سوانح ذکر آنکه خان خانان از
پیش کوچ فرموده در دفع شورش راجوی تیره روزگار و جهت ساخت و چون یکی از فراریان جمعی از شوره
پشتان با توجه طلب را فراهم آورده در رهرو باهلکرد فساد بر انگیخته بود شاهزاده سلطان دانیال نزدیک خان خانان
و خواجه ابوالحسن را با فوجی بدفع او نامزد نمودند او تاب مقاومت نیاورده بسوی دولت آباد رخت ادبار کشید
خواجه ناظر خواجه سرا از فرط جهالت و ضلالت پای تهور افشرده در قلعه متحصن گشت و دولتخواهان بلوازم
محاصره پرداخته راه مداخل و مخارج قلعه را چنانچه باید استحکام دادند چون کار بران بیدولت بصعوبت کشید
ناگزیر قول گرفته بدولتخواهان پیوست و خار این فتنه از آن سرزمین برکنده شد از سوانح کشته شدن شیخ ابو
الفضل آنکه دوره دولت بسر آید و کوکب طالع بهبوط گراید و دیدهٔ دانش بگران خواب غفلت افتد خرد را که پیر
سامان کارخانه هستی است معزول العمل سازد پای ادب از اندازه خویش بیرون نهد سرمایه سعادت ایزد داست شد
دهد شرایط حزم و احتیاط که نظام کارها بدان منوط است و مربوط بولجی رعایت نکند بیت کسی را که تیره شود
روزگار ۰ همه آن کند کش نباید بکار ۰ مصداق این کلام احوال حسرت مآل شیخ ابوالفضل است که از نشاء باده
دولت و مستی تقرب آشفته دماغ و سراسیمه شده سررشته شناسائی و تمیز از دست داده بنسبت خویش مغرور
گشته با خداوندزاده بحقیقت در مقام سرکشی و تعاضت در آمده و با وجود دعوی خرد و لاف آگاهی آگاهی بر
خلاف قانون دانش زندگانی کردی و در خلال کنایه و صریح خاطر نشان حضرت عرش آشیانی نمودی که من بغیر
شما کسی دیگر را نمی شناسم و با شاهزاده ولی عهد مرا کار و ملایمت نمیکنم تا بدیگران چه رسد و این مطلب

چنانچه باید دلنشین آنحضرت نموده بود و در زمانی که حرف تفسیر مصحف بمیان آمده در روزی چند معاش و مخاطب گشت
اثر آن از بی التفاتی شاهزاده دانسته خار نفاق و کینه در ساحت سینه نشانده همواره انتهاز فرصت می
مومیائی همه داشت که اخراج شود ۰ هرگاه انتشه بیر بهلو زدن آید اقبال ۰ در پی آن که شاهزاده بلند اقبال
در الهباس تشریف داشتند ارباب غرض هر روز نغمه و هر ساعت مقدمه گوش زد آنحضرت نموده شورش افزای خاطر
فریبی میشدند و احیانا که اگر یکی از مقربان بساط عزت حرف مفسدان شناخته ظرف سفیه ساران عاقبت بیند
را کسوت معذرت در لباس اصلاح پوشانیدی بمعنی بی اطلاعی بجانب داری محمول داشتی در خلاف همه شیخ
را با خود یکرنگ و با شاهزاده بیکرو فهمیده بودند لاجرم فرمان شد که شیخ پسر خود را با لشکر و جمعیت خود در تصرف
گذاشته جریده متوجه ملازمت شود چون خبر طلب او بعرض شاهزاده والاقدر رسید نور پرورد الهی بنفس خرم
دانست که چون شیخ بخدمت آنحضرت رسد بتهیه اسباب فتنه و فساد پرداخته در گلاخاطر اشرف را از ملحق
خواهد ساخت و تا قدر او در میان کار باشد رفتن ما بدرگاه صورت نخواهد بست و ناگزیر از آن سعادت محروم
ولتان دولت بی نصیب خواهد ماند در این صورت مصراع علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد ۰ و صلاح کار منحصر
در استیصال او یافته راجه برسنگدیو بندیله را که سرکش بنگاه او در سر راه دکن واقع بود و متنهاب از نی
و قطاع الطریقی روزگار بسر بردی در پنولا که شاهزاده والاقدر باله باس تشریف ارزانی فرموده بودند ترک آن وضع
نموده در سلک بندهای درگاه منتظم گشته بود و آثار رشد و کار طلبی از ناصیه احوال او دریافته بنظر تربیت و رعایت
مخصوص داشتند بحضور طلب فرموده این راز را در میان نهادند که چون شیخ حسب الحکم جریده متوجه درگاه
اگر سر راه برو گرفته کارش باتمام رساند هر آینه مشمول نوازش و مرحمت بدیع خواهد گشت و او برضا و رغبت خاطر
تعهد این خدمت نموده بدانصوب شتافت و شیخ بموجب حکم فرزند خود را با لشکر و حشم خود در دکن گذاشته
معدودی از مردم ناگزیر و اهل خدمت همراه گرفته متوجه درگاه شد چون باجین رسید بعضی از نزدیکان او
گفتند که از افواه چنین حرفی بگوش میرسد و جمعیت ما کم است مناسب آنکه ازین راه عنان برکشیده براه گهاتی
چاند باید رفت چون قضا در رسیده بود سخن آنها التفات نفرموده بهرزه گوئی و ناتراشی حمل نمود و از غایت

غرور و خودرائی گفت که دزدی راجه مجال آنکه سر راه بر ما گیرد و غافل از آنکه روزگار کینه گذار آماده بلاست در تاریخ
روز جمعه غره شهریور الهی مطابق غره ربیع الاول سنه هزار و هفت مابین سرای بر و قصبه انتری راجه برسنگدیو
با فوجی از راجپوتان خونخوار شمشیرهای آبدار و برچهای جان گداز علم کرده از کمینگاه انتظار بیرون تاخت
شیخ از مردم خود قدمی چند پیشتر میرفت او را آگاه ساختند که فوجی نمایان شده بقصد ما زده و کوفته
میرسند شیخ عنان کشید گدائی خان افغان که از قدیمان شیخ بود بشیخ گفت وقت ایستادن نیست دشمن
بخت گران میآید جمعیت ما بغایت کم صلاح وقت در آنست که شما آهستگی میرفته باشید و من با چندی از
برادران و همراهان قدم اخلاص افشرده جان فشانی کنم و دشمن را معطل سازم و تا کشته شدن ما هم فرصت
باقیست و از اینجا تا قصبه انتری دو سه کروهی بیش نیست شما بفراغت میرسید و رای رایان و راجه راجسنگ
با دو سه هزار سوار در انتری فرود آمده اند شیخ در جواب گفت که عجب است مثل تو مردی که درین وقت بمن این
رای بد دهد جلال الدین محمد اکبر پادشاه این فقیرزاده را بر فراز مسند دولت بر آورده باشد و امروز بر خلاف
شناسائی آنحضرت خود را ظاهر سازم و از پیش این دزد بگریزم دیگر بکدام رو و چه عزت در امثال و اقران بتوانم
نشست هرگاه مدت عمر من باخر رسیده و تقدیر چنین شده باشد چه چاره این بگفت و اسب بر انگیخت
گدائی خان باز پیش آمده التماس نمود که سپاهیان را این قسم قضایا بسیار روی داده وقت ایستادن نیست و خود
را بآن نزدیکی رسانیدن و آنمردم را همراه گرفته بر سر دشمن آمدن و انتقام خود ازو گرفتن مناسب می نماید
شیخ بهیچ وجه راضی نشد هنوز سخن در میان بود که غنیم رسیده آمد و فرصت دست جنبانیدن نداد زخم نیزه
بر سینه شیخ خورده و از پشت زین بر زمین افتاد و چندی که از آن افغانان همراه بودند توفیق جانفشانی یافتند و
لالا برسنگدیو متفحص احوال شیخ گشته کشته او را از دیگر مقتولان یافته و فی الفور سرش را از تن جدا ساخته
بدست مردی بخدمت شاهزاده بلند اقبال فرستاد و اول کاری بود که از بندهای شاهزاده بظهور آمد و غرض رعی
و هوا بعد از خاطر کرد و چون این خبر بمسامع جلال رسید خاطر اشرف بغایت آشفت و مزاج اعتدال سرشت از
ظهور این سانحه بشورش در آمد و راقم اقبالنامه مکرر بچشم خود دیده که آنحضرت را این قصه هرگاه بیاد آمدی

اختیار کشیده دست بر سینه و الیری الجمله برای رایان فرمان شد که در استیصال آن بدگوهر سعی موفور
رساند و تا سر او را بدرگاه فرستد دست ازین کار باز ندارد و نیز حکم شد که راجه راج سنگ و راجه
و سایر زمینداران آن نواحی بکومک رای رایان مقرر باشند و ضیاء الملک بخدمت بخشی گری تعین فرموده با کمک
منصبداران که از درگاه بکومک نامزد شده بودند رخصت نمودند از سوانح آمدن الچی میرزا بدیع الزمان همشیره
زاده آنحضرت از بدخشان بدرگاه و تفصیل این اجمال آنکه میرزا محمد حکیم همشیره خود بخواجه حسن نقشبندی
نسبت نموده بود و از ایشان دو فرزند بعالم وجود آمده نخستین میرزا بدیع الزمان دوم میرزا اولی میرزا ولی
با والده خود بدرگاه پیوست میرزا بدیع الزمان مدتی بعادت غربت روزگار بناکامی گذرانیده توفیق بدرگاه نیافت
در پنولا جمعی از مردم واقعه طلب بدخشان که از بدسلوکی اوزبک زخمهای کاری در دل داشتند و میرزا را از
منسوبان این دودمان والا دانسته بحکومت برداشتند و بلیرکه تردد آن ملک بتصرف میرزا درآمده در پنولا الچی
بدرگاه فرستاد صورت واقعه معروض داشت و از ظاهر و باطن آنحضرت استمداد همت نموده التماس چند دست
اسلحه و جبه کرده بود ملک محمد بدخشی را که از اعیان آن ملک بود با الچی او رخصت فرمود بیست عدد اسلحه
و دیگر اجناس بتحویل او شد که بمیرزا رساند و خدمت داروغگی کان لعل نیز بملک محمد تفویض یافت از سوانح
کشته شدن خواجه سلیمان بخشی لشکر کوهستان بنگاه ظاهر جمعی از برق اندازان را بر سر موضع فرستاده بود
چون از آنها دیرتر خبر میرسد خود بنفس تعاقب می شتابد و در عین جنگ ورزد و خود ملحق میشود و از اهل آن
او برق اندازی بزند دا فرود فرو همت پیش میخورد قضا را تیر برقی بر سینه خواجه سلیمان میرسد و در
راه الخلاص جان نثار میشود و درین تاریخ بعرض رسید که شاهزاده دانیال را با آنکه سوگندی بر فرق مبارک خاقان گیتی
ستان خورده بود که شراب نخورد و از اثر صحبت هم نشینان عاقبت نیندیش میکساری افتاده بود باقراط
میخورد بنابرین فرمان عاطفت بنیان مصحوب پیر این شرف صدور یافت که عجب از آن فرزند که با وجود حاضر
شاهزاده شاه مراد و تنبیهی که درین نزدیکی از آن قضیه بار رسیده و زخم مصیبت او هنوز بر دلها تازه است
هیچ رحم بر جوانی خود نمی کند و آتش خرمن حیات خویش را میسوزد و نونهال جوانی را که بغیر البدل است

باد فنا میرهد اگر سعادت خرسندی در دولت رضاجوئی ما طلبکار است نتهار که دست ازین کار باز دارد و خصومت
با نفس خود نکند و با حیات خویش نستیزد درینولا از عرایض منهیان صوبه کابل بعرض رسید که احداد بدنهاد با
دیگر آواره گردان شورش برانگیخته و الوس افریدی و ختی و اورکزئی و دیگر اقوام از بیداد او پیوسته اند تو خسر بیگ با صلاح
فساد و خصومت یوسف زئی و دلهزاک با هم داشتند و دیگر کوتاه بود از شنیدن این خبر خود را به پیشاور رسانید
در موضع سربند معسکر آراست معلوم شد که آن سرگشته بادیه ضلالت با گروه زیبی از پیش بر آمدن پوش و میدان
بطور خیبر آمده است بنابرین بخشی در رسیده فوجی بر دره راه خیبر گذاشته خود متوجه تیراه شد و الوس
آفریدی آمده دیدند و احداد مقهور از آنجا باهم پوش رفته جمعی از مفسدان را که قلعه و چهار ده منزل درین
ساخته در میان علی زئی نشستند چون این خبر به بیگ رسید باز خود را بسکر کرده خود را بآنجا رسانید و مفسدان را
مالش بسزا داده پیش از لخت و درد و بنزی تهانه مقرر ساخت و کلانتران الوس آفریدی آمده دیدند
الوس اورکزئی نیز از سر نو عهد و قول گرفته با او پیوستند و چون احداد مقهور یافت که کار برادر از پیش نمی رود
ناکام بطرف جرمانه رخت ادبار کشید درین ایام بعرض رسید که حسن قلیج پسر قلیج خان در کوهستان پنجاب
تردداتی شایسته و پسندیده ظاهر ساخته و نیکو خدمتی بجا آورده بندگی و دولتخواهی اختیار نموده بنابرآن
است تا بیزان بمرحمت خاصه بقلیج خان و خلعت بحسن قلیج و [illegible] دیگر بر لجه [illegible] گوت مرحمت شد و از سوانح
فرستادن مهد علیا سلیمه سلطان بیگم برای استمالت و دلجوئی شاهزاده ولی عهد دولت تا باشد و چون آن گوهر [illegible]
روزی چند از واقعه شیخ ابوالفضل محجوب بود درین تاریخ حکم شد که بیگم نزد شاهزاده والا قدر رفته
از آن حجاب بر آرند و بانواع عاطفت و دلجوئی بخشیده همراه بملازمت آورند و فتح نام لشکر فیلی و خلعت و اسب خاصه
با مریم محبوب بیگم عنایت فرموده فرستادند درین ولا افتخار بیگ بفوجداری سرکار میوات تعین شد و در دوم
آبان جشن وزن انجمن افروز گشت و آن گران بار صورت معنی [illegible] مقرر بدوازده چیز وزن کرده خیرات
فرمودند و قاسم خواجه که ماوراء النهر خواجه بردی نام ملازم خود را با بعضی از نفایس آن دیار برسم پیشکش
ارسال داشته بعرض قبول مقرون گشت و شاه بیگ خان حاکم قندهار بمنصب پنج هزاری سرافراز گشت غزنین را

ازتغیر

از تغیر شریفخان بمشارالیه مرحمت فرمودند و حکم شد که راه قندهار و غزنین را مفتوح سازد که بعد ازین قافله
آسوده و مرفه الحال آینده و رونده تواند آمد و رفت نمود و دست تصرف و تعدی هزاره جات از دامن احوال متردد کوتاه
باشد و مقرر شد که میرزا بیگ توقچیانی فرمان این موهبت باو رساند و قافله از قندهار بغزنین همراه بیارد و درین
ولا سالباهن توپچی بخطاب رایچکی فرق عزت بر افراخت او در شجاعت و جلادت بندوق اندازی و جانبازی از
پیش قدمان بود و با جوهر ذاتی سرمایه اخلاص و دوام خدمت داشت و بمیامن تربیت و قدرشناسی آنحضرت از اعیان
دولت شد احمد بیگ کابلی در بعوراسب [illegible] پیشکش فرستاده بود بنظر گذشت چون میرزا شاهرخ عرضه
داشت فرستاده اظهار ضعف و بیماری نموده بود بمیندال طبیب دستوری یافت که رفته بمعالجه پردازد و درین
تاریخ منوچهر ایلچی دارای ایران رخصت معاودت یافت و از نفایس امتعه هندوستان برسم ارمغانی مرسول
گشت و با آنکه مکرر انعامات فرموده بودند در وقت باز چهار لک دام مرحمت شد و فرمان گیتی مطاع شرف صدور
یافت که حکام بلاد و مخالفان را بلوازم ضیافت و مردمی پرداخته از محال متعلقه خویش بسلامت گذرانند و از
عرایض منهیان صوبه دکن بمسامع جلال رسید که سپهسالار خانخانان پسر خود میرزا ایرج را با فوجی
شورش عنبر حبشی تعین نموده بود بیمن اقبال روز افزون جنگ عظیم کرده رایت فتح و فیروزی بر افراشت و
مخالفان برگشته روزگار آواره دشت هزیمت گردیدند و تمامی حشم و فیلان او بتصرف مجاهدان عرصه اقبال در آمد
و میرزا ایرج بجلدوی این خدمت بخطاب بهادری سرافرازی شد و جا و بیرامی برادرزاده رای بهاری چند دستو
یافت که فرمان نوازش بشاهزاده سلطان دانیال و خانخانان و میرزا ایرج رسانیده فیلانی که درین فتح غنیمت اندوخته
اند بدرگاه بیارد و خنجر مرصع مصحوب او بشاهزاده مرحمت شد و نیز فرمان باسم شیخ عبدالرحمن پسر شیخ ابو
الفضل صادر گشت که چون رای رایان با افواج گران باستیصال بر سنگدیو مقهور نامزد شده باید که او نیز خود
را بمشارالیه ملحق ساخته درین خدمت شریک باشد و در انتقام و کینه جوئی چون پدر [illegible] خود را بر عالمیان
ظاهر سازد و بدینمعنی سرمایه سعادت جاوید شناسد و جاگیر او از صوبه مالوه عنایت شد و درینوقت محمود
خواجه سرا بمال خواص اسب و خلعت بشاهزاده ولی عهد فرستاده و نصایح دولت و سرمایه دولت پیوند

بتقریب او حوالت شد و مقارن اینحال شاهزاده دانیال لعلی بوزن چهار مثقال و پنج سرخ و الماسی بوزن بیست و
هفت سرخ ارسال داشته بود بنظر مبارک گذشت و فرمان باسم ابوالقاسم نمکین تعلیق شد که میرزا جعفر و غلام که
مدار علیه اوست روانه درگاه معلی سازد و درین روزها شمیم خان و قاسم پروانه و حسن قلیج از محال جاگیر خود آمده
دولت بار یافتند و حکیم رکنا از عراق رسیده سعادت زمین بوس دریافت و حکیم صدرای شیرازی پسر میرزا
محمد حکیم نیز همراه او آمده ملازمت نمود و حکیم رکنا با فضیلت و طبابت طبع خوشی دارد و اشعار او در مجموعه
سفاین مستعد این بخش شیخ مرقوم و مسطور است و حکیم صدرا از فنون حکمت و مقدمات طبی نصیبه تمام
دارد از شعر و نظم بهره ور و با وجود فضایل و کمالات بصلاح و تقوی آراسته درین تاریخ عرضداشت شاه
زاده بلند اقبال رسید مرقوم بود که در منزل باستیصال مهد علیا سلیمه سلطان بیگم [illegible] نقل
رسانید و چون حکم بود که هرچه میخواسته باشد بی محابا التماس نماید امیدوار است که اسپی که ایلچی دارای
ایران از لاهور بدرگاه فرستاده باین مرید مرحمت شود میرزا لشکری پسر خان اعظم بیست راس اسپ کچی از ولایت
چوناگره برسم پیشکش ارسال داشته بود بنظر اشرف گذشت و درین تاریخ بعرض رسید که رای رایان مکرر با
بر سنگدیو استیلا نهاده و او بجنگل و محکمهای دشوار پناه جسته قزاقانه میگردد و هرجا قابو یافته جنگ
جنگ کرده بدر میبرد و لشکر منصور نیز بدنبال او رو نهاده درینولا آن بی سعادت بقلعه بهاندیر در آمد و افواج
قاهره از پی رسیده قلعه را محاصره نمودند و آن برگشته روزگار از قلعه مذکور بر آمده بقلعه ایرج تحصن جست
و بهادران فیروز جنگ که برسم منقلا تعین بودند بمحاصره قلعه ایرج پرداختند چون خبر برای رایان رسید
یلغار نموده خود را بلشکر پیش ملحق ساخت و او با مردم خود بر آمده [illegible] کرفت و از جانبین جنگ توپ و
تفنگ پذیرفت رای رایان باعتضاد اقبال روز افزون الوس همت در آرزد و چون [illegible] دشوار
کرده بود و جنگ سخت در پیوست و اقبال روز افزون جلوه گری در آمد غنیم را منهزم ساخت و آن آواره دشت
ادبار باز بقلعه در شد و رای رایان با افواج منصوره بمحاصره پرداخت چون کار بر دشواری کشید بشبی دیوار قلعه
را شکافته از طرف مرچال راجه راجسنگه بدر رفت و بهادران فیروز جنگ بتعاقب شتافته جمعی کثیر از مردم آن

مخذول را بدوزخ فرستادند و از بسیاری جنگل و ناهمواری راه بر وجه دلخواه نشد و آن سرگشته بادیه ضلالت
جان بسلامت بیرون برد و در اوراق گذشته نگاشته کلک سوانح نویس گشته که میرزا بدیع الزمان همشیره زاده خاقانی
بدخشان را بتصرف آورده عرضداشت بدرگاه ارسال داشته بود و از درگاه گیتی پناه فرمان عاطفت آئین شرف صدور
یافته بالجمله بحسب تقدیر پیش از ورود فرمان باقی خان والی توران با لشکر انبوه بدخشان می آید و میرزا بحسب
سرنوشت در جنگ بدست افتاد و آن حق ناشناس میرزا را بتیغ بیدریغ شهید میسازد درینولا [illegible] محمد
برادر باقیخان در حوالی قندهار بدست الغواهان گرفتار شد و الغواهان او را بدرگاه میفرستند خاقان
عدالت آئین بحکم شریعت غرا او را بمیرزا والی حواله فرمودند که او بقصاص برادر خود از هم گذراند [illegible]
زمانی کلبدن بیگم بشهرستان عدم آن عفت سرشت صبیه قدسیه حضرت فردوس مکانی بابر پادشاه انار الله
برهانه هشتاد و دو سال از عمر گرامی ایشان منقضی شده بود حضرت خاقانی در حضرت ایشان غایت شفقت
و مهربانی ظاهر میساختند پیوسته ارباب نیاز و اهل حاجات از خوان نوال ایشان بهره ور میگشتند درین چند روز
مزاج اعتدال سرشت آن صدرنشین محفل عفت از رهگذر تب بقدری گرانی بهم رسانید و هرچند اطبا معالجه بکار بردند
موافق نیفتاد و بتاریخ روز [illegible] ماه ذی الحجه بجوار مغفرت ایزدی پیوست و خاقان فرزندان [illegible]
تشریف برده محفه آن سفر گزین ملک بقا را بر دوش عزت خود گرفته قدمی چند بردند از غرایب اتفاقات آنکه در حالت
نزع و بیخودی که حضرت مریم مکانی ببالین ایشان حاضر آمدند هر چند بیگم گفتند جواب التفات نمودند چون از [illegible]
را مهر آمیز خطاب میفرمودند مرتبه دیگر مهر آمیز بر زبان گهربار ایشان گذشت فی الفور چشم گشوده این مصرع را خواندند
مصراع من زادمرد و تو باد ارزانی در سیوم اسفندارمذ عرضداشت مهد علیا سلیمه سلطان بیگم رسید از حسن عقیدت
و اخلاص شاهزاده بلند اقبال بیش از بیش ظاهر ساخته مرقوم نموده بودند که بسویه عاطفت بیدریغ خاقانی
استمالت و امیدوار ساخته زنگ توهمات از مرات خاطر ایشان زدوده آمد و ساعت بجهة روان شدن اختیار
فرموده اند و من میخواستم که پیش از آن فرزند متوجه درگاه شوم لیکن ایشان چون خود آمده بمبالغه مرا نگاه
داشتند و نوشته دادند که بیست و ششم ماه آستانبوس شوند تا گزیر توقف افتاد امید که عنقریب سرافراز [illegible]

ایشان سعادت زمین بوس روزی کرده خاقان گیتی ستان از نوید وصال فرزند بلند اقبال بر خود بالیده سپاس
ایزدی بجای میرسانیدند وقایع سال چهل و هشتم از جلوس اقدس روز جمعه هشتم شوال هزار و یازده هجری
بعد از انقضای دو ساعت و چهل دقیقه آفتاب جهانتاب ببرج حمل سعادت تحویل ارزانی فرمود و سال چهل و هشتم
الهی بمبارکی و فیروزی آغاز شد و بآیین هر ساله دولتخواهان را آیین بسته جشن پادشاهانه آراستند و تا روز شرف هر
روز یکی از امرای عظام بلوازم نثار و پیشکش پرداخته سعادت جاوید اندوخته در ششم ماه مذکور عرضداشت
مهد علیا بیگم سلطان افزای خاطر قدسی مظاهر گشت مرقوم بود که برادر فرزند اقبالمند شاه سلیم متوجه
ملازمت عالی شده امید که شاهد این مقصود چهره نمای مراد گردد و مقارن این حال عرضداشت شاهزاده دانیال آمد
که از عرایض شیخ الهدیه ظاهر شد که او را بطلب این مرید فرستاده اند بخاطر رسید که خانخانان را تنها نمودن جای
خود گذاشته متوجه ملازمت شود چون طلب او ازین جهت بود مصلحت نبود و خود چه بود برآنصوب شتافتن که با
وجه صلاح حال را خاطر نشان او نموده بعد از رسیدن شیخ الهدیه عازم آستانبوس گردد لیکن عاقلان دانند که این
رفتن شاهزاده بجهت ترتیب اسباب شادی نیست آری تا دولت کرا خواهد و بخت در سر که باشد مصراع هر فرق سزای
تاج شاهی نبود شاهزاده دانیال در آن حال شیفته شراب شده بود که قرار آمدن خود نتواند داد درینوقت فرمان عالی
بنیان مصحوب هر هر رای پسر راجه بیربر مرقوم گشت که چنین بعرض رسید که آن فرزند شیفته شراب شده و بیتو
ارتکاب آن مینماید از اثر همنشینان عاقبت نیندیش و خوش آمد گویان خانه برانداز صلاح حال و خیریت احوال خود را
نمی شناسد چنانچه خواجه فراست خواص را بجهت بیماری در آنجا گذاشته آمده بود مکرر فرمان بطلب او و فیلان که
در جنگ عنبر و فرهاد حبشی بدست افتاده مرسول گشته و تا حال روانه نساخته اند دلیل بر بی شعوری اوست مکرر
فرمان بطلب او صادر شد و هر مرتبه عذری و بهانه پیش آورده دلیل دیگر بر عدم سعادتمندی ابتلای شراب است خان
خانان این قسم بنده نیست که بی شما تواند در آنصوب بسر برد و صلاح بضایع در راه نمودن شما باشد یقین
که تعلل او در رفتن بهانه بود بجهت بیلدن مگر آنکه خانخانان هم مثل شما مبتلای شراب شده باشد بهر حال اگر
بعد ازین آن فرزند ترک شراب نکند و بموجب حکم عمل ننماید دانسته باشد که هرگز با وی چیزی نخواهیم نوشت و

وصلاح و فساد او را بخاطر راه نخواهیم داد این شنیده شد که فیلانی که در جنگ بدست افتاده هنوز از نظر اشرف نگذشته
بود بجنگ انتخاب است بهمعنی را از ادب دور نمود باید که تمام فیلان را بخواجه فراست سپارند روانه درگاه سازد و خانخانان
نیز بخاطر نمودند و فرمان نوازش بنام میرزا خاصه میرزا شاهرخ که در مالوه بود فرستاده شد و خلعت گرامی
دکن مرحمت نموده چون راجه سورجسنگه در ان صوبه مصدر خدمات پسندیده شده بود حسب الالتماس شاهزاده
و خانخانان بعنایت نقاره سرفرازی یافت در یولا عرضداشت سلیمه سلطان بیگم رسید که پنج شش منزل همراه رفته
شاهزاده آمده بسرعت روانه درگاه شد که بعضی ملتمسات آن فرزند پیشتر از رسیدن ایشان معروض دارد دوم
ماه اردی بهشت پیشکش حسن بیگ بدخشی گرانبار بنظر گذشت در دوازدهم محمد خان انکه والده ماجده زین خان
کوکلتاش بجوار رحمت ایزدی پیوست و آنحضرت پاس خاطر منظور داشته بپرسش بازماندها قدم رنجه فرمودند
درینوقت عرضداشت شاهزاده ولی عهد رسید التماس نموده بودند که حضرت مریم مکانی که ظل مجازی ایزدی است
این مرید را گرفته بشرف پابوس آنحضرت رسانند که شما خود التماس اینمعنی نمایند باز عرضداشت رسید که چون
آنحضرت در تقریر عفو بر جرایم تقصیرات بنده کشیده اند امیدوارم که سرفرازی این مرید را منظور داشته حق
از مریم مکانی التماس نمایند و عرض کنند که چنانچه ما تقصیرات او را عفو فرموده ایم شما نیز عاطفت خود را شامل حال
او نموده بملازمت ما خود مشرف سازند تا رفع توهمات این مرید شود دو دست محمد را بملازمت فرستاده که اختیار
ساعت آستانبوس را منجمان پادشاهی نمایند و این بنده در هر قرار سجده شکر بجا آورده متوجه درگاه خاقان
والا احسان این رباعی که از واردات طبعی آصف خان است در منشور سعادت قلمی نمود و دوست محمد را رخصت معاودت
فرمودند رباعی ای جسته زما بر سر عادت ساعت * ادراک وصال را چه حاجت ساعت * از وصل کند کسب سعادت
ساعت * ساعت چه کنی بهانه ساعت ساعت * در یولا عرضداشت میرزا شاهرخ مشتمل بر اظهار شوق و آرزوی
آستانبوس و التماس آمدن بدرگاه معروض بساط عزت گشت فرمان گیتی مطاع شرف نفاذ یافت که چون حکم به
شاهزاده دانیال شده اگر او از سعادتمندی متوجه درگاه شود همراه بودن آن فرزند بیش از سلطنت است و اگر
از بی دانشی باغوا و اضلال همنشینان عاقبت نیندیش متوجه درگاه نشود در آنصورت مرد معتمد کاردان را داد

حدود متعلقه خویش گذاشته خود جریده عازم زمین بوس گردد و نیز فرمان مطاع بنام سور رای راجه بیان قلمی شد که چون
لختی خاطر از ان کار پرداخته و مفسدان آن سرزمین را آواره دشت ادبار ساخته باید که با مردم کومکی خود متوجه
درگاه شود در نهم خورداد رای رایان و ضیاء الملک بخشی با دیگر بندها حسب الحکم رسیده بسجود قدسی آستان
جبین اخلاص نورانی ساختند شاهزاده دانیال دوازده زنجیر فیل از غنایم فتح عنبر و فرهاد حبشی مصحوب جادون
داس ارسال داشته بود درین تاریخ بنظر گذشت از آنجمله فیل شاهرخ داخل حلقه خاصه شد عرضداشت شاهزاده
بلند اقبال که از اتاوه گذشته نوشته بود موجب افزای خاطر گشت و از عرضداشت شاه بیگ خان کابل قندهار
بوضوح پیوست که الوند سلطان برادر فرهاد خان روی امید بقدسی آستان نهاده در یولا بقندهار رسیده است
آمدن شاهزاده ولی عهد بمیمنت و سعادت بخدمت حضرت خاقانی آنرا که حق سبحانه مسعود و لیاقت بلند
و آماده مدارج ارجمند سازد فرق عزتش بعنوان خویش برافرازد و نهانخانه ضمیرش بفروغ شمع خرد و انوار دانش
روشن دارد بی زحمت سعی و طلب نقدهای مراد در دامن اقبالش نهد و زمام توسن ایام بدستش دهد و گردش افلاک
برای و خواهش او گرداند مصداق این کلام صورت حال فرخنده مآل شاهزاده بلند اقبال است که هر چند بعضی فتنه
که ملازمت آنرو دیده خرد شان قریب چند پیش بین در سود خود را بر زیان عالمی مقدم دارند بجهت گرمی
خویش صلاح دولت صاحب و ولی النعم از دست دهند بترتیب اسباب شورش پرداخته خاطر مبارک شاهزاده را
بمقدمات باطل متوهم و متردد می ساختند لیکن آن برگزیده الهی و دانای رموز آگاهی برهنمونی خرد و دانش سر
رشته اخلاص و سعادتمندی را از دست نداده در استرضای خاطر پدر بزرگوار شرایط احتیاط مرعی میداشت
بالجمله چون سلیمه سلطان بیگم آن درة التاج خلافت را از حجاب برآورده متوجه ملازمت ساخت حسب الالتماس
ایشان مقرر شد که حضرت مریم مکانی استشفاع تقصیرات ایشان نموده در پای حضرت اندازند چون نواحی دار
الخلافت بورود موکب مسعود والا استکی یافت حضرت مریم مکانی بیکمنزل پیشتر شتافته آن گوهر اکلیل سلطنت را
بمنزل خود آوردند و در دولت سرای ایشان قران السعدین اتفاق افتاد شاهزاده سعادتمندترین سر نیاز بپای
مبارک آنحضرت نهاده مدت مدید استیفای ذوق وصال فرمود خاقان ستوده خصال دیده اشتیاق بجمال جهان

آرای فرزند اقبالمند نورانی ساخت و آن جگر گوشه دولت را در آغوش عزت گرفته بدولتخانه آوردند و حکم شد که
کوس نشاط بلند آوازه سازند دوازده هزار مهر بتصدق سر زر و نهصد و هفتاد و هفت زنجیر فیل برسم پیشکش گذرانیدند
از آنجمله سیصد و پنجاه و چهار زنجیر فیل از نر و ماده بپذیرایی یافت تتمه بایشان بخشیدند درینوقت فرمان باسم
شاهزاده دانیال قلمی شد که چون راجه سورجسنگ مدتها چند است که از سعادت آستانبوس محروم است و التماس
دارد که یکمرتبه بوطن خود آمده روزی چند بانتظام مهمات ضروری که لازمه زمینداریست بپردازد باید که آن فرزند
کوسداس تهالی را که مدار علیه اوست با جمعیت او در خدمت خود نگاهداشته راجه را جریده روانه درگاه سازند درین
تاریخ بوتن نام فیل خاص از غنایم فتح دکن که در تیزی و تندروی برباد سبقت جسته و داخل فیلخانه خاصه بیکبانی
وحوش فعلی عدیل و نظیر نداشت حسب الالتماس شاهزاده بلند اقبال بایشان مرحمت شد و دستار خاصه از
فرق مبارک خود برگرفته بر سر شاهزاده نهادند و حقیقت این سر را دانایان کارآگاه نیکو شناسند شیخ عبد
الرحمن ولد شیخ ابوالفضل و ابوالبرکات برادر او از دکن آمده سعادت آستانبوس دریافتند و از پیشکشهای
آنها سه زنجیر فیل و چهار قبضه شمشیر و هفت عقد مروارید با دیگر مرصع آلات و امتعه دکن بعرض رسید نواره
و بیرم ترمه خاصه بشیخ عبدالرحمن عنایت شد بیربر رای پسر راجه بیربر عرضداشت شاهزاده دانیال آورده نوشته بود
که ترک شراب کرده ام و شش ماه است که از بعجز ترخیم نرسیده ام و بجهت عدم استعداد خود ترتیب مقدمات نموده بود غافل
از آنکه گوهر گرامی دولت نصیب کسی باشد که سزای او بود و حق بمرکز خود قرار گرفت و دیگر خود را بازی دادن و آب
بر هاون کوفتن و باد بغربال بیختن است درین تاریخ جهارالله ولد میرزا علی اکبر شاهی انعام شد ابوالبی اوزبک از توران
آمده ملازمت نمود او از امرای عمده عبدالمومن خان است و مرتبه حکومت مشهد داشت بعد از کشته شدن عبد
المومن خان باقی خان هر چند باستمالت و پرداخت بر بودن راضی نشد و بعزم زیارت خانه کعبه مبارک دست آویز
نجات خود ساخته روی امید بکعبه مقصود نهاد و مشمول عواطف خسروانه گشت قلیچ خان که از بندهای قدیم الخدمت
و عمدهای دولت است بمنصب والای شش هزاری ذات و سوار فرق عزت برافراخت حسن بیگ شیخ عمری بصاحب
صوبگی کابل و ضبط ولایت بنگش دستوری یافت مادهوسنگ بمنصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار ممتاز گشت

برابوالبی منصب پانصدی ذات و یکصد و پنجاه سوار عنایت شد از سوانح بنگاله آنکه راجه کا از زمینداران عمده آن مرز و بوم است
بر سر سنار کام آمده در برابر افواج منصور معسکر آراست و بر تسخیر قلعه بهمانی که سلطان قلی قلماق و مظفر خان
با دیگر بندهای قدیم در آنجا بودند هجوم آورده بهادران کار طلب کوششهای مردانه و ترددات پسندیده ظاهر ساختند
چون مخالفان محاصره را تنگ ساختند سلطان قلی فیل سوار از قلعه برآمده با فوجی از مغل و راجپوت که همراه داشت
بدفع اعدای دولت همت گماشت و باقبال روزافزون غنیم را منهزم ساخته بسیاری را بقتل آورد و بقیة السیف آواره
دشت هزیمت گشتند و باز مخالفان جمعیت کرده بر سر قلعه که احمد یوسف کشمیری بود زور آوردند و جمعی
از کشمیریان بسعادت شهادت رسیدند و احمد خود سه زخم برداشت چون شب شد برگشته بمقر خود فرود
آمدند و روز دیگر باز بر سر قلعه سلطان قلی هجوم آوردند راجه غنیم را قوت یافته ابراهیم بیگ انگه و رانکو ولد
دولت را جمعی بکومک آنها تعیین نمود و غنیم کار ناساخته برگشت همین طور گاه بر سنه گاه بر دار و گاه بر سنکا
خواجه سرا که در سنار کام بود هجوم آورده زد و خورد میکردند و از طرفین مردم بقتل میرسیدند آخر مقهوران را
از نوارهای جنگی برآمده عرصه پیکار آراستند و ابراهیم انگه جمعی از مغل و راجپوت همراه گرفته بمدافعه غنیم همت گماشت
و بسیاری از مقهوران بتیغ بیدریغ آواره صحرای عدم ساخت آنگاه راجه مکر خود با نوارها و توپخانه
تمام در برابر آمده لشکر ابد لخت به توپ و تفنگ کارسازی کردند و از جانب دولتخواهان نیز بمدافعه و مقاتله
کمر بسته غایت اجتهاد بتقدیم رسانیدند و چند جهاز و غراب با توپ و تفنگ از غنیم غرق شد و مخالفان ناکام عطف
عنان نموده در برابر عسکر اقبال قلعهها ساخته نشستند امید که باقبال ولی نعمت خاقان ستوده خصال کار خود بکنند
قبل ازین میرزا شاهرخ فرمان شده بود که بر سر راول اوکرسین ... بانسواله رفته ملک او بتصرف آورد و میرزا
با وجود ضعف و بیماری نطاق خدمت برمیان جان بسته بدانسو شتافت و آن متمرد برگشته روزگار در مقابل جنگ
کرد و بیمن اقبال روزافزون شکست بران برگشته بخت افتاد و بشعاب جبال و کریوههای دشوار گذار پناه برد
و قلعه بتصرف میرزا در آمد و مرتبه تمکن ... در آن قلعه طرح اقامت انداخته بضبط ملک او پرداخت غنیم چون در
آنجا دو کاری نتوانست ساخت جمعی از مردم خود را همراه گرفته بتاخت و تاراج ولایت مالوه شتافت میرزا از

آگهی صلاح

آگهی صلاح در بودن خود ندیده عنان عزیمت بصوب مالوه تافته تا آن ملک را از دستانداز و آشوب غنیم محافظت و
محارست نماید چون میرزا بمالوه در آمد آن هرزه فرصت وقت غنیمت شمرده بار دیگر رو بسمت قلعه خود برگشت و میرزا
بجهت بار دیگر روزی چند در مالوه توقف کرده تا بعد از انقضای ایام برشکال باز باستیصال آن برگشته احوال همت
مصروف دارد در اوراق سابق ثبت ذکر یافته که میرزا حسن پسر میرزا شاهرخ از سعادت خدمت به محرومی اختیار
نموده آواره دشت ناکامی گردید و تا حال ظاهر نشد که بکدام جانب رفته و از آنجا سر بر خواهد کرد در بنولا معروض شد
که نزد شاه عباس رفته بود در هنگامی که شاه متوجه تسخیر اولکه آذربیجان شده او را نزد حسین خان هرات
فرستاد و بعد از اندک فرصتی از اوزبکیه بنواحی مروچاق و مرغاب رفت تا خبر او ردیوسف خان انجار او دستگیر کرد
برد حسین خان بشاه عرضداشت نمود که بودن پسر میرزا شاهرخ درین حدود صلاح دولت نیست اگر بصوب
بدخشان کسیل کرده شود اوزبکیه را با او سر بکاری می افتد و فرصت پرداختن این ملک نخواهد رسید شاه نیز
رای او را مستحسن داشته نشانی فرستاد که میرزا حسن را به بدخشان روانه سازد و او بمیان احشام نکدر رو بهزاره
در آمد قریب بیست هزار سوار و پیاده از احشام نکدر و هزاره بر گرد او فراهم آمده آغاز فتنه و فساد کردند و ولایت
تولیکه در میان کوهستان واقعست بغایت وسیع و فراخ افتاده تا بخلجه هزار خانه از نکدر و هزاره در آنجا
بنگاه دارند در هنگامی که میرزایان قندهار را بشاه بیگ خان سپرده روی امید بدرگاه سلاطین پناه نهادند آن
ملک بتصرف اوزبکیه بود و اولیای دولت بزور و بازوی شجاعت و تائید دولت روزافزون از تصرف اوزبک
بر آورده ضمیمه ممالک پادشاهی گردانیدند میرزا حسن را هوای گرفتن این ملک در سر افتاد بجمع کثیر از احشام
آنجا بترتیب اسباب شورش پرداخته و فوجی که بحراست آنجا تعین بود تاب مقاومت نیاورده ... ازیشان این
خبر قندهار را بمردم معتبر کاردان سپرده متوجه دفع این فساد شد و ارباب عصیان با او زد و خوردی تاب مقاومت
نیاورده آواره دشت ادبار گشتند و افواج منصوره بتکامشی شتافته بسیاری از آن خون گرفتها را بقتل رسانیدند
میرزا حسن خجلت زده ناکامی شده بکوه جزان پناه برد عزت مآب ضیاء الملک بمنصب هفتصدی ذات و سیصد سوار
سرافراز گشت رای رایان حسب الحکم بسجود قدسی آستان فرق عزت برافراخت یکصد و پنجاه مهر و ده هزار روپیه

نذر و دو قطعه لعل و بیست دانه مروارید پیشکش گذرانید کلیانداس پسر رای کوپال یک زنجیر فیل پیشکش کرد و پیش ظاهر
موسوی سعادت ملازمت دریافته یکصد مهر و یک هزار روپیه نذر گذرانید و در بنولا بالتماس شاهزاده بلند اقبال
رقم عفو بر جرایم راجه باسو کشیده آمد تا تاربیک سفرچی بمنصب هفتصدی ممتاز شد از سوانح دستوری
یافتن شاهزاده بلند اقبال باستیصال رانای مقهور چون همگی همت جهانگشای خاقان گیتی ستان مصروف
و معطوف بران بود که ولایت توران که ملک موروثیست بتصرف اولیای دولت قاهره در آید و در بنولا بهمت
بجهت صاف ساختن سواد هندوستان و برانداختن خار بن ارباب عصیان شاهد این مقصود چهره آرزو
مراد نمیگشت چنانچه در هنگام نهضت رایات منصور بصوب دکن شاهزاده ولیعهد را بسر رانای مقهور رخصت
فرمودند و پیش از آنکه مهم رانا بانجام رسد شورش بنگاله واقع شد و بالتماس راجه مانسنگ رایات فیروزی
بصوب الله آباد بحرکت آمد چنانچه در سوانح گذشته نگاشته کلک وقایع رقم گشته در بنولا که فرصت داد
و موانع از پیش برخواست رای صواب انداز خاقان ممالک ستان چنان تقاضا نمود که چون مهم رانا
نامزد آن فرزند بود و در بیمدت بنابر بعضی موانع حسن انجام نیافته لا بود دولت آنکه بنیروی همت
آن قرة العین خلافت صورت اتمام پذیرد و این غزات بنام نامی آن فرزند در دیوان قضا و قدر زده کلک
تقدیر گردد لاجرم روز بیست و یکم ماه الهی که حسن ... بود آن گوهر اکلیل خلافت بموجب حکم پدر
بزرگوار بمبارکی و فیروزی رایات فتح و نصرت برافراشت و جمعی از امرای که اسامی آنها نوشته
میشود بنوازش خسروانه سرافراز گشته در خدمت آن درة التاج سلطنت دستوری یافتند و حکم شد که
آن نور پرور ایزدی هر روز یک چیز از ما التماس می نموده باشد اسامی امرای کومک جگناتهه رای رایسنگ
مادهو سنگ رای درگا رای بهوج هاشم خان شیخ دولت قرا بیک زاهد ولد صادق خان افتخار بیک بهد
ریدار چادون دلپت ولد رای سنگ خواجگی فتح الله میر کرای راجه بکرماجیت رضا قلی شیر بیک ...
سکت سنگ ولد موتا راجه سیف الله شاه ... بدیع الزمان چنک بیگ
لشکری پسر میرزا یوسف خان تاش بیگ کلیانداس میری مصطفی کیسو امیر بیگ ترکمان سید جلال بارهه

عادل بیگ

عادل بیگ ولد باقر خان مکند داس چادون خواجه نور الدین نرائن داس مانسنگ شاه قلی برادر آصف خان سالار بیگ
سور جادیا ... شیخ آدم انصاری بهوج راج کلاه ... برسنکداس شیخ محمد مغل ابو الفتح مغل شاه بیگ
کولابی میرزا قلی دیوانه پهلوان بهاء الدین برق انداز با جماعه برق اندازان نرائن داس کنکا دهر و چندی دیگر

نهضت موکب شاهزاده ولیعهد بر سر رانای مقهور و توجه رایات منصور از فتحپور بصوب الله آباد چون
شاهزاده ولیعهد رایات اقبال بتسخیر ملک رانا برافراشت روزی چند در فتحپور بجهت سامان ضروریات توقف
اتفاق افتاد بجهت خزانه معتد به لشکری که با آن وفا کند التماس نمودند و ارباب دخل در سرانجام آن ایستادگیها
بموقع ظاهر ساختند و منافقان فرصت طلب ملتمسات شاهزاده را بلباس دیگر وانموده در نظر آنحضرت بعذر
نارفتن جلوه دادند تا گاه شاهزاده آگاه در پیغام گذارد که این مرید احکام آنحضرت را نمونه اوامر الهی دانسته
بشوق هر چه تمامتر متوجه خدمت مامور شده بود لیکن ارباب دخل در خور کار بسامان لوازم آن نمی پردازند
بلین لشکر و جمعیت مهم از پیش نخواهد رفت و بیهوده خود را سبک ساختن و اوقات ضایع کردن چه لایق
است مکرر معلوم آنحضرت شده که رانا از کوهستان بر نمی آید و هر روز بجنگ پناه برده بیکجا قرار نمیگیرد تا ممکن
باشد بجنگ نمی پردازد تدبیر کار او منحصر در آنست که افواج هر سو در آمده کوهستان او را بطریق قمرغه
درمیان گیرند و هر فوجی هر آینه آنقدر باشد که اگر بحسب اتفاق با آن مقهور دو چار شوند از عهده او بتوانند
بر آمد و اکثر دولتخواهان بروش دیگر صلاح دیده اند چون مردم من بغایت پریشان احوال اند حکم شود که
این مرید جبین سعادت بسجود کریاس فلک اساس روشن ساخته بمحال جاگیر خود شتابد و در خور این سامان
بر اصل نموده با جمعیت فراوان متوجه استیصال او گردد و بعد از آنکه عرضداشت شاهزاده بلند اقبال بمسامع
عز و جلال رسید شاهزاده شکرنسا بیگم را بخدمت آن گوهر اکلیل خلافت فرستاده فرمودند که چون آن فرزند
در ساعت مسعود رخصت شده ارباب تنجیم جهت قرانی که درین نزدیک میشود بجوین ملاقات نمی نمایند تا
که بمبارکی و خیریت متوجه اله آباد شود و هرگاه خواهد باز متوجه ملازمت گردد بنابرین بتاریخ ششم آذر ماه
از فتحپور کوچ فرموده نزدیک متره از آب جون عبور نموده متوجه اله آباد شدند دوازدهم ماه مذکور میرزا

مظفر حسین بجوار مغفرت ایزدی پیوست و بجهت پاس آن دودمان عالی بیک محمد چوپانی را حکم شد که نعش
او را به اهلی بسازند چون عادلخان در فرستادن و روان ساختن میر جمال الدین حسین انجو سستی می جنبید خاطر
قدسی مظاهر ازین رهگذر برآشفت و مصحوب عنایت الله کتابدار فرمان جهانمطاع بشاهزاده دانیال و خانخانان
عز اصدار یافت که چون بعنایت ایزد سبحانه درین حدود کاری که موجب نگرانی خاطر ماشد نمانده اگر صلاح داشته عزم
داشت نمایند که منهضت رایات اقبال بر سم سیر و شکار بدان صوب اتفاق افتد و خلعت خاصه بشاهزاده و خان
خانان و میرزا رستم مرحمت شد و چون مشار الیه بخدمت شاهزاده پیوست با وجود ضعف و بیماری باستقبال
آمده مراسم تسلیمات و سجدات بتقدیم رسانیده فرمان را آرایش فرق عزت خویش ساخت و بعد از دو روز رخصت
انصراف یافته عادلخان فرستاده نشان سعادت عنوان که مضمون آن مشتمل بر هدایت شاهزاده دانیال دستوری
و دستاری که بر فرق مبارک بسته بودند با اسب خاصه هر پر ساده نام مصحوب او مرحمت نمودند و از سوانح آمدن
خواجه عبدالله خواهرزاده خواجه حسن نقشبندی برادران بزرگ خاقان سپهر بارگاه خواجه عبدالله برادر
برادر خواجه یادگار و خواجه برخوردار از ولایت آمده روزی چند با شیر خواجه بسر بردند و در هر جا کارزاری پیش آمد در همگنان بجوهر شمشیر و داد مردی خود را نمایان ساختند و چون شاه مار بخت بلند پرواز
از صحبت خواجه جدا گردیده در لاهور بخدمت شاهزاده بلند اقبال پیوستند و در مبادی حال در سلک احدیان
منتظم گشتند و رفته رفته جوهرشناسی و قدردانی آن چراغ افروز دودمان خلافت بمراتب بلند ترقی
تصاعد نمود چنانچه خواجه عبدالله در الهباس بمنصب هزار و پانصدی و خطاب خانی بلند پایگی یافت و چون
شریف خان وکیل السلطنت شد نقش خواجه او خوب ننشست و پیوسته در خدمت آنحضرت غمازی کردی اگر خواجه
عبدالله بدرگاه والا روی امید نهاد و حضرت خاقانی جوهر اصالت و شجاعت از سیمای حال او دریافته و شایسته
ترتیب دانسته بمنصب هزاری و بخطاب صفدرخانی سرافرازی بخشیده نزد برادران را نیز بمناصب مناسب فرق
عزت برافراختند در ینولا بعرض رسید که چون علی رای زمیندار تبت بر سر زمیندار تبت کلان رفته او را
از پای در انداخت و طلای بسیار بتصرف او در آمده و حوصله اش برداشت آن نکرده از تنک ظرفی و آشوب دماغی

پا از حد کلیم ادب بیرون نهاده بحوالی کشمیر آمده فرمان بنام قلیچ خان صادر شد که لشکر شایسته سامان نموده
بکومک محمد قلی حاکم کشمیر فرستد آن زیاده سر ما لش سزا یابد و در پانزدهم آبان بندر لاهری بشاهزاده کلان
عنایت شد و نیز اسب خاصه شاه عنایت نام مصحوب دوست محمد بجهت ایشان فرستادند و هم در آن ایلغار و سیران اجا
بندر کنبایت در وجه انعام شاهزاده دانیال مقرر شد و حسب الالتماس شاهزاده کلان خواجه فتح الله بخشی را بمنصب
هزاری سرافراز ساخته بملازمت ایشان فرستادند محمد قلی دوازده راس اسب از طغانزادان بر سم پیشکش ارسال
داشته بود در نظر اقدس گذشت و از سوانح فیروزی یافتن سپاه بنگاله و دستگیر شدن کیدار زمیندار ازوی
این بر سبیل اجمال آنکه راجه کیدار که از زمینداران عمده سرحد بنگاله است بیاوری و کومک راجه مکه قریب پانصد
کشتی از غراب و جلیه و کوسه فراهم آورده بر سر قلماق که در تهانه سری نگر بود آمده جنگ انداخت قضا را قلماق
شکست یافت و آخر روز در تصرف کیدار در آمد چون این خبر براجه مانسنگ رسید فوج پسندیده بالنواره و توپخانه
سرانجام نموده بمالش او نامزد فرمود و در حوالی بکرمپور تلاقی فریقین اتفاق افتاد در جنگ عظیم روی داد و باقبال
روز افزون مخالفان شکست خورده و بسیاری از فرنگی و بنگالی بقتل رسیدند و در زخمی زده تفنگ کیدار خود
را مگر بر پیش گرفت بهادران لشکر تکامشی نموده او را دستگیر ساختند و بهمان جای که داشت تردد راجه رسید و از
فرو شدن آن دغبار فتنه و آشوب فرو نشست از سوانح انهزام علی رای تبتی است و تفصیل این مجمل آنکه چون فرمان
بقلیچ خان رسید علی اسرع الحال سه هزار سوار و پانصد برقانداز بسالیقی سیف الله پسر خود بکومک محمد قلی
بیک حاکم کشمیر فرستاد از صیت سطوت افواج قاهره پای عزیمت علی رای از جای رفت و ارکان همتش تزلزل پذیرفت
و با آنکه میان او و محمد قلی بیک پنج کروه مسافت مفاصله بود از غایت رعب و هراس بی جنگ پریشان شده روی
ادبار بوادی فرار نهاد و مقارن آن حال سیف الله نیز بکومک رسید و افواج قاهره بتعاقب شتافته تا جائیکه گذار
سوار میسر بود عنان باز نکشیدند و آن بخت برگشته سر از پا نشناخته خود را از شعاب جبال و کوهها بدشواری
انداخته جان بسلامت برد از سوانح برگشتن راجه مکه و شرح این اجمال بر سبیل اختصار آنکه راجه مکه از راجهای
عمده است از خزانه و لشکر و نواره و توپخانه و فیل هیچ کمی ندارد و اگرچه سوار در میان آنها کم است و لیکن پیاده

کرور عزیمت هفتصد هزار و بیست هزار پیاده باشد توجهی سامان می تواند کرد و فیل سفید در ملک او بهم میرسد
و شنیده میشود که الحال دو فیل سفید یکی نر و یکی ماده دارد و مقرر است که پادشاه زمین منشد بهر جا که اراده رفتن کند
تخت نشانیده می برند و در آئین آنها هیچ جانداری حرام نیست سگ و خوک و گربه و زاغ و موش و هر جه بدست می
می خورند جواهر نفیس خصوص یاقوت در خزانه او وافر است بالجمله درین ایام ملک پیگو که کان یاقوت دارد بتصرف
او در آمده و زر و جواهر وافر که بروزگاران فراهم آورده بود بدست او افتاده و باد نخوت و غرور در کاخ دماغش پیچید
و اندیشهای بیجا و فکرهای باطل در خاطرش جا کرد و مقارن آن حال راجه کیدار زمیندار بکرمپور که از راجه مانسنگ شکست
یافته بود تحریک آمدن او به بنگاله نمود بتسخیر این ملک باد در چشم خیالش بسهولت و آسانی جلوه داد و آن بد
باد مغرور و پندار بر همنونی راجه کیدار متوجه بنگاله شده و در سرحد خود قلعه طرح انداخته بالشکر حسرت فزون
از قیاس فرو کش نمود و درین وقت راجه مانسنگ با افواج قاهره در بهوال برفع فتنه عثمان افغان اشتغال داشت
چون خبر راجه مکه شنید ناگزیر بدانسو شتافت دکرم و حسیان از آب گذشته مقابل او در سرحد ملک
خویش معسکر آراسته و پیوسته بین الفریقین جنگ میشد و اولیای دولت اعلام فتح و نصرت برافراشته مخذول
و خیم العاقبت را شکست میدادند چنانچه در اوراق گذشته بتقریب مذکور گشته تا آنکه آنها روی بکمی نهاده
غنیم را پای همت از جای رفت و خود را مردای کار ندانسته رخت سلامت از ورطه هلاک بیرون انداخت و از
برگشتن او راجه با سهولت آمده همت برفع فتنه عثمان بست و او نیز بغلبه رعب و هراس جنگ ناکرده گریخت راجه
خاطر از انتظام و استحکام کار پرداخته تهانجات مقرر ساخت و در تهانه یکی از سپاهیان کاردان را با فوجی در
خور آن مقام گذاشته همعنان فتح و فیروزی مراجعت نمود و درین تاریخ حکم شد که دیوانیان عظام در جمیع
بلاد و سراها که در سر راه واقعست آش خانها و لنگرها ترتیب نمایند که فقرا و مساکین از خوان نوال آنحضرت
فیض برگیرند میرکلانی پسر ابوتراب بمنصب هفتصدی ذات و چهارصد سوار سرافراز شد و میر مرتضی
بمنصب دو هزاری ذات و سوار فرق عزت برافراخت چون میرزا کیقباد پسر میرزا محمد حکیم از همنشینان خاص
برادر از هر قسم مکیفات با افراط میخورد و بی اعتدالانه روزگار بسر میبرد حواله راجه جگناته شد که بمحبس

در قلعه رنتهنبور بوده عبرت از کار خود برگیرد و چون اولکه گجرات بصوبداران اعظم و اولاد او از دیوان اعلی
تنخواه شده بود حسب الالتماس مشار الیه شادمان بخدمت احمدآباد و عبدالله بگجرات جونا گره سرافرازی یافتند
و منصب شادمان از اصل و اضافه هزار و پانصدی ذات و سوار مرحمت شد و عبدالله بمنصب هزار و پانصدی ذات و
هفتصد سوار فرق عزت برافراخت از غرایب سوانح ولایت ایران بمسامع جلال رسید که در بیست و هفتم آذرماه
سال حال میر معصوم بهکری که برسم رسالت نزد دارای ایران شتافته بود وقتیکه شاه عباس قلعه
ایروان را محاصره داشت رسیده شاه جمعی از اعیان دولت خود را برسم استقبال فرستاده باعزاز و اکرام تمام در
آورد و ساختن و بعد از ملازمت نمودن نامه حضرت خاقانی را گرفته شاه بدست گرفته بر سر نهادند و بغایت
تعظیم و تبجیل بتقدیم رسانیدند و مکرر می پرسیدند که حضرت ظل الهی از حوزه مرحمت دارند در روز دیگر با شارت
شاه سوغاتها در چمن پیش درد و فیلخانه چیده بردند و آن سراپرده کشیده و شاه آمده فرداً فرداً بنظر در آورد
و چند روز آن اسباب بهمان دستور چیده بود و ایلچیان گرجستان و اوزبکستان و خوانین اوزبکیه و مردم
که از اطراف و جوانب آمده بودند مکرر فرستاده تماشا فرمود و پیوسته میر معصوم را بحضور طلب داشته بودند
و درین ولا از روی خواص معاودت نموده سعادت زمین بوس دریافت و از جانب شاهزاده تسلیمات و سجدات
بتقدیم رسانیده عرضه داشت ایشان از گذرانید و پوستین روباه سیاه از پیشکش نیز خان التماس نموده بود
خاطر اشرف اقدس از کوه خوش و منبسط و مبتهج گشت درینولا عرضه داشت میرزا غازی پسر میرزا جانی بیگ خان
از ته رسید که در فلان تاریخ عازم آستان بوس شده او امیدوار است که درین زودی سعادت ملازمت در یابد و حسن بیگ
شیخ عمری بیست راس اسب را هوار پیشکش فرستاده بود از نظر گذشت آقا نور بخدمت کوتوالی ملتان سرافراز

وقایع سال چهل و نهم از مبدا جلوس اشرف روز شنبه هجدهم شوال هزار و دوازده هجری بعد از هشت
ساعت و بیست دقیقه آفتاب جهان افروز به برج حمل شرف و سعادت ارزانی فرموده سال چهل و نهم از عهد خلافت
خاقان والاحشمت بفرخی و فیروزی آغاز شد و آئین هر ساله فیلخانه را آئین بسته هر روز یکی از بندها
جشن نشاط می آراستند و در مبادی این سال حق تعالی شاهزاده دانیال را از صبیه دولت اجین فرزندی کرامت فرمود

نام او هوشنگ شده بیست و پنجم فروردین خواجه برتاب از حضرت شاهزاده ولی عهد آمده عرضداشت مشتمل بر
مبارکباد نوروز و زیاده زنجیر فیل بر رسم پیشکش گذرانید و چون حسب الالتماس ایشان بوستین سمور و پادشاهانه بیک
سفید مصحوب بعضی خواص عنایت شده بود اظهار تسلیمات و سجدات نموده این بیت را مناسب مقام قلمی نموده
بودند *بیت* که بر سر من زبان شود هر موئی * یک شکر تو از هزار نتوانم کرد * و درین ایام منصب حکیم قلم از اصل
اضافه هشت صدی ذات و پانصد سوار حکم شد میرزا بهرام و میرزا انعام و میرزا اسماعیل و میرزا حیدر اولاد
مظفر صفوی بمناصب لایق سرافرازی یافتند و درین تاریخ از منهیان کابل بعرض رسید که تخته بیگ خان
که بکومک لشکر بنگش تعین بود الوس علی زئی را تاخته اسیر فراوان بدست آورده، غلات و حبوبات آنها را
آتش در زده سالما و غانما مراجعت نموده، اتفاقا آن جون کرفتها باز در سر تنگی راه بر لشکر منصور گرفته جنگ
پیش می آیند و بهادران خان فشان داد شجاعت و جلادت داده، بسیاری را بقتل میرسانند و بقیة السیف شکسته
و زخمی بدر میروند، چون بعرض رسید که شاهزاده دانیال دست از شراب باز نمیکیرد و شیفته پیاله شده ضبط
خود نمیتواند کرد لاجرم حکیم فتح الله پسر حکیم ابوالفتح که از خانه زادان محرم مزاجدان بود بنزد آن درة
التاج سلطنت فرستاده پیغامهای درشت تلخ کرد در معنی شیرین تر از آب حیات بود بتقریر او حواله شد
و بعد از روزی چند عبلی نام اسب خواص از پیشکشهای خاصه شاه عباس مصحوب خواجه عمر بشاهزاده
دانیال مرحمت فرموده نزد ریتولا بعرض رسید که خان خانان در مقام بهوا ایته بشاهزاده پیوسته میر جمال الدین
حسین که بابشارت عادلخان درباب طلب فوجی جهة آوردن پالکی و پیشکش نوشته بود بحسن نمود بنابران میرزا
ایرج بهادر با پنج هزار سوار بدین خدمت دستوری یافت و مقرر شد که چون بحرس مراجعت و جشن طوی
منعقد گردد خاطر از آن صوب پرداخته متوجه پایبوس سلیمانی شوند از سوانح نقاب آرائی والده سلطان
خرو و بنها خانه عدم درین مرتبه که شاهزاده والا اقبال الله آباد تشریف برده بپیوسته در دماغ ایشان همیشه سودا
و آشوب سودای بر مزاج ایشان استیلا یافت روزی آنحضرت تشریف فرموده بودند با یکی از همسران خود
گفتگوی کرد، برآشفت و پوشیده از پرستاران خود افیون خورده، سر بیالین فنا نهاد و بعد از آنکه افیون

کارخود

کار خود کرد، بود خادمان محل توقف یافته سر عجیب بملازمت آنحضرت فرستاده، ازین حادثه آگاه ساخته در رسیدن
ایشان جان بحق تسلیم کرده بود و چون کلانترین اهل حرم و والده نخستین فرزند بود والفت تمام داشتند خاطر
قدسی نظام بغایت برآشفت و این مصیبت بر آن حضرت گران گذشت درین تاریخ رای رایان بخطاب بکرماجیت
فرق عزت برافراخت و او در برابر این موهبت تازه ده زنجیر فیل و دیگر امتعه نفایس بر سم پیشکش معروض داشت
و قاضی عزت الله و ناد علی بیگ میدانی از کابل آمده بسعادت سجود کریاس فلک اساس جبین عزت نورانی ساختند
خواجه رحمت الله بخدمت بخشی گری کابل و ملک احمد بمشرفی عمارات آن خطه دلگشا رخصت یافتند و اهل بسر
صادقخان بخطاب صادقخانی سرافراز شد و راجه بکرماجیت را بمنصب والای چهار هزاری اختصاص بخشیده شیخ عبد
الرحمن را جهت استیصال بر سنگدیو و سازبونیدلهای سیاه بخت تعین فرمودند راجه رامسنگ و رای پرتهار
و جمعی زمینداران آنحدود بکومک لشکر فیروزی اثر نامزد گشتند رحمت خان فوجدار بمنصب پانصدی و میرزا
حسین ولد میرزا شاهرخ و عنایت الله برادر خواجگی فتح الله هر کدام بمنصب سیصدی سرافراز شدند و راجه رامسنگ
را بمنصب سه هزاری پانصدی و سه هزار سوار و نقاره علم و پالکی بخشیده جمدهر مرصع نیز بوی از خاصه عنایت نمودند
قبل ازین بردی خان را جهت بعضی بی اعتدالیها از نظر افکنده جاگیر تغیر فرموده بودند درینولا بار بنظر مرحمت مخصوص
داشته منصب دو هزاری ذات و پانصد سوار جاگیر عنایت شد و درین تاریخ بعرض اشرف رسید که شاه عباس دارای
ایران فتح مرو نموده، متوجه قلعه ایروان شد از سوانح انعقاد جشن طوی شاهزاده دانیال با صبیه عادلخان
مرزبان دکن چون عادلخان مصحوب میر جمال الدین حسین انجو و مصطفی خان وکیل خود پالکی را با پیشکشها
روانه ساخت و میرزا ایرج بهادر با جمعی از بندهای درگاه باستقبال شتافته در کنار آب گنگ هم بمیر جمال الدین
و مصطفی خان ملاقات نموده، آمدهای ایشان را باعزاز و احترام دریافت و از آنجا میرزا مذکور پیشتر آمده در پتن شاهزاده را
ملازمت نمود و التماس کرد که اگر بجهت سرافرازی عادلخان تا احمدنگر تشریف فرمایند و این انجمن نشاط در آنجا
منعقد گردد باعث ازدیاد عزت و امیدواری عادلخان خواهد بود لاجرم خادمان حرم سرای دولت را با اردوی
ظفر قرین در پتن گذاشته خود با خانخانان و پنج و شش هزار سوار جریده همراه گرفته متوجه احمدنگر شدند

و بتاریخ نهم تیرماه الهی در ساعت مسعود و زمان محمود جشن طوی آن ثمره شجره خلافت انعقاد یافت و بعد از فراغ
این کار روزی چند بجهت رخصت مصطفی خان و جمعی که همراه پالکی آمده بودند در آنجا توقف فرموده روان
ضبط تهانجات و تعیین افواج خاطر وا پرداخته بتاریخ دوازدهم امرداد الهی بعزیمت درگاه متوجه برهانپور شده
صورت حال را بدرگاه عرضداشت نمودند و چون مکرر بمسامع جلال رسید که شاهزاده شراب با فراط میخورد و با خود
بر نمی آید و از کثرت صحبت و آسیب مجالست همنشینان خانه برانداز و مصاحبان خوش آمد پرداز جان عزیز
در معرض خطر است و هر چند از درگاه تاکیدات و تنبیهات میشود دست از آن شغل باز نمیدارد تا گزین یکی از
بردگیان حرمسرای خلافت که شاهزاده در دامن عصمت و آغوش عزت او پرورش یافته بود رخصت فرمودند
که گوش هوش آن جوان جان دشمن را بنصایح خردآمیز و اندرزهای دانش گزین که آب حیات کنایت از آنست
بشاهراه سعادت و نیک بختی ره نمونی فرموده، متوجه درگاه والا سازد در یو قت از عرضداشت راجه مانسنگ
بمسامع جلال رسید که چون موسم برشکال نزدیک شد و طغیان آبها مانع تردد و سواری گشت بصلاح د
صواب دید اولیای دولت جابجا تهانجات گذشته خاطر از سرحدها پرداخته بناظر پور که در وسط ملک واقع است
بساط اقامت افکند و از سوانح شکست یافتن میرزا حسن در دفتن او بعراق و آمدن بکوهستان همپونکار
یافته بود بالجمله چون آن تنگ ظرف بسیار از احتیار هزاره ونکدری را از هم آورده ترتیب اسباب شورش پرداخت
و جانبازوران فرصت نداده برفع فتنه او همت گماشت و آن بی سعادت شکست خورده، راه آوارگی سپرده و جان
میخواست که بسعادت شتافته خاطر از آن مهم بولیجی پرداخته مراجعت نماید درین اثنا خبر رسید که زمینداران
ولایت گرمسیر از فتنه دوستی با قزلباش اتفاق نموده، قلعه بست را محصور ساخته اند و جانبازوران تدبیر این کار را
اهم دانسته روی همت بدانسو نهاد میرزا حسن که فرصت را باتفاق علیخان که از طرف دارای ایران حاکم تکدر
و هزاره جات بود با جمعی کثیر از مردم مغور و غیره بر سر زمین داور آمده و شاه بیگ خان بمجرد رسیدن آن جنس
فوجی با مردم خویش آراسته با خود همراه گرفته بمدافعه آنها همت گماشت و بین الفریقین جنگ سخت در پیوست
و بر دادن شایسته و حمله‌های بسندیده از طرفین بوقوع آمد و باقبال خاقان گیتی ستان نسیم فتح و فیروزی

بر پرچم دولتخواهان وزید و مخالفان برگشته بخت آواره دشت ادبار گردیدند و بسیاری بقتل رسیدند و شاه بیگ خان
فوجی را بضبط آنحدود واگذاشته خود برفع فتنه قزلباش اهتمام نمود و در اثنای راه بسمع او رسید که از سواری اسب
عاجز آمده بر سکبالزنشسته اسماعیل قلیخان حاکم فراه که همواره در انتهاز فرصت و انتظار قابو بود با پنج شش هزار
لشکر کرده خود را رسانید و جنگ عظیم در پیوست و جمعی که از مردم شاه بیگ خان بقتل رسیدند و دیگران
خود را بقلعه قندهار انداختند شاه بیگ خان با وجود ضعف و بیماری سان لشکر دیده فوج آراسته همت برفع
شورش قزلباش مصروف داشت درین تاریخ شیخ ابوالخیر بجهت مزید تاکید و اهتمام نزد شاهزاده دانیال
دستوری یافت با آنکه والده ایشان را بجهت آوردن فرستاده بودند چون بعرض رسید که آن ثمره شجره خلافت
از افراط شراب بغایت ضعیف و نزار شده و ازین بحالت بدرگاه آمدن ندارد شیخ ابوالخیر را حکم شد که بسرعت هرچه
تمامتر شتافته بهر حال ایشان را بدرگاه رساند نهضت موکب منصور بصوب اله باس و از نخستین منزل
عنان معاودت معطوف داشتن چون موکب منصور شاهزاده عالمیان از نخجیو بصوب اله باس نهضت فرموده بود
هرچند بظاهر رخصت کوشیده بود دلیل خاقان والا همت از صمیم دل و طیب خاطر بجدا آئی آن قرة العین
راضی نبودند بلکه از ین خود رائی نهایت آزردگی داشتند و معهذا جمعی از فتنه جویان داد تفرقه هر روز
نغمه و هر ساعت مقدمه ترتیب داده، وحشت افزای خاطر قدسی نظام می گشتند از جمله بالجوردن شاهزاده را
دستگاه سخن یافته بسیار وا می نمودند چنانچه در هنگامی که موکب اقبال بحوالی اگره نزول اجلال فرموده یکی
از واقعه نویسان شاهزاده بخانه رادی که در سلک خواصان نزدیک انتظار داشت نسبت تعشق بهم رسانیده
و آن بی ادب شیفته خواص دیگر شده هر سه باتفاق گریختند و خواستند که از راه غیر متعارف خود را بدکن
رسانیده در حیات شاهزاده دانیال روزگار بسر برند چون حقیقت حال بمسامع جلال رسید فی الفور جمعی
از دیو سواران هامون نورد بجهت گرفتاری آنها با طراف و مسالک تعین شدند تصارادر عین شورش غضب
در اشتعال آتش قهر هر سه را دست بگردن بسته بملازمت حاضر ساختند و حکم شد که واقعه نویس را پوست
کنند و یکی از خواص را خواجه سرا کرده نزد یکی را که نسبت خانه زادی باین دودمان والا داشت و جلد دیرینه داشت کرسال

خدمتکاران نزدیک روشناس منتظر بودند رجیتن [?] و قتی باین نسبت بندگی آنحضرت را واجب شمرده جوهر کاری
ننموده و لازمه سیاست بسبب دهر این عظیم در دلها جا کرد و راه کرجینن [?] در رفتن مردم مسدود شد بالجمله چون
صورت واقعه بعرض خاقان ستوده خصال رسید خاطر مهربان آنحضرت سخت برآشفت و بر زبان الهام ترجمان
گذشت که مانا امروز هیچ یک پیوست کنند کو سفیدی [?] حضور خود نفرموده ایم از فرزندان ما عجیبست که آدمی را
در پیش خود پوست کنند جمعی از هرزه رایان فتنه انگیز که پیوسته در کمین فرصت بودند دست آویز سخن یافتند
بعرض رسانیدند که کیفیت ایشان بالا رفته و نشاء شراب با کیف افیون جمع ساخته زیاده از آنچه طبیعت بر تا
تواند کرد نوش جان میفرمایند و در هنگام طغیان کیفیت و استیلای آن شورش مزاج بهم میرسد و احکام
نزاکت انجام از ایشان سر میزند و در خدمت ایشان هیچکس را مجال و یارای چون و چرا نیست و در آغاز کیفیت و
طغیان اکثری خود را بگوشه کشیده مختفی میسازند و چیزی که ناگزیر باشند نقش کلک صورت دیوار
دارند چون خاطر قدسی مظاهر پیوسته نگران احوال ایشان بود تعلق مفرط بآن درة التاج خلافت داشتند و آن
تاریخی که قلعه اله باس و عمارات آنجا حسب الحکم اساس یافته بنظر اشرف در نیامده رای صواب نما چنان تقاضا نمود
که بسیر و شکار تا اله باس تشریف برده روزی چند بنشاط شکار پرداخته جگر گوشه خود را همراه بدار
الخلافه بیاورند و بنابرین اندیشه صلیب شب دوشنبه پانزدهم شهر پورماه الهی در ساعت مختار رایات اقبال صوب
اله باس ارتفاع یافت و چون پیشخانه در سه کروهی شهر بر لب آب چون ترتیب یافته بود خواستند که بر کشتی نشسته
از راه دریا بدولتخانه تشریف برند قضا را در اثنای راه کشتی بر زمین نشست و هر چند ملاحان دست و پا زدند
در آن شب کشتی را در آب انداختن ناگزیر تا سفیده صبح در میان دریا توقف واقع شد و بعد از آنکه طلوع صبح شد
امر کشتیهای خود را پیشتر اینها سعادت کورنش دریافتند و از روز ستارگان عالم شهود در یافتند که ظهور این کرنش
غیبی اشارتی بود بر منع سفر لیکن شکوه آنحضرت زبانها بسته بود مجملا از آنجا پیشخانه اقبال بسعادت نزول اتفاق
افتاد روز دیگر باز بزرگی بشدت شد مقارن این حال خبر ضعف و بیماری حضرت مریم مکانی رسید چون ایشان باین
یورش راضی نبودند حضرت خاقانی حمل بر تمارض فرموده متوجه در پیش و زبان [?] بآن رسید که مردم خیمهای خود را

بیرون [?]

بیرون نتواستد آورد غیر از دولتخانه خاص و پیشخانه چیزی از سبزهای نزدیک خیمه و سراپرده بنظر در نمی آمد و خبر
بیماری حضرت مریم مکانی متواتر میرسید و غیر ایشان اتفاقا اشتداد می یافت تا آنکه چیزی از سبزهای خاص را
که اعتماد تمام بر صحت قول آنها بود فرستاده مستقر خود ساختند و شب چهارشنبه خبر رسید که حال ایشان دیگرگون
شده اطبا قطع امید نموده اند اگر درین وقت تشریف برند ممکن که سعادت دیدار ایشان دریابند و اگر زمان
معاودت معطوف داشتند و روز سعادت خویش که بهترین عباد بهاست رفته رفت و زاری که ناگزیر کار تا
تعلق است بی اختیار واقع شد نقاب آرایی حضرت مریم مکانی بخلوت سرای عدم چون خاقان ستوده خصال
بجود قبله و کعبه خویش ناصیه سعادت نورانی ساختند احوال ایشان از کرکو یافتند و هر چند خواستند که
وصیتی و سخنی از وی واکشند زبان یارای گویائی نداشت و تا اسیری در اقتران بود تا گزیر بقضای ایزدی رضا
داده از خدمت ایشان بی اختیار صبر آرائی کرده خلوت گزین گلبانگ رود کشیدند و شب دوشنبه نهم شهر پورماه الهی
مسند آرای بارگاه عصمت نقاب گزین خلوت سرای بقا گشت و ازین ماتم عالی بهم در شورید و خاقان قدر را ن
برآیین جد و آبای خویش موی سر و ریش را سترده لباس ماتم در پوشیدند و نعش مقدس ایشان را امرا دوش
عزت گرفته قدمی چند بمتابعت بردند و همچنین امرا بنوبت برداشته سعادت یاوری اندوختند آنگاه نعش
مقدس را روانه دهلی ساخته بادلار رود بر صوب بارگاه بدولتخانه معاودت فرموده و چندین هزار کس از امرای منصب
دار و از اصری [?] و شاگرد پیشه بموافقت آنحضرت سعادت برگزیده و در روز تسلیم چون که بیان ضعف و یاس
برآمده لحظه ایستاده بر عالم در نظرها تیره و تاریک مینمود شیخ فرید بخشی را حکم شد که چون فردا سیوم
و جهت شکون تغییر لباس بندهای درگاه از لباس ماتم برآیند و الحق تعامل لاخوب بود در روز دیگر در جهروکه خاص
و عام نشسته بندها را سعادت کورنش سرافراز ساختند نخست بجان عالمیان شاهزاده دو روز دو ازهر اری تا نصرت ی
شاه کلان و دو روز از اصری پایان شار سادات مرحمت فرمودند و احوال روشناس را هر یکی عنایت شد و نعش
مقدس حضرت مریم مکانی را درغرض [?] بازده پهر بدهلی رسانیده در جوار مزار فایض الانوار حضرت جنت آشیانی
انار الله برهانه بر بهشت جاوید سپردند درین تاریخ عرضداشت شاهزاده دانیال رسید که حضرت واهب العطایا

این مرید را از والده طیهبوسه فرزندی کرامت فرموده حضرت خاقانی نام او با یسنغر نهادند و مقارن این حال عرضه داشت
شیخ ابوالخیر مخبر بر توجه شاهزاده دانیال بدرگاه سپهر مثال و برآوردن پیشخانه رسید لیکن که امر برآوردن
و چه آمدن غافل از نیکی روزگار پیشخانه ایشان بجانب دار الملک فتح پور آورده در سیوم آبان جشن وزن شمسی
نشاط افزای خاطرها گشت و آن گرامی بار دولت را برابر دوازده چیز وزن فرموده در وجه ارباب استحقاق مقرر داشتند
چون بنجر پسر میر حیدر معمائی روزگار بیطالت و هرزه درآئی میگذرانید خاقان ستوده خصال آن بی اعتدال
را سزای این درگاه ندانسته حکم به اخراج فرمودند و حکم شد که راجه سورجسنگ او را مقید ساخته بمیر مرتضی
حاکم بنگرات رسانید شار الیه یکی از بنادر فرستاده او را از راه دریا بکیسه کند چون درست محمد از بندهای
تربیت و تربیت کردهای شاهزاده بزرگ در خدمت ایشان خاص خواجه عبدالله بود فرار نمود بدرگاه آمد خانچه
مجملی از احوال او نگارش یافت ده دست محمد نیز در ارض و ود نتوانست بود و طلب و تفحص او را بهانه ساخته خود
را بقدسی آستان رسانید درین ولا عابدی خواجه پسر خواجه کلان جوئباری از توران آمده بسعادت زمین
بوس فرق عزت برافراخت و خاقان وافر الاحسان آن بزرگزاده را بخلعت فاخره عز اختصاص بخشیدند و بحال
الوقت بیست هزار روپیه بر رسم مدد خرج انعام فرمودند چون باقیخان بسلطنت ممالک توران کامگوشه تاج
دغرور برکج نهاد و از بیدانشی و تنگ ظرفی سر رشته مدار احتیاط از دست داده باعیان دولت و سران ملک سلوک
ناملایم پیش گرفته خاطرها را از خود نفور ساخت چیزی از مردم عمده ارکان عهد و پیمان را بسوگندان مغلظه
استحکام بخشیده مقرر کردانیدند که باقیخان را از میان برداشته عابدی خواجه را که باصالت و نجابت نسبت
دامادی نیز بخان دارد بسلطنت بردارند و همواره در انتهاز فرصت می بودند و قابو بدست نمی افتاد تا آنکه
بهبود نامی از پیش خدمتان در اثنای راه فرصت یافته در سر منظر بایند دست بر بغل می اندازد که کارد برآورده
قصد خان کند یکی از رفقا بر اضطراب او وقوف یافته خان را از صورت حال آگاه میسازد خان فی الفور که در
مقام تفحص میشوند کارد از بغل او بیرون می آید چون فرود میگیرند اقرار مینماید که ایشان رود و پسر او
با چیزی دیگر قرار داده که خان را از میان برداشته عابدی خواجه را جانشین سازند در ساعت خان مردم تعین نمود

الشیم [?]

امثال [?] و فرزندان او را با عابدی خواجه بدست میآرد پسران اشان را بقصاص میرسانند و ایشان را با خواجه
عابدی اخراج میفرماید خواجه بظاهر عزیمت زیارت خانه مبارکه دست آویز ساخته روی امید بسوی طواف کعبه
مقصود نهاد و درین تاریخ دولت آستانبوس یافت چون خبر نیک کابلی مصر و چندین خدمات پسندیده
بود درینولا خطاب خانی سرافراز گشت راجه سیام سنگ نونو و رود راجه جگت سنگ چوهان هر کدام منصب هزاری
فرق عزت برافراختند بر که بهنگام توجه آگره راجه جگت سنگ عتاب شد آمدن شاهزاده عالمیان از اله باس
بحضرت پادشاه چون خبر نهضت موکب اقبال بصوب اله باس و عطف عنان نمودن بجهت عارضه حضرت مریم مکانی
و نقاب آرای آن عصمت قباب بقدسی سرای جاودانی بشاهزاده بلند اقبال رسید بی تحاشی و تامل رایات عزیمت
برافراخت ملازمت پدر والاقدر برافراشته اول آبان ماه الهی از اله باس متوجه دار الخلافه شد و نیز تا غبار وهمی
که از هر زمن در آئینه ضمایر تنگ حوصلگان فتنه سرشت بر مرآت خاطر حقیقت نمای جلی گرفته زدوده آید و در مصیبت
حضرت مریم مکانی با قبله و کعبه خود شریک غم باشد و جمعی که از افراط کیفیت و دوام شرب مقدمات ناخوش
بعرض اشرف رسانیده اند صدق و کذب آن نیز ظاهر شود خاقان گیتی ستان از توجه قرة العین و فرزند سعادتمند
باغ باغ شکفته پیرهن پیرهن نگنجیدند بالجمله تاریخ روز پنجشنبه چهارم آذر ماه الهی آن قرة العین خلافت بدر
یافت دولت ملازمت پدر بزرگوار خویش سعادت جاوید اندوخت و بعد از ادای رسوم بوره و آداب ملازمت حضرت
خاقانی شاهزاده را در آغوش عطوفت و مهربانی تنگ در کشیده غبار زدای دل اندوهگین شدند و سبزهای اخلاص
آیین بعیش و شادی قرین بمانقات [?] و اقوطلب محفل نده و غمگین گشته جهان از رونق دیگر بر آمده و روزگار
که سرشور بزرگی داشت آرام و تسکین یافت فتنه که چشم گشوده انتظار فرصت می جست باز بگران خواب
غفلت افتاد نقاره شادی و کوس نشاط بلند آوازه ساختند شاهزاده والا شکوه کعطیه [?] الماس پیشکش
گذرانیدند که یک لک روپیه قیمت آن بود با دویست عدد مهر که هر یک صد توله در وزن داشت و چهار مهر پنجاه
توله و یک مهر بیست و پنج توله و یک مهر بیست توله و سه مهر پنج توله بصیغه نذر دو دویست و چهار زنجیر
فیل بر سم پیشکش گذرانیدند آنگاه امرای پادشاهی مثل پاینده خان مغل و مخصوص خان و خواجگی فتح الله

وچیزی دیگر که بخدمت آن مسند آرای خلافت سعادت پذیر بود نذر دولت کورنش و زمین بوس دریافته نذورات
گذرانیدند و بعد از فراغ این مجلس بدولت و سعادت از جهروکه خاص و عام برخاسته متوجه حرمسرای خلافت
شدند و چون خاطر قدسی مظاهر از بعضی اطوار و اوضاع شاهزاده قدری گرانی داشت بر زبان معجز بیان که کلید گنجینه
رازهای است رخصت کورنش یافت و باطن حکایت آئین دختر های کهن را بسیر و نزد فرستاد و حوصله این معنا
گشت شاهزاده عاقبت محمود از روی ادب بحسن ادا معروض داشتند که حضرت جهان خاطر خود را آشفته می
سازند لله الحمد که این مرید امری که بآئین اخلاص منافات داشته باشد تا حال از او بظهور نیامده اگر جمعی از ارباب
غرض پیاله خوردن این نیازمند را بروش ناپسندیده خاطر نشین نموده باشند حکم شود که بنده روزی چند
پیوسته در ملازمت بسر برده و بمنزل خود نرود تا حقیقت حال چنانچه هست ظاهر گردد بنابرین جای استراحت
ایشان در عبادت خانه مقرر فرمودند و جز از خدمتکاران معتمد را بطریق دیده بانی گذاشتند و پیوسته همشیرهای
آن قرة العین خلافت بخدمت آمده بدلنوازی و خاطرجوئی مینمودند تا ده روز بدین طریق بسر برده اصلا می
پیاله نزدند و محنت خمار کشیدند و روز یکشنبه یازدهم ماه مذکور دستوری شد که بمنزل خویش تشریف
برند و چیزی از بندهای ایشان که از غضب پادشاهی بیم و هراس بخاطر راه داده بگوشها خزیده بودند باز بسر
سابق رجوع آورده سر گرم خدمت شدند از جمله باسو بیگی [illegible] از درگاه در فرزی کشته در کوهستان قطب خود در
کار بسر میبرد و در یمدت بیرسته بافواج قاهره زد و خورد داشت چنانچه بتقریبات احوال او در داستانها
پیش نگارش یافته درین مرتبه خواست که باستشفاع آن قرة العین خلافت از زیر بار جرایم و جهان تقصیرات برآید
و بایراد درطارایت شاهزاده والاشکوه بدرگاه آمده بود و چون شاهزاده از آب گذشته بملازمت پیوستند
و از غایت حزم و احتیاط در آن طرف آب توقف نمود تا بعد از التماس بخشایش و استماع نوید مرحمت دری امید
بقدسی آستان نهد قضارا چون بشاهزاده مخاطبان واقع شده هوسناک برادر راجه مانسنگ را بخلوت طلب
داشته فرمودند که کرم و چسبان از آب گذشته باسو را بدست آرد تا ماده هوسناک جمعی را بخود همراه ساخته
از آب میگذشت او خبر یافته مثل برق لامع بدر رفت و ماده هوسناک دایره او را خالی یافته ناکام برگشت درین تاریخ

آصفخان بمنصب چهار هزاری ذات و دو هزار سوار و علم و نقاره سرافراز شد و بحکومت صوبه بهار رخصت یافت و شیخ
فرید بخشی بیگی نیز بمنصب چهار هزاری و دو هزار سوار و علم و نقاره برق عزت برافراخت و آن رکن السلطنت هزار
مهر و پنج دانه مروارید گران بها و چهار قطعه لعل و یک زنجیر فیل پیشکش گذرانید و شیخ عبدالرحمن با نفاذ زر اجه
بکرماجیت باستیصال طایفه بوندیله دستوری یافت و شاه الخاصه بمشار الیه عنایت نموده بدانصوب رخصت فرمودند
میر ابوالمظفر پسر اشرف خان بمنصب هزاری و پانصد سوار و بخطاب اشرف خان شرف اختصاص یافته بفوجداری
سرکار اوده تعین شد چون شاهزاده والاشکوه شیخ بایزید را بجراست اله باس مقرر داشته بود حکم شد که
بخدمت مرجوعه قیام نماید و میر عبدالوهاب را که بحکم شاهزاده که محبوس است روانه درگاه سازد و منصب شیخ
بایزید هزاری ذات و پانصد سوار مقرر شد و پاینده خان بمنصب سه هزار و پانصدی ذات و یکهزار و پانصد
سوار نوازش یافت و میرزا شمس الدین دلر خان اعظم بمنصب دو هزار و پانصدی ذات و دو هزار سوار آقا
شد امین الدین بجهت آوردن شاهزاده دستوری یافت چون آصفخان بصاحب صوبگی بهار فرق
عزت برافراخت مقیم دیوان بیوتات را بوالا منصب دیوانی و خطاب وزیرخانی بلند مرتبه ساخت و خدمت
دیوانی بیوتات از تغیر او
مرحمت شد کلیانداس پسر راجه تودرمل بمنصب هزاری ذات و
پانصد سوار سرافرازی یافت و حراست قلعه کالنجر بعهده او مقرر شد افتخار بیگ بمنصب هزاری و میرزا والی
پانصدی و شیخ کبیر نیز پانصدی تسلیم کردند و صادق خان بمنصب هزار و پانصدی نوازش یافت کالپی جاگیر
عبدالله عنایت نموده بدانصوب رخصت فرمودند و سرکار بهرایچ بمیر شریف آملی عنایت شده قاضی عزت الله
بمنصب هفتصدی سربلند گردید و میر شریف گولابی بمنصب هزاری فرق عزت برافراخت حسین بیگ جاگی
بدیوانی صوبه چونپور دستوری یافت عابدی خواجه بمنصب هزاری ذات و پانصد سوار سرافراز گشت و راجه
بکرماجیت بهادریه و رای مکند عماد و میر شریف مخدوم زاده هر کدام بمنصب هفتصدی ممتاز گشتند و درین
حال بقلیج خان فرمان قلمی شد که چون فرزند بلند اقبال سلطان سلیم برهنمونی سعادت و فروغ بخت و دولت
ملازمت دریافته و از هیچ رهگذر نگرانی خاطر نمانده و چارچمن ملک هندوستان بگلزار بی خس و خار شده و

دهوای فتح ولایت توران که همواره در فضای خاطر جا داشت و در یمدت از موانع کلی شاهد این مقصود از
نهانخانه ضمیر بعالم شهود و جهره گشای مراد نمیشد باز سرای خاطر را فرو گرفته و این فرهادت محمود پیش
همت ساخته ایم و لله الحمد که از خزانه و لشکر فراوان هیچ کاهی نیست امید که برونق مراد و دلخواهان حسن انجام
پذیرد و مکرر در طلب فرزند شاهزاده دانیال احکام صادر شد و او از بی فکری و بی خردی و افراط شراب عذرهای
سقیم می نویسد و باد و لت خود در سستی است لاجرم انسب را بجهت این کنکاش بدرگاه طلب شده و چون
او از بندهای قدیم و آقی سقال باخلاص است حکم شد که او نیز متوجه درگاه شود و درین باب بسپهسالار عبدالرحیم
خانخانان نیز فرمان قلمی شد و بیست و پنجم وزن شاهزاده سلطان خورم انجمن افروز گشت عرضداشت
خانخانان از برهانپور رسید و نوشته بود که فرمان جهان مطاع در ششم دی سایه مرحمت انداخت آنکه حکم شده
بود که فرزند اقبالمند شاهزاده سلیم آمده ملازمت کرد و از شرب شراب که جمع ناخوشیها است گذشتند
و پیوسته در ملازمت شراب نخورده اند و آزار خمار کشیده اند قبله جهان پناه سلامت توجه اشرف و طبع ظاهر
و باطن عالمست بهر چه توجه فرمایند هزاران خیر و خوبی باستقبال می آید و آنکه فتح ماوراء النهر پیش نهاد همت
جهانگشا است و زیارت مزار فایض الانوار حضرت صاحبقرانی و تنبیه باقی خان که مصدر خطاها گشته ضمیمه
آن عزیمت شده الحمد لله که هیچ مانعی نیست آنجا از غلام زاده فهمیده و از مردم حضار بر سید و ضرا شناس شنو ده
که جمیع کارها اول در عالم الهی ساخته میشود بعد از آن در خاطر ملکوت ناظر پرتو می افکند درین صورت بهر
طرف که عزیمت فرمایند فتح و ظفر همعنان خواهد بود و از سوانح سرانیافتن فتنه جویان ملک کشمیر است و تفصیل
این اجمال آنکه جمعی از طایفه چک که خود را وارث ملک میگیرند هنگام زمستان و ریزش برف و باران بجای در
آورده و مردم و غیره رخت ادبار کشیده بعد از تحقیق سرها بر خاستن برف بکمره مزاج آمده غبار فتنه و دنیا
مرتفع می ساختند از انجمله سه چک و حسین چک در پناه راجه کشتوار و حمایت او روزگار بسر میبردند درینولا
محمد قلی بصواب دید دیگر دولتخواهان صلاح وقت در آن دانست که تخست زمین دار کشتوار را که حامی و حارث آنها
نهاداست مالش سزا داده آنگاه باستیصال اطلاسیتزان بپردازد بنابرین اندیشه صایب درای ثاقب

حسن بیک و شاه بیل بخشی را بجراست شهر گذاشته خود با جمیل جارسی و دیگر کومکیان متوجه تادیب و تنبیه راجه
کشتوار شد و چون بعقبه کوه کشتوار پیوست پسر خود را با فوجی از مردم گزیده بطریق منقلا روانه ساخت
و علیقلی از عقبه درسنگی پور که داخل ملک کشتوار است معسکر آراست زمیندار کشتوار عاقبت اندیشی نموده
چندی از مردم کاردان را نزد علیقلی فرستاده بمدارا و ملایمت پیش آمد و معنوی خاطر خود را جمع ساخته خود هم
برادران و خویشان آمده علیقلی را دید و چند دست جانور شکاری دست آویز نیاز ساخت و عهد و سوگند
بمیان آورده قرارداد که بعد ازین مفسدان را در ملک خود راه ندهد و هر گاه افواج بر تنبیه و تادیب مفسدان
تعین شود او نیز با جمعیت خود آمده کومک لشکری فیروزی اثر نماید و بدین قرار داد و چند نفر از برادران خود را
با جانوران که داشت نزد محمد قلی فرستاد و چون خاطر از جانب کشتوار اطمینان یافت به تنبیه و تادیب سرکشان
کوه مرو راپیش نهاد همت ساخته بدانسو شتافت با آنکه تیر اعظم در برج میزان افاضه انوار مینمود و از شدت برف
و باران راه بر آمد کریوهها مسدود بود محمد قلی پای همت استوار داشته جمیل بیگ را با جمعی در زیر عقبه گذاشت
تا راه آمد و رفت مسدود نشود و آذوقه میرسیده باشد و خود در ایلجوانان کارطلب دامن همت برزده پیاده از
کوه بر آمد اسپه چک و حسین چک از بسیاری از پیاده های کوهی سر راه جوانان گرفته بسنگ و تیر کارزار
کردند و بهادران ظفرشعار بیکبار شمشیرها علم کرده و سپرها بر رو کشیده در ریزش تیر و سنگ بی محابا هجوم
رسانیدند و آن گروه باطل ستیز را پای همت از جای رفته بهزار جان کندن راه هزیمت سپردند و همان شب اندر
زمین دار مرو اسپه چک و حسین چک بر محمد قلی بیگ شبخون آوردند تا هنگام طلوع صبح از جانبین مجادله و مقاتله
میشد و چون نیر اعظم جهان را بفروغ خویش نورانی ساخت آن برگشته روزگار شرمنده و خجالت زده بر گشتند
و محمد قلی برد و در لشکر خندق حفر نمود و در غایت استحکام مرتب کرد ایشان و کسی نزد آن حق ناشناس فرستاد
پیغام گذارد که با شما نیز که چون دولتخواهی اختیار نکنید و آمده داخل دولتخواهان نشوید نجات ممکن نیست و دست از شما
نمیدارد بسیاری از آن مردم که با اضطراب همراهی آنها اختیار نموده بودند ازین نوید جان تازه یافته نزد محمد قلی بیگ
آمدند و اسپه چک و حسین چک و قاسم چک و دیگر فرار بخیل خود پای ادبار افشردند و محمد قلی بیگ از جوانان

کار طالب نزدستی نموده خود را بر لشکر مخالفان رسانیده و غنیم با عتضاد کوههای دشوار سر را بر دو نخواهان
گرفته جنگ سخت کردند و باقبال بی زوال زبان زده ادبار کشته و بندهای درگاه لشکر اینها را شکسته دست غنیمه
سالما و غانما بتهانه خود مراجعت نمودند و روز دیگر بایسنغر بیگ برادرزاده محمد قلی اوزبکی از مردم نامدار
سر مخالفان بوده کار بر آنها تنگ ساخت و وزیر و عاجز شده آمده بایسنغر بیگ را دید و اختیار بندگی کرده و التجا
نموده پسر رشید خود را با برادرزاده خود و چند دست جانور شکاری برسم پیشکش نزد محمد قلی بیگ فرستاد
و قرار داد که بعد ازین خراج بادر حدود متعلقه خود ... و هر سال از جانور و غیره برسم پیشکش میفرستاده
باشد و بهمین دستور دیگر زمینداران نیز بندگی اختیار نموده بمالگزاری کردن نهادند و پسران خود را بطریق
برغمال سپردند و محمد قلی خاطر از آن حدود و اپرداخته عنان معاودت بشهر معطوف داشت و درین تاریخ
میر جمال الدین حسین انجو از دکن آمده سعادت ملازمت دریافت و میر معصوم بهکری که برسم رسالت نزد
دارای ایران رفته بود جبین سعادت بسجده کریاس فلک اساس نورانی ساخت و مکتوب شاه را گذرانید و
مکتوبی که عمه شاه بحضرت مریم مکانی فرستاده بودند بخدمت ایشان رسانید و در بینوالا پرکنجو بجهت
سامان قلعه بهتاس بر راجه مانسنگ عنایت شد وقایع سال پنجاهم از سنه جلوس اقدس روز دوشنبه
بیست و نهم شوال هزار و سیزده هجری آفتاب جهان افروز بشرف خانه حمل سعادت ارزانی فرموده
دلها و خاک طراوت و نضارت افزوده کهن سالان چمن لباس برنا و دیرینه پوشیده سودای جوانی از سر گرفتند
و سال پنجاهم از سنه جلوس خاقان کیتی ستان بسعادت آغاز شد و بدستور هر سال دولتخانه را آیین بسته
تا روز شرف هر روز یکی از بندها جشن عالی آراسته بلوازم نیاز و پیشکش پرداختند ... خان را بمنصب دو
هزاری ذات و پانصد سوار بلند پایگی بخشیدند و موازی پنج لک دام در وجه انعام او مرحمت شد و رحمت خان
نوصدی را بهزار و پانصدی ذات و سیصد سوار و پرتاب سنگ بهزاری و پانصد سوار و حکیم علی بدو هزاری
ذات و دویست سوار و ... سنگ بهزاری و سیصد سوار و کنک بهادر بپانصدی و دویست و پنجاه سوار
سرافرازی یافتند درین نوروز شاهزاده بزرگ بیک زنجیر فیل برسم پیشکش گذرانیدند و شاهزاده دانیال نیز

کنج هستی نام فیل باد و مان فیل پیشکش فرستاده بودند بعز قبول مقرون گشت و بنوالا عرضداشت شیخ عبدالرحمن
و خواجه عبدالله رسید خبر فتح او بنرجه و شکست بیر سنگ بندیو و بردن بندهای درگاه مرقوم بود مجملا
کار بر وتنگ شده و با قلیلی از مردم سر بصحرای آوارگی نهاده و بهادران لشکر منصور در راه او دار ...
نشان آن بداختر می شوند خود را بسایه از کشتن و بستن کوتاهی نمیمانند امید هست که عنقریب بدست
افتد یا از زمین ملک آواره شود عرضداشت امین الدین که بطلب شاهزاده رفته بود رسید نوشته بود که آمدن ایشان
از محالات است و غریب داعیه بخاطر خود راه داده اند و میگویند که تا شاهزاده بزرگ بملازمت آمده برفتن درگاه
نمیتوانند نمود و درین تاریخ راجه راجسنگ بمنصب هزاری و حسن بیگ و میر عبدالرزاق هشصدی سر افراز
یافتند از مضمون عریضه راجه راجسنگ ظاهر شد که بر سر لشکر یورتاخت نموده بسیاری از همراهان را
بقتل رسانیده اند و زخمی بادهم رسیده نزدیک بود که دستگیر گردد بهزار دشواری نیم جانی از آن مهلکه بیرون
برد و بهادر سنگ پسر راجه مانسنگ بمنصب هزاری ذات و پانصد سوار سرافراز گشت میرزا شاهرخ بوالا منصب
هفت هزاری ذات و پنج هزار و پانصد سوار فرق عزت برافراخت و پیشکش میر جمال الدین حسین از جواهر نفیس
وامتعه دکن بنظر اشرف گذشت و عز پذیرائی یافت چین قلیچ بیست راس اسب پیشکش فرستاده بود مقبول
افتاد در منصب امرای کچهواهه دو هزاری ذات و هزار و دویست سوار مقرر شد ... منصب
هفتصدی ذات و چهارصد سوار رسید احمد قادری چهارصدی و پنجاه سوار و امین الدین پانصدی و
یکصد و پنجاه سوار و حکیم مظفر بهزاری و دویست سوار سرافراز شدند سفر کردن شاهزاده دانیال
بقدسی سرای جاودانی شرح این داستان خونریز و بیان این قصه طاقت ستیز را می باید از سلسله بخت برگشته
آغاز کرد بدین جهان بین بر حسن و جمال دیار و گویا شاهزاده دانیال افتاده ... کار مردم آزار ...
رسم ... ... آنچه این ... دشمن قوی ... بار کرد با آنکه درین زودی
همین برادرش نقد جوانی و دولت در سر شراب کرده بود اصلا متنبه نشد و ... نشاط بساط صحبت
در نوردید و هر چند خاقان معجز بیان بنصایح و مواعظ جان بخشی فرمودند سری و ازین شغل جان گداز مانع

آمدی و بندهای مزاج دان پی در پی فرستاده تنبیهات نمودی از باده شیفتگی اثر نکردی و با وجود پسر نامبردی
و از بدمستی باد دولت ... لطفهای جوانی و خوش آمد دوستی ... رشته دانش و هوش از دست
دادی و با آنکه مکرر از آفت باده بیماری مزمن بر هلاکت رسیده بود بمجرد آنکه طبیعت قوت گرفتی و مزاج بحالت اصلی
رجوع کردی باز بسر کار رفتی ... خان خانان و خواجه ابوالحسن بامر حکم از نزد داشت ...
گماشته شرایط احتیاط را بواجبی رعایت میکردند و شراب را نزدیک نمیگذاشتند از سبب باده تقریبات انگیخته
و شکار را بهانه ساخته بصحرا رفتی و فراوان عرق جان سوز در نالهای ... باو میرسانیدند و باین تدبیر
جان گرامی را نشان تیر بلا میساخت و گاه در روده گوسفندی شراب پر کرده در زیر دستار پنهان ساخته
میرسانیدند رفته رفته زار و ضعیف گشت و اشتها از و ضعف ... بوی طعام از نیش عقرب گزنده تر نمودی
هر چند اطبا تدبیرات بکار بردند سود مند نیفتاد و جواهر ظاهری معزول العمل شدند تا چهل روز بر بستر
هلاکت افتاده شراب میگفت و جا میداد ... بوی آن نفرت گزیده آشفتگی ظاهر میساخت و بتاریخ روز
دوشنبه بیست و هشتم شهر شوال هزار و سیزده هجری که عمر گرامی بسی و سه سال و هشت ماه رسیده بود
رخصت ... او بنزهت سرای جاوید پیوست و از غرایب آنکه هر سال در ماه رمضان ترک شراب کردی و روزه داشتی
و شبها تراویح گذاردی و قرآن شنودی درین سال ... ادبار گشت توفیق این سعادت نیافت ...
رمضان شراب خوردی و قرآن نشنودی امید که غریق رحمت ایزدی باد سه پسر و چهار دختر ازین شاهزاده
یادگار ماند پسر نخستین طهمورس است دوم هوشنگ سیوم بایسنغر و دختران سعادت بانو بیگم ...
سلطان خواجه ... بیگم از دختر قلیج خان ماهی بیگم از والده هوشنگ ... از والده طهمورس
صبیه خانخانان که در عقد ازدواج شاهزاده بود در تعلق مفرط باو داشت بیتابی بسیار درین مصیبت ظاهر
ساخته خواست که قصد خود کند بسعی تمام محافظت احوال او نمودند و جمعی که محرک شراب خوردن بودند در
لباس دوستی اسباب دشمنی سرانجام نموده خانخانان همه را ... ساخت و بعد از دو سه روز ...
خادمان محرم فرمود تا که ... سنگ و چوب ... ولگد بخواری و رسوائی کشتند سر حلقه ارباب فساد شیخی

برادرزاده خواجگی فتح الله دیگر مرشد قلی تو بچی که در نال مزروق شراب میرسانید علی بیگ ... و مبارک گوکلتاش
و شجاع پسر غیور بیگ کابلی با دو سه خواجه سرا و دو سه نفر ... که بخدمت قرار داشتند بقصاص رسیدند صبیه خانخانان
اگرچه تا امروز زنده است لیکن سراپای خود را بداغ مهجوری سوخته و لباس کرباس میپوشد چون این خبر بعرض
خاقان حقیقت آگاه رسید اصلا چین آزردگی بر جبین همت نیفکندند و در چنین مصیبتی که جگر کوه را تاب برداشت
آن نیست صبر نمودند و روزگار بزبان حال میگفت بیت اگر نوروز عالم رفت بر باد • گل صد برگ بتصویر ابقا باد •
الحمد لله که شاهزاده ولیعهد نور حدیقه خلافت فروغ دیده دولت سریر آرای اقبال است درین تاریخ قطب الملک
سی زنجیر فیل با یراق نقره و طلا و پاره مرصع آلات و نفایس امتعه برسم پیشکش فرستاده بود بنظر گذشت و
قلیچ خان بیست راس اسب از لاهور ارسال داشته مقبول افتاد و عرضداشت راجه مانسنگ رسید مشتمل بر آنکه
حسب الحکم خاطر از مهمات صوبه بنگ پرداخته متوجه درگاه شد و چون به پتنه رسید خواست که از قلعه بهتاس
خبر گرفته متوجه آستانبوس شود امید که درین زودی بسعادت سجود جبین اخلاص نورانی سازد و هاشم
خان چهار زنجیر فیل پیشکش کرد و بر عابری خواجه فیل مرحمت شد عرضداشت خواجه عبدالله رسید که بندهای
درگاه قلعه او بنرجه را استحکام داده نشسته بودند چون آن بد اناثان فتنه سرشت جاها و امکنه ...
ساخته در عرض چهار ده روز ... از سوار و پیاده بمجرد خوردن آب ... مبتلا گشتند ناگزیر قلعه
و عمارات آنرا از بنیاد انداخته جای دیگر حصار قرار یافت و در بیست و پنجم خورداد راجه مانسنگ از بنگاله بسعادت
بدولت آستانبوس فرق عزت برافراخت هزار مهر و ده هزار روپیه بصیغه نذر ... معروض داشت نور قلیچ و جمعی
که همراه راجه آمده بودند سعادت بار یافتند و یوسف پسر حسین خان تکریه بمنصب دو هزاری ذات و هزار و سیصد
سوار سرافراز شد و درین تاریخ خاقان ستوده خصال به سابقه چنین کشتی نشسته با دو سه نفر از ...
حضور بمنزل شاهزاده بلند اقبال تشریف فرمودند و آن سریرآرای خلافت فرق نیاز بر زمین ادب نهاده
جبین اخلاص بسجده ... نورانی ساخت ... از روی عاطفت و مهربانی جگر گوشه خود را
در آغوش عزت گرفته شفقت و مرحمت بیش از بیش ظاهر فرمودند و قریب یک پاس دران جا عیش و نشاط

کرد ایشان به ... معاودت نمود ... چون پادشاه اکبر ... شریف کوکلتاش بمنصب هزاری
ذات ... سوار سرافراز گشت ... قلیج خان سعادت آستانبوسی دریافت
ولایت ... رکن السلطنت مقرر شد چون ... در استیصال الطایفه بوده
ترددات ... بود بمنصب چهار هزاری بلند مرتبه گردید میرزا ... برلاس بمنصب هزاری ذات
و پانصد سوار سرافراز شد ... سکینه بانو بیگم همشیره آنحضرت که از والده میرزا محمد حکیم بعالم
... بود ... حکم شد که دیوانیان عظام صوبه بهار را در وجه جاگیر خان
اعظم ... سلطان خسرو بوالا منصب ده هزاری ... علم و نقاره و تومان طوغ
ضمیمه ... شاهزاده مذکور ... منصب راجه ... هزاری
ذات و ... هزار سوار ... منصب هزاری ذات و ... سیصد سوار سرافرازی یافت
... حکم شد که دیوانیان عظام و بخشیان کرام ... سرکار مهمات مالی و ملکی را بعرض شاهزاده
... رسانیده ... بتصدیق منصب و جاگیر تا بیناین
... ابوالقاسم ... سعادت زمین بوس سرافرازی یافت
میرزا غازی ... آستان سعادت ... نور آگین
... تاریخ ... میرزا
غازی ... مرصع و ... مرصع ... شد داستان شنقار شدن
خاقان ملک ستان جلال الدنیا والدین محمد اکبر پادشاه غازی انار الله برهانه بیان این داستان عقل
از ورود ... دانش ... سخن آفرین ... حوصله را عرصه خیال تنگ
و اندیشه را پای جولان ... سوخته و جگر ... سامان
این گفتار آنکه روزگار ... دولت ... روزی ... بخت از سر ... از سر
رفته ... آرای ... است از زبان ... پرورده او ... خوانی باید بیت

شاهنشاه

تا نهایتی تاریخ خود از من شنود • هر که در عمر فرصتی کوشید و دشمن شنود • چون بیان وقایع و عرض سوانح
تا کنون بر تاریخ گذارنست قطره چند خون ... از دیده ... سر ... افشاند ... بنوازش
بر سر نهاد مرفت او چون او دیگری ... که جانشین او ... دولت ... تاریخ در ان
ماه آبان سنه پنجاه الهی مزاج اقدس قدری از مرکز اعتدال انحراف پذیرفت حکیم علی که سر آمد اطبای
روزگار بود بحکم آنحضرت متصدی علاج شد و تا هشت روز دست تصرف کوتاه داشت تا طبیعت ... خود
گذاشت که شاید بقوت خویش دفع مرض تواند نمود چون بیماری باشتداد و استیلا انجامید روز نهم بمداوا
پرداخت و تا ده روز دیگر هر چند تدبیرات و معالجات بکار برد سود مند نیفتاد و ... شد
مرتاض شیر دل قوی همت با وجود کمال ضعف ... دیدار از منتظران ... خلافت مصیر باز نگرفت و
پیوسته جلوه جمال جهان آرای خویش آرام بخش خاطرهای شوریده میشد ... ضعف قوی و
مستولی میگشت روز نوزدهم دست ... باز داشت ... سرای خلافت
در اشتعال آتش مصیبت اختیار از دست داده ... آنحضرت ...
شیخ ... شب چهارشنبه دوازدهم جمادی الآخر هزار و چهارده هجری ... الهی
که عمر گرامی بشصت و پنج سال قمری رسیده ...
نشین مسند خلافت سریر آرای ملک بقا گشت ...
وجود مطهر آن نور پرورد الهی را در باغ سکندره بجوار رحمت ایزدی سپردند ...
و چهل و نه هجری ... جلوس اشرف ... هزار و چهارده اتفاق افتاد
و از این سه تاریخ مستفاد میشود فرد شب یکشنبه پنجم رجب ... حضرت اکبر فوت
اکبر • و این تاریخ از آصفخان است بیت فوت اکبر شه از قضای الله
گشت تاریخ فوت اکبر شاه • تمت تمام شد بعون الملک
الوهاب جلد دوم اقبالنامه جهانگیری فی شهر صفر
سنه ١٠٨٧

